خورشید ایقان

خسرو دهقانی

نسخه اصل فارسی



**خورشید ایقان**

**پَرتوافشان عرصۀ ایمان**

**تحقیق و تألیف: مهندس خسرو دهقانی**

## مقدّمۀ مجموعه

**از آنجا که کتاب رمزوراز، اثر دکتر کریستفر باک را که رسالۀ دکترای ایشان راجع به کتاب مستطاب ایقان است، ترجمه کرده و بعضی مسائل عمدۀ مندرج در آن را، در چند نوبت، برای گروه‌های کوچکی از دوستان توضیح داده بودم، اواسط دیماه 95، یک نفر از عزیزان تقاضا کرد دیدگاه‌های حاصل از این دو تجربه را به صورت یک مقاله تهیه و تقدیم نمایم. عصارۀ سؤال آن دوست این بود که** **"چگونه با دریافت هدایات موجود در ایقان مبارک و به تبع آن دیگر آثار بهایی، می‌توان بیش از پیش، به عظمت و اعجاز قرآن کریم و ارتباط مطالب کتب مقدّسۀ عهد قدیم و جدید پی‌برد؟"، که حقیر آن را به این شکل درآوردم: "چه موانعی مسلمین را از ایمان به ربُّ‌العالمین بازداشته است؟ و کتاب مستطاب ایقان چگونه به رفع این موانع توفیق یافته است؟"، زیرا پنداشتم که سعی در تأمین پاسخی جامع به این سؤال، هم منویّات مندرج در سؤال اوّل را برآورده می‌سازد و هم به عصارۀ اِعراض و استکبار معاندان امرالله می‌پردازد. فوراً و طبیعتاً به این اندیشه افتادم که عمدۀ این موانع و مشکلاتِ بازدارنده چه بوده و چه هستند. برای درک این مهم، علاوه بر توجّه به تفکّرات و تصوّرات جاری در بین شیعیان امروزی، نفس واقعه‌ای نیز که منجر و منتهی به نزول کتاب ایقان شده است، بسی راه‌گشا و راه‌نما بود. به این ترتیب، برایم مشخّص و محرز شد که عمده موانع ذهنی بازدارندۀ ایمان و اعتقاد مسلمانان بخصوص شیعیان، به ظهور بدیع حضرت رحمن، چهار موضوع یا مفهوم اساسی است که به نحوی عمیق و وسیع در ذهن و وجدان آنان رسوب یافته و از فیض ایمان به موعود جمیع ادیان و عبودیّت آستان محبوب عالمیان بازشان داشته؛ مفاهیمی که مسئولان اصلی انحراف و ابتعاد مردمان از درک حقیقت آن‌ها، همانا علما و فقهای زمان بوده‌اند؛ کسانی که به قصد تثبیت موقعیّت سیاسی و تحکیم مرجعیّت فقهی خود در بین جوامع اسلامی، عنان اختیار مؤمنان را در دست گرفته و جهت حفظ اریکۀ قدرت و بسط حوزۀ حاکمیت خود سخت نگاهش داشته‌اند. این چهار موضوع یا مفهوم، به ترتیب ساختاری و ایجادی عبارتند از: "مفهوم قیامت"، "معنای لِقاءُالله"، "مقصود از رَجعَت"، و "منظور از خاتَمیّت". و هنگامی که جهت کسب اطلاعات موثّق راجع به این مواضیع در فحوای کتب امری، و در عرصۀ گستردۀ فضای مجازی، و بخصوص در کتاب رمزوراز به جستجو پرداختم، با مواردی بسیار متعدّد و متنوّع، در بارۀ ابعاد و جوانب مختلف کتاب ایقان و نیز مواضیع مذکوره مواجه شدم. و طبعاً، بخصوص حسب علاقه و با استفاده از تجربه، به جمع‌آوری تمامی آن‌ها مبادرت نمودم. رفته رفته حجم و تنوّع مستخرَجات گوناگون متذکّرم داشت که کار از محدودۀ یک مقاله فراتر خواهد رفت و شکل و شمایل یک جزوه را به خود خوهد گرفت. امّا تنوّع و تعدّد مستخرَجات، به جای القای تردید در ادامۀ کار، سبب ترغیب و تشویقم شد و برانم داشت که همچنان در عرصه‌های مختلفه به اکتشاف و استخراج فقرات متنوّعه در این زمینه‌های خجسته ادامه دهم. کار همچنان تداوم یافت و کم کم حسّ کردم که حجم مستخرَجات از حدّ و اندازۀ یک جزوه نیز تجاور کرده و بُعد و وسعت یک کتاب را به خود گرفته است؛ امّا علاقه و تجربۀ شخصی به این هم بسنده نکرد و کار تحقیق و جمع‌آوری اطّلاعات پیرامون جوانب کتاب ایقان و نیز عجائب چهار موضوع مرتبط با آن، همچنان ادامه یافت. به موازات این تفحّص و تجمیع و با دقّت‌نظر کافی در موارد مستخرَجه، به طبقه‌بندی موضوعی آن‌ها نیز مبادرت کردم و البتّه این اقدام را بدون توجّه به این که تعدّد سرفصل‌ها و تنوّع آن‌ها چقدر و چگونه خواهد شد صورت دادم؛ و این در حالی بود که حجم اثر حاصل گاهی تاروتوی اعجاب در دلم می‌نشاند و گاهی هم رنگ‌وبوی اشتیاق در قلبم می‌افشاند. از این که می‌دیدم کتاب مستطاب ایقان در قلوب و اذهان نفوس فراوان از عالِم و عامی، چه غوغایی برپا کرده و در چه مقیاسی ندای جانفزای ظهور بدیع الهی را بلند نموده، شور و شعف خاصّی در روح و جانم می‌خلید.**

**هدف اصلی از این تحقیق و بررسی، که به نوعی اشارۀ دوست متقاضی هم بوده است، روشن‌کردن نقشی است که این کتاب مستطاب در رفع موانع مسیر عرفان مردمان و دفع مشاکل سبیل ایمان ایرانیان داشته است؛ بخصوص آن موانع ذهنی و موهومات فرهنگی که گریبان‌گیر پیروان مذهب تشیّع بوده و آنان را از شناسایی موعود محبوب خود باز داشته است. در جهت اثبات این که کتاب مستطاب ایقان و البتّه سایر آثار و الواح جمال رحمن و تبییات و توضیحات مرتبط با آن، چگونه این موانع سترگ و مشکلات بزرگ را از سر راه اندیشه و احساس مسلمانان برداشته، و آنان را به سمت ایمان به ظهور بدیع الهی و قیام به خدمت عالم انسانی هدایت و مساعدت نموده است، مسئله در سه فصل مجزّا امّا مرتبط با یکدیگر به تحلیل و بررسی در آمده است که عبارتند از: فصل اوّل "نگاهی جامع به کتاب ایقان"، فصل دوّم "اصل موانع معرفت موعود"، و فصل سوّم "رفع موانع معرفت موعود". اگر چه، پردازش آن مواضیع چهارگانه در این فصول سه‌گانه، با محوریّت و مرکزیّت نقش و عمل‌کرد کتاب مستطاب ایقان است؛ امّا در این رهگذر، برای تقویت و تبیین و تحکیم بیشتر مباحث و مواضیع، از سایر آثار الهی و متون تحقیقی و تدوینی هم استفادۀ شایان شده است.**

**در فصل اوّل با استفاده از سه زمینۀ متفاوت، یعنی اوّل آثار و نصوص مبارکۀ امری و دوّم تحقیقات و تتبّعات محقّقین و مؤلّفین بهایی و سوّم کتاب رمزوراز، فقرات و اطّلاعاتی جمع‌آوری و در 19 بخش مختلف طبقه‌بندی شده است. فقراتِ هر یک از این بخش‌ها، متّحدانه، جنبۀ معیّنی از کتاب ایقان را هدف قرار داده، اطّلاعاتی موثّق در بارۀ آن ارائه می‌دهد. یقین است که با مرور مفادّ و محتویّات این بخش‌های نوزده‌گانه، دانش و بینشی جامع راجع به جمیع ابعاد الهی، عرفانی، تاریخی، محتوایی، اجتماعی و اجرایی کتاب ایقان به دست خواهد آمد. به قصد تحریک ذهن خوانندگان کم‌تجربه و نیز هدایت آن‌ها به سمت محتوای فقرات مندرجه، در مطلع هر بخش چند سؤال مرتبط و نیمه‌مرتبط با مفاهیم فقرات ضمیمۀ آن نیز گنجانیده شده است. جا دارد که خوانندگان گرامی ابتدا مروری محقّقانه در این اسئلۀ مختصره بنمایند و بعد برای تحقیق پاسخ‌های احتمالی که به ذهنشان خطور کرده و یا تجسّس جواب‌های لازمه، به محتوای فقرات مراجعه نمایند.**

**در فصل دوّم "اصل موانع معرفت موعود"، به این مسئلۀ مهمّ و اساسی پرداخته می‌شود که فحوای درک مسلمانان از ماهیّت موانع بازدارندۀ چهارگانه چیست و از کجا نشأت گرفته است و منجر به چه اوضاع و احوال ذهنی و فرهنگی شده است و عاقبت توده‌های مسلمان را به چه وضع و روزی گرفتار کرده است. این فصل به ترتیب، هر یک از موانع چهارگانه برشمرده را هدف قرار می‌دهد و به استناد مقالات و منشآتی برگرفته از فضای مجازین که اکثراً حاوی دیدگاه‌ها و نظریّه‌های محقّقین و متفکّرین معتبر شیعی و بعضاً سنّی بوده، ظاهراً مستند به آیات قرآنی و احادیث نبوی هستند، معنا و مفهوم چهار موضوع اساسی قیامت (رستاخیز)، لقاءلله (دیدار خدا)، رَجعَت (بازگشت پیشینیان) و خاتَمَ‌النَّبیّین (لقب حضرت محمّد) را ارائه می‌دهند. مطالب و مندرجات این مقالات، بدون کم و کاست و بدون هیچ‌گونه تغییر متنی یا تفسیر محتوایی (به جز البتّه جزئی تغییراتی ظاهری در فونت و فرمت آن‌ها) ارائه می‌گردد تا هرچه صحیح‌تر و روشن‌تر و متقن‌تر نظریّات و اعتقادات مسلمانان را پیرامون آن مواضیع مهمّه آشکار و عیان سازد، آن هم به نحوی که حتّی‌الامکان قابل اعتراض و احتجاج نباشد. با مروری دقیق و تفکّری عمیق در این مقالات و مندرجات آن‌ها، تا حدودی معلوم و محقّق می‌شود که به میدان‌داری و سرکردگی علماء، توده‌های مؤمنان به چه شبگاه سیاهی در افتاده‌اند و بخصوص مردم ایران، به چه روزگار تباهی گرفتار آمده‌اند. خیالات موهوم، آنان را از حقایق معلوم بازداشته و تصوّرات واهی از افق‌های نورانی دورشان کرده است. نمادهای دیرین به جای هدایتشان به عرصه‌های برین، به سمت دوزخ آتشینشان کشیده است و سمبل‌های نورین در عوض ایمان راستین، به سوی خرافه‌های چرکینشان دلالت کرده است. وقتی در این عرصۀ تاریک سیر می‌کنی قلبت می‌گیرد و هنگامی که در این مسیر باریک قدم می‌زنی نفست بند می‌آید. در این جا نه از خورشید و انوارش خبری هست و نه از آسمان و انجمش اثری؛ از پهنه‌اش مرثیه‌های مرگ ابدی به گوش می‌رسد و در فضایش سیاهی‌های سوگ سرمدی مشاهده می‌شود. و هنگامی که خواننده با قلبی غمین و روحی سنگین و ذهنی پریشان و چشمی گریان از این تنگنای تاریک بیرون می‌آید، ناگهان، فروغ فروزان فصل سوّم به دیدگانش می‌رسد و نسیم حیات‌بخش مباحث آن به سیمایش می‌و‌زد.**

**در فصل سوّم "رفع موانع معرفت موعود"، بار دیگر بر اساس اوّل، نصوص مبارکۀ امری که از فم مُعَنبَر و قلم مطهّر حضرت موعود و مبیّنین منصوصش تراویده است، و دوّم تحقیقات و تتبّعات محقّقین و مؤلّفین بهایی که از بحبوحۀ ایمان راستین به حقانیت موعود نازنین برخاسته است، و سوّم فقراتی متسلسل از کتاب رمزوراز که بر اساس معیارهای شناخته‌شدۀ علوم نوین ساخته و پرداخته گشته است، به همان مفاهیم چهارگانه پرداخته می‌شود و ابتدا معنا و مقصد حقیقی پدیدۀ "قیامت" تبیین می‌گردد و سپس مفهوم و مقصود "لِقاءُالله" توضیح داده می‌شود و بعد از آن حقیقت "رَجعَت" عرضه می‌گردد و در نهایت هم واقعیّت "خَتمیّت" تشریح می‌شود؛ معنا و مقصود و حقیقت و واقعیّتی که صددرصد موثّق و قابل‌اعتماد و اطمینان است؛ زیرا هیچ شائبۀ ریاست و آرزوی حکومت و تمنّای حاکمیتی در آن‌ها مشاهده نمی‌شود و صرفاً به قصد هدایت خلق روزگار به سمت فضل و رحمت و عنایت حضرت پروردگار ترقیم یافته و تبین و تشریح شده‌اند. خوانندۀ خواهنده در گذار از این عرصۀ خجسته، احساس خواهد کرد که هر مضمونش پرتو نوری درخشان است که به عرصۀ ظلمت‌زدۀ فصل دوّم می‌تابد و هر مفهومش شعلۀ ناری فروزان است که به دنیای یخ‌بستۀ آن می‌دمد. او مبتنی بر تفسیرات بدیعۀ بخصوص ایقان شریف، حقیقت نمادهای اعجاب‌انگیز ادیان کهن به ویژه اسلام ناب را در می‌یابد و بر اساس توضیحات مبیّنین منصوص و محقّقین مخلص، راز آیات متشابۀ کتب سماویّه، بخصوص قرآن مجید را کشف می‌کند؛ و آن وقت است که می‌فهمد کلام الهی در بستر تاریخ بشری چه نقش‌هایی دقیق بازی کرده است و آیات ربانی در حیات انسان زمینی چه تأثیراتی عمیق بر جای نهاده است؛ آن وقت است که یقین می‌کند حقیقت ادیان الهی فقط یکی است، و روح تجلّیات ربانی تنها یکی؛ و آن‌گاه است که مَحبَّت تمامی مظاهر قدسی در قلبش می‌نشیند و حقانیت همۀ تجلّیات الهی در جانش جای می‌گیرد و سپس روی برگردانیده، با تمام وجود، آستان محبوب عالمیان را به سجود می‌رود و چشم برتافته با همۀ هستی، به طواف موعود جهانیان مشغول می‌شود و عشق حقیقی خدمت به خلق عالم تمامی هستیش را فرامی‌گیرد و با چشم سر می‌بیند که ایقان به راستی پرتوافشان عرصۀ ایمان است و حقایق مودَعه‌اش به یقین راه‌نمای حضور یزدان است؛ آری ایقان پلی قیامت نشان است بر فراز گسل گِل‌آلود موهوماتی دیرینه، پلی که قلوب غم‌گرفته از ظلمات خرافات قرون، از آن عبور می‌نمایند و در آن سویش، جمال نورین موعود دیرین را می‌بینند که در خیمه‌گاه با شکوهش ایستاده و دست بگشوده آنان را به جوار جمال و جلال و جبروت خود می‌خواند.**

**سبک کار متفاوت از شیوه‌های معمول است. مؤلّف با چنان حجم عظیمی از متون و مطالب و اطّلاعات و معلومات راجع به چهار موضوع مورد نظر مواجه شد که از یک سو، گنجانیدن تمام آن‌ها را در یک مقالۀ کلاسیک غیر ممکن یافت، و از سویی دیگر حاضر نشد از آن‌ها چشم بپوشد؛ لهذا بر آن شد که اوّلاً به لحاظ رعایت کامل اصل امانت‌داری در نقل نظریّات دیگران، و ثانیاً به سبب اهمّیت و ضرورت انتقال تمامی مکشوفات مهمّه در این زمینه، از روش‌های معمول مقاله‌نگاری عدول کند و کل مستخرَجات متعدّدۀ متنوّعه را به روشی نسبتاً علمی طبقه‌بندی نماید و یک جا، در اختیار خواننده قرار دهد. انگیزۀ دیگر مؤلّف در اتّخاذ این روش، تشویق و ترغیب بیشتر خواننده به تفکّر و تتبّع بوده تا خود با مرور فقرات کثیرۀ متسلسله، اطّلاعات مختلفۀ موجود در آن‌ها را ردیابی نماید و با مقایسۀ آن‌ها با یکدیگر، به حجم معلومات موثّق و مستند خویش بیفزاید.**

**در اینجا مؤلّف، اطّلاعات مستخرَجه را در قالب فقرات و مقالات متنوّعه، به طور دست‌نخورده، در اختیار خواننده قرار می‌دهد و نظریّات احتمالی خود را، آن هم به سبک و سیاقی نسبتاً شاعرانه و عارفانه و نه علمی و آکادمیک، در مقدّمۀ کلّی مجموعه و نیز در مقدّمات فصول سه‌گانه مختصراً مطرح می‌نماید. همان‌گونه که اشاره شد، این شیوۀ عمل، امکان تفکّر و قضاوت مستقیم و مستقل خواننده را راجع به مباحث مطروحه مهیّاتر می‌سازد و وسعت مشاهده و مقایسه را برای او فراهم‌تر می‌کند و نیز جایگاه دیدگاه مؤلّف را در عرصۀ عقاید و مباحث مختلفه روشن‌تر می‌نماید. اشاره شد که کتاب رمزوراز و محتویّات بعضاَ بی‌سابقۀ آن، نقشی اساسی در وصول ذهن و روح و قلم مؤلّف به این مرحلۀ نهایی داشته است؛ لهذا لازم است در همین جا، بعضی از وجوه برجستۀ این پژوهش علمی، به ویژه از منظر سه نفر از منقّدین کار او (خوان کول، جونا وینترز و فرانک لوئیس) ارائه گردد؛ نقدهایی که جناب دکتر باک، متواضعانه و سنّت‌شکنانه، آن‌ها را در پایان کتاب خود گنجانیده و در اختیار خوانندگانش قرار داده است. برخی از این نظریّات صائبه به شرح زیر است:**

1. **«جناب كریستُفر باك christopher buck)) در كتاب مستدلّ خود (رمزوراز)، یعنی نخستین بررسی آكادمیكی (منطبق با ضوابط علمی- م) كه تماماً به یكی از آثار برجستۀ بهایی اختصاص یافته، درك و فهم ما را از شان نزول، فنون ادبی و اهداف تفسیری كتاب مستطاب ایقان افزایش و گسترش می‌دهد.»(رمزوراز، صه، خوان کول)**
2. **«احادیث مَرویّه و علوم تفسیریّۀ قرآنیّه یكی از مهم‌ترین رشته‌های مطالعات اسلامی را تشكیل می‌دهد و این منقبت كتاب *رمزوراز* است كه در توضیح نحوۀ مواجهۀ كتاب ایقان با متون و نصوص اسلامی، گزارش مُقنعی از گسل‌های متعدّد حاكم بر جنبۀ عقلانی این احادیث، ارائه می‌نماید. مؤلّف، حضور ذهن خود را نسبت به مكاتب اصلی تفسیر اسلامی بر قرآن كریم و نیز تحقیقات علمی معاصر راجع به این موضوع، نشان می‌دهد و در زمینۀ اخیر، به خصوص این كارهای محقّقانی چون ونس‌برو (Wansbrough) و ریپین (Rippin) است كه معیارهای تحلیلی لازم را برای مؤلّف فراهم می‌آورد تا با توسّل به آن‌ها، جایگاه قرآن را در فضای ایقان، مشخّص سازد.»(رمزوراز، صه)**
3. **«اثر کریستُفر باک، به نام *رمزوراز: تفسیر قرآن در کتاب ایقان را*(مندرج در مجلۀ مطالعاتی در ادیان بابی و بهایی، جلد7)، می‌توان به عنوان کاری نبوغ‌آمیز ملحوظ داشت؛ زیرا به نحوی نمایان، پیشتازانه، متهوّرانه، نوآورانه و حتی درخشان می‌باشد. امّا افسوس که به طور یأس‌آوری ابهام‌آمیز است.»(رمزوراز، ص365)**
4. \*\*«خوان کول در پیشگفتار کتاب می‌گوید، این اثر: «نخستین بررسی آکادمیکی» است «که تماماً به یکی از آثار برجستۀ بهایی اختصاص یافته.»\*\***است؛ این به جای خود، امّا عرصۀ دیگری نیز هست که *رمزوراز* در آن نوآوری می‌کند. این اثر که به عنوان رسالۀ اصلیِ مؤلّف، در سال1991، زیر نظر اسلام‌شناس، اندره ریپین نگاشته شده، به مباحثی می‌پردازد که هم برای تحقیق و تتبّع بهایی حائز اهمّیت اساسی هستند، و هم تا حدّ زیادی مورد غفلت و بی‌توجّهیِ جامعه (بهایی) واقع شده‌اند.»(رمزوراز، ص365)**
5. **«اهمّیت این پژوهش، صرفاً منحصـر به تاریخ انتشار ایقان نمی‌شود؛ زیرا در این گذار، به تاریخچۀ ایجاد و اشاعۀ بعضی از دیگر متون کلیدیِ بهایی نیز نگاهی می‌شود؛ برای برخی معضلات تاریخی، راه حل‌هایی پیش‌نهاد می‌گردد؛ و بـه ایرادات و اتّهامات منقّدانه‌ای که مخالفین اوّلیّه امرالله مطرح کرده‌اند، پاسخ داده می‌شود. توجّه و تمرکزی که باک در مورد این فصل آغازین به خرج داده، خواننده را به شوق می‌آورد که به مطالعۀ فصل‌های دیگر کتاب ادامه دهد.»(رمزوراز، ص367)**
6. **«این فصل (فصل پنجم کتاب رمزوراز- م) متضمّن بعضی از روشنگرانه‌ترین و مفیدترین مباحث کتاب است و باک با موفّقیت کامل، حسّ ضرورت کتاب ایقان و جامعۀ ابتدایی بهایی و نیز قدرت القاء شده به هردوی آن‌ها را انتقال می‌دهد.»(رمزوراز، ص369)**
7. **«باک پروژه‌ای را متعهّد و متقبّل شده که از بسیاری جهات قابل تحسین است؛ اوّل این‌که مطالعه‌ای است تهوّرآمیز، زیرا اوّلین تحلیل جامع و گسترده است در زمینه و محتوای افکار و آثار حضرت بهاءالله. دفاع ضمنی و نسبتاً بی‌ربطی که باک در، ص384 از خود به عمل آورده، نشان می‌دهد که او نیز از اهمیت مبحث و رویکرد آکادمیک به آن، با خبر بوده است. دوّم این‌که سخت‌کوشی و مجاهدتی که باک با آن به مباحث خود پرداخته، الگویی است برای هر کسی که می‌خواهد به تحقیق کتاب‌خانه‌ای مبادرت ورزد؛ زیرا تفحّص او وسیع، توجّهش به جزئیّات کامل و پوششش بر مباحث تمام است. و بالاخره، بسیاری از استنتاجات او، با پرتوی که بر ایقان و محتوای آن می‌افکند، و در بعضی مواضع حتی سبک و شیوۀ او، بارز و درخشان است.»(رمزوراز، ص374)**
8. **«این کتاب پژوهشی است خارق‌العاده که خواننده ساعی را پاداشی بس ارزنده، عنایت خواهد کرد.»(رمزوراز، ص374)**
9. **«کتاب *رمزوراز*، همان‌گونه که خوان کول در مقدّمۀ آن اشاره می‌کند، اوّلین پژوهش علمی به زبان انگلیسی است که به یکی از آثار حضرت بهاءالله، اختصاص یافته است؛ بدین لحاظ معرّف شاخص مهمی در تاریخ تفسیر بهایی بوده، مؤلّف و ناشر آن، به سبب شهامت و استقامتشان سزاوار تحسین فراوان می‌باشند. کریستُفر باک تسلّط بارزی را بر کلیّت تحقیق و تتبّع جاریِ بهایی و نیز وقوف کاملی را بر مقالات علمیِ موجود در مجلات تحقیقی که مقولات مهم مکاتب اسلامی و مسیحی را بـررسی می‌کنند، نشان می‌دهد.»(رمزوراز، ص376)**
10. **«بحث باک از وعدۀ قرآنیِ لِقاءُالله، یعنی دیدار با خداوند (صص254- 245) آن‌گونه که در ایقان آمده، در قیاس با تفسیر آن در آثار حضرت باب و نیز شیخی‌ها، بسیار روشنگرانه است و نیز تحلیل او از توسّل حضرت بهاءالله به آیۀ قرآنی 44/33 که وعدۀ لِقاءُالله را در روز رستاخیز مطرح می‌کند (و آن حضرت خود، آن را به نحو نمادین به معنی ظهور مظهری بدیـع تفسیر نموده‌اند)، به عنوان استدلالی نقیض برای آیۀ (40/33)، حاوی عبارت «خاتَمُ‌النّبیین»، خیلی درخشان است.»(رمزوراز، ص391)**
11. **«مسیحیان، قیاس‌گرایان و آنان که چشمی بر گفتمان بین‌المذاهب مسیحی- اسلامی دارند، بحث عیسی در آثار حضرت بهاءالله (309- 307) و اصل مطروحه توسّط آن حضرت مبنی بر «اخوّت روحانی رُسُل الهی»(ص309) را کاملاً مفید خواهند یافت. باک همچنین این مسأله را بـررسی می‌کنـد که چگـونـه بلافاصله بعـد از نـزول ایقان، دیانت بهایی از درون بابیّت سر برآورد (صص310 به بعد). این بحثی است روشن‌گرانه و به خوانندۀ متجدّدی که با ذهنیّت حاصل از مشاهدۀ دورۀ مظهریّت حضرت بهاءالله و آثـار بعـدی آن حضـرت، به کتاب (ایقان- م) نزدیک می‌شود، کمک می‌کند بارقه‌ای از آن معنا و مفهومی را که مقصد کتاب ایقان برای مخاطبان اوّلیّۀ بابی بوده است، ادراک نماید.»(رمزوراز، ص393)**

**این مجموعه تا حدّی بر اساس روش «تحقیق جامع» تهیه شده است. در این روش، اولویّت با ارائۀ فقرات دقیقۀ کثیرۀ متنوّعه راجع به مواضیع مطروحه است؛ فقراتی که اطّلاعات مندمج در آن‌ها پیرامون جوانب مختلف موضوع تحقیق، به سبک "تبیینات سیستمی" عرضه می‌گردد و در پایان نیز تحلیل‌ها و برداشت‌های مؤلّف، به طور مجزّا ارائه می‌شود. البتّه در این مجموعه، به جهت اجتناب از افزایش حجم کار، به جای این‌گونه تبیینات سیستمی، جوهر نظریّات مؤلّف، به روشی‌ هم آزاد و شاعرانه و هم علمی و محقّقانه، در مقدّمۀ کُل مجموعه و نیز مقدّمات فصول سه‌گانه و بعضی بخش‌های موجوده مطرح می‌گردد و ردیابی و ترکیب و تلفیق اطّلاعات متنوّعۀ موجود در فقرات کوتاه و بلند حول مواضیع چهارگانه، به عهدۀ خواننده گذاشته شده است. به همین دلیل، شایسته است که خوانندگان گرامی بعد از مروری بر مقدّمات مطروحه، به تفکّر در فقرات مقالات متنوّعه بپردازند و سعی نمایند درک و فهم و برداشت خود را از فحوای آن‌ها داشته باشند. لازم به ذکر است که فصل دوّم این مجموعه، از روال تحقیق جامع با تعریفی که از آن ارائه شد، کاملاً خارج می‌گردد و نکات و اطّلاعات مورد نظر در قالب مقالات نسبتاً متوسّط و نُدرتاً مطوّل عرضه می‌گردد. امّا گرچه سخت و ملال‌آور است، ولی دقّت و تأمّلی در فحوای این مقالات، حدّ و وضع ادراک و احساس مسلمین را از چهار موضوع اساسی مطروحه نشان می‌دهد و سیاهی و تباهی عقاید و افکار مندرج در آن‌ها، زمینۀ لازم را برای احساس روایی و روشنی مطالب مندرج در فصل سوّم فراهم می‌سازد. از آنجا که مطالب و مندرجات مجموعه از منابع بسیار متنوع به دست آمده؛ منابعی که هر کدام قلمی متفاوت و سبکی مختلف داشته‌اند، لهذا علی رغم تلاش و دقّت زیاد در همانند‌سازی متون مأخوذه، و بخصوص سازگارسازی آن‌ها با سبک نوین نگارش زبان فارسی، باز هم مسلّماً صاحب‌نظران و آگاهان در این عرصه‌ها، اشکالات و اشتباهاتی خواهند یافت که اگر منّت نهند و نظریّات خود را برای مؤلّف ارائه دهند، بسیار ممنون و مسرور خواهد شد.**

**مهندس خسرو دهقانی- اردیبهشت‌ماه 1396**

**فهرست مندرجات**

**فصل اوّل: نگاهی جامع به کتاب ایقان**

## مقدّمه‌

**روزگاری بود که خبری از "ایقان" نبود. زمستان شکّ و تردید بر عرصۀ سرزمینم خیمه زده بود. عقول، همه، مسخ شده بود و اراح، همه، منجمد گشته بود. طوفانه‌ای تعدّی تند می‌وزید و سرماهای ستم سخت می‌شورید. یخبندان حرمان احاطه داشت، زمهریر زشتی زوزه می‌کشید، و بوران بدبختی تازیانه می‌زد. مردم سرزمینم به سکون و سکوت مجبور شده بودند و یاران دیارم به ثبوت و سقوط محکوم گشته بودند. مردم در بیغوله‌های بلاهت، رمز حیات می‌جستند و در حجره‌های حماقت راز نجات می‌یافتند. آری، روزگاری سکرات موت اهل اقلیمم را اخذ کرده بود، زیرا از "ایقان" هیچ خبری نبود.**

**زمان گذشت و یک روز، بس خجسته و فیروز، جمال "ایقان" نمودار گشت و بُعد "استدلال" خود را علنی نمود. نوروز ظهور فرارسید. ترانۀ طلوع بلند شد و خورشید خاوران سر از افق‌های زمان بیرون آورد. غمام غفلت متلاشی شد و ابر نکبت متواری گشت. آفتاب استدلال نمودار شد و اشعۀ احتجاج پدیدار گشت و افق‌های اکتشاف وسعت یافت. "ایقان" به یاری روح "بیان" شتافت و "قیّوم" دست حمایت به سوی "قائم" افراخت. انوار امید تابان گشت و پرتوهای پویش درخشان شد. حرارت حرکت افاضه گشت و گرمای مَحبَّت احاطه نمود. و "ایقان" از قلب گمشدۀ قرآن، هزاران جلوۀ درخشان از حقیقت عریان و بی‌شماران نمودِ نورافشان از حیات جاویدان، استخراج کرد و با دست عطوفت و دامن عشق به مردم سرزمینم ایران عطا فرمود.**

**سپس "ایقان" بُعد "تفسیری" خود را عرضه نمود و انوار فراوان بر عرصۀ اسرار پنهان قرآن تاباند. آن‌گاه بهاران یقین خیمه افراخت، آسمان اسرار آبی رنگ شد و افق‌های افاضه نورانی گشت، باران باور باریدن گرفت، جویباران جهد جوشیدن آغازید، سبزه‌زاران سرور سربرافراشت، نسیم‌های زایش به وزیدن آمد، شمیم‌های جوشش پراکنده شد، و جوانه‌های جنبش جلوه نمود. عِطر حقیقت، عرصۀ دیارم را در نوردید و رائحۀ حیات، افق‌های ایرانم را احاطه کرد. اعجاز قرآن نمودار شد و اقتدار آن پدیدار گشت. تفسیر، توان خود را به رخ کشید و تبیین، تلاش خود را آغاز نمود. و مردم سرزمینم تازه فهمیدند که از قلب آیات قرآنی عالی‌ترین پدیدۀ هستی بیرون تواند زد و از عمق بیّناتش عجیب‌ترین تجلّی الهی پدیدار تواند شد. آن‌گاه روح رستاخیز عظیم خیمه بر افلاک افراخت و قدرت قیامت قدیم جولان بر آفاق نمود. همۀ نمادهای کهن ناگهان زنده شدند و حول هیکل موعود حلقه زدند و سر عبودیّت بر آستان مقدّسش فرود آوردند.**

**باز هم زمان گذشت و عاقبت "ایقان" شورانگیز‌ترین بُعد خود را آشکار ساخت و آن "راز روحانی موعود" عظیم بود، کسی که جان جاویدان تاریخ و روح نیرومند زمان بود. ایقان شریف مبشّر موعود عظیم شد و جلوه‌هایی از لبخند ملیحش را نمودار ساخت. آن‌گاه تابستان توان و توشه، علم افراخت. آفتاب حقیقت در اعلی افق مقر گزید و حرارت مَحبَّت به اشدّ ممکن برتابید. بستانه‌ای بیداری به گل نشستند و اشجار هشیاری به ثمر آمدند و میوه‌های معرفت فراوان شدند. کشتزارهای کار و کوشش گسترش یافت و خرمنه‌ای**

**خدمت و بخشش توده شد و انبانه‌ای داد و دهش سرشار گشت. افق‌های عشق و انجذاب وسعت گرفت و آیه‌های اتّحاد و اتّفاق فزونی یافت. سرود‌های سرور اوج گرفت و سنفونی سازش موج برداشت. آرایه‌های "اصلاح" و حَضارت جلوه نمود و اسرار اعتلاء و مدنیّت نمودار گشت. و حضرت موعود که از قلب رستاخیز قرآنی بیرون آمده بود، خیمۀ عظمت و اقتدارش را بر عرصۀ ایران مینوی بگسترد و در حالی که در یک دستش جام زندگی و در دست دیگرش فرمان آزادی بود، اهل دیارم را به عرصۀ خجستۀ خلق بدیع فراخواند.**

**و حالا خورشید نورافشان "ایقان" همچنان برفراز افق‌های ایران عزیزم ایستاده است؛ گویی آن را غروبی از پی نیست. آری "ایقان" همچنان هر کلمه‌اش ندای حلول یوم‌الله را سرداده و هر آیه‌اش فریاد وقوع ظهورُالله را بلند کرده و با هزاران حماسۀ عشق و ایثار، مردم این دیار را به سرچشمۀ حیات بدیع می‌خواند و با بی‌شماران جلوۀ عظمت و اقتدار، اهل عالم را به سرمنزل نجات ابدی دعوت می‌کند.**

**\*\*\***

## بخش اوّل- شان نزول آن

**ظاهر قضیه این است که خال اکبرِ حضرت باب برای زیارت اماکن مقدّسۀ شیعه به کربلا می‌رود، ولی به ارادۀ الهی به حضور جمال مبارک احضار می‌شود و پس از تقدیم اسئلۀ کتبی خود، کتاب مستطاب ایقان در پاسخ به آن‌ها نازل می‌گردد؛ امّا از شواهد و قرائن چنین بر می‌آید که حادثه ابعاد مرموز دیگری هم داشته است. گویی مشیّت مهیمن حیّ قدیر بر این تعلّق گرفته بوده که در آن موقعیّت حسّاس و خطیر از سرنوشت ظهور الهی، موهومات قرون و خرافات اعصار از ذهن و روح بخصوص هموطنان جمال ابهی زدوده شود. امّا تحقّق این نیّت والا ابزاری را می‌خواسته و بروز این مشیّت عظمی شرایطی را می‌طلبیده است و به همین لحاظ مقدّر چنین بوده که در این روند سرنوشت‌ساز، به خصوص، یک نفر از خاندان حضرت اعلی، روح العالَمین لَه الفِدا مشارکت داشته باشد. مدت زمان نزول چقدر بوده است؟ تأثیر این مدت خاصّ بر اذهان بابیان چگونه بوده است؟ حضور خال اکبر را در جریان نزول ایقان کدام واژه بهتر توجیه می‌کند: مأموریّت، مسئولیّت، اتّفاق، یا انتخاب؟**

1. **«حضرت بهاءالله شرح نزول ایقان شریف را در یکی از الواح مبارکه که به افتخار جناب ابن اصدق در تاریخ ١٩ رجب ١٣٠٨ هـ. ق. نازل شده است، به این گونه بیان فرموده‌اند: "یومی از ایّام حضرت مرفوع جناب حاجی سَیّد جواد علیه بهاءالله الابهی معروف به کربلائی به حضور فائز، عرض نمودند خال حضرت (باب)، جناب حاجی میرزا سیّد محمّد و خال دیگر علیهما بهاءالله الابهی به زیارت نجف و کربلا فائز شده‌اند و حال مراجعت نموده‌اند و اراده رجوع به وطن دارند. جمال قدم فرمودند به ایشان چیزی گفته ای، عرض کرد خیر! فرمودند: چرا؟ شما باید به تبلیغ امراللّه مشغول باشید، برو واز قِبَل ما سلام برسان وایشان را به حضور آور. کُن دلیلَهما اِلی ساحة العزّ و الجلال. تشریف بردند یوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و به حضور فائز و لکن جناب خال کبیر تشریف آوردند من دون اخوی دیگر. بعد از حضور امواج بحر بیان مقصود عالمیان بشانی ظاهر که احدی قادر بر احصا نبوده بالاخره فرمودند: ما دوست نداریم که شما از سدره مبارکه که بین شما روئیده و به اثمار حکمت و بیان مزیّن، محروم بمانید، عرض نمود مولائی هزار و دویست سال شنیدیم که حضرت قائم در مدُن معروفه مشهوره ساکنند و اولادهای آن حضرت هر یک به کمال عزّت و عظمت در آن مدن موجود و هر نفسی کلمه‌ای در تولّد آن حضرت ذکر می‌نمود فی الحین اخذش می‌نمودند و خونش می‌ریختند و از این گذشته، حکایت ناحیۀ مقدّسه چه شد؟ ذکر بحر و قالیچه کجا رفت؟ و هم چنین از علمای حزب شیعه شنیده ایم که آن حضرت می‌آید، و ظاهر می‌شود و دیون شیعیان را اداء می‌فرماید و جمیع ارض را مسخّر می‌نماید و هم چنین ذکرهایی که این عبد از ذکرش عاجز است، چه که مطلب به طول میانجامد. بالاخره عرض نمودند مع عظمت و جلال و ذکر خوارق عادات، حال می‌گویند خواهرزاده شما است. این عبد چگونه قبول نماید آنچه از قبل گفته شده حال خِلاف آن به مثابۀ آفتاب روشن و ظاهر، تکلیف این عبد چیست نمی‌دانم. بعد لسان عظمت به این کلمه علیا ناطق: یا خال، حال به مقرّ خود توجّه نمایید و اخبار و شبهات مذکوره و آنچه که سبب توقّف شماست درست در آن تفکّر کنید و معین نمایید مع جناب اخوی تشریف بیاورید لَوشاءاللّه یُبدِّل‌الشبُهاتِ بآیاتٍ محکمات انّهُ علی کلّ شیءٍ قدیر. یوم بعد من غیر اخوی تشریف آوردند و یک یک شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل و آنچه نازل شد ما بین عباد به رساله خال معروف و نظر به حکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و به کتاب ایقان موسوم گشت."»(حضرت بهاءالله، مقدّمۀ ایقان، ص ی)**
2. **«در ایّام عراق، روزی جمال قدم و اسم اعظم فدیتُ بروحی و ذاتی و کینونتی ارضاً وَطِئتها اقدامُ احبائِه فرمودند که فارس چون موطن ربّ اعلی و نقطۀ اولی بود و منتسب به آن ذات مقدّس، کمال میل دارم که به نار مَحبَّت‌الله مشتعل گردد. مدّتی جزئیّه نگذشت که جناب خال حضرت افنان آمدند و مشرّف شدند و سؤالاتی نمودند و رسالۀ خال که مُسمّی به کتاب ایقان است نازل شد و نار مَحبَّت‌الله در ولایت فارس شعلۀ شدید زد و انوار عرفان از آن افق طالع و لائح شد و نفوس کثیره در ظلّ کلمۀ الهیّه داخل شدند و بعضی از جام عنایت سرمست شده به قربان‌گاه فدا شتافتند و جان و دل باختند.»(حضرت عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب4، ص25، لوح شماره27)**
3. **«در خصوص پرتو یزدان و کوکب تابان حضرت زردشت سؤال نمودید که در رسالۀ ایقان نامشان مذکور نه، حکمتش چیست؟‌ای بندۀ الهی، در رسالۀ ایقان بسیاری از انبیا مذکور نه، منحصر به حضرت زردشت نیست؛ زیرا این رسالۀ مبارکه در جواب مسائلی که حضرت افنان سدرۀ منتهی (مطرح) فرموده بودند نازل شد. جواب مطابق سؤال است و مقتضی مقام و زمان.»(حضرت عبدالبهاء، مکاتیب5، ص188)**
4. **«(کتاب ایقان) در پاسخ به سؤالاتی است که دایی حضرت باب، حاجی میرزا سیّد محمّد، که هنوز به آن حضرت ایمان نیاورده و با برادرش حاجی میرزا حسن‌علی، به زیارت کربلا رفته بود، به حضور حضرت بهاءالله تقدیم داشت.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
5. **«در سال 1278 ه. ق. که جمال قدم جل کبریائه در بغداد تشریف داشتند جناب میر سیّد محمّد ملقب به خال اکبر که به عزم زیارت عتبات مقدّسه وارد بغداد شده بود، به حضور مبارک جمال قدم جلّ جلاله مشرف شد و در بارۀ ظهور مبارک حضرت ربّ اعلی جلّ اسمه الاعظم سؤالاتی از محضر مبارک نمود و کتاب مبارک ایقان در همان سال در جواب سؤالات مشارٌ الیه در دو شبانه روز از قلم مبارک جاری گردید. سؤالات خال چنان‌که از متن کتاب مبارک ایقان مستفاد می‌شود عبارت است از: 1) علامات ظهور موعود؛ 2) مسئلۀ خاتَمَ‌النَّبیّین؛ 3) قیامت کبری؛ 4) رَجعَت پیامبر و ائمۀ اطهار؛ 5) لِقاءُالله در قیامت؛ 6) مسئلۀ تحریف کتب آسمانی؛ 7) حشر و نشر و قیامت.»(عبدالحمید اشراق‌خاروی، قاموس ایقان، جزء اوّل از جلد اوّل، مقدّمه)**
6. **«این کتاب (ایقان) در اصل خطاب به یکی از خال‌های حضرت باب نازل شد که هنوز ایمان نیاورده بود و به تحقق برخی از تعالیم و نبوات اسلامی، که مطمئن نبود واقع شده باشد، علاقمند بود. امّا حضرت بهاءالله از این محمل برای پرکردن یک دنیا از شگفتی‌ها استفاده کردند و در این جریان، کتاب ایشان از (خواسته‌های) خال حضرت باب به مراتب فراتر می‌رود. البتّه این خال با زیارت این کتاب به کلی منقلب شد و به حقیقت و حقانیت حضرت باب و حضرت بهاءالله اذعان نمود. بدایتاً این کتاب "رسالۀ خال" نامیده شد. حضرت بهاءالله بنفسه الاقدس در یک زمان معیّن در عکا فرمودند که این کتاب باید به "ایقان" تسمیه شود.» [هوپر دانبار، کتاب ایقان (مصاحبه‌ای با هوپر دانبار)، ص5]**
7. **«در یکى از الواح مبارکه حضرت بهاء‌الله که به خطّ میرزا‌ آقاجان و خطاب به عبدالمجید شیرازى است شان نزول کتاب مستطاب ایقان بیان‌گردیده‌است. طبق مندرجات این لوح مبارک، روزى حاجى سَیّد جواد کربلائى به حضور حضرت بهاء‌الله مشرّف مى‌شود و عرض مى‌کند که دو دائى حضرت باب پس از زیارت عتبات مقدّسه نجف و کربلا در بغداد هستند و بزودى عازم موطن خود خواهند شد. حضرت بهاء‌الله پس از اطّلاع بر این‌که حاجى سَیّد جواد با آنان در باره امر مذاکره نکرده به کمال رأفت وى را بقصورش که کوتاهى در امر تبلیغ بوده متذکّر داشتند و سپس امر فرمودند که آن دو برادر را به حضور مبارک دعوت و راه‌نمائى نماید. روز بعد خال اکبر یعنى حاجى میرزا سیّد محمّد در معیّت حاجى سَیّد جواد به حضور مبارک مشرّف شد ولی برادر کوچکتر یعنى خال اصغر در این تشرّف حضور نداشت خال اکبر در اثر استماع بیانات حضرت بهاء‌الله در این ملاقات تحت تأثیر شدید قرار گرفت و در پایان مجلس از حضور مبارک استدعا نمود که در باره حقیقت رسالت حضرت باب توضیحاتى بیان فرمایند زیرا به اعتقاد وى خواهرزاده‌اش بعضى از احادیث اسلامى را که در باره قائم موعود وجود داشت تحقّق نبخشیده بود حضرت بهاء‌الله بسهولت و به میل و رغبت به این رجا پاسخ مثبت دادند و از خال اکبر خواستند که به منزل مراجعت کند و پس از تفکّر و تأمّل صورتى از مسائلی را که سبب تحیّر وى گشته و نیز احادیثى را که ایجاد شبهه نموده تهیه و بمحضر مبارک بیاورد. فرداى آن روز حاجى میرزا سیّد محمّد سؤالات خود را به حضور مبارک تقدیم کرد و به فاصله دو روز و دو شب کتاب ایقان در متجاوز از دویست صفحه در جواب سؤالات خال اکبر از قلم حضرت بهاء‌الله شرف نزول یافت. این کتاب مستطاب در ابتدا به نام رساله خال معروف بود؛ ولی بعدها حضرت بهاء‌الله آن را به کتاب ایقان تسمیه فرمودند. در میان اوراقى که در خاندان افنان محفوظ مانده یکى هم صورت ریز سؤالاتى است که حاجى میرزا سیّد محمّد به حضور حضرت بهاء‌الله تقدیم نموده‌است این سؤالات بر روى دو ورقه و به خطّ خود خال اکبر نوشته شده و شامل چهار دسته هستند و تمام در باره ظهور قائم موعود مى‌باشند صمیمیت خال اکبر در جستجوى حقیقت از سؤالاتش آشکار است زیرا در طىّ این عریضه بکرّات از جمال مبارک رجا مى‌کند که شک و شبهه را از قلب وى بزدایند تا شاید با اطمینان کافى و ایمان کامل به عرفان شریعت حضرت باب موفّق شود. جناب حاجى میرزا سیّد محمّد به قدرى تحت تأثیر زیارت جمال مبارک قرار گرفته بود که بلافاصله پس از تشرّف نامه‌اى به پسرش جناب حاجى میرزا محمّد تقى تحریر و در آن احساسات خود را چنین بیان نموده‌است: "خدمت سرکار حضرت بهاء علیه السّلام مشرّف شدم. جاى شما خالی بود. کمال التفات و مرحمت را فرموده شب را نگاه داشتند. در خدمت ایشان مشرّف بودیم. حقّ واقع محرومى از فیض خدمت ایشان خسران واضح است. خداوند توفیق عنایت فرماید که به سعادت دائمى ادراک خدمت ایشان فائض شوم."»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ص173)**
8. **«حضرت بهاءالله پس از باز گشت از سلیمانیه به بغداد درسال ١٢٧٨ مطابق ١٨٦٢ میلادى، کتاب ایقان را در جواب سؤالات خال اعظم جناب سَیّد میرمحمّد، نازل فرمودند. در آن اوقات ١٨ سال از اظهار امر حضرت ربّ اعلى مى‌گذشت. کتاب ایقان بدواً به نام "رسالۀ خالویه" معروف بود.»(کتاب طرازالهی2، ص..)**
9. **«کتاب مستطاب ایقان به فرمودۀ حضرت ولی امرالله "در سنین اخیرۀ دورۀ اقامت بغداد (1278 ه.ق. مطابق با 1862 م.) طی دو شبانه روز از قلم مبارک (حضرت بهاءالله) نازل گردید و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقق یافت و وعدۀ الهی که حضرت موعود، بیان فارسی را که ناتمام مانده تکمیل خواهد فرمود، به إنجاز پیوست. این کتاب مبین و رقّ متین در جواب أسألۀ جناب خال (اکبر) که در آن أوان هنوز به امر مبارک اقبال ننموده، با برادر (کوچکتر) خود جناب میرزا حسن علی، عازم زیارت مَشاهدِ مشرَّفه بوده‌اند صادر گردیده استبا نزول این کتاب مستطاب و فصل الخطاب که مفتاح معضلات کتب سماویه است و به فاصلۀ قلیل قبل از اعلام امر حضرت ربّ الأرباب از سماء ارادۀ الهی نازل گردیده، بیان دانیال نبی که می‌فرماید: لان الکلِماتِ مَخفیَّةٌ إلی وقتِ النَّهایة، إکمال پذیرفت و سِتر از کلِمات کتاب برداشته شد و خَتمِ رَحیق مختوم به أصابِعِ حیّ قَیّوم گشوده گردید." (قرن بدیع)**

**این کتاب مبارک در ابتدا به نام رسالۀ خالُویه و استدلالیه معروف بود. چنانچه جمال قِدم در لوحی می‌فرمایند: باید امنای حق به مصلحت امر ناظر باشند چه که أعدای خارجه و داخله به تمام حیله ظاهر شده‌اند. چنانچه ظهور قبلم (حضرت اعلی) خبر داده و همچنین در الواح پارسیه که به استدلالیه معروف است از قلمِ عِلمیّه أخبار این ایام ذکر شده (قاموس ایقان جلد4 ص1791) جمال قدم در عکا نام این کتاب را ایقان گذاشته‌اند. جناب ابوالفضائل در کتاب فرائد(ص590) مرقوم نموده‌اند "لفظ ایقان دالّ است که مندرجات آن از عالم یقین نازل شده نه از عوالم شک و ظَنّ و گمان و تخمین".**

**حضرت اعلی در اواسط کتاب بیان عربی اشاره می‌فرمایند که این کتاب ناتمام خواهد ماند ولی به فرمودۀ حضرت ولی امرالله، بشارت به تکمیل آن توسط مَن یُظهِرُهُ الله می‌دهند: "حضرت باب تصریح می‌فرمایند که کتاب بیان کامل نیست و من یظهره الله آن را کامل خواهد کرد. البته این إکمال، نه در جهت ظاهری بلکه فقط از نظر روحانی به شکل کتاب دیگری خواهد بود و اعتقاد بر این است که ایقان، تداوم بیان است" (انوار هدایت ص588) توضیح آنکه حضرت اعلی نزول بیان را بر مبنای 361 باب قرار داده‌اند یعنی هر یک از دو کتاب بیان فارسی و عربی مشتمل می‌باشد بر 19 واحد و هر واحد 19 باب است(19در 19 می‌شود 361) ولی بیان عربی تا آخر واحد یازدهم نازل شده و بیان فارسی تا آخر باب دهم از واحد نهم. سیاق هر یک از قسمت‌های(هر باب) بیان فارسی چنین است که ابتدا عنوان مطلب، مختصراً به عربی بیان می‌شود و سپس به فارسی آن موضوع را توضیح می‌دهند و قسمت فارسی چنین آغاز می‌شود: "مُلَخَّص این باب آنکه..." یعنی خلاصه و جوهر و چکیده مطالب این باب این است کهو سپس مضمون بیان عربی ابتدای باب را توضیح می‌دهند و در ادامه،به شرح و بسط مطلب و اغلب با ذکر مثال می‌پردازند. کتاب ایقان هم به همان سبک و سیاق می‌باشد یعنی ابتدای هر یک از دو باب کتاب ایقان با یک بیان عربی شروع می‌شود و بعد قسمت فارسی چنین آغاز می‌گردد "جوهر این باب آنکه..".**

**حضرت اعلی در باب 16 واحد3 بیان فارسی به نزول کتاب ایقان، قبل از اظهار امر علنی جمال قدم، چنین بشارت می‌دهند: "و اگر ظاهر شود و نشناساند کسی را نفسِ خود، بیانی که او مرتّب فرماید، مِثل شمس است در بین کواکب و این در وقتی است که کل را در حجاب بیند. چنانچه نقطۀ بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت."»(مقدمۀ کتاب راهنمایی برای مطالعۀ ایقان، اثر پریوش طالبی)**

**\*\*\***

**بخش دوّم- اسئلۀ دالّ بر نزول آن**

**عمده اسئلۀ دالّ بر نزول چه بوده‌اند؟ در ذهن خال حضرت اعلی راجع به داعیۀ عظیم ایشان چه می‌گذشته؟ چه مسائل و مبهماتی بر قلب و روح او چیره بوده؟ چه چیز مانع از ایمان سریع او به خواهر زادۀ خود بوده است؟ آیا می‌توان فضای حاکم بر ذهن و روح او را نمایندۀ فضای کلی حاکم بر فرهنگ تشیّع آن زمان تلقی کرد؟ آیا او خود باور داشته که عقیدۀ راسخش به آن تصوّرات و موهومات زدودنی است؟ آیا می‌توان فوران اسئلۀ جناب خال را پدیده‌ای اسرار آمیز تلقی کرد که به ارادۀ حضرت بهاءالله در آن موقعیّت حسّاس و حیاتی از تاریخ امرالهی فوران یافت؟ محور اصلی اسئلۀ خال چه بوده است؟**

1. **«چنان که از متن کتاب مبارک ایقان مستفاد می‌شود پرسش‌ها‌ی جناب خال عبارت بوده است از سؤال در علامات ظهور موعود- مسألۀ خاتَمُ‌النَّبیین- موضوع قیامت کبری- مسألۀ رَجعَت پیغمبر و ائمه اطهار- لِقاءُالله در یوم قیامت- مسألۀ تحریف کتب آسمانی- حشر و نشر و زنده شدن مردگان- مسألۀ سلطنت و قدرت مظهر موعود و سؤالاتی از این قبیل که پاسخ همۀ آن‌ها‌ به شیوه‌ای منظّم در آن کتاب مستطاب داده شده است. ورقه مُسودّه سؤالات جناب خال که به خطّ خود ایشان مرقوم شده، در بین صفحات ٤٠ و ٤١ در کتاب خاندان افنان (تألیف جناب محمّدعلی فیضی، طبع طهران ١٢٧ بدیع) گراور شده است.»(مقدّمۀ کتاب ایقان، یادداشت1)**
2. **«برخی "مسائل لاینحل معنایی" كه بر ذهن خالِ حضرت باب سنگینی می‌كرد، سبب نزول كتاب مستطاب ایقان شد. وی نه تنها با تناقضات متنی در نصوص الهی مواجه بود، بلكه نظریّات مربوط به قیامت را نیز ضدّ و نقیض می‌دید و در این میان، حادترین منشاء درگیری درونیش، به مدّعای موعودانۀ خواهرزاده‌اش، مربوط می‌شد. چنین ادّعایی سازگاری چندانی با سناریوی آشنای رستاخیزی نداشت.»(رمزوراز، ص154)**
3. **«این سؤالات را می‌توان بدینسان خلاصه كرد:**

* **روز قیامت: آیا قیامت حادثه‌ای جسمانی است؟ عادلان چگونه پاداش می‌یابند و شریران چطور مجازات می‌شوند؟**
* **امام دوازدهم: احادیث دالّ بر غیبت ایشان را چگونه می‌توان توضیح داد؟**
* **تفسیر قرآن: معنای ظاهری آیات را چطور می‌توان با تعابیر مطرح در میان بابیان وفق داد؟**
* **ظهـور قائـم: عـدم تحقّق آشـكار مضامین احـادیث معتبـر امـامی مربوط و منسوب به قائم را چگونه می‌توان توضیح داد؟**

1. **همۀ ایـن اسئله متمـركز است بـر تنـاقضی ظاهری كه بین ادّعای حضرت باب مبنی بر وقوع قیامت از یک سو، و عدم تحقّق علنی وعود نصّی و انتظارات عمومی در بارۀ قیامت از سوی دیگر، موجود است.»(رمزوراز، ص47)**

**\*\*\***

**بخش سوّم- تاریخ نزول آن**

**چرا تعیین تاریخ دقیق نزول کتاب ایقان اهمّیت دارد؟ آیا زمان این واقعه پدیده‌ای اتفاقی بوده است و یا جریانی ارادی؟ چرا کتاب ایقان که یکی از شاخص‌ترین آثار جمال رحمن است، قبل از اظهار امر علنی، یعنی زمانی که آن حضرت در انظار عمومی بابیان یک مؤمن متشخص به امر حضرت باب شناخته می‌شد، نازل شد؟ آیا بین زمان نزول ایقان و اوضاع جامعۀ بابی رابطه‌ای هست؟ آیا بین این زمان و اظهار امر علنی حضرت بهاءالله رابطه‌ای هست؟ آیا زمانه‌ای نزول ایقان و اظهار امر علنی می‌توانسته معکوس شود؟ در این صورت چه اتفاقی ممکن بوده رخ دهد؟**

**الف) از منظر منابع بهایی**

1. **«کتاب ایقانفی‌الحقیقه سیّد کتب است و در اوّل این ظهور اعظم از قلم‌اعلی جاری شده (است).»(جمال مبارک، مائده 7، باب پنجم، ص167)**
2. **«این کتاب مستطابدر آستانۀ اظهار امر علنی حضرت بهاءالله نازل گشت.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
3. **«کتاب ایقاندر خلال دو روز و دو شب، در سال‌های پایانی این دورۀ زمانی (1278 قمری، 1862 میلادی) نازل گشت.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
4. **«تاریخ صدور کتاب (ایقان) چنانچه در موضعی از آن چنین مذکور "اکنون که هیجده سنه می‌گذرد" و در موضعی دیگر ذکر سنۀ هشتاد است؛ باید تقریباً حدود سال 1279 باشد.»(فاضل مازندرانی، اسرارالآثار1، ص268)**

**ب) از منظر کتاب رمزوراز**

1. **«ما، در تعیین تاریخ نزول متن ایقان، اظهارات حضرت شوقی افندی را مبنای منطقی كار قرار می‌دهیم. آن حضرت، مبنی بر اشارات درون‌متنی، این تاریخ نزول را سال 1278 هجری قمری (مصادف با 1861 میلادی)، مشخّص نموده‌اند.»(رمزوراز، ص40)**
2. **«بر اساس شواهد درون‌متنیِ كاملاً روشن و مُتقَن، ثابت و مبرهن شد كه تاریخ نزول كتاب ایقان، سال 1278 هجری قمری است. امّا تبدیل به تاریخ گریگوری چندان دقیق نیست. تاریخ رسمی بهایی(برای نزول ایقان- م) گرچه در یك زمان 1861 بوده، امّا اكنون 1862 میلادی است. برای تحقیقات آكادمیك، تا زمانی كه براهین مُقنِع برای تاریخ 1862 به دست‌‌اید، احتساب قریب به احتیاط یا حدس محافظه‌كارانه‌، ترجیح 62-1861 خواهد بود. جدای از فایدۀ ذاتی برای تعیین تاریخ دقیق نزولِ کتاب ایقان، جایگاه ثابت آن در یك محدودۀ زمانی معیّن، در برآورد موقف كتاب در فضای خودآگاهی موعودگرایانۀ رو‌به‌توسعۀ حضرت بهاءالله نیز حائز نقشی ارزشمند است.»(رمزوراز، ص45)**
3. **«حضرت شوقی افندی (می فرمایند)\*\*\*\*: «اما راجع به تاریخ نزول ایقان؛ به نظر این‌جانب این تاریخ را می‌توان از متن كتاب محاسبه كرد. من خود در یادداشت‌هایم چنین كرده و سال 1278 هجری قمری، مطابق با 1861 میلادی را به دست آورده‌ام. شما نیز می‌توانید آن را از خود متن پیدا كنید.»(رمزوراز، ص72، یادداشت16)**
4. **«باک به نحوی توضیح‌ناپذیر، نظریّات فاضل مازندرانی را راجع به دستنویس‌ها و نیز تاریخ نزول ایقان، مندرج در فاضل مازندرانی، اسرارالآثار (صص284-266، سرفصل «ایقان»)، نادیده می‌گیرد. مازندرانی به وجود دستنویس‌های مختلفی اشاره می‌کند که بعضاً 1280 و بعضاً 1279 را ذکر کرده‌اند (گر چه متأسّفانه موارد مربوطه را مشخّص نمی‌کند) و خود، پیش‌نهاد می‌نماید که تاریخ واقعی تحریر باید 1279 هجری قمـری بـوده باشد.»(رمزوراز، ص383، نقد فرانک لوئیس)**

**\*\*\***

**بخش چهارم- نسخۀ اصل آن**

**آیا در زمان نزول، حضرت بهاءالله کتاب ایقان را خود کتابت فرمودند و یا شخص دیگری آن را نگاشت؟ قدیمی‌ترین و اصلی‌ترین نسخۀ موجود از کتاب ایقان به خطّ چه کسی است و چگونه به دست آمده است؟ اصلی‌ترین نسخۀ ایقان در کجا نگهداری می‌شود؟ آیا کتاب ایقان نسخه‌هایی متعدد و متنوّع داشته است؟ آیا در گذران زمان ممکن نبوده که در نسخه‌برداری دستی از ایقان خطاهایی صورت گیرد؟ اگر چنین بوده چگونه میسّر بوده از تسّری آن ممانعت شود؟ خطّ نزولی یعنی چه و آیا کتاب ایقان نسخۀ "نزولی" هم داشته است؟ نسخۀ نزولی چگونه به اصیل‌ترین نسخۀ موجود تبدیل شده است؟ اصیل‌ترین نسخه چگونه به ارض اقدس واصل می‌شود؟**

1. **«نسخه اصلی کتاب ایقان سال‌هاى مدید در خانوادۀ جناب حاجى میرزا سید‌محمّد افنان باقى مانده بود، تا این‌که در سال ١٩٤٨ نتیجۀ دخترى ایشان، فاطمه‌خانم افنان، آن را به حضور حضرت ولىّ‌امرالله تقدیم نمود. این نسخه چند سال بعد به دست مبارک رسید و ‌در دارُالآثار بین‌المللی بهایی بر‌فراز کوه کرمل در حیفا قرار ‌گرفت.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن14، جلد اوّل، ص90)**
2. **«یکى از موفّقیت‌هاى مهمّ طراز‌الهى (ایادی عزیر امرالله جناب میرزا طرازالله سمندری) به دست آوردن نسخۀ اصل کتاب مستطاب ایقان استنسخۀ اصلی کتاب ایقان به خطّ حضرت عبدالبهاء است که حین استنساخ آن، ١٨ سال از سنّ مبارکشان می‌گذشت.»(کتاب طرازالهی2، ص....)**
3. **«این نسخه تا سال ١٣٢٥ شمسى مطابق با ١٩٤٨ میلادى نزد فاطمه خانم افنان دختر مرحوم حاج میرزا علی، معروف به‌تریاکى بود. فاطمه خانم نوۀ دخترى جناب خال (حاجی میرزا سیّد محمّد، خال اکبر حضرت باب) بود. کتاب ایقان به همراه مقدارى آثار مبارکه و متبّرکه، به وسیلۀ ایادى امرالله جناب طرازالله سمندرى که در آن اوقات حسب الامر حضرت ولىّ‌امرالله در شیراز مقیم بودند، براى تقدیم به حضور مبارک تسلیم محفل ملّى بهاییان ایران گردید و در اواخر سال ١٣٣٠ شمسى به وسیلۀ ایادى امرالله جناب خادم به حضور حضرت ولىّ‌امرالله تقدیم شد.»(کتاب طرازالهی2، ص....)**
4. **«چگونگى محفوظ ماندن رسالۀ مبارکه (‌ی ایقان) در دست این خانم (فاطمه خانم افنان) از این‌قرار است که خانم معزّى ‌الیها صبیّه جناب آقا میرزا علی افنان نوۀ جناب حاج سیّد محمّد ‌خال اکبر که در هنگام تولّد، والده ایشان که زوجه اوّل جناب آقا میرزا علی بوده‌اند وفات مى‌نمایند و ایشان از اوان طفولیت در ظلّ حمایت و تربیت حاجیه خدیجه بیگم، مادر پدر خود، که صبیّه جناب خال بوده‌اند، قرار گرفته و فوق‌العاده مورد مهر و مَحبَّت جدّۀ خود بوده‌اند و چون جدّۀ محترمه در سنّ هشتاد ‌و ‌یک سالگى صعود مى‌نمایند، مقدارى از اثاثیه و آثار امرى ایشان که از جمله رسالۀ مبارکۀ ایقان بوده در اختیار خانم معزّى ‌الیها که همیشه در نزد جدّۀ خود بوده‌اند، قرار مى‌گیرد و از قرار اظهاراتى که خود خانم مى‌نمود و اولادهایشان نیز تأیید مى‌نمایند، جدّۀ مرحومه قبل از فوت، کتاب مستطاب مزبور را با مقدارى اشیاء و آثار متبرّکۀ دیگر به ایشان مى‌دهند و در هرحال، این رسالۀ مبارکه و آثار متبرّکه از همان ایّام در صندوقى محفوظ و مقفّل بوده و صندوق مزبور تا مدّتى در منزل جناب خال اکبر در محلّه بازار‌ مرغ، که اکنون مبدّل به خیابان و مقدارى از آن ‌خانه نیز جزو خیابان گشته است، بوده و پس از مدّتى ایشان صندوق مقفّل را به منزل خود منتقل و هم‌چنان محتویّات آن ‌را نزد خودشان محفوظ و مصون داشته‌اند به‌ طوریکه از خویشان و بستگان نیز کمتر شخص اطّلاع از وجود رسالۀ مزبوره در نزد ایشان داشته‌اند و هر وقت هم از ایشان در این باره جویا مى‌شدند، اظهار بى‌اطّلاعى مى‌نمودند و جز به بعضى از نفوس محترمۀ مبلّغین، به احدى ارائه نداده بودند و حتّى حضرات آقایان افنان خدّام بیت مبارک نیز هر زمان خواسته‌اند زیارت نمایند ایشان ارائه نداده‌اند و از اخوان خود نیز که مخالف و معارض (امرالهی) بوده‌اند، این رساله را مخفى داشته و به این ترتیب در حفظ و نگاهدارى آن نهایت سعى و کوشش را نموده بودند تا به ‌شرح معروضۀ فوق، موفّق به تقدیم آن به ساحت اقدس گشته و پس از چهار ماه که از تاریخ تقدیم آن گذشته، خانم مشارٌالیها در شب ٢٩ آذرماه ١٣٢٧ به ملکوت ابهى صعود نموده، با تجلیلی شایسته در گلستان جاوید شیراز مدفون گردید.»(کتاب طرازالهی2، ص....)**
5. **«در اهمّیت کتاب مستطاب ایقان بیان فرمودند که این کتاب در مصر به لسان عربى طبع شد. ذکر حضرت حسین ‌ابن‌ علی در آنست، آن‌ها (مسلمانان) باید بخوانند. بنده (جناب طرازالله سمندری) عرض کردم قربان اصل آن در شیراز به خطّ مبارک حضرت عبدالبهاء روح ماسِواه فداه موجود است. مجدّد فرمودند چه وقت دیدى؟ عرض کردم در سفر آخر بنده به شیراز که حدود پنج سال پیش بود. در حاشیۀ چند نقطۀ آن به ‌خطّ جمال مبارک مزیّن است و در نزد دختر مرحوم حاجى ‌میرزا علی‌علیه رحمة‌الله است. بسیار ایشان را تشویق نمودم که شایسته این است خود شما این کتاب را به‌ دست خود تقدیم و ارسال حضور مبارک نمایید تا انشاء‌الله به ‌نام شما ابدالدّهر در محفظۀ آثار بماند. فرمودند بلی باید تشویق کرد نه اصرار، و بعد پرسیدند خطّ ریز است؟ عرض شد از خطوط متوسّط مبارک است نه خطّ غبار. فرمودند بسیار مهمّ است؛ شما سعى و اهتمام نمایید و تشویق کنید که بفرستند. عرض کردم اگر حیاتى باشد و ارادۀ مبارک تعلّق گیرد این سفر به ‌فارس بروم و تأییدات مبارک برسد، لعّل موفّقیت حاصل شود. فرمودند من منتظر این بشارت هستم، انشاء‌الله موفّق مى‌شوید.»(کتاب طراز الهی1، ص....)**

**\*\*\***

**بخش پنجم- تاریخ طبع‌های مختلف آن**

**اوّلین طبع کتاب ایقان در چه تاریخی بوده است؟ این طبع طیّ چه روندی و در کجا صورت گرفته است؟ چرا در حصول طبع‌های ایقان تعجیل شده است؟ توالی طبع‌های ایقان چگونه بوده است؟**

1. **«اوّلین طبع به خطّ مشکین قلم در بمبای به سال 1310 هجری قمری صورت گرفت و بعد از آن، طبع متعدد یافت و ترجمه به لغت انگلیسی و غیرها متداول گردید.»(فاضل مازندرانی، اسرارالآثار1، صص269- 268)**
2. **«اكنون بر اساس اطلاعات حاصله (مندرج در صفحات 60- 51 از کتاب رمزوراز) می‌توان تاریخچه و سابقۀ طبع‌های كتاب ایقان را بر حسب تاریخ طبع و به طور آزمایشی، به صورت زیر بازسازی كرد:**

* **اوّلین طبع: در سال میلادی 1882/ قمری 1299، با چاپ سنگی در چاپخانه حسنی زیوار در بمبئی (هندوستان)**
* **ویرایش متن: در سال 1889- 1887/ 1306- 1305، به دستور حضرت بهاءالله**
* **دوّمین طبع: در سال 1893- 1892/ 1310، با چاپ سنگی، در چاپخانۀ نصیری در بمبئی**
* **سوّمین طبع: در سال 1900/ 1318، با چاپ سربی، در چاپخانۀ موسوعات، در قاهره**
* **چهارمین طبع: در سال 1933/ 1352، با چاپ سربی، در چاپخانۀ فرج‌الله ذكّی، در قاهره**
* **پنجمین طبع: در سال 1941 (میلادی)/ 1319 (شمسی)، با چاپ استنسیل در مؤسّسۀ مطبوعات امری، در طهران**
* **تجدید چاپ: در سال1980میلادی (136 بدیع) و نیز در سال 1990میلادی (144 بدیع)، در آلمان و نیز در مؤسّسه مطبوعات امری، در كراچی. (رمزوراز، ص57)**

**\*\*\***

**بخش ششم- سبک نگارش آن**

**خصائص عمدۀ یا وجوه برجستۀ سبک نگارش ایقان چیست؟ حکمت‌های ناظر بر سبک ویژۀ ایقان کدام است؟ تأثیرات سبک ویژۀ ایقان چه بوده است؟ آیا سبک خاصّ ایقان متوجّه مخاطبانی خاصّ بوده است؟ آیا نظر محقّق معروفی را راجع به سبک ایقان دیده اید؟ بین سبک ایقان و شرایط زمان چه رابطه‌ای است؟ سبک مخصوص ایقان بیشتر ناظر بر کدام گروه از مخاطبان آن است؟**

**الف) از منظر منابع بهایی**

1. **«بیان را در هر مطلب مکرّر نمودیم که شاید هر نفسی از اَعالی و اَدانی از این بیانات به قدر و اندازۀ خود بخش و نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد، از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید.»(ایقان مبارك، فقرۀ189)**
2. **«این کتاب مُبین (ایقان)،نمونه‌ای است عالی از نثر روشن و روان فارسی، و حائز سبک و سیاقی است اصیل و متین،(و) از نظر فَصاحت و بَلاغت بی‌نظیر (است).»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
3. **«کتاب ایقان از نظر ادبى، اثر برجسته‌اى در زبان فارسى شمرده مى‌شود.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن14، ص90)**
4. **‌ «این منشور جلیل (کتاب ایقان) نمونه‌اى کامل از منشآت نثر پارسى است که داراى سبکى بدیع و لحنى مهیمن و منیع و از لحاظ استحکام بیان و قوّت برهان بى‌نظیر و در فَصاحت و بَلاغت بى‌بدیل و مثیل است.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن14، ص90)**
5. **«(ایقان) مصدر مزید از یقین، به معنی به یقین دانستن و به تحقیق رساندن و نام برای کتاب شهیر از آثار و کتب مقام بهاءالله که در سال 1278 هجری قمری در بغداد بهر حاج سیّد محمّد خال اکبر صدور یافت و اولا به نام رسالۀ خالویه مشهور بود، زیرا جواب سؤالات و حل مشکلات مذهبیه اثنا عشریه خال مذکور را در بر داشت که او پرسیده بود و به آن رساله اثبات امر جدید و اشاره به افاضات ایام بغداد نیز گردید و نسخۀ اصلیۀ آن کتاب به خط دستی غصن اعظم عبدالبهاء بود که حین استنساخ آن تقریباً هیجده سال داشتند و در خانۀ خال مذکور به جا مانده بود که مطالعه گردید و در محلی از‌‌هامِش به طریق تزیید و الحاق به خط دستی حضرت بهاءالله شمه‌ای داشت و آن در موضع چند صفحه مانده به آخر کتاب منتهی به "اختم القول بلاحول و لا قوة الا بالله" و بعد از جملۀ "مثل غیث‌هاطل"، وارد است و صورت عبارت چنین است: "و این عبد در کمال رجا جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهود در سبیل نقطه و مکمن مستور فدا شود و جان در بازد و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الرّوح بامره، آنی در این بلد توقف نمی‌نمودم و کفی بالله شهید." و خط شکسته نستعلیق و جُمَل عربیّه خط نسخ زیبا است؛ ولی مانند شهید مذکور در آخر بی‌الف علامت نصب و فعل‌های جموع در آیات قرآنیّه مانند "قال ان تسخروا منا" و نیز "قالوا ما لهذا الرسول" بی‌الف زائده بعدِ واو جمع و نظایر کلمات رؤساها و ملئکه‌ها یعنی آوردن جموع عربیّه را به جمع فارسی به علامت (ها) و نیز نظایر افعال فلتنقطعن یعنی آوردن امر مخاطب معلوم را با لام امر و نظائر فعل تصلن یعنی آوردن فعل مضارع غیر طلبی با نون تأکید و امثال ذلک بسیار دارد.»(فاضل مازندرانی، اسرارالآثار1، صص268- 267)**

**ب) از منظر کتاب رمزوراز**

1. **«(ادوارد) براوندر جایی می‌نویسد: «در نظم و نثر نویسندگان قدیم و جدید فارسی صراحت و سادگی هم یافت می‌شود. مثلاً ایقان بابیان كه توسّط بهاءالله در سال 1859(به بخش سوّم از فصل اوّل مراجعه شود) میلادی نگاشته شده، حائز اسلوبی با همان دقت و استحكام چهار مقاله است كه حدود هفتصد سال قبل ترقیم یافته.»(تاریخ ادبیّات ایران از فردوسی تا سعدی، جلد دوّم، ص89) (رمزوراز، ص76، یادداشت29)**
2. **«امّا كتاب مستطاب ایقان نه فقط معناً بلكه لساناً نیز عوام‌گرا می‌باشد. یك تفسیر به لسان پارسی كه زبان بومی و مادری بیشترِ پیروان آن حضرت بود، بسیار بیشتر و گسترده‌تر در دسترس مردم عادی قرار می‌گرفت؛ کسانی كه اكثریّت غالبشان حتی ناآموخته و بی‌سواد بودند. و به این ترتیب، انه‌ایی كه می‌توانستند كتاب ایقان را بخوانند مسائل و «دلایل» مندرج در آن را به دیگران نیز تعلیم می‌دادند.»(رمزوراز، صص129- 128)**
3. **«حضرت بهاءالله حتی گهگاهی با بَیان مضمون فارسی آیات مذكورۀ عربی، مفهوم قرآنی را بیشتر در دسترس خواننده قرار می‌دهند. این ترجمه‌ها را می‌توان به مثابۀ تارگوم (Targum)های فارسی یا توضیحات فیاضِ متن کتاب مقدّس در نظرگرفت. خوانندۀ متن انگلیسیِ کتاب ایقان ممكن است متوجّه این خصوصیّت عوام‌گرایانه نشود، مگر البتّه در مورد یك فقره كه در آن، حضرت شوقی افندی، توضیح فارسی ضمیمه را نیز ترجمـه می‌فرمـایند. امّا در این نمونه، آیۀ مباركه، از متن انجیل (و به زبان عربی) است و نه آیۀ قرآنی. جمـال ابهی بعد از ذكر آیات 31- 29 از باب 24 انجیل متّی، توضیح ذیل آن را این‌گونه معرّفی می‌فرمایند: "ترجمۀ آن به فارسی این است كه..."»\*\*\*\*(رمزوراز، ص129)**
4. **«راجـع بـه سبكِ نثر و نوشتار كتاب ایقان و هدفی كه چنین سبكی تعقیب می‌نماید، نیز باید مطالبی گفته شود. كلاً آثار حضرت بهاءالله از لحاظ فَصاحت و شیوایی، خوانندگان غربی را دچار شگفتی می‌نماید. از دیـد آنان این‌گونه تزییناتِ كلامی اغلب غیر ضروری و گیج‌كننده و حتی وخیم‌تر از این، جلوه می‌نماید.»(رمزوراز، ص175)**
5. **«کتاب ایقان در تأثیرگذاری بر ارواح و اذهان بابیان اوّلیه و نه چندان بعد از آن بر بهاییان، کاملاً موفّق بـوده است. سـادگی، سبک شـاعـرانه و در عیـن حـال مقتدرانۀ آن، اذهان را بیشتر متوجّه مؤلّف آن می‌کرده تا موضوع آن.»(رمزوراز، ص332)**
6. **«بازگشت حضرت بهاءالله به سبک نوشتاریِ قرون دهم تا سیزدهم، مرجّحاً مطابق است با توجّهی که ایشان به اصلاحات سیاسی (همان‌گونه که از تحسین ایشان از قائم مقام فراهانی بر می‌آید) و به اصلاحات دینی (همانسان که از توجّهشان به حضرت باب آشکار است) و به اصلاحات ادبی و زبانی- به خصوص بازگشت به جنبش نئوکلاسیک در فارسی‌نویسی- مبذول داشته‌اند. این شیوه، مبیّن تغییر و تحوّلی عمده است در فرهنگ بابی، که تا آن وقت، متون متعدّد و مُلغزی را (توسّط حضرت باب، طاهره، قدوس و دیگران)، مشحون از براهین و تفاصیل علمای شیـعـه، بــه وجـود آورده بــود.»(رمزوراز، ص385، فرانک لوئیس)**

**\*\*\***

**بخش هفتم- ترجمه‌های آن**

**اوّلین ترجمۀ ایقان به چه زبانی و در چه زمانی و توسّط چه کسی بوده است؟ نشانه‌های دالّ بر اهمّیت ترجمۀ ایقان چیست؟ مهم‌ترین ترجمۀ ایقان به چه زبانی و توسّط چه شخصی است؟ ایقان از لحاظ ترجمه به السنۀ دیگر در چه رتبه‌ای قرار دارد؟ ایقان تقریباً به چند زبان ترجمه شده است؟ نیّت اصلی در ترجمه‌های ایقان چه بوده است؟ ترجمه‌های ایقان بیشتر ناظر بر کدام گروه از مخاطبان آن بوده است؟**

**الف) از منظر منابع بهایی**

1. **«كتاب ایقان را جناب علی‌قلی‌ خان (به انگلیسی) ترجمه نمود.»(حضرت عبدالبهاء، مکاتیب جلد2، ص320)**
2. **«علی‌قلی خان کلانتر در سال 1318 هجری قمری به ترجمۀ ایقان به انگلیسی پرداخت.»(فاضل مازندرانی، اسرارالآثار، ص279)**
3. **«حضرت ولىّ ‌امراللهاین کتاب مستطاب (ایقان) را به بهترین وجه به زبان انگلیسى ترجمه کرده‌اند.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن14، ص90)**
4. **«(حضرت ولی محبوب امرالله) در تاریخ ٤ ماه جولای سال ١٩٣٠ مرقوم فرمودند: "در این هنگام بی‌نهایت خود را از فشار کارهای سالیانه خسته و ناتوان می‌یابم؛ مخصوصاً که علاوه بر وظائف و تکالیف روزانه، ترجمۀ کتاب ایقان را نیز بر عهده گرفته و تمام کرده‌ام."»(نقل در کتاب گوهر یکتا، ص258)**
5. **«دریفوس که تمام اسمش مسیو هیپولیت دریفوس است، در ١٩٠٠ در پاریس مؤمن شد و به حضور مبارک (حضرت عبدالبهاء) رسید و بعداً کتاب مبارک ایقان را به فرانسه ترجمه کرد.»(گنجینۀ حدود و احکام، زیرنویس، ص375)**
6. **«(حضرت ولیّ امرالله) ذکر بِنتِ مرحوم دکتر زمنهوف مخترع لسان اسپرانتو را فرمودند که کتاب مستطاب ایقان و مفاوضات و دکتر اسلمونت را ترجمه (به زبان اسپرانتو) نمود. بسیار اظهار رضایت و مسرّت از عملیات این دختر که فخر رجال است نمودند.»(کتاب طرازالهی1، ص....)**
7. **«بعد (حضرت ولیِّ محبوب امرالله) ذکر خیر دختر دکتر زامینهف را فرمودند که پدرش مخترع لسان اسپرانتو بوده و این‌ها کلیمى بودند. این دختر به ‌امریک رفت و به شرف ایمان و اقبال فائز شد. چون پدرش از طفولیّت این لسان را به او تدریس کرده ‌بود، محیط و مسلّط بود، لهذا موفّق شد و چند کتاب ترجمه نمود. کتاب‌هاى مفاوضات و دکتر اسلمونت و ایقان مبارک را بسیار هم فصیح و بلیغ ترجمه نموده‌است.»(کتاب طرازالهی1، ص....)**

**ب) از منظر کتاب رمزوراز**

1. **«مطابق نظر منجذب، اوّلین ترجمۀ ایقان به انگلیسی، توسّط بهایی شهیر و باتدبیر ایرانی، علی‌قلی خان، ظاهراً به دستور حضرت عبدالبهاء در سال 1900 انجام گرفت. چهار سال بعد از آن، مؤسّسۀ انتشاراتی(George Blackburne)، كتاب ایقان (ترجمه‌شده- م) را در نیویورك انتشار داد. سپس مجدّداً در سال 1924 نسخۀ ویرایش‌شدۀ آن توسّط (Brentano's of New York) تحت عنوان (The book of assurance)، منتشر شد.»(کتاب رمزوراز، ص72)**
2. **«حضرت شوقی افندی اصلاح ترجمۀ خان (علی‌قلی خان) را لازم دانستند، با این امید كه "یك ترجمۀ صحیح‌تر از آن، فعّالیت‌های تبلیغی در غرب را تا حدّ زیادی تقویت خواهد كرد." در توقیعی صادر از جانب ایشان قبل از اقدام به ترجمۀ ایقان در سال 1931 گفته شده: "آن حضرت امیدوارند این ترجمۀ جدید اصلاح و اكمالی باشد بر ترجمۀ قبلی. امّا ایشان خود كاملاً می‌پذیرند كه این ترجمه از كمال بسیار دور و از متن اصلی، بسی مهجور خواهد بود." برای اهداف این رساله، ترجمۀ حضرت شوقی افندی، ولیّ امر بهایی، به دلیل برتری كامل از لحاظ دقّت و فَصاحت** **و نیز جایگاه ویژه‌ای كه به عنوان ترجمۀ رسمی بهایی حائز است، ترجیح داده شده است.»(کتاب رمزوراز، ص73- 72)**
3. **«در مورد السِنَۀ دیگر، ترجمه‌های زیر از كتاب ایقان منتشر شده است: آلبانیایی(1932)، عربی(1934)، بنگالی(1975)، چینی(؟193)، دانماركی(1974)، اطریشی/فلیمی(1937/1976)، انگلیسی‌بریل(1961)، فرانسوی(1965/1904)، آلمانی(1969)، ژاپنی(1977)، پرتغالی(؟193)، روسی(1933)، اسپانیولی(1971/1937)، سوئدی(1936)، تركی(1969)، اردو(1955)، خوسا((Xhosa(1979). علاوه بر این‌ها، گفته می‌شود كه از متن ایقان ترجمه‌هایی خطی به زبانه‌ای ارمنی، بلغاری، برمه ای، چكی، اسپرانتو، گجاراتی، كردی، نروژی و سِربی نیز صورت گرفته است». (کتاب رمزوراز، ص73)**

**\*\*\***

**بخش هشتم- نحوۀ مطلوب مطالعۀ آن**

**آیا نحوۀ مطالعۀ ایقان امری شخصی است؟ چه افعالی ضروری حاکم بر نحوۀ مطالعۀ ایقان است؟ آیا مطالعۀ ایقان یک فرایند منحصراً حسی است؟ کدام ابعاد وجودی انسان باید در مطالعۀ ایقان مشارکت داشته باشد؟ آیا برای درک تمام ابعاد ایقان فقط یک بار مطالعۀ آن کفایت می‌کند؟ چه دلایلی حاکم بر این قضیه است؟ از کجا بفهمیم که ایقان را چگونه باید مطالعه کنیم؟ آیا مطالعۀ مقطعی در مورد ایقان مصداق دارد؟ نتایج مستند مطالعۀ صحیح ایقان چیست؟ آیا بدون مطالعۀ صحیح ایقان می‌توان ماهیت و مسیر تحوّلات امرالهی را قبل و بعد از اظهار امر علنی درک کرد؟ در مورد ایقان از چند نوع مطالعه اطلاع دارید؟ چه نوع مطالعه‌ای برای درک جمیع ابعاد ایقان ضروری است؟**

1. **«طوبی لمن شهد و رأی و تفرس فیه (کتاب ایقان) حبا لله مالک الوری.»(حضرت بهاءالله، مائدۀ آسمانی، ج7، صص167- 166) (مضمون: خوشا به حال کسی که مشاهده کرد و دید و به مَحَّبت خداوند، مالک خلق، در آن تفرّس نمود.)**
2. **«اقرء کتاب الایقان و ما انزله الرّحمن لملک باریس و امثاله، لتطّلعَ بما قضی من قبل و توقنَ بانا ما اَرَدنا الفساد فی الارض بعدَ اصلاحِها.»(مجموعۀ الواح چاپ مصر، ص59- لوح برهان) (مضمون: کتاب ایقان و هر آنچه را که خداوند رحمن برای امپراطور فرانسه و امثال او نازل نموده، بخوان تا آگاه شوی به آنچه از قبل مقدر شده و یقین کنی که ما قصد فساد در مملکت را، بعد از اصلاح آن، نداریم.)**
3. **«فانظر فی الایقان ثمّ فی کتب أخری، لِتَرَی و تَعلمَ ما اعترضتَ به من قبل علی محمّدٍ رسولِ‌الله و خاتَم‌النَّبیّین»(مجموعۀ الواح چاپ مصر، ص70) (مضمون: در کتاب ایقان و کتاب‌های دیگر نظر کن تا ببینی و درک کنی آنچه را که از پیش بر محمّد رسولُ‌الله و خاتَم نبیین اعتراض نمودی.)**
4. **«اگر نفسی به کتاب ایقان که در هنگام ظهور نیّر آفاق از افق عراق نازل شده، نظر نماید و تفکّر کند، خود را مستغنی مشاهده نماید.»(حضرت بهاءالله، مقدّمۀ کتاب ایقان، صه)**
5. **«ای کاش مُعرضین یک ورق از کتاب ایقان را به بصر عدل نظر می‌نمودند و به انصاف حکم می‌کردند.»(جمال مبارک، مائده 7، باب ششم، ص245)**
6. **«نیکوست حال نفسی که به انقطاع کامل به او (کتاب ایقان) توجّه نمود و به آن فائز گشت.»(حضرت بهاءالله، مقدّمۀ کتاب ایقان، صه)**
7. **«در خاتَم انبیاء روح ما سِواه فداه تفکّر نمایید که (مخالفان) چه گفتند و چه کردند؛ در کتاب ایقان که از مشرق قلم علم و حکمت اشراق نموده ملاحظه فرمایید. جمیع امور من غیر ستر و حجاب از برای آن جناب کشف می‌شود.»(جمال ابهی، لئالی‌الحکمة2، پاراگراف101، ص201)**
8. **«هر نفسی در آن (کتاب ایقان) تفکّر نماید، آگاه شود بر آنچه از نظر کلّ مستور بوده (است).»(حضرت بهاءالله، مجموعۀ اقتدارات، ص284)**
9. **«اگر کسی قدری (در کتاب ایقان) تأمّل نماید (ponder it a while in his heart to) جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی (مقصود حضرت باب) را از آنچه ذکر شده ادراک می‌نماید.»(کتاب ایقان، بند266)**
10. **«ای کنیز صادق الهیدر خصوص علم و معرفت سؤال نموده بودی، کتب و الواح الهی قرائت نما و رسائل استدلالیه که در این امر مرقوم شده ملاحظه کن؛ از جمله رسالۀ ایقان.»(منتخباتی از مكاتیب حضرت عبدالبهاء1، فقرۀ160)**
11. **«(خطاب حضرت عبدالبهاء به هوارد کلبی آیوز) تو بایستی آن کتاب (ایقان) را به کمال دقت بخوانی.»(کتاب درگه دوست، فصل هشتم)**
12. **«حضرت ولی امراللهخطاب به جرج تاوزند می‌فرمایند که، "این کتاب آن قدر حائز اهمّیت است که جزئی‌ترین نکات آن شایان دقّت و ملاحظه است."\*\*\*\*»(نقل از مقالۀ "مقام و موقف کتاب مستطاب ایقان"، خاضع فناناپذیر و سینا فاضل، صص4- 3)**
13. **«در کتاب "‌ایقان‌" بنگرید تا ببینید قلم اعلی با چه شورى به جنبش در مى‌آید.»(دکتر علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت، فرمت نیورومن14، ص60)**
14. **«وی(جناب ابوالفضائل گلپایگانی) در سال 1888 به یكی از مخاطبان خود نوشت: «بر آن جناب واجب است كه جامی از جویبار ایقان (كتاب ایقان) كه از سرچشمۀ قلم رحمن در این ایّام جاری شده برگیری و بنوشی.»(رمزوراز، صو)**

**\*\*\***

**بخش نهم- مسئلۀ منزول بودن آن**

**کلمۀ "نزول" به چه معنی است؟ تفاوت بین یک اثر منزول و یک اثر غیر منزول در چیست؟ اگر ایقان را منزول تلقی نکنیم چه وضعی پیش می‌آید؟ صِرف منزول بودن ایقان چه حقیقتی را فاش می‌سازد؟ آیا مسئلۀ منزول بودن ایقان زیر سؤال رفته است؟ اگر بلی، چه کسانی و به چه منظوری چنین کرده‌اند؟ آیا ملاکی علمی برای اثبات فرایند "نزول" وجود دارد؟ منزول بودن یک اثر چگونه برآورد می‌شود؟ آیا برای تشخیص فرایند نزول شواهد برون متنی هم وجود دارد؟ بعضی شواهد درون متنی دالّ بر منزول بودن ایقان چیست؟ شواهد تاریخی دالّ بر منزول بودن ایقان چیست؟ نتایج تاریخی- اجتماعی منزول انگاشتن ایقان چه بوده است؟ چرا بعضی از مخالفان امرالهی سعی دارند ثابت کنند که ایقان "نازل" نشده است؟ مستندات آنان در این مورد چیست؟ کدام اثر تحقیقی را می‌شناسید که به مسئلۀ منزول بودن ایقان پرداخته باشد؟ بهاییان به چه دلیلی کتاب ایقان را منزول تلقی می‌کنند؟**

1. **«دانستن اینكه آیا حضرت بهاءالله كتاب مستطاب ایقان را در زمان تحریر آن، یك تجلّی یا نزول محسوب می‌داشته‌اند یا نه، تا حدّ زیادی در بارۀ‌ درک خودآگاهی یا خودانگارۀ آن حضرت، در آن زمان، به ما كمك می‌كند. آیا آن حضرت راز موعودیّت(موعود بودنِ) خود را مكتوم می‌داشته‌اند؟»(رمزوراز، ص36)**
2. **«آیا آن‌گونه كه تاریخ رسمی بهایی اِشعار می‌دارد، مُدّعیّات ضمنی حضرت بهاءالله در دورۀ بغداد (1863- 1853) دالّ بر «سرّی است كه در حقیقت آن حضرت نبضان» داشته و یا چنین ادّعاهایی را باید در حال و هوای لسان عرفانی بابی در آن زمان كه حائز مشخّصه‌ای متعالی و خدانمایانه است، ملحوظ داشت؟ زبان جذبات عرفانی، معمولاً نوعی اغراق گویی روحانی را نشان می‌دهد؛ در حالی كه لسان تجلّی بالعكس، با تكیه به قدرت الهی و با مأموریّتی برای فرد، گروه یا كل عالم انسانی، مشخّص می‌گردد. آیا حضرت بهاءالله آگاهانه، كتاب مستطاب ایقان را «نازل» نموده‌اند؟ پاسخ به این سؤال، البتّه تا حدّ زیادی نحوۀ مطالعۀ این كتاب را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر حضرت بهاءالله هیچ نشانه‌ای از نزولی بودن متن ارائه ننموده باشند، خواننده مُجاز خواهد بود كتاب ایقان را فقط به عنوان یك دفاعیّۀ بابی مطالعه كند و اگر، از جهت دیگر، مدركی موجود باشد دالّ بر اینكه مؤلّف در زمان تحریر، متن را نوعی نزول محسوب نموده‌اند، خواننده كاملاً مطمئن خواهد بود كه آن حضرت در همان زمان احساسی قوی از گزینش الهی داشته‌اند.»(رمزوراز، ص37)**
3. **فقرات دالّ بر نزول در خود کتاب ایقان:**

* **«المنزولُ من الباءِ و الهاءِ و السَّلامُ علی مَن سمِعَ نغمةَ الورقاءِ فی سدرةِ المنتهی. فسبحان ربِّنا الاعلی.»(رمزوراز، ص38) (مضمون: نازل شد توسّط باء و‌هاء (حضرت بهاءالله)، و سلام بر کسی که نغمۀ ورقاء (نماد مظهر الهی) را، نشسته بر سدرۀ منتهی، شنید. پس پاکیزه است پروردگار والامقام ما.)**
* **«قسم به خدا که این حمامۀ ترابی را غیر این نغمات، نغمه‌هاست و جز این بیانات، رموزها که هر نکته‌ای از آن، مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت. تا مشیت الهی چه وقت قرار گیرد که عروس‌های معانی، بی‌حجاب از قصر روحانی قدم ظهور به عرصۀ قِدم گذارند. وَ ما مِن اَمْرٍ الّا بَعدَ إذْنِهِ و ما مِن قُدْرَةٍ إلّا بِحَولِهِ و قُوَّتِهِ و ما مِنْ إلهٍ إلّا هُوَ. لَهُ الخَلقُ وَالاَمرُ و کلٌّ بامرِه ینطِقُونَ و مِنْ اَسرارِ الرُّوحِ یتکلّمون.»(ایقان، فقرۀ190) ( مضمون بخش عربی: و هیچ امری نیست، مگر بعد از اذن او؛ و هیچ توانی نیست، مگر به قوّت و قدرت او؛ و هیچ الهی نیست، مگر خود او. او راست عوالم خلق و امر، و همه به فرمان او نطق می‌کنند و از اسرار روح سخن می‌گویند.)**
* **«"امر" به معنی ظاهری "دستور" یا "فرمان" است. امّا گاهی در كاربرد قرآنی و اغلب، در كاربرد بهایی، ایدۀ "امرِ"‌الهی، با مفهوم یا عمل‌کرد ظهور یا تجلّی به کار برده می‌شود.»(رمزوراز، ص72، یادداشت12)**
* **«"انّ شمسَ الحقیقة و مَظهرَ نفسِ الله، لَیكونُ سلطاناً علی من فی السَّموات و الارض و اِن لن یُطیعَهُ احدٌ من اهل الارض و غنیاً عن كلّ مَن فی المُلك و اِن لم یكنْ عندَهُ دینارٌ كذلك نَظهَرُ لك من اسرار الامر و نُلْقی علیك من جواهر الحكمة لِتَطیرَنَّ بجناحَیِ الانقطاع فی هواء الّذی كان عن الابصار مستوراً..." (ایقان، فقرۀ102) این، نوعی خود افشاسازی (self-disclosure) ابهام‌آمیز است. فعل (نَظْهَرُ) از ریشۀ (ظَهَرَ) است كه از آن، عبارت کلیدی و فنّی بهایی برای اشاره به كسی كه خداوند او را ظاهر می‌كند و یا كسی كه به طور نمادین خداوند در او «ظاهر» می‌شود؛ یعنی «مظهر» امرالله، مشتق می‌گردد.»(رمزوراز، ص40) (مضمون بخش عربی: همانا شمس حقیقت و مظهر نفس خداوند، به راستی مسلَّط است بر هرکس که در آسمان‌ها و زمین است، حتّی اگر احدی از زمینیان از او اطاعت نکند؛ و بی‌نیاز است از همۀ اهل زمین، حتّی اگر دیناری با او نباشد. این‌چنین امر را برای تو آشکار می‌سازیم و از جواهر حکمت بر تو القاء می‌کنیم تا به بال‌های انقطاع در هوایی که از دیدگان پوشیده است، به پرواز آیی.)**

**\*\*\***

**بخش دهم- اصلاحات اوّلیّه در متن آن**

**اصلاحات اعمال شده در ایقان چه بوده و در چه زمانی انجام شده است؟ آیا این اصلاحات علنی بوده یا مخفی؟ منظور از این اصلاحات چه بوده است؟ اشکالات لازم به اصلاح چه بوده‌اند؟ آیا در کتب سماوی دیگر نیز از این دست اشکالات موجود بوده است؟ بروز اشکالات موجود در کتب سماوی، از جمله ایقان عمدی است یا سهوی؟ اگر عمدی است، مقصد از آن چیست؟ آیا این که اشکالاتی لغوی و جزیی در ایقان اوّلیّه موجود بوده از وقر و منزلت آن می‌کاهد؟ آیا منزول بودن ایقان (یا هر کتاب آسمانی دیگر) مشروط به مبرّا بودن آن از اشکالات لغوی است؟ آیا یک اثر منزول از هر لحاظ باید مطابق عرف جاری خلایق باشد؟ آیا مظهر الهی نمی‌تواند بعضی مقاصد تمحیصی- تطهیری خود را از طریق عدم تطابق متن منزول با قواعد قوم به انجام برساند؟ آیا نمونه‌ای از این جریان را به یاد می‌آورید؟ اقرار علنی و رسمی مراجع بهایی بر اِعمال اصلاحات متنی در ایقان اوّلیّه چه چیزی را ثابت می‌کند؟ آیا کتب آسمانی دیگر از جمله قرآن مجید از فرایند اصلاح اشکالات مصون بوده‌اند؟ آیا آیات ناسخ و منسوخ در قرآن مجید نوعی از همین اصلاحات نیست؟ آیا مظهر الهی از نقل به مضمون آیات کتب پیشین ممنوع است؟ چرا حضرت بهاءالله در حالی که در آخرین اثر منزول از قلم مبارکشان، لوح شیخ نجفی، فقرات متعدّد و بعضاً مفصّل از آثار و آیات پیشین خود را بعینه نقل می‌فرمایند، در ایقان اوّلیّه معدودی از آیات قرآنی را با جزیی تغییر در شکل ظاهری آن، نقل به مضمون فرموده‌اند؟ آیا این پدیده نیز دامی امتحانی برای طرد قشریّون اسلامی نبوده است؛ درست مثل جلسۀ محاکمۀ حضرت باب در تبریز که علمای اعلام به دلیل امتناع هیکل مبارک از صرف صیغه‌های یک فعل عربی، از ایمان به موعود و محبوب ابدی خود بازماندند؟**

**الف) از منظر منابع بهایی**

1. **«این‌که در بارۀ کتاب مبارک ایقان مرقوم داشتند، این سنه و سنۀ قبل، حسب الامر مجدد در حضور عرض شد و به طراز بدیع مزیّن؛ انشاءاللّه یک جلد از آن ارسال می‌شود تا طالبین و مقبلین از روی آن بنویسند. اگر چه کلّ ما ظهر من عنده هو حقّ لا ریب فیه، و لکن از آنچه نازل شد، همان نسخۀ اوّل به اطراف رفت من غیر ملاحظه " انتهی.»(جمال مبارک، مائدۀ7، ص139، مطلب سیزدهم)**
2. **«در حفظ کتاب الهی (ایقان) سعی بلیغ مبذول دارند چه که مجدّد امام وجه قرائت شده. آنچه در دست عباد است باید به آن مطابق و موافق شود و کتاب ایقان هم صحیح آن به جناب علی قبل اکبر علیه بهایی عنایت شد. نسخ موجوده باید به آن مطابق شود یا از روی آن مجدد بنویسند؛ این اولی و انسب است.»(حضرت بهاءالله، فاضل مازندرانی، اسرارالآثار1، ص278)**
3. **«نُسَخ خطّی دیگر (از کتاب ایقان) نیز از سال 1280 و سنین متعاقبۀ آن به نظر رسید و تفاوت‌هایی در نُسَخ متأخّره با نسخ سابقه موجود است که فقط در تغییر بعضی از جُمَل عربیّه به تطبیق با قوانین ادبیّه می‌باشد که در ایّام ابهی شد.»(فاضل مازندرانی، اسرارالآثار1، ص268)**
4. **«نسخه اصلی کتاب ایقان که جناب حاجى میرزا سیّد محمّد به اخذ آن مفتخر شده بود به خط حضرت عبدالبهاء که در آن زمان بیش از هیجده سال از عمرشان نمى‌گذشت تسوید گشته‌است. حضرت بهاء‌الله درحاشیه بعضى از صفحات به خطّ مبارک تصحیحات چندى را مرقوم نموده و در صفحات آخر کتاب چنین فرموده‌اند: "این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهى و‌فضل سبحانى این حرف مذکور ‌مشهور در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا‌شود و‌جان در‌بازد ‌و‌ اگر‌این‌خیال نبود‌‌ فوالّذى نَطَق الرُّوح به امره آنى در این بلد توقّف نمى‌نمودم و‌کفى بالله شهیداً."»(نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ص173)**

**ب) از منظر کتاب رمزوراز**

1. **«اصلاحاتی كه حضرت بهاءالله، بنفسه‌الاقدس در ایقان انجام دادند، نسخه جدیدی از كتاب به وجود آورد و به طور خیلی طبیعی، نُسَخ دیگر از حیّز انتفاع ساقط شدند.»(دایرۀ تحقیق مرکز جهانی، رمزوراز، ص64)**
2. **«دایرۀ تحقیق از انواع تغییرات متنی دیگر نیز سخن می‌گوید، مثل اصلاحات سبكی و دستوری. حضرت بهاءالله خود، در رسالۀ سؤال و جواب كه مكمّلی است بر كتاب اقدس، فرایند تصحیح و دلایل آن را افشاء می‌فرمایند: «بسیاری از الواح نازل شد و همان صورت اوّلیه، من دون مطابقه و مقابله، به اطراف رفته؛ لذا حسب الامر به ملاحظۀ آنكه معرضین را مَجال اعتراض نماند، مكرّر در ساحت اقدس قرائت شد و قواعد قوم در آن اجراء گشت.»(87) و چنین مطلبی البتّه حملاتی را از آن دست كه نجفی انجام داده، محتمل می‌سازد. چنین افشاگری‌هایی در مورد تصحیـح، به خصوص از جانب خود حضرت بهاءالله، امثال نجفی را پاك كنف می‌كند. دایرۀ تحقیق در همین یادداشت، به نحو تأییدآمیزی فاش می‌سازد كه: «در مورد تغییرات سبكی و دستوری باید خاطرنشان كرد كه تغییرات متعدّدی كه همۀ آن‌ها در متون استنساخ شده در زمان حیات حضرت بهاءالله منعكس شده‌اند، ثبت شده است و این بدان معنی است كه آن حضرت این تغییرات را ملاحظه و تأیید فرموده‌اند. امّا بعضی از این تغییرات در نسخه‌های چاپ سنگی اوّلیه اعمال نشده‌اند. لطفاً به سند ضمیمه كه در آن تعدادی از این تغییرات فهرست شده، رجوع نمایید. بسیار مهم است توجّه شود كه تغییرات سبكی و دستوری مذكور، در طول زمان صورت گرفته و اغلب، این خود زین‌المقربین بوده كه آن‌ها را پیش‌نهاد می‌داده است و لهذا دستنویس‌های مختلف، از این لحاظ، تا حدودی با هم فرق دارند.»(رمزوراز، ص66)**

**\*\*\***

**بخش یازدهم- محتوای آن به همراه متون مُکمِّله**

**تنوّع محتویات ایقان چقدر است؟ مهم‌ترین محتویات ایقان کدام هستند؟ مهم‌ترین محتویات ایقان در چه سندی فهرست وار بیان شده است؟ ابعاد محتویات ایقان چیست؟ ملاک تشخیص محتویات ایقان چیست؟ لایه‌های تودرتوی محتوای ایقان یعنی چه؟ چند بُعد از لایه‌های ایقان قابل تشخیص است؟ لایه‌های ایقان چگونه نسبت به هم پردازش شده‌اند؟ آیا ایقان فقط استدلالیه بر اثبات حقانیت حضرت باب است؟ جایگاه قرآن در ایقان چیست؟ چه خصوصیّتی از قرآن مبنای تفسیر ایقان قرار گرفته است؟ آیا ایقان فقط تفسیری بر قرآن مجید است؟ در ایقان چند نوع تفسیر بر قرآن قابل تشخیص است؟ اوج اقتدار تفسیری ایقان کدام آیات قرآنی را هدف قرار می‌دهد و در جهت حل چه مسئله‌ای است؟ محور اصلی استدلال تفسیری ایقان چه مفهومی است؟ در قیاس با تفاسیر کلاسیک بر قرآن، خاصّیت اصلی تفسیری ایقان چیست؟ تفسیر نمادین یعنی چه و در ایقان چگونه مطرح شده است؟ تفسیر بینُ‌الکُتُبی یعنی چه و در ایقان چرا مطرح شده است؟ راز موعود در ایقان یعنی چه؟ اهمّیت درک راز موعود در چیست؟ راز موعود چرا و چگونه در ایقان مطرح شده است؟ پارادوکس راز موعود ایقان چیست؟ هدف از طرح راز موعود چه بوده است؟ تأثیر راز موعود در جامعۀ بابی بغداد چه بوده است؟ آیا در ایقان اثری از موعود انجیل مشهود است؟ مفهوم اصلاحات اجتماعی مندرج در ایقان چیست؟ درک اصلاحات مذکور در ایقان در جهت دفع چه ایرادی از جانب مخالفان است؟ نقش اصلاحات ایقان در جامعۀ بابی چه بوده است؟ ماهیّت اصلی اصلاحات مطروح در ایقان چیست؟ آیا راجع به ابعاد ایقان، مطروح در کتاب رمزوراز، در سایر آثار مبارکه و تحقیقات معموله نیز تصریحات و اشاراتی موجود است؟ اگر بلی، آن‌ها چه هستند و در کجا قرار دارند؟**

**الف) مسائل متنوّعه**

1. **«ذکر این ایّام و بلایای آن، در لوح استدلالیّه که به اسم خال از سماء احدیّه نازل شده (کتاب ایقان)، مرقوم گشته و همچنین در الواح دیگر، اگر ملاحظه نمایید بر بعضی اسرار مطلّع خواهید شد.»(حضرت بهاءالله، فاضل مازندرانی، اسرارالآثار1، ص276)**
2. **«آنچه (در کتاب ایقان) ذکر شده جمیع ارض و مَن علَیها را کافی است. و فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده، به قسمی که اگر کسی قدری تأمل نماید، جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهر از آن سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک می‌نماید.»(کتاب ایقان، صص158- 157)**
3. **«اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان، ابواب‌های معانی و تبیان مفتوح بینید و جمیع علم و اسرار آن را بی‌حجاب مشاهد فرمایید.»(کتاب ایقان، ص34)**
4. **«باری، در مقامات لقاء و تجلّی در کتاب ایقان نازل شده آنچه که منصفین را کفایت نماید.»(لوح شیخ نجفی، ص87)**
5. **«سؤال دیگر ایشان در مذهب مه‌آبادان و زردشت: این‌که می‌فرماید دین و آیین ما برتر و بهتر است از آیین و دین انبیاء، مقصود، انبیاء قبل از ایشان است. این نفوس مقدّسه در یک مقام متحدند؛ اولهم آخرهم و آخرهم اولهم. کل از جانب خدا آمده‌اند و به او دعوت نموه‌اند و به او راجع شده‌انداین مراتب در او (کتاب ایقان) نازل گشته. »(حضرت بهاءالله، مائدۀ آسمانی، ج7، صص167- 166)**
6. **«و این که از بعث سؤال نمودید در کتاب ایقان نازل شده آنچه که کافیست، طوبی للعارفین.»(لوح عبدالوهاب، مجموعۀ الواح مبارکه، طبع مصر، ص166)**
7. **«کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاءالله الابهی در حضور نازل و کیفیت حبس و سفر این مظلوم در آن مذکور.»(حضرت بهاءالله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص101)**
8. **«این‌که از بعثت سؤال نمودید، در کتاب ایقان نازل شده آنچه که کافیست، طوبی للعارفین.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، ص218)**
9. **«فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر (کتاب مستطاب ایقان) ذکر شده.»(کتاب ایقان، بند266)**
10. **«آنچه (در کتاب ایقان) ذکر شده، جمیع ارض و من علیها را کافی است.»(حضرت بهاءالله، مقدّمۀ کتاب ایقان، صه)**
11. **«قسم به آفتاب حقیقت که در آن کتاب مبارک (ایقان) لئالی علم الهی مخزونست و دریاهای عرفان مستور و مکنون.»(حضرت بهاءالله، مقدّمۀ کتاب ایقان، صه)**
12. **«آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه در فرقان نازل شده، اکثر مؤوَّلَست و لَایعْلَمُ تأویلَهُ اِلّا اللّهُ این مراتب در کتاب ایقان واضح و مبرهن است.»(حضرت بهاءالله، مجموعۀ اقتدارات، ص284)**
13. **«جمال مبارک در ایقان بیان این مطلب را (مجیء ثانی حضرت مسیح و یوم جزاء) مفصل و مشروح مرقوم فرموده‌اند. بخوانید، حقیقت این مسأله واضح و مشهود گردد.»(حضرت عبدالبهاء، مفاوضات مبارک، صص101- 100)**
14. **«(خطاب حضرت عبدالبهاء به هوارد کلبی آیوز) در آن کتاب (کتاب ایقان) به خوبی بیان شده است که چگونه انجم هدایت آسمان حضرت مسیح کل بر زمین آمال دنیوی فروریختندحضرت بهاءالله در این باره در کتاب ایقان تفصیلات عالیه داده‌اند.»(حضرت عبدالبهاء، کتاب درگه دوست، فصل هشتم)**
15. **«در اهمّیت کتاب مستطاب ایقان بیان فرمودند که "این کتاب در مصر به لسان عربى طبع شد. ذکر حضرت حسین ‌ابن ‌علی در آنست، آن‌ها (مسلمانان) باید بخوانند."»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، کتاب طرازالهی1، ص....)**
16. **«این کتاب مستطاب (ایقان) که در آستانۀ اظهار امر علنی حضرت بهاءالله نازل گشت، «*رحیق مختوم*»ی (شراب مُهرشـده ای) را که مُهر آن «*مُشک و عنبر*» بود، به عالم انسانی ارزانی داشت و «*سَتر کتاب*»‌ی را که دانیال نبی به آن اشاره کرده بود، برداشت؛ و معانی «*کلمات*»ی را کـه به گفتۀ همین نبی مكـرّم می‌بایست تا «*روز پایان، پوشیده و پنهان*» می‌ماند، آشکار و عیان ساخت.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
17. **«این کتاب (ایقان)با عباراتی درخشان و نورافشان، بر شگفتی‌ها و عظمت‌های «*مدینۀ الهی*» که به تقدیر زبانی، برای هدایت و مصلحت و نجات تمامی عالم انسانی، در فواصل معیّن زمانی، تجدید می‌شود، متمرکز می‌گردد.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
18. **«این کتاب (ایقان)، در محدودۀ دویست صفحه، به وضوح و روشنی، موجودیّت و وحدانیّت خدایی متشخّص (personal God) را که دست‌نیافتنی، ناشناختنی، جاودانه، عالم بر همه چیز، حاضر در همه جا، مقتدر و توانا، و منشأ تمامی ظهورات تاریخ است، اعلان می‌کند؛ نسبیّت حقیقت دینی و استمرار ظهورالهی را ابراز می‌دارد؛ وحدت پیام‌آوران و عمومیّت پیام اصلی، اصالت تعالیم اساسی، تقدّس کتب و صحف، و خصلت دو گانۀ مقامات آنان را تأکید می‌کند؛ کوردلی و خودسری عالمان و روحانیان هر عصر و زمان را تقبیح می‌نماید؛شرایط ضروری برای وصول هر سالک حقیقی به مقصود را، تشریح می‌کند؛عصمت و طهارت مریم باکره (مادر حضرت مسیح- م) را تصریح می‌نماید؛ ائمّۀ شریعت محمّدی را تکریم می‌فرماید؛ شهادت حضرت امام حسین را گرامی می‌دارد و اقتدار روحانی او را تمجید می‌نماید؛مراحل سه‌گانۀ مرتبط با ظهورالهی را تشریح می‌کند و بین آن‌ها تمایز قائل می‌شود؛به درستی می‌توان مدّعی شد که در میان تمامی کتب نازل از قلم شارع دیانت بهایی، این کتاب، به تنهایی، با برداشتن سدهای دیرینه‌ای که چنین عبورناپذیر، ادیان بزرگ عالم را از هم جدا کرده، اساسی مصون و مستحکم را برای آشتی و دوستی کامل و دائم پیروان این ادیان مستقرّ می‌نماید.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
19. **«در هیچ کتابی جز کتاب ایقان که در آن حضرت بهاءالله وحدت حقائق مودَعه در جمیع ظهورات آسمانی را تشریح کرده‌اند، نمی‌توان یافت که به آن وضوح و روشنی، قوای ذاتیۀ مکنونه در مظاهر وحدانیت الهیّه را که ظهور بهایی نیز به آن سلسله متّصل است، شرح و بیان کرده باشد.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، نظم جهانی بهایی، ص82)**
20. **«دوّمین اثر از آثار مهمّ حضرت بهاءالله متعلّق به این دوره (دورۀ بغداد، قبل از اظهار امر علنی) کتاب ایقان است. کتاب مزبور متضمّن شرح و بیان جامع و عمیقی در بارۀ حقیقت و مقصد از دیانت است. در فقراتی از این کتاب حضرت بهاءالله با احاطۀ نظر و به کمال ظرافت و بساطت نه تنها از آیات کتاب قرآن بلکه از مندرجات کتب مقدّسۀ تورات و انجیل چنین استنتاج و استدلال نموده‌اند که انبیای الهی همه به مثابه نفس واحد، قائم بر امر واحدند و نوع بشر را به درک قوای مکنونۀ روحانی و اخلاقی خود مشعر و آگاه می‌سازند. (مرکز جهانی بهایی، رسالۀ حضرت بهاءالله، ص14)**
21. **«بیت العدل اعظم توضیح داده‌اند که حقایق اساسی امرالله باید در قلب جریان مؤسسۀ آموزشی باشد و کتاب ایقان کتابی است که طبق بیانات مکرّر حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، اعتقادات اساسی را توضیح می‌دهد؛ این کتابی است که حقایق بنیادی امرالله را در بر دارد و در این مقام کاملا منطبق با اهداف (تبلیغی) ما می‌باشد.» [هوپر دانبار، کتاب ایقان (مصاحبه‌ای با هوپر دانبار)، ص5]**
22. **«این کتاب مستطاب جلوۀ خاصّى به کتب مقدّسه ادوار قبل بخشیده، بسیارى از مطالب مندرجه در آن‌ها را روشن و آشکار ساخته و مفهوم واقعى اصل تطوّر ادیان را واضح و عیان نموده‌است.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءلله، ص182)**
23. **«در کتاب ایقان معنی قیامت را بیان فرموده‌اند، معنی علامات را بیان فرموده‌اند که مقصود از این‌که آفتاب تاریک می‌شود، آفتاب چه چیز است، زمین می‌لرزد و زلزله می‌شود، مقصود از زلزله چه چیز است. قوای زمین و آسمان از هم می‌پاشد، یعنی چه، مسیح روی ابر می‌نشیند و از آسمان به زمین می‌آید، یعنی چه - مقصود از ملائکه چه هستند - بهشت کدام است - جنّت چه چیز است، و مقصود از رستاخیز عظیم وقوع چه مطلب مهمّی است. مقصود از این‌که ایلیا از آسمان می‌آید، یعنی چه - معنی رَجعَت یعنی چه - ایلیائی که در دوره‌مسیح و در دوره رسول‌الله و در این ظهور اعظم آمد، که بود - تمام این رموز را از آیات متشابهه که در کتب قبل ذکر شده است، در الواح مبارکه ایقان و جواهرالاسرار و سایر الواح مهمه ذکر فرموده‌اند. »(تقریرات در بارۀ کتاب اقدس، جناب اشراق‌خاوری، ص30)**
24. **«مباحث عمدۀ کتاب مستطاب ایقان را می‌توان به وجه زیر خلاصه کرد: 1- اصول تئولوژی بهایی، شامل مباحثی چون عدم امکان معرفت الهی- مسئلۀ مظهریّت پیامبران و رسالت آنان- فلسفۀ خلقت انسان- مقام انسان- نقش دین در ترقی انسانیت و جامعه و تمدّن- وحدت و کثرت انبیای الهی- مقامات دوگانۀ مظاهر ظهور (مقام الهی و مقام انسانی)- سِرِّ تجدید ادیان- مسئلۀ عهد و میثاق- فلسفۀ امتحان و آزمایش عباد و نظایر آن. 2- تشریح و تفسیر رموز و اشارات و کنایات کتب مقدّسه و متشابهات و نبوّات اسفار سماویّه. 3- اثبات ظهور حضرت باب به دلایل عقلی و نقلی. 4- موضوع تسلسل ادیان و قصّۀ انبیاء، یکی پس از دیگری. 5- اشارۀ ضمنی به ظهور قریب الوقوع خود. 6- بحث از شرایط تحقیق در عرصه‌های روحانی و عرفانی و صفات و ملکات شخص مجاهد فی سبیل‌الله. 7- بحث از علم و علما و مسئولیّت اصحاب علم و معنی علم حقیقی و هدف علم و محکوم کردن علمای دین که مانع از شناخت و تصدیق ظهور جدید بوده‌اند. 8- برخی اشارات تاریخی از جمله به هجرت خود به کردستان و اوضاع بغداد و نیز ذکری از دشمنان امر چون جاج کریمخان کرمانی. جناب ادیب طاهرزاده یازده موضوع اصلی را در کتاب ایقان یافته و ذکر فرموده‌اند که بیش و کم با طبقه بندی فوق تطابق دارد.»(شاپورراسخ، مقالۀ "کتاب ایقان"، سفینۀ عرفان، دفتر دوّم، ص185)**
25. **«رموز و اشارات کتب آسمانی که در ایقان شریف تفسیر و تشریح شده عبارتند از: شمس و قمر و غروب آن‌ها- سقوط نجوم- سماء و انفطار سماء- ارض و تبدیل ارض- معنی ارض و سماء- معنی ابر- ملائکه- معنی رَجعَت- معنی حیات و مرگ- معنی سلطنت مظهر ظهور- مسئلۀ خاتَمیّت- وعدۀ لِقاءُالله- معجزات مظاهر ظهور- معنی قیامت و حشر و نشر و کتاب وحساب یوم آخر- معنی فقر و غنا.»(شاپورراسخ، مقالۀ "کتاب ایقان"، سفینۀ عرفان، دفتر دوّم، ص188)**
26. **«حضرت بهاءالله در کتاب ایقان توضیح می‌فرمایند که این نبوّات در بارۀ‌ آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان‌ها و زمین رموز و اشارات است و نباید تنها به معنای ظاهر حمل گردد.»(بهاءالله و عصر جدید، ص257)**
27. **«حضرت بهاء‌الله در این سفر جلیل به جاى این‌که یکباره به شرح دلایل و براهین حقّیت رسالت حضرت باب بپردازند، نخست مطالبى در بارۀ انبیاى دیگر بیان مى‌کنند، از حیات پیامبران و صدمات و بلیات وارده بر آنان سخن مى‌رانند، حقیقت رسالت مظاهر مقدّسه را آشکار مى‌کنند و اصول مشترک شرایع الهیّه را توصیف مى‌فرمایند..»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءلله، فونت نیورومن14، ص90)**
28. **«حضرت بهاء‌اللهدر صفحات آخر کتاب (ایقان) در بارۀ حضرت اعلی و رسالت روحانى آن حضرت گفتگو مى‌کنند و همان دلایل و موازینى را که براى اثبات حقانیت انبیاى دیگر به کار برده بودند، براى اثبات حقّیت امر بدیع ارائه مى‌فرمایند.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءلله، فونت نیورومن14، ص90)**
29. **«توجّه به شباهتى که بین مطالب مندرجه در جواهر‌الاسرار با نصوص مقدّسه کتاب ایقان وجود دارد اهمّیت این لوح مبارک را آشکارتر مى‌کند. رئوس مطالبى که حضرت بهاء‌الله در این لوح بیان نموده‌اند در حقیقت همان‌هائى است که در ایقان مستطاب با تفصیل بیشتر نازل فرموده‌اند؛ از جملۀ این موارد مشترک بیاناتى است در بارۀ علل احتجاب نفوس از مظاهر مقدّسه؛ شرایط طالبین حقیقت؛ عدم امکان شناسائى ذات الهى؛ وحدت مظاهر مقدّسه الهیّه؛ معانى کلمات متشابهات چون روز قیامت، قیام مردگان، مقصد از حیات و ممات و سایر اشارات مشابه نازله در کتب مقدّسه قبل؛ بشارات مندرجه در عهد عتیق و عهد جدید؛ آیات قرآنى و احادیث اسلامى در باره ظهور قائم موعود و حلول یوم‌الله یعنى ظهور حضرت بهاء‌الله در قمیص من یظهره‌الله.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، آخر فصل نهم)**
30. **«تا حین نزول کتاب ایقان اهمّیت رسالت انبیاى مقدّسه الهى، مقصد از ظهور آن مظاهر رحمانى و معانى حقیقى کلمات کتب آسمانى مکتوم و مجهول مانده بود با نزول این کتاب مستطاب اهمّیت "‌کلمه‌" که مطابق سفر دانیال"‌تا زمان آخر مخفى و مختوم شده‌است‌"** **ظاهر و آشکار شد و"‌ختم‌" که خداوند سالیان دراز بر کتب مقدّسه تمام ادیان گذاشته بود برداشته شد.»(ادیب طاهرزاده، کتاب نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن14، ص90، آخر فصل نهم) «در کتاب ایقان معانی انجیل و سایر کتب سماوی را بیان فرموده‌اند.»(ترجمۀ خطابۀ مبارک حضرت عبدالبهاء، 29 مه 1912، مندرج در مقالۀ "مقام و موقف کتاب مستطاب ایقان"، خاضع فناناپذیر و سینا فاضل)**
31. **«ایقان "حاوی اصول اساسی امر مبارک"** **و "جوهر تعالیم الهی است". در این کتاب "رؤوس کلی تمام فلسفۀ دینی امرالله به وضوح توضیح داده شده."،"نگرش امرالله نسبت به انبیاء الهی رسالت آن‌ها در تاریخ جامعه را توضیح می‌دهد"\*\*\*\*، "وحدت معنویۀ خداوند و مظاهر ظهور الهی"** **را بیان می‌کنددر این کتاب "حضرت بهاءالله وحدت حقایق مودعه در جمیع ظهورات آسمانی را تشریح کرده اند""در هیچ کتابی جز ایقاننمی توان یافت که به وضوح و روشنی، قوای ذاتیۀ مکنونه در مظاهر وحدانیت الهیه راشرح و بیان کرده باشند"»(نقل از مقالۀ "مقام و موقف کتاب مستطاب ایقان"، خاضع فناناپذیر و سینا فاضل، صص5- 4)**

**ب) مواضیع مخصوصه**

**ب1) وحدت مظاهر الهی**

1. **«معلوم و محقّق آن جناب بوده که جمیع انبیاء هیاکل امراللّه هستندکه در قمائص مختلفه ظاهر شدند. و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر. این است اتّحاد آن جواهر وجود و شموس غیر محدود و معدود.»(ایقان، فقره162)**
2. **«این نفوس مقدّسه (پیام‌آوران الهی) در یک مقام متّحدند؛ اوّلُهم آخِرُهم و آخِرُهم اوّلُهم؛ کلّ از جانب خدا آمده‌اند و به او دعوت نموده‌اند و به او راجع شده‌اند. این مراتب در او (کتاب ایقان) نازل گشته (است).»(جمال مبارک، مائده 7، باب پنجم، ص167)**
3. **«ثَمّ اعْلَمْ بانه لمّا کان الانبیاءُ کُلّهم روحٌ و نفسٌ و اسمٌ وَ رسمٌ واحدٌ و انّک بِهذَا العینِ لَتَرى کلَّ الظهوراتِ اسمُهُم محمّد و آبائَهُم حسَن و ظَهَروا مِن جابلقاءِ قدرةِ اللّهِ و یظهرُوا من جابلساءِ رحمةِ اللّهِ و جابلقا لم یکنْ الّاخزائنَ البقاءِ فى جبروت العماءِ و مدائن الغیبِ فى لاهوتِ العَلاءِ و تشهدُ بان محمّد بن الحسنِ کان فى جابلقاءِ و ظهَر مِنها و مَنْ یظهِرهُ اللّهُ یکونُ فیها اِلی اَن یُظهِرَهُ اللّهُ عَلى مقامِ سلطنته و اِنّا بذلکَ مُقرّونَ و بکلهم مؤمنونَ و اِنّا اِختَصَرنا فى معانى جابُلقا فى هذا المقامِ و لکن تَعرِفُ کلَّ المَعانى فى اسرارِ هذهِ الالواحِ لتکونَ منَ الموقنینَ.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی3، فونت نیورومن14، جواهرالاسرار، صفحۀ کلی407) (مضمون: سپس بدان که تمام انبیاء، روح و نفس واحد هستند و اسم و رسم واحد دارند؛ و تو از این منظر، همۀ ظهورات الهی را طوری می‌بینی نامشان محمّد (نام امام دوزادهم شیعیان) است و پدرشان حسن است و همه از جابلقای قدرت الهی ظاهر شدند و از جابلسای رحمت ربانی پدیدار می‌گردند؛ و جابلقا نیست مگر خزائن بقا در جبروت عماء و مداین غیب در لاهوت علاء، و می‌بینی که محمّد پسر حسن در جابلقا بود و از آن ظاهر گشت (اشاره به ظهور حضرت اعلی) و کسی که ظاهر می‌کند او را خداوند (موعود بیان) هم در آن جا است تا زمانی که خداوند او را ظاهر نماید و بر مقام سلطنت خود بنشاند و ما مقرّ به این قضیه و مؤمن به تمام آن‌ها هستیم. ما در اینجا معانی جابلقا را مختصر کردیم؛ امّا تو تمامی معانی را از اسرار مندرج در این الواح دریاب تا از موقنین باشی.)**
4. **«در فقراتی از این کتاب (ایقان) حضرت بهاءالله با احاطۀ نظر و به کمال ظرافت و بساطت، نه تنها از آیات کتاب قرآن، بلکه از مندرجات کتب مقدّسۀ تورات و انجیل چنین استنتاج و استدلال نموده‌اند که انبیای الهی همه به مثابه نفس واحد، قائم بر امر واحدند و نوع بشر را به درک قوای مکنونۀ روحانی و اخلاقی خود مُشعر و آگاه می‌سازند.»(معهد اعلی، رسالۀ حضرت بهاءالله، ص14)**
5. **«در مقام توحید بدون هیچ امتیازى همه مظاهر الهیّه یکى هستند. یعنى یک حقیقت اصلیه است. مثل شمسى که در چندین آینه تجلّى کرده و در همان حال در مقام خود مانده‌است. بنابراین کلمه الهى یا مشیّت اوّلیه یا عقل اوّل یا به هر اصطلاحى که بگویید، یکى بیشتر نیست. چون اگر بتواند متعدّد باشد باز منافى آن اصل است که از واحد نمى‌تواند کثیر صادر شود. پس آنچه هم از واحد صادر بشود باید واحد باشد، یعنى یکى بیشتر نیست و یکى بیشتر نمى‌تواند باشد. این حقیقت واحده در مقام تحدید، در حدود زمانى و مکانى، به طور متعدّد ظاهر شده‌است، در مکان و در زمان متفاوت است و اصل آن یکى بیشتر نیست. حقیقت خدا حقیقت همه مظاهر الهیّه‌است. مى‌دانید که این مطلب را کلید حلّ مسائل بسیار زیادى دانسته‌اند. حضرت بهاء‌الله مسألۀ خاتَمیَّت را در کتاب"ایقان"به همین ترتیب جواب داده‌اند. جواب حَلّى آن همین است. جواب نقضى هرچه مى‌خواهید بگویید. مى‌فرمایند مظاهر امر چون حقیقت واحده هستند، همگى مظاهر اوّلیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و بدئیت و ختمیت الهیّه هستند. به این معنى تعبیر صریح و واضحش این مى‌شود که حضرت محمّد آخرین پیغمبر است، آخرین نبى است، آخرین رسول است، براى این‌که هرکه بعد از او بیاید، باز‌ اوست، بعد از او کسى نمى‌آید، چون کسى غیر از او نیست تا بیاید، چون یک حقیقت بیش نیست. بهاء‌الله جز او نیست، نقطه اولی جز او نیست، همان طور که قبل از او هم هرکه بود خود او بود.»(دکتر علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت، فونت نیورومن14، ص118)**
6. **«این سفر جلیل (کتاب ایقان) همچنین اساسى دائمى براى استقرار وحدت نهائى در میان ادیان سالفه بنیان گذاشته (است).»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءلله، ص182)**
7. **«حضرت بهاء‌الله در این سفر جلیل (ایقان)اصول مشترک شرایع الهیّه را توصیف مى‌فرمایند.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءلله، فونت نیورومن14، ص90)**
8. **«بر اساس مضمون بیانات حضرت بهاءالله در کتاب ایقان، چون تمام مظاهر مقدّسه از مبدأ واحدى الهام مى‌گیرند، کسى که به صفات و سجایاى مظهر الهى قبل عارف شود، مى‌تواند با همان موازین، به شناسائى شارع دیانت جدید هم موفّق گردد.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءلله، فونت نیورومن14، ص90)**

**ب2) منزلت قرآن مجید**

1. **«منظرگاه وحدت و یگانگی كه در آثار حضرت بهاءالله نمایان می‌شود، گرچه تا ورای اسلام گسترش می‌یابد، امّا از درون آن نشأت می‌گیرد. هم در دیدگاه آن حضرت از تاریخ و هم در نظریّۀ ایشان برای مدنیّت، تكریم و تعظیم قرآن، به گونه‌ای پر شور و حال استمرار می‌یابد. اظهار نظر قاطع و صریح آن حضرت است كه «این قرآن حجّت است برای مشرق و مغرب عالم.»(رمزوراز، صص11- 10)**
2. **«مسأله این نیست كه حضرت بهاءالله معنی حقیقی قرآن را «كشف» كرده‌اند یا نه، بلكه این است كه آن حضرت حقیقت ذاتی آن، یعنی معنی اصلی آن، را "نازل" می‌فرمایند؛.»(رمزوراز، ص13)**
3. **«از نظر شیوۀ كار، ما این اندیشه را كه قرآن معنـایی ثابت و تغییرناپذیر دارد، كنار نهاده و به جای آن، به عنوان نصّی زنده و پوینده، به قدرت خلّاقۀ آن می‌نگریم؛ پدیده‌ای كه قادر است معانی بدیعه ایجاد یا الهام نماید.»(رمزوراز، ص14)**
4. **«اعجاب آور نیست كه احترام و تكریم حضرت بهاءالله برای قرآن مجید حقیقی و صمیمی‌باشد. به هرحال آن حضرت یك مسلمان بوده‌اند. كتاب ایقان آمیخته است با روح احترام برای متن قرآن. این اعزاز و اكرام جدای از ایراد و انتقادی است كه آن حضرت متوجّه ملایان مسلمان زمان خود می‌كنند. تحسین ایشان از قرآن، گرچه سنّتی است، امّا سازشكارانه نیست. عقاید بدعت‌گذارانۀ حضرت بهاءالله چیـزی از احترام عمیق آن حضرت نسبت به قرآن، نمی‌كاهد. آن حضرت از سازۀ عمیقِ تجلّی قرآنی و نمادهای چندمعنایی آن، بینش و بصیرتی عمیق دارا می‌باشند: "این واضح است كه هركس تصدیق فرقان ننمود، فی الحقیقه مصدّق كتب قبل از فرقان هم نبودهاگر معانی مستورۀ آن ذكر شود و اسرار مكنونۀ آن بیان‌گردد، البتّه زمان به آخر نرساند و كون حمل ننماید و كان اللهُ علی ما اقولُ شهیداً..."»** **(رمزوراز، ص129)**
5. **«سنّتاً قرآن تكمیل كنندۀ سلسله ظهورات تاریـخ است و کمال نهایی فرایند تجلّی محسوب می‌شود. اگر فقرۀ زیر از کتاب ایقان را از متن اصلیش جدا سازیم، با چنین نقطه نظری كاملاً انطباق می‌یابد: «حال ملاحظه فرمایید چه مقدار عظیم است شان آیات (سورۀ بقره، آیۀ23) و بزرگ است قدر آن كه حجّت بالغه و برهان كامل و قدرت قاهره و مشیّت نافذه را به آن ختم فرموده. و هیچ شیئی را آن سلطان احدیّه در اظهار حجت خود به آن (آیات قرآن- م) شریك نفرموده؛ چه، میانۀ حجج و دلایل، آیات به منزلۀ شمس است و سوای آن به منزلۀ نجوم و آن است حجت باقیه و برهان ثابت و نور مُضییء از جانب سلطان حقیقی در میان عباد. هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد. كنز لئالی الهیّه است و مخزن اسرار احدیّهشریعۀ معارف الهیّه از آن در جریان است و نار حكمت بالغۀ صمدانیّه از آن در فوران...»** **این فقرات، انعكاسی است از اصل اعتقادی تقلیدناپذیری (inimitability) قرآن (اصل اِعجاز). البتّه لازم به ذكر است كه انتظار چنین تحسین و تكریمی از قرآن در تفسیر جمال رحمن می‌رفته، زیرا این شیوه، كلاً یكی از مشخّصات رسمی و همیشگی هر تفسیری بوده است. امّا در وَرای اظهارات احترام‌آمیز حضرت بهاءالله نسبت به قرآن، قطعاً مقاصد دیگری نیز مطرح بوده است.»(رمزوراز، ص130)**
6. **«حضرت بهاءالله حقاً و صریحاً قرآن را تأیید می‌فرمایند، امّا درعین حال به آن نسبیّت می‌بخشند. تفسیر آن حضرت گرچه مرجعیّت متن كهن را تداوم می‌بخشد، امّا هم زمان، نفس قرآن را محدود می‌سازد. این برخورد نقیض‌نما نسبت به قرآن، در این توصیف آن حضرت نمایان است: "(نقطه فرقان= حضرت محمّد) آن(قر آن) را سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرّر فرمودند كه‌هادی عباد باشد تا یوم معاد."»** **(رمزوراز، ص131)**
7. **«لازم به ذکر است كه گرچه حضرت بهاءالله كوشیده‌اند دسترسی به قرآن را حـقّ همـۀ «مـردم عـامی» قلمداد فرمایند، امّا برتری تفسیری را همچنان مختص پیامبر الهی می‌دانند (تا علما یا مردم عادی- م). (رمزوراز، ص133)**
8. **احتمالاً در كتـاب ایقان، اعجاب‌انگیزترین و مناسب‌ترین استعاره برای راز یا «سِرّ»، مروارید درون صدف است. حضرت بهاءالله به آیه‌ای قرآنی اشاره می‌فرمایند كه در آن «لئالی‌الاسرار»، «مكنون»** **است. آن حضرت تمامیّت قرآن را به عنوان «كنز لئالی الهیّه و مخزن اسرار احدیّه»** **مـورد ستایش قرار می‌دهند.»(رمزوراز، ص138)**
9. **«در این نگرش (نگرش خاصّی است كه حضرت بهاءالله نسبت به قرآن دارند)، متن قرآن نه تنها مقدّس محسوب می‌شود، بلكه ثابت و پایدار نیز می‌باشد؛ البتّه در محدوده‌های شرعی و نه در حوزه‌های تفسیری؛ و ایـن به روشنی، انعكاسی است از نگرش‌هـای قرن نوزدهمی اسلامی نسبت به متن؛ به این معنا كه قرآن به همان صورتی كه نازل شده، دست نخورده مانده است و متن به همان شکلی كه دریافت گشته، صحیح و درست به ما رسیده است.»(رمزوراز، ص178)**
10. **«در كتاب ایقان، تحسین زیبایی‌شناسانۀ حضرت بهاءالله از قرآن، مرتبط و ممزوج است با تمجید آن حضـرت از غنـای بیان مَجـازیـن این کتاب مبین. آن حضـرت، در عیـن اقامۀ دلیل و برهان بـرای اثبات وقوع یك ظهور وَراقرآنی (Post-Qur’ánic)، اعـزاز و اکـرام قرآن را نیز وسیعاً ملحوظ می‌دارند؛ و در مواضعی متعدّد از كتاب به ستایش قرآن می‌پردازند كه یك مورد آن چنین است: "هیچ شیئی را آن سلطان احدیّه، در اظهار حجّت خود، به آن (قرآن) شریك نفرموده؛ چه، میان حجج و دلایل، آیات به منزلۀ‌ شمس است و سوای آن به منزلۀ‌ نجوم، و آن است حجت باقیه و برهان ثابت و نور مُضیء از جانب سلطان حقیقی در میان عباد. هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد. كنز لئالی الهیّه است و مخزن اسرار احدیّهشریعۀ معارف الهیّه از آن در جریان است و نار حكمت بالغۀ صمدانیّه از آن در فوران."\*\*\*\*»(رمزوراز، ص180)**
11. **«عزّت و احترامی كه حضرت بهاءالله برای متن مقدّس (قرآن) قائلند، (در فقرۀ زیر) كاملاً نمایان است: "مثلاً فرقان از برای امّت رسول حصن محكم بوده كه در زمان او، هر نفسی داخل او شد از رمی شیاطین و رُمح مخالفین و ظنونات مُجتَثَّه و اشارات شركیّه محفوظ ماند و همچنین مرزوق شد به فواكه طیبۀ احدیّه و اثمار علم شجرۀ الهیّه و از انهار ماء غیرآسِن معرفت نوشید و خمر اسرار توحید و تفرید چشید. چنانچه جمیع مایحتاج آن امّت از احكام دین و شریعت سیدالمُرسَلین در آن رضوان مبین موجود و معیّن گشته و آن (قرآن- م) است حجّت باقیه برای اهلش، بعد از نقطۀ فرقان (حضرت محمّد– م)؛ زیرا مسلّم است حكم آن و محقّق‌الوقوع است امر آن و جمیع، مأمور به اتّباع آن بوده‌اند تا ظهور بدیع در سنۀ ستّین."** **ممكن است كسی سؤال كند كه تكریم حضرت بهاءالله از قرآن، با وجود باورشان به اینكه از پیش توسّط حضرت باب منسوخ گشته، چرا تا این حدّ پیش رفته است؛ در پاسخ باید گفته شود كه احتمالاً این باور هیچ ربطی به اینكه آن حضرت چگونه صحّت و جامعیّت این سِفر جلیل را ملحوظ می‌داشته‌اند، ندارد.»(رمزوراز، ص183)**
12. **«برخلافِ بعضی زمزمه‌ها در سنّت شیعه كه جامعیّت قرآن را زیر سؤال برده است- از جمله شایعۀ اینكه در نسخۀ استاندارد عثمان فقرات مربوط به حضرت علی حذف شده است-، حضرت بهاءالله صحّت و تمامیّت آن را صحّه می‌نهند؛ امّا تعبیر و تفسیر قرآن، همانسان كه تا حدّی به صورت دقیق و جزیی ملاحظه خواهیم كرد، مسئله‌ای است كاملاً متفاوت.»(رمزوراز، صص184- 183)**

**ب3) مجازیّت در قرآن**

1. **«حضرت بهاءالله سلسله‌ای از فنون تفسیری را به كار می‌گیرند تا سرشت مَجازیِ قیامت قرآنی را توضیح دهنـد. با در نظر گـرفتن این مجازیّت زمینه ای، آن حضرت به تفسیر نمادین آیات قیامت‌نشان، بـر حسب تحقّقشان در همان زمان، مبادرت می‌نمایند.»(رمزوراز، ص113)**
2. **«حضرت بهاءالله، به طور كُلّی، در تفسیر و تبیین اَشكال مجازین قرآن، به «علمِ» فَصاحت اسلامی متوسّل نمی‌شوند.(38) آن حضرت، بـرعكس، تا حدّ زیادی، بطالت و بیهودگی (absurdity) حاصل از توسّل به معنای ظاهری را- شکلی از استدلال فصیحانه كه علمای معانی و بیان برای غلبه بر معنای ظاهری متن به كار می‌برند- مورد استفاده قرار می‌دهند.»(رمزوراز، ص134)**
3. **«به جای تشبّث به صلاحیتِ تفسیر رسومی، آن حضرت با توسّل به حصول بیهودگی (absurdity) (در صورت ظاهرگرایی- م) استدلال می‌فرمایند.»(رمزوراز، ص168)**
4. **«در كتاب ایقان یك خط استدلالی فصیحانه ( سخن روان و عاری از ابهام و پیچیدگی- م)، خردمایۀ لازم را برای تشخیص زبان مجازین قرآنی، فراهم می‌سازد. در بسیاری از تفاسیرِ ذکر شده (در فصول رمزوراز- م)، مجازگرایی بر نمادگرایی سبقت می‌گیرد. از نظر حضرت بهاءالله، درك و فهم بُعد مجازین قرآن، چشم انسان را به بُعد غنیِّ نمادین آن می‌گشاید؛ بُعدی كه مهم‌ترین وجهش، وعدۀ قرآنی دالّ بر دیدار خداوند (در روز قیامت) است.»(رمزوراز، ص256)**
5. **«یك نمونه از شیـوۀ استدلال فصیحانه، توسّل به بیهودهانجامی است (یعنی به بیهوده‌گویی انجامیدن قرائت ظاهری- م). وقتی قرائت ظاهری آیه‌ای صحیح انگاشته شود، این‌گونه استدلال، به ناپذیرفتنی‌بودنِ خردگرایانه یـا پدیدارشناسانۀ آن قرائت اشارت دارد، و در چنین وضعیتی است كه حالت مجازین میدان می‌یابد.»(رمزوراز، ص258)**
6. **«در چنین حركتی تفسیری و اغلب به دنبال ناموجّه دانستن معنای سطحی و ظاهری، آیات انسان‌گونهانگار (خدا) متضمّن حكم بیهوده‌گویی می‌شود. به همین دلیل است كه روند تفسیر حضرت بهاءالله از قرآن 67/39، قرائتِ ظاهریِ دستِ رستاخیزی خدا را نفی می‌نماید؛ زیرا وجود چنین دستی نه تنها ممكن نیست، بلكه گرفتاری در دام‌های انسانانگاری (خدا) را نیز در پی دارد: «و دیگر معنی این آیه را ادراك نما كه می‌فرماید: "والارضُ جمیعاً قبضتُهُ یومَ القیامة و السّمواتُ مَطَویاتٌ بیمینِه..."** **مضمون آن این است كه همۀ زمین اخذ شده در دست اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده در دست راست اوست. حال قدری انصاف می‌خواهد كه اگر مقصود این است كه مردم ادراك نموده‌اند، چه حُسن بر آن مترتّب می‌شود؟ وانگهی این مسلّم است كه حقِّ منیع، دستی كه مرئی شود به بصر ظاهر و مرتكب این امورات شود، منسوب به ذات نیست؛ بلكه كفری است محض و اِفكی است صِرف.»** **(این نمونه‌ای است از به بیهودگی انجامیدن صحنه، اگر آیه به صورت ظاهر قرائت شود- م) (رمزوراز، ص259)**
7. **به نظر می‌رسد اشارات و تذکّرات مکرّر حضرت بهاءالله به بیهوده انجامی (مزخرفات)، برای این است که ادراکات پیشینـه از متـن (قرآن) را، نفی و حـذف نمایند. آن حضرت عنصر محوریِ یک متن را بارز نمـوده، اثبات می‌فرمایند که ناممکن است کلمه یا عبارت معینی در آن به معنایِ ظاهری گرفتـه شود. به این ترتیب، بُعد باطنی آن در معرض امکانات اصطلاحی یا حتّی تفسیرات تمثیلی قرار می‌گیرد. (رمزوراز، صص306- 305)**

### ب4) شخصیّت فارقلیط

1. **«حضرت ابراهیم علیه ‌السّلام عهد موعود، حضرت موسی را گرفت و بشارت به ظهور او داد و حضرت موسی عهد حضرت موعود، حضرت مسیح را گرفت و عالم را به بشارت ظهور او مژده داد و حضرت مسیح عهد فارقلیط را گرفت و بشارت به ظهور او داد و حضرت رسول، محمّد، عهد حضرت باب را گرفت و باب موعود حضرت محمّد بود، زیرا بشارت به ظهور او داد وحضرت باب عهد جمال مبارک، حضرت بهاءالله را گرفت و بشارت به ظهور او داد، زیرا جمال مبارک موعود حضرت باب بود و جمال مبارک عهد موعودی (را) گرفت که بعد از هزار سال یا هزاران سال ظهور خواهد نمود.»(حضرت عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب4، فقرۀ156)**
2. **«در جمیعِکتب آسمانی آمده است که ظهورِ معنیِآیاتِ متشابهه (موجود در کتب سماوی) وقت معینی دارد که باید خدا در روز معین معنی این آیات را برای خلق دنیا بگوید. موسی گفت، آنکه بعد از من می‌آید، معانی آن‌ها را می‌گوید. عیسی شرحی نداد، فقط گفت آنکه بعد از من می‌آید، می‌گوید. رسولُ‌اللّه هم چیزی نگفت فرمود، بعد از من می‌آید. دانیال می‌گوید، خدا به من گفت این کتاب را مُهر کن تا روز آخر. این است که معنی این آیات در تورات معلوم نیست. حضرت مسیح هم که آمد، همین حرف‌ها را گفت و تازه ایشان فرمودند من به مَثَل با شما گفتگو می‌کنم، برای شما قصّه و حکایت می‌گویم، امّا حقیقت را آنکه بعد از من می‌آید، می‌گوید؛ یعنی فارقلیط یا روح تسلّی‌دهنده. در قرآن، حضرت رسول که آمدند؛ ایشان هم محوّل کردند به بعد. می‌فرمایند،‌ای مردم، خدا می‌گوید: "انّ علینا جَمْعَه و قرآنه فاذا قرآناهُ فاتّبِعْ قرآنه".‌ای محمّد، تو این آیات قرآن را به مردم بگو بخوانند و بروند، حالا کار به معنی آن نداشته باشند. "ثمَّ اِنَّ علینا بیانه "(سورۀ قیامت، آیات ١٧- ١٩) در آینده بیان و تفسیر این آیات را ما خواهیم فرستاد.»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، تقریرات در بارۀ کتاب اقدس، صص29- 28)**
3. **«در میان مدافعان نظریّۀ اسلامی (در مورد شخصیّت فارقلیط)، با الهام از حدس و گمان ماراكچی (Marracci) در ترجمه‌ای كه در قرن هفتم میلادی از قرآن به زبان لاتین به عمل آورده، استدلال كلامی زیر تا حدودی شهرت یافته است: كلمۀ موعودِ parakletos،(همان فارقلیط و به معنای "حامی" و "مسلّی") در یوحنّا 16/ 14 و (معادل‌های آن)، حالتی تغییریافته از واژۀ اوّلیه‌ای است كه در بطن متن نهفته است؛ یعنی كلمۀ (paraklytos) به معنی "برجسته و ممدوح". اگر ایـن اصلاحیۀ مفـروض، پذیرفتنی باشد؛ آن‌گاه بر اساس ترادفِ لغوی بین دو نام، می‌توان نشان داد كه حضرت مسیح ظهور حضرت محمّد را كه نام مباركشان به معنی "ممتاز و ممدوح" می‌باشد، پیش‌گویی نموده‌اند.»(رمزوراز، ص162)**
4. **«نخستین بار ابن اسحاق، در قدیمی‌ترین سرگذشت باقی‌مانده از رسول‌الله (سیرۀ 150/1، توضیحی بـر یوحنّا 23/15)، به طـور مستقلّ و تحت تأثیر نام الهامی و قرآنیِ احمد (قرآن، 6/61)، روح راستی(فارقلیط) را با حضرت محمّد یکی انگاشت. امّا برخلاف این رویّه، حضرت بهاءالله، از طریق استدلالی مبتنی بر رابطۀ روحانی (و نه لفظی) حضرت مسیح و فارقلیط و حضرت محمّد، فارقلیط را {(كه در ایقان نامش برده نشده)** **اما در، ص17 [طبع 1900] به او اشاره رفته است} همان حضرت محمّد دانسته‌اند. از نظر آن حضرت، اتّحاد (توحید) و فرق (تفصیل)، چهارچوبه‌های تفسیری مرجعی هستند كه در آن‌ها هر دو نام صحیح می‌باشد.»(رمزوراز، ص162)**
5. **«حضرت بهاءالله، از صحّت و جامعیّت متن گفتار فارقلیطی و نیز كلام رستاخیزی مسیحایی در متی 31-29/24، در مقابل اتّهامات اسلامی مبنی بر تباهی (تحریف)، دفاع به عمل می‌آورند و آن‌گاه به "تفسیر بین‌الكتبی" (تفسیر قرآن مجید به وسیلۀ عهد جدید و بالعكس)، مبادرت می‌ورزند.»(رمزوراز، ص162)**

### ب5) ابعاد تودرتو به همراه متون مُکمِّله

1. **«در كتاب ایقان می‌توان متنی زیرین را یافت كه جمال سبحان در آن، از طریق طرح‌واره‌ای موعودگرایانه كه نمادهای دیرین شیعی را به كار می‌گیرد، به مأموریّت خود اشاره می‌فرمایند. در این‌جا حضرت بهاءالله در همان حـدّی كـه موفّق می‌شونـد قائمیت حضـرت باب را حمایت كنند، توفیق می‌یابند با ایماء و اشاره، مشروعیّت مرجعیّت خود را وقایت فرمایند.»(رمزوراز، ص93)**
2. **«امّا نمادگرایی (symbolism) را مبتنی بر زیرلایه‌ای از مجازیّت (figuration) می‌نمایند. در این نوع بیان، زیبایی خاصّی به چشم می‌خورد؛ چیزی كه وَرای زیبایی‌شناسی معمولی است؛ چیزی كه حال و هوای روحانی دارد و درك آن نوعی آزمون بصیرت به حساب می‌آید.»(رمزوراز، صص250- 249)**
3. **«دفاع از مأموریّت حضرت باب- با تمامی اشارات ناسخانۀ آن- هدف معلوم و در واقع مصرّح کتاب ایقان است. با این وصف، در "لایه‌های زیرین متن"، این، مشروعیّت مرجعیّت نفسِ حضرت بهاءالله است که هشیارانه، جلوه‌گر می‌گردد. در نفس فرایند تفسیرِ آن حضرت، بُعدی نهانی موجود است و در وَرای تفسیرنمادین نیز رازی موعودگرایانه نهفته است؛ رازی که فقط تا حدّی هویدا می‌گردد.»(رمزوراز، ص288)**
4. **«حضرت باب مُدّعای خود را سریعاً مطرح فرمودند؛ امّا حضرت بهاءالله چنین نکردند؛ بلکه میدان را برای سریان بشاراتِ مبشّر خود باز گذاشتند و بعضی اشاراتِ خود ارجاعی را نیز در‌‌هاله‌هایی از رمزوراز پوشانیدند. انسان نمی‌تواند از تحسین این حالت اعجاب‌انگیز، یعنی نحوۀ اشارات مؤلّف به خود باز ماند. تبیین و توضیح صحیح کتاب ایقان وابسته به درک همین نکته است که بدون آن، بُعدی مهم از محتوای متن، مفقود می‌گردد.»(رمزوراز، ص315)**
5. **«در مجموع، ده فقره مذکوره** **به قصد این بوده که نمودی منصفانه از مضمون رازداری، عرضه نماید؛ موضوعی که زیر متن اصلیِ در کتاب ایقان محسوب است.»(رمزوراز، ص328)**

### ب5-1) بعد تفسیری

**ب5-1-1) از منظر نصوص بهایی**

1. **«این‌که از "بعثت" سؤال نمودید، (در این مورد) در کتاب ایقان نازل شده آنچه که کافیست طوبی للعارفین.»(حضرت بهاءالله، مجموعۀ الواح چاپ مصر، ص166)**
2. **«در کتب مقدّسه مذکور است که مسیح دوباره آید و به علاماتی مشروط است؛ هر وقتی که آید به آن علامات‌اید. از جمله علامات این‌که آفتاب تاریک گردد و ماه نور ندهد و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریزند. در آن وقت جمیع طوائف زمین ناله و حنین کنند. آن‌گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و ببینند که ابن انسان بر ابر سوار با قوّت و جلال عظیم می‌آید. تفسیر این آیات را جمال مبارک در رسالۀ ایقان مشروحاً فرموده‌اند، احتیاج به تکرار نیست؛ به آن مراجعت کنید معانی آن کلمات را ادراک خواهید نمود.»(حضرت عبدالبهاء، مفاوضات مبارک، ص84، بخش 26- کو)**
3. **«مسیح می‌فرماید من شاید بیایم و شما هنوز در خوابید، زیرا آمدن ابن انسان مثل آمدن دزد است. شاید دزد در خانه است و صاحب خانه خبر ندارد. پس واضح و مبرهن گشت که این علامات (نحوه رَجعَت حضرت مسیح) معنی دارد، مقصود به ظاهر نیست و معانیش در کتاب ایقان مفصّل بیان شده است. به آن مراجعت نمایید.»(حضرت عبدالبهاء، مفاوضات مبارک، ص84، بخش 26- کو)**
4. **«آیۀ چهاردهم از فصل ثالث یوئیل تا آیۀ هفدهم، اخبار به ظهور جمال مبارک است و تفسیر آفتاب و ماه تاریک می‌شوند و ستاره‌ها از نور باز می‌مانند و زمین متزلزل می‌شود؛ معانی این آیات در کتاب ایقان موجود (است).»(حضرت عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب4، ص186، لوح شماره166)**
5. **«در رسالۀ ایقان هیکل بشری را به منزلۀ سحاب شمرده‌اند و حقیقت نورانیه را به منزلۀ آفتاب و "حینئذٍ تشهدون ابن الانسان آتیاً علی سحاب السماء بقوّاتٍ و مجدٍ عظیم" عبارت انجیل را به این‌گونه تفسیر و تأویل فرموده‌اند.»(حضرت عبدالبهاء، مکاتیب1، ص279)**
6. **«این کتاب (ایقان)فقرات تمثیلی عهد جدید (انجیل)، آیات مبهمۀ قرآن مجید، و احادیث رمزی نَبَوی- متونی که مورث سوء تفاهم‌ها، شک و تردید‌ها، و خصومت‌ها‌ی دیرینه‌ بوده، پیروان سیستم‌های بزرگ دینی دنیا را چنین به اختلاف و جدایی افکنده است- را ذکر می‌کند و توضیح می‌دهد.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
7. **«اصیل‌ترین و سرنوشت‌ساز‌ترین تفسیر قرآنیِ ایقان به راستی استدلال در این مورد است که چگونه خداوند، با وجود مقام حضرت محمّد به عنوان «خاتَمَ‌النَّبیّین»(قرآن33:40)، پیام‌آور دیگری بعد از آن حضرت تواند(و خواهد) فرستاد.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمَ‌النَّبیّین"، ص1)**
8. **«رویكرد تفسیری حضرت بهاءالله شاهکاری نبوغ‌آمیز است که استدلالی اساساً اسلامی را به کار می‌گیرد تا حقیقتی را اثبات نماید که ظاهراً برای اسلام سنّتی، چه شیعی و چه سنّی، نامانوس و بیگانه است.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمَ‌النَّبیّین"، ص1)**
9. **«برای گرایش و گِرَوشی که حضرت بهاءالله قصد ایجاد آن را داشتند، تفسیر و تبیین، بنیانی اصولی و اعتقادی را مهیا ساخت که بر اساس آن، قیامت‌گرایی و قیامت‌شناسی، به قدرت و اختیاری روحانی در راستای قانون‌گذاری، مُبدّل گشت.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمَ‌النَّبیّین"، ص2)**
10. **«بحثانگیز‌ترین استدلال قرآنیِ مؤسّس دیانت بهایی، مدّعای ایشان است مبنـی بـر ایـن که محقّقان و مفسّران اسلام، در تفسیر آیۀ40/33، که شامل عبارت "خاتَمَ‌النَّبیّین" است، اشتباه کرده‌اند؛ زیرا به وعدۀ صریح الهی در مورد یک ظهور وراقرآنی که در چهار آیه آن سو‌تر، 44/33، ذکر شده است، توجّه ننموده‌اند. آیۀ اخیر به "لِقاءُالله" خجستۀ موعود اشاره کرده؛ قطعیت این دیدار را برای مؤمنان در روز رستاخیز تصریح می‌کند.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمَ‌النَّبیّین"، صص3- 2)**
11. **«ایقان چه نوع *تفسیری* است؟ قبل از هر چیز باید گفت که یک تفسیر کلاسیک نیست؛ زیرا شرح و بسطی آیه به آیه ارائه نمی‌دهد. به بیانی صحیح، ایقان یک تفسیر نمادین از قرآن و نیز تا حدّی کمتر، از عهد جدید است.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمَ‌النَّبیّین"، صص4)**
12. **«حضرت بهاءالله در کتاب ایقان، پیش از اقدام به تفسیر نمادین آیات قرآن، تا حدّی زیاد، با توسّل به اصل بیهوده انجامی(یعنی به بیهودگی انجامیدن معنا- م) در صورت ظاهرگرایی، حضور لسان مجازین را در آن‌ها اثبات می‌نمایند؛ و هنگامی که ظرفیت نمادین آن‌ها مُبرهن شد؛ نمادهای موجود را، در حوزۀ وعود قرآنی، تفسیر می‌کنند و سپس نتیجه را با شرایـط تـاریخیِ معـاصرِ حیاتِ خود منطبق می‌سازند؛ و در نهایت، خواننده را آزاد می‌گذارند تحقق آن وعود را بپذیرد یا ردّ نماید. چنین حرکتی تفسیری اغلب، معنی سطحیِ انسان‌گونهانگار خدا را نفی می‌کند، و بعد، این ظاهرگرایی را مشمول حکم به بیهودگی انجامیدن قلمداد می‌نماید.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمَ‌النَّبیّین"، صص6)**
13. **«برای عموم مسلمانان، این که قرآن، حضرت محمّد را "خاتَمَ‌النَّبیّین" می‌خواند، مهم‌ترین آیۀ پیامبرشناسانۀ این کتاب مبین است (و از لحاظ اصول اعتقادات، یکی از بحث بر انگیـز‌ترین آیات نیز محسوب است). با وجود این، حضرت بهاءالله انگشت روی چهار آیه آن سو‌تر می‌نهند و آن را (به همراه معادل‌های دیگرش)، محور مرکزی تفسیر و معمّای تمامی استدلال خود قرار می‌دهند. در این آیۀ شریفه می‌خوانیم: "تحیّتُهُم یومَ یَلقَونَهُ سلامٌ و اَعَدَّ لَهُم اجراً کریماً"»\*\*\*\*(قرآن 33:44) (کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمُ‌النَّبیین"، صص9)**
14. **«می‌توان ایقان را پر نفوذ‌ترین تفسیر قرآنی در ورای دنیای اسلام محسوب داشت.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمُ‌النَّبیین"، صص9)**
15. **«تا حین نزول کتاب ایقان اهمّیت رسالت انبیاى مقدّسۀ الهى، مقصد از ظهور آن مظاهر رحمانى و معانى حقیقى کلمات کتب آسمانى مکتوم و مجهول مانده بود. با نزول این کتاب مستطاب اهمّیت "‌کلمه‌"‌ای که مطابق سفر دانیال "‌تا زمان آخر مخفى و مختوم شده‌است‌" ظاهر و آشکار شد و "‌ختم‌"‌ی که خداوند سالیان دراز بر کتب مقدّسۀ تمام ادیان گذاشته بود، برداشته شد.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ص....)**
16. \*\*«یک خاصّیّت منحصر به فرد در این کتاب (ایقان) است که خواننده، چه متأله باشد، چه بی‌دین، چه باایمان باشد، چه بی‌ایمان و چه مخالف باشد و یا بی‌طرف، نمی‌تواند از دست این خاصّیّت بگریزد و آن، نظم فکریِ دقیقی است که در تفسیر جدید از قرآن در کتاب ایقان موجود است. ممکن است کسی نظم فکری و استدلالی بهاءالله را در این اثر گران قدر نپذیرد، اما کسی نمی‌تواند منکر بشود که یک ساختار بدیع در نگاه به کتاب‌های آسمانی و خصوصاً قرآن، در کتاب ایقان وجود دارد.»(\*\***تورج امینی. خواب‌های رسولانه یا پیچ و تاب‌های غیر مسؤولانۀ عبدالکریم سروش؟ سایت بالاترین،  ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)**
17. **«اهمّیتی که کتاب ایقان در تأویل آیات قرآنی دارد، از این بابت است که تمام آیات متشابهات قرآن، به شکلی معنا می‌گردند و این اجزا به گونه‌ای در کنار هم می‌نشینند که تصویری جدید، اما دقیق از روایتهای قرآنی به دست می‌آید. این تفسیرها و یا تأویل‌ها، همانند اجزای یک پازل عمل می‌کنند و وقتی پازل چیده شد، تصویر زیبایی به چشم می‌آید که قابل وصف نیست.»(تورج امینی. خواب‌های رسولانه یا پیچ و تاب‌های غیر مسؤولانۀ عبدالکریم سروش؟ سایت بالاترین،  ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)**

### ب5-1-2) از منظر کتاب رمزوراز

### ب5-1-2-1) تفسیر کلاسیک (سنّتی)

1. **«كسی یافت نمی‌شود كه این كتاب مبین (ایقان) را بخواند و مبهوت حجم وسیع تفسیرات و اشارات موجود در آن، مربوط به كتاب مستطاب قرآن، نشود؛ شاید به این سبب كه اوّلین گیرنده و خوانندۀ آن، یك مسلمان شیعه مذهب، یعنی خال اكبر حضرت باب (1850- 1819)، مبشّر اعظم جمال قدم، بوده است.»(رمزوراز، صه، خوان کول)**
2. **«تفسیر و تبیین كتب الهی حائز این قدرت و توانایی است كه نقش خود را معكوس سازد. بدین معنی كه تفسیرِ روشن و متقن، در واقع گذشته‌ای است كه زمان حال را تبیین می‌كند و در این رهگذر، این فقرات متشابۀ كتب سماوی است كه به خصوص مستعدّ تأثیرپذیری از این فرایند خجسته هستند؛ یعنی فقراتی كه حاوی امثال و اشباه، بیانات مَجازین و نظاره‌های قیامت‌نشان بوده، به یك معنا "تاریك" تلقی می‌شوند.»(رمزوراز، ص9)**
3. **«كتاب مستطاب ایقان، اثر حضرت بهاءالله، كاری است تفسیری روی انجیل جلیل و قرآن مجید. معمولاً آثار تفسیری، چه آكادمیك باشند چه سنّتی Pastoral) )، غیرقطعی و میرا هستند؛ یعنی چندی در دوایر تفسیر سریان می‌یابند و بعد به آرامی، با جای‌گزین شدن توسّط تفاسیر دیگر، می‌میرند. امّا كتاب مستطاب ایقان بر خلاف این جریان، حتّی موفّق به خلق ساختار و قالب بنیادی یك دیانت جدید جهانی گشته است.»(رمزوراز، ص9)**
4. **«هم در دیدگاه آن حضرت از تاریخ و هم در نظریّۀ ایشان برای مدنیّت، تكریم و تعظیم قرآن، به گونه‌ای پر شور و حال استمرار می‌یابد. اظهار نظر قاطع و صریح آن حضرت است كه "این قرآن حجّت است برای مشرق و مغرب عالم." به همین سبب است که تفسیر و توضیحی قانع‌کننده از قیامت‌شناسی قرآن لازم می‌آید؛ یعنی همان نیازی كه سبب نزول ایقان شد. طیّ این رساله، جوانب مختلف این قیامت‌شناسی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.»(رمزوراز، ص10)**
5. **«كتاب ایقان اثری بسیار فراتر از یك تفسیر است.»(رمزوراز، ص11)**
6. **«در كتاب مستطاب ایقان، جمال سبحان می‌كوشند مدلّل سازند كه نفس قرآن كریم عملاً وقوع ظهوری عظیم (یعنی پیامبری بعد از حضرت محمّد) را در آینده، پیش‌بینی كرده است، و این كارِ تفسیریِ كوچكی نیست؛ زیـرا زمانی که مانع خَتمیّت ظهور كنار گذاشته شود (کاری که این تفسیر کرده است- م)، بهاءالله مفسّر در جامۀ بهاءالله مُنزِل ظاهر می‌گردد.»(رمزوراز، ص13)**
7. **«حضرت بهاءالله با كاربرد ابزاری تفسیری که برای همگان قابل درك است، در جهت توجیهِ حقانیّت سخن خود، از نصوص قدیمه تولید معانی جدیده می‌فرمایند.»(رمزوراز، ص13)**
8. **«این، "واقعیّتِ" پدیدارشناسانۀ تجلّیات بدیعۀ الهیّه در نفس حضرت باب و آن‌گونه که روشن خواهد شد، در نفس حضرت بهاءالله است که کاربرد فنون تفسیری را کنترل و هدایت می‌نماید. وقتی تفسیر به عنوان وسیله‌ای خطیر در جهت اقبال و عرفان ظهوری فرااسلامی عمل می‌نماید، نفس تبیین و تفسیر، خود، جزیی از آن ظهور محسوب می‌شود؛ درست همان‌گونه كه کلید جزیی از درب به حساب می‌آید.»(رمزوراز، ص13)**
9. **«تفسیر قرآن: معنای ظاهری آیات را چطور می‌توان با تعابیر مطرح در میان بابیان وفق داد؟»(رمزوراز، ص47) (یکی از اسئلۀ جناب خال از جمال مبارک)**
10. **«حضرت بهاءالله تعبیر و تفسیر "خاتَم‌النّبین" را تا افق‌هایی بسیار فراتر از محدوده‌های اسلامی گسترش می‌دهند. برای تقویت فرایند تفسیر، احادیث شیعی، به وفور در دسترس آن حضرت بوده است، ذخیرۀ وسیعی كه هر مفسّری می‌تواند قانوناً از آن برداشت كند.»(رمزوراز، ص100)**
11. **«در وَرای "خاتَمُ‌النّبیین" عرصۀ گستردۀ تفسیر قرار می‌گیرد. حضرت بهاءالله با ارائۀ یك معادلۀ سـادۀ قرآنی، مسیری كاملاً بدیع از تفسیر افتتاح می‌فرمایند و آن اینكه قائمِ سنّت اسلامی، همان "لِقاءُالله" مـذكور در قرآن است. آن حضـرت در خلال كتاب ایقان، به طور پیوسته، شخص قائم را معادل "لِقاءُالله" قرآنی قلمداد می‌فرمایند كه در این یکسان انگاری، "صفات" الوهیّت (و نه ذات او)، در یک تحقّق‌بخشندۀ رستاخیزی كه فرّه و جذبۀ فوق‌طبیعیش (charisma) معرّف حقیقت الوهیّت است، حلـول می‌نماید.»(رمزوراز، ص101)**
12. **«عقیدۀ مواجهه با خداوند در روز رستاخیز، موجد مضمون تفسیری اصلی در كتاب ایقان است. معهذا، حضرت بهاءالله به سختی می‌كوشند حقیقت حضرت الوهیّت را از هر نوع انسان‌گونهانگاری** **(Anthropomorphism) چه قرآنی و چه غیران، مبرّا سازند. آن حضرت جریان پاكسازی مفاهیم انسان‌گونهانگاریِ خداوند را به قیامت‌شناسی قرآن نیز تسرّی می‌دهند و تصریح می‌کنند که در نمایش رستاخیزی، خداوند هرگز تشخّص و تجسّم نمی‌یابد، بلكه آن را هدایت می‌كند.»(رمزوراز، ص101)**
13. **«حضرت بهاءالله به گونه‌ای تفسیری و به وسیلۀ‌ خِرَدمایه‌ای فصیحانه، جریان استدلال خود را بسط و گستـرش می‌دهند و در این مسیر، گهگاهی به درك مشترك مخاطبان خود نیز متوسّل می‌شوند؛ (مثلاً به بعضی بیهوده‌گویی‌های كلامی كه از ظاهرانگاری آیات قرآنی ناشی می‌شود، اشاره می‌فرمایند.)»(رمزوراز، صص104- 103)**
14. **«حضرت بهاءالله سلسله‌ای از فنون تفسیری را به كار می‌گیرند تا سرشت مَجازیِ قیامت قرآنی را توضیح دهنـد. با در نظر گـرفتن این مَجازیّتِ زمینه ای، آن حضرت به تفسیر نمادین آیات قیامت‌نشان، بـر حسب تحقّقشان در همان زمان، مبادرت می‌نمایند.»(رمزوراز، ص113)**
15. **«كتاب مستطاب ایقان اساساً بحث و استدلالی است فصیحانه و گسترده كه به تعبیر و تفسیری نمادین از صُوَر قیامت‌نشانی منتهی می‌گردد كه پیاپی در متن قرآن رخ می‌نمایند.»(رمزوراز، ص113)**
16. **«حضرت بهاءالله، به عنوان یك ایرانی و یك مفسّر، میراث مرغوب تفسیر ایرانی را غنی‌تر می‌سازنـد.»(رمزوراز، ص123)**
17. **«این كتاب مستطاب، در حالی كه ریشه‌های اسلامی آن در زمینۀ سنّت ابراهیمی كِشته گشته، از تنۀ تفسیر كلاسیكی كه شاخۀ تأویل (تفسیر نمادین) شیعی از آن روییده، تغذیه می‌كند. این اثر ثمین، ثمرۀ یك سنّت تفسیری پیچیده است و معرّف جهان بینی بهائی، در شكل جنینی آن می‌باشد.»(رمزوراز، ص124)**
18. **«كتاب ایقان یك كار تفسیری‌ است و به قولی «جزء سوّم» قرآن، یعنی آیات قیامت‌نشانی را كه محتاج مؤوّل (تأویل كننده) هستند، هدف قرار می‌دهد. بنابر این، اگر بخواهیم درست بگوییم، نقش حضرت بهاءالله، همان نقش یك مؤوّل است.»(رمزوراز، ص124)**
19. **«"هوالّذی انزل علیك الكتابَ، منه آیاتٌ محكماتٌ، هنَّ ‌امّ‌ُّالكتاب، و اُخَرُ متشابهاتٌو ما یعلَمُ تأویلَه الاّ اللهُ و الرّاسخون فی العلم**\*\*"(قرآن7/3). (این) آیۀ مبارکه در مورد صلاحیّت و اختیار حضرت بهاءالله برای تفسیر، کاملا روشن و گویا است. در مذهب تشیّع، اختیار ایضاح قرآن به امامان محوّل شده؛ امّا حضـرت بهاءالله بـدون اینكه اعتراضی به این تفویض سنّتی داشته باشند، در افق‌هایی بسیار فراتر از ائمه قدم می‌نهند. این دعوی بلندپروازانه نسبت به صلاحیت و حقانیّت تفسیر، عنصری اصلی و ساختاری در تحوّل عملكردِ حضرت بهاءالله از تأویل متنی به تحقّق رستاخیزی است.»(رمزوراز، ص125)\*\*
20. **«از منظـری مكتبـی و مـَدْرسـی، عملكـرد آن حضرت به عنوان مفسّر قرآن، كاملاً فرا- اكتسـابـی (extra curricular) و بعضـی از عنـاصــر تفسیـرشان، حتی ضـد- اكتسـابـی (counter-curricular) می‌باشد.»(رمزوراز، ص125)**
21. **«تفسیر آن حضرت گرچه مرجعیّت متن كهن را تداوم می‌بخشد، امّا هم زمان، نفس قرآن را محدود می‌سازد. این برخورد نقیض‌نما نسبت به قرآن، در این توصیف آن حضرت نمایان است: (نقطه فرقان= حضرت محمّد) آن(قر آن) را سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرّر فرمودند كه‌هادی عباد باشد تا یوم معاد.»(رمزوراز، ص131)**
22. **«كتاب مستطاب ایقان به معنای کلاسیک، یك تفسیر به حساب نمی‌آید. امّا از آنجا که حضرت بهاءالله، بنفسه‌الاقدس، آن را برهان و استدلالی قانع‌کننده، توصیف فرموده‌اند، حال و هوای تفسیری آن قابل اثبات است. تفسیر وسیله‌ای است كه هدف معیّنی را تعقیب می‌كند و در مورد كتاب ایقان، عامل و ابزاری است برای اثبات تحقّق "آخِرُالزَّمان".»(رمزوراز، ص153)**
23. **«حضرت بهاءالله بینش‌های تفسیری خود را عمومی و جهانی و قابل كاربرد در مورد هریك از كتب سماوی، ملحوظ می‌دارند: "فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر (کتاب ایقان- م) ذکر شده"(3) اگر به نفس استدلالیات آن حضرت توجّه شود، این مسأله كه چه نصّی یا متنی تفسیر می‌شود، اهمّیت درجه دوّم می‌یابد. فنونی كه حضرت بهاءالله برای تفسیر خود به‌كار می‌برند، به راستی در مورد نصوص قرآنی و غیر قرآنی، به طور یكسان، قابل کاربرد است. همان‌گونه كه ملاحظه خواهیم كرد، مطـوّل‌ترین تفسیر آن حضرت، روی یك متن انجیلی است و آن، سه آیه از متنی است که به مکاشفۀ صغیر(Minor) معروف می‌باشد. ترجمۀ انگلیسی تفسیر حضرت بهاءالله از آیات 29 تا 31 باب 24 انجیل متی، چیزی حدود 57 صفحه (44 صفحه از متن فارسی- م) را شامل می‌شود كه قریب یك چهارم از كل متن كتاب را شکل در بر می‌گیرد.»(رمزوراز، ص153)**
24. **«هدف پوشیده در ورای تفسیر حضرت بهاءالله دو مورد است: اوّل حمایت از مأموریّت حضرت باب؛ و دوّم تصحیح و تجدید مسیر جامعۀ بابی قبل از ظهور موعودِ جدید.»(رمزوراز، ص163)**
25. **«تفسیر حضرت بهاءالله از آیات 29 ور بزرگ خواهد فرستاد ... نسان را خواهند ديد كه با قدرت و جلال بسيار بر ابرهاي آسمان مي‌آيد. سمان متزلزل تا 31 باب 24 انجیل متّی (كه هیچ جایگاه نمایانی در اصول اعتقادیِ اسلامی ندارند)، به نحوی اثبات‌پذیر، دقیق‌ترین تفسیری است كه در كتاب ایقان صورت گرفته است. این تفسیر درعین حال از حجم قابل توجّهی نیز برخوردار است.»(رمزوراز، ص164)**
26. **«خلاصۀ كلام اینكه نقطۀ آغازین تفسیر در كتاب ایقان، توضیح و تبیین مكاشفۀ عهدجدید است به عنوان مبنایی برای تفسیر قرآن مجید كه در خلال تتمّۀ كتاب پیگیری می‌شود.»(رمزوراز، ص169)**
27. **«ونس‌برو در بررسی خود از تفسیر، دو گونه معیار را معرفی می‌نماید: 1) معیار كاركردی (functional) و 2) معیار سَبكی (stylistic).»(رمزوراز، ص177)**
28. **«گونه‌شناسی ونس‌برو شامل پنج نوع تفسیر و دوازده مورد ابزار تشخیص تفسیر؛ یعنی «دوازده عنصر تبیینی، به عنوان معیاری جهت تحلیلِ توصیفی ادبیّات تفسیری»، می‌باشد. تدوین این عناصر تبیینی توسّط ونس‌برو، چارچوبه‌ای علمی- ادبی را برای تحلیل و بررسی هر نوع اثر تفسیری فراهم می‌سازد و مؤلّفه‌های تفسیری اصلی آن را مشخّص و مجزّا می‌نماید.»(رمزوراز، ص178) [ابزارهای تشخیص تفسیر: قرائت‌های مختلف- متون شاهد- توضیح لغوی- توضیح دستوری- توضیح فصیحانه- ایجاز سخن- تشبه و همانندی- فسخ و نفی- اسباب النزول (شان نزول)- حدیث نبوی- تعیین هویت مبهمات- حکایت و داستان.]**
29. **«تدوین این عناصر تبیینی توسّط ونس‌برو، چارچوبه‌ای علمی- ادبی را برای تحلیل و بررسی هر نوع اثر تفسیری فراهم می‌سازد و مؤلّفه‌های تفسیری اصلی آن را مشخّص و مجزّا می‌نماید. تعداد و توزیع هریك از این فنون در درون یك متن معیّن، با دقت بیشتری به ما می‌گوید كه مفسّر با مواد خود چه كرده است و نیز به درك ما از اینكه چه عواملی را باید شکل‌دهندۀ ساختار ویژۀ یك تفسیر در نظر گرفت، می‌افزاید. حضـرت بهاءالله در كتاب ایقان، همۀ ابزار تشخیص ونس‌برو، به جز دو مورد را، به كار برده‌اند. دو مورد مفقوده عبارتند از: قرائت‌های مختلف و متون شاهد.»(رمزوراز، ص178)**
30. **«روش‌های آن حضرت، در هر موردی، با آنچه ونس‌برو سازوكار (mechanism)‌های تفسیری خوانده، تطابق کامل ندارد؛ امّا شباهت‌های تقریبی موجود، روشنگر و مفید است. من ثابت خواهم كرد كه در كتاب ایقان یك رویكرد معین تفسیری، قابل تشخیص است و آن این است كه حضرت بهاءالله، نخست به عنوان مقدّمه، اثبات می‌فرمایند كه مبحث رستاخیز قرآنی، نوعاً مَجازی (figurative) است. سپس چنین مقالِ قیامت‌نشان مجازین را، از لحاظ عملكرد، نمادین (symbolic) می‌بینند.»(رمزوراز، ص179)**
31. **«نخستین هماوردطلبی جمال ابهی نسبت به مرجعیّت سنّتی اسلامی، در میدان‌ها و عرصه‌های تفسیری است. امّا در ادوار بعد از بغداد (92- 1863)، آن حضرت این مرجعیّت را در سایر عرصه‌ها و زمینه‌ها نیز به چالش می‌كشند.»(رمزوراز، ص202)**
32. **«حضـرت بهاءالله را بایـد در چارچوبۀ سنّت تفسیر اسلامی، امّا نه به نحوی كه تابع و مقهور آن درنظر آیند، مشاهده نمود. تفسیر آن حضرت به نحو برجسته، به عنوان اثری خودنمایی می‌كند که حائز اصالتی مثل‌واره و فرّه‌ای ایزدانه بوده، نه تنها بر تبیین مرموزانه‌ترین آیات قرآنی جرأت نموده، بلكه متحجرانه‌تـریـن عقیدۀ جزمی اسلامی را هدف قرارداده است. هدف این اثر، فقط اثبات احتمالِ وقوعِ یک تجلّی الهی بعد از دور محمّدی و یا تنها دفاع از اصالت و حقانیّت ظهور بابی نبوده است. اگر فرضیۀ رازداری موعودانه معتبـر باشد، می‌توان طرح و قصد نهایی حضرت بهاءالله را در فروغی تازه مشاهده نمود. كتاب ایقان نگاشتـه شـد تـا جامعۀ نوخاستۀ بابی را برای لحظه‌ای رستاخیزی و در شرف وقوع، آماده سازد؛ لحظۀ خجسته‌ای كه بهاءالله مفسّر را به بهاءالله مُنزِل، مبدّل می‌نمود.»(رمزوراز، ص261)**
33. **«بابیان مبهوت نبوغ تفسیریِ حضرت بهاءالله شدند، کـه تـا به این حدّ، مستقل از قدرت و نفوذ مِنبر و مسجد، تجلّی می‌یافت. جمال رحمن، به سان هیکلی مقتدر و بدیع بر فراز افق گستردۀ ادیان ظاهر شدند. همۀ آنچه که در آرایۀ مُنجیِ موعودِ یوم آخِر گفته شده بود، در شخص حضرت بهاءالله «تحقّق» یافت. جریان و فوران قیامت‌نشان، قاطع و قدرتمند بود.»(رمزوراز، صص333- 332)**

### ب5-1-2-2) تفسیر نمادین

1. **«اصطلاح‌شناسی تفسیری حضرت بهاءالله مبتنی است بـر آن حالت چندظرفیتی (polyvalence) (تعدّد ابعاد متن) و آن خاصّیت چندمعنایی(polysemy) (تعدّد معانی) كه به قرآن نسبت داده می‌شود. این مجوز تعبیری این امکان را برای تفسیر نمادین فراهم می‌سازد که عرصۀ وسیع و تلوّن كثیر خود را داشته باشد. در حاشیۀ این عرصۀ تشریحی، تاریخ نیز حضور و نمود می‌یابد؛ که در گسترۀ آن، ندای الهی بلند می‌شود و سپس در بستر قرون منعکس و متموج می‌گردد، و تحقّق آن منسوب به نمادهایی است كه زنده می‌شونـد و به گونۀ قوانینی بت‌مآبانه (iconic) تعیّن می‌پذیرند. معرفت قیامتِ محقّق ایقان، نه به قیام جسمانی، بلكه به رستاخیز نمادها متكی است؛ نمادهایی كه گویی، به گونۀ پاره‌استخوانه‌ایی خشكیده، بر عرصۀ متون پراكنده بودند؛ آن‌گاه تفسیر مجدّد مناسبِ روح زمان، به آن‌ها حیات دمید و ایمان و اعتقاد، به آن‌ها ماهیچه و عضله و رگ و پی بخشید.»(رمزوراز، صص134- 133)**
2. **«این درست که توجیه متنیِ تفسیرِ نمادین مبتنی است بر مجازی و چندبُعدی بودن متن؛ امّا تفسیر، به یك معنی، حتی اگر خیلی عمیق و دقیق هم باشـد، امری شخصی و اختیاری تلقّی می‌شود. در این راستا معنایی كه حضرت بهاءالله تولید می‌كنند (و از نظر بهاییان معادل است با مقصد و مفهوم اصلی قرآن مجید)، متّكی است به چند‌ظرفیتی (polyvalence) بودنِ متن (یا تعدّدِ) نفسِ معنا كه به نوبۀ خود، بر اساس وجودِ معنای غیرظاهری، توجیه می‌گردد.»(رمزوراز، ص135)**
3. **«كلمات رمز، راز، تلویح و اشاره، پیوسته در كتاب ایقان تكرار می‌گردند و معناً با دو عبارت ظاهر و باطن (كه خود نیز در متن به كار برده می‌شوند)، سازگار هستند.»(رمزوراز، ص136)**
4. **«در كتاب ایقان، تجسّم و تشخّص یافتن نمادها، اصل تفسیری مهمی محسوب است. در این‌جا، درحالی كه توان استعاری ممكن است موفّق به آشكارسازی مَجاز بودن متن شود، امّا در مقابل، گشودن رمز كُدهای نمادین قرآنی بیشتر مسئله‌ای است مربوط به تشخیص هویت آن‌ها. یعنی، هر نمادی به منزلۀ یك جفت كفش بلورین می‌باشد و مسأله این است كه این كفش نمادین متناسب پای چه كسی است؟ مثلاً در مباحث پیشین، حضرت بهاءالله نماد "سُبُحات جلال" را معرّف علما تعبیر فرمودند. تشخیص هویت نماد و نه صرفاً معنی لفظی آن، عنصری اساسی در تفسیر بهایی است. نمادها حائز صوَری عینیاند، امّا معانی (یا مستشاران- در این‌جا،"معانی" در مقابل "نمادها" قرار دارد- م) آن‌ها مواضیعی ذهنیاند. نمادها به اشخاص، حوادث، یا شرایطی دلالت دارند كه به عالم انسانی مربوط می‌شوند. حضرت بهاءالله بر "كیستی" نمادها تأكید دارند و نه فقط بر "چیستی" آن‌ها.»(رمزوراز، ص137)**
5. **«نهایتاً این مدّعای حضرت بهاءالله كه تمامی لوازمِ تفسیرِ نمادین كتب مقدّسه، در كتاب ایقان خلاصه گشته، حائز نتایج عظیمه است؛ می‌فرمایند: "فی‌الحقیقه جمیع كتب و اسرار آن در این مختصر (كتاب ایقان- م ) ذكر شده، به قسمی كه اگر كسی قدری تأمّل نماید جمیع اسرار كلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی را از آنچه ذكر شده، ادراك می‌نماید."** **صحّت و سُقم ایـن ادّعـا یك مسئـلۀ صرفاً ایمانی است؛ امّا نفسِ طرح آن، قدرت و مرجعیّتی را القاء می‌نماید كه در عالم اسلام، حتی در میان عرفا، كاملاً بی‌سابقه است.»(رمزوراز، ص139)**
6. **«حضرت بهاءالله ابتـدا توضیحاتی فصیحانه (rhetorical) ارائه می‌فرمایند و به خواننده کمک می‌نمایند مَجازین بودن مقال را درك كند. تفسیر و تبیین نمادها (symbols) به این دیـدگاه زیـر بنـایی از متـن و كاربـرد لسان تصویـری در آن بستگی دارد. نمـادهـا، كـه اغـلب بـرای مقـال مجـازین بی‌نشانه‌اند، شناختشان وابستـه بـه زمینـۀ متن بوده، به طریق قانون تطابق(بین نماد و معنی مورد نظر آن- م)، تعبیر و تفسیر می‌گردنـد. این همبستگی (بین نماد و معنی- م)، یك واقعیّت هستی شناسانۀ برتر و یا لااقل، یك جهان بینی از نظرِ روان‌شناختی عمیق‌تر را، مدّ نظر دارد. کلا پویایی(dynamic) میان مجاز (figure) و نماد، نقشی اساسی در استدلال كُلّی كتاب ایقان ایفا می‌کند آن هم در این راستا كه ظهوری فراقرآنی نه تنها ممكن و موعود، بلكه هم اینك در جهان موجود و مشهود است.»(رمزوراز، ص180)**
7. **«روند تفسیری حضرت بهاءالله چگونه بوده است؟ به بیانی بسیار مختصر و ساده، باید گفت كه این روندی دو مرحله‌ای است: 1)ابتدا در آیات رستاخیزیِ قرآنی و به قصد اثباتِ حضورِ لسان مجازین در آن‌هانآ، نوعی نقد و بررسی غیر رسمی و فصیحانه (روشنگرانه)، همراه با تأكید بر نیاز به تفسیر نمادین، ارائه می‌گردد. 2)سپس، نفسِ تفسیر نمادین (تلویح)، به نحوی روش‌مندانه و به واسطۀ كاربرد واسعِ اضافات استعاری و تطابق‌دادن خصایص "نماد" (symbol) با "معنی" (referent)، به اجراء درمی‌آید.»(رمزوراز، ص257)**
8. **«رویكرد تفسیری حضرت بهاءالله، مبنایی را برای كارهای تفسیری ویژۀ آن حضرت مهیّا ساخت. همان طور كه در بالا ذكر شد، آن حضرت یك خردمایۀ مبتنی بر مجازیّت را مطرح می‌فرمایند تا نمادگرایی قرآن را ایضاح و اثبات نمایند. در خلال این كار، آن حضرت قرائت ظاهری اغلب آیات رستاخیزی قرآنی را نفی كرده، به طور قاطع تفاسیر سنّتی را مردود می‌شمارند و پس از اثباتِ به بیهـوده‌گویی انجامیدنِ قرائتِ غیر مُجاز ظاهری، آیاتی را ذكر می‌نمایند با مشخّصه‌ای ناهنجار، غیر واقعی و آشكارا استعاری كه دلالت دارند بر حضور لسان مَجازین در قرآن.»(رمزوراز، ص258)**
9. **«حضرت بهاءالله نشان می‌دهند كه زبان مجازین، به نحوی نهایی، زیربنای نمادگرایی قرآنی است.»(رمزوراز، ص258)**
10. **«در میدان تفاسیر متواتره، چنین تفسیری نمادین، باید ابتدا خود را از زیر بار سنگین قـرائتِ سنّتی قـرون و نیـز قـدرت روحانیّتی بیچون، رهایی دهد. چنین قرائتی، یعنی جای‌گزین كردن معجزه با نماد و انسانانگاره با استعاره، ذهن مفسّر را از یك جهان بینی جادویی، منحرف می‌سازد و بـه جـای آن، تـأكید را نه بر معجزات و خوارق عادات، بلكه بر نفسانیّات و اخلاقیّات می‌گذارد. بعلاوه، قرائتی كه حضرت بهاءالله مردودش می‌شمارند، مستلزم تعلیق قانون طبیعی (یعنی نادیده‌گرفتن عمل‌کرد قانون طبیعی- م) است و قرائتی كه مقبولش می‌دارند مبتكر تدخیل قانون روحانی است كه همانا عامل حیات و سرزندگی در منظرگاه سرسبز فؤاد ‌باشـد. بـدین‌سان، خواننده‌ای كه چنین تفسیری بدیع را مشاهده و مطالعه می‌کند، ابوابی واسع بر افق‌های مرجعیّتی جدید نیز، بر وجهش گشوده می‌شود.»(رمزوراز، ص260)**
11. **«كتاب ایقان رساله‌ای در اصول اعتقادی است كه به تفسیر نمادین- و نه دقیقاً و تماماً فصیحانه- مبادرت می‌نماید و در این مسیر، اثبات و ایضاح مَجازیّت قرآنی، صرفاً حقانیّت و درستی رویكردِ تفسیر نمادین را تقویت و تحكیم می‌بخشد.»(رمزوراز، ص260)**
12. \*\*«حضرت بهاءالله در مسیر شیوۀ تفسیریِ کلیِ خود در جهت نمادگرایی، خِردمایه‌ای مبتنی بر مَجازیّت را مطرح می‌فرمایند. در این راستا، در حالی که اصطلاح‌شناسیِ آن حضرت تطابق چندانی با نظام پیچیدۀ فَصاحت اسلامی، یعنی (علم البلاغه)\*\***ندارد؛ بعضی از استدلالات ایشان که ناظر بر ناموجّه بودنِ تفسیر ظاهری هستند، آشکارا فصیحانه‌اند و به این ترتیب، مبنایی معنایی و غیر مرسوم را برای تعبیر غیرظاهری، فراهم می‌آورند. در کتاب ایقان کاربرد منطق عادیِ معناگرا، جزیی از ساختار استدلال اساسی حضرت بهاءالله است.»(رمزوراز، ص301)**
13. **«استدلال حضرت بهاءالله برای قرائت نمادین قرآن، مستند است بر حضور لسان مجازین در آن. این خردمایۀ مبتنی بر مجازیت برای قرائتِ غیرظاهریِ کتب سماوی، مؤلّفۀ معناشناختیِ رویکردِ تفسیریِ آن حضرت است. امّا، این بدان معنا نیست که کتاب ایقان از نظام فَصاحت اسلامی بهره می‌برد. چنین نیست، زیـرا در متن کتاب، اصطلاحات فنـیِ مخصوص به علـم فَصاحت چندان (گرچه نه کلاً) به چشم نمی‌خورد. امّا تـا آنجا کـه بـه خِرد و منطق مربوط می‌شود، این دو رویکرد، حائز بعضی مشابهات اصولی نیز می‌باشند.»(رمزوراز، ص304)**
14. **«ایـن حقیقت که حضرت بهاءالله سخت می‌کوشند حضور لسان مَجازین در قرآن را اثبات نمایند، نشان می‌دهد که این امر، شرط ضروریِ ادراکِ راهبردِ (strategy) برانگیزندۀ کتاب ایقان است. ایـن سِفـر جلیـل، ظـاهرگـرایـیِ بنـده‌واری را در درکِ مکتبـی‌شـدۀ اسـلامی از قرآن، صحّه می‌نهد و نیز تصریح می‌کند که حدّ متوسّط فهمِ مسلمین از متن قرآن که به واسطۀ پیروی از ملایان عمّامه به سر حاصل می‌شد، نه تنها ناقص، بلکه اشتباه است. آنچه که احتمالاً در مساجد به خوانندۀ قرآن القاء می‌شد، نظریّۀ خطاناپذیریِ متن مقدّس بود مبتنی بر حقیقتِ ظاهریِ آن. از منظر بنیادگراییِ اسلامی، تمامیّت نصّ مقدّس باید به صورت ظاهری قرائت گردد.»(رمزوراز، ص304)**

### ب5-1-2-3) تفسیر بینُ‌الکُتُبی

1. **«كتـاب ایقان را نمی‌توان بدون التفات به توجّه خارق‌العاده‌ای كه حضرت بهاءالله به مكاشفات عهد جدید مبذول می‌فرمایند، به درستی مطالعه کرد. چنین رویكردی گسترده در یك بافت و بستر اسلامی، به سبب حجم بالا، نسبت به تفاسیر قرآنی و نیز به دلیل تغییر موضعی مؤثّر در تمركز بر نصوصی كه از نظر یك فرد مسلمان حائز صلاحیّت اندكی است (آن را تحریف‌شده می‌داند- م)، از برجستگی فراوانی برخوردار می‌باشد. البتّه، ارجاعات مكرّر حضرت بهاءالله به قرآن و حدیث، در بحث و بررسی باب 24 از انجیل متی، مطالب زیادی راجع به منظرگاه اسلامی آن حضرت نیز به ما می‌آموزد. در واقع، این رویكرد بین‌الكتبی (interscriptural) بر بخش اوّل از دو بخش كتاب ایقان، مسلّط است و بدین ترتیب، حضرت بهاءالله در گفتمان تفسیری خود، دو رستاخیز را به هم ربط می‌دهند.»(رمزوراز، صص155- 154)**
2. **«حضرت بهاءالله مواضیعی كم فروغ را نقطۀ آغازین كتاب ایقان قرار ندادند؛ بلكه به عنوان سرمنـزل تفسیـری خود، مكاشفات عهد جدید را انتخاب فرمودند. این تهوّر تفسیری، به عنوان آغازی ایده‌آل برای رویكرد بعدی به قرآن، محور بخش اوّل كتاب است. تمامی توجّه معطوف به یك متن غیر قرآنی، به عنوان تكیه‌گاهی عمل می‌نماید كه از موضع آن تفسیر قرآن می‌تواند به طور طبیعی‌تر و در نتیجه با بحثانگیزی كمتر، گسترش یابد. بخش عهد جدید از كتاب ایقان، همچنین نسبت به نگرش حضرت بهاءالله به كتب مقدّسه(غیر از قرآن- م) بینش‌هایی را به ما ارزانی می‌دارد.»(رمزوراز، ص155)**
3. **«از منظر حضرت بهاءالله، از آنجا كه جمیع این كتب از منشاء واحد سرچشمه گرفته‌اند، تفسیر یكی برحسب دیگری ممكن و مُجاز است؛ لهذا برای آن حضرت دلیل مُقنعی وجود ندارد كه متون مسیحی را توسّط نمونه‌های قرآنی تبیین و تفسیر ننمایند. تفسیر انجیلی/ قرآنی و یا «بین‌الكتبی» حضرت بهاءالله، بی‌شباهت به تفسیر درون انجیلی نیست. خلاصه اینكه تفسیر آیات قرآنی به وسیلۀ‌ تفسیر متون انجیلی، یگانه روال تفسیری واسعی است كه حضرت بهاءالله در كتاب ایقان به كار می‌برند. چنین می‌نماید كه آن حضرت در ورای مخاطبان فعلی، مستمعان مسیحی را نیز مدّ نظر داشته‌اند. تفسیر بین‌الكتبی، بدایتاً مستند است بر خاصّیت تشابه و توازی.»(رمزوراز، ص155)**
4. **«حضرت بهاءالله، پس از یك مقدّمۀ مبسوط كه تاریخ نجات را تا ظهور حضرت مسیح**\*\*، مجملاً مرور می‌نماید؛ نقطۀ آغازین تفسیری خود در كتاب ایقان را، مسألۀ مَجِئْ ثانی مسیح در جلال اب سمـاوی، قـرار می‌دهند. آن حضرت از آیۀ28 از باب 14 و آیات 7 و 12 تا 14 از باب 16 انجیل یوحنّا (با اشاره‌ای به آیۀ16 از باب14) و نیز آیات 29 تا 31 از باب24 انجیل متی و نیز آیۀ33 از باب21 انجیل مَرقُس و دوباره آیۀ2 از باب2 و آیات1 تا 2 از باب3 انجیل متی، كه تمامی آن‌ها، در ارائۀ حضرت بهاءالله، به وقوع قیامت یا ظهور موعود مربوط است، آغاز می‌نمایند. آن حضرت این آیات را با توسّل به خِرد و تشبّث به درك مشترك انسانی و نیز با استمداد از آیات قرآنی و نیز احادیث شیعی، تفسیر می‌كننـد. این شیوۀ نقل بین‌الكتبی، همترازی عملیاتی میان متون و نصوص انجیلی، قرآنی و روایتی را، كه بتمامه غیرمتناقض و معتبر تلقی می‌شوند، میسّر می‌سازد.»(رمزوراز، ص156)\*\*
5. **«مكاشفۀ صغیر در باب24 متّی، به همراه گفتار بدرود حضرت عیسی در ابواب14 تا 17 یوحنّا، راجـع بـه ظهـور هیكلی مـوعـودگونـه در یوم رستاخیز، بسیار گویاتر و روشن‌تر از مشابهات قرآنی آن می‌باشند. در حقیقت قرآن در بارۀ‌ چنین هیكلی قیامت‌نشان، اصلاً وضوحی ندارد. در فقدان اشارات مستقیمِ قرآنی، توسّل حضرت بهاءالله به متی31- 29/24 برای بسط موضوع ظهورِ متكامل، بسیار مؤثّر‌تر بوده است. در این متن انجیلی می‌خوانیم: "بلافاصله پس از مصیبت ایّام، آفتاب تیره خواهد گشت، ماه دیگر نور خود را نخواهد داد؛ ستارگان از آسمان فرو خواهند افتاد و قدرت‌های آسمان متزلزل خواهند گشت. در آن هنگام جمیع طوایف زمین بر سینۀ خودخواهند زد و پسر انسان را خواهند دید كه با قدرت و جلال بسیار، بر ابرهای آسمان می‌آید. و او فرشتگان خود را با شیپور بزرگ خواهد فرستاد..."\*\*\*\*»(رمزوراز، ص164)**
6. **«حضرت بهاءالله، از صحت و جامعیّت متن گفتار فارقلیطی و نیز كلام رستاخیزی مسیحایی در متی 31-29/24، در مقابل اتّهامات اسلامی مبنی بر تباهی (تحریف)، دفاع به عمل می‌آورند و آن‌گاه به "تفسیر بین‌الكتبی"(تفسیر قرآن مجید به وسیلۀ‌ عهد جدید و بالعكس)، مبادرت می‌ورزند. آن حضرت آیۀ5 از سورۀ رحمن** **و آیۀ40 از سورۀ معراج** **را برای توضیح معنی شمس و قمرِ قیامت‌نشان كه حضرت مسیح بدان اشارت دارند، ذكر می‌فرمایند.»(رمزوراز، ص169)**
7. **«حضرت بهاءالله انگار که خوانندگانی مسیحی را پیش‌بینی کرده باشند، تقریباً یک چهارم متن کتاب را به مواضیع مسیحی اختصاص داده‌اند. در اسلامِ قرونِ وسطی، جدلیّات ضد مسیحی عملاً شعاری برای اثبات هویتِ اسلامی و کاملاً رایج و معمول بوده است. امّا توجّهی که حضرت بهاءالله در آثار خود به نصوص مسیحی مبذول می‌فرمایند، کاملاً جدا از این جریان است؛ به خصوص این‌که آن حضرت در تفسیر خود، انجیل را نیز هم‌طراز قرآن قرار می‌دهند. آن حضرت با اتّهام سختِ اسلامی، مبنی بر تحریف متن انجیل مقابله کرده، از صحّت بیانات عیسی مسیح در عهد جدید دفاع به عمل می‌آورند و بـر عکس، خودِ علمای مسلمان را متهم می‌سازند که به تحریفِ نه لفظی، بلکه تفسیری و معنایی، مبادرت کرده‌اند.»(رمزوراز، ص295)**
8. **«در کتاب ایقان یک "ابزار تفسیری" اضافی نیز به کاربرده شده است و آن تفسیر بینُ‌الکتبی است. ایـن ابزار، میان قرآن و گفتارهای حضرت مسیح، نوعی هم ارزیِ تفسیری به وجود می‌آورد. در زمینـه‌ای اسـلامی، کاربـرد حضـرت بهاءالله از تفسیر بینُ‌الکتبی، نسبتاً برجسته است؛ به خصوص وقتی ملاحظه می‌شود که بخش بزرگی از کتاب، به مکاشفۀ صغیر در باب 24 از انجیل متّی اختصاص می‌یابد.»(رمزوراز، ص301)**
9. **«در زمرۀ بدعت‌هایی که حضرت بهاءالله در سنّت تفسیر وارد می‌کنند، «تفسیر بینُ‌الکتبی» است؛ یعنی تبیین نمادگرایی متون مقدّس یک دیانت، با توسّل به متون دینی دیگر؛ که در این‌جا، هدف، توضیح آیات قرآنی است به وسیلۀ‌ متون انجیلی(و البتّه بالعکس- م). این نوع تفسیر نمی‌تواند قبل از ادیان بابی و بهایی به کاربرده شده باشد؛ زیرا مسلمانان سنّتاً متن انجیل را تحریف شده می‌دانند و قرآن را متنی میانگارند که جهت اعادۀ خلوص و صحّت کتب سماوی، نازل شده است.»(رمزوراز، ص368، نقد جونا وینترز)**

### ب5-2) بُعد تدافعی

### ب5-2-1) از منظر آثار بهایی

1. **«این کتاب (ایقان)اعتبار و اعتلاء و اهمّیت ظهور حضرت باب را اثبات می‌کند؛ اقتدار و انقطاع اصحاب آن حضرت را تحسین می‌فرماید.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
2. **«حضرت بهاءاللهکتاب ایقان را در کمال قوّت و اتقان به شرح و اثبات رسالت حضرت باب تخصیص می‌دهند.»(معهد اعلی، رسالۀ حضرت بهاءالله، ص16)**
3. **«حضرت بهاءالله با تسلّط و احاطۀ کامل بر عقاید و تعالیم اسلامی، دعوی حضرت باب را که به ظهورش نبوّات و وعود دیانت اسلام در مورد قائم و مهدی موعود تحقّق یافته است در کمال وضوح ابلاغ و اثبات نموده‌اند.»(معهد اعلی، رسالۀ حضرت بهاءالله، ص16)**

### ب5-2-2) از منظر کتاب رمزوراز

1. **«كتاب ایقان اثری بسیار فراتر از یك تفسیر است؛ متن آن هنگامی نگاشته (یا نازل) شد كه حضرت بهاءالله در زمرۀ پیروان‌ شناخته‌شدۀ پیامبر ایرانی، ملقّب به باب (دروازه) (1266- 1235 قمری/ 1850- 1919 میلادی) محسوب بودند و مقصود از نزول آن، دفاع از حقانیّت این پیامبر بود.»(رمز و راز، ص11)**
2. **«اگر حضرت بهاءالله هیچ نشانه‌ای از نزولی بودن متن ارائه ننموده باشند، خواننده مُجاز خواهد بود كتاب ایقان را فقط به عنوان یك دفاعیۀ بابی مطالعه كند.»(رمز و راز، ص37)**
3. **«می‌توان گفت كه كتاب ایقان دفاعیه‌ای است برای دو هیكل رستاخیزی: حضرت باب به عنوان قائم و پیش از حلول مأموریّت ایشان، حضرت بهاءالله به عنوان "مَنْ یُظهِرُهُ ‌الله"». (رمز و راز، ص93)**
4. **«كتاب ایقان رسماً و ظاهراً حمایتی است بر مأموریّت الهی حضرت باب. براهین حضرت بهاءالله در این مورد چنین است: 1)گرچه حضرت محمّد خاتم انبیاء هستند، امّا این لقبی است كه به نحوی موجّه می‌توانـد بـه تمـام رُسُل الهی نسبت داده شود؛ 2)حضـرت محمّد به معنای ظاهری نیز آخرین پیام‌آور نیستند؛ 3)مذاهب تشیّع و تسنّن هر دو، ظهور هیكلی قیامت‌نشان (eschatological) (مهدی / قائم) را پیش‌بینـی نمـوده‌اند؛ 4)از نظـر تفسیـری، مفهوم قائمیت با وعدۀ قرآنی "لِقاءُالله" معادل است؛ 5)ایـن «مظهـر الهی» كسی نیست جـز حضـرت باب؛ 6)جهان در انتظار هیكل الوهی دیگری است كه «مَن یُظهِرُهُ اللهُ» خوانده می‌شود.»(رمز و راز، ص96)**
5. **«هدف رسمی كتاب ایقان دفاع از اعتبار رسالت حضرت باب بود؛ یعنی این‌که آن حضرت همان هیكل قیامت‌نشانی هستندكه در سنّی اسلام به نام مَهدی و با شهرت و معروفیت بیشتر، در شیعۀ اسلام به اسم قائم شناخته می‌شوند.»(رمز و راز، ص98)**
6. **«می‌توان گفت كه كتاب ایقان دفاعیه‌ای است برای دو هیكل قیامت‌نشان: حضرت باب (به عنوان قائم) و «من یُظهرُهُ‌الله»(به عنوان قیّوم- م).»(رمز و راز، ص101)**
7. **«جمال ابهی، به قصد دفاع از حقانیّت حضرت اعلی، نوعی رسالت‌شناسی نامحدود را درون مبحث الهیّات تجلّی، شرح و بسط می‌دهند.»(رمز و راز، ص103)**
8. **«این، حضرت بهاءالله بودند كه به دفاع از «مُدّعیّات اصولی» حضرت باب قیام فرمودند و در بعضی زمینه‌ها، به ترجمان جوهر آن مُدّعیّات برای بابیان كم‌سوادتر و خارج از جرگۀ علماء مبادرت نمودند.»(رمز و راز، ص154)**
9. **«از منظری تاریخی، كتاب ایقان، با در دسترس قرار دادن و دفاع پذیر نمودنِ بیشترِ رسالت‌شناسی حضرت باب، به عنوان دفاعیه‌ای از آن حضرت عمل می‌نماید.»(رمز و راز، ص210)**
10. **«هدف این اثر، فقط اثبات احتمالِ وقوعِ یک تجلّی الهی بعد از دور محمّدی و یا تنها دفاع از اصالت و حقانیّت ظهور بابی نبوده است. اگر فرضیۀ رازداری موعودانه معتبـر باشد، می‌توان طرح و قصد نهایی حضرت بهاءالله را در فروغی تازه مشاهده نمود. كتاب ایقان نگاشتـه شـد تـا جامعۀ نوخاستۀ بابی را برای لحظه‌ای رستاخیزی و در شرف وقوع، آماده سازد؛ لحظۀ خجسته‌ای كه بهاءالله مفسّر را به بهاءالله مُنزِل، مبدّل می‌نمود.»(رمز و راز، ص261)**
11. **«آن حضرت در خلال اعلان عمومی‌امرشان به زمامداران سیاسی و سردمداران مذهبی، تمامی آنچه را که از پیش در دفاع از بزرگواریِ موعودگرایانۀ مبشّر اعظمشان گفته شده بود، به خود نسبت دادند. این امر، از لحاظ اصولی، از این جهت امکان‌پذیر بود که کتاب ایقان، مظهریّتی فراگیر و عرفانی را مطرح می‌کند که در آن هر شان و منزلتی ماورایی، شامل کلیّۀ مظاهر الهی، می‌گردد. به عبارت دیگر، در مسیر تاریخ نجات، کل آرایه‌های مربوط به یک مظهر الهی، قابل انتقال است به مظهر بعدی؛ یعنی حضرت بهاءالله وارث دیهیم سلطنت و عصای حکومت از حضرت باب بوده، از همان مسندِ روحانی فرمانروایی می‌فرمایند.»(رمز و راز، ص310)**
12. **«این کتاب (کتاب ایقان) در دفاع از حضرت باب است؛ امّا جاذبۀ ادیبانۀ آن خواننده را به سوی رب الارباب می‌کشاند.»(رمز و راز، ص332)**
13. **«حمایت از حضرت باب تکیه‌گاه مستحکمی را برای مشروعیّت بخشیدن به مدّعایِ خود آن حضرت (جمال مبارک) فراهم آورد.»(رمز و راز، ص342)**
14. **«مؤلّف ملکوتی ما نه تنها از حضرت باب دفاع به عمل آوردند؛ بلکه با تجسّم توفیق‌آمیز شخصیّت و حرکتِ مُستغاث موعود**\*\*، هدف مأموریّت آن حضرت را نیز محقّق فرمودند.»(رمز و رز، ص343)\*\*
15. **«این سفر جلیل حائز موقفی یگانه و تاریخی است که در آستانۀ اظهار امر علنی حضرت بهاءالله در سال 1863، علی‌الظاهر توسّط فردی بابی، برای اهل بیان و در دفاع از حضرت اعلی، نگاشته شد. امّا دیری نگذشت که به عنوان کتابی که شخصی بهایی برای بهاییان و در دفاع از حضرت بهاءالله، تألیف کرده، ملحوظ گشت.»(رمز و راز، ص365، نقد جونا وینترز)**
16. **«می‌توان گفت که کتاب ایقان سه نقش متفاوت به عهده دارد: اوّل این‌که دفاعیه‌ای است بر ادیان بابی و بهایی، دوّم این‌که شرحی است بر الهیّات این دو ظهور بدیع، و سوّم این‌که پلی است در جهت همبستگی و هماهنگی این دو شریعت لمیع.»(رمز و راز، ص366، نقد جونا ونترز)**

### *ب5-3) بُعد رازداری موعودانه‌*

### *ب5-3-1) در آثار بهایی*

1. **«قل اِنّا سترنا وجهَنا تحت سبعینَ الف حجابٍ فى عشرین من السّنین لئلّا یعرفنا احدٌ من اهل السّموات و الارضین. فلمّا اعترضوا علینا المشرکون من الّذین کان فى صدورهم غِلُّ الغلام اذاً کشفنا النّقابَ عن وجه الامر بسلطان مبین.»(آثار قلم اعلی4، سورة الحج) [مضمون: ما به مدت دو دهه، وجه خود را در پشت هفتاد هراز حجاب مخفی داشتیم تا آسمانیان و زمینیان نشناسندمان. امّا وقتی مشرکان، آنانی که بغض غلام (یکی از القاب حضرت بهاءالله) در سینه‌هایشان بود، بر ما اعتراض کردند؛ با قدرتی آشکار، نقاب را از وجه امر کنار زدیم.]**
2. **«حال ‌ای برادر، ملاحظه نما اگر در این عهد چنین اموری ظاهر شود و چنین حکایت بروز نماید، چه خواهند نمود؟کجا گوش می‌دهند که گفته شود که عیسی از نفخۀ روحُ‌القُدُس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشتهچشم انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود می‌گردد که مُظهر همۀ این امور و نتیجۀ همه، الیوم ظاهر استالله اکبر بیان که به این مقام رسید رائحۀ روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای صبحگاهی از مدینۀ سبای لایزالی وزیدبی‌لفظ رمز معانی کشف می‌نماید و بی‌لسان اسرار تبیان می‌گویداسرار حقایق بر شقایق بستان عشق می‌بخشد و دقایق رموز و رقایق آن را در صدر عشاق ودیعه می‌گذارد. به قسمی عنایت در این ساعت فرموده که روحُ‌القُدُس به غایت حسرت می‌بردعالم هستی به جمیع این عنایات حامله گشته تا کِی اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شودباری نه چنان سدرۀ عشق در سینای حبّ مشتعل شده که به آب‌های بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد. عطش این حوت را بحور ننشاند و این سمندر ناری جز در نار روی یار مقرّ نگزیند.»(ایقان، فقرۀ62) (رمزوراز، ص316)**
3. **«باری از مطلب دور ماندیم اگر چه همه، ذکر مطلب است؛ ولیکن قسم به خدا آنچه می‌خواهم اختصار نمایم و به اقلّ کفایت کنم، می‌بینم زمام قلم از دست رفته و با وجود این، چقدر لئالی بی‌شمار که ناسُفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریّات معانی که در غرفه‌های حکمت مستور گشته که احدی مسّ آن‌ها ننموده: "لایَطمِثهُنَّ اِنسٌ قبلَهم و لا جان"(قرآن 56/55) و با همۀ این بیانات، گویا حرفی از مقصود ذکر نشد و رمزی از مطلوب مذکور نیامد؛ تا کِی مُحرمی یافت شود و اِحرام حرم دوست بندد و به کعبۀ مقصود واصل گردد و بی‌گوش و لسان اسرار بیان بشنود و بیابد؟»(ایقان، فقرۀ78) (رمزوراز، ص318)**
4. **«عنقریب است که اَعلام قدرت الهی را در همۀ بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرماییکذلک تَغَنُّ علیک حَمامَة البقاء علی افنان سدرة البهاء لعلَّ تکونُنّ فی مناهج العلم و الحکمة باذن الله سالکاً.»** **(ایقان، فقرۀ85) (رمزوراز، ص319)**
5. **«در این وقت از اهل بیان و عرفا و حکما و علما و شهدای آن استدعا می‌نمایم که وصایای الهی را که در کتاب فرموده، فراموش ننمایند و همیشه ناظر به اصل امر باشند که مبادا حین ظهور آن جوهر‌الجواهر و حقیقة‌الحقائق و نورالانوار متمسّک به بعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد؛ چه که آن سلطان هویّه قادر است بر این که جمیع بیان و خلق آن را به حرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا به حرفی جمیع را حیات بدیعۀ قدمیّه بخشدملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی به ایمان به او و ادراک ایّام و لقای او می‌شود.»(ایقان، فقرۀ101) (رمزوراز، ص321)**
6. **«ان شاء الله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد و شجرۀ وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد، تا به اسرار حکمت ربانی پی بریم و به عنایت او، از عرفان کلّ شیئی بی‌نیاز گردیم. تا حال نفسی مشهود نگشت که به این مقام فائز‌آید، مگر معدودی قلیل که هیچ معروف نیستند. تا بَعد قضای الهی چه اقتضا نماید و از خلف سُرادق امضاء چه ظاهر شود.»(ایقان، فقرۀ140) (رمزوراز، ص322)**
7. **«وفّقنا اللهُ و ایّاکم یا معشرَ الروح لعلّکم بذلک فی زمَن المُستغاث تُوَفّقون و من لِقاءِالله فی ایّامه لاتحتجبون و همچنین ذکر خاتَمُ‌النبیین و امثال آن از سُبُحات مجلّله است که کشف آن از اعظم امور است نزد این هَمَج رَعاع و جمیع به این حجبات محدوده و سُبُحات مجلّلۀ عظیمه محتجب مانده‌اند.»(ایقان، فقرۀ177) (رمزوراز، ص324) (مضمون بخش عربی:‌ای مسیحیان، خداوند ما و شما را موفّق بدارد؛ شاید به این سبب در زمان مُستغاث موفّق شوید و از دیدار او در ایّامش محتجب نمانید.)**
8. **«قل یا اهلَ الارض، هذا فتیً ناریٌ یرکُضُ فی بریَّةِ الرّوح و یُبشّرکم بسراج الله و یُذکِّرُکم بالامر الّذی کان عن افقِ القدسِ فی شطر العراق، تحتَ حُجُباتِ النُّور، بالسَّتر مشهوداً.»(ایقان، فقرۀ155) (رمزوراز، ص323) (مضمون:‌ای اهـل ارض بنگریـد؛ این جوانی است ناری که در عرصۀ ژرفای بیانتهای روح می‌تازد و شمـا را بشـارت می‌دهد کـه «بنگریـد، چـراغ خـداونـد روشن است.» و شما را فرا می‌خواند که به امرش التفات کنید؛ امری که اگر چه تحت حجبات عظمت مستور است، اما در شطر عراق، از وَرای افق قدس، مشعشع و مشهود است.)**
9. **«قسم به خدا که این حَمامَۀ ترابی را غیر از این نغمات، نغمه‌ها است و جز این بیانات، رموزها، که هر نکته از آن مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت؛ تا مشیّت الهی چه وقت قرار گیرد که عروس‌های معانی بی‌حجاب از قصر روحانی قدم ظهور به عرصۀ قِدم گذارندکلُّ به امره ینطِقون و مِن اسرار الرّوح یتکلّمون**\*\*»(ایقان، فقرۀ190) (رمزوراز، ص326)\*\*
10. **«المنـزولُ مـن الباءِ والهـاء وَالسَّلامُ علـی مـن سمِـعَ نغمـةَ الـورقـاء فـی سدرةِ المنتهی»** **(ایقان، فقرۀ286)] (رمزوراز، ص327)**
11. **«اگر این عباد خالصاً لِلّهدر آیات کتاب (قرآن) ملاحظه نمایند، جمیع آنچه را که می‌طلبند البتّه ادراک می‌نمایند؛ به قسمی که جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف، ادراک می‌نمایند. حتی خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان، و اِعراض و اغماض ملت و دولت را و سکون و استقرار مظهر کلیّه در ارض معلوم مخصوص. ولکن لایعرِفُ ذلک الّا اولی الالباب. اَختِمُ القولَ بما نُزِّلَ علی‌ محمّدٍ من قبلُ، لِیکونَ ختامُهُ المِسک الّذی یهدِی النّاسَ الی رضوان قدسٍ منیر. قال و قولُهُ الحق: واللهُ یدعوا الی دارالسَّلام و یهدی مَن یشاءُ الی صراطٍ مستقیم(قرآن 25/10)، لَهم دارُالسَّلام عند ربّهم و هو وَلیُّهُم بما کانوا یعملون(قرآن 127/6)، لِیَسبقَ هذا الفضلُ علی العالم و الحمد لله ربِّ العالمین.»(ایقان، فقرۀ187) (رمزوراز، ص325) [مضمون بخش عربی: ولی این را جز صاحبان خرد نمی‌فهمند. پایان می‌برم سخن را با آنچه از پیش بر محمّد رسول‌الله نازل شد تا خاتمۀ خوشبویی باشد که مردمان را به سوی باغستان پاکیزۀ نورانی هدایت کند. گفت و گفتۀ او حقّ است: "خداوند به دارالسلام (بغداد) دعوت می‌کند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌نماید. بـرای آنان دارُالسَّلام نزدیکیِ پرودگارشان است و او دوست آنان است به سبب آنچه عمل می‌کردند(127/6)، تا پیشی گیرد این فضل بر جهانیان.]**
12. **«و امّا مسئلۀ عدم ذکر صریح جمال قدم در نصّ قدیم، این تخصیص به جمال قدم ندارد؛ بلکه در انجیل جلیل نیز نصّ صریح از خاتم انبیا نه و همچنین در آیات تورات بیان صریح از حضرت مسیح نه و حال آنکه جمیع تورات عبارت از ذکر مسیح و جمیع انجیل، حکایت از بعثت نبی کریم و جمیع قرآن، نصوص بعثت نقطه اولی و جمیع بیان، بیان ظهور طلعت ابهی است ولکن لا یعلم تأویله الّا اللّه و الرّاسخون فی العلم. حکمت این سرّ مکنون آن است که بدون آن، یوم الفصل تحقّق نیابد و امتازوا الیوم ایّها المجرمون آشکار نگردد و مَحرم و محروم از هم ممتاز نشود و صادق و کاذب امتیاز نیابد. لهذا این رمز و تأویل دورباش عزّت شود؛ بیگانه به یگانه پی نبرد. مدّعی خواست که اید به تماشاگه راز/ دست غیب آمد و بر سینۀ نامحرم زد»(منتخبات مکاتیب6، فقرۀ504)**
13. **«حضرت اعلیبه فرموده حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقانبر اعظمیّت و اکملیّت ظهور متعاقب خویش شهادت داده.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، کتاب دور بهایی، ص7)**
14. **«(حضرت بهاءلله) در کتاب ایقان، در اشاره به نفس مقدّس خود می‌فرماید: "آن سلطان هویه، قادر است بر این که جمیع بیان و خلق آن را به حرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا به حرفی جمیع را حیات بدیعۀ قِدمیّه بخشد و از قبور نفس و هوی محشور و مبعوث نماید."»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص160)**
15. **«ای اهل بیان و همۀ کسانی که در آن هستید، حدّ و شان خود را بشناسید؛ زیرا کسی چون نقطۀ بیان، بشخصه، قبل از خلق کُلّ شیئ، مؤمن به مَن‌یُظهِرُهُ‌الله بوده است؛ و در مقابل اهل زمین و آسمان، به این امر افتخار می‌نماید.»(نقل به مضمون) (حضرت باب، مندرج در مرور معبود، ص76)**
16. **«(حضرت اعلی) می‌فرماید: "اگر یك آیه از آیات مَن‌یُظهِرُهُ‌الله را تلاوت كنی، اَعَزّ‌تر خواهد بود از آن كه كلّ بیان را ثبت كنی؛ زیرا كه آن روز، آن یك آیه تو را نجات می‌دهد، ولی كُلّ بیان نمی‌دهد"، و نیز: "امروز بیان، در مقام نطفه است و در اوّل ظهور مَن‌یُظهِرُهُ‌الله، آخِر کمال بیان است." هم‌چنین: "بیان، تمامی عظمت و جلال خود را از مَن‌یُظهِرُهُ‌الله دریافت می‌دارد"(مضمون)، و نیز: "همۀ آنچه در بیان ذکر شده، چون انگشتری است در دست من؛ و من خود نیز به راستی، چون انگشتری هستم در دست مَن‌یُظهِرُهُ‌اللهکه او خود آن را هرگونه که بخواهد، به هر دلیلی که بخواهد و به هر وسیله‌ای که بخواهد می‌گرداند. او به راستی مهیمِن و متعالی است."(نقل به مضمون)»(مندرج در مرور معبود، ص77)**
17. **«و عاقبت، این است استغاثۀ آن حضرت (حضرت باب) به درگاه احدیّت: "گواهی ده‌ای خدای من، که من در این کتاب (بیان)، قبل از استقرار عهد و پیمان خود، با تمامی موجودات در بارۀ امر کسی که او را ظاهر خواهی کرد (مَن‌یُظهِرُهُ‌الله)، عهد و پیمان بستم. شهادت تو و نیز شهادت کسانی که به آیاتت ایمان دارند، مرا کافی است."»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص77)**
18. **«این کتاب (ایقان)پیروزی جهانی ظهور وعده داده شده به اهل بیان (من یُظهرُهُ‌الله) را پیش‌گویی و پیش‌نگری می‌کند.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
19. **«اکنون موقعیت مناسب است برای طرح این سؤال که حقیقت اشارات آن تجلّی الهی چه بوده است، که با چنان شتاب، و به فاصلۀ کوتاهی بعد از اظهار امر حضرت باب، ظاهر شد و با یک حرکت، دوره‌ای را که آن دیانت به تازگی آغاز کرده بود، منسوخ نمود و در عین حال، با چنان قدرت و قاطعیت، اختیار و اعتبار الهیِ مؤسّس آن را پذیرفت و پایدار فرمود؟ و نیز ممکن است درنگ و تأمّلی نماییم و سؤال کنیم که مدّعیّات کسی که خود یکی از اصحاب حضرت باب محسوب می‌شد چه بود که در فاصله‌ای چنان زود، خود را صاحب قدرت و اختیاری دانست که شریعت متعلّق به مولای خود را منسوخ سازد؟ میسّر است باز هم تفکّر کنیم و بپرسیم که این دو سیستم دینی، یکی متعلّق به دورۀ قبل از آن حضرت، و یکی متعلّق به ظهور خودِ حضرتش، چه رابطه‌ای می‌توانستند با هم داشته باشند؟ ظهوری که در آن ساعاتِ بس پرمخاطره، از روح دردآشنای حضرتش فوران نمود، و ظلمات محیط بر آن حفرۀ طاعونی (سیاه‌چال طهران- م) را زدود، و از دیوارهای ستبرش بیرون زد، و تا انتهای جهان نوسان و جولان نمود، و قوای مکنونۀ بی‌پایانش را در کالبد تمامی نوع انسان دمید، و اکنون، در مقابل دیدگان ما، در حال شکل دادن مسیر حرکت جامعۀ بشری است.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، صص154- 153)**
20. **«حضرت بهاءالله در این کتاب (ایقان مبارک) اشارۀ صریحی به رسالت خود که تا آن زمان آشکارا اظهار نشده بود، نمی‌نمایند؛ بلکه کتاب ایقان را در کمال قوّت و اتقان به شرح و اثبات رسالت حضرت باب تخصیص می‌دهند.»(معهد اعلی، رسالۀ حضرت بهاءالله، ص16)**
21. **«حضرت باب در کتاب بیان\*\*\*\*در مقام بشارت به حضرت موعود"من یظهره اللّه (کسی که خداوند او را ظاهر می‌کند) می‌فرماید: "الی یوم من یظهره اللّه که او است میزان و امر او است میزان و احوال او است میزان و کلمات او است میزان و دلالات او است میزان. ماینسب الی المیزان میزان."** **همچنین: "ای اهل بیان، نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل** **خود را باطل کنید. اگر آنچه که مؤمن به بیان هستید در حین ظهور آیات او گفتید: اللّه ربّنا و لانشرک به احداً و انّ هذا ما وَعدنا اللّهُ من مظهر نفسه لن ندعو معه شیئاً و به آنچه بر او هستید اطاعت او کردید، ثمره بیان را ظاهر کرده اید و الّا لایق ذکر نیستید نزد خداوند. ترحّم بر خود کرده اگر نصرت نمی‌کنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر می‌شود بمثل آنکه من ظاهر شدم."** **نیز: "ملخّص این باب آنکه مدّ نظر بیان نیست الّا به سوی من یظهره اللّه. زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست. چنانچه مُنزل او غیر او نبوده و نیست. و بیان و مؤمنین به بیان مشتاق‌ترند به سوی او از اشتیاق هر حبیبی به محبوب خود."** **همچنین: "ظهور اللّه در هر ظهور که مراد از مشیّت اوّلیه باشد بهاءاللّه بوده و هست که کلّ شیء نزد بهاء او لا شیء بوده و هستندولی مراقب ظهور بوده که قدر لمحه فاصله نشود مابین ظهور و ایمان کلّ من آمن بالبیانکسی عالم به ظهور نیست غیر اللّه. هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی به جا آورند."** **نیز: "گویا مشاهده می‌شود که هیچ نظمی در او داده نمی‌شود از بعد الّا آنکه احلی و انظم از نظم اوّل می‌گردد. طوبی لمن ینظر الی نظم بهاءاللّه و یشکر ربّه. فانه یظهر و لا مردّ له من عند اللّه فی البیان الی أن یرفع اللّه مایشاء و ینزل مایرید. انّهُ قوی قدیر."** **همچنین: "و همچنین هر مقعدی محل یک نفس سزاوار است که خالی گذارند. زیرا که دیده می‌شود که در بیت خود من یظهره اللّه هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع می‌نمایند او را چونکه نمی‌شناسند او را لاحترام او باسم او. ولی او می‌شناسد کلّ را و می‌خندد بر عبادی که از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه می‌نمایند ولی یوم ظهور او از او محتجب می‌مانند."** **نیز: "قسم بذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در یوم ظهور من یظهره اللّه اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزارمرتبه بیان را تلاوت کندو بدان که در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر قصد شده که اطاعت کنند من یظهره اللّه را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود."** **همچنین: "قل اِنَّما القبلة من نظهره. متی ینقلب تنقلب الی أن یستقرّ."** **نیز آن حضرت اشاره به سال"٩"که سال ولادت آئین حضرت بهاءاللّه در سیاه چال طهران است کرده و می‌فرماید: "فی سنة تسع کلّ خیر تدرکون."** **نعیم** **گوید:**

**"گفتم‌ای قوم غیر مَن یُظْهَر/ در بیانم نبوده مدّ نظر**

**گفتم اندر بیان به بانگ بلند/ قبله‌ای نیست غیر مَن یُظْهَر**

**گفتم این دم اگر شود ظاهر/ منم او را نخست فرمانبر**

**گفتم از صدر جای او بنهید/ شاید این دم در‌اید از در**

**گفتم اثبات امر مبرم او/ بنویسید بهر یکدیگر**

**گفتم از او سؤال جایز نیست/ دایه شد مهربانتر از مادر**

**گفتم آن دم که می‌کند اظهار/ من یقول لِمَ بِمَ فَکَفَر**

**گفتم آن کس که می‌کند انکار/ عدم است از وجود او بهتر**

**اسم او آنچه در بیان خیر است/ ذکر هر دون خیر از غیر است**\*\*،\*\*\*\*»\*\*

**(علاءالدین قدس‌جورابچی، بهاءالله موعود کتاب‌های آسمانی، صص140-135)**

1. **«"من فاز به فقد فاز بکلّ الخیر" هر یک از افراد بندگان که به این نعمت عظمی یعنی به عرفان مشرق وحی و مطلع امر در این عالم موفّق و فائز شد، به کلّ خیر فائز شده است " کلّ الخیر " ترجمۀ ظاهری‌اش یعنی تمام خوبی‌ها، یعنی جمیع فضائل عالم انسانی در وجود شخصی جمع است که موفّق شود به شناسائی مشرق وحی و مطلع امرالهی. ضمناً این نکته را هم بدانید که " کلّ الخیر" یکی از القاب مقدّسه‌ای است که حضرت ربّ اعلی در الواح مبارکه خود آن را اختصاص به حضرت من یُظهرُهُ‌اللّه داده‌اند. در بیانات مبارکه حضرت اعلی است که" و فی سنة التّسع انتم بکلّ الخیر ترزقون و فی سنة التّسع انتم بلِقاءِالله تُرزَقون." این کلمه " کلّ الخیر" در اینجا معنیش یعنی حضرت من یظهره اللّه. در صلوة کبیر هم اشاره به این قضیه شده است که می‌فرمایند: "لک الحمد یا الهنا بما انزلت لنا ما یقرّبنا الیک و یرزقنا کلّ خیر انزلته فی کتبک". خدایا شکر ترا که ما را موفّق کردی به عرفان حضرت کلّ الخیری که بشارت ظهور او از قلم حضرت اعلی در الواح و آیات مبارکه داده شده است. به هر حال " کلّ الخیر" را می‌توان به معنی وجود مقدّس من یظهره اللّه گرفت، برای این‌که عرفان او سبب می‌شود که انسان بر اثر انجام تعالیم او به درجات عالیه برسد، یا " کلّ الخیر" را می‌توان عبارت از جمیع فضائل و کمالات عالم انسانی دانست، نفوسی که موفّق شدند به عرفان مظهر امراللّه بکلّ الخیر رسیده‌اند.»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، کتاب تقریرات در بارۀ کتاب مستطاب اقدس، صص10- 9)**
2. **«حضرت بهاء‌الله در این لوح مبارک (لوح کُلُّ‌الطَّعام) در ارتباط با ظهور مقدّس خویش که هنوز در آن زمان مکنون و غیر‌مکشوف بود، مقصد از "طعام" را دریاى دانش که در بطون الواح مقدّسۀ حضرتش مکنون بوده معرفى مى‌فرمایند.»(ادیب طاهرزارده، کتاب نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فرمت نیورومن14، ص35)**

**ب5-3-2) در کتاب رمزوراز**

1. **«آثار حضرت بهاءالله متعلّق به دورۀ بغداد را می‌توان تا حدودی، و به عبارتی نقیض‌نما، تجلّیات پنهان در نظر گرفت. اگر اشارات آن حضرت را در بارۀ‌ حیات خود بپذیریم، بین ندای مظهریّت ایشان در سال 1852 (سال اظهار امر خفیّ در سیاه‌چال طهران- م) و راز موعودیّتی كه برای مدت یك دهه در دل حفظ فرمودند، نوعی ناسازگاری دیده می‌شود. چنین می‌نماید كـه در این دوران، آن حضرت تمـایل چندانی به ادّعا و ابراز مقام رسالتی برای خود نداشته‌اند.»(رمزوراز، صص17- 16)**
2. **«وجه مشخّصۀ تقریباً تمامی آثار حضرت بهاءالله در دورۀ بغداد، اشارات خفیّه و پوشیدۀ آن حضرت است به مقام موعودگونه و دیرین اندیشیدۀ خود. اگر كتاب مستطاب ایقان در پرتو این نكتۀ اساسی خوانده شود، مبرهن خواهد گشت كه چنین رازگرایی موعودانه، لازم و ضروری بود تا جامعۀ اوّلیۀ بابی پخته و آماده گردد برای تجدید فوران فرّۀ ایزدی؛ عاقبت و غایت خجسته‌ای كه سبب شد در دوران پس از بغداد، غالب بابیان اطاعت و انقیاد خود را متوجّه جمال اقدس ابهی نمایند.»(رمزوراز، ص25)**
3. **«دانستن اینكه آیا حضرت بهاءالله كتاب مستطاب ایقان را در زمان تحریر آن، یك تجلّی یا نزول محسوب می‌داشته‌اند یا نه، تا حدّ زیادی در بارۀ‌ درک خودآگاهی یا خودانگارۀ آن حضرت، در آن زمان، به ما كمك می‌كند. آیا آن حضرت واقعاً راز موعودیّت (موعود‌بودنِ) خود را مكتوم می‌داشته‌اند؟»(رمزوراز، صص37- 36)**
4. **«حضرت مسیح این خفاگرایی را به طرق مختلف ابراز می‌دارند: 1) به دیوها فرمان می‌دهند نسبت به هویت حقیقی ایشان ساكت باشند (مَرقُس 25/1، 34/1، 1/3)؛ 2) در مورد معجزاتشان سكوت را توصیه می‌فرمایند (مرقس 43/1، 43/5، 36/7)؛ 3) حواریّون خود را هدایت می‌نمایند كه افشاگری نكنند (مرقس30/8، 9/9)؛ 4) ابراز تمایل می‌فرمایند كه امكنۀ تردّدشان مخفی بماند (مرقس 24/7، 30/9)؛ 5) تعالیم خاصّه‌شان را به معدودی منتخب ابراز می‌دارند (مرقس 17/7، 10/10)؛ 6) معانی مورد نظرشان را در پرده‌ای از امثال و اشباه پنهان می‌سازند (مرقس 1/4)؛ 7) حواریّون، اغلب از درك مقصودشان باز می‌مانند (مرقس 25/6، 21- 17/8).»(رمزوراز، ص70)**
5. **«كتاب ایقان را می‌توان اثری متوجّه بر ظهوری نهانی پنداشت متعلّق به دورۀ رازگرایی موعودانۀ حضرت بهاءالله (63-1852) كه در آن، ایماء و اشاره بر ابراز و اظهار، غلبه می‌یابد. در نگاهی عمل‌گـرایانه، كتاب ایقان، پس از یكی دو سال كه از انتشارش بین جامعۀ بابیان گذشت، به نحوی انعكاسی، مرجعیّت روحانی نفس حضرت بهاءالله را مشروعیّت بخشید.»(رمزوراز، ص93)**
6. **«بیانات حضرت باب در بارۀ‌ ظهور هیكل رستاخیزیِ عظیم‌تری بعد از خود (كه البتّه قرب و بُعد آن مورد مناقشه است)، كاملاً مؤكد می‌باشد و بابیان از تعالیم حضرت باب در این قيامت نشانِ عظيم‌تري بعد از خود ( كه البته قرب و بعد آن مورد مناقشه است)، كاملاً مؤكد مي‌باشدموضع وقوف كامل داشتند. شرط بابی بودن فقط ایمان به آن حضرت نبود، بلكه مهیّا گشتن برای استقبال از یك تجلّی عظیم‌تر الهی نیز بود. ضرورت و فوریت این انتظار از فوران مُدّعیّات موعودانه‌ای كه بلافاصله بعد از شهادت حضرت باب حادث شد، به خوبی نمایان است.»(رمزوراز، ص99)**
7. **«كتاب ایقان دفاعیّه‌ای است برای دو هیكل قیامت‌نشان: حضرت باب (به عنوان قائم) و "مَن یُظهره‌الله"(به عنوان قیّوم- م). در پرتو این حقیقت، كتاب ایقان را می‌توان به عنوان نوعی مشروعیّت پیش‌پنداشته برای حقانیّت مظهریّت حضرت بهاءالله، بدون توجّه به اینكه خودآگاهیشان در سال‌های 62- 1861، موعودگرایانه بوده است یا نه، در نظر گرفت. در این‌جا، فصل مشترك (دو ظهور پیاپی)، اهمّیت "لِقاءُالله" قیامت‌نشانی است كه می‌توان آن را در پیش‌آگهی‌های قرآنی در مورد ملاقات با خداوند در روز رستاخیز، به حدّ كفایت یافت.»(رمزوراز، ص101)**
8. **«مسأله این است كه آیا حضرت بهاءالله در دورۀ بغداد، راز موعودیّت (موعود بودن) خود را ملحوظ داشته‌اند یا نه، و اینكه آیا كتاب ایقان را باید در پرتو این مسأله بررسی كرد یا خیر. اگر چنین باشد، تمامی كتاب را می‌توان به عنوان مجموعه‌ای از عباراتی رمزی و خود‌ارجاعی (self-referential) (اشارات حضرت بهاءالله به مقام خودشان) مطالعه كرد.»(رمزوراز، ص103)**
9. **«آنچه را كه حضرت بهاءالله با نظر به گذشته «تأخیر» یا «ایّام مشخّص بطون»(48) می‌نامند، حـدود یك دهه صمت و سكوت(به معنی عدم افشای علنیِ راز موعودیّت- م) می‌باشد. در این زمینه، از جمله، فقرۀ عربی زیر در كتاب ایقان گواهی می‌دهد به ابهامی عمدی كه آن حضرت در عبارات خودارجاعی به كار می‌برند؛ فقره‌ای كه می‌توان آن را فورانی عرفانی و یا افشایی ابهام‌آمیز از مأموریّت الهی آن حضرت تلقی كرد: "یا اهلَ الارض هذا فتی ناریّ یركُضُ فی بَریّةالرّوح و یبشّركم بِسراج اللهِ و یذكّركم بالاَمر الّذی كان عن افقِ القدس فی شطرِ العراق، تحتَ حُجُباتِ النّور بالسِّتر مشهودا"»\*\*\*\*( رمزوراز، صص109- 108)**
10. **«حضرت شوقی افندی در تأمّل راجع به این دوره، از "بی میلی حضرت بهاءالله به افشای راز محیط بر منزلت خود"** **سخن می‌گویند؛ گرچه از منظری دیگر، برای آن حضرت، خودداری از افشای چنین درك و احساسی از سرنوشت، باید بسیار سخت نیز بوده باشد.»(رمزوراز، ص109)**
11. **«حضرت بهاءالله در خلال آثار دورۀ بغداد، آشكارا مضمون رازداری را پرورش می‌دهند. آن حضرت، در طول دو سال اقامت در كوهستانه‌ای كردستان عراق (56-1854) به سبك اثر ابن فارض، "نظم السلوك"، چكامه‌ای به زبان عربی انشاء نمودند به نام «قصیدۀ عزّ ورقاییّه» و پس از مراجعت به بغداد، بعضی توضیحات فارسی نیز ضمیمۀ آن فرمودند. یكی از این توضیحات آشكارا به مضمون رازداری دلالت دارد**\*\*. كـول می‌گوید این قصیده، این احساس را برمی انگیزد كه "حضرت بهاءالله معذّبند، نه فقط به دلیل هجران از محبوب، بلكه نیز به سبب راز موعودیّت خود"\*\* **این ادراك مدلّ است بر مطالعۀ دقیقی كـه كول از این قصیده داشته و نیز مشعر است بر اینكه تفسیر وی از آن، منبعث از مداقّه‌ای است كه در سایر آثار دورۀ بغداد نموده است. در فقرۀ افتتاحیۀ جواهرالاسرار، كه آن هم در دورۀ بغداد نزول یافته نیز مضمونی مشابه (قصیدۀ عزّ ورقاییه- م) وجود دارد. مضمونی از این فقره بدین گونه است: "چون كه در ایّام ماضیّه كِلاب ارض و وحوش بلاد در احاطه‌ام داشتند، از ذكر سرّ خود حذر كردم و همچنان از افشای آنچه خداوند از بدایع علمش و از جواهر حكمتش و شؤونات قدرتش عطایم كرده، ممنوع می‌باشم." حضرت بهاءالله در اثری دیگر موسوّم به "سورة‌الكفایه" نیز كه تاریخ آن اواسط دورۀ بغداد تخمین زده می‌شود، از خواننده می‌خواهند به نغمات فریبندۀ طلعتشان كه بر مسند قرب (سریرالاقتراب) جلوس فرموده، گوش فرادارد و در همین‌جا خود را با القاب نقطۀ ظهور، سرّالبطون و مستسرّ‌الكتاب معرّفی می‌فرمایند.»(رمزوراز، صص110)**
12. **«در این‌جا، در حالی كه مضمون رازآمیز محفوظ می‌ماند، اشاره‌ای نهانی نیز به مقام موعودیّت آن حضرت، به عنوان مظهرالهی به خواننده عرضه می‌گردد تا به آن بیندیشد. لمبدن فقره‌ای دیگر از همین لوح (سورة‌الکفایة) را این‌گونه مطرح می‌نماید: «ای اهل ممالك وجود، تناول كنید از میوۀ رسیدۀ شجرۀ حمراء كه در ارض تحقّق، نقطۀ بَدء، سرّ مكتوم و راز تقدیر الهی، كِشته گشتهبیرون آیید از امكنۀ خود و در محضر لقاء حاضر شوید.»(ترجمه) (58) در این‌جا مضمون رازآمیز، حالت قیامت‌نشان تلاقی الهی و ورود در «محضر» خدایی را به خود می‌گیرد.»(رمزوراز، صص112- 111)**
13. **«رازآمیزی یك چیز است و راز چیزی دیگر. به نظر من محتوای موعودگرایانۀ راز را می‌توان از نصیحت زیر خطاب به بابیان كه در انتهای بخش اوّل كتاب ایقان مسطور است، استنباط نمود: «در این وقت از اهل بیان و عرفا و حكما و علما و شهدای آن استدعا می‌نمایم كه وصایای الهی را كه دركتاب فرموده، فراموش ننمایند و همیشه ناظر به اصل امر باشند كه مبادا حین ظهور آن جوهرالجواهر و حقیقه الحقایق و نورالانوار متمسّك به بعضی عبارات كتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را كه در كور فرقان وارد آمد. چه كه آن سلطان هویّه قادر است بر اینكه جمیع بیان و خلق آن را به حرفی از بدایع كلمات خود قبض روح فرماید و یا به حرفی جمیع را حیات بدیعۀ قدمیّه بخشدملتفت و مراقب بوده.. لعلّ تسكنُنَّ فی ظلٍ كان فی ایّام الله ممدودا.»\*\*\*\*( رمزوراز، ص112)**
14. **«جمال ابهی تب و تاب قیامت‌نشان بابیان را تشدید می‌نمایند و پیش‌گویی‌های موعودگرایانۀ كوتاه مدتِ حضرت باب را به جریان میاندازند؛ پیش‌گویی‌هایی كه طائف حول هیكل پیامبر‌گونه‌ای است كه به نحو اسرارآمیزی به نام مَن‌یُظهِرُهُ‌الله خـوانده شده و نیز به اسم مُستغاث معرّفی گشته است. امّا قبل از آن، باید قطعات چیستان (puzzle) قیامت‌نشان، كنارهم قرار گیرد.»(رمزوراز، صص164- 163)**
15. **«بعضی از ابیات قصائد عرفانی حضرت بهاءالله در دورۀ بغداد را می‌توان نوعی كلمات جذبانی صوفیانه پنداشت كه از استغراق در وحدت با حضرت الوهیّت، نشأت گرفته است. امّا اگر فرض شود كه آن حضـرت- در فاصـله زمانی بین «اظهـار امر خفی» در 1852 در سیـاه چـال طهـران، تا اظهار امر علنی در 1863 در باغ رضوان- راز مظهریّت خود را مكتوم می‌داشته‌اند، باید اذعان نمود كه در این امر كاملاً هم مصمّم نبوده‌اند. در خلال آثار آن حضرت در این دوره، فقراتی مُصَنَّعۀ دقیقه، با سرشتی كاملاً ابهام‌آمیـز مـوجـود است كه بعضاً به وضوح خود ارجاعیاند و بعضاً با ابهام. در این بیانات مبهمه، اسرار متنوّعۀ متعدّده، نهفته است. آیا این طور نیست؟ حل این مسأله، تاحد زیادی به مطالعۀ آثار حضرت بهاءالله در دورۀ بغداد، از جمله، اثر تفسیریِ كتاب ایقان بستگی دارد.»(رمزوراز، ص232)**
16. **«اگر فرضیۀ رازداری موعودانه معتبـر باشد، می‌توان طرح و قصد نهایی حضرت بهاءالله را در فروغی تازه مشاهده نمود. كتاب ایقان نگاشتـه شـد تـا جامعۀ نوخاستۀ بابی را برای لحظه‌ای رستاخیزی و در شرف وقوع، آماده سازد؛ لحظۀ خجسته‌ای كه بهاءالله مفسّر را به بهاءالله مُنزِل، مبدّل می‌نمود.»(رمزوراز، ص261)**
17. **«حضرت بهاءالله در حـالی که به دفاع از مأموریّت حضرت باب و انفصال آن از اسلام می‌پردازند، برای نمادگرایی قرآنی نیز خِرد‌مایه‌ای مبتنی بر مجازیّت، عرضه می‌دارند و به موازات نفی عُقَلایی خاتَمیَّت اسلامی، به وسیلۀ‌ اضافات استعاری (و توسّل به تفسیر نمادین- م) (که مبیّن حضور رستاخیز در فرایند تفسیر است)، دنیایی از انطباقاتی را ایجاد می‌کنند که سرانجام، بابیان را برای افشای راز موعودیّت خود ایشان (اظهار امر علنی- م)، مهیّا می‌سازد.»(رمزوراز، ص288)**
18. **«راز موعودیّت را می‌توان از شواهد موجود در نفس کتاب ایقان، مبرهن کرد. مفهوم راز، ارزش و اهمّیتی روشنگرانه دارد؛ چـون بـه تبیین و توضیح کاملترِ ارجاعاتِ معمّاگونۀ حضرت بهاءالله به نفس مبارک خود، کمک می‌کند. هدف این فصل این است که با ارتباط دادن تفسیر نمادین حضرت بهاءالله با راز موعودیّت آن حضرت، نتایج این تحقیق را به صورت یک کل معنادار، جمع‌بندی نماید.»(رمزوراز، ص289)**
19. **«مُدّعیّات ماورایی حضرت بهاءالله، در آثار پیش از اظهار امر علنی (1863- 1852)، ممکن است به عنوان نـوعی افـاضـات جذبانی صوفیانه تعبیر شده باشد. در وجه ظاهر، شباهت مُدّعیّات آن حضرت به ادّعاهای عارفانۀ صوفیان، مواردی را علیه راز موعودیّت مطرح می‌سازد. از سوی دیگر، کول (cole) بیان می‌دارد که حضرت بهاءالله در واقع، به دلایلی بسیار معتبر و مُتقَن، اصول و عقاید بابی را با نظریّات و مقرّرات صوفی انطباق دادند. شاید در ورای تحلیلات کول، انگیزۀ قوی دیگری نیز در کار باشد و آن این‌که، سرشت ویژۀ بیانات ماوراییِ(theophanic) حضرت بهاءالله، تمهیدی ابهام‌آمیز بوده است برای پوشانیدن داعیّۀ مظهریّت در جامۀ صوفیانه، به نوعی که همچنان از آن، قرائت‌های موعودگرایانۀ متفاوت ممکن باشد.»(رمزوراز، ص311)**
20. **«امـا هدف از این مضمون رازداری چیست؟ شاید چندین مورد؛ که در آن زمان، افشای هیچ یک از آن‌ها به موقـع و حکیمانه نبوده است. ابتدا می‌بایست به طریقی، جامعۀ بابی استحکام و استعلا می‌یافت و همزمان، به نحو قیامت‌شناسانه، برای پذیرش رهبریِ جدید، مهیّا می‌گشت.»(رمزوراز، ص326)**
21. **«راز موعودیّت ممـزوج اسـت با پـدیـدۀ اختفـاء. یکی دیـگر از متـونی کـه مک‌ایون مردود می‌شمارد، «جواهرالاسرار» است که حضرت بهاءالله در کتاب ایقان به آن اشاره می‌فرمایند. در مقدّمۀ این لوح منیع، آن حضرت بیان می‌دارند که خود را در "وَکرِ سِرّ" مکتوم داشته، از اظهار بدایـع علم و جـواهر حکمت و شؤونات قدرتی که خداوند به حضرتشان عطا فرموده، ممنوعند. آن حضـرت در زمانی کـه در دسـت کِلاب ارض (سگ‌های زمین) و سِـباع (درنده‌های) بـلاد مبتلا بوده‌اند، تصمیم به نزول آن لوح گرفته‌اند تا بعضی «اسرار» را به مخاطب خود ابذال فرمایند و بعضی دیگر را همچنان پوشیده دارند. و نیز اشاره می‌نمایند که چنین رازی اگر برملا شود چنان جذبه‌ای در ارواح آدمیان خواهد افکند و چنان نشئه‌ای در قلوب نفوس خواهد انداخت که کل طوعاً خود را در سبیلش فدا خواهند کرد. امّا اذن افشای این سِرّ پوشیده هنوز اِعطاء نگشته و لهذا راز همچنان در سراپردۀ قدرت مکتوم خواهد ماند.»(رمزوراز، ص313)**
22. **«خلاصه این‌که قرآن نمادهایی دارد و هر نماد هم رازی دارد؛ و کسی که این رازها را بداند خود یک راز می‌شود؛ یعنی مفسّر عینِ تفسیر می‌گردد. و کسی که صلاحیّت این کار را داشته باشد، در ورای تفسیر و تبیین، مدّعیِ صلاحیّت تقنین خواهد بود. در پـرتو این قضیه، چیـزی نگذشت که کتاب ایقان به عنوان برهان حقانیّت مظهریّت حضرت بهاءالله، به کاربرده شد و شرایط را مهیّا کرد که آن حضرت، بعداً به عنوان «مُصلح عالم»(105)، تعلیمات و اصلاحات خود را مطرح فرمایند.»(رمزوراز، ص328)**
23. **[«فرضیـۀ راز موعودیّت(یعنی ایـن کـه حضـرت بهاءالله از همان آغاز می‌دانسته‌اند که موعود دور بیان هستند؛ امّا آن را پنهان می‌داشته‌اند- م) محتـاج دلائل و شـواهد است. صِرفِ اظهار، کسی را قانع نمی‌کند. شخصِ مخالف با این نظریّه، در امتداد خطوط تکاملِ تدریجی(یعنی این که احساس حضرت بهاءالله از مأموریّت و مرجعیّت خود نسبی و تابع شرایط متکاملِ زمان بوده است؛ نظریّه‌ای که از جمله مک‌ایون از آن دفاع می‌کند- م)، استدلال می‌کند که در جریان آن نشان داده می‌شود خودآگاهی حضـرت بهاءالله تـدریجـاً تحوّل و تکامل یافته است. در جهت دفاع از رویکردِ راز موعودیّت، فقرات زیر(برگزیده از نفس کتاب ایقان- م) را می‌توان ارائه نمود: (رمزوراز، ص315)**
24. **«مضمون رازداری در ردیابیِ توسعۀ آگاهیِ موعودگرایانۀ حضرت بهاءالله، ارزشی اکتشافی دارد. فقرات مذکوره از کتاب ایقان، همچون سایر آثار دورۀ بغداد، به نحوی ظریفانه و هنرمندانه و به قصد حساس کـردن و آمـاده نمـودنِ جامعـۀ بابـی برای استقبال از تغییر مشرف به وقوع، حاویِ "پیام‌های رمزآمیز" می‌باشند. ایـن تغییر و تحوّل، در رهبریِ عملیِ حضرت بهاءالله بر جنبشی اصلاح‌گرا و ظاهراً بی‌اهمّیت پیش آمد، و آن را به داعیۀ آن حضرت مبنی بر مؤسّس موعودگونۀ یک سیستم اعتقادی جامع‌تر و جهانی‌تر مبدّل ساخت.»(رمزوراز، ص328)**
25. **«کول نخستین دانش پژوهی است که بر اساس متون دورۀ بغداد، به نفع نظریّۀ راز موعودیّت استدلال کرده است. برای مدّتی مدید براهینی، البتّه مجادلانه و نه محقّقانه، بر لَه و علیه این نظریّه مطرح بـوده است. این مناظره‌ای است که به سختی می‌تواند مبرّا از تعصّب باشد. بهاییان قائل به راز موعودند، در حالی که ازلیان و سایر مخالفان خیر. از لحاظ روش شناسی، مسأله به قضاوت در بارۀ‌ صحت مدّعای حضـرت بهاءالله منتهی می‌شود. برای من مشکل است توضیحات خودنگارانۀ حضرت بهاءالله را، ولو این‌که گـذشته‌نگر باشنـد، نـادیده انگارم.»(رمزوراز، ص352- یادداشت62)**
26. ***«رمزوراز* شالودۀ یزدان‌شناسی ایقان را تحقیق می‌کند و سعی می‌نماید به این مسئله پاسخ دهد که آیا کتاب مستطاب ایقان را یک فرد بابی نـوشته است و یـا مَن یُظهـرُهُ‌الله تحـریـر کـرده است؟ در زمان کتابت آن، "وقوف موعودانۀ" حضرت بهاءالله،(یعنی آگاهی حضرت بهاءالله از موعود بودنِ خود- م) چگونه بوده است؟ و آن حضرت تـا چـه حدّی راز خود؛ یعنی این حقیقت را که موعود بیان بوده‌اند، افشاء فرموده‌اند؟ در این‌جا باک، در قلمروهای نامکشوف قدم می‌گذارد؛ زیرا در مطالعات منتشر شدۀ بهایی (در مورد حضرت بهاءالله- م) نـدرتـاً چنین موضـوعی مـورد توجّه قـرار گـرفتـه اسـت.»(رمزوراز، ص366، نقد جونا وینترز)**
27. **«اکثـر مطـالب کتـاب *رمزوراز* به این مسأله می‌پردازد که کتاب ایقان تا چه حدی «راز» مؤلّف خود را پنهان یا عیان می‌سازد و نیز این‌که آیـا ایـن اشـارات ابهام‌آمیز را می‌توان نوعی پیش آگاهی در مورد افشاء و اعلان نزدیک آن راز در نظر گرفت؟ بنابر این کتاب *رمزوراز* اوّل به رمز می‌پردازد؛ یعنی هویت ایقان، که همانا تفحّص و تکاپویی در نمادگرایی قرآنی و اسلامی‌باشد؛ و سپس با راز دمساز می‌شود؛ یعنی سرشت روحانی و هویت حقیقیِ حضرت بهاءالله در آن زمان.»(رمزوراز، ص366، نقد جونا وینترز)**

### *ب5-4) بُعد اصلاحات*

### *ب5-4-1) اصلاحات در جامعۀ بابی*

### *ب5-4-1-1) مندرج در آثار مقدّسۀ بهایی*

1. **«این مظلوم به همّت تمام، در لیالی و ایّام، بعد از ورود (به) عراق، به اذن حضرت سلطان، به تهذیب نفوس و تطهیر افئده و قلوب برخاست و از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله، نزاع و فَساد و جدال را منع نمود؛ منعاً عظیماً فی‌الکتاب و عباد را به اعمال طیبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم. قریب چهل سنه می‌شود که در هیچ محل نار حرب مشتعل نشده، بلکه به کوثر نصایح الهی و حکمت ربانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت. امید آنکه از بعد آثار فَساد و نزاع و جدال در عالم نماند. نسئل اللّه تبارک و تعالی آن یؤلّفَ بین قلوبهم و یؤیدَ هم علی تهذیب نفوس العباد و اصلاح البلاد، انّهُ علی کلّ شیءٍ قدیر.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، صص9- 8) (مضمون بخش عربی: از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهیم که میان قلوب آنان الفت اندازد و تأییدشان نماید به تهذیب نفوس و اصلاح بلاد. همانا او بر هر چیزی تواناست.)**
2. **«در ایّام و لیالی در سجن مذکور (سجن سیاه‌چال طهران) در اعمال و احوال و حرکات حزب بابی تفکّر می‌نمودیم که مع علوّ و سموّ و ادراک آن حزب، آیا چه شده که از ایشان چنین عملی ظاهر یعنی جسارت و حرکت آن حزب نسبت بذات شاهانه. و بعد، این مظلوم اراده نمود که بعد از خروج از سجن به تمام همّت در تهذیب آن نفوس (بابیان) قیام نماید.»(لوح شیخ نجفی، ص17)**
3. **«چون مظلوم از سجن (سیاه‌چال طهران) خارج، حسب الأمر حضرت پادشاه حرسه اللّه تعالی مع غلام دولت علیّه ایران و دولت بهیّۀ روس به عراق عرب توجّه نمودیم و بعد از ورود به اعانت الهی و فضل و رحمت ربانی، آیات به مثل غیث‌هاطل (باران شدید) نازل و به اطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد را مخصوص این حزب (بابیان) را به مواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فَساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم، تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی به بِرّ و دانائی بدل گشت و سِلاح به اصلاح.»(لوح شیخ محمّدتقی نجفی، ص17)**
4. **«این مظلوم بعد از اشراق نیر آفاق از افق عراق به دو قاصد حقیقی و پیک معنوی در لیالی و ایّام اهل ایران را به افق عنایت مقصود عالمیان دعوت نمود و آن دو پیک آمه و خامه بوده. در جمیع احیان کوثر نصح از قلم جاری و سلسبیل بیان به اراده،‌ امام وجوه ظاهر و مقصودی جز اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم نبوده. در اوائل امر اعمال به قسمی منکر مشاهده می‌شد که هر بصیری به حق پناه می‌برد و هر سمیعی در لیالی و ایّام به عجز و ابتهال نجات می‌طلبید تا آنکه از فضل و عنایت به تحریر و بیان فی الجمله اعمال شنیعه به اعمال طیبه و اخلاق غیر مرضیه به مرضیه تبدیل گشت.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، ص21)**
5. **«ساحت عزّش (مظهر الهی) از خطا و عصیان مقدّس و منزّه است و آنچه از ملکوت اوامر و احکامش ظاهر شود کل من غیر توقّف باید به آن تمسّک نمایند و عمل کنند. اعمال این حزب (بابیان بخصوص بغداد) نزد تو و اهل بیان طرّاً معلوم و واضح بوده و هست، در سفک دماء و تصرّف در اموال ناس و ظلم و تعدّی مبالات نداشته‌اند و بعد از اشراق نیر ظهور از افق عراق کل را از اعمال مردوده و اخلاق مبغوضه منع نمودیم. ذرّات کائنات گواه بوده و هست که در جمیع احوال عباد را بما یرفعهم (به آنچه بر مقامشان می‌افزاید) امر نمودیم و از آنچه سبب پستی و ذلّت بوده نهی کردیم؛ (و) مقصودی جز ارتفاع کلمة‌اللّه و اصلاح عالم و نجات امم نبوده و نیست.»(اشراقات و چند لوح دیگر، ص33)**
6. **«سبحان اللّه، چهل سنه به نصایح و مواعظ عباد را از نزاع و فَساد و جدال منع نمودیم و از فضل الهی و رحمت رحمانی این حزب (بابیان بخصوص بغداد) از سلاح به اصلاح توجّه نمودند و ارادة اللّه را بر اراده‌های خود مقدّم داشتند. هر یوم از ظالمین ظلمی ظاهر و ناری مشتعل، مع ذلک صبر نمودند و به حق گذاشتند. در بعضی از اراضی ظالمین هر سنه به سفک دماء مشغول و حزب مظلوم به این کلمه که از قبل به آن نطق نمودیم، متمسّک إن تُقتَلوا خیرٌ لکم من أن تَقتُلوا؛ للّه الحمد، در سبیل الهی کشته شدند و نکشتند.»(اشراقات و چند لوح دیگر، ص12)**
7. **«امورات واقعه در ایران در سنین اوّلیه فی الحقیقه سبب حزن مقرّبین و مخلصین بوده و در هر سنه قتل و غارت و تاراج و سفک دماء موجود. یک سنه در زنجان ظاهر شد آنچه که سبب فزع اکبر بود و همچنین یک سنه در نیریز و سنۀ دیگر در طبرسی، تا آنکه واقعۀ ارض طاء (شهدای سبعه طهران) واقع و از آن به بعد این مظلوم به اعانت حقّ جلّ جلاله، این حزب مظلوم را بما ینبغی آگاه نمود. کلّ از ما عندهم و ما عند القوم مقدّس و بما عند اللّه متشبّث و ناظر.»(لوح شیخ نجفی، ص65)**
8. **«بعد این مظلوم دو سنه منقطعاً عن العالم هجرت کرد از بغداد، بعد از رجوعدر آن ارض بر منع از فَساد و اعمال غیر مرضیه غیر طیبه قیام نمودیم و لیلاً و نهاراً به جمیع اطراف الواح ارسال شد و مقصودی جز تهذیب نفوس و اعلای کلمۀ مبارکه نبوده (است)»(لوح شیخ محمّد تقی نجفی، ص123)**
9. **«بگو‌ای دوستان ترس از برای چه و بیم از که؟ گِلپارهای عالم به اندک رطوبتی متلاشی شده و می‌شوند. نفس اجتماع سبب تفریق نفوس موهومه است. نزاع و جدال شان درنده‌های ارض. به یاری باری شمشیرهای بُرندۀ حزب بابی به گفتار نیک و کردار پسندیده به غلاف راجع. لازال اخیار به گفتار حدائق وجود را تصرّف نمودند.»(مجموعۀ الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص47، لوح دنیا)**
10. **«بعضی از بیانات که در الواح مخصوص این حزب (منظور جامعۀ بابی، به خصوص در ایّام اقامت در بغداد است) نازل ذکر می‌شود تا بیقین مبین کلّ بدانند که این مظلوم عمل نموده آنچه را که نزد عقلاء و مظاهر عدل و انصاف محبوب و مقبول بوده. یا أولیاء اللّه فی بلاده و أحباءَه فی دیاره یوصیکم المظلوم بالأمانة و الدّیانة. طوبی لمدینة فازت بانوارهما بهما یرتفع مقام الانسان و یفتح باب الاطمینان علی من فی الامکان. طوبی لمن تمسّک بهما و عرف شانهما و ویل لمن انکر مقامهما. و در مقام دیگر این کلمات نازل. اِنّا نأمر عباد اللّه و إماءَه بالعصمة و التَّقوی لیقومُنّ من رقد الهوی و یتوجّهنّ الی اللّه فاطر الأرض و السّماء کذلک أمرنا العباد حین ما أشرق نیر الآفاق من جهة العراق. لیس ضرّی سجنی و بلائی و ما ورد علَیَّ من طغاة العباد بل عملَ الّذین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی. إنّ الّذین یُفسدون فی الأرض و یتصرّفون فی أموال النّاس و یدخلون البیوت من غیر اذن صاحبها انّی بریءٌ منهم إلا أن یتوبوا و یرجعوا إلی اللّه الغفور الرّحیم. و در مقام دیگر: یا ملأ الأرض سارعوا الی مرضاة اللّه و جاهدوا حقّ الجهاد فی اظهار أمره المبرم المتین. قد قدّرنا الجهاد فی سبیل اللّه بجنود الحکمة و البیان و بالأخلاق و الأعمال کذلک قضی الأمر من لدن قویّ قدیر. لیس الفخر لمن یفسد فی الأرض بعد إصلاحها اتّقوا اللّه یا قوم و لا تکونوا من الظّالمین. و در مقام دیگر: لا تسبّوا أحداً بینکم قد جئنا لاتّحاد من علی الارض و اتّفاقهم یشهد بذلک ما ظهر من بحر بیانی بین العباد و لکنّ القوم أکثرهم فی بُعدٍ مبین. إن یسبّکم أحدٌ أو مسّکم ضرٌّ فی سبیل اللّه اصبروا و توکّلوا علی السّامع البصیر. انّهُ یشهد و یری و یعمل ما أراد بسلطان من عنده انّهُ هو المقتدر القدیر. قد منعتم عن النّزاع و الجدال فی کتاب اللّه العزیز العظیم. تمسّکوا بما تنتفع بانفسکم و أهل العالم کذلک یأمرکم مالک القدم الظّاهر بالاسم الأعظم انّهُ هو الآمر الحکیم. و در مقام دیگر: إیاکم أن تسفکوا الدّماء أخرجوا سیف اللّسان عن غِمْدِ البیان لان به تفتح مدائن القلوب. اِنّا رفعنا حکم القتل عن بینکم انّ الرّحمة سبقت الممکنات إن کنتم تعلمون. و در مقام دیگر: یا قوم لا تفسدوا فی الارض و لا تسفکوا الدّماء و لا تأکلوا أموال النّاس بالباطل و لا تتّبعوا کلَّ ناعق رجیم. و در مقام دیگر: آفتاب بیان الهی را غروب اخذ ننماید و افول از پی در نیاید. امروز این کلمه علیا از سدرۀ منتهی اصغا شد انّی لِمنْ أحبّنی و اخذ أوامری و نبذ ما نهی عنه فی کتابی. و در مقام دیگر: امروز روز ذکر و ثناء و روز خدمتست خود را محروم منمایید شمائید حروفات کلمات و کلمات کتاب و شما نهالهایی هستید که از دست عنایت در ارض رحمت کِشته شده‌اید و از امطار کرم نموّ نموده اید شما را از عاصفات شرک و قاصفات کفر حفظ فرمود و بایادی شفقت تربیت نمود. حال وقت اثمار و اوراق است و اثمار سدره انسانی اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست این اثمار را از غافلین منع منمایید اگر پذیرفتند مقصود حاصل و حیات ظاهر و الّا ذروهم فی خوضهم یلعبون. یا حزبَ اللّه جهد نمایید شاید قلوب احزاب مختلفه عالم به آب بردباری و شفقتِ شما از ضغینه و بغضاء پاک و پاکیزه شود و قابل و لائق تجلّیات آفتاب حقیقت گردد. در اشراق چهارم از اشراقات ذکر نمودیم از برای هر امری ناصری لازم و جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سردار این جنود تقوی اللّه بوده اوست دارای کلّ و حاکم بر کلّ. در تجلّی سوّم از کتاب تجلّیات ذکر نمودیم سبب علوّ وجود و سموّ آن علوم و فنون و صنایع است. علم به منزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود تحصیلش بر کلّ لازم و لکن علومیکه اهل ارض از آن منتفع شوند نه علومیکه از حرف ابتدا شود و به حرف منتهی گردد. صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم. یشهد بذلک‌ام البیان فی هذا المقام المبین. فی الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علّت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط. طوبی لمن تمسّک به و ویل للغافلین. آن جناب باید در جمیع احوال عباد را به آنچه سبب ظهور اخلاق روحانیّه و اعمال طیبه است دعوت فرمایند تا کلّ آگاه شوند به آنچه که سبب ارتفاع وجود است و بهمّت کامل قصد مقام اعلی و ذروه علیا نمایند. و آنچه سبب اوّل است از برای تربیت خلق خشیة اللّه بوده طوبی للفائزین. کلمه اولی که در ورق اوّل فردوس از قلم ابهی مذکور و مسطور این است. به راستی می‌گویم حفظ مبین و حصن متین از برای عموم اهل عالم خشیة اللّه بوده اوست سبب اکبر از برای حفظ بشر و علّت کبری از برای صیانت وری. بلی در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه شایسته و لایق نیست منع می‌نماید و حراست می‌فرماید و نام آن را حیا گذارده‌اند و لکن این فقره محدود است بمعدودی کلّ دارای این مقام نبوده و نیستند. باید سلاطین ایّام و علمای اَنام به دین تمسّک نمایند چه که اوست علّت ظهور خشیة اللّه فیما سواه. کلمه ثانی که در ورق ثانی از فردوس ذکر نمودیم این است: قلم بیان در این حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار یعنی حضرات ملوک و سلاطین أیدهم اللّه را نصیحت می‌نماید و به دین و تمسّک به آن وصیت می‌کند اوست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان. سستی ارکان دین سبب قوّت جهّال و جرئت و جسارت شده. به راستی می‌گویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است. إسْمَعُوا یا أولی الابصار ثمّ اعتَبِرُوا یا أولی الانظار. امید آنکه آن جناب در آنچه ذکر شد به اُذُن واعیه اصغا فرمایند شاید عباد را از ما عندهم بما عند اللّه آگاه نمایند. از حقّ می‌طلبیم نور انصاف و آفتاب عدل را از سحاب تیره غفلت نجات بخشد و ظاهر فرماید. هیچ نوری به نور عدل معادله نمی‌نماید آنست سبب نظم عالم و راحت امم. در صحیفه بیان این کلمه علیا مسطور و مرقوم: بگو‌ای دوستان جهد نمایید شاید مصیباتی که فی سبیل اللّه بر مظلوم و شما وارد شده بین ناس ضایع نشود بذیل عفّت تمسّک نمایید و همچنین به حبل امانت و دیانت، صلاح عالم را ملاحظه نمایید نه هوای نفس را. یا حزبَ المظلوم شمائید رعاة عالم؛ اغنام را از ذئب نفس و هوی مقدّس دارید و به طراز تقوی اللّه مزیّن نمایید این است حکم محکم که از قلم قِدَمْ در این حین جاری شده. لَعمرُ اللّه سیف الأخلاق و الآداب أحدّ من سیوف الحدید.»(لوح شیخ نجفی، صص23- 17) (مضمون بخش‌های عربی، به صورت پیاپی:‌ای اولیای الهی مقیم شهرهای او، و‌‌ای احبای الهی در دیار او، مظلوم، شما را به امانت و دیانت سفارش می‌کند. خوشا برای شهری که به انوار آن‌ها فائز شد. به سبب این‌ صفات، مقام انسان بلند می‌شود و باب اطمینان بر روی اهل عالم گشوده می‌گردد. خوشا به حال کسی که به آن‌ها تمسک نمود و مقام و منزلتشان را شناخت، و وای به حال کسی که شانشان را منکر شدما بندگان خدا و کنیزانش را به عصمت و تقوی امر می‌کنیم تا از بستر هوی برخیزند و به خداوند، خالق آسمان و زمین توجه نمایند. هنگامی که خورشید عالم از افق عراق تابان شد، بندگان را این‌گونه امر کردیم. ضرر و زیان من، زندان و بلا و آنچه که مردم سرکش بر من وارد کردند نیست؛ بلکه عمل کسانی است که خود را به من نسبت می‌دهند و مرتکب کاری می‌شوند که قلب و قلمم را به ناله می‌آورد. من بیزار هستم از کسانی که در زمین فساد می‌کنند و در اموال مردم تصرّف می‌نمایند و بدون اجازۀ صاحبان منازل وارد آن‌ها می‌شوند؛ مگر این که توبه کنند و به خداوند بخشندۀ بخشاینده رجوع نمایند..ای اهل ارض، بشتابید به سوی رضای الهی و با تمام وجود در اعلان امر محکم و استوارش تلاش کنید. ما جهاد در راه خدا را، با سپاهیان حکمت و بیان، و اخلاق و اعمال مقرّر کردیم. امر این‌گونه از نزد خداوند مقتدر و توانا مقدّر شد. برای کسی که در زمین، بعد از اصلاح آن فساد می‌کند، فخر و مباهاتی نیست. از خدا بترسید،‌ای قوم، و نباشید از ستمگران...در بین خود نسبت به احدی بدزبانی نکنید. ما برای اتّحاد و اتّفاق اهل عالم آمده ایم. گواهی می‌دهد به این، آنچه که از بحر بیانم در میان عباد ظاهر شد؛ ولی اکثریّت قوم در بُعد آشکار هستند. اگر کسی به شما بدگویی کرد و یا در راه خدا ضرر و زیانی به شما وارد شد، شکیبا باشید و به خداوند شنوا و بینا توکّل کنید. او می‌شنود و می‌بیند و به قدرت خود آنچه را اراده نماید عمل می‌کند. او مقتدر و توانا است. در کتاب خداوند عزیز و عظیم، از نزاع و جدال منع شدید. به چیزی چنگ زنید که به خودتان و اهل عالم سود می‌رساند. مالک قِدمی که به اسم اعظم ظاهر است، این‌گونه شما را امر می‌نماید. او آمر و حکیم استمبادا خون‌ریزی کنید؛ شمشیر زبان را از نیام بیان بیرون آورید، زیرا شهرهای قلوب به وسیلۀ آن فتح می‌شود. ما حکم قتل را از میان شما برداشتیم؛ رحمت (الهی) بر ممکنات سبقت گرفته، اگر بدانید......‌ای قوم، در زمین فساد نکنید و خون کسی را نریزید و اموال مردم را به باطل نخورید و از هر بانگ‌برآورنده (کلاغ صفت) رجیمی پیروی ننمایید.)**
11. **«جمال مبارک در ایّام عراق دو سال غیبوبت فرمودند. شخص معهود (یحیی ازل) در پس پردۀ خوف چنان محجوب که نام و اثر به کلی مفقود. کار به درجه‌ای رسید که ذکری از امرالله نماند. نفوسی بودند معدود و مخمود و در زاویۀ خمول مخفی و مستور. تا آن که جمال قدم روحی لاحبائه‌ الفداء مراجعت فرمودند. به محض ورود به عراق چنان پرتو انوار به آفاق زد که عقول واله و حیران شد، صیت امرالله بلند گشت و آوازۀ اشراق شمس حقیقت به شرق و غرب رسید. فریداً وحیداً به نفس مقدّس مقابل مَن علی الأرض قیام فرمودند و واضح و آشکار بدون سِتر و حجاب، به اعلاء کلمة‌الله در آفاق پرداختند. خضعت لَه‌ الاعناق و ذلّت له الرّقاب و خشعت له الاصوات و شخص معهود در زاویۀ خمول خزیده و از ترس و خوف در صفحات بصره و سوق الشّیوخ نام خویش را حاجی‌علی گذاشته و کفش و کچ‌فروشی می‌نمود و این قضیه را حتّی بیانیان شاهد و گواهند، نفسی انکار نتواند.»(حضرت عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب4، فقرۀ174، صص205- 204)**
12. **«باب چون در بدایت تأسیس بود که قتیل گشت، لهذا این طایفه (بابیان) از روش و حرکت و سلوک و تکلیف خویش بی‌خبر بودند؛ اساسشان مجرّد مَحبّت باب بود و این بی‌خبری سبب شد که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت و چون تعرّض شدید دیدند، دست به مدافعه گشودند. لکن بعد از رجوع (از کردستان)، بهاءالله در تربیت و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح احوال این طایفه جهد بلیغ نمود، به قسمی که در مدّت قلیله، جمیع این فَساد و فِتَن خاموش گردید و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد و به حسب مسموع، در نزد اولیای امور نیز واضح و مشهود گشت که نوایا و مبادی و افکار این طایفه، امور روحانیّه و از متعلّقات قلوب صافیّه است و اساس حقیقی اصلی، تصحیح اخلاق و تحسین ادبی عالم انسانی است؛ به مادّیات قطعیاً علاقه نداشته و چون این اساس در قلوب این طایفه استقرار یافت، به قسمی در جمیع بلاد حرکت نمودند که در نزد اولیاء امور به سلامت نفس و سکون قلب و نیّت صحیحه و اعمال حسنه و حسن آداب مشتهر گشتند.»(حضرت عبدالبهاء، مقالۀ شخصی سیاح، ص39)**
13. **«غلوّ نخواهد بود اگر گفته شود در طول هفت سالی که از فعّالیت مجدّد آن حضرت تا اظهار علنی مظهریّت و مأموریّتش ادامه داشت- سال‌هایی که هم اکنون مورد توجّه ما هستند- جامعۀ قدیم بابی به نام و به شکل جامعه‌ای جدید، دوباره متولّد شد، به آهستگی شکل گرفت و به پا خاست، و این در حالی بود که بانی و خالق آن، هم‌چنان در لباس یکی از پیروان شایستۀ حضرت باب ظاهر می‌شد و به عنوان یکی از اصحاب برجستۀ آن حضرت عمل می‌کرد. این هفت سال، دوره‌ای بود که در خلال آن، شخصیّت رئیس اسمی جامعه (یحیی ازل- م)، به طور پیوسته از صحنه زایل می‌شد و شهرت و اعتبار او در مقابل شکوه و عظمت قائد و مُنجی حقیقی آن، رنگ می‌باخت؛ دوره‌ای که در طول آن، نخستین ثمرات سرگونی حضرت بهاءالله به بغداد، واقعه‌ای که به قوایی غیر قابل ارزیابی مجهّز گشته بود، ظاهر و عرضه گشت؛ دوره‌ای که تاریخ از آن به عنوان زمانی یاد خواهد کرد که در امتدادش شهرت و شکوه جامعه‌ای تجدید‌حیات‌یافته بسی تقویت شد؛ اخلاقیاتش به کُلّی دگرگون گشت؛ شناختش از کسی که اقبال و آبرویش را اعتلا بخشید، با شور و حرارت تثبیت شد؛ آثار و ادبیّاتش غنای فراوان یافت؛ و عموم مردم به پیروزیش بر دشمنان جدیدش اذعان و اعتراف کردند.»(مرور معبود، ص198)**
14. **«حضرت بهاءالله جامعۀ بابی را دعوت می‌نمایند تا شایسته و سزاوار آن ودیعۀ ربانی شوند که حضرت باب به آنان سپرده‌اند و لایق آن همه فداکاری دلیرانۀ قهرمانان بی‏شماری گردند که جان خود را نثار جانان نموده‌اند. حضرت بهاءالله همچنین بابیان را بر آن می‌خوانند که نه تنها زندگانی شخصی خود را باموازین و تعالیم الهی منطبق سازند بلکه جامعه‌ای تشکیل دهند که برای اهالی بغداد پایتخت عراق عرب که متشکّل از مردمان گوناگون بود، نمونه و سرمشق باشد. با آنکه تبعید شدگان در شرایطی سخت و دشوار زندگی می‌کردند و با کمبود وسائل مادّی روبرو بودند ولیکن داشتن چنین هدفی آن‌ها را بر سر شوق آورده بود. یکی از اصحاب ملقّب به"نبیل" که بعداً تاریخ مفصّل دوران رسالت حضرت باب و حضرت بهاءالله را به رشتۀ تحریر در‏آورد کمال روحانیت و وارستگی را که در آن ایّام بین یاران حکمفرما بود چنین وصف می‌نماید :"اکثر شبها را ده نفر بیک قُمری خرمای زاهدی می‌گذرانیدند و معلوم نبود که کفش و عبا و قبائی که در آن منازل است صاحبش کیست هر کس که در بازار کار داشت کفش به او تعلّق داشت و هر کس به حضور مبارک مشرّف می‌شد عبا و قبا به او تعلّق داشتچه خوش اوقات و خوش ایّامی‌بود..."** **اولیای امور کنسولگری ایران که گمان می‌کردند ماجرای نهضت بابیه پایان یافته از این که جامعۀ تبعید شدگان به پایتخت ایالت عراق به تدریج مورد احترام مردم قرار گرفته و از عوامل ذی نفوذ آن سامان و شهرهای مجاور آن محسوب گشته بود، متحیّر بودند. از آنجا که تعدادی از مهمترین زیارتگاه‌های مذهب شیعه در آن ناحیه واقع بود، گروه‌های متوالی زائرین ایرانی در آن منطقه تحت شرائط بسیار مطلوبی در معرض نفوذ نهضت بابی که حیات جدیدی یافته بود قرار می‌گرفتند. از جمله اعیان و نفوس عالی مقامی که در محلِّ سکونت ساده و بی‏پیرایۀ حضرت بهاءالله در بغداد به دیدارشان می‏شتافتند بعضی از شاهزادگان خاندان سلطنتی ایران بودند. یکی از آنان که خود در خانۀ حضرت بهاءالله برای مدّت کوتاهی از مصاحبت با آن حضرت برخوردار شده بود چنان مجذوب و مفتون آن محیط گردید که خیالی خام در سر بپرورانید و آن این که با ساختن خانه‌ای کاملاً مشابه با خانۀ مزبور در میان باغ و بوستان املاک خود شاید بتواند قدری از حالت و کیفیت آن فضای پاک و منزّه روحانی را به دست آورد. شخص دیگر که به طور عمیق‏تری از شرفیابی به حضور ایشان منقلب شده بود عواطف خود را به یاران خویش چنین ابراز نمود:"چنانچه غم‌های عالم به تمامه در قلب من جمع شده باشد چون به آستان حضرت بهاءالله قدم نهم جمیع بالمرّه زائل گردد و گویی در فردوس برین و جنّت علّیین وارد شده‏ام.» (مرکز جهانی بهایی، رسالۀ حضرت بهاءالله، ص16)**

### ب5-4-1-2) مندرج در کتاب رمزوراز و سایر منابع

1. **«توسعۀ خودآگاهی دینی حضرت بهاءالله بعدها تغییر جهت‌هایی یافت كه آن‌ها را باید در حال و هوای جنبش بابی ادراك نمود؛ جنبشی كه نخستین فعّالیت‌های اصلاح‌گرایانۀ دینی آن حضرت در متن آن آغاز شد.»(رمزوراز، ص16)**
2. **«تغییر و اصلاح اخلاقی و اصولی گروه‌های بومی و تبعیدی بابی كه تحت قیادت و هدایت حضرت بهاءالله (به خصوص در بین سال‌های 63- 1856) صورت گرفت، بابیان را برای اقبال به هیكلی (شخصیّتی) موعودگونه (messianic) كه می‌بایست قیامتی معناً و اساساً متفاوت را محقّق سازد، آماده و مهیّا ساخت.»(رمزوراز، ص25)**
3. **«در فاصله زمانیِ 1853 تا 1854، حضرت بهاءالله اصلاحات متعدّدی را در این جامعه (جامعۀ بابی)، که از درگیری‌های نظامیِ چهارسال پیشین و ضربات خونین متعاقب آن به دست دولت قاجار، به سختی زخم دیده بود، اِعمال فرمودند. در آغاز، بعضی بابیان با این اصلاحات به مخالفت برخاستند و آن حضرت هم بـرا‌ی اجتنـاب از اختلاف و انشقاق، در بهار سال 1854، به مدت دو سال در کوهستانه‌ای دشت سَرگَلو (sarGalu)، واقع در کردستان عراق، حوالی سلیمانیه، عزلت گزیدند.»(رمزوراز، ص296)**
4. **«بعـد از مراجعت (از کردستان)، آن حضرت با بحرانی مواجه شدند که جامعۀ بابی را در کام کشیده بود. اقدامات اصلاحی و اِحیایی، ضروری می‌نمود؛ کاری که صبح ازل، در خلال غیبت برادر ناتنیش، از اجرای آن عاجز مانده بود. حضرت بهاءالله به سختی توانستند طهارت و تنزیه روح را، که از طریق صحّت و سلامت اخلاقی حاصل می‌شد، شرط ضروری قبول روحانی، قرار دهند. در این راستا، وعدۀ ظهورِ جدیدِ الهی به تأخیر افتاد فقط به این سبب که نخبگان اخلاقی به وجود آیند؛ یعنی کسانی که از لحـاظ روحانی، بتوانند شایستگی خود را برای استقبال از آن تجلّی، اثبات نمایند. حضرت بهاءالله به قصد تغییر جهتِ روانیِ بابیان و نیز استحکام و اتّحاد جامعۀ بابی، به نحوی مؤثّر و کار آمد از مفهوم قیامت استفاده فرمودند.»(رمزوراز، ص296)**
5. **«حضرت بهاءالله اصلاحات معیّنی را مدّ نظر داشتند که بدایتاً محلی بوده، متمرکز بر تجدید حیاتِ جامعۀ بابی در ایران و در تبعیدگاهشان، بغداد بود. امّا زمانی که قیادت آن حضرت اجتناب‌ناپذیر ظاهر شد و نیروی فرّه ایزدیشان تبعیت اکثریت بابیان را مسلّم ساخت، برایشان میسّر گشت که مأموریّت خود را بـه عنوان یک مُصلح، اعلان فرمـایند.»(رمزوراز، ص333)**
6. **«برای درک این‌که ایقان یک جنبش دینی را چگونه در جهتی معیّن و به سمت هدفی مشخّص هدایت کرد؛ متن آن باید از نقطه نظر اشارات اصلاح‌طلبانه نیز مورد بررسی قرار گیرد.»(رمزوراز، صص335- 334)**
7. **«کتاب ایقان در زمانی نازل شد که مؤلّف والا مقام آن، خود را وقف اصلاح جامعۀ بابی کرده بودند. در آن هنگام ایشان توجّهی به اصلاح اسلام یا ایران یا جهان نداشتند.»(رمزوراز، ص336)**
8. **«صلح‌گراییِ حضرت بهاءالله باعث ابتعاد بابیان از بدنامیِ انقلابی و انکارِ تمامیّت خشونت و ستیزه‌جویی شد. آن حضرت به جهت تحکیم روابط درونی، مسائل اخلاقی را ترغیب فرمودند. استحکام اخلاقیِ جامعۀ بابی متمرکز گشت بر صحّت رفتار فردی؛ فرایندی که در پاسخِ جمعی به اولیای امـور دولتی نیـز مؤثّر افتـاد. راهکار مشخّص بـود: جامعـۀ بابی فقط به واسطۀ اصلاحِ اخلاقی می‌توانست حیات و همبستگی خود را حفظ کند و در جهت تغییر و تحوّل آتی آماده گردد.»(رمزوراز، ص338)**
9. **«در نفس کتاب ایقان عنـاصری از تعالیمِ اخلاقی و اصلاح گرایانۀ حضرت بهاءالله موجود است که به منزلۀ شروط اخلاقی برای بصیرت روحانی معرّفی شده‌اند؛ ذیلاً مبتنی بر فقرات مربوطه نگاهی به این تعالیم می‌افکنیم:»(رمزوراز، ص339) (فقط عناوین تعالیم مذکور عبارتند از: طهارت‌وپاکی (قلب)؛ انقطاع‌وگسستگی؛ تواضع‌وفروتنی؛ اجتناب از غیب و بدگویی؛ تدیّن‌ودینداری؛ کرم‌وبخشندگی؛ مهربانی به حیوانات؛ شهادت‌وجانبازی؛ اغماض‌وبخشایندگی- م)**
10. **«این اصلاحات (معمول در جامعۀ بابی)، گر چه کلی و عمومی هستند، امّا مستلزم هیچ گونه انقلاب اجتماعی نمی‌باشند؛ و بـه امـور جهانی هم ربطی نـدارنـد؛ بلکه مبیّن مرحله‌ای ابتدایی در مأموریّت اصلاحی حضرت بهاءالله می‌باشند؛ که همان اصلاحات بابیِ در جهتِ جامعیّت و اکملیّت شخصیّت باشد. امّا تقویت و تحکیم جامعۀ بابی شرطی ضروری بـود بـرای عرضۀ بـرنـامـه‌ای اصلاح گـرایانه که بتواند در سطح جهانی به اجراء درآید. و بالاخره، یازده سال بعد، همین نصایح و ضوابط، به عنوان بخشی از سیستم اخلاق بهایی، در کتاب مستطاب اقدس، مندرج و مرتب شدند.»(رمزوراز، ص341)**
11. **«با بازگشت حضرت بهاء‌الله به بغداد که در ماه مارچ ١٨٥٦ میلادى واقع شد، دورۀ جدیدى در حیات اصحاب سرگون شده به عراق گشوده شد. در دوران غیبت حضرت بهاء‌الله جامعۀ بابى ریاستش در دست افراد بى‌ایمانى چون یحیى و سید محمّد اصفهانى قرار گرفته و به شهادت دوست و دشمن به انحطاط کامل گرائیده بود. افراد حزب بابى اکثراً روحیۀ خود را از دست داده بودند. این بابیان برخلاف شهدا و قهرمانان صدر امر که تنها در ده سال قبل از آن با نثار خون، ثبات ایمان، علوّ شان و شدّت حبّ خود را به امر بدیع به منصۀ ظهور رسانده بودند، اکنون از آن خصایص بى‌بهره گشته و از نظر روحانى در حکم مرده بودند. بعلاوه، تفرقه بین آنان افتاده بود و تنها در شهر قزوین موطن جناب طاهره قهرمان جاودانى دور بیان چهار فرقه مختلف با نام‌هاى مخصوص به وجود آمده بود. دست‌هاى پیرو میرزا‌یحیى شده، عدّه‌اى خود را مؤمن به قدّوس یا طاهره دانسته و تعدادى هم خود را از پیروان بیان، امّ‌الکتاب دیانت بابى مى‌شمردند. همچنین در این ایّام بود که قریب بیست و پنج نفر از بابیان، گستاخانه قیام کرده ادّعاى من یُظهِرُهُ‌اللّهى نموده بودند و این عنوانى بود که حضرت باب، موعود کلّ اعصار یعنى حضرت بهاء‌الله را بدان ستوده و به ظهورشان بشارت داده بودند. بعضى از این مدّعیان حتّى پا را فراتر نهاده و براى اثبات مدّعاى خود به انتشار نوشتجاتشان بین افراد جامعه پرداخته بودند. تعدادى از این مدّعیان که به قصد تبلیغ حضرت بهاء‌الله در بغداد حضور آن حضرت مشرّف شده بودند به عرفان مقام حضرتش فائز شده به پاى مبارک افتاده و از جسارتى که کرده بودند، استغفار و طلب بخشش نمودند و بعضى از آنان به چنان درجه‌ای از عبودیّت و ایمان رسیدند که در زمره اعاظم اصحاب درآمدند. حضرت بهاء‌الله بار دیگر زمام امر را در دست خود گرفتند. ابرهاى تیرۀ عدم ثبات، یأس و نکبت که در مدّت غیبت آن حضرت افراد جامعه بابى را فراگرفته بود، اکنون در حال پراکندگى بود. جمال مبارک با نصایح حکیمانه و تشویقات مشفقانه که گاهى کتبى و زمانى شفاهى انجام مى‌شد، حیات تازه‌اى در کالبد رو‌به‌زوال جامعۀ بابى دمیدند و در مدّت کوتاهى توانستند بعضى از افراد آن جامعه را به قهرمانان روحانى امر الهى تقلیب نمایند. حضرت بهاء‌الله خود در این باره چنین شهادت داده‌اند‌: ‌"بعد از ورود (به بغداد) به اعانت الهى و فضل و رحمت ربانى، آیات به مثل غیث‌هاطل (باران شدید) نازل و به اطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد مخصوص این حزب (بابیان) را به مواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فَساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آنکه از فضل الهى غفلت و نادانى به برّ و دانائى بدل گشت و سلاح به اصلاح‌." پس از مراجعت حضرت بهاء‌الله به بغداد بیانات مبارکه به وفور از لسان آن حضرت جارى مى‌شد. این آیات در حضور بعضى از اصحاب نازل مى‌گشت؛ ولی بسیارى از آن‌ها نوشته نمى‌شد. به شهادت کتبى نبیل اعظم موّرخ جاودانى این دور بدیع، در یک شبانه روز به اندازۀ تمام قرآن آیات از لسان مبارک نازل مى‌شده و این کیفیت تا دو‌سال پس از مراجعت از کردستان ادامه داشته‌است.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فصل پنچم)**

**\*\*\***

### ب5-4-2) اصلاحات کُلّی و عمومی

### ب5-4-2-1) مندرج در آثار مقدّسۀ بهایی

1. **«باری به عضد ایقان اصنام اوهام و اختلاف را بشكنید و به اتّحاد و اتّفاق تمسّك نمائید. این است كلمۀ علیا كه از‌ام الكتاب نازل شده. یشهد بذلك لسان العظمة فی مقامه الرّفیع. آن جناب و سائر اولیاء باید به اصلاح عالم و رفع اختلاف امم تمسّك نمائید و جهد بلیغ مبذول دارید. انّهُ هو المؤیّد الحكیم و هو المشفق الكریم.»(ادعیۀ حضرت محبوب، ص408)**
2. **«نوصیكم بخدمة الامم و اصلاح العالم. از ملكوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه كه سبب حیات عالم و نجات امم است. نصایح قلم اعلی را به گوش حقیقی اصغا نمائید. آن‌ها خیر لكم عمّا علی الارض، یشهد بذلك كتابی العزیز البدیع.»(ادعیۀ حضرت محبوب، ص420)**
3. **«لازال هر یک از مظاهر رحمانیه و مطالع عزّ سُبحانیه که از عالم باقی به عرصۀ فانی برای احیای اموات قدم گذارده‌اند و تجلّی فرموده‌اند، امثال تو آن نفوس مقدّسه را که اصلاح اهل عالم منوط و مربوط به آن هیاکل احدیه بوده، از اهل فَساد دانسته‌اند و مقصّر شمرده‌اند. قد قضی نحبهم فسوف یقضی نحبک و تجد نفسک فی خسران عظیم بزعم تو این محیی عالم و مصلح آن مفسد و مقصّر بوده جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات چه تقصیر نموده‌اند که محلّ سیاط قهر و غضب شده‌اند.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، صص304- 303)**
4. **«این ایّام اغنام الهی (نماد مؤمنان) بین ذئاب ارض مبتلی و این مظلوم تحت براثن (چنگال‌ها‌ی) بغضا، و لکن شاکریم که حق عنایت فرمود و تأیید نمود به شانی که من دون سِتر و حجاب، ما بین احزاب اظهار نمودیم آنچه را که سبب اعظمست از برای اصلاح عالم و نجات امم. با احدی مداهنه (چاپلوسی) ننمودیم و در اجرای اوامر الهی توقّف نکردیم. ظلم ظالمین و ضرّ معتدین قلم اعلی را از اظهار کلمۀ علیا منع ننمود.»(اشراقات و چند لوح دیگر، ص10)**
5. **«یا ایها المنجذب بآیاتی اسمع ما انزلناه لِأحد اولیائی اِنّا ما اردنا فی المُلک الّا الاصلاح یشهد بذلک مصباح العالم الّذی ما اتّخذ لحفظه زجاجاً و لا بلّوراً ولا حائلاً.»(اشراقات و چند لوح دیگر، ص19) (مضمون:‌ای کسی که منجذب به آیاتم هستی، بشنو آنچه را که برای یکی از اولیای خود نازل نمودیم: ما در ملک اراده نکردیم مگر اصلاح را. چراغ دانش گواه این امر است؛ چراغی که برای حفظ خود هیچ شیشه‌ و بلوری و محافظی اختیار نکرد.)**
6. **«چندی قبل این خطبۀ مبارکه از قلم اعلی جاری و نازل، حال مجدّد ذکر می‌شود شاید به مرقاة (نردبان) انصاف صعود نمائی و در آنچه ظاهر شده تفکّر کنی و فائز شوی به آنچه که سبب اعظم است از برای نجات امم و اصلاح عالم.»(اشراقات و چند لوح دیگر، ص32- 31)**
7. **«فی الحقیقه خطیئات آن نفوس (بابیان بخصوص بغداد) از حدّ احصا خارج. این مظلوم این اذکار را دوست نداشته و ندارد؛ مقصود آنکه بعضی آگاه شوند و به حق نطق نمایند(از جمله)، در صدد قطع سدرۀ مبارکه افتادنددر لیالی و ایّام به نصرت قیام نمودیم؛ به شانیکه اعراض احزاب عالم منع ننمود، و مقصودی جز اصلاح و اخماد نار ضغینه و بغضاء نبوده و نیست.»(اشراقات و چند لوح دیگر، ص49)**
8. **«برهانی ما ظهر و یظهر من عندی و حجّتی قیامی علی الامر و اظهارُ ما امرت به من عنده بحیث ما منعتنی سطوةُ العالم و لا زماجیرُ الامم ارحموا علی انفسکم و علی المظلوم الّذی به ظهرت سلطنة اللّه و قدرته و عظمته و اقتداره قد اظهر الامر اَمام وجوه الامراء و الملوک و بَلّغَ الیهم رسالات اللّه و احکامه و اوامره و ما اراد بذلک الّا اصلاح العالم و اطفاء نار الضّغینة و البغضاء فی افئدة الامم.»(اشراقات و چند لوح دیگر، ص94) (مضمون: برهان من آنچه است که از نزدم ظاهر شده و می‌شود و حجت من قیامم بر امر و اظهار آنچه است که از نزد خداوند به آن امر شدم؛ آن چنان که نه خشم و غضب عالم و نه عربده و هیاهوی امم منعم نتوانست. به خود و به مظلومی که به واسطه او سلطنت و قدرت و عظمت و اقتدار الهی ظاهر شد، رحم نمایید. او در مقابل امراء و سلاطین برجسته، امر الهی را اظهار نمود و رساله‌های خداوند و احکام و اوامرش را به آنان ابلاغ نمود و قصدش نیز از این عمل صرفاً اصلاح عالم و اطفاء آتش بغض و عناد در قلوب امم بود.)**
9. **«کلمة‌اللّه در ورق نهم از فردوس اعلی: به راستی می‌گویم، هر امری از امور اعتدالش محبوب؛ چون تجاوز نماید سبب ضرّ گردد. در تمدّن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده. آلت جهنّمیه (مثل بمب اتمی) به میان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آن را چشم عالم و آذان امم ندیده و نشنیده. اصلاح این مفاسد قویۀ قاهره ممکن نه مگر به اتّحاد احزاب عالم در امور و یا در مذهبی از مذاهب. بشنوید ندای مظلوم را و به صلح اکبر تمسّک نمائید. اسباب عجیبۀ غریبه در ارض موجود؛ ولکن از افئده و عقول مستور، و آن اسبابی است که قادر است بر تبدیل هواء ارض کلّها و سمّیت آن سبب هلاکت.»(اشراقات و چند لوح دیگر، صص124- 123)**
10. **«از اوّل ایّام در دست غافلین مبتلا (بودم). گاهی به عراق و هنگامی به ارض سرّ (شهر ادرنه) و از آنجا به عکّاء که منفای قاتلین و سارقین بوده مِن غیر جهت ما را نفی نمودند، و از این سجن اعظم معلوم نیست به کجا و چه جا محل گیریمما در هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود، باید حزب اللّه به کمال استقامت و اطمینان به افق اعلی ناظر باشند و به اصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند. آنچه وارد شده و بشود سبب و علّت ارتفاع امر بوده و هستقسم به آفتاب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق نموده، حزب اللّه (پیروان حضرت بهاءالله) جز عِمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند. با جمیع ناس به صدق و صفا بوده‌اند؛ ظاهر‌شان عین باطن و باطن نفس ظاهر؛ حقیقت امر پوشیده و پنهان نه، امام وجوه ظاهر و هویدا.»(اشراقات و چند لوح دیگر، صص137- 136)**
11. **«این ایّام راستی و صدق تحت مخالب (چنگال‌های) کذب مبتلا و عدل به سیاط (شلاق) ظلم معذّب؛ دخان فَساد جهان را اخذ نموده، به شانی که لایُری من الجهات الّا الصّفوف و لا یُسمع من الاَرجاء الّا صلیل السّیوف. از حق می‌طلبیم مظاهر قدرت خود را تأیید فرماید بر آنچه سبب اصلاح عالم و راحت امم است.»(اشراقات و چند لوح دیگر، ص154، طراز پنجم از لوح طرازات) (مضمون جملۀ عربی: در اطراف دیده نمی‌شود مگر صفوف لشگرها و در نواحی شنیده نمی‌شود مگر صدای برخورد شمشیرها.)**
12. **«انا حملنا الشدائد و البلایا لاصلاح العالم و نجاة الامم طوبی لمن سمع و ویل لکلّ غافل مُریب.»(اشراقات و چند لوح دیگر، ص208) (مضمون: ما سختی‌ها و بلایا را به خاطر اصلاح عالم و نجات امم تحمّل کردیم. خوشا به حال کسی که شنید و وای به حال هر غافل شکّاک.)**
13. **«بر اهل عالم طرّاً واجب و لازم است اعانت این امر اعظم که از سماء اراده مالک قدم نازل گشته، شاید نار بغضاء که در صدور بعضی از احزاب مشتعل است، به آب حکمت الهی و نصائح و مواعظ ربانی ساکن شود و نور اتّحاد و اتّفاق آفاق را روشن و منوّر نماید. امید آنکه از توجّهات مظاهر قدرت حق جلّ جلاله سِلاح عالم به اصلاح تبدیل شود و فَساد و جدال از ما بین عباد مرتفع گردد.»(مجموعه الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص11، بشارت پنجم از لوح بشارات)**
14. **«باری تارة بالتّصریح و اُخری بالتّلویح آنچه باید گفته شود گفتیمانچه از قلم اعلی جاری شده، سبب علوّ و سموّ و تربیت جمیع اهل عالم بوده و هست و از برای جمیع امراض دریاق اعظم است؛ لَو هُم یفقهون و یشعرون.»(مجموعه الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص41)**
15. **«در یکی از الواح نازل: یا حزب اللّه به خود مشغول نباشید، در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح عالم از اعمال طیبۀ طاهره و اخلاق راضیۀ مرضیه بوده. ناصر امر اعمالست و مُعینش اخلاق.»(مجموعه الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص48)**
16. **«امید هست که علما و امرای ارض متّحداً بر اصلاح عالم قیام نمایند و بعد از تفکّر و مشورت کامل، به دریاق (پادزهر) تدبیر، هیکل عالم را که حال مریض مشاهده می‌شود، شفا بخشند و به طراز صحّت مزین دارند.»(مجموعه الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص41)**
17. **«این فانی از اهل ارض انصاف طلب می‌نماید که فی الجمله گوش لطیف رقیق محبوب را که از برای اصغای کلمۀ حکمت خلق شده، از سبحات و اشارات و ظنون و اوهام لایُسمِنه و لایُغنیه پاک و طاهر نمایند تا ناصح اقبال کند به اظهار آنچه سبب برکت عالم و خیر امم است. حال در اکثر ممالک نور اصلاح مخمود و خاموش و نار فَساد ظاهر و مشتعل.»(مجموعه الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص104)**
18. **«باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتّحاد و اتّفاق را جاری فرمایند و از سِلاح به اصلاح توجّه کنند و اگر سلطانی بر سلطانی برخیزد سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند. در این صورت، عساکر و آلات و ادوات حرب لازم نه، الّا علی قَدَرٍ مقدور لِحفظِ بِلادهم و اگر به این خیر اعظم فائز شوند، اهل مملکت کلّ به راحت و مسرّت به امور خود مشغول گردند؛ و نوحه و ند‌به اکثری از عباد ساکن شود.»(لوح شیخ محمّدتقی نجفی، ص24)**
19. **«یا شیخ، قسم به آفتاب حقیقت که از افق سماء سجن مشرق و لائح، این مظلوم جز اصلاح قصدی نداشته. یشهد بذلک کلُّ عارفٍ بصیر و کلّ عالم خبیر.»(لوح شیخ محمّدتقی نجفی، ص28) (مضمون جملۀ عربی: هر عارف بصیر و عالم خبیری به این امر گواهی می‌دهد.)**
20. **«در آن ارض (اصفهان) علمای اَعلام بسیارند، از جمله حضرات سادات که در بزرگی و شان معروفند؛ با ایشان مشورت نمائید و آنچه از قلم اعلی جاری شده بنمائید شاید بر اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم مؤیّد شوند و ضغینه و بغضای مکنونۀ مخزونه در افئده را به کوثر نصائح الهی ساکن نمایند. این توفیق را از حقّ می‌طلبیم و لیس هذا علیه بعزیز.»(لوح شیخ محمّدتقی نجفی، ص44)**
21. **«سبحان اللّه این حزب (اهل بهاء) به سلاح محتاج نه، چه که کمر همّت لأجل (برای) اصلاح عالم بسته‌اند. جندشان اعمال طیبه، سلاحشان اخلاق مرضیه، و سردارشان تقوی اللّه. طوبی لمن انصف.»(لوح شیخ محمّدتقی نجفی، ص55)**
22. **«یا شیخ، مکرّر گفتیم حضرت پادشاه را در سنین معدودات نصرت نموده ایم. سال‌هاست در ایران امر مغایری ظاهر نشده، زِمام مفسدین احزاب در قبضه اقتدار مقبوض، احدی از حدّ تجاوز ننمود. لَعَمرُاللّه (قسم به خداوند) این حزب (اهل بهاء) اهل فَساد نبوده و نیستند؛ قلوبشان به نور تقوی منوّر و به طراز مَحبّة‌اللّه مزیّن؛ همّشان اصلاح عالم بوده و هست. و اراده آنکه اختلاف از میان برخیزد و نار ضغینه و بغضا خاموشی پذیرد تا جمیع ارض قطعۀ واحده مشاهده گردد.»(لوح شیخ محمّدتقی نجفی، ص90)**
23. **«یا شیخ، باید علما با حضرت سلطان أیده اللّه متّحد شوند و در لیالی و ایّام بما یرتفع به شان الدّولة و الملّة تمسّک نمایند. این حزب (اهل بهاء) به تمام همّت، به تهذیب نفوس و اصلاح امور متشبّث و مشغولند.»(لوح شیخ محمّدتقی نجفی، ص101)**
24. **«ای احزاب مختلفه، به اتّحاد توجّه نمائید و به نور اتّفاق منوّر گردید. لِوَجه اللّه در مقرّی حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید، تا جمیع عالم به انوار نیر اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس. این مظلوم از اوّل ایّام الی حین، مقصودی جز آنچه ذکر شد نداشته و ندارد.»(دریای دانش، ص63)**
25. **«اهل عالم از هر نژاد و ملّت و دین با این فرصت خطیر مواجه گشته‌اند که از تعلّقات ملّی و تباینات قومی که بین آنان جدائی افکنده قدم فراتر نهند و در ظلّ وحدت عالم انسانی درآیند و کره ارض را وطنی واحد شمارند. حضرت بهاءاللّه می‌فرمایند: اصلاح عالم و راحت اممظاهر نشود مگر به اتّحاد و اتّفاق. امید است که انتشار ترجمۀ کتاب مستطاب اقدس در تحقّق این مقصد جلیل و وسیع‌النّطاق (فراگیر) حرکتی تازه بخشد و ابواب جدیدی را برای احیای عموم اهل عالم بگشاید.»(بیت العدل اعظم، مقدمۀ کتاب اقدس)**
26. **«یا ملأ الانشاء لا تتّبعوا انفسکم آن‌ها لَامّارة بالبَغی و الفحشآء اتّبعوا مالک الاشیاء الّذی یأمرکم بالبرّ و التّقوی انّهُ کان عن العالمین غنیاً. ایاکم عن تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و من افسد انّهُ لیس منّا و نحن بُرءآءُ منه کذلک کان الامر من سماء الوحی بالحقّ مشهوداً.»(کتاب اقدس، فقرۀ64) (ای خلق عالم، از نفس‌های خود تبعیّت نکنید، زیرا به زشت‌کاری و فحشاگری امر می‌کند؛ از مالک اشیاء (مظهر الهی) پیروی کنید که شما را به پاکیزگی و پرهیزگاری امر می‌نماید. او بی‌نیاز از اهل عالم است. مبادا بعد از این که اصلاحات زمین را فراگرفت در آن فَساد نمایید. کسی که فَساد کند از ما نیست و ما از او بیزاری می‌جوییم. امر الهی این‌گونه از آسمان وحی به حق و راستی نمودار شد.)**
27. **«جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند. لَعَمرُاللّه شئونات درنده‌های ارض لایق انسان نبوده و نیست. شان انسان رحمت و مَحبّت و شفقت و بردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود.»(آیات الهی1، اوّل شهرالنّور)**
28. **«در اشجار ملاحظه نمائید: قبل از پیوند ثمرش قابل ذکر نه و بعد، از آن ظاهر می‌شود آنچه که شایستۀ تعریف است. شجر که از نبات محسوب است، به تربیت جزئی به این مقام فائز، حال در اشجار وجود تفکّر نمائید، اگر به تربیت مربّی حقیقی فائز شوند، به اصلاح عالم توجّه نمایند.»(آیات الهی1، نوزدهم شهرالمسائل)**
29. **«حقّ جلّ جلاله از برای اصلاح عالم آمده تا جمیع من علی الارض به مثابۀ یک نفس مشاهده شوندوقتی به این کلمۀ علیا نطق نمودیم تا انوار آفتاب عدل جمیع احزاب مختلفه را منوّر فرماید و به مقام اتّحاد کشاند: لَیسَ الفَخر لِمَن یحِبُّ الوَطن بَل لِمَن یحِبُّ العالم. اگر نفسی صفیر این طیر معانی را که در این هواء با فضای نورانی طیران می‌نماید اصغا کند به طراز فراغت کبری مزیّن شود. این است معنی حرّیّت حقیقی ولکنَّ النّاسَ أَکْثَرَهُمْ لایشعرون.»(آیات الهی1، پنجم شهرالملک)**
30. **«کلّ باید به افق اعلی ناظر باشند و همّت در اصلاح و رفع ما تَکَدَّرُ به العباد نمایند. از حقّ بطلب جمیع را به طراز عدل و انصاف مزیّن فرماید. طوبی از برای نفوسی که در لیالی و ایّام به نصایح و مواعظ، به تهذیب نفوس مشغولند. این فقرات باید اَمام وجوه احباء الهی ذکر شود که مباد نفسی غافل گردد و به امری که لایق ایّام الهی نیست مشغول شود.»(آیات الهی2، پنجم شهرالجلال)**
31. **«امید هست که مُدُن قلوب عالم را به جنود مَحبّت و اصلاح فتح نمایند تا شائبۀ ضغینه و بغضا نماند و رایحۀ آن قطع شود. بُغاةِ (سرکشان) ارض و طُغاةِ (ستمگران) آن در هر عصری مانع خیر و ظهورات فیض فیّاض حقیقی بوده‌انداز حقّ اصلاح می‌طلبیم و تأیید می‌خواهیم. اوست قادر و توانا.»(آیات الهی2، ششم شهرالجلال)**
32. **«این ایّام را بقائی نبوده و نیست. باید جمیع به اصلاح عالم و تهذیب امم و تبلیغ امر الهی به روح و ریحان و حکمت و بیان مشغول باشند. زود است که آثار قدرت از جهات عالم ظاهر و هویدا گردد.»(آیات الهی2، پنجم شهرالنّور)**
33. **«قلم مظلوم در اکثر احیان به مَحبّت و شفقت و اتّحاد امر فرمود، و نصرت مذکوره در الواح را به تصریح تمام ذکر نموده، معذلک ملاحظه می‌شود بعضی فَساد را اصلاح دانسته‌اند و از نصرت شمرده‌اند. لا فَو الّذی خَلَقَ العالم بکلمة مِن عِندِه، نصرت امر الله به حکمت و بیان بوده و آن هم به کمال روح و ریحان معلّق گشته.»(آیات الهی2، ششم شهرالنّور)**
34. **«امید چنان است که اهل بها بما اَرادَ الله فائز شوند و مطالع الفت و اتّحاد گردند که شاید به عنایت الهی و فیوضات رحمانی، سبب اصلاح عالم و تعمیر آن گردند.»(آیات الهی2، هفتم شهرالنّور)**
35. **«لازال این مظلوم عباد را به آنچه سزاوار مقامات و حفظ مراتب بود وصیت نمود و مقصودی جز تسکین نار بغضا که در افئدۀ احزاب عالم مشتعل است نبوده؛ چه که اصلاح، قبل از اطفاء نار مشتعله ممکن نه. در لیالی و ایّام ذکر نمودیم آنچه را که سبب اصلاح و اتّحاد و اتّفاق نفوس است؛ و لکن اهل عالم اکثری نصیحت مظلوم را نپذیرفتند و عمل نمودند آنچه را که آذان عالم اصغا نموده.»(آیات الهی2، دهم شهرالنّور)**
36. **«هر یک را وصیت می‌نمائیم به آنچه که سبب ظهور مَحبّت و اصلاح عالم است. شان انسان حکمت و مروّت و شفقت و امانت و دیانت است. اخلاق طیبه از اقوی جنود عالم محسوب. از حقّ می‌طلبیم دوستان را تأیید فرماید تا به مفاتیح اخلاق ابواب قلوب را بگشایند و به نور اتّفاق آفاق را منوّر سازند.»(آیات الهی2، چهاردهم شهرالکلمات)**
37. **«بگو یا حزب اللّه، جهد نمائید و قدر و مقام خود را بدانید و بشناسید. چندی به اتّفاق و اتّحاد و رفع کدورات ما بین مشغول گردید و به کمال روح و ریحان در تطهیر افئده و قلوب عباد غافل توجّه نمائید. عنقریب اشراقات انوار آفتاب عدل بر عالمیان ظاهر و هویدا گردد. در صدد تهذیب امم و اصلاح عالم باشید. همّت را بزرگ نمائید و به اسم حقّ، بر تربیت نهال‌های مغروسه قیام کنید و در خیرات سبقت گیرید.»(آیات الهی2، ششم شهرالعلم)**
38. **«باید کلّ الیوم به اسبابی تمسّک نمایند که سبب اصلاح عالم و دانائی امم است؛ و دانائی اسبابی است که انسان را حفظ نماید از آنچه سزاوار نبوده و نیست و همچنین تعلیم نماید به آنچه که منفعتش شامل او و اهل عالم گردد.»(آیات الهی2، اوّل شهرالشّرف)**
39. **«ای دوستان الهی، بشنوید ندای مظلوم را و به آنچه سبب ارتفاع امر الهی است تمسّک نمائید؛ انّهُ یهدی من یشاء اِلی صراطه المستقیم این امریست که ضعیف از او به طراز قوّت ظاهر و فقیر به اکلیل غنا مزیّن. به کمال روح و ریحان به مشورت تمسّک نمائید و به اصلاح عالم و انتشار امر مالک قدم عمر گرانمایه را مصروف دارید.»(منتخباتی از الواح حضرت بهاءالله، نشر آلمان، فقرۀ92)**
40. **«لازال قلم مالک قِدم به ذکر دوستان مشغول و متحرّک، گاهی فرات رحمت از او جاری و هنگامی کتاب مُبین از او نازل. اوست یکتا و خطیب اوّلِ دنیا، لازال بر منبر تمکین متمکّن و به مواعظ کافیه و نصایح نافعه ناطق. حق شاهد و خلق گواه که آنی خود را ستر نکرده و حفظ ننموده؛ اَمام وجوه اهل عالم قیام نمود و بما اراد امر فرمود. مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده؛ این اصلاح و راحت ظاهر نشود، مگر به اتّحاد و اتّفاق و آن حاصل نشود، مگر به نصائح قلم اعلی. بیانش آفاق را به نور اتّفاق منوّر فرماید، ذکرش نار مَحبّت برافروزد و سبحات مانعه و حجبات حائله را بسوزد. یک عمل پاک عالم خاک را از افلاک بگذراند و بال بسته را بگشاید و قوّت رفته را باز آرد.»(منتخباتی از الواح حضرت بهاءالله، نشر آلمان، فقرۀ131)**
41. **«انا نحبّ أن نری کلَّ واحدِ منکم مبدءَ کلّ خیر و مشرق الصّلاح بین العالمین آثروا اِخوانکم علی انفسِکم فانظروا اِلی هیکل اللّه فی الأرض انّهُ انفق نفسَه لاصلاح العالم انّهُ لهو المنفق العزیز المنیع.»(منتخباتی از الواح حضرت بهاءالله، نشر آلمان، فقرۀ146) (مضمون: ما دوست می‌داریم همۀ را شما را مبدء خیر و مشرق صلاح میان عالمیان ببینیم. برادرانتان را بر خود مقدّم بدارید. به مظهر الهی در زمین بنگرید؛ او برای اصلاح عالم، وجود خود را انفاق کرد. به راستی او انفاق‌کننده‌ای عزیز و منیع است.)**
42. **«ان التمدّن الّذی یذکره علماءُ مصر الصّنایع و الفضل لو یتجاوز حدَّ الاعتدال لتراه نقمةً علی النّاس کذلک یُخبرکم الخبیر انّهُ یصیر مبدء الفَساد فی تجاوزه کما کان مبدء الاصلاح فی اعتداله تفکّروا یا قوم و لا تکونوا من الهائمین سوف تحترق المدن من ناره و ینطق لسان العظمة المُلکُ للّه العزیز الحمید.»(منتخباتی از الواح حضرت بهاءالله، نشر آلمان، فقرۀ164) (مضمون: تمدّنی را که دانشمندان دیار صنایع و فضل از آن یاد می‌کنند، اگر از حدّ اعتدال خارج شود، بلایی برای مردمانش خواهید دید. خداوند خبیر این‌گونه شما را آگاهی می‌دهد. تمدّن اگر از حدّ اعتدال تجاور کند می‌تواند منشأ فَساد باشد، همان‌گونه که در محدودۀ اعتدال می‌تواند مبدأ اصلاح باشد. بیندیشید‌ای قوم و مباشید از سرگردانان. به زودی شهرها از آتش آن شعله‌ور خواهند شد و آن‌گاه لسان عظمت خواهد گفت: مُلک از آن خداوند است که عزیز و حمید است.)**
43. **«قد اتى مالکُ القِدم لاصلاح العالم لو عرف النّاس لَطافوا حو ل العرش إنّ ربّک لهو العلیم الحکیم. مَثلهم کمثل الصّبیان انّ ربّک لمربّى العالمین. لو اردنا لاخذنا هم بکلمة من عندنا و لکن سبقت الرحمةُ غضبَ اللّه المقتدر العزیز القدیر.»(آثار قلم اعلی1، فقرۀ121) (مضمون: مالک قدم برای اصلاح عالم آمد؛ اگر مردم می‌فهمیدند حول عرش طواف می‌کردند. پرورگارت علیم و حکیم است. آنان به کودکان می‌مانند و پروردگارت مربّی عالمیان است. اگر می‌خواستیم به کلمه‌ای آنان را اخذ می‌کردیم؛ ولی رحمت بر عضب خداوند مقتدر عزیز قدیر سبقت گرفت.)**
44. **«قد جئت من مطلع الفضل لاصلاح العالم طوبی لمن شهد بما شهد به اللّه ویل لکلّ منکر مکّار. طوبی لمن شرب رحیق البیان من ید عنایة ربّه الرّحمن ویل لکلّ معرض قام علی الاعراض.»(آثار قلم اعلی2، ص72) (مضمون: از مطلع فضل برای اصلاح عالم آمدم؛ خوشا به حال کسی که گواهی داد به آنچه که خداوند گواهی داد؛ و بدا به حال هر مُنکر مکّار. خوشا به حال کسی که از دست پروردگار رحمانش شراب بیان را چشید و وای به حال هر معرضی که بر اعراض قیام کرد.)**
45. **«اى اهل ارض به اوهام از مالك اَنام محروم مشوید و به ظنون از رحیق مختوم خود را منع منمائید، آثارش عالم را احاطه نموده و آیاتش كل را فراگرفته، از خود و ما عنده (آنچه داراست) لاَجل (برای) اصلاح عالم و نجات امم گذشته، هر بصیرى شاهد و هر منصفى گواه كه در آنى خود را حفظ نكرده، لازال امام وجوه امرا و علما و ابطال ندا فرموده و امر نموده آنچه را كه سبب راحت و اطمینان اهل عالم است.»(لئالی‌الحکة1، فقرۀ93)**
46. **«لَعَمرُالله (قسم به خداوند) كل از براى عرفان حق جلّ جلاله و اعلاء كلمه خلق شده‌اند، و همچنین از براى اصلاح عالَم و تهذیب امم، از عدم به وجود آمده‌اند، و سبب اعلا و علّت ارتقا، اتّحاد و اتّفاق عباد بوده و خواهد بود.»(لئالی‌الحکة1، فقرۀ110)**
47. **«یا أَصْحابَ الآذان اسْمَعُوا نِداءَ اللهِ مالِكِ الأَسْمآءِ وَفاطِرِ السَّمآءِ انّهُ یدْعُوْكُمْ بِما یقَرِّبُكُمْ إِلَیهِ یشْهَدُ بِذلِكَ لِسان العَظَمَةِ فِیهذا الْمَقامِ الْمَنِیعِ، اِنّا ما أَرَدْنا إِلاّ نَجاةَ الأُمَمِ وَإِصْلاحَ الْعالَمِ وَلكِنَّ الْقَوْمَ أَعْرَضُوا عَنّا وَارْتَكَبُوا ما تَفَرَّقَتْ بِهِ أَرْكان الكَلِمَةِ الأُوْلى كَذلِكَ سَوَّلَتْ لَهُمْ انفسُهُمْ أَلا انّهُم مِنَ الأَخْسَرِینَ فِی كِتابِ اللهِ مالِكِ یوْمِ الدِّینِ، قُلْ یا مَلأَ الأَرْضِ ضَعُوا كُتُبَ الْقَوْمِ وَخُذُوا كِتابَ اللهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِیمِ الْحَكِیمِ.»(لئالی‌الحکة3، فقرۀ60) [ای صاحبان گوش، بشنوید ندای خداوندی را که مالک اسماء و خالق آسمان است. او شما را فرامی‌خواند و به خود نزدیک می‌کند. لسان عظمت در این مقام منیع شاهدی است بر این حقیقت. ما چیزی جز نجات امم و اصلاح عالم نخواستیم؛ ولی قوم (مردم) از ما اعراض کردند و مرتکب شدند آنچه را که ارکان کلمۀ اولی را از هم گسست. این‌گونه نفس‌هایشان بر آنان غلبه نمود؛ بدانید که آنان در کتاب خداوند، مالک یوم دین، از زیانکارانند.بگو‌ای اهل زمین، کتاب‌های مردمان را بگذارید و کتاب خداوند مقتدر علیم حکیم را برگیرید.]**
48. **«آنچه در رتبۀ اوّلیه سبب نظام عالم و ترقّى امم است صلح اكبر بوده و خواهد بود و تفصیل آن در زُبُر و الواح ذكر شده، انشاءالله در مدینۀ انصاف مؤتمرى از ملوك به مفاوضۀ این صلح اكبر جمع شوند و آنچه از قلم اعلى نازل شده مجرى دارند، در این صورت عالم ساكن و خود مستریح گردند. آنچه كه سبب و علّت ترقّى دولت و ملّت است اینست كه ذكر شد و لكن آذان واعیه باید و ابصار حدیده شاید تا ببینند و بشنوند. امید هست كه حقّ جَلَّ جَلالُهُ از توجّه و استقامت أُمنا و اصفیاى خود برانگیزاند خلقی را كه ملتفت شوند و به اصلاح عالم قیام نمایند.»(لئالی‌الحکة3، فقرۀ157)**
49. **«مكلّم طور بر عرش ظهور مستوی وَ مِنْ غَیرِ سِتْر وَحِجابٍ اهل عالم را از علما و فقها و امرا و ملوك و سلاطین به صراط مستقیم و نباء عظیم دعوت فرموده و می‌فرماید، نار ضغینه و بغضا و ضوضای علما و سطوت امرا او را منع ننموده، اقتدار كلمۀ علیا به مثابۀ آفتاب ظاهر و هویدا، و مقصود آنكه آفاق عالم به نور اتّفاق منوّر شود و به اصلاح مزیّن.»(لئالی‌الحکة3، فقرۀ193)**
50. **«اصل مذهب كه از سماء امر الهی نازل شده، مقصود اتّحاد و اتّفاق خلق بوده. یا طبیب، حال ملاحظه كن كه این گوهر پاك چگونه به غبار اوهام آلوده گشته و از ظلم نادانان به مقامی رسیده كه سبب و علّت بغضا ما بین عباد الله شدهامید چنان است كه اهل بها بِما أَرادَهُ اللهُ (به آنچه خدا اراده نموده) فائز شوند و مَطلَع الفت و اتّحاد گردند كه شاید به عنایت الهی و فیوضات رحمانی، سبب اصلاح عالم و تعمیر آن گردند.»(لئالی‌الحکة3، فقرۀ239)**
51. **«قد اخترنا البلایا لإصلاح العالم واتّحاد من فیه، ایاكم آن تتكلّموا بما یختلف به الأمر كذلك ینصحكم ربكم الغفور یا احبائی أن اتّحدوا فی امر الله على شان لا تمرّ بینكم أریاح الاختلاف، هذا ما أمرتم به فی الألواح وهذا خیر لكم إن انتم تعلمون.»(آیاتُ‌الرَّحمن، فقرۀ 9 شهرُالجلال- امر و خلق3، ص234) (مضمون: بلایا را پذیرفتیم برای اصلاح عالم و اتّحاد اهل آن، مبادا به گونه‌ای تکلّم کنید که در امر الهی اختلاف افتد. پروردگار بخشاینده‌اتان این‌گونه شما را اندرز می‌دهد...‌ای دوستان من، در امر الهی آن چنان متّحد باشید که بادهای اختلاف میانتان نوزد، این است آنچه که در الواح به آن امر شدید و این، نکوتر است برای شما اگر می‌فهمید.)**
52. **«بر اهل عالم طُرّاً (جمیعاً) واجب و لازم است اعانت این امر اعظم كه از سماء ارادۀ مالك قِدم نازل گشته، شاید نار بغضاء كه در صدور بعضی از احزاب مشتعل است، به آب حكمت الهی و نصائح و مواعظ ربانى ساكن شود و نور اتّحاد و اتّفاق آفاق را روشن و منوّر نماید. امید آنكه از توجّهات مظاهر قدرت حق جل جلاله (سلاطین و رؤسای جمهور عالم)، سِلاح عالم به اصلاح تبدیل شود و فَساد و جدال از ما بین عباد مرتفع گردد.»(آیاتُ‌الرَّحمن، فقرۀ 15 شهرُالجلال، امر و خلق3، ص23- مجموعه‌اى از الواح جمال اقدس ابهى كه بعد از كتاب اقدس نازل شده، ص11)**
53. **«انشاءالله برق شوق در بدن عالم به مثابۀ رگ شریان به حركت‌اید و جمیع، از آن حركت كه سبب و علت احداث حرارت است، به حرارت محبت الله فائز شوند تا جمیع متّحداً به افق الله ناظر و به خدمتش قائم گردند، و خدمت حق امری است كه سبب اصلاح عالم است، نه نزاع و جدال.»(آیاتُ‌الرَّحمن، فقرۀ 15شهرُالعظمة- امرو خلق3، ص210)**
54. **«كل را به افصح بیان وصیت نموده و می‌نمائیم به امانت و دیانت و ما تَرتفعُ به مقامُ الانسان فی الامكان این مظلوم شهادت می‌دهد بر اینكه عباد از برای اصلاح و أُلفت واتّحاد از عدم به وجود آمده‌اند. فَساد و نزاع لازال مردود بوده و هست. كتب و صحف و زُبُر الهی بشارت داده كه مقصود از این ظهور اعظم اصلاح عالم و امم بوده لاغیر، كه شاید به قوّۀ بیان، قو‌ّۀ حربیّه از میان برخیزد و عالم به قوّۀ حبّیّه اداره شود.»(آیاتُ‌الرَّحمن، فقرۀ 15شهرُالاسماء- مجموعه‌اى از نصوص مباركه در بارۀ صداقت و امانت تهیه‌شده از طرف دائرۀ نصوص و الواح، سنه 1987)**
55. **«انسان بزرگست، همّتش هم باید بزرگ باشد در اصلاح عالم و آسایش امم؛ از حق می‌طلبم شما را مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار مقام انسان است.»(آیاتُ‌الرَّحمن، فقرۀ 1شهرُالعلم- مجموعه‌اى از الواح جمال اقدس ابهى كه بعد از كتاب اقدس نازل شده، ص108)**
56. **«آنچه سبب نفع عالَم است هر چه باشد، لدی اللّه مقبول و محبوب؛ و دون آن هر چه باشد، مردود؛ چه که این ظهور محض نجات و اصلاح و اتّحاد و اتّفاق و راحت اهل عالَم بوده (است)»(حضرت بهاءالله، مندرج در گلزار تعالیم بهایی، ص170)**
57. **«اِیاکُمْ أن تُفْسِدُوْا فِی الْاَرْض ِبَعْدَ اِصْلَاحِهَا وَ مَنْ اَفْسَدَ انّهُ لَیسَ مِنَّا وَنَحْنُ بُرَآءُ مِنْهُ کَذَلِکَ کان الاَمْرُ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْی بالْحَقِّ مَشْهُوْدَا.»(حضرت بهاءالله، مندرج در گلزار تعالیم بهایی، ص469) (مضمون: مبادا در زمین بعد از اصلاح آن فَساد کنید؛ کسی که فَساد کند حقاً از ما نیست، و ما از او بیزاریم. این‌گونه امر از آسمان وحی به حق و راستی مشهود است.)**
58. **«ما جز اصلاح عالم و سعادت امم مقصدی نداریم، معذلک آن‌ها ما را اهل نزاع و فَساد شمرده، مستحقّ سجن و نفی به بلاد می‌دانندآیا اگر تمام اقوام و ملل در ظلّ یک دیانت درآیند و جمیع مردمان مانند برادر شوند، روابط مَحبّت و یگانگی میان ابناء بشر استحکام یابد و اختلافات مذهبی از میان برود و تباین نژادی محو و زائل شود، چه عیب و ضرری داردبلی البتّه چنین خواهد شد. این جنگ‌های بی‌ثمر و منازعات خانمان سوز منتهی شود و صلح اکبر تحقّق یابد.»(حضرت بهاءالله، مندرج در کتاب بهاءالله و عصر جدید، خِطاب به ادوارد براون)**
59. **«تقالید و تعصّبات در نفوس مخمرّ و اغراض و امیال شخصی در کلّ نفوس موجود. جز قوّۀ قاهرۀ تعالیم بها این تعصّبات را محو ننماید و این مفاسد قویّه که جسم امکان را مسموم و علیل نموده، اصلاح ننماید و به شعله مَحبّت الله و حرارت خلوص و انجذاب تبدیل ندهد. وقت خدمت یاران است و ایّام، ایّام خدمت و جانفشانی و سعی و جهد در نجات و استخلاص عالم انسانی. باید به افراد بشر پرداخت و به تربیت نفوس ابتدا و قیام کرد تا ملل عالم که مرکّب از افرادند و دوَل که از اجزای ملّت محسوب، هر دو تقلیب گردند و هدایت شوند و به این واسطه، وحدت عالم انسانی تاسیس شود و نجاح و فلاحش تحقّق پذیرد.»(حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی3، ص47)**
60. **«ای اهل ایران، سرگردانی تا به کی و حیرانی تا چند و اختلاف آراء و مضاددت بی‌فایده و بی‌فکری و بی‌خبری تا چه زمان باقی؟ اغیار بیدار و ما بخواب غفلت گرفتار، جمیع ملل در اصلاح احوال عمومیۀ خود می‌کوشند و ما هر یک در دام هوی و هوس خود مبتلا،"دمبدم ما بستۀ دام نویم"؛ و خداوند عالمیان شاهد و گواهِ این عبد است که در بسط این مضامین (در شرایط اصلاح و آبادانی ایران، مندرج در رسالۀ مَدَنیّه) مقصد مداهنه و جلب قلوب و چشم به مکافات خیریّه از جهتی نداشته و ندارم؛ بلکه ابتغاءً لمرضات اللّه می‌گویم نظر از عالم و عالمیان بسته، به صون حمایت حضرت احدیت التجا نموده‌ام "لا أسئلکم علیه اجراً ان أجری الّا علی اللّه"»(حضرت عبدالبهاء، رساله مَدَنیَّه، صص17- 16)**
61. **«و اگر نفسی گوید که هنوز اصلاحات مذکوره (اصلاحات ملل اروپا) چنانچه باید و شاید (در ایران) در حیّز وجود نیامده، اگر انصاف دهد این قصور از نتائج عدم اتّحاد آراء عمومیّه و قلّت همّت و غیرت متنفّذان و بزرگان مملکت صدور یافته. این بسی مبرهن و واضحست که تا جمهور اهالی تربیت نشوند و افکار عمومیّه در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفّت و عصمت افراد اولیاء امور حتّی اهل مناصب جزئیّه از شائبۀ اطوار غیر مرضیّه پاک و مطهّر نگردد، امور بر محور لائق دوران ننماید و انتظام احوال و ضبط و ربط اطوار تا به درجه‌ای نرسد که اگر نفسی ولو کمال جهد مبذول نماید، خود را عاجز یابد از این‌که مقدار رأس شَعری (سر مویی) از مسلک حقانیت تجاوز نماید، اصلاح مأمول تامّ رخ ننماید.»(حضرت عبدالبهاء، رساله مَدَنیَّه، صص21- 20)**
62. **«نیّات خالصه و معدلت پادشاهی و دانش و مهارت کاملۀ سیاسی اولیای امور و همّت و غیرت اهالی (ایران) چون جمع شود، روز به روز آثار ترقّی و اصلاحات کامله و عزّت و سعادت دولت و ملّت جلوه‌گر گردد.»(حضرت عبدالبهاء، رساله مَدَنیَّه، صص21- 20)**
63. **«این کتاب مُبین (ایقان)،دور نمای طرح عظیم الهی را برای نجات عالم انسانی نمایان می‌سازد.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
64. **«وقتی استاد از هدف زندگانی یک فرد بهایی سؤال کرد، (حضرت ولی امرالله) به ایشان بسیار زیبا و موجز فرمودند که هدف نهائی زندگانی یک فرد بهایی تأسیس وحدت عالم انسانی است و بعد برای او شرح دادند که حضرت بهاءاللّه در زمانی ظاهر شدند که رسالت ایشان بایستی متوجّه جمیع عالم گردد، نه فقط افراد؛ مسئلۀ نجات، امروز فردی نیست. امروز نجات افراد در صورتی حاصل می‌گردد که عالم انسانی نجات یابد؛ یعنی دنیا بایستی تغییر و تبدیل و اصلاح کلّی پذیرد و مجامع عالم انسانی نیز دارای روح وحدت گردند و چون جمیع عالم و مجامع از مهالک نجات یافتند، این نجات و رستگاری شامل حال افراد نیز خواهد شد و بدین ترتیب، افراد نیز اصلاح می‌پذیرند و رستگاری می‌یابند.»(کتاب گوهر یکتا، ص232)**
65. **«حضرت عبدالبهاء، در خلال این اسفار سرنوشت‌ساز (به آمریکا و اروپا)، در برابر مجامع بزرگی متشکّل از نمایندگان نحله‌های گوناگون که گاهی از هزار نفر نیز تجاوز می‌کرد، با سادگی درخشان، قدرت و نفوذ فراوان و برای نخستین بار در دوران قیادتش، اصول برجسته و بنیادین آیین اَبِ بزرگوارش را برای مردمان مغرب‌زمین، تشریح و توضیح نمود؛ اصولی که به همراه قوانین و احکام نازل در کتاب اقدس، مبادی اوّلیّۀ جدیدترین ظهورالهی برای عالم انسانی محسوبند. تحرّی حقیقیت، به صورت آزاد و عاری از قیدوبند تعصّب و سنّت؛ وحدت عالم انسانی، اصل محوری و اعتقاد اساسی در امر بهایی؛ وحدت اصولی همۀ ادیان الهی؛ محکومیّت تمامی انواع تعصّبات، چه مذهبی، نژادی، طبقاتی، یا وطنی؛ برقراری نوعی هماهنگی ضروری میان علم و دین؛ تساوی مردان و زنان، دو بالی که نوع بشر به کمک آن قادر به اوج‌گیری است؛ تمهید تعلیم و تربیت اجباری؛ گزینش یک زبان کمکیِ بین‌المللی؛ رفع فاصلۀ ناهنجار میان فقیر و غنیّ؛ تأسیس محکمه‌ای جهانی برای قضاوت در منازعات بین‌المللی؛ اعتلای کاری که با روحیۀ خدمت انجام شود، تا مرتبۀ عبادت؛ تکریم عدالت تا رتبۀ اصلی محوری و جاری در جامعۀ انسانی؛ تقدیر دیانت تا درجۀ پناه‌گاهی مستحکم برای صیانت تمامی مردمان و ملّت‌های گیتی؛ و استقرار صلحی عمومی و دائمی به عنوان هدف نهایی در حیات عالم انسانی؛ این‌ها برجسته‌ترین عناصر ضروری آن سیاست الهی را تشکیل می‌دهند که او، طیّ این اسفار تبلیغی، خطاب به رهبران اندیشۀ بشری و نیز توده‌های بزرگ انسانی، بیان و عیان فرمود.»(مرور معبود، صص387- 386)**
66. **«حضرت عبد‌البهاء ارواحُنا لمظلومیته الفداء از یوم صعود جمال اقدس ابهی تا حین عروجِ روحِ اطهرِ انورش به افقِ اعلی و ملکوت اسنی، مدّت سی سال، نَه روز راحت داشت و نَه شَب آرام؛ وحیداً فریداً مظلوماً مسجوناً به اصلاح عالم پرداخت و به تربیت و تهذیب مَنْ فی الامکان قیام فرمود. شجره امر را سقایه نمود و سدرۀ تقدیس را از عواصف و قواصف شدیده محافظه فرمود. دین اللّه را حمایت و حراست نمود و شریعت اللّه و مذهب اللّه را صیانت فرمود. اعدای امر را مقهور ساخت و بدخواهان را مأیوس و ناامید کرد.»(حضرت ورقۀ علیا، رسالۀ ایّام تسعه، ص547)**

**ب5-4-2-2) مندرج در کتاب رمزوراز و سایر منابع**

1. **«همین آرمان كودكی [تأثرات ناشی از قتل‌عام همۀ افراد ذكور قبیلۀ یهودی بنی‌قریظه، به فرمان حضرت محمّد** **(قرآن، سورۀ 33، آیۀ26)] است که بعدها به گونۀ عزمی صمیمی تكامل و تبلور می‌یابد. از این خاطره عیان می‌گردد كه حضرت بهاءالله استعداد و آمادگی خود را نسبت به اصلاحات اجتماعی و اخلاقی، در حسّاسیت زودرس دوران كودكی نیز نمایان نموده‌اند.»(رمزوراز، ص15)**
2. **«كتاب مستطاب ایقان پُلی رستاخیزی (eschatological) است؛ پلی كه از ساحل اسلام آغاز شده، جریانه‌ای اصلاح‌گرایانۀ دروازۀ بابیّت را طی نموده، تدریجـاً و متكاملاً از عـالم اسلام دور شده، و سرانجام به ارض موعود، یك جهانبینی جدید دینی، واصل گشته است.»(رمزوراز، ص17)**
3. **«در پـرتو این قضیه، چیـزی نگذشت که کتاب ایقان به عنوان برهان حقانیّت مظهریّت حضرت بهاءالله، به کاربرده شد و شرایط را مهیّا کرد که آن حضرت، بعداً به عنوان «مُصلح عالم»، تعلیمات و اصلاحات خود را مطرح فرمایند.»(رمزوراز، ص328)**
4. **«مـدل عارفانه (که مک‌ایون مطرح می‌کند و در آن سعی می‌نماید حضرت بهاءالله را یک عارف صوفی جابزند- م)، از توضیح دعاویِ اصلاح‌گرایانۀ حضرت بهاءالله نیز عاجز می‌ماند. به بیانی ساده، حضرت بهاءالله "تبشیرِ"(کاربرد اصطلاحی مسیحی) شهودیِ خود را در سال 1852، در سجن سیاه چال، تجربه فرمودند؛ و در سال 1863 در بغداد، "اظهار امر علنی" نمودند؛ و سپس در سال‌های (68- 1863) در استانبول و ادرنه، امر خود را به تاجداران و زمامداران پُرقدرت قرنِ گذشته، "اعلان عمومی" کردند؛ و بعد از آن، در طول سال‌های (92- 1868)، در عکّا، یک دورۀ ممتد قانونگذاری را، آغاز نمودند؛ که در خلال آن، سیستمی بدیع را برای اصلاح عالم انسانی، اِکمال و ارائه فرمودند.»(رمزوراز، ص331)**
5. **«لهذا آن حضرت بعد از اثبات داعیۀ خود بر قدرت و مرجعیّت (توسّط نزول کتاب ایقان- م)، به اِعمالِ اصلاحات و وضعِ قوانین آغـاز فرمودند. با چنین ذخیرۀ غنیِ تقنینی است که بعدها، کتاب ایقان ارتباط می‌یابد. بنا بر این خردمنـدانه نیست که این کتاب مبین فقط در حدِّ یک اثر تفسیری ملحوظ گردد. براهین این سِفر جلیل در مدّتی قلیل و به طور مؤثّر، مرجعیّت حضرت بهاءالله را تثبیت کرد و ایمان آنانی را که مجذوب فرّۀ ایزدی آن حضرت شده بودند استحکام بخشید؛ کسانی که بعدها برنامۀ ایشان جهت صلح و سلام عالم انسان بیش از پیش آنان را مفتون و مجذوب آن حضرت نمود.»(رمزوراز، ص333)**
6. **«بعد از آن (بعد از نفی و رفع سدّ خاتَم‌النّبیین- م)، جمال رحمن، دست به تنظیم اصول و قوانینی زدند که جهت شکل‌گیریِ اصلاحاتِ بهائی، لازم به نظر می‌رسید.»(رمزوراز، ص335)**
7. **«اکنون، خارج از حوزۀ مأموریّت این پژوهش، چند کلمه‌ای هم باید راجع به طبیعت و وسعت اصلاحاتِ حضرت بهاءالله گفتـه شود. در گسترۀ نفوذ حضرت بهاءالله، به سه مرحلۀ اصلاح می‌توان اشـاره نمـود که متوالیاً به نوعی کنش‌باوری در ورایِ قلمروِ اسلام، منتهی می‌گردد. کتاب ایقان، در روندِ اصلاحاتِ مورد نظر حضرت بهاءالله، به عنوان مرحله‌ای مقـدماتی به رشتۀ تحریر در آمد. نهایتاً جمال ابهی بـه عنوان یک مُصلح 1)در آغـاز بـه جـامعۀ بابی نظر نمودند. 2)متناوبا به ایران توجّه فرمودند و 3)به نحو ارجح و افضل به عالم انسانی التفات کردند. آن حضرت در اکثریتِ دوران مظهریّتشان، مجذوب اصلاح عالم بودند.»(رمزوراز، ص335)**
8. **«حضرت بهاءالله در چـه زمانی، به طور جدّی بـه تفکّر در بارۀ اصلاحات جهانی پرداختند؟ اشـاره‌ای بـه این مسأله را می‌توان در فقرۀ زیـر مشاهده نمود. آن حضرت در آخرین اثر عمدۀ خود، لوح ابن ذئب (1890)، فرازی از زندگی شخصی خود را نقل می‌فرمایند که نشان دهندۀ توجّه ایشان است به مسائل و مشکلات موجودی که به علت تعدّد و تفاوت السنه، به وجود آمده است: "در آستانه،(نوع دیگر اشاره به استانبول- م) یومی از ایّام کمال پاشا نزد مظلوم حاضر و از امور نافعه ذکری به میان آمد. ذکر نمودند که السن متعدّده آموخته‌اند. در جواب ذکر شد عمری را تلف نموده اید. باید مثل آن جناب و سایر وکلای دولت مجلسی بیارایند و در آن مجلس یک لسان از اَلسُن مختلفه و همچنین یک خط از خطوط موجوده را اختیار نمایند و یا خط و لسانی بدیع ترتیب دهند و در مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم فرمایند. در این صورت دارای دو لسان می‌شوند؛ یکی لسان وطن و دیگری لسانی که عموم اهل عالم به آن تکلّم نمایند. اگر به آنچه ذکر شد تمسّک جوینـد، جمیع ارض قطعۀ واحده مشاهده شود و از تعلیم و تعلّم السن مختلفه فارغ و آزاد شوند." بر طبق این افشاسازیِ شخصی، اندیشۀ حضرت بهاءالله در بارۀ اصلاحات جهانی، از دورۀ استانبول (1863) بـه بعد آغاز شده که فاصلۀ چندانی با زمان نزول کتاب ایقان ندارد.»(رمزوراز، صص338- 337)**
9. **«در کتاب"‌ایقان‌" بنگرید تا ببینید قلم‌اعلی با چه شورى به جنبش در مى‌آید و شخص مجاهد را که اراده سلوک دارد برادر خود مى‌نامد ‍(ایقان، صص١٤٨- ١٥٣) و از او مى‌خواهد تا گوش دل بگشاید و آنچه بر وى لازم است از زبان دلدار بشنود، و لوازم این سفر را یکایک فرو مى‌خواند.»(دکتر علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت، فونت نیورومن14، ص60)**
10. **«در کتاب"ایقان" در ضمن بیانى که با کلمه"اى برادر من" شروع مى‌شود، شرایط این سلوک را ذکر مى‌فرمایند و سرانجام مى‌گویند که نهایت این سیر و سفر این است که انسان به شهر خدا درآید. شهر خدا یا مدینة‌الله کتاب اوست که در هر هزار سنه، او ازید، ظاهر مى‌شود. یعنى مرحله‌اى که همه مراتب سلوک به انجام مى‌رسد و انسان به جائى مى‌رسد که فانى مى‌شود و به شهر خدا در مى‌آید. همان مقامى است که مظهر امر را در مى‌یابد.»** **(دکتر علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت، فونت نیورومن14، ص107)**
11. **«این منشور جلیل (کتاب ایقان)کاشف نقشۀ عظیمۀ الهیّه جهت نجات عالم بشریّه است.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ص....\*\*)**

**\*\*\***

**بخش دوازدهم- تأثیر و نفوذ آن**

**تأثیر اوّلیّۀ ایقان بر جامعۀ بابیان چه بوده است؟ نمونه‌های نفوذ ایقان در قلوب آدمیان چیست؟ مخاطبان نخستین ایقان چه کسانی بوده‌اند؟ مخاطبان نهایی ایقان چه نفوسی هستند؟ تأثیر ایقان در بسط فرایند تبلیغ امرالله چقدر بوده است؟ حوزه‌های اصلی تأثیرگذاری ایقان کدام بوده‌اند؟ چه کسی از بزرگان امرالله را به یاد می‌آورید که به واسطۀ مطالعۀ ایقان مؤمن شده باشد؟ آیا میزان نفوذ ایقان ثابت است؟ مطالعۀ عمیق ایقان چه تأثیری بر روند زندگی دارد؟ مصداق تأثیر تاریخی ایقان چیست؟**

1. **«حضرت حاجی میرزا محمّد تقی افنان؛ و از جمله نفوس زکیه و حقیقت نورانیه و جلوه رحمانیه حضرت حاجی میرزا محمّد تقی افنان وکیل الدّوله است. این فرع جلیل از افنان سدرۀ مبارکه است و شرف اِعراق با حسن اخلاق جمع نموده بود. نسبتش نسبت حقیقی بود و از جمله نفوسی بود که به مجرّد قرائت رسالۀ ایقان منجذب بنفحات اللّه شد و منشرح به ترتیل آیات اللّه.»(کتاب تذکّرة الوفا، ص194)**
2. **«احبای الهی، به خصوص آنان كه مایلند مبلّغینی توانا و كارآمد باشند، باید این را از فرائض حتمیّۀ خود شمرند كه در اعلی وجه ممكن، با جزییّات این كتاب مقدّس (ایقان) آشنا شوند، به نحوی كه بتوانند پیام الهی را به شکلی شایسته ارائه نمایند.»** **(ترجمه) (حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مندرج در رمزوراز، ص91)**
3. **«یکی از علل اصلی تأثیر قدرت نافذۀ کتاب مزبور (ایقان) در جامعۀ بابی که تعدادی از علماء و طلّاب سابق علوم دینی را نیز در بر می‌گرفت، این بود که حضرت بهاءالله با تسلّط و احاطۀ کامل بر عقاید و تعالیم اسلامی، دعوی حضرت باب را که به ظهورش نبوّات و وعود دیانت اسلام در مورد قائم و مهدی موعود تحقّق یافته است، در کمال وضوح، ابلاغ و اثبات نموده‌اند.»(معهد اعلی، رسالۀ حضرت بهاءالله، ص16)**
4. **«وقتی که ما بر کتابی چون ایقان تمرکز داشته باشیم، وقتی در خصوص آن به تفکر می‌پردازیم، آن را مطالعه می‌کنیم و مورد تعمق قرار می‌دهیم، بسیاری از مسائل ناچیز و بی‌اهمّیت که در زندگی ما چون غول جلوه می‌کنند، رنگ می‌بازند و عقب نشینی می‌نمایند.» [هوپر دانبار، کتاب ایقان (مصاحبه‌ای با هوپر دانبار)، ص5]**
5. **«در حال حاضر می‌توان کتـاب ایقان، اثـر حضرت بهاءالله را بـه سبب طیف وسیع مخاطبان و خواننـدگانش در سراسر جهان، نـافذ‌ترین تفسیرِ فارسی بر قرآن مجید، در خارج از دنیای اسلام قلمداد نمود. دلیل این مدّعا ساده است: نفوذ ایقان هم‌عنان با پیشرفت امر بهایی گسترش می‌یابد.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمُ‌النَّبیین"، ص1)**
6. **«جناب ادیب (العلماء) مشرب تصوّف داشت و از‌ بابیان احتراز ‌می‌نمودسرانجامبه ‌تحقیق در باب امر بدیع پرداخت و در حدود سال ١٣٠٧هجری ‌قمرى (١٨٩٠میلادى) با زیارت کتاب مبارک ایقان به ایمان فائزگشت.»(کتاب حضرت طاهره، اثر نصرت‌الله محمّد‌حسینی، منابع نگارش متن اصلی کتاب، شمارۀ5، مقالۀ ادیب العلماء)**
7. **«کتاب مستطاب ایقان شکّ و شبهه را از قلب جناب خال به طور کامل زدود آن نفس جلیل در اثر مطالعۀ این سفر جلیل به رتبه ایقان فائز شد و به عرفان مقام حضرت ربّ اعلی نائل گردید. جناب خال در وصیت‌نامه خود که چند سال بعد نوشته ایمان خویش را ابراز و حقانیت رسالت حضرت باب و حضرت بهاء‌الله را اذعان نموده و خود را پیرو آن دو مظهر الهى معرّفى کرده‌است.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن14، ص89)**

**\*\*\***

**بخش سیزدهم- مقام و منزلت آن**

**چه تعابیری برای تبیین منزلت ایقان به یاد دارید؟ ملاک درک مقام و منزلت ایقان چیست؟ مقام کتاب ایقان با چه اثر مشهور دیگر امری قابل قیاس است؟ چرا ایقان حائز مقام و منزلت مخصوص است؟**

1. **«کتاب ایقان که فی‌الحقیقه سیّد کتب استدر اوّل این ظهور اعظم از قلم اعلی جاری شده (است).»(حضرت بهاءالله، مائدۀ آسمانی، ج7، صص167- 166)**
2. **«این اثر وزین، بعد از کتاب اقدس که مهمّ‌ترین و مقدّس‌ترین اثر حضرت بهاءالله محسوب است، در کلّ محدودۀ آثار و ادبیّات بهایی، دارای مقامی ممتاز و یگانه است.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
3. **حضرت بهاءالله این کتاب (ایقان) را سیدّ کتب نامیده‌اند و حضرت ولىّ‌ امرالله آن را دومین اثر بزرگ حضرت بهاءالله پس از کتاب مستطاب اقدس ذکر فرمودند.»(کتاب طرازالهی2، ص.....\*\*)**
4. **«ایقان شریف، به عنوان یک کار تفسیری نوین و پیشرو، استدلالی اسلامی را مطرح می‌کند تا امکان ظهور پیام‌آورانی فراقرآنی را مهیّا سازد. به همین دلیل و البتّه به دلایل دیگر، ایقان همواره مقام و موقف خود را به عنوان برجسته‌ترین متن اصولیِ در دیانت بهایی حفظ کرده و خواهد کرد.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمُ‌النَّبیین"، ص10)**
5. **«‌این منشور جلیل (کتاب ایقان)در بین آثار و صحف بهایی پس از کتاب مستطاب اقدس اعظم و اشرف از کلّ محسوب است.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ص180)**
6. **«کتاب ایقاندر حقیقت کلید اسرار کتب مقدّسه‏ پیشین است.»(کتاب یک ساعت تفکر، گفتار 21 آوریل 2004، جناب هوشمند فتح اعظم، رادیو پیام دوست)**
7. **«کتاب ایقان یکی از سترگ‌ترین کتاب‌ها در همۀ آیینه‌ای وحیانی است.»(تورج امینی، مقالۀ "خواب‌های رسولانه یا پیچ‌ و تاب‌های غیر مسؤولانۀ عبدالکریم سروش؟" سایت بالاترین، ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)**

**\*\*\***

**بخش چهاردم- ارزش و اهمّیت آن**

**ملاک ارزش مندی ایقان چیست؟ اهمّیت کتاب ایقان از چه لحاظ است؟ آیا بدون درنظر گرفتن ایقان، می‌توان مدعی تحقیق صحیح در امر مبارک شد؟ چرا ایقان نقشی اساسی در معرفت عمقی احبا داراست؟ نگرش ابوالفضائل گلپایگانی نسبت به ایقان چگونه بوده است؟ تبلیغ امرالله چه رابطه‌ای با ایقان دارد؟**

1. **«ایاک أن تعترضَ بالکلمات علی الّذی خضعت الآیات لوجهه المشرق المنیر خف عن اللّه الّذی خلقک و سوّاک و لا تشمت الّذین آمنوا و انفقوا انفسهم و اموالهم فی سبیل اللّه الملک العزیز القدیرانک من الّذین اذ نزل الفرقان من لدی الرّحمن قالوا إن هذا الّا اساطیرُ الاوّلین و اعترضوا علی اکثر آیاته فانظر فی الایقان ثمّ فی کتب اُخری لتری و تعلم ما اعترضت به من قبل علی محمّد رسول‌الله و خاتَم‌النَّبیین.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، صص195- 194، لوح قناع، خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی، رئیس خود خواندۀ شیخیه) (مضمون: مبادا به کلمات به کسی که آیات در برابر وجه منیرش خاضعاند، اعتراض کنی. بترس از خداوندی که تو را خلق کرد و شکل داد، و کسانی را که ایمان آوردند و جان و مالشان را در راه خداوند ملک عزیز قدیر، نثار نمودند سرزنش مکنتو از کسانی هستی که در زمان نزول قرآن از نزد خداوند رحمن، گفتند این نیست مگر افسانه‌های پیشینیان و بر اکثر آیات آن اعتراض نمودند. به ایقان بنگر و نیز به کتاب‌های دیگر، تا آنچه را که از قبل به واسطۀ آن، به محمّد رسول‌الله و خاتَم انبیاء اعتراض نموده ای، ببینی و بفهمی.)**
2. **«آنچه (در كتاب مستطاب ایقان) ذکر شده، جمیع ارض و مَن علیها را کافی است.»(ایقان مبارك، فقرۀ266)**
3. **«معادله نمی‌نماید به آن (کتاب ایقان)، آنچه به این شان (به این سبک، شاید اشاره به آثار حضرت باب باشد) از قبل نازل شده.»(جمال مبارک، مائده 7، باب ششم، ص245)**
4. **«حضرت ولی امرالله فرموده‌اند که ایقان "اساسی‌ترین کتاب در مورد ظهور امر بهایی"** **و "مهم‌ترین کتابی که در مورد اهمّیت روحانی امر مبارک نوشته شده"** **می‌باشد. "این سفر مبین، از اهم آثاری است که از قلم معجز شیم شارع امر بهایی نازل شده (و) اعظم و اشرف از کل محسوب است."\*\*\*\*، "از نقطه نظر بهایی این کتاب به مراتب مهم‌تر و اساسی‌تر از سایر آثار حضرت بهاءالله، به استثنای کتاب اقدس می‌باشد"ایشان می‌فرمایند که اهمّیت ایقان در این نکته است که این اثر، "مهم‌ترین کتابی است که حضرت بهاءالله اساس عقاید امرالله را در آن بیان فرموده‌اند."»(نقل از مقالۀ "مقام و موقف کتاب مستطاب ایقان"، خاضع فناناپذیر و سینا فاضل، صص4- 3)**
5. **«در میان لئالی پر ارزشی که در این دوره، از دریای موّاج ظهور حضرت بهاءالله بیرون ریخته، مهمّ‌ترین و مقدّم‌ترین آن‌ها، کتاب ایقان است.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
6. **«کسی که در صدد تحقیق شریعت بابیّه است، آیات و شواهدی کامل‌تر و جامع‌تر از این بیانات (مندرج در کتاب ایقان) در سایر کتب و آثار نمی‌یابد.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، کتاب دور بهایی، ص44)**
7. **«حضرت ‌ولیِّ‌امرالله مثل همیشه، به ما یادآور می‌شوند که تا چه حدی باید به این کتاب (ایقان) توجّه داشته باشیم. می‌فرمایند این کتاب در میان آثار عقیدتی حضرت بهاءالله برجسته‌ترین و ممتازترین است و در واقع تنها کتاب مهم در میان تمامی آثار نازله از قلم وحی به استثنای کتاب مستطاب اقدس می‌باشداصول عقاید عظیم امر مبارک، پیام عظیم حضرت بهاءالله در کتاب ایقان مندرج است. حضرت ‌ولیِّ‌امرالله می‌فرمایند: "(ایقان) مخزنی بی‌مثیل از کنوز (لآلی) بی‌حدّ و حصر" (ترجمه) می‌باشد.» [هوپر دانبار، کتاب ایقان (مصاحبه‌ای با هوپر دانبار)، ص2]**
8. **«كتاب مستطاب ایقان، از نظر عقیدتی، به منزلۀ پیش‌فرضی است برای درك همۀ دیگر آثار حضرت بهاءالله در دوران بعد از بغداد (1892- 1863).»(رمزوراز، ص90)**
9. **«آن حضرت (حضرت بهاءالله) در آخرین اثر برجستۀ خود، لوح ابن ذئب، اظهار می‌دارند: "باری، در مقامات لقاء و تجلّی در كتاب ایقان نازل شده آنچه كه منصفین را كفایت نماید."** **اهمّیت این اثر را در «معرفت عمقیِ» شخص بهایی و نیز در تبلیغ امرالله، بیش از این نمی‌توان مورد تأكید قرار داد. حضرت شوقی افندی توصیه می‌فرمایند: "احبای الهی، به خصوص آنان كه مایلند مبلّغینی توانا و كارآمد باشند، باید این را از فرائض حتمیّۀ خود شمرند كه در اعلی وجه ممكن، با جزییّات این كتاب مقدّس (ایقان) آشنا شوند، به نحوی كه بتوانند پیام الهی را به شکلی شایسته ارائه نمایند." اهمّیت كتاب ایقان به هیچ عنوان محدود به جرگۀ مؤمنان نیست، زیرا به تجربه ثابت شده كه این متن مبارك برای مطالعه و تحقیق دیانت بهایی، توسّط هر شخصی، از ضروریات اساسی است. این اهمّیت به اصول اعتقادی مندرج در آن تعلّق می‌گیرد.»(9)(ترجمه) (رمزوراز، ص91)**
10. **«دانشمند شهیر بهایی، جناب ابوالفضائل گلپایگانی(1914-1844) پس از اقبال به امر جدید در سال 1876، بدایتاً از نگاشتن هر چیزی راجع به دیانت بهایی اِبا داشت؛ زیرا می‌پنداشت كه آثاری از حضرت بهاءالله همچون كتاب مستطاب ایقان، هر نوع بحث و بررسی دیگری را غیر ضروری می‌نماید(و) مكرّراً متقاضیان را به این كتاب احاله می‌داد.»(رمزوراز، صو)**
11. **«شرق‌شناس کمبریج، ادوارد گرانویل براون، در بارۀ ایقان می‌گوید: "این، اثری است با شایستگی‌های فراوان، با سبکی مُتقن و بـرهانی روشن و دلیلی محکم کـه هیچ نشانی از نگرش‌های جاری انجیلی یا قرآنی یا روایتی در آن دیده نمی‌شود. (منتخبات، 254)" »(مندرج در کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمُ‌النَّبیین"، ص3)**
12. **«کتاب ایقان بهترین نمونه براى فراگرفتن روش تبلیغ امر الهى است.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءلله، فونت نیورومن14، ص90)**
13. \*\*«دو کتاب اقدس و ایقان میرزا حسین‌علی نوری نزد آنان (بهاییان) از اهمّیت ویژه‌ای برخودار است.»(\*\***حجّت‌الاسلام محمّدرضا نصوری، سایت خبرگزاری فارس، مورّخ 1/3/1395)**

**\*\*\***

**بخش پانزدهم- ایرادات و انتقادات وارد بر آن**

**عمده ایرادات وارد بر ایقان از ناحیۀ مخالفان چیست؟ آیا ایرادات وارد از طرف مخالفان اصالت و حقانیت ایقان را نفی می‌کند؟ به چه دلیلی؟ آیا ایرادات وارد بر سایر کتب سماوی بخصوص قرآن مجید اصالت و حقانیت آن را زیر سؤال می‌برد؟ اگر منشأ ایراد ذهن محدود انسانی است، آیا بر پدیده‌ای که الوهی و ماورایی است وارد می‌آید؟ طرح اشکالات لغوی احتمالی موجود در ایقان (و طبعا سایر کتب سماوی)، امری عمدی بوده است یا سهوی؟ چرا شعرای صدر اسلام تصور می‌کرده‌اند که حضرت محمّد می‌خواهد مثل آن‌ها شعر بگوید اما نمی‌‌تواند و به همین لحاظ آن حضرت را مسخره می‌کرده‌اند؟ آیا مقصود اصلی از طرح کلمات ایرادپذیر در آثار الهی امتحان عباد نیست؟ چرا حضرت باب حقایق بدیعۀ ظهور خود را در قالب آیات و کلماتی ریخته و عرضه فرموده‌اند که بعضاً با قواعد قوم مطابقت ندارد؟ آیا کسی که تمامی ذهنیتش محدود به علم صرف و نحو عربی است می‌تواند حقایق عمقی کلام الهی را درک کند؟ آیا کسی که به خاطر یک اشکال لغویِ تصوّری فیض ایمان به موعود عالمیان را از دست می‌دهد، قابل ترحّم نیست؟ به چه دلیلی مظهر الهی نباید در اثر خود اصلاحات اِعمال نماید؟ آیا فرایند اصلاح منافی حقانیت کلام است؟ آیا بزرگ‌ترین نویسندگان و محقّقان هم کار نهایی خود را اصلاح نمی‌کنند؟ آیا اصلاحات آن‌ها دال بر بطلان کارشان یا تضییع مقامشان است؟ آیا هر دین بعدی نسبت به دین قبلی اصلاحاتی در بر ندارد؟ و اگر دارد آیا این دلیل بر بطلان دین قبلی است؟ آیا آیات ناسخ و منسوخ قرآنی نوعی اصلاحات در متن این کتاب آسمانی به حساب نمی‌آید؟ اگر کلام ظرف حقایق و معانی است، آیا مظهر الهی نباید به نسبت تغییر ظرف، مظروف را نیز تغییر دهد؟ آیا حتی برای اصلاحات در متن، این علما و فقهای زمان هستند که باید به مظهر الهی اجازه بدهند؟ آیا اعتقاد به حقانیت قرآن در عین ایرادات وارد بر آن، دلیل بر حقانیت ایقان در عین ایرادات وارد بر آن نیست؟ اگر منشأ ایراد به ایقان عناد است، آیا قابل اعتماد است؟ آیا منصفانه و عاقلانه است که با مشاهدۀ یک نقص فرضی در یک کتاب آسمانی، بر دریایی از حقایق و معانی بدیعۀ موجود در آن چشم فروبندیم؟ آیا این نحوۀ عمل دالّ بر عناد نیست؟ آیا به ایرادات معاندان نسبت به ایقان پاسخ داده نشده است؟ آیا متصوّر است که ایراد و انتقاد پایان یابد در حالی که عنادِ ناشی از غرور و تکبّر همچنان تداو م دارد؟**

**الف) مندرج در منابع بهایی**

1. **«در حدود ساله‌های 1314- 1313 هجری قمری شیخ عبدُالسَّلام، شیخُ‌الاسلام تفلیس (قفقازیّه)، در طیِّ مطالعۀ کتاب مستطاب ایقان، جزوه‌ای را در رَدّ مطالب آن تحریر نمود. شخصی این جزوه را که هنوز خطّی بود از شیخ گرفته برای یکی از دوستان فرستاد. سپس این جزوه به دست َآقا رضا قنّاد که از ملازمین حضور جمال قِدم از زمان بغداد تا صعود مبارک در عکا بوده، سپس در محضر مرکز میثاق تا حین سفر آن حضرت در امریک محضور بود، رسید. آقا رضا جوابی بر آن جزوۀ شیخ نوشت و آن جواب برای شیخُ‌الاسلام ارسال شد. هر چند اجوبۀ آن جزوه کافی و برای اهل انصاف قانع‌کننده بود، ولی چون آقا رضا اهل فضل و تألیف نبود، آن رساله مجمل و ساده تحریر شده بود. ملاحظۀ آن رساله جناب شیخ را باعث آن تصوّر شد که "معارف عباد این ظهور اعظم بر محتویات رسالۀ آن مؤمن محترم مقصور است" و این که اهل بهاء افزون از آنچه در آن رساله تحریر شده جوابی ندارند. لذا حسّ برتری و غروری بدو دست داده به خیال هنرنمایی افتاد. اوّل رسالۀ اُولی را که "مطالعۀ کتاب ایقان" نام داده بود، شامل 22 صفحه به خطّ نسخ درشت در سال 1314 هجری قمری طبع و نشر نمود و در آن وعدۀ جواب رسالۀ آقا رضای قنّاد را نیز داد. سپس رسالۀ مفصّل‌تری به نام "مدافعه بر مقابلۀ خصم" تحریر نمود. این رساله شامل 9 فصل به نام "مدافعه" بوده، در طیِّ 84 صفحه به خطّ نستعلیق در همان سال طبع و نشر شده است. شیخ در رسالۀ اُولی رعایت ادب و انسانیّت را نموده؛ ولی پیداست که اجوبۀ آقا رضا چندان به مذاقش خوش نیامده. لذا در رسلۀ دوّم شروع به بذائت (فحّاشی‌کردن) و ناسزاگویی کرده است؛ در حالی که رسالۀ مؤمن بهایی به غایت مؤدبانه بوده است. سبک تحریر شیخ در این رسالۀ دوّم بسیار عامیانه است و کلمات و جملاتی از قبیل: تازه خشکه- مردکه- خانه خراب- به چشمش فرو نمی‌رود- ادّعا ثمّ ادّعا بازم ادّعا- و ناسزاهایی از قبیل: منافق مُزوّر- بی‌دین- بی‌غیرت- بی‌حرمت، دارد که در رسالۀ اُولی معهود نبوده است.»(جناب روح‌الله مهرابخانی، دیباچۀ کتاب فرائد)**

**ب) مندرج در کتاب رمزوراز**

1. **«یکی از مـلّایان قفقـازی بـه نام شیخ عبدُالسَّلام، شیخُ‌الاسلام تفلیس [شهری که اکنون تبیلیسی (Tbilisi) خوانده می‌شود]، ردّیِّه‌ای نسبتاً پیچیده بر کتاب ایقان نوشت. نظر بالیوزی** **درست است که می‌گوید، شاهکار ابوالفضائل یعنی کتاب "الفرائد" که ردّی مفصّل است بر این ردّیه، «عمق و وسعت دانش او را آشکار می‌سازد»(رمزوراز، ص361، یادداشت124)**
2. **«نجفی در كتاب خود موسوّم به بهاییان، در بخشی تحت عنوان "تمسّك به قرآن"(82) استدلال می‌كند كه فقراتی در نشر نسخۀ "اصلی" 1308 ایقان، به وضوح تمكین و احترام حضرت بهاءالله به برادر ناتنی‌ خود صبح ازل را، همراه با قبول صریح مرجعیّت وی در جامعۀ بابی، مستند می‌سازد. مطابق نظر وی، این فقرات حرمت‌آمیز در چاپ سنگی 1310 حذف شده یا تغییر یافته‌اند و نسخه‌های نخستینْ طبع (به زعم او طبعِ 1308- م) مخفیانه جمع آوری و معدوم شده‌اند. امّا این پایان اتّهامات تحریف و دستكاری نیست. نجفی ادّعا می‌كند در طبع 1308 اشتباهاتی در منقولات قرآنی و نیز خطاهایی در ارائات احادیث موجود بوده است و ده مورد از اشتباهات در نقل آیات را (كه اصلاح شده‌اند)، فهرست می‌كند.»(رمزوراز، ص61)**
3. **«اتّهامات سیّد محمّدباقر نجفی: گرچه مقاصد سیّد نجفی جدلی است تا آكادمیك، امّا او توجّه را به ویرایش كتاب ایقان معطوف كرده است. وی با این كار و با اشاره به "اشتباهات" ادّعایی در مورد نقل آیات قرآنی، می‌خواهد حضرت بهاءالله را متّهم سـازد. بـه علاوه او می‌كـوشد نشان دهد كه بهاییان مسؤول در طبع و نشر ایقان، در كار اصلاحات اعمال شده در متن و نیز حذف بخش‌هایی از نخستین طبع آن، شریك جرم بوده‌اند. مطابق نظر (محمّد)حسینی، نجفی یك روحانی شیعی، یعنی یكی از متعهّدترین منتقدان معاصر دیانت بهایی در ایران است. نجفی در كتاب خود موسوّم به "بهاییان"، در بخشی تحت عنوان تمسّك به قرآن استدلال می‌كند كه فقراتی در نشر نسخۀ "اصلی" 1308 ایقان، به وضوح تمكین و احترام حضرت بهاءالله به برادر ناتنی‌ خود صبح ازل را، همراه با قبول صریح مرجعیّت وی در جامعۀ بابی، مستند می‌سازد. مطابق نظر وی، این فقرات حرمت‌آمیز در چاپ سنگی1310 حذف شده یا تغییر یافته‌اند و نسخه‌های نخستینْ طبع (به زعم او طبعِ 1308- م) مخفیانه جمع آوری و معدوم شده‌اند. امّا این پایان اتّهامات تحریف و دستكاری نیست. نجفی ادّعا می‌كند در طبع 1308 اشتباهاتی در منقولات قرآنی و نیز خطاهایی در ارائات احادیث موجود بوده است و ده مورد از اشتباهات در نقل آیات را (كه اصلاح شده‌اند)، فهرست می‌كند. نجفی اظهـار می‌دارد كه مـراجع بهایی در آغاز از این اشتباهات ادّعایی غافل بوده‌اند، امّا به زودی طبع 1310، با بعضی اصلاحات ظاهر شد؛ كه بهاییان كوشیدند آن را به عنوان نسخۀ اصلی واقعی جا بزنند. مطابق نظر وی، در نسخۀ 1318، به خصوص همۀ اشتباهات موجود، رفع شد و لهذا این نسخه، به منزلۀ اوّلین نسخۀ كاملاً اصلاح شده‌ای است كه طبع‌های بعدی از روی آن صورت گرفته است. گفته می‌شود كه در دستنویس‌های یافت شده در مصر شواهدی دالّ بر متن "معیوبِ" نسخۀ "اوّلین" 1308 وجود دارد. نجفی می‌گوید در سال 1356 قمری (1977 میلادی) به مصر رفته و در كتابخانۀ دارالكتب و الوسایل القومیه (Dar al-kutub wal-wasal-qumiya) تحقیقاتی انجام داده است. پس از بررسی‌های طـولانی و بـه طور اتّفاقی، وی دستنویسی از كتاب ایقان را به ابعاد (cm 5/13در cm 8) ثبت شده تحت شمارۀ 5061-SLi، در 92 صفحه، هر صفحه 9 سطر، می‌یابد(گرچه بر اساس تصویر موجود در صفحۀ 472 (كتاب بهاییان- م)، 19 سطر در هر صفحه درست است). كاتب نامشخّص می‌باشد، امّا نجفی معتقد است او كسی جز زین‌المقربین (1903- 1818)، یكی از حواریّون حضرت بهاءالله و احتمالاً معتمـدتـرین نسخـه‌بردار بهایی نبوده است. توضیح پایانی، تاریخ استنساخ را 1295 هجری قمری (1878 میلادی) (84) ذكر می‌كند. نجفی از این دستنویس فتوكپی‌هایی تهیه كرده و آن‌ها را با متن اوّلین طبع 1308 (به زعم نجفی- م) مقایسه نموده و انطباق كامل آن‌ها را با هم، ملاحظه كرده است. شواهد بیشتری (برای این انطباق- م) در دستنویس دیگری (مورّخ 1294 قمری) كه در كتابخانۀ مجلس در طهران(85) موجود است، یافت شده است. نجفی تصویری از مُهر كتابخانۀ دارالكتب و نیز از توضیح پایانی، به همراه صفحۀ 47 كتاب تهیه و ضمیمه می‌نماید(86). به گفتۀ او، هر دو دستنویس با طبع 1308 كتاب ایقان تطابق دارند. به این دلیل، نجفی بر این باور است كه این "اوّلین طبع"، از روی متن نسخۀ زین‌المقربین صورت گرفته است. نظریّات و اتّهامات نجفی را می‌توان به صورت زیر، خلاصه و طبقه‌بندی كرد:**

**دستنویس‌ها: موجود در مصر، 1295 قمری- موجود در طهران، 1294 قمری- فرضاً دست نخورده- حاوی فقرات مربوط به ازل- حاوی اشتباهات قرآنی. اوّلین چاپ سنگی: در بمبئی، 1308 قمری- دقیقا طبق دستنویس- حاوی فقرات مربوط به ازل- حاوی اشتباهات قرآنی. دوّمین چاپ سنگی: در بمبئی،1310 قمری- بعضاً اصلاح شده- حذف فقرات مربوط به ازل- حاوی اشتباهات قرآنی. اوّلین طبع سربی: در قاهره، 1318 قمری- کاملا اصلاح شده- حذف فقرات مربوط به ازل- اصلاح اشتباهات قرآنی.»**

**«فرض نجفی دالّ بر اینكه یكی از دست نویس‌های استنساخ شده توسّط زینُ‌المقرّبین مبنای نخستین چاپ سنگی ایقان بوده است، قابل قبول می‌نماید. دایرۀ تحقیق در یادداشت مورّخ 22 ژانویه 1995 می‌گوید: «به نظر ما، نسخه‌های اصلی به كار رفته برای هر طبع، هنوز مشخّص نشده‌اند؛ یعنی حداقل از وجـود و محل آن‌ها، هیچ‌گونه نشان و سابقه‌ای در دست نیست. معمولاً آثار مطبوع حضرت بهاءالله مبتنی بر دستنویس‌های استنساخ شدۀ زینُ‌المقرّبین، یكی از كتّاب معتبر حضرت بهاءالله، بوده استتا این تاریخ هنوز، مُستنسِخ چاپ‌های سنگی بمبئی، شناسایی نشده است.»(کتاب رمزوراز، صص62- 60)**

**ج) از ناحیۀ مخالفان امرالله**

1. **«حضرت بهاءالله بنیان‌گذار دیانت بهایی در کتاب مستطاب ایقان توضیح می‌فرمایندعلما کوشیده و می‌کوشند با تحریف معنوی بشارات قرآن و احادیث، آن را انکار کنند و به این واسطه نفوس را از شناخت موعودی که قرن‌ها منتظرش بودند محروم نمایند. از نکات پندآموز آن که علمای یهودی و مسیحی نیز در زمان ظهور حضرت محمّد با تمسک به همین تحریف معنوی تورات و انجیل، منکر ظهور حضرتشاناز خبرهای جالبی که اخیراً ملاحظه شد آن که آیت‌الله مصباح یزدی نیز به مناسبتی بر این حقیقت معترف شده، گفته‌اند: "تحریف‌هایی که در بارۀ متن قرآن کردند غالبا معنوی است، مسألۀ تعدّد قرائت‌ها همین است (رجوع شود به:** **)."**

\*\*(\*\***حامد صبوری. اعتراف آیت‌الله مصباح یزدی به یکی از حقایق دیانت بهایی، سایت ولوله در شهر، توسّط admin در (22.09.90) (13.12.2011)**

1. \*\*«در کتاب "ایقان" که نوشتۀ خود بهاءالله است، در توصیف مقام ملّاحسین از شخصیّت‌های سرشناس بهاییت می‌گوید: لَو لاهُ مَا استَوَی اللّهُ عَلی عَرشِ رحمانیتِهِ؛ به این معنا که اگر او نبود، خدا بر عرش رحمنیت خود استقرار نمی‌یافت(ایقان، ص۱۴۸)، عقیده‌ای که به هیچ‌ وجه قابل جمع با توحید نیست، و هیچ گروهی از مسلمانان در مورد پیامبر گران قدر خود هم چنین تعبیری را به کار نمی‌برند.»(\*\***محسن سجّادی. سایت رسانۀ ایران، چهارشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۵ ساعت ۱۷:۲۹، کد مطلب: 35480)**
2. **«در مورد اغلاط و اختلافات ایقان محقّق گران‌مایه استاد محیط طباطبائی می‌فرمایند:**

**مأخذ:**

\*\*اینک در خاتمه نظر خوانندگان را در بارۀ‌ اغلاط و اختلافات لفظی و معنوی نسخه‌های چاپی و خطی ایقان به این چند نکته جلب می‌کند: \*\*

* \*\*شیخ عبدالسلام آخوند زاده در رسالۀ "مدافعه و مطالعه"‌ی خود نه بر مبنای اساسی استدلال ایشان را هدف انتقاد منطقی و کلامی قرار داده، ولی به نقاط ایراد لفظی و معنوی از عبارات ایقان نظری نیفکنده است و به میرزا ابوالفضل و خطیب حلبی مجال آن را داده است که یکی از تغافل شیخ بر خود ببالد و دیگری با نقل صد و پنجاه و اندی غلط ادبی گوش مدّعی را بمالد. \*\*
* \*\*آقای محمّد رضای افضل که ایقان چاپ اصلاح شده 1318 قاهره را مورد مطالعه قرار داده، هشتاد و چهار خطای آن را در کتاب مطبوع «فلتات و خطئات» بر شمرده است. \*\*
* \*\*آقای ابوتراب هدائی در چاپ سوّم از کتاب «این دین نیست»، چهارصد و پنجاه مورد تفاوت یا تصحیح میان یک نسخۀ خطی از کتاب ایقان که در دست داشته با نسخه چاپ اول سربی قاهره یافته و در برابرهم در جدولی نهاده است. علاوه بر آن در ضمن نقل ده آیه از قرآن کریم تصرفاتی یافته و نوشته است. \*\*
* \*\*عده‌ای از جوانان فاضل پژوهشگر در تهران از مقابله دقیق چاپ اول ایقان با پنج چاپ دیگرجدولی فراهم آورده‌اند که 484 مورد اختلاف را در آن جدول قید کرده‌اند. \*\*
* **خطیب فاضل آقای حاجی شیخ محمود حلبی علاوه بر نقل جدول اختلافات مزبور، صد و پنجاه و چهار غلط ادبی از متن ایقان بیرون آورده و در کتاب «پژوهش جامع در بارۀ ایقان» تألیف خود به تفصیل یاد کرده است. شاید دیگری در ضمن مراجعۀ تازه‌ای به موارد دیگری هم بر بخورد. چنان که یکی از دوستان فاضل نویسنده در ضمن مراجعه به آخرین صفحه از چاپ اول وقتی نظری برعبارت عربی «المنزول من الباء و الهاء » افتاد که در همه نسخ خطی و چاپی به همین صورت وارد است بر ذکر کلمه «منزول » به جای «نازل» اعتراضی داشت که در جدول اغلاط ادبی خطیب حلبی هم ذکر شده بود؛ ولی حذف حرف «الف» از آخر عبارت «الباء و والهاء» را قابل توجیه و تعلیل نمی‌دانست و می‌گفت در پایان غالب نسخه‌های خطی و چاپی ایقان و در کنار آن از دو حرف ب و هـ صورت رقمی‌امضای میرزا حسینعلی با اعداد 152 به چشم می‌رسد و وجود عدد «1» در آخر امضاء به یاد آورندۀ حذف بی‌جهت «الف» دنبالۀ ب و هـ  متن کتاب است.  اینک دست به دعا برداشته و ازخداوند تبارک و تعالی می‌طلبیم: ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب. 25 محرم سنۀ 1398هجری. " (پایان مطالب استاد محیط طباطبائی)**

1. **«معرفی کتاب ایقان بهاء (آیت‌الله مکارم شیرازی)**

**&pageindex=126&mid=321741**

**پرسش: ایقان بهاء چه کتابی است؟**

**پاسخ اجمالی: ایقان از آثار بهاءالله، شارع دین بهایی است. کتاب ایقان در مورد بیان اسرار کتب آسمانی ادیان قبل و توضیح بشارت‌های آن‌ها در مورد علامت‌های ظهور منجی است. اوّلین چاپ کتاب ایقان در سال 1308 هـ ق، انتشار یافت. انتشار نسخه مذکور، با توجّه با این‌که میرزا حسینعلی خود را در برابر صبح ازل عبد خوانده، و او را به عنوان مصدر امر در نظر آورده است، موجب استناد ازلیان در محکومیت ادعاهای میرزا حسینعلی بهاءگردید. لذا بهاییان تصمیم گرفتند، کتاب ایقان را مطابق مصالح خود تصحیح، و چاپ دیگری از آن را ارائه دهند!**

**پاسخ تفصیلی: "ایقان" از آثار "بهاءالله"، شارع دین بهایی است. این کتاب در اواخر دوره اقامت در بغداد نگاشته شده‌است. به اعتقاد بهاییان این کتاب نیز مانند دیگر "آثار بهاءالله"، وحی منزل از خداوند بر او بوده‌است. این کتاب در جواب سؤالات حاجی میرزا**\*\* خال، دایی "سید علی محمّد باب" نگاشته شده‌است. کتاب "ایقان" در مورد بیان اسرار کتب آسمانی ادیان قبل و توضیح معانی بشارت‌های آن‌ها در مورد علامت‌های**منجی از قبیل معنای قیامت، تاریک شدن خورشید، سقوط ستارگان و دیگر علامت‌ها می‌باشد. این کتاب به زبان فارسی نوشته شده‌است. اوّلین چاپ کتاب "ایقان" در سال 1308 ه. ق، به اهتمام "غصن اکبر" ودر بمبیی چاپ و انتشار یافت. انتشار نسخه مذکور، با توجّه با این‌که "میرزا حسینعلی" خود را در برابر "صبح ازل" عبد خوانده، و او را به عنوان مصدر امر در نظر آورده است، موجب استناد "ازلیان" در محکومیت ادعاهای "میرزا حسینعلی بهاء" گردید. لذا بهاییان تصمیم گرفتند، کتاب "ایقان" را مطابق مصالح خود تصحیح، و چاپ دیگری از آن را ارائه دهند! تا نسخۀ چاپی 1308 ه. ق "غصن اکبر"، که مورد استناد ادوارد براون از مقدّمۀ خود بر کتاب "نقطه الکاف" شده بود را، از اذهان بهاییان دور سازند. و به همین خاطر است که فاضل مازندارانی در کتاب "اسرار الآثار" ذیل کلمۀ "ایقان"، اوّلین چاپ سنگی "ایقان" را نسخه‌ای تلقی کند که در سال 1310 ه. ق، به خط مشکین قلم، در بمبیی چاپ شده است. در این چاپ، اگر چه کلمات و جملاتی که مبین اظهار بندگی "حسینعلی میرزا" نسبت به "صبح ازل" است، تصحیح گردید؛ ولی اشتباه‌های "حسینعلی میرزا" در ذکر آیات و احادیث و اغلاط فراوان ادبی کتاب "ایقان"، همچنان برجای ماند. بعدها بهاییان چون دیدند، که تصحیح‌های صورت گرفته در متن "ایقان" چاپ 1310 ه. ق، باب انتقاد و اعتراض محقّقان را در ذکر اغلاط ادبی و آیات و احادیث، مسدود نمی‌کند؛ تصمیم گرفتند تصحیح دیگری از متن مذکور به عمل آورند. و آن را با حروف سربی به چاپ رسانیدند.  ایقان مذکور مطابق مصالح بهاییان شد و در سال 1318 ه. ق، به بعد از طرف بهاییان تهران و قاهره و دهلی چاپ و منتشر گردید. و ترجمه‌های عربی و انگلیسی آن نیز همان روال را پیمود! در این چاپ است که می‌بینیم**‌ی «یوم یاتی\*\* **فی ظلل من الغمام**\*\*»**که در چاپ 1308 ه. ق.، ودقیقاً به جای**‌ به غلط نوشته شده بود، حذف و تصحیح آیات و احادیث با تصحیحی از دیگر اغلاط فاحش ادبی، حروف چینی گردید(3). در صفحه 13 از چاپ اوّل جمله ی: «من السدره الّتی کانت فی رضوان الاحدیّه»، چنین تصحیح شده (ص 17 چاپ سربی): «من شجر کان فی الروضه الاحدیّه». و در صفحه 7 جملۀ: (بجناحین الایقان)، در صفحه 8 چنین تصحیح شده: (بجناحی الایقان)، و همچنین در چند جای دیگر. و در صفحه 12 جمله ی: «کانت بنار الجحیم موقوداً»، صفحه 16 چنین تصحیح شده: و «عذّبهم بنار کانت فی‌هاویه الجحیم». و در صفحه 16 جمله ی: «کان غنیّاً عن کلّ من فی العالمین مجموعاً»، در صفحه 21 چنین تصحیح شده: «کان غنیا عنه و عن ما یشاهد و یری».و در صفحه 21 جمله ی: «و تکون من الّذینهم کانوا عن کاس العلم مشروبا»، در صفحه 28 چنین تصحیح شده: «شربوا من کاس العلم و العرفان». و در صفحه 47 جمله ی: «یوم یاتی\*\* **فی ظلل من الغمام». روزی که می‌آید** **در سایۀ ابر، در صفحه 63 چنین تصحیح شده: «هل ینظرون الّا أن یاتیهم** **فی ظلل من الغمام». آیا انتظار می‌کشند، مگر این‌که بیاید آن‌ها را** **در سایه از ابر. و همین طور تا آخر کتاب که همه غلطهای چاپ اوّل را تا می‌توانستند، در این مرتبه تصحیح نموده‌اند. و تعجّب در اینجا است که: در تصحیح همین قسمت آخر، چون متوجّه شده‌اند که\*\*\*\*‌ در مقام استفهام انکاری است، و هیچ‌گونه مقصد آنان را که بشارت از** **باشد ثابت نخواهد کرد، از این لحاظ در مقام ترجمه، ترجمه را طوری درست کرده‌اند که مجمل بوده و مفهوم** **معلوم نشود. اینجاست که باید بگوییم: در میان بهاییها یا آدم با علم و فضیلت و با سواد پیدا نمی‌شود، و یا همه بی‌دین و شهوت پرست و هوا خواه هستند وگرنه، چطور می‌شود که آدم با فضیلت و حقیقت جو، از این تحریفات و دزدیها و خیانتهای بزرگ عالم انسانیّت مطلّع نبوده، و تازه چنین شخصی را به مقام روحانیّت و نُبُوَّت و الوهیّت و ربوبیّت بپذیرد. تالیف این کتاب در سال 1278 هجری شمسی، یعنی یک سال پیش از تبعید جناب میرزا از عراق اتّفاق افتاده است؛ چنان‌که در صفحه 138 می‌گوید: و لیکن این انوار مقدّسه، هیجده سنه (از** **باب) می‌گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آن‌ها بارید. و در صفحه 154 می‌گوید: و لابدّاً تسلیم نمودم و راجع شدم، و دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد؛ حال دو سنه می‌گذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی، به نهایت سعی و اهتمام دارند**\*\*»\*\*

**پی‌نوشت:**

### د) از ناحیۀ معاندان جدید

1. **«دو کتاب اقدس و ایقان میرزا حسین‌علی نوری نزد آنان (بهاییان) از اهمّیت ویژه‌ای برخودار است.»(حجّت‌الاسلام محمّدرضا نصوری، سایت خبرگزاری فارس، مورّخ 1/3/1395)**
2. **«برای درک بهتر وضعیت زمان صدور ادّعای «من یظهره اللهی» از جانب حسین‌علی نوری (بهاء) باید اقدامات و فعّالیت‌های او در دوره اقامت یازده ساله بابیان در عراق بررسی شود. بابیان در یک دهه‌ حضور در سرزمین عتبات عالیات تصوّر می‌کردند (و البتّه خود حسین‌علی نوری نیز چنین وانمود می‌کرد) که او به فرمان برادرش، «صبح ازل» صرفاً در پی ترویج آیین بابیت است. بررسی کتاب «ایقان" اثر نوری که در همان ایّام نوشته شده است، صحت این مطلب را تأیید می‌کند؛ زیرا محتوای آن به طور کامل در بارۀ حقانیت باب و آیین اوست.»(موسوی، 1389: 202) (رضا سلیمانی، سایت خبرانلاین،  پنجشنبه 30 اردیبهشت 1395- 07:20:00)**
3. \*\*«البتّه وی (بهاءالله) در مقام توهین به علما و دانشمندان اسلامی نیز سابقه داشته و الفاظ زشت و ناپسندی را به دانشمندان شیعه نسبت داده است. مثلا در موارد عدیده‌ای از کتاب ایقان ایشان را "همج رعاع"، حشراتی که به گرد سر حیوانات در گردشند، و "خراطین ارض"، کرم‌های زیر زمینی می‌خواند.»(\*\***سایت صراط، کد خبر: ۲۹۹۲۳۱، تاریخ انتشار: ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۵- ۱۱:۵۳)**
4. **«یکی از مواردِ به گفتۀ نفرۀ شورا (بی‌بی‌سی فارسی) اتّهامات شیعه به بهاییت، شرک‌آمیزی و انحراف بهاییت در مسئله توحید است. تنها به عنوان یک نمونه در کتاب"ایقان" که نوشتۀ خود بهاءالله است، در توصیف مقام ملّاحسین از شخصیّت‌های سرشناس بهاییت می‌گوید: لَو لاهُ مَا استَوَی اللّهُ عَلی عَرشِ رحمانیتِهِ؛ به این معنا که اگر او نبود، خدا بر عرش رحمنیت خود استقرار نمی‌یافت.(ایقان، ص۱۴۸) عقیده‌ای که به هیچ‌ وجه قابل جمع با توحید نیست و هیچ گروهی از مسلمانان در مورد پیامبر گران قدر خود هم چنین تعبیری را به کار نمی‌برند.»(محسن سجّادی. سایت رسانۀ ایران، چهارشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۵ ساعت ۱۷:۲۹، کد مطلب: 35480)**

### ه) عمل‌کرد معاندان نسبت به آن

1. **«چندی قبل مذکور شد کتاب ایقان و بعضی از الواح را نسبت به غیر (یحیی ازل) داده ای، لَعَمرُاللّه (قسم به خدا)، هذا ظلم عظیم. غیر، از ادراک آن عاجز است تا چه رسد به تنزیل آن.»(حضرت بهاءالله، لوح خطاب به شیخ نجفی، ص125)**
2. **«جناب حیدر قبل علی علیه بهایی و عنایتی از ارض صاد (اصفهان) نوشته که متوهّمین این ارض ناس را به کتاب ایقان به مطلع اوهام (یحیی ازل) دعوت می‌نمایند. اینست شان عباد. کو عدل و کجاست انصاف؟ ذَرهم فی خوضِهم یَلعَبون.»(حضرت بهاءالله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص43)**
3. **«کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاءالله الابهی در حضور نازلان را به غیر (یحیی ازل) نسبت داده‌اند. بگو‌ای غافل، از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد.»(حضرت بهاءالله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص101)**
4. **«کتاب ایقان که مخصوص‌حضرت خال علیه بهایی و عنایتی نازل، آن را نسبت به نفسی (یحیی ازل) داده‌اند که لعمرالله از عرفانش عاجز است.»(جمال ابهی، لئالی‌الحکمة2، پاراگراف139، ص288)**
5. **«سبحان اللّه شصت سال از عمرش (یحیی ازل) می‌گذرد و الی حین فائز نشد به آنچه سزاوار استاز قرار مذکور در تفحّص کتاب ایقان هم بوده که به دست بیاورد. دیگر معلوم نه که در آن چه تدبیر نموده و چه اراده کرده.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، ص102)**
6. **«در "قرآن" مى‌فرماید: "هل ینظرون الاّ أن یأتیهم الله فى ظلل من الغمام؟" [آیه٢١٠، سورۀ بقره (٢)] این آیه در کتاب "ایقان" به این صورت نقل شده (کتاب "ایقان"، ص٥٨ و ١١٢) و در بعضى از آیات دیگر از جمله در شرحى که حضرت بهاء‌الله بر بعضى از آیات "قصیده عزّ ورقائیه" نوشته‌اند، در آنجا این آیه را چنین آورده‌اند: "یوم یأتى ربّک" [در توضیح مصرع "بنفحتها ظلّ الغمام تمرّت" مى‌فرمایند: "اشاره بما قال تبارک و تعالی یوم یأتى الله فى ظلل من الغمام" ("آثار قلم‌اعلی"، ج٣، ص١٩٦)]. یعنى کلام سابق خدا در کلام لاحق او نقل به معنى شده‌است. بر این نقل ایراد گرفته‌اند که آیه اصلاً به این معنى نیست بلکه استفهامى که در آیه است، استفهام انکارى است، یعنى خدا نمى‌آید. و حال آنکه از کلمه "الاّ" غافل مانده‌اند. دوباره آن را تکرار مى‌کنم: "هل ینظرون الاّ أن یأتیهم الله؟" معنى آن به فارسى چنین است: "آیا جز این انتظار دارند که خدا بیاید؟ "بنده تقریباً به ده تا تفسیر مراجعه کرده‌ام. در همه‌جا آیه را به همین معنى گرفته‌اند که حاکى از آمدن خداست. منتهى تفسیر کرده‌اند: گفته‌اند منظور از آمدن خدا، یعنى آمدن امر خدا، بعث خدا، حتّى عذاب خدا. براى آنکه خدا را از آمدن که از شوؤن جسمانى است، تنزیه کند. و پیداست که امر خدا هم به توسّط مظهر امر خدا ظاهر مى‌شود. (دکتر علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت، فرمت نیورومن14، ص111)**
7. **«نکته‌ای که در باب دکتر سروش (متفلسفی معاند) مورد غفلت واقع شده، این است که او زمانی که در جوانی در انجمن حجّتیه کتاب ایقان را می‌خوانده، خواسته و یا ناخواسته، نگاه جدید به قرآن در ذهنش رسوب کرده است و پس از آنکه آهسته آهسته از اصولگرایی فاصله گرفته و وارد جریان غلط انداز «روشنفکری دینی» شده، آن آموخته‌ها را به کار گرفته، اما متأسفانه در همان وجه غلط انداز روشنفکری دینی.»(تورج امینی، مقالۀ "خواب‌های رسولانه یا پیچ و تاب‌های غیر مسؤولانۀ عبدالکریم سروش؟" سایت بالاترین،  ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)**
8. **«دکتر سروش مفاهیمی را از کتاب ایقان برداشت نموده، سپس در قالبه‌ای ادبی و فکری خودش ریخته است. بدین واسطه، او مرتّبا فاصله‌اش را از اسلام زیادتر نموده، امّا عجبا که از جایی که وام گرفته، خود را درگریز نشان می‌دهد و بسیار سعی دارد که به مخاطب القا کند که برخی از این مفاهیم، جوشیده از فکر خودش است.»(تورج امینی، خواب‌های رسولانه یا پیچ و تاب‌های غیر مسؤولانۀ عبدالکریم سروش؟ سایت بالاترین،  ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)**
9. **«یکی از کتاب‌های آیین بهایی که سرکردگان حجّتیه در این سال‌های طولانی سرمایه گزاری بسیار روی آن انجام داده‌اند،** \*\* بوده است.»(تورج امینی- 1. خواب‌های رسولانه یا پیچ و تاب‌های غیر مسؤولانۀ عبدالکریم سروش؟ سایت بالاترین،  ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)\*\*
10. **«با این‌که بنیاد فکری دکتر سروش از خواندن کتاب ایقان حاصل شده، اما وقتی او فکر بشری خود را منضم به فکر الهی نموده و حاضر نشده که مجموعۀ منطقی حقیقت را یکجا بپذیرد، چنین انحطاطی را بنیاد گذاشته است.»(تورج امینی، خواب‌های رسولانه یا پیچ و تاب‌های غیر مسؤولانۀ عبدالکریم سروش؟ سایت بالاترین،  ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)**

**\*\*\***

## بخش شانزدهم- ایرادات مشابه وارد به قرآن و احکام آن

**آیا آیات قرآن مجید صد در صد مطابق با قواعد قوم عرب بوده است؟ آیا اصلا در آن زمان قواعد مدوّنی برای زبان عربی موجود بوده است؟ آیا متن قرآن از قواعد قوم تبعیت کرده است و یا قواعد قوم از روی متن قرآن نوشته شده است؟ آیا مخالفان اسلام به قرآن مجید ایرادات لغوی، نحوی و معنایی نگرفته‌اند؟ آیا ایرادات مخالفان امر الهی به ایقان عیناً شبیه ایرادات معاندان اسلام به قرآن نیست؟ این قضیه چه چیزی را ثابت می‌کند؟ آیا بهاییان به دلیل ایرادات وارد بر قرآن نسبت به حقانیت آن تردیدی دارند؟ دلیل این امر چیست؟ آیا یکی از ثمرات طبیعی شجرۀ خبیثه که به مشیّت الهی در هر ظهوری به موازات شجرۀ طیّبه می‌روید ایراد گرفتن نیست؟ آیا ایرادات معاندان قرآن تأثیری بر خلّاقیت تاریخی آن داشته است؟ قرآن مجید در ایقان شریف چگونه نمود یافته است؟ رابطۀ روحانی و عُقلایی ایقان با قرآن چگونه است؟ چرا علمای دیروزی و امروزیِ اسلام از یک طرف ایرادات وارد بر قرآن را مردود می‌شمارند و از طرف دیگر، دقیقاً همان ایرادات را به ایقان و سایر کتب بهایی وارد می‌کنند؟ این نشان از چه دارد؟**

**با دید و دلی که حضرات مخالفان و معاندان امرالله، به ایقان پرداخته‌اند، هر متنی، حتی متن قرآن کریم نیز با وجود این که وحی قطعی الهی است، زیر سؤال می‌رود. نمونۀ چنین حالت و حرکتی را می‌توان در دو مقالۀ زیر مشاهده کرد. شاید بهتر باشد علما و فضلایی از این دست که به کتب بهایی این چنین ایراد می‌گیرند، به فکر زدودن اختلافات و تناقضاتی باشند که مخالفین و منقدین اسلام و قرآن مطرح کرده و هنوز هم می‌کنند؛ البتّه با زبانی خوش و منطقی سالم! و نه با زور و ضرب و شکنجه. جالب اینجاست که علی رغم طرح چنین ایراداتی نسبت به قرآن کریم، هیچ تردیدی در الهی‌بودن آن، به خصوص از منظر آثار بهایی نیست؛ بنابراین، بر همین اساس و به رسم مشابهت و قیاس می‌توان گفت، ایراداتی نیز که حضرات مطرح کرده و می‌کنند، هیچ نقص و شبهه‌ و شائبه‌ای بر الهی‌بودن ایقان و یا سایر آثار بهایی وارد نمی‌کند. بعد از ذکر این دو مقاله، بخش کوچکی از یک مقالۀ مفصّل راجع به "برده‌داری در اسلام" نیز ارائه می‌شود تا معلوم گردد که این ایرادگیران به ایقان و آثار بهایی در حوزۀ علم‌نمایی و هدایت‌بخشی، کارهای مهم زیادی در پیش رو دارند که باید انجام بدهند، ولی گویا این وظیفۀ اساسی را پاک فراموش کرده‌اند. در گشت و گذاری که در فضای مجازین نمودم متوجّه شدم که تاخت و تازهای جدید نسبت به ردّ و نفی قرآن مجید بیش از حد تصوّر است و این متأسفانه کار بهاییان را در عرصۀ تبلیغ امر بدیع، بسیار مشکل می‌کند؛ زیرا هرکس که بخواهد به دیانت بهایی اقبال نماید ناگزیر باید به حقانیت اسلام و الهی بودن قرآن نیز اذعان کند. ذیلا محض نمونه سه فقره از این نقدها و ایرادها را ذکر می‌نمایم.**

### الف) نقد بر قرآن

\*\*نقد قرآن، به مجموعۀ ایرادها و تناقض‌هایی اطلاق می‌شود که توسّط مخالفان **مطرح می‌شود. \*\* آیات این کتاب را نزول \*\*\*\* الهی بر \*\*\*\* و کلام خدا می‌دانند و از سوی دیگر منتقدان با مطرح کردن نقدهایی در زمینه‌های تاریخی، علمی، تناقضات در متن و جنبه‌های اخلاقی، وحیانی و الهی بودن، آن را به چالش کشیده‌اند.**

**فهرست مندرجات:**

**»**

1. **تناقض و انتقاد**

**از دیدگاه منتقدان، مجموعۀ آیات نه تنها با هم هماهنگ نیستند، بلکه در بعضی موارد یکدیگر را نقض می‌کنند.**\*\* اما برخی مراجع مسلمان منکر وجود هرگونه تناقضی در قرآن هستند و تناقض را ناشی از نفهمیدن معنای واقعی آیه یا ناآشنایی با مفاهیم و علوم قرآنی می‌دانند.\*\*\*\* همچنین \*\*\*\* می‌گوید که کلام‌الله پنداشتن خود کتاب قرآن که آن را مخلوق خود محمّد نپندارید، شما را در \*\*\*\* در قرآن قرار خواهد داد،\*\*\*\* نظر مشابهی که \*\*\*\* در بارۀ‌ تندروی اسلامی ناشی از برداشت تحت‌الفظی از قرآن دارد\*\*\*\* و \*\* **نیز این نوع تندروی‌های اخلاقی در**\*\* را مخالف پیام محمّد می‌داند.\*\*

* 1. **تناقضات**

**منتقدان موارد متعددی از تناقضات قرآن را مطرح کرده‌اند**\*\* مانند حرام بودن یا نبودن شراب،\*\*\*\* شیطانی بودن شراب در آیۀ۹۰ سورۀ مائده (سورۀ ۵) و آیۀ۲۱۹ بقره (سورۀ ۲) و رودهایی از شراب که در بهشت جاری هستند در آیۀ۱۵ سورۀ محمّد (سورۀ ۴۷) و آیات ۲۲ تا ۲۵ سورۀ المطففین (سورۀ ۸۳) و این سؤال پرسیده شده است که چطور شراب شیطانی به بهشت راه یافته است.\*\* **آن گروه از مسلمانانی که قرآن را**\*\* می‌نمایند مانند \*\*\*\* مخالف هر گونه تناقض در قرآن هستند و دیگران را به \*\*\*\* متهم می‌کنند، و می‌گویند که تفسیر به رای تفسیری بر خلاف موازین *علم لغت* برای «تطبیق دادن آن بر پندارها و خیالات باطل و تمایلات شخصی و گروهی» است.\*\*\*\* برخی از این تناقضات با پاسخ‌هایی از طرف برخی مراجع اسلامی متفاوت با عنوان شبهه همراه بوده‌اند.\*\*\*\* برخی از تناقضات مطرح شده توسّط منتقدان عبارتند از:\*\*

1. **مدت زمان خلقت آسمان و زمین:**\*\* در سورۀ الاعراف(۷) آیۀ۵۴، سورۀ یونس(۱۰) آیۀ۳، سورۀ هود(۱۱) آیۀ۷ و سورۀ الفرقان(۲۵) آیۀ۵۹ آفرینش زمین و آسمان (در برخی تفاسیر آکادمیک انگلیسی زبان بهشت، سپهر یا آسمان\*\*\*\*) ۶ روز بیان شده است اما در سورۀ فصلت(۴۱) آیات ۹ تا ۱۲ جمع روزهایی که الله برای خلقت زمین و آسمان به آن‌ها اشاره می‌کند ۸ روز است. از طرفی مدت زمان خلقت زمین که آیۀ۹ فصلت می‌گوید ۲ روز و آیۀ۱۰ می‌گوید ۴ روز.\*\*\*\* مراجع مسلمان می‌گویند که خلقت زمین در سورۀ فصلت ۴ روز بوده که با ۲ روز آسمان نتیجه ۶ روز باشد اما آیۀ۹ خلقت زمین را ۲ روز عنوان کرده است و نه ۴ روز.\*\*\*\* برخی دیگر از مراجع مسلمان با استناد به آیات دیگر قرآن که روزهای الله را با طول متفاوت برای انسان عنوان کرده این روزها را به دوره تفسیر می‌کنند و می‌گویند که طول این روزها در سوره‌های مختلف متفاوت بوده است اما از طرف دیگر در سورۀ بقره(۲) آیۀ۱۱۷ گفته شده است که جهان به صورت آنی خلق می‌شود و نه طی چند روز یا دوره بسیار بلند زمانی در گذشته: «خدا می‌گوید که باش پس می‌باشد»\*\*\*\* اما در بارۀ‌ این بحث بسیار کهن خلقت جهان \*\*\*\* در نظریه \*\*\*\* می‌گوید که خدا ذات جهان را دم به دم خلق می‌کند هرچند که با خلقت طی چند دوره طولانی متفاوت است. \*\*\*\* گفته است که «اگر خداوند خالق جهان است، چرا پیش از خلق جهان جهان را خلق نکرد؟»(اشاره به موضوع تغییر حکمت تصمیمات خدا طی زمان).\*\*\*\* در کتاب \*\*\*\* که آن را پیرامون حرکت جوهری نگاشته می‌نویسد: «عظمت و اهمّیت کشف و ابتکار نظریه حرکت جوهری… به هیچ روی کمتر از اهمّیت.. دو کشف عظیم علمی در سراسر تاریخ علم و اندیشه (یعنی دو نظریه \*\*\*\* نیوتن و \*\***) نیست»**
2. **ترتیب خلقت زمین و آسمان: در سورۀ بقره(۲) آیۀ۲۹ اول زمین آفریده شده است سپس آسمان اما در سورۀ النازعات(۷۹) آیۀ۲۷ تا ۳۰ اول آسمان آفریده شده است سپس زمین.**
3. **چسباندن یا جدا کردن: در سورۀ فصلت(۴۱) آیۀ۱۱ می‌گوید زمین و آسمان از هم جدا بودند و بعد به هم گرویدند اما در سورۀ الانبیا(۲۱) آیۀ۳۰ می‌گوید که آن‌ها ابتدا یکی بودند و بعداً از یکدیگر جدا شدند.**
4. **انسان از چه ساخته شد:**

* **از لخته خون (سورۀ العلق(۹۶) آیات ۱–۲)**
* **آب (سورۀ الانبیا(۲۱) آیۀ۳۰، سورۀ النور(۲۴) آیۀ۴۵، سورۀ الفرقان(۲۵) آیۀ۵۴)**
* **«چیزی مانند سفال»(سورۀ ۳ آیۀ۵۹، سورۀ ۳۰ آیۀ۲۰، سورۀ ۳۵ آیۀ۱۱).**

1. **گرفتن روح در زمان مرگ: سورۀ السجده(۳۲) آیۀ۱۱ می‌گوید فرشته مرگ روح را می‌گیرد اما سورۀ محمّد(۴۷) آیۀ۲۷ می‌گوید فرشتگان می‌گیرند و سورۀ الزمر(۳۹) آیۀ۴۲ می‌گوید الله است که روح را از انسان‌ها هنگام مرگ می‌گیرد.**
2. **در سورۀ حج(۲۲) آیۀ۴۷ و سورۀ سجده(۳۲) آیۀ۵ روزهای الله برابر ۱۰۰۰ سال بشر است اما در سورۀ العروج(۷۰)(که به المعارج یا سئل‌سائل نیز مشهور است) آیۀ۴ روزهای الله برابر ۵۰۰۰۰ سال بشر است.**
3. **الله و تخت او: الله از رگ گردن به انسان نزدیکتر است (سورۀ ق(۵۰) آیۀ۱۶) و در عین حال بر روی تختش نشسته است (سورۀ الحدید(۵۷) آیۀ۴) تختی که روی آب بنا شده است (سورۀ هود(۱۱) آیۀ۷) و در عین حال به قدری دور است که رسیدن به او بین ۱۰۰۰ و ۵۰۰۰۰ سال طول می‌کشد (سورۀ السجده(۳۲) آیۀ۵، سورۀ المعارج(۷۰) آیۀ۴).**
4. **تعداد فرشتگان مریم: سورۀ آل‌عمران(۳) آیات ۴۲ و ۴۵ در بارۀ‌ باردار شدن مریم از چندین فرشته صحبت می‌کند اما سورۀ مریم(۱۹) آیات ۱۷ تا ۲۱ تنها از یک فرشته صحبت می‌کند.**
5. **دسته‌های روز قیامت: در سورۀ الواقعه(۵۶) آیۀ۷ ادعا می‌شود که در روز قیامت مردم به سه دسته می‌شوند، اما در سورۀ البلد(۹۰) آیات ۱۸ و ۱۹، سورۀ الزلزله(۹۹) آیات ۶ و ۷ تنها دو گروه.**
6. **نابودی قوم عاد: در سورۀ القمر(۵۴) آیۀ۱۹ اشاره شده است که الله برای نابودی قوم عاد یک روز لازم داشت، امّا در سورۀ فصلت(۴۱) آیۀ۱۶ و سورۀ الحاقه(۶۹) آیۀ۶ به ۷ شبانه روز اشاره شده است.**
7. **ریشه بیچارگی کجاست: آیا شر و مصیبت از طرف شیطان است (سورۀ ص(۳۸) آیۀ۴۱)؟ از خود ماست (سورۀ النساء(۴) آیۀ۷۹)؟ یا از طرف الله (سورۀ النساء(۴) آیۀ۷۸)؟**
8. **رحمت الله چقدر است: الله رحمت را بر خود مقرر کرده است (سورۀ الانعام(۶) آیۀ۱۲) هرچند بعضی از اشخاص را هرچند که می‌تواند هدایت نمی‌کند (سورۀ الانعام(۶) آیۀ۳۵، سورۀ ابراهیم(۱۴) آیۀ۴).**
9. **آیا در بهشت بازجویی خواهد بود یا نه: از یکدیگر سؤال نخواهند کرد (سورۀ المومنون(۲۳) آیۀ۱۰۱)، اما همچنان در یک پرس و جوی دو جانبه شرکت خواهند کرد (سورۀ الطور(۵۲) آیۀ۲۵) و از یکدیگر سؤال خواهند کرد (سورۀ الصافات(۳۷) آیۀ۲۷).**
10. **ناقص یا با جزئیات کامل: قرآن در جاهایی ادعا می‌کند که کامل است و تمامی جزئیات را دارا می‌باشد و هیچ چیز باقی نمانده است که در آن نباشد (سورۀ الانعام(۶) آیۀ۳۸، سورۀ الانعام(۶) آیۀ۱۱۴، سورۀ یوسف(۱۲) آیۀ۱۱، سورۀ النحل(۱۶) آیۀ۸۹ و…) اما چیزهای بسیاری هستند که قرآن آن‌ها را ناتمام باقی می‌گذارد، برای مثال مسئله شراب و شبهات موجود در قرآن.**
11. **پرستش یک خدا یا یک خدای دیگر: به محمّد دستور می‌دهد که به ناباوران بگوید، شما چیزی را نمی‌پرستید که من می‌پرستم (سورۀ الکافرون(۱۰۹) آیۀ۳) هرچند سوره‌های دیگر در قرآن به طور مشخص اشاره می‌کنند که آن ناباوران در واقع خدایی را پرستش می‌کنند که همان الله است.**
12. **شفاعت کردن یا شفاعت نکردن: قرآن در مورد این‌که آیا در روز آخرت شفاعتی وجود خواهد داشت یا نه دچار تناقض می‌شود، در سورۀ البقره(۲) آیۀ۱۲۲ و ۱۲۳، سورۀ الانفطار(۸۲) آیات ۱۸ و ۱۹ و… می‌گویند شفاعتی وجود ندارد؛ امّا سورۀ النجم(۵۳) آیۀ۲۶، سورۀ الزخرف(۴۳) آیۀ۸۶، سورۀ سبا(۳۴) آیۀ۲۳، سورۀ طه(۲۰) آیۀ۱۰۹(می‌گویند وجود دارد) و البتّه هر دو این پاسخ‌ها را می‌توان با احادیث مختلف پشتیبانی کرد.** **و موارد متعدد دیگری مانند برده‌داری از کنیز و غلام که در آیات متعدد قرآن هم تأیید شده است**\*\* هم برعکس به آزاد کردن آنان توصیه شده.\*\*
    1. **انتقادات اخلاقی، ستم و بی‌عدالتی در قرآن**

**مواردی متعدد توسّط منتقدان قرآن مطرح شده است،**\*\* که برخی از \*\*\*\* یا \*\*\*\* مانند \*\*\*\* یا سید ایاد جمال‌الدین این موارد را مطابق اخلاقیات تمدن مدرن امروزی جهان نمی‌دانند و سروش با اشاره به «خوانش اخلاقی تاریخی»، قرآن را نیازمند خوانش رؤیا و خوابگزاری مطرح می‌کند.\*\*\*\* همچنین وی این مسائل اخلاقی مورد انتقاد در قرآن را در مواردی دوره‌ای و رویدادی مطرح می‌کند که نباید در عصر حاضر به آن آیات عمل شود،\*\*\*\* و می‌گوید که محمّد از خدا برتر بوده و قرآن مخلوق خود محمّد است بر اساس ارتباطی که به واسطه عالم رؤیا با خدایش داشته است و می‌گوید که کلام‌الله پنداشتن خود کتاب قرآن شما را در شرایطی سخت و لاینحل در بارۀ‌ مسائل اخلاقی قرار خواهد داد\*\*\*\* که مشابه نظر \*\*\*\* در بارۀ‌ ممکن بودن اسلام میانه‌رو و دوری از تندروی اسلامی که \*\*\*\* از قرآن می‌باشد است.\*\*\*\* روحانی شیعه **، نماینده ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ مردم شهر \*\* در مجلس عراق که در دوران ۱۶ سال از تبعید خود را در ایران و در حوزه علمیه قم گذراند و از منتقدان شدیدالحن نظام جمهوری اسلامی است، در بارۀ‌ ضرورت انسانی و دینی \*\*\*\* علاوه بر در دوران حکومت پیامبر اسلام که منجر به نزول سورۀ مدنی منافقون شد می‌گوید که تأیید *برده‌داری* در قرآن و اسلام و *توهین به غیر مسلمانان* عامل مهم دیگری برای ضرورت جدایی دین از بنیاد حکومت مدنی و مردمی‌بر پایۀ \*\* است.** برخی از موارد غیراخلاقی قرآن عبارتند از:\*\*

* **در مورد زنان و خانواده سورۀ نساء (سورۀ ۴) آیۀ۲ و۳ (تعدد زوجات: «اگر بیم دارید که در کار یتیمان عادل نباشید، از بین زنان هرچه پسندیدید دودو و سه‌سه و چهارچهار نکاح کنید و اگر بیم آن دارید که بین زنان عادل نباشید فقط با یک زن یا تمامی‌زنانی که مالک آن‌ها شده‌اید (کنیز) نکاح کنید») و آیۀ۳۴ همان سورۀ (کتک زدن زنان)،**\*\* و سورۀ بقره (سورۀ ۲) آیۀ۲۲۳ که زنان را کشتزار مردان خطاب کرده است.\*\*
* \*\* از زنان اسیر: آیۀ۲۴ نساء (زنان شوهردار بر شما حرام شده‌اند مگر آنان که با نیروی خودتان مالک شده‌اید)\*\*\*\* و سورۀ مومنون (سورۀ ۲۳) آیۀ۱ تا ۶ (مؤمنان رستگار شدند آنان که شرمگاه خود را نگاه می‌دارند جز بر همسران یا کنیزان خویش که در نزدیکی با آنان مورد ملامت قرار نمی‌گیرند).\*\*\*\* در بارۀ‌ آیۀ۲۴ سورۀ نساء این‌گونه گفته است که زن یا مرد، کوچک یا بزرگ در صورتی که علیه نظام اسلامی قیام کرده باشند و تسلیم نشده باشند در صورتی که زنده اسیر شوند \*\*\*\* مسلمان می‌تواند آن‌ها را در قبال گرفتن \*\*\*\* آزاد کند یا آن‌ها *را به بردگی بگیرد* و به مالکیت مجاهدان مسلمان درآورد از این رو مجاهد مسلمان به حکم امام خودش می‌تواند با زن محاربی که حتی شوهر داشته باشد \*\*\*\* کند.\*\*
* **سورۀ مائده (سورۀ ۱۶) آیۀ۳۸:\*\*\*\*«و مرد و زن دزد را به سزای آنچه کرده‌اند دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خداوند توانا و حکیم است.»**
* **سورۀ نحل آیۀ۷۵ و ۷۶، تبعیض بین مردان در اسلام با تأیید برده‌داری با مقایسه شخص کر و لال با بنده زرخرید و این‌که برده را ناتوان عنوان کرده است**\*\* که برخی مسلمانان آن را به عنوان ناتوانی برده در قیاس با خرید و فروش برده پیش از اسلام قیاس کرده‌اند\*\*\*\* ولی آیه‌ مستقیم از تبعیض بین بنده زرخرید با صاحبش صحبت کرده که در اسلام نیز این خرید و فروش ادامه یافت حتی کودکان صغیر.\*\*\*\* البتّه قرآن به آزاد کردن برده نیز توصیه کرده است که این موضوع نیز به عنوان تناقض دیگری در قرآن توسّط منتقدان مطرح شده است.\*\*\*\* «اللّه برده زرخریدی را مثال می‌زند که هیچ قدرتی ندارد، و کسی را که از جانب خویش رزق نیکویش داده ایم و در نهان و آشکارا انفاق می‌کند آیا این دو برابرند؟ سپاس برای خداست، بلکه بیشترشان نمی‌دانند(۷۵) و اللّه دو مرد را مثال می‌زند که یکی گنگ (کر و لال) است و بر هیچ چیز توانی ندارد و باری بر دوش مولای خود است و به هر سو که او را بفرستد هیچ فایده‌ای ندارد، آیا این مرد با آن کس که مردم را به عدل فرمان می‌دهد و خود بر راه راست می‌رود برابر است؟ (۷۶) گروه‌های \*\*\*\* بر برده‌داری تأکید می‌کنند و مسلمانان غیر بنیادگرا بر این‌که قرآن مخالف برده‌داری است و بر این‌که برده‌داری پیام محمّد پیامبر اسلام نبوده است اما در همان سال‌های ۴۱ تا ۱۳۲ پس از هجرت محمّد، سرداری مسلمان از تونس یک میلیون پسربچه و ۳۰۰ هزار دختربچه ۵ و ۶ ساله را در دمشق پایتخت \*\*\*\* به \*\*\*\* می‌فروشد و امروزه همچنان بنیادگرایانی مانند \*\*\*\* نماز می‌خوانند و با نام الله سر می‌برند، مردم را آواره و برده‌فروشی می‌کنند و مسلمانان غیر بنیادی چون جمال‌الدین این را مخالف پیام محمّد می‌دانند.\*\*
* **سورۀ احزاب (سورۀ ۳۳) آیۀ۵۰(تأیید برده‌داری):**\*\* «زنانی که مهرشان را داده‌ای و آن زنانی که به نیروی خود مالک شده‌ای و دخترعموها و دختر عمه‌ها و دختر دایی‌ها و دختر خاله‌های تو که با تو مهاجرت کرده‌اند و زن مؤمنی که خود را به نبی بخشیده باشد بر تو حلال کردیم که هرگاه نبی اراده کند نکاح کند این حکم ویژه توست و نه دیگر مؤمنین که می‌دانیم برای زوج‌هایشان و آن زنانی که به توان و نیروی آنان تصاحب شده‌اند چه حکمی‌کرده ایم که بر تو حرجی نباشد.»\*\*
* **سورۀ توبه (سورۀ ۹) آیۀ۱۲۳:**\*\* «ای کسانیکه ایمان آورده اید، کافرانی که نزد شمایند را بکشید. تا در شما درشتی و شدت را بیابند؛ و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است.»\*\*
* **سورۀ مائده (سورۀ ۵) آیۀ۳۳:**\*\* «سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.»\*\*
* **سورۀ التوبه (سورۀ ۹) آیۀ۲۸:**\*\* «ای کسانی که ایمان آورده اید، مشرکان نجسند و از سال بعد نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند، و اگر از بینوایی می‌ترسید، خدا اگر بخواهد به فضل خودش بی‌نیازتان خواهد کرد. زیرا خدا دانا و حکیم است.»\*\*
* **سورۀ التوبه (سورۀ ۹) آیۀ۲۹:**\*\* «کسانی را از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و چیزهایی را که خدا و پیامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمی‌کنند و دین حق را نمی‌پذیرند بکشید، تا آن‌گاه که به دست خود در عین مذلت جزیه بدهند.»\*\*
* **سورۀ الانفال (سورۀ ۸) آیۀ۱۲:**\*\* «و آن‌گاه را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با شمایم. شما مؤمنان را به پایداری وادارید. من در دل‌های کافران بیم خواهم افکند. بر گردنهایشان بزنید و انگشتانشان را قطع کنید.»\*\*
* **سورۀ توبه (سورۀ ۹) آیۀ۵:**\*\* «پس چون ماه‌های حرام به سر آمد آن‌گاه مشرکان را هر جا یافتید به قتل رسانید؛ و آن‌ها را دستگیر و محاصره کنید؛ و هر سو در کمین آن‌ها باشید. چنانچه توبه کردند و نماز به پای داشتند و زکات دادند پس از آن‌ها دست بدارید؛ که خدا آمرزنده و مهربان است.»\*\*
* **سورۀ توبه (سورۀ ۹) آیۀ۱۲ تا 14:**\*\* «اگر پس از بستن پیمان، سوگند خود شکستند و در دین شما طعن زدند، با پیشوایان کفر قتال کنید که ایشان را رسم سوگند نگه داشتن نیست، باشد که از کردار خود بازایستند.»\*\*
* **سورۀ بقره(۲) آیۀ۱۹۱:**\*\* «هرجا که آن‌ها را بیابید بکشید و از آنجا که شما را رانده‌اند، برانیدشان، که فتنه از قتل بدتر است؛ و در مسجد الحرام با آن‌ها مجنگید مگر آنکه با شما بجنگند؛ و چون با شما جنگیدند بکشیدشان که این است پاداش کافران.»\*\*
  1. **ریشۀیابی اشکالات**

**1.3.1) خوانش رؤیا از آیات قرآن**

**نواندیش دینی، \*\*\*\* چنین مطرح کرده است که آیات قرآن حاصل رؤیای محمّد بوده‌اند و تشریح کرده است که محمّد به عنوان یک مخلوق از خدا برتر بوده و ریشه آیات قرآن از درون خود محمّد و به واسطه عالم رؤیا بوده است از این رو آیات قرآن را نیازمند خوابگزاری می‌داند و نه تفسیر.**\*\* کسانی که با سروش مخالفت کردند عالم رؤیا خواندن منشأ قرآن را به مفهوم باز شدن راه برای دروغ خواندن قرآن می‌دانستند. وی در پاسخ آن‌ها گفت که «اگر وحی نبی را حجت می‌دانید رؤیای او را نیز حجت بدانید».\*\*\*\* در \*\*\*\* سروش در مناظره‌ای دوجلسه‌ای با منتقد مخالف خودش \*\***، کسی که حامی‌دیدگاه تفسیری و مخالف رؤیا خواندن قرآن است، اینچنین مطرح کرد که با خوانش رؤیا از آیات قرآن، تناقضات و موارد انتقادات اخلاقی در قرآن توجیه می‌شوند. او با تأیید این‌که مطابق گفته‌های تمام مورخان محمّد در زمان وحی «دچار احوال نامتعارفی می‌شد چیزی شبیه خواب بلکه سنگین‌تر از خواب» قرآن را نیازمند خوابگزاری دانست.**

**1.3.2) اتّهام جنون**

**محمّد امین در منابع اسلامی پیش از بعثت به راست‌گویی و درست‌کاری مشهور بود و پس از بعثت مطابق آیات قرآن ناباوران او را مجنون خواندند\*\*\*\*به مفهوم جن‌زده اما در قرآن چیزی از این‌که او را دروغ‌گو خوانده باشند گفته نشده است. بعدها هرگونه شک به محمّد (همچون مجنون خواندن) و زیر سؤال بردن آیات قرآن به معنی کفر و حکم مرگ بود که در آیات قرآن به ویژه سوره‌های مدنی نیز به این موضوع بارها اشاره شده است. محمّد پیش از بعثت به راست‌گویی و درست‌کاری مشهور بود و این در حالی ست که در آیه‌** **و آیات دیگری از قرآن، از جمله سوره‌های حجر آیۀ۶، سباء آیۀ۸ و آیۀ۴۶، صافات آیۀ۳۶، دخان آیۀ۱۴، طور آیۀ۲۹، قلم آیۀ۲ و ۵۱ و تکویر آیۀ۲۲، در بارۀ‌ این می‌گوید که پس از بعثت و در زمان حیات محمّد کسانی که به پیامبری او باور نداشتند به او مجنون می‌گفتند:** \*\* الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بابْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَیَقُولُونَ انّهُ لَمَجْنُونٌ ﴿۵۱﴾ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ ﴿۵۲﴾ و همانا نزدیک است کافران هنگامی که قرآن را می‌شنوند، با [نگاه‌ها و] چشم‌هایشان تو را به زمین بزنند و می‌گویند: او مجنون است؛ حال آنکه قرآن [یا پیامبر] جز اندرزی برای جهانیان نیست. اتّهام جنون محمّد به عقیده مسلمانان مردود است و استدلال‌های متفاوتی را مطرح می‌کنند. \*\*\*\* با توجّه به این‌که مردم آن زمان محمّد را تا پیش از بعثت، «محمّد امین» می‌خواندند و تا پیش از \*\*\*\* حتی نامسلمانان امانت‌های خود را به وی می‌سپردند، اتّهام جنون را از جانب دشمنان محمّد می‌داند\*\*\*\* هر چند که حصر اقتصادی محمّد و یارانش توسّط مردم مکه انجام شده بود. در روایات آمده است که محمّد برای نصب حجر الاسود به عنوان حَکَم انتخاب شد و در اختلاف نظر قبایل چاره‌اندیشی کرد و به عقیده مسلمانان این نشانۀ مجنون نبودن محمّد و تصدیق آیات قرآن است.\*\* **مرگ خدیجه در زمانی رخ داد که**\*\* از جمله پیامبر و خدیجه در \*\*\*\* در حصر اقتصادی بودند. تا آن زمان، محمّد در بعثت و پیامبری‌اش قدرت حکومت اسلامی نداشت و همچنین تنها یک همسر داشت. قرآن در زمان حیات پیامبر اسلام به صورت کامل نوشته نشد. بین محقّقان از جمله خود مسلمانان همواره بر سر این‌که آیا محمّد واقعاً بی‌سواد بوده است یا نه اختلاف نظر وجود داشته است. قرآن محمّد را امّی خطاب کرده\*\*\*\* و در آیۀ۴۸ سورۀ عنکبوت گفته است «تو پیش از قرآن کتابی را تلاوت نکردی و ننوشتی که اگر اینچنین بود اهل باطل کننده به شک افتاده بودند».\*\*\*\* این دیدگاه را اتخاذ می‌کند که امی به معنی عدم آشنایی محمّد با متنه‌ای مقدّس در بین مردم بوده است نه به معنی بی‌سواد بودن.\*\*\*\* نهایتاً قرآن توسّط خلیفه سوّم،\*\*\*\* در قالب چند جلد \*\*\*\* جمع آوری گشت\*\*\*\* و همچنین در نوشته‌های تاریخی صحبت‌هایی از \*\*\*\* نیز در میان است.\*\*

**1.3.3) اسکیزوفرنی**

**لباس \*\*\*\* شده توسّط یک فرد مبتلا به اسکیزوفرنی**

\*\* نویسنده آمریکایی، \*\*\*\* و از هواداران \*\*\*\* در مناظره با **، می‌گوید محمّد در آن زمان به \*\*\*\* مبتلا شده است که ادعای محمّد در بارۀ‌ این‌که قرآن توسّط فرشته مقرب و برتر، \*\*\*\* بر او دیکته شده باشد را روشن می‌کند.** وی می‌گوید بر اساس احادیث اگر کسی بگوید که محمّد به بیماری اسکیزوفرنی مبتلا بود او در اسلام باید کشته شود و این شرحی از یک دین میانه رو نیست.\*\*\*\* هریس می‌گوید اسلام میانه‌رو نیز امکانپذیر است و تندروی اسلامی ناشی از برداشت تحت الفظی وحی از قرآن بدون بررسی بوده است،\*\*\*\* که مشابه نظر \*\*\*\* است در بارۀ‌ این‌که کلام‌الله پنداشتن قرآن شما را در \*\*\*\* قرار خواهد داد\*\*\*\* و این‌که قرآن مخلوق خود محمّد و حاصل ارتباط وی در عالم رؤیا بوده است (مطابق تمام منابع اسلامی «احوال نامتعارفی عمیق‌تر از خواب»).\*\*\*\* هریس مبحثی از احادیث مطرح می‌کند که می‌گوید: با توجّه به احادیث اگر یک مسلمان تصمیم بگیرد که دیگر مسلمان نباشد، او باید کشته شود. اگر کسی جرات کرده و نظری را در بارۀ‌ قرآن بیان کند که آن را یک کتاب عادی از یک دین افسانه‌ای مطرح کند یا این‌که بگوید محمّد یک اسکیزوفرنیک بوده، او نیز باید کشته شود. لازم به گفتن نیست که تمایل به کشتن مردم برای جرم‌های خیالی همچون ارتداد و کفرگویی شرحی از میانه‌روی مذهبی نیست.\*\* **شخصی که به**\*\* مبتلا شود با وجود توهمات دیداری و شنیداری همچنان می‌تواند برای مثال \*\*\*\* کند یا در دانشگاه تدریس کند مانند \*\*\*\* که برنده \*\*\*\* شد اما در ۳۰ سالگی به اسکیزوفرنی مبتلا شده بود و اطرافیانش مدت‌ها متوجّه واقعی نبودن شخصیت‌های خیالی او نشدند. محمّد در ۴۰ سالگی مدعی شد که \*\*\*\* بر او نازل می‌شود. برخی او را که به امین مشهور بود مجنون خواندند و برخی به او ایمان آوردند.\*\*

**1.3.4) در احادیث شیعه و سنّت**

**در نهج البلاغه‌، \*\*\*\* به \*\*\*\* پیش از جنگ \*\*\*\* توصیه می‌کند که با استناد به قرآن مناظره نکند:** **با آن‌ها به قرآن مناظره مکن، زیرا قرآن دو پهلو است. تو چیزی می‌گویی و آن‌ها چیزی در جوابت می‌گویند، بلکه با آن‌ها به سنّت (پیامبر) مناظره کن که راه گریز نیابند.** \*\* از \*\*\*\* روایت می‌کند:**جدال در قرآن کفر است. \*\* با استناد به حدیث فوق از \*\*\*\* و همچنین آیات قرآن،**\*\* صراحت (شفاف و واضح بودن) قرآن را به چالش کشیده و می‌گوید: دوران خلافت عمر آنچنان سخت و پرخشونت بود که کسی جرئت کوچترین اعتراضی نداشت. در این دوره نیز شکنجه و سرکوب کسانی که به اسلام و آیت قرآن اعتراض یا تردید داشتند رواج داشت به طوری که در زمان عمر حتی گفتگو از تفسیر قرآن نیز ناروا بود.\*\*

**1.3.5) ناسخ و منسوخ**

**قرآن در جواب طعنه زنان می‌گوید: هر آیه‌ای را نسخ کنیم یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست.**\*\* چون آیه‌ای را به جای آیه‌ دیگر بیاوریم و خدا به آنچه به تدریج نازل می‌کند داناتر است می‌گویند جز این نیست که تو دروغ‌بافی [نه] بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند. بگو آن را روحُ‌القُدُس از طرف پروردگارت به حق فرود آورده تا کسانی را که ایمان آورده‌اند استوار گرداند و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است\*\* **ابن وراق در این باره می‌گوید: می‌بینیم که تئوری نسخ آیه، چگونه دانشمندان و نویسندگان را از گرفتاری‌های وابسته به تضادها و نا همگونی‌های متون قرآن نجات می‌دهد. با این وجود متن و روان آیه‌های مکی و مدنی و تفاوت آشکارشان با یکدیگر نمی‌تواند مدافعان اسلام را به گونه کامل به ساحل نجات برساند. زیر آیه‌های مکی که در آغاز ادعای پیامبری محمّد نازل شده، همه حکایت از بردباری و شکیبایی و تحمل اندیشه‌ها و کردار دیگران را دارد و آیه‌های مدنی که در زمان فرمانروایی محمّد نازل شده، همه از کشتن و نابود کردن و گردن زدن و قطع عضو می‌زنند. بدین ترتیب، آیه‌هایی که کشتن و نابود کردن (برای مثال، آیۀ۵ سورۀ توبه**\*\*) را فرمان می‌دهند، آیه‌های با مضمون بردباری و صبر و تحمل اندیشه‌ها و کردار دیگران را پند می‌دهد را نسخ می‌کند\*\* \*\* در \*\*\*\* ذیل بحث نسخ آیات بیان می‌دارد که نسخ آیات از جنس تناقض احکام نیست بلکه از نوع تکمیل است. به عنوان مثال می‌گوید: آیه: فاعفوا و اصفحوا حتی یاتی اللّه به امره،\*\*\*\* ترجمه: فعلاً عفو کنید و نادیده بگیرید تا خداوند امر خود را بفرستد، که به‌روشنی می‌فهماند: حکم عفو و گذشت دائمی نیست و به زودی حکمی دیگر می‌آید، که بعدها به صورت حکم جهاد آمد؛ و مانند حکم زنان بدکاره که فرموده: فامسکو هن فی البیوت، حتی یتوفیهن الموت او یجعل اللّه لهن سبیلا،\*\*\*\* ترجمه: ایشان را در خانه‌ها حبس کنید تا مرگشان برسد و یا خدا راهی برایشان معین کند، که باز به‌وضوح می‌فهماند حکم حبس موقتی است و همین‌طور هم شد و آیۀ شریفه با آیۀ تازیانه زدن به زناکاران نسخ گردید، پس جمله: «حتی یاتی اللّه به امره\*\*\*\*» در آیۀ اول و جمله «او یجعل اللّه لهن سبیلا\*\*\*\*» در آیۀ دوم خالی از این اشعار نیستند که حکم آیه موقتی است و به زودی دستخوش نسخ خواهند شد.»\*\* **به گفته او «از نظر آیۀ نامبرده نسخ باعث نمی‌شود که خود آیت نسخ شده به کلی از عالم هستی نابود گردد، بلکه حکم در آن عمرش کوتاه است، چون به وضعی وابسته‌است که با نسخ، آن صفت از بین می‌رود.»** \*\* در کتاب آدم از نظر قرآن معتقد است که \*\*\*\* در آیات \*\*\*\* نیست و آن را موهن مقام إلهی و مغایر \*\*\*\* می‌داند. وی آیۀ ما ننسخ من آیة او ننسها… را متضمن ادیان پیشین و آیات کون می‌شمارد یعنی \*\*\*\*، ادیان قبل از خود را \*\*\*\* نموده و همچنین هر پدیده‌ای وقتی در اثر مرور زمان از بین برود و یا از کار بیفتد، مثل آن یا بهتر از آن ساخته می‌شود و این سنّت إلهی است و معنای \*\***، جز این نیست.**

1. **معجزه بودن قرآن**

\*\* در کتاب \*\*\*\* معجزه بودن قرآن را از دو جنبۀ لفظ و محتوا قابل بررسی دانسته‌است. به این دو جنبه اصطلاحاً اعجاز لفظی و اعجاز محتوایی می‌گویند. بسیاری دانشوران[**]سده‌های آغازین پس از اسلام به اعجاز لفظی قرآن قائل نبودند. بلکه ادعای اعجاز لفظی قرآن با گذشت زمان و افزایش تعصب‌ها مطرح شد. مثلاً ، یکی از این افراد، در نفی اعجاز لفظی قرآن می‌گوید «نظم قرآن و کیفیت ترکیب جمله‌های آن معجزه نیست و سایر بندگان خدا می‌توانند نظیر یا حتی بهتر از آن بیاورند». در همین راستا \*\*\*\* بزرگ عرب منشئات خود را برتر از قرآن دانسته‌است. اثبات اعجاز محتوایی قرآن از اعجاز لفظی هم مشکل‌تر است. چرا که مطلب چشمگیر تازه‌ای که دیگران نگفته باشند یا دستور اخلاقی نابی که بدیع جلوه کند در قرآن نیامده‌است. داستانه‌ایش اغلب از داستانه‌ای یهودیان و ترسایان اخذ شده‌است و همین انتقادی بود که خود دشمنان محمّد هم در مکه در آن زمان به وی کردند و داستانه‌ای قرآن را \*\*\*\* خواندند. چندان که یکی از مخالفان محمّد در مقام انتقاد از وی گفت که قصه‌هایی از \*\*\*\* می‌داند که از داستانه‌ای محمّد دلکش‌تر است. حتی احکام و شرایعی که در قرآن آمده‌است همه در دینه‌ای دیگر سابقه می‌دارد یا ادامۀ آداب و سنن عربی جاهلی‌است. (جز زکات و جهاد. این دو را معلول تشکیل حکومت از سوی محمّد دانسته‌اند و بدون لشکر و پول کار چنان حکومتی پیش نمی‌رفت) تعدادی از این احکام و شرایع با گذشت زمان تغییر کرده‌است و حتی به فراخور حال‌و روز محمّد حکم‌های متضاد صادر شده‌است. این حکم‌های متضاد برای مسائل واحد در فقه اسلامی با عنوان ناسخ و منسوخ مطرح است. مسئلۀ ناسخ و منسوخ از وجوهی‌است که منقدان در اثبات بشری بودن قرآن بر می‌شمرند. البتّه \*\*\*\* در کتاب خود با عنوان «**» به اثبات این مطلب می‌پردازد که کتاب ۲۳ سال معجونی است از تحریف کتب تاریخ، قرآن و تفسیر و سیره و جز این‌ها و به عنوان نمونه مدعای این کتاب مبنی بر این‌که ابوالعلاء معری منشئات خود را برتر از قرآن دانسته‌است را رد نموده به \*\*\*\* او استناد می‌کند که در آنجا می‌گوید: «کتابی که محمّد آورده با اعجاز خود همه را مغلوب ساخته‌است»\*\*

**2.1) درون‌مایۀ قرآن**

**به گفته \*\*\*\* هنگامی که یک خوانندۀ آشنا به نوشتارهای ابراهیمی قرآن را می‌خواند در می‌یابد که درون‌مایۀ آن عموماً همان مطالب و داستانه‌ایی است که در آن نوشتارها آمده‌است.** **معتقد است کتاب قرآن سرشار از اشتباهات و تناقضات تاریخی و علمی است. علاوه بر آن الله و کتاب خدا بعضاً و یا عموماً برخی رفتارهای ناپسند همچون دروغ‌گویی، دزدی، نیرنگ، فریب و حیله‌گری، برده‌داری، تجاوز جنسی، زجر، شکنجه و تروریسم را مجاز می‌شمارد.**\*\* می‌نویسد بدون تردید می‌توان گفت نخستین اثری که از خواندن قرآن در ذهن خواننده آن می‌نشیند آنست که محمّد، اصول و موازین اسلام را از یهودیان حجاز آموخته‌است. اصول و احکامی که برگه‌های ابتدایی قرآن را پرکرده‌است عبارتند از روز قیامت، بهشت و دوزخ، کتاب آسمانی، وحی به وسیلۀ فرشته، مزایای پیروی از امور مذهبی و غیره که به‌ گونه‌ای کامل از نوشتارهای مقدّس کلیمی‌ها و یهودیان گرفته شده‌است.\*\* **در مقابل دیگر متفکرین نظرات دیگری نیز ارائه دادند. پروفسور**\*\* فیلسوف معاصر فرانسوی می‌گوید: «اگر اندیشۀ محمّد خرافی بود و اگر وحی او وحی الهی نبود، هرگز جرأت نمی‌کرد بشر را به علم دعوت کند. هیچ‌یک از افراد بشر و هیچ شیوۀ تفکری به اندازۀ محمّد و قرآن، انسان را به دانش دعوت نکرده‌اند، تا آنجا که در قرآن، نهصد و پنجاه بار از علم، فکر و عقل سخن به میان آمده‌است».\*\*

**2.2) ارزش ادبی قرآن**

**، پدر علم مطالعات قرآنی در اروپا، ضمن قابل شمردن ارزش بلاغی قرآن، قرآن را از نظر زیبا‌شناسی به هیچ روی اثر تراز اولی به حساب نمی‌آورد. از نظر نلدکه محمّد به هیچ وجه در سبکْ استاد نیست و این تعصب مسلمانان است که یک تولید معیوب ادبی را تا حدّ شاهکاری بی‌بدیل بالا برده‌اند. از نظر نلدکه اگر قرآن بی‌نقص از آب درآمده بود حقاً آن را می‌شد معجزه شمرد. چون تا پیش از قرآن اثر قابلی در نثر عربی تولید نشده بود و هرچه بود به شعر بود. از این رو از دید یک ناباور بر محمّد نمی‌توان خرده گرفت که چرا نثری که تولید کرده‌است معیوب است چرا که کارهای آغازین هیچوقت بی‌نقص نیست.**\*\* نلدکه در این عقیده تنها نیست. همۀ مستشرقان تا اواسط قرن بیستم، نظیر \*\*\*\* و **، همانند نلدکه قرآن را از نظر ادبی بی‌دقت، پراشتباه، ناقص و ملال آور می‌دانستند. به گفته استفان وایلد، استاد دانشگاه بن، این‌گونه قضاوت‌ها از متن ادبی قرآن عموماً هم توسّط اعراب مسیحی و هم محقّقان مسلمان رد می‌شوند. انتساب «قطعه، قطعه بودن» و «عدم پیوستگی» متن قرآن در نوشتارهای مستشرقین بعدی تا به امروز نیز تکرار شده‌است. ، نویسنده معروف آمریکایی-انگلیسی که بعضی از آثار او در لیست پرفروشترین‌ها قرار دارند علل عدم درک مستشرقین از زیبایی قرآن را به انتظار نادرست آن‌ها از این کتاب مربوط می‌داند.** او معتقد است قرآن بیشتر از این‌که یک کتاب خواندنی -مانند کتاب‌های پر فروش دنیا- باشد، یک کتاب شنیدنی است.\*\*

**2.2.1) ارزش ادبی داستانه‌ای قرآن**

**نلدکه معتقد است داستانه‌ای \*\*\*\* که برای عبرت آورده شده‌است از نظر ادبی چنگی به دل نمی‌زند. شخصیت‌های پیامبرانش کپی‌برداری از شخصیت \*\*\*\* است و همه به سان محمّد سخن می‌گویند و با مخالفان مشابهی طرفند. حتی در جایی \*\*\*\* قوم خود را از پرستش خدایان باطلی نهی می‌کند (با ذکر نام این خدایان) که خدایانیاند که \*\*\*\* زمان \*\*\*\* می‌پرستیدند نه \*\*\*\* قوم نوح.**\*\* در توضیح آیۀ۲۳ سورۀ نوح که چرا قرآن مشرکین عرب را از پرستش خدایان زمان نوح بر حذر می‌دارد برخی مفسّران گفته‌اند بت‌های قوم \*\*\*\* یعنی ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر -که بر گرفته از شخصیتهای حقیقی زمان \*\*\*\* با همین نامها بودند\*\*\*\*- پس از طوفان تا مدتها زیر خاک ماندند تا این‌که اعراب آن‌ها را بیرون آوردند و خود به پرستش آن‌ها روی آوردند.\*\* **پس عجیب نیست که در نزد مشرکان قریش این قصه‌ها به اندازۀ داستانه‌ای**\*\* و \*\*\*\* جالب نبود. داستانه‌ای اخیر را \*\*\*\* با \*\*\*\* بازمی‌گفت و آن‌ها را در سفرهای تجاری‌اش به \*\*\*\* آموخته بود. \*\*\*\* به قدری از رقابت پیش آمده با نذر خشمگین بود که هنگامی که نذر در جنگ بدر اسیر شد به وی رحم نکرد و بکشتش. در حالی که در موارد دیگر هم‌وطنان را بخشوده بود.\*\*

**2.2.2) صحّت تاریخی**

**از دید مسلمانان، مفسّرین \*\*\*\* به صورت تاریخی همواره معتقد به صحت تاریخی قرآن بوده به این معنی که آیات قرآنی که امروزه در دست ما است دقیقاً همان چیزی است که محمّد بیان کرده‌است و هیچ‌گونه تغییری اعم از حذف یا اضافه در آن صورت نگرفته‌است.**\*\* البتّه اهل سنّت به صورت سنّتی سه طریق اصلاح را پذیرفته‌است: با استناد به آیاتی مانند رعد ۳۹ یا اعلی ۶–۷ تفاسیر سنّتی اهل سنّت پذیرفته‌اند که خود خدا ممکن است باعث بشود که محمّد برخی از آیات را فراموش کند و یا حتی آیاتی از قرآن را حذف کند (مقایسه کنید با تفاسیر شیعه مانند \*\*\*\* که این موضوع را نمی‌پذیرند). دیگر این‌که ممکن است برخی از آیات قرآن جایگزین آیات دیگر شده باشند (ناسخ و منسوخ). امّا علاوه بر این‌ها برخی از علمای اهل سنّت هم معتقد بودند که تحت نظارت جبرئیل، محمّد برخی از آیات را که به او وحی شده بود را در قرآن قرار نداده‌است.\*\* **از نظر تاریخ‌شناسی، به گفته**\*\* و ریچارد بل، اگر هرگونه تغییری از طریق اضافه کردن، حذف کردن، و یا تغییر متن اتّفاق افتاده بود، تقریباً با قطعیت جدال درمی‌گرفت، ولی رد و نشانی کمی از جدال مشاهده می‌کنیم. خیلی از افراد مذهبی‌تر مسلمان رفتار عثمان را توهین‌آمیز یافتند و او نهایتاً بسیار غیرمحبوب شد، اما عموماً اتّهام تحریف قرآن در لیست اتّهامات او قرار نگرفته و هیچوقت نکته اصلی نبوده‌است. البتّه دیدگاه شیعه وجود داشته که بخش‌هایی از قرآن که به علی و خاندان او اشاره داشته از قرآن حذف شده‌اند. امّا این اتّهام به همان اندازه به عثمان وارد شده که به دو خلیفه اول، که قرآن اوّلین بار تحت نظارت آن‌ها فرض شده‌است که جمع شده، نیز وارد شده‌است. به گفته وات و بل، این ادعا بر پایۀ دلایل اعتقادی بوده و برای مورخین مدرن جذابیتی ندارد.\*\*

**2.2.2.1) عدم تعلق سورۀ فاتحه به قرآن**

**سورۀ فاتحه امروزه در صدر قرآن جای گرفته‌است. محتوای این سوره تماماً دعایی است و آکنده از راز و نیاز با خداست. پس از نظر منتقدان کلام خدا نیست وانگهی کلام کسی‌است که با خدا سخن می‌گوید (طبعاً محمّد).**\*\* برای نمونه در بندهایی از سوره‌ آمده‌است «تنها تو را پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم. به راه راستمان هدایت کن.» این سوره در شماری از نسخه‌های قرآن نبود. مثلاً\*\*\*\* از \*\*\*\* و **این سوره و دو سورۀ \*\* را کلام خدا نمی‌داند.**\*\* تفصیل ماجرا این‌که بر اساس برخی روایات هنگام تدوین قرآن اختلافی بین صحابه در مورد این‌که آیا \*\*\*\* از اول قرار بوده که در \*\*\*\* قرآن قرار بگیرد یا نه رخ داد. **با قرار دادن سورۀ فاتحه (و دو سورۀ ) در مصحف مخالف بود زیرا می‌گفت که سورۀ فاتحه به هیچ جای خاصّی از قرآن تعلق ندارد و اگر بخواهد آن را در مصحف قرار دهد باید آن را در اول هر بخش از قرآن تکرار کند.** برخی از دانشوران با این استدلال که این سوره با لفظ «قل» شروع نمی‌شود آن را متعلق به قرآن ندانسته‌اند.\*\*\*\* در مقابل مفسّرین قرآن معتقدند «خدای‌تعالی در این سوره به بنده خود یاد می‌دهد که چگونه حمدش گوید، و چگونه سزاوار است ادب عبودیّت را در مقامی که می‌خواهد اظهار عبودیّت کند، رعایت نماید».\*\*\*\* به دو دلیل روایاتی که در باب تفاوت‌های مصحف ابن مسعود با قرآن فعلی نقل شده‌اند را نادرست می‌داند:\*\*\*\* (۱) برخی بزرگان اهل سنّت مانند \*\*\*\* و \*\*\*\* نسبت دادن این روایت به ابن مسعود را ناروا دانسته‌اند. (۲) \*\*\*\* روایتش از قرآن را از ابن مسعود گرفته و معوذتین در قرآن عاصم آورده شده‌اند.\*\*

1. **بازتاب خرافات جاهلی در قرآن**

**3.1) خرافات جاهلی در قرآن**

**از قرآن انتقاد شده‌است که بر اوهام و خرافات عرب جاهلی صحه گذاشته‌است.{ دو نمونه در اینجا قابل ذکر است. یکی اعتقاد به \*\*\*\* است؛ و دیگری \*\*\*\* و چشم‌زخم. علی دشتی در بیست و سه سال می‌نویسد: «جای شگفت نیست که عربه‌ای قرن ششم میلادی بهره‌ای کافی از اوهام داشته باشند؛ ولی شگفت این است که هر دو موضوع در قرآن منعکس شده باشد. آن هم به صورت ایجابی و مانند یک امر واقع»**\*\* به‌ویژه موضوع جن ممکن است برای باورمندان عقلگرا هضمش دشوار باشد. در قرآن بیش از ده بار به جنیان اشاره شده‌است؛ و حتی سوره‌ای به این نام در قرآن هست. پس نمی‌توان به آسانی با تأویل و توجیه قضیه را فیصله داد. مثلاً در آیۀ۲۸ سورۀ جن گفته شده‌است که چند نفر از جنیان پس از شنودن بندهایی از قرآن به قدری متأثر شدند که اسلام آوردند. علی دشتی با ذکر این مورد و چند مورد مشابه می‌گوید: آیا آمدن این مطالب «در کتابی که آن را کلام خدا می‌گویند آن هم از طرف شخصی که بر ضد خرافات و عادات جاهلانۀ قوم خود قیام کرده‌است و در مقام اصلاح فکر و اخلاق آن‌ها برآمده‌است موجب تأمل و حیرت نمی‌شود؟»\*\* **البتّه سحر (نیروی خارق عادت به مدد عفریت‌ها) در تورات و انجیل هم آمده و محدود به عقاید عرب زمان پیامبر اسلام نبوده است.**

**3.2) رسوم اعراب در قرآن**

**در میان قبایل اعراب و \*\*\*\* رسومی وجود داشت که \*\*\*\* نیز بعداً دقیقاً همان رسوم را در اسلام اجرا نمود. این‌ها به این شرح است:**

* **عدم ازدواج با زن پدر. خدا نیز فرمود زنانی را که پدرتان گرفته شما نگیرید.**
* **صدقه دادن یک پنجم از گنجی که یافت می‌شود: خدا نیز فرمود که بدانید آنچه غنیمت به چنگ آورید یک پنجم آن مال خداست.**
* **عبدالمطلب خونبها را صد شتر قرار داد و مورد مشابه آن در قرآن.**
* **دور طواف کعبه نزد قریش تعداد مشخصی نداشت، عبدالمطلب دستور داد هفت مرتبه دور کعبه بگردند. خدا نیز در قرآن همین حکم را قرار داد.**
* **عبدالمطلب آب چاه زمزم را وقف حاجیان کرد و اسم آن را سقایةالحجان (آب‌دان حاجیان) گذاشت. خداوند نیز در قرآن همین کار را کرد.**

1. **ابزار و آلت‌دست بودن برای خواسته‌های محمّد**

**ابن وراق به نقل از کائناتی می‌نویسد: این محمّد است که در سلسله مراتب دینی بالاتر از همه و حتی الله قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که الله در ساختار اسلام نقش درجه دوّم پیدا می‌کند و در واقع در خدمت پیامبر و نماینده خود در می‌آید. الله، دیگر موجودی بالاتر و والاتر از همه نیست، که هر چیزی باید در راه خدمت به او فدا شود، بلکه الله موجود توانمند و یکتائی است که در خدمت هدف‌های سیاسی پیامبر در می‌آید، راه را برای پیروزی‌های جنگی او هموار می‌کند، او را در هنگام شکست‌های جنگی دلداری و تسکین می‌دهد. مشکلاتِ تشکیل یک امپراطوری بزرگ را برای فرمانروائی بر افراد بشر از سر راه او برمی‌دارد و موانعی را که در راه رسیدن به هدف‌های سیاسی و دنیوی او وجود دارد، برایش هموار می‌کند… (الله) مشکلات محمّد را با آیه‌هایی که به سودش نازل می‌کند، بر طرف می‌سازد. اشتباهاتش را هموار می‌کند؛ لغزش‌هایش را مشروع جلوه می‌دهد و در مقام یک خدای ستمگر، وحشی و غیراخلاقی سامی، تحقق غریزه‌های ددمنشانه پیامبرش را تشویق می‌کند** **قرآن به مسائلی پرداخته‌است که ممکن است در دیدۀ منتقد بس حقیر جلوه کند. از آن جمله‌است: مسائل خصوصی محمّد یا آن زنان وی یا نزاع‌های لفظی وی با مخالفانش. آمدن چنین مطالبی در قرآن دون شان کتابی دانسته شده‌است که بنا به ادعا کتاب هدایت بشر در همه اعصار است.**\*\* واکنش عمومی مسلمانان به این دست از انتقادات این است که در همۀ آیه‌ها آموزه‌هایی است که مؤمنان را به کار می‌آید. در زیر چند مورد از این مسائل که به انتقاد از قرآن انجامیده‌ است ذکر می‌شود:\*\*

**4.1) کینۀ محمّد از ابولهب**

\*\* که عموی محمّد بود از مخالفان وی در مکه هم به شمار می‌آمد. درگیری‌های محمّد با وی و استخفاف‌هایی که محمّد از وی می‌دید به کینۀ محمّد از وی انجامیده بود. این کینه به صورت سوره‌ای (سورۀ مسد) در قرآن بازتاب یافته‌است و در آن حتی از طعنه به همسر ابولهب خودداری نشده‌است. این سوره که محتوایش دشنام و طعنه‌زدن به ابولهب است، به قول علی دشتی، «از حیث موضوع قابل انتساب به پروردگار عالم نیست… از ساحت کبریای آفرینندۀ جهان و قادر مطلق دور است که به یک عرب نادانی دشنام دهد و نفرین کند و زن او را حمّالةالحطب بنامد.»\*\* **مسلمانان این آیات را نیز مانند دیگر آیات دارای آموزه‌هایی می‌دانند. از ۴ آیۀ سورۀ مسد مانند دیگر آیات تعالیم فلسفی اسلامی گوناگون و زیادی برداشت شده‌است.**\*\* در \*\***می‌نویسد: از آیات این سوره حداقل ۱۰ پیام برداشت می‌شود: ۱- اعلام برائت از نااهلان جزء دین است. «تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ» ۲- کیفر توهین به مقدّسات، لعن و نفرین ابدی است. «تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ» ۳- باید برای نابودی کامل کفر دعا کنیم. «یَدا»(قطع شدن دو دست نشانۀ بی‌نتیجه ماندن تلاشهاست) («تَبَّتْ» از ریشه «تب» به معنای خسران و هلاکت است و مراد از «ید» در آیه، دستِ ظاهری نیست، بلکه کنایه از وسیله قدرت و تلاش انسان است؛ بنابراین معنای آیه‌ چنین است که تلاشهای ابولهب به هدر رفت و بی‌نتیجه ماند، و او گرفتار زیان و خسارت شد) ۴- پاسخ مخالفان را مثل خودشان بدهید. در پاسخ آنان که به پیامبر گفتند: «تبا لک» خداوند فرمود: «تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ» ۵- در نظام مکتبی، ضابطه بر رابطه مقدم است. (ابولهب عموی پیامبر بود) ۶- مال و ثروت، یکی از ابزارهای مخالفان انبیاست. «ما أَغْنی عَنْهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ»(ابولهب سرمایه‌‌داری بود که ثروتش را برای محو اسلام هزینه کرد) ۷- بدتر از فساد تکرار آن است. «حَمَّالَةَ» ۸- در برابر قهر الهی نه ثروت کارایی دارد و نه هر چیز که در اثر تلاش به دست‌‌اید، خواه ثروت باشد یا مقام و عنوان و حکومت و شهرت. «ما أَغْنی عَنْهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ» ۹- قهر الهی نسبت به ستمگران دور نیست. «سَیَصْلی» ۱۰- اشرافیّت دنیا، همراه با تحقیر آخرت است. «فِی جِیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ»**

**4.2) پسر نداشتن محمّد**

**محمّد باوجود داشتن زنان بسیار هرگز صاحب پسری نشد که به بلوغ برسد. همۀ پسرانش در کودکی بمردند. اهمّیت داشتن فرزند ذکور در جامعۀ مردسالار عربستان صدر اسلام بر کسی پوشیده نیست. پس از مرگ دو تن از پسران محمّد، عاص بن وائل سرکوفتی به محمّد زد و او را ابتر (دم‌بریده) خواند. سورۀ کوثر پاسخی‌است که محمّد از زبان خدا به وی می‌دهد.**\*\* در بند پایانی سورۀ گفته‌است که هر که تو را طعن می‌کند خود دم بریده‌است. یکی‌به‌ دوی قادر متعال با عربی نادان آن هم در کتاب هدایت بشر، انتقاد برانگیخته‌است.\*\* **مسلمانان این ۳ آیه را نیز مانند دیگر آیات دارای آموزه‌هایی می‌دانند. برای نمونه از دید شیعه آیۀ نخست تنها آیه درمورد فاطمه ‌است و شان نزول آن، مقام بالای کوچک‌ترین دختر محمّد است. آیۀ دوّم هم که خدا دستور شکرگزاری و قربانی کردن را به پیامبر می‌دهد،**\*\* نمونه‌ای از مخالفت اسلام با فرهنگ آن زمان است که پسران را بزرگ می‌شمردند و دختران را زنده بگور نیز می‌کردند. آیۀ سوّم هم به نوبه خود از پیشگویی‌های قرآن به ‌شمار می‌رود.\*\*

**4.3) مسائل همسران محمّد**

**بخش مدنی قرآن آکنده‌است از مطالب مربوط به نزاع‌های میان محمّد و همسرانش یا نزاع‌ها، حسادت‌ها و رقابت‌های همسران محمّد میان خود.[] وجود کشمکش‌های خصوصی چیز تازه یا عجیبی نیست. آنچه شگفت تواند بود انعکاس این مسائل در کتاب هدایت بشری‌است. البتّه مسلمانان مطرح شدن این مسائل در قرآن را دارای حکمت‌هایی می‌دانند. در اینجا چند نمونه از کشمکش‌های خانوادگی-خصوصی اهل بیت پیغامبر اسلام —که در قرآن بازتاب یافته‌است— آورده می‌شود:**

**4.3.1) ماجرای ماریه**

**روزی \*\*\*\* به دیدن محمّد در خانۀ \*\*\*\* (از زنان دیگر محمّد) می‌آید. محمّد و ماریه همان‌جا در بستر حفصه به \*\*\*\* مشغول می‌شوند. در این اثناء حفصه که در خانه نبود در می‌رسد. فریاد اعتراضش بلند می‌شود. کار بالا می‌گیرد. پس محمّد، در واکنش به قضیه، ماریه را بر خود حرام می‌کند؛ ولی بعدها از تصمیم خود عدول می‌کند — احتمالاً یا چون محمّد ماریه را بسیار دوست داشتی یا چون ماریه بس اندوهگین شده بود**\*\*— و در توجیه کار خود آیه‌ای چند بر زبان می‌راند و دو زن دیگر را [عایشه و حفصه دختران عمر و ابوبکر را] تهدید می‌کند (سورۀ تحریم).\*\*\*\* چکیدۀ آیات چنین است: پیغامبرا! چرا از بهر دلخوشی زنانت حلال خدای را بر خویش حرام می‌کنی… خدا راه سوگندشکستن را برایتان باز گذاشته‌است… چون پیغامبر با برخی زنانش رازی در میان نهاد همین که زنی این سخن با دیگری بازگفت خدا فرستاده‌اش را از بهری از آن بیاگاهانید… پس بهتر است شما دو زن [عایشه و حفصه] توبه کنید همانا کژدل گشته اید. وگر پیغامبر طلاقتان دهد امید است که خدا همسرانی بهتر از شما ورا دهد: مؤمن و پاکیزه و … \*\*\*\* و دوشیزه.\*\*\*\* این آیاتی که پشت سر هم در دفاع از محمّد آورده شده‌است به قول دشتی شخص را به شگفتی میاندازد که یک مسئلۀ شخصی و خانوادگی و گفتگوی زن و شوهر در قرآن مطرح می‌شود.\*\*

**4.3.2) زینب بنت جحش**

**روزی محمّد برای دیدار پسر خوانده‌اش زید، رهسپار خانه او شد. زید با زینب بنت جحش، دختر عموی محمّد که زن بسیار زیبائی بود ازدواج کرده بود. در آن روز زید در خانه نبود و زینب که کم و بیش نیمه لخت بود، در را به روی محمّد باز کرد و او را به درون خانه فراخواند. زیبائی زینب از بدن نیمه لختش آشکار شده بود و محمّد را در جا میخکوب کرد. پس از لختی سکوت، محمّد اظهار داشت: «فتبارک الله احسن الخالقین» سپس در حالیکه مشاهده زیبائی زینب، محمّد را به خود آورده بود، خانه زید را ترک کرد. هنگامی که زید به خانه برگشت و زینب رویداد رخ داده را به اطلاعش رساند، زید یکسره نزد محمّد رفت و اظهار داشت که میل دارد زنش را طلاق دهد. امّا محمّد مخالفت کرده و گفت: «از الله بترس و همسرت را نگه دار». زید که درک کرده بود عشق زینب در دل محمّد خانه کرده‌است، او را طلاق داد ولی محمّد از ترس سرزنش مردم، هنوز در ازدواج با زینب تردید داشت. علاوه بر آن در سنّت عرب، پسرخوانده با پسر تفاوتی نمی‌کرد و عرب‌ها ازدواج با همسر پسرخوانده را ازدواج با محارم به شمار می‌آوردند؛ ولی بنابر رسم معمول همیشگی، آیه‌هایی**\*\* از طرف الله به محمّد وحی شد و به او جرأت داد تا این هنجار را نقض کند. به طوریکه در روزی که محمّد در خانه عایشه بود، به گونه‌ای ناگهانی وارد یکی از غش و ضعف‌های هنگام وحی گردید. هنگامی که از آن حالت بیرون آمد، اظهار داشت: «چه کسی نزد زینب خواهد رفت و به او شادباش خواهد گفت، زیرا، الله ازدواج او را با من تجویز کرده‌است»\*\* **اما طبق روایت انس، زید به قصد شکایت از زینب به نزد محمّد رفت. نه به قصد پیش قدم شدن برای ازدواج زینب با محمّد. محمّد او را به ترس از خدا و نگهداشتن زنش نصیحت کرد.** **داستان ازدواج پیامبر اسلام با زینب بنت جحش با تمام صراحتی که قرآن در این مسئله و هدف این ازدواج به خرج داده و آن را شکستن یک سنّت جاهلی در ارتباط با ازدواج با همسر مطلقه فرزندخوانده معرفی کرده باز مورد بهره‌برداری سوءِ جمعی از دشمنان اسلام گردیده است، آن‌ها خواسته‌اند از آن یک داستان عشقی بسازند که شخصیت محمّد را با آن آلوده کنند و احادیث مشکوک و یا مجعولی را در این زمینه دستاویز قرار داده‌اند.** **از جمله این‌که نوشته‌اند: هنگامی که پیامبر برای حالپرسی زید به خانه او آمد همین که در را گشود چشمش به جمال زینب افتاد، و گفت: سبحان الله خالق النور تبارک الله احسن الخالقین! : (منزه است خداوندی که خالق نور است و جاوید و پر برکت است خدایی که احسن الخالقین می‌باشد) و این جمله را دلیلی بر علاقه محمّد به**\*\* گرفته‌اند. در حالی که شواهد روشنی - قطع نظر از مسئله نُبُوَّت و عصمت - در دست است که این افسانه‌ها را تکذیب می‌کند. نخست این‌که: زینب دختر عمه پیامبر بود و در محیط خانوادگی تقریباً با او بزرگ شده بود، پیامبر شخصاً او را برای زید خواستگاری کرد، و اگر زینب جمال فوق‌العاده‌ای داشت و فرضاً جمال او جلب توجّه محمّد را کرده بود نه جمالش امر مخفی بود و نه ازدواج با او قبل از این ماجرا مشکلی داشت، بلکه با توجّه به این‌که زینب هیچ‌گونه تمایلی برای ازدواج با زید نشان نمی‌داد بلکه مخالفت خود را صریحاً، بیان کرد، و کاملاً ترجیح می‌داد همسر پیامبر شود به طوری که وقتی پیامبر به خواستگاری او برای زید رفت خوشحال شد زیرا تصور می‌کرد محمّد او را برای خود خواستگاری می‌کند، اما بعداً با نزول آیۀ قرآن و امر به تسلیم در برابر فرمان خدا و پیامبر تن به ازدواج با زید داد. با این مقدمات چه جای این توهم که او از چگونگی زینب با خبر نباشد؟ و چه جای این توهم که تمایل ازدواج با او را داشته باشد و نتواند اقدام کند؟ دیگر این‌که هنگامی که زید برای طلاق دادن همسرش زینب به پیامبر مراجعه می‌نماید پیامبر بارها او را نصیحت می‌کند و مانع این طلاق می‌شود، این خود شاهد دیگری بر نفی آن افسانه‌ها است. از سوی دیگر قرآن با صراحت هدف این ازدواج را بیان کرده تا جائی برای گفتگوهای دیگر نباشد. از سوی چهارم در آیات فوق خواندیم که خدا به پیامبر می‌گوید: در ماجرای ازدواج با همسر مطلقه زید جریانی وجود داشت که پیامبر از مردم می‌ترسید در حالی که باید از خدا بترسد. از دیدگاه مسلمانان مسئله ترس از خدا نشان می‌دهد که این ازدواج به عنوان یک وظیفه انجام شده که باید به خاطر پروردگار ملاحظات شخصی را کنار بگذارد تا یک هدف مقدّس الهی تأمین شود، هر چند به قیمت انتقاد منتقدان و متهم ساختن محمّد تمام گردد.\*\*

1. **خدا در قرآن**

**5.1) خدای محمّد در خدمت محمّد**

**در سیرۀ محمّد موارد بسیاری مذکور است که ممکن است ذهن نقاد را به این نتیجه برساند که محمّد از قرآن به عنوان ابزاری برای پیشبرد نظر شخصی استفاده کرده‌است و خواسته‌های نفسانی خود را در ظرف کلام خدا به اطرافیان تحمیل کرده‌است. از همین رو بوده‌است که عایشه در مقام انتقاد از محمّد گفته‌است «می‌بینم که پروردگارت به انجام خواسته‌هایت [=هواهای نفسانی] می‌شتابد.».**\*\* این قضیه به خصوص در زمینۀ تمتع محمّد از زنان نمود بیشتری می‌یابد. قرآن مشحون است از حکم‌هایی که تمتع‌های محمّد از زنان را به انحای مختلف حلال می‌شمرد و همان تمتع‌ها را بر دیگران حرام. گفتۀ بالا از عایشه هم در یکی از همین ماجراها (بخشیدن‌امّ شریک دوسیه خویشتن را به محمّد) بر زبان رانده شده‌است. در مقابل آیاتی هم هستند که از این نظر منعهایی جدی برای او قایل می‌شوند: لا یحِلُّ لَک النِّساءُ مِن بَعْدُ وَ لا آن تَبَدَّلَ بهِنَّ مِنْ أَزْوَجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَک حُسنهُنَّ: بعد از آنچه برایت شمردیم، دیگر هیچ زنی برایت حلال نیست، و نیز حلال نیست که همسرانت را به همسری دیگر مبدل کنی، هر چند که از کمال وی خوشت آید.\*\*

**5.2) نسبت دادن صفات بشری به خدا**

**از قرآن انتقاد شده‌است که اوصاف و تفاصیلی که از خدا در قرآن آمده‌است گاه جنبۀ کاملاً بشری می‌یابد. این خدا در قرآن خشم می‌کند، حیله می‌کند، غضب می‌کند، دوستی می‌کند و …. این افعال و حالات که به نظر یک منتقد عارض‌شدنش بر شخص ناشی از ضعف روح و نیازمندی آدمی‌است در قرآن به طرز زننده‌ای به چشم می‌خورد. پس منتقد چنین نتیجه تواند گرفت که صفات و عکس‌العمل‌های خداوند با روحیات محمّد آمیخته‌است.** **البتّه در مقابل آیاتی که تشابهاتی بین انسان و خدا می‌آورند دسته دیگری از آیات وجود دارند مانند «لیس کمثله شیء» شوری /۱۱ (یعنی هیچ چیز مثل خدا نیست) و «لایدرکه الابصار»انعام/ ۱۰۳(یعنی چشم‌ها قادر به دیدن او نیستند) که به اصطلاح به تنزیه خدا می‌پردازند.**\*\* عارف قرن ششم و هفتم بر این اساس دیدگاه معروفی دارد که از آن به «تنزیه در عین تشبیه» یاد می‌شود. او شناخت خدا را با جمع بین تشبیه و تنزیه ممکن و هر یک از تشبیه و تنزیه را به تنهایی ناکافی می‌داند.\*\*\*\* از نظر \*\*\*\* «خداوند عقل‌ها و خردها را بر چگونگی و تحدید صفات خودآگاه نکرد لکن هرگز آن‌ها را از مقدار لازم معرفت خود، محجوب نساخت».\*\*

1. **قرآن و حقوق بشر**

**6.1) در روایات تاریخی**

**6.1.1) کشتن نوجوانی به احتمال کفر در آینده**

\*\*در داستان موسی و \*\***، خضر جوانی را می‌کشد:**

**[موسی و خضر] رفتند تا به پسری رسیدند. [خضر] او را کشت. موسی گفت: آیا جان پاکی را بیانکه مرتکب قتلی شده باشد می‌کشی؟ مرتکب کاری زشت گردیدی…[خضر گفت] اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند، ترسیدیم که آن دو را به عصیان و کفر در آندازد. خواستم تا در عوض او پروردگارشان چیزی نصیب‌شان سازد به پاکی بهتر از او و به مهربانی نزدیک‌تر از او.** **منتقدان در باب این آیه‌ معتقدند که مجموعۀ قوانین کیفری دنیای مدرن، مجازات کودکان نابالغ را نمی‌پذیرند. همچنین هیچ فردی را نمی‌توان به احتمال آنکه ممکن است در آینده مرتکب جرم شود، مجازات کرد. مجازات به جرم ارتکابی تعلق می‌گیرد، نه جرم ناکرده.** **در مقابل بیان می‌شود خضر ماموریتش در نظام تکوین و موسی ماموریتش در نظام تشریع است و به همین دلیل این دو با هم جمع شدنی نیستند. در نظام تشریع که همه پیامبران نماینده آن هستند، هیچ‌کس از جمله خود این پیامبران مجاز به انجام اعمالی مشابه اعمال خضر -همچون کشتن یک انسان بی‌گناه به احتمال انجام کار نادرست در آینده- نیست**\*\*.\*\*

**6.1.2) کشتن تمام افراد قوم پس از کشتن یک شتر**

**در قرآن گفته شده الله تمام قوم ثمود را پس از آنکه یکی از آنان شتر صالح را می‌کشد، نابود کرده‌است:**

**ما آن ماده شتر را برای آزمایش‌شان می‌فرستیم. پس مراقب‌شان باش و صبر کن و به آن‌ها بگوی که آب میان‌شان تقسیم شده. نوبت هر که باشد او به سر آب می‌رود. یارشان را ندا داد و او شمشیر بر گرفت و آن را پی کرد. عذاب و بیم‌دادنه‌ای من چگونه بود؟ ما برای آن‌ها یک آواز سهمناک فرستادیم. پس همانند علف‌های خشک آغل گوسفند شدند.** **علی‌بن ابی‌طالب در این خصوص می‌گوید که قطعاً یکی از آنان شتر را کشته‌است، ولی به دلیل سکوت همراه با رضایت، خدا همه آنان را نابود کرد.**\*\* در جایی دیگر از قرآن این داستان تکرار شده‌است: حال آنکه پیامبر خدا به آنان [قوم ثمود] گفته بود این شتر خداوند است، او و بهره آبش را رعایت کنید، سپس او را دروغزن شمردند و آن [شتر] را پی کردند، آن‌گاه پروردگارشان آنان را به گناه‌شان، به یکسان نابود ساخت و از عاقبت کارش نترسید\*\* **مخالفان در مورد این داستان معتقدند این مجازات به هیچ‌ وجه با جرم ارتکابی تناسب ندارد. حتی مدافعان حقوق حیوان‌ها، کسی را به دلیل کشتن یک شتر نمی‌کشند، چه رسد به نابودی کل مردمی که این فرد از آن‌ها بوده‌است.**\*\* این ادعای مخالفین در حالی است که قرآن خود به صراحت گفته این شتر، شتری معمولی نبوده، بلکه آیۀ (معجزه‌) الهی بوده است\*\*\*\* و.\*\*\*\* همچنین قرآن عذاب الهی را پس از هشدار نسبت به آزار شتر می‌داند\*\*\*\* و کشتن آن را با فعل جمع به تمامی آن قوم نسبت می‌دهد\*\*\*\* و عذاب را نیز به ظالمین آن قوم منحصر می‌کند.\*\*

1. **خشونت در قرآن**

**از لحاظ تاریخی، در زمان محمّد، درجۀ خشونتِ آیاتی که محمّد بیان می‌کرد با گسترش اسلام افزایش می‌یافت. اوّلین آیاتی که مسلمانان را به خشونتی نسبی دعوت می‌کرد هنگامی‌بود که در زمان دوّمین \*\*\*\* بیان شد. در این آیات (سورۀ حج آیات ۴۱–۳۹) برای اوّلین بار حق حمل سلاح و دفاع به مسلمانان داده شد. امّا حکم بعدی با قاطعیت بیشتری ابلاغ شد. در سال دوّم هجری حکم دوّم در مدینه در حالی صادر شد که به مسلمانان هشدار داده شده بود که اندازه را نگه دارند و در اقدام به جنگ پیشی نجویند: «با کسانی که با شما جنگ می‌کنند، در راه خدا بجنگید و تعدی مکنید زیرا خدا تعدی کنندگان را دوست ندارد.»**\*\* بتدریج که برتری مسلمانان بر دیگران آشکارتر شد آن لحن نسبتاً ملایم آیه‌های قبلی جای خود را به احکام سخت‌تر و خشمگین‌تر داد و دیری نپایید که به حالت کاملاً خشن و آشتی‌ناپذیر درآمد: «دوست دارند همچنان که خود به راه کفر می‌روند شما نیز کافر شوید، تا برابر گردید پس با هیچ‌یک از آنان دوستی مکنید تا آن‌گاه که در راه خدا مهاجرت کنند و اگر سر باز زدند در هر جا که آن‌ها را بیابید بگیرید و بکشید و هیچ‌یک از آن‌ها را به دوستی و یاری برمگزینید.»\*\*

* **«پس در راه خدا کارزار کن، تو عهده‌دار کسی جز خود نیستی و مؤمنان را نیز [به کارزار جنگ] تشویق کن، چه بسا خداوند بلای کافران را [از شما] بگرداند و عذاب الهی سخت‌تر و خداوند سختگیرتر است»**
* **«و خداوند کافران را در عین غیظ و غضبشان بازگرداند، که هیچ کامی نیافتند، و خداوند در کارزار مؤمنان را حمایت و کفایت کرد، و خداوند توانای پیروزمند است؛ و آن عده از اهل کتاب را که از آنان پشتیبانی کردند، از برج و باروهاشان فرود آورد و در دلشان هراس افکند، چندانکه گروهی از ایشان را کشتید و گروهی را به اسارت گرفتید؛ و زمینها و خانه‌هایشان را در اختیار شما گذاشت و (همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام ننهاده بودید و خداوند بر هر چیزی قادر است.»**

**به عقیده منتقدان، این موارد و چندین مورد دیگر نشان می‌دهد که الله در قرآن به طور واضحی خشونت می‌ورزد. الله قدرتمندترین است و جلوی قدرت ناباوران را می‌گیرد. الله زمین‌ها، خانه‌ها و دیگر وسایل دارای ارزشِ ناباوران را می‌گیرد و آن‌ها را به وفاداران خود می‌دهد. در قرآن تقریباً در هر سوره از خشم و غضب الله یاد می‌شود. در برابر این غضب مسلمانان تشویق می‌شوند بسیاری کارها را انجام دهند؛ من‌جمله به خدا و پیامبرش ایمان بیاورند**\*\* یا دشمنان را به قتل برسانند.\*\*\*\* خشونت الله یا تهدیدات الله به خشونت، اغلب منشأ خشونت‌هایی می‌شود که توسّط مسلمانان به واسطه خشنودی اراده الله انجام می‌شود.\*\* **علاوه بر این‌که در اکثر سوره‌های قرآن از جنگ با دشمنان الله یاد شده‌است، در بسیاری از سوره‌ها خشم الله و به تبع آن ترس از خشم الله نیز ذکر شده‌است. به نظر می‌رسد محمّد نیز همانند**\*\*(نگارنده انجیل متی) نمی‌توانسته مردمی را تصور کند که تنها بر پایۀ اخلاقیات و بدون ترس از بارگاه الهی کارهایی که وی مد نظرش بوده انجام دهند. الله نیز در قرآن محمّد همانند انجیل به طور مداوم از مجازاتهایی من‌جمله «عذابی سهمگین» و «بلایی دردناک» سخن می‌گوید.\*\* **به خطر انداختن جان به خاطر الله، در قرآن شدیداً تمجید شده‌است و برای آن پاداش‌های فراوانی در**\*\* وعده داده شده‌است. الله زندگی در دنیا را معمولاً بی‌ارزش قلمداد می‌کند: «و زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و لهو نیست و پرهیزگاران را سرای آخرت بهتر است آیا به عقل نمی‌یابید؟»\*\*\*\* «ای کسانی که ایمان آورده اید، چیست که چون به شما گویند که برای جنگ در راه خدا بسیج شوید، گویی به زمین می‌چسبید؟ آیا به جای زندگی اخروی به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ متاع این دنیا در برابر متاع آن دنیا جز اندکی هیچ نیست»\*\*\*\* و از طرفی برای کشته‌شدگان در راستای امور خواسته‌شده ارزش زیادی قائل شده‌است. الله معتقد است که مردگان بعد از مرگ دوباره زنده می‌شوند: «هر آینه تنها آنان که می‌شنوند می‌پذیرند و مردگان را خدا زنده می‌کندو سپس همه به نزد او «بازگردانده» می‌شوند: «تنها کسانی [دعوت تو را] اجابت می‌کنند که گوش شنوا دارند و [اما] مردگان را خداوند زنده خواهد کرد سپس به سوی او بازگردانیده می‌شوند.»\*\*\*\* از این بین، برای این کشته‌شدگان، الله پاداش ویژه‌ای در نظر گرفته‌است: «خدا از مؤمنان جان‌ها و مالهایشان را خرید، تا بهشت از آنان باشد، در راه خدا جنگ می‌کنند، چه بکشند یا کشته شوند وعده‌ای که خدا در تورات و انجیل و قرآن داده‌است به حق بر عهده اوست و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد؟ بدین خرید و فروش که کرده اید شاد باشید که کامیابی بزرگی است.»\*\*\*\* در این بهشت ذکر شده، وصف شده‌است که اعراب خواهند توانست در باغ‌ها و چشمه‌سارهایی، انواع طعام (غذاها) و میوه‌ها را بخورند و با دختران باکره مرتب \*\*\*\* داشته باشند.\*\*\*\* موارد ابراز خشونت در قرآن را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد:\*\*

**7.1) تهدید به مجازات در جهنم**

**در ذهن یک مسلمان هیچ خدایی نیست مگر خدای محمّدی که فرستاده اوست. تمام اصول زیستن نیز بر پایه درست بودن این ادعا است. امّا برای کسانی که به این اصل و دیگر اصول ارائه شده در قرآن (همچون آخرین پیامبر بودن محمّد، قیامت و…) اعتقاد نداشته باشند جهنم در نظر گرفته‌شده‌است: «و[لی] کسانی که کافر شوند، و آیات خدا را تکذیب کنند آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود»،«بگو: چه می‌بینید، اگر عذاب خدا به ناگاه یا آشکارا بر شما فرود‌‌اید، آیا جز ستم‌کاران هلاک می‌شوند؟ ما پیامبران را جز برای مژده دادن یا بیم کردن نفرستاده ایم پس هر کس، که ایمان آورد و کار شایسته کند، بیمناک و محزون نمی‌شود؛ و به کسانی که آیات ما را تکذیب کرده‌اند، به کیفر نافرمانیشان، عذاب خواهد رسید.» منتقدان معتقدند روح خشونت‌ورزی در جای‌جای قرآن به چشم می‌خورد. به طور مثال قرآن در مورد نحوه مجازات ناباوران در جهنم می‌گوید: «آنان را که به آیات ما کافر شدند به آتش خواهیم افکند هر گاه پوست تنشان کامل برشته شود پوستشان را از نو دهیم، تا عذاب خدا را بچشند خدا پیروزمند و حکیم است.»**

**7.2) مجازات‌های تاریخی در گذشته**

**محمّد در قرآن مهمترین شخص و آخرین نفر از میان چندین پیامبر فرستاده شده معرفی می‌شود. الله عنوان می‌کند که چندین ملل مختلف پیش از محمّد را نابود کرده‌است به این دلیل که از دستورها و هشدارهای او اطاعت نکرده‌بودند: «آیا ندیده‌اند که پیش از آن‌ها چه مردمی را هلاک کرده ایم؟ مردمی که، درزمین مکنتشان داده بودیم، آنچنان مکانی که به شما نداده ایم؛ و برایشان از آسمان بارانه‌ای پی در پی فرستادیم و رودها از زیر پایشان روان ساختیم آن‌گاه به کیفر گناهانشان هلاکشان کردیم و پس از آن‌ها مردمی دیگر پدیدآوردیم.»**\*\* «چه بسا قریه‌هایی که مردمش را به هلاکت رسانیدیم، و عذاب ما شب هنگام یا آن‌گاه که به خواب نیمروزی فرورفته بودند به آنان در رسید.»\*\* \*\*قرآن در چندین نمونه از داستانه‌ای متون قدیمی‌تر مذهبی را همچون داستان ابراهیم تکرار می‌کند. اغلب داستانه‌ای اینچنینی بر مجازات‌های الله تأکید می‌کنند یا در مورد خشونت او سخن می‌گویند و در نهایت مردم را به ترسیدن از الله وامی‌دارند. «فرعون در میان مردمش ندا داد که:‌ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این، جویباران که از زیر پای من جاری هستند از آن من نیستند؟ آیا نمی‌بینید؟ آیا من بهترم یا این مرد خوار ذلیل که درست سخن گفتن نتواند؟ چرا دست‌هایش را به دستبندهای طلا نیاراسته‌اند؟ و چرا گروهی از فرشتگان همراهش نیامده‌اند؟ پس قوم خود را گمراه ساخت تا از او اطاعت کردند، که مردمی تبهکار بودند. چون ما را به خشم آوردند، از آن‌ها انتقام گرفتیم و همگان را غرقه ساختیم. آنان را در شمار گذشتگان و داستان برای آیندگان کردیم.»\*\***شکست خوردن جالوت از داوود در قرآن به الله نسبت داده شده و به طرز مذهبی‌مآبانه‌ای نقل می‌شود: «چون با جالوت و سپاهش رو به رو شدند، گفتند:‌ای پروردگار ما، بر ما شکیبایی ببار و ما را ثابت قدم گردان و بر کافران پیروز ساز. پس به خواست خدا ایشان را بشکستند و داود جالوت را بکشت و خدا به او پادشاهی و حکمت داد، و آنچه می‌خواست به او بیاموخت و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیلۀ بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین تباه می‌شد، ولی خدا بر جهانیان فضل و کرم خویش را ارزانی می‌دارد.»**

**7.3) خشونت علیه دیگر ادیان و «دشمنان»**

**گرچه آیاتی در قرآن یافت می‌شود که تحمل دیگر ادیان را توصیه می‌کند و مثلاً از عدم اجبار در دین سخن می‌گویند اما این گونه آیات کاملاً در برابر آیاتی در قرآن که خشونت علیه دیگر ادیان را ترویج می‌کنند ناچیز به شمار می‌آیند.[] آیاتی که تماماً با روحیه جنگی و *تئوری جنگ* منطبق است: «هر جا که آن‌ها را یافتید بکشیدشان و از آنجا که شما را رانده‌اند، برانیدشان، که فتنه از قتل بدتر است و در مسجدالحرام با آن‌ها مجنگید، مگر آنکه با شما بجنگند و چون با شما جنگیدند بکشیدشان، که این است پاداش کافران.» به عقیده منتقدان، مشکل قرآن نه تنها تناقض آیات در جنگ و صلح است بلکه فراوانی بیش از حد آیاتی است که به خشونت با هدف رضای خدا، جنگجویی و سازش‌ناپذیری جنبۀ قانونی داده‌است. خشونت در راه الله در قرآن هم عادلانه فرض شده‌است و هم توسّط الله یا محمّد بر مسلمانان تکلیف شده‌است: «جنگ بر شما مقرر شد، در حالی که آن را ناخوش دارید، شاید چیزی را ناخوش بدارید و در آن خیر شما باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید و برایتان ناپسند افتد خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»**\*\* در قرآن همواره جبهه جنگ بین دو طرف به صورت خوبی (ما) و شر (دیگران) تقسیم‌بندی می‌شود: «آنان که ایمان آورده‌اند، در راه خدا می‌جنگند، و آنان که کافر شده،‌اند در راه شیطان. پس با هواداران شیطان قتال کنید که مکر شیطان ناچیز است»\*\*\*\* در قرآن مسیحیان، یهودیان و «مشرکان» با برخوردهای سختی من‌جمله خشونت‌های عادلانه فرض‌شده مواجه می‌شوند: «و چون ماه‌های حرام به پایان رسید، هر جا که مشرکان را یافتید بکشید و، بگیرید و به حبس افکنید و در همه جا به کمینشان نشینید اما اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، از آن‌ها دست بردارید، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.»\*\*\*\* در قرآن جنگیدن از جانب الله پاداش به همراه دارد و خودداری از جنگ‌کردن تنبیهات شدیدی را در پی خواهد داشت.\*\*

1. **قرآن و پیروان دیگر ادیان**

**8.1) قرآن و یهودیان**

**در تمام آیات مکی، قرآن در همۀ موارد مؤیّد خط فکر اعتقادی یهودیان و مسیحیان است. اوّلین نشانه‌های اصطکاک با یهودیان در قرآن در سال دوّم هجرت آغاز می‌شود در حالی که مسیحیان همچنان مورد تأیید و حتی ستایش قرار می‌گیرند. بعداً بنا به دلایلی بتدریج در آیه‌ها نشانه‌های انتقادی‌ای به یهودیان نمایان می‌شود.**\*\* یهودیان به رباخواری (بر خلاف دستورهای تورات)\*\*\*\* و به دستکاری در کتاب مقدّس خود از طریق حذف برخی از قسمتهای آن\*\*\*\* متهم می‌شوند و بابت خطاهای گذشتۀ خود مورد نکوهش قرار می‌گیرند\*\*\*\* روزه یوم کیپور یهودیان تبدیل به روزه ماه رمضان مسلمانان می‌شود و بیت‌المقدّس جای خود را به مکه به عنوان قبله مسلمین می‌دهد.\*\*\*\* اما در نهایت با به وجود آمدن برخی مسائل میان محمّد و یهودیان آیات قرآن جنبۀ رویارویی و بعضاً جنگ‌طلبی به خود می‌گیرد. یهودیان در قرآن معمولاً به قبایل سه‌گانه یهود در زمان محمّد یعنی بنی‌نضیر، بنی‌قینقاع و بنی‌قریظه اشاره دارد.\*\*

**8.1.1) دوره اوّل، سازش**

**تا قبل از هجرت، محمّد اسلام را جزئی از یهودیت و مسیحیت قلمداد می‌کرد و انتظار داشت او و یهودیان جبهه مشترکی علیه شرک قریشیان و دیگر اعراب تشکیل دهند. در تمام سالهای مکه محمّد در آیین خود از پیوستگی آیینش با دو آیین گذشته سخن می‌گفت و از پرستش خدای ابراهیم و موسی حرف می‌زد. از همین رو شماری از آیینه‌ای یهودیان من‌جمله نیایش به سوی بیت‌المقدّس، روزه روز کیپور (دهم ماه تشرین، روز عاشورا در اصطلاح عربی) و نماز نیمروز جزء آیینه‌ای مسلمانان قرار گرفته بود. همچنین در مورد احکام حلال و حرام نیز همچون نجاست خون و گوشت خوک و مردار احکام یهودیت تبعیت می‌شد. در این دوره عموماً آیاتی ارائه می‌شد که پا به پای تورات در ستایش بنی‌اسراییل سخن می‌گفت: «ما به بنی‌اسرائیل کتاب و علم داوری و نُبُوَّت عطا کردیم و از چیزهای پاکیزه و خوش روزیشان کردیم و بر جهانیان برتریشان دادیم»**\*\* «و به آن مردمی که به ناتوانی افتاده بودند، شرق و غرب آن سرزمین را که برکت داده بودیم به میراث دادیم، و وعده نیکویی که پروردگار تو به بنی‌اسرائیل داده بود بدان سبب که شکیبایی ورزیده بودند، به کمال رسیدند»\*\*\*\* حتی این حُسن نیت تا هفته‌های اولیه هجرت به مدینه ادامه یافت: «ای بنی‌اسرائیل، نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم به یاد بیاورید و شما را بر جهانیان برتری دادم»\*\*\*\*  «کسانی که ایمان آوردند و کسانی که آیین یهودان و ترسایان و صابئان را برگزیدند، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند و کاری شایسته کنند، خدا به آن‌ها پاداش نیک می‌دهد و نه بیمناک می‌شوند و نه محزون»\*\*\*\* اما با وجود این، یهودیان یثرب به حُسن نیت محمّد آن طور که انتظار داشت پاسخ نگفتند و (به نقل از تاریخ طبری) حتی وقتی که فهمیدند محمّد عرب است و یهودی نیست اصولاً گفته‌هایش را باور نکردند. در ماه‌های اولیه مهاجرت، یک معاهدۀ همکاری میان محمّد و سه قبیله یهود منعقد شد\*\*\*\* به موجب این قرارداد، محمّد در سالهای پیش از جنگ بدر که خطر حمله قریش به مدینه بود از یهودیان طلب پول کرد اما ایشان تنها در ازای پرداخت سود از سوی محمّد، حاضر به این کار شدند. از سوی دیگر خودداری یهودیان از شرکت بی‌قید و شرط در جنگ‌ها علیه مشرکان نیز باعث بدبینی محمّد نسبت به یهودیان شد. پس از این دوره کم‌کم لحن آیات قرآن در خصوص یهودیان تغییر می‌کند.\*\*

**8.1.2) دوره دوّم، عتاب خیرخواهانه**

**در این دوره محمّد با وجود برخی ناکامی‌ها و دلسردی‌ها، مایل نیست رشتۀ روابط با یهودیان را به‌کلّی بُگسلد. در اینجا قرآن از یهودیان انتقاد می‌کند کما این‌که لحن آن حالت موعظه‌آمیزی در خود دارد: «[ای بنی اسراییل] و به آنچه نازل کرده‌ام و کتاب شما را تصدیق می‌کند ایمان بیاورید، و از نخستین کسانی که انکارش می‌کنند مباشید و آیات مرا به به‌ای اندک مفروشید و از من بیمناک باشید.»**\*\* «به تحقیق موسی را کتاب دادیم و از پی او پیامبران فرستادیم و به عیسی بن مریم دلیل‌های روشن عنایت کردیم و او را به روحُ‌القُدُس تأیید نمودیم و هر گاه پیامبری آمد و چیزهایی آورد که پسند نفس شما نبود سرکشی کردید، و گروهی را دروغ‌گو خواندید و گروهی را کشتید.»\*\*\*\* «از بنی‌اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند، و این لعنت پاداش عصیان و تجاوزشان بود. از کار زشتی که می‌کردند بازنمی‌ایستادند و هر آینه بدکاری می‌کردند.»\*\*\*\* اما بتدریج برخورد یهودیان «محمّد را واقعاً به خشم آورد»\*\*\*\* خصوصاً هنگامی که هیچ‌یک از آن‌ها داوطلب شرکت در جنگ بدر نشدند. همراه با تیرگی روابط محمّد با یهودیان ماهیت آیات نیز تغییر کرد و حالتی یهودی‌ستیزانه به خود گرفت.\*\*

**8.1.3) دوره سوّم، دشمنی علنی**

**آیاتی که در این دوره بیان شده‌است از جدایی قاطع یهودیان و مسلمانان حکایت می‌کند تا بدانجا که در سورۀ بقره آیۀ۶۵ از تبدیل‌شدن گروهی از یهودیان به بوزینه نقل می‌شود. یکی از نشانه‌های این جدایی تغییر قبله از بیت‌المقدّس به مکه بود که یهودیان از آن به استهزا سخن می‌گفتند: «از مردم، آنان که کم خردند، خواهند گفت: چه چیز آن‌ها را از قبله‌ای که رو به روی آن می‌ایستادند برگردانید؟ بگو مشرق و مغرب از آن خداست و خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.»**\*\* در سوره‌های بعد نیز آیات چندی به نکوهش یهودیان می‌پردازد: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آن‌ها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید؛ ولی آن‌ها، آن را پشت سر افکندند؛ و به به‌ای کمی‌فررختند؛ و چه بد متاعی می‌خرند.»\*\*\*\* «(ولی) به خاطر پیمان‌شکنی آن‌ها، و انکار آیات خدا، و کشتن پیامبران به ناحق، و به خاطر این‌که (از روی استهزا) می‌گفتند: «بر دل‌های ما، پرده افکنده (شده و سخنان پیامبر را درک نمی‌کنیم» رانده درگاه خدا شدند. آری، خداوند به علّت کفرشان، بر دل‌های آن‌ها مهر زده؛ که جز عده کمی از آن‌ها ایمان نمی‌آورند.»\*\*\*\* «ولی به خاطر پیمان‌شکنی، آن‌ها را از رحمت خویش دور ساختیم؛ و دل‌های آنان را سخت و سنگین نمودیم؛ سخنان (خدا) را (از موردش) تحریف می‌کنند؛ و بخشی از آنچه را به آن‌ها گوشزد شده بود، فراموش کردند؛ و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آن‌ها آگاه می‌شوی، مگر عده کمی از آنان؛ ولی از آن‌ها درگذر و صرف‌نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»\*\*\*\* «یهود گفتند که دست خدا بسته‌است. دست‌های خودشان بسته باد! و بدین سخن که گفتند ملعون گشتند. دست‌های خدا گشاده‌است به هر سان که بخواهد روزی می‌دهد و آنچه بر تو از جانب پروردگارت نازل شده‌است، به طغیان و کفر بیشترشان خواهد افزود ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنده ایم هر گاه که آتش جنگ را افروختند خدا خاموشش ساخت و آنان در روی زمین به فساد می‌کوشند، و خدا مفسدان را دوست ندارد.»\*\*\*\* «مَثل کسانی که تورات بر آن‌ها تحمیل گشته و بدان عمل نمی‌کنند مثل آن خر است که کتابهایی را حمل می‌کند. بد داستانی است داستان مردمی که آیات خدا را دروغ می‌شمرده‌اند و خدا ستم‌کاران را هدایت نمی‌کند.»\*\*

1. **علم و قرآن**

**9.1) تاریخ در قرآن**

**9.1.1) داستانه‌ای تاریخی غیرعادی قرآن**

**عدم تطابق داستانه‌ای تاریخی قرآن (زنده ماندن ابراهیم در آتش، داستان قوم لوط، داستان قوم ثمود، داستان زاده شدن عیسای فاقد پدر و سخن گفتن او به محض تولد و…) با یافته‌های فعلی علوم تجربی، از موارد تعارض علم و قرآن است. علوم تجربی بر اساس یافته‌های حاضر از تحلیل برخی داستانه‌ای تاریخی ناتوانند. البتّه مسلمانان تمام داستانه‌ای غیرقابل توجیه از نظر عقلی را معجزات خداوند قلمداد می‌کنند.[] البتّه برخی مفسّران و روشن فکران دینی، داستانه‌ای قرآن را اسطوره ای- نمادین به شمار می‌آورند و اعتقاد دارند که این داستان‌ها جنبه تاریخی- حقیقی ندارند.[] به نظر آن‌ها قرآن، از اسطوره‌های رایج زمانه برای اهداف تربیتی استفاده کرده‌است.**\*\* برخی از داستانه‌ای تاریخی مطرح شده در قرآن بدین شرح است:\*\*

**9.1.1.1)طوفان نوح**

**جریان طوفان نوح این‌گونه نقد شده که این مدعا با یافته‌های علمی اثبات نشده‌است. مطابق این یافته‌ها، عمر زمین بیش از پنج میلیارد سال است و زمان پیدایش حیات کمتر از یک میلیارد سال پس از پیدایش زمین است. طوفان نوح یکی از اسطوره‌های آدمیان اولیه بوده‌است. در یافته‌های حفاری ۱۹۳۴ قدیمی‌ترین کتاب دینی- مذهبی بشر، ، که متعلق به پنج هزار سال قبل است به دست آمد. در این کتاب از طوفان جهانی یاد شده است. طوفان آن زمان (که بر اثر بارش باران تمام جهان زیر آب رود)، این‌که از تمامی حیوانات موجود در زمین یک جفت نر و ماده داخل کشتی شود و همچنین عمر نوح، از مصادیق عدم مطابقت داده‌های وحیانی با یافته‌های تاریخی- تجربی انسانی است. مفسّران دینی گاه با برخی حدس‌های علمی و گاه با توسّل به معجزه این موارد را پاسخ داده‌اند.** **دو زمین‌شناس آمریکایی به نام‌های William Ryan و Walter Pitman در سال ۱۹۹۸ م شواهد جدیدی کشف و منتشر کردند مبنی بر این‌که دریای سرخ در ابتدا یک دریاچه کوچک‌تر از اندازه فعلی و با آب شیرین بوده‌است. در حدود ۷۵۰۰ سال پیش به دنبال آخرین دوره یخ‌بندان و با گرم شدن ناگهانی زمین سطح جهانی آب دریاها به حدی می‌رسد که دریای مدیترانه سر ریز شده و کانالی با سرعت چندین برابر آبشار نیاگارا به دریای سیاه ایجاد می‌شود که باعث بالا آمدن آب دریای سیاه با سرعت ۱۵ سانتیمتر در روز ـ کل بالا آمدن ۱۵۵ متر ـ و آب‌گرفتگی ۲۰ کیلومتر از ساحل دریای سیاه ـ به مساحت ۱۵۰٬۰۰۰ کیلومترمربع ـ و از بین بردن تمدن اطراف دریای سیاه می‌گردد. این دو، این اتّفاق را همان طوفان نوح دانسته کتابی در این مورد نوشته‌اند.** **ابن وراق می‌نویسد: به نوح دستور داده شده، از هر حیوانی یک زوج به کشتی ببرد. مارگولیز و شوارتس**\*\* حدس می‌زنند، در این دنیا ۱۰ میلیون نوع حشره وجود دارد. آیا بردن و جای دادن ۱۰ میلیون حشره در کشتی نوح امکانپذیر بوده‌است؟ درست است که حشره جای زیادی اشغال نمی‌کنند، ولی حیوانات بزرگتر که چنین نیستند. بهتر است به این بحث نظری بیفکنیم. همان دانشمندان تخمین زده‌اند که در دنیا ۵۰۰۰ نوع خزنده، ۹۰۰۰ نوع پرنده، ۴۵۰۰ نوع پستاندار وجود دارد. آیا می‌توان در خیال به پندار نوعی کشتی پرداخت که بتواند ۴۵۰۰ نوع حیوان گوناگون را در خود جای دهند؟ هر زوج از هر حیوانی، از مارها گرفته تا فیل‌ها، از پرنده‌ها گرفته تا اسب‌ها، از اسبه‌ای آبی گرفته تا کرگدن‌ها، در حدود ۹۰۰۰۰ حیوان را تشکیل می‌دهند. چگونه نوح توانست با شتاب به این همه حیوان دسترسی پیدا کند؟\*\*

**9.1.1.2) زندگی یونس در شکم ماهی**

**به گفته قرآن: یونس از پیامبران بود. چون به آن کشتی پر از مردم گریخت، قرعه زدند و او در قرعه مغلوب شد. ماهی بلعیدش و او در خور سرزنش بود. پس اگر نه از تسبیح‌گویان بود، تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند. پس او را که بیمار بود به خشکی افکندیم و برفراز سرش بوته کدویی رویانیدیم و او را به رسالت بر صد هزار کس و بیشتر فرستادیم** **اکبر گنجی ادعا می‌کند هیچ مورخی وقوع این واقعه را تأیید نکرده‌است. همچنین با توجّه به گفته قرآن که «ماهی بلعیدش» و این‌که معده یک ماهی به اندازه‌ای حجم ندارد که انسانی در آن زندگی کند و علاوه بر آن هضم نشود و به اضافه این‌که امکانات زنده ماندن (اکسیژن و غذا) برای مدت چهل شبانه روز (در قرآن زمان نیامده) در معدۀ ماهی موجود نیست، این گفتۀ قرآن از لحاظ علمی‌مردود است.**

**9.1.1.3) داستان شکافته‌شدن رود نیل و غرق شدن فرعون در آن**

**به اعتقاد اکبر گنجی، شکافتن دریا از طریق معجزۀ خداوند، یکی دیگر از مصادیق تعارض علم و دین است که هیچ مورخ مستقلی هم وقوع آن را تأیید نکرده‌است.**\*\* در قرآن آمده: و یاد کنید که دریا را برای شما شکافتیم و شما را رهانیدیم و آل فرعون را غرق کردیم و شما نظاره می‌کردید\*\*

**9.1.1.4) تبدیل انسان به حیوان**

**در سورۀ مائده مؤمنان از دوستی با کفار و اهل کتابی که دین را استهزا می‌کنند، نهی شده‌اند: [اینان] کسانی هستند که خداوند لعنت‌شان کرده و بر آنان خشم گرفته و طاغوت را پرستیده‌اند و [خداوند] آنان را بوزینه و خوک گردانده‌است، اینان بدمنصب‌تر و از راه راست [از همه] گمگشته ترند.** **همچنین در سورۀ نساء آمده‌است: اگر ایمان نیاورید، ممکن است به کیفر پیشینیان مبتلا شده، به صورت بوزینه درآیید.** **همچنین مطابق آیات ۱۶۶–۱۶۳ سورۀ اعراف و ۶۶–۶۵ بقره، خداوند یهودیان را به دلیل ماهی‌گیری در روز شنبه به میمون تبدیل کرده‌است. تبدیل انسان به خوک و میمون، برخلاف انتظارات رایج علوم تجربی است. اگر قائلان به کلام‌الله بودن قرآن مدعیات قرآن را برتر از یافته‌های بشری بدانند، نیازی به تأویل این داستان ندارند. در آن صورت می‌توانند مانند ملاصدرا، طباطبایی، جوادی آملی این داستان را واقع گرایانه تفسیر کرده و مدعی شوند که خدا واقعاً یهودی‌ها را به دلیل ماهی‌گیری در روز شنبه و استهزای مسلمین، به خوک و میمون تبدیل کرده‌است. امّا بسیاری از قائلان به کلام‌الله بودن قرآن، این داستان را**\*\* می‌کنند.\*\*

**9.1.2) اشتباهات قرآن در ارجاع‌های تاریخ**

**9.1.2.1) عیسی مسیح**

**9.1.2.1.1) حاملگی مریم به عیسی**

**قرآن از آگاه شدن مریم به وسیله فرشته جبرئیل که او با وجود باکره بودن، طفلی در شکم دارد و زاده شده عیسی از مریم باکره خبر می‌دهد.**\*\* اگرچه داستان بالا هنوز مورد اعتقاد مسیحیان بنیادگراست، دانشمندان آزاداندیش مسیحی و بسیاری از مسیحیان در حال کنونی و حتی اسقف «دورهام» در انگلستان، دیگر داستان بالا را آنچنان که در انجیل آمده پذیرش نمی‌کنند و ترجیح می‌دهند به جای واژه باکره از واژه خالص را به کار برده و آن را حمل بر یک عمل اخلاقی بدون سرزنش کنند. \*\*\*\* در سده شانزدهم با ایمان کامل اظهار داشت: ما مسیحی‌ها به سبب عقیده به این‌که این مریم مادر واقعی این طفل بوده و با این وجود باکره خالص باقی‌مانده، در نظر مردم دنیا احمق به نظر می‌آییم. زیرا عقیده به این موضوع، نه تنها با خرد انسان همگونی ندارد، بلکه بر ضد فلسفه آفرینش خدا نیز می‌باشد که به آدم و حوا گفت: بارور شوید و تولید مثل کنید.\*\* **چارلز گیگن برت**\*\* شباهت چشمگیری بین افسانه مریم باکره و افسانه رومی و یونانی را این گونه توصیف می‌کند: دانه، دوشیزه باکره‌ای بود که هنگام گرفتن دوش آبی که از طلا ساخته شده بود، آبستن گردید و پرسیوس از او زایش یافت و نَنا در نتیجه خوردن یک اِنّار آبستن شد و آتیس را به دنیا آورد. همچنین باید دانست که زایش مردان بزرگی مانند فیثاغورث، افلاطون و اگوستوس به نوع زایش غیرعادی نسبت داده شده و فرض کرده‌اند که مادران آن‌ها بدون همخوابگی با مرد و یا نوعی دخالت خدا باردار شده‌اند…\*\*

**9.1.2.2) ابراهیم، اسماعیل و کعبه**

**با وجود این‌که در قرآن آمده‌است ابراهیم و اسماعیل خانه کعبه را باز سازی نموده‌اند، ولی برخی محقّقین این فرضیه را رد می‌کنند: به ما گفته شده‌است که ابراهیم در کلده زایش یافته‌است و فرزند یک کوزه‌گر تنگدست که با ساختن بت‌های کوچک گلی روزگار می‌گذرانیده، بوده‌است. کدام انسان خردگرائی می‌تواند باور کند یک پسر کوزه‌گر از ۹۰۰ مایل بیابانه‌ای غیرقابل عبور به مکه مسافرت کرده باشد. هرگاه او یک سردار پیروز می‌بود، بدون تردید می‌باید به یک کشور زیبائی مانند آسور رفته باشد و اگر آن‌گونه که فرض شده‌است، او یک انسان تنگدست بوده، نمی‌توانسته‌است بنیانگذار یک حکومت پادشاهی در یک کشور خارجی شده باشد** **این‌که بگوییم اعراب از نسل اسماعیل به وجود آمده‌اند، مانند آنست که باور داشته باشیم که فرانسوی‌ها نسل فرنکوس فرزند هکتور هستند** **تردید نیست که ابراهیم، هیچگاه به مکه نرفته بود** **مسلمانان بر پایۀ سنّت‌های خود باور دارند که خانه کعبه، یعنی ساختار مکعب شکلی که در مکه واقع است، به وسیله ابراهیم و اسماعیل ساخته شده‌است؛ ولی هیچ مدرک تاریخی وجود ندارد که این ادعا را ثابت کند. هور گرونج، در پژوهش‌های خود نشان داده‌است که محمّد این داستان را از خود نوآوری کرد تا به دینی که می‌خواست بسازد، زمینه و مایۀ عربی بدهد و با این روش تحسین‌برانگیز، محمّد دین مستقلی بوجود آورد و کعبه را با پیشینه‌های تاریخی و اعتقادی که مختص اعراب بود، وارد ساختار عقیدتی اسلام کرد.**

**9.2) علم پزشکی در قرآن**

**9.2.1) محل بارآمدن منی مرد**

**سورۀ طارق آیه‌های ۵ تا ۷ می‌گویند:** **پس انسان بنگرد که از چه آفریده شده‌است؛ از آبی جهیده آفریده شده‌است؛ که از میانۀ پشت [ستون فقرات] و سینه‌ها [استخوانه‌ای سینه] بیرون‌اید. این آیه‌ها محل بارآمدن منی مرد را قفسۀ سینۀ مرد معرفی می‌کنند. در حالی‌ که انسان امروزی از مدت‌ها پیش، محل بارآمدن منی مرد را نه قفسۀ سینه، بلکه خیلی پایین‌تر در جایی در لگن خاصره می‌داند.** **بهاءالدین خرم‌شاهی مترجم و مفسّر قرآن، در پایان قرآن ترجمۀ خود به این آیه‌ها اشاره می‌کند. وی می‌گوید: «این آیات، به ویژه آخرین کلمۀ آیۀ آخر، معرکۀ آراء مفسّران، خصوصاً مفسّران جدیدی است که می‌کوشند آن را با علم امروز تطبیق دهند… ترائب جمع است و مفرد انتریبه به معنی استخوان سینه یا ترقوه‌است. [اما] بعضی از مفسّران آن را قفسۀ سینه و توسعاً قسمت پیشین بدن زن گرفته‌اند و بعضی دیگر از جمله محمّد اسد (یکی از مترجمان قرآن کریم به انگلیسی) آن را به لگن خاصره ترجمه کرده‌اند.»** **خرم‌شاهی با این توضیح نتیجه می‌گیرد: «باری اگر مترجم به لغت [لغت قرآن] وفادار باشد، ترائب را سینه‌ها یا استخوانه‌ای سینه ترجمه می‌کند. امّا اگر به علم وفادار باشد، آن را به چیزی دیگر باید ترجمه کند.»** **حسن‌زاده آملی در کتاب طب و طبیب و تشریح با توجّه به معنای لغوی صلب و ترائب می‌گوید: «صلب دیوار استخوانه‌ای پشت بدن است، و ترائب جدار استخوانه‌ای جلوی آن است، و آنچه در میان این دو دیوار استخوان‌ها محصور است امعاء و احشاء و نظایر آن‌هاست؛ و معنی آیه‌ این است که انسان با دیده اعتبار در صنع پروردگار بنگرد که مبدء تکون و مایۀ پیدایش او آب جهنده‌ای است که از میان این دو دیوار استخوان‌ها بیرون می‌آید.»**

**9.3) قرآن و پیش‌گویی**

**9.3.1) پیش‌بینی ایمان آوردن اهل کتاب**

**سورۀ ۲۸ آیۀ۵۲ می‌گوید: الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ یُؤْمِنُونَ** **کسانی که قبل از این، کتاب به ایشان داده ایم، آنان به این ایمان می‌آورند. این آیه‌ پیش‌بینی می‌کند که اهل کتاب، یعنی یهودی‌ها و مسیحی‌ها به این دلیل که کتاب دینی مشابهی دارند، الهی بودن قرآن را خواهند پذیرفت و به دین اسلام گردن خواهند نهاد. برخلاف این آیه‌ و پیش‌بینی، یهودیان مورد نظر در شبه جزیرۀ عربستان آن روز، قرآن را نپذیرفتند و حتی جان و مال خود را در راه ترک نکردن دین یهودی و نصاری و پذیرش اسلام از دست دادند.** **برخلاف لفظ کلی آیه، مفسّران این آیه را تنها به گروه اندکی از «حق‌طلبان» اهل کتاب مربوط دانسته‌اند که در اثر اختلاف بر سر مکی یا مدنی بودن آیه، تعداد آن‌ها را چهار نفر یا چهل نفر یا هفتاد نفر مسیحی گفته‌اند.**

**آیه‌های یادشده:**

1. \*\* سورۀ انعام، آیۀ۶۸:وَإِذَا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی یَخُوضُواْ فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ وَإِمَّا یُنسِیَنَّکَ الشَّیْطان فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْرَی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ:و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرومی‌روند از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت پس از توجّه [دیگر] با قوم ستم‌کار منشین.\*\*
2. \*\* قسمتی از آیۀ۷سورۀ آل‌عمران: وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تأویلهِ:و [پاره ای] دیگر متشابهاتند [که تأویل‌پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند.\*\*
3. \*\* سورۀ بقره، آیۀ۱۰۶\*\*
4. \*\* سورۀ نحل، آیه‌های ۱۰۱ و ۱۰۲\*\*
5. \*\* فَإِذَا انسلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ کُلَّ مَرْصَدٍ فان تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّکاةَ فَخَلُّواْ سَبِیلَهُمْ إنّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ: پس چون ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا خدا آمرزنده مهربان است.\*\*
6. \*\* ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وانحرْ﴾(سورۀ کوثر-آیۀ۲)\*\*
7. \*\* سورۀ تحریم، آیات۱– ۵\*\*
8. \*\* آیۀ۴و۵ سورۀ احزاب\*\*
9. **سورۀ احزاب آیۀ۵۲**
10. \*\* سورۀ کهف، آیات ۸۱ و ۸۰ و ۷۴\*\*
11. \*\* سورۀ قمر، آیات ۳۱–۲۷\*\*
12. \*\* سورۀ شمس، آیات ۱۵–۱۱\*\*
13. \*\* سورۀ شمس، آیات ۱۵–۱۱\*\*
14. \*\* سورۀ اعراف، آیۀ۷۳\*\*
15. \*\* سورۀ هود، آیۀ۶۴\*\*
16. \*\* سورۀ هود، ایۀ۶۵\*\*
17. \*\* سورۀ هود، آیۀ۶۷\*\*
18. \*\* بقره، ۱۹۰\*\*
19. \*\* نساء، ۸۹\*\*
20. \*\* احزاب، ۲۵–۲۷\*\*
21. \*\* بقره، ۴–۷\*\*
22. **انفال، ۶۷**
23. **انعام، ۳۲**
24. \*\* توبه، ۳۸\*\*
25. **انعام، ۳۶**
26. **انعام، ۱۱۱**
27. **الدخان ۵۵–۵۱**
28. \*\* بقره، ۳۹\*\*
29. **انعام ۴۷–۴۹**
30. \*\* نساء، ۵۶\*\*
31. **انعام، ۶**
32. \*\* اعراف، ۴\*\*
33. **الزخرف ۵۱–۵۶**
34. **بقره ۲۵۰- ۲۵۱**
35. \*\* ﴿وَاقْتُلُوهُمْ حَیثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَیثُ أَخْرَجُوكُمْ ۚ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ۚ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ یقَاتِلُوكُمْ فِیهِ ۖ فان قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ ۗ كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِینَ﴾\*\*
36. \*\* ﴿یسْأَلُونَكَ مَاذَا ینْفِقُونَ ۖ قُلْ مَا انفقْتُمْ مِنْ خَیرٍ فَلِلْوَالِدَینِ وَالْأَقْرَبِینَ وَالْیتَامَىٰ وَالْمَسَاكِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ ۗ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَیرٍ فان اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ﴾\*\*
37. \*\* ﴿الَّذِینَ آمَنُوا یقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ ۖ وَالَّذِینَ كَفَرُوا یقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِیاءَ الشَّیطان ۖ آن كَیدَ الشَّیطان كَان ضَعِیفًا﴾\*\*
38. \*\* ﴿فَإِذَا انسلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِینَ حَیثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ ۚ فان تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِیلَهُمْ ۚ إن اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ﴾\*\*
39. \*\* نساء ۲۸، مائده ۶۲ و ۶۳، منافقون ۲۱ و ۲۲ و آیاتی از سورۀ بقره\*\*
40. **نساء ۱۶۱–۱۵۹**
41. \*\* بقره ۷۵–۷۰ و نساء ۴۸–۴۶\*\*
42. \*\* بقره ۹۳–۸۷ و آل‌عمران ۱۸۴–۱۷۷\*\*
43. \*\* بقره ۱۴۲–۱۳۶ و ۱۵۲–۱۴۷\*\*
44. \*\* جاثیه ۱۶\*\*
45. \*\* اعراب ۱۳۷\*\*
46. \*\* بقره ۴۷\*\*
47. \*\* بقره ۶۲\*\*
48. \*\* در بقره ۸۴ به آن اشاره شده‌است.\*\*
49. \*\* بقره ۴۱\*\*
50. \*\* بقره ۸۷\*\*
51. **مائده ۷۹–۷۸**
52. \*\* بقره ۱۴۲\*\*
53. **آل‌عمران ۱۸۷**
54. \*\* نساء ۱۵۵\*\*
55. \*\* مائده ۱۳\*\*
56. \*\* مائده ۶۴\*\*
57. \*\* جمعه ۵\*\*
58. \*\* سورۀ صافات، آیات ۱۴۷–۱۳۹\*\*
59. \*\* بقره، ۵۰\*\*
60. \*\* مائده، ۶۰–۵۷\*\*
61. **سورۀ نساء آیۀ۴۷**
62. \*\* سورۀ مریم، آیه‌های ۱۶ تا ۲۲، آل‌عمران آیه‌های ۴۵ تا ۴۸\*\*

**پانویس‌ها:**

1. \*\* Esposito، John. *Islam the Straight Path*. Extended Edition. pp. 19–20.\*\*
2. \*\* سالنامه پروس،H.Grimme، سال چاپ: ۱۹۱۷، صفحات ۴۲ تا۵۴\*\*
3. \*\* System der Qur’ánischen Theologie Einleiitung in den koran،H.Grimme،Volume 1،pages 105-117\*\*
4. \*\*. \*\***. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 23 آوریل 2016.**
5. **.**
6. **.**
7. **. دسامبر 2007. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 7 مارس 2016.**
8. \*\*. \*\*\*\*. \*\***، 16 فوریه 2006.**
9. \*\*. \*\*\*\*. \*\***. بازبینی‌شده در 6 ژوئن 2016.**
10. **.**
11. **. answering-islam.org. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 5 آوریل 2016.**
12. **. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 9 آوریل 2016.**
13. \*\* مکارم شیرازی. \*\***. hawzah.net. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 4 نوامبر 2013.**
14. **. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 12 مارس 2016.**
15. **.**
16. \*\*، *ارسطوی بغداد، از عقل یونانی به وحی قرآنی*، \*\***، ۱۳۸۰، ص۴۱.**
17. \*\* نهاد ناآرام جهان، عبدالکریم سروش، ص9، تهران، نشر قلم\*\*
18. **. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 23 مارس 2016.**
19. \*\*.\*\*\*\*. \*\***. بازبینی‌شده در 6 ژوئن 2016.**
20. **. The Religion of Peace.**
21. **. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 10 ژوئن 2016.**
22. **. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 1 ژاویه 2016.**
23. \*\*‘Alí A. Rizvi . \*\*\*\*. \*\***، 10 مارس 2015. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 23 دسامبر 2015. بازبینی‌شده در 9 نوامبر 2015.**
24. **. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 2 مه 2016.**
25. \*\*. \*\*\*\*. \*\***، 3 مه 2016. بازبینی‌شده در 21 مه 2016.**
26. \*\*. \*\*\*\*. \*\***، 10 مه 2016. بازبینی‌شده در 21 مه 2016.**
27. **. وبگاه دکتر ، مه 2009. بایگانی‌شده از در 10 اوت 2013.**
28. **. وبگاه دکتر ، فوریه 2008. بایگانی‌شده از در 9 مارس 2015.**
29. **. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 2 مه 2016.**
30. **. مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 20 آوریل 2016.**
31. \*\* منبع وابستگی مرکز پاسخ‌گویی به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه\*\*\*\*. مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی، دفتر تبلیغات اسلامی \*\***. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 30 آوریل 2016.**
32. **.**
33. \*\*. \*\***. مکتب اسلام، دی ۱۳۸۷. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 21 ژوئن 2015.**
34. \*\* علی دوانی. \*\***. ۷۷ و ۷۸.**
35. \*\* قرآن، \*\*
36. \*\* Richard Bell (Revised and Enlarged by W. Montgomery Watt). *Bell's introduction to the Qur’án*. Univ. Press، 1970. 31 تا 51. \*\*\*\* ‎\*\*\*\*.\*\*
37. \*\* Sebastian Günther. «Muḥammad، the Illiterate Prophet: An Islamic Creed in the Qur’án and Qur’ánic Exegesis». *Journal of Qur’ánic Studies* 1، ش. 4 (2002): 1 تا 26. **:**.\*\*
38. \*\* یان مک ویلیام (۲۰۰۶/۰۱/۰۵). \*\*\*\*. \*\***. بازبینی در ۲۰۱۰/۰۵/۲۷.**
39. \*\* William Montgomery Watt and Richard Bell، *Bell's introduction to the Qur’án*، Edinburgh University Press، 1977، p. 51\*\*
40. \*\*  R. Bell & W.M. Watt، *An introduction to the Qur’án*، Edinburgh University Press، 1977، p.93\*\*
41. **.**
42. **. 12 ژوئن 2016.**
43. \*\*. وبگاه \*\***.**
44. \*\* نهج البلاغه، سخنان علی بن ابی طالب، گرد آوری شده توسّط سید رضی، نامه ۷۷:و من وصیة له ع لِعَبْدِ اللَه بْنِ الْعَباسِ لَمَا بَعَثَهُ لِلاْحْتِجاجَ عَلَی الْخَوارِج: لاَ تُخاصمْهُمْ بالْقرآن فان القرآن حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ تَقُولُ وَ یَقُولُونَ، وَ لَکِنْ خاصمْهُمْ بالسُّنَّةِ فانهُمْ لَنْ یَجِدُوا عَنْهَا مَحِیصا.\*\*
45. \*\*. \*\***. بایگانی‌شده از \*\*\*\* در 14 مارس 2009. «سنن أبی داود، کتاب السنة، النهی عن جدال فی قرآن کفر:حدثنا أحمد بن حنبل ثنا یزید یعنی بن‌هارون أخبرنا محمّد بن عمرو عن أبی سلمة عن أبی هریرة عن النبی صلَی‌اللهُ علیه و سَلَّم قال المراء فی القرآن کفر.»**
46. \*\* اسلام‌شناسی۱، علی میرفطروس، چاپ دوازدهم، نشر نیما، ص۷۲\*\*
47. \*\* اسلام‌شناسی۲، علی میرفطروس، چاپ سوّم، نشر نیما، صفحه‌های۳۱ تا ۳۵\*\*
48. \*\* ابن وراق، صفحه‌های ۲۴۶ تا ۲۵۰\*\*
49. \*\* ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱ صفحه: ۳۸۲ قابل دسترسی در اینجا \*\*
50. **، آدم از نظر قرآن، جلد سوّم، 1384، نشر نگارش، تهران، فصل پنجم، مبحث هفتم:عدم جواز نسخ در قرآن**
51. **، بیست و سه سال، ص۳۸–۴۱**
52. \*\* خیانتی در گزارش تاریخ، ص۱۰ مقدّمه\*\*
53. \*\* Toby Lester. *What is the Qur’án?*. 2002.\*\*
54. \*\* Craig Winn. *Prophet of doom: Islam's terrorist dogma in Muḥammad's own words*. CricketSong Books، 2004. XVii. \*\***، 9780971448124.**
55. \*\* Charles Cutler Torrey. *The Jewish foundation of Islam*. revised ed. KTAV Pub. House، 1967. 1و 2 و 7و 54.\*\*
56. \*\* ۶. قرآن از دیدگاه ۱۱۴ دانشمند، محمّد مهدی علیقلی\*\*
57. \*\* Theodor Nöldeke، «The Qur’án»\*\*
58. \*\* Stefan Wild in *The Qur’án: an encyclopedia*، by Oliver Leaman، p. 296، Taylor & Francis، 2006\*\*
59. \*\* Stefan Wild in *The Qur’án: an encyclopedia*، by Oliver Leaman، p. 368، Taylor & Francis، 2006\*\*
60. \*\* قرآن ۷۱:۲۳. و نیز بنگرید Theodor Nöldeke، «The Qur’án»\*\*
61. \*\* علل الشرایع- جلد ۱ صفحۀ ۳۱\*\*
62. \*\* تفسیر قمی- جلد ۲ صفحه ۷۷۳ و تفسیر جامع جلد ۷ صفحۀ ۲۵۲\*\*
63. \*\* Newby، Gordon Darnell. «Forgery.» Encyclopaedia of the Qur’án\*\*
64. \*\* Lazarus-Yafeh، Hava. «Taḥrīf (a.).» Encyclopaedia of Islam، Second Edition\*\*
65. \*\* Lowin، Shari. «Revision and Alteration.» Encyclopaedia of the Qurʾān.\*\*
66. \*\* دشتی ۹۸\*\*
67. \*\* دشتی ۹۸؛ نیز نگاه کنید به \*\*
68. \*\* Graham، William A. *Fātiḥa.* Encyclopaedia of the Qurʾān\*\*
69. \*\* Maḥmúd Ayoub، *The Qur’án and its interpreters*، Volume 1، SUNY Press، p.42\*\*
70. \*\* Richard Bell، William Montgomery Watt، *Bell's introduction to the Qur'ān*، Edinburgh University Press، p. 46\*\*
71. \*\*. \*\***. ترجمۀ محمود شریفی. : امیرکبیر، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۹۰. ۶۲. \*\*\*\* ‎. بازبینی‌شده در ۰۶/۲۴/۲۰۱۲.**
72. **دشتی، ص۱۰۴**
73. **دشتی، ص۱۰۵**
74. \*\* شفا، ۱۳۲\*\*
75. \*\* علی مشکینی، نصایح و سخنان ۱۴ معصوم، قم ۱۳۷۷\*\*
76. \*\* ابن وراق، صفحه‌های ۱۹۵ و ۱۹۶\*\*
77. \*\* دشتی، صص۹۳–۹۵\*\*
78. \*\* تفسیر نمونه، سورۀ مسد\*\*
79. \*\* تفسیر نور، ج۱۰، ص۶۳۱\*\*
80. \*\* (بازدید ۲۸ اوت ۲۰۰۹)\*\*
81. **دشتی، ص۹۵**
82. \*\* تفسیر نمونه، سورۀ کوثر\*\*
83. \*\* تفسیر المیزان، سورۀ مسد\*\*
84. **دشتی، ص۹۰**
85. \*\* ابن وراق، صفحه‌های ۲۱۸و۲۱۹\*\*
86. \*\* صحیح بخاری، جلد ۹، کتاب ۹۳، شماره ۵۱۶\*\*
87. \*\* تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 325\*\*
88. \*\* تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 326\*\*
89. **انّی اری ربک یسارع فی هواک (دشتی ۸۴)**
90. **دشتی، ص۹۷**
91. \*\* الفتوحات المکیة\*\* \*\* ج۲، ص۲۱۹\*\*
92. \*\* نهج البلاغه، خطبه اول، ترجمه دشتی، چاپ الهادی، ص۳۲\*\*
93. **گنجی، اکبر. \*\*\*\* (فارسی).. وبگاه رادیو زمانه، ۱ بهمن ۱۳۸۷. بازیابی‌شده در ۲۱ اوت ۲۰۰۹.**
94. \*\* تفسیر نمونه جلد ۱۲ صص ۵۰۷–۵۰۹ قابل دسترسی در \*\*
95. **خطبه ۲۰۱ نهج البلاغه**
96. **، پس از ۱۴۰۰ سال، ص۱۲۹**
97. **Is religion killing us?: violence in the Bible and the Qur’án،Jack Nelson-Pallmeyer، page 75**
98. **شفا، ص۱۶۶**
99. **شفا، ص۱۷۱**
100. **شفا، ص۱۷۴**
101. **شفا، ص۱۷۴**
102. **شفا، ص۱۸۳**
103. **ن.ک.ساندارز، حماسه \*\*\*\* ترجمۀ محمّد اسماعیل فلزی، انتشارات هیرمند، صص161-155.**
104. \*\* margulis/schwartz،pp.224-239\*\*
105. \*\* ابن وراق، ص۲۸۰\*\*
106. \*\* Quoted by Feuerbach، p. 304.\*\*
107. \*\* Hoffmann (ed)، pp. 233-52.\*\*
108. \*\* ابن وراق، صفحه‌های ۲۹۹ تا ۳۰۳\*\*
109. \*\* Voltaire،p.17\*\*
110. \*\* Rodinson(4)،p.49\*\*
111. \*\* Watt(9)،p.136\*\*
112. \*\* ابن وراق، صفحه‌های ۲۷۶ تا ۲۸۰\*\*
113. **قرآن، ترجمۀ بهاءالدین خرم‌شاهی، ۱۳۷۵، انتشارات نیلوفر و جامی، تهران**
114. \*\* قرائت قرآن غیر دینی، دکتر رضا آیرملو، ۱۳۸۵، انتشارات اینواند لیتراتور، سوئد\*\*
115. \*\* طب و طبیب و تشریح، حسن حسن‌زاده آملی، نشر الف لام میم، ۱۳۸۱، ص۳۰\*\*
116. \*\* آیرملو، جلد یکم، ۱۱۰\*\*

**منابع:**

* **علی دشتی، ۲۳ سال**
* **علی میرفطروس، اسلام‌شناسی ۱ و ۲**
* **شجاع الدین شفا، پس از ۱۴۰۰ سال**
* **ابن وراق، اسلام و مسلمانی (\*\*\*\*)، ترجمه مسعود انصاری**
* \*\*امیرحسین خُنجی، شاهنشاهی هخامنشی، پیوست دوّم: \*\*
* **Hoffmann، R. Joseph. The. Origins of Christianity. Amherst، N.Y، 1985**
* **Margulis، Lynn، and K. V. Schwartz. Five Kingdoms. San Francisco، 1982**
* **Feuerbach، Ludwig. The Essence of Christianity. Amherst، N.Y، 1989.**
* **Watt، W. Montgomery. [9]. Muslim-Christian Encounters. London، 1991**
* **Voltaire. Dictionnaire philosophique. Translated by Besterman. London، 1971**

### ب) شصت مورد از دشواری‌ها و تناقضات در قرآن

**https://geranom.wordpress.com**

* + - 1. **حسابرسی عجیب الله:**

**(سورۀ4 آیۀ11-12) و (سورۀ4 آیۀ176) در مورد قوانین وراثت صحبت می‌کند. اگر یک مرد فوت شود، و از او سسه دختر و دو والد و یک همسر باقی بماند؛ دختران 2/3 سهم، والد‌ها 1/3 سهم (هردو بر اساس سورۀ4 آیۀ11) و همسر 1/8 سهم (بر اساس سورۀ4 آیۀ12) از ارث را دریافت می‌کند که از میزان ارث بیشتر می‌شود. مثال دوّم، مردی فوت می‌شود و از او یک مادر و یک همسر و دو خواهر باقی می‌ماند، مادر 1/3 سهم (سورۀ4 آیۀ11) همسر 1/4 (سورۀ4 آیۀ12) و خواهران 2/3 (سورۀ4 آیۀ176) که مجموع آن‌ها 15/12 کل ارث است.**

* + - 1. **چند فرشته برای مریم فرستاده شده بودند؟**

**وقتی قرآن در مورد باردار شدن مریم و میلاد مسیح در (سورۀ3 آیات 42 و 45) راجع به چندین فرشته صحبت می‌کند؛ اما در (سورۀ 19 آیات 17-21) تنها از یک فرشته صحبت می‌کند.**

* + - 1. **اختلافات عددی بیشتر:**

**آیا روزهای الله برابر 1000 روز بشر است (سورۀ22 آیۀ47، سورۀ32 آیۀ5) یا برابر 50،000 روز بشر است (سورۀ70 آیه؟**

**چند باغ در بهشت وجود دارد؟ یک (سورۀ39 آیۀ73، سورۀ41 آیۀ30، سورۀ57 آیۀ21، سورۀ79 آیۀ41) یا زیادتر (سورۀ18 آیۀ31، سورۀ22 آیۀ23، سورۀ35 آیۀ33)؟**

**در (سورۀ56 آیۀ7) ادعا می‌کند که در روز قیامت مردم سه دسته می‌شوند، اما در (سورۀ90 آیات 1819، سورۀ99 آیات 6-7) تنها دو گروه را بر می‌شمرد.**

**در مورد این‌که چه کسی روح را در هنگام مرگ از انسان می‌گیرد نیز تناقضی آشکار وجود دارد، فرشته مرگ (سورۀ32 آیۀ11)، یک فرشتگان (جمع) (سورۀ47 آیۀ27) و همچنین «این الله است که روح را از انسان‌ها در هنگام مرگ می‌گیرد»(سورۀ39 آیۀ42).**

**صحیح بخاری ادعا می‌کند که جبرئیل 600 بال داشت (جلد چهارم بخش 54 شماره 455) در حالی که قرآن در (سورۀ35 آیۀ1) می‌گوید فرشتگان 2، 3 یا 4 بال دارند.**

* + - 1. **الله چند روز برای نابودی قوم عاد نیاز داشت؟**

**یک روز (سورۀ54 آیۀ19) یا چندین روز (سورۀ41 آیۀ16، سورۀ69 آیات 6-7).**

* + - 1. **خلقت شش روز بود یا هشت روز؟**

**(سورۀ7 آیۀ54، سورۀ10 آیۀ3، سورۀ11 آیۀ7 و سورۀ25 آیۀ59) به روشنی اعلام می‌کند که الله زمین و آسمان‌ها را در 6 روز آفرید. امّا در (سورۀ41 آیات 9-12) جمع روزهایی که الله بدان‌ها اشاره می‌کند 8 روز است.**

* + - 1. **آفرینش سریع بود یا کند؟**

**الله آسمان‌ها و زمین را در 6 روز آفریده است (سورۀ7 آیۀ54) و مسلمانانی که می‌خواهند به قرآن چهره علمی بدهند می‌گویند این 6 روز منظور 6 دوره است، اما (سورۀ2 آیۀ117) می‌گوید که «الله به صورت آنی خلق می‌کند».**

* + - 1. **اول زمین یا اول آسمان؟ کدام یک زود‌تر آفریده شد؟**

**اول زمین و بعد آسمان (سورۀ2 آیۀ29)، اول آسمان و بعد زمین (سورۀ79 آیۀ27-30).**

* + - 1. **به هم چسباندن یا از هم جدا کردن؟**

**در مورد روش ایجاد زمین و آسمان قرآن یکجا می‌گوید که آن‌ها از هم جدا بودند و بعد به هم گرویدند (سورۀ41 آیۀ11) اما در (سورۀ21 آیۀ30) می‌گوید که آن‌ها ابتدا یکی بودند و بعداً از یکدیگر جدا شدند.**

* + - 1. **انسان از چه ساخته شده بود؟**

**از لخته خون (سورۀ96 آیات 1-2) آب (سورۀ21 آیۀ30، سورۀ24 آیۀ45، سورۀ25 آیۀ54) «چیزی مانند سفال»(سورۀ3 آیۀ59، سورۀ30 آیۀ20، سورۀ35 آیۀ11).**

* + - 1. **ناقص یا با جزئیات کامل؟**

**قرآن در جاهایی ادعا می‌کند که کامل است و تمامی جزئیات را دارا می‌باشد و هیچ چیز باقی نمانده است که در آن نباشد (سورۀ6 آیۀ38، سورۀ6 آیۀ114، سورۀ12 آیۀ11، سورۀ16 آیۀ89 و…) اما چیزهای بسیاری هستند که قرآن آن‌ها را ناتمام باقی می‌گذارد، این نوشتار به مسئله شراب و شبهات موجود در قرآن می‌پردازد.**

* + - 1. **پرستش یک خدا یا یک خدای دیگر؟**

**به محمّد دستور می‌دهد که به ناباوران بگوید، شما چیزی را نمی‌پرستید که من می‌پرستم (سورۀ109 آیۀ3). هرچند سوره‌های دیگر در قرآن به طور مشخص اشاره می‌کند که آن ناباوران در واقع خدایی را پرستش می‌کنند که همان الله است.**

* + - 1. **شفاعت کردن یا شفاعت نکردن، مسئله این است!**

**قرآن در مورد این‌که آیا در روز آخرت شفاعتی وجود خواهد داشت یا نه دچار تناقض می‌شود، در آیات (سورۀ2 آیات122-123، سورۀ254 آیات6-51، سورۀ82 آیات18-19 و…) می‌گویند شفاعتی وجود ندارد و آیات (سورۀ53 آیۀ26، سورۀ43 آیۀ86، سورۀ34 آیۀ23، سورۀ20 آیۀ109) و البتّه هر دو این پاسخ‌ها را می‌توان با احادیث مختلف پشتیانی کرد.**

* + - 1. **الله و تخت او کجاست؟**

**الله از رگ گردن به انسان نزدیکتر است (سورۀ50 آیۀ16) و در عین حال او بر روی تختش نشسته است (سورۀ57 آیۀ4) تختی که روی آب بنا شده است (سورۀ11 آیۀ7) و در عین حال به قدری دور است که رسیدن به او بین 1000 و 50000 سال طول می‌کشد (سورۀ32 آیۀ5، سورۀ70 آیۀ4).**

* + - 1. **ریشه بیچارگی کجاست؟**

**آیا شر و مصیبت از طرف شیطان است (سورۀ38 آیۀ41)؟ از خود ماست (سورۀ4 آیۀ79)؟ یا از طرف الله (سورۀ4 آیۀ78)؟**

* + - 1. **رحمت الله چقدر است؟**

**الله رحمت را بر خود مقرر کرده است (سورۀ6 آیۀ12) هرچند بعضی از اشخاص را هرچند که می‌تواند هدایت نمی‌کند (سورۀ6 آیۀ35، سورۀ14 آیۀ4).**

* + - 1. **آیا در بهشت بازجویی خواهد بود یا نه؟**

**از یکدیگر سؤال نخواهند کرد (سورۀ23 آیۀ101)، اما همچنان در یک پرس و جوی دو جانبه شرکت خواهند کرد (سورۀ52 آیۀ25) و از یکدیگر سؤال خواهند کرد (سورۀ37 آیۀ27).**

* + - 1. **آیا فرشتگان محافظ هستند؟**

**هیچ حافظی به جز الله وجود ندارد (سورۀ2 آیۀ107، سورۀ29 آیۀ22)، اما (سورۀ41 آیۀ31) فرشتگان خود می‌گویند «ما محافظان شما در اینجا و در آن دنیا هستیم.» همچنین در سوره‌های دیگر نقش آن‌ها به عنوان نگاه‌بان (سورۀ13 آیۀ11 و سورۀ50 آیۀ17-18) و محافظان (سورۀ82 آیۀ10) اعلام می‌شود.**

* + - 1. **آیا همه چیز مطیع الله است؟**

**به این‌که همه چیز مطیع الله است در (سورۀ30 آیۀ26) اعلام شده است اما در چندین جای دیگر در مورد عدم اطاعت مغرورانه شیطان از الله خبر می‌دهد از جمله (سورۀ7 آیۀ11، سورۀ15 آیۀ28-31، سورۀ17 آیۀ61، سورۀ20 آیۀ116، سورۀ28 آیۀ71-74، سورۀ18 آیۀ50)، همچنین در جاهای دیگری در مورد بسیاری از موجودات که از فرمان الله سرپیچی می‌کنند.**

* + - 1. **آیا الله شرک را می‌بخشد؟**

**شرک بدترین گناهان شمرده می‌شود، اما به نظر می‌رسد نویسنده قرآن نتوانسته است در مورد این‌که الله شرک را می‌بخشد یا نمی‌بخشد تصمیم قاطعی بگیرد. در (سورۀ4 آیۀ48، 116) می‌گوید نمی‌بخشد و در (سورۀ4 آیۀ153) می‌گوید می‌بخشد، ابراهیم با پرستش ماه و خورشید و ستاره به عنوان خدایش دچار شرک می‌شود (سورۀ 6 آیات76-78) اما مسلمانان فکر می‌کنند که پیامبران گناه نمی‌کنند.**

* + - 1. **ماجرای پرستش گوساله طلایی**

**اسرائیلیان قبل از این‌که موسی از کوه بازگردد آغاز به پرستش گوساله طلایی کردند (سورۀ7 آیۀ149)، اما تازمانی که موسی بازنگشته بود از توبه کردن سر باز زدند و به ستایش گوساله ادامه دادند (سورۀ 20 آیۀ91). آیا‌هارون نیز در گناه آنان شریک بود؟ نه (سورۀ20 آیات85-90)، آری (سورۀ20 آیۀ92، سورۀ7 آیۀ151).**

* + - 1. **یونس به بیابان رسید یا نرسید؟**

**ما در حالی که ناخوش بود، او را به بیابان رساندیم (سورۀ37 آیۀ145)؛ اگر نعمت پروردگارش نبود، در حین بد حالی به صحرایی بی‌آب و گیاه می‌افتاد (سورۀ68، آیۀ49).**

* + - 1. **موسی و انجیل؟**

**مسیح بیش از 1000 سال بعد از موسی به دنیا آمد؛ امّا در (سورۀ7 آیۀ157) الله در مورد انجیلی که به مسیح داده شده است با موسی صحبت می‌کند.**

* + - 1. **آیا کسانی که به زنان تهمت ناپاکی می‌زنند بخشیده می‌شوند؟**

**آری (سورۀ24 آیۀ5) نه (سورۀ24 آیۀ23).**

* + - 1. **در روز آخرت کارنامه خود را چگونه دریافت می‌کنیم؟**

**در روز جزا، زیانکاران کارنامه اعمال بدشان را از کجا می‌گیرند؟ از پشتشان (سورۀ84 آیۀ10) یا از دست چپشان (سورۀ69 آیۀ25)؟**

* + - 1. **آیا فرشته‌ها می‌توانند نامطیع باشند؟**

**هیچ فرشته‌ای متکبر نیست، همه الله را اطاعت می‌کنند (سورۀ16 آیات 49-50)، اما «هان به فرشتگان گفتیم، آدم را سجده کنید» و همۀ آن‌ها به آدم سجده کردند مگر ابلیس، ابلیس نافرمانی کرد و او بسیار متکبر است (سورۀ2 آیۀ34).**

* + - 1. **تناقضی در (سورۀ2 آیۀ97) و (سورۀ16 آیات 101-103).**

**چه کسی قرآن را بر محمّد وحی می‌کند؟ جبرئیل یا روحُ‌القُدُس (سورۀ16 آیۀ102) یا (سورۀ2 آیۀ97)؟**

**وحی‌های جدید وحی‌های قدیم را تصدیق می‌کنند (سورۀ2 آیۀ97) یا جایگزین آن‌ها هستند (سورۀ16 آیۀ101)؟ قرآن عربی خالص است (سورۀ16 آیۀ103) اما تعداد بسیار زیادی کلمات غیر عربی در آن یافت می‌شود.**

* + - 1. **حلقه بینهایت (تسلسل):**

**(سورۀ26 آیات192-195-196) می‌گوید «این (قرآن) وحیست از طرف خداوند… به زبان عربی و این (قرآن) در نوشته‌های (پیامبران) قبلی نیز هست. حال با دانستن این‌که انجیل و تورات به زبان عبری و یونانی نوشته شده است. چطور یک کتاب عربی می‌تواند در آن کتاب‌های غیر عربی آمده باشد؟ علاوه بر این اگر این قرآن در آن کتابها گنجانده شده است، همین (سورۀ26 آیات192-195-196) نیز باید در آن کتابها باشد، بنابر این آن کتابها نیز باید در کتاب‌های قبلی همین سوره را داشته باشند و همینگونه به یک حلقه بینهایت و تسلسل می‌رسیم.**

* + - 1. **آیا تورات مثل قرآن است یا نیست؟**

**ادعای مسلمانان مبنی بر تحریف انجیل و تورات، از یک طرف با (سورۀ2 آیۀ24) و (سورۀ17 آیۀ88) و از طرف دیگر با (سورۀ28 آیۀ49) و (سورۀ46 آیۀ10) در تضاد است.**

* + - 1. **«پیر زن عجوزه» و شخصیت الله.**

**در مورد داستان لوط «ما خانواده او را نجات دادیم، بغیر از عجوزه‌ای که عقب ماند»(سورۀ26 آیات170-171). و باز می‌گوید «اما ما او و خانواده‌اش را حفظ کردیم، بغیر از همسرش را، او از کسانی بود که با دیگران در شهر ماند (سورۀ7 آیۀ82). این دو آیه یا باهم تناقض دارند یا الله احترام چندانی به همسر پیامبر قایل نمی‌شود.**

* + - 1. **اشکالات بیشتر در داستان قوم لوط.**

**جواب مردمش جز این نبود که «آن‌ها را از قریه خود برانید که آنان مردمی هستند که از کار ما بیزاری می‌جویند»(سورۀ7 آیۀ82، سورۀ27 آیۀ56). مردمش به او پاسخی ندادند جز این‌که گفتند «غضب الله را برای ما بیاور اگر راست می‌گویی»(سورۀ29 آیۀ29). این دو جواب باهم یکی نیستند و در هر دو آیۀ اشاره شده که «غیر از این جوابی ندادند» بنابر این، این یک تناقض است.**

* + - 1. **لذت الله؟**

**آیا عمل تنبیه خداوند از رحمت اوست یا از هدایت کردن و یا نکردن مستبدانۀ وی؟**

* + - 1. **آیا ابراهیم بت‌ها را نابود کرد؟**

**ماجرای ابراهیم در (سورۀ19 آیات41-49، سورۀ6 آیات74-83) به طور مشخصی با (سورۀ21 آیات51-59) متفاوت است، در حالی که در (سورۀ21) ابراهیم با مردمش به طور جدی مقابله می‌کند و حتی بت‌های آن‌ها را می‌شکند، در سورۀ19 وقتی ابراهیم به دلیل صحبت کردن علیه بت‌ها توسّط پدرش به سنگسار شدن تهدید می‌شود خفقان می‌گیرد و نه تنها مقابله‌ای نمی‌کند، بلکه گویا منطقه را نیز ترک می‌گوید.**

* + - 1. **پسر نوح چه شد؟**

**با توجّه به (سورۀ21 آیۀ76) نوح و خانواده‌اش از طوفان نجات یافتند و (سورۀ37 آیۀ77) اعلام می‌کند که تخم و ترکه نوح نجات یافتند و (سورۀ11 آیات42-43) می‌گوید که پسر نوح نابود شد.**

* + - 1. **آیا نوح تبعید شده بود؟**

**پیش از این‌ها قوم نوح تکذیب کرده بودند. بندۀ مارا تکذیب کردند و گفتند: دیوانه است و به دشنامش راندند. (سورۀ54 آیۀ9). حال اگر نوح رانده شده بود (از منطقه‌اش رانده شده بود) چطور قومش می‌توانند در هنگام رد شدن از کنار نوح که کشتی می‌ساخت او را مسخره کنند (سورۀ11 آیۀ38). نوح نمی‌تواند هم طرد شده باشد هم توسّط قومش مسخره شود.**

* + - 1. **جادوگران فرعون مسلمان شدند یا کفر ورزیدند؟**

**آیا شعبده بازان فرعون، مصریان به پیامبر خدا موسی ایمان آوردند (سورۀ7 آیات103-126، سورۀ20 آیات56-73، سورۀ26 آیات29-51) یا تنها اسرائیلیان به موسی ایمان آوردند (سورۀ10 آیۀ82)؟**

* + - 1. **آیا فرعون در لحظه مرگ توبه کرد؟**

**(سورۀ10 آیات90-92) می‌گوید که فرعون وقتی در بستر مرگ قرار گرفت توبه کرد و بنابر این رستگار شد، اما (سورۀ4 آیۀ18) می‌گوید چنین چیزی نمی‌تواند اتّفاق بیافتد.**

* + - 1. **ابطال:**

**کلام خدا در درستی و عدالت کامل است، هیچ کسی نیست که بتواند کلام خدا را عوض کند (سورۀ6 آیۀ115) همچنین به (سورۀ6 آیۀ34) و (سورۀ10 آیۀ64) نگاه کنید. امّا بعدا الله (یا محمّد؟) تصمیم می‌گیرد که بعضی از آیات را با آیات «بهتر» عوض کند (سورۀ2 آیۀ106، سورۀ16 آیۀ101)؛ و این البتّه به خاطر نادانی افراد نیست که خدا را مجبور به این کار کرده باشند.**

* + - 1. **راه‌نمای حقیقت؟**

**«بگو این الله است که به سوی حقیقت راه‌نمایی می‌کند، چه کسی بیشتر سزاوار دنباله روی است؟»(سورۀ10 آیۀ35) اما در واقع سزاوار بودن الله با (سورۀ14 آیۀ4) که می‌گوید «الله هرکس را که بخواهد هدایت می‌کند و هرکس را بخواهد گمراه می‌کند» زیر سؤال می‌رود. ما از کجا بدانیم که از آن اشخاصی هستیم که خدا دوست دارد ما را هدایت کند یا دوست دارد مارا گمراه سازد؟ یک مسلمان از کجا بداند از آن دسته افراد گمراه شده از طرف الله است یا از آن افراد هدایت شده.**

* + - 1. **مجازات زناکار چیست؟**

**100 ضربه شلاق (زن و مرد) (سورۀ24 آیۀ2)، آن قدر آن‌ها را در خانه نگاه دارید تا بمیرند (برای زنان) (سورۀ4 آیۀ15). اگر توبه کردند و اصلاح یافتند آن‌ها را رها کنید (در مورد مرد) (سورۀ4 آیۀ16). (سورۀ24 آیۀ2) با دو آیۀبعدی در تناقض است و مجازات برای زنان و مردان در (سورۀ4 آیات15-16) متفاوت است در حالی که در سورۀ24 آیۀ2 برای هر دو یکسان است.**

* + - 1. **چه کسی زیان گناهان را خواهد دید؟**

**قرآن می‌گوید هر کسی مسئولیت گناهان خود را بر عهده دارد (سورۀ17 آیات13-15، سورۀ53 آیات38-42)، اما قرآن یهودیان زمان محمّد را برای گناهی که اجدادشان 2000 سال پیش با ستایش گوساله طلائی کرده‌اند محکوم می‌کند.**

* + - 1. **آیا مسیحیان به بهشت وارد خواهند شد؟**

**(سورۀ2 آیۀ62) و (سورۀ5 آیۀ69) می‌گویند «آری» و (سورۀ5 آیۀ72، تنها بعد از 3 آیه) و (سورۀ3 آیۀ85) می‌گوید «نه».**

* + - 1. **تنها خدا می‌داند یا بعضی از انسان‌ها هم می‌دانند؟ مشخص یا غیر قابل درک؟**

**«قرآن به زبان عربی روشن است»(سورۀ16 آیۀ103) اما «هیچ کس نمی‌داند تفسیر آن چیست جز الله (سورۀ3 آیۀ7) و انسانه‌ای اهل فهم نیز می‌دانند (سورۀ3 آیۀ7).**

* + - 1. **آیا فرعون غرق شد یا توسّط اسرائیلیان نجات یافت؟**

**نجات یافت (سورۀ10 آیۀ92)، غرق شد (سورۀ28 آیۀ40، سورۀ17 آیۀ103، سورۀ43 آیۀ55).**

* + - 1. **فرعون کِی فرمان قتل پسرهای خردسال را داد؟**

**وقتی موسی پیامبر بود و در مورد خدا برای فرعون صحبت کرد (سورۀ40 آیات23-25) یا وقتی موسی یک نوزاد بود (سورۀ20 آیات38-39).**

* + - 1. **کی و چگونه ایمان‌ها مشخص می‌شود؟**

**«در آن شب فرشتگان و روح به فرمان پروردگارشان برای انجام دادن کارها نازل می‌شوند.»(سورۀ97 آیات3-4). «ما آن را در مبارک شبی نازل کردیم، ما بیم دهنده بودیم.» شب قدر برای مسلمانان شب مقدّسیست، شبیست که در آن همه چیز در مورد حیات و مرگ و… مشخص می‌شود. اعتقاد مسلمانان بر این است که هر چیزی که قرار است در طول سال اتّفاق بیافتد در این شب توسّط الله بر روی الواحی نوشته می‌شوند. این اعتقاد مسلمانان با (سورۀ57 آیۀ22) که می‌گوید «هیچ مصیبتی به مال یا جانتان نرسد مگر پیش از آنکه بیافرینیمش، در کتابی نوشته شده است. و این بر خدا آسان است.» در تضاد است. این آیه در واقع می‌گوید که قبل از این‌که کسی خلق شده باشد سرنوشت افراد در الواحی نزد خداوند ثبت شده است و این نیز خود با (سورۀ17 آیۀ13) «کردار نیک و بد هر انسانی را چون طوقی به گردنش آویخته ایم. و در روز قیامت برای او نامه‌ای گشاده بیرون آوریم تا در آن بنگرد.» که به این معنی است که افراد خود مسئول آن کاری که انجام می‌دهند و اتّفاقی که برای آن‌ها می‌افتد هستند.**

* + - 1. **شراب، خوب یا بد؟**

**شراب و… از کارهای شیطان هستند (سورۀ5 آیۀ90) ولی در بهشت جوی‌هایی از شراب (سورۀ47 آیۀ15 و سورۀ83 آیات22 و 25) جاری هستند. چگونه کارهای شیطان به بهشت راه یافته‌اند؟**

* + - 1. **اخبار خوب مجازات دردناک؟**

**مسلّماً خبر دادن به کسی در مورد شکنجه و مجازات شدنش خبر خوبی نیست، ولی قرآن ادعا می‌کند که خبر شکنجه دردناک خبر خوبی است (سورۀ3 آیۀ21، سورۀ84 آیۀ24، سورۀ45 آیۀ8، سورۀ31 آیۀ7، سورۀ9 آیۀ34، سورۀ9 آیۀ3 و سورۀ4 آیۀ138).**

* + - 1. **آیا مسلمانان به دوزخ می‌روند؟**

**(سورۀ19 آیۀ71) می‌گوید تمامی مسلمانان به جهنم خواهند رفت (حد اقل برای مدتی) اما در جاهای دیگر ادعا می‌کند کسانی که در جهاد کشته می‌شوند مستقیم به بهشت می‌روند.**

* + - 1. **آیا مسیح در جهنم خواهد سوخت؟**

**مسیح به سوی الله برخاسته است (سورۀ4 آیۀ158)، در کنار او قرار گرفته است (سورۀ3 آیۀ45)، امّا با توجّه به این‌که میلیون‌ها مسیحی مسیح را می‌پرستند، قرآن می‌گوید تمام انه‌ایی که در کنار الله کسی را می‌پرستند به اضافه کسی که مورد پرستش قرار می‌گیرد در جهنم خواهد سوخت (سورۀ21 آیۀ98).**

* + - 1. **اجنه و انسان‌ها برای پرستش بوجود آمدند یا برای دوزخ؟**

**فقط برای خدمت و پرستش خدا بوجود آمده‌اند (سورۀ51، آیۀ56) امّا بسیاری از آن‌ها برای جهنم ساخته شده‌اند (سورۀ7 آیۀ179).**

* + - 1. **پدر مسیح کیست؟**

**توضیح این تناقض در یک سطر میسر نیست.**

* + - 1. **بوجود آوردن و بی‌نیاز بودن؟**

**یک تناقض داخلی برای اشتباه در انتخاب کلمات مناسب.**

* + - 1. **آیا الله می‌توانست یک فرزند داشته باشد؟**

**(سورۀ39 آیۀ4) تایید می‌کند و (سورۀ6 آیۀ101) احتمال این کار را رد می‌کند.**

* + - 1. **آیا مسیح مرده بود؟**

**(سورۀ3 آیۀ144) می‌گوید تمام پیامبران قبل از محمّد مرده‌اند، اما (سورۀ4 آیۀ158) می‌گوید مسیح به سوی خدا برخاست.**

* + - 1. **یک خالق یا چند خالق؟**

**قرآن در دوجا اعلام می‌کند که «الله بهترین خالق‌هاست»(سورۀ23 آیۀ14 و سورۀ37 آیۀ125) و این به این معنی است که غیر از الله خالق‌های دیگری نیز وجود دارند؛ امّا در عین حال خیلی جاها ادعا می‌کند «الله خالق همه چیز است»(سورۀ39 آیۀ62)، اگر خالق همه چیز الله است آن‌گاه دیگر خالق دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد.**

* + - 1. **از همه نژادها یا از نژاد ابراهیم؟**

**(سورۀ29 آیۀ27) اشاره می‌کند که تمام پیامبران از تخم و ترکه ابراهیم بوده‌اند. امّا (سورۀ16 آیۀ36) می‌گوید الله از میان همۀ ملتها مردمانی را به پیامبری برانگیخته است.**

* + - 1. **ازدواج با زنان فرزندخوانده؟**

**مسلمانان می‌توانند با زنان فرزندخوانده‌هایشان که از فرزندخوانده‌هایشان طلاق گرفته‌اند ازدواج کنند (سورۀ33 آیۀ37) اما مسلمانان نمی‌توانند پسری را به پسرخواندگی بگیرند (سورۀ33 آیات4-5).**

* + - 1. **آیا پیامبری برانگیخته نشده‌اند مگر از نژاد هر قوم؟**

**قرآن می‌گوید برای هر مردمی پیامبری از میان خودشان برانگیخته ایم (سورۀ14 آیۀ4) و (سورۀ30 آیۀ47)، اما هم منابع اسلامی هم منابع دیگر سامی (مسیحی و یهودی) هردو بر سر این که یونس از قومی دیگر بود توافق نظر دارند.**

* + - 1. **پیامبران میان اجنه و فرشتگان؟**

**الله تنها انسان‌ها را به پیامبری بر میانگیزد (سورۀ12 آیۀ109 و سورۀ21 آیات7-8 و سورۀ25 آیات20-21) اما گویا در میان اجنه و فرشتگان نیز پیامبرانی وجود دارند (سورۀ6 آیۀ130، سورۀ11 آیات 69 و 77، سورۀ22 آیۀ75 و…).**

* + - 1. **چند شرق و چند غرب؟**

**یک شرق و یک غرب (سورۀ26 آیۀ28)، دو شرق و دو غرب (سورۀ55 آیۀ17) چندین شرق و چندین غرب (سورۀ70 آیۀ40).**

* + - 1. **بزرگترین تناقض فلسفی قرآن (برگرفته از زندیق)**

**با مطالعه قرآن و همچنین گذری در میان متون مرجع و احکام اسلامی به تناقض آشکاری بر می‌خوریم که می‌توان از آن به عنوان بزرگترین تناقض فلسفی قرآن یاد کرد. در همین راستا، ژول لابیوم ( (J. Labeaume اسلام شناس قرن نوزدهم فرانسه در کتاب ارزنده «تجزیۀ قرآن»، به بیش از صد آیۀمختلف اشاره می‌کند که پیرو آن، تمامی مسائل مربوط به انسان و جهان و کائنات از جمله اعمال و کردار انسان، تمامی سخنان و افکار، تولد و مرگ و به طَبَع طول عمر، احساسات درونی و ریزترین فعل و انفعالات مجموعۀ طبیعت و کهکشان‌ها و حتی کوچکترینشان – همه و همه- توسّط خداوند از پیش مشخص و تعیین شده و به طور دقیق در «لوح محفوظ» ثبت و نگهداری می‌شود. پس بدینسان، انسان عاری از قدرت تشخیص و انتخاب است. امّا در سوی دیگر، همین خداوند متعال در آیاتی چند شدیداً تهدید و تأکید می‌کند که «انسان مسئول مستقیم اعمال خویش است و برای آنانی که به راهی غیر از آنچه مقرر کرده ایم می‌روند، آتشی سخت مهیا کرده ایم»(104انعام، 15 جاثیه، 67 توبه، 51 اعراف، النجم 38 و 39( و باز در کنار این تناقض آشکار «یک بام و دو هوا»، می‌بینیم که در جای دیگر خداوند در اقدامی غیر مترقبه اعلام می‌کند که «شیطان را مأمور گمراهی انسان‌ها قرار داده است»(سبا؛ 21) در همین رابطه دکتر شجاع‌الدّین شفا چنین متذکّر می‌شود: «البتّه با همۀ گذشت قرون، هنوز بدین دو پرسش پاسخ قانع کننده‌ای داده نشده است که اگر خدا خودش به شیطان اجازه داده بود که مردمان را گمراه کند، گناه آدم و حوّا که فریب این شیطان را خوردند چه بود؟ و به ‌فرض‌ِ آن هم که این دو، گناهکار بودند چرا باید فرزندان نسل‌های بعدی آن‌ها بابت گناه این پدر و مادر ساده لوح جواب پس بدهند؟». (تولدی دیگر؛ 388) حال با توجّه و بر مبنای چنین چندگانگی‌ها، چگونه می‌توان جایگاه «جبر» و «اختیار» را در فلسفه دین اسلام از هم تفکیک کرد؟! اگر انسان «مختار» است، پس منظور از تأکیدهای مکرّر قرآن برای «از پیش تعیین شده بودن» همه چیز و وجود نوعی مرکز بایگانی به نام «لوح محفوظ» و اصولاً «فلسفه تقدیر» چیست؟ اگر انسان «اجبار» داشته و در حوزه‌ای غیر اختیاری می‌زید، پس دیگر تدارک مکانه‌ایی به نام «بهشت» و «جهنم» به منظور پاداش و جزای اعمال انسان در چیست؟! و اصولاً سنجش اعمال انسان بر چه مبنایی انجام می‌گردد و این سنجش در حیاتی کاملاً مشخص و از پیش تعیین شده چه کاربردی دارد؟! این تضاد عمیق سالهاست که از سوی منتقدین به پرسش گرفته شده، بدون آن که هیچ یک از علمای مذهبی تا کنون توانسته باشد پا سخی درخور بدان بدهد. علمای مذهبی، خصوصاً روشنفکران مذهبی- نیک می‌دانند که پاسخ‌گویی به چنین پرسشی مستلزم نادیده گرفتن اصول اساسی و مسلّم دین اسلام است – که طی آن دکانداری دین در هر جا به فراخور زمان حکمی از آستین بیرون می‌آورد-، بنابراین آنان با پیچاندن صورت مسئله و با طرح سئوالاتی دیگر به عوض جواب، عملاً از پاسخ‌گویی طفره می‌روند. این شانه خالی کردن از پرسشهای خردگرایان و فرار از پاسخ دهی با مطرح کردن حکم کلیشه‌ای «در کار خدا و رسولش مداخله نکنید» به منظور به بن بست رساندن پرسش و خاموش کردن عقل نقاد پرسشگر، – با وجود ریشه‌ای کهن – تحقیقاً نتوانسته و نخواهد توانست انسان خردگرا و کاوشگر را قانع کند، زیرا رشد علم در عصر حاضر و تکاپوی بی‌وقفه انسان در راه برون رفت از خیل مشکلاتی که بشر تاریخاً بدان گرفتار آمده، خودبه خود اصول پوسیده مذهبی را به چالش جدی گرفته و نیاز به شفافیت باورهای انسانی را دو چندان کرده است.**

* + - 1. **روز‌های خدا برابر 1000 سال است یا 50000 سال؟**

**و یك روز نزد پروردگارت، همانند هزار سال از سالهایى است كه شما می‌شمرید! سورة محمّد(47)امور این جهان را از آسمان به سوى زمین تدبیر مى‏كند؛ سپس در روزى كه مقدار آن هزار سال از سالهایى است كه شما مى‏شمرید به سوى او بالا مى‏رود. سورةالسجدة(5) فرشتگان و روح ( فرشته مقرب خداوند) به سوى او عروج مى‏كنند در آن روزى كه مقدارش پنجاه هزار سال است! سورةالمعارج(4) بالاخره کدام درست است؟ روز خدا معادل 1000 سال زمینی است یا 50000 سال؟ ممکن است ادعا شود که این «روزها» فقط ارزش استعاری دارند و نه حسابی و تاریخی. البتّه این بهانۀ خوبی برای گریز از این تناقض‌گویی نیست. اگر الله تبارک و تعالی می‌خواست به استعاره رو بیاورد، نیازی نبود با ذکر اعداد مختلف برای طول یک روز خدا ضد و نقیض‌گویی کند. توجیه بهتری که برای این تضاد اقوال باری تعالی می‌توان یافت این است که خاتم انبیای این موجود موهومی، دارای حافظۀ ضعیفی در جعل دروغ بوده است.**

* + - 1. **آفرینش آسمان‌ها و زمین:**

**کدام زود‌تر آفریده شد؟ آسمان‌ها یا زمین؟**

**او خدایى است كه همه آنچه را (از نعمتها) در زمین وجود دارد، براى شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت؛ و آن‌ها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود؛ و او به هر چیز آگاه است. سورةالبقرة(29) آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) مشكل‏تر است یا آفرینش آسمان كه خداوند آن را بنا نهاد؟! (27)سقف آن را برافراشت و آن را منظم ساخت، (28)و شبش را تاریك و روزش را آشكار نمود! (29)و زمین را بعد از آن گسترش داد، سورةالنازعات(30) چنان که در آیات شریفۀ بالا می‌بینید خداوند یک بار می‌فرمایند که نخست زمین آفریده شد و بار دیگر حکم به تقدم آفرینش آسمان دارند. چند تبیین برای این تناقض می‌توان تصور کرد:– در بین این دو وحی خداوند متوجّه اشتباه لپی خود گشته و در آیۀبعد آن را اصلاح کرده است. به هر حال زمان زیادی از آفرینش جهان می‌گذرد و چه بسا حضرت حق چنان که می‌گویند دارای علم مطلق نباشد، یا بر اثر کهولت سن در عقل الهی زوالی ظاهر گشته باشد. فراموش نکنیم که دست کم ده میلیارد سال (سال زمینی) از عمرشریف ایشان می‌گذرد.**

* + **حضرت خاتم الانبیاء در انتقال این دو آیۀوحی دچار خبط گشته‌اند.**
  + **آیات فوق توسّط دو خدای متفاوت بر محمّد نازل گشته‌اند که هر یک ادعاهای متفاوتی در مورد آفرینش کائنات دارند.**
  + **کاتبان قرآن به عللی (مثلا حواس‌پرتی ناشی از مشکلات خانوادگی یا مالی) در هنگام ثبت این آیات دچار اشتباه شده‌اند.**

1. **طلوع و غروب خورشید**

**قرآن کریم به ما می‌آموزد که خورشید در برکه‌ای گل آلود غروب می‌کند: تا به غروبگاه آفتاب رسید؛ (در آن جا) احساس كرد كه خورشید در چشمه تیره و گل ‏آلودى فرو مى‏رود؛ و در آن جا قومى را یافت؛ گفتیم:«اى ذو القرنین! آیا مى‏خواهى (آنان) را مجازات كنى، و یا روش نیكویى در مورد آن‌ها انتخاب نمایى؟» سورةالبلد(86) تا به خاستگاه خورشید رسید؛ (در آن جا) دید خورشید بر جمعیتى طلوع مى‏كند كه در برابر (تابش) آفتاب، پوششى براى آن‌ها قرار نداده بودیم. سورةالبلد(90) ظاهرا علم جدید در این مورد در ضَلالت مبین است. چرا که اولا بنا به نگرش علمی‌خورشید هیچ گاه در چشمۀ گل آلودی غروب نمی‌کند. دوّم این‌که هیچ مکان غروب یا طلوعی برای خورشید وجود ندارد. احتمالا باور رایج در مورد کروی بودن سطح زمین غلط است وگرنه چطور ممکن بود که خورشید طلوعگاه وغروبگاهی نداشته باشد؟ احتمال دیگر این است که خداوند متعال، که بنا به تعریف قادر مطلق است، تا پیش از کشفیات کپرنیک، کپلر و گالیله جهان را مطابق هیئت قرآنی می‌گردانده، اما بعد به این نتیجه رسیده که نظریه‌های این دانشمندان بلاد کفرمدل بهتری برای تدبیر امور کائنات پیش می‌نهد و آن‌گاه به ید قادر خود سیر گردش افلاک را تغییر داده است تا ایمان مؤمنان آزمایش شود. و العلم الکامل عند الله.**

1. **چرا خداوند ستارگان را خلق فرمود؟**

**قرآن کریم با ذکر علت آفرینش ستارگان بر دانش ما می‌افزاید: و آن‌ها (شهاب‌ها) را تیرهایى براى شیاطین قرار دادیم، و براى آنان عذاب آتش فروزان فراهم ساختیم! سورةالملك(5) ما آسمان نزدیك ( پایین) را با ستارگان آراستیم، (6) تا آن را از هر شیطان خبیثى حفظ كنیم! (7) آن‌ها نمى‏توانند به (سخنان) فرشتگان عالم بالا گوش فرادهند، (و هرگاه چنین كنند) از هر سو هدف قرارمى‏گیرند! سورةالصافات(8) خداوند شهاب‌ها را آفرید تا چون موشک‌هایی علیه شیاطین به کار روند.**

1. **آسمان چیزی نیست به جز سقف یا سایبانی بر روی زمین:**

**آسمان را سقف محفوظى قرار دادیم؛ ولى آن‌ها از آیات آن روى‏گردانند. سورةالانبیاء(32) (او) آسمان‌ها را بدون ستونى كه آن را ببینید آفرید… سورۀ لقمان(10) آن كس كه زمین را بستر شما، و آسمان را سقفى بالاى سر شما قرار داد… سورةالبقرة(20) حتما اصطلاح «آسمان جُل» را شنیده اید. معلوم می‌شود که این استعاره ریشۀ قرآنی دارد. خداوند متعال نیز آسمان را جُلی توصیف می‌فرمایند که برای حفاظت ما بر سر ارض کشیده شده. در مورد این‌که «حفاظت از چه؟» بین علما اختلاف نظر هست. امّا آنچه این آیه‌ بر ما مبرهن می‌کند این است که ما همگی آسمان جل هستیم. این آیه دریچۀ دیگری نیز بر روی معرفت کیهان‌شناسی ما می‌گشاید: آسمان ستونه‌ایی نادیدنی دارد که با پیشرفته‌ترین ابزارهای علمی نیز دیده نمی‌شوند و قابل ردیابی نیستند. آیا باز هم شک دارید که قرآن کریم سرشار از درّ و گهرهای علمی است؟**

1. **سقف آسمان به زلزلۀ قیامت فرو می‌ریزد:**

**و آسمان گشوده مى‏شود و به صورت درهاى متعددى درمى‏آید. سورةالنبا(19) آن زمان كه آسمان از هم شكافته شود، سورةالانفطار(1) هشدار ایمنی: ذات اقدس باری تعالی قادر است علاوه بر تمام بلایای طبیعی شناخته شده، با شکافتن و فروریختن سقف آسمان نیز ما بندگان گناهکار را به سزای اعمال پلیدمان برسانند. فأعتبروا یا اولی الأبصار!**

1. **چرا زمین (مانند فرش) مسطح است و نه (مانند توپ) کروی؟**

**و زمین را گستردیم؛ و در آن كوه‏هاى ثابتى افكندیم؛ و از هر گیاه موزون، در آن رویاندیم؛ سورةالحجر(19)آیا زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم؟! (6) و كوه‏ها را میخ‌هاى زمین؟! سورةالنبا(7) خداوند اطمینان می‌دهد که زمین مانند فرشی مسطح است و کوه‌ها برای آن که زمین با ما نلرزد بر زمین کوبیده شده‌اند. تبارک الله احسن الخالقین! نتیجۀ علمی: اباطیل زمین‌شناسان در مورد گسل‌ها را فراموش کنید و خانه‌های خود را کنار کوه‌ها بنا کنید. باشد که این میخ‌های زمین، شما را از بلای زلزال در امان دارند. و چه کماند پند گیرندگان! اعتماد به هواشناسی و سونوگرافی؟ هرگز! آگاهى از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و اوست كه باران را نازل مى‏كند، و آنچه را كه در رحم‏‌ها(ى مادران) است مى‏داند… خداوند عالم و آگاه است سورة لقمان(34)**

1. **انسان از خون لخته شده آفریده شده است.**

**اگر باور ندارید که کتاب زیست‌شناسی دبیرستان شما سرشار از مزخرفات است آیۀ زیر را بخوانید:سپس نطفه را به صورت علقه ( خون بسته)، و علقه را به صورت مضغه ( چیزى شبیه گوشت جویده شده)، و مضغه را به صورت استخوانه‌ایى درآوردیم؛ و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌‏اى دادیم؛ پس بزرگ است خدایى كه بهترین آفرینندگان است! سورةالمؤمنون(14)**

1. **مُبدع ماکیاولیسم کیست؟**

**غالبا ادعا می‌کنند که ماکیاولی اوّلین نظریه پرداز ددمنشی و بی‌اخلاقی سیاسی است. امّا با کمی تدبّر در آیات کریمۀ قرآن درمی‌یابیم که همانا حضرت عُمر بن خطّاب راست گفت که: نیست معرفت مفیده‌ای مگر آنکه در قرآن یافت شود. اگر شک دارید آیات ذیل را ملاحظه فرمائید، به نظر تدقیق: در قبول دین، اكراهى نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافى، روشن شده است. بنابر این، كسى كه به طاغوت (بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر) كافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محكمى چنگ زده است، كه گسستن براى آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست. سورةالبقرة(256) با كسانى از اهل كتاب كه نه به خدا، و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم كرده حرام مى‏شمرند، و نه آیین حق را مى‏پذیرند، پیكار كنید تا زمانى كه با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند! سورةالتوبة(29)(اما) وقتى ماه‌هاى حرام پایان گرفت، مشركان را هر جا یافتید به قتل برسانید؛ و آن‌ها را اسیر سازید؛ و محاصره كنید؛ و در هر كمینگاه، بر سر راه آن‌ها بنشینید! هرگاه توبه كنند، و نماز را برپا دارند، و زكات را بپردازند، آن‌ها را رها سازید؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است! سورةالتوبة(5) هنگامى كه با كافران در میدان جنگ روبه‏رو شدید گردنهایشان را بزنید، (و این كار را همچنان ادامه دهید) تا به اندازه كافى دشمن را در هم بكوبید؛ در این هنگام اسیران را محكم ببندید؛ سپس یا بر آنان منت گذارید (و آزادشان كنید) یا در برابر آزادى از آنان فدیه ( غرامت) بگیرید؛ (و این وضع باید همچنان ادامه یابد) تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد، (آرى) برنامه این است! و اگر خدا مى‏خواست خودش آن‌ها را مجازات مى‏كرد، اما مى‏خواهد بعضى از شما را با بعضى دیگر بیازماید؛ و كسانى كه در راه خدا كشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را از بین نمى‏برد! سورة محمّد(4) و آن‌ها را هر كجا یافتید، به قتل برسانید! و از آن جا كه شما را بیرون ساختند (مكه)، آن‌ها را بیرون كنید! و فتنه از كشتار هم بدتر است! و با آن‌ها، در نزد مسجد الحرام (در منطقه حرم)، جنگ نكنید! مگر اینكه در آن جا با شما بجنگند. پس اگر (در آن جا) با شما پیكار كردند، آن‌ها را به قتل برسانید! چنین است جزاى كافران! سورةالبقرة(191) اى پیامبر! مؤمنان را به جنگ با کافران تشویق كن. سورةالانفال(65) علمای اَعلام با بیانی بلیغ ادعا می‌کنند که اسلام دین صلح است و اجباری در آن نیست. با این حال برخی ناآگاهان سئوال می‌کنند که پس چرا مجازات کافر در اسلام مرگ است؟ جواب: این مسلّماً به معنای خشونت و ددمنشی این دین مبین نیست. فلسفۀ کشتن کفّار این است که خداوند رحمن رحیم بسی مشتاق آن است که با گرفتن جان کفّار آنان را از پرداختن به معصیت فزون‌تر در این عالم فانی و لذا گرفتاری به عقوبت سخت‌تر در عالم باقی باز دارد. همچنین پروردگار عالم در بسیاری آیات می‌فرمایند که قرآن را به زبانی ساده و روشن فرو فرستاده‌اند چنان که فهم آن برای اعراب بیابان نیز مشکل نخواهد بود: ما آن (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم، شاید آنان متذكر شوند! سورةالدخان(58) بنابراین نباید خیره سرانه اندیشید که آیاتی که به مذاق ضائع گمراهان و کفّار خوش نمی‌آید استعاره ایاند و نباید با میزان صدق سنجیده شوند.**

**کلام آخر**

**قرآن کریم سرشار از بی‌دقتی‌ها، تناقض‌ها، ناهمسازی‌ها، حشوها و غیره است. فرد می‌تواند صد‌ها مورد از این تناقضات/اشتباهات/ناهمسازی‌ها را در قرآن بیابد. موارد بالا مشتی بود نمونۀ خروار. با این حال هنوز هم قرآن برای اهل ایمان کسانی معجزه‌ای می‌نماید. آیا این خود معجزه نیست؟**

### ج) برده‌داری علنی و رسمی

https://geranom.wordpress.com/tag

(آنچه می‌آید فقط بخش کوچکی از مقالۀ مفصّلی است که در سایت فوق تحت عنوان "برده‌داری در اسلام" درج شده است. خوانندگان می‌توانند اصل مقاله را در این محل مطالعه بفرمایند.)

**در پیشگفتار این مقاله می‌خوانیم:**

**«در ادبیّات اسلامی واژه‌ها‌ی، رَقَبَه، اَمَه و مملوکه مترادف با کنیز یعنی بردۀ زن، و واژه‌ها‌ی رَقّ، مملوك، عبد مترادف با غلام یعنی بردۀ مرد آورده شده است و از مولی و مالک مترادف با ارباب یعنی برده‌‌دار و یا صاحب برده استفاده شده است. و این کلمات را نباید با نوکر و کلفت به اشتباه گرفت، زیرا نوکر و کلفت کسانی هستند که در ازای هزینه‌ای به استخدام شخصی در می‌آیند و برای او کار می‌کنند؛ امّا برده برای همیشه و به طور کامل در اختیار ارباب است و تقریباً به صورت مجانی برای ارباب کار می‌کند و حتی فرزندان او نیز برده خواهند ماند. برخی معتقدند قوانین ضد بشری اسلام مربوط به زمان خودش بوده است و مسلمانان نباید لزوماً از آن قوانین پیروی کنند، در ردّ این سفسطه و پیرامون این مسئله در نوشتاری با عنوان** «**» توضیحات کافی داده شده است. در هیچ کجای قرآن برده‌داری زشت شمرده نشده است و هیچ سندی مبنی بر اینک مسلمانان باید بعد از مدتی برده‌داری را کنار بگذارند وجود ندارد. برده‌داری توسّط فشار حاکمانی همچون رضاشاه از میان برخی از مسلمانان رخت بسته است، اما همچنان هنوز برخی از آخوندها سنّتی و بنیادگرا که برداشت خالصی از اسلام دارند و قرائت آن‌ها با سایر مفاهیم همچون حقوق بشر و سایر عقاید سکولار و انسانگرایان التقاط نیافته است به برده‌داری معتقدند و از آن دفاع می‌کنند. به عنوان مثال آیت الله مصباح یزدی می‌گوید: «در اسلام چاره‌ها و تدبیرها اندیشیده شده تا نظام بردگی برچیده شود، ولی این به آن معنا نیست كه بردگی مطلقاً در اسلام محكوم است. اگر در جنگ مشروع مسلمان‌ها بر كفار مسلط بشوند و آن‌ها را اسیر بگیرند، اسیر كافر در دست مسلمانان پیروز، حكم برده را دارد و احكام بردگی بر او ثابت است. امروز هم اگر چنین جنگی اتّفاق بیفتد، حكم همین است. این‌گونه نیست كه بردگی به طور كلی برچیده شده باشد و لازم باشد كه كتاب عِتق (آزادی) شسته شود. البتّه بردگی آن روز بر اساس تبعیض نژادی بود. سیاهان و مردم ضعیف را به دام میانداختند و می‌فروختند. امّا اگر امر دائر شود بین اینكه دشمن شكست خورده را بكشند یا اسیرش كنند، كدام انسانی‌تر است؟ دشمنی كه اسیر شده اگر او را آزاد بگذارند باز همان فتنه را به پا خواهند كرد (اما) اگر وی را بكشند ادامه حیات و بازگشت به رویش بسته می‌شود، ولی اگر برده باشد ممكن است تدریجاً در دارالاسلام تربیت شود و به صورت انسان شایسته‌ای درآید. به هر حال مسئله بردگی فی‌الجمله در اسلام پذیرفته شده است و ما از آن دفاع می‌كنیم.»(مصباح‌یزدی، 1372( از دیدگاه انسانگرایی سکولار، اسلام محکوم به دفاع از برده‌داری و ترویج آن است، و در این نوشتار توضیح داده خواهد شد که چگونه به دلیل همین دفاع اسلام از برده‌داری این دین و سردمداران آن هرگز منبعی برای یافتن حقایق اخلاقی نیستند و پیامبر اسلام به همین دلیل که برده‌داری را به رسمیت شناخته است شایسته انتقاد است. این نوشتار در دو بخش ارائه می‌شود، در بخش نخست برده‌داری از دیدگاه اسلام مورد بررسی قرار می‌گیرد و در بخش دوّم به پاسخ‌های رایج آخوندها به اشکالی که بر اسلام وارد می‌شود پاسخ داده می‌شود. در نتیجه گیری نیز استدلال‌ها در مورد پیامبر اسلام و نُبُوَّت او ارائه می‌شود.»...**

یك– نفقۀ برده به عهدۀ مالك اوست. بنابراین مخارج غذا، لباس و مسكن برده بر ذمۀ مولای اوست. در صورتی كه كسب و كار برده كفاف مخارج او را ندهد، تأمین كسری هزینه شرعاً به عهدۀ مولی است (منهاج الصالحین، مسألۀ 1477، 2 / 288)

 دو– مولی حق ندارد بردۀ خود را به امور خلاف شرع وادار كند. به عبارت دیگر غلام و كنیز خارج از حیطۀ شرع مجاز به اطاعت از مولی نیستند. روایت مشهور نبوی «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق»(نهج‌البلاغه، حكمت 165، ص500) «مخلوق در معصیت خالق قابل اطاعت نیست» مستند این حق برده است. حوزۀ مباحات شرعی قلمرو اطاعت برده از مولی است. لذا رعایت ضوابط شرعی در جمیع موارد از حقوق برده است. البتّه در قرآن (سورۀ نور آیۀ33) آمده است «…کنیزان خود را اگر خواهند که پرهیزگار باشند به خاطر ثروت دنیوی به زنا وادار مکنید هر کس که آنان را به زنا وادارد، خدا برای آن کنیزان که به اکراه بدان کار وادار گشته‌اند آمرزنده و مهربان است» بنابر این از آنجا که جمله قرآن شرطی است نتیجه منطقی آن است که اگر کنیز خود مایل به زنا باشد ارباب می‌تواند او را برای ثروت دنیوی به زنا وا دارد، یعنی دلالی مَحبَّت شرعی راه بیندازد.

سه– در مواردی كه شرعاً حكم خاصّی برای بردگان وضع نشده، برده از حقوق مساوی و مشابه با دیگر آدمیان یعنی احُرّار برخوردار است. بنابراین حكم اختصاصی و متفاوت در بارۀ‌ برده محتاج اثبات شرعی است نه برعكس.

چهار– مولی حق ندارد كودك را از مادر كنیزش قبل از استغناء از وی جدا كند (منهاج الصالحین، مسألۀ 306، 2 / 70) بنابراین در زمان شیرخوارگی و قبل از سن تمییز، فروش بردۀ صغیر مجاز نیست.

 پنج– كافر ابتدائاً مالك بردۀ مسلمان نمی‌شود. اگر بردۀ غیرمسلمان، اسلام آورد، مالك كافر موظف است او را به مسلمان بفروشد و قیمتش را دریافت كند (پیشین، مسألۀ 288، 2 / 67).

 شش– شایسته است كه مولی بردگان خود را ودایع خداوند شمرده، با آنان با رفق و مدارا و لطف و مساوات رفتار كند. نسبت به ایشان انصاف و عدالت را رعایت كند، از ظلم و جور بپرهیزد و از مَحبَّت و عفو فروگذار نكند (اخلاق ناصری، 244 – 240).

مهم‌ترین احكام بردگان

یك- برده، غلام و كنیز ملك مولای خود هستند و مالك شرعاً مجاز است هرگونه صلاح می‌داند در ملك خود تصرف كند. در هیچ‌یك از تصرفات مولی رضایت مملوك شرط نیست. برده در حوزۀ مباحات موظف است رضایت مولی را تأمین كند. برده موظف است آنچه مولی تعیین كرده بخورد و بیاشامد، آنچه مولی مشخص كرده بپوشد، در آنجا كه مولی اسكانش داده ساكن شود، آن‌گونه كه مولی می‌طلبد خود را بیاراید یا بپیراید و آن‌گونه كه او می‌خواهد سخن بگوید و رفتار كند. اطلاق آیۀ شریفۀ «عبداً مملوكاً لا یقدر علی شیء»(نحل 75) جز این نیست.

 دو- برده بدون اجازه مولی فاقد حق مالكیت است. اگر به هر طریقی از طرق مالی به برده برسد، مثلاً در زمان آغاز بردگی مالی به همراه داشته، یا به ارث به او رسیده، یا به او هبه شود، همۀ این اموال به مالك وی تعلق می‌گیرد، مگر آنكه مولی چیزی را به او تملیك كند. (جواهرالكلام 24 / 186 – 170، منهاج الصالحین 2 / 69)

 سه- برده حق ندارد به كار و كسب مورد علاقۀ خود بپردازد، بلكه اجباراً موظف است كار و كسبی كه مالكش برایش تعیین كرده انجام دهد. درآمد كسب و مزد كار برده به مالك او می‌رسد.

چهار- غلام و كنیز بدون اجازه مولی حق ازدواج ندارند (منهاج 2 / 275). اگر مولی به غلامش اجازۀ ازدواج داد، مهریه و نفقه به عهدۀ مولی خواهد بود. البتّه در صورتی كه همسر غلام، كنیز مالك دیگری باشد، مهریۀ كنیز به مالك او تعلق می‌گیرد، نه به خود كنیز.

پنج- مردان و زنان متأهل به مجرد رقیت و مملوك شدن، عقد ازدواجشان بدون نیاز به طلاق فسخ می‌شود ولو به بردگی مولای واحدی درآمده باشند.

شش- مالكیت مرد نسبت به بردۀ مؤنث در حكم ازدواج با وی است. بنابراین هرگونه استمتاع جنسی مرد از كنیزانش جایز است. (منهاج 2 / 275، العروه الوثقی 2 / 803) در این روابط جنسی اولاً رضایت زن مطلقاً لازم نیست، ثانیاً لازم نیست كنیز مسلمان یا از اهل كتاب باشد، حتی اگر كنیز كافر و مشرك هم باشد، این روابط مجاز است. ثالثاً: در استمتاع از كنیز برخلاف نكاح دائم در زمان واحد سقف عددی چهار لازم الرعایه نیست. امّا هرگونه ارتباط جنسی زن با غلامانش بدون ازدواج ممنوع است و بردگان مذكر نسبت به مالك مؤنث نامحرم محسوب می‌شوند (العروه الوثقی 2 / 804). روی این مسئله در قرآن نیز تاکید شده است (سورۀ مومنون آیات 5و 6، معارج آیات 29 و 30، نساء آیۀ24).

 هفت- مولی علاوه بر اینكه حق دارد كنیزش را – حتی بدون رضایت وی – به زوجیت غلام خود یا غلام غیر (با اجازه مالك وی) یا حُرّی درآورد (العروه الوثقی 2 / 841)، مجاز است مملوك مؤنث خود را بدون ازدواج و حتی بدون رضایت وی در اختیار مرد دیگری ولو یكی از غلامانش قرار دهد. در این عمل كه به آن «تحلیل» گفته می‌شود، تعیین مدت و ذكر مهریه لازم نیست و تنها اجازه در انتفاع است. با تحلیل كلیۀ استمتاعات جنسی مجاز است مگر اینكه موردی از سوی مولی استثنا شده باشد. (جواهر 30 / 307، العروه الوثقی 2 / 848، منهاج الصالحین 2 / 277)

 هشت- با اجازه یا دستور مولی ازدواج غلام با زن حُرّه و ازدواج كنیز با مرد حُرّ مجاز است. در زمانی كه كنیز به صلاحدید مولی در زوجیت غیر است، هرگونه استمتاع جنسی مولی از وی ممنوع است. (منهاج 2/277)

نه- استبرای كنیز در زمان فروش، تزویج و تحلیل بر مولی واجب است و مدت آن یك طهر و حداكثر چهل و پنج روز است. (منهاج 2/ 67)

 ده- مولی حق دارد ازدواج غلام و كنیز خود را بدون طلاق فسخ كند. یعنی كفایت می‌كند به آن‌ها امر كند كه از هم جدا شوند. (العروه الوثقی 2/ 848) عدۀ طلاق كنیز مزوجه دو طهر و عدۀ وفات وی دو ماه و پنج روز (نصف عدۀ حُرّه) است. (منهاج 2 / 298)

 یازده- كنیز چه در نماز و چه در غیر نماز واجب نیست سر و مو و گردن خود را بپوشاند. (العروه الوثقی 1 / 551، تحُرّیرالوسیله 1/ 142 منهاج الصالحین 1/ 136) بنابراین حجاب زنان و دختران حُرّه با كنیز متفاوت است.

 دوازده- مولی حق دارد فرزندان بردگان خود را پس از رسیدن به سن رشد و تمییز از پدر و مادرشان جدا كرده و حتی به فروش برساند.

 سیزده- مولی، اعم از مرد و زن، مجتهد و عامی، عادل و فاسق – حق دارد بدون مراجعه به قاضی در مورد بردۀ خلافكار خود مطلق حدود شرعی را اجرا كند و او را مجازات كند. (جواهر 21/ 387) واضح است كه مولی می‌تواند مملوك خود را تعزیر كند. (تكمله منهاج الصالحین 55(

چهارده- حد شرعی برده خفیف‌تر از حد انسان آزاد و فی‌الجمله نصف آن است. مثلاً حد بردۀ زناكار اعم از محصن و محصنه پنجاه ضربه شلاق است. (تكملۀ منهاج الصالحین36(

پانزده- دیۀ برده قیمت آن است، به شرطی كه از دیۀ حُرّ تجاوز نكند، در غیر این صورت پرداخت زائد بر دیۀ حُرّ واجب نیست.

شانزده- یكی از شرایط قصاص نفس و عضو تساوی از حیث حُرّیت و رقیت است. اگر حُرّ یا حُرّه‌ای عمداً برده‌ای را به قتل برسانند قصاص نمی‌شوند، اگر مولی قاتل را عفو نكند، قاتل قیمت بردۀ مقتول را به مولایش می‌پردازد، به شرطی كه از دیۀ حُرّ تجاوز نكند. امّا اگر برعكس برده‌ای حُرّ یا حُرّه‌ای را عمداً به قتل رسانید، ولیّ دم بین كشتن برده به عنوان قصاص و استرقاق وی مخیر است. (تكملۀ منهاج الصالحین68(

 هفده- مولی از بردۀ آزاد شده‌اش با شرایطی ارث می‌برد (ولاء عِتق)، اما بردۀ آزاد شده مطلقاً از مولایش ارث نمی‌برد. (منهاج الصالحین2/ 374(

## بخش هفدهم- پاسخ به ایرادات وارد بر آن

**تعداد دقیق ایرادات وارد بر ایقان چند تا است؟ ماهیّت این ایرادات چیست؟ شاخص‌ترین این ایرادات کدام است؟ در نصوص بهایی چه مطالبی راجع به ایراد بر آثار موجود است؟ مراجع و محقّقین بهایی تا چه حدّی به ایرادات وارد بر آثار، بخصوص ایقان شریف، پاسخ داده‌اند؟ اوّلین ایرادگیر بر ایقان چه شخصی بوده است و جریان ایرادات او چگونه بوده است؟ آیا نفس ایرادگیری بر ایقان دلیل بر تأثیر و نفوذ آن در اذهان و قلوب مردمان نیست؟ آیا ایرادگیری نوعی واکنش روانی در مقابل ترس نیست؟ مشهور‌ترین اثر نزولی بهایی در رفع شبهات چسیت؟ معروف‌ترین اثر تألیفی در پاسخ به ایرادات کدام است؟ آیا مراجع رسمی بهایی هم به شبهات و ایرادات بر ایقان پاسخ داده‌اند؟ اگر بلی، به کدام کتاب معاندان و چگونه؟** **آیا به قرآن مجید ایراد نگرفته‌اند؟ فرق ایرادات کفّار به قرآن و ایرادات مسلمین خداپرست به ایقان چیست؟ آیا بهاییان با وجود ایرادات وارد بر قرآن نسبت به حقانیت آن تردیدی دارند؟ دلیل این امر چیست؟**

**الف) از منظر منابع بهایی**

1. **«قل یا ایها الجاهلُ انظر فی کلمات اللّه ببصره لِتجدَهُنّ مقدّسات عن اشارات القوم و قواعدِهم بعد ما کان عندَه علومُ العالمین. قل إنّ آیاتِ اللّه لو تنزلُ علی قواعِدکم و ما عندَکم انها تکونُ مثلَ کلماتِکم یا معشرَ المحتجبین. قل انها نُزّلت من مقام لا یذکَرُ فیه دونَه و جعلهُ اللّه مقدّساً عن عرفان العالمین و کیف انت و امثالُک یا ایها المنکرُ البعید. انها نُزِّلت علی لسان القوم لا علی قواعِدک المجعولة یا ایها المعرضُ المُریب.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، صص196- 195، لوح قِناع، خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی، رئیس خود خواندۀ شیخیه) (مضمون:‌ای نادان، به چشم حق در کلماتش نظر کن تا متوجّه شوی که آن‌ها مقدّس از اشارت قوم و قواعدشان هستند و این در حالی است که علوم عالمیان نزد او است. بگو اگر آیات الهی بر قواعد شما و آنچه دارایید نازل شود، مانند کلمات خودتان خواهد شد،‌ای گروه درحجاب‌رفته. بگو آن (آیات الهی)، از جایگاهی نازل شده است که جز خودش در آن مذکور نمی‌آید و خداوند مقدّس از عرفان عالمیانش قرار داده است، چه برسد به تو،‌ای مُعرض شکّاک.)**
2. **«تو و امثال تو (حاجی محمّد کریم خان کرمانی) گفته‌اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتمّ غلط است و مخالف است به قواعد قوم؛ هنوز آن قدر ادراک ننموده‌ای که کلمات منزلۀ الهیه میزان کلّست و دون او میزان او نمی‌شود. هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، صص204- 203، لوح قناع)**
3. **«فکر کن در ایامی که فرقان از سماء مشیّت رحمن نازل شد اهل طغیان چه مقدار اعتراض نموده‌اند گویا از نظر شما محو شده لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود شاید خود را بشناسی که در حین اشراق شمس محمّدی از افق عزّ صمدانی چه مقدار اعتراض نمودی؛ غایت آنست که در آن ایام به اسم دیگر موسوم بودی چه اگر تو از آن نفوس نبودی هرگز در این ظهور بر حقّ اعتراض نمی‌نمودی. از جملۀ اعتراض مشرکین در این آیۀ مبارکه بود که می‌فرماید: "لا نفرّق بین احد من رسله"، اعتراض نموده‌اند که احد را مابین نه و به این جهت بر کلمۀ محکمۀ الهیه اعتراض و استهزاء نموده‌اند. و همچنین بر آیۀ مبارکه: "خلق لکم ما فی الارض جمیعاً ثمّ استوی الی السّماء فسوّیهنّ سبع سموات"، اعتراض نموده‌اند که این مخالف آیات دیگر است چه که در اکثر آیات سبقت خلق سماء بر ارض نازل شده. و همچنین بر آیۀ مبارکه: "خلقناکم ثمّ صوَّرناکم ثمّ قلنا للملئکة اسجُدوا لآدم"، اعتراض نموده‌اند که سجود ملائکه قبل از تصویر خلق بوده و اعتراضاتی که در این آیۀمبارکۀ الهیه نموده‌اند، البتّه استماع نموده اید. و همچنین بر آیۀ مبارکه: "غافرُ الذّنب، قابل التّوب، شدیدُ العقاب"، اعتراض نموده‌اند که شدید العقاب صفت مضاف به فاعل است نعت معرفه واقع شده و مفید تعریف نیست. و همچنین در حکایت زلیخا که می‌فرماید: "و استغفری لذنبکِ انک کنتِ من الخاطئین"، اعتراض نموده‌اند که باید خاطئات باشد چنانچه از قواعد قوم است در جمع مؤنّث: و همچنین بر آیۀمبارکۀ: "و کلمة منه اسمه المسیح"، اعتراض نموده‌اند که کلمه تانیث دارد و ضمیر راجع بکلمه باید مؤنّث باشد. و همچنین در احدی الکبر و امثال آن. مختصر آنکه قریب سیصد موضع است که علمای آن عصر و بعد، بر خاتَم انبیآء و سلطان اصفیاء اعتراض نموده‌اند چه در معانی و چه در الفاظ و گفته‌اند این کلمات اکثر آن غلط است و نسبت جنون و فساد به آن معدن عقل داده‌اند "قالوا انها‌‌ ای السّور و الآیات مفتریات" و به همین سبب اکثری از ناس متابعت علما نموده از صراط حقّ مستقیم منحرف شده و به اصل جحیم توجّه نموده‌اند و اسامی آن علماء از یهود و نصاری در کتب مذکور. و از این گذشته چه مقدار از آیات را که نسبت به امرء القیس داده‌اند و گفته‌اند که آن حضرت سرقت نموده، مثل سورۀ مبارکه "اذا زلزلت و اقتربت السّاعة" و مدّتها قصائدی را که معروف به معلّقاتست و همچنین به مجمهرّات الّتی کانت فی الطّبقة الثانیة بعد المعلّقات بر کلمات الهی ترجیح می‌دادند تا آنکه عنایت الهی احاطه فرمود جمعی به این اعتراضات ممنوع نشده به انوار هدایت کبری مهتدی گشتند و حکم سیف به میان آمد، طوعاً و کرهاً ناس در دین الهی وارد شدند، آیة السّیف تمحو آیة الجهل. و بعد از غلبۀ امر اللّه بصر انصاف باز شد و نظر اعتراض مقطوع و محجوب و همان معرضین که آیات اللّه را مفتریات می‌نامیدند، در بعضی از آیات منزله هفتاد مُحَسّنات فصاحتیه و بلاغتیه ذکر نمودند. چون بیان در ذکر اعتراضات مشرکین بود، دوست نداشتم بیش از آنچه ذکر شد مذکور دارم. حال قدری انصاف ده و بینُک و بینُ اللّه حکم کن. شکّی نبوده که قرآن من عند اللّه نازل شده و شکّی هم نیست که کلمات الهیه مقدّس بوده از آنچه توهّم نموده‌اند؛ چنانچه بعد معلوم و واضح شد که آن اعتراضات از غِلّ و بغضا بوده، چنانچه بعضی علما جواب بعضی از اعتراضات را به قواعد داده‌اند و لکن علمُه عندنا، فَاسئَل لِتعرفَ النّقطةَ الّتی منها فُصّل علمُ ما کان و ما یکون، شاید متنبّه شوی و بر احبای الهی اعتراض ننمائی. جمیع علوم در قبضۀ اقتدار حقّ بوده و خواهد بود و آنچه از فطرت نازل بر فطرت اصلیۀ الهیه نازل شده و می‌شود و این اعتراضات نظر به آنست که این امر به حسب ظاهر قوّت نگرفته و احباء‌اللّه قلیلند و اعداء‌اللّه کثیر، لذا هر نفسی به اعتراضی متشبّث که شاید به این جهت مقبول ناس شود.‌ای بیچاره تو برو در فکر عزّت و ریاست باش؛ کجا می‌توانی در عرصۀ منقطعین قدم گذاری؛ یعنی نفوسی که از کلّ ما سویه منقطع شده‌اند و حبّا للّه از ثروت و جاه و ننگ و نام و مال و جان گذشته‌اند؛ چنانچه دیده و شنیده ای. اولئک عباد قالوا اللّه ربُّنا ثمّ انقطعوا عن العالمین. عنقریب نفوسی در علم ظاهر شوند و به کمال نصرت قیام نمایند و در جواب هر اعتراضی ادلّه محکمۀ متقنه مرقوم دارند چه که قلوبشان مُلهَم می‌شود به الهامات غیبیۀ الهیه.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، صص209- 205، لوح قناع در جواب ایرادات حاجی محمّد کریم خان کرمانی به آیات الهی)**
4. **«بر فرض که (حضرت بهاءالله) آیۀمبارکۀ (قرآن)‌ را** **در ایقان با اختلاف** **ذکر کرده باشند، (این) از راه نقل به معنی استدر قرآن مجید از قول حضرت مسیح نقل فرموده که مسیح فرمود "یأتی من بعدی اسمُه احمد"\*\*\*\*، یعنی مسیح فرمود که پس از من رسولی به نام احمد خواهد آمد. این آیه‌ که در سورۀ قرآن مجید است، البته نقل به معنی است و مفهوم بیان مسیح نقل شده و گرنه در سراسر انجیل ذکری از احمد یا آنکه رسولی بعد از من به نام احمد می‌آید وجود ندارد و البته نقل به معنی است، نه آن که اصل گفتار مسیح نقل شده باشد..»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، اقداح‌الفلاح1، صص270- 264)**
5. **«کتاب فرائد- چاپ مصر، ص٢٧٦- میرزا ابوالفضل گلپایگانی که به ابوالفضائل نیز نامیده شده است، کتاب فرائد را در پاسخ ایرادات شیخ عبدُالسَّلام، شیخ الاسلام تفلیس (قفقاز) به کتاب ایقان، در سال ١٣١٥ هـ. ق. (١٨٩٨ میلادی) در مصر به رشتۀ تحریر در آورد.»(یادداشت‌های بخش سوّم از کتاب بهاءالله موعود کتاب‌های آسمانی، ص45)**
6. **«وقتی که این دو رساله (رساله‌های اوّل و دوّم شیخ عبدُالسَّلام، شیخ الاسلام تفلیس که در سال‌های 1314- 1313 علیه ایقان مبارک به رشتۀ تحریر در آورد) به نظر مرکز مثاق رسید، اراده فرمودند که جوابی بر آن‌ها نوشته شود. لذا لوح ذیل را به خطّ مبارک صادر و برای جناب ابوالفضائل ارسال نمودند:**

**"هوالله، یا منادی المیثاق، زحمات و خدمات آن سَروَر ابرار در امرالله از بَدوِ دخول در ظِلِّ حضرت ابهی فی‌الحقیقه لایُعَدّ و لایُحصی (بی‌شمار و بی‌حساب). اگر شهود ناسوت غافل و جاهل، الحمدلله شواهد ملکوت موجود و اهل ملاء اعلی حاضر و ناظر. چون در خدمات و زحمات تمکّن تامّ و ملکه و اهتمام حاصل نموده اید، و معتاد و پخته شده‌اید، لهذا باز زحمت تکلیف به آن جناب می‌شود و چاره‌ای جز این نه. شیخُ‌الاسلام قفقاز چون در این ایّام مشاهده نموده است که کلمةالله در آن صفحات بلند گشته و رائحۀ رحمن منتشر شده، نائرۀ حسدش شعله‌ور شد و ردّاً علی‌الحق کلماتی چند تلفیق نمود. جناب آقا رضا چیزی در جواب مرقوم داشتند. حال دوباره شیخ مذکور چیزی تازه مرقوم داشته. ارسال شد، ملاحظه فرمایید. اگر چنانچه حوصله داشته باشید جواب لطیف مُقنعی مرقوم فرمایید. بسیار به موقع است و یقین است که روحُ‌القدس تأیید شدید فرماید و نفحات الهام مشام را معطّر خواهد نمود. اللّهُمَّ‌‌اید عبدَک ابا‌الفضائل علی اثباتِ دینِّک و اشهار (شهرت‌دادن) حُجَّتک و ایضاح (روشن‌کردن) برهانک و اعلاء کلمتِک و ارداع (مانع‌گشتن، آلوده‌کردن) معارضیک و ارجاع (برگردانیدن) مخالفیک و افحام (با دلیل و برهان ساکت‌کردن) معاندیک و الزام محاججی الحق (منکرین حقّ). انک انت القویُّ المقتدرُ العزیزُ الکریم و البهاء علیه و علی کُلِّ ثابتٍ علی العهدِ القویم. ع‌ع" جناب ابوالفضائل کتاب فرائد** \*\*را در طیِّ شش ماه قمری تألیف نموده و در غُرَّۀ (بخش اوّلِ هر امر) شَوّال 1315 هجری قمری آن را به انجام بُرد. در موقع تألیف آن، ساکن قاهره بود و در سرای جواهری اقامت داشت. بعد از تألیف، نسخه‌ای از کتاب حضور مرکز میثاق ارسال شد. آن حضرت فقط در دو جا اصلاح مختصری به عمل آوردند؛ یعنی عبارت ابوالفضائل را به لحن ملایم‌تری تبدیل فرمودند. سپس آن حضرت در روز یکشنبه 27 شَوّال همان سال که مصادف با نوروز بود، و جمعی از احباء در بیت مبارک حاضر بودند، ورود نموده بیاناتی بدین مضمون فرمودند: "قدری دیر شد. چیز می‌نوشتم. رساله‌ای آقا میرزا ابُوالفَضائل نوشت. بسیار خوب نوشت. خوشم آمد. مناجاتی برای او نوشتم. این است خدمت (به) امرالله." بعد صورت مناجات را به آقا میرزا محمود کاشی دادند که تلاوت کند: "الله ابهی، یا بهایی الابهیاَصبَحْتُ فی هذَا الْیومِ النّیروزو اذاً اتانی کتابٌ مسطور و لوحٌ محفوظ و رقٌّ منشور، یَحتَوی علی حجج بالغةٍ و براهین واضحةٍ و دلائل لائحةٍ رَدّاً علی من رَدَّ علیک و شهابا ثاقبا علی مَن اسْتَرَقَ السَّمعَ و هو معترضٌ علیک.‌ای ربّ‌اید مُنشِئَها بتأییداتِ ملکوتِ الابهی وَ اشْدُدْ اَزرَهُ بشدیدِ القوی.." کتاب فرائد شامل 731 صفحه چاپ و متشر شد و نسخه‌ای برای شیخُ‌الاسلام قفقاز ارسال شد. این بار عکس‌العمل شیخ اضطراب و اضطرار بود. فوراً به فکر چاره افتاد که از نشر آن جلوگیری کندبه نوعی که جناب ابوالفضائل در مقدّمۀ کتابی که احباء آن را رَدُّالرُّدود (کتابی غیر از فرائد) خوانده‌اند ذکر نموده: «شیخُ‌الاسلام قریب نه سال قبل از ارتحال، کتاب فرائد نزد او بود و ابداً در مقام ردّ و نقض آن برنیامد؛ چه، در غایت وضوح و شهود ملاحظه می‌نمود که انکار مطالب مندرجه در آن، از قبیل انکار امور بدیهیّه و معارضه با اَدِلِّۀ قطعیّه استمفتی اهل سنّت و جَماعت در تفلیس بنا بر مثل مشهور "لا لِحُبِّ علیّ بَل لِبُغضِ معاویه"، همواره از مرحوم شیخ السلام شیعی نکوهش و سرزنش می‌فرمود. چنان‌که روزی در محفلی فرموده بود شیخُ‌الاسلام در تألیف این کتاب (رساله‌های اوّل و دوّم) موجب وهن علمای اسلام شد. چون این خبر به مرحوم شیخ رسید، برآشفت و گفت: «چه وهنی از من به اسلام رسیده؟ غایت ما فی‌الباب این است که من سنگی به درختی افکندم و میوه از آن ریخت...»\*\***کتاب فرائد به سرعت انتشار یافته، دست به دست گردید و در بین یار و اغیار غوغایی به پا کرد. جمعی اهل طلب از صاحبان فضل و کمال، حَلِّ مشکلات خود را در آن یافته به طریقۀ نجات رهنمون شدند و شعرا در اشعار خود از فرائد یاد کردند. (جناب روح‌الله مهرابخانی، دیباچۀ کتاب فرائد)**

1. **مقالۀ جناب تورج امینی (مورخ 20/1/1396)**

**نگاهی به مقالات فصلنامۀ بهایی‌شناسی قسمت دوّم: کتاب ایقان**

**در نقدی که بر مقالۀ نخست از فصلنامۀ بهایی‌شناسی نوشتم، موضوع ایرادات فرانچسکو فیچیکیا را بر اساس مصاحبۀ احمد پورمرور بررسی نمودم. چند هفته قبل مقاله‌ای تحت عنوان «جملاتی از تورج امینی که باید یادمان بماند»، برای من ارسال شد که توضیحات بی‌ربطی بود دربارۀ مقالۀ من، از شخصی به نام «میثاق شیبانی». این شخص با عبارات تکراریِ بسیار، خواسته بود مرا از مبلّغان مشهور آیین بهایی معرفی کند! البتّه کسی که هنوز فرق «مبلّغ» و «محقّق» را نمی‌داند، بهتر است در بارۀ مقالات من اظهار نظر نکند. گشتی کوتاه در اینترنت زدم و دانستم که مشارالیه از فعالان سایت بهایی‌پژوهی نیز هست. خواستم جوابی بر نقد او بنویسم، ولی دیدم از نوشتن مقالۀ دوّم و سوّم راجع به فصلنامۀ بهایی‌شناسی بازخواهم ماند، لذا از نوشتن جوابیه به شیبانی منصرف گشتم.**

**در این نوشتار قصد دارم، به یکی دیگر از مقالاتِ فصلنامۀ مزبور بپردازم که مهدی حبیبی راجع به کتاب ایقان نوشته است. در معرفی مقالۀ مزبور در فصلنامۀ بهایی‌شناسی، عنوان شده که نوشتۀ حبیبی تحقیقی است برای پایان‌نامۀ دانشگاهی وی و کامل شدۀ پایان‌نامۀ او به نام «نقدی بر شاه‌بیتِ غزل بهاییت» در سال ١٣٩٤ به صورت کتابی مستقل انتشار یافته است. من کتاب مذکور را ندیده‌ام، ولی بررسی همین مقاله، معلوم می‌سازد که روشمندی نویسنده چگونه و همچنین مایۀ تفکّرات و اطّلاعات دین‌شناسی‌اش چه مقدار است. عجب آنکه در همان گشتِ مختصرِ یادشده در اینترنت، از مقاله‌ای بدون نام نویسنده در سایت بهایی‌پژوهی و از فرم نوشتاری، فهمیدم که حبیبی نیز از کارمندان آن سیستم است! نخستین چیزی که از مقالۀ حبیبی به چشم می‌آید این است که او سخنان گذشتگان و درگذشتگان اعضای انجمن حجَّتیّه را کپی و بازگویی کرده و حرف تازه‌ای راجع به کتاب ایقان نزده است. نوشتۀ او تماماً تکرار حرف‌هایی است که قبلا مخالفان آئین بهایی زده‌اند. چنین اتّفاقی جای تأسف برای سیستم آموزشی نیز به وجود می‌آورد که بدین طریق بعضی‌ها مفهوم «پایان‌نامه» را نابود می‌کنند.**

* + - 1. **کتاب ایقان روشمندیِ فهم کتب ادیان قبل از خود را مشخّص می‌سازد و پایه‌ و مایۀ این کار را از منظر آیین بهایی فراهم می‌نماید. با چشم‌پوشی از برخی جزئیات، می‌توان گفت که حبیبی در مقاله‌اش، به درستی، اهمّیت کتاب ایقان را در آیین بهایی توضیح داده است. امّا او به حساب خود، تصوّر نموده که اگر بتواند پایه‌‌های اعتبار کتاب ایقان را بشکند، آیین بهایی فروخواهد پاشید. از این رو حبیبی از وجوه مختلف به مطالب کتاب ایقان پرداخته، امّا أسفا که از همان نخست، راه را کج رفته است:**

**«آقای محمّدرضا تهرانی معروف به افضل، کتاب ایقان چاپ اصلاح شدۀ ١٣١٨ قاهره را مورد مطالعه قرار داده و هشتاد و چهار خطای ادبی و محتوایی آن را در کتاب (فلتات اهل ایمان در خطئات متن ایقان) شمرده است. ایشان در کتاب خویش، بیش از پانزده خطای ادبی از کتاب ایقان گرفته‌اند و ادعاهای او را با احادیث دیگر رد کرده‌اند. بدیهی است که بروز خطای ادبی در کتاب الهی، غیر قابل پذیرش است».(ص٦٤)**

**بحث در بارە‌ی کتاب «فلتات اهل ایمان» که عنوان عجیبی است، مربوط به این نوشتار نیست. خوانندۀ محترم می‌تواند در اینترنت این کتاب را مطالعه نماید و اگر از ادبیات آقای افضل سر درآورد، ببیند که او چه نوشته و چه‌ها سر هم کرده است. امّا خیلی عجیب است که یک معتقد به آیین اسلام مانند حبیبی، سخنی بگوید که آیین خودش را نفی کند. همۀ حجَّتیّه ای‌ها از این بابت مدیون میرزا آقاخان کرمانی (داماد یحیی ازل) هستند، زیرا این روش را او به تاریخ معاصر تزریق کرده است!**

**من در مقالۀ نخست، در همین باب مطالبی نوشتم که پورمرور ایراداتی به آیین بهایی گرفته که همان ایرادات عیناً به اعتقاد خودش وارد است و تذکّر دادم که اگر یکی از معتقدین به ادیان وحیانی در هر موردی به آیین بهایی اشکال وارد کند، همان اشکال را در همان موضع می‌توان به اعتقاد خودش وارد ساخت. کسی که می‌نویسد «بروز خطای ادبی در کتاب الهی غیر قابل پذیرش است»، نه تنها اصلا فلسفۀ ظهور ادیان وحیانی را نفهمیده، بلکه اگر قرآن را هم مطالعه نموده، آن را سرسری خوانده است.**

**وقتی دینی ظاهر می‌شود و کسی ادعا می‌کند که از جانب خدا برای اصلاح امور اجتماعی و ترقی روحانی آمده، در واقع مدّعی گشته که برای سعادت دنیوی و اخروی مردمان ظاهر شده است. مدلول چنین ادعائی این است که اوضاع فرهنگی و احوال اجتماعی که رسول الهی در آن ظاهر شده، سالم و کارآمد نیست و پیامبر قصد دارد قوانینی تدوین کند که راه را برای ایجاد سعادت باز نماید. بنابراین، اگر «قوانین موجود» کارآمد نیست و مظهر الهی برای تغییر آن‌ها آمده است، سنجیدن او با قوانین موجود، کاری عبث و ناپسند است.**

**مثلا رسول اکرم در میان قومی ظاهر شد که فرهنگی ستبر داشت. آن بزرگوار بر آن شد که جامعه‌ای جدید، با فرهنگی تازه بنیاد بگذارد، لذا اقتضای ظهور او چنین بود که قواعد فرهنگ عرب جاهلی را بشکند و قواعدی جدید ایجاد نماید. عکس‌العمل کافران و مشرکان، ایجاد اشکال بر روند فکری و عملی رسول اکرم بود. در قرآن بارها این مطلب عنوان شده است که کفّار به آن حضرت گفتند که آیا ما باید فرهنگ آبا و اجدادی را رها کنیم و به تو ایمان بیاوریم؟ چنین سخنی از جانب کفّار بدین معنا بود که آن‌ها قوانین رسول اکرم را با قوانین خودشان می‌سنجیدند و چون آن دو را همخوان نمی‌دیدند، اعتراض می‌کردند. جواب دادن به اعتراضات کفّار برای مسلمانان سخت نبود. کسانی که به حضرت رسول ایمان آوردند، بحثشان با کفّار این بود که رسول اکرم را نمی‌توان با قواعد عرب جاهلی سنجید، بلکه او خودش معیار و ملاک و میزان «فهم حقیقت» است.**

**اتّفاقاً یکی از بحث‌هایی که کفّار با رسول اکرم داشتند، بحث زبان و فصاحت و بلاغت قرآن بود. در قرآن بارها خطاب به مخالفان اعلام شد که اگر می‌توانید، مانند قرآن را بیاورید. ایشان به رسول اکرم می‌گفتند که اگر بخواهیم، مثل قرآن را می‌گوییم: «لو نَشاء لقُلنا مثل هذا»(انفال/ ٣١). پاسخ کفّار به تحدّیِ قرآن، نشانۀ این است که آنان قرآن را کتابی بی‌نظیر نمی‌دانستند. همچنین اگر قرآن در ادبیات عرب کتابی بدون بحث بود، ادبای عرب به خود اجازه نمی‌دادند که به رسول اکرم طعنه بزنند که یک ایرانی، یعنی سلمان فارسی، این آیات را به او آموزش داده است.(نحل/ ١٠٣) از منظر مسلمانان، در آن پاسخ کفّار و در این طعنۀ ادبا، غرض و مرضی نهفته بوده که در نظر بهاییان، آن غرض و مرض رَجعَت کرده و مثلا به حجَّتیّه سرایت نموده است. به قول علّامه طباطبایی «طبع مشرکین مکّه، طبع همان مکذّبین از امت‌های گذشته بود»! (تفسیر المیزان، آیات اوّلیّۀ سورۀ قمر)**

**این‌که در قرآن، نگاه مثبتی به شعرای عرب جاهلی نیست، از همین بابت است که شاعران آن زمان که نمایندگان ادبیات عرب بودند، بر نوع ادبیات قرآن ایراد وارد می‌کردند. آنان مدّعی بودند که بهتر جمله‌پردازی می‌کنند یا حتّی اشعار «معلّقات» را بر آیات قرآنی ترجیح می‌دادند. چنین ترجیحی بدان معنا است که معترضان به رسول اکرم، متن قرآن را به نسبت قواعد رایج در زمانشان، دارای خطا می‌دانستند. صریح آیۀ قرآن است که اعراب، وقتی قرآن را می‌شنیدند، العیاذ بالله آن حضرت را «مجنون» می‌خواندند. (قلم/ ٥١) «مجنون» کسی است که بر اساس قواعدِ پذیرفته‌شدۀ اجتماعی رفتار نمی‌کند و دادن چنین نسبتی به آن حضرت، خود نمایانگر آن است که رسول اکرم، ساختارشکن بوده است. رسول اکرم عموما در قواعد اجتماعی عرب و خصوصاً که مربوط به بحث ما است در قواعد ادبی آن قوم تغییراتی ایجاد نمود که به نظر می‌آید، خوشایند فضلا و شعرا و ادبای زمان خودش نبود.**

**به عبارت دیگر، همین حرفی که حبیبی در بارۀ ادبیات کتاب ایقان به بهاییان زده است، اعراب جاهلی به رسول اکرم می‌زدند و اگر حبیبی به خاطر عدم رعایت قواعد ادبی، محق است که بهاءالله را رد کند، پس شعرای عرب هم حق داشتند به رسول اکرم ایمان نیاورند و بنابراین بر اساس اندیشۀ حبیبی و امثال او، تمام خرده‌هایی که رسول اکرم به کفّار و مشرکین گرفته، بلاوجه بوده است!**

**اما مشکل حبیبی در سخن ناروایی که زده، فقط این نیست که «معیار» را نمی‌داند، بلکه نادانستگی او بسی عمیق‌تر از این‌ها است و باید شرحی مختصر بر این نادانستگی نوشت. آیین اسلام خیلی زود فراگیر شد و در منطقۀ وسیعی که مسلمانان زندگی می‌کردند، کتاب قرآن که وحیانی و سعادت‌آفرین بود، در همۀ وجوه خود از جمله در حوزە‌ی ادبی، ملاک زندگی مسلمانان گشت. مسلمانان از لحاظ «اعتقادی» پذیرفتند که ادبیات آن سفر جلیل، فصیح و بلیغ است و بنابراین ادبیات قرآنی سنجش و ملاکی شد برای گفتن و نوشتن.**

**روایاتی موجود است که قواعد زبان عربی پس از استیلای اسلام تدوین شده است و حتّی سرآغاز تدوین صرف و نحو را به حضرت امیر و یکی از صحابۀ او به نام «ابوالاسود دوئلی» منسوب می‌کنند. شنیده‌ام، یکی از کتابهایی که طّلاب علوم دینی در حوزه‌های علمیه می‌خوانند، کتابی است به نام «مغنی» که بخش قابل توجّهی از قوانین صرف و نحو در آن کتاب، به استناد آیات قرآن تدوین یافته است. به عبارت دیگر، قواعد زبان عرب که از طرفی نشانگر درستی گفتار است و از طرف دیگر نشانگر خطای ادبی، حاصل تلاش مسلمانان پس از نزول کتاب قرآن و محصول جنبۀ تعبّدی نسبت به آیین اسلام است.**

**بر اساس این فرایند، ایرادات و اشکالات اساسی به سخن حبیبی وارد است. نخست آنکه بسیاری از زبانشناسان عرب و غیر عرب که مسلمان نبوده‌اند و به نحله‌های مختلف اعتقاد داشته‌اند، مقالات بسیار نوشته‌اند در این باب که ادبیات قرآن دارای اشکالات فراوان است. جستجو در اینترنت معلوم می‌سازد که در این وادی، چگونه و با چه حجم، در چه زمانه‌ایی و کدام سخن‌شناسان معروف، اسب سخن را تاخته‌اند. این آدمها الزاما همه‌شان مغرض و دشمن اسلام و قرآن نبوده‌اند و گروهی از آنان از وجوه علوم مختلف و از جمله دانش زبانشناسی به قضیه نگاه کرده‌اند. آیا به نظر حبیبی، سخن این دانشمندان زبانشناس که بسیار بیشتر از حبیبی و امثال او در ادبیات عرب متبحرند، ملاکی برای رد کردن حقیقت قرآن و رسول اکرم است؟ دوّم و مهم‌تر، این است که به اعتقاد برخی علمای مسلمان که به وحیانی بودن آیات قرآن نیز اعتقاد دارند، در برخی مواضیع در قرآن، رعایت اصول و از جمله قواعد صرف و نحو نشده و به اعتبار گفتار حبیبی، در قرآن «خطای ادبی» وجود دارد! اگر گفتار و نوشتار مسیحیان و یهودیان و بیدینان را از روی بغض بیانگاریم، با گفته‌های این مسلمانان چه باید کنیم؟ و آیا بر اساس قانونی که حبیبی گذاشته، «پذیرش» قرآن، «غیر قابل قبول» خواهد بود؟!**

**در میان خودی‌ها، اخیراً دکتر سروش کسی است که از سر استیصال و بی‌جوابی به اشکالاتی که به قرآن وارد است، نظریۀ «رؤیاهای رسولانه» را فراهم نموده تا خود را از دست این مباحث آسوده کند. دکتر سروش نه تنها دشمن اسلام نیست، بلکه به خیال خود روح حیات به این آیین دمیده و به گمان خود خدمتی به جامعۀ اسلامی نموده است. در واقع، داستان این است که اسلام‌شناسی همچون دکتر سروش، هر چه کرده، نتوانسته بر اساس تفکّر اسلامی جواب مقنعی بر «خطاهای قرآنی» بیابد، لذا تنها کاری که به فکرش رسیده، این بوده که صندوقچۀ اعتقاد خود را از دوش بردارد و به جایی بیاویزد که دست هیچکس بدان نرسد. حبیبی توجّه کند که ماجرای «روشنفکری دینی» در جامعۀ اسلامی به همین خاطر به وجود آمده است که از نظر این اشخاص، چون برخی از مواضع قرآن با معیارهای علوم زمانۀ ما سازگار نیست، لذا باید دین را دستکاری نمود و آن را متوازن ساخت و به عبارت ساده‌تر، «خطاهای دین» را از آن سترد.**

**مقصود من از بیان مطالب فوق این است که بگویم: نظر حبیبی مبنی بر این‌که خودش را محق بداند که بر اساس دانش و قواعدی که خودش پذیرفته و یا ساخته، حقانیت یا عدم حقانیت یک ظهور را بسنجد، کُلاّ نادرست و بی‌ربط است. کسی که چنین بنیادی را در ذهنش می‌پرورد، هیچ دینی را در هیچ زمانی نمی‌تواند بفهمد.**

**البتّه این‌گونه نیست که سؤالات و یا شبهات جواب نداشته باشند. علمای بسیاری بوده‌اند که برای یافتن پاسخ‌هایی بر «خطاهای قرآنی» تلاش کرده‌اند. تلاش علمای مسلمان در این باره، دو معنا دارد. یکی آنکه مشکلی وجود داشته که باید پاسخ داده می‌شده و وجودِ مشکل، خود دالّ بر این بوده که تطابقی بین متن قرآن با قواعد حاکم بر جامعه نبوده است. دوّم این‌که جوابهایی بر اساس قواعد «درون دینی» وجود دارد، یعنی آیین جدید، برای خودش قواعدی بنیاد می‌نهد که از بیرون کسی بر آن‌ها آگاه نیست و مؤمنین جدید باید آن قواعد را کشف کنند و برای مردمان و سؤال‌کنندگان توضیح دهند. «**

**کتاب «ایقان» خود مدّعی است که کلید فهم قرآن را به دست داده است. بنابراین در اعتقاد بهایی، نسبت دادن خطا به متن قرآن کاری شایسته نیست. به اعتقاد بهاییان، در حوزۀ آیات متشابهات باید معانی تأویلی واژه‌ها را فراگرفت و در زمینۀ آیات محکمات باید عنصر زمان را ملحوظ کرد. بنابراین از هر دو سوی محکمات و متشابهات، بحث اشتباهات قرآنی قابل بررسی است و جوابهایی نیز موجود است. چون موضوع مورد بحث، «خطای ادبی» است، باید ببینیم نظر مؤسس آیین بهایی در این زمینه چیست. من بخشی از یکی از الواح بهاءالله به نام «لوح قناع» را که در جواب حاجی محمّدکریم‌خان کرمانی (رئیس مذهب شیخیه) نوشته شده، در ذیل می‌آورم تا بر اساس گفته‌های بهاءالله، هم معلوم شود که نگاه آیین بهایی به موضوع خطای ادبی در آثار رسولان الهی چیست و هم مشخّص گردد که در نظر بهاءالله، خطاگیرندگان از چه گروه مردمانی هستند:**

**«تو و أمثال تو گفته‌اند که کلمات "باب أعظم" و "ذکر أتم"، غلط است و مخالف است به قواعد قوم. هنوز آن قدر ادراک ننموده[ای] که کلمات منزلۀ الهیّه، میزان کل است و دون او، میزان او نمی‌شود. هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیّه است، آن قاعده از درجۀ اعتبار ساقط [...] باری آیات "نقطۀ أولی"، روح ماسواه فداه، مخالف نبوده، تو از قواعد قوم بی‌خبری [...] فکر کن در ایامی که فرقان از سماء مشیّت رحمن نازل شد، أهل طغیان چه مقدار اعتراض نموده‌اند. گویا از نظر شما محو شده، لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود شاید خود را بشناسی که در حین اشراق شمس محمّدی از افق عزّ صمدانی، چه مقدار اعتراض نمودی؛ غایت آن است که در آن ایام به اسم دیگر موسوم بودی، چه اگر تو از آن نفوس نبودی، هرگز در این ظهور بر حق اعتراض نمی‌نمودی.**

**از جمله [...] در حکایت زلیخا که می‌فرماید "و استَغفری لذَنبِکِ انّک کُنتِ من الخاطئین" اعتراض نموده‌اند که باید خاطئات باشد، چنانچه از قواعد قوم است در جمع مؤنّث و همچنین بر آیۀمبارکۀ "و کلمةٌ منه اسمه المسیح" اعتراض نموده‌اند که "کَلمة"، تانیث دارد و ضمیر راجع به "کلمة" باید مؤنّث باشد [...] حال قدری انصاف ده و بینک و بین الله حکم کن. شکّی نبوده که قرآن من عندالله نازل شده و شکّی هم نیست که کلمات الهیّه مقدّس بوده از آنچه توهم نموده‌اند، چنانچه بعد معلوم و واضح شد که آن اعتراضات از غِلّ و بغضاء بوده، چنانچه بعضی علما جواب بعضی از اعتراضات را به قواعد داده‌اند، ولکن علمه عندَنا، فَاسأل لتَعرِف النّقطةَ التّی منها فُصل علم ما کان و ما یکون، شاید متنبه شوی [...] آنچه از فطرت نازل، بر فطرت أصلیۀ الهیّه نازل شده و می‌شود و این اعتراضات نظر به آن است که این أمر، به حسب ظاهر قوت نگرفته و احباءالله قلیلند و أعداءالله کثیر. لذا هر نفسی به اعتراضی متشبث که شاید به این جهت مقبول ناس شود». (مجموعۀ الواح مبارکه، چاپ مصر، لوح قناع). [منظور از «باب اعظم»، «ذکر اتم» و «نقطۀ اولی» در متن بالا، سیّد باب است]**

* + - 1. **حبیبی بعد از مقدّماتی، وارد بحث مصداقی شده و تحت عنوان «مغالطه در ایقان»، به ذکر مطالبی پرداخته و در همان نخستین مثالش، سخن را آغشته به ضرب المثل و قوانین منطق کرده است تا به همگان وانمود سازد که «علمی» برخورد می‌کند و منطقی سخن می‌گوید. امّا حبیبی نشان داده که از همان ابتدا مباحث کتاب ایقان را نفهمیده است. او نوشته:**

**«ضرب المثلی که بسیار مناسب این‌گونه استفاده‌های نامطلوب است، این است که گفته می‌شود: هر گردویی گرد است، امّا هر گردی گردو نیست [...] در اصطلاح منطق گفته می‌شود که عکس مستوی موجبۀ کلیّه، موجبۀ جزئیه است. در این مثال، عکس مستوی گزارۀ «هر گردویی گرد است»، برابر «بعضی از گردوها گرد هستند» می‌شود. یکی از مهم‌ترین دلایلی که بهاءالله برای نشان دادن پیامبری سیّد باب ارائه کرده، این است که مردم علیه او و بر رد او کارهایی را انجام داده‌اند. دلیلی که او بیان کرده، چنین است که از آیات قرآن شاهد آورده که مردم نسبت به پیامبران دیگر هم چنین کارهایی انجام می‌دادند و آن‌ها را اذیت می‌کردند و مورد آزار قرار می‌دادند، لذا باب نیز که از جانب برخی مردم مورد اذیت و آزار قرار گرفته، لاجرم پیامبر بوده است [...] اگر مردم به حرف پیامبرِ [اسلام] ایمان نمی‌آوردند، به این دلیل که عدّه‌ای نیز به سیّد باب و به خود او [= بهاءالله] ایمان نمی‌آوردند، پس این دو شخص از پیامبران هستند؟»(ص٦٦و ٦٧)**

**اگر کسی کتاب ایقان را درست بخواند، می‌فهمد که نه مفهوم و نه منطوق سخنان بهاءالله در ایقان این نیست که چون مردم سیّد باب را اذیت کردند، پس سیّد باب رسول الهی بوده است! بهاءالله در کتاب ایقان ماجرا را از طرف اشتباهات مردم در رفتار با ظهور حقیقت توضیح می‌دهد. بیانات بهاءالله در ایقان در حول «غلط بودن کارهای مردمان در زمان ظهور» است. بهاءالله با بیان تاریخ زندگی انبیاء، می‌خواهد این نتیجه را بگیرد که رفتار مردمان، اعم از عوام و خواص، ملاکی برای رد کردن مظاهر ظهور نیست، زیرا در همۀ زمان‌ها با پیامبران بدرفتاری شده است:**

**«زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل، میزان معرفت حق و اولیای او قرار دهد، هرگز به رضوان معرفت رب العزة داخل نشود [...] ناظر به ایام قبل شوید که چقدر مردم، از اعالی و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بوده‌اند [...] چون ابواب عنایت مفتوح می‌گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می‌شد، جمیع تکذیب می‌نمودند [....] لهذا بعضی از حکایات انبیاء مجملا در این الواح ذکر می‌شود تا معلوم شود و مبرهن‌اید که در جمیع اعصار و اقرآن، بر مظاهر قدرت و مطالع عزت وارد می‌آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و منفعل است».**

**نکتۀ ظریفی را در بارۀ ضرب المثل حبیبی نیز بنویسم. اگر کتاب ایقان همین چند صفحه راجع به اعمال مردمان می‌بود، شاید می‌شد بر شبهۀ حبیبی تأملی کرد که هر گردی گردو نیست. امّا این آقای گردوشناس که یک ضرب المثل را یادگرفته و مرتّبا آن را اینجا و آنجا می‌نویسد، حواسش نیست که بهاءالله در کتاب ایقان، فقط یک خصوصیّت از «شرایط ظهور قائم» را بررسی نکرده است که مصداق این ضرب المثل باشد. ده‌ها خصوصیّات و شرایط ظهور قائم در کتاب ایقان مورد تفرس قرار گرفته و در هر مورد شرح مستوفا تحریر گشته و ضمناً آن شرایط با زمان و شرایط «سیّد باب» مطابقت داده شده است. گاهی شک می‌کنم که آیا حبیبی اصلا کتاب ایقان را تمام و کمال خوانده یا این‌که به افاضات پیشینیان خود مراجعه و اکتفا نموده و آن‌ها را در مقاله و پایان‌نامه‌اش کپی کرده است؟!**

**گذشته از این‌که حبیبی کتاب ایقان را متوجّه نشده، خود معلوم می‌کند که کتاب قرآن را هم درک نکرده است. یکی از سؤالاتی که برای غیر مسلمانان در مواجهۀ با قرآن ایجاد می‌شود، این است که اگر اسلام آخرین دین و حضرت رسول اکرم آخرین پیامبر است و قرآن کافل و ضامن سعادت نوع بشر تا پایان دنیا است، اینهمه قصه از پیامبران در قرآن چه موضوعیتی دارد؟ کتابی که باید حاوی فرامین و قوانین و اصولی باشد که برای همیشه راه‌نمای مردمان گردد، چرا بخش عمده‌اش به جای پرداختن به موضوعات اجتماعی برای نوع بشر، به گفتن قصه‌های تکراری و یا مشابه آنچه در تورات بوده، روی آورده است؟ این قصه‌ها چه نسبتی با سعادت مسلمانان دارد؟ اگر موضوع، نصیحت مسلمانان است بر این امر که مثلا حسادت و تکبر بد است و یا صداقت و تعقّل خوب است، باید گفت که توضیح این مسائل نیازی به قصه‌پردازی ندارد، زیرا تقسیم‌بندی فضایل و رذایل، پیش از اسلام هم بوده و اگر داستانسرایی، امر را روشنتر و واضحتر می‌سازد، چرا از قصص دیگر استفاده نشده است؟ آیا قصۀ حضرت یوسف که به فتوای برخی علما، «زنان مسلمان» از خواندن آن منع شده‌اند، حاوی چه نکات اخلاقی است که در داستان موسی نیست، امّا در عین حال، نیکوترین قصه‌ها یا «أحسن القصص» است؟ اگر سورۀ یوسف حاوی مطالب اخلاقی است و برخی از علما قرآن را نفهمیده‌اند و به غلط نیمی از مسلمانان را از خواندن نصایح اخلاقی منع کرده‌اند، چه کسی قادر است و قابلیت دارد که درستی و یا غلطی «نگاه به قرآن» را در طول تاریخ اسلامی بسنجد؟ وقتی تعدادی از علما در مصداق بخشیدن به مفاهیم قرآنی ناتواناند، چه توقّعی به مردمان عادی است؟**

**موضوع داستانه‌ای قرآنی، در آیین بهایی به این صورت قابل توضیح است که رسول اکرم قصه‌های پیامبران را از منظر دو وظیفه‌ای که داشته، نقل نموده است: «تبشیر» و «تنذیر». تبشیر مسلمین به «ظهورِ کلّی الهی» پس از خود و تنذیر مسلمین نسبت به برخوردی که نباید با آن «ظهور کلّی» انجام دهند. قصه‌های قرآنی از این دو منظر، معنای قابل فهم‌تری پیدا می‌کنند که رسول اکرم، پیاپی به مسلمانان یادآوری می‌نماید که مبادا رفتارهایی که مردمان پیشین با ظهورات الهی داشته‌اند، آنان نیز همان رفتارها را با مظهر بعدی تکرار کنند. داستانه‌ای رسولان الهی در قرآن، ذکر کارهای غلط مردمان در مواجهه با پیامبران است، نه اثبات حقانیت رسولان بر اساس اذیتی که شده‌اند. به همین سیاق، استناد بهاءالله به موضوع تاریخ پیامبران نیز خرده‌گیری بر رفتار مسلمانان است نسبت به ظهور سیّد باب و مصداق بخشیدن به این آیۀ کریمه:**

**«یا حسرةً علَی العبادِ ما یأتیهِم من رسولٍ إلا کانوا بِه یستَهزِئونَ». (یس/ ٣٠) [مضمون به فارسی: حسرت باد بر بندگانی که برای ایشان رسولی نمی‌آید، مگر آنکه او را مسخره می‌کردند].**

**مطلبی را می‌توان در بارۀ این آیه‌ نوشت که مربوط به بحث قبلی نیز هست. «ما یأتیهم» یعنی «نمی‌آید» که فعل مضارع است و «کانوا یستهزئون» یعنی «مسخره می‌کردند» که فعل ماضی استمراری است. این دو فعل در یک جمله، مطابقت معنایی ندارند و به اعتبار بحث حبیبی یکی از این دو فعل، «غلط» به کار رفته است! از این‌رو همۀ مترجمان، «ما یأتیهم» را بدون هیچ دلیلی به صورت «ماضی» معنی کرده و نوشته‌اند: «نیامد»! من به عنوان یک بهایی، اعتقاد ندارم که این جمله اشتباه است، بلکه فکر می‌کنم که این ترکیب، تذکّری به مسلمانان است که تا به حال هر پیامبری آمده، گروهی از مردم او را مسخره کرده‌اند و این حکم، «شمولیت عام» برای آینده نیز دارد و شما‌ای مسلمانان، مواظب باشید که آن «حسرت» دامان شما را نگیرد. به عبارت دیگر، همان بحث مستوفایی که در کتاب ایقان راجع به «رَجعَت» صورت گرفته، که مؤمنان و غیر مؤمنان در هر ظهور، رَجعَت می‌کنند، مصداقی در مدلول و منطوقِ این آیۀ قرآنی نیز دارد.**

* + - 1. **حبیبی در ادامۀ گفتار خود می‌نویسد که روشی که بهاءالله در مواجهه با آیات و روایات در پیش گرفته، تطبیق مصادیق با آن‌ها است. او سپس به ذکر مثالی از حاجی محمّدکریم‌خان کرمانی و سخنانی که بهاءالله در بارۀ حاجی مزبور در کتاب ایقان آورده می‌پردازد و نام این کار را «مغالطۀ اشتراک لفظ» می‌گذارد. (ص ٦٧ و ٦٨)**

**آیه‌ای در قرآن هست: «لا رطبٍ و لا یابِس الّافی کتابٍ مبین»، به این مضمون که هیچ‌تر و خشکی نیست، مگر این‌که ذکری از آن در قرآن باشد. به عبارت ساده‌تر، قرآن مدّعی است که در قرآن ذکر همه چیز و همه کس هست. بهاءالله در کتاب ایقان بر اساس این آیه‌ و با استناد بر دیگر آیات قرآنی، مطالبی در بارۀ حاجی محمّدکریم‌خان کرمانی آورده است:**

**«در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان او، در کتابی که ترک نشد از آن امری، ذکر شده، این است که می‌فرماید «ان شَجرةَ الزقُوم طعامُ الأثیم» و بعد بیانات دیگر می‌فرماید تا این‌که منتهی می‌شود به این ذکر «ذُق، انک انت العزیزُ الکَریم». ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب خود، از بابت خفض جناح، «عبد اثیم» ذکر نموده. أثیم فی الکتابِ و عزیز بین الانعام و کَریم فی الإسم. تفکّر در آیۀ مبارکه نموده تا معنی «و لا رطبٍ و لا یابِس الّافی کتابٍ مبین» درست در لوح قلب ثبت شود». (کتاب ایقان، بند ٢٠٩ و ٢١٠)**

**در تشریح جملات بالا، اشراق‌خاوری در کتاب «قاموس ایقان» کار را به جزئیات بیشتری رسانده و نوشته که یکی از معانی «شجرۀ زقّوم»، گیاه تنباکو است که کرمانی مزبور عادت به جویدن آن داشته است! اما حبیبی در انتقاد خود به مطالب کتاب ایقان، چنین نوشته است:**

**«جای سؤال از بهاءالله است که از کجا می‌توان چنین تعیین مصداق‌هایی را انجام داد؟ آیا این‌که از لفظ کریم در آن آیه استفاده شده است و نام شخصی هم که علیه سیّد باب کتابی نوشته است، [کریم است]، می‌توان نتیجه گرفت که او اهل جهنّم است؟». (ص ٦٨)**

**البتّه بهاءالله در تطبیق دادن مصادیق با آیات قرآنی، در موارد دیگر هم نشان داده که تسلّطش به قرآن بی‌نظیر است. وقتی محمّدتقی‌خان امیرکبیر از او پرسید که در قرآن در بارۀ من چه نازل شده؟، بهاءالله جواب او را بر اساس آیۀ١٨ از «سورە‌ی مریم» داد: «انی أعوذُ بالرحمن منک إن کُنت تَقیاً»، یعنی من به خدا پناه می‌برم از این‌که تو پرهیزکار باشی! اما به نظر می‌رسد که بیش از آنچه بهاءالله در این باره به اشکال بربخورد، حبیبی دچار مشکل باشد. اگر ذکر همه چیز در قرآن هست، پس به نظر حبیبی، راجع به حاجی محمّدکریم‌خان کرمانی در قرآن چه نازل گشته؟ کدام آیات قرآن را می‌توان با حاجی مزبور تطبیق داد؟**

**حبیبی ممکن است برای این سؤال با توجّه به اعتقادی که دارد، جوابی پیدا کند. در این صورت، او باید به سؤال خودش جواب بدهد که بر پایۀ چه قانون و قاعده ای، آیۀیا آیاتی را مصداق حاجی مزبور قرار داده است؟ آیا غیر از این است که هر جوابی که حبیبی به سؤال بالا بدهد، بر مبنای اعتقادی خواهد بود که از پیش آن را انتخاب کرده است؟ و اگر حبیبی بتواند مانند بهاءالله به زیبایی جوابی برای هر سؤال پیدا کند، آیا کارش احتمالا «مغالطۀ اشتراک لفظ» نخواهد بود؟**

**در حقیقت در این موضع، بهاءالله نیست که مشکل دارد، بلکه حبیبی در پیچ و خم آیۀ«لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» گیر کرده است. بهاءالله مدّعی است که به همۀ رموز قرآنی واقف است و برای اثبات ادعای خود الواح بسیار و از جمله کتاب ایقان را نوشته است. آیا حبیبی و رفقایش می‌توانند چنین ادعایی بکنند تا به اقتضای ادعایشان بتوانند در هر مورد، مصادیق ادعای خود را از قرآن نشان بدهند؟ اگر حبیبی و رفقا چنین ادعایی دارند، ادعایشان و چهارچوبۀ آن را علنی کنند تا سیل سؤالات لاینحل قرآنی به سویشان روانه گردد.**

* + - 1. **حبیبی مقالۀ خود را با موضوع «تضمین آیات قرآن» توسّط بهاءالله، اینچنین ادامه داده:**

**«در بعضی از مواردی که بهاءالله از آیه یا روایتی استفاده کرده است، تنها آن آیه را با توجّه به بخشی از آن به کار برده است. برای مثال او می‌گوید:**

**(ای عزیز، در این صبح ازلی که انوار «الله نُور السمواتِ و الأرض»، عالم را احاطه نموده).**

**واضح است که استفاده از این آیه در اینجا هیچ ارتباط معنایی با چیزی که بهاءالله منظور نظر اوست، ندارد. بهاءالله می‌خواهد بگوید که در این زمان نور او در عالم درخشیده است، امّا از آیه‌ای استفاده کرده که در آن گفته شده که خداوند متعال نور آسمان‌ها و زمین است. سال‌ها پیش از این‌که او به این دنیا قدم گذارد، خداوند متعال نور آسمان‌ها و زمین بوده است [...]». (ص ٦٨)**

**حبیبی در این بخش، با توجّه به عدم آ گاهی خوانندۀ غیر بهایی از الهیّات بهایی، سعی نموده که ذهن خواننده را علیه گفتار بهاءالله برآشوبد. این در حالی است که قسمت عمدۀ کتاب ایقان در توضیح جایگاه مظاهر ظهور (پیامبران) در عالم هستی است. حبیبی یا که کتاب ایقان را نفهمیده و یا این‌که خودش را به کوچۀ علی‌چپ زده است تا خوانندۀ مقاله‌اش را گمراه کند.**

**در اندیشۀ الهیّاتی آیین بهایی، سه عالم وجود دارد: «عالم حق»، «عالم امر» و «عالم خلق». «عالم حق» یا به تعبیر ادبیات بهایی «ذات غیب منیع لا یُدرک»، قابل فهم و دسترسی نیست و تمام راهها برای شناسایی او مسدود است. «عالم امر»، نخستین صادره از عالم حق است و مظاهر ظهور (پیامبران) از این عالم مبعوث می‌شوند. «عالم خلق»، عالمی است که از عالم امر صادر و حادث شده و شامل این «عالم مادی» و همچنین «ملکوت» است.**

**به دیگر سخن، در الهیّات بهایی، «عالم امر»، خالق «عالم خلق» است و آنچه که در ادبیات اسلامی به نام «الله» خوانده شده، در الهیّات بهایی به «عالم امر» اطلاق می‌شود. بنابراین وقتی در قرآن عنوان شده که خداوند نور آسمان‌ها و زمین است، از منظر اعتقاد بهایی، این جمله مربوط به «عالم امر» است و ساده‌ترین معنای آن این است که پیامبران، نور آسمان‌ها و زمین هستند، یعنی شناسایی و فهم حقیقت، فقط از طریق مظاهر ظهور امکان‌پذیر است. در این صورت است که از منظر اعتقاد بهایی، هر کسی که «مظهر ظهور» است، می‌تواند مصداق «نور آسمان‌ها و زمین» باشد.**

**قسمت عمده‌ای از کتاب ایقان به موضوع «اطلاقِ صفات الهی به مظاهر ظهور» اختصاص یافته است. وقتی در قرآن وعدۀ «لِقاءُالله» به مؤمنان داده شده است، بهاءالله آن را به معنای «لقای مظهر ظهور» گرفته و به همین واسطه معضلات بسیار دیگری را که مفسّران نتوانسته‌اند حل کنند، حل کرده است. عباراتی در قرآن همچون «جاء ربُّک»(فجر/ ٢٢)، «صبغَةَ الله»(بقره/ ١٣٨)، «فی جنبِ الله»(زمر/ ٥٦)، «أقرِضوا الله»(مزمل/ ٢٠)، «إلی ربِها ناظرة »(قیامت/ ٢٣)، «نَفَختُ فیه من روحی»(ص/ ٧٢)، «فَلَما آسفُونا»(زخرف/ ٥٥)، «إستَوی علَی العرش» (فرقان/ ٥٩) و. .. وجود دارد که مفسّران را در توضیح و تفسیر و توجیه هماهنگ آن آیات درگیر نموده و سخنانی بسیار متفاوت و ناهمگون از آنان به جا گذاشته است. حبیبی بهتر است در کتب تفسیر به دنبال کشف معنایِ «نور پروردگار» در آیۀ«و أشرقَتِ الأرض بِنُورِ ربِها»(زمر/ ٦٩) بگردد تا ببیند مفسّران در توضیح معنای این آیه چگونه درمانده‌اند. در این صورت او شاید به عظمت کاری که بهاءالله در توضیح آیات قرآنی کرده، پی ببرد.**

**بهاءالله صفحات فراوانی از کتاب ایقان را صرف توضیح این معنا کرده که صفات و مفاهیم معنوی را حتّی نمی‌توان به خدا نسبت داد، چه رسد به اصطلاحات و کلمات جسمانی، مانند نور بودن، آمدن، رنگ پذیرفتن، پهلو داشتن، قرض گرفتن، دیده شدن، روح دمیدن، ناراحت گشتن، بر تخت استقرار یافتن و. .. و غیره. بحث کتاب ایقان این است که مفاهیم معنوی و اصطلاحات مادّی که در قرآن به خدا نسبت داده شده، به نوعی به «مظهر ظهور الهی» برمی‌گردد. امّا حبیبی آن صفحات را اگر هم خوانده، احتمالا نفهمیده و گذر کرده، که اگر اینطور نبود، قطعاً جملات بالا را نمی‌نوشت.**

**حبیبی امّا در بحث «نور بودن خداوند»، چگونه می‌تواند کتاب ایقان و تأویل‌های بهاءالله را نپذیرد، امّا بخواهد راجع به «نور بودن خداوند» صحبت کند؟ و همچنین بخواهد توضیح دهد که آسمان‌ها یعنی چه و چرا آسمان‌ها جمع و زمین مفرد آمده است؟ آیا این جملات توصیف عالم بر اساس علم نجوم قدیم است که آسمان‌ها را همانند پیاز لایه لایه‌ می‌پنداشتند و زمین را مرکز عالم؟ یا این‌که این سخنان معانی باطنی دارند؟ اصلا «آسمان» کجاست که «آسمان‌ها» معنا پیدا کند؟ و اگر برای جواب دادن به این سؤالات باید به سراغ «تأویل» و «تفسیر» رفت، چگونه است که در بارۀ نور و آسمان و زمین، می‌توان توضیح باطنی داد، امّا راجع به «الله» نه؟ و اگر «تأویل» مشکل را حل می‌کند، پس چرا باید علیه کتاب ایقان رساله نوشته شود؟**

* + - 1. **از همۀ بخش‌ها عجیب‌تر و بی‌معنی‌تر، مطالبی است که حبیبی در باب «تفسیر به رأیِ بهاءالله» نوشته است: «یکی از مهم‌ترین مواردِ تفسیر به رأی، در بارۀ آیاتِ مربوط به قیامت و مفهوم قیامت است [بهاءالله] به تأویل و تفسیرِ عبارات بسیاری از جمله شمس و قمر، تفطر سماء، تبدّل ارض، غمام، موت، حیات، بعث، صوراسرافیل، لِقاءُالله، رَجعَت، حشر و خلق جدید پرداخته است. روشن است که این نظریۀ او با مفاهیم اسلامی کاملا متفاوت است». (ص ٦٩)**

**نکتۀ نخست آنکه باید از حبیبی پرسید: اصولا تفسیر به رأی، چه اشکالی دارد؟ مگر علمای اسلام که قرآن را تفسیر می‌کنند و گاه معانی تفاسیرشان فاصلۀ زیاد از هم دارد، در حال تفسیر به رأی نیستند؟ این پدیدۀ بسیار عجیبی است که برای مبارزه با آیین بهایی، گویندگان و نویسندگان متدیّن، مطالبی را عنوان می‌کنند که بنیان اعتقاد خودشان را زیر سؤال می‌برد!**

**نکتۀ دوّم آنکه حبیبی کلاً متوجّه نگشته که چه اتّفاقی رخ داده است. بهاءالله می‌گوید که پیامبران قبل، در کتاب‌های خود مطالبی را بیان نموده‌اند که اگر زمانی پیروان هر دین، آن مطالب را به معنای ظاهری می‌گرفتند، امّا حقیقت قضیه این است که آن کتاب‌ها دارای حقایق باطنی نیز هستند و باید «زبان» آن کتاب‌ها را آموخت. بهاءالله مدّعی است کلید فهم مطالب باطنی کتب الهی را به دست داده و «مهرِ شرابِ مهرشدۀ» آن‌ها را گشوده است. این کار به درجاتِ بسیار، از «تفسیر به رأی» فراتر است. به عبارت دیگر بهاءالله ادّعا می‌کند که مسلمانان به معنای حقیقی بخش قابل توجّهی از آیات قرآنی پی نبرده‌اند، آن وقت حبیبی به بهاءالله خرده می‌گیرد که نظریۀ بهاءالله با «مفاهیم اسلامی» سازگار نیست! داستان بهاءالله این است که آنچه صحیح نیست، مفاهیمی است که مسلمانان در باب قیامت و بعث و صوراسرافیل و لِقاءُالله و حشر و خلق جدید و غیرهم، برای خود ساخته‌اند.**

**گرفتاریِ حبیبی در جای دیگر و در اعتقادِ خودساخته است. در واقع، یکسان نشان دادنِ «برداشت‌های مسلمانان از قرآن» با «مفاهیم اسلامی»، بازی با لغت برای گمراه کردن خواننده توسّط حبیبی است. سؤال این است که گفته‌های اینهمه فرقه در اسلام که معمولا سخنان متفاوت و متباین و متضاد می‌گویند، کدامیک «مفهوم اسلامی» است که ما بتوانیم بقیه را مفاهیم غیر اسلامی بدانیم؟ و اگر همۀ آن گفته‌های متفاوت، مصداقی برای «مفاهیم اسلامی» است، چه اشکال دارد که نظریۀ بهاءالله هم نوعی مفهوم اسلامی تلقّی گردد؟ سخن راندن از ناسازگاریِ «نظریۀ بهاءالله» با «مفاهیم اسلامی»(یعنی چیزی که در عالم واقع مصداقِ مشخّص ندارد)، سخنی لغو و عبث است.**

**حبیبی وقتی چنان جملاتی می‌نویسد، حتماً نظر خودش را مطابق با «اسلام» می‌داند که در درجۀ نخست باید بتواند این ادعا را ثابت کند و البتّه مشکل حبیبی باز، این نیست، بلکه مشکل اساسی او و بقیۀ نطریه‌دهندگان این است که سخنانشان در بارۀ «قیامت» و مفاهیم مربوط به قیامت، با متن قرآن هماهنگ نیست و برای روشن شدن این مطلب، باید مختصراً توضیحی نوشته شود.**

**در سورۀ قیامت آیاتی خطاب به رسول اکرم نازل شده که با نظر بهاءالله راجع به قرآن و تفسیر یا تأویل آیات، موافق و همراه است:**

**«لا تُحرِک بِه لسانک لتَعجل بِه، إنّ علَینا جمعَه و قرآنه، فَإذا قرآناه فَاتَّبِع قرآنه، ثمّ إن علَینا بیانه». [مضمون به فارسی: زبان خود را به عجله برای خواندن قرآن حرکت مده، همانا جمع نمودن و خواندن آن بر ما است. زمانی که ما قرآن را خواندیم، آن را تبعیّت کن، سپس بیان آن بر عهدۀ ما است].**

**در این آیات به صراحت اعلام گشته که خداوند بیان و توضیح و تشریح معانی آیات قرآنی را خود بر عهده گرفته است. مدلول چنین آیه‌ای این است که اگر وظیفۀ رسول اکرم تبعیّت از آیات الهی است، پس خداوند پیامبر دیگری خواهد فرستاد تا تأویل آیات قرآنی را بیان کند، زیرا در اعتقاد دینی، «بیان خداوند» جز از راه ظهور پیامبران صورت نمی‌گیرد. بنابراین بخشی از مفاهیم اسلامی، اصولا باید در ظهور بعد معلوم و روشن شود. جالب آنکه در سورۀ اعراف آیات ٥٢ و ٥٣ اشارۀ دیگری درج شده و تصریح گردیده که تأویل آیات، در روز قیامت رخ خواهد داد :«**

**«و لقَد جِئناهم بِكتَابٍ فَصلناه على علم هدًى و رحمةً لقَوم یؤمنُونَ. هل ینظرونَ الّا تأویله یوم یأتی تأویله؟ یقول الذین نَسوه من قَبل، قَد جاءت رسلُ ربِنا بالحقِ، فَهل لنا من شُفَعاء فَیشفَعوا لنا او نُرَدُّ، فنَعمل غیر الذی كُنّا نَعمل؟ قَد خسروا انفسهم و ضلَّ عنهم ما كانوا یفتَرونَ». [مضمون به فارسی: همانا براى ایشان كتابى آوردیم و آن را از روى دانشی تفصیل دادیم که برای قومی که ایمان می‌آورند، هدایت و رحمت باشد. آیا آنان انتظار تأویل قرآن را دارند جز روزى كه تأویلش فرا رسد؟ كسانى كه آن را از قبل فراموش کرده‌اند، می‌گویند: همانا پیامبران خداوند ما، حق را آوردند، پس آیا برای ما شفاعتگرانى هست كه ما را شفاعت كنند؟ یا بازگردانده شویم تا غیر از آنچه انجام مىدادیم، انجام دهیم؟ به راستى كه آنان به خویش زیان وارد کردند و آنچه را به دروغ می‌ساختند، از دستشان رفت].**

**همچنین در سورۀ آل‌عمران، آیۀ٧، تأکید شده که غیر از «خدا» و «راسخون در علم»، کسانی دیگر، از تأویل آیات قرآنی آ گاهی ندارند. نکتۀ نخست آنکه راسخون در علم، علما نمی‌توانند باشند، بلکه باید کسانی از جنس «وحی» یا «عالم امر» باشند، که اگر این‌گونه نباشد، تخصیص دادن موضوع تأویل به «خدا» و «راسخون در علم»، معنا پیدا نمی‌کند، زیرا همۀ مردمان این قابلیت را دارند که عالم دینی بشوند. نکتۀ دوّم آنکه اگر تأویل آیات در قیامت رخ خواهد داد، پس حتما قیامت، ظهوری دیگر خواهد بود.**

**بنابراین حتّی در ظاهر آیات قرآنی، اگر به این معتقد نشویم که قیامت، ظهور پیامبر بعدی است، به اشکال برخواهیم خورد، زیرا تأویل آیات در روز قیامت برای کسانی که به حضرت رسول ایمان نیاوردند، چه فایده‌ای خواهد داشت؟ در آن صورت نه تنها تکلیف از غیرمؤمنان ساقط است، بلکه بخشی از مسؤولیت‌ها از دوش مؤمنان نیز برداشته می‌شود. از منطق و عدل الهی به دور است که در کتابی وحیانی، به همه تذکّر داده شود که بخش قابل توجّهی از آن کتاب برایشان قابل فهم نیست و باید تأویل گردد و تأویل آن آیات در قیامت رخ خواهد داد، امّا در عین حال مخاطبان ملزم باشند که آن کتاب را بپذیرند، که اگر نپذیرند، عذاب الهی در انتظارشان است!**

**این‌که خداوند قسمت مهمی از کتاب خود را مبهم گذاشته تا در آینده معنای آن ظاهر شود، به اعتقاد من، به این دلیل است که مظهر ظهور بعدی، بتواند با تشریح و توضیح آن آیات، نشان بدهد که از جنس وحی و مشابه نفر قبلی است. بهاءالله چگونه می‌تواند نشان بدهد که در ادّعای خود صادق است؟ به نظر می‌رسد بهترین راه این بوده است که رسول اکرم سخنانی را مجمل بگذارد تا نفر بعدی با تشریح منطقی آن سخنان، بتواند نشان بدهد که از همانجایی آمده که مظهر قبلی آمده است؟ آیات سورۀ اعراف که در بالا ذکر شد، حاوی این معنا نیز هست که موضوع قیامت و تأویل، در همۀ ادیان هست و ظهور بعد است که بخش‌های نامفهوم ظهور قبل را روشن و واضح می‌کند.**

**حبیبی حتّی نمی‌داند که موضوع «قیامت» در قرآن و آن آیاتی که بهاءالله بدان‌ها استناد نموده، چه ماجرایی در کتب تفسیر اسلامی دارد و به خاطر همین ناآگاهی است که می‌گوید سخنان بهاءالله با مفاهیم اسلامی سازگار نیست. برای تشریح بخشی از این ناآگاهی، آیۀ٢٧ از سورۀ مُلک نمونۀ خوبی است. در سورۀ ملک، نشانه‌هایی از قیامت و قدرت خداوند بیان شده و وقتی مخالفان رسول اکرم از او سؤال می‌کنند که «قیامت» چه زمانی است؟ جواب این است که علم ظهور قیامت نزد خداوند است و سپس در آیۀبعد آمده:**

**«فلما رأوه زُلفَةً سِیئَت وجوهُ الذین کفروا و قیل هذا الذی كُنتُم بِه تَدَّعونَ». [مضمون آیه به فارسی: پس زمانی که آن را نزدیک دیدند، روی کسانی که کفر ورزیدند، زشت شد و به آن‌ها گفته شد این همان است که آن را می‌خواهید].**

**من ترجمه‌های زیادی از این آیه را در اینترنت جستجو و نگاه کردم. همۀ آن‌ها فعل ماضی «رأوه» را به دلیل این‌که گمان کرده‌اند وعدۀ قیامت مربوط به آینده است، به معنای مضارع یا مستقبل آورده‌اند! برای این‌که معلوم سازم کار بدین سادگی‌ها که حبیبی و امثالش فکر می‌کنند، نیست و برای این‌که نشان دهم این آیه‌ مربوط به ظهور خود رسول اکرم است و منظور این است که ظهور آن حضرت هم «قیامت» بوده است و تنها توضیح بهاءالله است که گرفتاری مفسّرین و مترجمین را در باب قیامت رفع می‌کند، جملاتی از مرتضی مطهری را در بارۀ این آیه‌ می‌آورم و قضاوت را به خواننده می‌سپارم:**

**«آیۀ‌ عجیبی است، می‌فرماید: «و یقولونَ متی هذَا الوعدُ»، می‌گویند این وعده چه زمانی تحقّق پیدا می‌کند؟ «ان کنتُم صادِقین»(ضمیر جمع آورده است و مخاطب فقط پیغمبر نیست)‌ای مسلمانان،‌ای پیغمبر و همۀ اتباعت! اگر راست می‌گویید، تاریخ دقیقش را برای ما معیّن کنید. می‌گوید: بگو علم آن در نزد خداست و من فقط نذیری آشکار هستم، من اعلام خطرکننده هستم، من دقیقاً می‌دانم که هست، ولی کِی، با خداست. بعد بلافاصله می‌فرماید (در میان این آیات، تنها آیه‌ای است که در ابتدای آن «قُل» نیست، چون دنبالۀ آیۀپیش است): «فَلَما راوه زُلفَةً سیئت وجوه الّذین کفَروا و قیل هذَا الذی کنتُم بِه تَدَّعونَ» چون آن را نزدیک دیدند، چهرۀ این کافران (از کمال ناراحتی) زشت شد و به آن‌ها گفته شد این است همان که می‌خواستید.**

**از یک طرف صحبت آینده است که [قیامت] در چه زمانی است؟، یکدفعه قرآن می‌گوید که «وقتی آن را نزدیک دیدند». مفسّرین در توجیه این آیه‌، عجیب در حیص و بیص افتاده‌اند که یعنی چه؟ صحبتِ این است که قیامت در چه زمانی است؟، قرآن هم می‌گوید علمش با خداست، بعد پشت سرش می‌گوید همین که دیدند چنین شد (از گذشته خبر می‌دهد). روی این جهت، بعضی از مفسّرین گفته‌اند: شاید مقصود از کلمۀ «متی هذَا الوعدُ» قیامت نباشد، مقصود از آن وعده، وعدۀ عذاب در دنیا باشد نه عذاب در آخرت و عذاب در دنیا مانند آنچه در بَدر این‌ها گرفتار شدند. ولی آن، با آیۀقبل که صحبت از «إلیه تُحشَرونَ» است، جور درنمی‌آید. برخی گفته‌اند شاید از نظر این‌که مستقبل محقّق‌الوقوع است، در «فَلَما رأوه زُلفَةً»، لمّا به معنی متی باشد: هر زمان که آن را نزدیک ببینند، چنین خواهد شد؛ و حال آنکه آنجا لمّا است نه متی [...]». (آشنایی با قرآن، بخش هشتم، ص٢٢٣ و ٢٢٤)**

**آیات بسیاری در قرآن هست که با دقّت در آن‌ها می‌توان فهمید که معنای «قیامت» تطابق با معنای «ظهور» دارد. برای نمونه به چند مورد بدون این‌که توضیحی بنویسم، اشاره می‌کنم و سپس به بحث اصلی که پرداختن به سخنان حبیبی است، برمی‌گردم:**

**- در قیامت گروهی هدایت می‌شوند و گروهی ضلالت می‌یابند. (اعراف/ ٣٠)**

**- در قیامت کسانی که به کتاب الهی عمل نکرده باشند، خدا آنان را تزکیه نمی‌کند. (بقره/ ١٧٤)**

**- در قیامت برای کافران آزمایش وجود دارد و برای مؤمنان ازدیاد ایمان. (مدّثر/ ٣١)**

**- تذکّر به این‌که مؤمنین ادیان قبل به دلیل تحمل سختی‌ها به بهشت رفته‌اند. (بقره/ ٢١٤)**

**- پیامبران برای داوری بین اختلافات ظاهر شده‌اند (بقره/ ٢١٣) و در قیامت نیز همین اتّفاق خواهد**

**افتاد.(نحل/ ١٢٤)**

**- در قیامت عذاب بر مخالفان وارد می‌شود در حالی که آن‌ها اشعار ندارند. (عنکبوت/ ٥٣)**

**- زنده شدنِ مردگان در زمان ظهور و رخ دادن همین اتّفاق در قیامت. (بقره/ ٢٨)**

**- قرار دادن ترازو در قیامت (انبیاء/ ٤٧) و همچنین اطلاق این معنی به ظهور پیامبران. (حدید/ ٢٥)و...**

**غفلت از همین نکات است که باعث می‌شود حبیبی برای تشریح «تفسیر به رأیِ بهاءالله»، خود را درگیر موضوع «نفخۀ صور» نماید:**

**«برای مثال یک نمونه را ذکر می‌کنیم و آن معنای صور است که متفاوت از معنای مشهور گفته شده است. در کتاب ایقان، معنای صور، دعوت پیامبر اکرم تفسیر شده است». (ص69)**

**سپس حبیبی به هفت آیه از قرآن استناد کرده که دمیدن در صور، رخدادی است که بعد از رسول اکرم باید رخ بدهد و لذا باید مربوط به قیامتی در آینده باشد و بدان تفصیل او در ادامه، چنین نادانستگی خود را نسبت به مفاهیم کتاب ایقان برملا می‌سازد:**

**«نکتۀ بعد در بارۀ صور آن است که اگر همان یک آیۀ قرآن که بهاءالله پیش از این ذکر کرده است، [موجود بود]، شاید راحت‌تر می‌توانست چنین توجیهی را بر آن بار کند، امّا خوشبختانه آیاتی که در آن‌ها در بارۀ صور گفته شده، زیاد است و مخالف چیزی است که بهاءالله بیان کرده است: [...] فإذا نُفخ فی الصّور فَلا انسابَ بینَهم یومئذٍ و لا یتَسائلُون، پس آن‌گاه که در صور دمیده شود، دیگر آن روز میانشان، نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از حال یکدیگر نمی‌پرسند، فَإذا نُفخ فی الصور نَفخةً واحدَةً پس آن‌گاه که در صور یکبار دمیده شود.**

**در نتیجه، نفخۀ صور در آینده اتّفاق خواهد افتاد و نمی‌توان آن را به معنای ارتفاع ندای پیامبرِ [اسلام] در نظر گرفت». (ص ٧٠)**

**البتّه این سخن غلطی است که حبیبی برای خودش درست کرده که بهاءالله همۀ لفظ‌های صور در قرآن را به ظهور رسول اکرم تطابق داده است. نه تنها در کتاب ایقان چنین معنایی موجود نیست، بلکه در آثار دینی بهایی به تفصیل راجع به این موضوع بحث شده که صور، «ندای حقیقت» است، چه در وجه اتم آن توسّط پیامبران ظاهر شود و چه در مراتب پائین‌تر، توسّط اولیا. حتّی در کتاب ایقان، جلوه یافتن حقیقت به وسیلۀ حضرت امیر، به «صور علوی» اطلاق شده است. در کتاب ایقان، بهاءالله برای این‌که معلوم سازد که به کار رفتن لفظ «صور» در قرآن، به معنای «ندای مظهر ظهور» است، اینچنین به یکی از آیات آن کتاب کریم استناد کرده است:**

**«علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیّه را ادراک ننمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند، لهذا به قاعدۀ نحو استدلال نمودند: «اذا» که بر سر ماضی درآید، معنی مستقبل افاده می‌شود و بعد در کلماتی که کلمۀ «اذا» نازل نگشته، متحیّر ماندند، مثل این‌که می‌فرماید: «و نُفخ فی الصّور، ذلک یومُ الوعیدِ و جاءت کُل نَفس معها سائق و شَهِید» که معنی ظاهر آن این است: دمیده شد در صور و آن است یوم وعید که به نظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه؛ و در مثل این مواقع، یا کلمۀ «اذا» را مقدّر گرفتند و یا مستدل شدند بر این‌که چون قیامت محقّق الوقوع است، لهذا به فعل ماضی ادا شد که گویا گذشته است.**

**ملاحظه فرمائید چقدر بی‌ادراک و تمیزند، نفخۀ محمّدیّه را که به این صریحی می‌فرماید، ادراک نمی‌کنند و از افاضۀ این نَقرۀ الهی خود را محروم می‌نمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد اوست، می‌شوند با این‌که تحقّق وجودِ اسرافیل و امثال او به بیان خود آن حضرت شده [...] بلکه مقصود از صور، صور محمّدی است که بر همۀ ممکنات دمیده شد و قیامت، قیام آن حضرت بود بر امر الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند، همه را به خلعت جدیده ایمانیّه مخلّع فرمود و به حیات تازۀ بدیعه زنده نمود».**

**مفهوم سخنان بهاءالله این است که وقتی مسیحیان یا یهودیان، رسول اکرم را در بارۀ وعده‌های دینی خودشان تحت فشار قرار می‌دادند، آن حضرت به آن‌ها جواب داد که در صور دمیده شد، یعنی آن کسی که منتظرش بودید، ندای خود را بلند کرد. به عبارت دیگر بهاءالله با بیان مطالب یادشده، به مسلمانان اعلام می‌کند که معنای «صور» را ندانسته‌اند و مثالش برای نشان دادن این نادانستگی، یکی از آیات قرآن است. به نظر بهاءالله، علما چون معنای صور را ندانسته‌اند، به صرف و نحو تمسّک نموده‌اند و سخنانی گفته‌اند که موجّه نیست و لذا از خودشان قاعده درست کرده‌اند، در حالی که معنای ظاهری آیه‌ کاملا واضح و روشن است.**

**حبیبی اگر کتاب ایقان را درست خوانده بود، متوجّه می‌شد که قبل از مطالب بالا، بهاءالله وقتی از نفهمیدن سخنان مسیح توسّط علمای مسیحی گله می‌کند، نفخۀ صور را به طور عموم به ظهورت الهی معنا کرده است و نه اختصاصاً به ظهور پیامبر اسلام:**

**«علمای انجیل چون عارف به معانی این بیانات و مقصود مودعه در این کلمات نشدند و به ظاهرِ آن متمسّک شدند، لهذا از شریعۀ فیض محمّدیّه و از سحاب فضل احمدیّه ممنوع گشتند و جُهّالِ آن طائفه هم تمسّک به علمای خود جسته، از زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند، زیرا که در ظهور شمس احمدیّه چنین علامات که مذکور شد، به ظهور نیامد. این است که قرن‌ها گذشت و عهدها به آخر رسید و آن جوهر روح به مقر بقای سلطنت خود راجع شد و نفخۀ دیگر از نَفَس روحانی در صور الهی دمیده شد و نَفْس‌های مرده از قبور غفلت و ضلالت به ارض هدایت و محل عنایت محشور شدند و هنوز آن گروه در انتظار که کِی این علامات ظاهر شود و آن هیکل معهود به وجود‌اید تا نصرت نمایند و مال‌ها در راهش انفاق کنند و جان‌ها در سبیلش ایثار. چنانچه امم دیگر هم به همین ظنونات از کوثر معانی رحمت نامتناهی حضرت باری دور مانده‌اند و به خیال خود مشغولند».**

**یعنی، بهاءالله ظهور «سیّد باب» را پس از رسول اکرم، «نفخۀ دیگر» عنوان نموده و این، بدان معنا است که نفخه‌هایی همچون محمّد، مسیح، موسی، ابراهیم، نوح و غیرهم، پیش از سیّد باب رخ داده است. پس، از منظر بهاءالله اگر در قرآن خطاب به رسول اکرم جملاتی هست که نشان می‌دهد نفخۀ صور در آینده صورت خواهد پذیرفت، این بدان معنا خواهد بود که ظهور دیگری رخ خواهد داد. حقیقتاً یک نفر چقدر باید کتاب ایقان را بد بخواند که منظور و مقصود بهاءالله را نفهمد.**

* + - 1. **حبیبی سپس مدخلی را باز نموده و نام آن را «نقل ناصحیح» گذاشته و به مطالبی از کتاب ایقان خرده گرفته که نقل از آیات قرآنی است، امّا مطابقت با متن قرآنی ندارد. او از این در وارد شده که بهاءالله مدّعی است که «علم لدّنی» دارد و حال که چند آیه را متفاوت نقل نموده، پس حتما ادّعایش کذب است. او سپس شواهدی از نسخه‌های مختلف کتاب ایقان به دست داده که چاپ‌کنندگان کتاب ایقان در آلمان، آیۀمتفاوت با قرآن را درست کرده و متن کتاب ایقان را اصلاح نموده‌اند و عکس‌هایی از این نُسخ گراور کرده، آن‌گاه حبیبی لیستی از چهار آیه‌ای را که در کتاب ایقان به شکل دیگر روایت شده، آورده و در بخشی از مقاله‌اش چنین نوشته است:**

**«مهم‌ترین نمونه‌ای که میان آیۀ قرآن کریم با آنچه که نقل شده، تفاوت دیده می‌شود، آیۀ٢١٠ سورۀ بقره است. این آیه در دو جای ایقان به کار رفته است و در نسخۀ ١٥٧ صفحه‌ای ایقان، در هر دو جا اشتباه نقل شده [و] به صورت یوم یأتی الله فی ظلَل من الغَمام آمده است. البته در چاپ‌های بعدیِ کتاب (مثل چاپ آلمان)، این اشتباه تصحیح شده و آیه‌، مطابق قرآن کریم نقل شده و ترجمۀ آن نیز تغییر یافته است:**

**«و این مضمونات در قرآن هم نازل شده، چنانچه می‌فرماید: هل ینظرونَ إلّا أن یأتیَهم الله فی ظلَل من الغَمام»**

**[کریستوفر] باک نیز به این مسالله اشاره کرده است، ولی دلیل آن را اشتباهات کاتب آن ذکر کرده است و گفته که بهاءالله آن را تصحیح نموده است. امّا اشکال سخن او چنین است که در ابتدای کتاب ایقان نوشته است، «نازله از قلم اعلی» و بنابراین، اشکال را بر دوش کاتب گذاشتن به نظر نادرست است [...] بعلاوه، بهاءالله با استفاده از این آیۀنادرست، خواسته تا آن را به عنوان بشارتی بر آمدن مظهر خدا قلمداد کند، در حالی که آیۀاصلی، استفهام انکاری است و امتناع آمدن خدا را بیان می‌کند». (ص ٧٢ تا ٧٤(**

**یک) حبیبی مانند برخی افاضات دیگرش، خواسته نمایش بدهد که به عربی و فارسی و منطق و ضرب المثل و غیره تسلّط دارد. در اینجا هم نشان داده که اصلا معنای «استفهام انکاری» را نمی‌داند! و عجیب است کسی که در مقاله‌اش در بارۀ «عکس مستوی موجبۀ کلیه و جزئیه» می‌نویسد، «استفهام انکاری» را نفهمیده باشد! آیۀ قرآن در صورتی استفهام انکاری محسوب می‌گشت که لغت «الّا» را نداشت. در این حالت که لغت «الّا» موجود است، مفهوم و مضمون آیۀ«هل ینظرونَ إلّا أن یأتیَهمُ الله فی ظلَل من الغَمام»، این است که خداوند حتماً در سایه‌هایی از ابر خواهد آمد و آیا شما غیر از این را انتظار دارید؟ بنابراین، استناد بهاءالله به این آیه به عنوان بشارت به آمدن مظهر خداوند، استنادی کاملا درست است.**

**دو) حبیبی لغات «کاتب» و «مستَنسِخ» را که در ادبیات بهایی دو معنای متفاوت دارند، با هم مخلوط کرده و جملات بعدی او، مبنی بر این‌که کتاب ایقان «نازله از قلم اعلی» است، بر عمدی بودن این اختلاط قوت می‌بخشد. «کاتب» لقبی است که معمولا در بارۀ «میرزا آقاجان کاشانی» استفاده می‌شود، یعنی کسی که بلاواسطه سخنان بهاءالله را بر کاغذ می‌نوشت، امّا «مستَنسخ» کسی است که از روی متن اوّلیّه یا نسخه‌هایِ پس از آن، «رونویسی» می‌نماید. وقتی بهاءالله نوشته که کتاب ایقان از «قلم اعلی» نازل شده، بدین معنا نیست که خودش آن را نوشته است. این اصطلاحی است که در ادبیات بهایی به صدور کلمات از «مظهر ظهور» اطلاق می‌گردد و لغت «قلم» این معنا را نمی‌رساند که حتما خود بهاءالله مطلب را نوشته باشد. ممکن است تقریرِ این صدور، توسّط کسی که وظیفه‌اش نوشتن بیانات بهاءالله بوده (یعنی همان کاتب)، صورت گرفته باشد و ممکن است «آثار قلم اعلی» به خط خود بهاءالله یا عبدالبهاء و حتّی کس دیگر باشد. نسخۀ اوّلیّۀ کتاب ایقان که احتمالا به خط کاتب بوده است، موجود نیست. بعد از نزولِ کتاب مزبور، کسانی از روی نسخۀ اصل، استنساخ کرده‌اند. اگر اشتباهی صورت گرفته، مستنسخ مرتکب شده، نه کاتب.**

**سه) طبق روایتی که ثبت شده، کتاب ایقان به خط عبدالبهاء در محفظۀ آثار بهاییان در حیفا موجود است. بنابراین من به عنوان کسی که به صحّت خط عبدالبهاء اعتقاد دارم، آن نسخه را معتبرترین و به عبارتی، نزدیک‌ترین نسخه‌ها به نسخۀ اصل می‌دانم، امّا نمی‌دانم که نسخه‌های موجود، کدامیک مطابقت با آن دستخط دارد و حتّی نمی‌دانم که آیا کسی مطابقتی بین آن کتاب و نسخه‌های ایقان صورت داده است یا نه؟ با این وجود، یک بحث تاریخی در بارۀ نسخه‌های کتاب ایقان هست که «کریستوفر باک» به خوبی بدان پرداخته و حبیبی با استناد به کتاب او، معلوم ساخته که مباحث باک را خوانده است. حبیبی وقتی سؤالی مطرح می‌نماید که جوابش قبلا چاپ شده است، نشانه‌ای از روحیۀ حجَّتیّه‌ای خود به جا می‌گذارد. بهاییان خود اذعان دارند که استنساخ‌کنندگان کتاب ایقان، بی‌فکری‌هایی انجام داده و در زمان رونویسی، تغییراتی در متن کتاب ایجاد نموده‌اند. در کتاب باک عنوان شده که این موضوع باعث شد که بهاءالله خود به تدوین نسخه‌ای اقدام نموده و آن نسخه را برای ملّا علی اکبر شهمیرزادی به طهران بفرستد تا منتشر گردد.**

**چهار) من نقل قول حبیبی از کتاب کریستوفر باک را بر اساس صفحه‌ای که ذکر نموده، در کتاب باک پیدا نکردم. اگر حبیبی جملۀ خودش را در دهان باک گذاشته و یا حتّی جملۀ باک را درست روایت کرده باشد، اصولا آن حرف، به نظر من حرف صحیحی نیست. کسی که از روی متنی استنساخ می‌کند، امکان دارد لغت یا لغاتی را اشتباه بنویسد، امّا این‌که، هم آیه را به شکل دیگر بنویسد و هم معنی‌اش را، بسیار بعید است. من به عنوان کسی که اندکی سندخوانی کرده است، اعتقادم بر این است که نخستین نسخۀ کتاب ایقان، صادره از قلم اعلی (چه به خط بهاءالله باشد، چه کاتب و چه عبدالبهاء) آیۀنقل شده از قرآن، نقل به مضمون بوده و به عبارت دیگر، جملۀ مزبور در نسخۀ اصلی، «یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام» بوده است. گو این‌که نسخۀ به خط زین‌المقربین نیز همین گونه است. بنابراین، به نظر می‌رسد کسانی که در ایران کتاب ایقان را استنساخ می‌نموده‌اند، وقتی دیده‌اند که جملۀ مزبور با آیۀ قرآن همخوان نیست، به دلیل فشارهای جدلی، دست و پایشان را گم کرده‌اند و به خیال خود خواسته‌اند کاری را درست نمایند و این شده است که چنین اختلافی را دامن زده‌اند. چنین عملی قطعاً ناشی از نفهمیدن کلام حق است . البتّه دستکاری کتاب‌ها منحصر به بهاییان نیست، بلکه مسلمین هم گاه همینکار را کرده‌اند، خصوصاً اگر پای قائم و ظهورش در میان بوده است! در کتابی به نام طوفان البکاء، چاپ ژلاتینی، در فصل «حالات امام حسن عسکری»، صفحۀ ٤١٨ چنین آمده است:**

**«گویند که شیخی از سیّاحان روزی مرا ملاقات نموده بشارت داد که به یک واسطه از قول ابوالادیان که آن حضرت تا حال هست و تا قیامت خواهد بود. شنیدم که عمر حضرت قائم (ع) که به هزار و پانصد می‌رسد ظهور می‌فرماید. قول دیگر اهل زیج گویند هفت شاه که هفت کوکبند دو مرتبه به اتفاق به خانه‌های خویش داخل شدند هر مرتبه آشوب عظیمی در عالم بر پاشد. یک مرتبه سالی که طوفان نوح شد و مرتبۀ ثانی سالی که مظلوم کربلا جناب سیدالشهداء (ع) در صحرای کربلا به درجۀ رفیعۀ شهادت رسید و در سنۀ هزار و دویست و پنجاه و شش نیز کواکب به خانه‌های خود داخل خواهند شد و عجیب‌تر از ظهور آن حضرت به نظر نمی‌آید. قول دیگر از سید عظیم‌الشان فاضلی شنیدم که کتابی بسیار کهنه در ولایتی به هم رسیده و احادیث غریبۀ بسیار استکتاب شده است. از آن جمله حدیثی در وی دیده‌اند که عمر حضرت صاحب (ع) چون به دو هزار می‌رسد ظهور خواهد نمود العِلمُ عندالله.»**

**کسی که می‌خواسته کتاب مزبور را با حروفچینی چاپ کند، دیده که سه موضع از روایت فوق که با علامت قرمز مشخّص نموده‌ام، کم و زیاد چیزهایی در بر دارد که احتمالا به درد بهایی‌ها بخورد، لذا آن شخص، به جای این‌که فکر خودش را تغییر بدهد، آن سه موضع را تغییر داده! و به اوّلین سال، پانصد سال و به دوّمی و سوّمی، هزار سال افزوده و متن را به شکل زیر درآورده است تا دست بهاییان به جایی بند نباشد!**

**خوانندۀ این مقاله شاید شبهه کند که دست بردن در یک کتاب معمولی با دست بردن در آثار مظهر ظهور یا اولیای خداوند، با هم تفاوت دارد. البتّه این شبهه وارد است و من می‌نویسم که اگر از دستکاری‌های مرحوم دوانی در ترجمۀ «بحار الانوار جلد سیزدهم» بگذریم، مسلمانان در دست بردن در قرآن هم خودی نشان داده‌اند. شنیدم در قم کسی مدّعی شده که قرآنی یافته با ١١٥ سورۀ ! اما این ادّعا اگر شوخی بوده و یا شایعه، نمونۀ دیگر، مستند و قابل توجّه، بسیار است و به نقل بیارزد:**

**در سورۀ اعراف آیۀ٦٩ کلمۀ «بصطة» آمده است که در لغت عرب معنایی برای این لغت نیست و مترجمین و مفسّرین معنای این کلمه را معادل «بسطة» گرفته‌اند که در آیۀ٢٤٧ از سورۀ بقره آمده است. آیا باید فریاد کنیم و یا تعجب و یا گریه، که در سایت «پارس قرآن»، کلمۀ مزبور در سورۀ اعراف را به صورت «بسطة» ثبت نموده‌اند؟!**

**حقیقتاً کار این مسلمان که چنین لغتی را در فرهنگ عربی نیافته و دست و پایش را گم کرده و لغت را تغییر داده، با آن بهایی دست و پا گم کرده که آیۀ یادشده را تغییر داده، چقدر متفاوت است؟**

**از وجهی دیگر نیز به قضیه نگاه کنیم. آیا مگر هفتگانه بودن قرائت قرآن، جز این معنا دارد که تفاوت‌هایی در کلمات و معانی به وجود آمده است؟ و آیا ماجرای گردآوری قرآن توسّط عثمان، مگر حاوی چیزی غیر از این است که نسخه‌هایی متفاوت بود که یکسان شد و بقیه‌اش معدوم گشت؟ و آیا بحثی که راجع به «قرآنه‌ای خطی در صنعا» است، حاکی از اختلاف در نسخه‌های قدیمی قرآن نیست؟ منتها تفاوت در این است که مسلمان‌ها زور دولتی داشتند و توانستند معضل را حل کنند و قرآنی یکدست، به طور وسیع در عالم اسلامی منتشر سازند و اگر امروزه کسی در جایی بر اساس خیال خود، تغییری در متن قرآن وارد کند، اتّفاقی در عالم اسلامی نمی‌افتد و تأثیری بر روند صحّت قرآن و متن ثابت آن نمی‌گذارد. در آینده نیز، جامعۀ بهایی اگر توانایی لازم را به دست بیاورد، چنین خواهد کرد، البتّه با ذکر این‌که که تعداد دستکاری‌کنندگان در قرن اخیر، به دلیل باسواد و صاحب‌نظر بودنِ بهاییان و ازلیان و حجَّتیّه!، بسیار بیشتر از قرون نخستین اسلام بوده است و بنابراین، طبیعتاً کار پیچیده‌تر! دوستان حجَّتیّه که این کاره‌اند، خوب حرف مرا می‌فهمند!**

**پنج) کتاب ایقان متعلّق به بهاءالله است و او هر تغییری را که اراده کند، می‌تواند در کتاب خودش وارد نماید. روایتی که در بارۀ کتاب ایقان به خط عبدالبهاء موجود است، حاکی است که در برخی مواضیع در حاشیۀ آن کتاب، بهاءالله جملاتی را تحریر نموده و این بدان معنا است که در صورت انتشار، می‌بایست آن جملات به متن اضافه گردد. همچنین وقتی خود بهاءالله بعد از ملاحظۀ نسخه‌های دستکاری‌شده، اجازه داده است که آیۀ قرآن از صورت مضمون به صورت اصل آیه‌ منتشر گردد، دیگران را چه رسد که بدین کار اعتراض کنند؟**

**شش) معنای هر دو جملۀ مورد اختلاف، در هر دو صورت، یکی است و خدشه‌ای به مفهمومی که بهاءالله در پی بیان آن است، وارد نمی‌آورد. چه بگوییم: «روزی که خدا خواهد آمد» و چه بگوییم: «آیا غیر از این انتظار دارید که خدا بیاید؟» در معنا و مفهوم تفاوتی ایجاد نخواهد شد. پس دست و پا زدن برای تولید اشتباه در کتاب ایقان برای چیست؟**

**هفت) شبهه‌ای که مخالفان بدان دامن می‌زنند و آن را بزرگ می‌نمایند، موضوع «امّی» بودن و در عین حال «علم الهی» داشتن مظاهر مقدّسه است. می‌گویند اگر بهاءالله علم لدّنی داشت، چرا آیۀ قرآن را به شکل دیگر نوشت؟ برای رفع این شبهه و جوابی که از منظر دینی به این سؤال می‌توان داد، باید مثالی از قرآن بزنم. آیات بسیاری در قرآن نازل شده، مدلّ بر این‌که رسول اکرم، کتاب انجیلی را که در دست مسیحیان مدینه بود، تأیید و تصدیق کرد. همچنین آیه‌ای در قرآن هست که با استناد به گفته‌ای از مسیح، وعدۀ آمدن کسی به نام «احمد» به مسیحیان داده شده است:**

**«و إذ قال عیسى ابن مریم: یا بنی إسرائیل، انّی رسولُ‌الله إلیكُم مصدِّقاً لما بین یدَی من التَّوراة و مبشِّراً برسولٍ یأتی من بعدی اسمُه أحمدُ». (سورۀ صفّ، آیۀ٦) [مضمون آیه‌: و زمانی كه عیسى پسر مریم گفت: اى بنی اسرائیل، من فرستادۀ خدا به سوى شما هستم، در حالیکه تورات را تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌اى كه پس از من می‌آید و نامش احمد است، بشارت می‌دهم].**

**در اناجیل اربعه که موجود است و در زمان رسول اکرم، در دست مسیحیان مدینه نیز بود، چنین مطلبی درج نشده است. مسلمین برای رفع چنین شبهه‌ای به بحث تحریف روی آورده و گفته‌اند: انجیل تحریف شده است! البتّه استنباطی هست مبنی بر این‌که در انجیل، عبارت «تسلّی‌دهنده»(که وعدۀ آمدنش به مسیحیان داده شده است)، در لغات اناجیل اوّلیّه در زبانه‌ای سُریانی و رومانی، همان معنا را می‌دهد که «احمد» در زبان عربی. امّا نکته اینجا است اگر تصوّر نماییم که انجیل تحریف شده و یا «تسلّی‌دهنده» همان «احمد» است، نام رسول اکرم، «محمّد» بوده است و نه «احمد» و این موضوع، مشکل را برای مسلمانان مضاعف می‌کند. چنین شبهه‌ای از منظر دینی، جوابی ساده دارد. داستان این است که معناهایی در عالم هستی موجود است و «مظهر ظهور» آن معناها را در قالب کلمات می‌ریزد و در اختیار مردمان می‌نهد. حقیقت این است که «اصالت» با آن معانی است و نه ظاهر کلمات. بازی با کلمات، تغییر کلمات یا جملات، حتّی دستکاری احکام و بسیاری کارهای دیگر و در عین حال نگاه داشتن «اصالت معنا و حقیقت»، هنر مظاهر مقدّسه است.**

**مسیح همین کار را کرده است و آیا کدام کار عجیب‌تر است؟ این‌که تورات را قبول کنی، امّا حکم «سبت» را بشکنی، یا این‌که جمله‌ای از تورات را به صورت دیگر بیان کنی؟! رسول اکرم نیز چنین کرده است. آیا کدام عجیب‌تر است؟ این‌که انجیل را قبول کنی، امّا احکام آیین مسیحی را تغییر بدهی، یا این‌که معنایی در مسیحیت را به زبان دیگر در قرآن بیان کنی؟ و بالاخره آیا کدام عجیب‌تر است؟ این‌که قرآن را به عنوان کتاب آسمانی بپذیری و قواعد اجتماعی‌اش را نسخ کنی، یا این‌که جمله‌ای از جملات قرآن را با حفظ معنا، با لغات دیگر در کتاب ایقان درج کنی؟**

**معنایی در عالم هست مبنی بر این‌که پس از مسیح ظهوری رخ خواهد داد، اصلا چه اهمّیت دارد که اسم آنکه خواهد آمد، احمد باشد یا محمّد؟ همچنین معنایی در عالم هست، مبنی بر این‌که الله ظاهر خواهد شد، واقعاً چه اهمّیتی دارد که جملات بیان کنندۀ این معنا چه باشد؟ آنچه اهمّیت دارد، فهمیدن «حقیقت» و قبول کردن آن است. بهاءالله کار عجیبی نکرده است. جملاتی که در انجیل برای آمدن پسر خدا سوار بر ابر درج گشته، در قرآن همان مفهوم، امّا با کلماتی دیگر برای تجلّی الهی در این عالم بیان شده است و بهاءالله همان معنی را در قالب کلمات دیگر در کتاب ایقان گفته است. هر سه جملۀ انجیل و قرآن و ایقان، یک جمله و یک معنا است و اگر خرده‌ای بر بهاءالله می‌توان از بابت عدم تطابق جملاتش با قرآن گرفت، به طریقۀ اولی به رسول اکرم نیز می‌توان همان خرده را گرفت از بابت نقل‌هایی که در قرآن از انجیل آمده، ولی با انجیل مطابقت ندارد.**

**هشت) بهاءالله در کتاب ایقان به حدود ١٥٠ آیۀ قرآن و احادیث بسیار، استناد کرده است. اگر بخواهیم بگوییم آن‌ها را در قرآن و کتب حدیث جستجو، تنظیم و یادداشت نموده، طبیعی می‌بود که آیاتی که مطابقت با قرآن نداشت، به کتاب ایقان راه نمی‌یافت. این‌که آیاتی شبیه آیات قرآن، امّا با همان مفاهیم در کتاب ایقان درج گشته، خود نشانی است بر همان اصلی که در «بند ٥» همین نوشتار بدان اشاره کردم. بهاءالله با این کار نشان می‌دهد که نوشته‌اش از جنس قرآن است و از جایی سخن می‌گوید که پیش از او، رسول اکرم می‌گفت. او اگر چنین نمی‌کرد، شبهۀ جستجو و یادداشت‌برداری قوت می‌یافت و برای همین است که از آن حدود ١٥٠ آیه‌، حدود یک دهم را عیناً نقل نکرده است تا خواننده، به مشابهت الهی بودن دو کتاب پی ببرد. یعنی همان برخوردی که مسیح با تورات و رسول اکرم با تورات و انجیل نمود.**

**نکته‌ای که داعیۀ فوق را محکم‌تر می‌کند، نزول کتاب ایقان در دو شبانه روز است. دائی سیّد باب سؤالاتی را مطرح نمود و طی چهل و هشت ساعت، کتابی در جواب سؤالات او نوشته شد. نوشتن چنین کتابی با «ساختار بدیع فکری»، «ارجاع سندی» و «ادبیات منحصر به فرد»، به هیچوجه برای کسی که علم ذاتی ندارد، در دو شبانه روز امکان‌پذیر نیست. از این بابت شباهتی بین کتاب ایقان و تفسیر سورۀ یوسف (صادره از قلم سیّد باب) موجود است. هیچیک از این دو کتاب، محصول سیستم آموزشی زمان خود نیستند و فکری بدیع و نگاهی تازه به کتاب قرآن دارند که کوچک‌ترین ارتباطی با درس‌های مدارس دوران خود پیدا نمی‌کنند، امّا در عین حال، در بیان تفسیر، تأویل و مفهوم خود، منسجماند. چه کسی می‌تواند دلیل این انسجام را توضیح دهد؟**

**از این رو است که مخالفان آیین بهایی به دست و پا افتاده‌اند تا ثابت کنند که کتاب ایقان در دو شبانه روز نوشته نشده و حبیبی نیز به این سخن بی‌وجه استناد جسته است. (ص ٦٥) دائی سیّد باب در اواخر سال ١٢٧٧ قمری به عتبات رفت و بهاءالله را ملاقات نمود و در بازگشت، کتاب ایقان به خط عبدالبهاء را با خود به ایران آورد. این کتاب در ‌خاندان افنان موجود بود، تا این‌که خانم فاطمه افنان آن را در سال ١٣٢٧ شمسی به واسطۀ طرازالله سمندری برای نگاهداری، به محفظۀ آثار بهایی فرستاد و من سند این ارسال را در کتاب «اسناد بهاییان ایران از سال ١٣٢٠ تا پایان ١٣٣١» آورده‌ام.**

**اصلا فرض کنیم که بهاءالله این کتاب را ظرف دو سال نوشته است. چه نمونۀ دیگری هست که نشان دهد مفسّری و یا دین‌شناسی، طی دو سال کتابی نوشته باشد که مستند به قرآن بوده، امّا ساختار فکری و منظر نویسنده، کوچکترین ارتباطی با حوزه‌های دانش دینی مسلمانان نداشته است؟ مفسّران قرآن ده‌ها سال درس می‌خوانند و وقتی تفسیری می‌نویسند، معمولا از روی دست همدیگر استفاده می‌کنند و به همین دلیل تفاسیر اسلامی شبیه هم هستند. مخالفان آیین بهایی هر چه هم سعی بکنند که زمان نوشتن کتاب ایقان را کش بدهند، با ساختار بدیع آن کتاب می‌خواهند چه کنند؟ مفاهیمی که کتاب ایقان مطرح می‌نماید، مخاطب را قادر می‌سازد که سطحی بسیار عمیق‌تر از آنچه را دارا بوده، از قرآن بفهمد و به عظمت آن سفر جلیل پی ببرد.**

**نُه) چند سال پیش به خاطر دارم آیت الله رضا استادی، که اگر اشتباه نکنم آن موقع ریاست حوزۀ علمیۀ قم را بر عهده داشت، بدون این‌که بداند نویسندۀ رسالۀ «هفت وادی» بهاءالله است، با تمجید فراوان، آن رساله را در کیهان اندیشه چاپ نمود و حاشیه‌هایی بر آن نگاشت. چون برخی آیات قرآنی در متن رسالۀ «هفت وادی» با عین آیات قرآن متفاوت می‌نمود، از جملۀ حاشیه‌ها، توضیحات آقای استادی بود مبنی بر این‌که این کار «اقتباس» است و ایرادی ندارد! بنابراین استناد مخالفان به آیاتی از قرآن (حدوداً پانزده عدد) که به شکل دیگر در کتاب ایقان درج شده، امّا معنا همان معنا است، حتّی از نگاه بی‌غرضانۀ یک اسلام‌شناس هم قابل تکیه نیست.**

* + - 1. **حبیبی در بحث یادشدۀ بالا، سخن خود را با مثال دیگر نیز مطرح کرده است:**

**«ذکر این نکته شایسته است که تغییر در کتاب ایقان در چاپ‌های مختلف، فقط مربوط به ذکر اشتباه آیات قرآن نیست، بلکه در مواردی به دلیل اشتباهات نحوی کتاب ایقان، در چاپ‌های بعدیِ این کتاب، عبارات اصلاح شده‌اند. از این میان می‌توان به تغییر کلمۀ «فَلتُقَدِّسن» در چاپ اوّلیّۀ کتاب ایقان به عبارت «قَدِّسوا» اشاره کرد». (ص ٧٤)**

**منظور حبیبی از مثال فوق، نخستین پاراگراف کتاب ایقان در نسخۀ اوّلیّه است: «فَلتُقَدِّسن انفسکُم یا اَهل الارض لعل تَصلُن إلی المقام الذی قَدَّر الله لکُم». [مضمون به فارسی:‌ای اهل ارض، پس حتما باید نفس‌های خود را پاک کنید، شاید به مقامی که خداوند برای شما مقدّر نموده، واصل شوید].**

**در قواعد عمومی صرف و نحوی که نوشته شده، آمده که برای ساختن صیغۀ امر غائب، از «لام مکسور» بر سر فعل مضارع استفاده می‌شود و اگر بر سر «لام»، حروفِ «فاء»، «واو» و «ثم» بیاید، لام را ساکن می‌خوانند. در این قواعد، ساختن صیغۀ امرِ مخاطب، قوانین خودش را دارد و بنابراین، به نظر امثال حبیبی، چون بهاءالله قاعدۀ «امر غائب» را برای «امر مخاطب» استفاده نموده و به همین دلیل، کلمۀ «فلتقدّسن» اشتباه است و باید «قدّسوا» باشد، لذا بهاییان آن کلمۀ اشتباه را در چاپ‌های بعدی اصلاح کرده‌اند.**

**من جواب سخنان حبیبی را در «بند ١» از همین نوشتار داده‌ام که مظاهر مقدّسه، مقیّد به قواعد قوم نیستند، گو این‌که در قرآن نیز قواعد قوم مراعات نشده است و من مثال‌هایی اندک به دست دادم. حتّی ادیبان و شعرا نیز در همۀ حالات مقیّد به قواعد دستور زبان نیستند، چه رسد به پیامبران. در حقیقت، همانطور که در تاریخ اسلام رخ داد، مؤمنان قواعد کلام را از روی نوشته‌های پیامبران استخراج می‌کنند. وقتی بهاءالله به جای «قدّسوا»، کلمۀ «فلتقدّسن» را به کار برده است، برای من این معنا را می‌دهد که در نظر بهاءالله، می‌توان قواعد امر غائب را برای امر حاضر نیز به کار برد و اگر این‌گونه شد، آسمان به زمین نخواهد آمد و معنا تغییر نخواهد کرد. عجب آنکه در جملۀ یادشده، عبارت «لعل تصلن» نیز خارج از قواعدِ رایج در «صرف و نحو» است، زیرا نوشته‌اند که «لعل» بر سر اسم ظاهر می‌شود. جملات بالا باز به بهاییان توضیح می‌دهد که هیچ اشکال ندارد اگر «لعل» بر سر فعل بیاید و آسمان معنا فرونخواهد افتاد.**

**این‌که بهاءالله اجازه داده است که «فلتقدّسن» در کتاب ایقان به «قدّسوا» تبدیل شود، به اعتقاد من، بدین معنا است که اگر این کلمه، باعث می‌شود که گروهی از بهاییان دست و پایشان را گم کنند و یا عدّه‌ای مانند حبیبی و دوستانش، گرفتار لفظ بشوند و از معنا غافل بمانند، تغییر دادن آن لغت، هیچ اشکالی ندارد. امّا سؤال اینجا است که حالا که آن کلمه درست شده است، موضع مخالفان چیست؟ داستان کتاب ایقان مانند همۀ کتاب‌های وحیانی، اصلا داستان لغت و صرف و نحو و سجع و قافیه نیست. ماجرا، ماجرایِ بیان معنا در قالب کلمات است.**

**اما نکتۀ باریک‌تر ز مو این‌که آن قاعدۀ صرف و نحو برای ساختن فعل امر، مانند بسیاری از قواعد دیگر، قاعده‌ای مطلق نیست. در زبان عربی، استفاده از «لام امر» برای «صیغۀ مخاطب» هم کاربرد دارد! یعنی کلمۀ «فَلتُقَدِّسن» می‌تواند که خارج از قاعده نباشد. مثلا در کتاب‌های صرف و نحو آورده‌اند که می‌توان گفت: «لِتُحسنوا إلی الفُقَراء»، یعنی: به فقرا احسان کنید و یا حتّی می‌توان از صنعت ابهام استفاده کرد و گفت: «لِتُؤَدَّب یا حبیبی»، یعنی: باید ادب شوی،‌ای دوست من،‌ای آقای حبیبی!!**

**برای این‌که نشان بدهم «قاعده»، آن چیزی است که مظهر ظهور می‌گوید، باز به قرآن ارجاع می‌دهم و دو آیه از قرآن را در ذیل درج می‌کنم که از لحاظ کلام و معنا بسیار شبیه‌اند، امّا یک کلمه در این دو آیه‌، گر چه در موضع یکسان صرف و نحوی قرار دارد، امّا به دو صورتِ «منصوب» و «مرفوع» ذکر شده است:**

**«ان الذین آمنوا و الذین‌هادوا و النَّصارى و الصابِئین، من آمن بالله و الیوم الآخرِ و عمل صالحاً، فَلَهم اجرهم عندَ ربِهِم و لا خوف علَیهِم و لا هم یَحزَنُونَ»؛ و «ان الذین آمنوا والذین‌هادوا و الصابِئونَ و النَّصارى، من آمن بالله و الیوم الآخرِ و عمل صالحاً، فَلا خوف علَیهِم و هم یحزنُونَ». بر اساس قواعد صرف و نحو، صورت درست کلمه، «صابئین» است، زیرا معطوف به اسم «ان» است و لذا در آیۀ دوم «صابئون» از قاعده خارج و به اعتبار سخن حبیبی «اشتباه» و «غیر قابل پذیرش» است. آن کسی که در بند قواعد صرف و نحو است، هر موضعی راجع به این آیات می‌گیرد و هر دلیلی برای توضیح این اختلاف می‌دهد، راجع به همۀ کلمات و جملاتی که به نظرش در کتاب ایقان، مطابق با قواعد صرف و نحو نیست، نیز بدهد.**

* + - 1. **حبیبی در جای دیگر مقاله‌اش کار را به چشم‌بندی رسانده و عنوان «نقل ناکامل» را برای وارد ساختن ایراد به بهاءالله انتخاب کرده و نوشته:**

**«بهاءالله در کاربرد بعضی از آیات و روایات، با نقل ناکامل آن‌ها، مطلب مورد نظر خود را بر آن بار کرده است. در این موارد با مراجعه به آیه‌ و روایت نقل شده، مشاهده می‌شود که معنای روایت مخالف معنایی است که او آن را بیان کرده است». (ص٧٤ و ٧٥)**

**حبیبی تذکّر داده که موضوع «نقل ناکامل» زیر مجموعۀ همان «تفسیر به رأی» است که این بخش را برای فهم بهتر جدا کرده است! مثالی که حبیبی برای اثبات خود انتخاب نموده، نشان از ذهنی درهم و برهم دارد که در فهم دینی مشکل بزرگی را با خود حمل می‌کند.**

**ماجرا این است که بهاءالله برای این‌که به مخاطبِ مسلمان خود ثابت کند که انبیای الهی مقامی مشترک دارند، به دو آیۀ قرآن و چند حدیث اسلامی استناد جسته است. گر چه باعث طولانی شدن نوشتار می‌شود، امّا برای نشان دادن غرض حبیبی، لازم است که ابتدا مطالب ایقان را بخوانیم:**

**«و این مظاهر حق را دو مقام مقرّر است. یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را به یک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی، بأسی نیست، چنانچه می‌فرماید: «لا نُفَرِّقُ بین اَحدٍ من رُسله»، زیرا که جمیع مردم را به توحید الهی دعوت می‌فرمایند و به کوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت می‌دهند و کل به خِلَع نُبُوَّت فائزند و به رداء مکرُمت مفتخر. این است که نقطۀ فرقان می‌فرماید: «اَمَّا النَّبیونَ فَأنَا» و همچنین می‌فرماید: «منم آدم اوّل و نوح و موسی و عیسی» و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده‌اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است، از مجاری بیانات ازلیّه و مخازن لئالی علمیّه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و این طلعات، مواقع حکم و مطالع امرند و امر، مقدّس از حجباتِ کثرت و عوارضاتِ تعدّد است. این است که می‌فرماید: «و ما اَمُرنَا إلّا واحدَةٌ» و چون امر، واحد شد، البتّه مظاهر امر هم واحدند و همچنین أئمۀ دین و سراج‌های یقین فرمودند: «اَوّلُنا محمّد و آخِرُنا محمّد و اَوسطُنا محمّد». باری، معلوم و محقّق آنجناب بوده که جمیع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قمائص مختلفه ظاهر شدند».**

**حالا ببینیم که داستان حبیبی چه چیزی است. در قرآن آیه‌ای هست:**

**«و من یُطِعِ اللهَ و رسولَه، فَاولئک مع الذین انعم اللهُ علیهِم من النَّبیینَ و الصِدّیقینَ و الشّهداء و الصّالحین و حَسُنَ اولئک رفیقاً»[مضمون به فارسی: کسانی که از خدا و رسولش اطاعت می‌نمایند، با کسانی هستند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشته است، مانند انبیاء و صادقان و شهدا و صالحان و اینان چه نیکو رفیقاناند.]**

**حدیثی از «انس بن مالک» روایت شده است که روزی اَنَس از حضرت رسول راجع به تفسیر آیۀ مزبور سؤال نمود و رسول اکرم جواب داد که منظور از پیامبران در آیۀفوق من هستم و مقصود از صدّیقین، برادرم علی و منظور از شهداء، عمویم حمزه و مقصود از صالحین، دخترم فاطمه و اولاد او حسن و حسین است. حبیبی بر اساس این حدیث، فهم دینی خود را نشان داده و چنین بر بهاءالله خرده گرفته است:**

**«ملاحظه می‌شود که حضرت پیامبر در این حدیث شریف، منظور از النّبیین در آیۀذکر شده را فرموده‌اند که خودشان هستند، حال آنکه بهاءالله با استفاده از این فرمایش می‌خواهد ثابت کند که ایشان با تمامی پیامبران یکی هستند. جالب است که اشراق‌خاوری نیز در کتاب قاموس ایقان، چندین حدیث با همین مضمون را در ذیل همین آیۀآمده، نقل کرده است».**

**واقعاً من نمی‌فهمم حبیبی وقتی ساده‌ترین ترکیب معنایی در دین را متوجّه نمی‌شود، چگونه به خود اجازه داده است که راجع به کتاب ایقان و حدیث و قرآن اظهار نظر کند؟ آیۀ قرآن مدلّ است بر این که مؤمنان به رسول اکرم، با انبیاء و شهداء و صدّیقین و صالحین محشور و در بهشت با یکدیگر رفیقان نیکویی خواهند بود. این پُر واضح است که مدلول آیه‌ حکایت می‌کند که چهار گروه مذکور، می‌توانند خارج از حوزۀ آیین اسلام و مربوط به ادیان دیگر باشند. این آیه‌ و تفسیر رسول اکرم دلالتِ ضمنی قوی، بر موضوع رَجعَت دارد. وقتی رسول اکرم گفت «منظور از انبیاء، من هستم»، یعنی آن حضرت در مقام تفرید و توحید، همانند مسیح و موسی و ابراهیم و غیرهم بوده است. به عبارت دیگر همۀ صفاتی که انبیای قبل داشته‌اند، در رسول اکرم نیز بوده و بالعکس. این همان مفهومی است که بهاءالله در ایقان ذکر نموده و من در بالا، بخشی از آن را نقل نمودم.**

* + - 1. **آخرین مبحثی که حبیبی بدان پرداخته، «جعل روایت و اشکالات سندی» نام دارد. در این بخش، روایتِ «إذا قام القائمُ، قامتِ القیامة» که در کتاب ایقان به عنوان «روایت مشهور» عنوان گشته، مورد انتقاد قرار گرفته است. حبیبی نوشته که این حدیث «در هیچ یک از کتب روایی شیعه» وجود ندارد. او سپس روی انتقاد خود را به کتاب «قاموس ایقان» که تألیف «اشراق‌خاوری» است، متوجّه نموده و مطلب مندرج در آن کتاب را که نقلی از شیخ احمد احسائی است و روایت مزبور در آن درج شده، با نسخه‌ای خطی از کتاب شیخ احمد مقایسه نموده است: «[اشراق‌خاوری] این روایت مشهور را از کتابی با نام «شرح رسالۀ عرشیّه»، نوشتۀ شیخ احمد احسائی نقل کرده و بخشی را که متضمّن جملۀ مورد گفتگو است، عیناً نقل می‌نماید. البتّه شرح رسالۀ عرشیّۀ شیخ احسائی در زمرۀ کتب حدیثی برشمرده نمی‌شود، امّا مراجعۀ به آن، نتیجه‌ای جالب در بر دارد. عبارت «إذا قام القائمُ قامت القیامة» حتّی در این کتاب هم وجود ندارد [...] در واقع اشراق‌خاوری این عبارت را در بین عبارات شیخ احمد احسائی گنجانده و در کتاب خود نقل کرده است. بنابراین تنها سند ارائه شده توسّط بهاییان بر این روایتِ به قول بهاءالله مشهور، جعلی و دروغین است». (ص ٧٦)**

**حبیبی عکسی از بخشی از رسالۀ عرشیّه را در مقالۀ خود گراور کرده است که عبارت ذیل در آن درج است:**

**«و للقیامة الصغری إطلاق من حیث المعنی و یراد بها قیامُ القائم من آل‌محمّد». (ص ٧٧) [مضمون به فارسی: و برای قیامت صغری از حیث معنی اطلاقی هست و از آن، قیام قائم آل‌محمّد مُراد می‌گردد].**

**چنان‌که شواهدی ارائه نمودم، دستکاری در کتاب‌ها فراوان است و حالا برای این‌که بفهمیم اشراق‌خاوری، جملۀ «کَما ورد فی الحدیثِ عن الصادِقِ، علیه السّلام، إذا قام القائمُ قامتِ القیامة» را از خودش درآورده و در بین جملات شیخ احمد گذاشته و یا در نسخه‌هایی که از رسالۀ عرشیّه استنساخ شده، استنساخ کنندگان جملۀ فوق را درآورده‌اند، بحثی است منوط به این‌که نسخه‌هایی از کتاب‌های حدیث و رسالۀ عرشیّۀ قبل از ظهور سیّد باب ملاحظه شود تا معلوم گردد که چه کسی در ماجرا دست برده است. این مهم فعلا از توان و ارادۀ من خارج است. البتّه این سخن بدان معنا نیست که بهاییان دیگر در این باب تحقیق نکرده‌اند. در سایت «نگاه»، مقاله‌ای از شخصی به نام کوشا منتشر شده که مشارالیه بر اساس نوشته‌های مخالفان آیین بهایی، به صحّتِ بودنِ این حدیث اشاره کرده است. دسترسی به این مقاله آسان است.**

**اما چیزی که در این مبحث برای من جالب است، همان جمله‌ای است که در بالا از رسالۀ عرشیّه ذکر کردم و حبیبی آن را گراور نموده است تا نشان بدهد که اشراق‌خاوری در کتاب شیخ احمد دست برده است. بیان صریح شیخ این است که قیامت دو نوع است، «صغری» و «کبری» و «قیامت صغری» همان ظهور قائم است. این جمله چه به حدیث امام جعفر صادق وصل باشد و چه نباشد، همان معنی را می‌دهد که بهاییان مُراد می‌کنند.**

**منتها نکته این است که چه کسی آمده قیامت را به دو نوع صغری و کبری تقسیم کرده است؟ داستان وقتی به شکل منطقی نگاه شود، معلوم می‌گردد که در احادیث اسلامی، روایاتی وجود داشته است مبنی بر این‌که قیامتی که در قرآن ذکر شده، همان ظهور قائم است. علما وقتی بر اساس تصوّرات خود از قیامت، آن را منافی با ظهور قائم دیده‌اند، قیامت را بر دو نوع تعریف کرده‌اند! اگر این‌گونه استدلال نکنیم، به وجود آمدن عبارت «قیامت صغری» در ادبیات اسلامی، معنایی نخواهد داشت. بنابراین، همانطور که بهاءالله گفته است، «روایت‌های مشهوری» در بین آحاد مسلمانان وجود داشته که زمانی که قائم بپاخیزد، قیامت شده است، و گر نه بحث بالا در کتاب‌های حدیث و تفسیر اسلامی اصلا موضوعیّت پیدا نمی‌کرده است.**

**از این‌ها گذشته، حالا گیریم که روایت «إذا قام القائمُ، قامت القیامة» را بهاییان از خودشان درآورده‌اند. با احادیث دیگر که ضامن و کافل همین معنا هستند، چه باید کرد؟ یک نمونۀ آن، حدیث مُفَضَّل در بارۀ زمان ظهور قائم است که به راحتی در اینترنت قابل مشاهده است و با عبارت «هل للمأمولِ المنتَظرِ المهدی من وقتٍ موقت یعلَمُه النّاس؟» آغاز می‌گردد.**

**مُفَضَّل از امام صادق سؤال نمود که آیا برای ظهور قائم زمانی مشخّص هست که شیعیان آن را بدانند و آن حضرت در جواب، سخنانی گفت بدین مضمون که برای ظهور نمی‌توان وقت معیّن نمود. مُفَضَّل دوباره پرسید: سیّد من، به چه دلیل خداوند وقت ظهور را برای شیعیان روشن نمی‌کند؟ امام به او گفت: ظهور قائم همان «ساعت»، یعنی قیامت، است که خداوند در کتاب قرآن ذکرش را کرده است. در ادامه، امام به آیات دیگر قرآن که راجع به قیامت است، اشاره نمود و فرمود: آیا انتظار دارند جز این‌که «ساعت» بر آن‌ها «ناگهانی» وارد شود؟ نکتۀ جالب توجّه آنکه بنا به گفتۀ امام صادق در روایت مُفَضَّل، در زمان ظهور قائم، مردم توقّع ندارند که آن اتّفاق رخ بدهد و این کلام آن امام همام، عجیب مطابقت معنایی دارد با سخن مسیح که گفت: موعود، چون دزد در شب خواهد آمد!**

**در کتاب تفسیر «سیّد‌هاشم بحرانی» که به «البرهان فی تفسیر القرآن» موسوم گردیده است، احادیث بسیار از ائمۀ اطهار نقل شده که مفسّر مزبور آیات قیامت در قرآن را به ظهور قائم معنا کرده و مطابق ساخته است. این کتاب در اینترنت قابل مطالعه است و همۀ این تفصیلات به این معنا است که زمانی که قائم به پا خاست، قیامت برپا شده است.**

* + - 1. **در «بند ٢» این نوشتار، نقل قولی از حبیبی آوردم که توضیحاتی در بارۀ ضربال مثل «هر گردی گردو نیست» را درج کرده بود. همچنین در مقدّمۀ این نوشتار آوردم که برای این‌که بفهمم «میثاق شیبانی» کیست، به اینترنت سری زدم. از قضا در سایت بهایی‌پژوهی مقاله‌ای دیدم در بارۀ «امام زمان» که جملات زیر در آن درج شده بود:**

**«و اما مسالۀ ذلت و خواری شیعیان که در حدیث شریف ذکر شده است، به هیچ وجه بشارتی برای میرزای شیرازی نیست. مکرراً گفته ایم که هرگردویی گرد است، ولی هر گردی گردو نیست».**

**حالا احتمالا نویسندۀ این مقاله نیز حبیبی است. او باشد یا هر کس دیگر، معلوم می‌شود در سایت بهایی‌پژوهی متخصص «گردو» زیاد است. پیشنهاد می‌کنم که این شخص یا این گروه، به جای نوشتن مقاله راجع به حدیث و قرآن و ایقان، بهتر است پی تخصّصشان را بگیرند و تنها به «گردوبازی» بپردازند.**

**\*\*\***

**ب) از موضع کتاب رمزوراز**

1. **«دایرۀ تحقیق بیت‌العدل اعظم در حیفا- اسرائیل، در پاسخ به اتّهامات نجفی، یادداشتی تهیه كرده است كه در آن اطلاعات و تحلیلات زیر آمده است:**

**اتّهام حذف اشارات احترام‌آمیز نسبت به صبح ازل: دایرۀ تحقیق در یادداشت مورّخ 10 سپتامبر 1991 كه به واسطۀ بیت‌العدل اعظم برای نگارنده ارسال داشته است،(به این اتّهام) چنین پاسخ می‌گوید: «نجفی می‌گوید پذیرش مرجعیّت ازل توسّط حضرت بهاءالله در طبع 1308 ایقان موجود بوده و در طبع‌های بعدی ایقان (فقرات دالّ بر) این پذیرش، اصلاح شده است** **آیه‌ای از ایقان كه نجفی به عنوان شاخص قبول مرجعیّت ازل توسّط حضرت بهاءالله بدان استناد می‌كند چنین است: "تا آنكه از مصدر امر حكم رجوع صادر شد و لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم."** **نجفی و منـابع ازلی، عبارت "مصدر امر" را اشاره به ازل فرض كرده‌اند**\*\*. گرچه نجفی مدّعی است كه آیۀمذكوره در طبع‌های بعدی ایقان اصلاح شده است\*\*\*\*. امّا وی خودش عین این آیه را در صفحات 312- 311 كتابش نقل كرده و نشان داده است كه مأخذ آیه، صفحۀ 195 ایقان (طبع1933) می‌باشد\*\*\*\*. امّا این نسخۀ ایقان دقیقاً همان طبعی است كه فتوكپی صفحۀ عنوان، صفحۀ اوّل و صفحات 59- 58 آن، در صفحۀ 467 كتاب نجفی درج و به عنوان "نسخۀ اصلاح شده" تأكید شده است. به طور خلاصه، آیه‌ای از ایقان كه به ادّعای نجفی اصلاح شده است، در طبع‌های كتاب، از اوّل تا كنون؛ یعنی در واقع در كُلّیۀ نُسَخ ایقان موجود است و نجفی خود آن را از طبع1933 گرفته و در كتابش درج نموده استاتّهام نجفی دالّ بر اینكه این اشاره از نشرهای بعدی كتاب ایقان پاكسازی شده است، در تناقض آشكار می‌باشد با ارجاعات خود نجفی به این آیه؛ آن‌گونه كه در نسخۀ موسوم به "اصلاح شده" موجود است.»(رمزوراز، ص64)\*\*

1. **«اتّهام جمع آوری و انعدام «اوّلین طبع» ایقان: هدف نجفی این است كه با اتّهام پاكسازی عبارات احترام‌آمیز منسوب به ازل و نیز با تهمتِ جمع آوری و انهدام چاپ‌های سنگی اصلی كتاب ایقان، هم حضرت بهاءالله و هم پیروان ایشان را بی‌اعتبار سازد. دایرۀ تحقیق در پاسخ به این اتّهام نیز چنین می‌نویسد: [بیان آقای باك (در واقع بیان نجفی) دالّ بر اینكه "نُسَخ نخستین طبع، مخفیانه جمع‌آوری و نابود شده‌اند" به طور ساده، مبتنی بر هیچ مدركی نیست. همان طور كه در بخش بعدِ این یادداشت مشخّص است، اصلاحاتی كه حضرت بهاءالله، بنفسه‌الاقدس در ایقان انجام دادند، نسخه جدیدی از كتاب به وجود آورد و به طور خیلی طبیعی، نُسَخ دیگر از حیّز انتفاع ساقط شدند.] این توضیح، به عنوان انكاری قاطع از هر گونه توطئۀ بهایی در جهت حذف و دفع آنچه «اوّلین طبع» كتاب ایقان گفته می‌شود، وجود طبع 1308 را نه تأیید می‌نماید و نه ردّ می‌كند؛ گرچه چنین می‌نماید كه فحوای پاسخ دایرۀ تحقیق، طرح وجود چنین نسخه‌ای را به سبب ضرورت‌های استدلال، قلمداد می‌كند. عبارت مبهم «به طور خیلی طبیعی، نسخ دیگر از حیّز انتفاع ساقط شدند»، تمایزی بین دستنویس‌ها و چاپ‌های سنگی، ملحوظ نمی‌دارد. چون این اطمینان وجود دارد كه مهم‌ترین و مبرهن‌ترین شاهد موجود در متن «اصلی» كتاب ایقان، دالّ بر داعیۀ تسلیم حضرت بهاءالله به خواست صبح ازل، در حقیقت، از متن هیچ یك از نشرهای كتاب، پاكسازی نشده است، سایه‌ای از تردید اهمّیت نسبی همۀ دیگر خرابكاری‌های ادّعایی ازل‌گرایانه را فرامی‌گیرد. هیچ بررسی دیگری از ایقان نیز هرگز به این نتیجه نرسیده است كه نسبت به دستنویس اوّلیه و اصلی، دستكاری‌هایی صورت گرفته است. ما می‌دانیم كه حضرت بهاءالله خود در حواشی نسخۀ اصلی اضافاتی را مرقوم فرموده‌اند، امّا هرگز چیزی از آن نكاسته‌اند. اكنون به مسألۀ منقولات اشتباه ادّعایی از آیات قرآنی می‌پردازیم.»(رمزوراز، ص64)**
2. **«اتّهام منقولات اشتباه از قرآن و احادیث: راجع به این اتّهام كه حضرت بهاءالله در به خاطرآوری ارتجالی فقراتی از آیات قرآنی، دچار خطا شده‌اند، دایرۀ تحقیق چنین پاسخ می‌گوید: «حضرت بهاءالله بنفسه‌الاقدس در خلال ایّام حیاتشان متن كتاب را مورد تجدید نظر قرار داده، تغییرات لازم را مشخّص فرمودند؛ به نحوی كه بعد از آن یك نسخۀ تجدید نظر‌ شدۀ كتاب در دسترس قرار گرفت. در چندین مورد از الواح حضرت بهاءالله اشاراتی می‌توان یافت مبنی بر اینكه آن حضرت در خلال سال‌های 1305 و 1306 هجری قمری (1889- 1887 میلادی) كار تجدید نظر در كتاب را، به خصوص برای همانند كردن فقرات قرآنی با معیارهای جاری، به عهده گرفتند. نمونه‌ای از این الواح در كتاب فاضل مازندرانی، اسرارالآثار درج شده است كه بخشی از آن عیناً ذكر می‌شود: "كتاب ایقان هم، صحیح آن به جناب علی اكبر علیه بهایی عنایت شد. نُسَخ موجوده باید به آن مطابق شود یا از روی آن مجدّد بنویسند. این اولی و انسب است." در این‌جا از مراجع رسمی بهایی تأییدی بر وجود یك نسخۀ اصلی ایقان و "یك نسخۀ تجدیدنظر شدۀ" جدید از آن، ملاحظه می‌كنیم. منقولات قرآنی، بین سال‌های 88- 1887، با متن استاندارد قرآن، انطباق داده شدند. بر اساس این اطلاعات، مبرهن می‌شود كه تاریخ‌گذاری 1308 قمری توسّط نجفی برای اوّلین چاپ سنگی تجدیدنظر شدۀ ایقان، بسیار مؤخّر است. دایرۀ تحقیق در یادداشت22 ژانویه 1995 می‌نویسد: "در هیچ یك از دو چاپ سنگی اوّلیۀ ایقان، آیاتی از قرآن متفاوت از متون معتبر موجود نقل نشده است به جز آیۀ210 از سورۀ 2 كه در طبع اوّل آمده است." این مطلب نظر نجفی را نقض می‌نماید. دایرۀ تحقیق می‌گوید در اوّلین چاپ سنگی ایقان، فقط یك مورد نقل تصحیح نشدۀ قرآنی (210/2) وجود داشته؛ در حالی كه نجفی ادعا می‌كند ده آیۀممزوج به "خطا" در نقل آیات موجود بوده است. بدون دسترسی به این دو چاپ سنگی بمبئی، نویسندۀ حاضر قادر به اتخاذ تصمیمی مستقلّ در این مورد نیست. دایرۀ تحقیق از انواع تغییرات متنی دیگر نیز سخن می‌گوید، مثل اصلاحات سبكی و دستوری. حضرت بهاءالله خود، در رسالۀ سؤال و جواب كه مكمّلی است بر كتاب اقدس، فرایند تصحیح و دلایل آن را افشاء می‌فرمایند: "بسیاری از الواح نازل شد و همان صورت اوّلیه، من دون مطابقه و مقابله، به اطراف رفته؛ لذا حسب الامر به ملاحظۀ آنكه معرضین را مَجال اعتراض نماند، مكرّر در ساحت اقدس قرائت شد و قواعد قوم در آن اجراء گشت." و چنین مطلبی البتّه حملاتی را از آن دست كه نجفی انجام داده، محتمل می‌سازد. چنین افشاگری‌هایی در مورد تصحیـح، به خصوص از جانب خود حضرت بهاءالله، امثال نجفی را پاك كنف می‌كند. دایرۀ تحقیق در همین یادداشت، به نحو تأییدآمیزی فاش می‌سازد كه: «در مورد تغییرات سبكی و دستوری باید خاطرنشان كرد كه تغییرات متعدّدی كه همۀ آن‌ها در متون استنساخ شده در زمان حیات حضرت بهاءالله منعكس شده‌اند، ثبت شده است و این بدان معنی است كه آن حضرت این تغییرات را ملاحظه و تأیید فرموده‌اند. امّا بعضی از این تغییرات در نسخه‌های چاپ سنگی اوّلیه اعمال نشده‌اند. لطفاً به سند ضمیمه كه در آن تعدادی از این تغییرات فهرست شده، رجوع نمایید..»(کتاب رمزوراز، صص66- 65)**
3. **«بر خلاف رأی نجفی، هیچ كسی را نباید به علت اصلاحات در متن، مذمّت كرد. این‌ها همه، جزیی از تاریخ استنساخ ایقان و سابقۀ طبع و نشر آن است. خطاهای موجود در نسخه‌های خطی این سِفر مبین كه حضرت بهاءالله خود بدان توجّه فرموده‌اند، به همراه بی‌نظمی‌های فوقاً مذكور در نسخه‌های چاپی، احتمالاً اسئلۀ بیشتری را به وجود خواهد آورد كه در فقدان یك نسخۀ نقّادی شده، نسبت به وجود یك نشر عادی تحقیقی، مطرح می‌گردد؛ نسخه‌ای كه نظریّات منقّدانۀ مربوط به آن، همۀ این مسائل و مشكلات را حلّ و فصل خواهد كرد.»(کتاب رمزوراز، ص69)**

**\*\*\***

**بخش هجدهم- عمل‌کرد آن**

**مهم‌ترین کار ایقان در رابطه به اظهار امر علنی جمال جانان چه بوده است؟ اوّلین عرصۀ تاریخی عمل کرد ایقان چه بوده است؟ دوّمین عرصۀ عمدۀ عمل کرد ایقان چه بوده است؟ عمل کرد ایقان در رابطه با ادیان دیگر چه بوده است؟ تأثیر ایقان در نحوۀ استدلال مؤمنان چه بوده است؟ برترین کار ایقان در رابطه با تفسیر قرآن چه بوده است؟ عمل کرد ایقان در رابطه با وعود ادیان چه بوده است؟ ایقان چه کار عمده‌ای نسبت به کتب آسمانی قبل، بخصوص انجیل جلیل و قرآن مجید انجام داده است؟ چرا کارکرد ایقان شریف به مفتاح (کلید) تشبیه شده است؟ نقش ایقان در اصلاحات دینی چه بوده است؟**

**الف) از منظر منابع بهایی**

1. **«حال این بنده (جمال اقدس ابهی)، رشحی از معانی این کلمات را ذکر می‌نمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن به جمیع تلویحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند، تا از هیمنۀ کلمات از بحر اسماء و صفات ممنوع نشوند و از مصباح احدیّه که محل تجلّی ذات است، محجوب نگردند.»(کتاب ایقان، ص19)**
2. **«اگر کسی قدری (در ایقان مبارک) تأمّل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی (مقصود حضرت باب) را از آنچه ذکر شده ادراک می‌نماید.»(حضرت بهاءالله، مقدّمۀ کتاب ایقان، ص ه)**
3. **«ملّا علی اکبر وَفَّقهُ‌اللّه علی العرفان، اگر کتاب ایقان را ملاحظه نمایند البتّه به افق اعلی راه یابند.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، ص186)**
4. **«به درستی می‌توان مدّعی شد که در میان تمامی کتب نازل از قلم شارع دیانت بهایی، این کتاب (ایقان)، به تنهایی، با برداشتن سدهای دیرینه‌ای که چنین عبورناپذیر، ادیان بزرگ عالم را از هم جدا کرده، اساسی مصون و مستحکم را برای آشتی و دوستی کامل و دائم پیروان این ادیان مستقرّ می‌نماید.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
5. **«این کتاب مستطاب که در آستانۀ اظهار امر علنی حضرت بهاءالله نازل گشت، «*رحیق مختوم*»ی (شراب مُهرشـده ای) را که مُهر آن «*مُشک و عنبر*» بود، به عالم انسانی ارزانی داشت و *سِتر کتاب*»‌ی را که دانیال نبیّ به آن اشاره کرده بود، برداشت؛ و معانی «*کلمات*»ی را کـه به گفتۀ همین نبیِّ مكـرّم می‌بایست تا «*روز پایان، پوشیده و پنهان*» می‌ماند، آشکار و عیان ساخت.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
6. **«نگارش این اثر وزین، تحقّق بخشندۀ وعدۀ حضرت باب است که به روشنی فرموده بود حضرت موعود متن ناتمام کتاب بیان را تکمیل خواهد نمود.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
7. **«ترجمۀ کتاب ایقان راتمام کرده‌امتا یاران الهی (مغرب‌زمین) به گنجینۀ دیگری از آثار قلم‌اعلی دسترسی یابند و در سبیل رشد روحانی خود از آن استفاده نمایند و از مطالعۀ این سفر کریم بر مراتب فهم و ادراک خود در بارۀ مقامات سامیۀ ظهورات الهیّه روز به روز بیفزایند.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، کتاب گوهر یکتا، ص258)**
8. **«(کتاب ایقان) چون مفتاحى در دست پیروان اسم اعظم قرار گرفته‌است که با آن ابواب علم و دانائى را که تا آن زمان براى انسان ناشناخته بوده، باز نموده‌اند.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءلله، فونت نیورومن14، ص91)**
9. \*\*«ایقان..."به جهت وضوح و بساطت نسبی‌اش، می‌تواند جاذب هر خوانندۀ متفکّری باشد"**"هیچ محقّق متفکّرِ دین نمی‌تواند مجذوب آن نشود."**"برای هر محقّق این نهضت (امر مبارک)، (ایقان) کتابی اجتناب‌ناپذیر است"\*\***این کتاب می‌تواند خواننده را به "کسب بینشی واضح نسبت به صحف مقدّسۀ سالفه و درک رسالت حقیقی حضرت باب و حضرت بهاءالله"** **هدایت نماید.»(نقل از مقالۀ "مقام و موقف کتاب مستطاب ایقان"، خاضع فناناپذیر و سینا فاضل، ص4)**
10. **«(کتاب ایقان) به سبب دقّت و ظرافتش، به مثابۀ مفتاحی است برای زُبُر و الواح، و مفسّری است جهت كتب و صحف‌ِ الله كه در هر صباحی ظلمت و تاریكی را زائل می‌سازد. به وسیلۀ‌ آن، ختم رسولان برداشته شد و معضلات و كنایات كتب پیشینیان روشن گشت.»(جناب ابوالفضائل گلپایگانی، مندرج در رمزوراز، ص و)**
11. **«خودش (ملکۀ ماری از رومانی) هم راجع به چندین کتاب بهایی، از جمله کتاب ایقان و حقایق مندمج در آن سخن گفت.»(نقل قول از مارثا روت، مرور معبود، ص528)**
12. **«منشی هیکل مبارک (حضرت ‌ولیِّ‌امرالله) از طرف ایشان می‌نویسد آن حضرت چقدر مشتاقند که این کتاب (ایقان) به طور کامل و صحیح ترجمه شود؛ زیرا "بهترین وسیلۀ آموزش و تعلیم نفوسی است که به تعالیم اصولی و اساسی امر مبارک علاقه‌مند شده‌اند. کتاب ایقان و کتاب دکتر اسلمنت کافی است که هر متحری را در ماهیت الهی امر مبارک به مؤمنی واقعی تبدیل کند." (ترجمه) لذا، این کتاب نه تنها در جریان تبلیغ یک اثر حاشیه‌ای نیست؛ بلکه باید در مرکز فعالیت‌ها قرار گیرد.» [هوپر دانبار، کتاب ایقان (مصاحبه‌ای با هوپر دانبار)، ص4]**
13. **«این کتاب مستطاب (ایقان) به عنوان متنی شاخص و حاوی اصولِ اعتقادات بهایی، به تعیّن و تبلور هویت بهایی مساعدت کرده، نیروی محرکۀ عظیمی را به توسعۀ تبلیغی آن بخشیده است.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتم النبیین"، ص1)**
14. **«این کتاب که در ژانویۀ 1861"نازل" شد، همچنین زمینه ساز اظهار امر مُشرف به وقوعِ حضرت بهاءالله شد که در آوریل 1863 میلادی رخ داد.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتم النبیین"، ص1)**
15. **«این تفسیر بدیع (کتاب ایقان)، موانع را کنار می‌زند و امکانی واقعی بر داعیۀ ظهوری فراقرآنی را مستند و مستدلّ می‌سازد؛ ظهوری که در همان زمان، حضرت باب مدّعی آن شـده بـودنـد.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتم النبیین"، ص3)**
16. **«این سفر جلیل (کتاب ایقان) همچنین اساسى دائمى براى استقرار وحدت نهائى در میان ادیان سالفه بنیان گذاشته و چون مفتاحى در دست پیروان اسم اعظم قرار گرفته‌است که با آن ابواب علم و دانائى را که تا آن زمان براى انسان ناشناخته بوده باز نموده‌اند.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءلله، فونت نیورومن14، ص91)**
17. **«این کتاب نفیس منشأ الهام براى مبلّغین امر شده و نویسندگان بهایی بر اساس آن کتب و رسالات بسیار برشته تحریر درآورده و با استفاده از دلایل عقلی و منطقى و یا با تفسیر نصوص کتب مقدّسه قبل به اثبات حقیقت و اصالت پیام حضرت بهاء‌الله برخاسته‌اند. این کتاب در حقیقت بینش جدیدى به پیروان امر‌الله عطا نموده و آنان را بر کشف اسرار دین و تبلیغ امر حضرت ربّ العالمین با بصیرت و دانائى بیشتر موفّق و توانا ساخته‌است.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءلله، فونت نیورومن14، ص91)**
18. **«حضرت بهاء‌الله در این سفر جلیل (کتاب ایقان) به جاى این‌که یکباره بشرح دلایل و براهین حقّیت رسالت حضرت باب بپردازند نخست مطالبى در باره انبیاى دیگر بیان مى‌کنند، از حیات پیامبران و صدمات و بلیات وارده بر آنان سخن مى‌رانند، حقیقت رسالت مظاهر مقدّسه را آشکار مى‌کنند و اصول مشترک شرایع الهیّه را توصیف مى‌فرمایند. حضرت بهاء‌الله با اتّخاذ این روش خواننده را با حقیقت دیانت خود آشنا مى‌کنند و شناسائى و عرفان پیامبرش را بر وى میسر مى‌نمایند و پس از برقرار ساختن این اساس محکم در صفحات آخر کتاب در باره حضرت اعلی و رسالت روحانى آن حضرت گفتگو مى‌کنند و همان دلایل و موازینى را که براى اثبات حقانیت انبیاى دیگر به کار برده بودند براى اثبات حقّیت امر بدیع ارائه مى‌فرمایند.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءلله، فونت نیورومن14، ص90)**
19. **«کتاب ایقان بسیارى از پیروان ادیان و مذاهب مختلفه را به درک حقیقت دین‌شان توانا ساخته‌است و این در حقیقت نخستین قدم در راه ایمان به حضرت بهاء‌الله محسوب مى‌شود. این کتاب مستطاب جلوه خاصّی به کتب مقدّسه ادوار قبل بخشیده، بسیارى از مطالب مندرجه در آن‌ها را روشن و آشکار ساخته و مفهوم واقعى اصل تطوّر ادیان را واضح و عیان نموده‌است. این سفر جلیل همچنین اساسى دائمى براى استقرار وحدت نهائى در میان ادیان سالفه بنیان گذاشته..»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءلله، فونت نیورومن14، ص91)**
20. **«وقتی کسی مفاهیم قرآنی را با فرمول‌های کتاب ایقان مطالعه کند، نه تنها در خواندن قرآن دچار سردرگمی نمی‌شود، بلکه هر جا که سخنی هست که در منطق نگاه اسلامی قابل درک و فهم نبوده، در اینجا قابل فهم می‌شود.»(تورج امینی. خواب‌های رسولانه یا پیچ و تاب‌های غیر مسؤولانۀ عبدالکریم سروش؟ سایت بالاترین،  ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۸:۳۲ | آخرین ویرایش: ۱۶ مرداد ۱۳۹۵، ۰۹:۰۴۵)**

**ب) از منظر کتاب رمزوراز**

1. **«كتاب مستطاب ایقان پُلی رستاخیزی (eschatological) است؛ پلی كه از ساحل اسلام آغاز شده، جریانه‌ای اصلاح‌گرایانۀ دروازۀ بابیّت را طی نموده، تدریجـاً و متكاملاً از عـالم اسلام دور شده، و سرانجام به ارض موعود، یك جهانبینی جدید دینی، واصل گشته است.»(رمزوراز، ص17)**
2. **«جایگاه این كتاب مستطاب به عنوان اثری منزول، پس از اظهار امر علنی در سال1863، سبب تقویت انتشار روز افزون آن شد؛ تا آنجا كه، این اثر به تنهایی، در هر طرح و فعّالیت تبلیغی، تا حدّ اثبات اعتبار و حقانیّت مظهریّت حضرت بهاءالله، پیشروی نمود.»(رمزوراز، ص90)**
3. **«این كتاب مستطاب، انفصال متصوّرۀ قیامت‌نشان از اسلام را وجهی منطقی بخشید و همزمان، شوق و حرارت موعودگرایانۀ جاری در جامعۀ بابی را، قبل از ظهور آن هیكل الوهیِ دیگری كه حضرت باب پیش‌گویی فرموده بودند، تقویت نمود.»(رمزوراز، ص93)**
4. **«این، حضرت بهاءالله بودند كه به دفاع از "مُدّعیّات اصولی" حضرت باب قیام فرمودند و در بعضی زمینه‌ها، (با نزول کتاب ایقان) به ترجمان جوهر آن مُدّعیّات برای بابیان كم‌سوادتر و خارج از جرگۀ علماء مبادرت نمودند.»(رمزوراز، ص154)**
5. **«كتاب ایقان نگاشتـه شـد تـا جامعۀ نوخاستۀ بابی را برای لحظه‌ای رستاخیزی و در شرف وقوع، آماده سازد؛ لحظۀ خجسته‌ای كه بهاءالله مفسّر را به بهاءالله مُنزِل، مبدّل می‌نمود.»(رمزوراز، ص261)**
6. **«استفادۀ حضرت بهاءالله از قرآن برای حمایت از حضرت باب بود و نه چیزی دیگر. امّا در کمتر از دو سـال، کتـاب ایقان جهت مشروعیّت بخشیدن به(و یا ارائه نمودنِ) اعتبارِ رسالتِ نفس حضرت بهاءالله، در عرصه‌های تبلیغی، به کار گرفته شد.»\*\*\*\*(رمزوراز، ص294)**
7. **«از لحاظ اصولی، کتاب ایقان در جریان اصلاحات دینی شریک و سهیم است؛ زیرا دین و مذهب را از چنگال انحصاریِ علما بیرون می‌آورد.»(رمزوراز، ص315)**
8. **«کتاب ایقان، به عنوان سندی حاوی گفتارهای مکرّر ایدئولوژیک و نهانی، در مرحله‌ای پیش از اظهار امر علنی و قبل از اقدامات تقنینیِ دورۀ مظهریّت حضرت بهاءالله، چه باید در پرتو راز موعودیّت خوانده شود یا نشود؛ به زودی بابیان را بر انگیخت که قرآن را، به عنوان متنی استدلالی برای اثبات مرجعیّت حضرت بهاءالله پس از اظهـار امر علنی، بـه کار گیـرند.»(رمزوراز، ص342)**

**\*\*\***

**بخش نوزدهم- مخاطَبان مخصوص آن**

**شخصیت‌های معروف مرتبط با ایقان چه کسانی هستند؟ مخاطبان اوّلیّۀ ایقان چه کسانی بوده‌اند؟ آیا بابیان اوّلیّه هم در زمرۀ مخاطبان ایقان بوده‌اند؟ وقتی مخاطب مستقیم ایقان خال اکبر، یک شیعۀ اصیل بوده است، چگونه ایقان مسیحیان را نیز مخاطب قرار داده است؟ آیا جهانیان از جرگه مخاطبان ایقان بیرون می‌افتند؟ تنوّع مخاطبان ایقان را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ کدام روش تفسیری ایقان توانسته هم زمان شیعیان و مسیحیان را مخاطب سازد؟ کدام لایۀ ایقان مخاطب شدن جهانیان را توجیه می‌کند؟ چه حدّی از کتاب ایقان به متون مسیحی می‌پردازد و به چه دلیلی؟ بابیان بغداد، شیعیان ایران، مسیحیان جهان، و مردم عالم بر اساس چه وجه مشترکی، همزمان، مخاطبان ایقان قرار گرفته‌اند؟**

1. **«شاید بتوان گفت که در میان آثار مقدّسۀ نازله از قلم حضرت بهاء‌الله کتاب مستطاب ایقان بیش از هر اثر دیگرى در بین مؤمنین اوّلیه در کشور مقدّس ایران منتشر بوده ‌است.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن14، ص90)**
2. **«افرادى هم در آن زمان در ایران بودند که اصولاً کارشان استنساخ الواح بود و احباب نُسَخ لازم از الواح را از آنان دریافت مى‌کردند. کتاب ایقان از جمله آثارى بود که این کاتبان را براى تهیه نُسَخ لازم براى همۀ متقاضیان سال‌ها مشغول نگاه مى‌داشت.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن14، ص90)**
3. **«نخستین نکته‌اى که در مطالعه کتاب ایقان باید مورد توجّه قرار گیرد این حقیقت است که حضرت بهاء‌الله این رساله نفیسه را در جواب نفسى نازل فرموده‌اند که به شریعت اسلام مؤمن بوده‌است. بنا‌بر‌این شواهدى که آن حضرت در این سفر جلیل نقل نموده‌اند، اغلب از آیات قرآن مجید و احادیث و اخبار اسلامى مى‌باشد.»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فونت نیورومن14، ص91)**
4. **«گیرندۀ رساله در خلال متن، با عبارات و القابی‌چون "ای برادر من" و "ای عزیز" و "ای سائل مُحبّ" مخاطب می‌گردد. گرچه شرایط نزول كتاب ویژه است، امّا باید طیف گستردۀ مخاطبان دیگری را نیز كه آن حضرت مدّ نظر داشته‌اند ملحوظ داریم. طبیعتاً بابیان، مورد بلافصل ایـن طیفِ وسیع می‌باشند و با عباراتی چون "اِسمَعُوا یا اهلَ البیان" خطاب می‌شوند. بسیار جالب توجّه است كه اهل بیان، به همان طریقی كه آن حضرت در بخش‌های بعدی، مسیحیان را مخاطب می‌سازند، منادا می‌گردند: "وَفَّقنَااللهُ وایّاكم یا مَعشرَ الرّوح، لَعَلَّكم مِن لِقاءالله فی ایّامه لاتحتجبون". و سرانجام كل عالم انسانی مخاطب می‌گردد: "قدّسوا انفسكم یا اهلَ الارض" و "یا ملاء الارض، فی ظهورات البَدء، تجلّیاتِ الختم، تَشهَدون." بـه نحـو قابـل اثباتی، اظهارات حضرت بهاءالله به مخاطبان دورتر(نسبت به بابیان)*،* شکلی شاعرانه و حتی شاید جنبه‌ای خیال‌پردازانه (fictive) به خود می‌گیرد. امّا با قضاوت بر اساس طبیعت خطاباتِ بعدی آن حضرت به زمامداران و رهبران عالم، كاملاً محتمل می‌نماید كه آن حضرت جرگۀ وسیعی از مخاطبان را در نظر داشته‌اند.»(رمزوراز، صص48- 47)**
5. **«تفسیر آیات قرآنی به وسیلۀ تفسیر متون انجیلی، یگانه روال تفسیری واسعی است كه حضرت بهاءالله در كتاب ایقان به كار می‌برند. چنین می‌نماید كه آن حضرت در ورای مخاطبان فعلی (بابیان و شیعیان)، مستمعان مسیحی را نیز مدّ نظر داشته‌اند.»(رمزوراز، ص155)**
6. **«امّا اگر در کتاب مستطاب ایقان مسیحیان مخصوصاً مُخاطَب واقع نشده باشند، بعضی از عقاید رستاخیزی آنان، واقع شده است. از جمله، به وعودِ قیامت‌نشان مسیحی توجّهی تمام مبذول گشته است. حضرت بهاءالله انگار که خوانندگانی مسیحی را پیش‌بینی کرده باشند، تقریباً یک چهارم متن کتاب را به مواضیع مسیحی اختصاص داده‌اند.»**
7. **«"قل یا اهلَ الارض، هذا فتیً ناریٌّ یرکُضُ فی بریَّةِ الرّوح و یُبشّرکم بسراج الله و یُذکِّرُکم بالامر الّذی کان عن افقِ القدسِ فی شطر العراق، تحتَ حُجُباتِ النُّور، بالسّتر مشهوداً." در این‌جا آشکارا، "اهل الارض" مخاطب می‌گردند. امّا به جهت این‌که پیام نیز معـادل مُخاطب باشـد، باید حائز وَقری جهانی بوده، ثمرات تاریخی و عمومی به بار آورد.»(رمزوراز، ص323)**

# فصل دوّم- اصلِ موانعِ معرفتِ موعود

## مقدّمه

**موعود عصارۀ عشق هیاکل الوهی ادوار پیشین است که به دست زمان سپرده می‌شود. گویی فروغی عشق‌آمیز از قلب گذشته‌های دور می‌خیزد، قرون و اعصار را درمی‌نوردد و در زمانی مقرّر، در مکانی معیّن، خورشید‌سان، از افق زمان سربرمی‌آورد. موعود، روح رهایی‌بخش نسل‌های متوالی است که در تنگناهای تاریخ و در گسل‌های تکامل، به گونۀ نیرویی تحرّک‌بخش، جوامع بشری را به پیش می‌راند. موعود نقطه‌ای نورانی در ظلمت زمان است که پیوسته ذهن و روح مردمان را روشنی و پویایی می‌بخشد. و سرانجام، موعود محبوب، به گونۀ هیکلی انسانی از دل زمان بیرون می‌آید و بر مرکب زمان سوار می‌شود و عنان آن را در دست می‌گیرد؛ آن‌گاه زمان خود ارّابۀ ارادۀ او می‌گردد. موعود به قوایی غیبی زمان را بستر جریان مشیّت مهیمن خود می‌کند و مکان را مجرای فوران قدرت قاهرۀ خویش می‌نماید. آن‌گاه تمامی نماد‌های رستاخیز حول هیکل او حلقه می‌زنند و هر کدام جلوه‌ای از عظمت و اقتدارش را نمایان می‌سازند. و موعود که عصارۀ عشق و عطوفت تمامی تاریخ را با خود دارد، مردمان را به سوی خود فرامی‌خواند تا نزدیک شوند و از دست مکرمتش جام حیات جدید بستانند و از فم رحمتش اسرار یوم بدیع بشنوند. موعود محبوب سخت می‌کوشد تا خود را به آدمیان بشناساند؛ زیرا کسی را استطاعت آن نیست که مستقیماً به عرفانش فائز شود. او حیات بخش‌ترین حقایق را در کلامش می‌ریزد و به خلق محتاج ارزانی می‌دارد و زیباترین نغمات را در سخنش می‌نشاند و به مردمان محروم می‌رساند. او روح حیات می‌دمد و منظر نجات می‌نماید. او هر کاری می‌کند تا بلکه خلایق به معرفتش موفّق شوند و از فضل و رحمتش نصیب برند. معرفت موعود مهم‌ترین موضوع زمان می‌شود و مَحبَّت موعود لازم‌ترین فرایند روزگار می‌گردد.**

**اما اذهانی که به خرافه‌های قرون آلوده شده، چگونه او را بشناسد؟ و ارواحی که با تفاله‌های تاریخ آغشته گشته، چطور او را دریابد؟ همین جا است که مردمان دو دسته می‌شوند. یک دسته آنانی که دست و دل از آنچه داشته‌اند می‌شویند و همۀ هستی خود را به ید خلاق موعود می‌سپارند و یک دسته آنانی که سخت به آنچه داشته‌اند می‌چسبند و در مقابل موعود صف می‌آرایند و ذهنیّات ذلیل و حدسیّات حقیر خود را ملاک معرفت او قرار می‌دهند. گروه اوّل از گنداب‌های تاریخ کنده می‌شوند و در عرصۀ خلق بدیع قدم می‌نهند و گروه دوّم در فاضلاب‌های زمان فرو می‌روند و در آن پنهان می‌شوند. گروه اوّل جان را در کف ایثار می‌گیرند و فدای موعود می‌کنند و گروه دوّم جان را به جدال می‌آمیزند و برای فنای موعود به پا می‌خیزند. دستۀ اوّل در جرگۀ ملائک وارد می‌شوند و در خط مقدّم خلق بدیع جای می‌گیرند و دستۀ دوّم با ابلیس جلیس می‌گردند و به کشتار ملائک می‌خیزند؛ آن گاه رفته رفته این سؤال بزرگ بر سینۀ سموات می‌نشیند که چه چیز آنان را در خیمه‌گاه موعود در آورد و چه چیز اینان را در اردوگاه ابلیس جای داد؛ این سؤال بزرگ**

**حتّی خورشید نیم‌روزی را هم متحیّر می‌کند و این پرسش سترگ حتّی ستارگان شبگاهی را نیز به شگفتی می‌آورد. چرا آنان در جرگۀ قربانیان موعود جای گرفتند؛ و چرا اینان در جبهۀ قاتلان موعود مقر گزیدند؟ عوامل عرفان آنان چه بود، و موانع معرفت اینان چه؟**

**و هنگامی که شمس جمال موعود در سیمای سمایی باب اعظم تجلّی کرد، مخلصان با جان به استقبالش شتافتند و مغرضان به جنگ با جبروتش برخاستند؟ و اکنون پرسش بزرگ این است: آنچه بخصوص شیعیان منتظر ایران را از ایمان به موعود محبوبشان بازداشت چه بود؟ و آنچه که همچنان آنان را از عرفان حضرتش منع می‌کند چیست؟**

**روزی روزگاری که شیعیان مشتاقانه برای دخول در عبادت ماه رمضان آماده می‌شدند، حضرت موعود را در سربازخانۀ شهر تبریز، در حالی که رأس یکی از فدائیانش بر سینه‌اش سپر شده بود، با طنابی به میخی آهنین آویختند و در سه نوبت پیاپی، هر نوبت دویست و پنجاه تفنگ را به سویش نشانه رفتند و به فرمان یکی از همان شیعیان منتظر، آتش گشودند. قریب ده هزار نفر از منتظران ظهور حضرتش که بر بام‌های اطراف گرد آمده بودند، صحنۀ تیرباران محبوب مُنجی خود را تماشا کردند و بعد هم خود را برای مناسک سنگین ماه رمضان و ادای ننگین عبادت به درگاه حضرت احدیّت، آماده نمودند. و اکنون همچنان نسل‌های بَعدی موعودکُشان، محبان مؤمنش را در عرصۀ ایران زمین به دار می‌آویزند و به جوخۀ رگبار می‌سپارند و به ظلمت زندان می‌افکنند تا شاید به کلی از این دیار دیرین معدوم و مفقود گردند؛ سرزمینی که وجهی جان‌سوز و وجهی دل‌افروز، هر دو را داراست. امّا قدرت و نفوذ موعود آنچنان بود و هست و بغض و عُدوان دشمنانش نیز آنچنان بود و هست که هنوز نه آنان از میدان مهیّای قربانی هراسی دارند و نه اینان از تازیانۀ تنبیه الهی باکی. اقبال آنان بسی مستحکم است و مُدام، و اعراض اینان هم بسیار مشخّص است و مستدام. آن اقبال را فقط ید رحمت الهی پاداش تواند داد و این اعراض را نیز تنها دست قدرت صمدانی عقوبت تواند کرد. و باز باید پرسید، از خورشید خروشان پرسید، و از ماه و ستارگان پرسید، از گنبد بلند مسجدها پرسید و از دیوار ضخیم حوزه‌ها پرسید، که چه بوده است علّت این اعراض عظیم؟ چه عاملی منتظران عاشق را به موعودکُشانی شایق تبدیل کرد؟ چه دستانی به جای نوازش گیسوان موعود، پنجه در رخسارش افکندند و چه کسانی به جای رساندن آب گوارا به لبه‌ایش، زهر هلاک در گلوگاهش ریختند؟ چه کسی حکم تیرباران موعود را صادر کرد و چه شخصی آن را به اجرا آورد؟ آن مقامات و مراتبی که فرایند خجستۀ انتظار را به غرّش رگبار تبدیل نمودند که بودند؟ و آن افکار و عقایدی که اشتیاق حضور را به کینۀ موفور مبدّل ساختند چه بودند؟ قتل موعود محبوب فقط یک بار در بستر تاریخ مدوّن رخ داده بود و ننگ آن هم بر دوش قوم یهود نشست، و اکنون شیعیان ایران یکبار دیگر حادثه را در ابعادی بس وسیع‌تر و و خیم‌تر تکرار کردند و زمانی که مشیّت حیّ قدیر، یهودی سرگردان را به منزلگاه خود عودت داد و کل موجودیت او را سپر حفاظ مغز و قلب امر اعظمش مقرّر کرد، به صرف عدالت، آن ننگ تنبیهی را از دوش یهودان برداشت و بر کمرگاه شیعیان گذاشت.**

## مانع اوّل- قیامت از منظر مسلمین

**الف) نشانه‌ها‌ى وقوع روز قیامت**

1. **متلاشى شدن كوه‌ها: ‌(مزمل،14؛ حاقه،14؛ طور،10؛ قارعه،5؛ نبا،20؛ طه،106؛ واقعه،5و6(انفجار دریاه: (انفطار،3؛ تكویر،6)**
2. \*\*زلزله‌ها‌ى عظیم و ویرانگر: (حج،1و2؛ زلزال،1و2) \*\*
3. \*\*تاریك شدن خورشید و ماه و ستارگا: (شمس،1و2؛ انفطار،2؛ مُرسِلات،8؛ قیامت7و10) \*\*
4. **شكافتن كرات آسمان: (انشقاق،1؛ حاقه،16؛ فرقان،25؛ انفطار،1؛ تكویر،11؛ مُرسِلات،9؛ نباء،19)**
5. **نفخ صور: (زمر،68؛ نمل،87) و**\*\*...\*\*

**منظور از «نفخ صور» چیست؟ آیا با «نفخ صور» همه، حتى فرشتگان نیز می‌میرند؟ مراد از نفخ صور اوّل و دوّم چیست؟ نفخ، در لغت به معناى «دمیدن» و صور به معناى «شیپور» و «شاخ» میان تهى است كه معمولا براى حركت قافله یا لشكر، یا براى توقف آن‌ها به صدا در می‌آوردند، ولى در اصطلاح قرآن، «نفخ صور» تعبیر كنایى زیبایى از حوادث ناگهانى و هم زمان است كه در بارۀ مسئله قیامت آمده است. پیش از برپایى قیامت، صداى مهیب و هولناكى به گوش همه موجودات خواهد رسید و این صدا، سبب مرگ همه جانداران خواهد شد و نظام كیهانى به هم خواهد خورد و آسمان‌ها‌ و زمین دگرگون خواهند شد و خورشید و ماه و ستارگان خاموش و سرد خواهند گردید و...قرآن در این باره می‌فرماید: «وَ یوْمَ ینفَخُ فِى الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِى السَّمَـوَ تِ وَ مَن فِى الاَرْض**\*\*» و [به خاطر آورید]روزى را كه در «صور» دمیده می‌شود و تمام كسانى كه در آسمان‌ها‌ و زمین هستند در وحشت فرو می‌روند. خداوند متعال، می‌فرماید: «وَ نُفِخَ فِى الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِى السَّمَـوَ تِ وَ مَن فِى الأرْضِ إِلاَّ مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِیامٌ ینظُرُونَ\*\*\*\*» و در صور دمیده می‌شود، پس هر كه در آسمان‌ها‌ و هر كه در زمین است، بى هوش در می‌افتد، مگر كسى كه خدا بخواهد؛ پس بار دیگر در آن دمیده می‌شود و به ناگاه، آنان بر پاى ایستاده، می‌نگرند. از این آیه‌ و مانند آن چند مطلب مستفاد می‌شود:\*\*

* + - 1. **بعد از نفخ صور اوّل، نفخ صور دوّم تحقق می‌یابد و انسان‌ها‌ و موجودات دیگر، در صحنۀ محشر حاضر می‌گردند و در انتظار حساب و كیفر پاداش خود به سر می‌برند؛ ناگهان، همه مردم [از خواب مرگ] برخاسته،[ در صحنۀ محشر] در انتظار سرنوشت خود خواهند بود.**

1. **در قرآن، مطلبى كه فاصله زمانى دو نفخ را برساند، وجود ندارد. امّام سجاد(ع) در بیان فاصله دو نفخ می‌فرماید: ماشاء الله؛ آنچه خدا بخواهد، [همان است].\*\*\*\*[6]**
2. **با توجّه به عبارت (إِلاَّ مَن شَاءَ اللَّه) كه در آیات فوق گذشت متوجّه می‌شویم كه گروهى، از نفخ، مستثنا بوده، در امنیت كامل به سر می‌برند. در این كه این گروه چه كسانى هستند؟ در بین مفسّران گفت و گو است. با توجّه به روایات وارده در این باره، قدر مسلّم این است كه جمعى از فرشتگان بزرگ خدا هم چون جبرئیل و میكائیل و اسرافیل و عزرائیل در زمره این گروهند. البتّه از ذیل بعضى از همین روایات به خوبى استفاده می‌شود كه این گروه باقى مانده نیز سرانجام می‌میرند؛ به گونه اى كه در سراسر عالم هستى موجودى زنده، جز خداى متعال «حى لا یموت» نخواهد بود.** \*\*آن گاه خداوند متعال می‌فرماید: (لِمَن الْمُلْكِ)امروز فرمانروایى از آن كیست؟ و خودش در پاسخ می‌فرماید: لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ)\*\***براى خداوند یكتاى قهّار است.)**

**لطفاً در بارۀ خصوصیّات «قیامت» توضیح دهید.**

**بعد از پایان یافتن مرحله رستاخیز (ویرانى جهان) مرحلۀ دوّم آغاز می‌شود و براى رسیدگى به اعمال انسان‌ها‌ كه همه در پرونده اعمال آن‌ها ثبت شده، دادگاه عدل خداوند تشكیل و به تمام آن‌ها رسیدگى می‌شود. خداوند در این باره می‌فرماید:  (وَ جاء رَبُّكَ وَ المَلَكُ صَفًّا صَفًّا**\*\*)؛ و [فرمان] پروردگارت و فرشتگان صف در صف حاضر شوند. و اطراف حاضران در محشر را می‌گیرند و آماده اجراى فرمان حقند.\*\* **در قیامت، بازپرسى همگانى و عمومى است و حتى از پیامبران خدا نیز سؤال می‌شود.** **در صحراى محشر، گواهانى نیز علیه انسان‌ها‌ اقامه شكایت و شهادت می‌كنند؛ از جمله: خداوند متعال**\*\*، پیامبران و اوصیاى الهى\*\*\*\*، اعضا و جوارح انسان؛ مانند دست، پا، پوست تن و....**، فرشتگان**، زمینى كه انسان روى آن زندگى كرده و اطاعت و گناه از او سر زده است.\*\*\*\* و سرانجام زمانى كه اعمال در آن انجام می‌شود.\*\* **سخن در بارۀ قیامت و اوصاف و خصوصیّات آن بسیار است كه در این نوشتار كوتاه نمى گنجد.** **آیا در قرآن كریم، در بارۀ زمان برپایى قیامت آیه‌‌اى آمده است؟ و اگر نیامده علت آن چیست؟ خداوند متعال می‌فرماید: (یَسْـَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَیان مُرْسَـیهَا قُلْ اِنَّما عِلْمُهَا عِندَ رَبِّى لاَ یجَلِّیهَا لِوَقْتِهَا إِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِى السَّمَـوَاتِ وَالأَرْضِ لاَ تَأْتِیكُمْ إِلاَّ بَغْتَةً یسئَلُونَكَ كَأنّكَ حَفِىٌّ عَنْهَا قُلْ اِنَّما عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ وَلَـكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ یعْلَمُونَ**\*\*)**؛ از تو در بارۀ قیامت می‌پرسند[ كه] وقوع آنچه وقت است؟ بگو: «علم آن، تنها نزد پروردگار من است. جز او [هیچ كس]آن را به موقع خود آشكار نمى گرداند. [این حادثه] بر آسمان‌ها‌ و زمین گران است، جز ناگهان به شما نمى رسد»[ باز] از تو می‌پرسند گویا تو از[ زمان وقوع] آن آگاهى بگو: «علم آن، تنها نزد خداست»، ولى بیشتر مردم نمى دانند. همان‌گونه كه از آیۀمذكور برمى‌آید، زمان و موقع دقیق برپایى روز قیامت را كسى جز خداوند متعال نمى داند و عدم آگاهى از وقوع رستاخیز به ضمیمه ناگهانى بودن و با توجّه به عظمت ابعاد آن سبب می‌شود، كه هیچ گاه مردم، قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند، به این ترتیب خود را براى نجات در آن آماده سازند و این عدم آگاهى، اثر مثبت و روشنى در تربیت نفوس و توجّه آن‌ها به مسئولیت‌ها‌ و پرهیز از گناه خواهد داشت.\*\* \*\*لذا خداوند متعال، می‌فرماید: (وَ مَا یُدْرِیكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِیبا)**؛ چه می‌دانى شاید قیامت نزدیك باشد. بنابراین براى استقبال قیامت باید همیشه آماده بود. علت دیگرِ ندانستنِ زمان قیامت این است كه اگر مشخص می‌بود، افرادى كه در آستانۀ قیامت متولد می‌شوند اضطرابى دارند كه با جاى امتحان بودن دنیا مناسبت نداشت.\*\*

\*\* ر.ك: ناصر مكارم شیرازى و همكاران، پیام قرآن، ج5، ص17؛‌ها‌شم‌ها‌شم زاده هریسى، شناخت سوره‌ها‌ى قرآن، ص412 ـ 449، 488، 2، 5، 578، 586؛\*\*

\*\* ناصر مكارم شیرازى، معاد در قرآن، ج5، ص3 ـ 5 و، ص122 ـ 123.\*\*

\*\* ر.ك: ناصر مكارم شیرازى و همكاران، پیام قرآن، ج6، ص21 ـ 74.\*\*

\*\* نمل، آیۀ87.\*\*

\*\* زمر، آیۀ68.\*\*

\*\* بحارالانوار، ج6، ص324.\*\*

\*\* ر.ك: جعفر سبحانى، منشور جاوید، ج9، ص267 ـ 279؛ تفسیر نمونه، ج19، ص534 ـ 542؛ على بن ابراهیم قمى، تفسیر قمى، ج2؛ عبدعلى عروسى حویزى، نورالثقلین، ج4، ص503، ح 119؛ بحارالانوار، ج6، ص329؛ المیزان، ج17، ص466.\*\*

**. ر.ك: بحارالانوار، ج6، ص326.**

\*\* فجر، آیۀ22.\*\*

\*\* طبرسى، مجمع البیان، ج10، ص741.\*\*

\*\* اعراف، آیۀ6.\*\*

\*\* یونس، آیۀ61.\*\*

\*\* نساء، آیۀ41.\*\*

\*\* نور، آیۀ24؛ فصلت، آیۀ21.\*\*

\*\* ق، آیۀ21.\*\*

\*\* زلزال، آیۀ4.\*\*

\*\* جهت اطلاع بیشتر ر.ك: تفسیر نمونه، ج26، ص170- 176 و 225 و 470.\*\*

\*\* ر.ك: عبدالحسین دستغیب، معاد؛ محسن قرائتى، معاد.\*\*

\*\* اعراف، آیۀ187.\*\*

\*\* براى آگاهى بیشتر ر.ك: تفسیر نمونه، ج7، ص42- 43؛ ج25، ص287-294؛ ج26،\*\*

**ص170- 200.**\*\* احزاب، آیۀ63.\*\*

**\*\*\***

**ب) حوادث طبیعی در آستانۀ قیامت**

**http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=162500**

**برای رخ دادن واقعۀ عظیم قیامت، باید شرایط خاصّی ایجاد شود و جهان به مرحله‌ای برسد که ظرفیت تحمل دادگاه بزرگ روز قیامت را به دست آورد؛ دادگاه ویژه‌ای که اعضای بدن انسان‌ها در آن شهادت خواهند داد. قیامت، مقطعی از زمان است که باید اتّفاق بیفتد و چاره‌ای از آن نیست. قیامت یک رخداد طبیعی است که خود به خود و اتوماتیک‌وار به وجود خواهد آمد. قوانین مادی جهان وقتی مو به مو اجرا شوند ناگزیر به مرحله‌ای خواهیم رسید که متفاوت از مراحل قبلی است. در این مرحله جهان در آستانه یک رشد و یک تحوّل طبیعی بزرگ قرار خواهد گرفت. از جمله این حوادث، رویدادهایی است که برای زمین اتّفاق می‌افتد. زمین در آستانۀ قیامت به زمین دیگری تبدیل خواهد شد: یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ.(ابراهیم/ 48) انرژی درون زمین روزی طغیان خواهد کرد و زلزله‌های عظیمی به وقوع خواهد پیوست که کوه‌ها را در مقابل آن قدرت مقاومت نیست؛ و اذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلزالَها (زلزله/1) در اثر قدرت و تداوم این زلزله، کار به جایی خواهد رسید که کوه‌ها از جای خود کنده شده و روان می‌گردند؛ تَسِیرُ الْجِبالُ سَیْرا (طور/ 10) سپس چون ذرات معلق در هوا در می‌آیند وَ تَکُونُ الْجِبالُ کالْعِهْن الْمَنْفُوش (قارعه/5) بنابراین، پستی و بلندی زمین از بین خواهد رفت و زمین به زمینی صاف و هموار تبدیل خواهد شد. وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ یَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً، فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً لا‌تری فیها عِوَجاً وَ لا أَمْتاً (طه؛105 تا 107)؛ و از تو در بارۀ کوهها می‌پرسند، بگو: پروردگارم آنان را ریشه‌کن می‌کند و از هم می‌پاشد. پس آن‌ها را به صورت دشتی هموار و صاف وامی‌گذارد، که در آن هیچ کژی و پستی و بلندی نمی‌بینی. دریاها نیز در آستانۀ قیامت آتش خواهند گرفت و اذا البِحارُ سُجِّرَت؛ بعید نیست که آتش گرفتن دریاها متاثر از زلزله‌های عظیم روز قیامت باشد. ممکن است در اثر تکانه‌ای شدید زمین، یا گرمای شدید هوا آب‌های دریاها به دو عنصر تشکیل دهندۀ آن که اکسیژن و هیدروژن است تجزیه شده و مشتعل شوند، زیرا این دو عنصر هر دو به شدت قابل اشتعال هستند. در روایات زیادی از ائمه معصومین از جمله این روایت  امام صادق علیه السّلام نقل شده است که: چون خدا بخواهد مردمان را زنده کند، چهل روز باران می‌بارد در نتیجه عضوها جمع می‌شود و گوشت‌ها می‌روید. این حوادث آسمان را نیز دستخوش تغییر و تحوّل قرار می‌دهد. انرژی خورشید سرانجام تمام شده و کور می‌شود. «واذا الشمس کُوِّرت» با خاموش شدن خورشید طبیعتاً ماه نیز خواهد گرفت.  فَإِذا بَرِقَ الْبَصَرُ (7) وَ خَسَفَ الْقَمَرُ (8) وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ. (قیامت/ 9) پس زمانی که چشم‌ها خیره گشته و ماه تیره می‌شود و خورشید و ماه یک جا جمع می‌شوند آن وقت روز قیامت است. ستارگان نیز از جمله اجرام آسمانی هستند که از بین می‌روند. " و إذا النُّجومُ انکَدَرَت: بنابراین جهان در ظلمتی عظیم فرو خواهد رفت." سپس آسمان که میخ‌ها و اجرام سنگین وزن خود را از دست داده، همچون کاغذی پاره خواهد شد. و اذا السماء انشقت(انشقاق/1) سپس مانند طوماری در هم پیچیده می‌شود . یَوْمَ نَطْوِی السّماء کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ (انبیاء/ 104)؛ در روز قیامت، خداوند آسمان را مثل طوماری که برای نوشتن مهیا شده است در هم می‌پیچد.» تمام این حوادث به اقرار قرآن به واسطه یک صیحه ایجاد می‌شود. به واسطه این صیحه تمام خلایق نیز خواهند مرد و تنها چهار ملک مقرب، یعنی حضرت عزرائیل، حضرت اسرافیل، حضرت میکائیل و حضرت جبرائیل باقی می‌مانند.**

**سپس خداوند به حضرت عزرائیل – علیه السّلام – امر می‌کند که آن سه ملک را قبض روح کند و بعد از آن دستور می‌دهد که او نیز بمیرد. عزرائیل صیحه‌ای می‌کشد و می‌میرد. «جز ذات بی‌زوال پروردگار کسی نماند.» در آن وقت می‌فرماید : لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ؛ امروز ملک و پادشاهی از برای کیست؟ کسی نیست که جواب گوید ذات اقدسش بفرماید : لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ(غافر، 16)؛ سلطنت و پادشاهی مختص پروردگار یکتا و بی‌زوال و مقتدر است.(تفسیر جامع، ج5، ص13) زمانی طولانی خواهد گذشت تا با اراده پروردگار هنگام قیامت شود در این مدت باران زیادی خواهد بارید تا جایی که آب روی سطح زمین را خواهد پوشاند. در روایات زیادی از ائمه معصومین از جمله این روایت  امام صادق علیه السّلام نقل شده است که: چون خدا بخواهد مردمان را زنده کند، چهل روز باران می‌بارد در نتیجه عضوها جمع می‌شود و گوشت‌ها می‌روید «قال اذا اراد اللهان یبعث الخلق امطر السماء علی الارض اربعین صباحا فاجتمعت الاوصال و نبتت اللحوم.»(تفسیر أحسن الحدیث، ج9، ص2( دریاها نیز در آستانۀ قیامت آتش خواهند گرفت و اذا البحار سجّرت؛ بعید نیست که آتش گرفتن دریاها متاثر از زلزله‌های عظیم روز قیامت باشد. ممکن است در اثر تکانه‌ای شدید زمین، یا گرمای شدید هوا آب‌های دریاها به دو عنصر تشکیل‌دهندۀ آن که اکسیژن و هیدروژن است تجزیه شده و مشتعل شوند. زیرا این دو عنصر هر دو به شدت قابل اشتعال هستند. آن‌گاه که وقت زنده شدن و بعث فرا می‌رسد از زمین باران نشور و زنده شدن می‌بارد و زمین، رشد یافته و بزرگ می‌شود، سپس مانند مشک آب تکان می‌خورد و خاک بشر مانند خاک طلا که مخلوط به خاک شده باشد و در آب بشویند و کره که در شیر باشد و آن را در ظرفی بزنند، به حرکت شدید زمین خارج شود، سپس خاک هر قالبی را به قالب خودش جمع می‌کند. و به هم می‌رساند، پروردگار گوشت و استخوان و رگ و پی خلایق را به آن باران برویاند و نفس‌های آن‌ها را باز آفریند. شاید یک نیروی مغناطیسی در خاک اجساد وجود دارد که با کمک نیروی آب به هم خواهند رسید. البتّه این کار زمان زیادی می‌برد و با دقت و ظرافت در طول سال‌های طولانی که در برخی از روایات اشاره به 400 سال شده است، اتّفاق می‌افتد. بنابر آیات شریفه، اعضای همین بدنه‌ای دنیوی در روز قیامت سخن گفته و به کارهایی که کرده‌اند شهادت می‌دهند. این بازیافت اجساد به حدی دقیق و ممتاز خواهد بود که حتی سر انگشتان نیز مانند روز اول تشکیل خواهد شد. بَلی قادِرینَ عَلی آن نُسَوِّیَ بَنانهُ (قیامت/4 (بلی (استخوانه‌ای او را جمع می‌کنیم) در حالی که ما قادریم که سر انگشتان او را هم منظم درست گردانیم. پس با اذن خدای قادر و توانا روح به محلّ جسد منتقل می‌شود، صورت‌ها با اذن مصوّر و صورتگر مانند هیئت نخستین بازسازی می‌شود، وقتی که درست شد چیزی را انکار نمی‌کند. هنگام قیامت که فرا رسد پروردگار می‌فرماید:‌ای حاملین عرش من زنده شوید. ایشان زنده گردند به اسرافیل امر شود در صور بدمد. چون در صور دمید ارواح خلایق داخل اجساد آن‌ها شوند ارواح مؤمنین مانند نور می‌درخشند و ارواح کفار چون ظلمت تاریک باشند.(تفسیر جامع، ج5، ص140) اکنون همه چیز برای برپایی قیامت آماده است. و تنها یک نفخه دیگر تا قیامت باقی است. انسیه نوش آبادی- بخش قرآن تبیان**

**\*\*\***

**ج) چرا برپایی قیامت همراه با اتّفاقات وحشتناک است؟**

**http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa3632**

**در پاسخ به این پرسش می‌توان به چند نکته اشاره نمود:**

**1. صحنۀ آخرت صحنۀ ظهور و تجلى هیبت و کبریایى خداوند است. خداوند در توصیف روز قیامت می‌فرماید: «(مردم را) از روز ملاقات [روز رستاخیز] بیم دهد! روزى که همه آنان آشکار مى‏شوند و چیزى از آن‌ها بر خدا پنهان نخواهد ماند (و گفته مى‏شود:) حکومت امروز براى کیست؟ براى خداوند یکتاى قهّار است! تا مردم را از روز ملاقات بیم دهد».  در آیات قرآن چند ویژگى از ویژگى‌ها‌ى قیامت بیان شده که هر کدام اشارتى است به هیبت و عظمت خداوند.  یکم: موانع مادى همچون کوه‌ها‌ برچیده می‌شود و به گفته قرآن زمین به صورت (قاعاً صَفْصَفا) هموار و بدون پستى و بلندى در می‌آید.  دوّم: دیگر همه انسان‌ها‌ از درون قبرها سربر می‌دارند و خارج می‌شوند.  سوّم: اسرار درون همگان آشکار می‌گردد**\*\*. و زمین آنچه در درون دارد بیرون می‌فرستد\*\*\*\*.  چهارم: نامه‌ها‌ى اعمال گشوده می‌شود و محتواى آن آشکار می‌گردد\*\*\*\*.  پنجم: اعمالى که انسان از پیش فرستاده در برابر او مجسم می‌شود\*\*\*\*.  ششم: مسائلى را که انسان اصرار در اخفاى آن‌ها داشت ظاهر می‌گردد\*\*\*\*.  هفتم: زمینى که روى آن اعمال انجام داده و اعضاى پیکر انسان به افشاگرى برمى‌خیزند و حقایق را بازگو می‌کنند\*\*\*\*. و انسان‌ها با تمام وجود و هستى خویش در آن صحنه عظیم ظاهر می‌شوند و هیچ چیز مکتوم نمى ماند .\*\* **براى این‌که بدانیم در آنجا چه غوغایى برپا می‌شود کافى است فکر کنیم که اگر یک لحظه در این دنیا چنین صحنه اى برپا شود و درون و برون و خلوت و جلوت همه انسان‌ها یکى گردد، چه ولوله اى در میان خلق ایجاد خواهد شد؟ و چگونه رشته‌ها‌ى پیوند مردم از هم گسسته می‌شود؟**

\*\*2. علت بسیارى از ترس‌ها‌ و هراس‌ها‌ در آن روز ریشه در اعمال و کردار انسان دارد. انسان به خاطر رفتار ناشایستى که در این دنیا داشته است و به خاطر فزونى گناهان و انحرافات از درون دچار ترس و دهشت می‌گردد. به گونه اى که خداوند در توصیف حالات انسان می‌گوید: «در آن روز آن چنان وحشت سرتاپاى انسان را فرا می‌گیرد که مادر شیرده، کودکان شیرخوارشان را فراموش می‌کنند و هر باردارى جنین خود را بر زمین می‌نهد و مردم را مست می‌بینى، در حالى که مست نیستند ولى عذاب خداوند شدید است»\*\***یعنى گروهى از مردم وقتی عملکرد و رفتارهاى ناشایست خود را می‌نگرند و از طرف دیگر قدرت لایزال الهی را می‌بینند، چنین حالات هولناک و دهشتناکى براى آن‌ها پیش مى‌آید. البتّه در مقابل گروه فوق افراد با تقوا و صالحى هستند که خداوند در مورد آن‌ها می‌فرماید: «کسانى که در قیامت با حسنات و کارهاى نیک وارد شوند پاداش بهتر از آن یابند و ایشان از هول و هراس قیامت ایمن می‌باشند.»همچنین اهل ایمان که کار شایسته انجام داده‌اند: «هیچ گاه هول و هراس هنگامه بزرگ قیامت آن‌ها را محزون نخواهد ساخت و فرشتگان (رحمت) با آن‌ها ملاقات خواهند کرد.» بنا براین تمام این ترس‌ها‌ و هول و هراس‌ها‌ به عملکرد انسان باز می‌گردد. در حقیقت ترس انسان در قیامت مانند ترس مجرم در دادگاه عادلانه و در دست عاملان اجراى کیفر قانونى است و کسى که جرمى ندارد در پیشگاه عدالت کاملا آسوده خاطر است. اگر انسان، مؤمن و با تقوا باشد و در این دنیا اعمال صالحی انجام داده باشد، نه در وقت جان دادن هولى دارد و نه شب اول قبر و نه هنگام قیامت نگرانى دارد. از امام حسن (ع) پرسیدند: مرگ چیست که نسبت بدان نادانند؟ فرمودند: «بزرگترین شادمانى که بر مومنان وارد مى‏شود».**

\*\* منابع و مآخذ:\*\*

**. غافر، 15 و 16، لِیُنذِرَ یَوْمَ التَّلَاقِ. یَوْمَ هُم بارِزُونَ لَا یخَفَى‏ عَلىَ اللَّهِ مِنهْمْ شَىءٌ لِّمَن الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّار.**

**. طه، 106، فَیَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا.**

**. طارق، 9،   یَوْمَ تُبْلىَ السَّرَائر.**

**. زلزال، 2، وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا.**

**. تکویر، 10، وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَت‏.**

**. نبا،40، یَوْمَ یَنظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ یَدَاه‏.**

**.انعام، 28، بَلْ بَدَا لهَم مَّا کانواْ یُخفُونَ مِن قَبْل‏.**

**. زلزال، 4، یَوْمَئذٍ تحُدِّثُ أَخْبارَهَا.**

**. ابراهیم، 21، وَ بَرَزُواْ لِلَّهِ جَمِیعًا.**

**. حج، 2، یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُکارَى‏ وَ مَا هُم بِسُکارَى‏ وَ لَاکِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِید.**

**. نمل، 89، مَن جاء بالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَیر مِّنهْا وَ هُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئذٍ ءَامِنُون‏.**

**. انبیاء 103، لَا یحَزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبرَ وَ تَتَلَقَّیهُمُ الْمَلَئکَةُ‌ هذا یومُکم الذی کُنتم تُوعَدون .**

**. بحارالانوار، ج6، ص153. «اعظم سرور یرد على المؤمنین».**

**. همان، ج7، ص176. «القیامة عرس المتقین».**

**\*\*\***

**د) وقایع هفت‌گانۀ حضور انسان در قیامت**

**http://www.atabe.ir/shownews.php?idnews=4770**

**پس از زنده شدن مردگان و ورود آن‌ها به عرصۀ قیامت، قبل ازورود به بهشت و دوزخ، امورى چند تحقق خواهد یافت که قرآن و احادیث از آن‌ها خبر داده است:**

**نحوۀ حسابرسی**

**به حساب اعمال افراد، با شیوه اى خاصّ رسیدگى می‌شود، که یکى از راههاى آن همان دادن نامه اعمال هرکس به دست او است. (اسراء/۱۳ـ۱۴).**

**شاهدان قیامت**

**گذشته از این‌که در نامه اعمال هرکس، ریز و درشت کارهاى وى مذکور و منعکس است، گواهانى نیز از خارج و داخل وجود آدمى، در روز رستاخیز بر اعمال دنیوى او شهادت می‌دهند و آیات قرآن به این شاهدان اشاره شده است. گواهان خارجى عبارتند از: خدا (آل‌عمران/۹۸)، پیامبر هر امت (نحل/۸۹)، پیامبر اسلام (نساء/۴۱)، نخبگانى از امت اسلامى (بقره/۱۴۳)، فرشتگان الهى (ق/۱۸)، و زمین (زلزله/۴ـ۵). گواهان داخلى نیز عبارتند از: اعضا و جوارح انسان (نور /۲۴، فصلت/۲۰ـ۲۱)، و تجسم خود اعمال (توبه/۳۴ـ۳۵).**

**ترازوهای متفاوت**

**براى رسیدگى به حساب اعمال انسان‌ها، افزون بر آنچه گفتیم، میزان‌هاى عدل برپا می‌شود و هرکس دقیقاً به آنچه که استحقاق دارد می‌رسد، چنان‌که می‌فرماید: (وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ القِسْطَ لِیومِ القِیامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفسٌ شَیئاً وَ إن کان مِثقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَل أَتَینا بِها و کَفى بِنا حاسِبینَ)(انبیاء/۴۷): روز قیامت ترازوهاى عدل را برپا می‌داریم و به هیچ وجه به کسى ستم نمى شود. اگر عمل حتى به وزن خردلى نیز باشد، آن را به حساب می‌آوریم، و حساب رسى ما کفایت می‌کند.**

**عبور از پل صراط**

**از روایات اسلامى استفاده می‌شود که در روز رستاخیز گذرگاهى عمومى وجود دارد که همگان باید از آن عبور کنند. به این گذرگاه، در لسان روایات، صِراط گفته شده است، که مفسّران آیۀ71 و 72 سورۀ مریم[(وَ إن مِنْکُمْ إِلاّوارِدُها کان عَلى رَبِّکَ حَتْماً مَقْضیّاً. ثُمَّ نُنَجّی الَّذینَ اتَّقَوا وَ نَذَرُ الظّالِمینَ فِیها جِثیّاً) (مریم/71 و ۷۲): هیچیک از شماها نیست مگر این‌که وارد آن (دوزخ) می‌شود، واین مطلب حکم قطعى خداوند است. سپس پرهیزگاران را نجات می‌دهیم، وستمگران را که به زانو در آن درافتاده‌اند، رها می‌کنیم..)] را نیز ناظر بر آن دانسته‌اند.**

**حجاب دوزخ و بهشت**

**میان بهشتیان و دوزخیان حائلى وجود دارد که قرآن از آن به «حجاب» تعبیر می‌کند. نیز در روز رستاخیز انسان‌هاى والایى بر نقطه اى مرتفع قرار دارند، که بهشتیان و دوزخیان را از سیماى هر یک می‌شناسند، چنان‌که می‌فرماید: (وَ بَیْنَهما حِجابٌ وَ عَلى الأَعرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلّاً بِسیماهُمْ)(اعراف/۴۶): میان آن دو حجاب وحائلى است و در نقاط بلند عرصه محشر مردانى قرار دارند که هر شخصى را از سیمایش می‌شناسند. این انسان‌هاى والا، به حکم روایات ما، پیامبران و اوصیاى شریف آنان می‌باشند.**

**پرچم پیامبر**

**زمانى که حسابرسى به پایان رسیده و سرنوشت افراد روشن می‌شود، آفریدگار جهان پرچمى را که به آن «لواء الحمد»مى گویند به دست پیامبر گرامى (صلى الله علیه وآله وسلم) می‌دهد، و آن حضرت پیشاپیش بهشتیان به سوى بهشت حرکت می‌کند.( بحار الانوار، ج۸، باب ۱۸، احادیث ۱تا۱۲)**

**حوض کوثر**

**در روایات متعدّد، از وجود حوض بزرگى در صحراى محشر خبر داده شده که به «حوض کوثر» معروف است؛ پیامبر اکرم (صلى الله علیه وآله وسلم) قبل از همگان کنار حوض مزبور مى‌آید، و رستگاران امّت، به وسیلۀ پیامبر و اهل بیت مکرّم، سلام اللّه علیهم اجمعین، از آن آب می‌نوشند.**

**\*\*\***

**ه) علائم قیامت از زبان پیامبر صلّی‌اللهُ علیه و آله و سلَّم**

**تاریخ انتشار : 1385/9/23**

**سؤال: برخی علائم قیامت که طبق فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام رخ دادنش یقینی است، بیان نمایید.**

**پاسخ: در زیر اشاره‌ای به چند روایت که بعضی علائم قیامت را  بررسی کرده می‌نماییم:**

**در اخبار اهل بیت علیهم السّلام برای علائم قیامت، مطالب بسیاری وارد شده است، و اصولاً برای مقدّمات قیامت علاوه بر علائم خود آن باید دو مرحله قبلی آن طیّ شود؛ یکی ظهور حضرت قائم آل‌محمّد علیه السّلام حضرت مهدیّ محمّد بن الحسن العسکریّ عجّل الله تعالی فرجه الشّریف و دیگر رَجعَت آل‌محمّد علیهم السّلام.  برای تحقّق این دو موضوع، هیچ جای شبهه و تردید نیست. موضوع ظهور حضرت مهدیّ أرواحنا فِداه متّفقٌ علیه جمیع طوائف و مذاهب مسلمین است. و رَجعَت آل‌محمّد علیهم السّلام از مسلّمات شیعه می‌باشد، و در سابق الایّام وجه تمایز شیعه را از غیر شیعه به امامت و رَجعَت می‌دانستند. و در این زمینه در تاریخ و اخبار مطالب فراوانی است. و به طور کلّی، برای تکامل عالم و بشریّت، سه مرحله متناوب و متوالی باید پیموده شود:**

\*\* اوّل: ظُهور حضرت مهدیّ أرواحنا فِداه که در آن، بشریّت راه سریعی را به سوی کمال طیّ می‌کند.\*\*

\*\* دوّم: رَجعَت که در آن با پیدایش ظهورات و انوار و رجوع ائمّه علیهم السّلام به دنیا، تمام مراحل استعدادیّه مردم که در زمان آن بزرگواران، به مرحله فعلیّت نرسیده است، به فعلیّت و تحقّق می‌رسد.\*\*

\*\* سوّم: قیامت که موجب تکامل دو دوره سابق، و از دست دادن انّیات و طلوع صفت جلال حضرت کبریائی و مندکّ شدن هویّات و شخصیّات به ظهور حقیقت در عوالم است.\*\*

\*\* این سه مرحله بر یکدیگر مترتّب بوده و تا اوّلی طیّ نشود دوّمی نخواهد شد، و تا دوّمی متحقّق نگردد، سوّمی تحقّق نخواهد یافت. در بارۀ‌ علائم ظهور و علائم رَجعَت و قیامت، اخبار بسیاری وارد شده است و بزرگان در کتب ضبط نموده‌اند؛ گرچه اطمینان به صحّت همۀ آن‌ها نیست، و در آن‌ها اخبار ضِعاف بسیار است. ولی از مجموع آن‌ها اجمالاً استفاده می‌شود که هر یک از این سه مرحله از ظهور و رَجعَت و قیامت، دارای مشخّصات و علائم و آثاری مختصّ به خود هستند. علاوه بعضی از آن‌ها دارای سندهای صحیح بوده و طبق قواعد اصولیّه، از نقطه نظر پذیرش، قابل قبول است؛ چه روایاتی که از رسول اکرم صادر شده و چه از ائمّه اهل بیت سلام الله علیهم أجمعین.\*\*

\*\*حدیث سلمان راجع به علائم قیامت  \*\*

\*\*مثلاً علیّ بن ابراهیم قمی که در بیش از هزار سال پیش می‌زیسته است و تفسیر او از مصادر کتب شیعه محسوب می‌گردد، روایتی را در آن از سلمان فارسی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل می‌کند که در حِجّةُ الوداع، رسول خدا در مسجد الحرام در حالیکه حلقه‌های درِ کعبه را به دست گرفته بودند، بیان کرده‌اند. این روایت به طوری است که از مضمون آن هیچ احتمال خدشه در آن نمی‌رود. چون مطالبی را راجع به آخر زمان بیان می‌کند که در آن زمان اثری از آن نبوده است و حتّی زمینه هم برای چنین وقایعی موجود نبوده تا بتوان احتمال داد که بعداً به وجود می‌آید و بر اساس آن جعل چنین حدیثی را نمود. بنابراین، به این روایت و امثال آن در کتب متقنه حدیث و تفسیر، می‌توان اطمینان حاصل نمود و آن‌ها را از روایات دالّه بر ظهور و علائم قیامت شمرد. این روایت را در ذیل آیۀمورد عنوان از شواهد اَشراطُ‌السّاعه (نشانه‌های قیامت) آورده است. أشراط جمع شَرَط به معنای علامت است، و روایت چنین است: علیّ بن ابراهیم می‌گوید: حدیث کرد برای من پدرم (ابراهیم بن‌هاشم ) از سلیمان بن مسلّم خَشّاب از عبدالله بن جَریح مکّی از عطاء بن أبی ریاح از عبدالله بن عباس که او گفت: ما با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در حجّة الوداع به حجّ مشرّف شدیم. رسول خدا حلقه درِ خانه خدا را گرفت و رو به ما نموده و با سیمای مبارکش ما را مخاطب قرار داد.  فَقَالَ: أَلاَ أُخْبِرُکُمْ باشراطُ‌السّاعة؟  وَ کان أَدْنَی النَّاسِ مِنْهُ یَوْمَئِذٍ سَلْمان رَضِیَ اللَهُ عَنْهُ، فَقَالَ: بَلَی یَا رسول‌الله!  «و گفت: آیا می‌خواهید من شما را به علائم و نشانه‌های قیامت باخبر کنم؟ و در آن هنگام نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا سلمان بود، و گفت:‌ای رسول خدا! بله ما می‌خواهیم ما را باخبر کنی!» فَقَالَ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إنّ مِنْ أَشْرَاطِ الْقِیَامَةِ، إضَاعَةَ الصَّلَوةِ، وَ اتِّباعَ الشَّهَوَاتِ، وَ الْمَیْلَ مَعَ الاْ هْوَاءِ، وَ تَعْظِیمَ الْمَالِ، وَ بَیْعَ الدِّینِ بالدُّنْیَا؛ فَعِنْدَهَا یُذَابُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ وَ جَوْفُهُ کَمَا یَذُوبُ الْمِلْحُ فِی الْمَاءِ، مِمَّا یَرَی مِنَ الْمُنْکَرِ فَلاَ یَسْتَطِیعُ أن یُغَیِّرَهُ. «پس از آن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: بدرستی که از علامات قیامت آن است که مردم نماز را خراب می‌کنند، و از شهوات پیروی می‌نمایند، و تمایلشان به سوی هوای نفسانی است، مال را بزرگ می‌شمرند، و دین را به دنیا می‌فروشند. و در چنین شرائط و موقعیّتی، همان طور که نمک در آب حلّ می‌شود، دل مؤمن و اندرون او آب می‌شود و حلّ می‌گردد؛ چون منکرات را در برابر دیدگان خود می‌بیند، و قدرت تغییر و اصلاح آن‌ها را ندارد.» قَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ قَالَ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت: این‌ها از اموری است که حتماً تحقّق می‌یابد؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری، سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست!» یَا سَلْمان! انّ عِنْدَهَا یَلِیهِمْ اُمَرَاءُ جَوَرَةٌ، وَ وُزَرَاءُ فَسَقَةٌ، وَ عُرَفَاءُ ظَلَمَةٌ، وَ أُمَنَاءُ خَوَنَةٌ. «ای سلمان! در آن وقت افرادی که بر مردم حکومت دارند و زمام آن‌ها را در دست داشته و بر آن‌ها ولایت و سیطره دارند عبارتند از حاکمانی که همۀ آن‌ها ستم‌کار و ظالمند، و وزرائی که فاسقند، و حکّام و استانداران و فرماندارانی که همه اهل جور و ستم هستند، و امینه‌ایی که همه اهل خیانتند.» فَقَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ قَالَ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت: و این‌ها از امور مسلّمه‌ای است که پیدا خواهد شد؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری سوگند به خدایی که جان من در دست اوست!» یَا سَلْمان! إنّ عِنْدَهَا یَکُونُ الْمُنْکَرُ مَعْرُوفًا؛ وَ الْمَعْرُوفُ مُنْکَرًا، وَ ائْتُمِنَ الْخائِنُ؛ وَ یُخَوَّنُ الاْ مِینُ، وَ یُصَدَّقُ الْکاذِبُ؛ وَ یُکَذَّبُ الصَّادِقُ. «ای سلمان! در آن موقعیّت کارهای بد و ناپسند در بین مردم به صورت کارهای شایسته و پسندیده در‌اید؛ و کارهای پسندیده و نیکو به صورت کارهای نکوهیده و ناپسند جلوه کند. و مردمان خیانت پیشه مورد وثوق و امانت واقع شوند؛ و به افراد امین و درست‌کار نسبت خیانت داده شود. و مرد دروغ‌گو را تصدیق کنند و به دروغ‌های او مُهر صحّت و درستی بنهند؛ و مرد راست‌گو و درست را دروغ‌گو شمارند و به گفتار او ترتیب اثر ندهند.» قَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ قَالَ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت: و این‌ها مسلّماً واقع خواهد شد‌ای رسول خدا؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست!» یَا سَلْمان! فَعِنْدَهَا إمَارَةُ النِّسَاءِ، وَ مُشَاوَرَةُ الامَاءِ، وَ قُعُودُ الصِّبْیان عَلَی الْمَنَابِرِ، وَ یَکُونُ الْکِذْبُ طُرَفًا، وَ الزَّکَوةُ مَغْرَمًا، وَ الْفَیْی ُ مَغْنَمًا، وَ یَجْفُو الرَّجُلُ وَالِدَیْهِ، وَ یَبِرُّ صَدِیقَهُ، وَ یَطْلُعُ الْکَوْکَبُ الْمُذَنَّبُ. «ای سلمان! در آن هنگام زنان بر مردان حکومت می‌کنند، و با کنیزان مشورت می‌نمایند. (یعنی در امور سیاسی، کنیزان که در خانه‌های آن‌ها هستند، مورد مشورت قرار می‌گیرند.) و بچّه‌ها، که کنایه از افراد بی‌بصیرت و بی‌دانش باشد، بر منبرها بالا می‌روند و برای مردم خطبه می‌خوانند، و زمام امور تبلیغاتی مردم را این افراد کم تجربه و کم خرد در دست می‌گیرند. و دروغ‌گویی و دروغپردازی از کارهای طُرفه و فکاهی و ظریف شمرده می‌شود. و دادن زکوه مال را ضرر، و غرامت می‌پندارند، و هر گونه دسترسی به بیت المال و ربودن اموال عامّه را غنیمت و بهره می‌شمارند. مردم با پدر و مادر خود جفا می‌کنند و به آن‌ها بی‌اعتنائی نموده، آنان را سبک می‌شمرند و از اداء حقوق واجبه و مستحسنه آن‌ها بر نمی‌آیند ولیکن با دوستان خود احسان و نیکوئی می‌نمایند. و ستاره دنباله دار در آسمان طلوع می‌کند.» قَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ قَالَ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت: و این امور مسلّماً به وقوع می‌پیوندد‌‌ای رسول خدا؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری سوگند به آن خدایی که جان من در دست قدرت اوست!» یَا سَلْمان! وَ عِنْدَهَا تُشَارِکُ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا فِی التِّجَارَةِ، وَ یَکُونُ الْمَطَرُ قَیْظًا، وَ یُغَیَّظُ الْکِرَامُ غَیْظًا، وَ یُحْتَقَرُ الرَّجُلُ الْمُعْسِرُ، فَعِنْدَهَا یُقَارَبُ الاسْوَاقُ، إذَا قَالَ هَذَا: لَمْ أَبِعْ شَیْئًا وَ قَالَ هَذَا: لَمْ أَرْبَحْ شَیْئًا، فَلاَ‌تری إلاَّ ذَامًّا لِلَّهِ. «ای سلمان! در آن زمان زنان با شوهرانشان در امور خارج از منزل مانند تجارت شرکت می‌کنند. و باران در تابستان می‌بارد. و مردمان بزرگ و بزرگوار پیوسته مورد خشم و غضب و غیظ قرار می‌گیرند. و مردم بی‌چیز و تنگدست مورد اهانت و تحقیر قرار می‌گیرند. در آن زمان بازارها به هم نزدیک می‌شوند . و در صورتی که محلّ خرید و فروش بسیار است همه مردم از کار و کسب خود در گله و شکوه هستند، یکی می‌گوید: من چیزی نفروختم، و دیگری می‌گوید: سودی نبردم؛ و در آن وقت می‌نگری که تمام مردم در مقام گلایه از خدا و مذمّت او هستند.» قَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ قَالَ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت:‌ای رسول خدا! چنین اموری واقع می‌شود؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست!» یَا سَلْمان! فَعِنْدَهَا یَلِیهِمْ أَقْوَامٌ إن تکلّموا قَتَلُوهُمْ، وَ إن سَکَتُوا اسْتَباحُوهُمْ لِیَسْتَأْثِرُوا بِفَیْئِهِمْ، وَ لِیَطَؤُنَّ حُرْمَتَهُمْ، وَ لِیَسْفِکُنَّ دِمَاءَهُمْ، وَ لِیَمْلَؤُنَّ قُلُوبَهُمْ رُعْبا، فَلاَ تَرَاهُمْ إلاَّ وَجِلِینَ خائِفِینَ مَرْعُوبِینَ مَرْهُوبِینَ. «ای سلمان! در آن زمان بر مردم حکومت می‌کنند کسانی که اگر مردم برای دفاع از حقوق خود و برای حقّ اوّلیّه خود و کوچکترین مطلبی که در آن شائبه سیادت و حرّیّت و آزادی فکر باشد، سخن گویند، آن‌ها را می‌کشند، و اگر مردم سکوت هم اختیار کنند، آنان اموال و نفوس و أعراض ایشان را مباح می‌شمرند، و برای استفاده از کار و زحمت و دسترنج آن‌ها از خوردن خون آن‌ها دریغ نمی‌کنند، و زنان و دختران ایشان را به بیگاری می‌برند و اعمال منافی عفّت انجام می‌دهند و احترام آن‌ها را پایمال می‌کنند، و خون مردم بیچاره و ضعیف را بی‌محابا و بدون پروا می‌ریزند، و در دل‌هایشان از خوف و دهشت و هراس به اندازه‌ای وارد می‌کنند که هیچکس حقّ نفس کشیدن ندارد.‌‌‌ای سلمان! در آن زمان تمام مردم رعیّت، ترسناک و خائف و وحشت زده و هراسناک خواهند بود.» قَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ قَالَ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت:‌ای رسول خدا! آیا این امور واقع شدنی است ؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری، سوگند به آن کسی که نفس من در دست اوست!» یَا سَلْمان! ان عِنْدَهَا یُؤْتَی بِشَیْءٍ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ شَیْءٍ مِنَ الْمَغْرِبِ یُلَوَّنُ أُمَّتِی؛ فَالْوَیْلُ لِضُعَفَاءِ أُمَّتِی مِنْهُمْ، وَ الْوَیْلُ لَهُمْ مِنَ اللَهِ؛ لاَ یَرْحَمُونُ صَغِیرًا، وَ لاَ یُوَقِّرُونَ کَبیرًا، وَ لاَ یَتَجَاوَزُونَ عَنْ مُسِی ءٍ. أَخْبارُهُمْ خَنَاءٌ. جُثَّتُهُمْ جُثَّةُ ا لاْ دَمِیِّینَ، وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّیَاطِینِ. «ای سلمان! در آن زمان چیزی را از طرف مشرق برای مردم می‌آورند و چیز دگری را از طرف مغرب و بدینوسیله امّت مرا رنگ می‌کنند؛ پس‌‌ای وای بر ضعیفان امّت من از دست این ستمگران، و‌‌ای وای بر ایشان از خدا؛ به افراد کوچک و زیردست رحم نمی‌آورند، و بزرگان را توقیر و احترام نمی‌کنند و از خطاکار و شخصی که در امور شخصی بدی کند در نمی‌گذرند و او را مورد عفو و اغماض خود قرار نمی‌دهند. گفتار آنان همه فحش و زشتی است. هیکل آنان هیکل آدمی است ولی دل‌های آن‌ها دل‌های شیاطین است.» قَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ قَالَ رسول‌الله صَلَّی الله عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت:‌ای رسول خدا! آیا این از امور مسلّمه واقع شدنی است ؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری، سوگند به آنکه جان من در دست اوست!» یَا سَلْمان! وَ عِنْدَهَا یَکْتَفِی الرِّجَالُ بالرِّجَالِ، وَ النِّسَاءُ بالنِّسَاءِ، وَ یُغَارُ عَلَی الْغِلْمان کَمَا یُغَارُ عَلَی الْجَارِیَةِ فِی بَیْتِ أَهْلِهَا. وَ تَشَبَّهُ الرِّجَالُ بالنِّسَاءِ، وَ النِّسَاءُ بالرِّجَالِ، وَ یَرْکَبْنَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ السُّرُوجَ؛ فَعَلَیْهِنَّ مِنْ أُمَّتِی لَعْنَةُ الله! «ای سلمان! در آن وقت مردها به مردها اکتفا می‌کنند، و زن‌ها به زن‌ها اکتفا می‌نمایند. و در آن زمان همان طور که زن در خانه شوهرش مورد حفظ و حراست واقع می‌شود که کسی به او تعدّی نکند و در استمتاعات اختصاص به مرد خود داشته باشد، همینطور افرادی، جوانان تازه به سنّ رسیده و أمرد (زن‌صفت) را به خود اختصاص داده در اعمال نامشروع مورد حراست و حفظ خود قرار می‌دهند تا کسی دیگر به آن‌ها توجّهی نکند. مردها خود را شبیه به زنان می‌کنند، و زنان خود را شبیه به مردان می‌نمایند. و افرادی که دارای رَحِم هستند و برای تولید مثل آفریده شده‌اند که منظور زنان می‌باشند، سوار بر زین‌ها می‌شوند؛ پس بر آن زنان از امّت من لعنت خدا باد.» قَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ فَقَالَ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت:‌ای رسول خدا! این‌ها از امور واقع شدنی هستند؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست!» یَا سَلْمان! ان عِنْدَهَا تُزَخْرَفُ الْمَسَاجِدُ کَمَا تُزَخْرَفُ الْبِیَعُ وَ الْکَنَائِسُ، وَ تُحَلَّی الْمَصَاحِفُ، وَ تُطَوَّلُ الْمَنَارَاتُ، وَ تَکْثُرُ الْصُّفُوفُ بِقُلُوبٍ مُتَباغِضَةٍ وَ أَلْسُن مُخْتَلِفَةٍ. «ای سلمان! در آن وقت مساجد را زینت می‌کنند همچنان‌که معبدهای نصاری و یهود را زینت می‌کنند، و قرآن‌ها را به زیور و شکل و نقّاشی‌ها آراسته و پیراسته می‌کنند، و مناره‌ها و مأذنه‌های مساجد را بلند می‌سازند تا إشراف بر خانه‌های اطراف پیدا می‌کند، و صف‌های نماز جماعت بسیار می‌شود و مردم در این نمازها زیاد شرکت می‌کنند ولی با دل‌هایی پر از کین و حسد و عداوت با یکدیگر، و با زبانه‌ایی منافقانه و سخنه‌ایی مزوّرانه و آلوده به نیّت‌های فاسده.» قَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ قَالَ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت:‌ای رسول خدا! آیا این‌ها واقع می‌شوند؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری سوگند به آنکه نفس من در دست قدرت اوست!» وَ عِنْدَهَا تَحَلَّی ذُکُورُ أُمَّتِی بالذَّهَبِ، وَ یَلْبَسُونَ الْحَرِیرَ وَ الدِّیباجَ، وَ یَتَّخِذُونَ جُلُودَ النُّمُورِ صَفَاقًا! «در آن وضعیّت، مردان امّت من خود را به طلا زینت می‌کنند، و لباس حریر و دیبا می‌پوشند، و پوست پلنگ را برای خود جامه می‌کنند.» قَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ قَالَ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت: آیا این‌ها از امور واقع شدنی است‌ای رسول خدا؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست قدرت اوست!» یَا سَلْمان! وَ عِنْدَهَا یَظْهَرُ الرِّبا، وَ یَتَعَامَلُونَ بالْغَیْبَةِ \*\***وَ الرُّشَی. وَ یُوضَعُ الدِّینُ، وَ یُرْفَعُ الدُّنْیَا. «ای سلمان! در آن موقع رباخوری در بین مردم ظاهر و آشکارا می‌گردد، و مردم با یکدگر با غیبت و رشوه معامله می‌کنند. و دین در نزد مردم ضعیف و به درجات نازلی پائین می‌آید، ولیکن دنیا قویّ و به درجات عالی در بین مردم بالا می‌رود.» قَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ فَقَالَ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت:‌ای رسول خدا! آیا این‌ها از امور واقع شدنی است ؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری سوگند به آنکه جان من به دست اوست!» یَا سَلْمان! وَ عِنْدَهَا یَکْثُرُ الطَّلاَ قُ، فَلاَ یُقَامُ لِلَّهِ حَدٌّ؛ وَ لَنْ یَضُرَّ الله شَیْئًا. «ای سلمان! در آن زمان طلاق زیاد واقع می‌شود، و حدّ الهی جاری نمی‌گردد؛ و این‌ها ابداً به خداوند ضرری نمی‌رساند.» فَقَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ قَالَ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت:‌ای رسول خدا! آیا این مسلّماً واقع می‌شود؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست!» یَا سَلْمان! وَ عِنْدَهَا تَظْهَرُ الْقَیْنَاتُ وَ الْمَعَازِفُ، وَ یَلِیهِمْ أَشْرَارُ أُمَّتِی. «ای سلمان! در آن زمان زنان آوازه خوان در بین مردم به هم می‌رسد، و استعمال آلات موسیقی رواج پیدا می‌کند، و بر مردم، شریرترین افراد از امّت من حکومت می‌کنند.» قَالَ سَلْمان: ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ قَالَ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت:‌ای رسول خدا! آیا این امر واقع می‌شود؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست!» یَا سَلْمان! وَ عِنْدَهَا یَحُجُّ أَغْنِیَاءُ أُمَّتِی لِلنُّزْهَةِ، وَ یَحُجُّ أَوْسَاطُهَا لِلتِّجَارَةِ، وَ یَحُجُّ فُقَرَاؤُهُمْ لِلرِّئَاءِ وَ السُّمْعَةِ. فَعِنْدَهَا یَکُونُ أَقْوَامٌ یَتَعَلَّمُونَ الْقُرْءَان لِغَیْرِاللَهِ، وَ یَتَّخِذُونَهُ مَزَامِیرَ. وَ یَکُونُ أَقْوَامٌ یَتَفَقَّهُونَ لِغَیْرِالله. وَ یَکْثُرُ أَوْلاَدُ الزِّنَاءِ. وَ یَتَغَنَّوْنَ بالْقُرْءَان. وَ یَتَهَافَتُونَ بالدُّنْیَا. «ای سلمان! در آن زمان، اغنیاء و ثروتمندان امّت من که به حجّ می‌روند برای تفریح و تفرّج است، و حجّ متوسّطین از امّت برای تجارت و خرید و فروش است، و حجّ فقراء از امّت من برای خودنمائی و صیت و شهرت است. در آن هنگام بسیاری از افراد مردم قرآن را برای غیر خدا یاد می‌گیرند، و قرآن را به صورت آهنگ موسیقی در مزمار و آلات موسیقی می‌نوازند. و دستجات و گروه‌هایی هستند که برای غیر خدا به دنبال علوم دینیّه اسلامیّه می‌روند و برای فقاهت تلاش می‌کنند. و اولاد زنا در بین مردم بسیار پدید می‌آید. و قرآن را به صورت لهو و با صوت تغنّی غیر مشروع می‌خوانند. و همگی مردم برای رسیدن به دنیا و شئون دنیا کوشش می‌کنند و مسابقه می‌دهند، و سعی می‌کنند تا بتوانند در امور دنیا از یکدیگر پیشی گیرند.» قَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ قَالَ صَلَّی الله عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت:‌ای رسول خدا! آیا این‌ها از امور حتمیّه است؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری سوگند به آن کسی که نفس من در دست اوست!» یَا سَلْمان! ذَاکَ إذَا انتهِکَتِ الْمَحَارِمُ، وَ اکْتُسِبَتِ الْمَـَاثِمُ، وَ سُلِّطَ الاْشْرَارُ عَلَی الاْخْیَارِ، وَ یَفْشُو الْکِذْبُ، وَ تَظْهَرُ اللَجَاجَةُ، وَ تَفْشُو الْفَاقَةُ، وَ یَتَباهَوْنَ فِی اللِباسِ، وَ یُمْطَرُونَ فِی غَیْرِ أَوان المَطَرِ، وَ یَسْتَحْسِنُونَ الْکُوبَةَ وَ الْمَعَازِفَ وَ یُنْکِرُونَ الاْمْرَ بالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ، حَتَّی یَکُونَ الْمُؤْمِنُ فِی ذَلِکَ الزَّمان أَذَلَّ مَنْ فِی الاْمَّةِ، وَ یُظْهِرُ قُرَّاؤُهُمْ وَ عُبادُهُمْ فِیمَا بَیْنَهُمُ التَّـلاَوُمَ. فَأُولئکَ یُدْعَوْنَ فِی مَلَکُوتِ السَّمَوَاتِ: الاْرْجَاسَ وَ الانجَاسَ. «ای سلمان! در آن زمان پرده عصمت مردم پاره می‌شود، و محرّمات الهیّه به جای آورده می‌شود، و حریم عفاف دریده می‌گردد، و معصیت‌های خدا رائج می‌گردد، و بدان و اشرار بر اخیار و خوبان تسلّط پیدا می‌کنند، و دروغ علناً رائج و در بین توده مردم شایع می‌شود، و لجاج و خودسری و استکبار ظاهر می‌گردد، و نیازمندی و احتیاج، همه توده‌ها را فرا می‌گیرد. مردم به لباس خود بر یکدیگر فخریّه و مباهات می‌کنند، و بارانه‌ای فراوان در غیر فصل باران پیدا می‌شود، و اشتغال به لهو و لعب از قبیل بازی کردن با باطل و تار و آلات موسیقی را امری پسندیده و نیکو می‌شمرند و امر به معروف و نهی از منکر را گذشته از آنکه به جای نمی‌آورند، امر نکوهیده و ناپسند می‌دانند. زمانه و وضعیّت محیط در آن زمان به قدری انحطاط پیدا می‌کند که مردمان مؤمن و استوار با ایمان راستین در آن زمان از تمام افراد امّت پست‌تر و حقیرتر و ذلیل‌تر خواهند بود. و در بین زهّاد و عباد و همچنین در بین علماء و قُرّائشان حسّ بدبینی و بدخواهی ظهور نموده و پیوسته در صدد عیب جوئی و ملامت از یکدگر بر می‌آیند. این چنین افرادی با چنین روحیّه و عادتی و با چنین ملکات و صفاتی در ملکوت آسمان‌ها به أرجاس و أنجاس یعنی موجودات پلید و کثیف و نجس خوانده می‌شوند.» قَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ فَقَالَ رسول‌الله صَلَّی الله عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت:‌ای رسول خدا! آیا این‌ها واقع شدنی است ؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری سوگند به آن خدایی که جان من در دست اوست!» یَا سَلْمان! فَعِنْدَهَا لاَ یَخْشَی الْغَنِیُّ إلاَّ الْفَقْرَ، حَتَّی ان السَائِلَ لَیَسْأَلُ فِیمَا بَیْنَ الْجُمُعَتَیْنِ، لاَ یُصِیبُ أَحَدًا یَضَعُ فِی یَدِهِ شَیْئًا. «ای سلمان! در آن هنگام افراد ثروتمند و متموّل بیش از همه کس از فقر نگرانند، به فقراء و ضعفاء کمکی نمی‌شود و کسی بر آنان رحمت نمی‌آورد، حتّی افراد سائل در طول مدّت یک هفته که از این جمعه تا آن جمعه باشد سؤال می‌کنند و کسی پیدا نمی‌شود که در دست آنان چیزی گذارد.» قَالَ سَلْمان: وَ ان هَذَا لَکائِنٌ یَا رسول‌الله؟ قَالَ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:‌ای وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ! «سلمان گفت:‌ای رسول خدا! آیا این‌ها شدنی است ؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آری سوگند به خدایی که نفس من در دست قدرت اوست!» یَا سَلْمان! عِنْدَهَا یَتکلّم الرُّوَیْبِضَةُ. فَقَالَ: وَ مَا الرُّوَیْبِضَةُ یَا رسول‌الله فِدَاکَ أَبِی وَ أُمِّی؟ قَالَ صَلَّی الله عَلَیْهِ و آلِهِ وَ سَلَّمَ: یَتکلّم فِی أَمْرِ الْعَامَّةِ مَنْ لَمْ یَکُنْ یَتکلّم. فَلَمْ یَلْبَثُوا إلاَّ قَلِیلاً حَتَّی تَخُورَ الاْرْضُ خَوْرَةً، فَلاَ یَظُنُّ کُلُّ قَوْمٍ إلاَّ انها خارَتْ فِی نَاحِیَتِهِمْ، فَیَمْکُثُونَ مَا شَاءَ الله ثُمَّ یُنْکَتُونَ فِی مَکْثِهِمْ، فَتُلْقِی لَهُمُ الاْرْضُ أُفْلاَذَ کَبِدِهَا. قَالَ: ذَهَبٌ وَ فِضَّةٌ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِیَدِهِ إلَی الاْسَاطِینِ، فَقَالَ: مِثْلُ هَذَا. فَیَوْمَئِذٍ لاَ یَنْفَعُ ذَهَبٌ وَ لاَ فِضَّةٌ. فَهَذَا مَعْنَی قَوْلِهِ: فَقَدْ جاء أَشْرَاطُهَا. «ای سلمان! و در آن موقعیّت «رویبضه » تکلّم می‌کند و سخن می‌گوید: سلمان گفت: فدایت شود پدرم و مادرم‌‌ای رسول خدا! مراد از رویبضه چیست؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: در امور اجتماعی مردم و اوضاع عامّه کسی تکلّم می‌کند و ارشادات مردم را به عهده دارد که شان او ارشاد و هدایت و ولایت بر مردم نیست. چون این قضایا واقع گردد و این علائم تحقّق یابد دیگر مدّت درازی به طول نمیانجامد، بلکه درنگ نمی‌کنند مردم، مگر زمان اندکی که ناگهان زمین صیحه عجیبی می‌کشد، و این صدا و صیحه به طوری تمام بسیط زمین را فرا می‌گیرد که هر کس چنین می‌پندارد که این صیحه در ناحیه و موطن او واقع شده است. و پس از صیحه به قدری که خداوند اراده‌اش تعلّق گیرد، باز مردم در روی زمین درنگ می‌کنند، و در این اقامت و درنگ دچار گرفتاری‌ها و مشقّات و تکان‌ها می‌گردند. و زمین پاره‌های جگر خود را بیرون می‌ریزد، و منظور از پاره‌های جگر طلاها و نقره‌هاست. حضرت رسول اکرم در این حال با دست خود اشاره کردند به ستونه‌ایی که در آنجا نصب شده بود و فرمودند: پاره‌های جگر زمین و قطعات طلا و نقره مثل این ستون‌ها.  امّا در آن روز، دیگر طلا و نقره فائده‌ای ندارد، و اینست معنای گفتار خدای تعالی: فَقَدْ جاء أَشْرَاطُهَا پس به درستی که حقّاً علائم قیامت به وقوع پیوسته است.»**

\*\* صدوق رحمة الله علیه در کتاب «خصال » از أبوالطُّفَیل از حُذَیفة ابن أُسَید روایت کرده است که او گفت: ما جماعتی بودیم که از شرائط و علامات قیام قیامت بحث و مذاکره می‌کردیم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که در غرفه‌ای نزدیک به ما بود، بر ما اشراف نموده و از بحث ما مطلّع شد و سپس فرمود: لاَ تَقُومُ السَاعَةُ حَتَّی تَکُونَ عَشْرُ ءَایَاتٍ: الدجّال، وَ الدُّخان، وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَ دَابَّةُ الاْرْضِ، وَ یَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ ثَلاَثُ خُسُوفٍ: خَسْفٌ بالْمَشْرِقِ وَ خَسْفٌ بالْمَغْرِبِ وَ خَسْفٌ بِجَزِیرَةِ الْعَرَبِ، وَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدَنٍ تَسُوقُ النَّاسَ إلَی الْمَحْشَرِ، تَنْزِلُ مَعَهُمْ إذَا نَزَلُوا وَ تَقِیلُ مَعَهُمْ إذَا قَالُوا.\*\* **«ساعت قیامت فرا نمی‌رسد مگر آنکه ده آیه از آیات الهیّه به ظهور می‌پیوندد: دجّال، و پیدایش دودی در آسمان، و طلوع خورشید از مغرب، و پیدا شدن دابّة الارض، و خروج یأجوج و مأجوج، و سه شکاف و فرو رفتگی در زمین: یک فرو رفتگی در ناحیه مشرق و یک فرو رفتگی در ناحیه مغرب و یک فرو رفتگی در جزیرة العرب، و آتشی از آخر و نهایت عدن پیدا می‌شود که مردم را به سوی محشر سوق می‌دهد؛ هر جا که مردم پائین آیند، آن هم با مردم پائین می‌آید، و هر جا که مردم قیلوله کنند (یعنی برای استراحت قبل از ظهر بیارمند) آن هم با آنان قیلوله می‌نماید.» باری، از علائم ظهور قیامت در این حدیث 9 عدد بیان شده است، و البتّه دهمی نزول حضرت عیسی بن مریم علی نبیّنا و آله و علیهما السّلام است. و شاهد بر این گفتار آنکه این حدیث را در «صحیح مسلم » از أبوالطّفیل از حذیفة بن أسید غِفاری آورده است و علاوه بر نُه فقره‌ای که ما در اینجا ذکر کردیم نزول عیسی بن مریم را ذکر کرده است. و شاهد دیگر آنکه در «خصال » صدوق با سند متّصل خود روایت می‌کند از حذیفة بن أسید یَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِیَّ صلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ یَقُولُ: عَشْرُ ءَایَاتٍ بَیْنَ یَدَیِ السَاعَةِ: خَمْسٌ بالْمَشْرِقِ وَ خَمْسٌ بالْمَغْرِبِ. فَذَکَرَ الدَّابَّةَ، وَ الدجّال، وَ طُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَ عِیسَی بْنَ مَرْیَمَ عَلَیْهِ السَّلاَ مُ، وَ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ، وَ انّهُ یَغْلِبُهُمْ وَ یُغْرِقُهُمْ فِی الْبَحْرِ؛ وَ لَمْ یَذْکُرْ تَمَامَ ا لاْ یَاتِ. «حذیفه می‌گوید: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود: ده آیه‌ قبل از قیامت به وقوع خواهد پیوست: پنج آیه در جانب مشرق، و پنج آیه در جانب مغرب. و سپس رسول خدا قضیّه دابّه، و قضیّه دجّال، و طلوع خورشید از سمت مغرب، و قضیّه عیسی بن مریم علیه السّلام و یأجوج و مأجوج را و این‌که بر ایشان غلبه پیدا می‌کند و آن‌ها را در دریا غرق می‌سازد را ذکر فرمود؛ و بقیّه آیات را ذکر نفرمود.» این روایتی را که با این إسناد ذکر کردیم، راجع به فقرات مختلفه آن در بارۀ‌ دجّال و نزول عیسی بن مریم و آمدن یأجوج و مأجوج و انحلال زمین و غیرها، روایات بسیاری وارد شده است، با سندهای مختلف و مضامین متفاوت، و می‌توان اجمالاً آن‌ها را از آیات قرآن کریم نیز استنتاج کرد.**

**منابع:**

**«تفسیر علیّ بن ابراهیم » طبع سنگی، از ص627 تا ص629؛ و در تفسیر «المیزان » ج5، از ص432 تا ص435 در ذیل آیۀ54 از سورۀ 5: مائدة، از «تفسیر علیّ بن ابراهیم » نقل کرده‌اند.**

**[2]**

**و) رستاخیز در اسلام**

**https://fa.wikipedia.org/wiki**

**اعتقاد به روز رستاخیز، (به \*\* : *یومُ‌القیامة*( همچنین برای** بسیار مهم است. آن‌ها بر این باورند که زمان قیامت توسّط خداوند از پیش تعیین شده اما برای انسان ناشناخته‌است.(14) سختی‌های قبلی و در طول محاکمه قیامت در قرآن و حدیث شرح داده شده، و همچنین در تفسیر دانشمندان اسلامی به آن اشاره شده‌است. قرآن بر رستاخیز جسمانی تأکید دارد، عقیده‌ای که یک وجه تمایز نسبت به فهم مرگ در دوران پیش از ظهور اسلام محسوب می‌شود.(15)\*\* **در سورۀ بقره به زنده شدن مرده‌ای که بنی‌اسرائیل پس از کشتن وی در آن درگیری داشتند با زدن بخشی از بدن قربانی**\*\* اشاره شده است و در ادامه خداوند می‌فرماید: «و گفتیم بزنید به او به بخشی از آن بدین‌گونه زنده می‌کند خداوند مردگان را و نشان می‌دهد آیه‌هایش را باشد که خردتان را به کار گیرید»(سورۀ بقره، آیۀ۷۳)\*\*

**از دیدگاه شیعه**

\*\*در اصطلاح \*\*\*\* و در عقیده \*\***، پیش از قیامت و به هنگام \*\*\*\* امام دوازدهم، خداوند گروهی از مردگان را به همان صورتی که قبلاً در دنیا بوده‌اند به دنیا برمی‌گرداند، گروهی را عزیز و گروهی را ذلیل می‌کند و \*\*\*\* را بر اهل باطل غلبه داده، داد مظلومان را از ستمگران می‌گیرد.(17) آن‌ها این باور خود را به برخی آیات \*\*\*\* و روایات نسبت می‌دهند.**

**[نشانه‌های رستاخیز (19)]**

**۱- قبل از پایان جهان: پیش از پایان جهان براساس روایات اسلامی تحوّلات زیر صورت می‌پذیرد ظهور پیامبر آخِرُالزَّمان- شقّ القمر- ظهور دجّال- رواج دروغ و افترا- حلال شدن رشوه- سوارشدن زنان بر وسائل سواری- رجوع به زنان برای مشورت- مشارکت زنان در امور تجاری-شباهت مردان به زنان- شیوع لواط و سحق- شیوع بیماری‌های صعب العلاج- خروج۶۰ نبیّ کذّاب-رواج فساد- قحطی- خروج سفیانی- قتل حسنی- قتل نفس ذکیّه(هاشمی)- خروج یمانی- نزول عیسی- قیام مهدی- ظهور مغربی- رَجعَت علی بن ابیطالب و حسین بن علی (دابة الارض)- فراگیری دود** \*\* و\*\*

\*\*۲- درپایان جهان (صور اوّل): در پایان جهان توسّط \*\***فرشته خداوند در شیپور دمیده خواهدشد و یا به طبل نواخته می‌شود و جهان در خاموشی مطلق قرار می‌گیرد، قرآن بخشی از حوادث صور اوّل رابیان داشته است. متلاشی شدن کوه‌ها- انفجار دریاها- زلزله عظیم- تاریک شدن خورشید و ماه و ستارگان- شکافتن کرات- صاف شدن زمین- آسمان چون فلز گداخته می‌شود پس از رویداد فوق بمدت۴۰سال جهان در سکوت مطلق فرومی‌رود که به برزخ عالم هستی معروفست وسپس صور دوّم توسّط اسرافیل یا خود حق تعالی نواخته می‌شود و جهان دوباره زنده می‌گردد به آیه‌ قرآن توجّه فرمائید (22) و** **.**

**۳- در آغاز رستاخیز (صور دوّم(: پس از نواخته شدن صور دوّم جهان رستاخیز آغاز می‌گردد. قرآن کریم از حوادث آغاز جهان رستاخیز تعابیر بسیاری دارد که بخشی از آن‌ها اشاره می‌گردد. مردم به همانند پروانه‌های پراکنده‌اند- آنچه درسینه‌ها‌ست پدیدار می‌شود- زلزله زمین و خروج بارهای آن- زمین اخبار خود را می‌دهد- انسان از خود می‌پرسد چه خبرست- آمدن مردم دسته دسته برای دیدن اعمال خود- از نعمت‌های خداوند بازخواست می‌شود- آن روز سودی ندارد- کسی عذاب کسی را نمی‌پذیرد- کسی بند کسی را باز نمی‌کند- روزی که نه مال یاور انسان است نه فرزند- در آن روز رشوه و هدیه کمکی نمی‌کند- مجرمان با علائم‌شان شناخته می‌شوند و با موی پیشانی گرفته و به جهنم برده می‌شوند- هر امتی با امام خود می‌آید- در آن روز هر بارداری بار خود را زمین می‌گذارد و هر صاحب جمعی از جمع خود غافل می‌شود- در آن روز مردم دو دسته‌اند دست‌های نامه اعمالشان به دست راست که اصحاب الیمین یا اصحاب المیمنه‌اند آنان دربهشت برین جای دارند و دسته دیگر نامه اعمال از پشت و به دست چپ آنان داده می‌شود آنان اصحاب الشمال یا اصحاب المشئمه‌اند و جایگاه آنان دوزخست- چهره‌های ابرار شادان و چهره‌های فجّار غمگین و غبارآلود است- گروهی دیگر مقرَّبین یا سابقیناند که در جایگاه ویژه‌ای قراردارند- در آن روز اعضا و جوارح و پوست بدن شهادت می‌دهند- برخی کورند زیرا در دنیا خدا را فراموش کرده بودند برخی به صورت بوزینه و یا سایر حیوانات به دلیل اعمالشان- مقدّرات هرکس طوق گردن اوست- در آن روز دل‌ها به حنجره می‌رسد و آرزوی بازگشت به دنیا می‌شود.(23) و**

**مدت توقف در رستاخیز**

**قرآن کریم خداوند را سریع الحساب بیان می‌کند. در سورۀ یس آیۀ۵۱ الی ۵۴ خداوند می‌فرماید: «و در سور (درست آن صور است- مؤلف مجموعه) دمیده می‌شود پس در آن هنگام آن‌ها از قبرها به سوی پروردگارشان جاری می‌شوند ۵۱ می‌گویند‌ای وای بر ما چه کسی ما را برانگیخت از قبرمان این چیزی است الرحمن وعده داده و راست گفتند فرستاده شدگان ۵۲ نیست آن مگر یک نعره‌ای پس در آن لحظه آن‌ها در نزد ما جمع شدگانی حاضرند ۵۳ پس امروز بر هیچ نفسی ظلم نخواهد شد و جزا نمی‌بینید مگر آنچه که می‌کردید ۵۴»**

**منابع و مأخذ:**

1. **.**
2. **.**
3. **.**
4. \*\*پیام قرآن \*\*
5. **82 و83نمل**
6. **کتاب معاد دستغیب**
7. **68زمر- 158انعام- 47کهف- 99کهف- 105تا117طه- 96انبیا- 82و83نمل- 10و11دخان- 18محمّد- 9و10طور- 1تا11واقعه- 13تا18حاقه- 14مزمل- 8تا10مدثر-8تا14مُرسِلات- 6تا14نازعات- 1تا14و18تکویر- 1تا4انفطار- 1تا5انشقاق- 21تا23فجر-1تا6زلزال- 1تا6قارعه**

**\*\*\***

**ز) اوضاع روز قیامت**

**http://saeidesbat.tebyan.net/post/43**

**وضـعـیـت آسمان در آغـاز قـیامـت**

**«وقتی آسمان (منظومه شمسی) از هم گسیخته شود، مانند "گـُلی به شکلِ روغنِ ته مانده غذای سرخ کرده" خواهـد شد (رحمن: 37)». «روزیکه آسمان مانند چیزگداخته (یا روغن گداخته) شود ( معارج 8)».\*\*\*\*(«دِهان» بمعنی: روغنِ سرخِ روشن، باقیمانده روغن، ته مانده روغن خوراک سرخ کرده شده ــ روغن مالیدنی ــ جای لیز و لغزنده ــ چرم سرخ ــو ابزار روغن مالی است. و همینطور یکی از دو جمع «دُهن» است. دُهن روغن جامد است، (به روغن مایع «زیت» گفته می‌شود و به روغن جوشان و گداخته«مُهل»). دُهن همینطور به باران ضعیف گفته می‌شود(بارانی که زمین را کمی‌چرب و نرم می‌کند).**

**«مُهل» بمعنی: چیزی است که با آرامش با آن کار و برخورد می‌شود. و در معنی دوّم خود به: هر چیز داغ و گداخته(از جمله روغن داغ و گداخته) ــ چرک، زرداب ــ طلا، نقره ــ چیزیکه قطره قطره می‌چکد ــ و اشیائی که در تنور به نان می‌چسبند، اطلاق شده است.** **وقـتی خورشید گسترش پیدا می‌کند، برخی از سیارات را می‌بلعد و برخی دیگر باقی می‌مانند. و مـنظـومه شمسی از هم گسیخته می‌شود، و همان طور که قرآن آن را توصیف نموده و در تصویر می‌بینیم مانند "روغـن تـه مانـده خـوراک سـرخ کرده" و مانند"روغن یا چـیـز گـداخـتـه" خـواهـد شـد.** **مردگان زنده خواهند شد و رستگار شوندگان نجات داده خواهند شد روز قیامت پس از دمیده شـدن دوباره در شـیـپـور مردگان زنـده می‌شونـد. پـس از حـسـاب و کـتـاب، کـسانی که رسـتگار می‌شوند از شرایطی که دیدیم نجات داده می‌شوند ولی کـسانی که رستگار نمی‌شوند همانـجا جا گـذاشـتـه می‌شوند.**

**«روز قیامت می‌بینی "کسانیکه خـدا را دروغ پنداشتند"روسـیـاه شـده‌اند. آیـا جای افراد متکبر نباید در جهنم باشد؟! ولی کسانیکه نیک زندگی کردند خدا آن‌ها را با رسـتـگاریشان از آن شرایط بیرون خواهد برد. نه آسیبی خواهند دید و نه خودشان اندوهِ چیزی را خـواهند داشت»!**

**«و خواهند گفت: به آن ایمان آوردیم! ولی چطور می‌خواهند چیزی که در فاصله دور در پرواز است را با دست بگیرند»؟ در روز رستاخیز کسانیکه به آن ایمان نیاورده بوده‌اند وقـتی آن را ببینند می‌گویند: به آن ایمان آوردیم! قرآن ایمان آوردن آن‌ها در آن نقطه را به «با دست گرفتن پرنده درحال پرواز درفاصله دور» تشبیه کرده، که امری غیر ممکن است. یعنی آنجا وقت ایمان آوردن نیست و ایمان آن‌ها پذیرفـته نخواهد شد!  و در شـیـپـور دمیده خواهد شد و هـر کـه در زمین و سـیارات باشد بیهـوش شده و می‌میرد غیر از آنکه خدا آن را استثناء کرده باشد». نکات آیه:**

\*\*1ـــ صدا انسان را بیهوش می‌کند و می‌کشد: واحد اندازه گیری شدت صدا دسیبل است. پائین‌ترین صدائی که انسان می‌تواند بشنود20 دسیبل است. هنگامیکه شدت سر و صدا نزدیک 45 دسیبل است انسان به آسودگی نمی‌تواند بخوابد، نزدیک 85 دسیبل دردهای گوش آغاز می‌شود. در سر و صداهای نزدیک به 90 دسیبل آدم نمی‌بایست 8 ساعت بیشتر در آن فضا بماند، در 100 دسیبل نمی‌بایست بیش از دو ساعت بماند، در 110 دسیبل نمی‌بایست بیش از نیم ساعت بماند، و به 160 دسیبل که برسد آدم کر می‌شود. در شدت سر و صدای دستگاهای ما فوق صوت که به 200 دسیبل می‌رسد بافت‌ها‌ی خیلی از جانواران دریائی دریده می‌شود و می‌میرند. پرنده بلدرچین اگر صدای رعد شدید بشنود می‌میرد. فـشار موج بالای 200 دسیبل برای انسان کشنده است. مثلاً انفجار یک بمب اتم در فـاصله 500 متری می‌تواند انسان را بکشد. (البتّه گرمای آن در آن فاصله کشنده‌تر است ولی در صورت کشته نشدن با گرمای آن از صدای آن می‌میرد). \*\*

**2ـــ هنگام قیامت کسانی در سیارات خواهند بود: موقعیت عـلـمی انسان امـروز و رفـتن وی بـه مـاه درسـتی رفــتـن انسان به سیارات دیگر و بودن وی در آن‌ها را تأیید می‌کند.**

**تأثیرات زلزله روی موجودات زنده:**

**«مـردم! رهنمودهای آفریدگار خود را به کار بگیرید که لرزش روز رستاخیزلرزشی بی‌سابقه است ـــ روزی که با آن مواجه شوید: هر شـیر دهنده در حال شیر دهی شیرخوار خود را رها می‌کند وهر ماده بارداری وضع حمل می‌کند، و مردم را مست می‌بینی درحالیکه مست نیستند بلکه مجازات خـدا طولانی است».**

**نکات آیـه:**

**1ـــ زلزله باعث وضع حمل می‌شود، انسان را مست می‌کند، باعث رها نمودن شیردهی می‌شود:موجهای صوتی با تناوب ضعیف، با تواتر و تناوب ضعیف‌تر از شنوائی بشر (مادون صوت) با 7 ــ 15 نوسان در هر ثانیه، بیش از آنچه شنیده شوند احساس می‌شوند و روی موجودات زنده تأثیر می‌گذارند. نمونه این نوع تواتر و تناوبِ صوتی زلزله‌ها‌ هستند. زلزله در صورت شـدید بودن و طول کشیدن از جمله همین تأثیراتی که در آیه‌ بیان شده را روی انسان می‌گذارند. کسی که در حال شیردادن به نوزاد است شیر دهی نوزاد را رها می‌کند. کسی که باردار است وضع حمل می‌کند. و انسان گیج و منگ می‌شود یا به توصیف قرآن "مست" به نظر می‌رسد.**

**2ـــ روز رستاخیز با زلزله بی‌سابقه همراه خواهد بود:**

**زمین از جهت غرب در جهت شرق بدور خود می‌چرخد که این امر یکی ازدلایل ایجاد شب و روز در روی زمین است. هر صد سال یک هزارم ثانیه از سرعت حرکت زمین بدور خود کاسته می‌شود (به عبارتی هر یک قرن یک هزارم ثانیه به طول روز اضافه می‌شود). طوری که حدوداً 4 هزار میلیون سال پیش سرعت زمین آن قدر زیاد بوده است که طول شب و روز 4 ساعت بوده است. نتیجه کم شدن از سرعت زمین اینست که روزی زمین از حرکت باز خواهد ایستاد و بعد به سمت عکس حرکتِ کنونی خود حرکت خواهد کرد (یعنی از شرق به غرب)، و خورشید نیز از غرب طلوع خواهد کرد. در مدتی که زمین از حرکت باز خواهد ایستاد دچار تنش و لرزش‌های سهمگین بی‌سابقه خواهد شد.**

**\*\*\***

**ح) اسامی قیامت در قرآن**

**از ویکی‌پدیا، دانشنامۀ آزاد**

**اسامی قیامت در قرآن کریم**

**در قرآن کریم به فراوانی از قیامت یاد شده‌است، این یادآوری گاه با برهان و گاه با آوردن مثالها بوده و سعی بر آن بوده تا فهم آن را به ذهن‌ها نزدیک سازد.**

**ان الذین آمنوا والذینَ‌ها‌دوا والنّصاری والصائبین مَنْ آمَنَ باللهِ والیومِ الآخِرِ و عَمِلَ صالِحاً فلهم اجرُهم عند رَبِّهم و لاخوفٌ علیهم و لا هم یحزنون (بقره/۶۲)**

**«کسانی که ایمان داشتند و یهودیان و مسیحیان و ستاره پرستان و فرشته پرستان، هر که به خدا و روز قیامت ایمان داشته و کردار نیک انجام داده باشد، چنین افرادی پاداششان در پیشگاه خدا محفوظ بوده و ترسی بر آنان نیست و غم و اندوهی بدیشان دست نخواهد داد....» در \*\*\*\* کریم با اسامی مختلفی از قیامت یاد شده‌است که در ادامه برخی از آن‌ها را نام می‌بریم.**

**قیامت**

\*\*«یوم القیامه» در آیات ۱۲ \*\*\*\*، ۱۴ و۳۶ \*\*\*\*، ۱۳ **ء، ۹ و۱۷**، ۳۲ \*\*\*\*، ۱۶ \*\***، ۲۵ \*\*\*\* و برخی آیات دیگر آمده‌است. به معنای برانگیخته شدن پس از مرگ. قائم شدن و روز قیامت را به همین جهت قیامت گویند که در آن وقت مردگان زنده شوند و قیام کنند و روز قیامت؛ روزی است که خلایق همه برای محاسبه محشور شوند.**

**آخرت**

**و الدار آلاخره خیر للذین یتّقون (اعراف/۶۹)**

**معاد**

**به قیامت، «معاد» گفته می‌شود، از آن جهت که «محل بازگشت» است؛ بازگشتن به جایی که قبلاً آنجا بود. معاد نزد اهل کلام حشر را گویند و آن دو قسم است: جسمانی و روحانی. مراد از معاد در کلمات متکلّمان و فلاسفه بازگشت انسان است بعد از مرگ و حیات بعد از مرگ است و تصویر آن چنین است که انسان بعد از مرگ مجدداً زنده شده و در روزی که آن را روز معاد گویند به حساب اعمال وی رسیدگی و نیکوکاران پاداش نیکوکاری خود را گرفته و منعم شوند به نعم جاودانی و بدکاران به کیفر اعمال زشت خود برسند و مهذب شوند به عذاب جاودانی. یکی از مسائل مهم که از دیر زمان مورد توجّه ادیان و متکلّمان و فلاسفه قرار گرفته‌است همان مسئله زندگی بعد از مرگ و معاد است. پیروان ادیان کلاً معتقد به زندگی بعد از مرگ بوده و یکی از اساسی‌ترین مسائل مذهبی به حساب می‌آورند. متکلّمان که بحث و تحقیق آن‌ها خارج از حدود مذاهب و شرایع نیست نیز مثبت معاد و زندگی بعد از مرگاند. به طور کلی در مسالۀ معاد سه نظر و فرض اظهار شده‌است:**

**الف - دهریان و لامذهبان و یا \*\*\*\* که منکر زندگی بعد از مرگ می‌باشند و گویند انسان بعد از تلاشی بدن محو و نابود می‌شود و آنچه باقی می‌ماند اجزاء و موادی است که تبدیل به اشیاء و موجودات دیگر می‌شود.**

**ب - کسانی که قائل به معاد و بازگشت نفوس و ارواحند و معاد جسمانی را منکر و مردود می‌دانند.**

\*\*ج - صاحبان ادیان که قائل به معاد جسمانی بوده و گویند همان طور که خدای متعال در بدو امر انسان را آفریده‌است با همین بدن مجدداً می‌آفریند و ثواب و عقاب و کیفر و پاداش عاید به همین بدن مادّی می‌شود. فلاسفه مسئلۀ معاد جسمانی را مورد بررسی قرار داده و با اشکالاتی برخورد کرده‌اند که از جمله اصل مسلّم نزد آن‌هاست که «المعدوم لایعاد» یعنی آنچه معدوم شود، قابل اعاده و بازگشت نیست. از این جهت باتوجّه به تسلیم به دلایل عقلی متوسّل به راه‌های حل دیگری شده‌اند. متشرّعان و عده‌ای از متکلّمان گویند خدا قادر است که همان طور که در ابتدا بندگان را آفریده‌است مجدداً بیافریند. فلاسفه مسئله را از نظر فلسفی مورد توجّه قرار داده و هر یک نظر خاصّی اظهار کرده‌اند. بعضی قائل به معاد روحانی شده‌اند و بعضی قائل به تناسخ شده‌اند. قطب الدین گوید: و معدوم را اعادت نکند بعینه یعنی با جمیع عوارضی که مشخص او باشد که میان معاد و مستانف الوجود فرقی است. شیخ الرئیس گوید: اثبات معاد از راه شریعت و اخبار و آیات آسان است و قسمتی از آن مدرک به عقل و قیاس و برهان است که سعادت و شقاوت ثابته برای نفس باشد و بعد از توضیح تفسیر مفصلی که در مورد سعادت و شقاوت داده بیان کرده‌است که سعادت و شقاوت و لذات بدنی مورد توجّه حکما و اولیاء اﷲ و مقرَّبین نیست و کمال مطلوب مقربین خیر و وصول به لذت حقیقی و خیر مطلق بوده و توجّهی به لذات مادی بدنی ندارند و بنابراین معاد روحانی است و معاد جسمانی بدان ترتیب که مورد بحث فلاسفه ‌است از راه عقل نمی‌توان ثابت کرد. \*\*\*\* در این مورد بعد از ذکر مقدمات و بیان عقاید و نظریات مختلف و ادله منکرین معاد جسمانی، خود نتیجه گرفته‌است که معاد جسمانی است و ارواح مجدداً به ابدان بازگشت می‌کنند. **گوید: اما اشقیاء مخلّد در عناصر جسمانی و حجب ظلمانی می‌باشند و در آنجا معذّب به عذاب دردناکند و سُعداء و اولیاءالله در حضرت ربوبی و عالم عقول متنعّم به لذات روحانیاند و نفوس متوسّطان به مثل معلقه بازگشت کنند و معاد آن‌ها همین است. نفوس انسانی بعد از مفارقت از بدن بر پنج قسماند زیرا که انوار اسفهبدیه یا آنکه در دو جنبه حکمت علمی‌و عملی کاملند و یا متوسّط و میانه‌اند و یا در قسمت عمل کامل بوده و در قسمت علم ناقصاند و یا برعکس در جنبه علم کاملند و در جنبه عمل ناقص و یا در هر دو جنبه ٔ علم و عمل ناقصاند. نفوسی که از نوع اول باشند کامل در سعادتند و ازسابقین مقربیناند و نفوسی که از نوع دوّم و سوّم و چهارمند از متوسّطان در سعادتند و هر چهار قسم از اصحاب یمیناند و قسم پنجم کامل در سعادت بوده و از اصحاب شمالاند. \*\* سعی کرده‌است. مسئله را به همان طریق که شرایع بیان کرده‌اند به نحوی خاصّ به آن جنبه فلسفی دهد به طوری که نه قواعد فلسفی بر هم خورد و نه در اصول شرایع خللی وارد‌اید. او نه تنها برای انسان قائل به معاد وحشر است بلکه گوید تمام موجودات اعم از حیوانات و نباتات و جمادات و حتی هیولای اولی دارای معادند. وی اعتقاد به معاد را بر آن وجه که عامه مردم قائلند و جهال می‌گویند خوب است و اعتقاد به آن برای \*\*\*\* مفید است زیرا بشر میل دارد که با همین وضعی که هست بدون کم‌وکاست مجدداً زنده شود و از نعم و لذایذمادی استفاده کند و اما اهل معارف و حقایق توجّه به امور مادی و لذایذ حسی آن ندارند...**

**دیگر اسامی قیامت در قرآن که با کلمه یوم آغاز می‌شود**

\*\*یَوم الدین؛ روز جزا (۲ \*\*\*\*، ۳۵ \*\*\*\*، ۲۰ \*\*\*\*، ۱۲ \*\*\*\*، ۱۵ و ۱۷ و۱۸ \*\*\*\*، ۸۲ \*\***، ۵۶ واقعه، ۷۸، صو...)**

**یَوم یَنظر المَراء ماقَدَّمَتْ یَداه؛ روزی که انسان به کارهای از پیش فرستاده‌اش می‌نگرد (**\*\* آیۀ۴۰)\*\*

\*\*یَوم تُبْلی السرائِر؛ روزی که پرده‌ها کنار می‌رود و اسرار فاش می‌شود (۹ \*\***)**

\*\*یَوم یکون الناسُ کالفَراش المَبْثوث؛ روزی که مردم همانند پروانه‌های پراکنده مبهوتند (۴ \*\***)**

\*\*یَوم المَوعُود؛ روز موعد (۲ \*\***)**

\*\*یَوم یَفِرُّ المرء مِن اَخیه و اُمّهِ وَاَبیه؛ روزی که انسان از برادر و مادر و پدرش می‌گریزد (۳۴ \*\***)**

\*\*یَوم الفَصْل؛ روز جدایی (۲۱ \*\*\*\*، ۴۰ \*\*\*\*، ۱۷ \*\***، ۳۸ \*\*\*\* و...)**

\*\*یَوم لایَنْطِقون؛ روزی که کس سخن نمی‌گوید (۳۵ \*\***)**

\*\*یَوم عَسیر علی الکافرین غیر یسیر؛ روز بسیار سخت و دردناک برای کافران نه آسان (۹ \*\***)**

\*\*یوم عسر؛ روز دشوار (۸ \*\***)**

\*\*یَوم یَخرجُونُ مِن الاَجداث سِراعاً؛ روزی که مردم از گور شتابان بیرون می‌آیند (۴۳ \*\***)**

\*\*یَومُ التغابُن؛ روزی که مردم در می‌یابند که در دنیا باخته‌اند (۹ \*\***)**

\*\*یَومُ لاتملک نفسٌ لنفْس شَیئاً؛ روزی که هیچ کس مالک چیزی نیست (۱۹ \*\***)**

\*\*یَومُ لایُخْزی اللَّهُ‌النَّبی والذین آمنوا معه؛ روزی که خداوند پیامبر و مؤمنان را خوار نمی‌کند (۸ \*\***)**

**یَومُ الجَمع؛ روزی که مردمان گرد می‌آیند (۷ شوری)**

**یَوم‌تری المؤمنین و المؤمنات یَسعی نورهم بین اَیْدیهم؛ روزی که زنان و مردان با ایمان برای اعمال شایسته‌شان با نور خویش که در پیش آنان است، حرکت می‌کنند (۱۲ حدید)**

**یَوم معلوم؛ روزی که قطعی و حتمی است (۳۸ شعرا)**

**یَوم مشهود؛ روزی که جملگی در آن حاضر شوند (۱۰۳ هود)**

**یَوم یُدَعّون اِلی نارِجَهنّم دَعّا؛ روزی که تکذیب‌کنندگان معاد، با شدّت و عنف، به دوزخ پرتاب می‌شوند (۱۳ طور)**

**یَوم الخروج؛ روزی که از گورها بیرون می‌آیند قبر (۴۲ ق)**

**یَوم یسمعون الصیحة؛ روزی که فریاد رستاخیز را می‌شنوند (۴۲ ق)**

**یَوم الخلود؛ روز جاودانگی (۳۴ ق)**

**یَوم الخروج؛ روز رستاخیز (۴۲ ق)**

**یَوم الوعید؛ روز تهدید (۲۰ ق)**

**یَوم عظیم؛ روز بسیار بزرگ (۱۵انعام، ۱۵ یونس، ۱۳ زمر، ۳۷ مریم، ۵۹ اعراف، ۲۱ احقاف، ۱۳۵ و ۱۵۶ و ۱۸۹ شعرا)**

**یَوم عقیم؛ روز بدفرجام (۵۵ حج)**

**یَوم الیم؛ روز بسیار دردناک (۶۵ زخرف)**

**یَوم التَنّادِ؛ روزی که مردم یکدیگر را می‌خوانند (۳۲ غافر)**

**یَوم الحساب؛ روزی که به حساب‌ها می‌رسند (۱۶ و ۲۶ ص)**

**یَوم یقوم الحساب؛ روز محاسبه (۴۱ ابراهیم)**

**یَوم یقوم الناس؛ روز رستاخیز مردم (۶ مطففین)**

**یَوم التَّلاق؛ روز ملاقات (۱۵ غافر)**

**یَوم الازفة؛ روزی که نزدیک است (۱۸ غافر)**

**یَوم الحَسَرة؛ روزی که حسرت‌ها دارد (۳۹ مریم)**

**یَوم یَقوم الاشهاد؛ روزی که گواهان برای گواهی بر می‌خیزند (۵۱ غافر)**

**یَوم یقوم الروح و الملائکه صفا؛ روزی که روح و ملائکه به صف می‌ایستند (۳۸ نبا)**

**یَوم لابیع فیه و لاخُلَّه؛ روزی که داد و ستدها و روابط سودی ندارد (۲۴۵ بقره)**

**یَوْمَ تبیضُّ وجوهٌ و تَسودّ وجوهٌ؛ روزی که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه گردد (۱۰۶ آل‌عمران)**

**یَوم تقوم الساعه؛ روزی که رستاخیز برپا شود (۱۲ و ۱۴ و۲۶ و ۵۵ روم، ۲۷ جاثیه)**

**یَوم البعث؛ روز رستاخیز (۵۶ روم)**

**یَوم الوقت المعلوم؛ روز و وقت معلوم (۳۸ حجر، ۸۱ ص)**

**یَوما ثقیلا؛ روز گرانبار (۲۷ انسان)**

**یَوم تشخص فیه الابصار؛ روز خیره شدن دیدگان (۴۲ ابراهیم)**

**منابع:**

**۱- قرآن کریم**

\*\*۲- \*\*

**۳- فرهنگ علوم عقلی تألیف دکترسجادی**

\*\*۴- \*\*

**\*\*\***

**ط) حادثۀ بزرگ قیامت**

**مرحلۀ دوّم حیات جاوید، قیامت کبری است. قیامت کبری برخلاف عالم برزخ که مربوط به فرد است و هر فردی بلافاصله وارد عالم برزخ می‌گردد، مربوط است به جمع، یعنی به همه افراد و همه عالم، حادثه‌ای است که همه اشیاء و همه انسان‌ها را در بر می‌گیرد و واقعه‌ای است که برای کل جهان رخ می‌دهد، کل جهان وارد مرحله جدید و حیات جدید و نظام جدید می‌گردد. قرآن کریم که ما را از حادثه بزرگ قیامت آگاه کرده است ظهور این حادثه بزرگ را مقارن با خاموش شدن ستارگان، بی‌فروغ شدن خورشید، خشک شدن دریاها،هموار شدن ناهمواری‌ها، متلاشی شدن کوه‌ها و پیدایش لرزش‌ها و غرش‌های عالم‌گیر و دگرگونی‌ها و انقلابات عظیم و بی‌مانند بیان کرده است. مطابق آنچه از قرآن کریم استفاده می‌شود تمامی عالم به سوی انهدام و خرابی می‌رود و همه چیز نابود می‌شودو بار دیگر جهان نوسازی می‌شود و تولدی دیگر می‌یابد و با قوانین و نظامات دیگر که با قوانین و نظامات فعلی جهان تفاوت‌های اساسی دارد، ادامه می‌یابد و برای همیشه باقی می‌ماند. قیامت در قرآن کریم با نام‌ها و عنوانه‌ای مختلف خوانده شده است که هر کدام نشان دهنده وضع مخصوص و نظام مخصوص حاکم بر آن است.مثلا از آن جهت که همه اوّلین و آخرین در یک سطح قرار می‌گیرند و ترتیب زمانی آن‌ها از بین می‌رود،«روز حشر» یا «روز جمع » یا «روز تلاقی » خوانده شده است و از آن جهت که باطن‌ها آشکار و حقایق بسته و پیچیده باز می‌شوند، یوم تبلی السرائر (1) یا «روز نشور» نامیده شده است و از آن جهت که فنا ناپذیر و جاوید است، «یوم الخلود»،و از آن جهت که انسانه‌ایی سخت در حسرت و ندامت فرو می‌روند و احساس غبن می‌کنند که چرا خود را برای چنین مرحله‌ای آماده نکرده‌اند، «یوم الحسرة » یا «یوم التغابن »، و از آن جهت که بزرگترین خبرها و عظیم‌ترین حادثه‌ها‌ست «نباء عظیم » خوانده شده است.**

**1. طارق/9.**

**\*\*\***

**ی) نشانه‌های ظهور پایان دنیا (قیامت(**

**http://www.asemooni.com/religion/scholars/signs-of-the-end-of-the-world**

**1- ظهور دود (گاز) در آسمان:**

\*\*یکی از نشانه‌های قیامت، ظهور دود و گاز در آسمان دانسته شده است: «فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین».(8) برخی از مفسّران این آیه را ناظر به یکی از نشانه‌های رستاخیز دانسته و گفته‌اند: «منظور از «دخان مبین» همان دود غلیظی است که در پایان جهان و در آستانۀ قیامت، صفحه آسمان را می‌پوشاند و سرآغاز عذاب دردناک الهی برای ستمگران است.  در حدیثی از رسول خدا(ص) در مورد آیۀفوق آمده است: این دود میان مشرق و مغرب را پر می‌کند و 40 شبانه روز باقی می‌ماند و بر اثر آن حالتی شبیه زکام به مومن دست می‌دهد، ولی کافر شبیه افراد مست شده و دود از بینی و گوش‌ها و پشت او بیرون می‌آید. \*\*

**2- دمیده شدن صور:**

**یکی از نشانه‌های رستاخیز، نفخه مرگ است که با وقوع آن جانداران آسمان‌ها و زمین می‌میرند چنان که قرآن به همین مساله اشاره کرده و می‌فرماید: «و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض…»(9) از ظاهر آیۀ«فاذا نفخ فی الصور نفخة واحده، و حملت الارض والجبال فدکتا دکة واحده»(10) چنین برمی‌آید که دمیده شدن در صور پیش از درهم کوبیده شدن زمین و کوه‌هاست. برخی آیۀ«و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض…»، روزی که در صور دمیده شود اهل آسمان و زمین را فزع دربرمی‌گیرد، را نیز در مورد نفخه مرگ یا اعم از آن و یا زنده ساختن آن‌ها دانسته‌اند.**

**3- تاریک شدن خورشید، ماه و ستارگان:**

**قرآن از تاریک شدن خورشید به «تکویر»(جمع شدن و پیچیده شدن مانند پیچیده شدن عمامه بر سر) یاد کرده است. «اذا الشمس کُوِّرت». در آیه‌ای دیگر به جمع شدن خورشید و ماه و به هم پیوستن آن دو که به گفته برخی به معنای تاریک شدن آن‌هاست اشاره شده است. «و جمع الشمس والقمر»، هم چنین از تاریک شدن ستارگان با واژه‌هایی هم چون «انکدار»(تاریکی): «واذا النجوم انکدرت»، «طمس»(ناپدید شدن): «فاذا النجوم طمست» و «انتثار»(پراکنده شدن و فرو ریختن): «و اذا الکواکب انتثرت» سخن به میان آورده است. دستاوردهای دانش بشری گرچه از تعیین زمان تاریک شدن ستارگان ناتوان است، اما تایید می‌کند که در هر لحظه با گذشت زمان، از انرژی آن‌ها کاسته شده و سرانجام به خاموشی خواهد گرایید.(11) پس از آن گاه که خورشید و ماه و ستارگان تاریک گشتند، زمین با نور پروردگار روشن می‌شود: «واشرقت الارض بنور ربها». برخی گفته‌اند: بعید نیست مراد از روشن شدن زمین به نور پروردگار، کنار رفتن پرده و حجاب و ظهور حقیقت اشیا و آشکار شدن کارهای خیر و شر برای ناظران باشد.**

**4- شکافتن کُرات:**

\*\*در شماری از آیات، از شکافتن آسمان پیش از قیامت، سخن به میان آمده است. مراد از آسمان در این آیات، کرات آسمانی است.  قرآن مجید از دگرگون شدن نظام کواکب و شکافته شدن کرات آسمانی با تعبیرهای مختلفی یاد کرده است. \*\*

**الف) حرکت شدید و دورانی:**

\*\*«یوم تمور السماء مورا». «مور» گاه به معنای حرکت شدید، و گاه به معنای حرکت دورانی است. از این رو به گرد و غباری که با حرکت باد به هر سوی پراکنده می‌گردد «مور» گفته می‌شد. آوردن واژه «مورا» به صورت مصدر، تاکیدی بر شدت این حرکت و گردش است. \*\*

**ب) گداخته شدن:**

\*\*«یوم تکون السماء کالمهل». تولید انرژی و گرما بر اثر حرکت اشیا از دستاوردهای علمی است، بنابراین، شاید گداخته شدن آسمان نتیجه حرکت و چرخش شدید آن باشد. \*\*

**ج) سستی و پراکندگی:**

**«وانشقت السماء فهی یومئذ واهیه». در آن هنگام آسمان‌ها از هم شکافته، سست گردیده و فرو می‌ریزند. «واهیه» به معنای سستی و از هم وارفتگی است.**

**د) شکافته شدن:**

**این رخداد با واژه‌هایی همچون «انشقاق»: «اذاالسماء انشقت»، «تشقق»: «و یوم تشقق السماء بالغمام»، «انفطار»:«اذا السماء انفطرت»، «فرج»: «اذا السماء فرجت» و «فتح»: «و فتحت السماء فکانت ابوابا» «کشط»: «واذا السماء کشطت»، آمده است. برخی گفته‌اند: بعید نیست این گونه آیات کنایه از آن باشد که ابر جهل و نادانی کنار می‌رود و عالم آسمان که عالمی غیبی است آشکار می‌شود و ساکنان آن (فرشتگان) ظاهر گشته، به زمین که جایگاه انسان است نازل می‌شوند.  از دیگر رخدادهایی که قرآن در بارۀ آن تصریح می‌کند انشقاق و دو پاره شدن ماه است: «اقتربت الساعة وانشق القمر». بخش اول آیه به نزدیک شدن قیامت اشاره دارد و به نظر برخی بخش دوّم آیۀ (انشق القمر) به دلیل عطف آن بر «اقتربت الساعه » به یکی از اَشراطُ‌السّاعة و نشانه‌های نزدیک شدن قیامت اشاره دارد.  از نظر این گروه، اگرچه این حادثه هنوز واقع نشده است؛ امّا از آنجا که تحقق آن در آینده قطعی است، قرآن با لفظ ماضی از آن یاد کرده است؛ امّا به اتّفاق مسلمانان بر پایۀ شان نزول و روایات وارده ذیل آیۀ مورد بحث، این رویداد حادثه‌ای تاریخی و از معجزاتی است که در پی درخواست مشرکان و با فرمان رسول خدا(ص) به وقوع پیوسته است. چنان که آیۀبعد که برخورد مشرکان با این پدیده را بیان کرده و می‌گوید: آن‌ها انشقاق قمر را سحر پنداشته‌اند: «… و یقولوا سحر مستمر» نظر پیشین را رد و تحقق این حادثه درگذشته را تایید می‌کند. برخی در وجه ارتباط دو بخش آیۀ «اقتربت الساعه و انشق القمر»؛ گفته‌اند: شکافته شدن ماه از نشانه‌های نُبُوَّت پیامبر(ص) است و بعثت آن حضرت نیز یکی از اَشراطُ‌السّاعة می‌باشد.**

**ه) درهم پیچیدن:**

**«یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب»، تعبیر «طی السجل للکتب» به این معناست که هرگاه صفحه‌ای پیچیده شود، الفاظ موجود در آن نیز پیچیده می‌شود و از تشبیه مذکور در آیه درهم پیچیده شدن کامل نظام آسمان استفاده می‌شود. برخی گفته‌اند: مراد از این آیه آن است که آسمان از غیرخدا غایب گشته، از آن عین و اثری ظاهر نمی‌شود و از آنجا که آسمان مانند دیگر اشیا از مفاتح و خزائن غیب نازل شده مراد از پیچیده شدن آسمان، بازگشتن آن به همان خزائن است. (13)**

**6) زلزلۀ شدید:**

**پیش از وقوع قیامت زلزله‌ای سخت سراسر زمین را فرا می‌گیرد؛ به گونه‌ای که همه محتویات خود از جمله اجساد مردگان را به بیرون می‌افکند: «اذا زُلزِلت الارضُ زِلزالَها¤ واخرجت الارض اثقالها» و چنان از هم شکافته می‌شود که اجساد به سرعت از آن جدا شوند: «یوم تشقق الارض عنهم سراعا». قرآن این زلزله را «عظیم» وصف کرده و بیان داشته که با وقوع آن، هر شیردهنده‌ای از فرزند شیرخوارش غافل می‌شود و هر آبستنی بار خود را فرو می‌نهد و همه مردم چون مستان به نظر می‌آیند: «انّ زلزلة الساعة شیء عظیم¤ یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و‌تری الناس سکری و ما هم بسکری ولکن عذاب الله شدید» از زلزله زمین در آیاتی دیگر با واژه‌های «رجف» و «رج» به معنای لرزش و حرکت شدید یاد شده است؛ مانند: «ترجف الراجفه، و ترجف الارض والجبال»؛ و «اذا رُجَّتِ الارضُ رَجّاً».**

**7) فروپاشی کوه‌ها:**

**فروپاشی کوه‌هایی که به طور طبیعی بر اثر زلزله شدید زمین حاصل می‌شود، خود طی مراحلی انجام می‌پذیرد. الف. زمین و کوه‌ها به شدت می‌لرزد: «یوم ترجف الارض و الجبال».**

**ب. از جا کنده می‌شود: «و حملت الارض والجبال» برخی مراد از حمل زمین و کوه‌ها را احاطه قدرت بر آن‌ها دانسته‌اند که در قیامت ظهور می‌یابد.**

**ج. به حرکت درمی‌آید: «و تسیر الجبال سیرا»؛ چنان که برخی از مفسّران «بس» در آیۀ«وبست الجبال بسا» را نیز به معنای به حرکت درآوردن آن‌ها دانسته‌اند.**

**د. درهم کوبیده می‌شود: «فدکتا دکة وحده».**

**هـ. به صورت توده‌ای از شنه‌ای متراکم درمی‌آید: «و کانت الجبال کثیبا مهیلا».**

**و. پس از متراکم شدن، به ذرات کوچکتری تبدیل شده، به صورت گردوغباری پراکنده می‌شود: «وبست الجبال بسا. فکانت هباء منبثا». گفته شده: «هباء» غباری است که در ستونی از نور خورشید که از منفذی تابیده شود قابل رؤیت است. این امر نشان نهایت خردشدن و ریزشدن سنگ‌های عظیم کوه‌هاست. برخی گفته‌اند: کوه‌ها در اصل اجزایی متفرق مانند ذرات منتشر در هوا بودند که برخی از فرشتگان الهی آن‌ها را جمع کرده و به صورت کوه درآوردند و باوقوع قیامت دوباره به صورت اصلی خویش باز می‌گردد؛ زیرا در قیامت هر چیزی به اصل خویش باز می‌گردد.**

**ز. غبارهای پراکنده به شکل پشم‌های حلاجی شده که با تندباد حرکت کند و تنها رنگی از آن‌ها در آسمان دیده شود درمی‌آید: «و تکون الجبال کالعهن المنفوش.»**

**ح. سرانجام از کوه‌ها شبح یک سراب در بیابان خشک باقی می‌ماند: «و سیرت الجبال فکانت سرابا» و با از بین رفتن کامل کوه‌ها ناهمواریهای زمین از بین می‌رود: «فیذرها قاعا صفصفا¤ لا‌تری فیها عِوَجا و لا اَمتاً.» برخی گفته‌اند: مراد از تبدیل شدن کوه‌ها به سراب،انعدام کوه‌ها و باطل شدن حقیقت آن‌هاست. به این ترتیب آن کوه‌های محکم و استوار که حقایقی دارای جرمی بس بزرگ و نیرومند بودند و طوفان‌ها نمی‌توانست آن‌ها را حرکت دهد، به سرابی باطل تبدیل می‌شوند که هیچ حقیقتی ندارد.**

**8) دگرگونی دریاها:**

\*\*دگرگونی دریاها در قرآن با دو واژه «تسجیر»: (برافروخته شدن) «و اذا البحار سجرت» و «تفجیر»(منفجرشدن): «و اذا البحار فجرت» بیان شده است. در معنای این دو واژه نظرات گوناگونی ارائه شده است؛ مانند: به هم پیوستن آب‌های زمین و پرشدن و یکی شدن دریاها، خشک شدن دریاها و برافروخته شدن و آتش گرفتن دریاها. برخی گفته‌اند: دریاها با متلاشی شدن کوه‌ها در میان آن‌ها پر می‌شود و آب سراسر خشکی را فرا می‌گیرد. برخی دیگر احتمال داده‌اند که بر اثر زمین لرزه و آتشفشان‌ها آب دریاها با مواد مذاب زمین که در حال غلیان و جوشش است برخورد کرده، دچار برافروختگی شود. یا به واسطه سقوط پاره‌های ستارگان آسمان که هنوز خاموش نشده و افتادن آن‌ها، دریاها به حالت غلیان و جوشش درآید. پاره‌ای از مفسّران برافروختن و سوختن آب دریاها را به سبب تجزیه شدن دو عنصر آب، یعنی اکسیژن و هیدروژن و سوختن آن‌ها دانسته و با این دیدگاه به دنبال ارائه تفسیری علمی از این رخداد برآمده‌اند. بدین ترتیب با فروپاشی کامل نظام طبیعی، آسمان و زمین ساختاری نوین پیدا می‌کند: «یوم تبدل الارض غیرالارض و السموات.» همچنین گفته شده است «با تدبّر کافی در آیات مربوط به تبدیل زمین و آسمان می‌توان فهمید که مراد از این «تبدیل» آن معنایی که معمولا به ذهن می‌رسد نیست، بلکه مراد این است که نظام دنیا کاملا از بین رفته و نظامی دیگر با شئونی دیگر غیر از آنچه ما تصور می‌کنیم پدید می‌آید.» برخی در توضیح چگونگی تبدیل آسمان‌ها و زمین گفته‌اند: اهل بصیرت، پیش از وقوع قیامت امور و احوال آخرت را با چشم اخروی می‌بینند و برای مشاهده روز قیامت، به مرگ طبیعی نیازی ندارند؛ زیرا با تبدیل نشئه دنیوی آن‌ها به نشئه اخروی و تبدیل گوش‌ها و چشم‌ها و حواس آن‌ها به گوش‌ها و چشم‌ها و حواس اخروی، همه موجودات آسمان و زمین نیز نزد آنان تبدیل می‌گردند؛ زیرا هریک از موجودات طبیعی دارای دو نشئه است که نشئه دنیوی آن‌ها با حواس دنیوی و نشئه اخروی آن‌ها با بدل شدن این حواس به حواسی اخروی قابل مشاهده است و آیۀ48 ابراهیم به این تبدیل اشاره دارد  و بیشتر اهل بهشت هم اکنون در بهشتاند؛ چنان که بیشتر اهل جهنم نیز هم اکنون در جهنماند؛ ولی به سبب نداشتن حواس اخروی آن را درک نمی‌کنند و آخرت با از بین رفتن حجاب‌ها و ظهور حقایق و زوال تعینات و تمیز حق از باطل، حاصل می‌شود.  از آیۀ22ق نیز استفاده می‌شود که هرچه انسان در قیامت مشاهده می‌کند، در دنیا موجود بوده و برای وی مهیا گشته است؛ ولی او از آن‌ها غافل است و ویژگی روز قیامت آن است که در آن روز پرده کنار رفته و آنچه پشت آن است دیده می‌شود. پس حقیقت معاد ظهور حقیقت اشیا پس از خفای آن است و بیشترین صفاتی که در قرآن برای قیامت ذکر شده به آن روز اختصاص ندارد؛ بلکه این صفات در روز قیامت کاملا آشکار می‌شود. \*\*

**\*\*\***

**ک)**

**https://ghobareghafele.blog.ir/1391**

**جمعه، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۱، ۰۸:۴۵ ب.ظ**

\*\* در روایات در موارد بسیاری به بیان تحوّلات و اتّفاقات آینده پرداخته شده است. \*\*

**یکی از مواردی که در روایات به بیان وقایع آینده در رابطه با آن پرداخته شده است مسألۀ نشانه‌های قیامت یا همان اَشراطُ‌السّاعة است که مجموعه‌ای وسیع را در بر می‌گیرد. یکی از مسایلی که در بسیاری تفاسیر به عنوان نشانۀ قیامت مطرح شده، طلوع خورشید از مغرب می‌باشد. البتّه این نشانه جزء نشانه‌هایی نیست که قرآن تصریح به تحقق آن‌ها کرده باشد، امّا در قرآن آیاتی است که بر این مطلب تطبیق شده است به عنوان مثال بیشتر مفسّران نشانۀ مورد اشاره در آیه: "یوم یأتى بعض آیـات ربک؛ روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگارت آشکار شود." سورۀ انعام/آیۀ158، را با توجّه به روایاتى که در ذیل آن مطرح شده است، طلوع خورشید از مغرب دانسته‌اند. برخى جمع شدن خورشید و ماه در آیۀ"و جمع الشمس والقمر؛ و (روزی که) خورشید و ماه در یک جا جمع شود." سورۀ قیامت/ آیۀ75، را نیز ناظر به این پدیده دانسته‌اند. البتّه روایاتی نیز از پیامبر اکرم دالّ بر تحقق این نشانه وارد شده به عنوان مثال به این حدیث توجّه کنید: «صدوق رحمة الله علیه در کتاب «خصال» از حذیفه ابن اسید روایت کرده است که او گفت: ما جماعتی بودیم که از شرائط و علامات قیام قیامت بحث و مذاکره می‌کردیم. رسول خدا صلی اله علیه و آله و سلم که در غرفه‌ای نزدیک به ما بود، بر ما اشراف نموده و از بحث ما مطلّع شد و سپس فرمود: «لا تقوم الساعة حتی تکون عشر ءایات: الدجّال، و الدخان، و طلوع الشمس من مغربهاساعت قیامت فرانمی‌رسد مگر آنکه ده نشانه از نشانه‌های الهی به ظاهر شود: دجّال، و پیدایش دودی در آسمان، و طلوع خورشید از مغربامّا چیزی که تقریباً مسلّم است این است که این نشانه از نشانه‌های پایان جهان و نزدیکی قیامت است نه از نشانه‌های وقوع قیامت که در پایان نظام هستی به وقوع می‌پیوندد. نکته دیگر این است که مسألۀ طلوع خورشید از مغرب در بسیاری از روایات به عنوان نشانۀ ظهور حضرت مهدی (عج) دانسته شده و این به معنای تنافی این روایات نیست، زیرا ظهور حضرت در آخِرُالزَّمان به وقوع می‌پیوندد و در بعضی روایات خود به عنوان نشانه‌های نزدیکی قیامت مطرح شده است و در واقع نشانۀ ظهور و قیامت در این موارد یک مصداق است که به واسطه نزدیکی زمان قیامت به ظهور حضرت به عنوان نشانۀ هر دو ذکر شده است. و در همین مقاله ما به تفصیل به بیان این موضوع خواهیم پرداخت. از بعضی روایات نیز این گونه بر می‌آید که تعبیر به طلوع خورشید از مغرب کنایه از خود ظهور حضرت است که در این صورت ظهور حضرت خود است که به عنوان یکی از نشانه‌های قیامت شمرده شده ( همان‌گونه که در بالا اشاره شد و مؤیّداتی هم از روایات دارد). به عنوان مثال مرحوم مجلسى می‌گوید: آن‌گاه که امیر مؤمنان على(ع) علایم ظهور را براى اصحاب خویش چون: «اصبغ بن نباته» و «صعصعة بن صوحان» بیان می‌فرمود یکی از نشانه‌ها را چنین گفت: طلوع آفتاب از مغرب «نزال بن سبرة» که یکی از افراد حاضر در آن جمع بود از «صعصعة» پرسید مراد امیرالمؤمنین (ع) از این کلام (طلوع خورشید از مغرب) چیست؟ «صعصعة» گفت:‌ای ابن سبره کسى که عیسى بن مریم (ع) پشت سر او نماز می‌گزارد، امام دوازدهم از طبقه نهم از اولاد حسین بن على (ع) است و او است آن آفتابى که از مغرب طلوع و در میان رکن و مقام ظاهر می‌شود و روى زمین را از کفر و فسق و اعتقادات باطل پاک می‌گرداند. از کلام صعصعة کاملا معلوم است که از کلام حضرت مبنی بر طلوع خورشید از مغرب ظهور قائم آل‌محمّد را برداشت کرده است. البتّه ممکن است کسی در دلالت این حدیث در این مطلب تشکیک و یا اشکالی کند که این مختصر گنجایش بحث بیش از این را ندارد. هر چند نکته‌ای وجود دارد که این احتمال را تضعیف می‌کند و آن این که در بعضی روایات اَشراطُ‌السّاعة مسألۀ طلوع و ظهور هر دو به عنوان نشانۀ قیامت مطرح می‌شود "عامر بن واثلة عن أمیر المؤمنین (ع) قال قال رسول‌الله، صعشر قبل الساعة لابد منها السفیانی و الدجّال و الدُّخان و الدابة و خروج القائم و طلوع الشمس من مغربها و...؛ عامر بن واثل از امیر المؤمنین (ع) نقل می‌کند که پیغمبر (ص) فرمود: ده چیز قبل از قیامت باید واقع شود سفیانی و دجّال و دابَّةُ الأرض (موجودی که طبق بیان قرآن قبل از قیامت از زمین خارج می‌شود و به دابَّةُ الأرض مشهور است) خروج قائم و طلوع خورشید از مغرب و..." در صورتی که طلوع خورشید از مغرب به عنوان یک حقیقت واقعی که در آینده اتّفاق می‌افتد (و نه به عنوان کنایه از ظهور حضرت یا یک واقعه دیگر) پذیرفته شود سؤالی مطرح می‌شود و آن این‌که آیا این یک مطلب محال و غیر ممکن نیست؟ در پاسخ باید گفت: در گذشته طلوع خورشید از مغرب از نگاه دانشمندان هیئت و نجوم، امرى محال تلقى می‌شد؛ ولى مفسّران گفته‌اند: چنین رویدادى محال عادى است، اما عقلا محال نیست، از این رو می‌تواند متعلق قدرت الهى قرار گیرد. امروزه نظرات علمى تبدیل حرکت زمین به حرکتى مخالف حرکت کنونى یا عوض شدن جاى قطب شمال و قطب جنوب را ممکن می‌داند، خواه به صورت تدریجى باشد، چنان که بررسی‌هاى فلکى نشان می‌دهد، یا به صورت ناگهانى که وقوع حادثه اى جوّى موجب آن گردد. البتّه باز تأکید می‌شود ‌همۀ این مباحث در صورتى است که تعبیر طلوع خورشید از مغرب رمز و اشاره به سرّى از اسرار حقایق نباشد. در بارۀ مدت این طلوع اختلاف است، برخى آن را سه شبانه روز دانسته‌اند. آلوسى معتقد است طبق عقیده مشهور، خورشید تنها یک روز از مغرب طلوع می‌کند. برخى گفته‌اند: با این رخداد، بساط تکلیف برچیده شده، زمان توبه پایان می‌پذیرد و برای ادعای خود به این آیه استناد می‌کنند: " یوم یأتى بعض آیات ربک لا ینفع نفسـا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فى ایمانها خیرا؛ روزی که بعضی از نشانه‌های الهی بیاید در آن روز دیگر ایمان کسی که تا قبل از آن ایمان نیاورده یا به سبب ایمان خود خیری کسب نکرده باشد نفعی برای او در بر نخواهد داشت." سورۀ انعام، آیۀ158، در برخى منابع به نقل از رسول خدا (صلى الله علیه وآله) آمده است: پس از این رخداد مردم 120 سال به زندگى خود ادامه می‌دهند.**

\*\* پژوهشی پیرامون احادیث ظهور و اَشراطُ‌السّاعة\*\*

\*\*در روایات موارد بسیار و عدیده‌ای به عنوان نشانه‌های قیامت مطرح شده است که شمارش و نگارش آن خود کاری دشوار به نظر می‌رسد و نیاز به تحقیق گسترده در منابع روایی دارد؛ چرا که در بسیاری از موارد معصوم (علیه السّلام) در مقام بیان همۀ نشانه‌ها نبوده و گاهی به ذکر چند نشانه اکتفاء کرده است به علاوه در مواردی نیز در صدد بیان نشانه‌هایی از یک سنخ بوده و مثلا صرفاً به خصوصیّات فرهنگی جوامع آخِرُالزَّمان پرداخته و به اصطلاح در مقام بیان مثلا نشانه‌های جوّی و طبیعی نزدیکی قیامت نبوده است. اکنون که به مناسبت به مسألۀ ظهور اشاره شد و بیان شد که این نشانه به عنوان نشانۀ ظهور نیز مطرح شده، به نظر می‌رسد توضیحاتی در این رابطه لازم باشد. در این رابطه باید گفت که اساساً بسیاری از نشانه‌هایی که در روایات اَشراطُ‌السّاعة به عنوان نشانه‌های قیامت ذکر شده عیناً در روایات ظهور به عنوان نشانه‌های ظهور حضرت مهدی مطرح شده که این سؤال را به وجود می‌آورد که آیا این روایات با هم تنافی ندارد و بالاخره این نشانه‌ها و وقایع علامت نزدیکی کداماند؟ و آیا اساساً این‌ها یک نشانه‌اند یا برای هر کدام جداگانه به وقوع می‌پیوندد؟ و آیا اگر یکی هستند، چگونه در روایات به عنوان نشانۀ نزدیکی دو رویداد معرفی شده‌اند و آیا این دوگانگی شائبه تحریف در روایات به وجود نمی‌آورد؟ به عنوان مثال در روایاتی از چند نشانه به عنوان نشانۀ قیامت نام برده شده است: «عامر بن واثلة عن أمیر المؤمنین (ع) قال قال رسول‌الله، صعشر قبل الساعة لابد منها السفیانی و الدجّال و الدخان و الدابة وعامر بن واثله از امیر المؤمنین(ع) نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمودند ده چیز قبل قیامت باید واقع شود: سفیانی، دجّال، دود، دابة الأرض (موجودی که طبق بیان قرآن قبل از قیامت از زمین خارج می‌شود و به دابة الأرض مشهور است) و...» این نشانه‌ها عیناً در روایات دیگر به عنوان نشانۀ ظهور مطرح شده‌اند؛ مثلا این روایت؛ «آخرهم القائم الذی یقوم بعد غیبته فیقتل الدجّال و یُطَهَّرُ الأرض من کل جور و ظلمآخرین نفر ایشان قائم است که بعد از غیبت خود قیام می‌کند دجّال را کشته و دنیا را از هر ظلم و جوری پاک می‌کند.» که حضرت ائمة را می‌شمردند در انتها به حضرت مهدی اشاره می‌کنند که با ظهور خود دجّال را از بین می‌برند در نتیجه دجّال خود یکی از وقایع زمان ظهور و از جمله نشانه‌های آن محسوب می‌شود. در روایات بسیاری نیز نزول حضرت عیسی همراه و همزمان ظهور مطرح شده "من ذریتی المهدی إذا خرج نزل عیسى ابن مریم لنصرته فقدمه و صلى خلفه از فرزندان من مهدی است که هنگام خروج او عیسی بن مریم (ع) برای یاری او نازل شده و او را مقدم داشته و در پشت سر او نماز می‌گذارد."، که در روایات بسیاری به عنوان نشانۀ قیامت مطرح است. در این رابطه باید متذکّر چند نکته شد و سپس با یک جمع‌بندی به پرسش‌های مطرح شده پاسخ داد. در رابطه با نشانه‌های مشترک ظهور و قیامت نکته‌ای که بدیهی به نظر می‌رسد آن است که این نشانه‌ها که از جانب معصومین در دو حیطه مطرح شده‌اند، به هیچ وجه بیان‌گر دو واقعۀ جدا از هم که یکی نشانۀ ظهور و دیگری نشانۀ قیامت است نمی‌باشد و این مطلب بر کسی که کوچکترین تفحّص و تدبّری در این زمینه در روایات داشته باشد واضح خواهد شد و شخص محقّق به سادگی به حقیقت اعتراف می‌کند که مثلا ظهور سفیانی یا دجّال که از هر دو به عنوان نشانه‌های قیامت نام برده شده (خصوصا دجّال) ممکن نیست شخصی غیر از دجّالی باشد که در روایات ظهور مطرح است و این مطلب به سادگی از لسان روایات فهمیده می‌شود. در روایات ظهور و و بالعکس نشانه‌ها و مؤیّدات زیادی بر این مطلب یافت می‌شود که منظور از این علایم و وقایع که در آستانۀ قیامت و ظهور به وقوع می‌پیوندد دو واقعه نیست، بلکه یک واقعه و نشانه است که در برخی روایات نشانۀ قیامت و در برخی نشانه ظهور نامیده است، از جمله این مؤیّدات این است که در هر دو طیف روایات ظهور حضرت عیسی از نشانه‌ها شمرده شده در حالی که دو بار ظهور کردن ایشان معنا ندارد، همچنین آمده است که دجّال به دست حضرت عیسی کشته خواهد شد و با فرض این که حضرت عیسی(ع) یک بار ظهور می‌کنند، پس دجّالی نیز که به دست ایشان نابود می‌شود باید یک چیز باشد. \*\*

\*\*آخِرُالزَّمان نکته دیگری که تذکّر آن مهم به نظر می‌رسد این است که ما در روایات با عنوانی به نام آخِرُالزَّمان مواجه هستیم. در روایات به موارد بسیاری برخورد می‌کنیم که به برهه‌ای از تاریخ این عنوان اطلاق می‌شود و آن‌گونه که از روایات و متون دینی به دست می‌آید این تعبیر اختصاص به معصومین (علیهم السلام) نداشته است بلکه در میان امم پیشین و انبیاء سابق نیز مطرح بوده است؛ به گونه‌ای که از پیامبر اکرم (صلَّ الله علیه و آله) نیز به پیغمبر آخِرُالزَّمان یا پیغمبر امت آخِرُالزَّمان تعبیر می‌شده است. به طور خلاصه می‌توان گفت که به دوره‌ای که از زمان پیامبر و بعثت ایشان آغاز شده و با ظهور قائم آل‌محمّد (عج) و وقوع قیامت به پایان می‌رسد دوره آخِرُالزَّمان اطلاق می‌شود و ما در روایات با تعبیر «یأتی زمان علی أمّتییعنی زمانی بر امت من خواهد آمد...» و یا «سیأتی زمانیعنی به زودی زمانی می‌آید که...» بسیار مواجه می‌شویم که در غالب آن‌ها به توضیح اوضاع اسفناک فرهنگی سیاسی دینی وجوامع اسلامی را به تصویر می‌کشد. در این دوره با گذشت زمان خصوصیّاتی که توسّط معصومین برای مردم این دوره بیان شده است، تحقق یافته و شدت و شیوع بیشتری می‌یابد. در این دوره وقایعی به وقوع می‌پیوندد که در روایات به عنوان نشانه و علامت نزدیکی برخی وقایع مهم‌تر و سرنوشت ساز در زندگی بشریّت مطرح شده و از مهمترین مسائل پیش روی بشریّت یکی وقوع قیامت است که تحقق آن در قرآن وعده داده شده و اتّفاقا نزدیک شمرده شده است و برای بشریّت در تمام دورانش به عنوان یک سؤال و عنصر تأثیرگذار و کلیدی مطرح بوده و دیگری مسألۀ ظهور مُنجی و مصلح جهانی است که در تمام ادیان آسمانی و بسیاری از ادیان غیر توحیدی به عنوان یک اصل مسلّم وعده داده شده مطرح و تقریباً به اندازه وقوع قیامت مهم بوده و نقشی کلیدی داشته است؛ هر چند در شیعه (و چه بسا مسلمانان البتّه با یک سری اختلافات) این مسأله تحت عنوان ظهور حضرت مهدی مطرح شده و بیانات ائمه هم ناظر به ظهور قائم آل‌محمّد(عج) بوده است؛ ولی این به عنوان عمومی نبودن مسألۀ ظهور و انتظار نیست و از اهمّیت آن در میان جامعۀ بشری نمی‌کاهد. نکته پایانی این که در برخی روایات از خود ظهور نیز به عنوان نشانۀ قیامت نام برده شده است که توجّه به این مطلب خود می‌تواند در پاسخ به این پرسش مفید باشد. در جواب این سؤالات باید گفت حقیقت این است که با این که این روایات از یک سری وقایع مشترک سخن می‌گویند و به عبارت دیگر یک سری علایم در دو طیف روایات هم نشانۀ قیامت و هم نشانۀ ظهور دانسته شده، امّا با وجود این مطلب، بین روایات ظهور و اَشراطُ‌السّاعة تنافی وجود ندارد؛ چرا که همان‌گونه که گفته شد این روایات به بررسی تحوّلات و اتّفاقات برهه‌ای از تاریخ پرداخته‌اند که همان آخِرُالزَّمان است و در ادیان سابق نیز مورد توجّه بوده و از آن جا که در این برهه هم ظهور و قیامت واقع می‌شود یک سری از وقایع به عنوان نشانۀ نزدیکی آن دو مطرح شده‌اند و شاهد آن هم این است که ظهور حضرت که به طور طبیعی زودتر از قیامت واقع می‌شود، خود نشانۀ قیامت شمرده شده است. با این بیان مشخص شد که در واقع بین این دو دسته روایات تنافی نیست؛ بلکه به نوعی در یک راستا قرار دارند و با این حساب خود به خود زمینۀ شائبۀ تحریف نیز از بین می‌رود. در روایات اسلامی ‌برای دورۀ آخِرُالزَّمان علایم و نشانه‌هایی ذکر شده که با تحقق این علایم و نشانه‌ها، پی می‌بریم که هم اکنون در دورۀ آخِرُالزَّمان قرار داریم. اینک به برخی از این علایم و نشانه‌ها اشاره می‌کنیم: \*\*

**1- گسترش ترس و ناامنی**

**امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: «لایقوم القائم إلا علی خوف شدید....»؛(2) «حضرت قائم علیه السّلام قیام نمی‌کند مگر در دورانی پر از بیم و هراس.» و نیز فرمود: «مهدی علیه السّلام هنگامی قیام می‌کند که زمام کارهای جامعه در دست ستم‌کاران باشد. »(3)**

**2- تهی شدن مساجد از هدایت**

\*\*  پیامبر صلی الله علیه و آله در بارۀ‌ وضعیت مساجد در آخِرُالزَّمان می‌فرماید: «مساجدهم عامره و هی خراب من الهوی »(4)؛ «مسجدهای آن زمان و آباد و زیباست. ولی از هدایت و ارشاد در آن‌ها خبری نیست.» \*\*

**3- سردی عواطف انسانی**

\*\* رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید «فلا الکبیر یرحم الصغیر و لا القوی یرحم الضعیف، و حینئذ یأذن الله له بالخروج »(5)؛ «در آن روزگار، بزرگترها به زیر دستان و کوچکترها ترحم نمی‌کنند و قوی بر ضعیف ترحم نمی‌نماید. در آن هنگام خداوند به او [ مهدی علیه السّلام ] اذن قیام و ظهور می‌دهد. » \*\*

**4- گسترش فساد اخلاقی**

\*\*رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌فرمایند: «قیامت بر پا نمی‌شود تا آن که زنی را در روز روشن و به طور آشکار گرفته، در وسط راه به او تعدی می‌کنند و هیچ کس این کار را نکوهش نمی‌کند».محمّد بن مسلم می‌گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم:‌ای فرزند رسول خدا ! قائم شما چه وقت ظهور خواهد کرد ؟ امام فرمود: «إذا تشبه الرجال بالنساء، و النساء بالرجال، و اکتفی الرجال بالرجال، و النساء بالنساء »؛(6) «هنگامی که مردها خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان کنند. آن گاه که مردان به مردان اکتفا کرده و زنان به زنان اکتفا کنند.» \*\*

**5 - آرزوی کمی فرزند**

**پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «رستاخیز بر پا نمی‌شود تا آن که کسی پنج فرزند دارد آرزوی چهار فرزند کند. و آن که چهار فرزند دارد می‌گوید: کاش سه فرزند داشتم، و صاحب سه فرزند آرزوی دو فرزند دارد. و آن که دو فرزند دارد، آرزوی یک فرزند بنماید. وکسی که یکی فرزند دارد آرزو کند که کاش فرزندی نداشت ».(7)**

**6 - مرگ‌های ناگهانی**

**پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نمی‌گردد، تا این که مرگ سفید ظاهر شود. گفتند:‌ای رسول خدا ! مرگ سفید چیست ؟ فرمود: مرگ ناگهانی ».(8)**

**7 - جنگ و کشتار**

\*\* امام رضا علیه السّلام فرمود: «پیش از ظهور امام زمان علیه السّلام کشتارهای پیایی و بی‌وقفه رخ خواهد داد ».(9)\*\*

**نشانه‌های زمانی آخِرُالزَّمان**

**"آخر" به بخش پایانی هر مجموعه گفته می‌شود و "زمان‌" در لغت‌، بر وقت کم یا زیاد اطلاق می‌گردد از آن جا که مفهوم "آخر نسبی" است و در تاریخ‌ِ انقراض دنیا، اختلاف فراوانی وجود دارد و قرآن نیز از تعیین وقت مشخص برای آن پرهیز کرده و لقمان، 31 و 34، احزاب‌، 33 و 63، و زخرف‌، 43 و 85، محدودۀ آن، به دقت قابل اندازه‌گیری نیست‌؛ با این حال‌، با استفاده از روایات‌، بعثت پیامبر خاتم را می‌توان سرآغاز دورۀ "آخِرُالزَّمان‌" دانست‌. البتّه در بیش‌تر روایات‌، آخِرُالزَّمان به دورۀ پایانی که به ظهور حضرت مهدی‌ نزدیک باشد، اطلاق شده است‌. پایان نُبُوَّت و آمدن آخرین شریعت الهی که با ظهور پیامبر اکرم‌تحقق یافت‌، نخستین نشانۀ پایان تاریخ به شمار می‌رود؛ از این رو مفسّران، مقصود از نشانه‌های قیامت را در آیۀ: "فَهَل‌ْ یَنظُرُون‌َ إِلّا السَاعَة‌َ أن تَأْتِیَهُم بَغْتَة‌ً فَقَدْ جاء أَشْرَاطُهَا؛(محمّد،18) آیا آن‌ها جز این انتظار دارند که قیامت ناگهان فرا رسد، در حالی که هم اکنون نشانه‌های آن آمده است‌، بعثت پیامبر اکرم‌ دانسته‌اند که نسبت به عمر جهان، فاصلۀ بسیار کمی تا قیامت دارد. در آخِرُالزَّمان، وقایع فراوان دیگری نیز، پیش‌بینی شده که بیش‌تر به دورۀ پایانی آن (مقارن با ظهور حضرت مهدی‌ علیه السّلام) مربوط می‌شود. نتیجه آن که‌:**

**الف ـ آخِرُالزَّمان، امری نسبی است و زمان بعثت پیامبر اکرم‌تا پایان جهان را نسبت به عمر جهان، در نظر گرفته‌اند.**

**ب ـ زمان بعثت پیامبر اکرم‌، آغاز آخِرُالزَّمان است‌، اما این که چقدر طول می‌کشد و پایان آخِرُالزَّمان کی خواهد بود، مشخص نیست**

\*\*جـ در قرآن کریم اگرچه به مدت و زمان آخِرُالزَّمان تصریح نشده است‌، اما از نشانه‌ها و حوادثی که قرآن بیان فرموده‌، می‌توان به دورۀ پایانی آخِرُالزَّمان که مقارن با ظهور حضرت مهدی‌ علیه السّلام است، پی‌برد. در این جا به چند مورد از آن وقایع اشاره می‌کنیم‌: \*\*

* + - 1. **بحران معنویت: اقْتَرَب‌َ لِلنَّاس‌ِ حِسَابُهُم‌ْ وَ هُم‌ْ فِی غَفْلَة‌ٍ مُعْرِضُون‌َ؛(انبیأ،1) حساب مردم به آنان نزدیک شده‌، در حالی که در غفلتند و روی گردانند. در این آیه‌، مردم آخِرُالزَّمان، به غفلت و اعراض از خداوند، متصف شده‌اند؛**

1. **وقوع اختلاف‌ها و درگیری‌های بسیار: "فَاخْتَلَف‌َ الاَحْزَاب‌ُ مِن بَیْنِهِم‌ْ فَوَیْل‌ٌ لِلَّذِین‌َ کَفَرُواْ مِن مَشْهَدِ یَوْم‌ٍ عَظِیم‌ٍ؛(مریم‌،37) ولی ]بعد از او[ گروه‌هایی از میان پیروانش اختلاف کردند؛ وای به حال کافران از مشاهدۀ روز بزرگ‌. این آیه در بارۀ ظهور فرقه‌های مختلف در جهان اسلام است که در آخِرُالزَّمان پدید آمده و سبب اختلاف‌های بسیار خواهد شد.**
2. **ظهور دجّال: لَخَلْق‌ُ السَّموات‌ِ وَ الاَرْض‌ِ أَکْبَرُ مِن‌ْ خَلْق‌ِ النَّاس‌؛(غافر،57) آفرینش آسمان‌ها و زمین از آفرینش انسان‌ها مهم‌تر است‌، ولی بیش‌تر مردم نمی‌دانند. برخی از مفسّران، این آیه را به ظهور دجّال تفسیر کرده‌اند که در دید مردم‌، بزرگ‌ترین موجود جلوه می‌کند، در حالی که خداوند، او را از بسیاری مخلوقات دیگر کوچک‌تر می‌شمارد؛ سرانجام این پدیده به دست حضرت عیسی‌علیه السّلام نابود خواهد شد.**
3. \*\*پدید آمدن گرفتاری‌ها و مشکلات‌: إن أَتیکُم‌ْ عَذَابُه‌ُ بَیاتاً أَوْ نَهَارًا ماذَا یَسْتَعْجِل‌ُ مِنْه‌ُ الْمُجْرِمُون‌َ؛(یونس‌،50) اگر مجازات او، شب هنگام یا در روز به سراغ شما‌آید، پس مجرمان برای چه عجله می‌کنند. فَإِذَا نَزَل‌َ بِسَاحَتِهِم‌ْ فَسَاءَ صَباح‌ُ الْمُنذَرِین‌َ؛(صافات‌،177) اما هنگامی که عذاب ما در آستانۀ خانه‌هایشان فرود‌‌اید، انذارشدگان صبحگاه بدی خواهند داشت‌. \*\*
4. \*\*خروج سفیانی‌:  آیات‌: سبا، 51؛ نحل‌، 45 و نسأ، 47 در بارۀ خروج سفیانی و لشکریانش می‌باشد. \*\*
5. \*\*ندای آسمانی:  آیات نحل‌، 16؛ ق‌، 41ـ42 در بارۀ آن آمده است‌. \*\*
6. **ظهور منجی بزرگ بشر: آیات‌: اسرأ، 81؛ بقره‌، 148؛انعام‌، 89 وبر این مطلب دلالت دارد.**
7. **نزول حضرت عیسی‌ (ع)‌: آیات‌: زخرف‌، 43؛ نسأ، 159، مربوط به آن است‌.**
8. **خروج جنبنده‌ای از زمین: آیۀ نمل‌، 82 به آن اشاره دارد.**
9. **نابودی قوم یأجوج و مأجوج به دست حضرت مهدی‌ علیه السّلام: آیۀ انبیأ، 96، در این‌باره آمده است‌.**
10. \*\*رَجعَت: آیات‌: نمل‌، 83؛ غافر، 11؛ سجده‌، 21؛ اسرأ، 5؛ آل‌عمران، 81؛ قصص‌، 5، به این پدیده اشاره دارند. \*\*
11. \*\*صلح و آرامش پایدار در سراسر جهان:  آیات نور، 5؛ اعراف‌، 128، انفال‌، 39؛ انبیأ، 105؛ اعراف‌، 137 و قصص‌، 5 به چنین وعده‌ای بزرگ اشاره دارد ودیگر از نشانه‌های آخِرُالزَّمان است که در بخش پایانی آخِرُالزَّمان واقع خواهد شد. (10) \*\*
12. **اوصاف مردم آخِرُالزَّمان: جابر ابن عبدالله انصاری از نبیّ معظم اسلام (ص) نقل می‌کند که فرمودند:**
13. **زکات دادن متروک شود**
14. **سخن معمول و همگانی شما دروغ**
15. \*\*میوه و نقل مجالس شما غیبت \*\*
16. **آنچه به دست می‌آورید حرام**
17. **وفا کم شود**
18. **در آن زمان بزر گان بر کوچکان رحم نمی‌کنند**
19. **مرد از همسر خود اطاعت کند**
20. **حیای کوچکان کم گردد**
21. **طمع زیاد شود**
22. **برادر نسبت به برادر حسد ورزد**
23. **حیا از زن‌ها برداشته شود**
24. **ساختمان‌ها را محکم بنا کنند**

**علائم ظهور**

\*\* علائم ظهور به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: علائم حتمی و علائم غیر حتمی. \*\*

**فضیل بن یسار از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمودند: «نشانه‌های ظهور دو دسته است: یکی نشانه‌های غیرحتمی و دیگر نشانه‌های حتمی؛ خروج سفیانی از نشانه‌های حتمی است که راهی جز آن نیست.»(11) منظور از علائم حتمی آن است که تقدیر قطعی خدا به وقوع آن تعلق گرفته، و مشروط به هیچ قید و شرطی نیست؛ و مقصود از علائم غیر حتمی آن است که وقوع آن ممکن است مشمول بداء گردد، چرا که فی الجمله مشروط به شروطی است که اگر آن شروط تحقق یابد آن علائم واقع می‌شوند، و اگر آن شروط مفقود باشد، آن علائم نیز تحقق نمی‌یابند. علائمی در مورد حتمی‌بودن آن‌ها نصی نداشته باشیم، تنها احتمال وقوع آن می‌رود، و قطعی نیستند. علائم غیر حتمی بسیارند. ما در اینجا روایت مفصلی از امام صادق(ع) را برای شما می‌آوریم که تعداد بسیاری از آن را برشمرده است. این روایت مشهوری است، ولی برای آن که حق زحمات مؤلفین ادا شده باشد، می‌گوییم که این روایت را با تغییرات عبارتی اندکی از کتاب "یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان(عج)" نوشته علیرضا رجالی تهرانی نقل می‌کنیم. قبلا لازم است تذکّر دهیم که گرچه هر یک از این علائم حتمی الوقوع نیست، ولی به طور کلی احوال آخِرُالزَّمان را به ما معرفی می‌کند. با مطالعه آن شباهت‌های زیاد آن را با شرائط زمان خودمان می‌یابیم.**

\*\*در این روایت، امام صادق(ع) به یکی از یاران خود فرمودند: \*\*

\*\*هر گاه دیدی که حق بمیرد و طرفدارانش نابود شوند؛ و ظلم و ستم فراگیر شده است؛ و قرآن فرسوده و بدعت‌هایی از روی هوی و هوس در مفاهیم آن بوجود آمده است؛ و دیدی دین خدا، عملاً، توخالی شده، همانند ظرفی که آن را واژگون سازند! و همچنین هر گاه دیدی که اهل باطن بر اهل حق پیشی گرفته‌اند؛ و کارهای بد آشکار شده و از آن نهی نمی‌شود، و بد کاران باز خواست نمی‌شوند؛ و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا می‌کنند. و هنگامی که دیدی ‌افراد باایمان سکوت کرده، و سخنشان را نمی‌پذیرند؛ و دیدی که شخص بدکار دروغ گوید، و کسی دروغ و نسبت ناروای او را رد نمی‌کند؛ و دیدی که بچه‌ها به بزرگان احترام نمی‌گذارند؛ و قطع رحِم می‌شود. و وقتی دیدی که بد کار را ستایش کنند و او شاد شود، و سخن بدش به او برنگردد؛ و دیدی که نوجوانان پسر همان کنند که زنان کنند [یعنی به مانند آنان خود را زینت می‌کنند]؛ و زنان با زنان ازدواج کنند. و هنگامی که دیدی انسان‌ها اموال خود را در غیراطاعت خدا مصرف می‌کنند و کسی مانع آن‌ها نمی‌شود؛ و دیدی که افراد با دیدن کار و تلاش مؤمنانه [از آن تعجب می‌کنند] و به خدا پناه می‌برند. و دیدی که مداحی دروغین از اشخاص زیاد شود؛ و همسایه‌ همسایۀ خود را اذیت می‌کند و از آن جلو گیری نشود؛ و دیدی که: کافران از صعوبت زندگی مؤمن، شاد می‌شوند؛ و دیدی مردم شراب را آشکار می‌‌آشامند، و برای نوشیدن آن کنار هم می‌نشینند و از خداوند متعال نمی‌ترسند؛ و‌ کسی که امر به معروف می‌کند خوار و ذلیل است. و همچنین هنگامی که دیدی آدم بدکار در چیزی مورد ستایش است که خداوند آن را دوست ندارد؛ و دیدی که اهل قرآن و دوستان آن‌ها خوارند؛ و راه نیک بسته و راه بد باز است؛ و دیدی که انسان‌ها به زبان می‌گویند، ولی عمل نمی‌کنند. و وقتی دیدی خانه کعبه تعطیل شده، و به تعطیلی آن دستور داده می‌شود؛ و مؤمن، خوار و ذلیل شمرده شود؛ بدعت و زنا آشکار شود؛ و مردم به شهادت و گواهی ناحق اعتماد کنند. و دیدی که حلال حرام، و حرام حلال می‌شود؛ و دین بر اساس میل اشخاص معنی می‌شود، و کتاب خدا و احکام آن تعطیل می‌گردد؛ و جرأت بر گناه آشکار شود، و دیگر کسی برای انجام آن منتظر تاریکی شب نگردد. و آن‌گاه که دیدی مؤمن نتواند نهی از منکر کند مگر در قلبش؛ و ثروت بسیار زیاد در راه خشم خدا خرج گردد؛ و سردمداران به کافران نزدیک شوند و از نیکوکاران دور شوند؛ و والیان در قضاوت رشوه بگیرند؛ و پستهای مهم والیان بر اساس مزایده است، نه بر اساس شایستگی. و آن زمان که دیدی مردم را به تهمت و یا سوء ظن بکشند؛ و دیدی که مرد به خاطر همبستری با همسران خود مورد سرزنش قرار گیرد. و هنگامی که زن بر شوهر خود مسلط شود و کارهایی که مورد خشنودی شوهر نیست انجام می‌دهد و به شوهرش خرجی می‌دهد. و همچنین آن‌گاه که دیدی سوگند‌های دروغ به خدا بسیار گردد؛ و آشکارا قماربازی ‌شود؛ و مشروبات الکلی به طور آشکار بدون مانع خرید و فروش می‌شود. و وقتی دیدی که مردم محترم توسّط حاکمان قلدر خوار شوند؛ و نزدیک‌ترین مردم به فرمانداران آنانی هستند که به ناسزاگویی به ما، خانواده عصمت(ع)، ستایش شوند؛ و هر کس ما را دوست دارد او را دروغ‌گو خوانده، و گواهی‌اش را قبول نمی‌کنند و آن‌گاه که دیدی مردم در گفتن سخن باطل و دروغ با هم رقابت می‌کنند؛ و شنیدن سخن حق بر مردم سنگین، ولی شنیدن باطل برایشان آسان است؛ و دیدی که همسایه از ترس زبان همسایه به او احترام می‌کند. و وقتی دیدی حدود الهی تعطیل شود، و طبق هوی و هوس عمل گردد؛ و دیدی که مسجدها طلا کاری (زینت داده) شود؛ و دیدی که‌ راست‌گوترین مردم نزد آن‌ها مفتری و دروغ‌گو است. هنگامی که دیدی بدکاری آشکار شده، و برای سخن چینی کوشش می‌شود؛ و‌ ستم و تجاوز شایع شده است؛ و غیبت، سخن خوش آن‌ها شود و بعضی بعض دیگر را به آن بشارت دهند. وقتی دیدی حج و جهاد برای خدا نیست؛ و‌ سلطان به خاطر کافر، شخص مؤمن را خوار کند؛ و خرابی بیشتر از آبادی است؛ و معاش انسان از کم فروشی به دست می‌آید؛ و خون ریزی آسان گردد؛ و مرد به خاطر دنیایش ریاست می‌کند. و هنگامی که دیدی مردم نماز را سبک شمارند؛ و‌ انسان ثروت زیادی جمع کرده، ولی از آغاز آن تا آخر، زکاتش را نداده است؛ و‌ قبر مرده‌ها را بشکافند و آن‌ها را اذیت کنند؛ و هرج و مرج بسیار شود؛ و‌ مرد روز خود را با مستی به شب می‌رساند، و شب خود را نیز به همین منوال صبح می‌کند، و هیچ اهمّیتی به آیین مردم ندهد. آن‌گاه که با حیوانات آمیزش ‌شود؛ و مرد به مسجد (محل نماز) می‌رود و وقتی برمی‌گردد لباس در بدن ندارد؛ ( یعنی لباسش را دزدیده اند) هنگامی که دیدی حیوانات هم دیگر را بدرند؛ و دل‌های مردم سخت، و دیدگانشان خشک، و یاد خدا برایشان گران است؛ و بر سر کسبه‌ای حرام آشکارا رقابت می‌کنند؛ و دیدی که نمازخوان برای خودنمایی نماز می‌خواند؛ و فقیه برای دین خدا فقه نمی‌آموزد، و‌ مردم در اطراف قدرتمندان هستند؛ و طالب حلال، مذمت و سرزنش می‌شود، و طالب حرام، ستایش و احترام می‌گردد. آن‌گاه که در مکه و مدینه کارهایی می‌کنند که خدا دوست ندارد، و کسی از آن جلو گیری نمی‌کند، و هیچ کس بین آن‌ها و کارهای بدشان مانع نمی‌شود؛ و آلات موسیقی و لهو و لعب در مدینه و مکه آشکار گردد؛ و مرد سخن حق گوید و امر به معروف و نهی از منکر کند، ولی دیگران او را از این کار برحذر می‌دارند. هنگامی که دیدی مردم به همدیگر نگاه می‌کنند [یعنی چشم همچشمی می‌کنند، یا معیارشان بر خوب و بد اعمال خدا نیست]، و از مردم بدکار پیروی نمایند؛ و راه نیک پیرو ندارد؛ و مرده را مسخره کنند و کسی برای او اندوهگین نشود؛ و دیدی که: سال به سال بدعت و بدی‌ها بیشتر شود؛ و مردم جز از سرمایه‌داران پیروی نکنند؛ و‌ به فقیر چیزی را دهند که برایش بخندند، ولی در راه غیرخدا ترحم می‌کنند. وقتی که دیدی علائم آسمانی آشکار شود، و کسی از آن نگران نشود؛ و مردم مانند حیوانات در انظار یکدیگر عمل جنسی انجام می‌دهند و کسی از ترس مردم از آن جلو گیری نمی‌کند؛ و انسان در راه غیر خدا بسیار خرج کند، ولی در راه خدا از اندک هم مضایقه دارد. و آن‌گاه که دیدی عقوق پدر و مادر رواج دارد، و فرزندان هیچ احترامی ‌برای آن‌ها قائل نیستند، بلکه نزد فرزند از همه بدترند. هنگامی که دیدی زن‌ها بر مسند حکومت بنشینند و هیچ کاری جز خواسته آن‌ها پیش نرود، و دیدی پسر به پدرش نسبت دروغ بدهد، پدر و مادر را نفرین کند و از مرگشان شاد شود؛ و دیدی که اگر روزی بر مردی بگذرد، و او در آن روز گناه بزرگی مانند بدکاری‌، کم فروشی، و زشتی انجام نداده ناراحت است. و وقتی دیدی قدرتمندان، غذای عمومی‌مردم را احتکار می‌کنند؛ و‌ اموال خمس در راه باطل تقسیم گردد، و با آن قماربازی و شراب خواری شود، و به وسیلۀ شراب بیمار را مداوا، و برای بهبودی، آن را تجویز کنند؛ و دیدی که مردم در امر به معروف و نهی از منکر و ترک دین بی‌تفاوت و یکسانند؛ و دیدی که سر و صدای منافقان برپا، اما صدای حق طلبان خاموش است؛ و دیدی که برای اذان و نماز مزد می‌گیرند؛ و مسجدها پر است از کسانی که از خدا نمی‌ترسند و غیبت هم می‌نمایند. هنگامی که دیدی خورندگان اموال یتیمان ستوده شوند؛ و قاضیان بر خلاف دستور خداوند قضاوت کنند؛ و استانداران از روی طمع، خائنان را امین خود قرار دهند؛ و فرمانروایان میراث مستضعفان را در اختیار بدکاران از خدا بی‌خبر قرار دهند؛ و دیدی که بر روی منبرها از پرهیزکاری سخن می‌گویند، ولی گویندگان آن پرهیزکار نیستند. و بالاخره هنگامی که دیدی صدقه را با وساطت دیگران، بدون رضای خداوند، و به خاطر درخواست مردم بدهند؛ و دیدی وقت نمازها را سبک بشمارند؛ و همّت و هدف مردم شکم و شهوتشان است؛ و دنیا به آن‌ها روی کرده است؛ و دیدی نشانه‌های برجسته حق ویران شده است؛ [این آخِرُالزَّمان است] در این وقت خود را حفظ کن و از خدا بخواه که از خطرات گناه نجاتت بدهد.(12) این بود روایت امام صادق ( ع) که به ذکر گوش‌ه‌ای از مفاسد جهان در آستانۀ قیام و انقلاب بزرگ حضرت مهدی (عج) فراگیر خواهد شد. \*\*

\*\*و اما "علائم حتمیُّ الوقوع" ظهور با استفاده از روایات معصومین علیه السّلام، اندک است. \*\*

**در روایتی امام صادق(ع) می‌فرمایند: «پیش از ظهور قائم(عج) پنج نشانه حتمی است: قیام یمانی، فتنه سفیانی، صیحه آسمانی،‌ قتل نفس زکیّه و شکافتن زمین و فرو رفتن عده‌ای در بیابان»(13) همچنین امام صادق فرموده است: «وقوع ندا[ی آسمانی] از امور حتمی است؛ و سفیانی از امور حتمی است و یمانی از امور حتمی است و کشته شدن نفس زکیه از امور حتمی است و کف دستی که از افق آسمان برون‌اید از امور حتمی است. و سپس اضافه فرمودند: «و نیز وحشتی در ماه رمضان است که خفته را بیدار کند و شخص بیدار را به وحشت انداخته و دوشیزگان پرده نشین را از پشت پرده بیرون می‌آورد.»(14) امیرالمؤمنین(ع) از رسول خدا(ص) روایت نموده که فرمودند: «ده چیز است که پیش از قیامت حتماً به وقوع خواهد پیوست: فتنه سفیانی و دجّال، واقعه دخان [دود]، ظهور دابَّه، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی، خسوف در مشرق، خسوف در جزیرة العرب، و آتشی که از مرکز عدن شعله می‌کشد و مردم را به سوی بیابان محشر هدایت می‌کند»(15) امام محمّد باقر(ع) فرموده است: «در کوفه، پرچم‌های سیاهی که از خراسان بیرون آمده است، فرود می‌آید و وقتی مهدی(ع) ظاهر شد، برای بیعت گرفتن به سوی آن می‌فرستد.»(16)**

**پی نوشت‌ها:**

1. **محمّد جواد مهری؛ نشانه‌های شگفت آور آخِرُالزَّمان، ص33.**
2. **غیبه، نعمانی، ص235.**
3. **ملاحم، ابن طاووس، ص77.**
4. **بحارالانوار، جلد2، ص190.**
5. **همان، جلد52، ص380.**
6. \*\*کمال الدین، جلد1 ص331. \*\*
7. **فردوس الاخبار، ج5، ص227.**
8. \*\*الفائق،جلد1،ص141. \*\*
9. **الغیبه نعمانی ص271.**
10. **دائره المعارف قرآن الکریم، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ج1، ص114-124.**
11. **غیبت نعمانی با ترجمه غفاری باب 18، ص429.**
12. **بحارالانوار، علامه مجلسی ج52، ص256-260(با اندکی تصرف در متن )**
13. **کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق، ص650.**
14. **غیبت نعمانی با ترجمه غفاری باب14، ص365.**
15. **بحارالانوار علامه مجلسی ج52، ص209و غیبت شیخ طوسی، ص267.**
16. **غیبت شیخ طوسی، ص274.**
17. **برگرفته از سایت " ندای الرحیل"**

**\*\*\***

### ل) نگاهی به حوادث ریزتر روز قیامت

**توجّه: برای وضوح بیشتر مفهوم جملات بعضی از ترجمه‌ها، و با رجوع به آیات پیش از آیات ذکر شده، هویّت شخصیت‌های موجود تشخیص داده شد و همراه با یک ستاره‌ در کروشه ارائه گشت. تمام آیات و ترجمه‌ها از برنامۀ "المبین" گرفته شده است. (مؤلّف)**

**یوْمَ الْقِیامَةِ یرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَاب (البقرة/85) (روز رستاخیز ایشان [\*یهودیان مزوّر] را به سخت‏ترین عذاب‌ها باز برند.)**

**فَاللَّهُ یحْكُمُ بَینَهُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ فِیمَا كَانوا فِیهِ یخْتَلِفُونَ (البقره/113) (پس خداوند روز رستاخیز در آنچه [\*یهودیان و مسیحیان] با هم اختلاف می‌کردند، میان آنان داوری خواهد کرد.)**

**لَا یكَلِّمُهُمُ اللَّهُ یوْمَ الْقِیامَةِ (البقره/174) (خدا روز قیامت با ایشان [\*کافران] سخن نخواهد گفت.)**

**وَالَّذِینَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ (البقره/212) (کسانی که تقواپیشه بوده‌اند در روز رستاخیز از آنان [\*کافران] برترند.)**

**وَلَا یكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا ینْظُرُ إِلَیهِمْ یوْمَ الْقِیامَةِ وَلَا یزَكِّیهِمْ (آل‌عمران/77) (خدا روز قیامت با آنان [\*پیمان‌شکنان] سخن نمی‌گوید و به ایشان نمی‌نگرد و پاکشان نمی‌گرداند.)**

**وَمَنْ یغْلُلْ یأْتِ بِمَا غَلَّ یوْمَ الْقِیامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ (آل‌عمران/161) (و هر کس خیانت ورزد روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده بیاید آن‌گاه به هر کس [پاداش] آنچه کسب کرده به تمامی داده می‌شود.)**

**سَیطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ یوْمَ الْقِیامَةِ (آل‌عمران/180) (به زودی آنچه که [\*بخل‌ورزان] به آن بخل ورزیده‌اند روز قیامت طوق گردنشان می‌شود.)**

**انمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ (آل‌عمران/185) (همانا روز رستاخیز پاداش‌هایتان [جانداران] به طور کامل به شما داده می‌شود.)**

**وَلَا تُخْزِنَا یوْمَ الْقِیامَةِ (آل‌عمران/194) (ما را روز رستاخیز رسوا مگردان.)**

**وَیجْمَعَنَّكُمْ إِلَى یوْمِ الْقِیامَةِ لَا رَیبَ فِیهِ (النساء/87) (به یقین در روز رستاخیز که هیچ شکی در آن نیست، ‏شما[\*مؤمنان] را گرد خواهد آورد.)**

**وَمَنْ یجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ‌ام مَنْ یكُونُ عَلَیهِمْ وَكِیلًا (النساء/109) (پس چه کسی روز رستاخیز از آنان (خیانتکاران گنهکار) در برابر خدا جانبداری خواهد کرد؟ یا چه کسی حمایتگر [و مدافع] آنان تواند بود؟)**

**فَاللَّهُ یحْكُمُ بَینَكُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ (النساء/141) (پس خداوند روز قیامت میان شما[\*مؤمنان و کافران] داوری می‌کند.)**

**وَیوْمَ الْقِیامَةِ یكُونُ عَلَیهِمْ شَهِیدًا (النساء/159) (روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان [اهل کتاب] شاهد خواهد بود.)**

**لِیفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ یوْمِ الْقِیامَةِ (المائده/36) (تا به وسیله آن [\*کافران] خود را از عذاب روز قیامت بازخرند.)**

**لَیجْمَعَنَّكُمْ إِلَى یوْمِ الْقِیامَةِ لَا رَیبَ فِیهِ (الانعام/12) (یقینا شما را در روز قیامت که در آن هیچ شکی نیست گرد خواهد آورد.)**

**قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِی لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا خالِصَةً یوْمَ الْقِیامَةِ (الاعراف/32) ([ای پیامبر] بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز ] روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده بگو این [نعمت‌ها] در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و روز قیامت [نیز] خاصّ آنان می‌باشد.)**

**أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أن تَقُولُوا یوْمَ الْقِیامَةِ اِنّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ (الاعراف/172) (آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم.)**

**وَمَا ظَنُّ الَّذِینَ یفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ یوْمَ الْقِیامَةِ (یونس/60) (و کسانی که بر خدا دروغ می‏بندند روز رستاخیز چه گمان دارند.)**

**ان رَبَّكَ یقْضِی بَینَهُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ فِیمَا كَانوا فِیهِ یخْتَلِفُونَ (یونس/93) (همانا پروردگار تو در روز قیامت در باره آنچه [بنی اسرائیل] بر سر آن اختلاف می‌کردند، میانشان داوری خواهد کرد.)**

**وَأُتْبِعُوا فِی هَذِهِ الدُّنْیا لَعْنَةً وَیوْمَ الْقِیامَةِ (هود/60) (و [سرانجام] در این دنیا و روز قیامت لعنت، بدرقۀ [راه] آنان [قوم هود] گردید.)**

**یقْدُمُ قَوْمَهُ یوْمَ الْقِیامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ (هود/98) (روز قیامت [هود] پیشاپیش قومش می‌رود و آنان را به آتش درمی‏آورد و [دوزخ] چه ورودگاه بدی برای واردان است.)**

**وَأُتْبِعُوا فِی هَذِهِ لَعْنَةً وَیوْمَ الْقِیامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ (هود/99) (و در این دنیا و روز قیامت [\*قوم هود] به لعنت بدرقه شدند و چه بد عطایی نصیب آنان می‌شود.)**

**لِیحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً یوْمَ الْقِیامَةِ (النحل/25) (تا روز قیامت [\*گناه‌کاران] بار گناهان خود را تمام بردارند.)**

**ثُمَّ یوْمَ الْقِیامَةِ یخْزِیهِمْ وَیقُولُ أَینَ شُرَكَائِی الَّذِینَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِیهِمْ قَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ ان الخِزْی الْیوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِینَ (النحل/27) (سپس روز قیامت آنان را رسوا می‌کند و می‌گوید کجایند آن شریکان من که در بارۀ آن‌ها [با پیامبران] مخالفت می‌کردید کسانی که به آنان علم داده شده است می‌گویند در حقیقت امروز رسوایی و خواری بر کافران است.)**

**وَلَیبَینَنَّ لَكُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ مَا كُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ (النحل/92) ([\*خطاب به فریب‌کاران] و روز قیامت در آنچه اختلاف می‌کردید قطعا برای شما توضیح خواهد داد.)**

**وان رَبَّكَ لَیحْكُمُ بَینَهُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ فِیمَا كَانوا فِیهِ یخْتَلِفُونَ (النحل/124) (و قطعا پروردگارت روز رستاخیز میان آن‌ها [\*یهودیان] در باره چیزی که در مورد آن اختلاف می‌کردند داوری خواهد کرد.)**

**وَنُخْرِجُ لَهُ یوْمَ الْقِیامَةِ كِتَابا یلْقَاهُ مَنْشُورًا (الاسراء/13) (و روز قیامت برای او [انسان] نامه‏ای که آن را گشاده می‌بیند، بیرون می‏آوریم.)**

**وان مِنْ قَرْیةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ یوْمِ الْقِیامَةِ أَوْ معذّبوهَا عَذَابا شَدِیدًا كَان ذَلِكَ فِی الْكِتَابِ مَسْطُورًا (الاسراء/58) (و هیچ شهری نیست مگر این‌که ما آن را [در صورت نافرمانی] پیش از روز رستاخیز به هلاکت می‌رسانیم یا آن را سخت عذاب می‌کنیم این [عقوبت] در کتاب [الهی] به قلم رفته است.) (قبل از قیامت)**

**وَنَحْشُرُهُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْیا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِیرًا (الاسراء/97) (و روز قیامت آن‌ها [گمراهان] را کور و لال و کر به روی چهره‏شان درافتاده برخواهیم انگیخت جایگاهشان دوزخ است هر بار که آتش آن فرو نشیند، شراره‏ای [تازه] برایشان می‏افزاییم.)**

**أُولَئِكَ الَّذِینَ كَفَرُوا بایاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِیمُ لَهُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ وَزْنًا (الکهف/105) ([آری] آنان[\*کافران] کسانیاند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند در نتیجه اعمالشان تباه گردید و روز قیامت برای آن‌ها [قدر و] ارزشی نخواهیم نهاد.)**

**وَكُلُّهُمْ آتِیهِ یوْمَ الْقِیامَةِ فَرْدًا (مریم/95) (و روز قیامت همۀ آن‌ها تنها به سوی او خواهند آمد.)**

**مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَانَّهُ یحْمِلُ یوْمَ الْقِیامَةِ وِزْرًا (طه/100) (هر کس از [پیروی] آن روی برتابد روز قیامت بار گناهی بر دوش می‌گیرد.)**

**خالِدِینَ فِیهِ وَسَاءَ لَهُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ حِمْلًا (طه/101) (پیوسته در آن [حال] می‌ماند و چه بد باری روز قیامت‏خواهند داشت.)**

**وَنَحْشُرُهُ یوْمَ الْقِیامَةِ أَعْمَى (طه/124) (و روز رستاخیز او [\*معرض از ذکر الهی] را نابینا محشور می‌کنیم.)**

**وَنَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لِیوْمِ الْقِیامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیئًا وان كَان مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَینَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِینَ (الانبیاء/47) (و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‏نهیم پس هیچ کس [در] چیزی ستم نمی‌بیند و اگر [عمل] هموزن دانه خردلی باشد آن را می‏آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم.)**

**لَهُ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ وَنُذِیقُهُ یوْمَ الْقِیامَةِ عَذَابَ الْحَرِیقِ (الحج/9) (در این دنیا برای او [\*گمراه کنندۀ مردم] رسوایی است و در روز رستاخیز او را عذاب آتش سوزان می‏چشانیم.)**

**انَّ اللَّهَ یفْصِلُ بَینَهُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ (الحج/17) (البته خدا روز قیامت میانشان [\*یهودیان، صابئین، مسیحیان، زرتشتیان و مشرکان] داوری خواهد کرد.)**

**اللَّهُ یحْكُمُ بَینَكُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ فِیمَا كُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ (الحج/69) (خدا روز قیامت در مورد آنچه با یکدیگر در آن اختلاف می‌کردید داوری خواهد کرد.)**

**ثُمَّ إنَّكُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ تُبْعَثُونَ (المؤمنون/16) (آن‌گاه شما در روز رستاخیز برانگیخته خواهید شد.)**

**یضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ یوْمَ الْقِیامَةِ وَیخْلُدْ فِیهِ مُهانا (الفرقان/69) (برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند.)**

**وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَیوْمَ الْقِیامَةِ لَا یُنْصَرُونَ (القصص/41) (و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‏خوانند گردانیدیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد.)**

**وَیوْمَ الْقِیامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِینَ (القصص/42) (و روز قیامت [نیز] ایشان از [جمله] زشت‏رویانند.)**

**هُوَ یوْمَ الْقِیامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِینَ (القصص/61) (او [فرد دنیاپرست] روز قیامت از [جمله] احضارشدگان [در آتش] است.)**

**وَلَیسْأَلُنَّ یوْمَ الْقِیامَةِ عَمَّا كَانوا یفْتَرُونَ (العنکبوت/13) (و مسلّماً روز قیامت از آنچه به دروغ برمی‏بستند پرسیده خواهند شد.)**

**ثُمَّ یوْمَ الْقِیامَةِ یكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَیلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِینَ (العنکبوت/25) (آن‌گاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می‌کنند و جایتان در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود.)**

**انَّ رَبَّكَ هُوَ یفْصِلُ بَینَهُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ فِیمَا كَانوا فِیهِ یخْتَلِفُونَ (السجده/25) (در حقیقت پروردگار تو خود روز قیامت در آنچه (بنی اسرائیل) با یکدیگر در باره آن اختلاف می‌کردند میانشان داوری خواهد کرد.)**

**وَیوْمَ الْقِیامَةِ یكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا ینَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِیرٍ (الفاطر/14) (و روز قیامت‏شرک شما را انکار می‌کنند و [هیچ کس] چون [خدای] آگاه تو را خبردار نمی‌کند.)**

**قُلْ انّ الخاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا انفسَهُمْ وَأَهْلِیهِمْ یوْمَ الْقِیامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْران المُبِینُ (الزمر/15) (بگو زیانکاران در حقیقت کسانیاند که به خود و کسانشان در روز قیامت زیان رسانده‌اند؛ آری این همان خسران آشکار است.)**

**أَفَمَنْ یتَّقِی بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ یوْمَ الْقِیامَةِ وَقِیلَ لِلظَّالِمِینَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (الزمر/24) (پس آیا آن کس که [به جای دست‌ها] با چهره خود گزند عذاب را روز قیامت دفع می‌کند [مانند کسی است که از عذاب ایمن است] و به ستمگران گفته می‌شود آنچه را که دستاوردتان بوده است بچشید.)**

**ثُمَّ إنّكُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (الزمر/31) (سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد.)**

**یوْمَ الْقِیامَةِبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ یكُونُوا یحْتَسِبُونَ (الزمر/47) ([\*ظالمان] روز قیامتانچه تصور[ش را] نمی‌کردند از جانب خدا بر ایشان آشکار می‌گردد.)**

**وَیوْمَ الْقِیامَةِ تَرَى الَّذِینَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَیسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِینَ (الزمر/60) (و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند رو سیاه می‌بینی آیا جای سرکشان در جهنم نیست.)**

**وَ الْأَرْضُ جَمِیعًا قَبْضَتُهُ یوْمَ الْقِیامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِیاتٌ بِیمِینِهِ (الزمر/67) (روز قیامت زمین یکسره در قبضۀ [قدرت] اوست و آسمان‌ها در پیچیده به دست اوست.)**

**أَفَمَنْ یلْقَى فِی النَّارِ خَیرٌ‌ام مَنْ یأْتِی آمِنًا یوْمَ الْقِیامَةِ (فصلت/40) (آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است؟ ‏یا کسی که روز قیامت آسوده‏خاطر می‌آید؟)**

**وَتَرَاهُمْ یُعْرَضُونَ عَلَیهَا خاشِعِینَ مِنَ الذُّلِّ یَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِیٍّ وَقَالَ الَّذِینَ آمَنُوا اِنَّ الخاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا انفسَهُمْ وَأَهْلِیهِمْ یوْمَ الْقِیامَةِ (شورا/45) (آنان[\*ستم‌کاران] را می‌بینی [که چون] بر [آتش] عرضه می‌شوند از [شدت] زبونی فروتن شده‌اند زیرچشمی می‌نگرند و کسانی که گرویده‌اند می‌گویند در حقیقت زیانکاران کسانیاند که روز قیامت‏خودشان و کسانشان را دچار زیان کرده‌اند.)**

**ان رَبَّكَ یقْضِی بَینَهُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ فِیمَا كَانوا فِیهِ یخْتَلِفُونَ (الجاثیه/17) (قطعاً پروردگارت روز قیامت میانشان [\*رشگ‌بران] در باره آنچه در آن اختلاف می‌کردند داوری خواهد کرد.)**

**قُلِ اللَّهُ یحْییكُمْ ثُمَّ یمِیتُكُمْ ثُمَّ یجْمَعُكُمْ إِلَى یوْمِ الْقِیامَةِ لَا رَیبَ فِیهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یعْلَمُونَ (الجاثیه/26) (بگو خدا[ست که] شما را زندگی می‏بخشد سپس می‏میراند آن‌گاه شما را به سوی روز رستاخیز که تردیدی در آن نیست، گرد می‏آورد ولی بیشتر مردم [این را] نمی‌دانند.)**

**ثُمَّ ینَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا یوْمَ الْقِیامَةِ (المجادله/7) (آن‌گاه روز قیامت آنان را به آنچه کرده‌اند آگاه خواهد گردانید.)**

**لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ یوْمَ الْقِیامَةِ یَفْصِلُ بَینَكُمْ (الممتحنه/3) (روز قیامت نه خویشان شما و نه فرزندانتان هرگز به شما سود نمی‌رسانند [خدا] میانتان فیصله می‌دهد.)**

**\*\*\***

### م) مواقف قیامت

**http://www.maaref.porsemani.ir/content**

**در قیامت چند موقف وجود دارد و در هر كدام از چه چیزی سوال می‌شود؟**

**بنا به یك تفسیر آیۀ4 سوره معارج مربوط به مواقف روز قیامت مى‌باشد. در روایتى امام صادق(ع) مى‌فرماید: محاسبه كنید نفس خودتان را قبل از اینكه محاسبه شوید. چرا كه در قیامت پنجاه موقف است و هر موقفى هزار سال شماست كه مى‌شمرید بعد حضرت این آیه را تلاوت فرمودند (بحار،7/126) به نظر مى‌رسد این مواقف و مشكلات مربوط به كافران و مؤمنانى كه به نحوى داراى مشكل هستند مى‌باشد و به جهت پرسش و پاسخ از اعمال انسان است و هر موقفى مربوط به بخشى از اعمال انسان است. دربارۀ چگونگی حسابرسی در قیامت باید دانست، خداوند «سریع الحساب»(بقره، آیۀ202) است و هیچ گونه محدودیتی از جهت حسابرسی اعمال همۀ بندگان به طور هم زمان ندارد. حتی با احاطه علمی خود نیازی به زمان حسابرسی ندارد.**

**اما باید دانست قیامت نیز همانند دنیا دارای نظام است البته با ویژگی‌های خاص خودش؛ لذا بنا بر آن چه در روایات آمده است مواقف پنجاه‌گانه وجود دارد و در هر ایستگاهی به نوعی از اعمال رسیدگی می‌شود و در حقیقت عالم قیامت پردۀ نمایش و ظهور اعمال و عقاید ما در دنیاست همچنان كه در دنیا ما در عرصه‌های مختلف زندگی شخصی، خانوادگی، اجتماعی و عبادت و... رفتارهای گوناگونی داشتیم در آنجا نیز ایستگاه حق الله، حق الناس، حق نماز، حق قرآن و... از انسان بازخواست می‌كنند و در حقیقت جلوه‌ای از اجرای عدالت خداست كه به نمایش در می‌آید به هر میزان كه در این دنیا به این حقوق بیش‌تر و آسان‌تر پرداخته شده باشد. در صحنۀ قیامت، سریع‌تر آن ایستگاه‌ها طی می‌شود. بنا بر آن چه گفته شد این گونه نیست كه انسان در صف‌های طولانی بایستد تا نوبت او برسد؛ بلكه باید در صف‌های متعدد پاسخ گو باشد. برای توضیح بیشتر در این باره توجه شما به متن زیر جلب می‌كنیم.**

**با توجه به ماهیت موقف، به نظر می‌رسد معاد طوری نیست كه این نظام‌ها و مواقف و عوالم در طول هم قرار گرفته باشند؛ یعنی، هنگامی كه نامۀ عمل به انسان داده شد و انسان در آن نظامی كه خود ساخته است، قرار گرفت و اعمال، اوصاف، عقاید و اخلاق را با ظاهر و باطنشان یافت و بدان‌ها نایل شد، در اینجا نظام میزان، حساب و صراط هر سه با هم پیش می‌آید و این طور نیست كه در طول هم باشند بلكه نظام خاصی است [دقت شود]. در عالم حشر نظمی پیش می‌آید كه این نظم روشن كننده این حقیقت است كه مجموعه این عالم ; یعنی، عالمی كه انسان خود برای خود ساخته است آیا گرایشش به سوی خداست یا به سوی غیرخدا؛ یعنی، مجموعه آن عالم ساخته «من» كه به اصطلاح مجموعه زندگی من بوده و نسخه‌ای بوده از آنچه من اینجا داشته‌ام، وزن می‌شود.**

**به عبارت دیگر در عالم حشر نظامی داریم كه كل صحیفه عمل من به وزن گذاشته می‌شود كه آیا حقیقت روش و حركت من و حاصل زندگی من از لحاظ ظاهر و باطن در مجموع سنگینی به سوی ذات مقدس حق دارد یا به سوی غیر حق ؟ این نظام، همان میزان است كه روشن می‌كندكل و مجموعه صحیفه من حكایت از گرایش من به سوی خدا دارد یا به سوی غیر خدا. البته این مسأله مربوط به متوسطین است؛ یعنی، كسانی كه اعتقاد داشته‌اند ولی گناه و تعلقاتی هم داشته‌اند نه برای اولیاء و انبیاء. این نظام، یك نظام تكوینی و حقیقی است نه قراردادی و اعتباری .برای فهم دقیق ِ ماهیت نظام و موقف میزان به این دو مثال دقت كنید:الف) ذرّۀ خاكی كه در سیر خود و حركتش از مراحلی می‌گذرد، در مرحله‌ای سنجیده می‌شود كه آیا می‌تواند وارد مرحله دیگر شده و به سیر تكاملی خود ادامه دهد یا خیر و از حركت تكاملی آن جلوگیری شده و پس زده می‌شود؟ خاكی كه از مجرای خاصی حركت می‌كندتا بشود گل در مراحلی به میزان گذاشته می‌شود كه كدام قطعه و جزئ آن صلاحیت گل شدن را دارد، آن قطعه كه صلاحیتش را داشته باشد، به حركت خود ادامه داده و می‌شود گل اما جزئهایی كه این صلاحیت را ندارند پس زده می‌شوند و از ادامه حركت تكاملی انسان باز می‌مانند. پس اینچنین نیست كه خاك از هر مجرایی كه حركت می‌كند همه مراحل را بدون میزان و سنجش پشت سربگذارد.**

**ب) خاكی كه می‌خواهد از مجرای معینی حركت كرده و به عالم انسانیت وارد شود، این طور نیست كه همه ذرات و قطعاتش به آستانه انسانیت برسند بلكه یك سلسله اجزاء در موقف‌هایی با سنجش كنار زده می‌شوند و انه‌ایی كه در مجموع صلاحیتشان با میزان برای ورود به مراحل بالاتر احراز می‌شود، به مراتب كامل‌تر ارتقاء می‌یابند. عالم و نظام میزان در عالم حشر هم یك نظامی است كه وجود انسان، عالم انسان، صحیفه انسان سنجش می‌شود و تشخیص داده می‌شود كه مجموع وجود انسان به كدام سمت می‌چربد؟ آیا به سوی خداست تا وارد موقف دیگر شود یا به سوی غیرخداست تا پس زده شده و از ادامه حركت بازماند؟ اگر روشن شد كه مجموع به سوی خداوند است، مسأله موقف حساب پیش خواهد آمد چرا كه عالم حساب برای پاكسازی ناپاكی‌ها و آلودگی‌ها و رها ساختن آدمی از تعلق‌هاست تا قابلیت و صلاحیت جوار قرب حق را پیدا نماید، پس افرادی وارد این موقف برای پالایش و پیرایش می‌شوند كه صحیفه اعمال، افعال، عقاید، اوصاف و اخلاقشان، در مجموع به سوی خداوند باشد نه غیر خدا. افرادی كه مجموع وجودشان به سوی فرار از خداست تسویه و حسابرسی ندارند. با این تحلیل روشن شد كه اولین چیزی كه پس از قرار گرفتن در صحیفه عمل پیش می‌آید، نظام میزان و موقف سنجش است . با توجه به ماهیت و حقیقت نظام میزان كه تكلیف انسان را در ادامه حركت تكامل یا باز ماندن و فرو رفتن در دوری از خدا مشخص می‌كند، این موقف، از مواقف خطرناك بوده و وحشت غیرقابل توصیفی پیش می‌آورد. علاوه بر آن كه روشن شد كه اگر مجموع عالم و صحیفه من سنجش شود قهرا ذره‌ای از اعمال، افكار، عقاید، اوصاف، روش‌ها، خصلت‌ها و اخلاق در این سنجش مؤثر و تعیین كننده است، یك كلمه، یك قدم، یك فكر، یك تمایل، یك خطور و... در سیر تكاملی یا قهقرایی آدمی نقش دارد. به همین جهت است كه در آیات میزان گفته می‌شود كه كوچكترین ذره در سنگینی مجموع صحیفه عمل به سوی حق و یا غیرحق تأثیر دارد. این مسأله ناظر به كمیت عمل نیست بلكه به كیفیت عمل توجه دارد.**

**با نگاه به آیات سورۀ اعراف (آیه 64 به بعد) این مطلب روشن می‌شود كه بین بهشت و جهنم، موقفی به نام اعراف وجود دارد كه بر بالای این مكان، مردانی وجود دارند كه بهشتیان و جهنمیان را از علائم چهره می‌شناسند.در روایات متعددی وارد شده كه اینان اهل البیت علیهم السلام هستند. (تفسیر عیاشی، ج2، ص17/اصول كافی، ج1، ص426/تفسیر صافی، ج1، ص578 . تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیۀ اعرافشیخ مفید تصریح نموده است كه منظور از اعراف جایی است كه نه جزء بهشت است و نه جزء جهنم. (تفسیر عیاشی، ج2، ص 18/ بحارالانوار،ج8، ص337) (تفسیر قمی، ص624) علامه تهرانی دلالت مجموع روایات متعدد از اعراف را اینطور توضیح می‌دهد:(اعراف مكانی و حاجبی است بین بهشت و جهنم كه دارای درجات بالا و پایین است؛ و درجات بالای آن ائمه علیهم السلام وقوف دارند، و در دامنه و درجات پائین شیعیان و افرادی از بزهكاران كه هنوز حساب آن‌ها یكسره نشده و حكم آن‌ها صادر نشده است.هر بزرگی با امت تكلیف معین نشدۀ خود، بر روی اعراف است. البته مقام بالای اعراف، مقامی است بسیار رفیع و بسیار منیع، كه دست كسی بدان نرسد، و شاه‌پربال بلند پرواز هیچ طائری قصد عبور از آن را نكند، زیرا آن مقام اختصاص به كسانی دارد كه هم بر بهشت و هم بر دوزخ حاكمند، و هم بر بهشتیان و هم بر جهنمیان مسیطر و مسلط هستند.**

**آنان در چنین افق مبین و مقام ارجمندی وقوف دارند، همه را با علائم و نشانه‌ها می‌شناسند، و درجه و مقام هر یك از بهشتی‌ها را در مراتب هشتگانه آن معین می‌كنند، و دركات و مراتب هفتگانه دوزخ را می‌دانند و دوزخیان را در آن محل‌ها توزیع می‌نمایند. (معاد شناسی ج10ص63) تذكر چند نكته:**

* + 1. **از آنجا كه حقیقت و ماهیت قیامت بر عقول ما مخفی است فهم حقیقی آنچه در لسان آیات و روایات آمده است ممكن نیست. و لذا بسیاری از حوادث و حقایق مربوط به عالم بعد از مرگ در قالب تعبیرات كنایی و تشبیه آمده است. معلوم می‌شود آن ائمه ان حقایق را در قالب مثال و تنظیر به مخاطبین خود تفهیم نموده اند.**
    2. **علامه طباطبائی در تفسیر المیزان چند قول در مورد اعراف نقل نموده است و قول گروهی از مفسرین كه قائل به حضور عده‌ای كه كفه حسنات و سیئات آن‌ها مساوی است را موافق آیات و روایات می‌داند. (المیزان جد8 ص 126)3**
    3. **بعید نیست منظور از این دسته، همه كسانی باشد كه اعمال آن‌ها برای ورود به بهشت یا جهنم كافی نیستند مثل اولاد نابالغ كفار و كسانی كه نه ثواب كرده‌اند و نه گناه و كسانی كه حجت كافی برای آن‌ها نرسیده است. ( مراجعه شود به كتاب بعد از مرگ بر ما چه می‌گذرد ـ عباس عباس زاده.(**

**برگرفته از پایگاه اطلاع رسانی پرسمان: www.porseman.com.**

**)منبع: مواقف حشر، استاد محمد شجاعی، كانون اندیشه جوان، تهران، چاپ اول 1380.)**

**)جهت آشنایی بیشتر مراجعه شود به: 1- كتاب معاد شناسی علامه سید محمد حسین طهرانی، ج10، بخش اول؛ 2- معاد در نگاه عقل و دین، محمدباقر شریفی سبزواری ص306؛ 3- معاد شهید مطهری؛4- معاد شناسی، آیت الله جعفر سبحانی)**

**\*\*\***

**مانع دوّم- لِقاءُالله از منظر مسلمین**

**الف)**

**http://www.rozenews.com**

**حضرت آیت‌ الله العظمی مکارم شیرازی به پرسشی در بارۀ منظور از "لِقاءُالله" پاسخ گفته است.**

\*\* به گزارش \*\***؛ متن پرسش مطرح شده و پاسخ این مرجع تقلید شیعیان بدین شرح است:**

**منظور از "لِقاءُالله" چیست؟**

**در آیات متعددی از قرآن مجید که اشاره به قیامت و رستاخیز می‌کند تعبیر به "لِقاءُالله" یا «لقاء ربّ» آمده است. این تعبیر بسیار پرمعنی و عمیق است، هرچند جمعی از مفسّران، بسیار ساده از کنار آن گذشته‌اند: گاه گفته‌اند منظور از "لِقاءُالله" ملاقات فرشتگان خدا در قیامت است. گاه گفته‌اند منظور ملاقات حساب و جزاء و ثواب او است. و گاه گفته‌اند به معنی ملاقات حکم و فرمان او است. و به این ترتیب هر کدام کلمه‌ای را در تقدیر گرفته‌اند، در حالی که می‌دانیم تقدیر بر خلاف اصل است و تا دلیلی بر آن نباشد باید از آن پرهیز کرد. بدون شک منظور ملاقات حسی پروردگار نیست، چرا که ملاقات حسی تنها در مورد اجسام است که دارای مکان و زمان و رنگ و کیفیات دیگرند، به طوری که می‌توان آن‌ها را با چشم ظاهر دید. بلکه منظور یک شهود باطنی و دیدار و ملاقات روحانی و معنوی با خدا است، زیرا در قیامت حجاب‌ها کنار می‌رود، و آثار خداوند چنان در عرصه محشر و تمام صحنه‌ها و مواقف قیامت ظاهر و آشکار می‌گردد که همه کس حتی کافران خدا را با چشم دل می‌بینند، و او را دیدار می‌کنند! (هرچند این دیدارها متفاوت است(. مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان چنین می‌گوید: «بندگان خدا در شرائطی قرار می‌گیرند که حجابی میان آن‌ها و پروردگارشان نیست، زیرا طبیعت روز قیامت ظهور و بروز حقایق است، همان‌گونه که در آیۀ25 سورۀ نور آمده: «وَ یَعْلَمُونَ أنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ»(در آن روز می‌دانند که خداوند حق آشکار است.)(1( جالب این‌که در حدیث مشروحی می‌خوانیم مردی خدمت امام امیر مؤمنان علی علیه السّلام آمد و عرض کرد من در بارۀ قرآن مجید به شک افتاده‌ام! امام فرمود: چرا؟! عرض کرد: در آیات بسیاری می‌بینیم که قرآن سخن از ملاقات پروردگار در قیامت می‌گوید، و از سوی دیگری می‌فرماید: لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ: «چشم‌ها او را درک نمی‌کند، و او چشم‌ها را درک می‌کند» این آیات چگونه با هم سازگار است؟. امام علیه السّلام فرمود: «اللّقاء هُنا لَیْسَ بالرُّؤْیَةِ، وَ الِّلقاءُ هُوَ الْبَعْثُ فَافْهَمْ جَمیعَ ما فی کِتابِ اللَّه مِنْ لِقائِهِ فانَّهُ یَعْنی بِذلِکَ الْبَعْثَ : «لقاء به معنی مشاهده با چشم نیست، بلکه لقاء همان رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان است، پس معنی تمام آنچه در قرآن تعبیر به لِقاءُالله شده است درک کن که همه به معنی بعث است.»)2) در حقیقت امیر مؤمنان علی علیه السّلام مسألۀ لِقاءُالله را به چیزی تفسیر می‌کند که شهود پروردگار از لوازم آن است، آری روز رستاخیز روز برطرف شدن حجاب‌ها و کنار رفتن پرده‌ها، و ظهور آیات حق، و تجلّی خداوند بر قلوب است، و از این تعبیر امام علیه السّلام هر کس به فراخور حال خود مطلب را در سطوح مختلف درک می‌کند، و همان‌گونه که گفتیم شهود باطنی اولیاء اللَّه در قیامت با افراد عادی بسیار متفاوت و مختلف است. (3) فخر رازی در تفسیرش در اینجا بیان جالبی دارد، او می‌گوید: «انسان در این دنیا به خاطر غرق شدن در امور مادی و تلاش برای معاش غالبا از خدا غافل می‌شود، ولی در قیامت که ‌همۀ این شواغل فکری برطرف می‌گردد انسان با تمام وجودش متوجّه پروردگار عالم می‌شود و این است معنی "لِقاءُالله" (4) (5). این حالت ممکن است بر اثر پاکی و تقوا و عبادت و تهذیب نفس در این دنیا برای گروهی پیدا شود، چنان که در نهج البلاغه می‌خوانیم: یکی از دوستان دانشمند علی علیه السّلام به نام «ذعلب یمانی» از امام علیه السّلام پرسید «هل رأیتَ ربَّک»: «آیا خدای خود را دیده ای»؟! امام علیه السّلام فرمود «أ فأعبد ما لا اَری؟» «آیا خدایی را که نبینم پرستش کنم»؟! و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست امام اضافه کرد: «لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان و لکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان» «چشم‌های ظاهر هرگز او را مشاهده نکنند، بلکه قلبها به وسیلۀ نور ایمان او را درک می‌نمایند»(6). ولی این حالت شهود باطنی در قیامت برای همگان پیدا می‌شود، چرا که آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا آن چنان آشکار است که هر کوردلی هم ایمان قطعی پیدا می‌کند.(7)**

**منابع:**

1. **تفسیر المیزان جلد 15 صفحه 103 و جلد 10، ص69.**
2. **توحید صدوق صفحه 267 (با تلخیص).**
3. **تفسیر پیام قرآن 5/**
4. **تفسیر کبیر فخر رازی» ذیل آیۀمورد بحث.**
5. **تفسیر نمونه 17/ 359**
6. **نهج البلاغه کلام 179.**
7. **تفسیر نمونه 1/ 217**

**ب) دیدن خدا قبل از قیامت**

**http://wikiporsesh.ir**

**پرسش :منظور از روایت \*\*\*\* که در آن به \*\*\*\* قبل از \*\*\*\* اشاره شده است، چیست؟**

**متن کامل پرسش**

\*\*روایتی در **، ص۱۱۷ آمده است که ابوبصیر از \*\* (علیه السّلام) پرسید: «أخبرنی عن الله عزّوجلّ، هل یراه المؤمنون یوم القیامة؟» و حضرت پس از پاسخ مثبت و توضیح مطلب، فرمودند: «ألست تراه فی وقتک هذا: مگر هم اکنون خدا را نمی‌بینی؟». منظور از این بخش آخر چیست؟ یعنی حضرت در ابوبصیر تصرّفی کردند تا او باز شد و وجه خدا را «بحقائق الإیمان» دید، یا این‌که تصرّفی در کار نبوده؟ اگر تصرّفی در کار نبوده و از قبل هم این لقاء برای ابوبصیر حاصل بوده، چرا باز در مورد \*\*\*\* سؤال کرد؟**

**پاسخ: بحث امکان رؤیت و \*\*\*\* یکی از مهم‌ترین مباحث در \*\*\*\* و \*\*\*\* است که از جنبه‌ها‌ی مختلفی مورد بررسی قرار گرفته و متکلّمان، فلاسفه و عرفا بیانه‌ای متفاوتی در مورد آن اظهار کرده‌اند. روایتی که در سؤال، ذکر شده ناظر به مبانی عرفانی رؤیت است که به عنوان یکی از \*\*\*\* (علیهم السلام) مطرح شده است. در این فرصت نخست متن روایت را که در توحید صدوق نقل شده است به طور کامل ذکر می‌کنیم و سپس به تحلیل آن می‌پردازیم:**

**متن روایت: ابو بصیر می‌گوید: به حضرت صادق (علیه السّلام) عرض کردم مرا خبرده از خداى عز و جل که آیا مؤمنان در روز قیامت او را می‌بینند؟ فرمود: آرى و پیش از روز قیامت نیز او را دیده‌اند. عرض کردم در چه زمانی؟ فرمود: در هنگامى که به آنان فرمود: «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ»؛ آیا من پروردگار شما نیستم؟ «قالُوا بَلى» گفتند آرى تو پروردگار مایى، پس حضرت ساعتى ساکت شدند، بعد از آن فرمودند: و مؤمنان در دنیا پیش از روز قیامت او را مى‌بینند. آیا تو چنان نیستى که در همین وقت او را ببینى؟! ابو بصیر می‌گوید که به آن حضرت عرض کردم: فداى تو گردم، پس من این کلام را از شما نقل کنم؟ فرمود: نه!؛ زیرا که تو هر گاه این سخن را نقل کنى، منکرى که جاهل به معناى آنچه ما می‌گوییم باشد، آن را انکار کرده و گمان کند که این تشبیه و کفر است. البتّه دیدن به دل مانند دیدن به چشم نیست، خدا برتر است از آنچه \*\*\*\* و \*\*\*\* او را وصف می‌کنند. (1)**

**تفسیر روایت: آنچه طبق مبانی قرآنی و روایی در مورد این روایت می‌توان گفت؛ این است که از طرفی طبق بسیاری از روایات پی بردن به \*\*\*\* امری محال است. امّا در مقابل، روایاتی داریم که در آن‌ها سخن از دیدن خدا به میان آمده، از جمله \*\*\*\*  (علیه السّلام) در روایات متعددی در بارۀ رؤیت خداوند این جمله معروف را فرموده‌اند: «ما کنت أعبد ربّاً لم أره»(2)؛ هرگز خدایی را که نبینم نمی‌پرستم. همچنین \*\*\*\*  (علیه السّلام) در \*\*\*\* خطاب به پروردگار می‌فرمایند: کور باد چشمی که تو را نبیند.(3) در مقام بررسی این روایات، اختلاف‌ها‌یی میان متکلّمان، فلاسفه و عرفا وجود دارد. برخی اساساً منکر هرنوع رؤیتی می‌شوند و می‌گویند رؤیت خداوند به طور مطلق محال است و اگر هم سخن از لِقاءُالله به میان آمده، مراد از آن، مشاهده نعمت‌ها‌ی خدا است. بنابراین ‌همۀ این سخنان را \*\*\*\* و \*\*\*\* و تجسیم و تشبیه ومی‌دانند و به اصطلاح فقط خدای نادیده را برای پرستش جایز می‌دانند. اینان همان گروهی هستند که امام صادق (علیه السّلام)، ابابصیر را از نقل روایت به خاطر آنان نهی کرد و فرمود: پس منکرى که جاهل به معناى آنچه ما می‌گوییم باشد، آن را انکار می‌کند و بعد از آن گمان کند که این تشبیه و کفر است، ولی عده‌ای دیگر که بحث عرفانی «تجلّی» را مطرح نموده‌اند معتقدند در عین حال که معرفت کنه ذات محال است، اما رؤیت و معرفت تجلّی خداوند امکان‌پذیر بوده و مؤمنان حقیقی از چنین رؤیتی در همین دنیا برخوردارند. ضمن این که تجلّیات خداوند خود دارای درجاتی است که عالی‌ترین درجه آن همان رؤیتی است که در سفر معنوی \*\*\*\* برای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) رخ داد که حتی \*\*\*\* هم که ملک مقرب الهی است توان آن رؤیت را نداشت، و مرحله ضعیف‌تر آن برای انبیا، اولیا و مؤمنان حاصل شده و خود ابابصیر در این روایت نیز جزو افرادی است که امام (علیه السّلام) از ایشان توقع این مشاهده را داشته است. البتّه برای درک مراتب تجلّی،جذبه و نورانیت دل شرط اساسی است. \*\* توضیح فیض کاشانی: در این جا به مطالبی از «** » که در کتاب «کلمات مکنونه» تحت عنوان: «جمع بین امتناع معرفت و رؤیت و امکان آن» مطرح نموده است، اشاره می‌کنیم. وی همین روایت ابابصیر را هم ناظر به همین بحث دانسته است: «اگر چه مقربان خدا از \*\*\*\* اظهار عجر کرده‌اند، از جمله جبرئیل که خطاب به پیامبر در شب معراج گفت: اگر ذره‌ای نزدیک‌تر روم خواهم سوخت و خود پیامبر که گفته است: خدایا ما تو را آن‌گونه که حق معرفت تو است نشناختیم. همچنین خود خداوند در \*\* **می‌فرماید: چشم‌ها‌ او را درک نمی‌کنند، لکن او چشم‌ها‌ را درک می‌کند، ولی با این حال شیر مردان بیشه ولایت دم از انکار پرستش خدای نادیده زده و مدعی رؤیت خدا شده‌اند. از جمله از حضرت علی (علیه السّلام) نقل شده است که من خدایی را که ندیده باشم نپرستیده‌ام. همچنین فرمود: اگر پرده‌ها‌ کنار روند بر یقین من افزوده نمی‌شود. در جمع بین این دو مطلب باید گفت: هر چند به کنه حقیقت راهی نیست؛ چرا که محیط بر همه چیز است و محاط بر چیزی نمی‌تواند باشد، اما به اعتبار تجلّی در مظاهر اسماء، در هر موجودی وجهی دارد و در هر مرآتی جلوه‌ای می‌نماید. همچنان که در قرآن می‌فرماید: به هرجا که رو کنید روی خدا است.(4) و در روایت می‌فرماید: حتی اگر بر پائین‌ترین طبقه زمین هم فرود آئید بر خدا فرود آمده اید. بنابراین به این اعتبار رؤیت و معرفت امکان‌پذیر است، بلکه این تجلّی همه را هست، لکن خواص می‌دانند که چه می‌بینند؛ لذا می‌گویند: در هر چیزی که نگریستم قبل و بعد و همراه آن خدا را دیدم، ولی عوام نمی‌دانند که چه می‌بینند. همچنان که در قرآن می‌فرماید: بدان که آنان نسبت به دیدار ربّ خود در تردیدند! -حال آن که- خداوند بر همه چیز احاطه دارد.(5)**

**گفتم به کام وصلت خواهم رسید روزی؟**

**گفتا که خوب بنگر شاید رسیده باشی!**

**دوست نزدیکتر از من به من است**

**وین عجب‌تر که من از وی دورم**

**چه توان با که توان گفت دوست**

**در کنار من و من مهجورم.(6)**

\*\* نتیجه: با این توصیف منظور امام صادق (علیه السّلام) در این روایت از این جمله که "مگر هم اکنون خدا را نمی‌بینی؟" همان رؤیت تجلّی خداوند است و لزوماً این مشاهده نیازی به تصرف امام و به نوعی خرق عادت ندارد. بله این تنبه و بیداری امری بود که از ناحیه امام (علیه السّلام) در ابابصیر ایجاد شد. و این که چه مرتبه‌ای از تجلّی برای ابابصیر آشکار شده است، برای ما قابل درک نیست.\*\*

**تذکّر: لازم به ذکر است که ابابصیر شخصیتی بزرگ و از اصحاب خاصّ \*\*\*\*  (علیه السّلام) و امام** **صادق (علیه السّلام) است و روایات متعددی به ما رسیده است که در برخی از این روایات به شدتِ معرفت ابابصیر و میزان آگاهی او نسبت به مسائل اشاره شده است.**

**علت پرسش ابابصیر: پاسخ این مطلب هم که اگر رؤیت برای ابابصیر حاصل بوده، پس چرا باز در موردلِقاءُالله سؤال کرد و چرا امام فرمود که مگر تو هم اکنون او را نمی‌بینی، از این سخن فیض کاشانی آشکار است که: همه تجلّی خدا را می‌بینند، اما خواص می‌دانند که چه می‌بینند و عوام نمی‌دانند و به تعبیر رهبر فقید انقلاب:**

**حق می‌طلبند و خود ندانند آن را/ در آب به دنبال فراتند همه**

\*\*بنابراین ابو بصیر با این بیان امام و القاء حکمت و حقیقت ایمانی توسّط امام تنبه حاصل کرده و به سطحی رسید که نسبت به آنچه می‌بیند، اما نمی‌داند \*\*\*\* و \*\*\*\* پیدا کند و بداند که چه می‌بیند و معلوم است که چنین آگاهی برای ابابصیر حاصل شد و به همین دلیل، پاسخ سؤال خود را به طور کامل گرفته و عرض کرد: آیا این مطلب را برای دیگران نیز نقل کنم؟ که حضرتشان از نقل آن برای همه نهی فرمودند.\*\***پانویس:**

1. **«عمیت عینٌ لا تَرَاک»، امام حسین (ع)، دعای عرفه.**
2. **در ادامه، فیض کاشانی به روایت ابابصیر اشاره کرده است. فیض کاشانی، محسن، الکلمات المکنونه فی علوم اهل الحکمة و المعرفة، ص۴و۵، بی‌‌تا، بی‌‌جا (همراه با تلخیص و تصرف).**

**منبع:**

**\*\*\***

**ج) لقاء چیست؟ لِقاءُالله به چه معناست؟**

**http://www.askdin.com/showthread.php?t=5178**

**لقاء چیست‌؟**

**لقاء مصدر از باب مفاعله در لغت به معنای ملاقات، به هم رسیدن و با هم مقابل شدن و برخوردن به همدیگراست. و این معنی ( مقابله و مواجهه ) در عالم اجسام روشن است، مانند مقابل شدن و مواجه بودن دو فرد. امّا در عالم روحانی و نسبت به خداوند متعال: قهراَ می‌باید این مقابله ( به فتح باء ) و ملاقات به صورت معنوی و روحانی باشد، زیرا خداوند متعال از خصوصیّات و حدود و اوصافی که در عوالم خلق است منزه است.(1)**

**در قرآن کریم بیش از بیست جا عبارت لِقاءُالله آمده است.**

**اقوال در معنای لِقاءُالله:**

**تنزیه صرف :تا آنجا که منتهای معرفت، همان است که باید خداوند را تنزیه صرف نمود. و معتقد بر این شد که خدای را به هیچ وجه نتوان شناخت و آیات و اخباری را که در معرفت و درلِقاءُالله وارد شده است را تأویل باید کرد. مثلاَ تمام آیات و اخبار لِقاءُالله را معنی می‌کنند بر مرگ و لقاء ثواب و عقاب.ملاقات حقیقی :بدین معنا که ملاقات ممکن الوجود با خداوند جلیل واجب الوجود حقیقتاَ هست لکن نحوۀ آن هم لایق (ملاقی) ملاقات کننده و (ملاقی) ملاقات شونده است و آن عبارت از همان معنا است که در ادعیه و اخبار از آن به لفظ وصول و زیارت و نظر بر وجه و تجلّی و دیدن قلب و تعلّق روح تعبیر شده است و از ضد آن به فراق و بعد و حرمان تعبیر می‌شود. مانند تعبیرات زیر:**

**امیرالمؤمنین علیه السّلام در تفسیر «قد قامت الصلاة» فرمود : یعنی نزدیک شد وقت زیارت. و در دعاها مکرّراَ وارد شده است (و لا تحرمنی النظر الی وجهک)  بار الها مرا از نظر به وجهت محروم مفرما. و در کلمات امیرالمؤمنین علیه السّلام است که فرمود  (و لکن تراه القلوب بحقایق الایمان) خدای را چشم‌ها‌ی ظاهر نمی‌بیند و لیکن دل‌ها‌ به وسیلۀ‌ ‌ایمان حقیقی او را می‌بیند. و در مناجات شعبانیّه (و الحقنی بنور عزّک الابهج فأکون لک عارفاَ) بارالها مرا به نور عزتت که سراپا بهجت است برسان تا تو را بشناسیم.(2) پی‌نوشت:**

1. **رسالۀ‌ لِقاءُالله – علّامه حسن مصطفوی.**
2. **رسالۀ‌ لِقاءُالله - آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی.**

**\*\*\***

**د) معنای وجهُ‏‌الله و لِقاءُالله**

**http://maaref.porsemani.ir/node/4806**

**اساساً این دعا كه از حضرت زهرای مرضیه سلام الله علیها است یعنی چه: «اللهم انّی اسئلك النظر الی وجهك و الشوق الی لقائك» آن وجه و این لقا چیست؟**

\*\*هر که بر روی آن (زمین) است فانی است؛ در حالی که باقی می‌ماند وجه پروردگار تو که دارای جلال و اکرام می‌باشد»(الرحمن: 26 ـ 27) با كسانى باش كه پروردگار خود را صبح و عصر مى‏خوانند. وجه او را مى‏طلبند و هرگز به خاطر زینتهاى زندگی دنیا، چشمان خود را از آن‌ها برمگیر! و از كسانى كه قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مكن! همان‌ها كه از هواى نفس پیروى كردند، و كارهایشان افراطى است»(الكهف:28) معبود دیگرى را با الله مخوان! كه هیچ معبودى جز او نیست؛ همه چیز هلاک شونده است جز وجه او؛ حاكمیت تنها از آن اوست؛ و همه به سوى او بازگردانده می‌شوید.»(القصص:88)از آیات فوق بر می‌آید که: \*\*

\*\*اوّلاً همۀ ‌موجودات فانی می‌شوند جز وجه‌الله که هلاک و فنا ندارد. \*\*

**ثانیاً وجه‌الله آن هدف نهایی است که انسان باید به آن برسد و به دیدار آن نائل گردد.**

\*\*ثالثاً وجه‌الله، الله نیست؛ بلکه وجه‌الله است؛ و وجه هر چیزی نمود و ظهور آن چیز است. افراد انسانی با قیافه شناخته می‌شوند لذا قیافۀ ‌شخص را وجه او گویند. یک کتاب را از جلد آن می‌شناسند لذا جلد کتاب را وجه کتاب گویند. وجه‌الله نیز آن حقیقتی است که خدا را نمودار می‌سازد. \*\*

**حال سؤال این است: آن حقیقت چیست که خدا با آن شناخته می‌شود؟**

**خداوند فرمود: «فَأَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وجه‌الله » او بقیّة الله یعنی مهدی است که در پایان این نگره می‌آید و زمین را پر از قسط و عدل می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده است»(الإحتجاج،ج‏1،ص252 ( أبو الصّلت گوید: گفتم: اى زادۀ ‌رسول خدا، معنى این روایت چیست؟ «ثواب گفتن لا إله إلّا اللَّه نظر كردن به وجه‌الله است» فرمودند: اى أبا الصّلت هر كس خداوند را داراى وجه و صورت و چهره‏اى همانند صورت و چهرۀ ‌مخلوقین بداند كافر است، وجه و چهرۀ ‌خدا، انبیاء و رسولان و حجّتهاى او هستند. آن‌ها كسانى مى‏باشند كه مردم، توسّط آنان به سوى خدا و دین و معرفت او رو مى‏آورند، خداوند فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَیها فان وَ یبْقى‏ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ »، و نیز فرموده: «كُلُّ شَی‏ءٍ‌ها‌لِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ». پس نگاه كردن به پیامبران الهى و حجّتهاى خداوند در مقامات و درجات خاصّشان در روز قیامت براى أهل ایمان ثواب بزرگى است»(الإحتجاج على أهل اللجاج،ج‏2،ص409(  رسول خدا (ص) به على(ع) فرمودند: من رسول خدا و رساننده از طرف اویم و تو وجه‌الله و اقتداكنندۀ ‌به او. پس مرا مانندى جز تو نیست و تو را مانندى جز من نیست»( إرشاد القلوب إلى الصواب،ج‏2،ص404(  حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: ما هستیم مثانى كه خدا به پیامبر عطا نموده و ما وجه‌الله هستیم كه روى زمین بین شما رفت و آمد می‌كنیم. می‌شناسد ما را آن كس كه شناخته و جاهل است به حق ما آنكه نادان است. پس هر كه ما را بشناسد پیشاپیش او یقین است و هر كه جاهل به حق ما باشد پیشاپیش او جهنّم است»(بحارالانوار، ج‏24، ص114) امام صادق(ع) در تفسیر «وَ یبْقى‏ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ » فرمودند: «نَحْنُ وجه‌الله‏ــ ماییم وجه‌الله»(بحارالانوار، ج‏24، ص192( سلام بن مستنیر گفت از حضرت باقر علیه السّلام این آیه را پرسیدم «كُلُّ شَی‏ءٍ‌ها‌لِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمودند: به خدا قسم ما وجه‌الله هستیم كه تا روز قیامت پایدار است. امرى كه خداوند در مورد ولایت و فرمانبردارى از ما نموده است معنى وجه‌اللهى كه فرمود كُلُّ شَی‏ءٍ‌ها‌لِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ هر كدام از ما بمیرد یك نفر از فرزندان او جانشینش مى‏شود تا روز قیامت»(بحارالانوار، ج‏24، ص193( ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام در باره كُلُّ شَی‏ءٍ‌ها‌لِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ نقل نمود که همه چیز از بین می‌رود فقط باقى می‌ماند وجه پروردگار. خدا منزه است از اینكه به داشتن صورت توصیف شود تا وقتى كه خداوند در بقاى مردم نیازى‏ داشته باشد ما در میان آن‌ها خواهیم بود هر گاه صلاحى در بودنشان ندید ما را به جانب خود می‌برد و آنچه مایل باشد در بارۀ ما انجام خواهد داد گفتم فدایت شوم (رؤیه) كه فرمودند چیست فرمود حاجت و نیاز (یعنى تا خدا صلاح در بقاى مردم بداند)»(بحار‌الانوار،ج‏24، ص194 (حضرت باقر علیه السّلام در باره آیه: تَبارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِی الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ » فرمودند ما جلال اللَّه و كرامت او هستیم كه مردم را به واسطه اطاعت از ما گرامى داشته»(بحارالانوار، ج‏24، ص196( خثیمه گفت از حضرت صادق پرسیدم در بارۀ‌ ‌آیۀ«كُلُّ شَی‏ءٍ‌ها‌لِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ». فرمودند: یعنى دین خدا. پیامبر اكرم و امیر المؤمنین علیه السّلام دینُ‌الله و وجه‌الله و عین اللَّه و زبان خدا كه با آن سخن می‌گوید و دست خدا در میان مردم بودند. ما وجه‌الله هستیم كه باید از جانب ما به خدا نزدیک شد. پیوسته در میان بندگان او هستیم تا خداوند را به وجود مردم نظرى است؛ وقتى چشم از آن‌ها برداشت ما را به جانب خود مى‏برد و آنچه خواست انجام مى‏دهد.» فرمودند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِی إِذَا سُئِلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا أَجَاب‏ ــــ ماییم اسماء حسنای خدا که چون با آن‌ها از خدا چیزی خواسته شود، اجابت می‌کند»(بحارالانوار، ج‏27، ص38) از این احادیث شریفه استفاده می‌شود که وجه‌الله همان حقیقت دین خدا، حقیقت کتاب خدا، حقیقت انسان کامل و حقیقت اسماء الله می‌باشد. حکما این حقیقت را صادر اوّل و وجود منبسط می‌گویند که تمام مخلوقات، ظهورات آن می‌باشند؛ و اوّلین ظهور او در عالم خلق، عقل اوّل بوده است؛ لذا در روایات آمده که : «اوّلُ ما خَلَقَ اللهُ العقل ــ اوّل چیزی که خدا خلق نمود عقل بود». لذا وجود منبسط، از سنخ خلق نیست ولی کنه ذات الله هم نیست؛ بلکه ظهور ذات است برای ذات. عرفا از این حقیقت متعالی تعبیر می‌کنند به حقیقت محمّدیّه یا نور محمّدی؛ که اقتباس است از روایات نبوی که فرمودند: «اوّل ما خلق الله نوری ــ اوّل چیزی که خدا خلق نمود، نور من بود». البتّه توجّه شود که خلق را دو معناست. گاه خلق به غیر کنه ذات می‌گویند که شامل اسماء الله هم می‌شود؛ و گاه به غیر ذات می‌گویند؛ که شامل اسماء الله نمی‌شود. چرا که اسماء عین ذاتند. خود ذات نیز دو استعمال دارد؛ گاه به کنه ذات اطلاق می‌شود و گاه به مقام اسماء که ظهور کنه ذات می‌باشد. حقیقت محمّدیّه را وجه‌الله گفته‌اند؛ چون برترین ادراک عقلی و قلبی ما از خدا، منتهی به این حقیقت می‌شود؛ لذا او خلیفه و نمایندۀ ‌خداست؛ یعنی خدا را می‌نمایند. امّام باقر(ع) فرمودند: «بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وُحِّدَ اللَّهُ وَ محمّد، صحِجَابُ اللَّه‏ ـــ با ما عبادت می‌شود الله و با ما به یگانگی ستوده می‌شود؛ و محمّد(ص) حجاب الله است »(بحارالانوار، ج‏23، ص102)؛ یعنی فراتر از این حجاب راه ندارید. ما ادراک می‌کنیم خدا را در آیینۀ ‌او که خلیفة الله باشد.  حقیقت محمّدیّه را نور گفته‌اند چون با اوست که هیاکل موجودات از ظلمت به در آمده و ظاهر گشته‌اند؛ «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ »(النور:35). بالاخره الله نور السماوات یا نوره؟ هر دو. چون خدا نور بالذّات است و نور خدا، ظهور آن نور بالذّات می‌باشد. حقیقت محمّدیّه را حقیقت مائیّه (آب) نیز می‌گویند: «وَ كان عَرْشُهُ عَلَى الْماء ــ و عرش او بر آب بود». چون نسبت وجود منبسط با مخلوقات، مثل نسبت آب است به موج و دریا و قطره و یخ و برف و بخار و مه و ابر و آبشار و فوّاره واین امور، هر کدام چیزی هستند غیر از دیگری؛ و هیچ کدام آب هم نیستند بلکه این‌ها ظهورات و نمودهای گوناگون حقیقتی هستند عقلی به نام آب. لذا آب را با چشم نتوان دید بلکه عقل است که در ورای این نمودهای حسّی، آب را ادراک می‌کنند. وجود نیز چنین نسبتی با مخلوقات دارد. لذا مخلوقات، مظاهر و نمودهای وجود و آیات وجودند. او را نَفَس رحمانی نیز گفته‌اند. چون نسبت او به کلمات وجودی (مخلوقات) مثل نسبت نَفَس انسان است به کلماتی که از دهان خارج می‌شوند. هوایی که از سینه بالا می‌آید یک چیز بیش نیست امّا چون به حنجره می‌خورد و در دهان وارد می‌شود، به صورت حروف درمی‌آید و از ترکیب حروف، میلیونها کلمه درست می‌شود. وجود منبسط نیز حقیقت واحدی است که تمام کلمات وجودی، نمود اویند. او را عنقا (سیمرغ) نیز گفته‌اند. اسامی دیگر او عبارتند از: ارادة الله، مشیّة الله، اسم اعظم،‌اُمُّ‌الکتاب، رقّ منشور، روحُ‌القُدُس، ظلّ ممدود، حقّ حادث، خلیفة الله اعظم، بقیّة الله، کتاب مستور، امام مبین، و.گفته‌اند؛ او را بیش از صد اسم است.  هیچ موجودی به مقام نُبُوَّت و امامت نمی‌رسد مگر آنکه اتّحادی با این حقیقت داشته باشد؛ لکن کسی را با آن اتّحاد تامّ نیست مگر چهارده معصوم (ع).  لقاء این، حقیقت بهشت است و آنکه پشت به این نور کرده، روی در ظلمت دارد؛ لذا صورتش سیاه خواهد بود و نامۀ ‌عملش را از پشت سر می‌گیرد. چرا که پشت به نور خدا نموده. البتّه لقاء را مراتبی است؛ کما این‌که بهشت را مراتبی است. چهارده معصوم (ع) اتّحاد تامّ با این حقیقت دارند؛ لذا بیننده و دیدن و دیده شده یک حقیقت است. امّا غیر ایشان از انبیاء و اوصیاء درجه‌ای پاینتر دارند؛ و لقاء غیر معصوم، به نحو نظاره است؛ البتّه نظارۀ ‌وجودی و سپس قلبی و سپس عقلی و سپس مثالی ( به نحو تمثّل)؛ امّا حسّ، مال دنیاست و در برزخ و فوق آن راه ندارد. «وُجُوهٌ یوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ (22)إِلى‏ رَبِّها ناظِرَة ــــ در آن روز صورت‌هایى شاداب و مسرور است، (22) و به پروردگارش مى‏نگرد »(القیامة)**

**\*\*\***

**ه)**

**خداوند در دنیا دیده نمی‌شود، حضرت موسی علیه السّلام تمنای رؤیت خدا را نمود، پروردگار او ‏را خبر داد که در دنیا نمی‌تواند او را ببیند و چنین چیزی برایش مقدور نیست، حتی کوه محکم و ‏استوار توان دیدن خدا را ندارد: «وَلَمَّا جاء مُوسَی لِمِیقَاتِنَا وَکَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِی انظرْ إِلَیْکَ قَالَ ‏لَن تَرانی وَلَکِنِ انظرْ إِلَی الْجَبَلِ فان اسْتَقَرَّ مَکانهُ فَسَوْفَ تَرانی فَلَمَّا تجلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَخَرَّ ‏موسَی صَعِقًا»(الأعراف: ۱۴۳)‏ ‏ (هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، (و کلامی را شنید که به ‏کلام کسی نمی‌ماند، خواست ذاتی را هم ببیند که چیزی مثل او نیست. لذا) عرض کرد: پروردگارا! ‏‏(خویشتن را) به من بنمای تا تو را ببینم (خدایش بدو) گفت: (تو با این بنیه آدمی و در این جهان ‏مادی تاب دیدار مرا نداری و) مرا نمی‌بینی و لیکن (برای اطمینان خاطر از این که تاب دیدن مرا ‏نداری) به کوه (که همچون تو مادّه و بسی نیرومندتر از تو است) بنگر، اگر (در برابر تجلّی ذات من) ‏بر جای خود استوار ماند، تو هم مرا خواهی دید. امّا هنگامی که پروردگارش خویشتن به کوه نمود، ‏آن را درهم کوبید و موسی بیهوش و نقش زمین گردید.)‏ علماء در بارۀ این‌که رسول‌الله صلَی‌اللهُ علیه و سَلَّم در ‏شب معراج خداوند را رؤیت کرده است یا خیر، اختلاف نظر دارند، قول معتبر این است که پیامبر ‏صلَی‌اللهُ علیه و سَلَّم در شب معراج خدا را رؤیت نکرده ‏است. به سند صحیح از عایشه رضی الله عنها رؤیت شده است که فرمود:‏ ‏«من زعم ان محمّداً رأی ربَّه فقد اعظم علی الله الفریه»(مسلم: ۱/۱۵۹ رقم: ۱۷۷‏).‏ ‏(هرکس مدعی شود که محمّد صلَی‌اللهُ علیه و سَلَّم ‏خداوند را رؤیت کرده است، بی‌‌گمان دروغ بزرگی در حق خداوند مرتکب شده است.)‏ آنچه که در بارۀ رؤیت خداوند در سطور بالا بیان‌گردید، متعلق به دنیا بود اما در جهان دیگر قضیه ‏به گونه دیگری است. زیرا در جهان دیگر انسان‌ها مجدداً و با کیفیت جدیدی آفریده می‌شوند، مگر ‏در احادیث نیامده است که خورشید در روز قیامت، به انسان‌ها نزدیک می‌شود به‌ گونه‌ای که بیش از ‏یک میل با انسان‌ها فاصله نخواهد داشت، اما با این وجود انسان‌ها ذوب نمی‌شوند! مگر این طور ‏نیست که انسان‌ها در قیامت بعد از زنده شدن نمی‌میرند و از بین نمی‌روند، حتی اهل دوزخ هرگاه ‏پوسته بدن آن‌ها سوخته و زغال شود، خداوند پوست آن‌ها را از نو می‌سازد تا بدین طریق همواره در ‏عذاب باشند، اما مرگ هرگزنخواهند داشت.‏ البتّه مومنان در روز قیامت پروردگار را خواهند دید، حتی ارزنده‌ترین نعمتی که روز قیامت به اهل ‏بهشت داده می‌شود، فرصت نگاه کردن به سوی پروردگار است و کفار از این نعمت عظیم محروم ‏هستند. «کَلَّااِنَّهُم عَن رَّبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»(المطففین: ۱۵)‏ (هرگزا هرگز! قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهایی که کرده‌اند) از (رحمت) پروردگارشان ‏محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفریدگارشان) مطرودند.] اما بندگان برگزیده و پاک خداوند از این نعمت عظیم بهره‌مند خواهند بود.‏ ‏«وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَهٌ‎؛ ‎إِلَی رَبِّهَا نَاظِرَهٌ»(القیامه: ۲۲ – 23) (در آن روز چهره‌هایی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند)‏ این گروه همان بندگان پاک وابرار هستند که در بارۀ آن‌ها چنین آمده است:‏ ‏«انّ الأَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ‎. ‎عَلَی الْأَرَائِکِ یَنظُرُونَ»(المطففین: ۲۲ – ۲۳)‏‎ ‏ [بی‌گمان نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت بسر خواهند برد. ‏بر تختهای مجلّل (بهشتی) ‏تکیه می‌زنند و (به زیبائیها و نعمتهای بسیار آنجا) می‌نگرند.)] ‏این نگاه کردن به سوی رخ و صورت پروردگار همان نعمت زائدی است که خداوند آن را به مومنان ‏وعده داده است، می‌فرماید: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَی وَزِیَادَةٌ»(یونس: ۲۶)‏ ‏[کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو (یعنی بهشت) از آن ایشان است و افزون (بر آن هم ‏که مغفرت و رضوان است) دارند.] این زیاده همان چیزی است که در آیۀ دیگری چنین آمده است.: ‏«لَهُم مَا یَشَاؤُونَ فِیهَا وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ»(ق: ۳۵)‏ ‎ ‎‏[هرچه بخواهند در بهشت برای آنان هست، افزون بر آن نزد ما نعمت‌های دیگری وجود دارد (که ‏هرگز به فکر انسانی نرسیده است و به دل کسی نگذشته است).] ‏در روایات نیز به صراحت و تواتر آمده است که مومنان در قیامت خداوند را خواهند دید. از ‏حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که عده‌ای از مردم از رسول اکرم صلّی‌‏اللهُ علیه وسَلَّم سؤال کردند، آیا روز قیامت خدا را خواهیم دید؟ ‏رسول اکرم صلَی‌اللهُ علیه و سَلَّم فرمود:‏ «هل تُضارُّون فی رؤیة القمر لیلة البدر؟» آیا در شب چهاردهم برای رویت بدر (ماه تمام) مشکلی ‏دارید؟ گفتند خیر‌ای پیامبر خدا، پیامبر صلی الله علیه ‏وسلم فرمود: «هل تُضارُّون فی رؤیة الشّمس لیس دونها سحاب؟»آیا در دیدن خورشید در ‏روز آفتابی مشکل دارید؟ همه گفتند: خیر‌ای پیامبر گرامی آن‌گاه رسول‌الله صلّی‌‏اللهُ علیه وسَلَّم فرمود: «فانکم ترونه کذلک» پس قطعاً شما خدا ‏را در روز قیامت این چنین خواهید دید. (بخاری: 13/ 419، حدیث ۷۴۳۷،و مسلم:1/163،حدیث ‏‏182.) و لفظ این حدیث از مسلم است.‏ ‏درصحیح بخاری و مسلم از جریربن عبدالله رضی الله عنه روایت شده که گفت: نزد رسول خدا ‏صلَی‌اللهُ علیه و سَلَّم نشسته بودیم که ایشان در شب ‏چهاردهم به سوی ماه نگاه کرد و فرمود: «انکم سترون ربکم کما ترون هذا القمر لاتضامّون فی رؤیته، فان ‏استطعتم ان لا تُغلَبوا علی صلاة قبل طلوع الشمس، وصلاة قبل غروب الشمس فافعلوا»‏ و در صحیح مسلم به روایت از صهیب رضی الله عنه آمده است که پیامبر خدا صلّی‌‏اللهُ علیه وسَلَّم فرمود: «إذا دخل اهلُ الجنّةِ الجنّةَ، یقول الله ‏تبارک وتعالی:‌تریدون شیئا أزیدکم؟ یقولون: ألم تُبیض وُجوهنا؟ ألم تدخلنا الجنّة وتُنجِنا من ‏النار؟»(مسلم:۱/۱۶۳حدیث شماره ۱۸۱٫‏) ‏(رسول اکرم صلَی‌اللهُ علیه و سَلَّم فرمود: بعد از این‌که ‏اهل بهشت وارد بهشت شدند، خداوند از آنان می‌پرسد: چیز دیگری می‌خواهید که به شما بدهم؟ ‏آنان می‌گویند: مگر ما را خوشحال و نیک نام نکرده ای؟ مگر ما را از دوزخ رستگار و به بهشت ‏نیاورده ای؟ رسول‌الله صلَی‌اللهُ علیه و سَلَّم فرمود: آن‌گاه ‏خداوند موانع را بر می‌دارد، مومنان و اهل بهشت حس می‌کنند که هیچ نعمتی بزرگتر از ملاقات ‏و رؤیت پروردگار به آنان داده نشده است، بعد رسول‌الله صلی الله ‏علیه وسلم این آیه را تلاوت نمود: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَی وَزِیَادَةٌ »(یونس: ۲۶)‏ ‏[کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو (یعنی بهشت) از آن ایشان است و افزون (بر آن هم ‏که مغفرت و رضوان است) دارند.]‏ در بخاری و مُسلِم به روایت از ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلّی‌‏اللهُ علیه و سَلَّم فرمود: «جنّتان من فضّه انّیتهما و ما فیهما، وجنتان ‏من ذهب انّیتهما و ما فیهما، و ما بین القوم و بین ان ینظروا الی ربهم الّا رداء الکبریاء علی وجهه ‏فی جنّة عدن»(بخاری: ۱۳/۴۲۳، حدیث شماره7444، و مُسلِم:1/163حدیث شماره ۱۸۰‏)‏ ‏ (دوباغ در بهشت وجود دارند که ظرف‌ها و همه چیزهای آن‌ها از نقره است و دو باغ در بهشت ‏وجود دارند که همه چیز آن‌ها از طلا هستند، در میان اهل ایمان و پروردگارشان در بهشت جاودان ‏جز پرده کبریایی و بزرگی او چیز دیگری نیست که مانع از دیدن او گردد.)**

**\*\*\***

### و) مفهوم لقاء الله در آیات و روایات

\*\*نویسنده: زهرا محسنی زاده \*\*

**چکیده دیدار پروردگار، از مباحث توحیدی مطرح شده در آیات و روایات اهل بیت (علیه السلام) است. در نگاه اولیه، بین اصل اعتقادی ممکن نبودن مشاهده خداوند از یک سو، و اشاره به وقوع دیدار خداوند برای برخی مومنین از سوی دیگر، تعارض ظاهری دیده می‌شود. در این میان برخی تفاسیر، با اشاره به روایاتی، با انکار امکان مشاهده خداوند، دیدار او را به معنی بعث و قیامت گرفته‌اند؛ چنانچه برخی نیز با استناد به دیگر روایات، معنایی بالاتر و عمیق‌تر از دیدار پروردگار ارائه کرده‌اند که شرایط خاص خود را می‌طلبد و شامل برخی مومنین می‌شود. لقاء، در لغت به معنی تقابل دو شیئی است (معجم مقیاس اللغه: ج5، ص261). آنچه در ابتدای امر از معنای آن به نظر می‌رسد، دیدار خداوند است، اما باید بررسی کرد، با توجه به اصول و محکمات عقائد توحیدی، لقاء و دیدار خداوند چگونه قابل توضیح و بیان صحیح است. در این میان، تمامی فرق اسلامی به گونۀ واحدی به موضوع رویت خداوند، نپرداخته‌اند و اختلاف نظراتی در این میان وجود دارد. فرقه مجسمه و کرامیه معتقدند که دیدن خداون با چشم سر امکان دارد؛ به این صورت که می‌توان خداوند را از سوی بالا دید. اشاعره، با وجود قائل بودن به تجرد خداوند متعال می‌گویند، می‌توان خداوند را با چشم دید، البته نه آن گونه که قائلین به مجسمه عقیده دارند، بلکه خداوند دیده می‌شود در حالی که نه بالا است و نه پایین، نه راست است و نه چپ، نه جلو است و نه عقب، نه کل خداوند دیده می‌شود و نه جزیی از او و هنگامی که دیده می‌شود نمی‌توان به او اشاره کرد، با وجود این، دیده هم می‌شود. برخی نیز معتقدند، امکان دارد خداوند قوت قلبی به چشم دهد تا بتواند متوجه او شود و او را درک کند، که این ادراک، نوعی علم است؛ چرا که با نیروی قلب ایجاد می‌شود و نیز دیدن است؛ زیرا حالتی در چشمان انسان پدید آمده است (رساله حول الرؤیه: ص8-12). در این میان، معتزله و امامیه، به گونۀ دیگر می‌نگرند. از دیدگاه ایشان، امکان دیدن خداوند با چشم سر و به صورت مادی و ظاهری، چه در دنیا و چه در آخرت وجود ندارد. دلیل ایجاد توهم امکان رؤیت خداوند به صورت مادی و با چشم، انسان انسان با امور مادی است. تماس انسان با امور حسی و مشغول شدن بدان‌ها، باعث عادت کردن به دیدن و شناختن مادی و ظاهری امور می‌شود. گاه این عادت را به امور دیگر نیز سرایت می‌دهد، و وی را به سمت شناخت خداوند به صورت مادی و دیدار ظاهری سوق می‌دهد، اما به دلائل عقلی و نقلی، امکان این گونه رویت خداوند متعال وجود ندارد. هر آنچه با چشم دیده شود محسوس، مادی و محدود است؛ مکان دارد و قابل احاطه فیزیکی ونفوذ و تجزیه پذیری است و حال آنکه خداوند، مجرد است و خالق این امور و قابل احاطه و تقسیم نیست. قرآن کریم به این اصل اعتقادی اشاره می‌کند که چشم‌ها قادر به دیدن خداوند نیستند. هنگامی که قوم موسی (علیه السلام) درخواست دیدار خداوند را نمودند، خداوند صاعقه ایی را فرستاد و به آنان فهماند که شما تحمل دیدن و ظهور یکی از آیات الهی را ندارید، چه رسد به دیدن خداوند که اصولاً امکان ندارد. (و إذا قلتم یموسی لن نومن لک حتی نری الله جهرة فاخذتکم الصغقة و انتم تنظرون) (بقره: آیۀ55). و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!»، پس صاعقۀ شما را گرفت در حالی که تماشا می‌کردید. چنانچه این اصل به صورت محوری در قرآن کریم ذکر شده است: (لا تدرکه الا بصر و هو یدرک الا بصر و هو اللطیف الخبیر) (انعام: آیۀ103). چشمها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را در می‌یابد، و او لطیف آگاه است. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: لا تدرکه لعیون بمشاهده العیان، و لکن تدرکه القلوب بحقایق الایمان؛ دیدار خدا برای دیدگان آشکارا میسر نیست، اما دل‌ها او را با دستیابی ایمان دریابند (نهج البلاغه: خطبۀ 185). و در خطبه اشباح، در پاسخ به کسی که از دیدن خداوند با چشم پرسید، فرمودند: الحمد لله الذی الرادع اناسی الابصار عن تناله او تدرکه. سپاس خداوندی که مردمک‌های چشمان را از دیدن خود ممنوع نموده است (همان:خطبۀ 91). حال باید دید مفهوم لقاء پروردگار اشاره شده در آیات و روایات، چگونه است. در این جا آیات و روایات که بازگشت همه امور به سوی خداوند متعال می‌داند، می‌پردازیم. (و انَّ الی ربک المنتهی) (نجم: آیۀ42). و به یقین بازگشت (همه) به سوی پروردگار تو است! آیه، در ظاهر خطاب به رسول خدا (صل الله علی و آله) است، اما از سویی، متوجه همه است و از سوی دیگر، نوعی تحدید و تحذیر در آن به مخالفان جهت سرکشی‌هایشان وجود دارد (المیزان: ج2، ص551). (انَّ الی ربک الرجعی) (علق: آیۀ8). همه امور به پروردگارت منتهی می‌گردد. در اینجا نیز آیه خطاب به رسول خداست، اما از آنجا که خداوند، رب همه موجودات است، منتهی شدن به رسول خدا (صل الله علی و آله) به سوی خداوند، نشان از انتها و رجعت همه امور و انسان‌ها به سوی خداوند است. (و انه الیه تحشرون) (انفال: آیه ی24). و همانا به سوی او محشور می‌شوید. تمام جهان هستی و از جمله انسان، به سوی خداوند باز می‌گردد. آیات مربوط به دیدار پروردگار، به دو گونه صریح و غیر صریح به این موضوع پرداخته‌اند.**

**آیات صریح در لقاء خداوند**

**الف: برخی از این آیات، خطاب به مومنین و برخی دیگر خطاب به مشرکان است. الف: آیاتی که کفر مشرکان، به لقاء پروردگارشان را نشان می‌دهد. (اولئک الذین کفروا بآیات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا) (کهف: آیۀ105). آن‌ها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند؛ به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد! از این رو روز قیامت، میزانی برای آن‌ها برپا نخواهیم کرد! (و الذین کفروا بآیات الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم). (عنکبوت: آیۀ23). کسانی که به آیات خدا و دیدار او کافر شدند، از رحمت من مأیوسند؛ و برای آن‌ها عذاب دردناکی است! آیاتی که بیان کننده امید نداشتن کفار به لقاء پروردگار است. (انَّ الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیاة الدنیا و اطمانوا بها و الذین هم عن آیاتنا غافلون) (یونس: آیۀ7). آن‌ها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند، و به زندگی دنیا خشنود شدن و بر آن تکیه کردند، و آن‌ها که از آیات ما غافلند. همچنین قرآن کریم درجایی دیگر، تردید کفار به لقاء پروردگار را بیان میکند: (الا انهم فی مریه من لقاء ربهم ...) (فصلت: آیه 54). آری، آنان در لقای پروردگارشان تردید دارند. این آیه تکذیب کفار نسبت به دیدار پروردگار را نشان می‌دهد و آیات دیگر انکار مشرکین نسبت به حضور در صحنه قیامت و لقاء آخرت را متذکر می‌شود. (و الذین کذبوا بآیاتنا و لقاء الاخرة حبطت اعمالهم هل یجزون إلا ما کانوا یعملون) (اعراف: آیه 147). و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را دروغ پنداشتند، اعمالشان تباه شده است. آیا جز در برابر آنچه می‌کردند کیفر می‌بینند؟ آیاتی که مشرکان و کفاری را که لقاء پروردگار را انکار کرده و یا به سخره می‌گیرند، توبیخ می‌کند. (قد خسر الذین کذبا بلقاء الله حتی اذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها و هم یحملون اوزارهم علی ظهورهم الا ساءَ ما یزرون) (انعام: آیۀ31). آن‌ها که لقای پروردگار را تکذیب کردند، مسلماً زیان دیدند، [و این تکذیب، ادامه می‌یابد] تا هنگامی که ناگهان قیام به سراغشان بیاید، می‌گویند: «ای افسوس بر ما که دربارۀ آن، کوتاهی کردیم!» و آن‌ها [بار سنگین] گناهانشان را بر دوش می‌کشند؛ چه بد باری بر دوش خواهند داشت! (و یوم یحشرهم کان لم یلبئوا إلا ساعة من النهار یتعارفون بینهم قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله و ما کانوا مهتدین) (یونس: آیۀ45). [به یاد آور] روزی را که [خداوند] آن‌ها را جمع [و محشور] می‌سازد، آنچنان که [احساس می‌کنند] گویی جز ساعتی از روز، [در دنیا] توقف نکردند؛ به آن مقدار که یکدیگر را [ببینند و] بشناسند! مسلماً آن‌ها که لقای خداوند [و روز رستاخیز] را تکذیب کردند، زیان بردن و هدایت نیافتند!**

\*\*ب: دستۀ دیگر آیات لقاء خداوند، مربوط به مومنین است، برخی از این آیات، تشویق به ایمان و شوق به دیدار الهی است. (ثم آتینا موسی الکتاب تماماً علی الذی احسن و تفصیلاً لکل شیءٍ و هذی و رحمة لعلهم بلقاءِ ربهم یومنون) (اعراف: آیۀ154). سپس به موسی، کتاب [آسمانی] دادیم، [و نعمت خود را] بر آن‌ها که نیکوکار بودند، کامل کردیم؛ و همه چیز را [که مورد نیاز آن‌ها بود، در آن] روشن ساختیم؛ کتابی که مایه هدایت و رحمت بود؛ شاید به لقای پرودرگارشان (و روز رستاخیز) ایمان بیاورند! برخی آیات نیز کسانی را که امید به دیدار الهی دارند تشویق به عمل صالح می‌کند. (قل انما انا بشرٌ مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادة ربه احداً) (کهف: آیۀ110). بگو: «من فقط بشری هستیم مثل شما؛ [امتیازم این است که] به من وحی می‌شود که تنها معبودتان معبود یگانه است، پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پرودرگارش شریک نکند! (من کان یرجا لقاء الله فان اجل الله لاتٍ و هو السمیع العلیم) (عنکبوت: آیۀ5). کسی که به دیدار خدا امید دارد [بداند که] اجل [او از سوی] خدا آمدنی است، و اوست شنوای دانا. برخی آیات، یقین مومنان به ملاقات با پروردگار را نشان می‌دهد. (قال الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم کم من فئه کثیره غلبت فئه کثیره بأذن الله ...) (بقره: آیۀ249). آنانی که می‌دانستند که با خدا دیدار خواهند کرد، گفتند: به خواست خدا چه بسا گروهی اندک که بر گروه بسیاری غلبه کنند. و در پایان، آیۀایی که تمام انسان‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد و قطعیت لقاء آنان با پروردگار را متذکر می‌شود. (یا ایها الانسان انک کادحٌ الی ربک کدحاً فملاقیه) (انشقاق: آیۀ6).‌ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد! 2- آیات غیر صریح در لقاء خداوند آیاتی مانند: (وجوه یومئذٍ ناضرة \* الی ربها ناظرة) (فجر: آیۀ23، 22). [آری] در آن روز صورت‌هایی شاداب و مسرور است، و به پرودرگارشان می‌نگرد! (ربَّ ابن لی عندک بیتاً فی الجنه) (تحریم: آیۀ12). پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز. (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاءٌ عند ربهم یرزقون) (ال عمران: آیۀ169). [ای پیامبر!] هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. (یا ایتها النفس المطمئنة \* ارجعی الی ربک راضیة مرضیة \* فادخلی فی عبادی \* و ادخلی جنتی) (فجر: آیۀ27-30). تو‌ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم درآی، و در بهشتم وارد شو. \*\*

**لقاء خداوند در نگاه مفسران**

**مفسران، دستۀ اول آیات را به معنی روز قیامت، جزا و پاداش در نظر گرفته‌اند. صاحب مجمع البیان در تمامی آیات مذکور، دیدار خداوند را مشاهده و مواجهه با پاداش و جزای الهی می‌داند، و در تفسیر «واعلموا انّکم ملاقوه»، بدین معنا اشاره می‌کند که وجه بیان این شکلی خداوند را به جهت معنای لقاء یافتن، دانسته است، همچون زمانی که گفته می‌شود: لقی جهده (ثمره تلاش خود را یافت)، افزون بر این که اصولاً کسی نمی‌تواند خدا را ببیند (مجمع ا لبیان: ج2، ص787). صاحب مناهج البیان نیز لقاء در «فملاقیه» را لقاء ثواب و عقاب خداوند بیان می‌کند (مناهج البیان: ص288)؛ چنانچه طبرسی نیز در احتجاج، لقاء را در آیۀ کریمۀ فمن کان یرجوا لقاء ربه، بعث و قیامت می‌داند و دلیل ذکر آن به لقاء را همچون آیه دیگری می‌داند که خداوند می‌فرماید: (من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لاتٍ و هو السمیع العلیم) (عنکبوت: آیۀ5). کسی که امید به لقاء الله [و رستاخیز] دارد [باید در اطاعت فرمان او بکوشد!] زیرا سرآمدی را که خدا تعیین کرده فرا می‌رسد، و او شنوا و داناست! یعنی کسی که ایمان دارد که این وعده آمدنی است، بداند که حتماً محقق می‌شود؛ چه از جهت ثواب و چه از جهت عقاب. و آیۀ (تحیتهم یومن یلقونه سلام) (احزاب: آیۀ33)؛ یعنی ایمان و اطمینان به روز بعث از قلوب آنان زائل نمی‌شود. و همچنین آیۀ (الا یظن اولئک انّهم مبعوثون) (مطففین: آیۀ5)، یعنی آیا آن‌ها یقین ندارند که مبعوث می‌شوند؟ و به عبارتی لقاء نزد مومن، بعث و قیامت است (الاحتجاج: طبرسی ج2، ص371-372). علّامه مجلسی (رحمة الله) نیز لقاء خداوند را در آیه ی(قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله) را ثواب و پاداش الهی می‌داند (بحار الانوار: ج8ص 92). علّامه طباطبایی (رحمة الله) این آیات را به معنای قیامت و روز حشر می‌داند، چنانچه «فملاقیه» را [به جهت سیاق آیه در مسیر حرکت انسان به سوی خداوند] منتهی شدن به سوی او می‌داند، یعنی جایی که در آن هیچ گونه حکمی جز خداوند نیست، چرا که مانعی در انفاذ حکم خداوند وجود ندارد و دیدار خواندن آن برای آن است که کفار را شگفت آورتر سازد و بفهماند که چگونه ممکن است از ناحیه خداوند آغاز گرادد و سرانجامشان به سوی او نباشد (المیزان: ج20، ص401). در این روز است که علم حقیقی نسبت به خداوند برای همه ایجاد می‌شود و به کاربردن واژه رؤیت در آن، از باب عینی بودن آن برای انسان است، مانند به کار بردن آن در محاورات روزمره که گفته می‌شود: من خودم را می‌بینم که نسبت به فلان امر ارادت یا کراهت دارم (المیزان: ج8، ص345).**

**تفسیر نورالثقلین و البرهان، لقاء را، بعث معنا نموده‌اند (نور الثقلین: ج1، ص76 و 77، ج4، ص153؛ البرهان: ج1، ص209 و ج5، ص224).**

**مفسران، دسته دوم آیات، که به صورت غیر صریح به دیدن خداوند اشاره دارد، را به معنای دیگری تفسیر کرده‌اند. صاحب مجمع البیان، قول همسر فرعون را که می‌گفت: «ربَّ ابن لی عندکَ بیتاً فی الجنّه (تحریم: آیۀ12)؛ پروردگارا! خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز» را، به بهره مندی از نعمت‌های خداوند معنا می‌کند، و (عندَ ملیکٍ مقتدرٍ) (قمر: آیۀ54)؛ نزد خداوند مالک مقتدر!» را، در کنف و جوار خدا بودن به جهت قرار داشتن تحت رحمت و فضل خداوند می‌داند (مجمع البیان: ج10، ص195 و 319). مرحوم طبرسی در آیۀ (الی ربها ناظره) (فجر: آیۀ23)؛ به سوی پرودرگارشان می‌نگرند:، دو وجه را از قول محدثان و مفسران نقل می‌کند: 1- دیدن به چشم سر، که آن هم یا دیدن خداوند است، که طبعاً بر اساس مبانی اعتقادی وی، مردود است و یا دیدن پاداش‌های بهشتی که شادی آفریناند؛ و همچون عبارت «جاء ربُّک» و «جاء امر ربِّک» است، 2- منظور از «نظر»، انتظار است، حال یا انتظار پاداش و تجدید کرامت الهی، و یا قطع آمال و آرزوها از غیر خداوند، متعال است (همان: ص174 و 175). ایشان در این میان وجه خاصی را در نظر ندارد، اما بنا بر تفسیری که از تمامی آیات لقاء پروردگار در بخش آیات صریح در نظر گرفته است، به نظر می‌رسد دیدن را دیدن نعمت‌ها، و انتظار را، انتظار نعمت‌ها و یا نعمت‌های دوباره و بیشتر در نظر گرفته است. صاحب مناهج البیان، لقاء در قرآن را «دیدار ایمانی» می‌داند، به گونه‌ای که خداوند خود را به بندگانش می‌شناساند (مناهج البیان: ص288)، و «جَنَّتی» را رجوع انسان به خدا، با رضایتش و همراهی با صالحان در بهشت ذکر می‌کند (همان: ص477). علّامه طباطبایی (رحمة الله) «جَنَّتی» را جایگاه خاص مومن - که به جهت اضافه شدن ضمیر متکلم به جنت، نشان از تشرف خاص است - می‌داند (المیزان: ج2، ص478)، و «وُجوهٌ یومئذٍ ناظرة» را توجه خاص مومنان به پروردگار معنا می‌کند که هیچ عاملی قلوب آنان را از یاد خدا دور نمی‌سازد، چرا که همه عوامل و اسباب ساقطاند؛ در رضوان الهی به هیچ نعمتی از نعمتها متنعم نمی‌شوند، مگر آنکه در همان حال پروردگارشان را مشاهده می‌کنند؛ همه آیت خدایند، و نظر نمودن به آیت خدا، نظر کردن به خداوند است (همان: ص178). منبع:نشریه حدیث اندیشه، شماره7**

\*\*روایات در هنگام تفسیر آیات لقاء، آن را به معنی «بعث و حشر روز قیامت» معرفی می‌کنند. چنانچه امام علی (علیه السّلام) درپاسخ به پرسش فردی که از تعارض آیات در مورد دیدن خداوند می‌پرسد، فرمودند: یقین دارند که برانگیخته و محشور و حسابرسی می‌شوند و پاداش و کیفر می‌بینند، و گمان در اینجا به معنای یقین است. (نورالثقلین: ج1، ص76 و 77؛ البرهان: ج1 ص209)، و در تفسیر آیۀ (من کان یرجو لِقاءُالله) می‌فرمایند: «یعنی کسی که به برانگیخته شدن ایمان دارد، زیرا وعدۀ خدا در بارۀ‌ کیفر و پاداش حتماً آمدنی است.» دیدار، به معنای بعث است [به معنای رؤیت نیست]، پس تمام آنچه که در کتاب خدا راجع به دیدن آمده، به معنای برانگیخته شدن است.(نور الثقلین: ج4 ص153). \*\*

\*\*روایات لِقاءُالله \*\*

\*\*احادیثی که مفهوم دیدار پرودرگار را با واژۀ لقاء ذکر کرده‌اند، به سه دسته قابل تقسیماند: \*\*

**1- روایاتی که از مرگ با عنوان «لقاء پروردگار»(مقدّمه و پیش زمینۀ دیدار الهی) تعبیر کرده‌اند: خداوند در حقیقت خواستار دیدار کسی است که خواستار دیدار او باشد، و دیدار با کسی را ناخوش دارد که ملاقات او را خوش ندارد. چگونه می‌پندارید دوستان خدایید و نه مردم، حال آنکه از مرگ می‌گریزید و به دنیا می‌چسبید.(تحف العقول: ص505). «ان وعده اللهِ حق و لقاءَه حقٌ وصدق الله»(الکافی: ج2، ص588). امّام حسین (علیه السّلام) در مسیر حرکت به کربلا فرمودند: «به راستی که مومن باید به [مرگ و] دیدار خدا روی آورد. پس من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم.»(تحف العقول: ص245). امام صادق (علیه السّلام): «امام (علیه السّلام) مرگ را که چشم گشودن به نشئه برزخی و از بین رفتن حجاب دنیوی است و نوعی مشاهده برای مومن ایجاد می‌شود، به لقاء تعبیر نموده‌اند، به عبارت دیگر مرگ، به دریچه‌ای تعبیر شده است که نوعی لقاء را ایجاد می‌کند.»(المحاسن: ج1 ص160)**

\*\*2- در دسته دیگر احادیث، دیدار پروردگار، به همراه ثواب و عقاب خداوند عنوان شده است. امام صادق (علیه السّلام) فرمودند: «هر که در وصیتش عدالت پیشه کند، کسی است که در زندگی‌اش صدقه بخشیده است و هر که در وصیتش ستم ورزد، خدا را در حالی که از او روی گردان است، دیدار می‌کند»(همان: ج7، ص58). امام علی (علیه السّلام) فرمودند: «هر که بیعتش را بشکند، در روز قیامت مانند جذامی دست بریده خداوند را ملاقات می‌کند.»(دعائم الاسلام: ج2، ص15). امام رضا (علیه السّلام): «هر که تهیدست مسلمان را بیند و به او به گونه‌ای غیر از سلام به ثروتمند سلام کند، خدا را در قیامت در حالی که از او خشمناک است ملاقات می‌کند.»(مستدرک الوسائل: ج9، ص158). چنانچه مولی صالح مارندرانی مراد از لقاء را مرگ یا بعث (جزاء پاداش و عقاب) می‌داند.(شرح اصول کافی: ج10 ص484). \*\*

\*\*3- دسته سوّم، دیدار پروردگار را پاداش برتر بهشتیان می‌داند. امام علی (علیه السّلام) در وصف بهشتیان مؤمن، پس از ذکر ورودشان به بهشت برزخی و متنعّم شدن از نعمت‌ها‌ی فراوان پروردگار، آن‌ها را مشتاق به دیدار پروردگار بیان می‌کند" \*\*

**بستر آیات صریح لقاء**

\*\* قرآن کریم هنگامی که دیدار پرودگار را به صورت صریح بیان می‌کند، غالبا روز قیامت و رستاخیز و مواجهه با اعمال را مدنظر دارد، چرا که هنگام تشویق به آن، و یا ذکر انکار و اعراض مشرکین از آن، موضوع بهشت و جهنم، و جزا و پاداش مطرح بوده و با نوعی تهدید و تشویق همراه است، مانند آیۀمبارکۀ: «کسانی که امید به دیدار ما ندارند، و به زندگی دنیوی دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند، و کسانی که از آیات ما غافلند، آنان به [کیفر] آنچه به دست می‌آوردند، جایگاهشان آتش است.»(یونس: آیات8، 7). و یا ذکر نوع حسابرسی آسان و سخت از انسان‌ها در قیامت، پس از ذکر رجوع همه به سوی خداوند مطرح می‌شود: «ای انسان، حقاً که به سختی، به سوی پروردگارت در تلاشی، و او را ملاقات خواهی کرد.»(انشقاق: آیۀ6).\*\*

\*\*آشکار شدن مظاهر ربوبیت پروردگار \*\*

**در این روز همه موانعی که جهت امتحان بشر در دنیا وضع شده بود کنار می‌رود و ترس روز قیامت، همه را موحد می‌کند و شرایط ایجاد معرفت و بصیرت موحدانه برای همه ایجاد می‌شود. «آن روز، خدا جزای شایسته آنان را به طور کامل می‌دهد و خواهند دانست که خدا همان حقیقت آشکار است.»(نور: آیۀ25) معرفت به خداوند از بدیهی‌ترین بدیهیات است که تنها با بروز غفلت، فراموش یا انکار می‌شود، اما روز قیامت که همه حجاب‌های غفلت زدوده می‌شود، حق بدون هیچ‌گونه حجابی عرضه می‌شود.(المیزان: ج15، ص136) و این معرفت تام برای همه حاصل می‌شود؛ چرا که در وحشت روز قیامت، جای برای غفلت و مشغول شدن به امور غیرالهی باقی نمی‌ماند، چنانچه این روز را یوم التَّلاق می‌نامند. از وجوه نامگذاری این روز به «یوم التلاق» ملاقات انسان‌ها با خالق خویش است. ملاقات، دیدار دو سویه است. همه موجودات و انسان‌ها، با تمامی وجوه وجودی خویش نیازمند درگاه الهیاند، اما این معرفت با معانی تمام آن، تنها در قیامت برای همه حاصل می‌شود. «او درجات [بندگان صالح] را بالا می‌برد، او صاحب عرش است، روح [مقدّس] را به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد القاء می‌کند تا [مردم را] از روز قیامت [روز رستاخیز] بیم دهد!» معنای این ملاقات - چنانچه در قرآن کریم ذکر شده - این است که در آن روز همۀ اسبابی که در دنیا مردم را به خود مشغول می‌کرد از کار افتاده و تنها حق آشکار است؛ چرا که روز ظهور ملک و سلطنت خدا بر خلق است؛ آن هم ملک و سلطنت علی الاطلاق.(همان: ج17، ص484).  منبع:نشریه حدیث اندیشه، شمارۀ7.**

**گونه‌های مختلف دیدار در قیامت**

**- دیدار کافران و مشرکان**

\*\*چنانچه ذکر شد مشرکین نیز به بینا شدن خود اعتراف کرد درخواست بازگشت به دنیا را دارند که البته پذیرفته نمی‌شود. (و لو‌تری اذ المجرمون ناکسوا روسهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحاً انا موقنون) (سجده: آیۀ12) و کاش هنگامی را که مجرمان پیش پروردگارشان سرهاشان را به زیر افکنده‌اند می‌دیدی [که می‌گویند:] «پروردگارا، دیدیم و شنیدیم؛ ما را بازگردان تا کار شایسته کنیم، چرا که ما یقین داریم.» با وجود این معرفتی که ایجاد می‌شود مشرکین هنوز هم در حجاب از رحمت الهی اند: (انهم عن ربهم یومنذٍ لمحجوبون) (مطففین: آیۀ15) آنان در آن روز، از پروردگارشان سخت محجوبند. معنای این محجوب بودن، حجاب از معرفت الهی نیست بلکه حجاب از رحمت خداوند است (المیزان: ج19، ص386). بنابراین لقاء پروردگار، به صفات جلالیه و جمالیه اوست و همه انسان‌ها به لقاء پروردگار نائل می‌شوند که در این میان کفار با صفات جلالیه خداوند مواجه می‌شوند و از رحمت الهی محروم می‌مانند. (انَّ الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمناً قلیلاً اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة و لا یکمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیامة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم) (آل عمران: آیۀ77) کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به به‌ای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست؛ و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، و به ایشان نمی‌نگرد، و پاکشان نمی‌گرداند و عذابی دردناک خواهند داشت. خلاق، بهره مندی از رحمت خداوند است اما آنان بهره ایی از رحمت خداوند نداشته و با آنان تکلم نمی‌شود و نظر رحمتی از سوی خداوند بر آن‌ها نیست و این با وجود بصیرت - از نوع بصیرت یافتن قیامتی - است که اکنون از آن بهره منداند. \*\*

**- دیدار مومنین**

\*\*مؤمنین نیز خداوند را به صفات جمالیه مشاهده می‌کنند: (و اعملوا ا نکم ملاقوه و بشر المومنین) (بقره: آیۀ223) و بدانید که قطعاً خداوند را مشاهده می‌کنید، و بشارت برای مومنین است. همه خداوند را ملاقات می‌کنند اما در این میان بشارت برای کسانی است که در مسیر خود به سوی خداوند حرکت ایمانی داشته‌اند. اما از این دسته نیز یکسان نیستند و شدت و ضعف و خلوص حرکت در مسیر، نوع و درجه ملاقات و قربشان را تعیین می‌کند. گروه اول از مومنین، اصحاب یمیناند که پروردگار خود را دیدار می‌کنند؛ اما در هر حال این دیدار نیز قلبی است. \*\*

**مفهوم دیدار قلبی پروردگار**

**رؤیت امر مقابل سه درجه دارد: جسمی، عقلی و شهود باطنی. دیدار ظاهری و مادی خداوند چنانچه ذکر شد مردود است اما دیدار عقلی نیز ممکن نیست. امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید: خداوند از عقول و اندیشه‌ها محجوب است همان گونه که از دیدگان محجوب است (تحف العقول:، ص170). اما آنچه در لقاء پروردگار رخ می‌دهد آنگونه معرفت و شناخت نسبت به خداوند است که با زدودن حجاب‌های ظلمانی و نورانی ایجاد می‌شود. چنانچه این رؤیت قبل از جهان آخرت نیز برای مومنین رخ داده است. ابوبصیر در مورد امکان رؤیت خداوند از امام صادق (علیه السلام) می‌پرسد: آیا مؤمنین در قیامت خداوند را می‌بینند؟ امام (علیه السلام) در پاسخ می‌فرمایند: آری و آن‌ها پیش از این هم هنگامی که به آنان گفته شد: (الست بربکم) گفتند: "بلی" و خداوند را دیدندانگاه خطاب به ابوبصیر می‌فرمایند: آیا تو همین الان او را نمی‌بینی؟ به بیان دیگر امام با اشاره به امکان و وقوع دیدار در دنیا - که طبعاً با چشم سر نیست -به نوع این دیدار در قیامت که از همین سنخ است؛ اما به جهت زدوده شدن حجاب‌های دنیوی و نیز حجاب‌های نورانی دیدار برتر است، اشاره می‌کنند. بالاترین رؤیت که مراد ملکوت اشیاء است نیز در قرآن کریم ذکر شده است که دیدن برتر، درک با وجدان و بدون هیچ ستر و پوششی است و البته اگر این امر به طور اتم و کامل محقق نمی‌شود به دلیل این است که انسان به خود مشغول بوده و یا گرفتار گناه بوده است. بنابراین قرآن کریم این نوع علم را رؤیت و لقاء معرفی و تعیین می‌کند، چنانچه امکان چنین رؤیتی برای حضرت موسی (علیه السلام) در این دنیا وجود نداشت. بنابراین رؤیت پروردگار برای مومنین رخ می‌دهد. مؤمنین در بهشت از نعمات مادی و معنوی بهره من می‌شوند که از این رؤیت یا معرفت یافتن به خداوند به صورت بهره مندی آنان از شراب بهشتی - که لذت هم صحبتی با خداوند و نظر به نور الهی و را به آنان عطا می‌کند - یاد می‌شود (چنانچه در روایت دسته سوم ذکر شد) و این مسئله نیز به سبب قلب سلیم مؤمن است که به این دیدار و لذت نائل می‌شود. پیامبر اکرم (صل الله علی و آله) در تفسیر کلام خداوند: الا من اتی الله بقلب سلیم (شعراء: آیۀ88) می‌فرماید: (القلب السلیم الذی یلقی ربه و لیس فیه احدٌ سواهُ، و کلُّ قلبٍ فیه شرک او شک فهو ساقط و انما ارادوا الزهد فی الدنیا لتفرغ قلوبهم للآخره) (الکافی: ج2، ص16). قلب سلیم آن دلی است که پروردگار خود را ملاقات کند در آن هیچ کس جز خدا نباشد و هر دلی که درجه ایی (قسمی) از اقسام شرک یا شک در آن وجود داشته باشد، آن دل از درجه اعتبار ساقط است؛ و مردم را به زهد در دنیا دعوت کرده‌اند تا دلهای آنان را برای آخرت و ملاقات خدا فارغ گردد. آنان از شرابی می‌نوشند که معرفت، شهود و قرب برتری به آنان می‌بخشد که میزانی از شراب معرفتی و قربی مقرون را در خود دارد. (مزاجه من تسنیمٍ) (مطففین: آیۀ27). بنابراین اگر پاداش و نعمتی هم مطرح می‌شود در سطح بالاتر، همان نعمت قرب و دیدار نور الهی مدنظر است. امام علی (علیه السلام) می‌فرمایند: لا تدرکه العوین بمشاهده العیان و لکن تدرکه القلوب بحقایق الایمان (نهج البلاغه: خطبه 179). «ان زادَّ الراحل الیک عزم ارائه یختارک بها و یصیر بها الی ما یودی الیک اللهم و قد ناداک بعزم الاراده قلبی»(الکافی: ج2، ص16).**

**- دیدار مومنان خاص**

\*\* اما دیدار خاص برای ائمه معصومین (علیه السلام) و اولیای الهی رخ می‌دهد، و آنان همان مقربوناند که متنعم به شراب تسنیماند. «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصارَ قلوبنا بضیاءِ نظرها الیک، حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه، و تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک»(بحار الانوار: ج91، ص99). خدایا کمال انقطاع به درگاهت را به من ببخش و دیده دلهای ما را به تابش نظر خود روشن نما تا دیده‌های دل پرده‌های نور را بدرد و به سرچشمه عظمت و بزرگواری برسد.\*\*

**در این میان ذکر دو نکته لازم است:**

\*\*1- این دیدار برای برخی در این دنیا نیز واقع شده است. در شب معراج، آیات الهی به رؤیت حضرت رسول (صل الله علی و آله) در آمدند. (لقد رای من آیات ربه الکبری) (نجم: آیۀ18) و با دیدن آن مشاهده پروردگارش برایش تمام شد. چرا که مشاهده خدا به قلب، با مشاهده آیات او ایجاد می‌شود و دیدن آیت به جهت آیت بودنش به جز صاحب آن چیزی را نشان نمی‌دهد و البته دیدن ذات متعالیه نیز - بدون حجاب یعنی بدون وساطت است - امری محال است، چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: (و لا یحیطون به علماً) (طه: آیۀ110) و حال آنکه ایشان بدان دانشی ندارند. و این برترین و نزدیکترین مقام رؤیت و لقاء خداوند است: «ثم دنی فتدلّی فکان قاب قوسین او ادنی؛ سپس نزدیک شد و نزدیکتر شد تا به اندازۀ دو سر کمان یا نزدیکتر (المیزان: ج19، ص51). امام موسی بن جعفر در توضیح و تفسیر آیۀ کریم می‌فرمایند: «فلما أسری بالنبی و کان من ربه کقاب قوسین او انی رفع له حجاب من حجبه»؛ شبی که پیامبر به معراج برده شد و به خداوند به مانند دو سر کمان یا نزدیکتر شد، حجابی از حجاب‌هایش برداشته شد (نورالثقلین: ج5، ص149) این گونه رؤیت نیازی به برپایی صحنه قیامت ندارد. امام علی (علیه السلام) می‌فرمایند: لو کشف الغطاء مازددت یقیناً؛ اگر پرده هم کنار رود بر یقین من چیزی افزوده نشود (بحار الانوار: ج40، ص153). \*\*

**2- دیدار خداوند به میزانی است که خود بخواهد، چنانچه امام رضا (علیه السلام) نیز در توضیح امر معراج و دیدار خداوند که برای رسول خدا (صل الله علی و آله) فراهم شد، این نکته را ذکر می‌کنند که خداوند از نور خود آنچه را که دوست داشت به ایشان نشان داد. این بیان امام می‌تواند معنای همان کلام نورانی رسول خدا (صل الله علی و آله) باشد که فرمودند: «ما عرفناک حق معرفتک« تو را آنچنان که شایسته شناختت است، نشناخته ایم (همان: ج110، ص34).**

\*\*كتابنامه:1) قرآن کریم \*\*

**2) الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، تعلیق: محمّد باقر خراسانی، 1386، دار النعمان. 3) الاختصاص، منسوب به شیخ مفید، تحقیق: علی اکبر غفاری، السید محمود الزرندی، 1414، دار المفید، لبنان. 4) بحار الانوار، محمّد باقر مجلسی، 1403، مؤسسه دارالوفا، لبنان. 5) البرهان فی تفسیر القرآن،‌هاشم الحسینی البحرانی، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه، مؤسسه البعثه، 1417، قم. 6) تحف العقول، إبن أبی شعبه، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، 1426، دارالقاری، لبنان. 7) تفسیر مجمع البیان، فضل ابن علی طبرسی، ترجمه: علی کرمی، 1380، انتشارات فراهانی. 8) دعائم الاسلام، القاضی النعمان المغربی، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیض، 1383، دار المعارف، قاهره. 9) رساله حول الرؤیه، حسن حسن زاده آملی، ترجمه: گروه ترجمه مؤسسه دارالاسلام، 1375، انتشارات قیام. 10) شرح اصول کافی، ملاصالح مازندرانی، 1421، دارالاحیاء التراث العربی، لبنان. 11) کشف الاسرار و عده الابرار، میبدی، تحقیق: علی اصغر حکمت، 1376، امیرکبیر. 12) المحاسن، احمد بن محمّد بن خالد البرقی، 1330، دارالکتب اسلامی. 13) مستدرک الوسائل، میرزای نوری، تحقیق: مؤسسه آل البیت (علیه السلام)، 1408، موسسه آل البیت (علیه السلام) لإحیاء التراث. 14) معجم مقاییس اللغه، احمد ابن فارس، تحقیق: عبدالسلام محمّد‌هارون، 1389، مکتبه مصطفی البانی. 15) معراج السعاده، احمد بن محمّد مهدی نراقی، 1374، هجرت، قم. مناهج البیان فی تفسیر القرآن، 1374، مؤسسه الطباعه و النشر وزاره الثقافه و الارشاد المسلمین. 16) المیزان، محمّد حسین طباطبایی، ترجمه: سید محمّد باقر موسوی خراسانی، دفتر انتشارات اسلامی. 17) النوادر، احمد بن عیسی الاشعری، تحقیق: المدرسه الامام المهدی (علیه السلام)، قم: 1408.18) نهج البلاغه. منبع: نشریه حدیث اندیشه، شماره7**

**\*\*\***

**ز) آیا الله را در روز قیامت می‌توانیم ببینیم؟**

**http://www.askquran.ir/showthread.php?t=24719**

**دلایل عقلی مثل جسم نبودن خداوند به این خاطر مردود است که نهایت سخن ما را به اینجا می‌کشاند که بگوییم: الله نمی‌تواند به انسان چشمی بدهد که با آن الله را ببیند!! و الله قادر مطلق نیست!!!!! خداوندی که قادر بوده در جهان چشمی بما بدهد که با آن اجسام را ببینیم، حتما قادر است در آخرت چشمی بما بدهد که با آن چیزی که جسم نیست را نیز ببینیم ! این جواب ساده و کوتاه و گویا است. پس نیازی نیست که آیات را تأویل کنیم تا در مقیاس‌ها‌ی مادی ما بگنجند! (و بگوییم چشم امید!) اما جواب از آیات : ما نیز می‌گوییم«لَیسَ كَمِثْلِهِ شَیءٌ »و ما نیز می‌گوییم«لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» این‌ها منافاتی با رؤیت الله در روز قیامت ندارد! ما در عین حالی که معتقدیم هیچ چیز مثل الله نیست، در همان حال عقیده داریم که او را خواهیم دید. آیا نمی‌توان چیزی را دیدکه شبیه به هیچ چیز نیست؟!! «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» هم با دیدن خداوند منافاتی ندارد ما الله را در روز قیامت می‌بینم اما دیدن تنها برای درک کامل الله کافی نیست. زیرا درک بالاترین درجه دیدن است یکی دیدن سطحی و سرسریست یکی دیدن با غور و توجّه و یکی درک چیزی با دیدنشوخداوند فرموده که درک من به وسیله چشم‌ها‌ ناممکن است ولی از این می‌فهمیم که دیده می‌شود ولی درک نمی‌شود اگر مطلقا دیدن ممکن نمی‌بود الله باید می‌فرمود : (لا تراه الأبصار) یعنی: چشم‌ها‌ او را نمی‌بیند.**

**نظریّات کاربران:**

**با سلام خدمت دوست عزیز**

**خداوند جز چشم مادی چشم معنوی نیز به انسان داده. چه بسیار کسانی که به درجه‌ای از اخلاص و انسانیت رسیده‌اند که چشم معنویشان بیناتر از چشم مادیشان شده. پس این سخن مردود است که خدا به انسان چشم معنوی نداده اما در مورد دیدن خداوند. چشمی که با آن می‌شود خدا را دید هم در این دنیا خداوند به ما داده. در مثال امام حسین (ع) و یارانش چه دیده و شنیدند که این‌گونه مجذوب خالق شدند که شهادت را گواراتر و شیرینتر از شهد نوشیدند و به سوی شهادت شتافتند؟آیا چیزی جز زیبایی خالق، انسان را این‌گونه عاشق و شیفته می‌کند؟ اگر خداوند دیده شود پس چگونه غیر مادی خواهد بود؟ و شما می‌فرمایید وخداوند فرموده که درک من به وسیله چشم‌ها‌ ناممکن است ولی از این می‌فهمیم که دیده می‌شود ولی درک نمی‌شود اگر مطلقا دیدن ممکن نمی‌بود الله باید میفرمود : (لا تراه الأبصار) یعنی: چشم‌ها‌ او را نمی‌بیند. خداوند فرموده درک من به وسیلۀ‌ ‌چشم‌ها نا ممکن است.خداوند عشق را به انسان داد و انسان را عاشق و خود را معشوق قرار داد. آیا عشق بهترین وسیله برای دیدن معشوق نیست؟ اما در قیامت هم خدا را با دو چشم نمی‌شود دید. نه خداوند مادی است که دیده شود؛ نه درک و چشمان انسان قادر به دیدن خالق می‌باشند.هر چیزی که جسم نیست با چشم مادی نمی‌توانیم ببینیم. امّا بعضی غیر اجسام را با چشم غیر مادی می‌توان دید. امّا خالق را نه با چشم مادی می‌شود دید چون چشم ما محدود است و خداوند جسم نیست، نه با چشم معنوی چون قادر به درک نیستیم**

**با سلام به شما دوست عزیز**

**فرمودی (هر چیزی که جسم نیست با چشم مادی نمی‌توانیم ببینیم.اما بعضی غیر اجسام را با چشم غیر مادی می‌توان دید.اما خالق را نه با چشم مادی می‌شود دید چون چشم ما محدود است و خداوند جسم نیست نه با چشم معنوی چون قادر به درک نیستیم.) که با توجّه به آنچه در شبهه بود ما می‌گوییم ما با دیدن خداوند که نمی‌خواهیم خدا را درک کنیم ما خدا را ببینیم بعد با توجّه به امور و صفات دیگر خداوند را درک می‌کنیم.**

**با سلام به شما دوست عزیز**

**فرمودید (هر چیزی که جسم نیست با چشم مادی نمی‌توانیم ببینیم.اما بعضی غیر اجسام را با چشم غیر مادی می‌توان دید.اما خالق را نه با چشم مادی می‌شود دید چون چشم ما محدود است و خداوند جسم نیست نه با چشم معنوی چون قادر به درک نیستیم.) که با توجّه به آنچه در شبهه بود ما می‌گوییم ما با دیدن خداوند که نمی‌خواهیم خدا را درک کنیم، ما خدا را ببینیم بعد با توجّه به امور و صفات دیگر خداوند را درک می‌کنیم.**

**با عرض ادب و احترام**

**شما می‌فرمایید ما نمی‌خواهیم فقط با دیدن خداوند. اورا درک کنیم.ما خدا را ببینیم بعد با توجّه به صفاتش اورا درک کنیم. البتّه دیدن فقط برای درک لازم نیست.آیا انسان هر چه را ببیند درک می‌کند؟یا اول می‌بیند بعد در موردش فکر و اندیشه می‌کند و بعد تازه به درجۀ ‌درک کامل می‌رسد.دیدن اوّلین قدم برای درک است.چه بسا بسیاری از امور که ما نمی‌بینیم ولی با توجّه به توضیحاتی که دیگران داده‌اند آن را شناختیم و درکش کردیم. مثالی می‌زنم در این رابطه. مثلا کمتر کسی از ما موجودی به نام جن را دیده.اما برای شما صفات این موجود را بیان می‌کنم.**

**از اولاد جان ابن جاناند مخلوق از آتش که به هر شکلی مشکل گردند به جز صورت محمّد (ص) و آل‌محمّد (ص). موجوداتی شبه انسان. بدون ماده ولی محدود به زمان و مکان. اشرار ایشان را دیو گویند که دیوان آن‌ها فرمانبردار ابلیساند گروهی در میان مردم زندگی کرده و گروهی در نزدیکی آب‌های روان و چشمه‌ها‌ وحال شما با توجّه به تعریف من یک شناختی از این موجود پیدا کردید. البتّه بسیار مختصر بود این توضیح. اگر بسیار کاملتر توضیح می‌دادم شما شناخت کامل پیدا می‌کردید. حال که خداوند به این زیبایی و کاملی خود را توضیح داده و بهترین وسیله را برای شناخت خود به نام عشق به انسان داده دیگر چشم و دیدن برای چه؟بهتر از این می‌خواهید خالق را ببینید؟**

**با سلام و عرض ادب**

**خداوند سبحان قادر مطلق هست در این موضوع هیچ شكی نیست؛ امّا معنی قادر مطلق این نیست كه خداوند بر لاشی ء نیز قادر باشد، طبق فرموده قرآن كریم «إن الله علی كل شیء قدیر» خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است اما مفهوم آیۀ شریفه این نیست كه بر لاشیء نیز قدرت خداوند تعلق بگیرد چون لاشیء چیزی نیست تا متعلق قدرت خداوند قرار بگیرد. ظرفیت و اندازه وجودی همه افراد و همه اشیاء در عالم هستی مشخص است و هیچ چیزی فراتر از ظرفیت وجودی خود قابلیت دریافت ندارد، انسان موجودی در مراتب پایین وجود است كه ظرفیت ادراك و مشاهده مرتبه اعلای وجود را نخواهد داشت زیرا ظرفیت و قابلیت وجودی او به همین اندازه است. اینكه خداوند در دنیا چشم خدا بین به انسان بدهد سخنی محال و نشدنی است چرا كه ماده ظرفیت دیدن مافوق تجرد ( خداوند سبحان ) را ندارد این سخن همانند این است كه شما بخواهید به یك ظرف یك لیتری بیش از ظرفیت او آب بریزید یقینا ظرف یك لیتری قابلیت دریافت بیش از یك لیتر آب ندارد ( مگر اینكه ظرفیت او را افزایش بدهید) چشم مادی انسان نیز ظرفیت دیدن خداوند را ندارد مگر اینكه خود مرتبه وجودی خود را افزایش داده و بتواند با ادراك عقلانی خداوند سبحان را ادراك نماید. جناب ملاصدرا می‌گوید : عقول کامل که مجرد از ماده‌اند می‌توانند خدا را از راه ادراک عقلانی، و نه از طریق چشم سر، ببینند.**

**عدم امکان رویت و ادراک حسی خداوند**

**اشاعره با توسّل به معنای ظاهر بعضی از آیات قرآن کریم معتقد بودند که رؤیت خداوند ممکن است. اشعری می‌گوید: «خدای سبحان در روز قیامت با چشم دیده می‌شود همان‌گونه که ماه شب بدر دیده می‌شود. مومنان او را می‌بینند اما کافران نمی‌بینند، زیرا کافران از خداوند در پرده اند»(مقالات الاسلامیین، ص292.) اما امامیه اجماع دارند که رؤیت خداوند، چه در این دنیا و چه در جهان آخرت، غیرممکن است. ادراک حسی خدا غیر ممکن است، زیرا این عمل برخلاف منطق است: آنچه جسم یا جسمانی نیست، مکان ندارد و در زمان نیست، و نظیر ندارد، نمی‌تواند دیده شود. دیدن آفریدگار با چشم سر نیز به همین اندازه نامقبول است. عقل این واقعیت را تایید می‌کند و قرآن بر آن تاکید دارد، چنان که احادیث دارای سلسله سند که از امامان هدایت، که فرزندان رسول (ص) هستند، به ما رسیده است نیز بر این مطلب تاکید دارند. کل امامیه و اکثریت متکلّمان همین اعتقاد را دارند. کلینی در کتاب جاویدانش کافی دوازده حدیث از امامان (ع) ضبط کرده است که در آن‌ها به عدم امکان رویت خدا در این جهان یا در جهان آخرت تصریح شده است. صدرالمتالهین این احادیث را به طور آشکار و بسیار عالی تفسیر می‌کند و نتیجه می‌گیرد که عقول کامل که مجرد از ماده‌اند می‌توانند خدا را از راه ادراک عقلانی، و نه از طریق چشم سر، ببینند. او این دیدگاه غزالی را به شدت رد می‌کند که در کتابش الاقتصاد فی الاعتقاد نوشته است که دیدن خداوند ممکن است. محور استدلال اشاعره در باب امکان رویت خدا این استدلال است: خداوند موجود است، و هر موجودی را می‌توان دید؛ زیرا مصحح رویت، وجود است؛ از طریق سمع هم وارد شده است که مومنان او را در آخرت می‌بینند (شهرستانی، ملل و نحل، ص131). «امامیه و عدلیه بر عدم امکان رویت خداوند بر اساس این واقعیت استدلال می‌کنند که جواز رویت خدا ضرورتا مستلزم جسم و موجود جسمانی بودن او و مکان داشتن و قابل تشخیص بودن اوست، و این مستلزم محدودیت و محدود بودن اوست»(کلینی)**

**\*\*\***

**مانع سوّم- رَجعَت از منظر شیعیان**

**الف**) **رَجعَت چیست؟**

**http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa1112**

**رَجعَت چیست؟ و چه کسانی را شامل می‌شود؟ و در چه زمانی به وقوع می‌پیوندد؟**

**پاسخ اجمالی: رَجعَت از جمله معتقدات شیعه امامیه است، و به معنای بازگشت به سوی دنیا، پس از مرگ و پیش از آخرت است که با اندک فاصله بعد از ظهور امام مهدی(عج) و پیش از شهادت آن حضرت و بر پا شدن قیامت واقع خواهد شد.**

**رَجعَت همگانی نیست، بلکه مخصوص مؤمن خالص یا مشرک محض است.**

\*\* پاسخ تفصیلی: "رَجعَت"، در لغت به معنای بازگشتن و برگشتن  است.\*\*\*\* و در اصطلاح به این معناست که عده‌ای از افراد (مؤمنان خالص و مشرکان محض) پس از مردن و قبل از بر پایی قیامت دوباره به این دنیا بر می‌گردند. اعتقاد به رَجعَت، از جمله معتقدات مذهب اهل البیت است که مستند به آیات و روایات متعدد است.\*\*

**وقوع رَجعَت در آیات و روایات**

**الف) آیات:**

**از تدبّر در آیات قرآن می‌توان نتیجه گرفت که قرآن کریم به دو گونه به مسئله رَجعَت اشاره نموده است:یک. آیاتی که به وقوع رَجعَت در آینده اشاره دارد؛ مانند آیۀ شریفۀ 82 از سورۀ نمل که خداوند در این آیه‌ می‌فرماید: "[به یاد آور] روزى را که ما از هر امّتى، گروهى را از کسانى که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم و آن‌ها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!"؛ بسیارى از بزرگان این آیه را اشاره به مسئله رَجعَت و بازگشت گروهى از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می‌دانند؛ چرا که اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد، تعبیر به "من کل امة فوجا"، (از هر جمعیتى، گروهى) صحیح نیست؛ زیرا در قیامت، همه محشور می‌شوند، چنان‌که قرآن در آیۀ47 سورۀ کهف می‌گوید: "ما آن‌ها را محشور می‌کنیم و احدى را ترک نخواهم گفت".**

**دو. آیاتی که به وقوع حوادثی در امت‌هاى پیشین اشاره می‌فرماید که در واقع نوعی رَجعَت محسوب می‌شود؛ مانند این آیات: 1. آیۀ259 سورۀ بقره در بارۀ پیامبرى است که از کنار یک آبادى عبور کرد در حالى که دیوارهاى آن فرو ریخته بود و اجساد و استخوان‌هاى اهل آن در هر سو پراکنده شده بود، از خود پرسید چگونه خداوند این‌ها را پس از مرگ زنده می‌کند، اما خدا او را یک‌صد سال میراند و سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردى؟ عرض کرد یک روز یا قسمتى از آن، فرمود نه، بلکه یک‌صد سال بر تو گذشت**\*\* این پیامبر، عزیر باشد یا پیامبر دیگرى تفاوت نمی‌کند، مهم صراحت قرآن در زندگى پس از مرگ است در همین دنیا.\*\*

**1. آیۀ243 سورۀ بقره سخن از جمعیت دیگرى به میان می‌آورد که از ترس مرگ (و طبق گفته مفسّران به بهانه بیمارى طاعون از شرکت در میدان جهاد خوددارى کردند و) از خانه‌هاى خود بیرون رفتند خداوند فرمان مرگ به آن‌ها داد و سپس آن‌ها را زنده کرد.**

**2. آیات 55 و 56 سورۀ بقره در بارۀ بنی‌اسرائیل می‌خوانیم که گروهى از آن‌ها بعد از تقاضاى مشاهده خداوند گرفتار صاعقه مرگبارى شدند و مردند، سپس خداوند آن‌ها را به زندگى بازگرداند تا شکر نعمت او را به جا آورند.**

**3. آیۀ110 سورۀ مائده ضمن بر شمردن معجزات عیسى(ع) می‌فرماید: "تو مردگان را به فرمان من زنده می‌کردى".**\*\* این تعبیر نشان می‌دهد که مسیح(ع) از این معجزه خود (زنده کردن مردگان) استفاده کرد، بلکه تعبیر به فعل مضارع (تخرج) دلیل بر تکرار آن است و این خود یک نوع رَجعَت براى بعضى محسوب می‌شود.\*\*

**4. آیۀ73 سورۀ بقره در مورد کشته‌اى است که در بنی‌اسرائیل براى پیدا کردن قاتلش نزاع و جدال برخاسته بود. قرآن این‌گونه می‌گوید: "دستور داده شد گاوى را با ویژگی‌هایى سر ببرند و بخشى از آن را بر بدن مرده زنند تا به حیات بازگردد (و قاتل خود را معرفى کند و نزاع خاتمه یابد).** **علاوه بر این پنج مورد، موارد دیگرى در قرآن مجید دیده می‌شود. همچون داستان اصحاب کهف که آن نیز چیزى شبیه به رَجعَت بود و داستان مرغ‌هاى چهار گانه ابراهیم(ع) که بعد از ذبح بار دیگر به زندگى بازگشتند، تا امکان معاد را در مورد انسان‌ها براى او مجسم سازند که در مسئله رَجعَت نیز قابل توجّه است.**

**ب) روایات:**

**امام صادق(ع) در مورد رَجعَت می‌فرماید: "به خدا سوگند که روزها و شب‌ها به سر نیاید تا آنکه خداوند مردگان را زنده کند و زندگان را بمیراند و حق را به اهلش باز گرداند و دین برگزیده خود را بر پای دارد و بر جهان حاکم  گرداند". همچنین مأمون به امام رضا(ع) عرض کرد:‌ای اباالحسن نظر شما در بارۀ رَجعَت چیست؟ حضرت فرمودند: "رَجعَت حقیقت دارد. در میان امت‌های پیشین نیز وجود داشته و قرآن از آن سخن به میان آورده و رسول خدا(ص) فرموده است: هر چه در امت‌های گذشته بوده در میان این امت نیز عیناً و مو به مو پیش خواهد آمد".**

**البتّه روایات در این زمینه فراوان است، ولی به جهت اختصار به همین دو روایت بسنده می‌کنیم.وقوع رَجعَت از منظر عقل و فلسفه**

**در این‌جا لازم است به چند مورد از حکمت و فلسفه امر رَجعَت اشاره نماییم:**

* 1. \*\*رسیدن به تکامل \*\*

**عالم دنیا ظرف فعلیت یافتن قوّه‌ها و تکامل استعدادهاست و برای رسیدن به آخرت خلق شده تا موجودات را در دامن خود پرورش داده به تکامل مطلوب برساند. امّا از آنجا که عده‌ای از مؤمنان خالص به خاطر موانع و مرگ‌های غیر طبیعی از ادامه این مسیر معنوی باز مانده‌اند. حکمت خدای حکیم ایجاب می‌کند که آنان به دنیا بر گردند و سفر تکاملی خود را به پایان برسانند. چنانچه امام صادق(ع) می‌فرماید: "هر مؤمنی که کشته شود به دنیا برمی‌گردد، تا بعد از زندگی مجدّد به مرگ طبیعی بمیرد و هر مؤمنی که مرده باشد به دنیا برمی‌گردد تا کشته شود [و به ثواب شهادت برسد".**

**2. کیفر دنیوی**

**همان‌گونه که خدا در دنیا و قبل از مرگ، بخشی از مجازات‌های ستم‌کاران به آنان تعلق می‌گیرد، آن دسته از مجازات‌هایی که قرار بود در همین دنیا به ستم‌کاران تعلق گرفته، اما مرگ مانع آن شد، در زمان رَجعَت تعلق خواهد گرفت. پس از حکمت‌های رَجعَت این است که خداوند، هر دو طرف را به دنیا برمی‌گرداند، تا شخص مظلوم به دست خود داد خود را از ظالم بگیرد. از امام کاظم(ع) نقل شده که فرمود: "مردمی که مرده‌اند به دنیا بازگشت خواهند کرد، تا انتقام خود را بگیرند، به هر کس آزاری رسیده به مثل آن قصاص می‌کند و هرکس خشمی‌دیده، به مانند آن انتقام می‌گیرد. هرکس کشته شده، قاتل را به دست خود به تقاص خون خود می‌کشد و برای این منظور دشمنان آنان نیز به دنیا برمی‌گردند تا آن‌ها خون ریخته شده خود را تلافی کنند و بعد از کشتن آن‌ها سی ماه زنده می‌مانند، سپس همگی در یک شب می‌میرند، در حالی که انتقام خون خود را گرفته و دل‌هایشان شفا یافته است، دشمنان آن‌ها به سخت‌ترین عذاب دوزخ مبتلا می‌شوند".** **بنابراین، هدف از بازگشت مجدد این دو گروه، تکمیل یک حلقه تکاملی برای دسته اوّل و تنزل به پست‌ترین درجه ذلّت برای دسته دوّم است و با توجّه به این‌که رَجعَت عمومی نیست و اختصاص به مؤمنان خالص و کافران محض دارد، چنانچه امام صادق(ع) فرمود: "رَجعَت جنبه عمومی ندارد، بلکه اختصاص به کسانی دارد که به ایمان کامل و شرک خالص رسیده باشند".**\*\* معلوم می‌شود که این دو مورد از حکمت‌های اساسی رَجعَت است.\*\*

**3. یاری دین و شرکت در تشکیل حکومت عدل جهانی**

**از آیات و روایات متعدد استفاده می‌شود که دین اسلام و حکومت عدل الهی به دست توانمند و با کفایت قائم آل‌محمّد(ص) جهانگیر می‌شود؛ خداوند می‌فرماید: "همانا ما فرستادگان خویش و مؤمنان را در دنیا و روزی که شاهدان بر خیزند، یاری خواهیم کرد".** **از ظاهر این آیه استفاده می‌شود که این نصرت دسته‌جمعی انجام می‌شود نه به صورت فردی. امّا از این‌که چنین نصرتی هنوز تحقق پیدا نکرده است، قطعاً در آینده محقّق خواهد شد؛ زیرا وعده الهی تخلف‌ناپذیر است. لذا امام صادق(ع) در تفسیر همین آیه‌ می‌فرماید: "به خدا سوگند! این نصرت در رَجعَت است؛ چرا که بسیاری از پیامبران و ائمه(ع) در دنیا کشته شدند و کسی آن‌ها را یاری نکرد؟ و این مطلب در رَجعَت تحقق خواهد یافت".** **نیز امام باقر(ع) در تفسیر آیۀمبارکۀ: "هو الذی ارسل..."؛ یعنی او کسی است که رسول خود را با دین حق برای هدایت بشر فرستاد تا او را بر همه ادیان پیروز گرداند. فرموده: "یظهره الله عزوجل فی الرجعة"؛ یعنی خداوند دین حق را در رَجعَت بر سایر ادیان برتری می‌دهد.**

**زمان وقوع رَجعَت**

**روایاتی در این خصوص وارد شده است که رَجعَت با اندک فاصله بعد از ظهور ولی عصر(عج) و پیش از شهادت آن حضرت و بر پا شدن قیامت واقع خواهد شد. امام صادق(ع) در این‌باره می‌فرماید: "چون زمان قیام قائم(عج) فرا رسد در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب چنان بارانی ببارد که مردم مانند آن را ندیده باشند، سپس خداوند به سبب آن باران گوشت و استخوان مؤمنان را در قبرهایشان برویاند، گویی آنان را می‌نگرم که از طرف جهینه**\*\* می‌آیند و گرد و غبار موهایشان را می‌تکانند".\*\* **نکته پایانی این‌که بر اساس روایات اوّلین رَجعَت کننده حضرت سیدالشهدا(ع) است. از خود آن امام(ع) این چنین نقل شده: "من نخستین کسی هستم که زمین شکاف می‌خورد و از آن بیرون می‌آیم و این همزمان است با رَجعَت امیرالمؤمنین(ع) و قیام قائم ما(عج".** **به همین مضمون روایتی از امام صادق(ع) نقل شده که می‌فرماید: نخستین کسی که به دنیا برمی‌گردد، حسین بن علی(ع) است، او چندان فرمانروایی می‌کند که بر اثر پیری، ابروانش بر روی چشمانش فرو می‌افتد".**

**پانویس‌ها:**

**. فرهنگ معین، ج2، ص1640.**

**. [2]بقره، 259.**

**. "فاماته الله ماة عام ثم بعثه".**

**. "فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم".**

**. "ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون".**

**. "و اذ تخرج الموتى باذنى".**

**. "فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحیى الله الموتى و یریکم آیاته لعلکم تعقلون".**

**. تفسیر نمونه، ج15، ص546 – 557.**

**. عیون اخبار الرضا(ع)، ج2، ص201.**

**. بحار الانوار، ج53، ص40.**

**. دوانی، علی، مهدی موعود، ج13، ص1188، تهران، دار الکتب الاسلامیه.**

**. ضمیری، محمّدرضا، رَجعَت، ص55، تهران، نشر موعود، چاپ دوّم، 1380ش.**

**. مؤمن، 10.**

**. یزدی حائری، علی، الزام الناصب، قم، مؤسسه مطبوعاتی حق‌بین، 1397ق.**

**. بحار الانوار، ج53، ص64.**

**. جهینه؛ نام محلی است دور از مدینه و قبیله‌ای به همین نام آمده است. مجمع‌البحرین، ج6، ص230.**

**. میزان الحکمه، حدیث شماره 6928.**

**. همان، حدیث شماره 6937.**

**. همان، حدیث شماره 6935.**

**\*\*\***

**ب**) **رَجعَت در قرآن**

**http://www.hawzah.net/fa/Magazine**

**دلایل قرآنی رَجعَت را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. نخست، آیاتی که بر وقوع رَجعَت (به معنای بازگشت مردگان به دنیا) در امت‌ها‌ی پیشین دلالت می‌کنند. از این قبیل آیات می‌توان دریافت که بازگشت مردگان به دنیا، امری است ممکن و قابل قبول که با سنّت‌ها‌ی الهی مخالفت ندارد. دوّم، آیاتی که بر وقوع رَجعَت (به معنای خاصّ آن) در آخِرُالزَّمان دلالت می‌کنند. در اینجا برای روشن شدن موضوع به نمونه‌ها‌یی از هر یک از این دو دسته اشاره می‌کنیم:**

**الف) آیاتی که امکان رَجعَت را اثبات می‌کنند**

**آیات فراوانی از قرآن به نقل مواردی از زنده شدن مردگان در امت‌ها‌ی پیشین می‌پردازد. هدف از آوردن این آیات، چیزی جز اثبات امکان بازگشت به جهان مادی و وقوع آن در امت‌ها‌ی گذشته نیست. البتّه میان رَجعَت به مفهومی که شیعه به آن معتقد است و رَجعَتی که در این آیات به آن اشاره شده است، تفاوت‌ها‌ی زیادی وجود دارد که در بررسی روایات مربوط به رَجعَت به آن‌ها اشاره خواهیم کرد. به بیان دیگر، آیاتی که بازگشت افرادی از امت‌ها‌ی گذشته را به دنیا اثبات می‌کنند، گویای آن است که رَجعَت محال نیست و به صورت کم رنگ، در امت‌ها‌ی پیشین وجود داشته است و بنابراین، معتقدان به رَجعَت، سخن عجیب و غریبی نگفته‌اند.(1)**

**تعدادی از این آیات به شرح زیر است:**

**1. زنده شدن گروهی از بنی‌اسرائیل: قرآن کریم، ماجرای مرگ و زنده شدن گروهی از امت موسی (ع) را چنین بیان می‌کند: و إذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک حتّی نری الله جهرة فأخذتکم الصّاعقة و انتم تنظرون ثمّ بعثناکم من بعد موتکم لعلّکم تشکرون.(2) و چون گفتید:‌ای موسی، تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، پس در حالی که می‌نگریستید، صاعقه شما را فروگرفت. سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم؛ باشد که شکرگزاری کنید.**

**امام رضا (ع) ذیل آیه یادشده می‌فرماید: چون خداوند با موسی سخن گفت، موسی به سوی قوم خود رفت و واقعه را خبر داد. آن‌ها گفتند: ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا سخن خدا را بشنویم. حضرت موسی (ع) از آن جمعیت هفت صد هزار نفری، هفتاد هزار نفر و از آنان، هفت هزار و از آنان، هفتصد و از آنان، هفتاد نفر انتخاب کرد و با خود به کوه طور برد. چون آن‌ها کلام خدا را شنیدند، گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم. پس خداوند صاعقه‌ای فرستاد و در اثر ظلمشان از صاعقه مردند. موسی عرض کرد: خداوندا! اگر قوم، مرا متهم کند که تو چون به دروغ دعوی پیامبری می‌کردی، اینان را بردی و کشتی، جواب آنان را چه بگویم؟ پس خداوند دوباره ایشان را زنده کرد و همراه او فرستاد.(3) بررسی کتاب‌های تفسیر گویای آن است که همه نویسندگان تفاسیر هم گام با مفسّران نخستین قرآن مانند قُتاده، اکرمه، سدّی، مجاهد و ابن عباس بر این نظر اتّفاق دارند که هفتاد تن از افراد قوم بنی‌اسرائیل بر اثر صاعقه‌ای آسمانی جان خود را از دست دادند و خدا بر ایشان مرحمت فرمود و برای دوّمین بار آنان را به دنیا باز گرداند.(4) در این میان، تنها یکی از مفسّران معاصر را می‌بینیم که در کتاب تفسیر خود به توجیه آیه‌ پرداخته و برخلاف نظر همه مفسّران بزرگ شیعه و سنی گفته است: «مراد از برانگیختن در این آیه، گسترش نسل کسانی است که در اثر صاعقه مردند؛ زیرا گمان می‌رفت به سبب این مرگ، نسل ایشان نیز منقطع گردد».(5)**

**روشن است که این سخن نوعی تفسیر به رأی بیش نیست و هیچ مؤیّدی از قرآن و روایات ندارد. افزون بر این‌که هیچ آشنا به زبان عربی «برانگیخته شدن پس از مرگ» را این گونه معنا نکرده است.**

**2. زنده شدن کشتۀ بنی‌اسرائیل: داستان زنده شدن کشته بنی‌اسرائیل، یکی دیگر از مصداق‌ها‌ی رَجعَت در امت‌ها‌ی پیشین است. خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید: و إذ قَتلتُم نفساً فَادّارَأتم فیها و اللهُ مُخرجٌ ما کنتم تکتُمون فقُلنا اضرِبوه ببعضِها کذلک یُحیِی اللهُ المَوتی و یریکم آیاته لعلّکم تعقلون.(6) و چون شخصی را کشتید و در بارۀ او با یکدیگر به ستیزه برخاستید، و حال آنکه خدا آنچه را کتمان می‌کردید، آشکار گردانید. پس فرمودیم: «پاره‌ای از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول] بزنید [تا زنده شود]» این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما می‌نمایند؛ باشد که بیندیشید. شیخ صدوق، روایتی را از امام رضا (ع) ذیل این آیه‌ نقل کرده است که به روشنی نشان می‌دهد مراد از این آیه، زنده شدن کشتة بنی‌اسرائیل است: یک نفر از بنی‌اسرائیل، یکی از خویشانش را کشت و جسدش را بر سر راه محترم‌ترین قبیلة بنی‌اسرائیل انداخت. پس آمد خون به‌ای وی را مطالبه کرد و به حضرت موسی گفت: فلان قبیله، فلان کس را کشته‌اند. قاتل او کیست؟ موسی دستور داد گاوی بیاورید، گفتند: ما را مسخره کرده ای؟ گفت: به خدا پناه می‌برم که از جاهلان باشم. اگر بدون ایراد و گفت وگو گاوی آورده بودند، کفایت می‌کرد، ولی سخت گیری کردند و خدا! هم بر آنان سخت گرفت.سرانجام گاو را خریدند و آوردند. موسی دستور داد سرش را بریدند و دمش را به کشته زدند، فوراً زنده شد و گفت:‌ای پیغمبر خدا! پسر عمویم مرا کشت، نه آنان که متهمشان کرده‌اند.(7) در میان مفسّران بزرگ شیعه و سنی در بارۀ مفهوم این آیات، هیچ اختلاف نظر اساسی وجود ندارد و همۀ آن‌ها گفته‌اند پس از آنکه قسمتی از بدن گاو را به بدن مقتول زدند، او زنده شد، قاتل خود را نام برد و دوباره از دنیا رفت.(8) تنها موضوع محل اختلاف در این آیات، منظور از کلمه «بعض» است و دقیقاً معلوم نیست که کدام عضو گاو را با چه بخشی از بدن مقتول تماس دادند. گفتنی است مفسّری که پیش از این از او یاد شد، در مورد این آیه‌ هم، تفسیری شگفتانگیز ارائه داده و ادعایی کرده است که با هیچ یک از موازین تفسیر انطباق ندارد.(9)**

**3. زنده شدن دوباره هزاران نفر: قرآن کریم حکایت قومی را نقل می‌کند که از ترس مرگ، خانه‌ها‌ی خود را ترک کردند، ولی مرگ به سراغشان آمد و همۀ آن‌ها از دنیا رفتند. سپس به اذن خدا بار دیگر زنده شدند تا نشانه‌ای بر قدرت پروردگار باشند: ألم‌تر إلی الّذین خرجوا من دیارهم و هم ألوفٌ حَذَرَ الموتِ فقال لهم الله موتوا ثمّ أحیاهم إنّ اللهَ لذو فضلٍ علی النّاس و لکنّ أکثرَ النّاس لا یشکرون.(10) آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه‌ها‌ی خود خارج شدند و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: «تن به مرگ بسپارید.» آن گاه آنان را زنده ساخت. آری، خداوند نسبت به مردم، صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاس گزاری نمی‌کنند. از امام صادق (ع) ذیل این آیه‌ چنین روایت شده است: خداوند قومی را که تعدادی بی‌‌شمار بودند(11) و برای فرار از طاعون از شهر و دیار خود خارج شده بودند برای مدت زمانی طولانی گرفتار مرگ ساخت تا آنجا که استخوانه‌ای آن‌ها پوسید، بند بند آن‌ها از هم جدا شد و به طور کلی تبدیل به خاک شدند. آن گاه خداوند در زمانی که می‌خواست آفریدگانش را زنده ببیند، پیامبری به نام حزقیل را برانگیخت. این پیامبر آن قوم را فرا خواند، پس بدنه‌ای [متلاشی شده] آن‌ها جمع شد، جان‌ها‌ به بدن‌ها‌ بازگشت و به همان هیئتی که از دنیا رفته بود به پا خاستند بیانکه حتی یک نفر از میان آن جمع کم شده باشد و پس از آن مدتی طولانی زندگی کردند.(12) همه مفسّران شیعه و سنی نیز با اندک اختلافی همین مطلب را در ذیل آیه یادشده ذکر کرده‌اند.(13) در برخی دیگر از آیات قرآن نیز به مواردی از زنده شدن مردگان و بازگشت آن‌ها به دنیا اشاره شده است که زنده شدن عُزَیر، صد سال پس از مرگ(14) و زنده شدن مردگان به دست حضرت عیسی (ع)(15) از آن جمله است.**

**ب) آیاتی که بر وقوع رَجعَت در آخِرُالزَّمان دلالت می‌کنند**

**پیشوایان معصوم دین (ع) آیات فراوانی از قرآن کریم را به وقوع رَجعَت در آخِرُالزَّمان تفسیر و تأویل کرده‌اند که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:**

**1. معروف‌ترین آیه‌ای که به آن بر وقوع رَجعَت استدلال شده، آیۀ زیر است: و یوم نحشر من کلّ أمّة فوجاً ممّن یکذّب بایاتنا فهم یوزعون.(16) و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند، محشور می‌گردانیم، پس آنان نگاه داشته می‌شوند تا همه به هم بپیوندند. از امام صادق (ع) ذیل آیۀ یادشده چنین روایت شده است: از امام ابوعبدالله [جعفر بن محمّد صادق](ع) در بارۀ این سخن خدا: «و آن روز که از هر امتی گروهی را محشور می‌گردانیم» پرسیده شد. آن حضرت فرمود: «مردم در بارۀ آن چه می‌گویند؟» گفتم: «می‌گویند این آیه در بارۀ قیامت است» سپس ابوعبدالله (ع) فرمود: «آیا خدای تعالی در روز قیامت، از هر امتی گروهی را محشور و بقیّۀ آن‌ها را رها می‌کند؟ [این گونه نیست]. این آیه‌ قطعاً در بارۀ رَجعَت است. امّا آیۀ قیامت این آیه است: «و آنان را گرد می‌آوریم و هیچ یک را فروگذار نمی‌کنیم».(17و18) بیشتر مفسّران شیعه نیز به هنگام بحث از این آیه، با همین استدلال، آن را به رَجعَت و بازگشت به دنیا پیش از قیامت مربوط دانسته‌اند. علامه طبرسی در این زمینه می‌نویسد:**

**کسانی از امامیه که به رَجعَت عقیده دارند، با این آیه‌ بر درستی اعتقاد خود استدلال کرده و گفته‌اند: آمدن «مِن» در سخن، موجب تبعیض است و بر این دلالت دارد که در روز مورد نظر در آیه، برخی از اقوام گردآورده می‌شوند و برخی دیگر گردآورده نمی‌شوند و این صفت روز رستاخیز نیست؛ زیرا خداوند سبحان در بارۀ آن فرموده است: «و آنان را گرد می‌آوریم و هیچ یک را فروگذار نمی‌کنیم».(19) گفتنی است مفسّران اهل سنّت با این برداشت از این آیه‌ مخالفت کرده و آن را مربوط به قیامت دانسته‌اند.(20)**

**2. یکی دیگر از آیاتی که در روایات و برخی تفاسیر شیعه بر وقوع رَجعَت تفسیر شده، آیۀ شریفه زیر است: قالوا ربّنا أمَتَّنا اِثنَتَین و أحیَیتَنا اِثنَتَین فاعتَرَفنا بذنوبِنا فهل إلی خروجٍ مِن سبیلٍ.(21) می‌گویند: پروردگارا، دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی به گناهانمان اعتراف کردیم، پس آیا راه بیرون شدنی [از آتش] هست؟**

**در تفسیر البرهان ذیل آیه یاد شده، از امام محمّدباقر (ع) چنین روایت شده است: این مربوط به اقوامی است که بعد از مرگ رَجعَت می‌کنند.(22) در تفسیر قمی نیز ذیل این آیه از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «ذلک فی الرّجعة؛ این در رَجعَت است».(23) علامه مجلسی پس از نقل این روایت در توضیح آن می‌نویسد: یعنی یکی از دو زنده شدن در رَجعَت و دیگری در قیامت است و یکی از دو میراندن در دنیا و دیگری در رَجعَت است. برخی از مفسّران این دو بار زنده شدن و مردن را به زنده شدن در قبر برای سؤال و میراندن در قبر [پس از آن] تفسیر کرده‌اند. برخی دیگر میراندن نخست را بر آفریدن انسان‌ها‌ به صورت مرده در حال نطفه بودن تفسیر کرده‌اند.(24) مفسّران شیعه و سنی در تفسیر آیه یادشده و این‌که مراد از «دو بار می‌راندن» و «دو بار زنده کردن» در این آیه‌ چیست. سخنه‌ای مختلفی گفته‌اند که برخی از مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر است:**

**1) نخستین میراندن، به حالت نطفه یا جنین انسان پیش از دمیده شدن روح در آن و نخستین زنده کردن به همین حالت انسان پس از دمیده شدن روح در آن اشاره دارد. دوّمین میراندن به مرگی که در این دنیا و در پایان عمر به سراغ انسان می‌آید و دوّمین زنده کردن به زنده ساختن انسان‌ها‌ به هنگام برپایی قیامت، مربوط است.(25)**

**شیخ مفید(ره) پس از نقل این دیدگاه که آن را به اهل سنّت نسبت می‌دهد، بر اطلاق «میراندن» بر حالت نطفه یا جنین انسان پیش از دمیده شدن روح اشکال می‌گیرد و می‌نویسد: این تأویل، باطل است و چنین سخنی بر زبان عرب‌ها‌ جاری نمی‌شود؛ زیرا تنها زمانی می‌توان گفت فعلی بر چیزی واقع شد که آن چیز پیش از وقوع فعل در بردارندۀ همان صفتی که فعل بر آن دلالت می‌کند، نباشد. از همین رو، در مورد چیزی که خداوند آن را بی‌‌جان (مرده) آفریده است، نمی‌گویند خداوند آن را میراند و این سخن تنها در مورد چیزی گفته می‌شود که مرگ پس از زندگی بر آن عارض شده باشد. چنان که تنها در زمانی گفته می‌شود خداوند مرده‌ای را زنده کرد که واقعاً قبل از زنده کردن، مرده باشد.(26) برخی از مفسّران شیعه نیز در رد قول نخست سخنانی مشابه به شیخ مفید گفته‌اند.(27)**

**2) نخستین میراندن در دنیا و در پایان عمر انسان و نخستین زنده کردن هم در دنیا و در آغاز تولد انسان رخ می‌دهد. دوّمین میراندن در قبر و پس از پرسش و پاسخ و دوّمین زنده کردن هم در قبر و برای پرسش از مردگان واقع می‌شود.(28) بر اساس این دیدگاه، خداوند ابتدا مردگان را در قبر زنده می‌سازد تا پاسخ گوی اعمال خود باشند و پس از آن دوبارۀ آن‌ها را می‌میراند. در این دیدگاه، زنده کردن انسان‌ها‌ به هنگام برپایی رستاخیز نادیده گرفته شده است.**

**عالمان و مفسّران شیعه به این قول نیز اشکال گرفته و آن را رد کرده‌اند. شیخ مفید در رد این قول می‌نویسد: این تأویل نیز از جنبه‌ای دیگر باطل است؛ زیرا زنده شدن [در قبر] برای پاسخ گویی همراه با هیچ تکلیفی نیست تا انسان به خاطر چیزهایی که در این حال از دست او رفته است، پشیمان شود. و این‌که [قرآن می‌فرماید] آن مردم به خاطر آنچه در دو زندگی از دستشان رفته است، پشیمان می‌شوند، دلالت بر این دارد که مراد زنده شدن [در قبر] برای پاسخ گویی نبوده است. بلکه مراد زندگی در [عصر] رَجعَت بوده است که همراه با تکلیف می‌باشد (29) و فرصت دوباره‌ای برای اظهار پشیمانی آن مردم از تندروی‌ها‌یی که [در زندگی نخست] مرتکب شده بودند، به شمار می‌آید و چون آن‌ها [در این زندگی دوباره] هم پشیمان نمی‌شوند و برای جبران گذشته کاری انجام نمی‌دهند در روز قیامت برای آنچه از دستشان رفته است، پشیمان می‌شوند.(30) علامه طباطبایی(ره) نیز از منظری دیگری به رد قول یادشده پرداخته است.(31)**

**3) اوّلین میراندن در پایان زندگی دنیوی و اوّلین زنده کردن در عالم برزخ صورت می‌گیرد. دوّمین میراندن در پایان دوران برزخ و زنده کردن دوّم در آستانه رستاخیز واقع می‌شود.(32) در توضیح این قول باید گفت انسان‌ها‌ پس از مردن، حیات دیگری را آغاز می‌کنند که از آن به حیات برزخی تعبیر می‌شود. در این شکل از حیات که تا روز قیامت استمرار پیدا می‌کند، انسان‌ها‌ در قالبه‌ای مثالی که با قالب مادی زندگی متفاوت است،(33) در عالم برزخ زندگی می‌کنند و بسته به اعمالی که داشته‌اند، در آن عالم در رنج و عذاب یا در نعمت و آسایش خواهند بود.(34)**

**اقوال دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که به جهت رعایت اختصار از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.(35) با وجود اقوال مختلفی که ذیل آیۀ یادشده مطرح شده است، براساس روایاتی که در تفسیر این آیه‌ وارد شده‌اند، این احتمال که آیه به رَجعَت گروهی انسان‌ها‌ اشاره داشته باشد، قوّت می‌گیرد. گفتنی است افزون بر آیات یادشده، آیات دیگری بر وقوع رَجعَت تفسیر یا تأویل شده‌اند که در این مجال، امکان ذکر همۀ آن‌ها وجود ندارد.(36) پی نوشت‌ها‌ در دفتر مجله موجود است.**

**\*\*\***

**ج- رَجعَت- 1**

**http://fa.wikishia.net/view**

\*\*رَجعَت از باورهای اختصاصی شیعه، به معنای بازگشت برخی از انسان‌ها به دنیا پس از مرگ در \*\***است. آیات قرآن به زنده شدن برخی انسان‌ها در گذشته نیز اشاره کرده است. بر اساس روایات، برخی مؤمنان کامل و کافران محض در آینده به دنیا بازمی‌گردند که در این میان بر رَجعَت** \*\*، به ویژه رَجعَت \*\*\*\* و \*\*\*\* تأکید بیشتری شده است. اصل وقوع «رَجعَت» به دلیل روایات \*\***، یقینی است؛ ولی در بارۀ جزئیات آن قطعیّتی وجود ندارد.**

**محتویات:**

**واژه شناسی**

**واژه رَجعَت، مصدر از ماده «ر ـ جـ ع»، در لغت به معنای بازگشت است.**\*\* در \*\*\*\* مجید و \*\*\*\* الفاظ مختلفی برای این اصل اعتقادی به کار رفته است، مانند: رَجعَت، کرّه، ردّ، \*\***. امّا لفظ رَجعَت مشهورتر است. رَجعَت مصدر مرّه به معنی یکبار بازگشتن است.**

**رَجعَت در اعتقاد شیعه**

**رَجعَت در اصطلاح بدین معناست که خداوند هنگام \*\*\*\* برخی از درگذشتگان را به همان صورت و با همان بدنی که در دنیا بوده‌اند زنده می‌کند، مؤمنان خالص دین حق را یاری کرده و از حکومت جهانی آن شاد می‌شوند و کافران محض نیز عذاب و خواری دنیا را علاوه بر آخرت می‌چشند.** **اعتقاد به رَجعَت را از باورهای ضروری**\*\* دانسته‌اند. \*\*\*\* در \*\*\*\* می‌نویسد: فرقه‌های غیرشیعی –عامّۀ مسلمین- هر چند **(عج) را قبول دارند و روایاتش را به طور \*\*\*\* از \*\*\*\* نقل کرده‌اند، ولی مسألۀ رَجعَت را انکار کرده و آن را از ویژگی‌های اعتقادی شیعه دانسته‌اند**.\*\*

**رَجعَت در قرآن**

**پنج آیه از قرآن رَجعَت‌هایی که در گذشته اتّفاق افتاده‌اند را بیان می‌کند:**

1. **زنده شدن هفتاد نفر از یاران حضرت موسی(ع)**
2. **زنده شدن کشتۀ بنی‌اسرائیل**
3. **زنده شدن هزاران نفر**
4. **زنده شدن \*\*\*\* پس از صد سال**
5. **زنده شدن مردگان توسّط حضرت عیسی(ع)**

**برخی آیات نیز از وقوع رَجعَت در آینده خبر می‌دهند:**

1. **آیۀ۸۳ : وَ یوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یکذِّبُ بایاتِنا فَهُمْ یوزَعُون. این آیه از زنده شدن گروهی از هر امت در زمانی در آینده خبر می‌دهد. این زمان نمی‌تواند روز قیامت باشد، چرا که در قیامت همه زنده خواهند شد.**
2. \*\*آیۀ۱۱ \*\***.**

**روایات رَجعَت**

\*\* در \*\*\*\* به بیش از ۱۶۰ \*\*\*\* و \*\*\*\* در باب رَجعَت اشاره می‌کند و می‌گوید: برای کسانی که به گفتار \*\*\*\* ایمان دارند، جای شک و تردید باقی نمی‌ماند که مسألۀ رَجعَت، حق است، زیرا روایات وارده در این باب از ائمه اطهار(ع) در حد تواتر است.\*\*\*\* نویسنده تفسیر المیزان نیز معتقد است که این روایات، در حد \*\*\*\* است و بیان می‌کند که حتی مخدوش بودن برخی از این روایات، به تواتر آن ضرر نمی‌زند.\*\*

\*\*علاوه بر این در بسیاری از زیارات و ادعیه نیز اعتقاد به رَجعَت وارد شده است، از جمله \*\*\*\* و \*\*\*\* و \*\*\*\* و \*\*\*\* و \*\*\*\* و دعای وداع و \*\***.**

\*\* در عین اعتقاد به رَجعَت، منکران رَجعَت را \*\*\*\* نمی‌شمرد؛ چرا که رَجعَت از ضروریات مذهب شیعه است، نه از ضروریات \*\*\*\* و همان طور که از روایات برمی‌آید ایمان به رَجعَت از شرائط \*\*\*\* کامل و اسلام حقیقی است.\*\*

**زمان رَجعَت**

**در بارۀ زمان رَجعَت سه احتمال داده شده است: اندکی پیش از قیام، هم‌زمان با قیام، و اندکی پس از قیام، که تعبیر «هنگام قیام» هر سه احتمال را دربر می‌گیرد.**\*\* در برخی روایات که سند ضعیفی دارند زمان رَجعَت با عبارت نسبتا مشهور «اَلْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ بَینَ جُمَادَی وَ رَجَب» معرفی شده است.\*\*\*\* مشخص کردن زمان دقیق و ترتیب حوادث مربوط به رَجعَت امکانپذیر نیست.\*\*

**رَجعَت کنندگان**

**اصل وجود «رَجعَت» دارای روایات \*\*\*\* و یقینی است ولی در بارۀ جزئیات آن، تعداد افراد رَجعَت‌کننده و نام آن‌ها، تنها \*\*\*\* یا \*\*\*\* وجود دارد و نمی‌توان به جزئیات آن علم پیدا کرد ولی دیدگاه مشهور عالمان، بازگشت پیامبر(ص)، امامان، مؤمنان خالص و کافران خالص می‌باشد.**

**پیامبران و برخی مؤمنان گذشته**

**در برخی روایات به بازگشت همه پیامبران**\*\* و در برخی به بازگشت \*\*\*\*، \*\*\*\*، \*\*\*\* و \*\*

**(ع) اشاره شده است. برخی مؤمنان ادیان گذشته مانند \*\*\*\* نیز رَجعَت خواهند کرد.**

**بازگشت حضرت عیسی**

**در منابع شیعه**\*\* و اهل سنّت\*\*\*\* از بازگشت حضرت عیسی(ع) در زمان مهدی موعود خبر داده شده و این مطلب مورد قبول همه مسلمانان است.\*\* **آنچه از روایات به طور یقینی فهمیده می‌شود نزول حضرت عیسی پس از ظهور امام زمان و نماز خواندن ایشان پشت سر حضرت مهدی است. از برخی روایات دیگر استفاده می‌شود که امام، هدایت و حکومت بخشی از جهان را به حضرت عیسی واگذار می‌کند تا به نیابت از وی حاکم آن مناطق باشد.**\*\* منابع اهل سنّت مدت زمان رَجعَت عیسی بن مریم را ۴۰ سال نقل کرده‌اند.\*\* **برخی روایات، آیۀ۱۵۹ سورۀ نساء وان مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَیؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَیوْمَ الْقِیامَةِ یكُونُ عَلَیهِمْ شَهِیداً (ترجمه: و از اهل كتاب، كسی نیست مگر آنكه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد، و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.) را مربوط به دوران رَجعَت حضرت عیسی می‌دانند.** **پیامبر اسلام و اهل بیت و جمعی از یاران آن‌ها** **(ص) به همراه امام علی(ع) به دنیا باز می‌گردند.**\*\* برخی احادیث دیگر به رَجعَت همه **(ع)** و جمعی از اصحاب آنان همچون \*\*\*\*، \*\*\*\*، \*\*\*\*، \*\***، \*\*\*\* و \*\*\*\* و \*\*\*\* و اصحاب امام حسین(ع) تصریح کرده‌اند.** **در احادیثی دیگر، بدون معین کردن افراد خاصّی، از بازگشت کافران خالص و مؤمنان خالص سخن گفته شده است.**

**رَجعَت‌های متعدد امام علی(ع)**

**در شش روایت که سند صحیحی ندارند**\*\* تصریح به رَجعَت‌های متعدد امام علی شده است. \*\*\*\* بر این اساس امام با عذاب دشمنان، حکوت زمین را برعهده خواهد داشت.\*\*\*\* برخی روایات در بارۀ مدت زمان رَجعَت پیامبر اکرم(ص) و علی علیه‌السلام جای تأمل دارند.\*\*

**اوّلین رَجعَت کننده**

**در \*\*\*\* اوّلین رَجعَت‌کننده \*\*\*\* و یارانش معرفی شده‌اند.خبری در \*\* با نقل صحبت‌های امام حسین(ع) با یارانش در ، بخشی از آنچه به هنگام رَجعَت رخ خواهد داد را بیان می‌کند. \*\*\*\* در حدیثی دیگر، امام مهدی(عج) پس از دوران امامت خود در دامان امام حسین(ع) از دنیا می‌رود و ایشان حضرت مهدی را \*\*\*\* داده و دفن می‌کنند و پس از آن چهل سال حکومت امام مهدی را ادامه می‌دهند،** ولی برخی اخبار دیگر امام مهدی را آخرین حاکم معرفی می‌کنند.\*\* **برخی اخبار، اوّلین رَجعَت کننده را امام علی(ع) معرفی می‌کنند که با توجّه به روایات تعدد رَجعَت ایشان، ممکن است امام علی، اوّلین رَجعَت کنندۀ پیش از ظهور، و امام حسین اوّلین رَجعَت کنندۀ پس از ظهور باشند.**

**پیشینه رَجعَت در فِرَق شیعه**

**در برخی گزارش‌ها به گروهی از مردم \*\*\*\* اشاره شده که اندکی پس از \*\*\*\* به رَجعَت آن حضرت به دنیا، پیش از برپایی ، اعتقاد داشته‌اند. همچنین گروه‌هایی از شیعیان پس از ، و \*\*\*\* به رَجعَت و بازگشت دوبارۀ آنان به دنیا معتقد بودند.**

**رَجعَت در دیگر ادیان**

**در عهد عتیق (تورات) به آموزه رَجعَت اشاره‌هایی شده است از جمله \*\*\*\* به زنده شدن \*\*\*\* و حکومت \*\*\*\* در \*\*\*\* اشاره کرده**\*\* و \*\*\*\* نیز گفته است: در آخِرُالزَّمان بسیاری از آنان که در خاک خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد.\*\*\*\* در عهد جدید نیز از زنده شدن نیاکان و سلطنت \*\*\*\* در قیامت اوّل، پیش از قیامت دوّم سخن به میان آمده است.\*\*

**کتاب‌شناسی رَجعَت**

**با توجّه به اهمّیت رَجعَت در نظام اعتقادی شیعی، عالمان و محدثان شیعه از دیرباز کتاب‌ها و رساله‌های متعددی در در بارۀ آن تألیف کرده‌اند که بسیاری از آن‌ها مفقود شده و به دست ما نرسیده‌اند و نام آن‌ها در کتاب‌های رجال و فهرست باقی مانده است.**\*\* سی کتاب را در این باره، معرفی کرده است.\*\*\*\* برخی از مهم‌ترین کتاب‌ها که منتشر شده‌اند:\*\*

1. \*\*الرجعـة، اثر میرزا محمّد مؤمن بن دوست محمّد حسینی استرآبادی (شهید به \*\*\*\* در سال ۱۰۸۸ ق.) تحقیق: فارس حسّون کریم، چاپ دوّم: \*\***، انوارالهدی، ۱۴۱۷ ق. در این کتاب، پس از مقدّمه‌ای کوتاه در زمینه لزوم رجوع به امامان در همه امور و تسلیم شدن در برابر آن‌ها، بیش از صد روایت در زمینه موضوع رَجعَت آمده است.**
2. **الإیقاظ من الهجعـة بالبرهان علی الرجعـة، شیخ محمّد بن حسن حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ ق.)، در این کتاب که در سال ۱۰۷۵ ق. تألیف شده است، بیش از ۱۷۰ روایت، ده‌ها \*\*\*\* و دلایل و قرائن دیگر برای اثبات رَجعَت اقامه شده است.**
3. **رَجعَت، \*\*\*\* (م ۱۱۱۱ ق.) در این کتاب که به زبان فارسی نگاشته شده است، چهارده روایت در زمینه ظهور امام مهدی(ع) و موضوع رَجعَت، ارائه شده است. گفتنی است، علامه مجلسی در کتاب \*\*\*\* نیز به تفصیل به موضوع رَجعَت پرداخته و حدود دویست روایت در این زمینه نقل کرده است.**
4. **الشیعـة و الرجعـة: کتاب علمی، تاریخی، ادبی، اخلاقی یتضمن فیه بحثاً تحلیلاً تحقیقاً عن مسئلـة الرجعـة مفصلاً، محمّدرضا طبسی نجفی (م ۱۴۰۵ ق.) چاپ اول، \*\*\*\* اشرف، المطبعـة الحیدریـة، ۱۳۷۵ ق. در این کتاب که در سال ۱۳۷۵ ق. تألیف شده است، پس از بیان مباحث مقدماتی، در ضمن چند فصل، جایگاه رَجعَت در قرآن، ادعیه، زیارات، اجماع فقها و کلمات بزرگان بررسی شده است. در نخستین فصل این کتاب، ۱۷۴ \*\*\*\* قرآن که در روایات به موضوع رَجعَت تأویل یا تفسیر شده‌اند، به همراه روایات مربوط ارائه شده است.**

**در سال‌های اخیر نیز کتابهایی در این زمینه تألیف شده است که از آن جمله می‌توان به آثار زیر اشاره کرد:**

1. **رَجعَت در عصر ظهور، محسنی دایکندی، محمّدعظیم، قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، مرکز تخصصی مهدویّت، ۱۳۸۹ش**
2. **رَجعَت یا دولت کریمه خاندان وحی (ع)، محمّد خادمی شیرازی، ویراسته علی‌اکبر مهدی پور، چاپ دوّم، قم، مؤلف، ۱۴۱۱ ق.**
3. **رَجعَت از دیدگاه عقل، قرآن، و حدیث، حسن طارمی، چاپ نهم: قم، دفتر انتشارات اسلامی، سال ۱۳۸۳.**
4. \*\*رَجعَت یا بازگشت به جهان، محمّدرضا ضمیری، چاپ اول: \*\***، موعود، ۱۳۷۸.**
5. **بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، خدامراد سلیمیان، چاپ اوّل: قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴.**
6. **الرجعـة أو العودة إلی الحیاة الدنیا بعد الموت، چاپ اوّل: قم، مرکز الرسالـة، ۱۴۱۸ ق.**

**پانویس:**

1. \*\* المعجم الوسیط، ذیل ماده رجع\*\*
2. \*\* لسان العرب ج۸، ص۱۱۴\*\*
3. \*\* اوائل المقالات، شیخ مفید، ج۴، ص۷۷\*\*
4. \*\* المیزان، ج۲، ص۱۶۱\*\*
5. \*\* بحارالانوار، ج۵۳، ص۹۶ و ۱۲۲.\*\*
6. \*\* طباطبایی، المیزان، ج۲، ص۱۰۷\*\*
7. \*\* رجوع کنید به: مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره، آل یس و دعای عهد\*\*
8. \*\* تفسیر نمونه، ج۱۵، ص۵۶۱\*\*
9. \*\* مرآة العقول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰ش، ج۳، ص۲۰۱\*\*
10. \*\* بحارالانوار، چاپ بیروت، ج۵۳، ص۶۰\*\*
11. \*\* دانشنامه امام مهدی، ج۹، ص۸۲\*\*
12. \*\* بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، سلیمیان، ص۲۳۸\*\*
13. \*\* مجمع البیان، بیروت، دارالمعرفه، ج۴، ص۷۷۳\*\*
14. \*\* صحیح بخاری، بیروت،‌دار ابن کثیر، ج۳، ص۱۲۷۲، ح۳۲۶۵؛ صحیح مسلم، قاهره، دارالحدیث، ج۱، ص۱۳۶، ح۲۴۴\*\*
15. \*\* دانشنامه امام مهدی، ج۹، ص۱۰\*\*
16. \*\* دانشنامه امام مهدی، ج۹، ص۱۰-۱۱\*\*
17. \*\* سنن ابی داوود، بیروت،‌دار إحیاءالتراث العربی، ج۴، ص۱۱۷، ح۴۳۲۴\*\*
18. \*\* تفسیر قمی، نجف، مطبعة النجف الاشرف، ۱۳۸۷ق، ج۱، ص۱۵۸\*\*
19. \*\* بحارالانوار، ج۵۳، ص۶۱ و ۱۰۵و۱۰۸\*\*
20. \*\* بازگشت به دنیا در پایان دنیا، ص۵۷\*\*
21. \*\* کافی، چاپ اسلامیه، ج۸، ص۲۰۶؛ امام صادق(ع):نخستین فردی که به دنیا باز می‌گردد، حسین بن علی است پس حکومت می‌کند تا وقتی که در اثر پیری ابروان او بر چشمانش می‌افتد. معجم احادیث المهدی، ج۵، ص۳۲۸،ش ۱۷۶۶٫\*\*
22. \*\* رَجعَت در عصر ظهور، ص۳۰۴-۳۱۹\*\*
23. \*\* دانشنامه امام مهدی، ج۹، ص۸۰-۸۲\*\*
24. \*\* طبری، جامع البیان عن تأویل‌ای القرآن، ج۱۴، ص۱۴۰\*\*
25. \*\* نوبختی، فرق الشیعه، ص۴۱\*\*
26. \*\* نوبختی، فرق الشیعه، ص۸۰\*\*
27. \*\* نوبختی، فرق الشیعه، ص۹۷\*\*
28. \*\* 37: 21-27\*\*
29. \*\* 12: 1-3\*\*
30. \*\* مکاشفه یوحنا ۲۰: ۴-۶\*\*
31. \*\* الرجعـة أو العـود إلی الحیـاة الدنیا بعد المـوت، چاپ اول، قـم، مرکـز الـرسالـة، ۱۴۱۸ ه‍. ق.، ص47-46.\*\*
32. \*\* الذریعـة إلی تصانیف الشیعـة، ج۱، صص۹۱-۹۵؛ ج۷، ص۱۱۶؛ ج۱۰، صص۱۶۱-۱۶۳و ج۱۱، ص۱۸۷.\*\*
33. \*\* بحارالانوار، ج۵۳، باب الرجعـة، صص ۳۹-۱۴۴.\*\*
34. \*\* مجله موعود، شهریور ۱۳۸۷، شماره ۹۱، رَجعَت در آثار اسلامی\*\*

**یادداشت‌ها:**

1. \*\* وَإِذْ قُلْتُمْ یا مُوسَیٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّیٰ نَرَی اللَّـهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وانتمْ تَنظُرُونَ ﴿۵۵﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۵۶﴾  (ترجمه: و چون گفتید: «ای موسی، تا خدا را آشكارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد.» پس - در حالی كه می‌نگریستید- صاعقه شما را فرو گرفت. (۵۵) سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم؛ باشد كه شكرگزاری كنید. (۵۶) سورۀ بقره، آیات۵۵-۵۶\*\*
2. \*\* وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِیهَا ۖ وَاللَّـهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۷۲﴾ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ۚ كَذَٰلِكَ یحْیی اللَّـهُ الْمَوْتَیٰ وَیرِیكُمْ آیاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۷۳﴾  (ترجمه: و چون شخصی را كشتید، و در باره او با یكدیگر به ستیزه برخاستید، و حال آنكه خدا، آنچه را كتمان می‌كردید، آشكار گردانید. (۷۲) پس فرمودیم: «پاره‌ای از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول‌] بزنید» [تا زنده شود]. این گونه خدا مردگان را زنده می‌كند، و آیات خود را به شما می‌نمایند، باشد كه بیندیشید. (۷۳)) سورۀ بقره، آیات۷۲-۷۳\*\*
3. \*\* أَلَمْ‌تر إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِن دِیارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّـهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ ۚ إن اللَّـهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لایشْكُرُونَ  (ترجمه: آیا از [حال‌] كسانی كه از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: «تن به مرگ بسپارید» آن‌گاه آنان را زنده ساخت. آری، خداوند نسبت به مردم، صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌كنند.) سورۀ بقره، آیۀ۲۴۳\*\*
4. \*\* أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلَیٰ قَرْیةٍ وَهِی خاوِیةٌ عَلَیٰ عُرُوشِهَا قَالَ انّیٰ یحْیی هَـٰذِهِ اللَّـهُ بَعْدَ مَوْتِهَا ۖ فَأَمَاتَهُ اللَّـهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ ۖ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ ۖ قَالَ لَبِثْتُ یوْمًا أَوْ بَعْضَ یوْمٍ ۖ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فانظُرْ إِلَیٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ یتَسَنَّهْ ۖ وانظُرْ إِلَیٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آیةً لِّلنَّاسِ ۖ وانظُرْ إِلَی الْعِظَامِ كَیفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا ۚ فَلَمَّا تَبَینَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أن اللَّـهَ عَلَیٰ كُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ  (ترجمه: یا چون آن كس كه به شهری كه بام‌هایش یكسر فرو ریخته بود، عبور كرد؛ [و با خود می‌]گفت: «چگونه خداوند، [اهل‌] این [ویرانكده‌] را پس از مرگشان زنده می‌كند؟». پس خداوند، او را [به مدت‌] صد سال میراند. آن‌گاه او را برانگیخت، [و به او] گفت: «چقدر درنگ كردی؟» گفت: «یك روز یا پاره‌ای از روز را درنگ كردم.» گفت: «[نه‌] بلكه صد سال درنگ كردی، به خوراك و نوشیدنی خود بنگر [كه طعم و رنگ آن‌] تغییر نكرده است، و به درازگوش خود نگاه كن [كه چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است كه [هم به تو پاسخ گوییم‌] و هم تو را [در مورد معاد] نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم. و به [این]استخوان‌ها بنگر، چگونه آن‌ها را برداشته به هم پیوند می‌دهیم؛ سپس گوشت بر آن می‌پوشانیم.» پس هنگامی كه [چگونگی زنده ساختن مرده‌] برای او آشكار شد، گفت: «[اكنون‌] می‌دانم كه خداوند بر هر چیزی تواناست.») سورۀ بقره، آیۀ۲۵۹\*\*
5. \*\* وَرَسُولًا إِلَیٰ بنی‌اسرائیل انّی قَدْ جِئْتُكُم بایةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ انّی أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّینِ كَهَیئَةِ الطَّیرِ فانفُخُ فِیهِ فَیكُونُ طَیرًا باذْنِ اللَّـهِ ۖ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْیی الْمَوْتَیٰ باذْنِ اللَّـهِ ۖ وانبئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِی بُیوتِكُمْ ۚ إنّ فِی ذَٰلِكَ لَآیةً لَّكُمْ إن كُنتُم مُّؤْمِنِینَ  (ترجمه: و [او را به عنوان‌] پیامبری به سوی بنی‌اسرائیل [می‌فرستد، كه او به آنان می‌گوید:] «در حقیقت، من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه‌ای آورده‌ام: من از گل برای شما [چیزی‌] به شكل پرنده می‌سازم، آن‌گاه در آن می‌دمم، پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود؛ و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم؛ و مردگان را زنده می‌گردانم؛ و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌ها‌یتان ذخیره می‌كنید، خبر می‌دهم؛ مسلّماً در این [معجزات‌]، برای شما -اگر مؤمن باشید- عبرت است.») سورۀ آل‌عمران، آیۀ۴۹\*\*
6. \*\* و آن روز که از هر امّتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند محشور می‌گردانیم، پس آنان نگاه داشته می‌شوند تا همه به هم بپیوندند.\*\*
7. \*\* قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَینِ وَ أَحْییتَنَا اثْنَتَینِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلی خُرُوجٍ مِنْ سَبیلٍ (ترجمه: می‌گویند: پروردگارا، دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی. به گناهانمان اعتراف کردیم؛ پس آیا راه بیرون شدنی [از آتش] هست؟)\*\*
8. \*\* عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِیاً مِنْ لَدُنْ آدَمَ فَهَلُمَّ جَرّاً- إِلَّا وَ یرْجِعُ إِلَی الدُّنْیا وَ ینْصُرُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع. تفسیر قمی، چاپ دارالکتاب، ج۱، ص۱۰۶\*\*
9. **ان المَهْدِی(ع) یسَلِّمُ عَلَیهِمْ فَیحْییهِمُ الله عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ یرْجِعُونَ إِلَی رَقْدَتِهِمْ فَلَا یقُومُونَ إِلَی یوْمِ الْقِیامَة. ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج۶، ص۱۵۷، بیروت، ‌دار إحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.**
10. \*\*  عَنْ بُكَیرِ بْنِ أَعْینَ قَالَ قَالَ لِی مَنْ لاأَشُكُّ فِیهِ یعْنِی أَبا جَعْفَرٍ(ع) إن رسول‌الله(ص) وَ عَلِیاً سَیرْجِعان. بحارالانوار چاپ بیروت، ج۵۳، ص۳۹.\*\*
11. \*\* روی عن الصادق(ع): هَیهَاتَ یا مُفَضَّلُ وَ اللَّهِ لَیرَدَّنَّ وَ لَیحْضُرَنَ السَّیدُ الْأَكْبَرُ محمّد رسول‌الله(ص) وَ الصِّدِّیقُ الْأَكْبَرُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ وَ الْأَئِمَّةُ(ع) وَ كُلُّ مَنْ مَحَضَ الْإِیمان مَحْضاً أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضاً. بحارالانوار چاپ بیروت، ج۵۳، ص۱۴.\*\*
12. \*\* عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) فِی قَوْلِهِ تَعَالَی «وَ یوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً» قَالَ لَیسَ أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ قُتِلَ إِلَّا یرْجِعُ حَتَّی یمُوتَ- وَ لایرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِیمان مَحْضاً- وَ مَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضاً. تفسیر قمی، ج۲، ص۱۳۱ و أَبا عَبْدِ اللَّهِ(ع) یقُولُ أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَ یرْجِعُ إِلَی الدُّنْیا الْحُسَینُ بْنُ عَلِی(ع) وَ إنّ الرَّجْعَةَ لَیسَتْ بِعَامَّةٍ وَ هِی خاصّةٌ لایرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِیمان مَحْضاً أَوْ مَحَضَ الشِّرْكَ مَحْضاً. بحارالانوار، ج۵۳، ص۳۹.\*\*
13. \*\* مانند این حدیث: عَنْ علی علیه‌السلام: وَ إن لِی الْكَرَّةَ بَعْدَ الْكَرَّةِ وَ الرَّجْعَةَ بَعْدَ الرَّجْعَةِ وَ اِنّا صَاحِبُ الرَّجَعَاتِ وَ الْكَرَّات. بحارالانوار چاپ بیروت، ج۵۳، ص۴۷.\*\*
14. \*\* عَنْ جَابِرِ بْنِ یزِیدَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ إن لِعَلِی(ع) فِی الْأَرْضِ كَرَّةً مَعَ الْحُسَینِ ابْنِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیهِمَا یقْبِلُ بِرَایتِهِ حَتَّی ینْتَقِمَ لَهُ مِنْ بَنِی أُمَیةَ وَ مُعَاوِیةَ وَ آلِ مُعَاوِیةَ وَ مَنْ شَهِدَ حَرْبَهُ ثُمَّ یبْعَثُ اللَّهُ إِلَیهِمْ بانصَارِهِ یوْمَئِذٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ثَلَاثِینَ أَلْفاً وَ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ سَبْعِینَ أَلْفاً فَیلْقَاهُمْ بِصِفِّینَ مِثْلَ الْمَرَّةِ الْأُولَی حَتَّی یقْتُلَهُمْ وَ لایبْقَی مِنْهُمْ مُخْبِراً ثُمَّ یبْعَثُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَیدْخِلُهُمْ أَشَدَّ عَذَابِهِ مَعَ فِرْعَوْنَ وَ آلِ فِرْعَوْنَ ثُمَّ كَرَّةً أُخْرَی مَعَ رسول‌الله(ص) حَتَّی یكُونَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ وَ تَكُونَ الْأَئِمَّةُ(ع) عُمَّالَهُ وَ حَتَّی یبْعَثَهُ اللَّهُ عَلانیةً فَتَكُونَ عِبادَتُهُ عَلانیةً فِی الْأَرْضِ كَمَا عَبَدَ اللَّهَ سِرّاً فِی الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ‌ای وَ اللَّهِ وَ أَضْعَافَ ذَلِكَ ثُمَّ عَقَدَ بِیدِهِ أَضْعَافاً یعْطِی اللَّهُ نَبِیهُ(ص) مُلْكَ جَمِیعِ أَهْلِ الدُّنْیا مُنْذُ یوْمَ خَلَقَ اللَّهُ الدُّنْیا إِلَی یوْمِ یفْنِیهَا حَتَّی ینْجِزَ لَهُ مَوْعُودَهُ فِی كِتَابِهِ كَمَا قَالَ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُون بحارالانوار، چاپ بیروت، ج۵۳، ص۷۴-۷۵.\*\*
15. \*\* قال أبو عبد الله(ع) أنّ أول من یكُرُّ إلی الدنیا الحسین بن علی(ع) و أصحابه- و یزید بن معاویة و أصحابه- فیقتلهم حذو القذة بالقذة ثم قال أبو عبد الله ع: «ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَیهِمْ- وَ أَمْدَدْناكُمْ بامْوالٍ وَ بَنِینَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِیراً». تفسیر عیاشی، چاپ علمیه، ج۲، ص۲۸۲\*\*
16. \*\* فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ ینْشَقُ الْأَرْضُ عَنْهُ فَأَخْرُجُ خَرْجَةً یوَافِقُ ذَلِكَ خَرْجَةَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ قِیامَ قَائِمِنَا ثُمَّ لَینْزِلَنَّ عَلَی وَفْدٌ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَمْ ینْزِلُوا إِلَی الْأَرْضِ قَطُّ وَ لَینْزِلَنَّ إِلَی جَبْرَئِیلُ وَ مِیكَائِیلُ وَ إِسْرَافِیلُ وَ جُنُودٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لَینْزِلَنَّ محمّد وَ عَلِی وَ اِنا وَ أَخِی وَ جَمِیعُ مَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیهِ فِی حَمُولَاتٍ مِنْ حَمُولَاتِ الرَّبِّ خَیلٍ بُلْقٍ مِنْ نُورٍ لَمْ یرْكَبْهَا مَخْلُوقٌ ثُمَّ لَیهُزَّنَّ محمّد لِوَاءَهُ وَ لَیدْفَعَنَّهُ إِلَی قَائِمِنَا مَعَ سَیفِهِ ثُمَّ اِنّا نَمْكُثُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إن اللَّهَ یخْرُجُ مِنْ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ عیناً مِنْ دُهْن وَ عیناً مِنْ مَاءٍ وَ عیناً مِنْ لَبَن ثُمَّ إن أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ(ع) یدْفَعُ إِلَی سَیفَ رسول‌الله(ص) وَ یبْعَثُنِی إِلَی الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِب.بحارالانوار، ج۵۳، ص۶۲.\*\*
17. \*\* روی عن الصادق(ع): إن أَوَّلَ مَنْ یكُرُّ فِی الرَّجْعَةِ الْحُسَینُ بْنُ عَلِی(ع) وَ یمْكُثُ فِی الْأَرْضِ أَرْبَعِینَ سَنَةً حَتَّی یسْقُطَ حَاجِباهُ عَلَی عَینَیهِ. بحارالانوار، ج۵۳، ص۶۴.\*\*

**منابع:**

* **قرآن کریم**
* **بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، خدامراد سلیمیان، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷ش**
* **اوائل المقالات، شیخ مفید، المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ق**
* **محسنی دایکندی، محمّدعظیم، رَجعَت در عصر ظهور، قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، مرکز تخصصی مهدویّت، ۱۳۸۹ش**
* **دانشنامه امام مهدی بر پایۀ قرآن، حدیث و تاریخ، محمّدی ری‌شهری، محمّد، با همکاری سیّد محمّدکاظم طباطبایی، ترجمه عبدالهادی مسعودی، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۳ش.**
* **المعجم الوسیط، ذیل ماده رجع.**
* **ابن منظور، لسان العرب.**
* **فیومی، احمد بن محمّد، المصباح المنیر.**
* **طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان.**
* **طباطبایی، محمّد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن.**
* **طبری، جامع البیان عن تأویل‌ای القرآن،**
* **نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه،**

**\*\*\***

**د) رَجعَت- 2**

**از ویکی‌پدیا، دانشنامۀ آزاد**

**رَجعَت از ریشه *رج‌ع* \*\*\*\* و در لغت به معنای یکبار بازگشتن است.**\*\* رَجعَت در اصطلاح دینی به معنی بازگشت مردگان به زندگی در دنیا است. در بعضی \*\*\*\* نظیر \*\*\*\*، و بعضی از دیگر مذاهب معتقد به \*\*\*\*، نیز باور به رَجعَت وجود دارد. از جمله اعتقاد مسیحیان به «زنده نمودن مردگان توسّط \*\***» و اعتقاد آنان به زنده شدن عیسی پس از آنکه مصلوب شد، یا «داستان اصحاب کهف» و دیگر موارد. در واقع اعتقاد به رَجعَت به معنای عام آن، اعتقاد به قیامت است. درروایات آمده که حضرت عیسی و حضرت الیاس و حضرت دانیال و حضرت یونس علیهم السلام همراه با حضرت مهدی علیه السّلام ظهور خواهند کرد و حضرت مهدی را در قیام ایشان یاری خواهند کرد و بعد از پیروزی از وزیران و مسئولان از جانب حضرت مهدی خواهند شد**

**محتویات:**

**رَجعَت در نزد شیعه**

\*\*اما رَجعَت در اصطلاح \*\*\*\* و در عقیده \*\*\*\* عبارت است از این‌که: خداوند گروهی از مردگان را در هنگام \*\*\*\* به همان صورتی که قبلاً در دنیا بوده‌اند به دنیا بر می‌گرداند، گروهی را عزیز و گروهی را ذلیل می‌کند و اهل حق را بر اهل باطل غلبه داده، داد مظلومان را از ستمگران می‌گیرد.\*\***شیعیان معتقدند انسانه‌ای بسیار نیکو و انسانه‌ای بسیار پلید در آخِرُالزَّمان و پس از ظهور مهدی به اذن خداوند به دنیا باز می‌گردند. رَجعَت همان \*\*\*\* است ولی در معدودی از احادیث شیعه چنین آمده‌است که \*\*\*\* کرّت‌های متعدد دارد.**

**در \*\*\*\* از \*\*\*\* چنین آمده‌است: «رَجعَت علم خاصّ و ویژه‌ای است که اکثر مردم قدرت درک و تحمل آن را ندارند.»** **همچنین در حدیث دیگری چنین آمده‌است: «رَجعَت تجلّی قدرت خداوند است، پس آن را انکار نکنید.»** **«برای تو بیان کردم که در همه قرن‌ها شیعه بر اعتقاد رَجعَت اجماع کرده‌اند». ممکن است کسی از شیعه، به رَجعَت اعتقاد نداشته باشد و روایات آن را تأویل کند، مثلاً** **آن را رد می‌کرد و قبول نداشت و**\*\* به واسطه کثرت اخبار و انّهُم بنحو اجمال آن راقبول داشت.\*\* **اگرچه در روایات، ائمه شیعیان، آنان را از انکار رَجعَت شدیداً بر حذر داشته‌اند.** **به اعتقاد شیخ مفید"امامیه اتّفاق کرده‌اند که بازگشت بسیاری از مرده‌ها به دنیا قطعی است".** **«کسی که به رَجعَت ما ایمان نداشته باشد از ما نیست».** **طبرسی و حرّ عاملی و ابن المظفّر و غیره گفته‌اند: «اعتقاد به رَجعَت محل اجماع همه شیعیان است»**\*\* و بلکه از ضروریات تشیّع است.\*\* **همچنین به اعتقاد مجلسی: «همه پیامبرانی که خداوند آنان را مبعوث کرده به دنیا باز گردانده می‌شوند تا همراه**\*\* بجنگند».\*\*

**آیاتی از قرآن که بر امکان رَجعَت دلالت می‌کنند**

**آیات متعددی از قرآن در اثبات رَجعَت به معنای بازگشت به دنیا پس از مرگ به کار برده می‌شوند. در حقیقت بحث از نوع بحث قیامت است و به همان دلائلی که روز رستاخیز ثابت می‌شود امکان رَجعَت - به معنای بازگشت به دنیا پس از مرگ - نیز قابل اثبات است و علاوه بر آن ادله جداگانه‌ای هم دارد، بنابراین هر گونه تردید در مورد امکان رَجعَت منجر به تردید نسبت به قیامت می‌شود.** **در کتب رَجعَت برخی آیات قرآن شاهد بر رَجعَت در اقوام گذشته دانسته شده‌است، مثلاً**\*\* در \*\***، ۶۴ آیه از قرآن را دال بر رَجعَت دانسته‌است، که برخی از آنان از این قرار است:**

* **رَجعَت هزاران نفر، پس از مردن، دلیلی بر امکان رَجعَت: آیا از [حال ] کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: «تن به مرگ بسپارید» آن گاه آنان را زنده ساخت. آری، خداوند نسبت به مردم، صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.**
* **بازگردانده شدن \*\*\*\* علیه السّلام به دنیا، پس از مرگ صد ساله وی، دلیل بر امکان رَجعَت: یا چون آن کس که به شهری که بامهایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد [و با خود می] گفت: «چگونه خداوند، [اهلِ ] این [ویرانکده ] را پس از مرگشان زنده می‌کند؟». پس خداوند، او را [به مدت ] صد سال می‌راند. آن گاه او را برانگیخت، [و به او] گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کردم.» گفت: «[نه ] بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراک و نوشیدنیِ خود بنگر [که طعم و رنگِ آن ] تغییر نکرده‌است، و به درازگوش خود نگاه کن [که چگونه متلاشی شده‌است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوییم ] و هم تو را [در مورد معاد] نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم. و به [این ] استخوان‌ها بنگر، چگونه آن‌ها را برداشته به هم پیوند می‌دهیم سپس گوشت بر آن می‌پوشانیم.» پس هنگامی که [چگونگیِ زنده ساختن مرده ] برای او آشکار شد، گفت: «[اکنون ] می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست.»**
* **زنده شدن پرندگان، دلیل دیگری بر امکان رَجعَت: و (به خاطر بیاور) هنگامی را که \*\*\*\* گفت: «خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده ای؟!» عرض کرد: «آری، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد.» فرمود: «در این صورت، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن! و آن‌ها را (پس از ذبح کردن،) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز)! سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده، بعد آن‌ها را بخوان، به سرعت به سوی تو می‌آیند! و بدان خداوند قادر و حکیم است**
* **زنده شدن مردگان بنی‌اسرائیل و بازگشت به زندگی دوباره دنیایی، دلیل بر امکان رَجعَت: و چون گفتید‌ای موسی تا خدا را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد پس در حالی که می‌نگریستید صاعقه شما را فرو گرفت، سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم باشد که شکرگزاری کنید**
* **زنده شدن مقتول بنی‌اسرائیل [با زدن پاره‌ای از گاو به آن]، و بازگشت دوباره او به دنیا، دلیلی بر امکان رَجعَت: و چون شخصی را کشتید، و در بارۀ او با یکدیگر به ستیزه برخاستید، و حال آنکه خدا، آنچه را کتمان می‌کردید، آشکار گردانید. پس فرمودیم: «پاره‌ای از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول ] بزنید» [تا زنده شود]. این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند، و آیات خود را به شما می‌نمایند، باشد که بیندیشید.**
* **زنده شدن معاصران \*\*\*\* و بازگشت آنان به دنیا، دلیلی بر امکان رَجعَت: [عیسی گفت] من به اذن خدا، کورِ مادرزاد و پیس را بهبودی می‌بخشم، و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم**
* **خواب \*\*\*\* و بیدار شدن پس از آن، دلیلی بر امکان رَجعَت: آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟! زمانی را به خاطر بیاور که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند: «پروردگارا! ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن، و راه نجاتی برای ما فراهم ساز!» ما (پرده خواب را) در غار بر گوششان زدیم، و سالها در خواب فرو رفتند. سپس آنان را برانگیختیمو (اگر در آنجا بودی) خورشید را می‌دیدی که به هنگام طلوع، به سمت راست غارشان متمایل می‌گردد و به هنگام غروب، به سمت چپ و آن‌ها در محل وسیعی از آن (غار) قرار داشتند این از آیات خداست!و (اگر به آن‌ها نگاه می‌کردی) می‌پنداشتی بیدارند در حالی که در خواب فرو رفته بودند! و ما آن‌ها را به سمت راست و چپ می‌گرداندیم (تا بدنشان سالم بماند). و سگ آن‌ها دست‌های خود را بر دهانه غار گشوده بود (و نگهبانی می‌کرد). اگر نگاهشان می‌کردی، از آنان می‌گریختی و سر تا پای تو از ترس و وحشت پر می‌شد!**

**استدلال‌هایی قرآنی که برای اثبات رَجعَت آمده‌است**

**در بسیاری از احادیث و تفاسیر برای اثبات رَجعَت به آیاتی استدلال شده‌است، که برخی از آنان از قرار زیر است:**

**۱. آیات ۸۲ تا ۸۷ سورۀ نمل(۲۷) چنین است: و هنگامی که [در آخِرُالزَّمان] فرمان عذاب آن‌ها رسد، جنبنده‌ای را از زمین برای آن‌ها خارج می‌کنیم که با آنان تکلّم می‌کند [و می‌گوید] که مردم به آیات ما ایمان نمی‌آوردند. [به خاطر آور] روزی را که ما از هر امّتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم و آن‌ها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!. تا زمانی که می‌آیند، [به آنان] می‌گوید: «آیا آیات مرا تکذیب کردید و در صدد تحقیق برنیامدید؟! شما چه اعمالی انجام می‌دادید؟!»و [به خاطر آورید] روزی را که در \*\*\*\* دمیده می‌شود، و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند در وحشت فرو می‌روند، جز کسانی که خدا خواسته و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می‌شوند!** **همان طور که در این آیات می‌بینیم، در آن‌ها از روزی یاد شده‌است که از هر امتی گروهی محشور می‌گردد، حال آنکه در روز قیامت -طبق آیۀ۱۸:۴۷**\*\*- همه مردم، بدون استثناء محشور می‌شوند. لذا روزی که برخی محشور می‌شوند روزی غیر از قیامت و روز رَجعَت است.\*\*\*\* نشانۀ دیگر این‌که، بعد از این آیات، در آیۀ۸۷، از دمیده شدن در صور و مرگ عمومی انسان‌ها یاد شده‌است، و این نشان می‌دهد که آیۀ مزبور مربوط به پیش از برپایی قیامت است.\*\* **ضمناً از برخی روایات شیعی چنین مشخص می‌شود که در آیۀ۸۲ که سخن از «جنبنده»ای دارد که از زمین خارج می‌شود و با مردم سخن می‌گوید، منظور از آن** \*\* است.\*\*\*\* توجّه شود که از آیات مختلفی مانند ۶۱ \*\*\*\*، ۶ \*\*\*\* و ۲۲ \*\***، مشخص می‌شود که «دابة: جنبنده» مفهوم وسیعی دارد، و شامل انسان‌ها نیز می‌شود.** **در آیات بالا، توبیخ و محاکمه و مجازات تکذیب گران آیات خدا، فلسفه رَجعَت آن‌ها به دنیا دانسته شده‌است.**

**۲. در آیۀ۱۰ سورۀ غافر(۴۰) آمده‌است: «کافران [در دوزخ] می‌گویند: «پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی، اکنون به گناهان خود معترفیم آیا راهی برای خارج شدن [از دوزخ] وجود دارد؟»\*\*\*\*. طبق برخی روایات اهل بیت، سخن آوردن از ۲ بار میراندن و ۲ بار زنده کردن نشان‌دهنده این است که یک بار آن در رَجعَت رخ می‌دهد.**

**۳. در آیۀ۳:۸۱ از همه انبیاء پیمان گرفته شده‌است که \*\*\*\* را یاری کنند، ولی از آنجا که این اتّفاق نیافتاده‌است، همه \*\*\*\* و \*\*\*\* برگشته و رسول خدا نیز برخواهد گشت و او را یاری خواهند کرد.**

**۴. در آیاتی مانند ۲۱:۱۰۵ و ۲۴:۵۵ و ۲۸:۶ به کسانی که ایمان آورده و کار نیک کنند وعده حکومت بر زمین داده شده‌است در حالیکه این وعده هنوز انجام نشده‌است و خدا در وعده‌اش خلاف نمی‌کند، لذا آنان باید به دنیا رَجعَت کنند و شاهد اجرای وعده الهی باشند.**

**۵. از آنجا که آیات متعددی مبنی بر رَجعَت در امت‌های گذشته وجود دارد، و طبق آیات متعددی از جمله ۳۳:۶۲، سنّت الهی تغییری نمی‌کند، رَجعَت در امت اسلامی هم اتّفاق خواهد افتاد.** **همچنین، در آیۀ۲:۲۱۳ آمده‌است که «آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر [سرِ] پیشینیان شما آمد، بر [سرِ] شما نیامده است؟...» لذا آزمایش‌هایی که بر امت‌های گذشته شده باید بر**\*\* بشود و از آنجا که رَجعَت در امت‌های گذشته بوده باید در امت اسلام هم باشد.\*\*

**۶. از آنجا که در برخی آیات قرآن از جمله ۳:۱۴۴ و ۳:۱۵۶ تا ۳:۱۵۸ و ۳:۱۶۹ و ۲:۱۵۴ و ۲۲:۵۸ و ۳۳:۱۶ بین «مرگ»(موت) و کشته شدن(قتل) فرق گذاشته شده‌است و همچنین در آیاتی مانند ۳:۱۸۵ و ۲۱:۳۵ و ۲۹:۵۷ گفته شده‌است که هر کسی «مرگ» را می‌چشد، پس کسی که کشته می‌شود حتماً باید به دنیا برگردد تا مرگ را بچشد.** **همچنین، بعضی انسان‌ها به دلیل گناهانشان پیش از مرگ معین(اجل مسمّی) می‌میرند و لذا خدا آن‌ها را دوباره زنده می‌کند تا روزی تعیین شده خود را بخورند و در موعد مقرّر از دنیا بروند.**

**۷. آیۀ۹۵ سورۀ انبیاء: «وَ حَرامٌ عَلی قَرْیَةٍ أَهْلَکْناهااِنَّهُم لا یَرْجِعُونَ: حرام است بر شهرهایی که بر اثر گناه نابودشان کردیم که بازگردند، آن‌ها هرگز بازنمی‌گردند» نیز اشاره به رَجعَت دارد، چرا که عدم بازگشت را در مورد کسانی می‌گوید که در این جهان به کیفر شدید خود رسیدند و هلاک شدند، و از آن روشن می‌شود گروهی که چنین کیفرهایی را ندیدند باید بازگردند، و مجازات شوند.**

**نظر علماء شیعه در مورد احادیث رَجعَت**

**علماء شیعه عمدتاً احادیث رَجعَت را متواتر دانسته‌اند از جمله:**

**شیخ \*\*\*\* ضمن بیان بیش از ششصد حدیث و بیش از شصت آیه‌ می‌گوید: «هیچ شکی نیست که این احادیث به تواتر معنوی رسیده‌است، زیرا برای کسی که قلبش از شبهه و تقلید پاک باشد موجب یقین و قطع می‌شود.»** **همچنین او در مورد برخی احادیث در کتب متاخرین شیعه در مورد رَجعَت چنین گفته‌است: «رساله‌هایی در رَجعَت از بعض متاخرین دیدم که حدیثهای دیگری داشت ولی چون مشتمل بر مطالب غریبی بود - که غالب مردم در اوّلین وهله منکر می‌شوند - آن‌ها را نقل نکردم. با این‌که همان مطالب هم از قدرت خدا بیرون نیست.»**

\*\*سید مرتضی -از بزرگان شیعه- می‌گوید: «خداوند متعال بعد از ظهور \*\***، گروهی از کسانی که قبلاً از دنیا رفته‌اند به این جهان بازمی‌گرداند، تا در ثواب و افتخارات یاری او و مشاهده حکومت حق بر سراسر جهان شرکت جویند، و نیز گروهی از دشمنان سرسخت را بازمی‌گرداند تا از آن‌ها انتقام گیرددلیل بر صحت این مذهب این است که هیچ عاقلی نمی‌تواند قدرت خدا را بر این امر انکار کند چرا که این مسئله محالی نیست، در حالی که بعضی از مخالفین ما چنان این موضوع را انکار می‌کنند که گویی آن را محال و غیر ممکن می‌شمرنددلیل بر اثبات این عقیده اجماع امامیه‌است، زیرا احدی از آن‌ها با این عقیده مخالفت نکرده‌است».**

**علامه مجلسی بعد از نقل احادیث رَجعَت می‌گوید: «چگونه ممکن است کسی به صدق گفتار \*\*\*\* ایمان داشته باشد و احادیث \*\*\*\* رَجعَت را نپذیرد؟ احادیث صریحی که شماره آن به حدود دویست حدیث می‌رسد که چهل و چند نفر از راویان ثقات، و علمای اعلام، در بیش از پنجاه کتاب آورده‌انداگر این \*\*\*\* نباشد چه حدیثی متواتر است؟!»**

**مرحوم علامه طباطبائی می‌گوید: «همانا روایات رَجعَت، متواتر معنوی است و مخالفین از همان صدر اول، اعتقاد به رَجعَت را از مشخصات شیعه و ائمه آنان دانسته‌اند. اگر بعضی از این روایات قابل خدشه و مناقشه هم باشد ضرری به تواتر آن‌ها نمی‌رسد. علاوه بر این تعدادی از روایات در مورد رَجعَت صریح و قابل اعتماد است.»**

**آیةالله \*\*\*\* می‌نویسد: «شیعه در عین اعتقاد به رَجعَت که آن را از مکتب ائمه \*\*\*\* گرفته‌است، منکران رَجعَت را کافر نمی‌شمرد، چرا که رَجعَت از \*\*\*\* شیعه‌است، نه از**\*\*، بنا بر این رشته \*\*\*\* را با دیگران به خاطر آن نمی‌گسلد، ولی به دفاع منطقی از عقیده خود ادامه می‌دهد. این نیز قابل توجّه‌است که احیاناً خرافات بسیاری با مسئله رَجعَت آمیخته شده که چهره آن را در نظر بعضی دگرگون ساخته‌است، لازم است پایه را بر احادیث صحیح بگذاریم و از احادیث مخدوش و مشکوک بپرهیزیم.»\*\*

**فلسفه رَجعَت**

**با توجّه به آنچه از روایات اسلامی استفاده می‌شود، رَجعَت جنبه همگانی ندارد، بلکه اختصاص به مؤمنان صالح‌العملی دارد که در یک مرحله عالی از ایمان قرار دارند، و همچنین کفار و طاغیان ستمگری که در مرحله منحطی از کفر و ظلم قرار دارند؛ چنین به نظر می‌رسد که بازگشت مجدد این دو گروه به زندگی دنیا به منظور تکمیل یک حلقه تکاملی گروه اول و چشیدن کیفر دنیوی گروه دوّم است. به تعبیر دیگر گروهی از مؤمنان خالص که در مسیر تکامل معنوی با موانع در زندگی خود روبرو شده‌اند و تکامل آن‌ها ناتمام مانده‌است، حکمت الهی ایجاب می‌کند که سیر تکاملی خود را از طریق بازگشت مجدد به این جهان ادامه دهند، شاهد و ناظر حکومت جهانی حق و عدالت باشند و در بنای این حکومت شرکت جویند، چرا که شرکت در تشکیل چنین حکومتی از بزرگترین افتخارات است.**

**و برعکس، گروهی از منافقان و جباران سرسخت علاوه بر کیفر خاصّ خود در رستاخیز باید مجازات‌هایی در این جهان، نظیر آنچه اقوام سرکشی مانند فرعونیان و عاد و ثمود و \*\*\*\* دیدند ببینند، و تنها راه آن رَجعَت است.**

\*\* در حدیثی می‌فرماید «رَجعَت عمومی نیست بلکه جنبه خصوصی دارد، تنها گروهی بازگشت می‌کنند که ایمان خالص یا شرک خالص دارند»\*\* **این احتمال نیز وجود دارد که بازگشت این دو گروه در آن مقطع خاصّ تاریخ بشر به عنوان دو درس بزرگ و دو نشانۀ مهم از عظمت خدا و مسئلۀ رستاخیز (مبدء و معاد) برای انسان‌ها است، تا با مشاهده آن به اوج تکامل معنوی و ایمان برسند و از هیچ نظر کمبودی نداشته باشند.**

**رَجعَت در نظر برخی علمای اهل سنّت:**

\*\* در کتاب «امکان رؤیت پیامبر و ملائکه(تنویر الحلک فی إمکان رؤیة النبی والملک)» مدعی است که پیامبر را بیش از ۷۰ بار در بیداری دیده‌است. البتّه تفاوت نظر او با دیدگاه شیعه این است که رَجعَت پیامبر به زمان خاصّی در آینده محدود نمی‌شود.\*\*

**ابوعبدالله قرطبی معتقد است که پیامبران پس از مرگشان، هر از چندی دوباره بر کسانی که دارای قلبی سلیماند ظاهر و حاضر می‌شوند.**

\*\*قاضی ابوبکر بن عربی، یکی از امامان مالکی و شارح \*\***، معتقد است که دیدن پیامبران و فرشتگان، و شنیدن صدایشان برای برخی از مردم هر زمانی، از روی کرامت، در بیداری ممکن است.**

**رَجعَت در یهود و مسیحیت**

**در یهودیت هم به مفهوم رَجعَت اشاره شده‌است، و از آن به \*\*\*\* تعبیر شده‌است،**\*\* همچنین بر اساس **، در زمان ظهور \*\*\*\* "مسیح"، همه مردگان اسرائیل زنده خواهند شد. در کتاب اول** آمده‌است که وقتی \*\*\*\* ظاهر شود، بر سر یارانش تاج کرامت می‌نهد.\*\*\*\* همچنین در \*\*\*\* به بازگشت \*\*\*\* برای بار دوّم تأکید می‌کند.\*\*

**پانویس‌ها**

1. \*\* ابن منظور، \*\***، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق، ج۸، ص۱۱۴ (به‌نقل از منبع**
2. \*\* بحارالانوار/ ج۵۳ ص۴۲، - الرجعه ص۳۵ و ۳۴ – الزام الناصب ص۲۱۸.\*\*
3. \*\* بحار الانوار / ج۵۳، ص۶۸.\*\*
4. \*\* بحار الانوار جلد ۵۳ ص۷۴.\*\*
5. \*\* جعفریان، رسول. جریان‌ها‌ وسازمانه‌ای مذهبی-سیاسی ایران، تهران:خانه کتاب ۱۳۸۷ چاپ دوّم صفحه۸۸۲.\*\*
6. \*\* عقائد الامامیه ص۸۴، اصل الشیعه و اصولها ص۱۶۷.\*\*
7. \*\* اوائل المقالات شیخ مفید، ص۵۱.\*\*
8. \*\* من لایحضره الفقیه ۳ / ۲۹۱، وسائل الشیعه ۷ / ۴۳۸ و تفسیر الصافی ۱ / ۳۴۷، عقائد الاثنی عشریه، ص۲۴۰.\*\*
9. \*\* مجمع البیان فی علوم القرآن ج۵/۲۵۲ أبی علی فضل بن حسن طبرسی ت۵۴۸، الإیقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة ص۳۳، بحار الانوار ج۵۳/۱۲۳ (بابالرجعة)، تفسیر نور الثقلین ج۴/۱۰۱ رقم ۱۱۴.\*\*
10. \*\* عقاید الاثنی عشریه زنجانی، ص۲۲۹، الایقاظ من الهجعه، ص۶۰.\*\*
11. \*\* بحار الانوار ۵۳ / ۴۱.\*\*
12. \*\* الایقاض باب ۵، ورَجعَت یا حیات دوباره ص۱۲۵.\*\*
13. \*\* در همه آیات مطرح شده، زنده شدن مردگان در دنیا، در زمانه‌ای گذشته، دلیلی بر امکان رَجعَت بوده است.\*\*
14. \*\* أَ لَمْ‌تر إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ...(قرآن ۲:۲۴۳)\*\*
15. \*\* در احتمالی، مقصود از «الّذین خرجوا» گروهی از بنی‌اسرائیل بودند که از طاعون و یا جهاد فرار کرده بودند. در احتمالی نیز، قوم حزقیل، سوّمین جانشین موسی علیه السّلام در بنی‌اسرائیل. (مجمع‌البیان، ج۱ - ۲، ص۶۰۴).\*\*
16. \*\* أَوْ کالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیةٍ وَ هِی خاوِیةٌ عَلی عُرُوشِها قالَ انّی یحْیی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یوْماً أَوْ بَعْضَ یوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍوَ لِنَجْعَلَکَ آیةً لِلنَّاسِ وَ انظرْ إِلَی الْعِظامِ کَیفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَکْسُوها لَحْماً فَلَمَّا تَبَینَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أن اللَّهَ عَلی کُلِّ شَی ءٍ قَدِیرٌ (قرآن ۲:۲۵۹)\*\*
17. \*\* این اتّفاق طبق روایات شیعه، در زمان \*\*\*\* پیامبر رخ داده‌است و هزاران نفری که بر اثر \*\*\*\* از دنیا رفته بودند و بدنه‌ایشان متلاشی گشته بود، به دعای وی و خواست خداوند همگی زنده شدند.(ترجمه المیزان، ج۲، صص۴۲۷-۴۲۵). برخی از مفسّران بر آنند که داستان ذکر شده در بارۀ عزیر پیامبر علیه السّلام است. (مجمع‌البیان، ج۱ - ۲، ص۶۳۹).\*\*
18. **فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّیرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یأْتِینَکَ سَعْیاً...(قرآن ۲:۲۶۰)**
19. **فَأَخَذَتْکُمُ الصَّاعِقَةُثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ(قرآن ۲:۵۶)**
20. **وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساًفَقُلْنا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کَذلِکَ یحْیی اللَّهُ الْمَوْتی(قرآن ۲:۷۲)**
21. **وَ أُحْی الْمَوْتی باذْنِ اللَّهِ(قرآن، آل‌عمران:۴۹)**
22. **وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی باذْنِی...(مائده:۱۱۰)**
23. **‌ام حَسِبْتَ أنَّ أَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقِیمِ کانوا مِنْ آیاتِنا عَجَبا. إِذْ أَوَی الْفِتْیةُ إِلَی الْکَهْفِ فَقالُوا رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً وَ هَیّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً. فَضَرَبْنا عَلَی آذانهِمْ فِی الْکَهْفِ سِنِینَ عَدَداً. ثُمَّ بَعَثْناهُمْ لِنَعْلَمَ‌ایّ الْحِزْبَینِ أَحْصی لِما لَبِثُوا أَمَداً. وَ‌تری الشَّمْسَ إِذا طَلَعَتْ تَتَزاوَرُ عَنْ کَهْفِهِمْ ذاتَ الْیمِینِ وَ إِذا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذاتَ الشِّمالِ وَ هُمْ فِی فَجْوَةٍ مِنْهُ ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللَّهِ مَنْ یهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ یضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیا مُرْشِداً. وَ تَحْسَبُهُمْ أَیقاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْیمِینِ وَ ذاتَ الشِّمالِ وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیهِ بالْوَصِیدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیهِمْ لَوَلَّیتَ مِنْهُمْ فِراراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبا (قرآن، کهف: ۹ - ۱۲ و ۱۷ و ۱۸)**
24. \*\* وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تکلّمهُمْ ان النَّاسَ کانواْ بایَاتِنَا لَا یُوقِنُونَ(۸۲) وَ یَوْمَ نحَشُرُ مِن کُلّ‌ِ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن یُکَذِّبُ بایَاتِنَا فَهُمْ یُوزَعُونَ(۸۳) حَتیَّ إِذَا جاءو قَالَ أَ کَذَّبْتُم بایَاتیِ وَ لَمْ تُحیطُواْ بهَا عِلْمًا أَمَّا ذَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(۸۴) وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیهِم بِمَا ظَلَمُواْ فَهُمْ لَا یَنطِقُونَ(۸۵) أَ لَمْ یَرَوْاْ أنّا جَعَلْنَا الَّیْلَ لِیَسْکُنُواْ فِیهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا إنّ فیِ ذَلِکَ لاَیَاتٍ لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ(۸۶) وَ یَوْمَ یُنفَخُ فیِ الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فیِ السَّمَاوَاتِ وَ مَن فیِ الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ وَ کلُ‌ٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِینَ(۸۷)\*\*
25. \*\* وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنهُمْ أَحَدًا: و همه انسان‌ها را برمی انگیزیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد.\*\*
26. \*\* تفسیر القمی، ج۱، ص۲۴؛ تفسیر نورالثقلین، ج۴، ص۱۰۰؛ مجمع‌البیان، ج۷- ۸، ص۳۶۶.\*\*
27. \*\* تفسیر نمونه، ج۱۵، ص۵۴۹.\*\*
28. \*\* تفسیر قمی، ج۲، ص۱۳۱؛ تفسیر نورالثقلین، ج۴، ص۹۷ - ۹۸، ح ۱۰۳ – ۱۰۵.\*\*
29. \*\* تفسیر نمونه، ج۱۵، ص۵۵۱.\*\*
30. \*\* فرهنگ قرآن، ج۱۴، ص۳۸۰.\*\*
31. **إن الَّذِینَ کَفَرُواقالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَینِ وَ أَحْییتَنَا اثْنَتَینِ[قرآن، غافر (۴۰)، ۱۰ و ۱۱]**
32. \*\* تفسیر قمی، ج۲، ص۲۵۹؛ تفسیر نورالثقلین، ج۴، ص۵۱۳، ح ۱۹.\*\*
33. \*\* البرهان فی تفسیر القرآن، ج۱، ص: ۶۴۶.\*\*
34. \*\* تفسیر القمی، ج۱، ص: ۲۵.\*\*
35. \*\* مجمع البیان / ج۷، ص۴۰۵ – بحارالانوار / ج۵۳، ص۱۲۷ و ۵۹.\*\*
36. \*\* تفسیر المیزان جلد ۲ ص۱۰۸.\*\*
37. \*\* البرهان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص۸۵۶.\*\*
38. \*\* مختصر بصائر الدرجات ص۲۲؛ بحارالانوار، ج۵۳، ص۷۲ و ۷۴.\*\*
39. \*\* الایقاض، ص۳۳ و ۴۲۸.\*\*
40. \*\* الایقاض ص۳۲.\*\*
41. \*\* سفینة البحار، جلد ۱، صفحه ۵۱۱ (ماده رجع)\*\*
42. \*\* بحار الانوار، ج۵۳، ص۱۲۳.\*\*
43. \*\* تفسیر المیزان، ج۲، ص۱۰۷.\*\*
44. \*\* تفسیر نمونه، ج۱۵، ص۵۶۱.\*\*
45. **إن الرجعة لیست بعامة، و هی خاصّة، لا یرجع الا من محض الایمان محضا، أو محض الشرک محضا (بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه ۳۹)**
46. \*\* مروان خلیفات. ورکبت السفینة: ۶۴۴.\*\*
47. \*\* التذکرة فی أحوال الموتی وأمور الآخرة، ۱/۲۱۲.\*\*
48. \*\* الحاوی للفتاوی ج۲ ص۲۵۷، ۲۵۸ جلال الدین السیوطی\*\*
49. \*\* اشعیا ۲۶: ۱۹ مردگان تو زنده خواهند شد و جسدهای من خواهند برخاست.‌ای شما که در خاک ساکنیدبیدار شده، ترنم نمایید! زیرا که شبنم تو شبنم نباتات است. و زمین مردگان خود را بیرون خواهدافکند\*\*
50. \*\* رساله اول پطرس ۵:۴، ۱:۱۳\*\*
51. \*\* دانیال ۱۴-۹: ۷\*\*

**منابع:**

* \*\*الایقاض من الهَجعه بالبرهان علی الرجعه، شیخ حر عاملی، ترجمه \*\***، انتشارات المطبعة العلمیه- قم**
* **رَجعَت یا حیات دوباره، احمد علی طاهری ورسی، انتشارات مسجد مقدّس جمکران**

**کتاب‌شناسی:**

* **رَجعَت از دیدگاه متکلّمان برجسته شیعی و رابطه آن با تناسخ، اصغر بهمنی، انتشارات زائر، قم**
* \*\*رَجعَت یا حیات دوباره، احمد علی طاهری ورسی، انتشارات \*\*
* \*\*کتاب رَجعَت، علامه \*\*\*\* مجلسی، تحقیق \*\***، انتشارات دلیل ما، قم**
* **رَجعَت از نظر شیعه، شیخ نجم الدین طبسی، انتشارات دلیل ما، قم**
* **الایقاض من الهَجعه بالبرهان علی‌الرجعه، شیخ حر عاملی، ترجمه احمد جنتی، انتشارات المطبعه العلمیه- قم**
* **محاضرات فی الرجعه، السید علی الحسینی الصدر، انتشارات دارالعلوم، بئرالعبد، لبنان**

**\*\*\***

**ه)**

**http://www.yjc.ir/fa/news/5202328/**

**در این گزارش به چند سئوال و شبهه در خصوص وقایع پس از ظهور امام زمان (عج) پاسخ می‌دهیم.**

**به گزارش خبرنگار قرآن و عترت باشگاه خبرنگاران؛ در این مطلب به چند سئوال و شبهه در خصوص وقایع پس از ظهور امام زمان (عج) پاسخ می‌دهیم.**

**سؤال: هنگامی که امام زمان به شهادت می‌رسند چه کسی او را غسل و تدفین می‌کند و محل دفن امام کجاست؟و آیا دنیای کنونی نیز وجود دارد یا قیامت برپا می‌شود؟ اگر قیامت برپا نمی‌شود، چه کسی بعد از امام زمان زمام امور را در دست می‌گیرند؟**

**لازم است درابتدا به چندنکته اشاره نماییم:**

**الف – از عمیق‌ترین تحوّلات و دگرگونی‌ها‌یی که جهان ما در زمان و مکان و اشیائش با آن روبروست، حرکت و سیر جهان ماده به سوی عالم غیب است که قرآن و معارف اسلامی از آن پرده بر می‌دارد و بر اهمّیت و حسّاسیت آن تأکید می‌ورزد و این حرکت و تحوّل را بازگشت انسان به سوی خدا و رویاروئی انسان با قدرت او و یا رفتن به سوی ملاء اعلی و آخرت می‌نامند، و نسبت به ما آن را فرا رسیدن قیامت و رستاخیز می‌خوانند؛ نقطه اوج این حرکت و تحوّل، نسبت به انسان مرگ است که از دیدگاه اسلام ورود به زندگی گسترده‌تر است و نقطه عطف آن نسبت به جهان هستی، قیامت است و اتحاد دو جهان ماده و غیب. در قرآن کریم و سنّت آمده است که رستاخیز و قیامت دارای مقدمات و نشانه‌ها‌یی پی در پی است که در زمین و آسمان و جامعۀ بشری پدید می‌آید و حکومت مهدی ـ علیه السّلام ـ آخرین و بزرگترین مرحله حرکت جهان مادی پیش از برپائی رستاخیز و قیامت است. به نظر می‌رسد که دست یابی به جهان بالایی که روایات از آن سخن می‌گویند و در زمان حضرت مهدی ـ علیه السّلام ـ تحقق خواهد یافت،[۱] مقدّمه‌ای بر راهیابی به سوی جهان آخرت و البتّه قبل از برپایی قیامت است. بنابراین روایاتی که در بارۀ رَجعَت و بازگشت عده‌ای از پیامبران و امامان ـ علیهم السلام ـ به زمین و حکمرانی آن‌ها بعد از مهدی ـ علیه السّلام ـ سخن گفته و نیز در آیات متعدد، تفسیر به «رَجعَت» شده، مراد، همین مرحله است، و اعتقاد به رَجعَت هر چند از ضروریات اسلام نیست اما روایات مربوط به آن به حدی زیاد و مورد وثوق است که اعتقاد به آن را یک امر روشن و غیر قابل انکار، می‌سازد. طبق برخی روایات، رَجعَت، پس از حکومت حضرت مهدی و پس از حکومت یازده مهدی دیگر، آغاز می‌گردد، از امام صادق ـ علیه السّلام ـ نقل شده است که فرمود: «همانا بعد از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین ـ علیه السّلام ـ از ما اهل بیت اند».[۲]**

**با توجّه به اجمال و برخی ابهاماتی که در کیفیت رَجعَت و حکومت امامان معصوم ـ علیهم السلام ـ و یا برخی دیگر از ولات و اولیاء آنان پس از ظهور و حاکمیت مهدوی، وجود دارد، نمی‌توان در بارۀ حوادث و پیش آمدهای آن به تفصیل و به طور قطع، اظهار نظر کرد. حکومت یازده مهدی از اولاد امام حسین ـ علیه السّلام ـ پس از امام زمان ـ علیه السّلام ـ، نیز از امور و حوادث پس از حکومت ولیعصر ـ علیه السّلام ـ و در آستانه و بلکه همزمان با رَجعَت می‌باشد که در برخی روایات به آن اشاره شده است و هیچ گونه توضیح و تفصیلی در بارۀ آن بزرگواران و بیان ویژگی‌ها‌ی آنان در روایات و منابع روائی وجود ندارد. تنها چیزی که می‌توان گفت این است که آنان افراد وارسته و شایسته‌ای هستند که دارای چنین لیاقتی می‌باشند، اما این‌که آنان دارای مقام عصمت هم هستند یا نه، دلیلی بر نفی و یا اثبات آن در منابع روائی وجود ندارد.**

**ب – روایات مربوط به مسألۀ شهادت امام زمان (علیه السّلام) دو دسته می‌باشد: بعضی دلالت بر وفات حضرت و برخی دیگر دلالت بر شهادت حضرت ـ علیه السّلام ـ دارد که ذیلاً به برخی از این دو نوع روایات، اشاره می‌نمائیم:**

**روایات دسته اوّل: از جمله روایاتی که دلالت بر مرگ طبیعی حضرت ـ علیه السّلام ـ دارد، تفسیری است که از امام صادق ـ علیه السّلام ـ در مورد آیۀ شریفۀ «ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّهَ عَلَیْهِمْ»[۳] نقل شده است. حضرت می‌فرماید: مراد، زنده شدن امام حسین ـ علیه السّلام ـ با اصحاب خود در عصر امام زمان است در حالیکه کلاه خودهای طلائی بر سر دارند و به مردم رَجعَت امام حسین ـ علیه السّلام ـ و یارانش را اطلاع می‌دهد تا مؤمنان به شک و تردید نیفتند. این در حالی است که حضرت مهدی ـ علیه السّلام ـ در میان مردم حضور دارد. هنگامی که مردم امام حسین ـ علیه السّلام ـ را به خوبی شناختند و به او ایمان پیدا کردند، مرگ حضرت حجّت ـ علیه السّلام ـ فرا می‌رسد و امام حسین، غسل و حنوط و کفن و خاک سپاری حضرت را برعهده می‌گیرد زیرا که امام را جز امام، غسل نمی‌دهد»[۴].**

**در روایتی دیگر نیز امام صادق ـ علیه السّلام ـ در پاسخ به این سؤال که: اوّلین کسی که به دنیا رَجعَت خواهد کرد چه کسی است؟ می‌فرماید: اوّلین رَجعَت کننده به دنیا، امام حسین است که پس از رَجعَت او و یارانش در حالیکه هفتاد پیامبر نیز او را همراهی می‌کنند، حضرت قائم (عج) انگشترش را به امام حسین واگذار می‌کند و چشم از جهان فرو می‌بندد امام حسین ـ علیه السّلام ـ نیز تجهیز، غسل و کفن و دفن حضرت را برعهده می‌گیرد»[۵].**

**روایات دسته دوّم: روایاتی است که به طور عام دلالت بر شهادت همه ائمه معصومین ـ علیهم السلام ـ دارد: امام حسن مجتبی ـ علیه السّلام ـ می‌فرماید: و اللهِ لقد عهد الینا رسولُ‌الله ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ ان هذا الامر علیکم اثنا عشر اماماً من ولد علی و فاطمه، ما منا الامسموم او مقتول»[۶] به خدا سوگند رسول خدا این عهد و وعده را به ما داده است که امر امامت را دوازده تن از فرزندان علی ـ علیه السّلام ـ و فاطمه ـ علیها السّلام ـ به دست خواهند گرفت و هیچ کدام از ما نیست مگر این‌که یا به وسیلۀ سم و یا با کشتن، شربت شهادت خواهند نوشید. ۲-۳٫ از امام صادق ـ علیه السّلام ـ و امام رضا ـ علیه السّلام ـ نیز روایت شده است که «ما منا الامسموم او مقتول»[۷] هیچ یک از ما نیست مگر این‌که مسموم و یا مقتول می‌باشد. براساس حدیثی که امام مجتبی ـ علیه السّلام ـ فرمود و تأکیدی که امام صادق ـ علیه السّلام ـ و امام رضا ـ علیه السّلام ـ نموده است، امام زمان ـ علیه السّلام ـ نیز به شهادت خواهند رسید. علمای شیعه نیز نوعاً روایات دال بر شهادت را ترجیح داده‌اند و قائل به شهادت ائمه معصومین ـ علیهم السلام ـ می‌باشند.[۸] حتی مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار با این عنوان بابی را گشوده است که «انهم ـ علیهم السّلام ـ لا یموتون الا بالشهاده»[۹]؛ این بزرگواران نمی‌میرند مگر با شهادت.**

**نحوه شهادت حضرت ـ علیه السّلام :در مورد چگونگی شهادت حضرت، فقط یک روایت در بعضی منابع شیعی نقل شده است که در آن از زنی به نام سعیده که از طایفه بنی تمیم و دارای محاسن و ریش شبیه مردان است، به عنوان قاتل حضرت نام برده شده است که در هنگام عبور حضرت، از بالای بام سنگی را به سوی حضرت پرتاب می‌کند و حضرت را به شهادت می‌ساند[۱۰] ولی این روایت در منابع معتبر شیعی نقل نشده و دلیل قطعی در مورد چگونگی شهادت حضرت، در دست نمی‌باشد. بنابراین می‌توان گفت: که حتی بنابر صحیح بودن روایات دال بر شهادت، کیفیت و نحوه شهادت آن عزیز چندان روشن نمی‌باشد.**

**ج –  غسل و دفن امام علیه السّلام: امام صادق ـ علیه السّلام ـ می‌فرماید: «اوّلین کسی که قبر او شکافته می‌شود و به سوی دنیا باز می‌گردد، حسین بن علی ـ علیه السّلام ـ است.»[۱۱] و در جای دیگر می‌فرماید: «نخستین فردی که به دنیا باز می‌گردد، حسین بن علی است پس حکومت می‌کند تا وقتی که در اثر پیری ابروان او بر چشمانش می‌افتد.»[۱۲] که اشاره به طولانی بودن حکومت امام حسین در عصر رَجعَت است. جابر نیز از امام باقر ـ علیه السّلام ـ نقل می‌کند که امام حسین ـ علیه السّلام ـ در روز عاشورا، پیش از شهادتش، به تفصیل درمورد رَجعَت خود و یاران خود سخن گفت: «بشارت باد شما را به خدا قسم اگر این قوم ما را بکشند، ما نخستین کسانی هستیم که نزد پیامبرمان باز می‌گردیم و تا مدتی که خدا بخواهد توقف خواهیم کرد، آن گاه من اوّلین کسی هستم که قبرش شکافته می‌شود و ناگهان از قبر خارج می‌شوم، در حالی که امیر المؤمنین نیز از قبرش خارج شده و مهدی ما نیز قیام نموده است.»[۱۳] در این روایت، رَجعَت امام حسین و امیر المؤمنین ـ علیهما السّلام ـ همزمان با قیام حضرت مهدی (عج) بیان شده است. در روایت دیگر امام صادق ـ علیه السّلام ـ می‌فرماید: «امام حسین ـ علیه السّلام ـ همراه با شهدای کربلا و هفتاد پیامبر، بازگشت می‌نماید. رو می‌آورد به سوی دنیا امام حسین همراه با کسانی که با وی به قتل رسیده بودند و همراهی می‌کنند او را هفتاد پیامبری که با موسی بن عمران مبعوث شدند. آن وقت حضرت قائم انگشترش را به او می‌سپارد.»[۱۴] در ادامه این حدیث اشاره به غسل و دفن امام زمان ـ علیه السّلام ـ به وسیلۀ امام حسین ـ علیه السّلام ـ نیز شده است.**

**پی‌نوشت‌ها‌:**

**1-  کورانی، علی، عصر ظهور، ترجمه مهدی حقّی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۵ش، ص۳۵۵٫**

**2-  شیخ طوسی، غیبت، قم، موسسة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ق، ص۲۲۹٫**

**3-  سورۀ مبارکه اسراء، آیۀ۶٫**

**4 - بحار الانوار، ج۲۷، ص۲۱۷، موسسة الوفاء ـ بیروت.**

**5-  همان، ج۲۷، ص۲۱۷٫**

**6-  همان و اعلام الوری باعلام الهدی، طبرسی، ص۳۴۹، دارالمعرفه ـ بیروت.**

**7-  همان و اعلام الوری باعلام الهدی، طبرسی، ص۳۴۹، دارالمعرفه ـ بیروت.**

**8-  چشم اندازی به حکومت مهدی، نجم الدین طبسی، ص۲۱۴، چاپ اول، ۱۳۸۰ ه. ش، بوستان کتاب، قم.**

**9-  بحار الانوار، ج۲۷، ص۲۱۳٫**

**10-   تاریخ ما بعد الظهور، سیّد محمّد صدر، ص۸۸۱، مکتبه الامام امیرالمؤمنین ـ علیه السّلام، اصفهان.**

**11-   میزان الحکمه، ج۴، ص۵۸، ش۶۹۳۲، محمّدی ری  شهری، چاپ مکتب الاعلام، ۱۳۶۲ هجری شمسی.**

**12-   معجم احادیث المهدی، ج۵، ص۳۲۸، ش ۱۷۶۶٫**

**13-   بحار الانوار، ج۵۳، ص۶۱، حدیث ۵۲٫**

**14 -  معجم احادیث المهدی، ج۳، ص۸۹، ش ۱۱۵۸٫**

**\*\*\***

**و) در زمان ظهور امام زمان چه تعداد از پیامبران و امامان رَجعَت خواهند کرد؟**

**http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa6496**

**پاسخ اجمالی**

**رَجعَت، در لغت به معنای بازگشتن و در اصطلاح به این معناست که عده‌ای از افراد (مومنین خالص و مشرکین محض) بعد از ظهور امام زمان (ع) و در زمان حکومت جهانى ایشان قبل از بر پایی قیامت دوباره به این دنیا بر می‌گردند. در روایات زیادی به رَجعَت رسول اکرم (ص)، ائمه (ع)، حضرت عیسى (ع(، انبیائى نظیر زکریّا و یحیى و حزقیل که در راه خدا آزار فراوان دیده‌اند، تصریح شده است.  همچنین در روایات تصریح شده است نخستین امامى که رَجعَت می‌کند، امام حسین (ع) است.**

**پاسخ تفصیلی**

\*\* اعتقاد به رَجعَت، از جمله معتقدات مذهب اهل البیت است و مستند به آیات و روایات متعدد می‌باشد که بعضی از این آیات و روایات را برای توضیح مطلب بیان می‌کنیم:\*\*

\*\* آیات \*\*

\*\* از تدبّر در آیات قرآن می‌توان نتیجه گرفت که قرآن کریم به دو گونه به مسألۀ رَجعَت اشاره نموده است:\*\*

\*\* 1. آیاتی که به وقوع رَجعَت در آینده اشاره دارد مانند، آیۀ شریفۀ82 از سورۀ نمل که خداوند در این آیه‌ می‌فرماید: «(به خاطر آور) روزى را که ما از هر امّتى، گروهى را از کسانى که آیات ما را تکذیب مى‏کردند محشور مى‏کنیم؛ و آن‌ها را نگه مى‏داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!». بسیارى از بزرگان این آیه را اشاره به مسألۀ رَجعَت و بازگشت گروهى از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز مى‏دانند، چرا که اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد، تعبیر به من کل امة فوجا (از هر جمعیتى، گروهى) صحیح نیست، زیرا در قیامت، همه محشور مى‏شوند، چنان که قرآن در آیۀ47 سورۀ کهف مى‏گوید: «ما آن‌ها را محشور مى‏کنیم و احدى را ترک نخواهم گفت».\*\*

\*\* 2. آیاتی که به وقوع حوادثی در امت‌ها‌ى پیشین اشاره می‌فرماید که در واقع نوعی رَجعَت محسوب می‌شود، مانند: آیۀ259 سورۀ بقره. در بارۀ ‌پیامبرى است که از کنار یک آبادى عبور کرد در حالى که دیوارهاى آن فرو ریخته بود و اجساد و استخوان‌هاى اهل آن در هر سو پراکنده شده بود، و از خود پرسید چگونه خداوند این‌ها‌ را پس از مرگ زنده مى‏کند، اما خدا او را یکصد سال میراند و سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردى؟ عرض کرد یک روز یا قسمتى از آن، فرمود نه بلکه یکصد سال بر تو گذشت این پیامبر، عزیر باشد یا پیامبر دیگرى تفاوت نمى‏کند، مهم صراحت قرآن در زندگى پس از مرگ در همین دنیا است.\*\*

\*\* روایات\*\*

\*\* علامه مجلسى در بحارالانوار، حدود 200 روایت صریح پیرامون رَجعَت، از بیش از 40 نفر از روایان ثقه (مورد اعتماد) و بزرگ نقل کرده است و فرموده: بیش از 50 کتاب توسّط علماى بزرگ پیرامون رَجعَت نوشته شده است.\*\* **روایات در خصوص رَجعَت، به نحوى متواتر است که وقوع رَجعَت را مسلّم می‌کند. امام صادق(ع) فرمود: "این فرموده خداى متعال که مى‏فرماید: «همانا ما پیامبران خود و کسانى را که ایمان آورده‌اند در زندگى دنیا و در روزى که گواهان بر مى‏خیزند یارى و نصرت مى‏نمائیم» به خدا قسم که در باره رَجعَت است، به جهت این‌که انبیاء کثیرى در دنیا نصرت نشدند و ائمه نیز بعد از آن‌ها در دنیا کشته شده و یارى نشدند، پس این قول خداى تعالى در باره وقوع رَجعَت است و مراد از اشهاد یا گواهان، ائمه علیهم السلام مى‏باشند."  در روایات زیادی آمده است بعد از ظهور امام زمان (عج) همه امامان معصوم (ع) و همچنین همه پیامبرانی که مورد ستم قرار گرفتند و مومنان خالص و کافران و مشرکان محض به این دنیا بر می‌گردند تا از قاتلین آن‌ها انتقام گرفته شود.  همچنین، در ادعیه و زیارات معتبر به وقوع رَجعَت اشاره شده است که بعضی از این دعاها عبارتند از:**

\*\*1. زیارت جامعه: «...مؤمن بایاتکم، مصدّق برَجعَتکم...» \*\*

**2. زیارت آل یاسین: «....و انّ رَجعَتکم حق لا ریب فیها...»**

**3. زیارت وارث: «....انى بکم مؤمن و بایاتکم موقن...»**

**4. زیارت عاشورا: «....ان یرزقنى طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمّد (ص)..»**

**5. دعاى عهد: «....اللهم إن حال بینى و بینه الموتفاخرجنى من قبرى...»**

\*\* اما این‌که کدام یک از امامان در زمان ظهور آن حضرت رَجعَت خواهند کرد روایات زیر وارد شده است:\*\*

\*\* 1- پیامبر اعظم (ص) فرمودند: زمانى که قائم آل‌محمّد (عج) خروج نماید و سلطنت به دست او برسد، در آن زمان نبى اکرم (ص) و امیر المؤمنین خروج خواهند نمود در حالى که امیر المؤمنین صاحب عصا و میسم\*\*\*\*است. که نقش آن بسم اللَّه است و با آن بر پیشانى افراد نقش مى‏زند که این فرد مؤمن است و نیز نقش میسم بسم الکافر است که با آن بر پیشانى کافران نقش مى‏زند تا افراد کافر از مؤمن باز شناخته شوند، در آن زمان همه ائمه علیهم السلام رَجعَت خواهند نمود   تا امیر المؤمنین (ع) و مهدى صلوات اللَّه علیه را یارى کنند، خصوصا انبیائى که در راه خدا آزار فراوان دیده‌اند، نظیر زکریّا و یحیى و حزقیل و سایر انبیائى که به دست کافران کشته یا مجروح گشته‌اند و همانا اخبار فراوان مستفیضى در باره رجوع ایشان به دنیا و انتقام کشیدن از قاتلین آن‌ها و انتقام از خون حسین (ع) وجود دارد.\*\*

**2- امام صادق(ع) فرمودند: نخستین امامى که رَجعَت می‌کند، امام حسین (ع) است و ایشان مدت طولانى حکومت می‌کند، به گونه اى که از کثرت سن ابروهایش روى دیدگانش می‌ریزند.**

**3- طبق روایات وارده پس از ظهور حضرت حجت (عج) حضرت عیسی (ع) به اذن خداوند به زمین نزول خواهد کرد و در حضور همگان به عنوان یکی از یاران حضرت قائم (عج) پشت سر او به نماز خواهد ایستاد. چنان‌که در روایتی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: "سوگند به آن کسی که مرا مژده آور راستین قرار داد، اگر از عمر جهان، جز یک روز نمانده باشد، خداوند همان یک روز را آن قدر طولانی می‌کند، تا فرزندم مهدی خروج کند. پس از خروج او، عیسای روح الله فرود می‌آید و در پشت سر وی نماز می‌گزارد، آن گاه زمین با فروغ پروردگار خویش روشن می‌شود و حکومت مهدی به شرق و غرب گیتی می‌رسد.**

**[1]. مجلسی، محمّد باقر، بحارالانوار، ج53، ص39، چاپ اول، مؤسسه الوفاء، لبنان،1404ق.**

**.  میسم چیزیست که حیوانات را به آن داغ مى‏کنند.**

**. مجلسی، محمّد باقر، بحارالانوار، ترجمه جلد سیزدهم، دوانی،ص1165.**

**. مجلسی، محمّد باقر، بحارالانوار، ج53، ص46.**

**\*\*\***

**مانع چهارم- خاتَمَ‌النَّبیّین از منظر مسلمین**

**الف) معنی خاتَمیَّت**

**http://maaref.porsemani.ir/content**

**ختم نُبُوَّت و شریعت در اسلام به این معناست كه پس از پیامبر اسلام، دیگرى به رسالت مبعوث نخواهد شد و شریعت دیگرى جایگزین شریعت اسلام نمى‌شود. قرآن مجید به صراحت پیامبر اسلام را آخرین پیامبر خوانده و فرموده است: «ما كان محمّد أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لكِنْ رسول‌الله وَ خاتَمَ‌النَّبیّین»؛ «محمّد پدر هیچ یك از مردان شما نیست، او فرستاده خدا و آخرین پیامبر است«. احادیث نبوى نیز بر همین معنا تأكید نموده و ختم نُبُوَّت را با آن حضرت به صراحت اعلام نموده است. از جمله پیامبر صلى الله علیه و آله در حدیث منزلت خطاب به امیرمؤمنان علیه السّلام فرمودند: «تو نسبت به من همانند‌ها‌رون نسبت به موسى هستى، جز آنكه پس از من پیامبر دیگرى نخواهد آمد».[2] بنابراین خاتَمیَّت مساوى با جاودانگى، نسخ ناشوندگى و بدیل ناپذیرى آیین اسلام تا پایان حیات بشر بر روى كره زمین است. در نتیجه هیچ شریعت دیگرى جز اسلام نزد پروردگار مورد قبول و پسندیده نیست.**

**\*\*\***

**ب) منظور از تعبیر «خاتَمَ‌النَّبیّین»، در مورد پیامبر(ص)**

**http://makarem.ir/22863**

**پرسش : منظور از این که پیامبر(صلى** **علیه وآله) خاتَمَ‌النَّبیّین است، چیست؟**

**پاسخ تفصیلی: خداى متعال در\*\*\*\*40** **«احزاب» می‌فرماید: (او رسول‌الله و خاتَمَ‌النَّبیّین است)؛ «وَ لکِنْ رسول‌الله وَ خاتَمَ‌النَّبیین». «خاتم»(بر وزن حاتم) آن‌گونه که ارباب لغت گفته‌اند، به معنى چیزى است که به وسیلۀ آن پایان داده می‌شود، و نیز به معنى چیزى آمده است که با آن اوراق و مانند آن را مهر می‌کنند.  در گذشته و امروز این امر معمول بوده و هست که وقتى می‌خواهند دَرِ نامه یا ظرف، یا خانه اى را ببندند و کسى آن را باز نکند، روى در، یا روى قفل آن ماده چسبنده اى می‌گذارند، و روى آن مهرى می‌زنند که امروز از آن تعبیر به «لاک و مُهر» می‌شود.  و این به صورتى است که براى گشودن آن حتماً باید «مُهر» و آن شىء چسبنده شکسته شود، «مُهرى» را که بر این گونه اشیاء می‌زنند «خاتم» می‌گویند، و از آنجا که در گذشته، گاهى از گِل‌ها‌ى سفت و چسبنده براى این مقصد استفاده می‌کردند، لذا در متون بعضى از کتب معروف لغت، در معنى «خاتم» می‌خوانیم: «ما یُوْضَعُ عَلَى الطِّیْنَه»؛ (چیزى که بر گل مى‌زنند)، (1) این‌ها همه، به خاطر آن است که: این کلمه از ریشه «ختم» به معنى «پایان» گرفته شده، و از آنجا که این کار (مهر زدن) در خاتمه و پایان قرار می‌گیرد نام «خاتم» بر وسیله آن گذارده شده است.  و اگر مى‌بینیم، یکى از معانى «خاتم» انگشتر است، آن نیز به خاطر همین است که نقش مهرها را معمولاً روى انگشترهایشان می‌کندند، و به وسیلۀ انگشتر، نامه‌ها‌ را مهر می‌کردند، لذا در حالات پیامبر(صلى** **علیه وآله) و ائمه هدى(علیهم السلام) و شخصیت‌ها‌ى دیگر، از جمله مسایلى که مطرح می‌شود، نقش خاتم آن‌ها است.  مرحوم «کلینى» در «کافى» از امام صادق(علیه السّلام) چنین نقل می‌کند : ««ان خاتَمَ رسول‌الله(صلى** **علیه وآله) کان مِنْ فِضَّه نَقْشُهُ محمّد رسول‌الله(صلى** **علیه وآله)»؛ (انگشتر پیامبر از نقره بود و نقش ان محمّد رسول‌الله بود). (2( در بعضى از تواریخ آمده است: یکى از حوادث سال ششم هجرى این بود که پیامبر، انگشتر نقشدارى براى خود انتخاب فرمود، و این به خاطر آن بود که: به او عرض کردند: پادشاهان، نامه‌ها‌ى بدون «مُهر» را نمى خوانند. (3( در کتاب «طبقات» نیز آمده است: هنگامى که پیامبر گرامى اسلام(صلى** **علیه وآله) تصمیم گرفت دعوت خود را گسترش دهد، و به پادشاهان و سلاطین روى زمین نامه بنویسد، دستور داد: انگشترى برایش ساختند که، روى آن «محمّد رسول‌الله» حک شده بود، و نامه‌ها‌ى خود را با آن مهر می‌کرد. (4) با این بیان، به خوبى روشن می‌شود که «خاتم» گر چه امروز به انگشتر تزیینى نیز اطلاق می‌شود، ولى ریشه اصلى آن، از «ختم» به معنى «پایان» گرفته شده است و در آن روز، به انگشترى‌ها‌یى می‌گفتند که با آن نامه‌ها‌ را مهر می‌کردند. به علاوه، این ماده در** **مجید در موارد متعددى به کار رفته، و در همه جا به معنى پایان دادن و مهر نهادن است، مانند: «اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلى اَفْواهِهِمْ وَ تکلّمنا اَیْدِیهِمْ»؛ (امروز ـ روز** **مهر بر دهانشان می‌نهیم و دست‌ها‌ى آن‌ها با ما سخن می‌گوید). (5) و نیز در جایى دیگر می‌خوانیم: «خَتَمَ اللّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى اَبْصارِهِمْ غِشاوَهٌ»؛ (خداوند بر دل‌ها‌ و گوش‌ها‌ى آن‌ها [منافقان] مهر نهاده [به گونه اى که هیچ حقیقتى در آن نفوذ نمى کند] و بر چشم‌ها‌ى آن‌ها پرده اى است).(6) از اینجا معلوم می‌شود، آن‌ها که در دلالت** **مورد بحث بر** **پیامبر اسلام(صلى الله علیه وآله) و پایان گرفتن سلسله انبیاء به وسیلۀ او، وسوسه کرده‌اند، به کلى از معنى این واژه بى اطلاع بوده‌اند، و یا خود را به بى اطلاعى زده‌اند، و گرنه، هر کس کمترین اطلاعى از ادبیّات عرب داشته باشد، می‌داند کلمه «خاتَمَ‌النَّبیّین» به وضوح دلالت بر معنى** **دارد.  وانگهى اگر غیر از این تفسیر، براى** **گفته شود، مفهوم سبک و بچه‌گانه اى پیدا خواهد کرد، مثل این که بگوییم: پیامبر اسلام(صلى** **علیه وآله) انگشترى پیامبران بود یعنى زینت پیامبران محسوب می‌شد، زیرا می‌دانیم انگشتر یک ابزار ساده براى انسان است، و هرگز در ردیف خود انسان نخواهد بود، و اگر** **را چنین** **کنیم، مقام پیامبر اسلام(صلى** **علیه وآله) را فوق العاده تنزل داده ایم، گذشته از این که با معنى لغوى سازگار نیست. لذا، این واژه در تمام** **(در 8 مورد) که این ماده به کار رفته، همه جا به معنى «پایان دادن و مهر نهادن» آمده است.(7)**

**پی‌نوشت:**

**1. «لسان العرب» و «قاموس اللغة»، ماده «ختم»(الخاتَمُ ما یُوْضَعُ عَلَى الطِّیْنَة.(**

**2. این خبر را «بیهقى» نیز در «سنن»، جلد 10، صفحه 128 آورده است.**

**3. «سفینة البحار»، جلد 1، صفحه 376.**

**4. «طبقات کبرى»، جلد 1، صفحه 258.**

**5. سورۀ یس، آیۀ65.**

**6. سورۀ بقره، آیۀ7.**

**7. گرد آوری از کتاب: تفسیر نمونه، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، دار الکتب الإسلامیه، چاپ بیست و ششم، ج17، ص363.**

**\*\*\***

### ج) معنی خاتَمَ‌النَّبیّین

**http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa5222**

**آیا اگر خاتم به معنای زینت، یا ختم کننده (خاتَمَ‌النَّبیّین) باشد، دلیلی بر آن است که**

**بعد از پیامبر، رسولی هم نخواهد آمد؟**

**پرسش: در مفاهیم کلمات آیۀ40 سورۀ احزاب که دلیل صریح خاتَمیَّت است، شبهاتی مطرح است مثلاً: 1. کلمه «خاتم» که به معنای زینت انگشت است. بنابراین، منظور از «خاتَمَ‌النَّبیّین» این است که پیامبر (ص) از نظر کمالات به درجه‌ای رسیده که زینت سایر پیامبران گردیده است؛ مانند انگشتری که زینت انگشتان واقع می‌گردد. 2. خاتم برای تصدیق مضمون نامه‌ها به کار می‌رفته است؛ یعنی شخص پایان ‌نامه را با مُهر نمودن با خاتم تصدیق می‌کرد. ممکن است، «خاتَمَ‌النَّبیّین» هم به معنای تصدیق کننده پیامبران باشد؛ مانند «خاتم» که تصدیق کننده مضمون نامه است. 3. آمدن «خاتَمَ‌النَّبیّین» در آیۀ«خاتم المُرسَلین» یعنی، بعد از این، نبی نخواهد آمد، ولی آمدن رسول منتفی نیست. بنابراین، خاتَمَ‌النَّبیّین در آیۀ (40 سورۀ احزاب دلالت) بر خاتَمیَّت پیامبر اسلام ندارد.**

**پاسخ اجمالی**

**کلمه خاتم نه به معنای زینت و نه به معنای تصدیق است. اگر کلمه‌ای بخواهد در غیر معنای حقیقی خود استعمال شود، یا باید آن معنا برای آن کلمه متعارف و پسند ذوق و طبع باشد و یا قرینه‌ای موجود باشد تا مخاطب، مراد گوینده را دریابد؛ در غیر این صورت نمی‌توان گفت مراد متکلّم غیر از معنای حقیقی کلمه است. بنابراین، استعمال کلمه خاتَمَ‌النَّبیّین به معنای زینت یا تصدیق، مقبول عرف نبوده و قرینه‌ای هم وجود ندارد تا گفته شود، منظور از خاتَمَ‌النَّبیّین معنای مجازی آن است [1]. امّا در پاسخ به شبهه سوّم، لازم است نخست فرق بین نبىّ و رسول را بیان نماییم تا روشن شود خاتَمَ‌النَّبیّین شامل خاتم الرسل هم می‌شود یا خیر.  فرق بین نبى و رسول آن است که نبى داراى حکم است ولى مأمور به ابلاغ نیست و رسول نبى مأمور به ابلاغ است[2]. به سخنی دیگر، رسول کسى است که براى تبلیغ أحکام مأمور شود خواه فرشته باشد یا انسان بر خلاف نبى که باید انسان باشد و نُبُوَّت مختصّ به انسان است پس هر رسولی که انسان باشد طبعاً نبىّ نیز است ولى هر نبیّى لازم نیست رسول باشد[3]. بنابر این نسبت رسول و نبى اعمّ و اخصّ مطلق است یعنی هر رسولی نبى است ولى هر نبیِّى رسول نیست[4]. از این رو با توجّه به مطالب یاد شده، از کلمه «خاتَمَ‌النَّبیّین»، «خاتم الرسل» هم فهمیده می‌شود؛ چون همان طور که گفتیم نبیّ شامل نبی و رسول است، پس هرگاه نُبُوَّت خاتمه یافت، رسالت هم پایان می‌یابد و اشکالات یاد شده در آیه‌ ناصواب و آیه در صراحت دلالت خود باقی است. علاوه بر آن اهل بیتی که داناترین مردم به معارف قرآنی هستند همین معنا را فهمیدند. امیر المؤمنین علی (ع) در حال غسل دادن بدن مبارک پیامبر خاتم فرمودند: "مانا که با مرگ تو (پیامبر) چیزی از ما بریده شد که با مرگ غیر تو بریده نمی‌شد و آن نُبُوَّت و اخبار آسمان بود[5]."**

**. ر.ک. سبحانی، جعفر، مفاهیم القرآن، ج3، ص126- 125.**

\*\* ثقفى تهرانى، محمّد، تفسیر روان جاوید، ج‏3، ص472، ناشر: انتشارات برهان، تهران، چاپ سوّم، 1398 ق‏.\*\*

\*\* میرزا خسروانى، على رضا، تفسیر خسروی، ج‏5، ص412، ناشر: انتشارات اسلامیه‏، تهران، چاپ اول‏، 1390 ق‏.\*\*

\*\* قرشى سید على اکبر، قاموس قرآن، ج‏7، ص8، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، تهران، 1371 ش‏؛ طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج‏7، ص144،  ‏ناشر: انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1372 ش‏؛ طباطبائی، محمّد حسین، المیزان ج2، ص140، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ سوّم، 1397هـ.ق.\*\*

**نهج‌البلاغة، خطبه 235.**

**\*\*\***

**د) خاتَمیَّت محمّد**

**از ویکی‌پدیا، دانشنامۀ آزاد**

**، \*\*\*\* را به عنوان خاتم ادیان الهی معرفی می‌کند:**

* \*\*ان هذَا الْقرآن یهْدِی لِلَّتِی هِی أَقْوَمُ. \*\*

**یعنی اگر اسلام را در یکسو و سایر شرایع آسمانی را که برای سراسر حیات بشر در دورانه‌ای گذشته مقدّر شده‌اند، در سوی دیگری بگذاریم؛ اسلام، از همۀ آن‌ها استوارتر است که این خود، برداشتی از معنی خاتَمیَّت و شریعت آخرین است.**

* \*\*قُلْ اِنَّنی هَدانی رَبِّی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ دِیناً قِیماً مِلَّةَ ابراهیم حَنِیفاً وَ ما کان مِنَ الْمُشْرِکِین. \*\*

**به جهانیان بگو: پروردگار مرا به راهی راست رهبری فرموده و آن دینی است قیم و زوال‌ناپذیر که بنیادش از همان سنّت و رویه ابراهیم است.**\*\* در \*\*\*\* پس از آنکه می‌فرماید "مشرکین دست از عقیده باطل خود برنمی‌دارند جز آنکه فرستاده خدا با آیات و بینات فرا رسد و آیات کتاب قیم را برایشان بخواند. اینان دستوری ندارند جز آنکه خدای را با نیت پاک پرستش کنند، نماز بخوانند و...، می‌فرماید: ذلِکَ دِینُ الْقَیّمَةِ. \*\*\*\* این آیین –اسلام- دینی است قیم و زوال‌ناپذیر.\*\*

* **در سورۀ آل‌عمران: وَ مَنْ یبْتَغِ غَیرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِین. \*\*\*\* هر که جز \*\*\*\* در جستجوی آیین دگر‌اید، تا ‌ابد و انقراض جهان از او پذیرفته نیست و به روز رستاخیز از زیانکاران است.**
* \*\*درسورۀ احزاب آیۀ۴۰: ما کان محمّد ابا احد من رجالکم ولکن رسول‌الله و خاتَمَ‌النَّبیّین. محمّد پدر هیچیک از مردان شما نیست، همانا او فرستاده خدا و پایان دهنده پیامبران است \*\*
* **در سورۀ مائده: الْیوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً. \*\*\*\* امروز که پیامبر اسلام عهده‌دار هدایت بشر است، دین را برای شما تکمیل و نعمت را برای شما تمام کردم، و خشنودم که برای همیشه بر دین اسلام باقی باشید.**\*\* روشن است که آیات فوق آیین اسلام را پابرجاترین راه هدایت و دین قیم و زوال‌ناپذیر و گرویدن به غیر آن را تا انقراض جهان غیرقابل‌قبول دانسته و او را کمال و بلوغ دیانت و تمام نعمت معرفی کرده است.\*\*
* **در روایاتی از ائمه اسلام : نیز به ابدیت آیین مبین اسلام تصریح شده است از جمله \*\*\*\* فرماید: ان هَذَا الْإِسْلَامَ دینُ‌الله الَّذِی اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ ثُمَّ جَعَلَهُ لَا انفصَامَ لِعُرْوَتِهِ وَ لَا فَکَّ لِحَلْقَتِهِ وَ لَا انهدام لِأَسَاسِهِ وَ لَا زَوَالَ لِدَعَائِمِهِ وَ لَا انقلَاعَ لِشَجَرَتِهِ وَ لَا انقطَاعَ لِمُدَّتِهِ**\*\*}\*\*\*\* اسلام همان آیینی است که پروردگار بزرگ آن را در میان ادیان برگزیده و قوانین آن را به اندازه‌ای استوار فرموده که دستاویز آن پایان ناپذیر و حلقه‌اش گسستنی نیست. اساس و بنیادش انهدام نمی‌پذیرد و ارکانش زایل و نابود نمی‌گردد. درختش هرگز از ریشه بیرون نیاید [این چنین] مدتش نیز هیچ وقت پایان نمی‌پذیرید.\*\*

**منابع:**

1. **قرآن کریم - اسراء:9**
2. **صادقی تهرانی، محمّد - \*\*\*\* - اسراء:9 - انتشارات شکرانه - چاپ اول 1385**
3. **قرآن کریم -انعام:161**
4. **صادقی تهرانی، محمّد - \*\*\*\* -انعام:161 - انتشارات شکرانه - چاپ اول 1385**
5. **قرآن کریم - بینه:5**
6. **صادقی تهرانی، محمّد - \*\*\*\* - بینه:5 - انتشارات شکرانه - چاپ اول 1385**
7. **قرآن کریم - آل‌عمران:85**
8. **صادقی تهرانی، محمّد - \*\*\*\* - آل‌عمران:85 - انتشارات شکرانه - چاپ اول 1385**
9. **احزاب:۴۰**
10. **قرآن کریم - مائده:3**
11. **صادقی تهرانی، محمّد - \*\*\*\* - مائده:3 - انتشارات شکرانه - چاپ اول 1385**
12. **نهج البلاغه - تنظیم سید رضی**
13. **صادقی تهرانی، محمّد - \*\*\*\* -، ص59-60 - چاپ 1390**
14. **محمّد صادقی تهرانی - \*\*\*\* - انتشارات شکرانه - چاپ 1390**

**\*\*\***

**ه) خَتمیّت وحی**

**از ویکی‌پدیا، دانشنامۀ آزاد**

**ختمیت وحی یکی از سرفصل‌های \*\*\*\* است.**\*\* مسلمانان معتقدند \*\*\*\* (خدایی واحد) از طریق \*\*\*\* با دنیای مادی تماس داشته‌است و باور دارند که به فرد دیگری بعد از \*\*\*\* وحی نخواهد رسید و محمّد «\*\*\*\*» است. با تکیه بر این موضوع \*\*\*\* از دیدگاه مسلمانان بیان می‌شود که هم نُبُوَّت تشریعی و هم نُبُوَّت تبلیغی را پایان‌یافته می‌دانند.\*\*

**منشا اعتقاد مسلمانان**

\*\* پایان یافتن نُبُوَّت را اعلام و محمّد، بارها آن را تکرار کرده‌است.\*\*

**آیات قرآن**

**ما کان محمّد ابا احد من رجالکم ولکن رسول‌الله و خاتَمَ‌النَّبیّین.**

**محمّد پدر هیچیک از مردان شما نیست، همانا او فرستاده خدا و پایان دهنده پیامبران است**

**ریشۀ کلمۀ خاتَم، ختم به معنی پایان است. خاتَم در \*\*\*\* به معنای وسیله‌ای است که چیز دیگری را پایان می‌بخشد. چنان‌که که انگشتری را که با آن نامه را ختم و پایان و مهر می‌کرده‌اند را نیز خاتم می‌نامند.** **در گذشته روی در نامه یا ظرف یا خانه ای، برای این‌که کسی آن را باز نکند، ماده چسبنده‌ای قرار می‌دادند که به آن خاتم می‌گفتند که گاهی جنس آن از گل چسبنده بوده است. امروز از آن تعبیر به "لاک و مهر" می‌شود. و این‌که یکی از معانی خاتم انگشتر است به این دلیل است که از آن برای مهر کردن نامه استفاده می‌شده است.** **در قرآن نیز واژۀ ختم به معنای پایان بخشیدن و بستن، به کار رفته است**\*\*.\*\* **؛ یکی از روحانیون اسلامی، اعتقاد دارد که در قرآن ۳۰ بار عبارت «من قبلک» یعنی پیش از تو آمده اما یک بار هم عبارتی به نام «من بعدک» یعنی پس از تو نمی‌آید.** **درآیات دیگری ازقرآن کریم به ختمیت وحی اشاره شده است.**

**احادیث و روایات**

**محمّد، پیامبر اسلام، می‌گوید:**

**ارسلتُ الی الناس کافة، بی‌‌ختم النبیون**\*\* برای تمام مردم فرستاده شدم و توسّط من نُبُوَّت پایان داده شد.\*\*

**علی، امام اول شیعیان؛ می‌گوید: «بابی انت و امی، [یا رسول‌ا.. ]. لقد انقطع بموتک ما لم ینقطع بموت غیرک من النبوة و الانباء و اخبار السماء خصصت حتی صرت مسلیا عمن سواک و عممت حتی صار الناس فیک سواد.»**

**یعنی: پدر و مادرم فدای تو‌ای رسول خدا با مرگ تو رشته‌ای پاره شد که در مرگ دیگران این گونه قطع نشد، با مرگ تو رشته پیامبری و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی گسست.**

**آراء اندیشمندان اسلامی**

\*\*دکتر \*\*

**از این پس انسان بر اساس طرز تربیتش، قادر است که بدون وحی و بدون نُبُوَّت جدید، خود روی پای خودش به زندگی ادامه دهد و آن را کامل کند. بنابراین دیگر نُبُوَّت ختم است، خودتان به راه بیفتید.**

\*\* یزدی\*\*

**قبلاً اشاره کردیم که حکمت تعدّد پیامبران و پی در پی آمدن آنان این است که از سویی در زمانه‌ای پیشین، تبلیغ رسالت الهی در همه اقطار زمین و در میان همه امت‌ها به وسیله یک فرد، میسّر نبوده است؛ و از سوی دیگر، گسترش و پیچیده شدن روابط و پیدایش پدیده‌های اجتماعی نوین، وضع قوانین جدید، یا تغییر قوانین قبلی را می‌طلبیده است؛ و از سوی دیگر، تحریف‌ها و دگرگونی‌هایی که به مرور زمان و در اثر دخالت‌های جاهلانه و مغرضانه افراد و گروه‌هایی پدید می‌آمده نیاز به تصحیح تعالیم الهی را به وسیلۀ پیامبر دیگری بوجود می‌آورده است. بنابراین، در شرایطی که تبلیغ رسالت الهی در همه جهان به وسیله یک پیامبر و به کمک یاران و جانشینان وی میسّر باشد؛ و احکام و قوانین یک شریعت، پاسخگوی نیازهای حال و آینده جامعه باشد و پیش بینی‌های لازم برای مسائل نوظهور، در آن شریعت شده باشد؛ و نیز تضمینی برای بقاء و مصونیّت آن از تحریفات، وجود داشته باشد دیگر موجبی برای مبعوث شدن پیامبر دیگری نخواهد بود.**

**عرفان اسلامی**

**بر اساس عرفای مسلمان از جمله ابن عربی و مولوی و \*\*\*\* پیامبر اسلام میوه درخت نُبُوَّت و آخرین پیامبران است.**

**پانویس:**

1. \*\* سورۀ احزاب آیۀ۴۰\*\*
2. **سورۀ یس آیۀ۶۵: الیوم نختم علی افواههم و تکلّمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون. در این روز به دهانه‌ای آن‌ها مهر می‌زنیم و دست‌هاشان با ما سخن می‌گویند و پاهاشان بر آنچه به دست آورده‌اند گواهی می‌دهند.**
3. \*\* محسن قرائتی، تفسیر نور، ج۷، ص۴۴۲\*\*
4. **سورۀ انعام-۱۱۵**
5. \*\* صحیح مسلم، ج۸، ص۸۹؛ الطبقات الکبری، ج۱، ص۶۵؛ مسند احمد، ج۴، صص ۸۱ و ۸۴؛ نقل از جعفر سبحانی، الالهیات، مؤسسه امام صادق، قم، ۱۴۱۷ ق.، ج۳، ص۵۰۰.\*\*
6. **سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمّد دشتی، انتشارات پارسایان، قم، ۱۳۷۹، خطبه ۲۳۵، ص۴۷۲.**
7. **علی شریعتی، مجموعه آثار، ج۳۰، ص۶۳؛ نقل از درآمدی بر کلام جدید، صص ۲۲۱ - ۲۲۰**
8. \*\*قنبری، بخشعلی. \*\***. پژوهش زبان و ادبیّات فارسی، پاییز و زمستان ۱۳۸۶. بازبینی‌شده در ۲۴ مه ۲۰۱۴.**

**\*\*\***

**و) خاتَمیَّت در دائرةُ‌المعارف بزرگ اسلامی**

**خاتَمیَّت، مفهومی با خاستگاه قرآنی ناظر بر شناسایی پیامبر اسلام (ص) به مثابۀ ‌واپسین پیامبر که در شاخه‌های مختلف علوم اسلامی از کلام و تفسیر تا عرفان مورد توجّه قرار گرفته و بازتاب گسترده‌ای در تاریخ فرهنگ اسلامی‌داشته است.**

**خاتَمیَّت در قرآن: واژۀ ‌خاتَمیَّت مصدر جعلی است که با حذف مضاف الیه، از ترکیب قرآنی خاتَمَ‌النَّبیّین ساخته شده است؛ ترکیبی که یک بار در قرآن کریم به کار رفته و بر پیامبر اسلام (ص) اطلاق شده است (احزاب/33/40). مادۀ ‌فعلی ختم و برخی صورت‌های اسمی آن، 7 بار در قرآن کریم به معنای مُهرنهادن به کار رفته، و تنها کاربرد متمایز آن در همان آیۀ‌احزاب است. در میان قاریان ده گانه، عاصم واژه را خاتَم و دیگران خاتِم خوانده‌اند (ابو عمرو، 179؛ ابن‌جزری، 2/348) و تنها برخی قرائات نامشهور، چون قرائت حسن بصری، مانند عاصم است (نک: طبری، تفسیر، 22/16؛ ابن عطیه، 4/388). اگر چه برخی مانند ابو عبید قاسم بن سلام با ذکر دلایل، قرائت به کسر را مرجح دانسته‌اند (ابولیث، 3/64)، اما موقعیت قرائت عاصم در شرق جهان اسلام، قرائت به فتح را مشهور ساخته است.**

**از حیث لغت، خاتَم به معنای مُهر است و در دیگر زبانه‌ای سامی هم خاتَم به همین معنا، و ریشۀ ‌فعلی ختم به معنای مهرکردن به کار رفته است (نک: گزنیوس، 367، جفری، 121)؛ خاتِم هم اسم فاعل از مهرزدن است. شاید یک تفسیر اولیه از آیه، قرائت منتسب به ابن‌مسعود از آیه‌ باشد: «و لکن نبیاً خَتَمَ‌النبیین»، یعنی پیامبر اسلام (ص) بر انبیا مُهر نهاده است (طبری، همانجا). در برخی از تفسیرهای متقدم مربوط به سدۀ ‌2 ق، خاتم‌النبیین به سادگی معادلی برای «آخرالنبیین» تلقی شده است (مقاتل، 3/49؛ صنعانی، 3/118). بر مبنای استعاره فرض‌کردنِ کاربرد، مفسّران سده‌های بعد خاتِم بودن پیامبر (ص) را به آن معنا دانسته‌اند که بر پیامبران و پیامبری مُهر پایان نهاده است و این به معنای آخرین پیامبران است (مثلا ثعلبی، 8/51). در بارۀ ‌خاتَم نیز برداشت مشهور، گرفتن آن به عنوان اسم آلت است، یعنی آنچه ختم به وسیلۀ‌ آن صورت گرفته است (ابن‌جزی، 2/153؛ طباطبایی، 16/325). ترجمه‌های کهن فارسی، قرائت خاتَم‌النبیین را به مُهر پیامبران (ترجمه...، 5/1429؛ میبدی، 8/58؛ ابوالفتوح، 15/409) و قرائت به کسر را به مُهر کنندۀ ‌پیامبران برگردانده‌اند (سورآبادی، 3/1980). در هر حال در خاتَمیَّت به هر دو قرائت، سخن از مُهر نهادن بر پیامبران است که می‌توانست در مقام تفسیر، به نوعی افضلیت نسبت به دیگران بازگردانده شود، اما برخی مفسّران مانند شیخ طوسی، با تکیه بر نکته‌ای معلوم فراتر از آیه- این‌که تا روز قیامت پیامبری جز او نخواهد بود- خاتَمیَّت در آیه را به معنای «واپسین پیامبر بودن» دانسته‌اند (التبیان، 8/346). اهل تفسیر بعضی از اشارات قرآنی را نیز ناظر به خاتَمیَّت دانسته‌اند، از جمله مضمون کامل‌شدن دین و تمام‌شدن نعمت (مائده/359). مضمون «لیُظهِرَهُ علی الدّین کلِّه»(توبه/9/33)، و آیات متعدد با این مضمون که پیامبر اسلام (ص) را فرستاده‌شده برای همۀ ‌عالمیان معرفی می‌کند (اعراف/7/257؛ فرقان/25/1)؛ هرچند که رابطۀ ‌این آیات با خاتَمیَّت، خود جای بحثی تفسیری است.**

**خاتَمیَّت در حدیث نبوی: بسیارند احادیثی که در آن‌ها از پیامر اکرم (ص) به عنوان خاتم انبیا سخن رفته است و در این حد، تکرار همان مضمون قرآنی است (مثلا ابن سعید، 1/163؛ احمد بن حنبل، همان، 2/312، 411).(دائرةُ‌المعارف بزرگ اسلامی، عنوان582)**

**\*\*\***

**ز) مناظره‌ای در باره خاتَمیَّت پیامبر اسلام بین مسلمان و بهایی**

**http://khatameyat.blogfa.com/post-17.aspx**

**اشاره: از امور قطعی و از ضروریات اسلام، مسألۀ "خاتَمیَّت پیامبر اسلام (ص) "  است، كه بعد از او پیامبری نخواهد آمد و شریعت او تا روز قیامت ادامه دارد. آیات متعددی از قرآن، به این مطلب دلالت می‌كند، مانند : آیۀ۴۰ سورۀ احزاب، آیۀیك سورۀ فرقان، آیات۴۱ و۴۲ سورۀ فصلت، آیۀ۱۹ سورۀ انعام، آیه۲۸ سورۀ سبا وو روایات بی‌‌شمار از پیامبر ( ص) و امامان (ع) بر این مطلب صراحت و دلالت دارند. ولی در عین حال در هر عصری بعد از پیامبر اسلام (ص)، دست‌ها‌ی مرموزی به كار افتاد تا با پیغمبرسازی، بتواند خاتَمیَّت پیامبر اسلام (ص) را مخدوش سازند، تا مذاهب ساختگی قادیانی‌گری، بابی‌گری و بهایی‌گری ورا درجامعه جااندازی كنند.**

**اكنون به مناظره زیر كه بین یك مسلمان و یك بهایی رخ داده است توجّه كنید:**

\*\* مسلمان: شما كه در كتاب‌ها‌ و بیانیه‌ها‌ی خود، اسلام و قرآن را قبول دارید، با این تفاوت كه می‌گویید اسلام نسخ شده و آیین دیگری به جای آن آمده است، از شما می‌پرسم كه آیات متعددی در قرآن وجود دارد كه آیین اسلام یك آیین جهانی و جاودانی است و تا روز قیامت، ادامه دارد و با مطرح كردن مسألۀ "خاتَمیَّت"، هرگونه دین جدید را تا قیامت باطل اعلام نموده است.\*\*

**بهایی: مثلاً كدام آیۀ قرآن تصریح می‌كند كه پیامبر اسلام (ص) آخرین پیامبر است ؟**

**مسلمان: در آیۀ۴۰ سورۀ احزاب می‌خوانیم :**

**"ما كان محمّد أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لكِنْ رسول‌الله وَ خاتَمَ‌النَّبیین وَ كان اللَّهُ بِكُلِّ شَی‏ءٍ عَلیماً"**

**"محمّد (ص) پدر هیچ یك از مردان شما نیست، بلكه پیامبر خدا و ختم كننده پیامبران است و خدا بر همه چیز دانا است. " جمله " خاتَمَ‌النَّبیین " با كمال صراحت و به روشنی می‌گوید : "پیامبر اسلام (ص) آخرین پیامبر است."**

**زیرا واژه " خاتم " هرگونه كه خوانده شده به معنی ختم و پایان است، بنابراین طبق صریح این آیه، پیامبر اسلام (ص) آخرین پیامبر و ختم كننده آن‌ها است، و بعد از او، پیامبرو دین و شریعتی نخواهد آمد.**

\*\* بهایی: خاتم به معنی انگشتر كه زینت انگشت است نیز آمده است، بنابراین منظور از آیۀمذكور این است كه پیامبر اسلام ( ص) زینت پیامبران است.\*\*

**مسلمان: معنی رایج وحقیقی واژه خاتم، همان ختم كننده بودن است، و اصلاً دیده نشده كه خاتم را بر انسانی اطلاق كنند و از آن معنی زینت را اراده نمایند، وانگهی ما به لغتنامه‌ها‌ مراجعه می‌كنیم، می‌بینیم، معنی اصلی خاتم همان ختم كننده می‌باشد، استعمال لفظ در غیر معنی لغوی و رایج آن نیاز به قرینه و نشانه‌ای دارد، ما در اینجا هیچ گونه نشانه و دلیلی نمی‌بینیم كه از معنی حقیقی خاتم، دست برداریم، ومعنی مجازی آن را بگیریم.**

**در اینجا به گفتار بعضی از لغت شناسان در مورد واژه " خاتم" توجّه كنید :**

**1-  فیروزآبادی در كتاب "قاموس اللغه" می‌گوید : "ختم، به معنی مهر كردن است، و "خَتَمَ الشَّییءْ "، یعنی به آخر آن چیز رسید."**

**2-  جوهری در لغتنامه " صحاح " گوید : «ختم به معنی رسیدن به آخر است و "خاتمة الشَّییءْ"  به معنی آخر آن چیز است.»**

**3-  ابومنظور در لغتنامه "لسان العرب" می‌گوید : "ختام القوم " یعنی آخرین فرد قوم، و "خاتَمَ‌النَّبیین" به معنی آخرین پیامبر است.**

**4-  راغب در "مفردات " می‌گوید : "خاتَمَ‌النَّبیین" یعنی، پیامبر اسلام ( ص) با آمدن خود، رشته نُبُوَّت را به آخر رساند و قطع كرد و نُبُوَّت را به پایان رسانید.**

**نتیجه اینكه : اراده معنی زینت از كلمه خاتم، بر خلاف ظاهر و بر خلاف معنی لغوی است و نیاز به دلیل دارد، كه در اینجاهیچ‌گونه دلیلی بر این مطلب نیست.**

**بهایی: واژه " خاتم" به معنی مُهر آخرنامه است كه به عنوان تصدیق نمودن آن نامه به كار می‌رود، بنابراین منظور از " خاتَمَ‌النَّبیین"  این است كه پیامبر اسلام (، ص) تصدیق كننده پیامبران گذشته بوده است.**

**مسلمان: از پاسخ به سؤال قبل، روشن شد كه معنی اصلی و رایج خاتم، همان پایان و آخر كار است، و شنیده نشده كه هنگام اطلاق لفظ خاتم، معنی تصدیق فهمیده شود، مگر اینكه دلیل و نشانه‌ای باشد تا ما از معنی اصلی و رایج آن، دست برداریم، كه چنین نشانه و دلیلی در اینجا وجود ندارد، اتّفاقاً از این سخن فهمیده می‌شود كه خاتم ( به معنی مُهر ) یعنی پایان كار، زیرا مُهر آخرنامه، نشانۀ پایان نامه است.**

\*\*  بهایی: آیه‌ می‌گوید: پیامبر اسلام " خاتَمَ‌النَّبیین"  ( خاتم پیامبران ) است، نمی‌گوید كه آن حضرت "خاتم المُرسَلین " ( خاتم مُرسَلین ) می‌باشد، بنابراین، آمدن رسول، بعد از پیامبر اسلام (ص)، نفی شده است!!\*\*

**مسلمان:  گرچه در قرآن بین "رسول " و " نبی" فرق است، مثلاً خداوند در قرآن، اسماعیل (ع) را هم رسول خوانده و هم نبی (سورۀ مریم آیه۵۴) و نیز موسی (ع) را هم رسول خوانده و هم نبی ( سورۀ مریم آیۀ۵۱)، ولی این مطلب هیچ گونه شبهه‌ای در مورد خاتَمَ‌النَّبیین ایجاد نمی‌كند، زیرا " نبی" یعنی پیامبری كه از جانب خدا به او وحی می‌شود، خواه او مأمور ابلاغ آن به مردم باشد یا مأمور ابلاغ نباشد، ولی "رسول" آن است كه دارای شریعت و كتاب آسمانی باشد، بنابراین هر رسولی، نبی است، ولی هر نبی، رسول نیست، یعنی بعد از او پیامبری نخواهد آمد، و با فرض اینكه هر رسولی پیامبر است، پس رسول نیز نخواهد آمد.**

**به عنوان مثال بین نبی و رسول، مانند بین انسان و انسان دانشمند ( به اصطلاح اهل منطق، عموم و خصوص مطلق) است، هرگاه گفتم : امروز انسانی به خانه ما نیامد، یعنی انسان دانشمند نیز نیامد، و در مسألۀ مورد بحث اگر گفته شد پیامبری بعد از رسول خدا (ص) نمی‌آید، یعنی رسول نیز نخواهد آمد.**

\*\* بهایی: بین نبی و رسول، " تباین" است، هرجا نبی باشد، رسول نیست و هرجا رسول باشد نبی نیست، پس اشكال من وارد است.\*\*

**مسلمان: چنین فرقی بین واژه "رسول و نبی"، بر خلاف گفتار دانشمندان و آیات و روایات است، و از یك مغالطه مرموز سرچشمه می‌گیرد، زیرا در خود آیۀمورد بحث می‌خوانیم:**

**"وَ لكِنْ رسول‌الله وَ خاتَمَ‌النَّبیین"**

**"محمّد (ص) هم رسول خدا و هم خاتم پیامبران است."**

**همچنین در مورد موسی (ع) می‌خوانیم:**

**"وَ كان رَسُولاً نَبِیا " ( سورۀ مریم آیۀ۵۱)**

**"هم رسول بود و هم پیامبر"**

**حضرت مسیح (ع) نیز درسورۀ نساء آیۀ۱۷۱، به عنوان "رسول " معرفی شده است :**

**" اِنَّما الْمَسیحُ عیسَى ابْنُ مَرْیمَ رسول‌الله"**

**و در سورۀ مریم آیۀ۳۰به عنوان " نبی" معرفی گردیده است:**

**" قالَ انّی عَبْدُ اللَّهِ آتانی الْكِتابَ وَ جَعَلَنی‏ نَبِیا"**

\*\*  اگر بین این دو واژه ( نبی و رسول ) تضاد و تباینی بود، پیامبرانی مثل محمّد (ص) و موسی (ع) و عیسی (ع)، دارای دو صفت متضاد نمی‌شدند.\*\*

**به علاوه در روایات بسیاری كه در این راستا به ما رسیده، پیامبر اسلام (ص) به عنوان "خاتمُ المُرسَلین" و " لَیسَ بَعدی رَسوُلٌ" و "خاتم رُسُلِه" و مانند آن تعبیر شده است.**

**بهایی: جمله "خاتَمَ‌النَّبیین" ممكن است به معنی خاتم پیامبران خاصّی باشد، چنین تعبیری شامل همۀ پیامبران نخواهد بود.**

**مسلمان: چنین ایرادی از همه ایرادها خنده آورتر است، زیرا هر كسی كه مختصری با ادبیّات عرب آشنایی داشته باشد می‌داند كه هرگاه الف و لام بر سر كلمه جمع آمد، مفید عموم است، مگر اینكه دلیلی بر الف و لام عهد وجود داشته باشد، و تا چنین دلیلی نیست، روشن است كه منظور عموم پیامبران خواهد شد.**

**برگرفته از كتاب : "صد و یك مناظره جالب و خواندنی" نوشتۀ: "محمّد مهدی اشتهاردی"؛ مناظرۀ شمارۀ ۹۶**

**\*\*\***

**فصل سوّم- رفعِ موانعِ معرفتِ موعود**

## مقدّمه

**قسمت اوّل:**

**الف) برای درک معنای حقیقی یوم قیامت در مباحث آتی، ابتدا به فشردۀ "علائم حدوث قیامت" و سپس به "وقایع کُلّی و جزئی یوم قیامت" در سه قسمت، اوّل "حوادث بزرگ‌مقیاس قیامت"، دوّم "حوادث حدّ متوسّط قیامت"، و سوّم "حوادث کوچک‌مقیاس قیامت" آن‌گونه که در مباحث فصل دوّم مطرح شده‌اند، نگاهی مجدّد می‌افکنیم و سپس تعدادی اسئلۀ مشخّصه را مطرح می‌نماییم و از خوانندگان گرامی تقاضا می‌کنیم آن‌ها را مرور کنند و اگر مایلند پاسخ گویند.**

**الف1): علائم حدوث قیامت**

**«رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم (در حدیث سلمان) فرمود: به درستی که از علامات قیامت آن است که مردم نماز را خراب می‌کنند، و از شهوات پیروی می‌نمایند، و تمایلشان به سوی هوای نفسانی است، مال را بزرگ می‌شمرند، و دین را به دنیا می‌فروشند. و در چنین شرائط و موقعیّتی، همان طور که نمک در آب حلّ می‌شود، دل مؤمن و اندرون او آب می‌شود و حلّ می‌گردد؛ چون منکرات را در برابر دیدگان خود می‌بیند، و قدرت تغییر و اصلاح آن‌ها را ندارد**.

**در آن وقت افرادی که بر مردم حکومت دارند و زمام آن‌ها را در دست داشته و بر آن‌ها ولایت و سیطره دارند عبارتند از حاکمانی که همۀ آن‌ها ستم‌کار و ظالمند، و وزرائی که فاسقند، و حکّام و استانداران و فرماندارانی که همه اهل جور و ستم هستند، و امینه‌ایی که همه اهل خیانتند.**

**در آن موقعیّت کارهای بد و ناپسند در بین مردم به صورت کارهای شایسته و پسندیده در‌اید؛ و کارهای پسندیده و نیکو به صورت کارهای نکوهیده و ناپسند جلوه کند. و مردمان خیانت‌پیشه مورد وثوق و امانت واقع شوند؛ و به افراد امین و درست‌کار نسبت خیانت داده شود. و مرد دروغ‌گو را تصدیق کنند و به دروغ‌های او مُهر صحّت و درستی بنهند؛ و مرد راست‌گو و درست‌کار را دروغ‌گو شمارند و به گفتار او ترتیب اثر ندهند.**

**در آن هنگام زنان بر مردان حکومت می‌کنند، و با کنیزان مشورت می‌نمایند. (یعنی در امور سیاسی، کنیزان که در خانه‌های آن‌ها هستند، مورد مشورت قرار می‌گیرند.) و بچّه‌ها، که کنایه از افراد بی‌بصیرت و بی‌دانش باشد، بر منبرها بالا می‌روند و برای مردم خطبه می‌خوانند، و زمام امور تبلیغاتی مردم را این افراد کم تجربه و کم خرد در دست می‌گیرند. و دروغ‌گویی و دروغ پردازی از کارهای طُرفه و فکاهی و ظریف شمرده می‌شود. و دادن زکوه مال را ضرر، و غرامت می‌پندارند، و هر گونه دسترسی به بیت المال و ربودن اموال عامّه را غنیمت و بهره می‌شمارند. مردم با پدر و مادر خود جفا می‌کنند و به آن‌ها بی‌اعتنائی نموده، آنان را سبک**

**می‌شمرند و از اداء حقوق واجبه و مستحسنه آن‌ها بر نمی‌آیند ولیکن با دوستان خود احسان و نیکوئی می‌نمایند. و ستاره دنباله دار در آسمان طلوع می‌کند.**

**در آن زمان زنان با شوهرانشان در امور خارج از منزل مانند تجارت شرکت می‌کنند. و باران در تابستان می‌بارد. و مردمان بزرگ و بزرگوار پیوسته مورد خشم و غضب و غیظ قرار می‌گیرند. و مردم بی‌چیز و تنگدست مورد اهانت و تحقیر قرار می‌گیرند. در آن زمان بازارها به هم نزدیک می‌شوند و در صورتی که محلّ خرید و فروش بسیار است همه مردم از کار و کسب خود در گله و شکوه هستند، یکی می‌گوید: من چیزی نفروختم، و دیگری می‌گوید: سودی نبردم؛ و در آن وقت می‌نگری که تمام مردم در مقام گلایه از خدا و مذمّت او هستند.**

**در آن زمان بر مردم حکومت می‌کنند کسانی که اگر مردم برای دفاع از حقوق خود و برای حقّ اوّلیّه خود و کوچکترین مطلبی که در آن شائبه سیادت و حرّیّت و آزادی فکر باشد، سخن گویند، آن‌ها را می‌کشند، و اگر مردم سکوت هم اختیار کنند، آنان اموال و نفوس و أعراض ایشان را مباح می‌شمرند، و برای استفاده از کار و زحمت و دسترنج آن‌ها از خوردن خون آن‌ها دریغ نمی‌کنند، و زنان و دختران ایشان را به بیگاری می‌برند و اعمال منافی عفّت انجام می‌دهند و احترام آن‌ها را پایمال می‌کنند، و خون مردم بیچاره و ضعیف را بی‌محابا و بدون پروا می‌ریزند، و در دل‌هایشان از خوف و دهشت و هراس به اندازه‌ای وارد می‌کنند که هیچکس حقّ نفس کشیدن ندارد.‌‌ای سلمان! در آن زمان تمام مردم رعیّت، ترسناک و خائف و وحشت زده و هراسناک خواهند بود.**

**در آن زمان چیزی را از طرف مشرق برای مردم می‌آورند و چیز دگری را از طرف مغرب و بدینوسیله امّت مرا رنگ می‌کنند؛ پس‌‌ای وای بر ضعیفان امّت من از دست این ستمگران، و‌‌ای وای بر ایشان از خدا؛ به افراد کوچک و زیردست رحم نمی‌آورند، و بزرگان را توقیر و احترام نمی‌کنند و از خطاکار و شخصی که در امور شخصی بدی کند در نمی‌گذرند و او را مورد عفو و اغماض خود قرار نمی‌دهند. گفتار آنان همه فحش و زشتی است. هیکل آنان هیکل آدمی است ولی دل‌های آن‌ها دل‌های شیاطین است.**

**در آن وقت مردها به مردها اکتفا می‌کنند، و زن‌ها به زن‌ها اکتفا می‌نمایند. و در آن زمان همان طور که زن در خانه شوهرش مورد حفظ و حراست واقع می‌شود که کسی به او تعدّی نکند و در استمتاعات اختصاص به مرد خود داشته باشد، همینطور افرادی، جوانان تازه به سنّ رسیده و أمرد (زن‌صفت) را به خود اختصاص داده در اعمال نامشروع مورد حراست و حفظ خود قرار می‌دهند تا کسی دیگر به آن‌ها توجّهی نکند. مردها خود را شبیه به زنان می‌کنند، و زنان خود را شبیه به مردان می‌نمایند. و افرادی که دارای رَحِم هستند و برای تولید مثل آفریده شده‌اند که منظور زنان می‌باشند، سوار بر زین‌ها( اسب‌ها و امروزه زینه‌ای دوچرخه‌ها!) می‌شوند؛ پس بر آن زنان از امّت من لعنت خدا باد.**

**در آن وقت مساجد را زینت می‌کنند همچنان‌که معبدهای نصاری و یهود را زینت می‌کنند، و قرآن‌ها را به زیور و شکل و نقّاشی‌ها آراسته و پیراسته می‌کنند، و مناره‌ها و مأذنه‌های مساجد را بلند می‌سازند تا إشراف بر خانه‌های اطراف پیدا می‌کند، و صف‌های نماز جماعت بسیار می‌شود و مردم در این نمازها زیاد شرکت می‌کنند ولی با دل‌هایی پر از کین و حسد و عداوت با یکدیگر، و با زبانه‌ایی منافقانه و سخنه‌ایی مزوّرانه و آلوده به نیّت‌های فاسده.** **در آن وضعیّت، مردان امّت من خود را به طلا زینت می‌کنند، و لباس حریر و دیبا می‌پوشند، و پوست پلنگ را برای خود جامه می‌کنند.** **در آن موقع رباخوری در بین مردم ظاهر و آشکارا می‌گردد، و مردم با یکدگر با غیبت و رشوه معامله می‌کنند. و دین در نزد مردم ضعیف و به درجات نازلی پائین می‌آید، ولیکن دنیا قویّ و به درجات عالی در بین مردم بالا می‌رود.** **در آن زمان طلاق زیاد واقع می‌شود، و حدّ الهی جاری نمی‌گردد؛ و این‌ها ابداً به خداوند ضرری نمی‌رساند.** **در آن زمان زنان آوازه خوان در بین مردم به هم می‌رسد، و استعمال آلات موسیقی رواج پیدا می‌کند، و بر مردم، شریرترین افراد از امّت من حکومت می‌کنند.** **در آن زمان، اغنیاء و ثروتمندان امّت من که به حجّ می‌روند برای تفریح و تفرّج است، و حجّ متوسّطین از امّت برای تجارت و خرید و فروش است، و حجّ فقراء از امّت من برای خودنمائی و صیت و شهرت است. در آن هنگام بسیاری از افراد مردم قرآن را برای غیر خدا یاد می‌گیرند، و قرآن را به صورت آهنگ موسیقی در مزمار و آلات موسیقی می‌نوازند. و دستجات و گروه‌هایی هستند که برای غیر خدا به دنبال علوم دینیّه اسلامیّه می‌روند و برای فقاهت تلاش می‌کنند. و اولاد زنا در بین مردم بسیار پدید می‌آید. و قرآن را به صورت لهو و با صوت تغنّی غیر مشروع می‌خوانند. و همگی مردم برای رسیدن به دنیا و شئون دنیا کوشش می‌کنند و مسابقه می‌دهند، و سعی می‌کنند تا بتوانند در امور دنیا از یکدیگر پیشی گیرند.**

**در آن زمان پرده عصمت مردم پاره می‌شود، و محرّمات الهیّه (یعنی هرچه که خدا حرام دانسته است) به جای آورده می‌شود، و حریم عفاف دریده می‌گردد، و معصیت‌های خدا رائج می‌گردد، و بدان و اشرار بر اخیار و خوبان تسلّط پیدا می‌کنند، و دروغ علناً رائج و در بین توده مردم شایع می‌شود، و لجاج و خودسری و استکبار ظاهر می‌گردد، و نیازمندی و احتیاج، همه توده‌ها را فرا می‌گیرد. مردم به لباس خود بر یکدیگر فخریّه و مباهات می‌کنند، و بارانه‌ای فراوان در غیر فصل باران پیدا می‌شود، و اشتغال به لهو و لعب از قبیل بازی کردن با باطل و تار و آلات موسیقی را امری پسندیده و نیکو می‌شمرند و امر به معروف و نهی از منکر را گذشته از آنکه به جای نمی‌آورند، امر نکوهیده و ناپسند می‌دانند. زمانه و وضعیّت محیط در آن زمان به قدری انحطاط پیدا می‌کند که مردمان مؤمن و استوار با ایمان راستین در آن زمان از تمام افراد امّت پست‌تر و حقیرتر و ذلیل‌تر خواهند بود. و در بین زهّاد و عباد و همچنین در بین علماء و قُرّائشان حسّ بدبینی و بدخواهی ظهور نموده و پیوسته در صدد عیب‌جوئی و ملامت از یکدگر بر می‌آیند. این چنین افرادی با چنین روحیّه و عادتی و با چنین ملکات و صفاتی در ملکوت آسمان‌ها به أرجاس و انجاس یعنی موجودات پلید و کثیف و نجس خوانده می‌شوند.** **در آن هنگام افراد ثروتمند و متموّل بیش از همه کس از فقر نگرانند، به فقراء و ضعفاء کمکی نمی‌شود و کسی بر آنان رحمت نمی‌آورد، حتّی افراد سائل در طول مدّت یک هفته که از این جمعه تا آن جمعه باشد سؤال می‌کنند و کسی پیدا نمی‌شود که در دست آنان چیزی گذارد.**

**در آن موقعیّت «رویبضه » تکلّم می‌کند و سخن می‌گوید: سلمان گفت: فدایت شود پدرم و مادرم،‌ای رسول خدا! مراد از رویبضه چیست؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: در امور اجتماعی مردم و اوضاع عامّه کسی تکلّم می‌کند و ارشادات مردم را به عهده دارد که شان او ارشاد و هدایت و ولایت بر مردم نیست. چون این قضایا واقع گردد و این علائم تحقّق یابد دیگر مدّت درازی به طول نمیانجامد، بلکه درنگ نمی‌کنند مردم، مگر زمان اندکی که ناگهان زمین صیحه عجیبی می‌کشد، و این صدا و صیحه به طوری تمام بسیط زمین را فرا می‌گیرد که هر کس چنین می‌پندارد که این صیحه در ناحیه و موطن او واقع شده است. و پس از صیحه به قدری که خداوند اراده‌اش تعلّق گیرد، باز مردم در روی زمین درنگ می‌کنند، و در این اقامت و درنگ دچار گرفتاری‌ها و مشقّات و تکان‌ها می‌گردند. و زمین پاره‌های جگر خود را بیرون می‌ریزد، و منظور از پاره‌های جگر طلاها و نقره‌هاست. حضرت رسول اکرم در این حال با دست خود اشاره کردند به ستونه‌ایی که در آنجا نصب شده بود و فرمودند: پاره‌های جگر زمین و قطعات طلا و نقره مثل این ستون‌ها. امّا در آن روز، دیگر طلا و نقره فائده‌ای ندارد، و اینست معنای گفتار خدای تعالی: فَقَدْ جاء أَشْرَاطُهَا پس به درستی که حقّاً علائم قیامت به وقوع پیوسته است.»**

«**ساعت قیامت فرا نمی‌رسد مگر آنکه ده آیه از آیات الهیّه به ظهور می‌پیوندد: دجّال، و پیدایش دودی در آسمان، و طلوع خورشید از مغرب، و پیدا شدن دابّةُالارض (حیوانی عجیب و عظیم که از زمین بیرون می‌آید)، و خروج یأجوج و مأجوج، و سه شکاف و فرو رفتگی در زمین: یک فرو رفتگی در ناحیۀ مشرق و یک فرو رفتگی در ناحیۀ مغرب و یک فرو رفتگی در جزیرةالعرب، و آتشی از آخر و نهایت عدن پیدا می‌شود که مردم را به سوی محشر سوق می‌دهد؛ هر جا که مردم پائین آیند، آن هم با مردم پائین می‌آید، و هر جا که مردم قیلوله کنند (یعنی برای استراحت قبل از ظهر بیارمند) آن هم با آنان قیلوله می‌نماید.» باری، از علائم ظهور قیامت در این حدیث 9 عدد بیان شده است، و البتّه دهمی نزول حضرت عیسی بن مریم علی نبیّنا و آله و علیهما السّلام است.**»

**«پیش از پایان جهان، بر اساس روایات اسلامی، تحوّلات زیر صورت می‌پذیرد: ظهور پیامبر آخِرُالزَّمان- شقُّ‌القمر- ظهور دجّال- رواج دروغ و افترا- حلال شدن رشوه- سوارشدن زنان بر وسائل سواری- رجوع به زنان برای مشورت- مشارکت زنان درامور تجاری- شباهت مردان به زنان- شیوع لواط و سحق- شیوع بیماری‌های صعب‌العِلاج- خروج۶۰ نبی کذّاب- رواج فساد- قحطی- خروج سفیانی- قتل حسنی- قتل نفس ذکیّه (زکیّه درست است- مؤلّف) (هاشمی)- خروج یمانی- نزول عیسی- قیام مهدی- ظهور مغربی- رَجعَت علی بن ابیطالب و حسین بن علی- دابَّةُ الارض- فراگیری دود**.»

**\*\*\***

**الف2) اسامی توصیفی، حوادث کُلّی، و وقایع جزئی یوم قیامت به طور فشرده**

**الف2-1) اسامی توصیفی:**

**توصیفات: روز جزا، روز موعود، روز جدایی، روز دشوار، روز قطعی و حتمی، روز جاودانگی، روز رستاخیز، روز تهدید، روز بسیار بزرگ، روز بدفرجام، روز بسیار دردناک، روز محاسبه، روز رستاخیز مردم، روز ملاقات، روزی که نزدیک است، روزی که حسرت‌ها دارد، روز وقت معلوم، روز گران‌بار.**

**الف2-2) حوادث بزرگ‌مقیاس قیامت:**

**در یوم قیامت: نظام دنیا کاملا از بین می‌رود؛ آسمان شکافته می‌شود؛ نظام آسمان در هم پیچیده می‌شود؛ آسمان مانند چیز گداخته می‌شود؛ آسمان‌ها به دست راست خدا پیچیده می‌شود؛ کُرات آسمان شکافته می‌شوند؛ اجرام سماوی نابود می‌شوند؛ پاره‌های ستارگان آسمان به زمین سقوط می‌کنند؛ منظومۀ شمسی از هم گسیخته می‌شود؛ خورشید خاموش می‌شود؛ خورشید تاریک می‌گردد؛ خورشید از مغرب طلوع می‌کند؛ خورشید و ماه با هم جمع می‌شوند؛ ماه و ستارگان تاریک می‌شوند؛ ستارگان خاموش می‌شوند؛ دود صفحۀ آسمان را می‌پوشاند؛ آسمان و زمین ساختاری نوین پیدا می‌کنند؛ زمین یکسره در قبضۀ قدرت خدا قرار می‌گیرد؛ زلزلۀ سخت همۀ زمین را فرامی گیرد؛ زلزلۀ عظیم و ویرانگر رخ می‌دهد؛ لرزش و غرّش عالم‌گیر رخ می‌دهد؛ زمین و کوه‌ها به شدت می‌لرزند؛ زمین می‌لرزد و بارهایش خارج می‌شود؛ کوه‌ها متلاشی می‌شوند؛ کوه‌ها از جای خود کنده می‌شوند؛ کوه‌ها چون ذرّات معلّق در هوا می‌شوند؛ کوه‌ها به صورت گرد و غبار پراکنده می‌شوند؛ کوه‌ها برچیده می‌شوند؛ کوه‌ها مانند پشم حلّاجی شده به دست باد حرکت می‌کنند؛ کوه‌ها به صورت تودۀ شن متراکم در می‌آیند؛ کوه‌ها شبیه یک سراب در بیابان خشک باقی می‌مانند؛ کوه‌ها به حرکت در می‌آیند؛ کوه‌ها در هم کوبیده می‌شوند؛ زمین و کوه‌ها در هم کوبیده می‌شوند؛ دریاها منفجر می‌گردند؛ دریا‌ها آتش می‌گیرند؛ دریاها خشک می‌شوند؛ دریاها به هم می‌پیوندند؛ دریاها به غلیان و جوشش در می‌آیند؛ آب سراسر خشکی را فرامی‌گیرد؛ زمین صاف و هموار می‌شود؛ حرکت دورانی شدیدی رخ می‌دهد؛ زمین به زمینی دیگری تبدیل می‌شود؛ زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود.**

**الف2-3) حوادث حدّ متوسّط قیامت:**

**در روز قیامت: در صور (شیپور) دمیده می‌شود؛ جمیع خلایق در اثر صیحۀ بزرگ می‌میرند؛ مردگان از قبر خارج می‌شوند؛ مردگان از قبر بیرون می‌آیند و به سوی پروردگارشان جاری می‌شوند؛ ترازوهای متفاوت عدل بر پا می‌گردد؛ به حساب اعمال افراد رسیدگی می‌شود؛ شاهدان (بر اعمال انسان) از خارج و داخل وجود آدمی سر برمی‌آورند؛ اسرار درون همگان آشکار می‌شود؛ هیچ چیز از هیچ کس مکتوم نمی‌ماند؛ همۀ مردم چون مستان به نظر می‌رسند؛ همه از پل صراط عبور می‌کنند؛ انسانه‌ای والایی در نقاط بلند از عرصۀ محشر قرار می‌گیرند؛ حضرت محمّد پیشاپیش بهشتیان به سوی بهشت حرکت می‌کند؛ پیامبر و رستگاران از حوض کوثر آب می‌نوشند؛ جانداران آسمان و زمین می‌میرند؛ اهل آسمان و زمین را فَزَع اکبر (ترس عظیم) در بر می‌گیرد؛ هر شیر دهنده از فرزند شیرخوارش غافل می‌شود؛ هر آبستنی بار خود را فرومی‌نهد؛ همۀ موجودات آسمان و زمین تبدیل می‌گردند؛ حقیقت اشیاء ظاهر می‌شود؛ پرده‌ها کنار می‌رود و آنچه پشت آن است دیده می‌شود؛ دروغ‌گویان روسیاه می‌شوند؛ از بینی و گوش‌ها و پشت کافران دود بیرون می‌آید.**

**الف2-4) حوادث کوچک مقیاس قیامت:**

**در روز قیامت: آنچه در سینه‌ها است پدیدار می‌شود؛ زمین اخبار خود را می‌دهد؛ انسان از خود می‌پرسد چه خبر است؟؛ از نعمت‌های خداوند بازخواست می‌شود؛ کسی بند کسی را باز نمی‌کند؛ هر امّتی با امام خود می‌آید؛ اعضا و جوارح و پوست بدن شهادت می‌دهند؛ برخی کورند زیرا در دنیا خدا را فراموش کرده بودند؛ برخی به صورت بوزینه و یا سایر حیواناتند به دلیل اعمالشان؛ دل‌ها به حنجره می‌رسد و آرزوی بازگشت به دنیا می‌شود؛ انسان به کارهای از پیش فرستاده‌اش می‌نگرد؛ پرده‌ها کنار می‌رود و اسرار فاش می‌شود؛ مردم همانند پروانه‌‌های پراکنده مبهوت می‌شوند؛ انسان از برادر و مادر و پدرش می‌گریزد؛ بین کسانی جدایی رخ می‌دهد؛ کسی سخن نمی‌گوید؛ اوضاع برای کافران سخت و دردناک می‌شود؛ اوضاع سخت و دشوار می‌شود؛ مردم از گور شتابان بیرون می‌آیند؛ مردم درمی‌یابند که در دنیا باخته‌اند؛ هیچ کس مالک چیزی نمی‌شود؛ خداوند پیامبران و مؤمنان را خوار نمی‌کند؛ مردگان گردهم می‌آیند؛ زنان و مردان با ایمان برای اعمال شایسته‌اشان با نور خویش که در پیش آنان است، حرکت می‌کنند؛ جملگی حاضر می‌شوند؛ تکذیب‌کنندگان معاد با شدت و عنف به دوزخ پرتاب می‌شوند؛ مردگان از گورها بیرون می‌آیند؛ فریاد رستاخیز (صیحه) شنیده می‌شود؛ مردم یکدیگر را می‌خوانند؛ به حساب‌ها رسیدگی می‌شود؛ گواهان برای گواهی برمی‌خیزند؛ روح و ملائک به صف می‌آیند؛ داد و ستدها و روابط سود نمی‌دهد؛ چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه می‌شود؛ رستاخیز برپا می‌شود؛ دیدگان خیره می‌شود؛ خدا با عهدشکنان حرف نمی‌زند؛ خدا با کافران سخن نمی‌گوید؛ خدا به کافران نگاه نمی‌کند؛ خدا کافران را پاک نمی‌کند؛ بین یک عده داوری می‌کند؛ خیانت‌کاران با خیانتشان به محشر می‌آیند؛ یهودیان به سخت‌ترین عذاب‌ها محکوم می‌شوند؛ پرهیزگاران از کافران برتری می‌یابند؛ به افراد مطابق کارهایشان پاداش داده می‌شود؛ به گردن بخل‌ورزان طوق انداخته می‌شود؛ پاداش همۀ جانداران به طور کامل داده می‌شود؛ یک عده رسوا می‌شوند؛ مؤمنان گرد‌هم جمع می‌شوند؛ کسی از خیانت‌کاران گنه‌کار جانبداری نمی‌کند؛ کسی از خیانت‌کاران گنه‌کار حمایت نمی‌کند؛ حضرت مسیح نیز به صحنه می‌آید و شهادت می‌دهد؛ زیورها و روزی‌های مؤمنان در این دنیا عیناً به آنان بازگردانده می‌شود؛ دروغ‌بندان به خدا گمان بدی دارند؛ خدا بین اختلافات بنی اسرائیلیان داوری می‌کند؛ لعنت بدرقۀ قوم هود می‌شود؛ هود پیشاپیش قومش به سمت آتش می‌رود؛ خدا اختلافات فریب‌کاران را توضیح می‌دهد؛ خدا نامۀ بگشودۀ گناه‌کاران را بیرون می‌آورد؛ پیش از قیامت خدا اهالی شهرها را هلاک می‌کند و یا سخت عذاب می‌نماید؛ خدا گمراهان را در حالی که کور و کر و لالند و صورت‌هایشان برزمین است بر میانگیزد؛ هر بار که آتش دوزخ کم می‌شود خدا آن را زیاد می‌کند؛ خدا برای گمراهان ارزشی قائل نمی‌شود؛ مُجرمان تک تک به سوی خدا می‌روند؛ گمراهان بار گناهان خود را بر دوش می‌کشند و در همان حالت باقی می‌مانند؛ ترازوهای عدالت بر پا می‌شود؛ خدا خودش به حسابرسی می‌پردازد؛ خدا به گمراهان عذاب آتش سوزان می‌چشاند؛ خدا میان یهودیان و صابئان و مسیحیان و زرتشتیان و مشرکان داوری می‌کند؛ خدا در مورد اختلافات مؤمنان داوری می‌کند؛ عذاب کافران دو چندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌مانند؛ کافران پیشوایان دوزخیان می‌شوند؛ کافران یاری نمی‌شوند؛ روی کافران زشت می‌شود؛ دنیادوستان به دوزخ احضار می‌شوند؛ از دروغ‌گویان در مورد آنچه می‌گفته‌اند، پرسیده می‌شود؛ بعضی، بعضی دیگر را انکار می‌کنند؛ بعضی بعضی دیگر را لعنت می‌کنند؛ پروردگار در مورد اختلافات مردم داوری می‌کند؛ ناباوران شرک شما (مؤمنان؟) را انکار می‌کنند؛ زیان‌کاران به خود و کسانشان زیان می‌رسانند؛ عده‌ای با دست‌های بسته می‌خواهند با صورت از گزند عذاب بگریزند؛ به ستم‌کاران گفته می‌شود دستارود خود را بچشند؛ معامله‌گران پیش پروردگارشان مجادله می‌کنند؛ خدا برای ستم‌کاران آنچه را که تصورش را نمی‌کردند آشکار می‌کند؛ ایمن‌شدگان بهتر از دوزخیان هستند؛ ستم‌کاران وقتی آتش را می‌بینند فروتن می‌شوند و زیر چشمی نگاه می‌کنند؛ گرویدگان می‌گویند زیان‌کاران خودشان و کسانشان را دچار زیان کرده‌اند؛ خدا در مورد اختلافات بین بنی‌اسرائیل داوری می‌کند؛ خدا نفس‌پرستان را گرد می‌آورد؛ خدا کافران را از کار و کردارشان آگاه می‌سازد؛ خویشان و فرزندان مؤمنان به آنان سود نمی‌رسانند؛ خدا میان مؤمنان داوری می‌کند.**

**الف2-5) چند سؤال:**

**اکنون با نهایت خلوص نیّت و نیز با ادای احترام به عظمت کلام الله مجید که تلاش فرموده با عطف نظر مسلمانان به حوادث عظیم آسمانی و وقایع عجیب زمینی فکر و ذکر آنان را متوجّه عظمت و هیمنۀ یوم موعود آتی و ظهور بدیع حضرت منجی بنماید، چند سؤال را در رابطه با مفاهیم و مضامین سه مبحث قبلی مطرح می‌نماییم و از خوانندۀ گرامی خالصانه تقاضا می‌کنیم بدون تعصّب و جانبداری، سعی نماید بر اساس عقل و خرد خدادادی و علم و دانش بشری، در ذهن و دل خود به آن‌ها پاسخ گوید.**

1. **وجداناً چگونه می‌توان میان حوادث بزرگ‌مقیاس و حوادث حدّ متوسّط و حوادث کوچک‌مقیاسی که همه، هم‌زمان، در یوم قیامت رخ می‌دهند، ارتباطی منطقی و معقول برقرار کرد؟ با نگاهی دقیق به کلّیّات و جزئیّات این وقایع عجیبۀ غریبه، متوجّه می‌شویم که از سه حالت خارج نیست: یا باید آن‌ها را حوادث و جریاناتی بی‌معنی و بی‌مورد تلقّی کنیم که این به نفی حقانیت و اصالت کلام الله مجید، و حتی نفی علم و حکمت حضرت الوهیت منتهی می‌گردد؛ و یا باید نفی عقل و شعور و علم و دانش بشری را بنماییم که این هم به نفی تمامیّت تاریخ بشریّت و کُلّ جریان مدنیّت منجر می‌شود، و یا باید بپذیریم که این گونه حوادث و وقایع در واقع نمادهایی برای جریان‌ها و پدیده‌هایی روحانی هستند و عمداً طوری طرّاحی و تبیین شده‌اند که بشر عادی از عهدۀ درک و فهم آن‌ها بر نیاید. به عبارت دیگر، قرآن مجید می‌خواسته هم به عظمت یوم‌الله آتی اشاره کند و هم به قصد محافظت مقصود از دستبرد جاه‌طلبان و تمامیّت‌خواهان، آن را در پردۀ ابهام و رمزوراز بپوشاند، و هم کُلّ حادثه را در قلوب و اذهان نسل‌های متوالی مسلمان زنده نگهدارد؛ آیا این خود جلوه‌ای از اعجاز کلام الله مجید نیست؟ امّا چه کسی می‌تواند رمز این حوادث را بگشاید و راز این وقایع را بیان دارد؟ معلوم است، فقط کسی که از جنس روحانی و ماهیّت معنوی خود حضرت رسولُ‌الله باشد؛ و آن نبود مگر حضرت ربّ اعلی (صور اوّل) و حضرت بهاءالله (صور دوّم). آیا انصافاً مندرجات متون و مقالات فصل آتی نمی‌تواند شرح و بسطی عُقَلایی و انسانی و حتی علمی از این حوادث متعدّدۀ متضادّه تلقی شود؟ آثار و نصوص بهایی و تحقیقات و تتبّعات مطّلعین و محقّقین بهایی، به واقع از یک طرف این بار سنگین ذهنی- فرهنگی را از روی وجدان مسلمانان جهان برداشته‌اند و از طرف دیگر، عظمت و اعجاز قرآن مجید را اثبات و ایضاح نموده‌اند؛ جریانی که این سِفر مبین را از تیررس خداناباوران و اسلام‌ستیزان و کجاندیشان نجات بخشیده و وقر و منزلتش را به جهانیان نشان داده و همچنان می‌دهد.**
2. **وقتی جامعۀ اسلامی به چنین انحطاطی اخلاقی و اجتماعی و سیاسی که شفاف و علنی در سخنان حضرت رسولُ‌الله مطرح شده گرفتار گردد، آیا برای حل و فصل و رتق و فتق آن باید یک "قیامت فیزیکی" رخ دهد و زمین و آسمان به هم بخورد و همۀ موجودات از میان بروند؟ مثلا وقتی مردان با زنان مشورت می‌کنند و یا به فقرا و ضعفا کمکی نمی‌شود، برای حلّ چنین مسائلی (البته اگر مورد اوّل مسئله تلقی گردد، از لحاظ معیارهای امرالهی اصل و ضرورت مشورت، مرد و زن نمی‌شناسد) باید نظام هستی برچیده شود و منظومۀ شمسی منهدم گردد!؟ آیا میسّر نیست که مطابق سنّت الهی و روال تاریخی، یک "قیامت ظهوری" پیش‌آید و یک مُنجی و مُصلح الهی و روحانی ظاهر شود و به تأییدات خداوند و افاضات بی‌مانند، آن انحطاط را به اعتلا تبدیل نماید و آن ذلّت را به عزّت تغییر دهد؟ آیا قیامت با این شاخص‌های عجیبۀ عظیمه در واقع نوعی بیان قیام حضرت موعود به امر الهی نیست؟ آیا با ترویج تعالیم مظهر جدید الهی و استقرار نظم بدیع بهایی، این معایب و مفاسد از میان نخواهد رفت؟**
3. **در بعضی علائم قیامت صحبت از این است که مهدی موعود قبل از آن وقوعات عظیمۀ عجیبه ظاهر می‌شود و سپس قیامت رخ می‌دهد و حتی در بعضی گفتارها، ظهور مهدی و وقوع قیامت، توأمان ذکر شده است، یعنی دو حادثه هم‌زمان رخ می‌دهد، به این ترتیب چه ثمر و اثری از این ظهور نمایان خواهد شد و چه فایده‌ای بر آن مترتّب است هنگامی که بعد از آن و یا همزمان با آن، قیامت با آن ابعاد مخرّب آسمانی و نمودهای موحش زمینی رخ خواهد داد؟**
4. **اگر قرار است بعد از درهم کوفته شدن کل عالم فیزیکی، و برچیده شدن نظام هستی، یک جهان تازه، و با شکوه و جمال بیاندازه خلق شود، چرا همین عالم فعلی نباید به آن تبدیل گردد؟ آیا ثمرات ظهور 124 هزار پیامبر الهی و برکات بروز این همه علم و دانش بشری، باید سرانجام به چنین نقطۀ شومی منتهی گردد؟ آیا استغفرالله، خداوند عاجز است که مظهر بدیعی مبعوث فرماید تا با تعالیمی جدید، این معایب و مصائب شدید را دفع نماید؟ چه نیازی به وقوع چنان حوادثی وحشتناک است، هنگامی که موعود امم و محبوب عالم با دنیایی از اصول بدیعه و تعالیم جدیده ظاهر شده و تا هم اکنون هم یک جامعۀ بدیع جهانی تشکیل داده است؟ آیا بهتر نیست به جای اعتقادی ضدّ علمی به آن نوع قیامت، و احتجاجی ضدّ عقلی برای توجیه و اثبات آن، این اصول و تعالیم را امتحان کنیم تا ببینیم آیا به تدریج، آن ذلّت عجیب و نکبت وسیع را دفع تواند کرد یا خیر؟**
5. **آیا با تأمّلی هرچقدر هم کوتاه و گذرا، میان نفس وقایع آسمانی و زمینیِ منسوب به قیامت که در مبحث (الف2-2) مطرح شده، تناقضی مشاهده نمی‌شود؟ مثلا وقتی منظومۀ شمسی متلاشی می‌شود، چگونه میسّر است که خورشید از مغرب طلوع کند؟ وقتی پاره‌های ستارگان آسمان به زمین سقوط می‌کنند، چطور ممکن است زمین به نور پرودگارش روشن شود؟ چه کسی و چگونه می‌خواهد این تناقضات علنی را رفع نماید؟ آیا نسبت دادن چنین کارهایی بی‌معنی به خداوند هستی نوعی توهین نیست؟ آیا کودکان هم وقتی خانه‌ای می‌سازند و پس از دقایقی خسته می‌شوند و از روی بی‌صبری و بازیگوشی ناگهان آن را در هم می‌ریزند، همین‌گونه عمل نمی‌کنند؟ آیا معقول این نیست که این حوادث فیزیکی و ظاهری را نمادهایی برای حوادث روحانی و وقایع اجتماعی در نظر گیریم و نه تنها عقل و شعور خود را از فلاکت درگیری ابدی با حلّ و فصل غیرممکن آن‌ها رها سازیم، بلکه به سمت ظهور بدیع الهی که در واقع منشأ و محمِل چنین وقایعی در عالم حقیقی است، رو آوریم و به خدمت آستانش بپردازیم؟**
6. **آیا حوادثی آسمانی و زمینی با ابعاد وسیعی که در اینجا مطرح شده، با عقل و منطق انسانی جور در می‌آید؟ مسلّما چنین نیست، و لهذا هر مسلمان مؤمنی ممکن است امکان وقوع چنین حوادثی متعدّد و بعضاً متناقض را به قدرت لایزال خداوند احاله دهد، در این صورت سؤال بعدی مطرح می‌شود.**
7. **خداوندی که قوانین پایدار طبیعت را به نشانۀ قدرت و مشیّت خود وضع کرده و بر تمامی عالم هستی جاری نموده؛ خداوندی که در سراسر قرآن مجید آدمیان را به کاربرد عقل و خرد و اندیشه توصیه فرموده؛ خداوندی که سیر تکامل بشری را بر روی سیّارۀ زمین برنامه‌ریزی کرده و به قدرت و مَحبَّت و رأفت خود تا به اینجا رسانیده؛ آیا یکباره زیر تمام قوانین و قرارهای ابدی خود می‌زند و بی‌دلیل، همۀ آنچه را که به حکمت خود بنیان نهاده و به مَحبَّت خود پرورانده زیرورو می‌کند؟ به قول ایقان مبارک چه فایده‌ای بر این عمل مترتّب است؛ و آیا نسبت دادن چنین اعمالی به خداوندی که منبع علم و حکمت و دانایی و مظهر عدالت و شفقت و مهربانی است صحیح است؟**
8. **آیا در نفس حوادث انسانی مذکور در مبحث (الف2-3) نیز نوعی تناقض دیده نمی‌شود؟ مثلا چطور ممکن است وقتی همۀ خلایق در اثر صیحۀ بزرگ می‌میرند، زن شیرده از نوزاد خود غافل شود و یا همۀ مردمان چون مستان به نظر آیند؟ و چطور میسّر است وقتی دریا‌ها آتش می‌گیرند، پیامبر و رستگاران از حوض کوثر آب بنوشند؟ آیا عقل حکم نمی‌کند که چنین وقایع منسوب به عالم بشری را نمادین فرض کنیم و به شرایط واقعی و حوادث حقیقی مربوط به ظهور موعود، یعنی حضرت ربِّ اعلی و جمال اقدس ابهی تطبیق دهیم، آیا این عمل سازنده‌تر و خلاق‌تر و مفیدتر است و یا این که این امور را ظاهری انگاریم و با عقل و علم و دانش بشری و روند ترقّی و تکامل انسانی به ستیز برخیزیم؟**
9. **و سؤال اساسی بزرگ این است که چطور می‌توان میان "حوادث فیزیکی" مرتبط با قیامت و "حوادث انسانی" منسوب به رستاخیز، چه از نوع متوسّط و چه از نوع کوچک، ارتباطی معقول بر قرار کرد؟ یعنی وقتی کل نظام عالم هستی منهدم می‌شود و منظومۀ شمسی متلاشی می‌گردد و پاره‌های ستارگان بر زمین سقوط می‌کنند؛ وقتی کوه‌ها غبار می‌شوند و دریاها آتش می‌گیرند؛ وقتی خورشید و ماه و ستارگان تاریک می‌شوند و دود تمامی زمین و آسمان را فرامی‌گیرد، چطور ممکن است همان وقت از بینی و گوش‌ها و حتی پشت! مردم هم دود بیرون بزند؛ و چطور میسّر است همان‌گاه، در روی زمین، صیحۀ عالم‌گیر برپا شود، و مردگان از قبر بیرون بیایند، و زن شیرده از بچه‌اش غافل شود، و زن حامله بچه بیندازد، و مردمان چون مستان به نظر آیند؟ و چه سان عملی است که همان زمان، ترازوهای عدل الهی بر پا شود و به اعمال آدمیان رسیدگی گردد؟ آیا همین عقاید جزمی نیست که علم و دین را که در واقع دو جلوه از یک حقیقت هستند، به نحو ابدی با هم درگیر نموده و نسل‌های تازه را از دین و ایمان بریّ و بیزار نموده؟**
10. **بدیهی است که وقوع چنین حوادث سمایی و وقایعی زمینی که اولاً بعضاً با یکدیگر تناقض ذاتی دارند و ثانیاً با واقعیّات حیات بشری ناسازگارند، تماماً و کاملاً منافی عقل و خرد و عدالت و حکمت است؛ هم عقل و خرد بشری را رد می‌کند که نوعی توهین محسوب است، و هم عدالت و حکمت خداوندی را نفی می‌نماید که نوعی کفر به حساب می‌آید؛ لهذا، آیا نباید چنین بیندیشیم که خداوند حکیم در قرآن کریم، بر اساس حکمت و سیاستی لاهوتی، چنین حوادث متتابع و متناقض عظیمی را به این نیّت مطرح فرموده که عقل و خرد موهوب انسانی امکان وقوع ظاهری آن را نفی کند و در نتیجه، و با باور به این که کلام الهی صرف حقیقت و ظرف حقیقت است، ناگزیر در پی یافتن تعبیری دیگر برای آن‌ها برآید و به این ترتیب، به عظمت یوم‌الله آتی و کبریای ظهورُالله بعدی واقف شود؟ آیا این ترفند و تمهید، خود نوعی معجزۀ کلام‌الله مجید به حساب نمی‌آید؟ به چه طریق دیگری میسّر بوده است که در طول یک هزاره، به طور پیوسته و لاینقطع، اذهان نسل‌های متوالی امّت اسلامی، متوجّه عظمت و بزرگی یوم‌الله موعود باشند؟ آن هم به این امید وطید که به فیض حضور حضرتش فائز شوند و به خدمت آستانش موفق گردند.**

**اهل بهاء باید دست نیایش به درگاه خداوند آفرینش بلند کنند و جبین عبودیّت به آستان حضرت احدیّت بسایند که از جمله، در کتاب مستطاب ایقان، به صرف فضل و رحمت بی‌پایان، اسرار این حوادث عجیبه را بیان فرمود و رموز این وقایع غریبه را افشا نمود و ذهن و روح مردمان را از اسارت در این تنگناهای تاریک رهایی بخشید و بدینوسیله، قوای بدیعۀ ارواح بندگانش را به سوی خدمت به عالم انسانی و افراشتن خیمۀ نظم بدیع جهانی هدایت نمود، روندی که سرانجام زمین را زمینی دیگر خواهد کرد و عالم را عالمی برتر خواهد نمود و ملکوت الهی را بر بستر سیّارۀ خاکی مستقرّ خواهد ساخت.**

**آری، عاقبت منطبق با وعود خداوند وجود، حضرت موعود محبوب از بحبوحۀ قیامت کبری سر بر آورد و خلق جهان را به لِقاءُالله عظمی دعوت فرمود. او به انسان‌ها آموخت که چشم انسانی استطاعت دیدار ذات ازلی را ندارد، لهذا دیدار موعود در واقع معادل دیدار خداوند وجود است؛ چون هم اوست که قائم مقام ذات الهی بر سیّارۀ آبی و صاحب جمیع اسماء و صفات پروردگاری است. عرفان او عین عرفان‌الله است و لقاء او عین لِقاءُالله. سپس با سر انگشت اقتدار، تمامی نمادهای کهن رستاخیزی را محشور نمود و به آن‌ها حیات بدیع عطا فرمود و همراه بندگان مخلصش به خدمت عالم انسانی گسیل داشت. و دیدار خجسته هم کار خود را کرد؛ هزاران نفر را از متن میدان خدمت و فداکاری به بطن میدان شهادت و جانبازی فرستاد؛ کسانی که پس از موهبت لِقاءُالله راهی جز به سمت قربان‌گاه نشناختند؛ پروانه‌سان حول شمع ظهورالله طواف کردند و بی‌مهابا جان باختند. و بدین‌سان نه تنها اسرار رستاخیز کهن افشا گشت، بلکه رازهای رَجعَت نیز عیان و نمایان شد. آخر قربانیان، همان صفات پیشینیان را داشتند و کینه‌توزان هم همان خصوصیّات گذشتگان را. صفات اهورای تاریخ دو باره در هیکل بندگان حضرتش جلوه فرمود و خصوصیّات اهریمنی زمان نیز مجدداً در ابدان دشمنانش حلول نمود؛ و این‌گونه راز بِعثت و رَجعَت پدیدار گشت. سپس حضرت موعود به گسل عظیم ختمیّت تجلّی، که چنان غم‌آلود مسلمانان را از معرفت موعود محروم کرده بود، پرداخت و به واسطۀ ایقان شریف، پلی رستاخیزی بر فراز آن بر پا کرد و همۀ عالمیان، بخصوص مسلمانان، و بالاخص شیعیان را دعوت نمود از آن عبور کنند و در آن سویش، جلوه و جمال ملکوت‌الله را تماشا نمایند، ملکوتی که حقیقتش در کنه آیات بی‌شمارش مذکور و محفوظ است، امّا به همّت و درایت و ایثار و جدّیت مؤمنان و بندگانش روزی بر بستر این عالم عنصری مستقر خواهد شد؛ و همان است که زمین را زمینی دیگر خواهد کرد و بشر را بشری برتر خواهد نمود. پس از گشت‌وگذاری دل‌آزار در آینده‌ای تاریک و غم‌بار که ناشی از سوء تعبیر قیامت عظیم قرآنی بوده، تودۀ مسلمانان را دچار وحشت و ترس از آینده‌ای تصوّری نموده است؛ بهتر است اکنون، مبتنی بر فقراتی مصرّح از نصوص مبارکۀ این دور نورانی، نگاهی هرچند گذرا، به افق‌های روشن آینده بیفکنیم، تا جانی تازه بگیریم و فهمی بیاندازه حاصل نماییم.**

**الف2-6) آیندۀ جهان و انسان:**

**الف2-6-1) از آثار حضرت بهاءالله:**

1. **«فسوفترى کلَّ الارض جنّة الابهى، کذلک رُقم من قلم الامر علی لوح قویم.»(آثار قلم اعلی1، فقرۀ3، ص44، لوح رئیس) (مضمون: به زودی سیّارۀ زمین را چون بهشت برین مشاهده خواهی كرد، این چنین با قلم امر بر لوح قویم رقم زده شد.)**

**الف2-6-2) از آثار حضرت عبدالبهاء:**

1. **«جمال مبارکندای الهی به این مقصد بلند فرمودند تا عالم انسانی جهان آسمانی گردد؛ ناسوتی لاهوتی شود؛ ظلمانی نورانی گردد؛ شیطانی رحمانی شود.»(پیام آسمانی2، ص368)**
2. **«عنقریب این آهنگ ملکوتی (ظهورالهی) عالم انسانی را سرمست نماید وجنّت ابهی به کمال شکوه، در قطب عالم خیمه افرازد؛ هنالک یفرحُ المؤمنون و ینشرحُ قلوبُ المخلصین.»(پیام آسمانی2، ص116) (مضمون بخش عربی: در آن وقت مؤمنان مسرور خواهند گشت و قلوب مخلصان شادمان خواهد شد.)**
3. **«باید به جان و دل بکوشیم تامواهب الهیّه در حقیقت انسانیّه، به کمال قوّت، جلوه کند؛ تا بشر آینۀ ملکوت ربّ جلیل گردد و عالم ناسوت آینۀ ملکوت شود؛ آن وقت سعادت دنیویّه، سعادت اخرویّه، مواهب الهیّه، روحانیّت عظمیه، نورانیّت ملکوتیّه از برای عالم بشر حاصل گردد.»(خطابات مبارکه2، صص185- 181- پیمام آسمانی2، ص33)**
4. **«دعا می‌کنم که ملکوت الهی بر زمین مستقر شود و اشعۀ شمس حقیقت تمام ظلمت را زایل نماید.»(ترجمه) (گفتارهای پاریس، بند‌4، خیابان کامئون، 13 نوامبر 1911)**
5. **«زمانی که همۀ اهل عالم در ملکوت ابهی، در ظل خیمۀ وحدت مجتمع شوند، بهشت موعود بر زمین مستقرّ خواهد شد.»(ترجمه) (گفتارهای پاریس، جمعه، 20 اکتبر 1911)**
6. **«در این دو ظهور (دو ظهور متوالی در آخر زمان)مُلك آئینۀ ملكوت شود؛ ناسوت سریر لاهوت گردد.»(مفاوضات مبارك، ص31-30)**
7. **«آثار ظهور در کلّ مراتب وجود ظاهر و باهر شود و عالم مُلکی آینۀ ملکوت گردد؛ آن وقت جهان جنّت ابهی شود.»(منتخباتی از مكاتیب حضرت عبدالبهاء2، فقرۀ232)**
8. **«(از جمله در اثر مساعی تبلیغی احبای آمریکا) آثار عظیمه ملکوت‌اللّه جلوه نمایدجسم مطابق جان گردد و ظاهر عنوان باطن شود و آئینۀ ملک مرآت ملکوت گردد.»(مكاتیب عبدالبهاء3، ص50- لوح چهارم از سری دوّم الواح تبلیغی، 15 فوریه ‌‌1917)**
9. **«عنقریب بسیط غبراء محیط سماء گردد و کشور خاک سپهر افلاک شود؛ آب جوی، ماء مَعین شود و شعلۀ دلجوی، نور مُبین.»(منتخباتی از مكاتیب حضرت عبدالبهاء4، فقرۀ189، ص270)**
10. **«روی زمین بهشت برین گردد و جهان ناسوت آئینۀ ملکوت شود.»(حضرت عبدالبهاء، مندرج در قرن بدیع، ترجمۀ مودّت، ص565)**
11. **«بیت‌العدل مصدر تشریع است و حکومت قوّۀ تنفیذ. تشریع باید مؤیّد تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و مُعین تشریع شود، تا از ارتباط و التیام این دو قوّه،اقالیم، جنّة‌النّعیم و بهشت برین شود.»(حضرت عبدالبهاء، ارکان نظم بدیع، ص214)**
12. **«حال شما (احبای آمریكا) بکوشید جهت جامعه کهروح تعالیم الهیست، در جمیع اقالیم آمریکا انتشار یابد تانورانیّت الهیّه بر ظلمات طبیعیّه غلبه نماید و عالم انسانی روشن گردد.»(حضرت عبدالبهاء، لوح ششم از سری دوّم الواح تبلیغی، 8 مارس 1917)**
13. **«این (انتشار روح تعالیم در جمیع اقالیم آمریكا) است امر عظیم، اگر به آن موفّق شوید،روی زمین بهشت برین شود و تأسیسات ابدیّه گذاشته شود.»(حضرت عبدالبهاء، لوح ششم از سری دوّم الواح تبلیغی، 8 مارس 1917)**
14. **«فیوضات نامتناهی متتابع (است)؛ عنقریب از اشراق نور مبین، روی زمین بهشت برین گردد.»(مكاتیب حضرت عبدالبهاء2، ص279)**
15. **«در آن یومِ خداوند (ظهور جمال مبارک)،روی زمین بهشت برین گردد.»(مفاوضات مبارک، ص45)**
16. **«‌ای ‌امة الله، عنقریب بسیط غبرا را جنّت ابهی مشاهده نمایی و عرصۀ خاک را رشک افلاک ملاحظه کنی.»(مكاتیب حضرت عبدالبهاء7، ص31)**
17. **«شمس حقیقت هر چند در سحاب جلال متواری، ولی اشراق و انوارش متتابع و متمادی. بسیط زمین به فیوضات الهی عنقریب بهشت برین گردد و خطّه غبرا آئینۀ ذِروۀ علیا شود؛ صُوَر ملکوت در مرآت ناسوت جلوه نماید و فیض لاهوت مصوّر و مجسّم گردد.»(منتخباتی از مكاتیب حضرت عبدالبهاء3، فقرۀ105)**
18. **«شمع نورانی میثاق چنان پرتوی به آفاق دهد که عالم ناسوت عالم انوار گردد و حیّز ادنی آئینۀ ملأ اعلی شود؛ هنالک یفرَحُ الثّابتون و یخسِرُ النّاقضون.»(منتخباتی از مكاتیب حضرت عبدالبهاء3، فقرۀ238) (مضمون عبارت عربی: در آن روز ثابتان شادی خواهند كرد و ناقضان گنگ خواهند شد.)**
19. **«این روز، روز بدیع است و این عصر، عصر خداوند عزیز؛ عنقریب جهان بهشت برین گردد.»(خطابات حضرت عبدالبهاء1، ص20)**
20. **«آن وقت (وقتی قوّۀ روحانیّه در نهایت جلوه ظهور نماید)،اورشلیم الهی تأسیس تامّ یابد؛ جمیع بشر از اهل ملکوت شوند و از فیوضات الهی بهره و نصیب برند.»(خطابات حضرت عبدالبهاء1، ص135)**
21. **«اگر جمیع ملل اتّحاد و اتّفاق نمایند چگونه خواهد شد؟ یقین است این عالم جنّت ابهی شود.»(خطابات حضرت عبدالبهاء2، ص46)**
22. **«امیدوارموحدت حقیقی جلوه نماید؛ نور هدایت بتابد؛ تجلّیات الهیّه روز‌به‌روز دیده شود تاقلوب بشر مانند آینه گردد، انوار شمس حقیقت در او تابیده شود.»(خطابات حضرت عبدالبهاء2، ص19- خطابات حضرت عبدالبهاء3، ص34)**
23. **«این است مقصود از تجلّی شمس حقیقت تاانواری ملکوتی در عالم انسانی ظاهر و عیان شود؛ کمالات عالم ملکوت در عالم انسان جلوه نماید؛ وحدت عالم ملائکه در عالم بشر هویدا گردد؛ یعنی نفس بشر ملائکه شود.»(خطابات حضرت عبدالبهاء2، ص285)**
24. **«در جمیع کتب و صحف انبیاء موعود و مذکور که در آن یوم خداوند (یوم ظهور ربّ جنود)عالم انسانی قمیص تازه در بر نماید؛ روی زمین بهشت برین گردد.»(كتاب مستطاب مفاوضات، ص45)**
25. **«بعد، آن بهار جان پرور (یوم ظهور مظاهر مقدّسه) منتهی به تابستان پرثمر شود (و از جمله در تابستان ظهور حضرت بهاءالله)فیوضات رحمانی احاطه کند و شمس حقیقت از افق ملکوت به نهایت قوّت و حرارت اشراق نماید.»(كتاب مستطاب مفاوضات، ص58)**

**الف2-6-3) از آثار حضرت ولیّ امرالله:**

1. **«در این کور بدیع، حضرت غصن الله الاطهر به فرمودۀ جمال قدم و اسم اعظم جام شهادت را بنوشید تاوحدت اصلیّه در جامعۀ بشریّه تحقّق پذیرد و وحدت عالم انسانی اعلان گردد و عالم ادنی آئینۀ ملکوت ابهی شود.»(مجموعۀ توقیعات مبارکه، 1939- 1927، ص303)**
2. **«اخیراً این وعدۀ باهره است که در یکی از آن الواح جاودانی (طرح ملكوتی) صادر گردیده: "این کار عظیم است، اگر به آن موفّق شویم، امریک مرکز سنوحات رحمانیّه گردد و سریر ملکوت الهی در نهایت حشمت و جلال استقرار یابد."»(حضرت ولیّ امرالله، حصن حصین شریعت‌الله، ص36) (5 ژوییۀ 1947)**
3. **«اهراق دماء مطهّرۀ شهیدان ایران است كهعالم ادنی را مرآت جنّت ابهی گرداند.» [مجموعۀ پیام آسمانی (مجموعۀ نصوص مبارکۀ مندرج در مجلۀ پیام بهایی، بند‌های 1 تا 100)، ص75]**
4. **«مرحلۀ بلوغ (بلوغ اجتماعی بشریّت)طلوع عصری را بشارت می‌دهد که سرآمد اعصار است؛ عصری که در آنملکوت آسمانی طبق وعدۀ صریح حضرت مسیح، بیاید.»(حضرت ولیّ امرالله، ندا به اهل عالم، ص2)**
5. **«در این عهد و عهود آتیۀ این عصر و در عصر ذهبی دور مقدّس جمال ابهیعالم ادنی آئینۀ عالم بالا و قطعه‌ای از فردوس اعلی و جنّت ابهی گردد.»(حضرت ولیّ امرالله، توقیع 108 بدیع، توقیعات 109-102، ص297)**
6. **«در این عهد و عهود آتیۀ این عصر و در عصر ذهبی دور مقدّس جمال ابهیملکوت‌الله در انجمن بنی آدم استقرار یابد.»(حضرت ولیّ امرالله، توقیع 108 بدیع، توقیعات 109-102، ص297)**
7. **«هر چند قالب نظم اداریش (نظم اداری ظهور حضرت بهاءالله) ریخته شده و عصر تکوینش دمیده، ولیکن ملکوت موعود، یعنی ثمر شجر مؤسّسات مبارکش هنوز در عالم وجود موجود نگشته است.»(نظم جهانی بهایی، ص103- توقیع مورّخ 11 مارس 1936)**
8. **«انقلاب اعظم (احاطۀ بلیّات من کل الجهات بر هیأت اجتماعیّه) بنفسه،عالم را یک وطن نماید و مصداق اذاً‌تری الارضَ جنّةَ الابهی را بر کافّۀ انام ظاهر و آشکار فرماید.»(حضرت ولیّ امرالله، مجموعۀ توقیعات چاپ 149 بدیع، ص69)**
9. **«انقلاب اعظم (احاطۀ بلیّات من کل الجهات بر هیأت اجتماعیّه) بنفسه،ملکوت‌الله را ترویج و تأسیس نماید و بسیط غبراء را آئینۀ ملأ اعلی گرداند.»(حضرت ولیّ امرالله، مجموعۀ توقیعات چاپ 149 بدیع، ص69)**
10. **«این مرحلۀ اخیر (سلطنت اسم اعظم) بنفسـه، مقدّمۀتبدیل ارض به قطعه‌ای از فردوس اعظم (خواهد بود)، "اذا‌تری جنّة الابهی".»(حضرت ولیّ امرالله، توقیع 110 بدیع، مجموعۀ توقیعات چاپ 149 بدیع، ص502) (مضمون عبارت: آن‌گاه جنّت ابهی را مشاهده خواهی نمود.)**
11. **«عالم ناسوت به نیروی اسم اعظمت که در حقایق کائنات و هویّت ممکنات جاری و ساری، جلوه‌گاه ملاءاعلی و آئینۀ عالم بالا و قطعه‌ای از فردوس ابهی گردد.»(توقیع 105بدیع، توقیعات 109-102، ص107)**
12. **«آنچه در هویّت این امر ابدع اکرم مستور و به تدریج از حیّز غیب به عرصۀ شهود خواهد آمد (از جمله) ظهور ملکوت الهی بر ارض (است).»(حضرت ولیّ امرالله، قرن بدیع، ویرایش جدید، ص818- 817)**
13. **‌ «ملکوت‌الله، كما بَشَّرَهُ الابنُ فی الانجیل، در عالم شهود تأسیس شود.»(حضرت ولیّ امرالله، توقیع 105، توقیعات 109-102، صص188- 185) [مضمون عبارت عربی: همان‌گونه كه ابن (حضرت مسیح) در کتاب انجیل بشارت داده است.]**

**\*\*\***

**قسمت دوّم:**

**الف) خداوند علیم در قرآن کریم از شجره‌ای سخن می‌گوید که شاخه‌هایش می‌تواند تا دل آسمان بالا برود؛ اما از آنجا که بر اساس آیۀ شریفۀ "یَضرِبُ اللهُ الامثالَ لِلنّاس"، خدا برای مردم مثل می‌زند و این مثال را هم زده است که "لَعَلَّهم یَتَذَکَّرون" شاید مردمان پند گیرند. امّا این کدام شجره است که اوّلاً طیّبه است، و ثانیاً "اصلُها ثابت" ریشه‌اش پایدار است، و ثالثاً «فرعُها فی السَّماء" شاخه‌اش در آسمان است، و رابعاً "تُؤتی اَکُلَها کُلَّ حینٍ" در هر لحظه‌ای میوه می‌بخشد، خامساً این کار را "باذنِ ربِّها" به اجازۀ پروردگارش انجام می‌دهد؟ تصریح قرآن شریف این است که این شجره در واقع نماد کلمۀ طیّبۀ است. امّا کدام کلمه؟ آیا این اشاره‌ای به سخنان مردم عادی کوچه و بازار است؟ خیر، با توجّه به صفات و خصوصیاتی که قرآن مجید بیان می‌دارد، آنچه مطرح است قطعاً سخن شیرین و کلام نازنین مظهر عظیم الهی است. امّا به مشیّتی غیبی، در هر ظهور بدیعی در جوار و به موازات شجرۀ پاکیزه، "شجرةٌ خبیثةٌ"، درخت پلید هم می‌روید، که مأموریتی تمحیصی- تطهیری به عهده دارد و پس از آنکه این مأموریت را انجام داد "اجتُثَّت من فوقِ الارض" ریشه‌اش از زمین برمی‌آید و "ما لَها مِن قرار"، و برای آن قرار و بقایی نیست. آری کسانی که اشتهایی سیری‌ناپذیر برای قدرت و مرجعیت، مقام و منزلت، منصب و حکومت، و ثروت و مکنت دارند، بر اساس شهوت ذاتی و مشابهت ظاهری، گول می‌خورند و به سمت این شجرۀ ملعونه که در واقع همان شجرۀ زقّوم است، متمایل می‌شوند و از میوۀ آن میل می‌کنند؛ و به دلیل جهالت و نادانی فکر می‌کنند از ثمرۀ شجرۀ طیّبه ارتزاق می‌نمایند. میوۀ تلخ و کشندۀ آن را که ظاهری زیبا و خوش‌نما دارد، می‌خورند و بعد از چندی می‌میرند. و همین است یکی از جلوه‌های عجیب و شدید فرایندی که خداوند رحمن با آن بندگان خود را امتحان می‌کند. امّا این درخت پلید هم نماد "کلمةٌ خبیثةٌ"، سخن پلید و قضاوت فاسد و عنید است؛ و کدام سخن است که چنین خواصّی داشته باشد؟ آیا غیر از این است که در هر دور بدیعی سخن مخالفان ظهور الهی و معاندان مظهر ربانی است که چنین است؟ آیا این قانون همیشگی و سنّت دائمی خداوند حکیم نیست؟ آیا این جریان به شواهد تاریخی در هر دوری از ظهورات الهی مصداق نیافته است؟ کافی است توجّه کنیم که این، آیات شریفۀ قرآن مجید است که به مدد تفسیرات هیاکل قدسی این دور مبارک، بخصوص در کتاب مستطاب ایقان، هم اکنون تا عمق فضای حقیقت جلوه‌گری می‌کند؛ امّا کجا رفت سخنان کسانی که با شعرهای هیجانی و لاف‌زنی‌های ادبی خود آیات الهی را مسخره می‌کردند و به حضرت محمّد توهین می‌نمودند و به کنایه او را "لَشاعرٌ مجنون"، شاعری دیوانه می‌خواندند؟ و منظورشان البتّه این بود که محمّد می‌خواهد مثل آنان شعر بگوید امّا نمی‌تواند. آیا رویش و جوشش این دو شجرۀ عجیبه در مورد ظهور جمال اقدس ابهی نیز مصداق ندارد؟ اگر چشم بصیرت بگشاییم می‌بینیم که هم اکنون این امر اعظم اوست که جهانگیر است، و نه ایرادات و اعتراضات مستمرّ مخالفانش؛ این آیات و بیّنات اوست که عالم‌افروز است، و نه تُرَّهات و توهینه‌ای معاندانش. شجرۀ طیبه؛ یعنی کلام الهی، باقی و نامی است و شجرۀ خبیثه، یعنی سخن دشمنانش، زائل و فانی.**

**سوای این، خداوند برین فرمود "إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وانا لَهُ لَحَافِظُونَ" ما ذکر، یعنی قرآن مجید را نازل کردیم و به یقین، خودمان هم آن را محافظت می‌کنیم. آیا منظور از محافظت این است که مثلا یک جلد از قرآن کریم را در جای مخصوصی نگهداری می‌کند؟ اگر این است، پس چرا در جنگ صِفّین دشمنان حضرت علی توانستند قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کنند و بدین وسیله نفس حقیقت و روح حقیقت را پایمال نمایند؟ خیر، منظور حفظ جنبۀ جسمانی و ظاهری قرآن نیست، بلکه حفظ و صیانت روح منیع و حقایق بدیع و تأثیرات و ثمرات وسیع قرآن در بستر زمان است. آیا با توجّه به این آیۀ مبارکه، کسی، حتی از جنس آیات عِظام و حجج اسلام، می‌تواند مدّعی شود که خیر، این ماییم که باید قرآن را محافظت کنیم؟ آری، خداوند قرآن را به پیامبر امّی خود، حضرت محمّد (ص) نازل فرمود و علی رغم جریانه‌ای شدید خباثت و فورانه‌ای عظیم بلاهت، آن را در دل طوفانه‌ای تغییر و تحوّل، و در عمق بحرانه‌ای عناد و ایراد، حفظ نمود؛ یعنی همچنان به بسط نفوذش ادامه داد و حتی به خلّاقیت و هدایتش بیافزود. آیا از همان آغاز نزول آیات باهرات قرآن، ایرادات و انتقادات شدیدۀ مستمره علیه آن به جریان نیفتاد؟ آیا دشمنان اسلام اعمّ از علمای یهودی و مسیحی و لامذهب، همواره تلاش نکرده‌اند تیغ تردید و خنجر تضعیف را در گلوگاه مسلمانان بنشانند؟ امّا چه شد نتیجۀ کارشان و کجارفت ثمرۀ مجاهداتشان؟ آیا قرآن مجید نقش خود را به عنوان مصدر هدایت و منبع مدنیّت بازی نکرد؟ و اکنون در این زمان جدید و راجع به این ظهور بدیع، آیا امر حضرت بهاءالله علی رغم سیل ایرادات و انتقادات گوناگون نسبت به آن از ناحیۀ علمای اسلام و تابعان ریز و درشتشان از میان رفت؟ آیا نفوذ کلمۀ طیّبۀ الهیّه از جریان و سریان بازماند؟ چرا فقط ایقان مبارک به بیش از 30 زبان زندۀ دنیا ترجمه شده است؟ چرا از جمیع اقوام و ملل و مذاهب و مرام‌های حتی الحادی، حتی ضدّ اسلام و ضدّ قرآن، به امر الهی ایمان آورده و از این طریق نه تنها به حقانیت اسلام و اصالت قرآن اعتراف کرده‌اند، بلکه به خدمت عالمیان نیز پرداخته‌اند؟ آیا این دالّ بر این حقیقت نیست که خداوند علیم از یک سو این شجرۀ طیّبه را نیز در بستر زمان حفظ فرموده و همچنان محافظت خواهدکرد و از سوی دیگر معاندان و مخالفانش را از تأثیر و نفوذ باز داشته و عاقبت هم معدوم و مفقود خواهد نمود؟ کجا رفت میرزا آغاسی که بیشترین بلیّات را بر امر الهی وارد کرد و چه شد میرزا تقی خان امیر کبیر که حکم قتل موعود شیعیان را صادر نمود؟ ناصرُالدّین شاه غدّار چه شد و خلفای خبیث عثمانی کجا رفتند؟ علمایی که به سهولت فرمان غارت صادر می‌کردند چه شدند و فقهایی که به راحتی حکم اعدام می‌نوشتند چه سرنوشتی یافتند؟ و این ندای غرّای امر الهی است که هم اکنون بر هفت گنبد گردون طنین دارد و از چنان قوّت و قدرت و نفوذی حتی همچنان در کشور مقدّس ایران برخوردار است که عوامل یک جمهوری را، آن هم از نوع اسلامی وامی‌دارد ظاهراً از ترس تبلیغ امر بدیع، امّا باطناً به قصد شیطانی ریشه‌کنی جامعۀ بهایی، مغازه‌های بهاییان مظلوم را که به مناسبت ایّام محرّمۀ دیانت خود، فقط یک روز تعطیل کرده‌اند، با شدّت و حدّت پلمپ نمایند. کسانی که از بسته‌شدن یک روز یک مغازۀ محقّر می‌ترسند، چگونه می‌خواهند با پیشانی پرقدرت امر اعظم ابهایی به مقابله برخیزند؟**

**اما چه کسانی همواره به ایراد و انتقاد و توهین و تخفیف نسبت به دیانت اسلام و قرآن مجید پرداخته‌اند؟ خصوصیّت بارز آنان چه بوده است؟ آیا بر اساس معیارهای الهی، آنان از سلامت حقیقی برخوردار بوده‌اند؟ خیر، و بیماری آنان نه جسمانی، که روحانی بوده است: "فی قلوبِهم مرضٌ"، در قلوبشان غرض و مرض بوده است، مرضی که "زادَتْهُم رِجْساً"، پلیدی بر پلیدیشان می‌افزوده و عاقبت هم "ماتوا و هم کافِرون" مردند، در حالی که همه کافر بودند. امّا آیا فقط مخالفان حضرت محمّد، و اسلام و قرآن به چنین مرضی مبتلا بوده‌اند؟ آیا با بررسی حتی مجمل سیر تاریخ ادیان، نمونه‌های دیگری از آن نمی‌یابیم؟ آیا کسانی با ابراهیم به عناد قیام نکردند؟ آیا نفوسی با موسی به مخالفت برنخاستند؟ آیا افرادی مسیح صبیح را به دار نیاویختند؟ خصوصیّت بارز آنان چه بوده است؟ چرا، این مرض مهلک همواره در بستر تاریخ عمل کرده است، زیرا با هر رویش شجرۀ طیّبه ای، شجرۀ خبیثه نیز روییده است؛ و چنین کسان سراسیمه از میوه‌های آن تناول کرده‌اند و به این مرض بی‌امان گرفتار آمده‌اند. آیا برای درک همین حقیقت نیست که حضرت بهاءالله در ایقان شریف مروری مجمل بر تاریخ انبیاء داشته‌اند؟ باری، در این دور بدیع نیز، بر حسب سنّت تغییرناپذیر الهی، خرده‌گیران به آثار جمال رحمن و بالاخص ایراد‌گیران به حقانیت ایقان نیز از همان میوه خورده و به همان مرض گرفتار گشته‌اند.**

**امّا امر اعظم جمال قدم در این عرصه، دو مکانیزم تمحیصی- تطهیری دیگر را نیز خلق فرموده و به کار گرفته است، اوّل فرایند خنثی‌سازی اتوماتیک منویّات معاندان است و دوّم آزمون و امتحان قهری مخالفان است.**

**مکانیزم اوّل این که آشکار و علنی فرموده‌اند "معاندان، منادیانند". دیگر از این ساده‌تر و واضح‌تر نمی‌توان نقش فرایند عناد را نسبت به امر ربُّ‌الایجاد و در مقابل عیون و اذهان مردمان بیان نمود. بلی، مادّۀ سیاه بغض و کینه و نفرتی که از قلوب مریض خرده‌گیران و مخالفان بیرون می‌تراود، طیّ مکانیزمی الهی و روحانی، که صرفاً مخلوق ید مشیت جمال ابهایی است، فوراً به دهن و روغنی تغییر ماهیت می‌دهد که مشعل امر الهی را فروزان نگاه می‌دارد. اگر تردیدی در واقعیّت عمل‌کرد این فرایند هست، کافی است به تاریخ 170 سالۀ امر مبارک نظری اجمالی بیفکنیم. اگر از نوع سلاطین بگویی، ناصرُالدّین شاه قاجار و از پی آن، عبدالعزیز و عبدالحمید خلفای عثمانی در این عرصه فعّال بوده‌اند؛ اگر از جنس وزرا در نظر گیری، حاجی میرزا آغاسی و میرزا تقی خان امیر کبیر و فؤاد پاشا و عالی پاشا در این زمینه تاخت و تاز کرده‌اند؛ اگر از زمرۀ علما بخواهی، شیخ عبدالحسین طهرانی و ملا محمود نظامُ‌العلماء، و ملّا محمّد ممقانی، و شیخ محمّدتقی نجفی و صدها نفر امثال آن‌ها در این عرصه جولان داده‌اند؛ و اگر از تودۀ مسلمانان بخصوص شیعیان بطلبی، صدها، بلکه هزارها نفر از آنان در این میدان خودنمایی نموده‌اند؛ و اگر از زمرۀ مُلحدان و خداگریزان بگویی، ده‌ها نفر از آنان در این راستا قد علم کرده‌اند؛ و بالاخره، اگر از توطئه‌گران و مُفسدان جدید بخواهی سازمانه‌ایی مثل انجمن حجّتیه و بعدهم ولد خلفش، وبسایت بهایی‌پژوهی در این زمینه تلاش و تقلا کرده‌اند؛ اما چرا؟ چون تمامی آنان از میوۀ همان شجرۀ ملعونه خورده‌اند و به همان مرض کُشنده دچار شده‌اند. ولی آیا کاری از دستشان برآمده است؟ خیر، چون اوّلاً «معاندان، منادیانند»، و اگر چشم بصیرتی باشد می‌تواند ثمرۀ عناد آنان را فقط در حوادث بعد از تحوّل ایران، برای امر یزدان مشاهده کند؛ ثانیاً شجرۀ طیّبه ریشه‌اش در اراضی قلوب مؤمنان استوار است؛ و همان خداوندی که گفت خودش قرآن را محافظت می‌کند، در این دور بدیع هم آثار و آیات جمال رحمن را صیانت کرده و خواهد کرد؛ زیرا اولاً بر اساس اصل اصیل وحدت مظاهر مقدّسه حضرت بهاءالله رَجعَت نه تنها حضرت محمّد (ص)، بلکه تمامی مظاهر مقدّسۀ تاریخ است؛ و ثانیاً این، سنّت خداوند در مورد مظاهر ارجمندش است، و سنّت او را تغییری در پی نیست.**

**و مکانیزم دوّم این که جمال رحمن، نفس شهوات گوناگون معاندان را وسیلۀ ابتعاد آنان از شجرۀ طیّبه قرار داده است. نفوس عالم‌نمایی که می‌خواهند حقانیت یک مظهر الهی را از روی قواعد دستور زبان و شکل و شمایل واژگان درک کنند، همان بهتر که به همین وسیله از عطیّۀ ایمان بازمانند و در عرصۀ خجستۀ خلق بدیع راه نیابند. پشۀ ریزی هست که هنگام گل‌کردن درختان در بهاران، در دورن گل‌ها وارد می‌شود و تخم‌ریزی می‌کند و با رشد و نمو جوانۀ میوه، آن تخم هم، دور از نظر مردمان، در درون آن، رشد می‌نماید و تبدیل به یک کرم می‌شود و هنگامی که میوه رسید، صاحب باغ می‌بیند میوه نازنینش گرچه ظاهراً خوب و مرغوب به نظر می‌رسد، امّا از درون پوسیده و گندیده است. صاحبان عناد و کینه و جاه‌طلبی و خودخواهی هم نسبت به ظهور بدیع الهی به همین شکل عمل می‌نمایند؛ یعنی می‌کوشند در دورن هستۀ اوّلیۀ جامعۀ جدید نفوذ کنند و مخفیانه در آن تخم‌ریزی نمایند تا هنگامی که جامعه رشد کرد و زمان ثمردهی‌اش فرارسید، خودی بنمایند و در جهت تحقّق منویّات پلید خود وارد عمل شود. به همین علت است که اوّلا لازم است شجرۀ خبیثه هم به موازات شجرۀ طیّبه بروید تا در همان بدایت امر، ناخالصی‌ها را که از جنس و ماهیّت خودش هستند، به خود جذب کند و بدین ترتیب، اصل شجرۀ طیّبه از آسیب و صدمه مصون ماند. علاوه بر این روند کلی و همیشگی، در این ظهور بدیع، مکانیزهای دیگری نیز برای حفاظت از اصل امر مبارک و جامعۀ جدید طرّاحی شده است. این مکانیزم‌ها بر اساس شهوات و امیال نفوس منافق‌صفت عمل می‌کنند؛ یعنی نهایت خواسته‌های نهانی آنان را هدف قرار می‌دهند و بر اساس آن، در مسیر اندیشه‌ها و طرح‌هایشان دام می‌گسترانند. یک نمونه و عرصه از این فرایند تمحیصی- تطهیری همانا قضیّۀ زبان و ادبیات است. از آنجا که علمای اسلام علاقۀ شدیدی به صرف و نحو عربی داشته‌اند و به قول جمال مبارک عمرهایشان را فقط در این زمینه به سر آورده و نتیجۀ کارهایشان را علم و دانش نام نهاده‌اند، خداوند همین میل شدید را وسیلۀ ممانعت از ورود ارواح خبیثه و نیات پلیدۀ آنان در محور و مرکز امر اعظمش قرار داده است. آخر ملاحظه بفرمایید، در جلسه‌ای که به قصد محاکمۀ حضرت باب با حضور علمای اعلام شهر تبریز و نیز ولیعهد زمان تشکیل شد، حضرات علمای حاضر، از نفس مقدّسی که داعیّۀ قائمیّت و موعودیّت داشت؛ یعنی خود را همان قائم منتظر هزار سالۀ آنان معرّفی فرمود، خواستند که یک فعل عربی را صرف کند! یعنی بر اساس محتوای فکر و عقل خود، ملاک حقانیت مدّعی مهدویّت را توانایی او در صرف صیغه‌های یک فعل عربی تلقی کردند؛ و این در حالی بود که پیش از آن، آیات باهرات قیّومُ‌الاسماء و کتب بیان فارسی و بیان عربی و ده‌ها توقیع منیع دیگر، سیلاب‌گونه، از قلم قادرش صادر شده بود. و حضرت موعود، ربِّ اعلای معلّا، که کاملا از این تمایل و علاقۀ شدید حضرات آگاه بودند، و از آنجا که نمی‌خواستند چنین افرادی ناقص‌العقل و فاسد‌العقیده، در هستۀ مرکزی امر مبارکشان قرار گیرند، حقایق بدیعۀ الهیّه را که چون باران بهاری از قلم معجزه‌آسایشان جاری بود، عمداً در قالب الفاظ و عبارات و جملاتی عرضه نمودند که بعضاً با نُرم‌های جاری و قواعد غالب السنۀ فارسی و عربی تطابق نداشته باشد. آیا هنگامی که قرآن مجید صریحاً ده مرتبه اعلان می‌نماید که خداوند "ظالمین" را هدایت نمی‌کند، و دو مرتبه می‌گوید "کافرین" را هدایت نمی‌کند، و چهار بار اعلان می‌نماید "فاسقین" را هدایت نمی‌کند، و نیز تصریح می‌نماید که خداوند "کَیدَ الخائِنین" (نیرنگ خائنان) و "مَن یَضِلُّ" (کسی را که فروگذاشته است) و "کاذب کَفّار" (دروغ‌پرداز ناسپاس) و "مُسرف کَذّاب" (افراط‌کار دروغ‌زن) را نیز هدایت نمی‌کند، منظورش نوعی اشاره به همین پدیده نیست؟ و نیز حضرت بهاءالله، در حالی که هزاران آیه و جمله و متن را، هم از آثار قبلی خود و هم از قرآن مجید و کتب آسمانی دیگر مثل انجیل و تورات و نیز از آثار حضرت باب بعینه و بدون مراجعۀ لحظه‌ای و موضعی به منابع اصلی آن آیات، در آثار بعدی خود نقل فرموده‌اند، تصمیم می‌گیرند در ایقان مبارک، یک آیه از قرآن مجید را، آن هم بدون این که در فحوای معنی آیۀ مبارکه ادنی تغییری حاصل شود، به نحو کمی متفاوت از شکل اصلی آن در قرآن، و البته با فَصاحت و زیبایی افزون‌تر، نقل بفرمایند. آیا این همان امتحانی نیست که حضرتشان می‌خواسته‌اند بر صاحبان ارواح خبیثۀ لفط‌پرست اِعمال نمایند، آیا این همان دامی نیست که بر سر راه خودخواهان و جاه‌طلبان و مغرضان و معاندان پهن کرده‌اند؟ آیا به این ترتیب و به نحو احسن، بددلان و کجاندیشان را از نفوذ در عرصۀ جامعۀ جدید خود باز نداشته‌اند؟ آری، همین فرایند خجسته بوده است که علاوه بر مغرضان و مفسدان اسلامی، جریان شدید و قویّ نقض میثاق را نیز از وصول به اهداف شوم خود منع نموده است و هستۀ مرکزی امر مبارک و جامعۀ نوزاد حاصل از آن را مطهّر و پاکیزه نگاه داشته است. آیا زمانی که قرآن مجید اعلان می‌دارد "أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ یتْرَكُوا أَنْ یقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یفْتَنُونَ "، منظورش اشاره به عمل‌کرد همین فرایند تمحیصی- تطهیری نبوده است؟ جالب این است که قرآن، این اقدام تمحیصی را در بارۀ اقوام پیش از اسلام نیز تصریح می‌نماید: "وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ" و مقصود از انجام دادن آن را نیز صریحاً بیان می‌دارد: "فَلَیعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَلَیعْلَمَنَّ الْكَاذِبِینَ."**

**ب) زبان و ادبیات یکی از مظاهر فرهنگ هر ملّت است، و فرهنگ پدیده‌ای ثابت و پایدار نیست؛ با بروز هر نبوغی تکان می‌خورد و بخصوص با ظهور هر مظهری تعالی می‌پذیرد؛ یعنی فرهنگ دائماً در حال تغییر و تحوّل است، در نتیجه آیا زبان و ادبیات که به نوعی مبیّن هر فرهنگی است، باید ثابت بماند؟ آیا می‌تواند ثابت بماند؟ آیا اسلام برای تغییر در فرهنگ اعراب جاهلیّت ظاهر نشد؟ آیا تغییری در فرهنگ آنان ایجاد نکرد؟ آیا فرهنگ جدید را در قالب همان ادبیات و زبان عصر جاهلیّت عرضه نمود؟ خیر، فوران حقایق بدیع به گونۀ وحی الهی بر قلب حضرت محمّد، فَصاحت و بلاغت متفاوتی می‌طلبید و به همین دلیل حضرت محمّد سبک و سیاق جدیدی برای بیان آن عرضه فرمودند و این تغییر در سبک زبان و بیان تا آنجا بود که شعرای بنام جاهلیّت گمان می‌کردند حضرتش می‌خواهد مثل آنان شعر بگوید، اما مسخره‌اش می‌کردند که نمی‌تواند و مظهر الهی را "شاعر مجنون" خطاب می‌نمودند. لهذا البته با فوران عظیم حقایق بدیعه و اصول جدیدۀ امر اعظم ابهایی به طور طبیعی ساختار زبانه‌ای پیشین تحت فشار قرار می‌گیرد و برای افزایش قدرت بیان و تسهیل ارتباط با مردمان، بعضی از اَشکال و قواعد آن تغییر می‌کند؛ غیر از این، حتی گاهی لازم می‌آید که بعضی از این ساختارها عمداً و علناً دگرگون شود؛ مثلا چه لزومی دارد که اسماء و اشخاص، مذکّر و مؤنّث تلقی شوند؟ آیا این خود نشانی از برده انگاشتن و فرودست تلقی کردن زنان در جامعۀ بشری نبوده و نیست؟ و بر اساس این نظریّه بَدَوی، چه لزومی دارد که صیغه‌های افعال عربی حتماً 14 تا باشد؟ مگر در زبان فارسی که فقط شش صیغه موجود است، صدمه‌ای به جایی وارد شده است؟ بدیهی است چنین جداپنداری جنسی و چنین معضلانگاری زبانی با اصول برجستۀ امرالهی، از جمله تساوی حقوق رجال و نساء و پیشرفت و تقدّم آن‌ها و نیز با ضرورت تسهیلات لسانی در ارتباطات انسانی تناقض دارد و طبیعی است که مظهر الهی با تمهیدی حکیمانه در صدد رفع این نقیصه برآید؛ امّا آیا حتی اگر فرض کنیم که چنین نیّتی درکار بوده است، مظهر الهی می‌آید یک جزوه در دستور زبان می‌نویسد و نظریّات جدید خود را در آن مطرح می‌نماید؟ آیا قواعد زبان امروزی عربی را از روی جزوۀ فرضی تهیه‌شده توسّط حضرت محمّد! استخراج کردند و یا از روی آیات باهرات قرآن مجید؟ آری، حضرتش نیّات و منویّات خود را در این زمینه در فحوای آثار و آیات مبارکه مطرح می‌کند و نشان می‌دهد؛ یعنی ممکن است شخص مؤنّت را با صیغۀ فعل مذکّر مخاطب سازد و یا بالعکس. چرا در زبان عربی خطاب‌های عامّ مثل اخبار تلویزیونی و امثال آن، به صیغۀ فعل جمع مذکّر بیان می‌شود؟ مگر این خطاب‌ها مستمع مؤنت ندارد؟ شاید نحویان بگویند خوب، این قانون و قاعدۀ زبان عربی است؛ امّا این سؤال مطرح می‌شود که این قانون از کجا آمده است؟ مگر غیر این بوده که در شرایط فرهنگی جدیدِ جوامع اسلامی، خطیبان و سخن‌وران ناگزیر از این کار شده‌اند، آنگاه آن را به صورت یک قاعدۀ کُلی مطرح کرده‌اند؟ تصوّر کنید که بر اساس صیغه‌های مؤنّث و مذکّر مجزّا، بخواهند ملّت را که نیمی از آنان مرد و نیمی دیگر زن هستند، مخاطب سازند؟ هیچ راهی نیست مگر این که یک کانال تلویزیونی، بانوان را با کاربرد صیغه‌های مؤنّث مخاطب سازد و کانالی دیگر آقایان را با استفاده از صیغه‌های مذکّر خطاب کند! و البته در یک کنفرانس علمی یا خبری نیز به همین گونه.**

**کلمات و جملات نمادهایی ظرف‌گونه‌اند برای بیان معانی؛ یعنی واژگان، ظرفند و معانی، مظروف. در تمام طول تاریخ بشری، در هر موردی این مظروف بوده است که شکل و شمایل ظرف را تغییر می‌داده است و نه بالعکس، به عبارت دیگر همواره ظرف، تابعی از جنس و شکل و وضعیت مظروف بوده است. بنا بر این، هنگامی که به میمنت ظهور اعظم ابهایی دنیایی از معانی بدیعه و حقایق جدیده و تعالیم تازه فوران نموده است، آیا محتمل نیست که در ظرف بیان آن‌ها هم تغییر لازم‌اید؟ آیا مظهر الهی که برای تغییر کل محتوای فرهنگی یک جامعه، و در مورد امر الهی تمامی عالم انسانی، ظاهر می‌شود، در همه جا مختار است تغییرات لازم را اِعمال نماید الّا در شکل و شمایل زبان؟ زبان که یک جزء وابسته از فرهنگ است باید ثابت بماند و محتوای خود آن فرهنگ به کُلّی تغییر کند؟ آیا این نوعی تناقض‌گویی نیست؟ اگر می‌پذیریم که بله، زبان و حتی واژگان و قواعد آن هم باید تغییر کند، چقدر و چگونه و توسّط چه کسی؟ آیا این علما هستند که باید بنشینند و این تغییرات را برای عرضۀ آن حقایق تمهید و تهیّه کنند؟ ولی علمای دین قبلی که به ادنی تغییری در شرایط و اوضاع پیشین زبان ایراد می‌گیرند و آن را حتی دالّ بر عدم حقانیت تلقی می‌کنند؛ پس تغییرات لازم از کجا باید نشأت بگیرد؟ غیر این که از فحوای آیات و از درون بیّنات همان مظهر بدیع؟ خوب در این صورت ایراد گرفتن به تغییرات زبانی و واژگانی موجود در آثار امر بدیع بهایی دیگر چه صیغه‌ای است؟ عملۀ وبسایت بهایی‌پژوهی چگونه می‌خواهند این مسئله را حلّ و فصل نمایند؟ غیر از این، مشخّص است که مظاهر قدسی همواره تلاش کرده و می‌کنند که درک حقایق عمقی را برای مردم عادی تسهیل نمایند؛ امّا این حقایق عمقی در ظرف کلمه عرضه و ارائه می‌گردد. پس اگر بعضی از جنبه‌های زبان پیشین صعب و سنگین و نارسا و ناگویا به نظر برسد، آیا مظهر الهی حق ندارد در جهت تسهیل ادراک مؤمنین، آن را تغییر دهد؟ ولله، آدم‌های عادی از جمله شعرا و ادبا این کار را می‌کنند، حال چرا باید چنین مقام رفیع و منیعی که مصدر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است، از این ضرورت ممنوع باشد؟ اصلا آیا انسان عادی را می‌سزد که بخواهد برای پیام‌آور الهی ممنوعیّت و محدودیّت در نظر گیرد؟ آیا همین عمل‌کرد نیست که عصارۀ کفر و الحاد تلقی شده است؟ البته در جایی و روزگاری که تمام کارها و برنامه‌های موعود آینده، اعمّ از زمان و مکان ظهور و جزئیات اعمال و اقداماتش از قبل، توسّط علماء و فقهای زمان مشخّص شده است، چندان عجیب نیست که حتی نحوه و نوع گفتار و نوشتار او نیز باید مطابق امیال و نظریّات آنان شکل گیرد و انجام پذیرد.**

**عمله‌هایی مثل کارگزاران و کارکنان وبسایت بهایی‌پژوهی، در محدودۀ اذهان تاریک و افهام باریک خود می‌خواهند راجع به جلوه‌های قدرت قاهره و مشیّت نافذۀ حضرت ربُّ‌الارباب قضاوت کنند و نظر بدهند. باید به آنان گفت بهتر است در همان فضای مجازین خود زندگی کنید، شما را چه به عرصۀ حقایق راستین و جنبه‌های زندگی خلق زمین. جمال اقدس ابهایی مظهر کُلّی الهی در دنیای امروزی و برای بشر امروزی است، و عرصۀ کلمات و جملات و متون، حتی از نوع قرآنی آن که هیچ، تمامی حوزه‌های حیات بشری را به زینت خلق بدیع خود آراسته است و ایجاد فرهنگی جدید، انسانی بدیع، ادبیاتی تازه و حتی زبان و گویش و نگارشی بی‌سابقه را به حرکت آورده است و حالا حضرات آمده‌اند می‌گویند چون حضرتش یک آیۀ قرآنی را به شکل تازه‌ای که حتی فصیح‌تر و گویا‌تر از حالت پیشین آن است، در ایقان مبارک نقل نموده است، پس بر حق نیست. و این است میزان و معیار تشخیص آنان از حقانیت ظهور موعود عزیزشان؛ آیا معاندان حضرت محمّد چیزی غیر از این می‌گفتند، آیا مخالفان حضرت مسیح حرفی جز این می‌زدند؟ آیا تمامی نیروهایی که در تمامی بستر تاریخ بشری در مقابل 124هزار پیامبر ایستاده‌اند، و حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان برای تنبّه مردمان، فقط به معدودی از آن‌ها اشاره فرموده‌اند، عملی غیر از این داشته‌اند؟ پس چیزی به نام وبسایت بهایی‌پژوهی، علی رغم حمایت‌های مخفی و علنی که از آن به عمل می‌آید، تنها کاری را که قطعاً نمی‌تواند انجام دهد همان پژوهش در امر بدیع بهایی است؛ زیرا تمام عملۀ آن، از میوۀ همان شجرۀ خبیثه‌ای میل کرده‌اند که قرآن شریف وصفش فرموده و در همان دام‌های تمحیصی- تطهیری‌ای گرفتار آمده‌اند که خداوند رحمن ذکرش نموده است.**

**\*\*\***

**الف) قیامت از منظر منابع بهایی**

**بخش اوّل- قیامت از منظر نصوص مبارکه**

1. **«یا قَلمُقُمْ بَشِّرِ الأِمکان بما تَوَجَّه الرَّحمنُ اِلی الرِّضْوان ثُمَّ اهْدِ النّاسَ اِلی الجَنَّةِ الَّتی جَعَلَهَا اللّهُ عَرشَ الجِنان اِنّا جَعَلناکَ الصُّورَ الأَعظَم لِحیوةِ العالَمینَ قُلْ تِلکَ جَنَّةٌ رُقِمَ عَلی اَوْراقِ ما غُرِسَ فیها مِنْ رَحیقِ البَیان قَدْ ظَهَرَ المَکنُونُ بِقُدرَةٍ وَ سُلطان انها لَجَنَّةٌ تَسْمَعُ مِنْ حَفیفِ اَشجارِها یا مَلَأَ الأَرضِ وَ الْسَّمآءِ قَد ظَهَر ما لا ظَهَرَ مِنْ قَبْلُ وَ اَتی مَنْ کان غَیباً مَستُوراً فی اَزَلِ الآزالِ وَ مِنْ هَزیزِ اریاحِها قَدْ اَتَی المالِکُ و المُلکُ للّه وَ مِنْ خریرِ مائها قَد قَرَّتِ الْعیونُ بِما کَشَفَ الغَیبُ المکنوُنُ عَنْ وَجهِ الجَمالِ سِترَ اْلجَلالِ وَ نادَتْ فیهَا الحُوریاتُ مِن اَعْلَی الغُرَفاتِ اَنِ ابشِرُوا یا اَهْلَ الجِنان بما تَدُقُّ انامِلُ القِدَمِ النّاقُوسَ الاَعظَمَ فی قُطبِ الَسّماءِ بِاسمِ الأبهی وَ اَدارَتْ ایادی اَلعَطاءِ کوثَرَ البَقاءِ تَقَرَّبُوا ثُمَّ اْشرَبُوا هَنیئاً لَکُم یا مَطالِعَ الشَّوقِ وَ مَشارِقَ الأِشتِیاقِ اِذاً طَلَعَ مَطْلَعُ الأَسماءِ مِن سُرادِقِ الکِبْرِیاءِ مُنادیاً بَینَ الأَرْضِ وَ اَلسّماءِ یا اَهْلَ الرِّضْوان دَعُوا کؤوسَ الجِنان وَ ما فِیهنَّ مِنْ کَوثَرِ الحَیوان لان اهَلَ البهاءِ دَخَلوا جَنَّة اللِّقاءِ وَ شَرِبوا رَحیقَ الوِصالِ مِنْ کأسِ جَمالِ رَبِّهمُ الغَنِی المُتَعالِ یا قَلَمُ دَعْ ذِکرَ الانشآءِ وَ تَوَجّهْ اِلی وَجْهِ رَبّکَ مالِکِ الأَسماءِ ثُمَّ زَین الْعالَم بِطِرازِ اَلطافِ رَبِّکَ سُلطان القِدَمِ لانا نَجِدُ عَرْفَ یوْمٍ فیهِ تَجَلَّی المقْصُودُ عَلی مَمالِکِ الغَیبِ وَ الشُّهُودِ بِاسمائِه الحُسنی وَ شُموسِ اَلْطافِه الَّتی مَا اطَّلَعَ بها اِلّا نفسهُ المُهَیمِنَةُ عَلی مَنْ فِی الأِبداعِ لاَ تَنظُرِ الخَلْقَ اِلّا بعَینِ الرّأفَةِ وَ الوِدادِ لان رحمَتَنا سَبَقَتِ الأَشیاءَ وَ اَحاطَ فَضْلُنا الأرَضینَ وَ السَّمواتِ وَ هذا یوْمٌ فیهِ یسقِی الْمُخلِصُونَ کَوثَرَ الِلّقاءِ وَ الْمُقَرَّبُونَ سَلسَبیلَ القُربِ وَ الْبَقاءِ وَ المُوَحِّدُونَ خَمْرَ الوِصالِ فی هذَا المَآلِ الَّذی فیهِ ینطِقُ لِسان العَظَمَةِ و الأِجْلالِ المُلکُ لِنَفسی وَ اَنا المالِکُ بِالأِستِحقاقِ اِجْتَذَبَ القُلُوبَ بنداءِ المَحبُوبِ قُلْ هذا لَحْنُ اللّهِ اِنْ اَنتُم تَسمَعُونَ وَ هذا مَطْلَعُ وَحی اللّهِ لو انتُم تَعرِفُونَ وَ هذا مَشرِقُ اَمرِ اللّهِ لَو اَنتُم تُوقِنُونَ وَ هذا مَبدَءُ حُکمِ اللّهِ لَو انتُم تُنصِفُونَ هذا لَهُوَ السِّرُّ الظّاهِرُ المَستُور لو اَنتُم تَنظُرُونَ.»(منتخبات آثار، چاپ آلمان، فقره14) (مضمون:‌ای قلمبه پاخیز و اهل امکان را بشارت ده که حضرت رحمن به (باغ) رضوان توجّه نمود؛ سپس مردمان را به سوی بهشتی که خداوند عرش جنانش قرار داد، هدایت کن. ما ترا صور اعظم برای حیات بنی‌آدم مقرّر کردیم. بگو این بهشتی است که با شراب بیان بر برگ‌های درختانش نوشته شده "به راستی آن که مکنون و پوشیده بود، به قدرت و سلطنت خود ظاهر شد". این بهشتی است که از صدای شاخه‌های درختانش شنیده می‌شود که "ای اهل زمین و آسمان، ظاهر شد آنچه که از قبل هرگز نمودار نشده بود، و آمد آن که از ازل غیب و پوشیده بود» و نیز از وزش نسیمش استماع می‌گردد که "مالک ظاهر شد، و مُلک از آن خداوند است" و از جریان جویبارش به گوش می‌رسد که "دیدگان روشن شد، چون غیب مکنون از وجه جمال پردۀ جلال برگرفت» و حوریّاتش از بلندترین غرفاتش ندا دادند که «مژده باد شما را‌ای بهشتیان، چون که انگشتان ذات قِدم ناقوس اعظم را در میانۀ آسمان به نام ابهی، می‌نوازد؛ و دست‌های بخشش کوثر بقا را به دور آورده؛ نزدیک آیید و بنوشید، نوش جانتان‌ای مطالع شوق و مشارق اشتیاق". در این وقت مطلع اسماء از خیمه‌های کبریا چون خورشید نورا پدیدار شد و ندایش در میانۀ آسمان و زمین پیچید که "ای اهل رضوان، جام‌های بهشتی و آنچه را از کوثر حیوان که در آن است بگذارید؛ زیرا که اهل بهاء به فردوس لقاء وارد شدند و از جام جمال پروردگار غنیّ متعال شراب وصال درنوشیدند".‌‌ای قلم، ذکر انشاء را رها کن و به وجه پروردگارت، مالک اسماء، توجه نما؛ سپس عالم را به زینت الطاف پرورگارت، سلطان قِدم، بیارای؛ زیرا ما رائحۀ روزی را حس می‌کنیم که در آن، حضرت مقصود به نام‌های نیکش و خورشیدهای الطافی که هیچ کس جز نفس مهیمن خودش بر آن‌ها واقف نیست، به ممالک غیب و شهود تجلّی فرمود. خلق را جز به چشم رأفت و مَحَبَّت منگر، زیرا که رحمت ما بر اشیاء عالم سبقت گرفته و فضلمان بر زمینیان و آسمانیان احاطه یافته؛ و این روزی است که در آن مُخلصان از کوثر لقاء می‌نوشند و مقربان از سلسبیل قرب و بقاء می‌چشند و یکتا‌پرستان شراب وصال سر می‌کشند و همه این‌ها در این روز بازگشت است؛ روزی که در آن، لسان عظمت و جلال می‌گوید "مُلک از آن من است؛ من که خود مالک بالاستحقاق هستم." قلوب را به ندای محبوب جذب کن و بگو "این صدای خداوند است، اگر می‌شنوید؛ این طلوعگاه وحی الهی ست، اگر می‌فهمید؛ این مشرق امر خدا است، اگر می‌پذیرید؛ و این مبدأ حکم پروردگار است، اگر انصاف می‌دهید؛ این همان سِرِّ ظاهر و مستور است، اگر می‌نگرید.»**
2. **«قل یا ملاء الفرقان، تفکَّروا فی کتاب الذی نُزِّل علی محمّد بالحق، بحیث ختم فیه النبوةَ بحبیبه الی یوم القیامة، و هذه القیامة التی فیها قام الله بمظهر نفسه و انتم احْتَجبتُم عنها کمَا احْتجبوا کلُ الارض عن قیامة محمّد من قبل و کنتم فی بحور الجهل و الاعراض مغروقا.»(مائدۀ آسمانی4، صص292- 291، سورةُالصَّبر) [مضمون: بگو‌ای فرقانیان، بیندیشید در کتابی که به حق و راستی بر محمّد نازل شد (و ببینید) چگونه در آن، نُبُوّت را تا روز قیامت بر حبیب خود، محمّد ختم فرمود؛ و این (اشاره به ظهور جمال ابهی است) قیامتی است که در آن خداوند به مظهر نفس خود ظاهر گشت و شما از آن غافل شدید، همان‌گونه که تمام زمینیان پیشاپیش، از قیامت محمّد غافل شدند، و در دریاهای جهل و اعراض غرق گشتید.]**
3. **«الیوم رداء افعال و اکلیل اعمال ذکر اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده، انّهُ لَکلمةٌ بها فصّل بین کلّ حزب و نسف کلّ جبل و سقط کلّ نجم و کسف کلّ شمس و خسف کلّ قمر و انفطر کلّ سماء و انشقّ کلّ ارض و غیض کلّ بحر و ارتعد کلّ قُنّة و انقعر کلّ جَذع و اضطرب کلّ هَضب و ارتعش کلّ بطح الّا من شاء ربّک المقتدر القدیر. من اقرّ بما اقرّه اللّه و اعترف بما اعترفه اللّه انّهُ من اهل البهاء فی ملکوت الانشاء کذلک نزّل من افق الوحی امر ربّک المبرم العزیز الحکیم.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، ص188) [مضمون بخش عربی: او (مظهر الهی)، کلمه‌ای است که به واسطۀ آن، هر حزبی به تفرقه گرفتار آمد، هر کوهی منهدم شد، هر ستاره‌ای سقوط کرد، هر خورشیدی تاریک شد، هر قمری خاموش گشت، هر آسمانی شکافته شد، هر زمینی شکاف برداشت، هر دریایی جوشان شد، هر قلّه‌ای لرزیدن گرفت، هر تنۀ درختی کنده شد، هر تپه‌ای به جنبش آمد و هر جویباری مرتعش گشت؛ مگر کسی که پروردگار مقتدر قدیرت مستثنایش نمود. هر کس که به آنچه خداوند مقرّر کرد اقرار نماید و به آنچه خداوند بدان اعتراف کرد، اعتراف نماید؛ او در ملکوت وجود، از اهل بهاء محسوب است. امر پروردگار محکم عزیز حکیمت این‌گونه از افق وحی نازل شد.]**
4. **«انکر الساعتَین و جحد القیامتَین بعد ما قد قامتا بالحقّ و ظهر الحشرُ الاکبر بما کشف الغطاءَ عن وجهه جمالُ الاطهر و قامت الطامّة الکبری بما طلع جمال القدم عن مطلع البقاء و‌هاتان الساعةان التقتا و التصقتا فکانت الاخری باطن الاولی و بذلک تزلزلت الارض و انفطرت السمّاء و ارتجّ ارکان ملکوت الانشاء و نسفت الجبال و تسجّرت البحار و انطمست النّجوم و انخسفت الاقمار و وضعت کلّ ذات حمل حملها و ضجّت القبائل و الامم و صرخت الاقوام و الملل و قبض الرّوح من کلّ ذی روح بالنفخة الاولی ثمّ نفخ نفخة اخری اذاً کلّ قیام ینظرون و اشرقت ملکوت الانشاء بما اشرق و الاح جمال اللّه العلی الابهی من مطلع العماء و قرّت عیون کلّ الاشیاء بلقاء ربّها و انجلت ظلمات الدّهماء و ظهرت ملکوت الاعلی و نزلت الآیات من جبروت ملیک الاسماء و الصّفات.»(جمال ابهی، مائدۀ آسمانی9، ص67) [(شخص منکر) دو ساعة (دو ظهور پیاپی در این دور بدیع) را منکر شد و با دو قیامت مخالفت کرد؛ آن هم بعد از آنکه به حق و راستی واقع شدند. و چون جمال اطهر پوشش از وجه انور برگرفت، حشر اکبر برپاگشت؛ و هنگامی که جمال قدم از مطلع بقا طلوع نمود، طامّۀ کبرا واقع شد. و این دو قیامت به هم متصل گشتند و با هم درآمیختند، که دوّمی باطن اوّلی بود؛ و به این سبب، زمین به لرزه در آمد؛ و آسمان شکاف برداشت؛ و پایه‌های عالم هستی متزلزل گشت و کوه‌ها غبار شدند و دریاها بخار گشتند و ستارگان تاریک شدند و قمرها خاموش گشتند، و هر حامله‌ای حمل خود را بر زمین افکند؛ قبیله‌ها و امت‌ها ضجّه زدند و اقوام و ملّت‌ها نوحه نمودند، و از نفخۀ اوّل (در صور) (کنایه از ظهور حضرت اعلی) روح هر موجود زنده‌ای گرفته شد (یعنی همه مردند)، سپس یک بار دیگر در (صور) دمیده شد، آن‌گاه همه به پاخاستند و به تماشا ایستادند و همۀ هستی نورانی شد، زیرا که جمال خداوند علیّ ابهی از مطلع عماء (عالم غیب)، تابان و درخشان گشت و چشمان تمام اشیاء به دیدار پروردگارشان روشن شد، و ظلمت غلیظ پراکنده گشت، و ملکوت اعلی ظاهر شد، و آیات از جبروت اسماء و صفات نازل گشت.]**
5. **«و النّبا العظیم، قد اتی الرّحمن بسلطان مبین و وضع المیزان و حشر من علی الأرض اجمعین قد نفخ فی الصّور اذاً سکّرت الأبصار و اضطرب من فی السّموات و الأرضین الّا من اخذته نفحات الآیات و انقطع عن العالمین هذا یوم فیه تحدّث الأرض بما فیها و المجرمون اثقالها لو کنتم من العارفین و انشقّ قمر الوهم و اتت السّماء بدخان مبین نری النّاس صرعی من خشیة ربّک المقتدر القدیر نادی المناد و انقعرت اعجاز النّفوس ذلک قهرٌ شدید إن اصحاب الشّمال فی زفرة و شهیق و اصحاب الیمین فی مقام کریم یشربون خمر الحیوان من ایادی الرّحمن الا انّهُم من الفائزین قد رجّت الأرض و مرّت الجبال و نری الملئکة مردفین اخذ السّکر اکثر العباد نری فی وجوههم آثار القهر کذلک حشرنا المجرمین یهرعون الی الطّاغوت قل لا عاصم الیوم من امر اللّه هذا یوم عظیم نُریهم الّذین اضلّا هم ینظرون الیهما و لا یشعرون قد سکّرت ابصارهم و هم قوم عمون حجّتهم مفتریات انفسهم و آن‌ها داحضة عند اللّه المهیمن القیوم قد نزغ الشّیطان فی صدورهم و هم الیوم فی عذاب غیر مردود یسرعون الی الأشرار بکتاب الفجّار کذلک یعملون قل طویت السّماء و الارض فی قبضته و المجرمون اُخذوا بناصیتهم و لا یفقهون یشربون الصّدید و لا یعرفون قل قد اتت الصّیحة و خرج النّاس من الاجداث وهم قیام ینظرون و منهم مسرع الی شطر الرّحمن و منهم مکبّ علی وجهه فی النّار و منهم متحیرون قد نزّلت الایات وهم عنها معرضون و اتی البرهان وهم عنه غافلون اذا رأَوا وجه الرّحمن سیئَتْ وجوههم وهم یلعبون یهطعون الی النّار و یحسبون آن‌ها نور فتعالی اللّه عمّا یظنّون قل لو تفرحون او تتمیزون من الغیظ قد شقّت السّماء و اتی اللّه بسلطان مبین تنطق الأشیاء کلّها الملک للّه المقتدر العلیم الحکیم.»(منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، نشرآلمان، فقرۀ17) [مضمون: به نباعظیم قسم، خداوند رحمن به قدرت آشکار آمد و میزان (ترازو) نصب گشت و همۀ زمینینان محشور شدند. به راستی در صور دمیده شد، آن‌گاه چشم‌ها تاریک گشت و اضطراب اهل آسمان‌ها و زمین‌ها را فراگرفت، مگر کسی که نفحات آیات اخذش کرد و از جهانیان گسست. این روزی است که در آن، زمین راجع به آنچه درونش است سخن گفت؛ زمینی که مُجرمان، سنگینی‌های آن هستند، اگر از عارفان باشید؛ و قمر وهم و خیال، دو نیمه گشت و دودی آشکار آسمان را فراگرفت. مردم را می‌بینی که از ترس خداوند مقتدر قدیر صرعی شده‌اند. منادی ندا درداد و ریشه‌های نفوس از بیخ و بن برآمد، و این قهری شدید است. اصحاب شمال (منکران) در فریاد و فغانند و اصحاب یمین (مؤمنان) در مقام کریمند و از دست خداوند رحمن شراب زندگی می‌نوشند، آیا آنان از فائزان نیستند؟ زمین لرزید و کوه‌ها حرکت کرد و می‌بینیم که فرشتگان صفّ بسته‌اند. مستی، اکثر عباد را اخذ کرد؛ و در سیماهایشان آثار قهر می‌بینیم. این‌گونه مُجرمان را محشور کردیم. آنان به سمت طاغوت می‌تازند. بگو امروز به امر خداوند، محافظی برای کسی نیست. این روزی عظیم است. دو شخصی را که گمراهشان کردند به آنان می‌نمایانیم، به آنان می‌نگرند، ولی نمی‌شناسندشان. چشمانشان تاریک شده و آنان قومی نابینایند.حجّتشان مفتریات نفس‌هایشان است که نزد خداوند مهیمن قیّوم مردود است. شیطان در صدورشان وسوسه کرد و امروز در عذابی ابدیند. با کتاب گناهکاران (در دستشان)به سوی اشرار می‌شتابند و این است عملشان. بگو آسمان در هم پیچیده شد و زمین در قبضۀ قدرتش است و مُجرمان به موهای (جلوی سرشان) اخذ شدند و نمی‌دانند. از آب گندیده می‌نوشند و نمی‌فهمند. بگو صیحه برآمد و مردم از گورها خارج شدند و به تماشا ایستادند. از بین آنان کسی است که به سوی خداوند رحمن شتابان است و نیز کسی است که به صورت در آتش افتان و خیزان است و کسانی نیز متحیّر و سرگردانند. به راستی آیات نازل شد و آنان از آن معرضند و برهان ارائه گشت و آنان از آن غافلند. وقتی سیمای رحمن را دیدند چهره‌هایشان سیاه شد و به بازی مشغولند. به سوی آتش می‌دوند و فکر می‌کنند نور است. پس والاتر است خداوند از آنچه گمان می‌کنند. بگو چه شادمان شوید و چه از بغض و عناد منفجر گردید، آسمان شکافته شد و خداوند با قدرت و سلطنت آشکار پدیدار گشت. تمامی اشیاء می‌گویند "ملک از آن خداوند است که مقتدر و علیم و حکیم است."]**
6. **«قد اتت السّاعة وهم یلعبون قد اخذوا بناصیتهم و لا یعرفون قد وقعت الواقعة وهم عنها یفرّون و جائت الحاقّة وهم عنها مُعرضون هذا یوم یهرب فیه کلّ مرءٍ من نفسه و کیف ذوی القربی لو انتم تفقهون قل تاللّه قد نفخ فی الصّور و نری النّاس هم منصعقون و صاح الصّائح و نادی المناد المُلک للّه المقتدر المهیمن القیوم هذا یوم فیه شاخصت الأبصار و فزع من فی الأرض الّا من شاء ربّک العلیم الحکیم قد اسودّت الوجوه الّا من اتی الرّحمن بقلب منیر قد سکّرت ابصار الّذینهم کفروا عن النّظر الی اللّه العزیز الحمید قل اما قرئتم القرآن فاقرئوا لعلّ تجدون الحقّ انّهُ لصراط مستقیم هذا صراط اللّه لمن فی السّموات و الأرضین ان نسیتم القرآن لیس البیان عنکم ببعید انّهُ بین ایدیکم ان اقرئوه لعلّ لا ترتکبوا ما ینوح به المرسلون قوموا من الاجداث اِلی متی ترقدون هذِه نفخة اخری الی من تنظرون هذا ربّکم الرّحمن و انتم تجحدون قد زلزلت الأرض و اخرجت اثقالها أفَأنتم تنکرون قل اما ترون الجبال کالعهن و القوم من سطوة الأمر مضطربون تلک بیوتهم خاویة علی عروشها وهم جند مغرقون هذا یومٌ فیه اتی الرّحمن علی ظلل العرفان بسلطان مشهود انّهُ لهو الشّاهد علی الاعمال و انّهُ لهو المشهود لو انتم تعرفون قد انفطرت سماء الادیان و انشقّت ارض العرفان و الملئکة منزلون قل هذا یوم التّغابن الی من تهربون قد مرّت الجبال و طویت السّماء و الأرض فی قبضته لو انتم تعلمون هل لأحدٍ من عاصم لا فو نفسه الرّحمن الّا اللّه المقتدر العزیز المنان قد وضعت کلّ ذات حمل حملها و نری النّاس سکاری فی هذا الیوم الّذی فیه اجتمع الانس و الجان قل اَ فی اللّه شکّ‌‌ها انّهُ قد اتی عن مطلع الفضل بقدرة و سلطان‌ام فی آیاته أن افتحُوا الأبصار إنّ هذا لهو البرهان قد ازلفت الجنّة عن الیمین و سعّرت الجحیم و تلک هی النّیران أن ادخلوا الجنّة رحمة من عندنا و اشربوا فیها خمر الحیوان من ید الرّحمن هنیئا لکم یا اهل البهاء تاللّه انتم الفائزون هذا ما فاز به المقرّبون و انّهُ لماء مسکوب الّذی وُعدتم به فی الفرقان ثمّ فی البیان جزاء من ربّکم الرّحمن طوبی للشّاربین.»(منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، نشرآلمان، فقرۀ18) (مضمون: ساعة (قیامت) فرارسید و آنان (منکران و معاندان ظهور) بازی می‌کنند. به وسیلۀ موی بالای پیشانیشان اخذ شدند و نمی‌فهمند. واقعَه (قیامت) رخ داد و آنان از آن در گریزند؛ حاقَّه (نام دیگر قیامت) واقع شد و آنان از آن رویگردانند. این روزی است که در آن هر کسی از نفس خود در گریز است، چه رسد به بستگانش، اگر می‌فهیمد. بگو به خداوند سوگند، در صور دمیده شد و مردم را مدهوش می‌بینیم و فریادکننده صیحه زد و منادی ندا درداد که ملک از آن خداوند مقتدر مهیمن قیّوم است. این روزی است که در آن چشم‌ها خیره ماندند و همۀ زمینیان بیمناک شدند، مگر کسی که خداوند علیم حکیم مستثنایش کرد. چهره‌ها سیاه شد، مگر از آن کسی که با قلبی نورانی به خداوند رحمن توجه کرد. مست‌گونه گشت چشمان کسانی که کفر ورزیدند و از خداوند عزیز و حمید روی گرداندند. بگو آیا قرآن را نخواندید؟ پس بخوانید، شاید حق را بیابید. این حق، صراط مستقیم است؛ و این صراطِ خداوند است برای اهل آسمان‌ها و زمین‌ها. اگر از قرآن غفلت کردید، بیان چندان دور نیست؛ آن، جلوی رویتان است، پس بخوانید آن را شاید مرتکب کارهایی نشوید که رسولان را به نوحه می‌آورد. برخیزید از گورها، تا کی در آن‌ها خفته اید؟ این، نفخۀ دوّم است (اشاره به ظهور جمال اقدس ابهی است)، به چه کسی می‌نگرید؟ این، پروردگار بخشنده‌اتان است و شما احتجاج می‌کنید. زمین لرزید و بارهایش بیرون ریخت، آیا انکار می‌کنید؟ بگو آیا نمی‌بینید که کوه‌ها چون پنبه شدند و قوم از سطوت امر ترسانند؟ این است خانه‌هایشان که سقف‌هایشان فروریخته و آنان سپاهیانی مغروقاند. این روزی است که در آن خداوند رحمن سوار بر سایه‌های عرفان با سلطنتی نمایان آمد؛ و او شاهدی است بر اعمال، و خود مشهود است، اگر می‌فهمید. به راستی آسمان ادیان شکافت و زمین عرفان شقّه گشت و فرشتگان فرود آمدند. بگو این، روز تغابن است، به سوی چه کسی می‌گریزید؟ کوه‌ها به حرکت آمد و آسمان در هم پیچیده شد و زمین در قبضۀ قدرت او است، اگر می‌دانید. آیا برای کسی یاوری هست؟ نه، قسم به حضرت رحمن، مگر خداوند مقتدر عزیز منان. به راستی در این روزی که آدمیان و پریان با هم جمع شدند، هر حامله‌ای حملش را برزمین انداخت، و مردمان را مست و مدهوش می‌بینیم. بگو آیا نسبت به خداوند شکّی هست؟ بله، او به قدرت و سلطنت، از مطلع فضل و رحمت ظاهر شد؛ و آیا در آیات او تردیدی هست؟ پس بگشایید چشمان را، این است برهان. به راستی از جهت یمین بهشت آراسته شد و دوزخ نیز آماده گشت و این است آتش افروخته. پس به رحمتی از نزد ما، به بهشت درآیید و در آن، از دست رحمن شراب زندگی برگیرید و بنوشید. خوشا به حال شما‌،‌ای اهل بهاء، به خداوند قسم که از فائزانید، و این چیزی است که مقربان به آن فائز شدند، و آن آب مهیّایی است که به عنوان پاداشی از جانب پروردگار بخشایندۀ خود در قرآن و نیز در بیان به آن وعده داده شدید؛ خوشا به حال نوشندگان.)**
7. **«قل هذا یوم فیه ناحت قبائل الارض و اضطربت الاکوان و یرى فى وجوه المجرمین غبرة النّار. قل تاللّه إن السّاعة قد اضطربت و الصّور ینوح لنفسه و معشر المقرّبین اخذوا ذیل اللّه و یقولون ارحمنا یا ربّ الارباب و الملئکة واقفون تلقاء العرش و لن یقدرنّ أن یتکلّمنّ الّا بعد اذن ربّکم العزیز المختار. قل اتّقوا اللّه یا قوم و لا تعترضوا علی الّذى باشارة من اصبعه انفطرت سماء الادیان و انشقّت ارض الوهم و اکبّ الاصنام و انقعرت الاعجاز.»(آثار قلم اعلی1، لوح شمارۀ131) (مضمون: بگو این روزی است که در آن، قبیله‌های زمین نوحه نمودند و همه هستی‌ها مضطرب گشتند و در چهره‌های مُجرمان خاکستر آتش دیده می‌شود. بگو قسم به خداوند، ساعة (قیامت) مضطرب شد و صور برای خود نوحه نمود؛ و گروه مقربان دامن خداوند را گرفته می‌گویند "به ما رحم کن،‌ای پروردگار پروردگاران" و فرشتگان در مقابل عرش ایستاده‌اند و قادر به تکلّم نیستند، مگر بعد از اجازۀ پروردگار عزیز و مختار شما. بگو از خدا بترسید‌ای قوم، و به کسی که به اشارۀ انگشتش آسمان ادیان شکافته شد، و زمین وهم و خیال دوپاره گشت، و بت‌ها با صورت به خاک افتادند و بن‌ها برآمد، اعتراض منمایید.)**
8. **«یا شیخ از هر جهتی از جهات عباد اعتراضاتی نموده‌اند که قلم از تحریر آن استغفار می‌نماید، مع ذلک نظر به رحمت کبری جواب، علی قدر مراتب ناس داده شد که شاید از نار نفی و انکار به نور اثبات و اقرار منوّر گردند. انصاف کمیاب و عدل مفقود. از جمله‌، این آیاتِ محکمات در جواب بعضی، از ملکوت علم الهی ظاهر و نازل. یا أیها المتوجّه الی انوار الوجه. قد أحاطت الأوهامُ سکان الأرض و منعتْهم عن التّوجّه الی افق الیقین و اشراقه و ظهوراته و انواره . بالظّنون مُنعوا عن القیوم یتکلّمون باهوائهم و لا یشعرون. منهم من قال هل الآیات نزّلت؟ قل‌ای و ربّ السّموات. هل أتتِ السّاعةُ؟ بل قضَت و مظهرِ البینات. قد جاءت الحاقّة و أتی الحقّ بالحجّة و البرهان. قد برزت السّاهرة و البریة فی وَجَل و اضطراب. قد أتت الزّلازل و ناحت القبائل من خشیة اللّه المقتدر الجبار. قل الصّاخة صاحتْ و الیوم للّه الواحد المختار. هل الطّامّة تمّت؟ قل‌ای و ربّ الأرباب. هل القیامة قامتْ؟ بل القیوم بملکوت الآیات. هل‌تری النّاس صرعی؟ بلی و ربّی العلی الأعلی. هل انقعرت الأعجاز؟ بل نسفت الجبال و مالک الصّفات. قال أین الجنّة و النّار؟ قل الأُولی لقائی و الاخری نفسک یا أیها المشرک المرتاب. قال اِنّا ما نری المیزان. قل‌ای و ربّی الرّحمن لا یراه إلّا أولو الأبصار. هل سقطت النّجوم؟ قل‌ای اذ کان القیوم فی أرض السّرّ فاعتبروا یا أولی الانظار. قد ظهرت العلامات کلُّها اذ أخرجنا یدَ القدرة من جیب العظمة و الاقتدار. قد نادی المناد اذ أتی المیعاد و انصعق الطّوریون فی تیه الوقوف من سطوة ربّک مالک الایجاد. یقول الناقور هل نفخ فی الصّور؟ قل بلی و سلطان الظّهور اذ استقرّ علی عرش اسمه الرّحمن. قد أضاء الدّیجور من فجر رحمة ربّک مطلّع الانوار. قد سرَتْ نسمةُ الرَّحمن و اهتزَّت الأرواح فی قبور الأبدان. کذلک قضی الأمر من لدی اللّه العزیز المنان. قال الّذین غفلوا متی انفطرت السّماء؟ قل اذ کنتم فی أجداث الغفلة و الضّلال. من الغافلین منْ یمسحُ عینیه و ینظر الیمین و الشّمال. قل قد عمیتَ لیس لک الیومَ من ملاذ. منهم من قال هل حشرتِ النّفوس؟ قل‌ای و ربّی اذ کنتَ فی مهاد الأوهام. و منهم من قال هل نزّل الکتاب بالفطرة؟ قل انها فی الحیرة اتّقوا یا أولی الألباب. و منهم من قال أ حشرتُ أعمی؟ قل بلی و راکب السَّحاب. قد تزینت الجنّةُ باوراد المعانی و سعّر السّعیر من نار الفجّار. قل قد أشرق النّور من أفق الظّهور و أضاءَت الآفاق اذ أتی مالک یوم المیثاق. قد خسر الّذین ارتابوا و ربح من أقبل بنور الیقین الی مطلّع الایقان. طوبی لک یا أیها النّاظر بما نزّل لک هذا اللّوح الّذی منه تطیر الأرواح. احفظه ثمَّ اقرأه لعمری انّهُ باب رحمة ربّک طوبی لمن یقرؤه فی العشی و الاشراق. اِنّا نسمع ذکرَک فی هذا الأمر الّذی منه اندکّ جبلُ العلم و زلّت الأقدام. البهاء علیک و علی کلِّ مقبل أقبل الی العزیز الوهّاب. قد انتهی و ما تمَّ اصبر إن ربّک هو الصّبار. هذه آیاتٌ انزلناها من قبل فی أوّل ورودنا فی سجن عکّاء و أرسلناها الیک لتعرف ما نطقتْ به ألسنتهم الکذبة اذْ أتی الأمر بقدرة و سلطان. قد تزعزع بنیان الظّنون و انفطرت سماء الأوهام و القوم فی مریة و شقاق. قد انکروا حجّةَ اللّه و برهانه بعد اذ أتی من أفق الاقتدار بملکوت الآیات.»(لوح شیخ محمّدتقی نجفی، صص99- 96) [مضمون بخش عربی:‌ای کسی که روی به انوار وجه داری، اوهام، ساکنان زمین را فراگرفته و آنان را از توجّه به افق یقین و اشراق و ظهورات و انوارش باز داشته. به گمان و ظنون از حضرت قیّوم منع شدند؛ با هوای نفسشان سخن می‌گویند و نمی‌فهمند. یکی گفت آیا آیات نازل شد؟ بگو آری، قسم به ربِّ سموات. آیا ساعت (قیامت) برآمد؟ بلکه، مقدّر گشت، سوگند به ظاهر کنندۀ بیّنات. حاقَّه (از اسماء قیامت) رخ داد و حقّ با حجّت و برهان آمد. ساهره بارز شد و خلق در ترس و اضطرابند. زلزله واقع گشت و قبائل از ترس خداوند مقتدر جبار نوحه نمودند. بگو صاخَّه صیحه زد و امروز، روز خداوند یکتای مختار است. آیا طامَّه (نام دیگری برای قیامت) تمام شد؟ بگو بلی، و قسم به ربّ الارباب. آیا قیامت برپا شد؟ آری، بلکه حضرت قیّوم به ملکوت آیات ظاهر گشت. آیا مردمان را مدهوش می‌بینی؟ بلی، سوگند به پروردگار والامقامم. آیا بُن‌ها (ریشه‌ها) برآمدند؟ قسم به مالک صفات که کوه‌ها متلاشی شدند. گفت کجا است بهشت و دوزخ؟ بگو اوّلی لقای من است و دوّمی نفس خودت،‌ای مشرک شکّاک. گفت ترازو را نمی‌بینیم، بگو بلکه سوگند به پروردگار رحمانم، آن را جز صاحبان بصیرت نمی‌بینند. آیا ستارگان ساقط شدند؟ بگو، آری هنگامی که حضرت قیّوم در رض سرّ (سرزمین ادرنه) بود، پس پند گیرید‌ای صاحبان نظر. وقتی که دست قدرت را از جَیب عظمت و اقتدار برآوردیم، تمامی علامات ظاهر شد. هنگامی که روز موعود فرارسید منادی چنان ندا بلند کرد که از سطوت و مهابت پروردگارت که مالک ایجاد است، تمام طوریّون در بیانان وقوف (شکّ و تردید) مدهوش شدند. ناقور می‌گوید آیا در صور دمیده شد؟ بگو، بلی، قسم به سلطان ظهور، هنگامی که بر عرش اسم رحمانش مستقر گشت. شام تاریک از انوار فجر رحمت پروردگارت روشن شد. نسیم خداوند رحمن وزیدن گرفت و ارواح در قبور ابدان به جنبش آمدند. خداوند عزیز منان، امر را این‌گونه مقدّر فرمود. غافلان گفتند آسمان کِی شکافته شد؟ بگو وقتی که شما در گورهای غَفلت و ضَلالت بودید. از غافلان کسی است که چشم‌هایش را می‌مالد و به چپ و راست می‌نگرد؛ بگو آن‌ها کور شده‌اند و امروز برای شما پناه گاهی نیست. از آنان کسی دیگر است که می‌پرسد آیا نفوس محشور شدند؟ بگو بلی، قسم به پروردگارم، زمانی که تو در گهوارۀ اوهام غنوده بودی. و از آنان کسی است که می‌گوید آیا کتاب به فطرت نازل شد؟ بگو آن (کتاب)، در حیرت است، بترسید‌ای صاحبان خرد. و از آنان کسی است که گفت آیا من نابینا خلق شده‌ام؟ بگو آری، قسم به راکب سحاب. بهشت به گُل‌های معانی زینت یافت و دوزخ از آتش بدکاران آماده گشت. بگو وقتی مالک روز میثاق آمد، نور از افق ظهور تابان شد و تمامی افق‌ها را روشن کرد. زیان کردند کسانی که تردید نمودند و سود برد کسی که به نور یقین به مطلع ایقان اقبال کرد. خوشا به حال تو‌‌ای ناظر، چون که این لوح برایت نازل شد، لوحی که ارواح را به پرواز می‌آورد. آن را محافظت کن و بخوان؛ همانا این لوح، باب رحمت پروردگارت است. خوشا به حال کسی که آن را در شامگاه و بامداد قرائت کند. ما ذکر تو را در این امر می‌شنویم، امری که کوهستان علم از آن منهدم شد و گام‌ها از آن ناتوان گشت. بهاء بر تو باد، و بر هر مقبلی که به خداوند عزیز و بخشاینده اقبال نمود. لوح پایان یافت، و (سخن) به انتها نرسید؛ شکیبا باش که پروردگارت شکیبا است. این‌ها آیاتی است که قبلا، هنگام ورودمان به این زندان عکّا نازل نمودیم و آن را برای تو ارسال کردیم تا دریابی آنچه را که بر زبانه‌ای دروغ‌پردازشان جاری بود، هنگامی که امر الهی به قدرت و سلطنت نمودار گشت. بنیان ظنون به لرزه در آمد و آسمان اوهام شکافته گشت و مردمان در شکّ و شِقاقند. حجّت و برهان خداوند را انکار کردند، آن هم هنگامی که به ملکوت آیات، از افق قدرت و اقتدار نمودار شد.]**
9. **«قل ان اجذبوا العباد بهذا الاسم الّذی به ظهرت الصّیحة و حقّقت السّاعة و اخذت الزّلازل کلّ القبائل و انفطرت السّماء و انشقّت الارض و نسفت الجبال و ظهر ما نزل فی الواح اللّه المقتدر الملک العزیز العظیم.»(جمال ابهی، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص134) (مضمون: بگو، همانا جذب نمایید بندگان را به این اسمی که به واسطۀ آن، صیحه بلند شد و ساعة واقع گشت و زلزله همه قبایل را فراگرفت و آسمان شکافته شد و زمین شقّه گشت و کوه‌ها غبار شدند و هر آنچه در الواح خداوند مقتدر ملک عزیز عظیم نازل شده بود، ظاهر گشت.)**
10. **«بهشت و دوزخ را خرد و دانایی تصدیق نموده و می‌نماید؛ چه که وجود این دو از برای آن دو (مجازات و مکافات) لازم. در مقام اول و رتبۀ اولی بهشت رضای حق است؛ هر نفسی به رضای او فائز شد او از اهل جنت علیا مذکور و محسوب و بعد از عروج روح فائز می‌شود به آنچه که آمه و خامه از ذکرش عاجز ستحین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کل در یک مقام واقف و حق نطق می‌فرماید به آنچه اراده می‌فرماید. هر یک از مردمان که به شنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل جَنّت مذکور.»(جمال ابهی، امروخلق2، ص229)**
11. **«صراط و میزان و همچنین جنّت و نار و آنچه در کتب الهی مذکور و مسطور است، نزد اصحاب بصر و مردمان منظر اکبر معلوم و مشهود استو همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز رستخیز ذکر نموده‌اند گذشته و رسیده، و یوم ظهور، یوم رستخیز اکبر است. »(جمال ابهی، امروخلق2، ص229)**
12. **«ائمّۀ هدى و انوار لاتُطفى ‌هل ینظرون الاّ أن یأتیهم الله فى ظلل من الغمام‌‌ را که مسلّماً از امورات مُحدَثه در قیامت می‌دانند، به حضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده‌اند.»(کتاب ایقان، فقرۀ152)**
13. **«قل اِنّا سترنا وجهَنا تحت سبعینَ الف حجابٍ فى عشرین من السّنین لئلّا یعرفنا احدٌ من اهل السّموات و الارضین. فلمّا اعترضوا علینا المشرکون من الّذین کان فى صدورهم غِلُّ الغلام اذاً کشفنا النّقابَ عن وجه الامر بسلطان مبین. اذاً اظلمت شموسُ الاوهام و خسف قمرُ الاظلام و سقطت أنجمُ البغضا علی وجه الارض و رَجعَت انفسُ المغلّین الی اسفل النّار مقرّ المشرکین.»(آثار قلم اعلی4، سورة الحج) [مضمون: بگو ما به مدت بیست سال وجه خود را در پشت هفتاد هزار حجاب پوشانیدیم تا احدی از اهل آسمان‌ها و زمین‌ها ما را نشناسد. و هنگامی که مشرکان، کسانی که در قلوبشان بغض غلام (حضرت بهاءالله) بود، بر ما اعتراض کردند، آن‌گاه به قدرتی آشکار، نقاب را از وجه امر کنار زدیم. آن وقت خورشیدهای اوهام تاریک شد و ماه گمراهی‌ها (یا ستمگری‌ها) پوشیده گشت و ستارگان عناد بر روی زمین سقوط کردند و انفس بدخواهان به عمق دوزخ، جایگان مشرکان، راجع شد.]**
14. **«فاعلم بان نقطةَ الفُرقان و نورَ السّبحان لمّا جاء بآیاتِ محکماتٍ و براهینَ ساطعاتٍ مِن الآیاتِ الّتى یعجزُ عَنها کلُّ مَن فى جبروتِ الموجوداتِ اَمَرَ الکُلَّ علَى القیامِ عَلى هذِهِ الصّراطِ المرتفعةِ الممدودةِ فى کلِّ ما جاء بهِ مِن عندِ اللّه و مَن اَقَرَّ علیهِ و اعترفَ بایاتِ الوحدانیةِ فى فؤادِهِ وَ جمالِ الازلیةِ فى جمالهِ حُکِمَ علیه حُکْمُ البعثِ و الحشرِ و الحیوةِ و الجنّةِ لانه بعدَ ایمانهِ باللّهِ و مَظهرِ جمالِه بُعِثَ مِن مرقدِ غفلتهِ و حُشِرَ فى ارضِ فؤادِهِ و حىّ بحیوةِ الایمان و الایقان و دخلَ فى جنّةِ اللّقاء هَلْ یکنِ الجنّةُ اَعلى مِن ذلکَ او الحشرُ اعظمَ مِن هذا اَوِ البعثُ اکبَر مِن هذا البعثِ لَو یطّلعُ احدٌ باسرارهِ لَیعرفُ ما لا عرفَ احدٌ مِن العالمینَ. ثمَ اعَلمْ بان هذهِ الجنّةَ فى یومِ اللّهِ اعظمُ مِن کلِّ الجِنان.»(حضرت بهاءالله، جواهر الاسرار، ص57) (مضمون: پس بدان زمانی که نقطۀ فرقان و نور سبحان (حضرت محمّد)، به آیات محکم و براهین متقن از آیاتی که تمامی موجودات در برابرش عاجزند، ظاهر شد؛ همگان را امر به قیام در این راه مرتفع ممدود که تماماً از جانب خداوند مقرّر گشته بود، فرمود. کسی که به او اقرار کرد و به آیات وحدانیّت در فؤادش و جمال ازلیّت در جمالش اعتراف نمود، حکم بَعث و حَشر و حیات و جنّت بر او جاری شد؛ زیرا بعد از ایمانش به خداوند و مظهر جمال او، از گور غفلت برخاست و در سرزمین فؤاد محشور شد و به روح ایمان و ایقان زنده گشت و در جنّت لقاء وارد شد؛ آیا جنّتی اعظم از این ممکن است؟ و یا حشری اکبر از این حشر، یا بَعثی بزرگ‌تر از این بعث میسّر است؟ اگر کسی به اسرار آن آگاه شود، به حقیقتی پی می‌برد که احدی از عالمیان پی نبرده است. سپس بدان که (هنگام حلول) یومُ‌الله، این جنّت بزرگ‌ترین جنّت‌ها خواهد بود.)**
15. **«در فرقان که همه شما دیده اید که در علایم ظهور به چه شان و بیان از سماء سبحان نازل شده از جمله یوم یأتی اللّه فی ظلل من الغمام و همچنین یوم یأتی السماء بدخان مبین و همچنین انفطار سماء و انشقاق ارض و اندکاک جبال و انسجار بحار و اقامه اموات از قبور و دمیدن در صور واشراق شمس عن جهة الغرب و ارتفاع صیحه بین السموات و الارض و امثال این کلمات که در کتاب اللّه مذکور است و همچنین از ذکر خاتَمَ‌النَّبیّین که اصرح کلمات فرقانیه است با این عبارات صعبه مستصعبه (سخت اندر سخت) و اشارات دقیقۀ خفیّه اگر عباد از شریعۀ ربّ الایجاد و عرفان نفس او فی المعاد محروم مانند می‌توان گفت که ادراک بیانات الهیّه ننموده‌اند و از معانی کلمات ربانیه غافل شده‌اند چه که به فهم عباد نزدیک نبوده، اگر چه جمیع این معاذیر در حین ظهور غیر مقبول بوده و خواهد بود چه که در هر ظهور به نفس ظهور و بما یظهر من عنده، حجّت بر کلّ من فی السموات و الارض بالغ می‌شود و بر هر نفسی لازم است که مرآت قلب را از کلّ آنچه در دست ناس بوده طاهر نماید و بعد از تطهیر و اقبال، البتّه انوار شمس مُجلّی بر قلبش تجلّی فرماید و اگر حجّت الهی در احیان ظهور بالغ نباشد، تکلیف از کلّ ساقط می‌گردد مثلا در اهل فرقان ملاحظه نما که هر نفسی که قلب را از ذکر اشارات کلماتیّه مطهّر ننموده به عرفان نقطۀ بیان فائز نشد چه که ذکر خَتمیّت که در کتاب مذکور است، از کلمات محکمۀ فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقّق معنی ظاهر آن در قلب، هرگز اقرار ننماید بر این‌که نبیّ از اول لا اول بوده و الی آخر لا آخر خواهد آمد.»(حضرت بهاءالله، مائدۀ7، ص30- 29)**
16. **«همچنین قیامت و ما یتعلّق بها که احدی به رشحی از طمطام بحر این بیانات که در کتاب الهی (قرآن) بوده فائز نه؛ و کُلّ، سراب را آب توهّم نموده‌(اند)، چنانچه مشاهده شد.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، ص86)**
17. **«در اهل بیان تفکّر نمایید مع آنکه مشاهده نمودند آنچه از قبل (در زمانی که مسلمان بودند) در دست داشتند، موهوم صرف بوده و یک بیان از بیانات الهیّه را از ذکر قیامت و ساعت و صراط و میزان و حشر و نشر و قائم و ظهور آن، کما هو حقّه ادراک ننموده؛ چنانچه قرنها و عهدها عابد موهوم من غیر شعور بودند و خود را اعظم و اکبر و ازهد و اتقای کلّ من علی الارض می‌شمردند.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، ص195)**
18. **«به راستی می‌گویم امروز کلمۀ مبارکه "ولکن رسولَ‌اللّه و خاتَمَ‌النَّبیّین"، به "یومَ یقومُ النّاس لِرَبِّ العالمین" منتهی شده..»(حضرت بهاءالله، مندرج در علاءالدین قدس‌جورابچی، کتاب بهاءالله موعود کتاب‌های آسمانی، ص263)**
19. **«آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه در فرقان نازل شده، اکثر مأوّلست و لا یعلم تأویله الّا اللّه. این مراتب در کتاب ایقان واضح و مبرهن است.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، ص284)**
20. **«این مراتب (قیامت و ساعت) در كتاب ایقان واضح و مبرهن است. هر نفسی در آن تفكّر نماید آگاه شود بر آنچه از نظر كل مستور بوده.»(حضرت بهاءالله، امروخلق2، ص144)**
21. **«یوم قیامت یومی است مثل امروز. شمس طالع می‌گردد و غارب. چه بسا وقتی که قیامت برپا می‌شود در آن ارض که قیامت برپا می‌شود، خود اهل آن، مطلّع نمی‌شوندو آن یومی است بسیار عظیم. شجره‌ای که لم یزل نطق او اِنَّنی اِنّاالله، لا اله الا اِنّا بوده ظاهر می‌شود و کل محتجبین گمان می‌کنند که نفسی است مثل خوداز این جهت است که یوم قیامت (را) اعظم از هر یومی گفته و الّا یومی است مثل کل ایام الّا آنکه ظهورُالله در آن ظاهر است.»(حضرت باب، اسرارالآثار4، صص532- 531)**
22. **«کل وجود خلق شده‌اند از برای یوم ظهورُالله که آن در عُرف بیان به قیامت ذکر می‌شود و آن از اوّل ظهور شجرۀ حقیقت است تا غروب آن؛ مثلا در نقطۀ فرقان بیست و سه سال بود.»(حضرت باب، امروخلق2، ص225)**
23. **«هو اللّه، قال اللّه تعالی فی القرآن المبین و الذكر الحكیم "اذا الشمس كوّرت و اذا النجوم انكدرت" یا ایتها الورقة الحائرة اعلمی بان الشمس هی الكوكب الساطع الفجر و الباهر الشعاع اشهر النجوم و اعظم الكواكب فی عالمها فبظهور القیامة الكبری و الطامّة العظمی و قیام الساعة الامر الادهی تتكوّر الشموس و تنتثر النجوم و ینشقّ القمر و هذا سرّ من اسرار الحشر المستمرّ و الرمز المستتر عن بصر كلّ ذی نظر و الكاشف له ظهور الجلیل الاكبر الموعود المنتظر فاذا قامت القیامة و اتت الساعة و جاءت الطامّة و زلزلت الارض زلزالها و انفطرت السماء باطباقها و نسفت الجبال و انقعرت الاشجار و سجرّت البحور و حشرت الوحوش و نصب المیزان و تسعرّت النیران و ازلفت الجنان و امتدّ الصراط و تكمّلت الاشراط فهل لمعترض أن یعترض لم كوّرت الشموس و خسفت البدور او طمست النجوم و تتابعت الرجوم لا فو ربّی القیوم انّهُ شرط واضح معلوم لا ینكره الّا كلّ جهول عنود مغتاظ مردود و الّذی من اهل الانصاف الخالی من الاعتساف یقول من شروط الساعة و قیامها تكوّر الشمس و انشقاق القمر و انطماس النجم لانه امر منصوص كالبنیان المرصوص»(مکاتیب عبدالبهاء2، 166- 165) (مضمون: او ست خدا، خداوند والامقام در قرآن مبین و ذکر حکیم فرمود "هنگامی که خورشید تاریک شود و زمانی که ستارگان خاموش گردند".‌‌ای ورقۀ سپید‌روی، بدان که خورشید ستاره‌ای است درخشان و نورافشان؛ و در عالم خود، مشهورترین نجوم و بزرگ‌ترین کواکب است؛ و هنگام قیامت کبری و طامّۀ عظمی (اشاره به ظهور حضرت بهاءالله است) و وقوع ساعة ترسناک و بلاانگیز، خورشیدها تاریک می‌شوند و ستاره‌ها پراکنده می‌گردند و ماه شکافته می‌شود؛ و این سرّی از اسرار حشر مستمرّ و رمز مستَتَر از چشم هر صاحب نظری است؛ و کاشف آن، ظهور جلیل اکبر و موعود منتظر است؛ و هنگامی که قیامت برپا شود، و ساعة تحقّق یابد، و طامة رخ دهد، و زمین به لرزه درآید، و طبقات آسمان شکافته شود، و کوه‌ها غبار گردد، و درختان از ریشه برآیند، و دریا‌ها به جوش و خروش آیند، و وحوش محشور شوند، و ترازو نصب گردد، و دوزخ برافروزد شود، و بهشت نزدیک گردد، و صراط کشیده شود، و اشراط اعلان گردد، آیا کسی می‌تواند اعتراض کند که چرا خورشید تاریک شد، و ماه سیاه گشت، و ستارگان خاموش شدند، و پاره‌های ستارگان پی‌در پی فرود آمدند؟ نه، قسم به پروردگار قیّومم، آن، شرطی واضح و معلوم است که هیچ کسی جز هر جاهل عنود و گمراه مردودی انکارش نکند؛ و کسی که اهل انصاف و خالی از بغض و اعتساف باشد، می‌پذیرد که از جمله شروط ساعة و وقوع قیامت، تاریکی خورشید و انشقاق ماه و خاموشی ستارگان است؛ زیرا که این، امری منصوص و بیانی مرصوص است.)**
24. **«هو الابهی، ایها المنجذب بنفحات اللّه قد نفخ فی الصّور و نقر فی النّاقور و الارض زلزلت و الشّمس کوّرت و النّجوم انطمست و البحور سجّرت و الجبال نسفت و السّماء انفطرت و اتت بدخان مبین و غشی النّاس هذا عذاب الیم و فاز المقرّبون و غاظ المجرمون فاصحاب الیمین تهلّلت وجوههم و طارت نفوسهم و انجذبت قلوبهم و ابتسمت ثغورهم و استبشرت ارواحهم و قالوا اِنّ هو هذا لَفوز العظیم فی جنّة النّعیم و امّا اصحاب الشّمال فاقشعرّت جلودهم و اغبرّت وجوههم و شعثت شعورهم و عمیت عیونهم و اشمئزّت نفوسهم و قالوا اِنّ هذا هو العذاب الیم فی اسفل الجحیم اذاً اشکر اللّه بما جعلک من اصحاب الیمین و حشرک فی زمرة المقرّبین و سقاک من الماء المعین و هداک الی النّور المبین و جعلک آیة الرّحمة للعالمین و علیک التّحیة و الثّناء.»(منتخبات مکاتیب6، فقرۀ535) (مضمون: اوست روشن‌ترین،‌ای منجذب به نفحات الهی، به راستی در صور دمیده شد و ناقور به صدا در آمد، و زمین لرزید، و خورشید تاریک شد، و ستارگان خاموش گشتند، و دریاها به خروش آمدند، و کوه‌ها ریز ریز گشتند، و آسمان شکافته شد، و دودی عظیم فرایش گرفت، و مردم مدهوش گشتند، و این عذابی الیم است. مقربان فائز شدند و مُجرمان به خشم آمدند، و اصحاب یمین (مؤمنان و مقبلان به ظهور) سیماهایشان نورانی شد و ارواحشان پرواز کرد و قلبه‌ایشان منجذب شد و لبه‌ایشان به خنده آمد و ارواحشان شادمان شد و گفتند "همانا این همان فوز عظیم در جنت نعیم است"؛ و امّا اصحاب شمال (منکران و معاندان ظهور) پوست‌هایشان لرزید، روی‌هایشان سیاه شد، افکارشان پریشان گشت، چشم‌هایشان کور شد، ارواحشان کراهت یافت و گفتند "همانا این همان عذاب الیم در عمق جحیم است". بنا بر این، شکر کن خداوند را چون که تو را از اصحاب یمین قرار داد و در زمرۀ مقرّبین محشور کرد و از آب گوارا نوشانیدت و به سوی نور تابان هدایتت کرد و آیت رحمت برای عالمیان قرارت داد و بر تو باد درود و ثنا.)**
25. **«هو الابهی، ایها الفرد النّحریر قدتزلزلت الأرض و ارتعدت ارکان الوجود و انفطرت السّماء و کوّرت الشّمس و انتثرت النّجوم و قامت القیمة و ظهرت الطّامّة و جاء ربّک و الملَک صفّاً صفّاً فمِن النّاس مَن حوسب و خفّت موازینه و غبن و اوتی کتابه بشماله و وقع فی حفرة الهاویة شرّ وباله و منهم من استبشر و ثقلت موازینه و ربحت تجارته و اوتی کتابه بیمینه و استضاء وجهه و تبسّم ثغره و طار قلبه فرحاً بلقاء ربّه و شوقاً لمشاهدة جمال بارئه و تمتّع بالنّعیم و شرب من ماء معین و تنوّر بصره بملاحظة النّور المبین السّاطع من صبح الیقین و البهاء علیک ایها المؤمن بالرّبّ الرّحیم.»(منتخبات مکاتیب6، فقرۀ600) (مضمون: اوست روشن‌ترین،‌ای شخص دانشمند، به راستیزمین بلرزید، و ارکان وجود متزلزل گشت، و آسمان شکافته شد، و خورشد تاریک گشت، و ستارگان پراکنده شدند، و قیامت برپا گشت، و طامَّة ظاهر شد، و پروردگارت همراه صفوف ملائک آمد. از مردمان کسی است که به حسابش رسیدگی شد و موازینش (نتیجۀ سنجش اعمالش در ترازو) سبک گشت و زیان کرد و کتاب اعمالش به دست چپش داده شد و در اعماق دوزخ، قرار یافت و به شرّ و فلاکتش گرفتار آمد؛ و از آنان کسی است که بشارت یافت، و موازینش سنگین گشت، و تجارتش سود داد، کتاب اعمالش به دست راستش سپرده شد، و سیمایش نورانی گشت، و لبخند بر لبه‌ایش نشست، و روحش از نشاط ملاقات پروردگارش و از شوق تماشای جمال خالقش، پرواز کرد، از بهشت برخوردار شد و از آب حیات نوشید و چشمش به مشاهدۀ نور مبین، که از صبح یقین تابان است، نورانی گشت. و بهاء بر تو باد،‌ای مؤمن به پروردگار رحیم.)**
26. **«اما مسئلۀ جنّت که حضرت محمّد بیان نموده، آن حقایق روحانیه است که به صُوَر و قالب جسمانی بیان شده است؛ زیرا آن وقت استعداد ادراک معانی روحانی نداشتند؛ مانند حضرت مسیح که خطاب می‌فرماید آن انگور را دیگر نخواهم خورد، مگر در ملکوت پدر؛ حال مقصود واضح است که حضرت مسیح مرادش این انگور نبوده..»(حضرت عبدالبهاء، امروخلق2، ص235)**
27. **«در قرآن حکایتی بیان می‌فرماید که جسد متلاشی شده را دید که به کلی پاشیده شده و استخوان‌ها از هم منفصل گشته. گفت چگونه می‌شود که اگر این جسم متلاشی شده جان یابد؟ ناگاه بغتة دید استخوان‌ها به هم پیوندشد، گوشت و پوست گرفت و جان و توانی تمام یافت. آن‌گاه به قدرت الهی پی‌بُرد و دید و دانست "کیف یحیی العظام و هی رمیم"\*\*\*\*. مقصد جسد متلاشی مثل ایران است که اگر مدد غیبی و قوۀ الهی یابد، تأَیید و عون ملکوتی جوید، احزاب متفرقۀ متنوّعه و نفوس مختلفۀ متضاده به قوۀ معنویه مجتمع گردند و بر آنچه سبب حیات و عزّت ابدیه است متحد و متفق گردند.»(حضرت عبدالبهاء، امروخلق2، ص234)**
28. **«موعود انجیل باید با خیل و حشمی عظیم و جنود ملائکۀ علّیین بر ابری سوار از آسمان به زمین‌‌اید و آفتاب و ماه تاریک شود و جوق نجوم بر روی ارض متساقط شود و آن موعود جلیل با بوق و نفیر و افواج فرشته اثیر از آسمان به این جهان آیند و شرق و غرب را به صوت صافور بیدار و هشیار کنند؛ لهذا اگر مسیحیان در ظهور جمال‌محمّدی بهانه‌ای جستند به حسب ظاهر عذری آوردند و همچنین موعود فرقان مشروط به علائم بی‌‌پایان بود جابلقا و جابرصا و فتح شرق و غرب و جنوب و شمال و سلطنت قائم و سلطنت سیدالشهداء و نزول عیسی و ظهور دجّال و قیامت کبری و حشر و نشور و جنّت موعود و نیران ذات الوقود و امثال ذلک علائم لا تحصی بود، اگر فرقانیان عذر و بهانه‌ای می‌نمودند در نزد جاهلان مسموع بود. امّا موعود بیان (را) حضرت اعلی روحی له الفداء چنان واضح و آشکار فرمودند که از برای نفسی نه سرّاً و نه جهاراً، نه باطناً نه ظاهراً، نه معنیً نه صورةً، عذر و بهانه‌ای باقی ماند.»(حضرت عبدالبهاء، مکاتیب جلد1، ص349)**
29. **«اهل فرقان فریاد بر آرند که حضرت اعلی روحی له الفداء فرمودند من موعود فرقانم و قیامت بر پا شد و طامّه کبری ظاهر گشت، إن کان هذا هو القائم الموعود أین سیفه المسلول و أین لوائه المعقود و أِین جنوده المجنّده و أین الاعنّة و الاسنّه أین ترویجه للشریعة الغرّاء و أین تعمیمه للطریقة السمحة البیضاء أین طیران النقباء و النجباء و أین اجتماعهم فی‌امّ القری أین القیامة الکبری أین المیزان أین الصراط أین الحساب أین الجحیم المتسعرّة و أین الجنّة المتبهّجة أین الکوثر و السلسبیل و أین الکأس الممزوجة بالکافور و الزنجبیل أین الحوریات القاصرات الطرف فی الخیام و أین الولدان المخلّدون کانهم لؤلؤ مکنون أین الملائکة الغلاظ الشداد و أین السلاسل و الاغلال و أین و أین و أین. حضرت اعلی روحی له الفداء می‌فرمایند که جمیع این شروط و علائم و وقائع در لمح البصر واقع و لکن ناس از مشاهده‌اش محتجب..»(حضرت عبدالبهاء، مکاتیب1، ص352)**
30. **«چون آن نیّر تابان (حضرت اعلی) در وسط آسمان در نقطه معدّل‌النهار (میانۀ روز) خیمه بر افراخت نوبت سلطنت بنواخت كه‌ای ‌نا بینایان و‌ای ‌خفّاشان، پرتو اشراق است و تجلّی نیِّر آفاق، لمعۀ طور است و شعلۀ پر نور، چشم مشتاقان منوّر است و مشام عشّاقان معطّر، نفحات جانپرور است و نسمات ریاض حشر اكبر، نفخۀ صور است و نفحۀ گلشن سرور، فیض عنایت است و یوم بشارت، دهشت قیامت است و وحشت خسران دنیا و آخرت، خوف "تَضَعُ كُلُّ ذاتِ حَملٍ حملَه" است و بیم "تذهل كلّ مُرضعة عمّا ارضعت" و هراس "و‌تری الناسَ سُكاری و ما هم بسُكاری ولكنَّ عذابَ اللّه شدید" است و ظهور "و نفخ فی الصور و ذلك رجع غیر بعید" است، سرور و حبور است و حشر و نشور، اصحاب یمین در فلك امین است و اصحاب شمال در شرّ و وبال، "انّ الابرار لفی نعیم" است "و إنّ الفجّار لفی جحیم"، شمع الهی روشن است و انجمن رحمانی گلشن. خلاصه این وقوعات عظیمه بی‌هوشان را بیدار ننمود و مدهوشان را هشیار نكرد. حال هنوز منتظر آن یومند و مستحقّ زجر و لوم "ذَرهُم فی خَوضِهِم یَلعَبون"»(مکاتیب2، صص124- 123)**
31. **«صبح هدی چون از افق اعلی طلوع نمودسیه دلان خفّاش‌صفت به حفرات شبهات خزیدند و به متشابهات تشبّث نمودند و از آیات محکمات محروم گشتند. یکی نعرۀ و لکنّه رسولَ‌الله و خاتَمَ‌النَّبیّین برآوردو دیگری گفت قیامت کبری مشروط به وقایع و حوادث عظمی. یکی گفت اینَ الدجّال و اینَ الحمار. دیگری گفت اینَ زلزلة الأرض زلزالها و اینَ یومئذ تحدّث اخبارها و اینَ الصّراط و اینَ الحساب و اینَ المیزان و اینَ الحشر و النّشر و النّیران و اینَ ملائکة العقاب و اینَ السّؤال و الجواب اینَ النّار و جحیمها و این الجنّة و نعیمها. باری هر یک از جاهلان بهانه‌ای نموده و شبهاتی القا کرده و از ظهور شمس حقیقت، خفّاش‌صفت محتجب گشتند و حال آن که اهل حقیقت جمیع این آثار را در کمال وضوح فهمیده مشاهده نمودند طوبی لهم و حسن مآب.»(منتخبات مکاتیب5، فقرۀ176، ص212) (مضمون عبارات عربی: کجا است دجّال و کجا است الاغشچه شد زلزلۀ شدید زمین و کجا است آن روز که (زمین) اخبارش را بیرون می‌دهد، و کو حساب، و کجا است میزان، و چه شد حشر و نشر و نیران (آتش دوزخ) و کجایند فرشتگان عقوبت‌کننده، چه شد سؤال و جواب، کجا است آتش و دوزخش، و چه شد بهشت و نعمتش.)**
32. **«(در اجتماع بدشت) شبها جمال مبارک و جناب قدّوس و طاهره ملاقات می‌نمودند. جمال مبارک با آنان قرار قطعی فرمودند که در بدشت حقیقت امر اعلان گردد؛ ولی یوم مخصوص تعیین نشده بود. تصادفاً جمال مبارک علیل شدند. جناب قدّوس به محض این‌که خبر یافت از خفا بیرون ‌آمد و به چادر جمال مبارک وارد شد. طاهره خبر فرستاد که جمال مبارک را یا به باغ من آرید و الّا من خواهم آمد. جناب قدّوس گفتند احوال مبارک خوش نیست نمی‌شود تشریف بیاورند و این اشاره بود. طاهره وقت را غنیمت شمرد برخاست از توی باغ بی‌‌حجاب بیرون آمد؛ رو به چادر مبارک نعره زنان آمد و می‌گفت آن نَقرۀ ناقور منم و نفخۀ صور منم (دو علامت قیامت است که در قرآن مذکور است) به همین قسم فریادکنان به چادر مبارک آمد. به محض ورودش جمال مبارک فرمودند سورۀ "‌اذا وقعتِ الواقعة"‌ی قرآن را بخوانید و آن سورۀ حکایت قیام قیامت است و قیامت اعلان شد و چنان وحشت و دهشت جمیع احبا را فرو گرفت که بعضی فرار نمودند و بعضی واله و حیران شدند و برخی زار زار گریستند. بعضی چنان مضطرب شدند که بیمار گشتند. حتّی حاجی ملّا اسمعیل چنان پریشان شد که از شدّت وحشت و دهشت سر خودش را برید ولی بعد از چند روزی سکون و قرار حاصل شد؛ تشویش و اضطرابی نماند و اکثر فراریها نیز دوباره ثابت شدند و مسئلۀ بدشت منتهی شد.»(منتخبات مکاتیب4، فقرۀ18، ص20)**
33. **«اهل فرقان اعتراض به حضرت اعلی روحی له الفداء می‌نمودند و می‌گفتند این القیامة ‌الکبری و این‌ الطّامّة‌ العظمی‌أین المیزان و أین امتداد الصّراط این السّؤال و الجواب و این الحساب و الکتاب این الحشر و النّشور و این قیامُ اصحاب القبور این طلوع الشّمس من مغربها و این‌ انتثار النّجوم‌ من مطالعها و این زلزلة‌ الأرض‌فی مشارقها و مغاربها این‌ النَّفخُ فی‌ الصّور و این‌ النّقر فی ‌النّاقور این تسعُّرُ النّار و این تزیینُ ‌الجنّة بفاکهة‌ الثّمار این الکوثر و السّلسبیل و این الماء المعین. باری اعتراض می‌نمودند که این وقایع عظمی صریح کتاب الله و شروط قیامت کبری است. امّاحضرت اعلی می‌فرمایند که جمیع این وقوعاتِ خمسین الف سنه (پنجاه هزار ساله) در دقیقه‌ای در طرفة ‌العین واقع و منقضی شد. با وجود این اهل بیان گویند این ملوک‌ البیان و این معابد اهل التّبیان این اجراء الاحکام و این مکتب من یظهره الله فتبّا لکلّ جاهل و سُحقاً لکلّ متجاهل.»(منتخاب مکاتیب4، فقرۀ174، ص204) (مضمون بخش عربی: کو قیامت کبری، و کجاست طامّۀ عظمی، کو میزان، و کجا است امتداد صراط، چه شد سؤال و جواب و کجا است حساب و کتاب، چه شد حشر و نشور (جمع‌شدن مؤمنان)، و کجایند اصحاب قبور (قیام مردگان)، کو طلوع خورشید از غروب‌گاهش، و چه شد پراکندگی ستارگان از جایگاهشان، کجاست زلزلۀ زمین در مشرق و مغربش، چه شد دمیدن در صور، و کجا است ناقور (بوق بزرگ)، چه شد فوران آتش و کجا است آرایش بهشت به میوه‌هایش، کو کوثر و سلسبیل، و چه شد آب گوارا.کجایند سلاطین بیان، و کو معابد اهل تبیان، چه شد اجرای احکام، و کجا است مکتب من یُظهِرُهُ‌الله، هلاک باد هر جاهلی و نابود باد هر نادانی.)**
34. **«ظهور قیامت کبری را شروط تزلزل ارض و بعث قبور و خروج اموات و تکوّر شمس و انشقاق قمر و انتثار نجوم و نَسف جبال و حشر وحوش و انفطار سما و امتداد صراط و نصب میزان و حشر اجسام و تسعُّر نیران و تزیین جنان و حور و غلمان و فاکهه و رُمان و حوریات لم یطمِثهُنَّ انسٌ قبلَهم و لا جان بود. یعنی قیامت موقوف بر ظهور جمیع این آثار بود و جمیع این وقایع عظمی و قیامت کبری را حضرت اعلی روحی له الفداء می‌فرماید در طرفة‌العین (چشم برهم‌زدن) واقع و در نفسی حاصل شد و نفسی بویی نبُرد و ابداً ملتفت نشد.»(منتخبات مکاتیب4، فقرۀ175، ص207)**
35. **«در قرآن مبین ظهور موعود را به نصّ صریح شروطی و لقاء رحمان را علائم و دلائلی. از جمله، قیام قیامت کبری و شروطی اخری مصرّح در آیات مبارکه قرآن. لهذا امّت فرقان فریاد برانگیختند و جزع و فزع نمودند و گفتند اگر این حضرت(حضرت باب) موعود است و قیامت برپا گشته است، اَینَ زلزلةُ الأرض زلزالها و اخراج الأرض اثقالها و این التّحدّث باخبارها و این انفطار السّماء و انتثار نجومها و اَینَ تکویر الشّمس و ظلام ضیائها و این انشقاق القمر و ارتجاج الأرض الغبراء و سیر جبال‌ها و این الملائکة و صفوفها و این الجنود المجنّدة و سلیل سیوفها و این اتیان الرّبّ فی ظلل الغمام بقوّة قاهرة و الملائکة قبیلها. این صور اسرافیل و این صیحة جبرائیل و این الدجّال و این السّفیانی و این طی الأرض و این طیران النّقباء و این الصّراط و این المیزان و این الحساب و این الکتاب و این السّلاسل و الأغلال و این الجحیم و ضرام نیرانها و این جنّة النّعیم و عطریة نفحاتها. این الحور و این الغلمان و این تزیین الجنان این الکوثر و السّلسبیل و این التّسنیم و کأس مزاجها زنجبیل. حضرت اعلی روحی له الفداء می‌فرماید که جمیع این وقوعات در طرفة العین (یک چشم برهم زدن) واقع گشت و یوم خمسین الف سنه (پنجاه هزار سال) در لحظه‌ای منطوی شد. یا للّه یا للّه یا للّه اَین اهل الانصاف، جمیع این وقایع عظیمه با یوم خمسین الف سنه در لحظه‌ای واقع شد و قضی الأمر الّذی فیه تستفتیان کامل گردید امّا یک مستغاث و مکتب من یُظهِرُهُ‌اللّه در پنجاه سال منتهی نشد؟ لا حول و لا قوّة الّا باللّه، فاعتبروا یا اولی الأبصار، فانتبهوا یا اولی الأفکار، و انصفوا یا اولی الانظار. اینست که می‌فرماید و "ان یَرَوا کلّ آیةٍ لا یؤمنوا بها" فبُعداً للقوم الغافلین (دور باد قوم نادان).»(منتخبات مکاتیب6، فقرۀ396) (مضمون بخش‌های عربی: کجا است زلزله شدید زمین و بیرون ریختن بارهایش، و چه شد انتشار اخبارش، و کو شکافتن آسمان و پراکنده شدن ستارگانش، چه شد تاریکی خورشید و فقدان تابشش، کجا رفت شکافتن ماه و لرزش سیّارۀ خاک و حرکت کوهسارانش، کو فرشتگان و صف‌هایشان، چه شد سپاهیان مجهز و صدای شمشیرهایشان، کجا است آمدن پروردگار در سایه‌های ابر به قوّت قاهره با گروه فرشتگانش، کجا رفت صور اسرافیل و صیحۀ جبرائیل، و چه شد دجّال و سفیانی، و کو پیمایش زمین و پرواز نقباء، و چه شد صراط و کجا است میزان، و کو حساب و کجا است کتاب، و چه شد زنجیرها و غُلّ‌ها (برای بستن مجرمان) و کجا است دوزخ و فروزش آتشش، و چه شد بهشت و بوی گل‌هایش، کو حور، کجا است غلمان و چه شد تزیین جنان (بهشت)، کجا است کوثر و سلسبیل و چه شد تسنیم و جامی که مزاجش زنجبیل است.)**
36. **«در آفتاب ملاحظه نمایید که چون صبح طالع می‌شود، قیامت کائنات ارضی است؛ زیرا جمیع ارض به اهتزاز‌اید و اسرار جمیع کائنات از حَیِّز غیب به حَیِّز شهود‌اید و آنچه در کمون ارض است، ظاهر و آشکار گردد و آنچه در غیب اشجار است نمودار شود. ولکن جمیع کائنات با وجودی که به این فیض آفتاب، حشر و نشر می‌شوند و و جودشان از اشراق و طلوع آفتاب است، معذلک از این فیض بی‌خبرند، مگر کائنات حَیِّه که زنده هستند. کائنات حَیِّه ملتفت می‌شوند که آفتاب طلوع کرده، لهذا بدایت این یوم مبارک، بدایت قیامت است. نفوسی که حیات ابدیّه داشتند، ادراک و احساس کردند که امروز حُکمِ خمسینَ ألفِ سنه دارد. امروز روزی است که آسمان منطوی شد؛ امروز روزی است که آفتاب بر هم پیچیده گشت؛ امروز روزی است که قمر منشقّ شد؛ امروز روزی است که ستاره‌ها منتشر شد؛ امروز روزی است که جبال سیر و حرکت کرد؛ امروز روزی است که اموات از قبور بیرون آمد؛ حشر شد، نشر گردید، میزان منصوب شد، صراط ممدود گشت، اسرار ارضی ظاهر و هویدا گردید، ابواب جنَّت مفتوح شد، شعلۀ جحیم برافروخت. این‌ها جمیع علائم یوم قیامت است. حضرت اعلی می‌فرماید که در یک دقیقه این وقایع واقع گشت. در طُرفَةُ العَینی خمسینَ ألفِ سنه منقضی شد و جمیع این وقایع ظاهر گشت؛ زیرا این‌ها وقایع معنویّه است، نه وقایع جسمانیّه.»(کتاب عهد اعلی، ص68)**
37. **«ای سَمِیّ (همنام) عبدالبهاء، در فرقان کتاب مبین الهی می‌فرماید یوم یَفِرُّ المَرءُ من اُمّه و اَبیه و اُخته و اَخیه و صاحبتِه و بَنیه؛ یعنی در یوم موعود که قیامت کبری است انسان از پدر و مادر و برادر و خواهر و قرینه و پسر فرار می‌نماید زیرا شاید انسان مؤمن و موقن باللّه گردد و خویش و پیوندش مُعرض عن اللّه.»(منتخبات مکاتیب6، فقرۀ582)**
38. **«این کتاب (ایقان)معانی عباراتی نمادین، مانند«*قیامت*»،و «*یومُ‌الجَزا*» را توضیح می‌دهد.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص210)**
39. **«اوّلین نفر از دو "*رسول*"‌ی (حضرت اعلی) که ظهورشان در قرآن مجید پیش‌بینی شده، به موقع مبعوث شد؛ و اوّلین "*نفخ صور*"ی که در همین سِفر کریم (قرآن مجید) مقدّر شده زمین را از ضربۀ خود زایل سازد، عاقبت طنین‌افکند؛ و "*حاقّه*" و "*طامّه*" و "*قیامت*" و "*زلزلۀ ساعت آخِر*" که در همین کتاب مبین پیش‌نگری گشته، تماماً واقع شد.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص112)**

**\*\*\***

**بخش دوّم- قیامت در آثار محقّقین و مؤلّفین بهایی**

1. **«در 22 می‌‌1844، حضرت باب گسستی قاطع و رستاخیزی (eschatological) از اسلام را اعلام نمودند. ایشان "خود را مقرّ و مرکز قیامتِ اسلامی معرفی فرمودند". امّا این پایان رستاخیزیِ تاریخ، مستلزم اختتام رسمیِ دور اسلام، و افتتاح دور جدیدی از تجلّی الهی بود. بدین لحاظ کتاب ایقان، در واقع، امتداد و اتساعِ افزون‌تر همان گسست بنیادین پیشین (توسّط حضرت باب- م) از اسلام است.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمَ‌النَّبیّین"، صص2- 1)**
2. **«در کتب مقدّسۀ یهود و مسیحیان و مسلمین و سائرین در توصیف علاماتی که باید ملازم ظهور موعود منتظر باشد شباهتی عجیب مشاهده می‌شود. در کتاب یوئیل نبی مسطور است :"و آیات را از خون و آتش و ستونه‌ای دود در آسمان و زمین ظاهر خواهم ساخت آفتاب به تاریکی و ماه به خون مبدّل خواهند شد پیش از ظهور یوم عظیم و مهیب خداوند"."زیرا اینک در آن ایّام و در آن زمان چون اسیری یهودا و اورشلیم را برگردانیده باشم آن‌گاه جمیع امت‌ها را جمع کرده به وادی یهوشافاط فرود خواهم آورد و در آنجا با ایشان در بارۀ‌ قوم خود و میراث خویش اسرائیل محاکمه خواهم نمودجماعت‌ها جماعت‌ها در وادی قضا زیرا روز خداوند در وادی قضاء نزدیک است. آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان تابش خود را باز می‌دارند و خداوند از صهیون نعره می‌زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند و آسمان و زمین متزلزل می‌شود امّا خداوند ملجأ قوم خود و ملاذ بنی‌اسرائیل خواهد بود". حضرت مسیح می‌فرمایند :"و فوراً بعد از مصیبت آن ایّام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوّت‌های افلاک متزلزل گردد. آن‌گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد. و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوّت و جلال عظیم می‌آید". در قرآن چنین مذکور است :" اِذَا الشَّمسُ کُوِّرت و اِذَا النُّجومُ انکدَرَت و اِذَا الْجِبالُ سُیِّرَتو اِذا الصُّحُفُ نُشِرَت و اِذَا السَّماءُ کُشِطَت و اِذَا الْجَحیمُ سُعِّرَت". حضرت بهاءالله در کتاب ایقان توضیح می‌فرمایند که این نبوّات در بارۀ‌ آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان‌ها و زمین رموز و اشارات است و نباید تنها به معنای ظاهر حمل گردد. زیرا پیغمبران قبل از همه به مسائل روحانی توجّه داشتند نه جسمانی و به نور روحانی میاندیشیدند نه صوری و ظاهری. وقتی به مناسبت روز قیامت از آفتاب نام می‌برند مقصودشان آفتاب حقیقت است. خورشید منبع اعظم نور است و به همین قسم موسی برای یهود به منزلۀ آفتاب بود چنان‌که حضرت مسیح برای مسیحیان و حضرت محمّد برای مسلمین به منزلۀ آفتاب بودند. وقتی انبیاء می‌گویند آفتاب تاریک می‌شود مقصود آنست که تعالیم اصلی این شموس روحانی به واسطۀ سوء تعبیر و سوء تفاهم و تعصّب چنان تیره و تاریک می‌شود که مردم در ظلمت روحانی بسر می‌برند. ماه و ستارگان منابع نور ضعیف‌تری هستند که به رؤساء و علمای مذهبی که باید راه‌نما و الهام بخش مردم باشند اطلاق می‌شود. وقتی گویند" ماه نور خود را نمی‌دهد" یا" به خون مبدّل خواهد شد" و" ستارگان از آسمان فرو می‌ریزند" مقصود اینست که پیشوایان کلیساها از مقام خود تنزّل نموده به نزاع و خصومت مشغول می‌شوند و علمای دینی به امور دنیوی می‌پردازند و به عوض اشتغال بمسائل معنوی و ملکوتی به امور ملکی و دنیوی توجّه دارند. ولکن معنای این نبوّات به یک تفسیر تمام نمی‌شود و این رموز را به معانی دیگر نیز می‌توان تفسیر کرد. حضرت بهاءالله می‌فرمایند به معنای دیگر" آفتاب" و" ماه" و" ستارگان" به احکام و تعالیم موضوعه در هر دیانت اطلاق می‌شود. و چون در هر ظهور بعد مراسم و عقائد و عادات و احکام ظهورات سابق به مقتضای احتیاجات زمان تغییر می‌یابد لهذا به این معنی آفتاب و ماه تغییر می‌کند و ستارگان متفرّق می‌شوند. در بسیاری موارد تحقّق صوری این نبوّات به صورت ظاهر سخیف و غیر ممکن بنظر می‌رسد. مثلاً این‌که ماه مبدّل به خون می‌شود یا ستارگان روی زمین فرو ریزند. کوچکترین ستاره از ثوابت مرئیه هزاران بار از زمین بزرگتر است و اگر یکی از آن‌ها بروی زمین بیفتد جا برای ستارۀ دیگر نخواهد ماند. در موارد دیگر بعضی نبوّات هم به صورت ظاهر و هم از جهت روحانی تحقّق می‌یابد. مثلاً ارض مقدّس به صورت ظاهر هم برای چند قرن چنان‌که انبیا خبر داده بودند ویران و خراب شد ولی حال در" روز قیامت" چنان‌که اشعیا گفته مانند گل دوباره شروع به آبادی و شکفتگی کرده است. آبادی‌های پر رونق شروع شده زمین‌ها آبیاری و کشتکاری می‌شود و تاکستان‌ها و درخت‌های زیتون و گلستان‌ها در جائی که تا نیم قرن پیش بیابان شن ز‌اری بیش نبود احداث گشته توسعه می‌یابند. و بِلا تردید موقعی که مردم شمشیرهای خود را به گاوآهن و نیزۀ خویش را به ارّه‌ها تبدیل کنند بیابانه‌ای بی‌حاصل و زمینه‌ای بایر در سراسر جهان آباد خواهد شد و بادهای زهرآگین و طوفانه‌ای شن که از این بیابان‌ها برمی‌خیزد و زندگی را در نقاط مجاوره غیر قابل تحمّل می‌سازد از جملۀ امور گذشته محسوب خواهد گردید و آب و هوای بسیط زمین ملایم‌تر و گواراتر خواهد شد. شهرها دیگر هوا را با دود و مواد سمّی آلوده نخواهند کرد و حتّی به معنای ظاهری مادّی نیز" آسمانه‌ای جدید و زمین جدید" مشاهده خواهد شد.»(بهاءالله و عصر جدید، ص257)**
3. **«قسمت مهمّی از تعالیم حضرت باب در تفسیر و تشریح معانی قیامت و یوم الجزاء و بهشت و دوزخ است. بنا به گفتۀ ایشان مقصود از قیامت ظهور مظهر جدید شمس حقیقت است. قیام اموات عبارت از بیداری و انتباه روحانی نفوسی است که در قبور جهل و نادانی و غفلت و ضَلالت به خواب رفته‌اند. یوم الجزاء یوم ظهور مظهر جدید است که به سبب ایمان یا انکار آن اغنام از سایر بهائم جدا شوند زیرا اغنام حقیقی ندای شبان مهربان را می‌شناسند و از پی او روان می‌گردند. بهشت عبارت از فرح و مسرّت معرفة اللّه و مَحبَّت‌الله است که در نتیجۀ ایمان به مظهر ظهور الهی حاصل می‌گردد تا به این وسیله هر کس به قدر استعداد خود به منتها درجۀ کمال رسد و بعد از موت حیات جاودانی در ملکوت الهی یابد. و دوزخ حرمان از عرفان الهی است که نتیجه‌اش عدم نیل کمال ملکوتی و محرومیت از الطاف لایزالی است. و به وضوح تصریح گشته که این مصطلحات غیر از این معنای دیگر ندارد و مفاهیم عامّه از قیام مردگان با جسد عنصری و بهشت و دوزخ و امثال آن صرفاً ضربی از اوهام و تخیلات است. و از جملۀ تعلیمات آنکه انسان را پس از فنای این جسد خاکی بقای ابدی است و در حیات روحانی بعد از موت ترقّی و تعالی در کمالات نامتناهی است.»(کتاب بهاءالله و عصر جدید، صص30- 29)**
4. **«یوم الجزا و در عین حال یوم قیامت است که اموات از قبور برخیزند. پولس قدّیس در رسالۀ اوّل خود به قرنتیان می‌گوید: "همانا به شما سرّی می‌گویم که همه نخواهیم خوابید لیکن همه متبدّل خواهیم شد در لحظه‌ای در طرفة‌العینی به مجرّد نواختن صور اخیر زیرا کرنا صدا خواهد داد و مردگان بی‌فساد خواهند برخاست و ما متبدّل خواهیم شد زیرا که می‌باید این فاسد بیفسادی را بپوشد و این فانی به بقا آراسته گردد". در بیان معنی این عبارات در خصوص قیام اموات حضرت بهاءاللّه در کتاب ایقان می‌فرمایند: "و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است و از عدم ادراک این معنی است که عامّۀ ناس در هر ظهور اعتراض نموده و به شمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتندچنانچه عیسی می‌فرماید لابدّ لکم بان تولدوا مرّةً اخری. و در مقام دیگر می‌فرماید"مَن لَم یولد من الماء و الرّوح لا یقدر أن یدخل ملکوت اللّه. المولود من الجسد جسد هو والمولود من الرّوح هو روح". که ترجمۀ آن اینست: نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود و دخول در ملکوت ربانی نیست. زیرا هر چه از جسد ظاهر شد و تولّد یافت پس اوست جسد و متولّد شده از روح که نَفَس عیسوی باشد پس اوست روح. خلاصۀ معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفحۀ مظاهر قدسیّه در هر ظهور متولّد و زنده شدند بر آن‌ها حکم حیات و بعث و ورود در جنّت مَحبَّت الهیّه می‌شود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است می‌شودو هرگز در هیچ عهد و عصر جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیاء نبوده و نیستاگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید می‌دانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد. زیرا که در حیات جسد همۀ ناس و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است به صاحبان افئدۀ منیره که از بحر ایمان شاربند و از ثمرۀ ایقان مرزوق. و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید چنانچه فرموده‌اند"المؤمن حی فی الدّارَین". اگر مقصود حیات ظاهرۀ جسدی باشد که مشاهده می‌شود موت آن را اخذ می‌نماید ". به موجب تعالیم بهایی قیامت را با جسد عنصری کاری نیست و جسد همینکه فوت شد در معرض تحلیل است و چون تحلیل و متلاشی شد ذرّات آن دگر باره در همان هیکل جمع و ترکیب نخواهد شد. بلکه قیامت عبارت از تولّد فرد به حیات روحانی است که به فیض روحُ‌القُدُس به وسیلۀ مظهر ظهور الهی صورت می‌گیرد. قبری که از آن برمی‌خیزد قبر جهالت و غفلت از خداست و خوابی که از آن بیدار می‌شود حالت خمودت روحانی است که در آن بسیاری از نفوس اشراق و طلوع یوم اللّه را انتظار می‌کشند و این اشراق شمس حقیقت تمام ساکنین روی زمین را چه (در) قید جسد باشند یا نباشند نورانیت می‌بخشد. ولکن کسانی که بصیرتشان نابیناست نمی‌توانند آن را مشاهده کنند. روز قیامت روزی نیست که بیست و چهار ساعت داشته باشد بلکه عصری است که شروع می‌شود و به بقای دور شریعت استمرار دارد و تا موقعی که آثار مدنیت کنونی از بسیط زمین رخت می‌بندد ادامه خواهد داشت.»(کتاب بهاءالله و عصر جدید، صص252- 250)**
5. **«حضرت مسیح در بسیاری از بیاناتش در بارۀ‌ مظهر ظهور آیندۀ الهی با ضمیر غائب سخن می‌راند و در بعضی دیگر صیغۀ متکلّم به کار می‌برد و می‌فرماید"می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جائیکه من می‌باشم شما نیز باشید". در فصل اوّل کتاب اعمال رسولان مذکور است که در موقع صعود حضرت مسیح به حواریّون گفته شد"همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید". نظر به این‌گونه بیانات بسیاری از مسیحیان انتظار می‌کشند که وقتی پسر انسان"سوار بر ابرهای آسمان با قوّت و جلال عظیم" بیاید آن‌ها او را به همین هیکل بشری عیسی مسیح که دو هزار سال پیش در کوچه‌های اورشلیم راه می‌رفت و سرانجام خونش ریخته و به صلیب آویخته شد ببینند و متوقّعند بتوانند با انگشتان خود جای میخ‌هایی که به دست‌ها و پاهای او کوبیده شده لمس کنند و دست‌های خود را به زخم نیزه در پهلوی او بکشند. ولی به طور حتم کمی فکر در بارۀ‌ آنچه خود مسیح گفته است این‌گونه تصوّر را باطل خواهد کرد. یهودیان زمان مسیح نیز چنین تصوّراتی در باره رَجعَت ایلیا داشتند. ولی حضرت مسیح خطای آن‌ها را بیان کرد و توضیح فرمود که نُبُوَّت انبیای سابق مشعر بر این‌که"ایلیا باید اوّل بیاید" تحقّق یافته است امّا نه آن طور که ایلیای سابق شخصاً و با همان هیکل رَجعَت کرده باشد بلکه در هیکل یوحنّای معمّدانی"به روح و قوّت الیاس" ظاهر شد و حضرت مسیح فرمود "اگر خواهید قبول کنید این همان الیاس است که باید بیاید هر که گوش شنوا دارد بشنود". بنابراین رَجعَت الیاس به این معنی بود که شخصی دیگر از پدر و مادر دیگر ظاهر شود، ولی با همان روح و قوّت از خداوند الهام گیرد. از این کلمات حضرت مسیح به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که رجوع مسیح نیز به همین قسم در هیکل شخصی دیگر و متولّد از مادر دیگر تحقّق خواهد یافت؛ ولی مانند مسیح روح و قوّت الهی را دارا خواهد بود. حضرت بهاءاللّه می‌فرمایند که رَجعَت مسیح با مجیء حضرت باب و ظهور خود آن حضرت تحقّق یافته است: "اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادق است و همچنین در ایّام ملاحظه نمایید که اگر گفته شود که کلّ یک شیء‌اند صحیح و صادق است. و اگر گفته شود که به حدود اسمی و رسمی غیر همند آن هم صادق است چنانچه می‌بینی با این‌که یک شیء‌اند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصّی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ می‌شود که در غیر آن نمی‌شود. و به همین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق و اتّحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مُبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی". حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "اعلم أنّ رجوعَ المسیح مرّةً اخری لیس المراد منه ما یدرکون القوم بل المراد الموعود الّذی یأتی من بعد فَیَأتی بملکوت اللّه و سلطنة الّتی احاطت العالمین. و هذه السّلطنة فی عالم القلوب والارواح و لیست فی عالم الاجسام لان عالم الاجسام لا یساوی عند ربّک جناح ذبابة بل اقلّ من ذلک إن کنت من العارفین. إن المسیح قد أتی بملکوته من الاوّل الّذی لا اوّل له و سیأتی بملکوته الی الابد الآباد. لان فی هذا المقام المسیح عبارة عن الحقیقة الرحمانیة و الجوهرة الفردانیة والکینونة الربانیة الّتی لا بدایة لها ولا نهایة لها و لها ظهور و طلوع و اشراق و غروب فی کلّ دور من الادوار". راجع به آخِرُالزَّمان، حضرت مسیح و حواریّون علامات بسیاری ذکر کرده‌اند که زمان رَجعَت پسر را در جلال پدر مشخّص می‌سازد. حضرت مسیح فرمود: "چون بینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است آن‌گاه بدانید که خرابی آن رسیده استزیرا که همانست ایّام انتقام تا آنچه مکتوب است تمام شودزیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امت‌ها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امت‌ها خواهد شد تا زمانه‌ای امت‌ها به انجام رسد" و نیز: "عیسی در جواب ایشان گفت زن‌هار کسی شما را گمراه نکند زانرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زن‌هار مضطرب مشوید زیرا که وقوع این همه لازمست لیکن انتها هنوز نیست. زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی‌ها و وباها و زلزله‌ها در جای‌ها پدید‌اید. امّا همۀ این‌ها آغاز دردهای زه است آن‌گاه شما را به مصیبت سپرده خواهند کشت و جمیع امت‌ها به جهت اسم من از شما نفرت کنند. و در آن زمان بسیاری لغزش خورده یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند و بسا انبیاء کذبه ظاهر شده بسیاری را گمراه کنند و به جهت افزونی گناه مَحبَّت بسیاری سرد خواهد شد. لیکن هر که تا به انتها صبر کند نجات یابد و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امت‌ها شهادتی شود آن‌گاه انتها خواهد رسید". در این دو عبارت مذکورۀ حضرت مسیح با کمال وضوح و بدون ستر و کتمان تمام اموری را که باید قبل از آمدن پسر انسان به وقوع پیوندد پیشگویی کرده است و در طول قرنهایی که از زمان گفتار حضرت مسیح می‌گذرد یکایک این علامات به انجام رسیده است و در آخر هر عبارت حضرت مسیح به واقعه‌ای اشاره می‌کند که مدلّ بر زمان ظهور است. در یک مورد اشاره به خاتمۀ پراکندگی یهودیان و آبادی اورشلیم و در مورد دیگر موعظۀ انجیل در سراسر عالم و بسیار اسباب تعجّب و حیرت است که هر دو این علامات جزء به جزء حرفیاً در زمان ما به وقوع پیوسته و هر گاه این دو مطلب مذکوره در این نُبُوَّت مانند سایر مطالب صحیح باشد نتیجه آن می‌شود که ما اکنون در "آخِرُالزَّمان"‌ی زندگی می‌کنیم که مسیح از آن خبر داده است. حضرت محمّد نیز علاماتی را ذکر فرموده که تا روز قیامت امتداد خواهد داشت. در قرآن چنین می‌فرماید: "اذ قال اللّه یا عیسی انّی متوفّیک و رافعک الیّ و مطهرّک من الّذین کفروا و جاعل الّذین اتّبعوک فوق الّذین کفروا الی یوم القیامة ثمّ الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون"."و قالت الیهود ید اللّه مغلولة غُلّت ایدیهم و لُعِنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء و لیزیدنّ کثیراً منهم ما انزل الیک من ربّک طغیاناً و کفراً و القینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیمة کلّما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها اللّه"."و من الّذین قالوا اِنّا نصاری اخذنا میثاقهم فنسوا حظّاً ممّا ذُکّروا به فاغرینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیمة و سوف ینبّئهم بما کانوا یصنعون". این کلمات نیز به حسب ظاهر با مغلوبیت یهودیان در مقابل مسیحیان و مسلمانان تحقّق یافت و انشقاق و جنگ و نزاع در طول قرونی که حضرت محمّد سخنان فوق را گفت باعث ظهور تفرقه و انشعاب در هر یک از دو امّت یهود و نصاری گردید. و تنها پس از شروع عصر بهایی (که روز قیامت است) علائم قرب اختتام آن اوضاع و شرایط ظاهر شده است.»(کتاب بهاءالله و عصر جدید، صص256- 252)**
6. **«در خصوص آمدن موعود در زمان آخر حضرت مسیح می‌فرماید: "و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوّت وجلال عظیم می‌آید و فرشتگان خود را با صور بلند و آواز فرستادهامّا چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکۀ مقدّس خویش‌‌اید آن‌گاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست و جمیع امت‌ها در حضور او جمع شوند و آن‌ها را از همدیگر جدا می‌کند به قسمی که شبان میش‌ها را از بزها جدا می‌کند". در بارۀ‌ این عبارات و نظایر آن‌ها حضرت بهاءاللّه در کتاب ایقان می‌فرمایند: "و مقصود از سماء نیست مگر جهت علوّ و سموّ که آن محلّ ظهور آن مشارق قدسیّه و مطالع قدمیّه است. و این کینونات قدیمه اگر چه به حسب ظاهر از بطن امّهات ظاهر می‌شوند ولیکن فی الحقیقه از سموات امر نازلند و اگر چه بر ارض ساکنند ولیکن بر رفرف معانی متّکیاند و در حینی که میان عباد مشی می‌نمایند در هواهای قرب طائرند. بی‌حرکت رجل در ارض روح مشی می‌نمایند و بی‌پر به معارج احدیه پرواز فرمایند و در هر نفَسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایندمقصود از ابر آن اموریست که مخالف نفس و هوای ناس است چنانچه ذکر شد در آیۀمذکور"أفکلّما جاءکم رسول بما لاتهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذّبتم و فریقا تقتلون". مثلاً از قبیل تغییر احکام و تبدیل شرایع و ارتفاع قواعد و رسوم عادیه و تقدّم مؤمنین از عوام بر معرضین از علما. و همچنین ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریّه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزّت و ذلّت و نوم و یقظه و امثال آن از آن چیزهایی که مردم را به شُبهه میاندازد و منع می‌نماید. همۀ این حجبات به غمام تعبیر شده و اینست آن غمامی که سموات علم و عرفان کلّ من فی الارض به آن می‌شکافد و شق می‌گردد چنانچه می‌فرماید"یوم تشقّق السّماء بالغمام" و همچنان‌که غمام ابصار ناس را منع می‌نماید از مشاهدۀ شمس ظاهری همین قسم هم این شئونات مذکوره مردم را منع می‌نماید از ادراک آن شمس حقیقی. چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفّار"وقالوا ما لِهذا الرّسول یأکل الطّعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا". مثل این‌که ملاحظه می‌شد از انبیاء فقر ظاهری و ابتلای ظاهری و همچنین ملزومات عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیه. چون این مراتب از آن هیاکل قدسیّه ظاهر می‌شد، مردم در صحراهای شکّ و ریب و بیابانه‌ای وهم و تحیّر می‌ماندند که چگونه می‌شود نفسی از جانب خدا بیاید و اظهار غلبه نماید بر کلّ مَن علی الارض و علّت خلق موجودات را به خود نسبت دهد چنانچه فرموده"لولاک لما خلقت الافلاک"و معذلک به این قسمها مبتلا به امور جزئیّه شود چنانچه شنیده‌اند از ابتلای هر نبی و اصحاب او از فقر و امراض و ذلّت چنانچه سرهای اصحاب ایشان را در شهرها به هدیه می‌فرستادند و ایشان را منع می‌نمودند از آنچه به آن مأمور بودند و هرکدام در دست اعدای دین مبتلا بودند به قسمی که بر ایشان وارد می‌آوردند آنچه اراده می‌نمودندو همین امورات را که مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت ربّ العزّه محک و میزان قرار داده و به آن‌ها امتحان می‌فرماید عباد خود را و تمیز می‌دهد سعید را از شقیّ و معرض را از مقبل. و قوله یُرسل ملائکتَه الی آخِر القول. مقصود از این ملائکه آن نفوسی هستند که به قوّۀ روحانیّه صفات بشریّه را به نار مَحبَّت الهی سوختند و به صفات عالین و کرّوبین متّصف گشتند. و چون امم عیسی به این معانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نموده‌اند ظاهر نشد، لهذا به مظاهر قدسیّه از آن یوم تا به حال اقبال ننمودند و از جمیع فیوضات قدسیّه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیّه محجوب گشتند. اینست شان این عباد در یوم معاد. و این قدر ادراک ننمودند که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر، ظاهر شود دیگر که را یارای انکار و اعراض می‌ماند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم و متّقی تفصیل می‌شود؟ مثلاً انصاف دهید اگر این عبارات که در انجیل مذکور است بر حسب ظاهر ظاهر شود، ملائکه با عیسی بن مریم از سماء ظاهره با ابری نازل شوند دیگر که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استکبار باشد؟ بلکه فی الفور همۀ اهل ارض را اضطراب به قسمی احاطه می‌کند که قادر بر حرف و تکلّم نیستند تا چه رسد به ردّ و قبول". به موجب بیانات فوق همین نحوۀ آمدن پسر انسان در هیکل سادۀ بشری متولّد از مادر و به حال فقر و بی‌سوادی و مظلوم و مبتلا به دست اعاظم روی زمین سنگ محکی است که خداوند مردم را به آن امتحان و آن‌ها را از هم تفکیک می‌کند چنان‌که شبان گوسفندها را از بزها جدا می‌سازد انه‌ایی که چشم بصیرت روحانیشان باز باشد نور حقّ را از میان ابرها مشاهده کرده از قدرت و جلالی که از او ظاهر و عین مجد و جلال خداوند است، شادمانی می‌کنند و دیگران که هنوز چشمشان به حجاب تعصّب و گناه پوشیده است جز ابرهای تاریک چیزی نمی‌بینند و همان طور در تاریکی محروم از برکات آفتاب سرگردان می‌مانند. در کتاب ملاکی نبی چنین مرقوم است: "اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب او می‌باشید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید؛ امّا کیست که روز آمدن او را متحمّل تواند شد و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش قالگر و مانند صابون گازُران خواهد بود؛ زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می‌باشد خواهد آمد و جمیع متکبّران و جمیع بدکاران کاه خواهند بود؛ امّا برای شما که از اسم من می‌ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بال‌های وی شفا خواهد بود". تبصره - موضوع تحقّق نبوّات آن قدر دائره‌اش وسیع است که برای توضیح کافی مطلب مجلّدات عدیده لازم است و آنچه که در حدود یک فصل می‌توان نوشت فقط برای اینست که نکات اصلی تفاسیر بهایی را معرفی نماید. از تفاصیل رؤیای دانیال و یوحنّا ذکری نشده است، ولی خوانندگان محترم می‌توانند تفسیر بعضی فصول این دو کتاب را در کتاب مفاوضات بیابند و در کتاب ایقان از حضرت بهاءاللّه و در کتاب حججُ‌البَهیّه تألیف جناب ابوالفضائل و در بسیاری از الواح حضرت بهاءاللّه و حضرت عبدالبهاء تفاسیر بیشتری می‌توان یافت.»(کتاب بهاءالله و عصر جدید، صص262- 259)**
7. **«اکنون باید بدانیم رستاخیز یا قیامت چیست و هنگام آن کِیْ می‌باشد؟ قیامت در لغت به معنای "الانبعاث من الموت"(برانگیخته شدن پس از مرگ) و روز قیامت به معنای"یوم البعث من الأرماس"(روز برانگیختن مردگان از گورها) آمده است. حال باید دید که مقصود از این"مرگ"چیست و این"مردگان" کیانند و این "گورها" چه می‌باشد؟ و زندگی چیست و زندگان کیانند؟ در کتاب‌های آسمانی همه جا مقصود از"مرگ"مرگ روحانی و"زندگانی" زندگانی ایمانی است نه این مرگ جسمانی و زندگی ظاهری. در تورات می‌فرماید: "اما از درخت معرفت نیک و بد زن‌هار نخوری. زیرا روزی که از آن خوردی هرآینه خواهی مرد." همچنین: "پس فرایض و احکام مرا نگاه دارید که هر آدمی که آن‌ها را به جا آورد در آن‌ها زیست خواهد کرد. من یهوه هستم." نیز در کتاب حزقیال نبی آمده است: "هر کسی که گناه ورزد او خواهد مرد و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را بعمل آورد.. و به فرایض من سلوک نموده و احکام مرا نگاه داشته به راستی عمل نماید، خداوند یهوه می‌فرماید که آن شخص عادل است و البتّه زنده خواهد ماند.. پس توبه کنید و از همه تقصیرهای خود بازگشت نمایید تا گناه موجب هلاکت شما نشود.زیرا خداوند یهوه می‌گوید: من از مرگ آن کس که می‌میرد مسرور نمی‌باشم. پس بازگشت نموده زنده مانید." در انجیل آمده است: "و دیگری از شاگردانش بدو گفت: خداوندا اوّل مرا رخصت ده تا رفته پدر خود را دفن کنم. عیسی وی را گفت: مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند." همچنین: "آمین آمین به شما می‌گویم، هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است." نیز: "و چون می‌روید موعظه کرده گویید که ملکوت آسمان نزدیک است، بیماران را شفا دهید ابرصان را طاهر سازید مردگان را زنده کنید دیوها را بیرون نمایید، مفت یافته اید مفت بدهید." همچنین: "لیکن شما ایمان نمی‌آورید، زیرا از گوسفندان من نیستید. چنان‌که به شما گفتم گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آن‌ها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند و من به آن‌ها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آن‌ها را از دست من نخواهد گرفت." نیز پولس رسول می‌گوید: "و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید زنده گردانیدما را نیز که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید. زیرا که محض فیض نجات یافته اید." همچنین یوحنای رسول می‌گوید: "ما می‌دانیم که از موت گذشته داخل حیات گشته ایم از این‌که برادران را مَحبَّت می‌نمائیم. هرکه برادر خود را مَحبَّت نمی‌نماید در موت ساکن است." در قرآن می‌فرماید: "و ما یستوی الأعمی و البصیر و لا الظّلمات و لا النّور و لا الظِّلّ و لا الحَرور و ما یستوی الأحیاء و لا الأموات. إنّ اللّه یسْمع من یشاء و ما انت بِمُسْمعٍ من فی القبور. إن انت الّا نذیر." یعنی: و کور و بینا و تاریکی و روشنایی و سایه‌ و گرمی با یکدیگر برابر نمی‌باشند و زندگان و مردگان نیز با هم یکسان نیستند. خداوند کسی را که بخواهد می‌شنواند و تو توانایی شنوانیدن در گور خوابیدگان را دارا نیستی و تو بیم دهنده‌ای بیش نمی‌باشی." نیز: "أَو من کان میتاً فأحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی النّاس کمن مثله فی الظّلمات لیس بخارج منها؟ کذلک زُیّنَ للکافرین ماکانوا یعملون." یعنی: "آیا کسی که مرده بود و او را زنده کردیم و نوری را که بدان در میان آدمیان راه می‌رفت فرا راهش قرار دادیم، مانند کسی است که در تاریکی‌ها(ی جهل و نادانی و گمراهی) بوده و به بیرون از آن دسترسی نداشته است؟ این چنین اعمال کافران ایشان را فریفته است."همچنین: "و لا تحسبَنَّ الّذین قُتلوا فی سبیل اللّه امواتاً بل احیاءٌ عند ربّهم یرزقون." یعنی: "و گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و در نزد پروردگار از مواهبش برخوردار."نیز: "و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللّه امواتٌ بل احیاءٌ و لکن لا تشعرون." یعنی: و مگویید کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند از مردگان شمرده می‌گردند، بلکه از زندگانند و شما آگاه نیستید."حضرت بهاءاللّه در این باره می‌فرماید: "همچنین هر کس از جام حبّ نصیب برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه، حیات باقیه ابدیه ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول ننمود به موت دائمی مبتلا شد. و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است. و از عدم ادراک این معنی است که عامّه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و به شمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتندخلاصه معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر قدسیّه در هر ظهور متولّد و زنده شدند بر آن‌ها حکم حیات و بعث و ورود در جنّت مَحبَّت الهیّه می‌شودخلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید می‌دانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد، زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است به صاحبان افئده منیره که از بحر ایمان شاربند واز ثمره ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید." اکنون با شرح بالا معلوم شد که این"مرگ" مرگ روحانی و"زندگانی" زندگانی ایمانی و این "مردگان" مردگان روحانی و"زندگان" زندگان ایمانی و این "گورها" گورهای غفلت و نادانی و گمراهی و بی‌ایمانی است. از این رو هر هنگام که خداوند مهربان در صور هیکل پیامبران می‌زند و بدان روح ایمان در کالبد آدمیان می‌دمد، نفوس آماده و پذیرنده از آن روح جانی تازه گرفته و حیاتی بیاندازه یافته و از گورهای نادانی و گمراهی به پاخاسته و به جهان ایمان درآمده و در حلقه زندگان دل و جان قدم گذارند. این هنگام، هنگام قیامت است و این زمان، زمان رستاخیز بنی آدم. حضرت بهاءاللّه می‌فرماید: "حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کلّ در یک مقام واقف و حقّ نطق می‌فرماید به آنچه اراده می‌فرماید. هریک از مردمان که به شنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل جنّت مذکور. و همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز رستخیز ذکر نموده‌اند، گذشته و رسیده و یوم ظهور یوم رستخیز اکبر است." همچنین حضرت مسیح می‌فرماید: "آمین آمین به شما می‌گویم که ساعتی می‌آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می‌شنوند و هر که بشنود زنده گرددو از این تعجّب مکنید. زیرا ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می‌باشند آواز او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد. هرکه اعمال نیکو کرد برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد به جهت قیامت داوری. من از خود هیچ نمی‌توانم کرد بلکه چنان‌که شنیده‌ام داوری می‌کنم و داوری من عادل است. زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری را که مرا فرستاده است." نیز در انجیل یوحنا آمده است: "پس مرتا به عیسی گفت:‌ای آقا اگر در اینجا می‌بودی برادر من نمی‌مرد ولیکن الان نیز می‌دانم که هرچه از خدا طلب کنی خدا آن را به تو خواهد داد. عیسی بدو گفت: برادر تو خواهد برخاست. مرتا به وی گفت: می‌دانم که در قیامت روز بازپسین خواهد برخاست. عیسی بدو گفت: من قیامت و حیات هستم. هرکه به من ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد و هرکه زنده بود و به من ایمان آورد تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می‌کنی." همچنین خداوند در کتاب قرآن فرارسیدن هنگام عذاب یعنی روز قیامت را به برانگیختن پیامبران خویش در هر زمان وابسته نموده و می‌فرماید: "ما کنّا معذّبین حتّی نبعث رسولا" یعنی: عذاب نداده ایم مگر آنکه پیامبری را برانگیخته باشیم."حضرت باب در این باره می‌فرماید: "مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد. بلکه همه موهوماً امری را توهّم نموده که عند اللّه حقیقت ندارد. و آنچه عند اللّه و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان به هر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است. مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن، قیامت موسی بود که ظهور اللّه در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقیقت که جزا داد هرکس مؤمن به موسی بود به قول خود و هرکس مؤمن نبود جزا داد به قول خود. زیرا که ما شهد اللّه در آن زمان ما شهد اللّه فی الانجیل بود. و بعد از یوم بعثت رسول‌الله تا یوم عروج آن، قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمّدیه و جزا داد هر کس که مؤمن به عیسی بود و عذاب فرمود به قول خود هرکس که مؤمن به آن نبود. و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب، قیامت رسول‌الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده." مولوی نیز این حقیقت را در قالب شعر آورده و می‌گوید:**

**"هین که اسرافیل وقتند اولیا/ مرده را زیشان حیات است و نما"**

**"جانه‌ای مرده اندر گور تن/ برجهد ز آوازشان اندر کفن"**

**"گوید این آواز ز آواها جداست/ زنده کردن کار آواز خداست"**

**"ما بمردیم و به کلی کاستیم/ بانگ حقّ آمد همه برخاستیم"**

**"مطلق آن آواز خود از شه بود/ گرچه از حلقوم عبد اللّه بود"**

**"گفت پیغمبر که نفحت‌های حق/ اندرین ایّام می‌آرد سبق"**

**"گوش و هش دارید این اوقات را/ در ربائید این چنین نفحات را"**

**"نفحه آمد مر شما را دید و رفت/ هرکه را می‌خواست جان بخشید و رفت"**

**از آنچه گذشت دانسته گشت که روز قیامت هنگام ظهور پیامبری جدید و پیدایش آئینی نوین است و روایت "کتابی پس از کتاب من و آئینی بعد از آئین من تا روز رستاخیز نخواهد بود"، دلیلی برای تجدید نشدن ادیان الهی و نیامدن کیش آوران یزدانی و تازه نگردیدن کتاب‌های آسمانی به شمار نمی‌رود. در اینجا شایسته است آیات زیر از قرآن مجید را نیز برای اثبات مقال شاهد آوریم: "و قالتِ الیهود: یدُاللّه مغلولة. غُلُّت ایدیهم و لُعِنوا بِما قالوا. بل یداه مبسوطتان یُنفق کیف یشاء." یعنی: و یهودیان گفتند: دست خدا بسته است (یعنی دیگر پس از موسی پیامبری نخواهد فرستاد. البتّه با دلایلی که از پیش گذشت). بسته باد دست‌هایشان و لعنت باد بر آنان برای آنچه که گفته‌اند. بلکه دست‌های او گشاده است و می‌دهد آنچه را که می‌خواهد."همچنین: "یا بنی آدم امّا یأتینّکم رسل منکم یقصّون علیکم آیاتی. فمن اتّقی وأصلح فلاخوف علیهم ولاهم یحزنون." یعنی: "ای فرزندان آدم، البتّه پیامبرانی از میان شما به سویتان خواهند آمد تا آیات مرا بر شما بخوانند پس آنانکه پرهیزکار و نیک کردارند بیم و اندوهی برایشان نمی‌باشد."در مقام پاسخ به استنتاجی که اهل اسلام از دو آیۀ: "الیوم اکملت لکم دینکم..."و"من یبتغ غیر الاسلام دیناً..." می‌کنند و از این رو آئین اسلام را کامل و آمدن آئین دیگری را لازم نمی‌دانند و آن را تا روز پسین تنها دین برترین برای مردم روی زمین می‌پندارند، از آنان پرسش می‌کنیم که آیا آئین مسیح آئینی کامل و جامع بوده است یا نه و آیا شریعت موسی شریعتی کامل و تمام بوده است یا نه؟ اگر بگویند که آئین مسیح و شریعت موسی کامل و تمام بوده‌اند، خواهیم پرسید: پس چرا خداوند دانا دیانت اسلام را برای بندگان خویش برگزیده در حالیکه بدان نیازی نبوده است؟ اما اگر گویند: آن ادیان کامل و جامع نبوده‌اند، خواهیم گفت که این امر از عدل و داد خداوند به دور است که پیامبری را برانگیزد و او آئینی را بنیاد نهد که ناقص و غیر کامل باشد. آیا این امری خردمندانه است؟ آیا مقصود از فرستادن پیامبران و بنیاد نهادن شرایع و ادیان چیست؟ آیا خداوند جز راه‌نمایی انسان‌ها هدف دیگری دارد؟ مگر می‌توان با آئینی ناکامل و قوانینی ناقص قومی را راه‌نمایی و ملتی را هدایت کرد؟ چاره‌ای نیست جز آنکه اذعان کنیم که این امر غیرممکن و بیرون از دانش و بینش آفریننده آفرینش است. در کتاب مقدّس یهود آمده است: "شریعت خداوند کامل است و جان را برّ می‌گرداند فرائض خداوند راست است و دل را شاد می‌سازد." همچنین در کتاب عهد جدید (چنان‌که از پیش گذشت) آمده است: "و اما در شما آن مسح که از او یافته اید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد. بلکه چنانچه خود آن مسح شما را از همه چیز تعلیم می‌دهد و حقّ است و دروغ نیست. پس به طوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می‌مانید." قرآن مجید به کمال و تمامیت و رحمت و هدایت تورات مقدّس چنین گواهی و شهادت می‌دهد: "ثمّ آتینا موسی الکتاب تماماً علی الّذی احسن وتفصیلاً لکلّ شیءٍ و هدی ورحمة لعلّهم بلقاء ربّهم یؤمنون." یعنی: سپس به موسی کتابی دادیم که برای نیکوکاران کامل و تمام و برای هر چیزی روشن‌گر و گویا و برای مردمان مایۀ هدایت و رحمت که شاید آنان به دیدار پروردگارشان ایمان آورند."همچنین در باره انجیل جلیل می‌فرماید: "و قفّینا علی آثارهم بعیسی ابن مریم مصدّقاً لما بین یدیه من التّوریة و آتیناه الانجیل فیه هدًی و نورٌ و مصدّقا لما بین یدیه من التّوریة و هدًی و موعظةً للمتّقین."یعنی: "و پس از آنان (انبیای بنی‌اسرائیل) عیسی پسر مریم را فرستادیم که تصدیق کننده تورات بود و به او انجیل را دادیم که راه‌نمایی و روشنایی و گواه راستی تورات و هدایت و نصیحت برای پرهیزکاران بود."اکنون باید بگوییم که کامل بودن آئین و تمام بودن شریعت امری مطلق نبوده و دلیل همیشگی بودن آن به شمار نمی‌رود و در هر عهد و عصر دین حقّ همان دینی است که خداوند برای آن هنگام خواسته است. پس دین اسلام در زمان خود دین حقّ و آئین مسیح در دوره خویش آئین راستی و شریعت موسی در عهد خود شریعت کامل و جامع بوده است. از این رو است که خداوند در قرآن می‌فرماید: "لکلّ امّة اجل..."یعنی: "برای هر امّتی زمانی است..."نیز: "لکلّ امّة رسول.." یعنی: "برای هر امّتی پیامبری است..."همچنین: "لکلّ اجل کتاب، یمحوا اللّه مایشاء و یثبت و عنده‌ اُمُّ‌الکتاب."یعنی: "برای هر زمانی کتابی است. خدا آنچه را که بخواهد نسخ و نابود می‌گرداند و آنچه را که بخواهد استوار می‌سازد و ‌اُمُّ‌الکتاب در نزد اوست."نیز: "ما نَنْسَخْ من آیةٍ أَو نُنْسِها نَأْتِ بِخَیرٍ منها أَوْ مِثْلَها. أَلَم تَعْلَمْ أن اللّهَ علی کلّ شیءٍ قدیر؟" یعنی: "هنگامی که آیه‌ای را منسوخ گردانیم و یا آن را ترک نمائیم بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم. آیا نمی‌دانی که خدا بر همه چیز توانا است؟" اکنون از آنچه در این بخش گذشت، روشن گشت که به فرمودۀ حضرت بهاءاللّه: "لم یزل جود سلطان وجود برهمه ممکنات به ظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد."»(علاءالدین قدس‌جورابچی، بهاءالله موعود کتاب‌های آسمانی، صص113-94)**

1. **«یک سلسله مطالبی هست در ‌همۀ این کتاب‌ها (کتاب‌های آسمانی ادیان قبل) که بر حسب ظاهر وقتی می‌خوانیم، معنی و مقصود اصلیش برای ما روشن نیست. مثلاً در انجیل می‌فرماید، زمین تنگ می‌شود، قوای آسمانی از هم می‌پاشد. ستاره‌ها می‌ریزد، آفتاب تاریک می‌شود، ماه سیاه می‌شود، زلزله غریبی در تمام دنیا واقع می‌شود و بعد ملائکه از آسمان پائین می‌آیند و حضرت مسیح روی ابر نشسته، پائین می‌آید و ملائکه بوق و شیپور دارند، در اطراف او می‌نوازند و خلق عالم را اضطراب عجیبی فرا می‌گیرد، قحطی و شدّت در همه جا مسلّط می‌شود و از این قبیل. این‌ها را وقتی می‌خوانیم، پیش خود فکر می‌کنیم که این‌ها دلالت بر چه می‌کند و برای چه این قبیل آیات در این کتاب ذکر شده است. در جواب می‌گویند، این آیات برای آن است که نشانه باشد برای وقتی که مسیح بر می‌گردد. بسیار خوب، وقتی که مسیح بر می‌گردد، باید این انقلابات بشود. امّا وقتی که این علامات ظاهر شد. یعنی آفتاب تاریک شد، ماه سیاه شد، ستاره‌ها ریختند، زلزله شد، ولوله شد و مردم دست پاچه شدند، دیگر کسی حال و حوصله‌ای که ببیند مسیح آمده است ندارد. دنیا خراب می‌شود و قوای زمین و آسمان همه به لرزه در بیاید و از هم پراکنده بشود. دیگر دنیائی نمی‌ماند بشری نمی‌ماند که مسیح بیاید آن‌ها را راه‌نمایی کند، پس مسیح برای که می‌آید؟ برای مردگان؟ شما وقتی این آیات را می‌خوانید، می‌بینید این‌ها به ظاهر هیچ جور نمی‌آید این در انجیل بود، در تور‌ات هم همین حرف‌ها هست. مثلاً ایلیا از آسمان می‌آید، سوار بر ارابه آتشین می‌آید، در کوچه و بازار داد می‌کند، فریاد می‌کند، آفتاب تاریک می‌شود، ستاره‌ها می‌ریزند، ماه بدل به خون می‌شود، زمین و آسمان به لرزه می‌آیند زیرا موعود تورات می‌خواهد بیاید. خوب این موعود تورات اگر با این همه هیاهو بیاید دیگر کسی در عالم باقی نمی‌ماند. همه از ترس، جان از بدنشان بیرون می‌رود پس دیگر موعود تورات برای کی می‌آید؟ قرآن مجید قسمت اعظمش از همین حرف‌هاست. آسمان شکافته می‌شود، آسمان پاره پاره می‌شود، پوست آسمان کنده می‌شود، آسمان‌ها با دست قدرت حقّ لوله می‌شود و دور زمین گذاشته می‌شود. آسمان‌ها مثل قلع گداخته می‌شود، آسمان‌ها مثل چرم دباغی شده می‌شود. ستاره‌ها همه تیره می‌شوند، ماه تاریک می‌شود. آفتاب و ماه پهلوی هم جمع می‌شوند، انسان به قدری بیچاره و مضطرب می‌شود که راه را گم می‌کند و می‌گوید من از کجا فرار کنم؟ در مقام دیگر می‌فرماید، روزی می‌آید که یک مرتبه تمام زمین می‌لرزد و این لرزش به اندازه‌ای است که می‌فرماید، زنه‌ایی که بچّه شیر می‌دهند، از خوف و ترس بچّه‌هایشان را میاندازند و می‌روند یعنی غفلت می‌کنند که بچّه‌ای داشته‌اند ‌و این هیاهوی دنیا به اندازه‌ای شدید خواهد بود که زنه‌ای آبستن همه بچّه‌هایشان را سقط می‌کنند و مردم را می‌بینید که مثل اشخاص مست نمی‌دانند، کجا بروند. امّا مردم مست نیستند بلکه عذاب الهی به آن‌ها نازل شده است و اینطور این‌ها را بیچاره کرده است. این همه هیاهو برای چه واقع می‌شود؟ برای این‌که موعود اسلام بیاید. امّا این موعود برای که می‌آید؟ وانگهی این آسمان که شکلهای مختلف به خودش می‌گیرد، چگونه است؟ اگر خدا آن را لوله می‌کند پس این‌که می‌فرماید، آسمان شکافته می‌شود چیست؟ یا مثل قلع گداخته می‌شود، چیست؟ آخر قلع گداخته را نمی‌شود لوله کرد و دور و بر زمین گذاشت. این قبیل آیات را که مطالعه می‌کنید، می‌بینید خیلی عجیب و غریب است. از کتب مقدّسه گذشته در احادیث و اخبار و روایات هم از این قبیل چیزها هست که این وقایع رخ می‌دهد. مثلاً در کتاب اشعیا هست که شیر و آهو با هم صلح می‌کنند، بچّه با مار بازی می‌کند و مار به او اذیت نمی‌کند. حیوانات درنده و چرنده با هم رفیق می‌شوند و از این قبیل چیزها و در عین حال، آفتاب هم تاریک می‌شود، ماه هم سیاه می‌شود - ستاره‌ها هم می‌ریزند حالا ببینید دنیا چه وحشتکده‌ای می‌شود. این آیات را که می‌خوانیم، می‌بینیم اگر به ظاهرش معنی کنیم، درست نمی‌آید. پس ناچار مجبوریم بگوئیم، یا اصلاً معنی ندارد، که این حرف غلط است برای این‌که به وحی الهی این کلمات نازل شده و اگر بگوئیم معنی دارد. معنی آن چیست؟ این گونه آیاتی که معنی آن معلوم نیست و اسباب شک و شبهه می‌شود، آیات متشابهات است.»(جناب اشراق‌خاوری، کتاب تقریرات در بارۀ کتاب مستطاب اقدس، صص28- 26)**
2. **«"یا معشر الملوک قد نزّل النّاموس الاکبر فی المنظر الانور و ظهر کلّ امر مستتر من لدن مالک القدر الّذی به اتت السّاعة و انشقّ القمر و فصّل کلّ امر محتوم."‌ای گروه پادشاهان، هشیار و با خبر باشید که فرود آمد شریعت بزرگ الهی، "فی المنظر الانور"، به واسطه مظهر انوار الهی که جمال قدم باشد، یعنی شریعت اللّه به وسیله جمالقدم به شما آشکار شده است. "و ظهر کلّ امر مستتر"، هر امر پنهانی که در کتب شما بود، رموزی که در آیات کتب شما بود، همۀ آن‌ها امروز آشکار شده است. "من لدن مالک القدر"، از طرف خداوند. "الّذی به اتت السّاعة"، آن خداوندی که وقتی ظاهر شد، مصداق آیۀ قرآن که فرموده "اقتربت السّاعة و انشقّ القمر"، در عالم ظاهر شد. مسلمین در باره معنی این آیۀ قرآن مطالب مختلفی گفته‌اند. بعضی می‌گویند، "اِقتَرَبَتِ السّاعَة"، یعنی ساعت قیام محمّد و "انشقَّ القمر"، یعنی پیغمبر به دست مبارک خود در نیمه شب در مکّه این ماه ظاهری را که در فلک است، به دو قسمت تقسیم کرد. یک قسمت این طرف کوه ابوقبیس و یک قسمت آن طرف کوه ابوقبیس افتاد و بعد هم پیغمبر دو مرتبه اشاره کرد و دو قسمت به آسمان رفتند، به هم وصل شدند ولی هیچکس مؤمن نشد و کفّار گفتند، که سحر محمّد به قدری شدید است که در آسمان هم اثر می‌کند. به هر حال برای این شقّ القمر داستانه‌ای عجیب و غریب ذکر شده است که می‌توانید برای مطالعه آن‌ها به کتب تفاسیر شیعه و سنّی در ذیل آیۀ اول سورۀ قمر مراجعه کنید. جمال مبارک در اینجا صریحاً می‌فرمایند، "اِقتَرَبَتِ السّاعَة "، که پیغمبر فرمود، یعنی ساعت قیام امراللّه، وقتی که مظهر امراللّه قیام کند و ساعت قیامت فرا برسد انشقاق قمر حاصل خواهد شد، یعنی امر عظیمی اتّفاق خواهد افتاد، مثل این‌که کسی ماه را منشق کند. در اینجا جمال مبارک می‌فرمایند، این وعده‌ای که حضرت رسول در قرآن داد که "اِقتَرَبَتِ السّاعَة"، تحقّق یافت و "اتت السّاعة" یعنی آن ساعتی که رسول‌الله فرموده بود که مظهر امراللّه قیام می‌کند، آن ساعت فرا رسیده است. "و انشقّ القمر"، حقیقاً امر بسیار عجیبی با قیام مظهر امراللّه در عالم اتّفاق افتاده است. "و فصّل کلّ امر محتوم"، هر امری که در کتب مقدّسه از امور و علامات محتومه بود، ‌همۀ این‌ها در این ظهور تفصیل داده شد و آشکار گشت. (عبدالحمید اشراق‌خاوری، کتاب تقریرات در بارۀ ‌کتاب مستطاب اقدس، صص196- 195، فقرۀ 81)**
3. **جناب نعیم نیز در این مورد چنین می‌فرماید:**

**«در کتاب آنچه سِرِّ مُستَتَر است/ همه ذکر ظهور منتَظَر است**

**همه آثار حشر و نشر پدید/ همه اخبار ارض منتَشَر است**

**کوه احکام دین قبل روان/ فَلَکِ شرع قبل منفَطَر است**

**یوم فصل است و یوم لاانساب/ که پسر در گریز از پدر است**

**یوم او حشر و اَمر او میزان / قرب او خُلد و بُعد از سَقَر است**

**منفجر بحر و منکَدر کوکب/ مُنکسِف شمس و مُنخسِف قمر است**

**همه آن روز می‌شود ظاهر / هرچه اندر ضمیر مُستَتَر است**

**همه اعمال خلق می‌سنجند/ کفّه‌ای زیر و کفّه‌ای زِ بَر است**

**ایها القوم حق به وعدۀ ‌فرض/ انظروا الیوم کیف یُحییَ الارض»**

**\*\*\***

**بخش سوّم: قیامت در کتاب ایقان از منظر کتاب رمزوراز**

1. **«حضرت بهاءالله در عین پیش‌بینی مرجعیّت خود از اعتقادي حائز نوعي بيان غيرمستقيم مطلب است. عيت بخشيد. ودانة حضرت بهاءالله (63- 1852طریق دفاع از حقانیّت حضرت باب، می‌كوشند مردمان عادی و هم زمان، تأمّلات طبقات روحانی را از سِحر غفلت نسبت به حقیقت و حقانیّت قیامت، بیرون آورند.»(رمزوراز، ص93)**
2. **«در تصوّر عادی اسلامی از یوم قیامت، انتظار بر این است كه كل عالم هستی دگرگون شود و انقلابات و تغییرات و تبدیلات مخرّبۀ مدهشه‌ای در كلّ جریان زندگی زمینی رخ دهد.»(رمزوراز، ص236، قول رفعتی)**
3. **«قیامت به دنبال سلسله‌ای از حوادث رستاخیزی رخ می‌دهد؛ حوادثی كه زمان تاریخی را خاتمه می‌دهد و جهان خاكیِ روبه‌تباهی را كه شریعت اسلامی نیز جزیی از آن است، پـایان می‌بخشد. مطابق حدیث نبوی، هر آنچه كه در دور محمّدی شرعی یا غیرشرعی است، فقط تا روز داوری معتبر است. بنابر این، با ظهور قائم، شریعت اسلامی از مقصد باز می‌ماند. برطبق تعالیم اسلام، مقصـد دین، تمهید سبیل است در این عالم برای نجات نهایی انسان و بعد از روز جزا، نجات‌یافتگان، جاودانه در بهشت (دنیای فاقد شریعت) آشیانه خواهند كرد. بنابراین، موانع عقیدتی، این احتمال را کاهش می‌دهد که طالبان قیامت، آن را به عنوان نماد یا تشبیهی که قابل حصول و تحقّق در عالم مادی باشد تلقی کنند. بر طبـق این تفکّر، عدم امکان وقوعِ ظاهریِ قیامت، احتمال یك تجلّی بدیع الهی را نیز، منتفی می‌سازد. آخریّت اسلام و دوام آن تا روز قیامت تضمین شده است و هر تلاشی برای آغاز مرحلۀ جدیدی از رسالت الهی باید غیرقانونی تلقی گردد. همان‌گونه كه قرآن خود اشاره می‌نماید، اسلام آخرین دین و حضرت محمّد "خاتَمُ‌النَّبیین" است. این ادّعا كه قشریّون اسلامی از آن حمایت می‌كنند، نه فقط با عقیدۀ استمرار ظهور در ستیز است؛ بلكه هر كوششی را نیز برای نوآوری اعتقادی خنثی می‌سازدامّا وقتی یك مدّعی تا آنجا پیشروی كند كه نسخ و لغو شریعت جاافتادۀ جاری را اعلام نماید، مجبور است در مورد وقوع یا شُرُفِ وقوع قیامت، تفسیری نمادین تأمین نماید؛ كه بدون آن، البتّه شریعت پیشین نسخ‌پذیر نخواهد شد.»(رمزوراز، ص224، قول امانت)**
4. **«برای ایجاد امکان تحقّق رستاخیز، سناریوی قیامت‌نشان شیعی می‌بایست به نفع تفاسیر نمادین حضرت بهاءالله مردود انگاشته شود و این فرایندی بود که عملاً و قاطعانه به قیامت، حالتی روحانی داد و آن را کلاً از خشونت و ستیزه‌گری عاری ساخت، (زیرا در آن هیچ‌گونه جِهادی اسلامی رخ نداد) و نیـز به آن جنبـۀ جهانی بخشیـد. نتیجـه این‌که، ایـن، شیعـۀ اســلام نیست که غلبه خواهد یافت، بلکه «مصر»(یا مدینۀ) جدیدی است که به جای آن مستقر خواهد شد.»(رمزوراز، ص297)**
5. **«از منظر بنیادگراییِ اسلامی، تمامیّت نصّ مقدّس (قرآن) باید به صورت ظاهری قرائت گردد. این‌گونه تعلیمـات مکتبی القاء می‌نمود که قیامت یک افسانۀ ستیزه‌جویانۀ کیهانی است، مملوّ از عنـاصر و حوادث عجیب و غریب ماورایی که عملاً مانعی بوده و هستند بر سر راه تحقّق نفسِ قیامت. آری با تعلیق و تعطیل قانـون طبیعی، قیـامت هرگز نمی‌توانست تحقّق یـابد و نتیجتاً یک جهانبینی جدید نیز هرگز ممکن نبود رخ بگشاید. چنین قیامتی در واقـع آلتی بود کارآمد در دست افسانه‌پردازان نظامِ روحانیّت شیعه؛ کسانی که انبوهی از احادیث جعلی، خیالبافی‌های رستاخیزیشان را پشتیبانی می‌کرد.»(رمزوراز، صص305- 304)**
6. **«این مطالعه و تحقیق، به سفری تفسیری در دل سرزمین اسرارآمیز قرآن، مبادرت می‌نماید؛ سفری به درون دیار رمزی و درام رستاخیزی آن، جایی كه آسمان می‌شكافد (قرآن 84/1) و مس می‌گدازد (70/8)؛ مكانی كه ستارها پراكنده می‌شوند (82/2) و بر زمین می‌ریزند (81/2)؛ محلی كه زمین‌ها می‌لرزند (99/1) و كوه‌ها حركت می‌كنند (81/3)، فرو می‌ریزند (83/3) و بخار می‌شوند (78/20)؛ جایی كه دریاها می‌جوشند (81/6)، دودها احاطه می‌كنند (44/10) و همۀ كسانی كه (68/39) بر زمینند مدهوش می‌شوند. (68/39).»(رمزوراز، ص9)**
7. **«كتاب (ایقان) مبین پلی قیامت‌نشان نیز مهیّا می‌نماید كه در سوی دوردست آن حضرت بهاءالله ایستاده‌اند؛ نفس مقدّسی كه جهانبینی‌شان در راستای خطوط مدل‌وارۀ اتّحاد و یگانگی شكل گرفته است.»(رمزوراز، ص10)**
8. **«اظهار نظر قاطع و صریح آن حضرت (حضرت بهاءالله) است كه «این قرآن حجّت است برای مشرق و مغرب عالم.» به همین سبب است که تفسیر و توضیحی قانع‌کننده از قیامت‌شناسی قرآن لازم می‌آید؛ یعنی همان نیازی كه سبب نزول ایقان شد. طیّ این رساله (کتاب رمزوراز)، جوانب مختلف این قیامت‌شناسی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.»(رمزوراز، ص10)**
9. **«كتاب مستطاب ایقان بدایتاً اندیشه‌های قیامت‌نشان (eschatological) را مخاطب می‌سازد. مهم است توجّه شود كه حضرت بهاءالله تجدید ساختار اخلاق را پیش‌نیازی برای تحقّق قیامت (eschaton) یا همان رستاخیز موعود، مقرّر فرمودند و به این ترتیب بهتر توانستند قیامت را در چارچوبی اخلاقی و نه سیاسی، عرضه فرمایند. تغییر و اصلاح اخلاقی و اصولی گروه‌های بومی و تبعیدی بابی كه تحت قیادت و هدایت حضرت بهاءالله (به خصوص در بین سال‌های 63- 1856) صورت گرفت، بابیان را برای اقبال به هیكلی (شخصیّتی) موعودگونه (messianic) كه می‌بایست قیامتی معناً و اساساً متفاوت را محقّق سازد، آماده و مهیّا ساخت.»(رمزوراز، ص25)**
10. **«روز قیامت: آیا قیامت حادثه‌ای جسمانی است؟ عادلان چگونه پاداش می‌یابند و شریران چطور مجازات می‌شوند؟»(رمزوراز، ص47) (یکی از اسئلۀ جناب خال از جمال مبارک)**
11. **«همۀ ایـن اسئله متمـركز است بـر تنـاقضی ظاهری كه بین ادّعای حضرت باب مبنی بر وقوع قیامت از یک سو، و عدم تحقّق علنی وعود نصّی (دالّ بر وقوعات عظیمۀ عجیبه- م) و انتظارات عمومی در بارۀ قیامت از سوی دیگر، موجود است.»(رمزوراز، ص47)**
12. **«عقیدۀ مواجهه با خداوند در روز رستاخیز، موجد مضمون تفسیری اصلی در كتاب ایقان است. معهذا، حضرت بهاءالله به سختی می‌كوشند حقیقت حضرت الوهیّت را از هر نوع انسان‌گونهانگاری (Anthropomorphism) چه قرآنی و چه غیران، مبرّا سازند. آن حضرت جریان پاكسازی مفاهیم انسان‌گونهانگاریِ خداوند را به قیامت‌شناسی قرآن نیز تسرّی می‌دهند و تصریح می‌کنند که در نمایش رستاخیزی، خداوند هرگز تشخّص و تجسّم نمی‌یابد، بلكه آن را هدایت می‌كند. بنابر این، مواجهه با خداوند، از طریق شخص مظهریّت الهی، محقّق می‌شود. زیرا خداوند به طریق دیگری دیده و حتی شناخته نتواند شد. با این فهم، انذارهای مكرّر قرآنی مبنی بر مواجهه با خداوند در روز قیامت نبایستی به خداوند به عنوان یك انسان، بلكه به یك انسان كه "مظهر" خداوند است، نسبت داده شود. درست همان‌گونه كه حضرت محمّد مشیّت و لقاء الوهیّتی فراانسانی را ظاهر می‌سازند، «خدای» قیامت‌نشان قرآن نیز باید صرفاً واسطه‌ای برای ذات الوهیّت باشد.»(رمزوراز، صص102- 101)**
13. **«مكاشفۀ صغیر در باب 24 متّی، به همراه گفتار بدرود حضرت عیسی در ابواب 14 تا 17 یوحنّا، راجـع بـه ظهـور هیكلی مـوعـودگونـه در یوم رستاخیز، بسیار گویاتر و روشن‌تر از مشابهات قرآنی آن می‌باشند. در حقیقت قرآن در بارۀ‌ چنین هیكلی قیامت‌نشان، اصلاً وضوحی ندارد. در فقدان اشارات مستقیمِ قرآنی، توسّل حضرت بهاءالله به متی 31- 29/24 برای بسط موضوع ظهورِ متكامل، بسیار مؤثّر‌تر بوده است. در این متن انجیلی می‌خوانیم: "بلافاصله پس از مصیبت ایّام، آفتاب تیره خواهد گشت، ماه دیگر نور خود را نخواهد داد؛ ستارگان از آسمان فرو خواهند افتاد و قدرت‌های آسمان متزلزل خواهند گشت. در آن هنگام جمیع طوایف زمین بر سینۀ خودخواهند زد و پسر انسان را خواهند دید كه با قدرت و جلال بسیار، بر ابرهای آسمان می‌آید. و او فرشتگان خود را با شیپور بزرگ خواهد فرستاد..."»(رمزوراز، ص164)**
14. **«حضرت بهاءاللهاثبات می‌فرمایند كه مبحث رستاخیز قرآنی، نوعاً مَجازی (figurative) است.»(رمزوراز، ص179)**
15. **«تفسیر آن حضرت اغلب سرشت ناپیدای آیات قیامت‌نشان را هدف می‌گیرد و با وجود این‌که ایشان در زمرۀ علمای ادب نبوده‌اند، به نظر من، مفاهیم زیربنایی رویكردشان به متن (قرآن)، همان قدر كه یزدان‌شناسانه است، ادیبانه نیز می‌باشد.»(رمزوراز، ص181)**
16. **«حضرت بهاءالله فرضیاتی را كه بر تحلیل دستوری دیرینۀ آیۀ20 از سورۀ فرقان حاكم بوده (و هنوز هم هست) به چالش می‌كشند. استدلال آن حضرت متهوّرانه بوده، بر خلاف شیوه‌ای متكی به نوعی اتّفاق نظر، قرائت جدیدی از آیه را عرضه می‌دارد. امّا در فقرۀ ذیل حضرت بهاءالله مقدمتاً تفسیر رسومی‌این آیه را خلاصه می‌فرمایند كه در آن به دو نوع تحلیل سنّتی اشاره می‌شود: 1)حذف عامل؛ 2)مجازیّت زمان فعل: «علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی كلمات الهیّه را ادراك ننمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند، لهذا به قاعدۀ نحو، استدلال نمودند اذا كه برسر ماضی درآید معنی مستقبّل افاده می‌شود و بعد در كلماتی كه كلمۀ اذا نازل نگشته، متحیّر ماندند؛ مثل اینكه می‌فرماید: "و نُفِخَ فی الصّور، ذلك یومُ الوعید و جائت كلُّ نفسٍ معها سائقٌ و شهیدٌ" كه معنی ظاهر آن این است: دمیده شد در صور و آن است یوم وعید كه به نظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه. و در مِثل این مواقع، یا كلمۀ اذا را مقدّر گرفتند و یا مستدل شدند بر اینكه چون قیامت محقّق‌الوقوع است، لهذا به فعل ماضی ادا شد كه گویا گذشته است. ملاحظه فرمایید چقدر بی‌ادراك و تمیزند، نفخۀ محمّدیه را كه به این صریحی می‌فرماید ادراك نمی‌كنند.»(رمزوراز، ص195)**
17. **«حضرت بهاءالله بـرای استدلال علیه ظاهرگرایی در مورد متون رستاخیزی، از هر فرصت و موقعیّتی، حداكثر استفاده را به عمل می‌آورند.»(رمزوراز، ص189)**
18. **«اهمّیت این تفسیر هنگامی‌نمایان می‌شود كه دقت كنیم قرائت ظاهری جمال ابهی از این آیه‌ بالنسبه به زمان، یك واژگونی تفسیری عظیم را بر تمامیّت ادراك رسومی اسلامی از قیامت قرآنی كه همواره در آینده تصوّر می‌شده، تحمیل می‌نماید. نظرگاه سنّتی اسلامی در قیامتِ تصوّریِ خود، وفور معجـزات را مجاز دانسته، دركی ظاهری از نفس رستاخیز را، بدون توجّه به غیرقابل قبول بودن آن، ممكن می‌شمارد. امّا بر خلاف این، در قرائت حضرت بهاءءالله از قرآن 20/50 (و نُفِخَ فی الصّور، ذلك یومُ الوعید و جائت كلُّ نفسٍ معها سائقٌ و شهیدٌ)، تمامی صحنۀ رستاخیزی نمادین از كار در می‌آید؛ زیرا درغیر این صورت باید كل سناریوی قیامت قرآنی، به صورت ظاهری در طول حیات عنصری حضرت محمّد رخ داده باشد، كه البتّه چنین نشده، زیرا ممكن و میسّر نبوده است که چنین شود.»(رمزوراز، ص200)**
19. **«تفسیری که حضرت بهاءالله از "ابرها" (در آیۀ"یومَ تَشَقَّقُ السّماء بالغَمام") (قرآن 25/25) ارائه می‌نمایند، معرّف شیوۀ تفسیری كُلّی آن حضرت است. به یك معنی، تمامی وعودِ قیامت‌نشان، مربوط به اوضاع و احوال مردم عادی و وقوعات روحانی می‌گردد. ایـن در واقع دنیای درونی آدمی است كه قرآن آسمانی، تصویری نمادین از آن ترسیم می‌نماید. "متشابهات" قرآنی، بعضاً مشخّصند و بعضـاً نـامشخّص‌. نگـرش حضـرت بهاءالله به "ابرها" نشان می‌دهد كه آن حضرت آیۀحاوی این کلمه را به عنوان یك آیۀمتشابهِ نامشخّص در نظر گرفته‌اند و سپس به رمزگشایی آن مبادرت فرموده‌اند.»(رمزوراز، ص193)**
20. **«در درام رستاخیزی، ابرها اغلب به عنوان مَحمِلِ مقتدر و مجهّزِ مُنجی قیامت‌نشان، عمل می‌كنند.»(رمزوراز، ص189)**
21. **«نزول ابـرها (درمكاشفۀ یوحنّا- م) در روز رستاخیز را یا باید تعلیق قانون طبیعی، به عنوان مزیتی الهی در چنین روزی در نظر گرفت (وجه راستین- م) و یا باید نشانه‌ای برای حضور سخن مَجازین ملحوظ داشت. قرائت اوّل مُحاط به ملاحظات كلامی است (یعنی اینكه كاملاً در قبضۀ قدرت حق است كه قانـون طبیعی را معلّق سازد) و قرائت دوّم تعبیر و تفسیر را در مورد متن اولویّت می‌دهد.»(رمزوراز، ص189)**
22. **«اگر حضرت بهاءالله موفّق گردند مخاطب خود را متقاعد سازند كه با ظهور حضرت محمّد رستاخیزی حقیقی رخ داده است، آن‌گاه با توسّل به گذشته به عنوان مثالی برای آینده، اثبات حقانیّت قیامتی واقع در زمان زندگی آن حضرت (اشاره به ظهور حضرت باب است- م)، چندان كه می‌نمود، مشكل نخواهد بود. هنگامی كه قیامت از مشخّصۀ فراطبیعی خود عاری گردد، تحقّقش مسئله‌ای مربوط به بصیرت روحانی می‌شود.»(رمزوراز، ص201)**
23. **«حدود یك سوّم آیات قرآنی، رستاخیزی است و شاید در قرآن، پیش‌گویی غایی- و قاطع‌ترین وعده از وعود موجود در آن- "لقاء"الله باشد. در روز داوری، خداوند ظاهر می‌شود و مؤمنان او را می‌بینند. آیا به راستی چنین است؟ مسألۀ لقای خجسته، بسی مرموز و پیچیده است؛ امّا به هر حال مواجهه با خدا حادثه‌ای محوری در درام رستاخیزی است.»(رمزوراز، ص235)**
24. **«حضرت (بهاءالله) قرائت ظاهری اغلب آیات رستاخیزی قرآنی را نفی كرده، به طور قاطع تفاسیر سنّتی را مردود می‌شمارند.»(رمزوراز، ص258)**
25. **«کتاب مستطاب ایقان چیزی فراتر از تبیین و تفسیرِ بعضی آیات قیامت‌نشان مهم قرآنی است؛ این سِفر جلیل در حقیقت روشی نوین برای علم تفسیر ارائه می‌دهد.»(رمزوراز، ص308)**
26. **«در میانۀ باغی نمادین که در فردوس برین واقع شده، سلطان رستاخیز ایستاده است. هر جا که حضـرت بهاءالله از قـدرت و مرجعیّت خود سخن می‌گویند، آرایه‌های شاهانه، در کلیت کلامشان ظاهر می‌شود؛ یا بهتر بگوییم بر تمامیّت آن تسلّط می‌یابد. نکته‌ای مهم که ذکر آن در این‌جا لازم است، این است که کلیّۀ آرایه‌های قیامت‌نشان که بدایتاً مبیّن مقام حضرت باب بود، بعدها در جهت توصیف مقام خود حضرت بهاءالله، به کار گرفته شد.»(رمزوراز، ص310)**
27. **«حضرت باب، مکرّراً از مُستغاث کـه قیامت به واسطه او به کمال نهایی واصل می‌شود، سخن گفته‌اند و حضرت بهاءالله نیز با نگرانی بابیان را نسبت به ظهور او هشدار می‌دهند. بـرای جـامعۀ بابی که با خون خود وفاداریش را به حضرت باب اثبات کرده بود، چندان آسان نمی‌نمود که این ایمان و انقیاد را به مدّعی موعودگونۀ دیگری، منتقل کند.»(رمزوراز، ص321)**
28. **«کتاب ایقان ممزوج است با جاذبه‌های(charisma) فکری و اعتقادی که برای مقبلین، جهانبینیِ رستاخیزیِ اسلامی را دگرگون کرد و تمامی آرایه‌های خیالی و ایماژهای تصوّریِ قرآن را سِرّزدایی و شخص انگاری نمود. هم تفکّرات عامیانه و هم تأمّلات عالمانه، راجع به قیامت، واژگونه گشتند و رستاخیز موعود، عمداً و علناً امری این‌جهانی قلمداد شد.»(رمزوراز، ص332)**
29. **«حضرت بهاءالله خلوصِ اخلاقی و رفتاری را به وضوح و پیداییِ روحانی ربط دادند. این موضع در بخشی از کتاب ایقان مشروح است که بین اهل بهاء به "لوح سالک حقیقی" مشهور است. در این نگرشِ نوین، قابلیّت درکِ انذاراتِ قیامت‌نشان مرموزِ قرآنی، صرفاً نصیب کسانی می‌گردد که قلبی پاک و نیّتی خالص داشته باشند.»(رمزوراز، ص339)**
30. **«به این ترتیب، با نوعی تکیه بر رستگاری دنیوی، مسؤولیت اخلاقی، شرطی ضروری برای نجات اُخروی شـد. دیگر تأخیـری در داوری رستـاخیزی مطـرح نبـود. احساسی قوی از زمان قیامت‌نشان و پیـامدهای فوری آن، به بابیان القاء شده بود؛ احساسی که در مسیر تسهیل اصلاحات بابی، تأثیرات پایداری بر جای گذاشت.»(رمزوراز، ص342)**
31. **«کتاب ایقان شاهکاری است در زمینۀ گفتـارهای ایدئولوژیک. حضرت بهاءالله منابع تفسیر کلاسیک را به صف کشیدند تا قیامت قرآنی را تبیین و تشریح نمایند. آغـاز چنین اقدامی توسّط حضرت باب، معلوم می‌کرد که به زودی رستاخیز گسترده‌تری در شخص حضرت بهاءالله واقع خواهد شد.»(رمزوراز، ص342)**
32. **«عدالت و دادگری و وفاق و هماهنگی در میان اجناس و ادیان و ملل گیتی که جوهرۀ طرح حضرت بهاءالله است برای صلح عمومی، تأمّلات پیرامون قیامت قرآنی را که ربط چندانی با کار سخت ایجاد و استقرارِ یک نظم بدیع جهانی ندارد، مردود می‌شمارد. در جریان حوادث و وقـایع روزگار، این آینده است که هر قیامتی را تفسیر و تعبیر خواهد کرد؛ یعنی در واقع، قیامت دوباره با آینده، تعریف خواهد شد.»(رمزوراز، ص344)**

**\*\*\***

**ب) لِقاءُالله از منظر منابع بهایی به خصوص کتاب ایقان**

**بخش اوّل- لِقاءُالله در نصوص بهایی**

1. **«مقصود از آنچه از سماء عنایت نازل و در کتب الهیّه مذکور و مسطور، لِقاءُالله بوده؛ طوبی لمن فاز به و ورد شطرالذی من افقه اَضاء شمسُ رحمةِ ربِّه العلیِّ العظیم.»(جزوه تفاسیر وجوه آیات، صص37- 36) (مضمون بخش عربی: خوشا به حال کسی که به آن فائز گشت و به جایگاهی وارد شد که از افق آن، خورشید رحمت پروردگار علیّ و عظیمش درخشیدن گرفت.)**
2. **«یا قوم، قد وعدتم فی کل الالواح بلِقاءالله و هذا یوم فیه کشف الجمال و ظهر النور و ناد المناد و شقت السماء بالغمام اتقوالله و لا تغضوا عیونَکم عن جمال قدس دُرّیا.»(مائدۀ آسمانی4، ص298، سورةُالصَّبر) [مضمون: بگو این قوم به راستی در تمامی الواح (کتب آسمانی) به دیدار خداوند وعده داده شدید و این، روزی است که در آن، جمال الهی کشف نقاب نمود و نور به جلوه آمد و منادی ندا درداد و آسمان به واسطۀ ابر دو نیمه گشت؛ بترسید از خداوند و چشم بر جمال پاکیزۀ نورانی مبندید.]**
3. **«فلما ختمَ النبوةَ بحبیبه و وعد العباد لقائَه یومَ القیامة کما انتم فی الکتاب تقرؤون، بحیث ما احصینا فی الکتاب امراً اعظم من ذلک فلما جاءالوعد و مضی الایّام و قضی الامر و غنَّت الروح و نادتِ الورقاء و جاءالله علی ظلل من الانوار و الملائکة کانوا فی حوله علی بوارق النور یرکبون.»(حضرت بهاءالله، مندرج در اسرارالآثار3، ص168) (مضمون: همان‌گونه که در کتاب ملاحظه می‌کنید، هنگامی که نُبُوَّت را به حبیب خود (حضرت محمّد) ختم نمود، به بندگان وعدۀ لقای خود را در روز قیامت داد، طوری که در کتاب (قرآن) امری بزرگ‌تر از این برآورد نکردیم؛ تا این که ایّام گذشت و روز موعود فرارسید و امر مقدّر شد و روح به تغنّی آمد و ورقاء ندا درداد، و خداوند در سایه‌های نور، در حالی که گروه فرشتگان در اطرافش بر اشعه‌هایی انوار سوار بودند، نزول اجلال نمود.)**
4. **«در ذکر لقاء نازل شده آنچه که از برای منکرین مجال رد و عدم قبول نمانده و نیست قوله تبارک و تعالی (أللّهُ الّذِی رَفَعَ السَّمَوَات بغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ و سَخَّرَ الشَّمْسَ و القَمَرَ کلٌّ یجْرِی لِأَجلٍ مُسَمّی یدَبّرُ الأمْرَ یفَصّلُ الآیاتِ لَعَلّکُمْ بِلِقَاء رَبّکمْ تُوقِنُون) و می‌فرماید (مَن کان یرْجوا لِقاءالله فَانّ أجَلَ اللّهِ لآتٍ وَ هُو السّمیعُ العلیمُ) الی قوله تعالی )و الّذینَ کفرُوا بایاتِ اللّهِ وَ لقائهِ أولئکَ یئسوا مِنْ رَحمتی و أولئک لهم عذابٌ ألیم ) و همچنین می‌فرماید (قالوا أ ئذا ضللنا فی الأرضِ أ ئنّا لفی خلقٍ جدیدٍ بل هم بلقاء ربّهمْ کافرون) و همچنین می‌فرماید (ألا انّهُم فی مِریةٍ مِنْ لِقاء ربّهمْ ألا انّهُ بکلّ شیءٍ محیط) و همچنین می‌فرماید (ان الّذِینَ لا یرجونَ لِقاءَنا وَ رَضوا بالحیاة الدّنیا و اطمانوا بها و الّذِینهم عنْ آیاتِنا غافلون أولئکَ مأواهُم النّارُ بما کانوا یکسبون) و همچنین می‌فرماید (و إذا تُتْلی علیهم آیاتُنا بینات قالَ الّذین لا یرجون لقاءَنا ائت بقرآن غیر هذا أو بدّله قل ما یکونُ لی أن أبدّلهُ من تلقاء نفسی إن أتّبعُ الّا ما یوحی إلیّ انّی أخافُ أن عصیتُ ربّی عذابَ یومٍ عظیم) و همچنین می‌فرماید (ثُمّ آتینا موسی الکتاب تماماً علی الّذی أحسنَ و تفصیلاً لکلّ شیءٍ و هدًی و رحمةً لعلّهم بِلقاء ربّهم یؤمنون) و همچنین می‌فرماید (أولئکَ الّذینَ کفروا بایات ربّهم و لِقائهِ فحبطَتْ أعمالهُم فلا نقیم لهم یومَ القیامةِ وزنا. ذلک جزاؤهم جهنّمُ بما کفرُوا و اتّخذوا آیاتی و رُسلی هزُواً) و همچنین می‌فرماید (هلْ أتاکَ حدیثُ موسی إذ رأی ناراً فقالَ لأهله امکثوا انّی آنست ناراً لعلّی آتیکم منها بقبسٍ أو أِجدُ علی النّار هدًی. فلمّا أتاها نُودی یا موسی انّی اَنا رَبُّکَ فَاخلعْ نعلیک انک بالواد المقدّس طُوًی. و اَنَا اخترتکَ فاستمعْ لما یوحی اِنَّنی اَنَا اللّهُ لا إله إلّا اَنا فاعبدْنی) و همچنین می‌فرماید (أَ وَ لَم یتفکّرُوا فی انفسهمْ ما خلقَ اللّهُ السَّموات و الأرْضَ و ما بینهما إلّا بالحقّ و أجلٍ مسمّی و إنّ کثیراً مِن النّاس بلقاء ربّهم لکافرون) و همچنین می‌فرماید (أ لا یظنُّ أولئکَ اَنّهُم مبعوثون لیومٍ عظیمٍ یومَ یقومُ النّاسُ لرَبِّ العالمین) و همچنین می‌فرماید )و لقدْ آتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مِریة مِنْ لقائهِ) و می‌فرماید ( کَلّا إذا دُکَّتِ الأرْضُ دَکّاً دَکّا وَ جاء رَبّکَ و الملَکُ صفّاً صفّاً) و همچنین می‌فرماید (یریدونَ لیطْفئوا نورَ اللّه بافواهِهِمْ و اللّهُ متمُّ نورِه ولو کره الکافرُون) و همچنین می‌فرماید )فلمّا قضی موسی الأجلَ وَ سارَ باهلهِ آنَس من جانب الطّورِ ناراً. قال لأهله امکُثُوا انّی آنستُ ناراً لعلّی آتیکم منها بخبرٍ أو جذْوَةٍ من النّار لعلّکم تصْطلون. فلمّا أتاها نودی من شاطئ الوادی الأیمن فی البقعة المبارکة منَ الشَّجَرة أن یا مُوسی انّی اَنَا اللّهُ ربُّ العالمین) انتهی در جمیع کتب الهی وعده لقاء صریح بوده و هست و مقصود از این لقاء لقاء مشرق آیات و مطلّع بینات و مظهر اسماء حسنی و مصدر صفات علیای حقّ جلّ جلالهُ است. حقّ بذاته و بنفسه غیب منیع لا یُدْرَک بوده پس مقصود از لقاء، لقاء نَفسی است که قائم مقام اوست ما بین عباد و از برای او هم شبه و مثلی نبوده و نیست چه اگر از برای او شبه و مثلی مشاهده شود، کیف یثبتُ تقدیسُ ذاته و تنزیه کینونته عن الأشباه و الأمثال. باری در مقامات لقاء و تجلّی در کتاب ایقان نازل شده آنچه که منصفین را کفایت نماید. نسأله تعالی أن یؤید الکلّ علی الصّدق الخالص و یقرّبهم الیه انّهُ هو المقتدر القدیر لا إله إلّا هو السّامع النّاطق العزیز الحمید.»(لوح خطاب به شیخ نجفی، صص88- 85)**
5. **«یا ملأ الرّهبان قد تضوّعت نفحات الرّحمن فی الأكوان طوبی لمن نبذ الهوی و اخذ الهدی انّهُ ممّن فاز بلِقاءالله فی هذا الیوم الّذی فیه اخذت الزّلازل سكان الأرض و فزع من علیها الاّ من شاء اللّه مالك الرّقاب.»(نداء رب الجنود، لوح پاپ) [مضمون:‌ای گروه راهبان، به راستی نفحات (بوهای خوش) خداوند رحمن در همۀ هستی پراکنده شد، خوشا به حال کسی که هوی را گذاشت و هُدی را گرفت؛ همانا او از کسانی است که به دیدار خدوند در این یوم فائز شدند؛ یومی که در آن، زلزله ساکنان زمین را اخذ کرد و همۀ ساکنانش (از ترس) مدهوش گشتند، مگر کسی که خداوند، مالک گردن‌ها، محافظتش کرد.]**
6. **«شهد اللّه اَنّهُ لا اله الّا هو و الّذی ینطق اِنّهُ لهو النّاطق فی الطّور و المشرق من أفق الظّهور و به ظهرت الاسرار و انفجرت الانهار و ما هو المسطور فی كتب اللّه المهیمن القیوم و به ثبت حكم اللّقاء فی یوم به تزین كلّ صحف و زُبُر. طوبی لمن فاز به موقناً بلِقاءالله و وصاله انّهُ ممّن عرف ما انزله الرّحمن فی الفرقان نشهد انّهُ من اهل الایقان فی لوح محفوظ.»(ادعیۀ ‌حضرت محبوب، چاپ جدید، ص270) [مضمون: گواهی داد خداوند که نیست خدایی جز او، و کسی که نطق می‌کند، همان ناطق در کوه طور و درخشنده از افق ظهور است و به واسطۀ او اسرار ظاهر شد و انهار جریان یافت و هر آنچه در کتب خداوند مهیمن قیّوم نوشته شده بود پدیدار گشت، و توسّط او، حکم لقاء ثابت و محقّق شد؛ آن هم در یومی که به (ذکر) آن، کل کُتُب و صُحُف و زُبُر زینت یافته است. خوشا به حال کسی که، با یقین به لِقاءالله و وصالش، به او (مظهر الهی) فائز شد. چنین شخص از کسانی است که آنچه را خداوند رحمن در فرقان نازل نموده است فهمیدند. شهادت می‌دهیم که او در لوح محفوظ از اهل ایقان (مذکور) است.]**
7. **«انک یا ایها المذکور فی ملکوت اللّه، استقدر من ربّک، قم و قل یا ملأ الارض قد جاء محیی العالم و مضرم النّار فی قلب العالم و قد نادی المناد فی برّیة القدس باسم علیّ قبل نبیل و بشّر النّاس بلِقاءالله فی جنّة الابهی و قد فتح بابها بالفضل علی وجوه المقبلین.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، ص94) [مضمون: تو‌ای کسی که در ملکوت الهی مذکور آمده ای، از پروردگارت یاری بطلب، سپس به پاخیز و بگو "ای اهل ارض، به راستی حیات‌بخش عالم و افروزندۀ آتش در قلب بنی‌آدم آمد؛ و منادی در بیابان قدس به نام علی قبل نبیل (حضرت اعلی) ندا بلند کرد و مردمان را به لِقاءالله در جنّت ابهی بشارت داد؛ و به راستی به فضل و رحمت الهی، درب آن بر وجوه مقبلان گشوده گشت.]**
8. **«معرفت سلطان قدم حاصل نشود مگر به معرفت اسم اعظم. اوست مکلّم طور که بر عرش ظهور ساکن و مستویست و اوست غیب مکنون و سرّ مخزون. کتب قبل و بعد الهی به ذکرش مزیّن و به ثنایش ناطق. به نصب عَلَم العلم فی العالم و ارتفعت رایة التّوحید بین الامم. لِقاءُالله حاصل نشود مگر به لقاء او.»(تجلّی اوّل از لوح تجلّیات، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص201)**
9. **«وَأَشْهَدُ بان مَنْ عَرَفَكَ ‌فَقَدْ عَرَفَ‌ اللهَ وَ‌مَنْ فَازَ بِلَقِائِكَ‌ فَقَدْ فَازَ بِلَقَاءِ اللهِ.»(زیارت‌نامۀ جمال مبارک، کتاب نسائم‌الرحمن) [مضمون: و گواهی می‌دهم که هرکس تو (مظهر الهی) را شناخت، خداوند را شناخته است؛ و هر کس به لقای تو فائز شد، به لقای خداوند فائز گشته است.]**
10. **«فاعرف بان للحیوةِ مقامینِ مقامٌ یتعَلّقُ بظاهر البشریةِ فى جسدِ العنصریةِ و هذا معلومٌ عندَ جنابِکَ و عندَ کلِّ مَنْ عَلی الْارضِ بمثلِ الشّمسِ فى وسطِ السّماء و هذه الحیوةُ تَفْنى مِن موتِ الظاهریةِ و هذا حقٌ مِن عندِ اللّهِ و لا مفّرَّ لِاَحدٍ و امّا الحیوةُ الّتى هىِ المذکور فى کتبِ الانبیاء وَ الاولیاءِ لَمْ یکن اِلّا الحیوةُ العرفانیةُ اَى عرفان العبدِ آیةَ تجلّىِ مُجلیهِ بما تجلّى لَه بِه بنفسه و ایقانه بلِقاءالله فى مظاهرِ امره و هذه هى الحیوةُ الطیبةُ الباقیةُ الدائمةُ الّتى مَن یحیى به لَنْ یموتَ ابداً و یکونُ باقیاً ببقاء رَبّهِ و دائماً بدوامِ بارئِه.»(جواهرالاسرار، ص25، ب64) (مضمون: بدان که برای حیات دو مقام است، یک مقام به ظاهر بشر و به جسد عنصری مربوط است؛ امری که نزد شما و نزد همۀ اهل ارض، مثل خورشید در میانۀ آسمان، معلوم و مشخّص است؛ و این حیات، به مرگ ظاهری فانی می‌شود و این حقّی است از نزد خداوند و هیچ کس را از آن گریزی نیست. امّا حیاتی که در کتب انبیاء و اولیاء مذکور آمده، همان حیات عرفانی است؛ یعنی عرفان بنده نسبت به آیۀجلوۀ مجلّی به او به نفس خود، و ایقان او است نسبت به لِقاءالله در مظاهر امرش؛ و این همان حیات پاکیزۀ جاویدانی است که هرکس به آن زنده شود، هرگز نمیرد؛ به بقاء پروردگارش باقی است و به دوام خالقش پاینده است.)**
11. **«بصر سِرّ و شهاده را از توجّه ما سِوَی اللّه پاک و مقدّس نموده تا به جمال او در هر ظهور فائز شوید و بلقای او که عین لِقاءُالله است مرزوق گردید و این است قول حقی که سبقت نگرفته او را قولی و از عقب در نیاید او را باطلی. لم یزل در مشکاة کلمات چون سراج منیر ربانی روشن و مُضیء بوده و خواهد بود. چه نیکوست حال نفسی که به نفس خود به انوار این ضیاء قدس صمدانی منیر گردد. فهنیئاً للعارفین.»(مجموعۀ ‌الواح چاپ مصر، ص315)**
12. **«یا شیخقدری در آیات لقاء که از مالک ملکوت اسماء در فرقان نازل شده تفکّر نما شاید راه مستقیم را بیابی و سبب و علّت هدایت خلق شوی.»(لوح شیخ نجفی، ص84)**
13. **«علّتی که جمیع ناس را از لِقاءُالله محروم نموده و بما سِواه مشغول داشته اینست که به وهم صرف کفایت نموده‌اند و به آنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده‌اند، به راه‌های مهلک تقلید مشی نموده‌اند و از مناهج تجرید محروم شده‌اند.»(آیات الهی1، فقر‌ۀ 14نوامبر)**
14. **«یکبار به طور تقدیس قدم گذار و به قلب فارغ و لسان طاهر "ربّ اَرنی" گو تا لازال از مکمن قدس بی‌زوال "انظُر تَرانی" بشنوی و به لقاء جمال بی‌‌مثال حضرت ذوالجلال فائز گردی؛ یعنی لقاء مظهر نفس او که به یک تجلّی از تجلّیات انوار فضلش یتَغَنّی اشجارُ الوجود مِن الغَیب و الشّهود بما نَطَقت سدرةُ الطّور.»(آیات الهی1، فقر‌ۀ 16نوامبر) (مضمون بخش عربی: آواز می‌خوانند درختان وجود از غیب و شهود به آنچه شجرۀ طور نطق نمود.)**
15. **«ناظر به ایّام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیّه در هیاکل قدسیّه بوده‌اند به قسمی که در جمیع اوقات و اَوان مترصّد و منتظر بودند و دعاها و تضرّع‌ها می‌نمودند که شاید نسیم رحمت الهیّه بوزیدن‌اید و جمال موعود از سُرادق غیب به عرصۀ ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح می‌گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می‌شد، جمیع تکذیب می‌نمودند و از لقای او که عین لِقاءُالله است، احتراز می‌جستند.»(منتخبات آثار مبارکه، نشر آلمان،ص20، فقرۀ13)**
16. **«هنوز یهود به حجبات نفسیّۀ شیطانیه و ظنونات افکیّۀ نفسانیّه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده‌اند، کِی ظاهر خواهد شد؛ کذلک اخذهم اللّه بذنبهم و اخذ عنهم روحَ الایمان و عذَّبهم بنار کانت فی‌ها‌ویة الجحیم موقودا و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در توراة را که در علائم ظهور بعد نوشته شده؛ چون به حقیقت آن پی نبردند و به ظاهر هم چنین امور ظاهر نشد، لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و به لِقاءُالله فائز نگشتند.»(منتخبات آثار مبارکه، نشر آلمان، ص22، فقرۀ13)**
17. **«از جملۀ ادلّه بر اثبات این امر (عدم اقبال صاحبان قدرت و ثروت و مقام به مظاهر احدیّه) آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویّه در هیکل بشریّه ظاهر می‌شد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه به دنیا و جهتی نداشته‌اند، به ضیاء شمس نُبُوَّت مستضیء و به انوار قمر هدایت مهتدی می‌شدند و به لِقاءُالله فائز می‌گشتند؛ لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء می‌نمودند.»(منتخبات آثار مبارکه، نشر آلمان، ص119، فقرۀ91)**
18. **«ما نشهد فی ظهورهم (مظاهر مقدّسۀ آینده) الّا ظهور اللّه و فی بطونهم الّا بطونه إن انتم تعرفون و کلّهم مرایا اللّه بحیث لا یُری فیهم الّا نفس اللّه و جماله و عزّ اللّه و بهائه لو انتم تعقلون و ما سویهم مرایاهم و هم مرایا الاولیّه إن انتم تفقهون ما سبقهم احد فی شیء و هم یسبقون.»( منتخبات آثار حضرت بهاءالله، فقرۀ 30) [مضمون: در ظهور آنان (مظاهر مقدّسۀ ‌آینده) جز ظهور خداوند و در بطونشان جز بطون او را مشاهده نمی‌كنیم، اگر شما از شناسندگانید؛ و همۀ آنان آینه‌های ذات خداوندند، آنچنان كه در وجودشان دیده نمی‌شود مگر نفس خداوند و جمال او و عزّت او و بهاء او، اگر شما از عاقلانید؛ و ماسوای آنان آینه‌های جمال آنانند و آنان آینه‌های اولیّه‌اند اگر شما از دانایانید؛ و هیچ كس در هیچ موردی از آنان سبقت و پیشی نگیرد و آنان از همگان سبقت گیرند.]**
19. **«ان اللّهَ تبارکَ و تعالى بعد الّذى خَتَم مقامَ النبوةِ فى شان حبیبه و صفیه و خیرَتهِ مِن خلقهِ کَما نُزِّلَ فى ملکوتِ العزّةِ "و لکنَّه رسولُ‌الله و خاتَمُ‌النَّبیینَ" وَعَدَ العبادَ بلقائِهِ یومَ القیمةِ لعظمةِ ظهورِ الْبعدِ کما ظهرَ بالحقِّ و لم یکنْ جنةٌ اعظمَ مِن ذلکَ و لا رتبتة (رتبةٌ؟) اکبَر مِن هذا إن انتم فى آیاتِ القرآن تتفکّرونَ. فهنیئاً لِمَن ایقنَ بلقائِه یومَ ظهورِ جمالِه و إنى لو اذکرُ لکَ آیاتِ النّازلَة فى هذِه الرّتبةِ العالیةِ لَیطولُ الکلامُ و نَبُعُد عنِ المرامِ لکنْ اذکُرُ هذهِ الایةَ و نکتَفى بها لِتقّرَ عیناکَ و تصلَ اِلی ما کُنزَ فیها و خُزنَ بِها و هِىَ هذِه " اللّهُ الّذى رفعَ السمواتِ بِغیرِ عَمَدٍ ترونَها ثمَ اسْتَوى علَى العرشِ و سخَّر الشمسَ و القمَر کلٌّ یجرى لِاَجلٍ مُسمّى یدبِّرُ الامرَ یفصّلُ الایاتِ لعلّکُم بلقاءِ ربِکُّم توقِنونَ" اذاً فَالتفتْ یا حبیبى فى ذکرِ الایقان فى هذه الآیة کان السمواتِ و الارضَ و العرشَ و الشمسَ و القمَر کلَهُنَّ خُلقِنَ لاِیقان العبادِ لقائَهُ فى ایّامه فَوَ اللّهِ یا اخَى فانظُر عظمةَ هذا المقامِ و شان هولاءِ العبادِ فى هذهِ الایّام " کانهُم حمرٌ مُستنفرةٌ" فرّتْ عن طلعة الالهیةِ و جمالِ الهویةِ.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی3، فقرۀ67، ص408) (همان‌گونه که از ملکوت عزّت نازل شده که "امّا رسول خداوند و خاتَمَ‌النَّبیّین"، خداوند تبارک و تعالی، بعد از آنکه نُبُوَّت را در شان حبیبش و صفیَّش و نیکوترین خلقش (حضرت محمّد) ختم کرد، برای (نشان دادن) عظمت ظهور، همان‌گونه که به راستی ظاهر شد، بندگان را به لقای خود در روز قیامت وعده داد. اگر در آیات قرآن تفکّر کنید (متوجّه می‌شوید) که هیچ جنّتی عظیم‌تر از این نیست، و هیچ مقامی عالی‌تر از این نه. پس خوشا به حال کسی که به لقای او در یوم ظهور جمالش یقین نمود. من اگر آیات نازله در این مقام متعالی را برای شما ذکر کنم، کلام به درازا می‌کشد و از مرام باز می‌مانیم؛ ولی این آیه را ذکر می‌کنم و به آن اکتفا می‌نمایم تا چشمانت روشن شود و به آنچه در آن به گنج نهاده شده، واصل گردی؛ و آن این است: "خدا [همان] کسی است که آسمان‌ها را بدون ستونه‌ایی که آن‌ها را ببینید، برافراشت؛ آن‌گاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید؛ هر کدام برای مدّتی معیّن به سیر خود ادامه می‌دهند. [خداوند] در کار [آفرینش] تدبیر می‌کند و آیات [خود] را به روشنی بیان می‏نماید؛ امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید." اکنون‌ای دوست من، به ذکر یقین در این آیه توجّه کن. انگار که آسمان‌ها و زمین و عرش و خورشید و ماه، تمامیشان برای ایقان عباد به لقای او در ایّام ظهورش خلق شده‌اند. ترا به خدا قسم،‌ ای برادر من، عظمت این مقام را بنگر، و شان این عباد را در این ایّام (ملاحظه کن)؛ "** **گویی گورخرانی رمیده‌اند" که از طلعت احدیّه و جمال هویّه می‌گریزند.)**
20. **«اُریدُ أن اذکر لجنابکَ بعضَ ما غنّت الورقاءُ فى قطبِ العَماءِ فى معنى الحیوةِ و الموت و لو انّ هذا ممتنعٌ لانى لَو اریدُ أن اُفسّرَ لکَ کما هوَ المکتوبُ فى الواحِ المحفوظِ لن تحملَهُ الالواحُ و لن تسعَهُ الاوراقُ و لن تُطیقَهُ الارواحُ و لکنْ اذکرُ على ما ینبغى لِهذَا الزمان و هذهِ الْاوان لیکونَ دلیلاً لِمَنْ اَرادَ أن یدخلَ فى رَفرفِ المعانى و یسمعَ نغماتِ الرُوحانى مِن هذا الطیرِ المعنوىِ الالهىّ و یکونَ مِن الذینهُم انقطَعُوا اِلی اللّهِ و کانوا الیومَ بلِقاءالله یستبشرونَ.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی3، فونت نیورومن14، جواهرالاسرار، صفحۀ کلی409- 408) (مضمون: می‌خواهم برای آن جناب بعضی نکاتی را که کبوتر بهشتی در قطب عالم غیب در معنای زندگی و مرگ تغنّی کرده، ذکر نمایم. امّا این کاری غیر ممکن است، چون اگر بخواهم آن‌گونه که در الواح محفوظ نوشته شده، تفسیر نمایم؛ الواح حملش ننماید و اوراق گنجایش نتواند و ارواح طاقت نیاورد. بنا بر این، آن‌گونه که متناسب این زمان و این اوان است، ذکر می‌نمایم، تا دلیلی باشد برای کسی که می‌خواهد به اوج معانی فائر شود و نغمات روحانی را از این طیر معنوی الهی بشنود و از کسانی باشد که در راه خدا از همه چیز گسستند و امروز به لِقاءُالله بشارت می‌یابند.)**
21. **«قد دعونا کلّ الاشیا الی لقاء ربّک مالک الاسماء طوبى لمن اقبل الی اللّه مالک یوم الدّین.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی1، فونت نیورومن14، فقرۀ6، ص52) (تمامی اشیاء را به دیدار پروردگارت، که مالک نام‌ها است، دعوت نمودیم. خوشا به حال کسی که به خداوند، مالک یوم دین، اقبال نمود.)**
22. **«قد ظهر ملکوت اللّه و استقرّ علی العرش محبوب العالمین. به فتحت ابواب اللّقاء علی وجوه النّبیین و المُرسَلین.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی1، فونت نیورومن14، فقرۀ10، ص60) (مضمون: ملکوت خداوند ظاهر شد و محبوب عالمیان بر عرش (عظمت) مستقر گشت. به واسطۀ او، دربه‌ای دیدار به روی انبیاء و رسولان باز شد.)**
23. **«هذا کتاب من لدنّا الی الّذى اقبل الی اللّه و انقطع عمّا سویه اَلا انّهُ ممّن فاز بلِقاءالله المهیمن العزیز الحکیم و طاف بقعة اللّه الی أن دخل فیها باذنه و حضر تلقاء العرش بخضوع مبین.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی1، فونت نیورومن14، فقرۀ23، ص78) (مضمون: این کتابی از نزد ما به سوی کسی است که به خداوند اقبال کرد و از غیر او گسست؛ همانا او، در زمرۀ کسانی است که به دیدار خداوند مهیمن عزیز حکیم فائز شدند و به طواف بقعۀ الهی پرداختند تا این که به اذن خداوند، به آن داخل گشتند و با خضوع تمام، در برابر عرش الوهیت حاضر شدند.)**
24. **«قد تشرّف برُّ الشّام بقدوّم ربّک العزیز العلّام. هذه ارض فیها ارتفع نداء النّبیین و المُرسَلین. اِنّا خاطبناها طوبى لک بما فزت بلقاء ربّک. هل الّذین سکنوا فیک یقبلون الی اللّه مالک الاسماء او ینکرونه کما انکروا اوّل مرّة؟ اذاً نادت و قالت انک انت العلیم الخبیر.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی1، فونت نیورومن14، فقرۀ78، ص134) [مضمون: بیابان شام به قدوم پروردگار عزیز و علّام مشرّف شد. این سرزمینی است که در آن، ندای انبیاء و مرسلین بلند گشت. ما آن را مخاطب نمودیم (و گفتیم): "خوشا بر تو چون که به لقاء پروردگارت فائز شدی. آیا کسانی که در تو ساکنند به خداوند، که مالک‌ نام‌ها است، روی می‌آورند یا او را انکار می‌نمایند؟ همان‌گونه که نخستین‌بار انکارش کردند؟ در این موقع (سرزمین شام) ندا برآورد و گفت: همانا تو علیم و خبیر هستی.]**
25. **«هذا کتاب من لدنا الی الذّى استشرق من بوارق انوار ربّه و استغرب عن الاوطان الی أن ورد فى جوار رحمة ربّه الرّحمن فى الارض الّتى سمّیناها من قبل بالجزیرة الخضراء و من بعد بِاَرض السّرّ بما قدّر فى لوح القضاء من لدن علیم حکیم. طوبى لک بما فزت بلِقاءالله مرّةً بعد اخرى و استخبرت منه فى هذا السّجن البعید.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی1، فونت نیورومن14، فقرۀ164، ص220) (مضمون: این کتابی است از نزد ما به سوی کسی که از درخشش انوار پروردگارش نورانی شد و از وطن‌ها برید تا این که به جوار رحت پروردگار رحمانش رسید؛ آن هم در سرزمینی که از قبل جزیرۀ سرسبزش نامیدیم و بعد از آن هم، به سبب آنچه که در لوح قضا مقدّر شد، "ارض سرّ"ش خواندیم. خوشا به حال تو که یک بار دیگر، به لِقاءالله فائز شدی و از احوال او، در این "سجن بعید"، جویا گشتی.)**
26. **«تبارک الّذى اظهر البهاء و جعله مشرق سلطانه لمن فى الاکوان. من النّاس من عرف و سرع الی المنظر الاکبر و منهم من ادبر و اتّبع کلّ مشرک مکّار و الّذى اقبل انّهُ ممّن فاز بلِقاءالله و الّذى اعرض من اصحاب النّار فى کتاب ربّک العزیز المختار.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی1، فقرۀ204، ص260) [مضمون: خجسته است کسی که بهاء (حضرت بهاءالله) را ظاهر نمود و او را مشرق سلطنتش برای همۀ اهل اکوان قرار داد. از مردمان کسانی شناختند و به سوی منظر اکبر شتافتند و کسانی روی برتافتند و از هر مشرک شکّاک پیروی کردند؛ کسی که اقبال نمود در زمرۀ آنانی است که به لِقاءُالله فائز شدند و کسی که اعراض کرد، در کتاب پروردگار عزیز و مختار، از اصحاب نار (اهل دوزخ) محسوب گشت.]**
27. **«ان الّذین خرقوا الاحجاب اولئک فازوا بلِقاءالله فى المآب الا انّهُم من الفائزین.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی2، فونت نیورومن14، ص6) (مضمون: کسانی که حجاب‌ها را دریدند، در روز آمدن (خداوند) به لِقاءُالله فائز شدند؛ بدان که آنان از فائزانند.)**
28. **«انک سمعتَ النّداء و اَقبلتَ الی الزّوراء (بغداد) مقرّ عرش ربّک فاطر السّماء الی أن دخلتَ المقام المحمود و فُزتَ بلِقاءالله مالک الغیب و الشّهود.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی2، فقرۀ1، فونت نیورومن14، صفحۀ کلی596) (مضمون: تو ندای الهی را شنیدی و به سمت بغداد، مقرّ عرش پروردگارت که شکافندۀ آسمان است، شتافتی، تا این که به مقام محمود داخل شدی و به لقاء خداوند که مالک غیب و شهود است، فائز گشتی.)**
29. **«تعالی الرّحمن الّذی انزل البیان و بشّر الکلّ بلِقاءالله المقتدر المهیمن العلیم الحکیم.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی2، فونت نیورومن14، ص190) (مضمون: والامقام است خداوند رحمن که (کتاب) بیان را نازل نمود و همگان را به دیدار خداوند مقتدر مهیمن علیم حکیم، بشارت داد.)**
30. **«یا ابن ندّاف کم من عارفٍ منع عن المقصود و کم من امّیّ اخذه سکر کوثر البیان حیث نبذ العالم شوقاً للِقاءالله مُنزل الاٰیات.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی2، فونت نیورومن14، ص69) (مضمون:‌ای پسر ندّاف، چه فراوان عارفانی که از مقصود منع شدند و چه بسیار مردمی اُمّی که مستی کوثر بیان الهی اخذشان نمود، آن‌چنان که به شوق لِقاءُالله، نازل کنندۀ آیات، دنیا را رها کردند.)**
31. **«سبحانک یا اله الاسماء و فاطر السّماء لک الحمد بما عرّفت عبادک هذا الیوم الّذی فیه جری کوثر الحیوان من اصبع کرمک و ظهر ربیع المکاشفة و اللّقاء بظهورک لمن فی سمائک و ارضک.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی2، فونت نیورومن14، ص121) (مضمون: پاکیزه‌ای تو‌ای خداوند نام‌ها و گشایندۀ آسمان‌ها؛ ستایش تو راست چون که این روز را به بندگانت شناساندی؛ روزی که در آن، به دست بخششت، چشمۀ زندگی جاری شد و به ظهورت در آسمان و ارضت، بهاران مکاشفه و لقاء نمودار گشت.)**
32. **«قل یا ملأ الارض ضِعوا الاقوالَ و تمسّکوا بالاعمال کذلک یأمُرکم الغنیُّ المتعال لو انتم تشعرون. هذا یوم الذّکر و الثّناء و هذا یوم المکاشفة و اللّقاء ولکنّ النّاس عنه معرضون.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی2، فونت نیورومن14، ص168) (مضمون: بگو‌ای زمینیان، اقوال را بگذارید و به اعمال بچسبید؛ بی‌نیاز بلندمرتبه، این‌گونه شما را امر می‌کند، اگر می‌فهمید. این، روز ذکر و ثنا است و این، یوم مکاشفه و لقاء است، ولی مردمان از آن رویگردانند.)**
33. **«قدّرنا فى هذا اللّوح لاکثر الاحباب بان یکتبوا الواحاً فى اثبات هذا الامر و یُرسلوها الی البلاد لعلّ بذلک لن یحتجبَ احدٌ عن لِقاءالله العزیز الجمیل. أن یا عبدُ فَاعمَل بما اُمِرتَ و لا تأخَّر امرَ ربّک و کن من العاملین.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی4، لوح رضوان الاقرار، فونت نیورومن14، ص509) (مضمون: در این لوح برای اکثر احباب مقرّر داشتیم که مقالاتی در اثبات این امر بنویسند و به اطراف بلاد بفرستند، شاید به این سبب کسی از دیدار خداوند عزیز و جمیل محجوب نماند.‌ای بنده، به آنچه امر شدی عمل کن و فرمان پروردگارت را به تأخیر مینداز و از عاملین باش.)**
34. **«یا ملأ الابن قد ارسلنا الیکم یوحنّا (حضرت باب) مرّة اخرى انّهُ نادى فى برّیة البیان: یا خلق الاکوان طهّروا عیونکم قد اقترب یوم المشاهدة و اللّقاء.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی1، فقرۀ1، ص15) (مضمون:‌ای گروه پسر (مسیحیان)، یک بار دیگر، یوحنّا (حضرت باب) را به سوی شما فرستادیم و او، در بیابان بیان ندا بلند نمود که‌ای خلق هستی‌ها، چشم‌های خود را پاکیزه دارید، زیرا روز مشاهده و لقاء نزدیک شد.)**
35. **«باری بصر سِرّ و شهاده را از توجّه ما سوی الله پاک و مقدّس نموده تا به جمال او در هر ظهور فائز شوید و به لقای او که عین لِقاءُالله است مرزوق گردید. و این است قول حقّی که سبقت نگرفته او را قولی و از عقب در نیاید او را باطلی؛ لم یزل در مشکاة کلمات چون سراج منیر ربانی روشن و مضیء بوده و خواهد بود. چه نیکوست حال نفسی که به نفس خود به انوار این ضیاء قدس صمدانی منیر گردد. فهنیئاً للعارفین.»(حضرت بهاءالله، پیام ملکوت، ص341)**
36. **«باری حضرت اعلی روحی له الفداء در جمیع کتب خویش بشارت به ظهور بهاءالله داد که در سنۀ تسع ظهور عجیبی ظاهر می‌شود و هر خیری حاصل می‌گردد و کلّ به لِقاءُالله فائز می‌شوند یعنی ظهور ربّ الجنود خواهد بود و آفتاب حقیقت طالع و روح ابدی دمیده خواهد شد.»(حضرت عبدالبهاء، خطابات جلد3، ص6)**
37. **«أیها السائل الجلیل المتوجّه الی الملکوت العظیم، اِعلَم أنّ الرؤیة فی یوم اللّه مذکور فی جمیع الصحائف و الزبر و الالواح النازلة من السماء علی الانبیاء فی غابر الازمان العصور الخالیة و القرون الأوّلیة و کلّ نبی من الانبیاء بشّر قومه بیوم اللقاء فارجع الی النصوص الموجودة فی الانجیل و الزبور و التوراة و القرآن قال اللّه تعالی فی الفرقان "اِعلَموا اِنَّکم مُلاقوه" یوم القیامة و ایضاً "قد خَسِرَالّذین کذَّبوا بلقاءِ ربّهم" و أیضاً "لعلّکم بلقاء ربِّکم توقِنون" و فی حدیث مروی من أحد و عشرین من الصحابة ان رسول‌الله صلّی اللّه علیه و آله قال "سترون ربّکم کما ترون البدر فی لیلة أربعة عشر" و قال علی علیه السّلام "رأیت اللّه و الافریدوس برأی العین" و أیضاً قال "و رأیته و عرفته فعبدته لا أعبد ربا لم أره" مع هذه العبارات المصرّحة و النصوص الصریحة و الروایات المأثورة اختلف الاقوام فی هذه المسئلةإنّ هذه المنحة المختصّة بالاصفیاء و یختصّ برحمته من یشاء اِنَّما تتیسّر فی الیوم الّذی ترتعش فیه أرکان الأرض و السماء و تقوم القیامة الکبری و تنکشف الواقعة عن الطامّة العظمی. هذا ماورد فی جمیع التفاسیر و التأویل (التآویل؟) من أعلم علماء الاسرار فی کلّ الاعصار من جمیع الاقطار. و امّا جوهر المسئلة و حقیقة الامر انّ اللقاء أمر مسلّم محتوم منصوص فی الصحف و الواح الحی القیوم.»(حضرت عبدالبهاء، مکاتیب1، صص105- 103) [مضمون:‌ای پرسنده برازنده، که متوجه به ملکوت عظیم هستی، بدان که در تمام صحف و زبر و الواح نازل شده از آسمان بر انبیاء در گذشته‌های دور، عصرهای گذشته و قرنه‌ای اوّلیّه، فرایند رؤیت در یوم الله، مذکور آمده؛ و هر نبیی از انبیاء الهی، قوم خود را به لِقاءُالله بشارت داده است. به نصوص موجوده در انجیل و زَبور و تورات و قرآن مراجعه کن. خداوند تعالی در قرآن فرمود "بدانید که شما در روز قیامت او را ملاقات خواهید کرد"، و نیز "کسانی که دیدار پروردگارشان را دروغ پنداشتند، زیان کردند" و نیز «شاید که به دیدار پروردگارتان یقین کنید" و در حدیث روایت شده از بیست و یک نفر از صحابه است که رسول الله، درود خداوند بر او و بر خاندانش باد، فرمود "به زودی پروردگارتان را، همچون ماه در شب چهاردهم، دیدار خواهید کرد"، و علی علیه السلام گفت "من به چشم ظاهر خداوند و افریدوس را دیدم"، و نیز فرمود "من او را دیدم، و شناختم و پرستیدم، من پروردگاری را که نبینم پرستش نمی‌کنم". با وجود این عبارات واضح و نصوص صریح و روایات منقول، اقوام در این مسئله دچار اختلاف شدنداین عطیه‌ای است مخصوص اصفیاء، زیرا خداوند رحمتش را به هر کس که بخواهد اختصاص می‌دهد، و در روزی میسَّر می‌شود که ارکان زمین و آسمان به لرزه درآیند، و قیامت کبری برپا گردد، و واقعه از طامۀ عظمی بروز کند. این چیزی است که در تمام تفاسیر و تآویل بزرگ‌ترین علمای علم اسرار، در همۀ سرزمین‌ها و در تمام زمان‌ها، وارد شده است. و امّا جوهر مسئله و حقیقت امر این است که لقاء (دیدار خدا) امری مُسلَّم و محتوم بوده، منصوص صحف و الواح حیِّ قیُّوم است.]**
38. **«فَاعلَم بان الرؤیة و اللقاءمن حیث الظهور و البروز و التجلّی و کشف الحجاب و ازالة السحاب و رفع النقاب فی یوم الایاب فالرؤیة أمر مشروع موعود فی الیوم المشهود یختصّ اللّه بِها من یشاء من أهل السجود الّذین لهم نصیب مفروض من هذا المقام المحمود و البرهان واضح منصوص مثبوت و یشهد به العقول المستویة الربانیة الالهیّة.»(حضرت عبدالبهاء، مکاتیب1، ص107)**

**\*\*\***

**بخش دوّم- لِقاءُالله در آثار محقّقین و مؤلّفین بهایی**

1. **«حضرت باب در آثار مبارکه خود تصریح فرموده‌اند که مقصد از لِقاءُالله که در کتب مقدّسه وعده داده شده لقاى من یظهره‌الله بوده‌است.»(ادیب طاهرزاده، کتاب نفحات ظهور حضرت بهاءالله، فصل هجدهم)**
2. **«آمدن خدا در روز واپسین که به مدلول آیات"قرآن"اثبات مى‌شود، بر طبق معتقدات اهل بهاء نمى‌تواند به هبوط ذات الهى از عالم حقّ به عالم خلق تعبیر شود و ناگزیر با کسانى که حفظ توحید را مستلزم این می‌دانند که آمدن خدا را به آمدن امر او و آیات او تفسیر کنند. همزبانند و مسلّم است که امر خدا جز با مظهر امر او، و آیات خدا جز با مطلّع وحى او نمى تواند"بیاید". آنچه از آیات این ظهور بدیع قبلاً در این خصوص آورده شد براى اثبات این معنى کافى است. امّا چون تنزیه خدا در نظر اهل بهاء مطلب اصلی این رساله است، بهتر آنکه هر فرصتى را براى تأکید در باره این مطلب مغتنم شماریم و در این مورد به آیۀدیگرى از قلم‌اعلی که تصریح به این معنى دارد، استناد کنیم. قوله تعالی: "حقّ جلّ جلاله از براى ظهور جواهر معانى از معدن انسانى آمده. الیوم دین‌الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدّده را سبب و علّت بغضاء ننمایند. این اصول و قوانین و راههاى محکم متین از مطلّع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق (مقام توحید) و این اختلافات نظر به مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده (مقام تحدید). اى اهل بهاء کمر همّت را محکم نمایید که شاید جدال و نزاع مذهبى از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد. حبا لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمایید. ضغینه و بغضاى مذهبى نارى است عالم‌سوز و اطفاء آن بسیار صعب. مگر ید قدرت الهیّه ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد". در نقل آیات برخلاف آنچه معمول ماست قائل به تفصیل شدیم تا اندکى از مقصد صاحب این امر آگاه شویم و شمّه‌اى از تعالیم او را در باره وحدت ادیان و لزوم ترک نزاع دینى و اجتناب از بغض مذهبى و صرف نظر از اختلاف در فروع و تمسّک به اساس واحد امر الهى به یاد آوریم. و آن‌گاه دوباره بدانچه مربوط به بحث کنونى ماست باز گردیم. در ابتداى این آیات فرموده‌اند: "حقّ جلّ جلاله از براى ظهور جواهر معانى از معدن انسانى آمده" اگرچه بر اهل بهاء مطلب به قدرى آشکار است که حاجت به توضیح ندارد ولیکن چون ممکن است دیگران را چنین گمان رود که آمدن حقّ جلّ جلاله مستلزم حلول و نزول ذات حقّ است و این معنى با تنزیه و توحید منافات دارد، قلم‌اعلی همین آیه را در لوح دیگرى بعینها نقل فرموده و مراد از آن را بشخصه تعیین نموده‌است تا چنین گمانى را باطل نماید و هرگونه شبهه‌اى را در این باره زائل فرماید و خود او معنى حقیقى تمام آیاتى را که در بعضى از موارد در آثار قلم‌اعلی آمده، و در طىّ آن‌ها به نحوى از انحاء به آمدن خدا در یوم لقاء اشاره شده‌است، روشن سازد. قوله تعالی: "حقّ جلّ جلاله از براى ظهور جواهر معانى از معدن انسانى آمده. یعنى مشارق امر و مخازن لئالی علم او، چه که انّهُ غیب مکنون مستور عن الانظار. انظر ما انزله الرّحمن فى الفرقان: ‌لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللّطیف الخبیر‌‌"‍. مفاد کلمات عربى اواخر آیات چنین مى‌شود، خداى تعالی پنهان و ناپیدا و پوشیده از دیدگان است. آنچه را که خدا در"قرآن"فرمود به یاد آورید: او را به دیدگان ادراک نمى توان کرد و او دیدگان را ادراک مى‌کند و اوست لطیف و خبیر.»(دکتر علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت، نیورومن14، صص78- 77)**
3. **«"‌در کتاب مبین رب العالمین بعد از ذکر ختمیت، فى قوله تعالی: ‌ولکن رسول‌الله و خاتم‌النّبیین‌‌ جمیع ناس را به لقاى خود وعده فرموده چنانچه آیات مدلّه بر لقاى آن ملیک بقاء در کتاب مذکور است و بعضى از قبل ذکر شده. و خداى واحد شاهد مقال است که هیچ امرى اعظم از لقاء و اصرح از آن در فرقان ذکر نیافته. فهنیئاً لمن فاز به فى یوم اعرض عنه اکثرالنّاس کما انتم تشهدون. معذلک به حکم اوّل از امر ثانى معرض گشته‌اند با این‌که حکم لقاء در یوم قیام منصوص است در کتاب. و قیامت هم به دلائل واضحه ثابت و محقّق شد که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او. و همچنین از لقاء لقاى جمال اوست در هیکل ظهور او. اذ انّهُ لا تدرکه‌الابصار‌و هو یدرک الابصار".‌** **توجّه باید داشت که جمال قدم پس از این‌که در این آیات بینات فرمود که لقاى موعود در قرآن مانع از این است که به ختم تشریع شرایع قائل شویم، زیرا لقاى خدا جز لقاى مظاهر امر او که تشریع شرایع مى‌کنند معنى دیگرى ندارد، در ختام کلام به سیاق سایر آیات به لحن اکید بیان داشت که مقصود از این‌که لقاى خدا را لقاى صاحب امر و شارع دین مى‌دانیم این است که ذات حقّ را در مقام تقدیس و تنزیه نگاه داریم، چون ذات او در مقامى است که "‌لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار " و چون قصد صاحب امر این باشد که همواره در حفظ تنزیه ذات خدا اصرار فرماید، چه نیکوتر از آنکه ما نیز از تکرار این معنى ابا نکنیم و در ختام این مطلب چند کلمه دیگر از سخنان مشک افشان او را بیاوریم تا رفع شبهه‌حلول زیب این‌دفتر‌ مختصر ‌در ‌همه فصول و ابواب آن باشد.»(دکتر علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت، فونت نیورومن14، صص58- 55)**
4. **«شیخ احمد احسایی (متوفّی به 1825/1241)، بنیان‌گذار مکتب شیخی، و مبشّر بلا فصل و اعتقادی ادیان بابی/بهایی، قبلاً آیات دالّ بر لقای رستاخیزی خدا را (قرآن: 33:44، 10:45، 6:31، 2:249، 2:46، 11:29، 69:20، 13:2، 6:154، 18:111، 29:23) به ظهور قائم موعود تعبیر و تفسیر کرده بود. رویکرد شیخ احمد به این آیات قیامت‌نشان، که آن‌ها را به عنوان آیات متشابهات در نظر گرفته بود، «منطقی»(با نفی انسان‌گونهانگاریِ خدا) و استعاری بود. از جمله او، تعبیر ظاهری برای «دیدن» خدا در روز داوری را به نفع یک تعبیرِ با محوریت شخص امام، مردود دانست. شیخ احمد بر اساس بعضی احادیث شیعی، روز قیامت را به عنوان روز ظهور قائمِ منتظَر تفسیر نمود؛ کسی که دگرگونی‌هایی در حیات اجتماعی، اخلاقی، و دینی جهان ایجاد خواهد کرد.»(رفعتی، 119- 118). (کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمُ‌النَّبیین"، صص9- 8)**
5. **«حضرت بهاءالله با انحراف توجّه پیامبرگرایانه از آیۀخاتَمیَّت، و تمرکز آن بر آیات متعدّد دالّ بر "لِقاءُالله"، زمینۀ لازم را برای یک ظهور فراقرآنی مهیّا نمودند. از منظری معیّن، تمامیّت خطّ استدلالی ایشان در کتاب ایقان، در جهت اثبات اولویّت و ارجحیّت آیۀ33:44 است بر آیۀ33:40. آن حضرت بر اهمّیت آیۀ قرآنیِ مشتمل بر عبارت «خاتَمَ‌النَّبیّین» اذعان می‌نمایند، امّا در عین حال، توجّه را به سهو و اهمالی که نسبت به تفسیر چهار آیه آن سو‌تر اِعمال شده است، جلب می‌کنند.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمُ‌النَّبیین"، ص9)**
6. **«مى‌دانید در"قرآن" آیات زیادى وارد شده که حکایت از این مى‌کند که باید منتظر لقاء خدا بود، و حتّى این امر شرط ایمان است و کسى که خودش را مأیوس بخواهد، مأیوس باشد از لِقاءُالله نسبت کفر به او داده شده و عدم اعتقاد به امر لقاء یأس از رحمت خدا تلقّى شده‌است. خدا، یا آمدن خدا از علائم یوم قیامت است: "جاء ربّک و الملک صفاً صفاً و یوم یأتى ربّک". ما اهل بهاء قائل به این هستیم که خدا منزّه از این عالم است، نه مى‌آید، نه مى‌زاید، نه دیده مى‌شود، نه حتّى نسبتى به این عالم پیدا مى‌کند. پیوسته در مقام تنزیه خود مى‌ماند. در"کتاب مستطاب ایقان" به صراحت و به تفصیل این مطلب را روشن فرموده‌اند که لقاء خدا یعنى لقاء مظهر امر خدا. پس هرجا که گفته مى‌شود من می‌خواهم خدا را ببینم، قصد رؤیت مظهر امر است، از آن لحاظ که مظهر تجلّى کمالات و صفات و اسماء الهى است. حتّى مى‌توانیم بگوییم مظهر ذات الهى است. براى این‌که ذات، از آن لحاظ که غیب است، ظاهر نمى‌شود و از آن لحاظ که ظاهر مى‌شود ناگزیر در چیزى باید ظاهر بشود. حالا ممکن است کسى بگوید که چرا اصلاً به خدا ظاهر بگوییم. ولی ناگزیریم، لااقلّ به حکم ایمان دینى ظاهر بگوییم. ناگزیریم بگوییم :"هو الاوّل و الاخر و الظّاهر و الباطن" آیۀ"قرآن" است که خدا اوّل است و آخر است و ظاهر است و باطن است. پس علاوه بر باطن، ظاهر هم هست. بنابراین وقتى ظاهر مى‌شود، ناگزیر در جائى و در چیزى و در کسى باید ظاهر بشود، و این ظهور هم صرف به عنوان ظهور او در مظهر امر در عالم امر و خلق است لاغیر. بنا براین وقتى گفته مى‌شود خدایا خودت را به من نشان بده، یعنى ما رؤیت مظهر امر را باید انتظار ببریم. اگر قصد ما این باشد که خود خدا را ببینیم، جواب ما"لن ترانى" است، یعنى هیچوقت مرا نخواهى دید. امّا اگر بخواهیم چنانچه در حدّ خودمان است، او را ببینیم، این دیدن را به معنى دیدار مظهر امر تلقّى مى‌کنیم. پس در واقع در زمان ظهور جمال مبارک، کسى که مى‌خواست خدا را ببیند، براى این‌که مظهر امر در عالم ظاهر بود مى‌توانست به او بگوید که"انظر ترانى" نگاه کن مرا خواهى دید. اگر مرا نمى‌بینى براى این است که نگاه نمى‌کنى، اگر نگاه کنى مرا خواهى دید. این جواب را صدبار خواهى شنید که تو نگاه کن تا ببینى. در اینجا ممکن است این سؤال به نظر برسد که اگر مظهر امر یک حقیقت بیشتر نیست، و همه مظاهر امر حقیقت واحده‌اند و این حکم در باره همه صادق است، پس چطور در زمان موسى"لن ترانى" گفته شده یعنى نخواهى دید مرا، و حال آنکه موسى خواسته بود که ببیند و به او"لن ترانى" گفته شده بود و حالا"انظر ترانى" است؟ آنجا مظهر امر خواسته بود که خدا را ببیند، یعنى در واقع رؤیت خود خدا انتظار مى‌رفت و جواب"لن ترانى" بود. امّا اینجا مظهر امر مى‌گوید به کسى که مى‌خواهد ببیند، نگاه کند تا ببیند، یعنى در واقع اینجا دیده شدن مظهر امر است از طرف مردم که به منزله رؤیت خدا مى‌تواند باشد، و در آنجا منظور دیده شدن خود خدا از طرف مظهر امر بود که این کار امکان نداشت. همان طور که در زمان حضرت محمّد هم امکان نداشت براى این‌که فرمود:"ما عرفناک حقّ معرفتک". ما تو را چنان‌که باید نشناختیم. چون به هر صورت مراتب محفوظ است، مظهر امر نسبت به خدا در مرتبه فروتنى است، بنابراین امکان ادراک مرتبه بالاتر، کما هو حقّه، در شان او هم نیست.»(دکتر علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت، فونت نیورومن14، ص14- 13)**
7. **«‌"ناظر به ایّام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانى که همیشه منتظر ظهورات احدیه درهیاکل قدسیّه بوده‌اند. به قسمى که در جمیع اوقات و اوان مترصّد و منتظر بودند و دعاها و تضرّع‌ها مى‌نمودند که شاید نسیم رحمت الهیّه بوزیدن‌‌اید و جمال موعود از سرادق غیب به عرصه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح می‌گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر مى‌شد. جمیع تکذیب مى‌نمودند و از لقاى او که عین لِقاءُالله است احتراز مى‌جستند..." و هم به سبب غفلت از همین معنى بود که ختم نُبُوَّت را دلیل بر ختم ظهورات الهیّه و نهایت تشریع ادیان دانستند. یعنى اگر لِقاءُالله را به معنى صحیح آن که لقاى شارع شرع جدید و مظهر امر بدیع باشد مى‌گرفتند، چگونه میسّر مى‌شد که با وجود تصریح به لقاء موعود در "‌قرآن‌" مجید و نزول آیات متواتره در این مورد و نهى از انکار لقاء و تعبیر آن به یأس از رحمت خدا، منکر ظهور دیگرى بعد از رسول اکرم باشند ولو نام نبى بر خویشتن نگذارد و یا خود را به وصف رسالت موصوف نسازد.»(دکتر علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت، فونت نیورومن14، ص57)**
8. **«آیات نازله در "‌قرآن‌" که حاکى از لقاى خداست بسیار است. بارها در این کتاب شریف آمده‌است که: خدا را دیدار مى‌کنید، به دیدار پروردگار امیدوار باشید، موعد این دیدار فرا مى‌رسد، به این دیدار یقین کنید، انکار لقاء خدا یأس از رحمت اوست، کسانى که به چنین یأسى دچار شوند به عذاب الیم گرفتار مى‌آیند. قوله تعالی: "‌الله الّذى رفع السّموات بغیر عمد ترونه ا‌ثمّ ‌استوى ‌علی‌العرش‌یدبّر الامر ‌یفصّل الآیات لعلّکم بلقاء ربّکم توقنون". و قوله تعالی: "من کان یرجو لِقاءالله فان اجل‌الله لآتٍ و هوالسّمیع العلیم‌". و قوله تعالی: "‌والّذین کفروا بایات‌الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمتى و اولئک لهم عذاب الیم‌". امّا ذات خدا نادیدنى است. نه‌ تنها خدا را نمى‌توان دید بلکه چنان‌که گفتیم به ذات وى در مقام حقّ مطلق نمى‌توان راه یافت. او را چنان‌که اوست نمى توان شناخت. این است که براى حفظ توحید و تنزیه و تقدیس، مقصود از لقاى خدا را لقاى مظهر امر او در هر زمان باید دانست. نه‌ خدا را بدین جهان مى‌توان فرود آورد تا انسان به دیدار او نائل‌آید و نه انسان را در هر جهانى به مقامى می‌توان فرا برد که نادیدنى را ببیند یا ناشناختنى را بشناسد. پس این دیدار را معنى دیگرى است و آن معنى جز این نیست که خدا را در خلق او، و البتّه در اعلی مرتبه خلق او و مظهر امر اوست، بتوان دید، و این دیدار را که دیده آدمى در ظاهر و باطن بدان سوى آن راهى ندارد، دیدار پروردگار دانست. راستى چه می‌توان گفت؟ از یک سوى به لقاى خدا موعودیم، از سوى دیگر خود را از مقام او که مقام حقّ است چنان دور مى‌بینیم که چنین امرى را ممکن نمى‌شماریم. اگر لِقاءُالله را تجلّى خدا در ذات او بنگاریم، کسى را از عالم خلق بدین مقام راهى نیست. امّا اگر به تجلّى خدا در ماسواى او تعبیر کنیم، پیداست که برترین مرتبه این تجلّى در مظاهر امر اوست. اهل بهاء مى‌گویند که لقاى خدا در عالم حقّ میسّر نیست، چه اگر به چنین قولی قائل باشند یا خداى متعال را از علوّ تنزیه فرو آورده یا انسان را به ساحت جلال او فرا برده‌اند، و این هر دو منافى توحید است. امّا اگر این لقاء در عالم خلق باشد، ناگزیر در اعلی مراتب خلق که مقام عصمت و طهارت و عزّت است در پى آن باید رفت، یعنى لقاى او لقاى مظهر امر اوست. این امر به هر صورت صادق است، خواه لِقاءُالله را به دیدار ظاهر و به دیده ظاهربین بگیریم، خواه این مقام را به معنى وصول و ادراک و عرفان بشماریم. بنا بر آنچه گفتیم لقاى او لقاى مظهر امر او در عالم خلق است، نه دیدار ذات ناپیداى او در عالم حقّ. قوله تعالی: "‌هر نفسى که به این انوار مضیئۀ ممتنعه و شموس مشرقۀ لائحه در هر ظهور موفّق و فائز شد. او به لِقاءُالله فائز است و در مدینه حیات ابدیۀ باقیه وارد‌". و قوله تعالی: "‌تفکّر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه از جمیع جهات بشریّه و مشتهیات نفسیه به نفحات قدسیّه آن حضرت پاک و مقدّس گشتند و قبل از همۀ ارض به شرف لقاء که عین لِقاءُالله بود فائزو حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطۀ بیان راجع شده‌". "‌بصر سرّ و شهادت را از توجّه بما سوى‌الله پاک و مقدّس نموده تا به جمال او در هر ظهور فائز شوید و به لقاى او که عین لِقاءُالله است مرزوق گردید و این است قول حقّى که سبقت نگرفته او را قولی و از عقب در نیاید او را باطلی‌". و قوله تعالی: "‌در جمیع کتب الهى وعدۀ لقاء صریح بوده و هست و مقصود از این لقاء لقاء مشرق آیات و مطلّع بینات و مظهر اسماء حسنى و مصدر صفات علیاى حقّ جلّ جلاله است. حقّ بذاته و بنفسه غیب منیع لایدرک بوده. پس مقصود از لقاء لقاء نفسى است که قائم مقام اوست مابین عباد و از براى او هم شبه و مثلی نبوده و نیست. چه اگر از براى او شبه و مثلی مشاهده شود کیف یُثبَتُ تقدیسُ ذاته و تنزیه کینونته عن الاشباه و الامثال. بارى در مقامات لقاء و تجلّى در کتاب ‌ایقان‌ نازل شده آنچه که منصفین را کفایت نماید‌". و قوله تعالی: "‌چون ابواب عنایت مفتوح مى‌گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر مى‌شد، جمیع تکذیب مى‌نمودند و از لقاى او که عین لِقاءُالله است احتراز مى‌جستند". و قوله تعالی: "‌منتهى فیض الهى که براى عباد مقدّر شده لِقاءُالله و عرفان اوست که کلّ به آن وعده داده شده‌اند و این نهایت فیض فیاض قدم است براى عباد او و کمال فضل مطلق است براى خلق او که هیچیک از این عباد به آن مرزوق نشدند و به این شرافت کبرى مشرّف نگشتند و با این‌که چقدر از آیات منزله که صریح به این مطلب عظیم و امر کبیر است، معذلک انکار نموده‌اند و به هواى نفس خود تفسیر کرده‌اند، چنانچه می‌فرماید: ‌‌والّذین کفروا بایات‌الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمتى و اولئک لهم عذاب الیم‌‌ جمیع این آیات مدلّه بر لقاء را که حکمى محکم‌تر از آن در کتب سماوى ملحوظ نگشته انکار نموده‌اند و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابهى خود را محروم ساخته‌اند. و بعضى ذکر نموده‌اند که مقصود از لقاء تجلّى‌الله است در یوم قیامت و حال آنکه اگر گویند تجلّى عام مقصود است، این امر در همه اشیاء موجود است چنانچه از قبل ثابت شدو اگر گویند مقصود تجلّى خاصّ است. آن هم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلاً چنانچه جمعى از صوفیه این مقام را تعبیر به فیض اقدس نموده‌اند. بر فرض تصدیق این رتبه، صدق لقاء براى نفسى در این مقام صادق نیاید، لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقّق است و احدى به آن فائز نشود. ‌‌السّبیل مسدود و الطّلب مردود‌‌ افئده مقرّبین به این مقام طیران ننماید تا چه رسد به عقول محدودین و محتجبین. و اگر گویند تجلّى ثانى است که معبّر به فیض مقدّس شده، و این مسلّماً در عالم خلق است، یعنى در عالم ظهور اوّلیه و بروز بدعیه و این مقام مختص به انبیاء و اولیاى اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته چنانچه جمیع بر این مطلب مقرّ و مذعنند‌". مفاد آیۀ شریفۀ منقوله این است: کسانى که به آیات خدا و لقاى او کافر شوند، از رحمت او مأیوسند و آنان را عذابى دردناک در پى است. تبیین مرکز میثاق را از این آیات بینات در یکى از الواح عربى باید خواند و آن‌گاه با رجوع به تاریخ ملل و نحل به این نکته پى برد که بحث در باره رؤیت خدا را که این همه اوراق در کتب اوایل و اواخر به بحث در باره آن اختصاص یافته‌است و در این معرکه هراس انگیز محنت‌خیز خونها ریخته و تازیانه‌ها زده و زندان‌ها انباشته‌اند، چگونه مى‌توان به بیانى ساده و آسان در آورد که هر عقلی دریابد و هر دلی بپذیرد. رؤیت خدا در روز واپسین موعود همه ادیان است، رؤیت ذات ممکن نیست و آنچه امکان دارد و صادق مى‌آید و محقّق مى‌شود، ادراک تجلّى خدا در اشرف خلق او در یوم موعود است. و اگر چنین نگوییم یا تنزیه خدا را از میان برده و اعتقاد را به شرک آلوده ایم، یا با انکار لقاى خدا یأس از رحمت او یافته و راه کفران سپرده ایم. تصّور نشود که تنها لقاى یکى از مظاهر امر را لقاى خدا مى‌انگاریم، بلکه جمله آنان را مظهر تجلّى خدا مى‌شماریم و در مقام توحید، به حکم کتاب خدا، فرقى در میان رسل نمى‌گذاریم، دیدار همه آنان را دیدار خدا می‌خوانیم و با لقاى آنان خود را به لقاى خدا فائز مى‌دانیم.»(دکتر علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت، فونت نیورومن14، صص58- 55)**
9. **«توجّه باید داشت که جمال قدم پس از این‌که در این آیات بینات فرمود که لقاى موعود در قرآن مانع از این است که به ختم تشریع شرایع قائل شویم، زیرا لقاى خدا جز لقاى مظاهر امر او که تشریع شرایع مى‌کنند معنى دیگرى ندارد، در ختام کلام به سیاق سایر آیات به لحن اکید بیان داشت که مقصود از این‌که لقاى خدا را لقاى صاحب امر و شارع دین مى‌دانیم این است که ذات حقّ را در مقام تقدیس و تنزیه نگاه داریم، چون ذات او در مقامى است که "‌لاتُدرکُهُ الابصارُ و هو یُدرکُ الابصارَ" و چون قصد صاحب امر این باشد که همواره در حفظ تنزیه ذات خدا اصرار فرماید، چه نیکوتر از آنکه ما نیز از تکرار این معنى ابا نکنیم و در ختام این مطلب چند کلمه دیگر از سخنان مشک افشان او را بیاوریم تا رفع شبهه‌حلول زیب این‌دفتر ‌مختصر‌ در ‌همه فصول و ابواب آن باشد. قوله تعالی: "‌قل: اِنّ الله کان مقدّساً عن المجىء و النّزول و هو الفرد الصّمد الّذى احاط علمه کلّ من فى‌السّموات و الارض و لن یأتى بذاته و لن یعرف بانیّته و لن یُدرَک بصفاته و الّذى یأتى هو مظهر نفسه کما اتى بالحقّ باسم علیّ و جمعتم علیه بمخالیب البغضاء و افتیتم علیه یا معشرالعلماء و ما استحییتم عن الّذى خلقکم و سوّاکم". مفاد آیۀ شریفه را به زبان فارسى مى‌توان چنین بیان کرد: بگو خدا برتر از آن است که فرود‌‌اید. او فرد است، صمد است، علم او هرانچه را که در آسمان و زمین جاى دارد، فرا گرفته‌است. به ذات خود هرگز نخواهد آمد. به وجود خود شناخته نخواهد شد و به صفات خود ادراک نخواهد گردید. آنکه مى‌آید مظهر نفس اوست، چنان‌که به نام علی (علىّ اعلی یا نقطه اولی) آمد و بر حقّ بود. شما جماعت علماء چنگال کینه تیز کردید، بر وى گرد آمدید و از آنکه شما را بیافرید و بیاراست حیا ننمودید. و‌در تبیین همین گونه آیات است که‌حضرت عبدالبهاء مى‌فرماید: "‌اگر گفته شود که مرایا مظاهر آفتابند و مطالع نیر اشراق، مقصود این نیست که آفتاب از علوّ تقدیس تنزّل نموده و در این آئینه مجسّم گشته و یا آنکه آن حقیقت نامحدود در این مکان مشهود محدود گردیده، استغفرالله عن ذلک، این اعتقاد طائفه مجسّمه است‌". و نیز مى‌فرماید: "‌حقیقت مسیحیه یک آئینه صاف شفّافى بوده که در نهایت لطافت و پاکى بود. لهذا شمس حقیقت ذات الوهیّت در آن آئینه تجلّى فرمود و نورانیت و حرارتش در آن نمودار گشت. امّا شمس از علوّ تقدیس و سماء تنزیه تنزّل ننمود و در آئینه منزل و مأوى نکرد، بلکه بر علوّ و سموّ خود باقى و برقرار است ولی در آئینه به جمال و کمال جلوه نمود و آشکار گشت‌". و نیز مى‌فرماید: "‌مقصد این نیست که آفتاب حقیقت از علوّ تقدیس خود نزول کرده و داخل در این آئینه شده زیرا دخول و خروج از خصائص اجسام است و حقیقت الوهیّت مقدّس از این اوصاف. بلکه مقصود این است که انوار شمس حقیقت در مظاهر الهیّه در نهایت جلوه و ظهور است. این است حقیقت بیان الوهیّت". و نیز مى‌فرماید: "‌حقیقت انسانیه محیط بر جمیع کائنات است و اشرف موجودات، علی‌الخصوص فرد کامل آن. فرد کامل به منزله آئینه است، در نهایت لطافت و صفا و مقابل شمس حقیقت، لهذا نور ربوبیت کمالات الهیّه در این مرآت صافیه به اشدّ ظهور واضح و آشکار. حال اگر بگوییم در این آئینه آفتاب است، مقصد آن نیست که آفتاب از علوّ تقدیس خویش نزول نموده و در این آئینه حلول کرده زیرا این محال است. قلب ماهیت ممکن نه: قدیم حادث نگردد و حادث قدیم نشود، بلکه آن حىّ قدیم تجلّى در این آئینه نموده و حرارت و انوارش تابیده و در نهایت جلوه و ظهور است‌". و نیز مى‌فرماید‍: "‌این مظاهر مقدّسه که انبیاء هستند، مانند مرآتند و حقیقت الوهیّت مانند آفتاب که در اشدّ اشراق بر آن‌ها مى‌تابد و مرایا استفاضه از آن شمس حقیقت مى‌نمایند، لکن آفتاب از علوّ خود نزول ننموده و در مرایا دخول نکرده. نهایت مرایا در نهایت صفا و قابلیت و استعداد است. مرایا از عالم ارض است و حقیقت الوهیّت از روى تقدیس است. هرچند حرارت آفتاب مى‌تابد، و مرایا از آن استفاضه ‌مى‌نمایند ‌و‌کلّ از ‌او حاکى، لکن شمس از‌ علوّ تقدیس خود نزول ننماید و حلول نکند‌" و نیز مى‌فرماید: "‌...حضرت مسیح مى‌فرماید "‌الاب فى الابن‌"مقصد این نیست که آفتاب از آسمان تنزّل کردهحقیقت الوهیّت را صعود و نزولی نیست، دخول و خروجى نیست، مقدّس از زمان و مکان است، همیشه در مرکز تقدیس است، زیرا تغییر و تبدیل از براى حقیقت الوهیّت ‌نیست. تغییر و ‌تبدیل و انتقال از حالی به حالی از خصائص حقیقت‌‌ حادثه ‌است‌".‌ و نیز مى‌فرماید: "‌فیض الوهیّت محیط است، انوار الوهیّت ساطع و صفات الوهیّت ظاهر و باهر. حقائق مقدّسه انبیاى رحمانیه به منزله آئینه در نهایت لطافت و صفا در مقابل شمس حقیقتند. لهذا شمس حقیقت به انوار و حرارتش در آن آئینه ظاهر و باهر، و کمالاتش جلوه نمایدمقصد ما آن نیست که آفتاب از اعلی درجه تقدیس تنزّل کرده و آمده و در این آئینه منزل نموده، زیرا این مستحیل است، آفتاب را منزلی نیست، همیشه در مرکز تنزیه بوده‌استپس معلوم شد که حقیقت الوهیّت مقدّس از نزول و صعود است ولکن فیض ابدى آفتاب در این آئینه صافى لطیف ظاهر و عیان است، و آئینه می‌گوید که آفتاب در من استاین است که حضرت مسیح مى‌فرماید که پدر در پسر استاین است معنى توحید‌". و نیز مى‌فرماید: "‌اگر آفتاب موجود در آئینه بگوید من شمسم، صادق است. و اگر بگوید نیستم صادق است. اگر شمس با تمام جمال و جلال و کمالش در این آئینه صافیه ظاهر و باهر شود، تنزّل از عالم بالا و سموّ مقام خود ننموده و در این آئینه حلول ننموده، بلکه لم یزل همیشه در علوّ تقدیس و تنزیه خود بوده و خواهد بود و جمیع کائنات ارضیه باید مستفیض از آفتاب باشند، زیرا وجودش منوط و مشروط به حرارت و ضیاء آفتاباگر از آفتاب محروم ماند محو و نابود گردد. این معیت الهیّه است که در کتب مقدّسه مذکور است: انسان باید باخدا باشد‌‌‌" و نظائر این بیانات را در موارد بسیار از خطابات و مکاتیب و رسائل و مفاوضات آن حضرت مى‌توان یافت.(از جمله خطابه عربیه مندرجه در خطابات عبدالبهاء، ج١، ص٧- ٨" ‌و اذا قلنا إنّ شمس الحقیقة اشرقت بانوارها...‌"و مفاوضات عبدالبهاء فقرۀ‌"‌لز‌"ص١١٣)"»(دکتر علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت، فونت نیورومن14، صص59- 58)**
10. **«کلمة‌الله اختلاف نمى‌پذیرد، مشیّت اوّلیه کثرت نمى‌یابد، امر حقّ تعدّد ندارد. از آدم تا خاتم، و به اصطلاح "انجیل" از الف تا یاء یکى بوده و هست و خواهد بود: "لا نفرّق بین احد من رسله" (سورۀ بقره، آیۀ٢٨٥). در چنین مقامى لقاى یکى از آنان در یک زمان، لقاى جمیع آنان در همه ازمنه است، یعنى لقاى امر واحدى است که صادر از حقّ واحد است و عرفان یکى از ادیان در حکم عرفان حقایق جملۀ آن‌ها از ابتداء تا انتهاء یا خود جایگزین عرفان خداست.»(دکتر علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت، فونت نیورومن14، ص65)**
11. **«مى‌دانیم که لِقاءُالله موعود "قرآن" است. آیات کثیره عدیده‌اى در "قرآن" داریم که حاکى از وعده لقاء خداست. حتّى در جائى فرموده‌اند که کسى که کافر به لقاء خدا باشد، منکر چنین لقائى شود. به منزله کسى است که از رحمت خدا مأیوس گردد و همچو کسى عذاب الیم در انتظار اوست. براى ملاحظه آیات دیگر قرآنى و نیز مطالعه آثار بهایی در این خصوص ن ک به "یوم اللّقاء" در کتاب "رحیق مختوم"، ج٢، ص٦٩٤ به بعد]. ملاحظه فرمائید که منکر لقاء خدا را به عذاب الیم تهدید مى‌کند. حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب "ایقان" در آنجا که بحث راجع به خاتَمیَّت مى‌فرمایند، بیان مى‌کنند که علّت این‌که اهل اسلام به کلمه خاتَمیَّت از شناختن حضرت اعلی محتجب شدند این بود که با توجّه به کلمه "خاتَمَ‌النَّبیّین" آیات مدلّه بر لقاء را فراموش کردند.»(دکتر علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت، فرمت نیورومن14، ص106)**
12. **«خدا مى‌آید ناگفته نماند که در بعضى از آیات"قرآن"علاوه بر وعده‌اى که به لقاى خدا داده‌اند، از"آمدن خدا"نیز سخن گفته‌اند. در ظهور امر بدیع این آیات را نیز مانند آیات دالّه بر لقاى خدا به ظهور مظهر امر او تعبیر فرموده‌اند تا مبادا تصوّر هبوط و نزول و حلول که دور از شان حقّ است به قلوب کسانى خطور کند و آنان را به ورطه شرک فرو افکند. از جمله این آیات آیه‌اى است که قلم‌اعلی در بعضى از موارد آن را به عین الفاظ نقل فرموده‌است. قوله تعالی: "و همچنین ائمّه هدى و انوار لاتطفى ‌هل ینظرون الاّ أن یأتیهم الله فى ظلل من الغمام‌‌ را که مسلّماً از امورات محدثه در قیامت می‌دانند، به حضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده‌اند". و در موارد دیگر، با توجّه به همین آیه‌ و آیات دیگرى از این قبیل، مفاد این قول را نقل به معنى فرموده و"یوم یأتى الله فى ظلل من الغمام"آورده‌است. در اینجا ناگزیر از روش اصلی خود در تدوین این رساله منحرف مى‌شویم و به جاى ادامه بیان به طرز سابق، یعنى شرح عقاید اهل بهاء با استناد به آثار قلم‌اعلی و تبیین حضرت عبدالبهاء، به بحث مجملی در باره معنى حقیقى یکى از آیات"قرآن"مى‌پردازیم. شاید روا باشد که قبل از طرح این مطلب از خوانندگان معذرت بخواهیم، و این اعتذار بیشتر بدان سبب است که معنى آیه از غایت وضوح احتیاج به توضیح ندارد و توضیح واضحات محتاج تقدیم معذرت است. خداى تعالی مى‌فرماید: "آیا جز این انتظار دارند که خدا براى ایشان در سایۀ‌ ابر بیاید؟"بعضى در این اواخر می‌گویند که سؤالی که در آیه است، استفهام انکارى است. البتّه چنین است، ولی چگونه مى‌توان غافل بود که با کلمه "الاّ" معنى این سؤال انکارى تغییر مى‌کند. یعنى همین که بگویند: "آیا جز این انتظار دارند؟"معنى قول چنین مى‌شود که: "جز این انتظار ندارند"بدین ترتیب در این آیۀ مبارکه ذکر انتظارى را مى‌کنند که اهل کتاب با تأکید و اصرار براى آمدن خدا در سایۀ ابرها دارند. امّا اگر گفته شود که اعتقاد اهل کتاب را بدان سبب مى‌آورند که تکذیب و ترذیل و تقبیح نمایند، هیچ‌گونه قرینه‌اى در خود آیه‌ و سوابق و لواحق آن وجود ندارد تا این معنى را ثابت کند یا محتمل سازد، بلکه قراین و حتّى دلائلی براى اثبات خلاف این ادّعا وجود دارد. از جمله دلائل این‌که: اوّلاً یهود و نصارى بر طبق آیات تورات و نصوص انجیل واقعاً انتظار آمدن رب الجنود و پدر آسمانى را دارند. ثانیاً اکثر مفسّرین"قرآن"از عامّه و خاصّه، جملگى را سعى بر آن بوده است که "آمدن خدا"را در این آیه به صورتى تأویل کنند که با اعتقاد صحیح موافق باشد و با تنزیه و تقدیس حقّ مطلق، که فرود آمدن بدین جهان در شان او نیست، مخالفت نیابد. از تفاسیرى که در این مجلس در دسترس نگارنده است تفسیر کبیر فخر رازى، از کبار علماى اسلام است که درذیل این آیۀ مبارکه چندین وجه مختلف براى تفسیر آن را ارائه کرده‌است: یا آن را باید به همین صورت بخوانند و بپذیرند، بى آنکه حقّ بحث در باره معنى آن یا تأویل آن را به خویشتن بدهند و این به اعتقاد وى مذهب"سلف صالح"است، یا آمدن خدا را به معنى آمدن آیات او، یا آمدن عذاب او بگیرند، یا قصدشان این باشد که رسیدن روز قیامت را براى تصویر عظمت و ابّهت و جلالت آن به آمدن خدا تعبیر نمایند. تفسیر دیگر که اینک در مقابل نظر است، کتاب"الکشّاف عن حقائق غوامض التّنزیل و عیون الاقاویل فى وجوه التأویل"للامام جارالله تاج الاسلام محمود بن عمر الزّمخشرى، معروف به "کشّاف" یا " تفسیر زمخشرى" است. او در ذیل این آیه‌ مى‌گوید که مقصود از آمدن خدا، آمدن"امر"او یا"بَأس"اوست و در تأیید قول خود استناد به دو آیۀدیگر"قرآن"مى‌کند که در ضمن آن‌ها آمده‌است: "او یأتى امر ربّک" و"جائهم بَأسُنا"همچنین او و دیگران مى‌گویند که ممکن است ظاهر آیه را به صورت"ان یأتیهم الله بِبَأسه ‌او ‌بنقمته" بگیریم و ‌کلمات "بَأس" یا "نقمت" ‌یا ‌"امر" ‌یا‌ "آیات" و ‌امثال آن‌ها را محذوف بینگاریم. تفسیر دیگر کتاب"مدارک التّنزیل و حقائق ‌التأویل "لابى البرکات عبدالله بن احمد بن محمود النّسفى است که در ذیل همین آیه‌ مى‌نویسد که مقصود از آمدن خدا، آمدن امر او یا بأس اوست و باز به همان دو آیه استشهاد مى‌کند و همان احتمال را نیز مى‌دهد که کلماتى محذوف باشد و آیه را بتوان چنین معنى کرد که باید امرى با خدا بیاید یا خدا آن امر را بیاورد. تفسیر دیگر کتاب "لباب التأویل فى معانى التّنزیل"لعلاء الدّین علی بن محمّد بن ابراهیم البغدادى الصّوفى الخازن، معروف به "تفسیرخازن" است که مى‌گوید که مذهب اسلاف امت این است که این آیات را به ظاهر آن‌ها بگیرند و به هیچ گونه تأویل، چنان‌که هست، بپذیرند و ضمناً اعتقاد به تنزیه خدا از آمدن به این جهان را نیز محفوظ دارند و در صدد بحث براى توفیق این دو معنى با یکدیگر بر نیایند. ولیکن اگر بخواهند معنى آن را دریابند، آمدن خدا را باید به معنى آمدن آیات او یا امر او یا عذاب او بشمارند. امّا از تفاسیر خاصّه، در کتاب"مواهب علیه"یا"تفسیر حسینى"تألیف ملاّحسین واعظ کاشفى در ذیل این آیه‌، آمدن خدا را به معنى آمدن عذاب او گرفته‌اند. و در تفسیر"صافى"تألیف ملاّمحسن فیض کاشانى، از بزرگان علماى شیعه، در ذیل همین آیه‌ آورده‌اند که منظور از آمدن خدا، آمدن امر خدا و بأس اوست و احادیثى در این باره نقل مى‌کند که بر حسب آن‌ها آمدن خدا یا امر او در هفت قبه از نور که معلوم نیست که او در کدام یک از آن‌هاست، خواهد بود، و بالاخره آمدن خدا یا امر او را همان ظهور قائم آل‌محمّد مى‌شمارد. با توجّه به این مطالب که یافتن نظائر آن‌ها در تفاسیر دیگر نیز بر خوانندگان ما آسان خواهد بود، معلوم مى‌شود که"انتظار آمدن خدا"به معنى اعتقادى که آن را در این آیه انکار یا تقبیح کرده باشند، نیست. نگارنده فقط در یک مورد یعنى در تفسیر ابوالفتوح رازى به این مطلب برخورد که مفسّر خواسته‌است بگوید که تفاسیر دیگران جملگى بى‌مورد بوده و منظور از آیه را چنین دانسته‌است که انتظارى که براى آمدن خدا در سایۀ ابرها دارند، بى‌وجه و بى‌مورد است و به منزله انتظارى است که وقوع آن امکان ندارد. و حال آنکه هیچ گونه مدرکى براى چنین استنباطى نداشته و تفسیر به رأى کرده‌است. ناگفته نماند که فخر رازى بعد از ذکر وجوه سابقه وجهى را اختیار کرده و گفته‌است که مى‌توان گفت که آیۀ مبارکه فقط دلالت بر این معنى دارد که گروهى از مردم آمدن خدا را انتظار مى‌برند بى‌انکه قرینه‌اى در این آیه‌ بتوان یافت که این مردم در این انتظار بر حقّ بوده یا به راه باطل رفته‌اند، امّا نگفته‌است که به صرف ادّعا مى‌توان یکى از این دو وجه را اختیار کرد و همان را صحیح شمرد و به جدّ تمام گفت که مقصود از این آیه‌ این است که انتظار روزى براى آمدن خدا، انتظار باطلی است. ثالثاً تنها در این آیه‌ نیست که از آمدن خدا در روز جزا سخن رفته‌است، بلکه آیات دیگرى نیز در"قرآن"مجید وارد شده و از این معنى حکایت کرده‌است. از جملۀ آن‌ها این آیۀ مبارکه است، قوله تعالی: "هل ینظرون الاّ أن تأتیهم الملئکة او یأتى ربّک او یأتى بعض آیات ربّک. یوم یأتى بعض آیات ربّک لا ینفع نفساً ایمانها". مفاد آیۀ شریفه این است: آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان براى ایشان بیایند یا خداى تو یا برخى از آیات خداى تو بیاید؟ در چنین روزى که آیات خدا مى‌آید از ایمان کسى سودى به وى نمى‌رسد. و چنان‌که ملاحظه مى‌شود این آیه‌ نیز بر حسب الفاظ عیناً به همان طریق استفهامى ترتیب یافته و با انتظار آمدن فرشتگان یا آمدن خدا یا بعضى از آیات او تصریح شده و بلافاصله چنین آمده‌است که در چنین روزى ایمان هیچ‌کس سودى به وى نمى‌رساند. قبلاً اشاره شد که بعضى از مفسّران در تفسیر آیۀسابقه به همین آیه استناد کرده و احتمال داده‌اند که مقصود از آمدن خدا ظهور آیات او یا نزول ملائکه یا امورى از این قبیل باشد. و چون طرز اداى مطلب در این آیه‌ بسیار محکم است و صراحت بیشتر دارد، ابوالفتوح رازى نیز وادار شده‌است که در تفسیر"آمدن خدا"قول سابق خود را تعدیل کند و انتظار آمدن خدا به معنى آمدن آیات او یا امر او یا عذاب او را نیز احتمال دهد و به عین الفاظ چنین گوید که: "در این دو قول گفتند یکى آنکه مرا استبعاد است، یعنى مگر انتظار محال مى‌کنند که آنچه ممکن نیست با ایشان کرده شود. قولی دگر آن است که او یأتى امر ربّک و حکمه و عذابهو قولی دگر آن است که او یأتى ربّک ببعض آیاته او بعظیم آیاته...". و از جمله این آیۀ مبارکه است: "جاء ربّک و الملک صفاً صفاً" معنى آیۀ شریفه که اخبار از روز قیامت مى‌کند این است: خداى تو با صفوف ملائکه آمد. و این آیه به صراحت و با جمله خبریه حاکى از آمدن خداست و ناگزیر همه مفسّرین به اتّفاق گفته‌اند که آمدن خدا و صفوف و ملائکه به معنى آمدن امر خدا و آیات خدا و امثال آن‌هاست.»(دکتر علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت، فرمت نیورومن14، ص77- 75)**
13. **«در قرآن مجید به آمدن پروردگار و قیام روح و لِقاءُالله و ظهور نبا عظیم و فرا رسیدن روز راستی بشارت داده شده است. از آن جمله می‌فرماید: "اذا دکّت الأرض دکّا دکّا و جاء ربّک و الملک صفّا صفّا."یعنی، هنگامی که زمین کوبیده کوبیده شود و پروردگار تو با فرشتگان صف در صف بیایند."همچنین: "عمّ یتساءلون؟ عن النّبا العظیم الّذی هم فیه مختلفون؟ کلّا سیعلمون ثمّ کلّا سیعلمون"یعنی، از چه می‌پرسند؟ از نبا عظیمی که در باره آن‌گونه گون میاندیشند؟ نه چنین است به زودی خواهند دانست."نیز: "مَنْ کان یرْجوا لِقاءالله فان أَجَلَ اللّه لَآتٍ وَ هُوَ السَّمیعُ العَلیم."یعنی: کسانی که دیدار خدا را آرزو کرده‌اند بدانند که هنگام دیدار خدا فراخواهد رسید و اوست شنوا و دانا."همچنین: "یوم یقوم الرّوحُ و الملئکةُ صفّاً لا یتکلّمونَ إِلّا مَنْ أَذِنَ له الرّحمن و قال صَوابا. ذلک الیوم الحقُّ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إلی رَبِّهِ مآبا."یعنی، روزی که روح و فرشتگان صف کشیده قیام نمایند. و در آن روز هیچکس سخن نگوید جز کسی که خداوند مهربان او را به نیکی اجازت فرماید. آن روز روز راستی است، پس کسی که بخواهد، راه بازگشت را به سوی پروردگارش بر گیرد.»(علاءالدین قدس‌جورابچی، بهاءالله موعود کتاب‌های آسمانی، صص156-155)**
14. **«در کتاب ایقان معنی قیامت را بیان فرموده‌اند، معنی علامات را بیان فرموده‌اند که مقصود از این‌که آفتاب تاریک می‌شود، آفتاب چه چیز است؛ زمین می‌لرزد و زلزله می‌شود، مقصود از زلزله چه چیز است؛ قوای زمین و آسمان از هم می‌پاشد، یعنی چه؛ مسیح روی ابر می‌نشیند و از آسمان به زمین می‌آید، یعنی چه؛ مقصود از ملائکه چه هستند؛ بهشت کدام است؛ جنّت چه چیز است؛ و مقصود از رستاخیز عظیم وقوع چه مطلب مهمّی است؛ مقصود از این‌که ایلیا از آسمان می‌آید، یعنی چه؛ معنی رَجعَت یعنی چه؛ ایلیائی که در دوره‌مسیح و در دوره رسول‌الله و در این ظهور اعظم آمد، که بود؛ تمام این رموز را از آیات متشابهه که در کتب قبل ذکر شده است، در الواح مبارکه ایقان و جواهرالاسرار و سایر الواح مهمه ذکر فرموده‌اند. شما کمتر لوحی است که مطالعه بفرمائید، مگر آنکه سرّی از اسرار راجع به کتب مقدّسۀ قبل در آن واضح و آشکار شده باشد. لهذا مقصود اصلی و مطلوب واقعی جمالقدم و اسم اعظم که به امر الهی قیام کرد، فتح رحیق مختوم بود، یعنی برداشتن مهر از سرّ معانی آیاتی که در کتب مقدّسه بود و معانیش بر همه مردم پوشیده و مکتوم (مانده) بود.»(جناب اشراق‌خاوری، کتاب تقریرات در بارۀ ‌کتاب مستطاب اقدس، صص31- 30)**
15. **«مفسّرین اسلامی در مورد معنی لقاءالله اختلاف نظر دارند. بعضی معتقد به دیدار خدا در قیامت هستند. امامیه می‌گویند: رؤیت خدا در دنیا و در آخرت محال است. أشاعره (پیروان ابو الحسن أشعَری) می‌گویند خود خدا را در قیامت دیدار می‌کنند. مُعتَزله به لقای نعمت‌های خدا در بهشت معتقدند. صوفیه لقاءالله را به معنی تجلّی خدا می‌دانند که جمال قدم در اینجا همین مفهوم مورد نظر صوفیه را بحث می‌کنند. در کتاب اشعیا و مکاشفات یوحنّا هم مکرر این مژده داده شده که خداوند ظهور می‌کند و مردم او را می‌بینند و به روی او نگاه می‌کنند. حضرت اعلی در باب هفتم از واحد سوم بیان فارسی می‌فرمایند که منظور از لقاءالله در کتب مقدسه، لقای مظهر ظهور در همان دور است و آنچه در قرآن ذکر لقاءالله شده، به حقیقت اولیه و در بالاترین درجه، منظور دیدار حضرت رسول است و معنی لقاءالله درجه به درجه پایین می‌آید و بعد از رسول الله، شامل أئمّۀ أطهار می‌شود و بعد مومنین و سرانجام هر شیئ که متعلق به مؤمنین باشد که این مراتب پایین‌تر لقاءالله، نسبت به بالاترین مرتبه که لقای مظهر امر است مثل سایه و شَبَح است نه اصل و حقیقت.»(کتاب راهنمای مطالعۀ ایقان، اثر پریوش طالبی، ص66-65)**
16. **جناب نعیم هم در این مورد چنین می‌فرماید:**

**«مَطلَع ذات کبریاست بهاء/ مظهر آیت لقا است بهاء**

**نیک اگر بنگری به کُلِّ کتب/ مقصد کُلِّ انبیا است بهاء**

**آنچه ذکر لقا است در قرآن/ زابتدا تا به انتها است بهاء**

**معنی آیت و َاشْرَقَتِ الْ/ ارضُ من نور ربِّها است بهاء**

**سِرِّ طه حقیقت یس/ نور وَالشَّمسُ وَالضُّحی است بهاء**

**از یَقومُ لِرَبِّهِم شد فاش/ مرجع کل ما سِوی است بهاء**

**الغرض بعد سِتَّةِ ایّام/ فَعَلَی الْعَرشِ اِستَوی است بهاء**

**اسم اعظم که اوّلین اسم است/ در دعای سحر بها است بهاء**

**کاوَّلش اسم طلعت ابهی است/ واخرش نام حضرت اعلی است»**

**\*\*\***

**بخش سوّم: لِقاءُالله در کتاب ایقان از منظر کتاب رمزوراز**

1. **«متون قیامت‌نشان قرآن جزیی از یك طبقه از محتواهای آن را تشكیل می‌دهد كه مفسّرین كلاسیك تمایلی نداشته‌اند به آن‌ها بپردازند. معروف‌ترین مفسّر مكتب كلاسیك، طبرسی (متوفی در 923 میلادی) می‌گوید فقط خداوند از فحوای حقیقی این‌گونه آیات، آگاه است.(41) چنین آیاتی در زمرۀ بخشی از قرآن است كه در زبان فارسی، به قصد فَصاحت، به آن «قرآن صامت» گفته می‌شود؛ بخشی كه یک مفسّر ملهم به الهامات الهی را می‌طلبد.»(رمزوراز، ص135)**
2. **«در وَرای "خاتَمُ‌النّبیین" عرصۀ گستردۀ تفسیر قرار می‌گیرد. حضرت بهاءالله با ارائۀ یك معادلۀ سـادۀ قرآنی، مسیری كاملاً بدیع از تفسیر افتتاح می‌فرمایند و آن اینكه قائمِ سنّت اسلامی، همان "لِقاءُالله" مـذكور در قرآن است. آن حضـرت در خلال كتاب ایقان، به طور پیوسته، شخص قائم را معادل "لِقاءُالله" قرآنی قلمداد می‌فرمایند كه در این یکسان انگاری، «صفات» الوهیّت (و نه ذات او)، در یک تحقّق‌بخشندۀ رستاخیزی كه فرّه و جذبۀ فوق‌طبیعیش (charisma) معرّف حقیقت الوهیّت است، حلـول می‌نماید. امّا به دلایلی رضایت‌بخش، این انطباق و یكسانی با لقاء الهی، منحصر به قائم نیست؛ بلكه به همین صورت در مورد مظهر پیش‌بینی شده توسّط حضرت باب نیز، مصداق می‌یابد.»(رمزوراز، ص101)**
3. **«درست همان‌گونه كه حضرت محمّد مشیّت و لقاء الوهیّتی فراانسانی را ظاهر می‌سازند، «خدای» قیامت‌نشان قرآن نیز باید صرفاً واسطه‌ای برای ذات الوهیّت باشد. به فرمودۀ حضرت بهاءالله، قرآن به شیوه‌های گوناگون به این نوع مأموریّت خدایی اشارت دارد كه یك مورد آن، اشارات دقیقۀ زیر به "لِقاءُالله" قیامت‌نشان است: [مثل آنكه در كتاب مبین، ربّ العالمین بعد از ذكر خَتمیّت، فی قوله تعالی: "ولكن رسولَ‌الله و خاتَمُ‌النّبیین" جمیع ناس را به لقای خود وعده فرموده؛ چنانچه آیات مُدلّه بر لقای آن ملیك بقا، در كتاب مذكور است (قرآن 44/33) و بعضی از قبل ذكر شده و خدای واحد شاهد مَقال است كه هیچ امری اعظم از لقاء و اصرح از آن در فرقان ذكر نیافتهبه دلایل واضحه ثابت و محقّق شد كه مقصود (از قیامت- م) قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقاء، لقای جمال اوست در هیكل ظهور او. اِذْ انّهُ لاتُدرِكُهُ الابصارُ و هو یُدرِكَ الابصار (قرآن 103/6) و با جمیع این مطالب ثابته و بیانات واضحه، من حیثُ لایشعُر به ذكر خَتم تمسّك جسته‌اند و از موجد خَتم و بَدء در یوم لقای او بالمرّه محتجب مانده‌اند.]» (رمزوراز، ص102)**
4. **«عقیدۀ مواجهه با خداوند در روز رستاخیز، موجد مضمون تفسیری اصلی در كتاب ایقان است. معهذا، حضرت بهاءالله به سختی می‌كوشند حقیقت حضرت الوهیّت را از هر نوع انسان‌گونهانگاری (Anthropomophism) چه قرآنی و چه غیران، مبرّا سازند. آن حضرت جریان پاكسازی مفاهیم انسان‌گونهانگاریِ خداوند را به قیامت‌شناسی قرآن نیز تسرّی می‌دهند و تصریح می‌کنند که در نمایش رستاخیزی، خداوند هرگز تشخّص و تجسّم نمی‌یابد، بلكه آن را هدایت می‌كند.»(رمزوراز، ص101)**
5. **«حضرت بهاءالله برای وعدۀ قرآنی ملاقات با خدا در روز قیامت، اهمّیت فراوانی قائلند. برای آن حضرت هر اشاره‌ای به "لِقاءُالله"، حائز معنایی مخصوص است. مثلاً در مورد «خاتَمُ‌النَّبیین»، آن حضرت اِشعار می‌دارند كه چهار آیۀبعد از موضع آن (40/33) در قرآن، این آیه، تحت مُحاق حادثۀ لِقاءُالله در یوم قیامت (مذکور در آیۀ44/33- م) قرار می‌گیرد.»(رمزوراز، ص102)**
6. **«بعضی وعود عجیبه و وقوعات غریبه نیز موجود است كه چه در حدیث و چه در تفسیر، انتظار می‌رود نشانۀ حدوثِ قیامت باشند. در این زمینه، حضرت بهاءالله با عقاید و افكاری، هم از جانب مقامات رسمی و هم مردم عادی، مواجه بودند كه اكثراً از مطالعۀ سطحی قرآن، ناشی می‌شد و بر مبنای آن‌ها در يث و جه درءالله مصداق مي‌يابند. يا به حرفي جميع را حيات بديعجهت مقابله با دعوی ظهور، طرح بعضی اعتراضات میسّر می‌گشت. یك قِسم از ایـن انكارهای مبتنی بر تفسیر، عدم تحقّق وعود (ظاهری- م) موجود بود. بعد از هر چیزی دیگر، اعتبار و حقانیّت یك پیامبـر، براساس تحقّق چنین وعودی، پیش‌بینی شده است؛ تا جایی كه وقوع نفس قیامت هم وابسته به آن می‌باشد. ممكن است كسی نفهمد كه منجی عالم اسلام چه شكل و شمایلی باید داشته باشد؛ امّا درک نمودهای قیامتِ ظاهری؛ یعنی وجه خیال‌پردازانۀ یوم آخِر، آن‌گونه كه در قرآن تصویر گشته، بسی آسان می‌نماید.»(رمزوراز، ص112)**
7. **«كتاب ایقان یك كار تفسیری است و به قولی "جزء سوّم" قرآن، یعنی آیات قیامت‌نشانی را كه محتاج مؤوّل (تأویل كننده) هستند، هدف قرار می‌دهد. بنابر این، اگر بخواهیم درست بگوییم، نقش حضرت بهاءالله، همان نقش یك مؤوّل است.»(رمزوراز، ص124)**
8. **«معرفت قیامتِ محقّق ایقان، نه به قیام جسمانی، بلكه به رستاخیز نمادها وابسته است؛ نمادهایی كه گویی، به گونۀ پاره‌استخوانه‌ایی خشكیده، بر عرصۀ متون پراكنده بودند؛ آن‌گاه تفسیر مجدّدِ متناسب با روح زمان، به آن‌ها حیات دمید و ایمان و اعتقاد، به آن‌ها ماهیچه و عضله و رگ و پی بخشید.»(رمزوراز، ص134)**
9. **«آیا در سنّت تفسیری شیعه، سابقه‌ای بـرای نفی خاتَمیَّت مفـروضِ مبتنی بر عبارتِ «خاتَمُ‌النّبیین»(قرآن 40/33)، از طریق ایمان و اطمینان به لِقاءُالله قیامت‌نشان (قرآن 44/33) وجود دارد؟ امّا می‌بینیم که در تفسیر حضرت بهاءالله، یگانه آیۀاساسی پیامبرنشان قرآن ("ولكن رسولَ‌الله و خاتَمَ‌النّبیین" (قرآن 40/33)، (ص222) به وسیلۀ‌ آیه‌ای دیگر در همان سورۀ و فقط چهار آیه آن سوتر "تَحِیَّتُهُم یومَ یَلقُونَهُ سلامٌ واَعَدَّ لَهُم اجراً كریماً"(قرآن 44/33) (رمزوراز، ص239) نسخ می‌گردد؛ آیه‌ای كه به وضوح زیارتِ خجستۀ (لِقاءُالله- م) محقّق در هیکل "مظهرالهی" را منعكس می‌سازد؛ مظهریّتی كه وكالتاً همان "خدا"ی رستاخیز است؛ همان‌گونه كه موسی "خدای فرعون"، خوانده شده است. چنین تعبیری در سوابق تفسیری شیعۀ اثنی عشری یافت نمی‌شود. سرشت بارز و كامل چنین تضادی نه تنها قیاس را تضعیف نمی‌كند، بلكه آن را به افزونی فرامی‌خواند.»(رمزوراز، ص172)**
10. **«حدود یك سوّم آیات قرآنی، رستاخیزی است و شاید در قرآن، پیش‌گویی غایی- و قاطع‌ترین وعده از وعود موجود در آن- "لقاء"الله باشد. در روز داوری، خداوند ظاهر می‌شود و مؤمنان او را می‌بینند. آیا به راستی چنین است؟ مسألۀ لقای خجسته، بسی مرموز و پیچیده است؛ امّا به هر حال مواجهه با خدا حادثه‌ای محوری در درام رستاخیزی است.»(رمزوراز، ص235)**
11. **«مضمون مركزی كتاب ایقان، این برهان است كه وعدۀ قرآنی "لِقاءُالله"، در حقیقت، اشاره‌ به ظهور مظهرالهی دیگری، در یوم قیامت است. یكسان انگاری ملاقات خدا با ظهور قائم (بپاخیزنده یا قیام كننده)، قبلاً توسّط شیخ احمد احسایی (متوفی به سال 1825 میلادی)، بنیان‌گذار مكتب شیخی و مبشّر بلافصلِ ایدئولوژیكِ تفكّر بابی/ بهایی،(182) صورت گرفته بود.»(رمزوراز، ص235)**
12. **«حضرت باب این یكسان انگاری را یك قدم جلوتر می‌برند و یك فصل كامل از بیان فارسی (7/3) را به مسألۀ مواجهه با خدا "لِقاءُالله"، اختصاص می‌دهند. آن حضرت به ما می‌آموزند كه «دیدن خدا» عبارت است از دیدن پیامبر او. براون (كه اغلب به طور مستقیم آثار حضرت باب را توضیح می‌دهد)، مفاد تفسیر آن حضرت را به صورت زیر خلاصه نموده است: «در رابطه با آنچه خدا راجع به دیدن خود یا ملاقات با ربّ نازل نموده، مقصود چیزی نیست جز ملاقاتِ مَنْ یُظهِرُهُ الله؛ زیرا خدا، ذاتاً قابل دیدن نیست. ذات ازلی را نمی‌توان دید یا درك كرد یا وصف نمود یا تعریف كرد؛ گرچه او همۀ اشیاء را می‌بیند، درك می‌كند، وصف می‌نماید، و تعریف می‌كند؛ لهذا مقصود از لِقاءُالله كه در كتب سمـاوی مذكور است، ملاقات مظهرِ نقطۀ حقیقت است، كه همان مشیّت اوّلیه باشد. بنابر این منظور از آیۀ قرآنی لِقاءُالله، لقاء رسول‌الله است؛ همان طور كه در مورد مؤمن حقیقی گفته شده كه: "ملاقات او، ملاقات رسول‌الله است و دیدار رسول‌الله، دیدار خدا می‌باشد"او (خدا) مثل خورشید است وغیر او چون مرآت كه انعكاسات خورشید در آن ظاهر می‌شود. هر نفسی به ملاقات مَنْ یُظهِرُهُ الله فائز شود، به ملاقات خدا فائز شده است.»(رمزوراز، ص236)**
13. **«[مثـل آنكه در كتاب مبین رب العالمین، بعد از ذكر خَتمیّت، فی قوله تعالی: "ولكن رسولَ‌الله و خاتَمَ‌النَّبیین"، جمیع ناس را به لقای خود وعده فرموده؛ چنانچه آیات مدلّه بر لقای آن ملیك بقا، در كتب مذكور است و بعضی از قبل ذكر شده و خدای واحد شاهد مقال است كه هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از آن در فرقان ذكر نیافتهمع ذلك به حكم اوّل از امر ثانی معرض گشته‌اند؛ با اینكه حكم لقا در یوم قیام منصوص است در كتاب و قیامت هم به دلایل واضحه، ثابت و محقّق شد كه مقصود قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقاء، لقای جمال اوست در هیکلِ ظهور او؛"اذ انّهُ لا تُدرِكُهُ الابصارُ و هو یدرِكُ الابصارَ"](قرآن 103/6 ). این استدلالی جالب توجّه است. در این‌جا طبق تفسیر حضرت بهاءالله، دو آیه یا دو كنیه یا دو مظهریّت الهیّه، به هم ارتباط می‌یابند كه اسامی ماورایی آن‌ها عبارت است از: 1)«خاتَمُ‌النّبیین» و 2)"لِقاءُالله"(گرچه قرآن 44/33 فقط از "یوم لقاء" سخن می‌گوید، امّا حضرت بهاءالله آیات 46/2 و 249/2 و 2/13 و 111/18 و 23/29 را نیـز بـرای استنتاج معنیِ عبارت لِقاءُالله، ذكر می‌فرمایند.)»(رمزوراز، صص238- 237)**
14. **«بنابر يعني اينكه قرآن 40/33 به حضرت محمد اشارت دارد و قرآن 44/33 به حضرت علي محمد دلالت مي‌نمايد. ، عملاً مبيّن «پيامبر يوم آخر»این، در جریان استدلال حضرت بهاءالله و از لحاظ تفسیری، آیۀ44/33 مهم‌تر از كُلّیۀ آیات قرآنیه ظاهر می‌شود. اكنون بهتر است نظری دیگر به این آیۀ مبارکه بیافكنیم: «تَحِیّتُهُم یومَ یَلقُونَهُ سلامٌ واَعَدَّ لَهُم اجراً كریماً»(قرآن 44/33) از منظری اسلامی، تفسیر حضرت بهاءالله مسأله‌ساز است؛ زیرا چنین القاء می‌نماید كه در روز قیامت، شخصی معیّن، خدا انگاشته خواهد شد و این به منزلۀ غلوّی رافضی و ارتدادی است. این اندیشه كه انسان می‌تواند «خدا» باشد، یك حدّ این مسألۀ تفسیری است و این ایده كه خدا مثل انسان است یا انسان‌گونه است، حدّ دیگر آن است. درهر دو حدّ قضیه، خدا، نظراً، می‌تواند «ملاقات شود». (رمزوراز، صص239- 238)**
15. **«مهم‌ترین وجهش (وجه بعد نمادین قرآن)، وعدۀ قرآنی دالّ بر دیدار خداوند است. "لِقاءُالله" عبارتی مجازین است و لهذا نماد مظهریّت الهی از درون آن برمی‌خیزد و همین مظهر است كه در یوم رستاخیز دیدار خواهد شد.»(رمزوراز، ص256)**
16. **«به جرأت می‌توان گفت آن تساوی و همانندی كه حضرت بهاءالله بین "مظهر الهی" و "حضور حق" یا "تلقاء حق" یا "لِقاءُالله" برقرار فرموده‌اند، قلب نباض كتاب ایقان است. از آنجا كه خداوند "دیده" یا "شناخته" نتواند شد، هیكلی ربوبی در مقام او می‌ایستد كه در اصطلاح بهایی "مظهرالهی" گفته می‌شود. بنابر این انذار مكرّر قرآن مبنی بر ملاقات خداوند در روز رستاخیز، نباید به خداوند به عنوان یك شخص انسانی، بلكه به یك شخص به عنوان مظهر الهی، اطلاق گردد. فوریّت‌های تجلّی الهی در یک واسطه مَقرّ می‌گزیند. درست همانسان كه گفته می‌شود حضرت محمّد و رُسُل قبل از ایشان، الوهیّت را "ظاهر" نمودند، "الله" یا "لِقاءُالله" قیامت‌نشان قرآنی نیز معرّف الوهیّت متجلّی در مظهریّت یا واسطۀ اوست.»(رمزوراز، ص256)**
17. **«مُستغاث، به عنوان موعود بیان، با "لقاء" الهی- که موعود مکتوم قرآن بوده، امّا از پس پردۀ (تفسیری) ظاهـر می‌شود- ارتباط می‌یـابـد. جمال ابهایی تغییـری تفسیری را در این "لقاءِ" رستاخیزی به وجود می‌آورنـد کـه چنیـن است: ذات الوهی با تابشی نمایان و لحظه ای، ظاهر می‌شود (دیدار خجسته)، سپس ناپدید می‌گردد (نفی انسان‌گونهانگاری)، سپس دوباره به گونۀ ایده‌ای رستاخیزی (قرآن 44/33) نمـایان می‌شود؛ در "مظهر الهی" تجسّم می‌یـابد و عاقبت به سان و به نام مُستغاث جلوه‌گر می‌شود، کسی که به نحو پنهانی، امّا درک‌کردنی، همان حضرت بهاءالله است.»(صص325- 324)**
18. **«بابیان مبهوت نبوغ تفسیریِ حضرت بهاءالله شدند؛ نبوغی کـه تـا به این حدّ مستقلّ از قدرت و نفوذ مِنبر و مسجد، تجلّی می‌یافت. جمال رحمن، به سان هیکلی مقتدر و بدیع بر فراز افق گستردۀ ادیان ظاهر شدند. همۀ آنچه که در آرایۀ مُنجیِ موعودِ یوم آخِر گفته شده بود، در شخص حضرت بهاءالله "تحقّق" یافت. جریان و فوران قیامت‌نشان، قاطع و قدرتمند بود.»(رمزوراز، صص333- 332)**

**\*\*\***

**ج) رَجعَت (عود) از منظر منابع بهایی**

**بخش اوّل- رَجعَت از منظر آثار بهایی**

1. **«یا حسین، بعضی از احزاب ارض منتظر ظهور حسینی بودند چه که از قبل اصفیای حق جلّ جلاله عباد را بشارت داده‌اند به ظهور آن حضرت بعد از قائم و همچنین اخبار فرمودند که در حین ظهور آن مطلع فیوضات الهی، جمیع انبیاء و مرسلین حتّی قائم در ظلّ عَلَم مبارک آن حضرت جمع می‌شوند. چون وقت رسید و عالم به انوار وجه منوّر گشت، کلّ اعراض نمودند؛ مگر نفوسی که اصنام ظنون و هوی را به قوّت مالک اسماء شکستند و قصد مدینۀ ایقان نمودند. امروز رحیق مختوم به اسم قیوم ظاهر و جاری؛ خُذ کأساً منه ثُمَّ اشْرَب بهذا الأسم المُبارکِ المحمود...»(منتخبات آثار حضرت بهاءالله، نشر آلمان، فقرۀ9) (مضمون جملۀ عربی: جامی از آن برگیر و به این نام مبارک محمود درنوش.)**
2. **«ان وجدتَ احداً من احبائى و یَسئَلُ منّى قل تاللّه انّى خرجتُ عن مدینة السّجن حین الّذى کان الحسین مطروحاً علی الارض و کان رُکبَةُ الشّین علی صدره و یُرید أن یقطعَ رأسَه و کان السَّنان واقفاً تلقاء الرّأس و ینتظر بان یرفعَه علی السِّنان کذلک کان الامرُ فى سرّ السّر إن انتم تشعرون.»(مجموعۀ هفت‌جلدی، آثار قلم‌اعلی4، فونت نیورومن14، ص467) (مضمون: اگر یکی از احبایم را دیدی و از حال من سؤال کرد، بگو: به خدا قسم من از زندان‌شهر خارج شدم در حالی که حسین بر خاک افتاده بود و دو زانوی شمر بر سینه‌اش قرار داشت و می‌خواست سرش را از تن جدا کند و سَنان نیز بالای سرش ایستاده و منتظر بود که آن را بر سِنان (نیزه) کند. امر در سِرِّ سِرّ این‌گونه است، اگر شما می‌فهمید.)**
3. **«ادّعای رَجعَت حسینی: «تالله هذا لَهوالّذی قد ظهر مرّة باسم الرّوح ثمّ باسم الحبیب ثمّ باسم علیّ ثمّ بهذاالاسم المبارك المتعالی المهیمن العلیّ المحبوب. و إنّ هذا لَحسینُ بالحق. قد ظهر بالفضل فی جبروت العدل و قام علیه المشركون بما عندهم من البغی و الفحشاء. ثمّ قطعوا رأسَهُ بسیف البغضاء و رفعوه علی السّنان بین الارض و السّماء و اذاً ینطق الرأس علی الرّماح بان یا ملاء الاشباح فاستَحیوا عن جمالی ثمّ عن قدرتی و سلطنتی و كبریایی»(رمزوراز، ص106)**
4. **«ای دوست من، اگر قدری در سماوات معانی فرقان طیران فرمائی و در ارض معرفت الهی که در آن مبسوط گشته تفرّج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه آن جناب مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر این‌که جمیع این امور که الیوم این عباد را منع می‌نماید از ورود در شاطی بحر ازلی، بعینها در ظهور نقطۀ فرقان هم مردم آن عصر را منع نموده از اقرار به آن شمس و اذعان به آن. و همچنین بر اسرار رَجعَت و بعثت مطلّع شوی و به اعلی غُرف یقین و اطمینان مقرّ یابی.»(ایقان، فقرۀ156)**
5. **«همچنین در آیۀدیگر می‌فرماید تعرّضاً به اهل زمان (به مردم زمان حضرت محمّد): "وَ کانوا مِن قَبْلُ یسْتَفتِحُونَ عَلَی الَّذینَ کَفَرُوا فَلَمّا جاءهُم ما عَرَفُوا کَفَروا بِهِ فَلَعْنَةُاللّهِ عَلَی الکافِرینَ." می‌فرماید: بودند این گروه که با کفّار مجاهده و قتال می‌نمودند در راه خدا و طلب فتح می‌نمودند برای نصرت امراللّه، پس چون آمد ایشان را آن کسی که شناخته بودند کافر شدند به او. پس لعنت خدا بر کافران. حال ملاحظه فرمائید که از آیه‌ چنین مستفاد می‌شود که مردم زمان آن حضرت (محمّد) همان مردمی ‌بودند که در عهد انبیای قبل برای ترویج آن شریعت و ابلاغ امراللّه مجادله و محاربه می‌نمودند و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آن حضرت بودند. و دیگر آنکه آن کسی را که از قبل شناخته بودند موسی بود صاحب تورات و عیسی بود صاحب انجیل. مع ذلک چرا آن حضرت می‌فرماید چون آمد به سوی ایشان آن کسی که او را شناخته بودند که عیسی باشد یا موسی، به او کافر شدند؟ و حال آنکه آن حضرت نظر به ظاهر، موسوم به اسم دیگر بودند که محمّد باشد و از مدینه دیگر ظاهر شدند و به لسان دیگر و شرع دیگر آمدند. مع ذلک چگونه حکم آیه‌ ثابت می‌شود و ادراک می‌گردد؟ حال حکم رجوع را ادراک فرما که به چه صریحی در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده. حال چه می‌فرمائید؟ اگر می‌فرمائید که آن حضرت رَجعَت انبیای قبل بودند چنانچه از آیه‌ مستفاد می‌شود، و همچنین اصحاب او هم رَجعَت اصحاب قبل خواهند بود، چنانچه از آیات مذکوره هم رَجعَت عباد قبل واضح و لائح است؛ و اگر انکار کنند بر خلاف حکم کتاب که حجّت اکبر است قائل شده‌اند.»(ایقان، فقرات159 و160)**
6. **«انتم یا احبائى لا تنسوا لقائى فى ایّامى و لا تنکروا شفقتى بکم و لا فضلی علیکم و لا تکوننّ من الغافلین. فو اللّه قد ارَجعَت سنّة اللّه فى نفس الحسین بل سنن المُرسَلین الی أن ورد فى هذا السّجن الابعد البعید.»(آثار قلم اعلی4، لوح القدس) (مضمون:‌ای دوستان من، دیدارم را در روزگارم فراموش نکنید و محبت و رحمتم را به خود انکار منمایید، و از غافلین مباشید. به خداوند قسم، نه فقط سنّت الهی، بلکه سنّت‌های رسولان نیز در نفس حسین رجوع نمود تا این که در این زندان دور دست ورود فرمود.)**
7. **«مسئلۀ سرُّ التّنکیس لِرَّمز الرَّئیس.. تنکیس دو معنی دارد یکی به معنی عود است و دیگری به معنی سرنگونی، می‌فرماید یوم ظهور موعود، کور سابق به جمیع شئون عود می‌نماید؛ یعنی در کور سابق چه قیامتی برپا شد کتاب جدید آمد و شریعت جدیده نازل شد آسمان ادیان منطوی گشت، به همچنین در کور لاحق عیناً مثل سابق عود خواهد کرد. این است که حضرت رسول علیه السّلام می‌فرماید طابقوا النّعل‌ بالنّعل و معنی ثانوی که سرنگونی‌است، مقصد آن است که در یوم موعود یجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم این مختصر بیان است که ذکر شد.»(منتخبات مکاتیب4، فقرۀ168، ص192)**
8. **«در کتب مقدّسه و صحف الهیّه ذکر رَجعَت موجود، ولی نادانان پی به معانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند؛ زیرا مقصود انبیای الهی از رجوع، رجوع ذاتی نیست؛ بلکه رجوع صفاتیست؛ یعنی رجوع مظهر نیست، رجوع کمالاتست.»(حضرت عبدالبهاء، کتاب مفاوضات، ص218)**
9. **«باری، ذکر رَجعَت در کتب الهی مذکور و این مقصد، رجوع شئون و آثار و کمالات و حقائق انواریست که در هر کور عود می‌نماید، نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است. مثلاً گفته می‌شود که این سراج دیشب عود نموده است و یا آنکه گل پاری امسال باز در گلستان رجوع کرده است. در این مقام مقصود حقیقت شخصیه و عین ثابته و کینونت مخصوصه آن نیست؛ بلکه مراد آن شئون و مراتبی است که در آن سراج و در آن گل موجود بود حال در این سراج و گل مشهود؛ یعنی آن کمالات و فضائل و مواهب ربیع سابق در بهار لاحق عود نموده است. مثلاً این ثمر همان ثمر سال گذشته است، در این مقام نظر به لطافت و طراوت و نضارت و حلاوت آن ثمره است و الّا البتّه آن حقیقت منیعه و عین مخصوصه رجوع ننموده.»(حضرت عبدالبهاء، مکاتیب1، ص250- 249)**
10. **«الفرق بینَ المَعاد و الرَّجعَة: المعادُ امرٌ عینی و الرَّجعَةَ امرٌ علمی من حیث الشؤون و الآثار یدلُّ علی الوحدة الحقیقیّة بین الابرار.»(حضرت عبدالبهاء، مائدۀ آسمانی9، ص26) (مضمون: فرق میان مَعاد و رَجعَت این است که مَعاد امری عینی است و رَجعَت امری علمی که از لحاظ شئون و آثار به وحدت حقیقی میان ابرار دلالت دارد.)**
11. **«در خصوص رَجعَت ثانوی حضرت مسیح مرقوم نموده بودید که در میان احبا اختلافست. سبحان اللّه به کرّات و مرّات از قلم عبدالبهاء جاری و به نصّ صریح قاطع صادر که مقصود در نبوّات از ربّ الجنود و مسیح موعود جمال مبارک و حضرت اعلی است و باید عقاید کلّ مرکوز بر این نصّ صریح قاطع باشد؛ امّا نام من عبدالبهاء، ذات من عبدالبهاء، صفت من عبدالبهاء، حقیقت من عبدالبهاء، ستایش من عبدالبهاء.»(حضرت عبدالبهاء، مائدۀ آسمانی9، ص145)**
12. **«جمال مبارک در ایقان بیان این مطلب (مسئلۀ رَجعَت) را مفصّل و مشروح مرقوم فرموده‌اند، بخوانید؛ حقیقت این مسأله (برایتان) واضح و مشهود گردد.»(حضرت عبدالبهاء، مفاوضات مبارک، ص99، بخش33- لج)**
13. **«حضرت مسیح فرمود این (یوحنّای معمّدان) ایلیاست، یعنی این شخص مظهر فیض و کمالات و اخلاق و صفات و فیوضات ایلیاست و یوحنّای معمّدان گفت من ایلیا نیستم. حضرت مسیح نظر به صفات و کمالات و اخلاق و فیوضات هر دو داشتند و یوحنّا نظر به مادّه و شخصیت خویش داشت. مثل این چراغ حاضر، شب پیش بوده و امشب نیز روشن و شب آینده ایضاً لامع. گوییم که چراغ امشب، همان سراج دیشب است و آن چراغ رجوع کرده. مقصد نور است نه روغن و فتیل و شمعدان و این تفاصیل در رسالۀ ایقان مشروح و مفصّل.»(حضرت عبدالبهاء، مفاوضات مبارک، ص101، بخش 33- لج)**
14. **«در انجیل اشاره به رجوع است و آن رجوع صفات است نه ذات تفصیل در رساله ایقان مشروح و ترجمه گردیده و مطبوع شده آن را مطالعه نمایید.»(حضرت عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب3، ص100)**
15. **«از تناسخ سؤال نموده بودی؛ تناسخی که مفهوم خلق است باطل است؛ ولی در انجیل اشاره به رجوع است و آن رجوع صفات است نه ذات. تفصیل در رسالۀ ایقان مشروح و (به انگلیسی) ترجمه گردیده و مطبوع شده آن را مطالعه نمایید.»(منتخبات مکاتیب3، ص100)**
16. **«در کتاب ایوب فصل بیست و نهم آیۀبیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم که آن شخص استدلال به تناسخ کرده است، چقدر منافی حقیقت است و واضح است، چرا؟ می‌فرماید من می‌دانم که ولیّ من زنده‌ است و در ایّام ‌آخر بر زمین خواهد برخاست. این، عبارت‌ از بعث روحانی است؛ زیرا می‌فرماید بعد از آن‌گاه ‌این پوست من تلف شود، بدون جسدم نیز خدا را خواهم دید، می‌فرماید بدون جسد خواهم دید. این، مشاهدۀ روحانی‌است و این بیان را جمال مبارک در رسالۀ ایقان فرموده‌اند که مراد عود و رجوع صفات است و تشبیه می‌فرمایند که‌ این گلی که در این بهار شکفته، چون نظر به ‌لطافت و رائحه و لون کنی بعینه گل پارسال را ماند؛ چنانچه گفته می‌شود بهار آمد و باز گل آمد نه مقصود حقیقت مرکّبۀ آن است.»(منتخبات مکاتیب4، ص185، لوح شماره166)**
17. **«در بهار سال گذشته گل و ریاحین بشکفت و میوه خوشگوار بار آمد. در سال آینده گوییم که آن میوه خوشگوار باز آمد و آن گل و ریاحین و ازهار عود و عروج نمود. از این بیان مقصد آن نیست که اجزاء مرکّبه گل پارسال بعینه بعد از تحلیل دوباره ترکیب یافت و عود و رجوع نمود؛ بلکه مراد اینست که آن لطافت و ملاحت و رائحۀ طیبه و لون بدیع که در گل پارسال بود بعینه در گل امسال مشهود و واضح است. خلاصه مقصود تشابه و تماثل بین این گل و آن گل است و رَجعَتی که در صحائف الهیّه مذکور اینست و این معنی در رسالۀ ایقان به قلم‌اعلی مفصّل و مشروح گشته مراجعت نمایید تا بر حقائق اسرار الهیّه مطلّع گردید.»(حضرت عبدالبهاء، مفاوضات مبارک، ص218، بخش 81- فا)**
18. **«کلام الهی در خصوص رَجعَت حقیقی را می‌توانیم در ایقان بخوانیم، و آن عبارت از رَجعَت صفات روحانیه در بندگان الهی است.»(ترجمه، حضرت عبدالبهاء، مندرج در مقالۀ "مقام و موقف کتاب مستطاب ایقان"، خاضع فناناپذیر و سینا فاضل)**
19. **«حضرت مسیح قرن‌ها قبل، به حال مردم مدینه‌ای که دیدارش را نخواسته و حمایتش را ردّ کرده بودند، گریست. و اکنون در زمان رَجعَتش، دوباره همان حادثه رخ داد. امّا این بار، کسانی که خشم خداوند را برانگیختند، نه مردم یک مدینه، بلکه مردم کلّ جهان بودند.»(مرور معبود، ص28)**
20. **«این اثر وزین(کتاب بیان فارسی)هم‌چنین به نحوی استادانه، معانی بعضی عبارات، مثل بهشت، دوزخ، مرگ، قیامت، رَجعَت، میزان، ساعت، جزا و مانند آن‌ها را، که مکرّراً در کتب ادوار گذشته ظاهر شده، توضیح و تبیین می‌نماید.»(مرور معبود، ص71)**
21. **«حضرت بهاءالله، برای بنی‌اسرائیل، تجسّم «*ربّ الجنودِ*» موعود و «*پدر سرمدی*» است که «*با هزاران هزار مقدّسین*» فرود آمده؛ و برای مسیحیّت، حضرت عیسی است که «*در جلال اَب سماوی*» بازگشته؛ و برای شیعۀ اسلام، رَجعَت حضرت امام حسین؛ و برای سنّی اسلام، نزول روح‌الله (حضرت مسیح) است؛ و برای زرتشتیان، شاه بهرام موعود؛ و برای هندوها، تجسّم دگربارۀ حضرت کریشنا؛ و برای بوداییان، بودای پنجم می‌باشد.»(مرور معبود، ص154)**
22. **«(حضرت بهاءالله در لوح دوّم خطاب به ناپلئون سوّم، امپراطور قدرتمند فرانسه) به وضوح پیش‌بینی می‌کند که مملکتش «*گرفتار اغتشاش*» و آشوب خواهد شد و «*امپراطوریش از دستش*» بیرون خواهد رفت، و «*فتنه و فساد همۀ مردمان سرزمینش را فرا خواهد گرفت*»، مگر آن که به حمایت امر خداوند برخیزد و از فرمان کسی که رَجعَت همان روحُ‌الله موعود است (حضرت مسیح- م) پیروی نماید.»(مرور معبود، ص296)**
23. **«رهبران مذهبیِ مسیحیّتبی‌توجّه به ندای حضرت بهاءالله، به گونۀ حائل و مانعی بین رَجعَت حضرت مسیح در جلال اَبِ سماوی و پیروان و تابعان خود عمل نمودند.»(مرور معبود، ص324)**
24. **«حضرت باب ظهورش همان رَجعَت ایلیای (Elijah) نبیّ بود.»(مرور معبود، ص381)**
25. **«این کتاب (ایقان)معانی عباراتی نمادین، مانند «*رَجعَت*»،را توضیح می‌دهد.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص211- 210)**
26. **«طبق نبوّات کتب مقدّسه یهود ظهور مبارک (حضرت بهاءلله) همان ظهور "پدر سرمدی" و "رب الجنود" است که "با هزاران هزار مقدّسین" ظاهر گشته و همچنین نزد ملّت روح، مجیء ثانی مسیح است که با "جلال اب سماوی" آمده و در نظر شیعۀ اسلام "رَجعَت حسینی" و به اصطلاح اهل سنّت و جماعت نزول "روحُ‌اللّه" و به اعتقاد زرتشتیان ظهور شاه بهرام موعود و نزد هندوها رجوع کریشنا و نزد بودائی‌ها بودای پنجم است.»(معهد اعلی، کتاب مستطاب اقدس، بخش توضیحات، توضیح شماره160)**
27. **«اوائل قرن نوزدهم زمانی بود که در بسیاری از کشورهای جهان پیروان ادیان، ظهور پیامبر موعودی را انتظار می‌کشیدنددر اروپا و آمریکا گروه‌هایی از قبیل هَیکلیون (Templers) و پیروان میلر (Millerites) یقین نمودند که در کتب مقدّسۀ مسیحی شواهد و آثاری یافته‌اند که مؤیّد اعتقاد راسخ آنان در این مورد است که به زودی تاریخ به پایان می‌رسد و رَجعَت حضرت مسیح قریب الوقوع است.»(معهد اعلی، رسالۀ حضرت بهاءالله، صص6-5)**
28. **«فقط چند هفته‏ای قبل از ورود حضرت بهاءاللّه به زندان عکّا، عدّه‏ای از رهبران نهضت هیکلیّون از پروتستانه‌ای آلمان(German Protestant Templer)، از اروپا با کشتی به طرف ارض اقدس حرکت نمودند تا در دامنۀ کوه کرمل مستقرّ شوند و در آنجا از رَجعَت حضرت مسیح که معتقد بودند در شرف وقوع است، استقبال کنند. بر سر در خانه‌ها‌ی کوچک چندی که در ساحل خلیج در طرف مقابل زندان حضرت بهاءاللّه بنا نموده بودند، بر روی سنگ عباراتی مانند "ظهور ربّ نزدیک است" به زبان آلمانی نقش شده بود که تا این زمان نیز باقی و قابل رؤیت است». (معهد اعلی، رسالۀ حضرت بهاءالله، صص55-54)**

**\*\*\***

**بخش دوّم- رَجعَت از منظر محقّقین و مؤلّفین بهایی**

1. **«مقصود از رَجعَتکه در کلمات اولیاء سلام الله علیهم وارد شده است، رَجعَت حقایق و آثار ظهور قبل است در ظهور بدیع و تجلّی روح قدسی در قمیص جدید؛ زیرا که حقیقة‌الحقایق در هر وقت ظهور فرماید و به هر قمیص تجلّی نماید همان حقیقت واحدۀ ازلیّه است و همان جوهر قدسیّۀ الهیّه که در آغاز تجلّی نموده و ظهور فرموده است. تعدّد، مظاهر حقیقت واحده را متعدّد نگرداند و کثرت، مجالی شمس متجلّی را متکثّر ننماید.»(جناب ابوالفضائل گلپایگانی، کتاب فصل الخطاب، ص199)**
2. **«موضوع این کتاب مبارک (قیّوم‌ُالاسماء که به تفسیر سورۀ یوسف و به تفسیر احسنُ‌القِصص معروف است) تفسیر آیات قرآنیه به باطن و بشارت به ظهور موعود و رَجعَت حسینی است و آیات مبارکه در آن بر نهج و لهجۀ قرآن نازل شده و در مقامی از جمال ‌مبارک جلّ جلاله، به بقیّةُاللّه تعبیر فرموده و آرزوی شهادت و فدا در راه حضرتش نموده‌اند.»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، گنجینۀ حدود و احکام، ص273)**
3. **«در فصل اوّل کتاب اعمال رسولان مذکور است که در موقع صعود حضرت مسیح به حواریّون گفته شد "همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد؛ به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید". نظر به این‌گونه بیانات، بسیاری از مسیحیان انتظار می‌کشند که وقتی پسر انسان "سوار بر ابرهای آسمان با قوّت و جلال عظیم"** **بیاید آن‌ها او را به همین هیکل بشری عیسی مسیح که دو هزار سال پیش در کوچه‌های اورشلیم راه می‌رفت و سرانجام خونش ریخته و به صلیب آویخته شد ببینند و متوقّعند بتوانند با انگشتان خود جای میخ‌هایی که به دست‌ها و پاهای او کوبیده شده لمس کنند و دست‌های خود را به زخم نیزه در پهلوی او بکشند. ولی به طور حتم کمی فکر در بارۀ‌ آنچه خود مسیح گفته است، این‌گونه تصوّر را باطل خواهد کرد. یهودیان زمان مسیح نیز چنین تصوّراتی در بارۀ رَجعَت ایلیا داشتند. ولی حضرت مسیح خطای آن‌ها را بیان کرد و توضیح فرمود که نُبُوَّت (پیش‌گویی) انبیای سابق مشعر بر این‌که "ایلیا باید اوّل بیاید" تحقّق یافته است؛ امّا نه آن طور که ایلیای سابق شخصاً و با همان هیکل رَجعَت کرده باشد بلکه در هیکل یوحنّای معمِّدانی "به روح و قوّت الیاس" ظاهر شد و حضرت مسیح فرمود "اگر خواهید قبول کنید این همان الیاس است که باید بیاید هر که گوش شنوا دارد بشنود"\*\*\*\*. بنابراین رَجعَت الیاس به این معنی بود که شخصی دیگر از پدر و مادر دیگر ظاهر شود، ولی با همان روح و قوّت از خداوند الهام گیرد. از این کلمات حضرت مسیح به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که رجوع مسیح نیز به همین قسم در هیکل شخصی دیگر و متولّد از مادر دیگر تحقّق خواهد یافت؛ ولی مانند مسیح روح و قوّت الهی را دارا خواهد بود. (بهاءالله و عصر جدید، صص253- 252)**
4. **«مقصود از این‌که ایلیا از آسمان می‌آید، یعنی چه؟ معنی رَجعَت یعنی چه؟ ایلیائی که در دورۀ ‌مسیح و در دورۀ رسول‌الله و در این ظهور اعظم آمد، که بود؟ تمام این رموز را از آیات متشابهه که در کتب قبل ذکر شده است، در الواح مبارکه ایقان و جواهرالاسرار و سایر الواح مهمه ذکر فرموده‌اند. شما کمتر لوحی است که مطالعه بفرمائید، مگر آنکه سرّی از اسرار راجع به کتب مقدّسۀ قبل در آن واضح و آشکار شده باشد.»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، تقریرات در بارۀ کتاب اقدس، صص31- 30)**
5. **«(در اصفهان) معتمد الدّوله خودش یکمرتبه به منزل امام جمعه برای تشرّف به حضور باب آمد. در آن مجلس اغلب علمای اصفهان حاضر بودند. منوچهرخان از علما در بارۀ‌ اثبات نُبُوَّت خاصّه دلیل خواست هیچکدام جواب کافی ندادند. از حضرت باب درخواست کرد که بیانی بفرمایند. حضرت باب فرمودند جواب کتبی می‌خواهی یا شفاهی؟ عرض کرد جواب کتبی به مراتب بهتر استحضرت باب قلم برداشتند و به فاصلۀ دو ساعت، بیش از پنجاه صفحه نگاشتند و حقانیت اسلام را مبرهن داشتنددر خاتمۀ آن به ظهور قائم موعود و رَجعَت حسینی نیز اشاره فرمودند.»(علاءالدین قدس‌جورابچی، بهاءالله موعود کتاب‌های آسمانی، ص173)**
6. **«میرزا جانى در تاریخ خویش به استناد روایات شیعى ظهور پنج رایت را در روز قیامت تصریح کرده است: ١- رایت یمانى، رایت حضرت‌باب ٢- رایت حسینى، رایت جناب قدّوس ٣- رایت خراسانى، رایت جناب باب الباب ٤- رایت طالقانى، رایت جناب طاهره ٥- رایت سفیانى، رایت ناصر الدّین شاه. ذوق اصحاب حضرت باب در تطبیق روایات مربوط به روز قیامت در خور کمال دقّت است. با این حال باید توجّه داشت که به فرمودۀ حضرت باب در کتاب دلائل سبعه، این قبیل تعبیرات و اشارات " اقتراناتى" است از براى سکون قلب مؤمنین و الاّ به فرمودۀ حضرتشان در همان کتاب جلیل، اعظم دلیل بر اثبات حقانیت مظهر ظهور همان نزول آیات به‌ فطرت است. و نیز باید توجّه داشت که آنچه میرزا جانى نوشته، استنباط شخصى او بوده و اصولاً مراد از "رایت حسینى" در روایات شیعى، رایت جمال ‌اقدس ‌ابهى‌ است که به ‌یک اعتبار، ظهور رَجعَت حسینى است.»(نصرت‌الله محمّد‌حسینی، کتاب "حضرت طاهره"، زیرنویس شماره11)**
7. **«به عقیدۀ طاهره، حضرت باب همان ظهور موعود غائب و مراد از رَجعَت ائمّه، رَجعَت سابقین از مؤمنین است.»(نصرت‌الله محمّد‌حسینی، کتاب "حضرت طاهره"، بخش هشتم)**
8. **«حال نزد اولوالبصیرة و النّهُى (صاحبان بینش و هوش) معلوم است از جهتى به دو طلوع بشارات کبرى بود و از طرفى روز قیامت؛ از سمتى باب فضل و جود بر وجوه من‌فى‌الوجود مفتوح شد و انتظارات عشّاق آن نیر آفاق خاتمه یافت و آثار قرب و وصل باهر شد و از جهتى دیگر یوم رَجعَت معرضین و منکرین و ناکثین عهود و قرون و جمیع اعصار و دهور رسید. پس ظلمت با نور مقاومت خواست و باطل با حقّ معارضت طلبید. تشکیل دو صف شد؛ صفّى از ناقضان عهدشکن، صفّى از عاشقان جان برکف..»(کتاب طراز الهی1، ص...\*\*)**
9. **«همچنان‌که حقیقت هر مظهر الهى بعینه همان حقیقت مظاهر مقدّسه قبل از او است، مؤمنین به وى نیز در واقع و معنى، رَجعَت پیروان ادیان گذشته‌اند. حضرت بهاء‌الله در بیان این نکته تمثیل جمیل ذیل را ارائه مى‌فرمایند: "مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخۀ دیگر آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او مى‌شود. دیگر در این مقام نظر به حدودات شاخه و هیئت آن نیست؛ بلکه نظر به رائحه و عطرى است که در هر ‌دو ظاهر است."\*\*\*\*»(ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، مطالب مهمۀ کتاب ایقان، بخش دوّم)**
10. **«"مَبعوثون ": یعنی مبعوث شدگان. إسمِ مفعول است. فعل نیست و زمان ندارد. می‌تواند هم برای گذشته و هم حال و هم آینده به کار رود. در قیامت همه مبعوث می‌شوند. قیامت مثل بهار است. بهار موجب رشد همه گیاهان و دانه‌ها میشود. ولی گیاهی که تلخ دانه یا تلخ میوه بوده، میوه یا دانه تلخش مشخص می‌شود. میوه و دانه‌اش تلخ است. بعثت این گیاه، منفی است. در نفی است. حضرت محمد برای کافران مثال می‌زنند که حمزه و أبوذر که ایمان آورده‌اند، زنده شده‌اند و زنده هستند. کافران می‌گفتند که تو حمزه و أبوذر و دیگر مومنان را گول زده‌ای و جادو و سِحر کرده ای. "إن هذا إلّا سِحرٌ مُبینٌ " این کاری که کرده‌ای و این اتفاقی که افتاده است جادوی آشکاری است.اگر ترجمۀ این آیه را (هود7) را به صورتی که علمای اسلام تفسیر کرده‌اند بگیریم، یعنی: اگر بگویی به این کافران که شما بعد از مردن، زنده و مبعوث خواهید شد (یعنی این کار در آینده انجام خواهد شد و هنوز هیچ اتفاقی نیفتاده است) جواب کافران باید این باشد که تو دروغ می‌گویی و بلوف می‌زنی. دروغگو هستی، نه این که بگویند سحر و جادو کرده ای. چون هنوز که اتفاقی نیفتاده است و عملا کاری نکرده. ولی اگر همان طور که جمال قدم ترجمه فرموده‌اند ، در نظر بگیریم یعنی: بگویی به این مشرکان که مبعوث شده‌اید بعد از مردن (در گذشته یا در حال، انجام شده است.) آن وقت بقیۀ آیه معنی پیدا می‌کند که مشرکان می‌گویند تو جادو کرده‌ای و چون مطالبِ مربوط به قیامت، مستقل از زمان است هم برای ظهور حضرت محمد و هم حضرت مسیح و هم قائم صادق است.**

**"وَ إن تَعجَب فَعَجَبٌ قَولُهُم: أ ئِذا کُنّا تُراباً؟ أ ئِنّا لَفی خَلقٍ جَدیدٍ؟": (رعد5) این آیه را نیز جمال مبارک ترجمه فرموده‌اند که کافران تعجب می‌کردند و می‌گفتند: آیا ما قبلا خاک بودیم و حالا مبعوث و زنده شده ایم؟ در واقع علت این که کافران با تعجب می‌پرسیدند ما کی مردیم و کی زنده شدیم که خودمان هم خبردار نشدیم، این بود که آن‌ها گر چه مبعوث شدند ولی بعثتشان منفی بود . در نفی و عدم ایمان بود. آن‌ها اصلا زندۀ روحانی نشده بودند .( وگر نه در خودشان این حیات جدید روحانی را حس می‌کردند و این گونه سوالات نمی‌پرسیدند.) خلق جدید، خلق مادۀ جدید نیست خلق صورتِ جدید است. تغییر در خُلق و خو و سلوک است. ترک خرافات است.**

**حضرت ولیّ امرالله می‌فرمایند: " هدف غایی حضرت بهاءالله آن است که افراد جدیدی خلق شوند، یعنی مردمی نیکوکار، مهربان، باهوش و صدیق و شریف که بر مبنای احکام و موازین این امر اعظم که در این مرحلۀ جدید از تکامل عالم انسانی ظاهر شده عمل نمایند. خود را بهایی نامیدن کافی نیست بلکه باید در تمام وجود ما آثار حیات بهایی نمودار باشد.**

**"أ فَعَیینا بِالخَلقِ الأوّلِ؟ بَل هُم فی لَبسٍ مِن خَلقِ الجَدید.": (ق15) این آیه را جمال قدم ترجمه فرموده‌اند. تفسیر علما از این آیه همان خلق جسمانی و خلق عالم خلقت و جهان مادی است. تعبیر جمال قدم عبارت از خلق روحانی است. یعنی آیا ما بعد از دفعۀ اوّلی که با فرستادنِ مظاهر امر، خلق روحانی و ایجاد شریعت و دین جدید کردیم، عاجز شدیم که دیگر نتوانیم این کار را انجام دهیم؟ خلق همیشه ادامه دارد. کسی که عاجز باشد فیض را قطع می‌کند نه خدای توانا و یفعل ما یشاء.»(کتاب راهنمای مطالعۀ ایقان، پریوش طالبی، ص56-55)**

**\*\*\***

**بخش سوّم- رَجعَت در کتاب ایقان از منظر کتاب رمزوراز**

1. **«گرچه در هر دو مذهب (سنّی و شیعه) مهدی باید از خاندان حضرت محمّد باشد، امّا در این مورد سنّت شیعه روشن‌تر است: در این‌جا قائم رَجعَت عینی امام دوازدهم است كه در سال 260 هجری قمری غائب شد. حضرت باب خود را همین قائم خوانـدنـد. ایـن هویتِ آن حضـرت، گـرچـه نسبت به بسیاری از مُدّعیّات دیگرشان كمتر به چشم آمده، امّا از جمله، در فقرۀ زیر تأیید و تصریح می‌گردد: "اآن كس كه قرآن را بر محمّد رسول‌الله نازل نمودبه همان صورت بیان رابر آن كس كه قائم شما و‌هادی شما و مهدی شما است، نازل كرد." (ترجمه)» [«منتخبات آیات از آثار حضرت نقطۀ اولی»(انگلیسی) ص139] (رمزوراز، ص98)**
2. **«یكی از روایـات دالّ بر رَجعَت امام حسین، حدیث معروفی است كه ابن عمر از جعفر صادق، امام ششم، نقل كرده است. اهمّیت این حدیث به این سبب است كه «شاید بلندترین حدیث ثبت شده در ادبیّات روایتی امامیّه می‌باشد.» اما در این حدیث، امام حسین در مقایسه با قائم (یا مهدی) نقش جزیی‌تری را به عهده دارد. در این روایت، هدف رَجعَت امام حسین این است كه انتقام شهادت خود و قتل عام اصحابش را در كربلا بگیرد. امّا روایت دیگری كه ساشدینا (sachedina) آن را وصف می‌كند، نقش مهم‌تری را به امام حسین نسبت می‌دهد: "امام صادق در توضیح فقرۀ قرآنی كه می‌فرماید: "ثمّ رَدَدْنا لكم الكَرَّة علیهم و اَمْدَدْناكم.."(قرآن 6/17) بیان می‌دارند كه مقصود از "رَدَدْنا" رَجعَت امام حسین است كه توسّط هفتاد و دو تن اصحابش كه در صحرای كربلا شهید شدند، همراهی خواهد شد.»(رمزوراز، ص104)**
3. **«در هر واقعه ای، اصول و عملكرد بابی، البتّه با ابتعادِ بسیار از تناسخ، ناظر به تجدید حیات نمادهای گذشته است كه در درام رستاخیزی آینده، انعكاس می‌یابد. همان طور كه امانت اشاره می‌كند: «روایات، زمینـۀ كُلّی را آماده نمود و این درحالی است كه نظریّۀ شیخی دالّ بر معاد غیرمادّی، اجازۀ همسانی نمادین با قهرمانان دیرین را فراهم ساخت.»(رمزوراز، ص105)**
4. **«در دورۀ بغداد، به داعیۀ حضرت بهاءالله دایر بر رَجعَت حسینی، برجستگی چندانی داده نشده و چنین انتظاری مخصوصاً در كتاب ایقان انعكاسی نیافته است. یكی از دلایل این قضیه، همان‌گونه كه مك ایون، به ضرورت استدلال تجربتاً آن را می‌پذیرد، ممكن است این باشد كه «این نظر كه بهاءالله رَجعَت حسینی استتحت مُحاق عقاید وسیع‌تر ظهور موعود (بیان - م) واقع شد.»(رمزوراز، ص105)**

**\*\*\***

**د) خاتَمَ‌النَّبیّین از منظر آثار بهایی به خصوص کتاب ایقان**

**بخش اوّل- حضرت بهاءالله مُرسِل‌الرُّسُل و حضرت محمّد خاتِمُ‌الرُّسُل**

1. **«یا قوم تاللّه الحقّ انّ هذا لَبحرُ الّذی منه ظهرت البحور و الیه یذهَب کلُّها و منه اشرقتِ الشّموس و الیه یرجِع کلُّها و منه اثمرت سدراتُ الامر باثمار الّتی کلّ واحدةٍ منها بُعِثَت علی هیکل نبی و اُرسِلَ الی عالم من عوالم الّتی ما احصاها احدٌ الّا نفسُ اللّه الّتی احاطت الموجودات بحرف من کلمة الّتی خرج من قلمِه الّذی کان محکوماً تحت اِصبَعِه الّذی کان علی الحقّ قویا.»(منتخبات آثار مبارکه، نشر آلمان، فقرۀ51) (مضمون بیان مبارک با توجّه به ترجمۀ انگلیسی آن:‌ای مردم، به خداوند سوگند می‌خورم این (اشاره به نفس مقدّس خودشان)، دریایی است که تمامی دریاها از آن پدیدار گشتند و کُلِّشان هم به او راجع خواهند شد. از او است که همۀ خورشیدها صادر شدند و تمامشان نیز به او باز خواهند گشت. به قدرت او، اشجار ظهورالله ثمر دادند و هر یک به گونۀ هیکل یک رسول، حامل پیام خداوند شدند برای موجودات هر یک از عوالمی که فقط خداوند به علم فراگیرش از تعدادشان آگاه است و این کار را به واسطۀ فقط یک حرف از کلمۀ منزول از قلمش انجام داده است؛ قلمی که تحت سلطۀ انگشت هدایت‌بخشش درحرکت است؛ و انگشتی که خود، تحت حفاظت قدرت پروردگارش است.)**
2. **«یا شیخ تا وقت باقی و سدرۀ مبارکه ما بین بریه بِأعلَی النّداء ناطق، خود را منع منما. تَوَکَّلْ علی اللّه و فوِّضْ أمورَک الیه ثُمَّ احضُرْ فی السّجن الأعظم لِتسمعَ ما لا سمِعتِ الآذان شِبهَهُ و‌تری ما لا رأتِ العیونُ و الأبصار . آیا بعد از این بیان از برای احدی حجّتی باقیست؟ لا و نفس اللّه القائمة علی الأمر . به راستی می‌گویم، امروز کلمۀ مبارکۀ و لکن رسولَ‌الله و خاتَمَ‌النَّبیین بیومَ یقومُ النّاسُ لِرَّبِّ العالمین منتهی شد. اُشکرِ اللّهَ بهذا الفضل العظیم.»(لوح شیخ محمّدتقی نجفی، ص84) [مضمون جملات عربی: به خدا توکّل کن و امورت به دست او بسپار و بعد، در این زندان بزرگ حاضر شو تا بشنوی آنچه را که گوش‌ها شبیهش را نشنیده است و ببینی آنچه را که چشم‌ها (مانندش را) ندیده استنه، قسم به خداوندی که بر امرش قائم استسپاس گوی خداوند را به خاطر این فضل عظیم.]**
3. **«"شكّی نبوده و نیست كه ایّام مظهر حق جلّ جلاله به حق منسوب و در مقامی به ایّام الله مذكور. ولكن این یوم (یوم ظهور جمال قدم) غیر ایّام است. از خَتمیّت خاتَم مقام این یوم ظاهر و مشهود...\* به راستی دور رسالت به انتها رسید، و حال حقیقت ازلیّه ظاهر گشته و عَلَم اقتدار برافراشته و اینك، انوار عظمتِ آشكار ِخود را بر جهان می‌افشاند."[توضیح: بیان مبارك فوق از محلّ (\*) به بعد، ترجمۀ شخصی است.]»(مندرج در رمزوراز، ص241)**
4. **«منه (هذاالاسم= البهاء) بعثنَا الرسلَ من قبلُو نُرسلَنَّ به الرسلَ الی آخِر الذی لا آخِرَ له به قدرةٍ من لدنّا و اِنّا کنّا قادرین.»(قلم اعلی4، سورۀ اسمناالمُرسِل، ص311) [مضمون: از او (نام مبارک بهاء) از قبل، رسولان را مبعوث کردیمو به واسطۀ او، تا پایان زمان، رسولان را به قدرت خود، خواهیم فرستاد، زیرا ما به راستی قادر و تواناییم.]**
5. **«امَّت فرقانخاتَمَ‌النَّبیّین درست نموده، از مُرسِل و مُبعِث آن (حضرت بهاءالله) محتجب مانده‌اند.»(حضرت بهاءالله، مائدۀ7، ص40)**
6. **«یومی از ایّام در ارض طا (طهران) که مقرّ سلطنت ایرانست مشی می‌نمودیم. بغتة (ناگهان) از کلّ جهات حنین مرتفع. بعد از توجّه، نالۀ منابری که در مدن و دیار آن اقلیم است اصغا شد و به این کلمات ذاکر "الهی الهی خاتَم رُسُل و سَیِّد کلّ، رسول‌الله، روح ما سویه فداه، ما را از برای ذکر و ثنای تو ترتیب داده، مقصود(ش) آنکه بر ما ذکر حق و ثنایش و ثنای اولیائش مرتفع گردد و حال معشر جُهلاء بر ما به سبّ و لعن حضرت مقصود مشغولند."»(اشراقات و چند لوح دیگر، ص246)**
7. **«الصّلوة و السّلام علی سَیِّد العالم و مربّی الامم (حضرت محمّد) الّذی به انتهتِ الرّسالةُ و النّبوّة و علی آله و اصحابه دائماً ابداً.»(اشراقات و چند لوح دیگر، ص293) (مضمون: سلام و درود دائمی و همیشگی بر آقای عالم و مربّی امم (حضرت محمّد) که به واسطۀ او رسالت و نُبُوّت به انتها آمد، و نیز بر خاندان و اصحاب او باد.)**
8. **«فَانه (من یُظهِرُهُ‌الله) لو یجعلُ ما علی الأرض نبیاً لَیکونُنَّ انبیاء عند اللّه" (حضرت باب، مندرج در لوح شیخ محمّدتقی نجفی، ص114) [مضمون: پس او (من یُظهِرُهُ‌الله) اگر همۀ اهل زمین را نبیّ قرار دهد، تمام آنان نزد خداوند قطعاً نبیّ خواهند بود.]**
9. **«و اذاً یومَ ظهور من یُظهِرُهُ‌اللّه کلُّ من علی الأرض عندَه سِواءٌ، فمَن یجعَلُه نبیاً کان نبیاً من أوّل الّذی لا أوّلَ له الی آخِر الّذی لا آخِرَ له، لان ذلک ممّا قد جعله اللّه؛ و مَن یجعَلُه ولیاً فذلک ما کان ولیاً فی کلّ العوالم، فان ذلک ممّا قد جعله اللّه؛ لان مشیّةَ اللّه لن یُظهَرَ الَّا بمشیّتِه و ارادةَ اللّه لم یَظهَر الّا بارادتِه و انّهُ لهو القاهرُ المقتدرُ المنیع.»(حضرت باب، مندرج در لوح شیح محمّدتقی نجفی، صص115- 114) (مضمون: و در روز ظهور من یُظهِرُهُ‌الله، تمام اهل زمین نزد او یکسان خواهند بود. و کسی را که او نبیّ قلمداد کند، از آغاز بی‌آغاز تا پایان بی‌پایان نبیّ خواهد بود؛ زیرا این را خداوند مقرّر داشته است؛ و کسی را که او ولیّ قرار دهد، در کُلّ عوالم الهی ولیّ خواهد بود؛ زیرا این را خداوند مقرّر داشته است؛ و چنین است چون مشیّت خداوند هرگز ظاهر نخواهد شد مگر به مشیّت او و خواست خداوند هیچ وقت باهر نگشته است مگر به خواست او، و همانا او به راستی قاهر و قادر و بلندمرتبه است.)**
10. **«به راستی بدان، مظاهر مقدّسه‌ای که در آینده "در سایه‌های ابر" ظاهر خواهند شد، تا آنجا که به رابطۀ آنان با سرچشمۀ الهامشان مربوط می‌شود، در سایۀ جمال قِدَم (حضرت بهاءالله) خواهند بود. امّا در ارتباط با عصری که در آن مبعوث خواهند شد، هر کدام "هر کاری که بخواهند می‌کنند و هر حکمی که بخواهند می‌دهند".»(حضرت عبدالبهاء، مندرج در مرور معبود، ص157) (مضمون بیان مبارک)**
11. **«امیدوارم که این احتفال و نمایش (احتفال و نمایش قرن ذهبی ملکوت‌اللّه) در نهایت اتقان (برپا) گردد، چنان‌که نداء به کلمۀ توحیدِ لا اله الّا اللّه و کلّ الانبیاء از ابتدا تا خاتِم رُسُل، کلّهم علی الحقّ من عند اللّه بلند گردد.»(حضرت عبدالبهاء، فرامین تبلیغی، لوح سوّم)**
12. **«نفوسی که بزرگواریشان از مشرق امکان چون آفتاب واضح و ظاهر، و عزّت مقدّسه‌اشان نزد عموم طوائف ثابت و لائح، با وجود این هر یک به مصائب و شدائد بی‌نهایت مبتلا گشته، مورد تحقیر و تکفیر طوائف و امم شدند(از جمله) سَروَر کُلّ، خاتِم رُسُل را لب و دندان شکستند.»(حضرت عبدالبهاء، مکاتیب5، صص123- 122)**
13. **«از یوم ظهور حضرت رسول تا یومنا هذا (تا امروز) ذکر خیری از آن حضرت در اینجا (سرزمین آمریکا) نبود. کسی جز به توهین ذکری نمی‌کرد. در کنائس و معابد نام آن حضرت بردن ممکن نبود. حال الحمد للّه، به قوّۀ جمال مبارک، در کنائس عظمی، اثبات حقّیت حضرت خاتَم رُسُل و‌‌ها‌دی سُبُل می‌شود و مستمعین ساکت و صامت ابداً نفسی اعتراض ننماید. ملاحظه کنید که قوّه و نفوذ جمال مبارک چه کرده که اثبات حقّیت خاتَم انبیا در کلیساهای عظمی به حضور رؤسا و قسّیس‌ها در نهایت بلاغت و ملاحت می‌شود و همه گوش می‌دهند و لاتِسمع لهم هَمْساً.»(حضرت عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب5، فقرۀ65)**
14. **«او (حضرت باب) که به فرمودۀ حضرت عبدالبهاء "*صبح حقیقت*" و "*مبشّر نیر اعظم ابهی*" بود، که ظهورش از یک سو مشخّص کنندۀ خاتمۀ «*کور رسالت*» و از سویی دیگر آغاز کنندۀ «*کور تحقّق و اکمال*» است؛ با تجلّیات خود، هم تاریکی شام ضَلالت مستولی بر سرزمینش را زدود و هم قُرب طلوع خورشید بی‌مثالی را اعلام نمود که مقدّر است انوارش تمامی عالم انسانی را فراگیرد.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص111)**
15. **«اما خاتَمَ‌النَّبیّین نظر به نصوص مبارکه (دیانت مقدّس بهایی) در بارۀ حضرت رسول (ص) در قرآن نازل شده و نه تنها آن حضرت خاتَمَ‌النَّبیّین بود، بلکه خاتِم‌الرُّسُل هم بودند و این نکته برای آن نفوس ذکر می‌شود که بین نبیّ و رسول فرق قائل هستند. جمال مبارک در آیات مقدّسه به صراحت ذکر کرده‌اند که نُبُوَّت و رسالت به حضرت محمّد (ص) انتها یافت و ختم شد؛ به این معنی که در دورۀ مخصوص شریعت آن حضرت که هزار سال مقدر شده بود، نبی و رسول و صاحب کتاب و شریعت جز آن حضرت موجود نبود و مبعوث نگردید و چون دروۀ هزار سالۀ شریعت آن حضرت خاتمه یافت، مظهر امرالله ظاهر و بِساط جدیدی به ارادۀ الهیّه منبسط گردید، یعنی حضرت ربِّ اعلی جلَّ ذکرُه (متعالی است یاد او) ظاهر شدند و خلق را به ظهورُالله مژده دادند و مقصود از ختم رسالت و نُبُوَّت نظر به تعبیر دیگری که در آیات مبارکه این ظهور اعظم نازل شده، همانا تصریح به عظمت این ظهور عظیم است که از آن به ظهور نُبُوَّت و رسالت تعبیر نگردیده، بلکه به ظهورُالله تعبیر فرموده‌اند و آیۀمبارکۀ قرآن که فرمود "هل ینظرون إلّا أن یأتیَهم الله فی ظلل من الغمام"، به نص مبارک در ایقان، بشارت از این ظهور مبارک اعظم الهی است و در لوحی، به این مضمون بیانی نازل شده که "از خَتمیّت خاتَم، مقام این ظهور معلوم و مشهود"، اشاره به همین مطلب یعنی عظمت مقام این ظهور اعظم است.»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، قاموس ایقان، صص304- 303)**
16. **«برطبق مظهریّت‌شناسی بهایی، دور تحقّق و اكمال با ظهور حضرت باب آغاز گشت و از آنجا كه این دورِ جدیدِ تجلّی، مبتنی بریك قیامت واقع است، لهذا "لِقاءُالله" نیز باید تحقّق یافته باشد. آن كس كه «خَتم» رحیق كتب مقدّسه را می‌گشاید و وعود آن‌ها را محقّق می‌سازد؛ یعنی حضرت "مَنْ یُظهِرُهُ‌الله" مهمتر از "خاتَم" است؛ زیرا كه مأموریّت هیكل قدسی اوّل آماده سازی عالم بوده است برای ظهور هیكل ربوبی دوّم. به همین سبب، حضرت بهاءالله از بحث مطروحه، چنین نتیجه‌گیری می‌كنند: "...و با جمیع این مطالب ثابته و بیانات واضحه، مِن حیثُ لایَشعُر به ذكر ختم تمسّك جسته‌اند و از موجِد خَتم و بَدء در یوم لقای او بالمرّه محتجب مانده‌اند."»(رمزوراز، 195)**
17. **«حضرت بهاءالله، بعدها، فرایند مظهریّت و رستگاری را طوری متبلور و متجلّی می‌سازند كه حضرت محمّد نه تنها "خاتَمَ‌النَّبیّین" باقی می‌مانند، بلكه حائز مرتبۀ ممتاز "خاتِمُ‌الرُسُل" نیز می‌گردند و در ورای آن، حضرت باب نیز به مقام منیع و رفیع "سلطان‌الرُسُل" متشخّص می‌شوند؛ و این درحالی است كه آن حضرت خود، اكنون "مُرسِل‌الرُسُل" می‌باشند.»(رمزوراز، ص241)**

**\*\*\***

**بخش دوّم- خاتَمَ‌النَّبیّین از منظر نصوص بهایی**

1. **«ان یا سمعَ البقاء، اِسمع ما یقولون هؤلاء المشرکون بان اللهَ ختم النبوةَ بحبیبه محمّد رسولِ الله و لن یُبعَثَ من بعده احدٌ و جُعِلَ یداه عن الفضل مغلولا و لن یُظهَر بعدَه هیاکلُ القدس و لن یستشرقَ انوارُ الفضل و انقطع الفیض و ثم القدرة و انتهی العنایة و سُدَّت ابوابُ الجود بعد الذی کانت نسماتُ الجود لم یزل عن رضوان العز مهبوبا. قل غُلَّت ایدیکم و لُعِنتُم بما قلتم، بل احاطت یدُه کل من فی السموات و الارض یَبعَث ما یشاء بقدرته و لایُسئَلُ عمّا شاء و انّهُ کان علی کل شیئ قدیرا.»(مائدۀ آسمانی4، ص291، سورةُالصَّبر) (مضمون:‌ای گوش جاودانه، بشنو آنچه را که این مشرکان می‌گویند، این که خداوند نبوت را به حبیبش محمد، رسول خدا، ختم فرمود و دیگر هرگز بعد از او کسی مبعوث نخواهد شد و دستانش در ارسال فضل بسته شده و هرگز بعداز او هیاکل قدسی ظاهر نخواهند شد و هرگز انوار فضل تابان نخواهد گشت و فیض و قدرت الهی قطع شد و عنایت منتهی گشت و دربه‌ای جود بسته شد؛ بعد از آن که نسیم‌های جود همواره از باغستان عزّت در هبوب بوده است. بگو دست‌های خودتان بسته باد و به آنچه گفتید لعنت شدید؛ دست او بر تمامی آسمانیان و زمینیان محیط است؛ هر که را بخواهد به قدرت خود مبعوث می‌فرماید و از آنچه که می‌خواهد نیز هرگز پرسیده نخواهد شد و همانا او بر هر چیزی توانا است.)**
2. **«باری، همان قسمی که در اوّل لااوّل صدق آخِریت بر آن مربّی غیب و شهود (ذات الهی) می‌آید، همان قسم هم بر مظاهر او صادق می‌آید. و در حینی که اسم اوّلیت صادق است، همان حین اسم آخِریت صادق. و در حینی که بر سریر بَدئیت جالساند، همان حین بر عرش خَتمیت ساکن. و اگر بصر حدید یافت شود، مشاهده می‌نماید که مظهر اوّلیت و آخِریت و ظاهریت و باطنیت و بَدئیت و خَتمیت، این ذوات مقدّسه و ارواح مجرّده و انفس الهیه هستند.»(کتاب ایقان، فقرۀ174)**
3. **«اگر جمیع (مظاهر جامعه) ندای: "انا خاتَمَ‌النَّبیّین" برآرند، آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه؛ زیرا كه جمیع حكم یك ذات و یك نفس و یك روح و یك جسد و یك امر دارند و همه مظهر بَدئیّت و خَتمیّت و اوّلیّت و آخِریّت و ظاهریّت و باطنیّت آن روح‌الارواح حقیقی و ساذج‌السَّواذج ازلیاند.»(کتاب ایقان، ص222)**
4. **«شکّی نبوده و نیست که ایّام مظاهر حقّ جلّ جلاله به حقّ منسوب و در مقامی به ایّام اللّه مذکور؛ ولکن این یوم (یوم ظهور حضرت بهاءالله) غیر ایّام است. از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود.»(حضرت بهاءالله، مندرج در نظم جهانی بهایی، ص101)**
5. **«للّه عباد لن یمنعَهم الاشارات و لا الدّلالات و لا یصّدهم منعُ مانعٍ و لا اعراض معرض و لو یجتمع علیهم الخلائق اجمعین اولئک الّذین ما صدّهم اشاراتُ القبل فى ذکر القیمة و ما منعهم ما نزل فى الفرقان و لکنّه رسول‌الله و خاتَم‌النَّبیّین و خرقوا تلک الحجبات بسلطان القدرة من لدنّا و دخلوا حرم القدس مقرّ ربّهم العلىّ الاعلى بصدق مبین و اعترفوا فى انفسهم بان لا ینقطع النّبوّة من حینئذٍ الی آخر الّذى لا آخر له و کذلک نفخ الرّوح فى صدورهم روح الاطمینان من لدن عزیز جمیل.»(مجموعۀ چهار‌جلدی، آثار قلم‌اعلی4، ص498) [مضمون: برای خداوند بندگانی است که اشارات و دلالات منعشان نکند و منع هیچ مانعی و اعراض هیچ معرضی (از حرکت) بازشان ندارد، حتی اگر تمامی خلق جهان بر آنان هجوم برند. اینان کسانیند که اشارات پیشینیان به قیامت (از ایمان) بازشان نداشت و آنچه نیز که در قرآن نازل شده، یعنی "ولی رسول‌ خدا و خاتم انبیاء" (از ارادت) منعشان نکرد. اینان به قدرتی از نزد ما این حجاب‌ها را دریدند، و با صداقت آشکار، به حرم قدس، جایگاه پروردگار والامقامشان وارد شدند، و در دل و جان اعتراف کردند که نبوت از اکنون تا پایان بی‌پایان قطع نخواهد شد. این گونه (حضرت) روح (مظهر الهی)، از نزد خداوند عزیز و جمیل، روح اطمینان را در قلوبشان دمید.]**
6. **«از خَتمیّت خاتَم (حضرت محمّد)، مقام این یوم ظاهر و مشهود.»(حضرت بهاءالله، مندرج در کتاب "دوربهایی"، ص19)**
7. **«خاتَم انبیاء روح ما سویه فداه در مقام خود شبه و مثل و شریک نداشته اولیاء صلوات اللّه علیهم به کلمۀ او خلق شده‌اند. ایشان بعد از او اعلم و افضل عباد بوده‌اند و در منتهی رتبۀ عبودیّت قائم.»(اشراقات و چند لوح دیگر، ص74)**
8. **«در ظهور خاتم انبیاء و سلطان اصفیاء روح العالمین فداه ملاحظه فرمائید که بعد از اشراق شمس حقیقت از افق حجاز چه مقدار ظلم از اهل ضلال بر آن مظهر عزّ ذى الجلال وارد شده بشانى عباد غافل بودند که اذیت آن حضرت را از اعظم اعمال و سبب وصول به حقّ متعال می‌دانسته‌اند.»(مجموعۀ چهارجلدی، آثار قلم‌اعلی1، فونت نیورومن14، ص30)**
9. **«در ظهور خاتم انبیاء روح ما سویه فداه و امورات بعد آن تفکّر نمایید و پند گیرید و راضی نشوید مجدّد ناحیۀ کذبه و بئر موهومه و جابلقا و جابلصای ظنونیه به میان‌‌اید و ناس بیچاره را گمراه سازد.»(اشراقات و چند لوح دیگر، ص146)**
10. **«در خاتم انبیا تفکّر نما بر آن حضرت وارد شد آنچه که افئده مقرّبین و اکباد مخلصین را گداخت. از برای صاحبان سمع یک آیه‌ کافی بوده و هست: "ما ارسلنا من رسول الّا کانوا به یستهزؤن."»(اشراقات و چند لوح دیگر، ص252)**
11. **«فانظر فی الایقان ثمّ فی کتب اخری لتری و تعلم ما اعترضت به من قبل علی محمّد رسول‌الله و خاتَم النَّبیّین.»(اقتدارات و چند لوح دیگر، ص195) (مضمون: در ایقان و دیگر کتاب‌ها بنگر تا آنچه را که از پیش بر محمّد رسول خدا و خاتَم انبیاء اعتراض کردی ببینی.)**
12. **«فلسطین شرف جمیع اقالیم گشت، زیرا جمیع مظاهر مقدّسۀ الهیّه از یوم حضرت ابراهیم تا ظهور خاتَمَ‌النَّبیّین یا در این اقلیم متوطّن یا مهاجر و مسافر بودند.»(حضرت عبدالبهاء، فرامین تبلیغی، لوح اوّل)**
13. **«شمس سماء تفرید و شمع شبستان توحید، خلاصة‌المُرسَلین، خاتَمَ‌النَّبیّین صلّی‌اللّهُ علیه و سلّم در مقام معرفت آن ذات احدیت به نغمه "ما عرفناك حقّ معرفتك" در فضای ملك و ملكوت تغنّی نموده‌اند و به رنّۀ "ربّ زدنی فیك تحیّراً" بر اغصان شجره وجود ترنّی فرموده‌اند.»(حضرت عبدالبهاء، مکاتیب2، ص28)**
14. **«ملاحظه فرما که به چه استناد فتوی بر خون حضرت اعلی روحی له الفدا دادند. ملّا محمّد ممقانی گفت‌ ایها النّاس خدا در قرآن می‌فرماید ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتّقین یعنی هدایت عالمیان است وبه نصّ صریح می‌فرماید و لکنّه رسولَ‌‌الله وخاتَمَ‌النَّبیّین. ما چنین نصّ صریح را چگونه سبب ضَلالت دانیم با وجود این‌که عین هدایت است. این شخص که گوید اولاد رسولم بنیان رسول رابر انداخت پس بعضی از احکامی که در بیان منصوص است و (بعداً) به کتاب اقدس نسخ شده است، یک یک را شمرد بعد گفت که علامت سیادت را از سر مبارک حضرت بر داشتند و به کمال بغضا آن فتوی را بی‌‌محابا داد.»(حضرت عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب4، ص146)**
15. **«ملّا محمّد ممقانی و سایر مجتهدین حسبُنا کتابُ الله (کتاب الهی ما را کافی است) می‌دانستند و از مبیّن کتاب حضرت اعلی روحی له الفداء خویش را مستغنی می‌شمردند؛ لهذا به آیۀمبارکۀ و لکنّه رسولَ‌الله وخاتَمَ‌النَّبیّین تشبّث و تمسّک جسته، فتوی بر قتل حضرت اعلی دادند.»(منتخبات مکاتیب4، ص266)**
16. **«ای ربّ (صنادید القوم و ائمّة الضّلال) ادَّعوا الایمان به مظاهر امرک و اعترضوا علی جمالک المبین و ادَّعوا معرفةَ الکتاب و قوّتَ الاستنباط و الاجتهاد ثمّ استفتحوا فی الافتاء بقتل جمالک الاعلی و تشبّثوا بایة من کتابک و صلبوا جمالک و فوّقوا الیه سهام الرّصاص و قالوا هذا ادّعی النّبوّة و خالف صریح نصوص القرآن ما کان محمّد ابا احدٍ من رجالکم ولکنّه رسولُ‌الله و خاتَمُ‌النَّبیّین.‌ای ربّ تمسّکوا بمفاهیمهم من الکتاب و افتوا بقتل من خضع له الالواح و الصّحائف و فصل الخطاب.»(منتخبات مکاتیب6، فقرۀ485) [مضمون: این پروردگار (رؤسای قوم و پیشوایان گمراهی) ادّعای ایمان به مظاهر امرت کردند و بعد به جمال مبینت اعتراض نمودند و مدَّعی معرفت کتاب و قوّت استنباط و اجتهاد شدند و بعد در فتوا برای قتل جمال اعلایت باب جدید بگشودند و به آیه‌ای از کتابت متوسّل گشتند و جمالت را به صلیب کشیدند و نیزه‌های گلوله بر او باریدند و گفتند این ادّعای نُبُوَّت کرده و با نصوص صریح قرآن که می‌گوید محمد پدر هیچ یک از شما نیست، بلکه رسولُ‌الله و خاتَم انبیاء است، مخالفت نموده.‌ای پروردگار من، به ادراکات خود از کتاب متمسّک شدند و به قتل کسی فتوا دادند که لوح‌ها و صحیفه‌ها و فصل خطاب در مقابلش سر تسلیم و خضوع فرود آوردند.]**
17. **«این موضوع را نیز باید به خاطر داشت که هر چند این ظهور (ظهور حضرت بهاءالله) دارای قوّه‌ای عظیم و جامعیّت و عمومیتی نامحدود است معذلک به هیچ‌ وجه داعیۀ آن ندارد که ظهور مشیّت و اراده الهیّه به او ختم گشته و این نظر را اکیداً ردّ می‌نماید. داشتن چنین عقیده‌ای نسبت به این ظهور به منزلۀ نقض غرض و مباین روح این امر است و بالضّروره با اسّ اساس معتقدات بهایی مغایرت دارد. چه اساس این معتقدات آن است که حقایق ادیان مطلق نبوده بل نسبی است و ادیان و ظهورات الهیّه مرتّبا مستمرّاً در عالم ظاهر شده و همواره رو به ترقّی و تکامل می‌باشند و هیچیک جنبه خاتَمیَّت نداشته و بر حسب تصادف و اتّفاق ظاهر نمی‌گردند. فی الحقیقه همان طور که اهل بهاء داعیۀ پیروان مذاهب سالفه را دائر به خاتَمیَّت شارع خویش مؤکّداً و صریحاً ردّ می‌نمایند به همان نحو نیز اعتقاد به خاتَمیَّت ظهوری را که خود نیز بدان منتسبند مردود می‌شمارند. در نظر اهل بهاء این طرز فکر و ادراک که "جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته، دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمی‌شود و از بحر قِدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربانی هیکلی مشهود نیاید"، به منزلۀ انحرافی شدید و مذموم نسبت به یکی از مبادی مقدّسه و اساسیۀ این امر (دیانت بهایی) به شمار می‌رود.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، دور بهایی، صص35- 34)**
18. **«این کتاب (ایقان)معانی عباراتی نمادین، مانند«*خاتَمَ‌النَّبیّین*»،را توضیح می‌دهد.»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص210)**
19. **«رأی و نظر دادگاه استان در ببا (واقع در استان بنی‌سوئف (Bani Suef)، از مصر علیا)، که در 10 می‌‌1925 صادر شد، و بعد از آن بلندپایه‌ترین علمای دینی مقیم قاهره هم بر آن صحّه نهاده، حکم نهاییش خواندند: "اگر هر یک از آنان (شوهران) توبه کند و به حضرت محمّد ایمان آورد و به هر شکلی اعتراف نماید که محمّدرسولُ‌الله استو از جانب خدا آمدهو به دین مُبین اسلام باز گرددو شهادت دهد کهمحمّدخاتَمَ‌النَّبیّین والمُرسَلین است، و هیچ دینی جای‌گزین دین او نخواهد شد و هیچ قانونی قانون او را نسخ نخواهد کرد و اعتراف کند که قرآن آخرین کتاب خداوند و آخرین تجلّی او بر انبیاء و مُرسَلینش استپذیرفته خواهد شد و مجاز خواهد بود روابط زناشویی خود را تجدید نماید..."»(حضرت ‌ولیِّ‌امرالله، مرور معبود، ص492)**
20. **«حضرت بهاءالله مسئلۀ خاتَمیَّت را چه در مورد ادیان گذشته و چه در مورد ظهور خود رد فرموده‌اند. در مورد اهل فرقان در کتاب مستطاب ایقان می‌فرمایند: "به ذکر" خاتَمُ‌النَّبیّین" محتجب شده، از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده‌اند". سپس می‌فرمایند: "و به این مطلب، جمیع اهل ارض در این ظهور ممتحن شده‌اند؛ چنانچه اکثری به همین قول تمسّک جسته از صاحب قول مُعرض شده‌اند."»(کتاب اقدس، ص227، توضیحات، شمارۀ180)**

**\*\*\***

**بخش سوّم- خاتَمَ‌النَّبیّین در آثار محقّقین و مؤلّفین بهایی**

1. **«مسلمین نظر به لقب خاتَمَ‌النَّبیّین که در قرآن سورۀ احزاب از لسان وحی به حضرت رسول‌الله عنایت شده است، از ایمان به ظهور مبارک حضرت ربِّ اعلی و جمال اقدس ابهی جل جلالهما محتجب شده‌اند و می‌گویند چون خاتَمَ‌النَّبیّین به معنی آن است که بعد از حضرت رسول (ص) دیگر نبی و رسولی نخواهد آمد و شریعت جدید و دین تازه‌ای بعد از دین اسلام از طرف خداوند در عالم تشریع نخواهد شد و همین دین و آیین با فروع مخصوص و احکام خاصّه الی‌الابد و تا قیام قیامت باقی و برقرار خواهد بود؛ لهذا ما نمی‌توانیم این ظهور را که با شرع جدید و دین تازه که غیر از دین و احکام اسلامی است، ظاهر شده قبول کنیم و موعود اسلام که به ظهورش بشارت داده شده وقتی ظاهر شود همین دین و همین احکام و همین دستورات اسلامیه را در جمیع دنیا منتشر خواهد فرمود و همین قرآن را که بر حضرت رسول نازل شده است ترویج خوهد کرد و به قدر سر مویی از این دین و شریعت تجاوز نخواهد فرمود و در این خصوص به گفتۀ پیشوایان دینی خود اعتقادی محکم دارند و حدیثی چند نیز روایت کرده و می‌کنند که حضرت رسول (ص) فرمودند "لا کتابَ بعد کتابی هذا و لاشریعةَ بعد شریعتی الی یوم القیامة" و نیز فرمودند "حلالُ‌محمّدٍ حلالٌ الی یوم القیامة و حرامُه حرامٌ الی یوم القیامة" و نیز خطاب به حضرت امیر فرمودند "یا علی انت منّی بمنزلة‌هارون من موسی، الّا انّهُ لا نبیَّ بعدی". از این قبیل احادیث روایت کرده‌اند و خاتَمَ‌النَّبیّین را هم دلیل بر قطع فیض الهی و انفصام رشتۀ وحی ربانی الی‌الابد دانسته‌اند و به استناد این مسئله از عرفان مظهر امرالله و اطاعت حضرت موعود محتجب مانده اند.»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، قاموس ایقان، صص262- 261)**
2. **«حضرت رسول به دیدن زید رفتند و او در خانه نبود و زینب به ساییدن مشک ناب مشغول بود و پیغمبر از دیدن او فرمود "تبارک الله احسنُ الخالقین" و مراجعت فرمود و در دل خود می‌گفت که اگر زید او را طلاق بدهد من او را خواهم گرفت؛ ولی این نکته را مخفی می‌داشت و خداوند او را عتاب فرمود که چرا آنچه را خواهی آشکارا نمی‌گویی و خداوند راز تو را آشکار خواهد ساخت "و تُخفی ما فی نفسِک و اللهُ مُبدیه" و سپس زید که این داستان را شنید زینب را طلاق گفت و پیغمبر بر حسب ظاهر هرچه او را وادار کرد که زنش را طلاق نگوید، زید راضی نشد؛ ولی پیغبمر آنچه را به زبان می‌فرمود در دل خلاف آن را داشت و خداوند هم نظر به همین مسئله او را عتاب کرد و فرمود وقتی که زید زنش را طلاق گفت ما زینب را به نکاح تو در آوردیم و "زوَّجناکَها"، یعنی زینب را به حبالۀ نکاح تو در آوردیم تا مردمان یقین کنند که می‌توانند زن پسر خواندۀ خود را پس از طلاق بگیرند و با او ازدواج کنند. البته در تفاسیر دیگر مانند تفسیر ابوالفتوح رازی و کشّاف زمخشری و امثال آن، مانند تفسیر کبیر فخرالدین رازی این داستان را با حواشی بسیار و روایات متعدده نقل کرده اند.»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، قاموس ایقان، صص271- 270)**
3. **«ملاحظه می‌فرمایید که به هیچ وجه در نطر شیخ صدوق خاتَمَ‌النَّبیّین به معنی کسی که بعد از شریعت او، دینی جدید و کتابی جدید نباید بیاید نیست. امّا پیشوایان مذهب جعفری این فرمایش صدوق را قبول نمی‌کنند و با آنکه شیخ صدوق از علمای بزگوار دورۀ غیبت کبری و مدافع شدید مذهب جعفری است و همه در همه جا گفتارش را قبول می‌کنند و به این مقام که می‌رسد راه اعتراض و عناد می‌گیرند. به هر حال، حقیقت این است، خواه قبول کنند یا نکنند "خود دانند".»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، قاموس ایقان، ص282)**
4. **«ملاحظه بفرمایید که حضرت امیر علیه السّلام در این بیان مبارک (حدیثی که ابن شهر آشوب علیه الرحمه در کتاب معروف خود به نام "مناقب" نقل کرده وعلامۀ مجلسی هم در مجلد نهم بحارالانوار آن را ذکر فرموده است) چگونه معنی خاتَمَ‌النَّبیّین را ذکر فرموده است و ملاحظه می‌فرمایید که به هیچ وجه نظر به این معنی که حضرت امیر (ع) فرموده‌اند، نمی‌توان معنی خاتَمَ‌النَّبیّین را مطابق اقوال علمای اسلام دانست که می‌گویند "خاتَمَ‌النَّبیّین یعنی کسی که بعد از او رسول جدید و کتاب جدید و شرع جدید نخواهد آمد."»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، قاموس ایقان، ص284)**
5. **«علمای اسلام اعم از سنّی و شیعه در بارۀ مفهوم و معنی خاتَمَ‌النَّبیّین با هم اختلاف عقیده داشتند؛ یعنی محقّقین، خاتَمَ‌النَّبیّین را به شرحی که نوشته شد، دارای معنی خاصّی دانند و آن را به این مفهوم که دلالت بر ختم و انقطاع رشته و سلسلۀ رسالت نماید، نمی‌دانستند و در مقابل آنان، جمعی هم گفتند که خاتَمَ‌النَّبیّین یعنی کسی که بعد از او رسول و پیغمبری نباشد. به هر حال، چون در مفهوم و بیان معنی خاتَمَ‌النَّبیّین در بین علمای اسلام اختلاف نظر موجود است، استدلالات فرقۀ قائل به قطع و ختم رشتۀ سلسلۀ نُبُوَّت به کلمۀ خاتَمَ‌النَّبیّین از درجۀ اعتبار ساقط است؛ زیرا جمعی در مقابل آنان ایستاده‌اند و معنی خاتَمَ‌النَّبیّین را به نحو دیگر بیان می‌کنند و این مطلب در نهایت صراحت است.»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، قاموس ایقان، ص288)**
6. **«علامۀ بزرگوار ابوالبقاء در کتاب مفید و معروف خود به نام "کُلّیّات" در ذیل کلمۀ ختم می‌فرماید: "خداوند در قرآن فرموده "ما کان محمّد ابا احد من رجالکم ولکن رسول‌الله و خاتَمَ‌النَّبیّین". خاتم آخر قوم است و این که خداوند فرموده خاتَمَ‌النَّبیّین، چون نبی اعم از رسول است، بنا بر این ختم نبیین مستلزم ختم رسل نیز هست؛ زیرا نبی اعمّ است و رسول اخصّ و نفی اعمّ مستلزم نفی اخصّ است؛ یعنی حضرت رسول چون خاتم انبیاء بود، خاتم رسولان هم خواهد بود، زیرا نُبُوَّت که اعم است رسالت را هم در بر دارد و کلمۀ لکن که مفید استدراک است دلیل بر آن است که علت ختم رسالت همان علت ختم نُبُوَّت است که عبارت از آن است که رسول‌الله (ص) پدر هیچ یک از رجال شما نیست و چون به این علت خاتَمَ‌النَّبیّین بود به همین علت خاتم رسل نیز هست و بعد می‌فرماید "والاَحسَنُ انّهُ من الکتم..."، یعنی بهترین معانی خاتَمَ‌النَّبیّین در نظر ما آن است که بگوییم حضرت رسول‌الله شمس نُبُوَّت و آفتاب تابان رسالت بود و سایر نبیین با آن که از نور او استفاده کرده‌اند در مقابل تابش و درخشش انوار نُبُوَّت و رسالتش تاب ظهور و بروز نداشتند و مکتوم و مستور شدند، همچنان‌که ستارگان از آفتاب کسب نور می‌کنند و هنگامی که خورشید درخشان طالع می‌شود همۀ ستارگان در پرتو آفتاب پنهان و مکتوم و مستور می‌مانند و خاتَمَ‌النَّبیّین یعنی پیغمبری که به ظهور نور رسالت او جمیع ستارگان درخشان آسمان نُبُوَّت و رسالت که قبل از او ظاهر شده بودند مکتوم و مستور می‌مانند چه نورانیت و درخشندگی رسول‌الله مجال درخشندگی و ظهور به سایر انبیا و رسل نمی‌دهد و ختم را به معنی کتم گفته که به معنی ستر و خفا است و این تعبیر بسیار زیبا و مورد قبول است.»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، قاموس ایقان، صص290- 289)**
7. **«همۀ مظاهر مقدّسه در دورۀ خود خاتَمَ‌النَّبیّین بودند و اول النبیین بودند، همه مظهر یک حقیقت بودند و از نقطه نظر وحدت شمس حقیقت، همۀ آن‌ها که مجالی آن حقیقت واحده بودند، واحد بودند، همه اوّل بودند، همه آخر بودند، همه خاتَمَ‌النَّبیّین بودند و طالب منصف، چون به بیان مبارک در ایقان مراجعه کند این حقیقت را به صراحت درک خواهد کرد، زیرا قلم مبارک حضرت سبحان به افصح بیان این مطلب مشکل را بسیار آسان شرح فرموده است.»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، قاموس ایقان، ص302)**
8. **«کلمۀ خاتَمُ‌النَّبیین که در قرآن مجید سورۀ احزاب (آیۀ40) از القاب رسولُ‌الله حضرت محمّد بن عبدالله، صاست، به معنی آن نیست که بعد از آن حضرت رسولی مبعوث و بعد از قرآن مجید کتابی جدید نازل نخواهد شد؛ بلکه مقصود این است که بعد از حضرت محمّد بن عبدالله پیغمبر اسلام، به جانشینان و اوصیای آن حضرت لقب نبیّ اطلاق نمی‌شود و استعمال کلمۀ نبیّ بر اوصیای آن حضرت ختم شد و قبل از آن حضرت به اوصیای پیغمبران قبل و رسولان الهی نبیّ می‌گفتند، فی‌المثل حضرت موسی رسول بود و یوشع، نبیّ و هرگز کلمۀ رسول به آن معنی که به موسی ع اطلاق می‌شد به حضرت یوشع اطلاق نمی‌شد و کذلک حضرت عیسی ع رسول بودند و شمعون صفا نبیّ بود و بر همین قیاس سایرین؛ ولی چون حضرت رسولُ‌الله محمّد بن عبدالله ص، افضل از رسولان قبل بودند اوصیای آن حضرت هم افضل از اوصیای قبل بودند و برای اثبات افضلیت اوصیای پیغمبر اسلام، به آن نفوس مقدّسه، دیگر نبیّ گفته نمی‌شود و استعمال کملۀ نبیّ بعد از بعثت رسول اسلام بر اوصیای آن حضرت ختم شد. لهذا نمی‌گوییم علی نبیُّ‌الله و حسین نبیُّ‌الله، بلکه در بارۀ این نفوس مقدّسه کلمۀ وصیّ و ولیّ اطلاق می‌کنیم و می‌گوییم علی ولیُّ‌الله و حسین وصیّ رسولُ‌اللهشیخ صدوق علیه ‌الرَّحمه این بیان رادر کتاب "اکمال الدّین و اتمام النّعمة" (جلد اوّل، ص105) صریحاً واضحاً بیان فرموده است..»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، اقداح‌الفلاح1، صص470- 463)**
9. **«گفتار آنان که می‌گویند معنی خاتَمُ‌النَّبیین قطع شدن رشتۀ رسالت و ختم نزول کتاب آسمانی است مورد قبول نیست. ظهور حضرت بهاءالله و اقدام به تشریع شریعت بهایی باذن الله، دلیلی قاطع است که مدعیان که به کلمۀ خاتَمُ‌النَّبیین متشبث می‌شوند، معنی خاتم را نفهمیده‌اند؛ زیرا اگر معنی خاتَمُ‌النَّبیین آن باشد که بعد از رسولُ‌الله صاحب شر یعت و کتاب و شارع جدید مستقلی نخواهد آمد، هرگز خداوند به حضرت بهاءالله چنین دینی کامل که کافل سعادت بشری در دنیا و آخرت است عطا نمی‌کرد و او را مأمور به ابلاغ و نشر آن نمی‌فرمود و جمیع لوازم خاصّه و صفات مخصوصۀ دینُ‌الله را به دین و شریعت او نمی‌داددین بهایی دارای علائم حقانیّت و جامع جمیع صفات حتمیۀ دین کامل است و البته چنین دینی جز از طرف خدا نخواهد بود. در قرآن مجید می‌فرماید لایأتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه، یعنی ادیان قبل از قرآن و اسلام همه بر حق بودند و آنچه هم که از خلف یعنی بعد از قرآن و اسلام خواهد آمد حق است، زیرا دین باطل نه قبل از قرآن بوده و نه بعد از آن خواهد بود و این آیۀ مبارکه در سورۀ مبارکۀ فُصِّلت قرآن مجید (آیۀ42) است و بنا بر این خداوند این دین مبین را به وسیلۀ وحی به بهاءالله عطا فرمود و حضرتش را مأمور فرمود تا آن را به خلق عالم ابلاغ فرماید. همۀ این‌ها دلیل است که معنی خاتَمُ‌النَّبیین آن نیست که ارباب اوهام تقلیدیه می‌گویند، بلکه معنی خاتَمُ‌النَّبیین نظر به عقاید شیعه همان است که شیخ صدوق اعلی الله مقامه در "اکمال الدین" بیان فرموده (است)آنچه ذکر شد برای این بود که قائلین به قطع رشتۀ رسالت و قطع فیض مستمر الهی بدانند که علمای اعلام و بزرگان و پیشوایان دین مبین اسلام برای خاتَمُ‌النَّبیین معنی دیگر ذکر فرموده‌اند و البته قبول نظریۀ علمای اعلام مانند صدوق هزاران درجه بر نظریۀ وهمیۀ ارباب تقالید ترجیح دارد.»(عبدالحمید اشراق‌خاوری، اقداح‌الفلاح2، صص142- 139)**
10. **«قبل از آنکه فصل بعد را مطالعه نمایید، مفید است که با پاسخ‌گویی به پرسش‌ھای ذیل، دانش خود را در بارۀ"عقیده خاتَمیّت"مورد آزمون قرار دھید:**

* **آیا شما قطعاً ایمان دارید که اسلام آخرین دین الھی است؟ اگر چنین است، چگونه و از چه طریق**

**به این ایمان و یقین رسیده اید؟**

* **آیا شما ھرگز در بارۀ معنی عنوان"خاتم انبیاء" تحقیق و پژوھش کرده اید؟**
* **آیا این عنوان برای شما چه معنی دارد؟ و چگونه شما آن را به این اعتقاد که حضرت محمّد آخرین**

**پیامبر است ارتباط می‌دھید؟**

* **آیا ھرگز از کسی پرسیده اید که چه ارتباطی بین کلمات"خاتَم"و"آخِرین"وجود دارد؟**
* **آیا فرق بین این دو کلمۀ عربی را می‌دانید:"خاتم"( مُھر ( و"خاتم"(پایان دھنده)؟**
* **آیا ھرگز فکر کرده اید که چرا مقام حضرت محمّد با کلمۀ"خاتَم"توصیف شده نه با کلمۀ"خاتِم"؟**
* **آیا ھرگز آیۀدیگری از قرآن دیده اید که رسول اکرم را آخرین پیامبر اعلام دارد؟**
* **آیا ھرگز شنیده اید کسی در بارۀ صحّت این عقیده که رسول اکرم آخرین پیامبر خدا است، ابراز**

**شکّ نماید؟**

* **آیا ھرگز آیاتی از قرآن دیده اید که به ظھور پیامبران جدیدی از جانب خدا، اشاره کنند؟**

**پرسیدن و اندیشیدن دربارۀ سئوالات فوق بینش شما را در بارۀ این عقیده افزایش می‌دھد و شما را برای این مبحث آماده می‌سازد. برای بھره گرفتن از این کتاب (محمّد، خاتَم انبیاء) باید بی‌طرف باشید، یعنی عقاید اجدادی خود را موقّتاً کنار بگذارید. مانند یک قاضی بی‌طرف یا عضو ھیئت منصفه، بدون گرایش‌ھای قبلی، دلائل و شواھد این کتاب را بررسی کنید.»(دکتر محمّد ابراهیم خان،"محمّد: خاتم انبیاء"، ص16)**

1. **«عقیده خاتَمیّت فقط بر پایۀ یکی از آیات قرآن استوار است. بھتر است ابتدا آن آیه را زیارت کنیم و بعد در فصل ھای آینده با توجّه به بسیاری از آیات مربوطه دیگر، آن را مورد بررسی قرار دھیم. مَّا كَان محمّد أَبا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ للهِّ وَخاتَمُ‌النَّبیین.(سورۀ احزاب، آیۀ40) (محمّد پدر ھیچ یك از مردان شما نیست، او رسول خدا و"خاتَمَ‌النَّبیین"است. مسلمانان فارسی زبان"خاتَمَ‌النَّبیین"را به سه صورت ترجمه کرده‌اند. این گروه از مترجمین از ترجمۀ واژۀ"خاتم"امتناع ورزیده، ھمان واژۀ عربی را در ترجمه به کار برده‌اند:**

**مترجم ترجمه**

**عبدالمجید آیتی خاتم پیامبران**

**مھدی الھی قمشه‌ای خاتم انبیاء**

**محمّد مھدی فولادوند خاتم پیمبران**

**بھاءالدّین خرّمشاھی خاتم پیمبران**

**این دو مترجم،"خاتم"را به این صورت ترجمه کرده‌اند:**

**مترجم ترجمه**

**کاظم پورجوادی آخرین پیامبر**

**ابوالقاسم پاینده سرآمد پیغمبران**

**این مترجم قرآن را به دو زبان ترجمه کرده به این صورت:**

**مترجم ترجمه**

**طاھره صفّارزاده:**

**در ترجمه فارسی (خا تَم)**

**در ترجمه انگلیسی ) آخرین نفر از گروه پیامبران) The last of the group of Messengers**

**چرا اکثر مترجمین فارسی زبان از ترجمه واژه"خاتم"امتناع ورزیده‌اند؟ چرا ھیچ کدام از آنھا ترجمۀ فارسی خاتم را که"مهر"است به کار نبرده‌اند؟ ما در فارسی واژه"خاتم"را فقط در اصطلاح"خاتم‌کاری"به کار می‌بریم."خاتم" عربی است. لازم است ایرانیان واژه برابر آن را در فارسی ببینند. چرا دو مترجم دیگر معانی غیر معمول و غیر صحیح در مورد"خاتم"به کار برده‌اند؟ آیا آنھا زبان عربی را از استادان زبان عرب بھتر می‌دانند؟ یکی از مترجمین قرآن به انگلیسی)مجید فخری( که ترجمه او از دانشگاه الازھر نیز تأیید شده (گرفته)، معنی"مهر" (را) در برابر"خاتم"به کار برده. چرا مترجمین فارسی زبان ھیچکدام کلمه"مهر"را به کار نبرده‌اند؟ آیا آنھا قصد دارند معنی اصلی آن را از ایرانیان پنھان دارند؟ علمای مسلمان معتقدند که واژه خاتم افتخار مخصوصی به رسول اکرم اعطا می‌کند که ھیچیک از پیامبران دیگر در آن شریک نیستند. ھمان‌گونه که یھودیان معتقدند که دین آنھا تنھا دین بر حقّ است و مسیحیان حضرت مسیح را تنھا ناجی می‌دانند، مسلمانان نیز معتقدند که عنوان"خاتم انبیاء"رسول اکرم را آخرین پیامبر خدا معرفی می‌کند. آیا این اعتقاد با تعالیم قرآن ھم آھنگی و ھم خوانی دارد؟ کمتر کسی از مؤمنین حاضر می‌شود مکث نموده در بارۀ مفاھیم عمیق این اصل تأمّل و تفکّر نماید. مسلمین صرفاً آن را قبول می‌نمایند و در باره‌اش فکر نمی‌کنند. اگر این موضوع را با دقت بررسی می‌نمودند، به این راحتی آن را نمی‌پذیرفتند. بنابراین بھتر است به بحث مطلبی پردازیم که اکثر مؤمنین در انجامش قصور می‌کنند. بھتر است این آموزه را با دقّت زیاد مورد مطالعه قرار دھیم تا دریابیم که واقعاً چه معنایی دارد و بعضی از مفاھیم و پی آمدھای گستردۀ آن چیست. عقیده خاتَمیّت بدین مفھوم است که: خداوند با ارسال پیامبرانی چند برای مدّت زمانی مشخّص به مکالمه با نوع بشر ادامه داد. آخرین این پیامبران رسول اکرم بود که در قرن ھفتم میلادی ظاھر شد. دوران رسالت آن پیامبر که ٢٣ سال طول کشید نشانۀ اوج تاریخ روحانی بشر است؛ زیرا در طول آن سالھا خداوند ھر چه را لازم بود به نوع بشر ابلاغ کرد؛ ھرگونه ھدایتی که بشر برای یک زندگی سرشار از آرامش و رفاه در طی حدّاقلّ سه یا چھار میلیارد سال بعد نیاز داشت از طرف خداوند نازل گردید، سه یا چھار میلیارد سالی که عمر تقریبی خورشید را تخمین زده‌اند! قرآن بیان کامل و نھایی علم الھی برای بشر تا ابد می‌باشد. ھرگز کتاب آسمانی دیگری برای نوع بشر فرستاده نخواھد شد. ھنگامی که زندگی رسول اکرم در سال ٦٣٢ میلادی به پایان رسید، صحبت خداوند با بشر به پایان رسید و راه ارتباط بین خالق و مخلوق برای ھمیشه بسته شد.»(دکتر محمّد ابراهیم خان،"محمّد: خاتم انبیاء"، صص19- 17)**

1. **«مھم‌ترین سنّت بین خدا و بشر چیست؟ آیا می‌توان"سنّتی"، قاعده‌ای یا رسمی مھمتر از مکالمه بین کسانی که یکدیگر را دوست دارند تصوّر نمود؟ چرا باید خداوند ناگھان این مهم‌ترین سنّت آسمانی را لغو کند؟ پیامبران را می‌توان به یک دستگاه گیرنده یعنی تلفن یا رادیو تشبیه نمود و خداوند را به فرستندۀ پیام. چرا پروردگار ما ناگاه صحبت کردن با ما را متوقف سازد؟ چرا طریق مراوده را با کسانی که دوست دارد ترک نماید؟ چرا ناگھان از افاضۀ علم نامحدود خود باز ایستد؟ آیا خداوند دیگر ھرگز پیامی برای بشر نخواھد فرستاد؟ آیا او نمی‌خواھد که علم تازه‌ای به ما بیاموزد و به ما یادآور شود که در صلح و آشتی زندگی کنیم؟ آیا پروردگار ما دیگر سخنی برای گفتن ندارد؟ وَلَوْ اِنَّما فِی الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ للهَّ...(سورۀ لقمان، آیۀ27) (و اگر آنچه درخت در زمین است قلم شود و دریا را ھفت دریاى دیگر پشتیبان شود، سخنان خداوند پایان نپذیرد..) قُل لَّوْ كَان البَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّی وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً. (سورۀ کهف، آیۀ109) (بگو اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکب شود پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد قطعاً دریا خشک می‌شود حتی اگر دریای دیگری به یاری آن آوریم.) به این آیه توجّه کنید: قُل لَّوْ انتمْ تَمْلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحْمَةِ رَبِّی إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ خَشْیةَ الانفَاقِ وَكَان الانسان قَتُورًا. (سورۀ اسرا، آیۀ100) (بگو اگر شما مالك گنجینه‌ھاى رحمت پروردگارم بودید باز ھم از بیم خرج كردن قطعا امساك مى ورزیدید و انسان ھمواره بخیل است.) توجّه کنید که عبدلله یوسف علی، پژوھشگر و مترجم قرآن به زبان انگلیسی، چگونه آیۀفوق را تفسیر می‌کند: حال استدلال تازه‌ای متوجّه کسانی است که ظھور الھی را منحصر به دایرۀ محدودی از بشر مانند گروھی که خود به آن متعلّق ھستند می‌دانند. در قرآن به یھودیانی اشاره شده که قادر نبودند بفھمند که چگونه غیر یھودیان توانستند ظھورات و ھدیه ھائی حتّی برتر از آنچه آنھا حقّ مسلّم خود می‌دانستند دریافت کنند. امّا این گرایش در بین نوع بشر متداوّل است. یک نژاد یا طبقۀ خاصّ یا یک فرھنگ مدعی می‌شود که نگاھبان پیام خداوند است، و حال آنکه پیام الھی عمومی است. رحمت الھی ھمه را در بر می‌گیرد و خداوند گنجینه ھای ارزشمند رحمت بالغۀ خود را در بین مخلوقات خود منتشر می‌سازد. این نعم نامحدود اتمام‌ناپذیر است. فقط خسیسان ھستند که ثروت خود را میاندوزند و از مصرف و تمام شدن آن بیم دارند." آیا شما دچار خست روحانی ھستید که جمعیت بیشمار بشری را از پیامبران الھی محروم می‌دارید؟ آیا به این دلیل است که ظھور مرّبیان روحانی جدید را که رحمت الھی برای ھمۀ بشریّت و تمامی خلقت ھستند انکار می‌کنید؟[تأکید افزوده شده]. آیا بیان فوق شامل کسانی نیست که وحی الھی را به یک مدّت زمان معینی محدود می‌کنند؟ ھمچنین به این آیه توجّه نمایید: وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِی كُلِّ قَرْیةٍ نَذِیرًا(سورۀ فرقان، آیۀ51). (اگر مى‌خواستیم قطعاً در ھر شھرى ھشداردھنده‌اى برمى‌انگیختیم.) آنچه مربوط به خداوند است نامحدود است. چقدر غیرمنطقی است که ظھور علم الھی را به دوران معینی محدود کنیم. قسمت اعظم قرآن داستان پیامبران گذشته است. خداوند به طور مکرّر به رسول اکرم می‌فرمایند: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ (سورۀ غافر، آیۀ78) (ما پیش از تو رسولانى فرستادیم.) قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِیرُواْ فِی الأَرْضِ فانظُرُواْ كَیفَ كَان عَاقِبَةُ الْمُكَذَّبِینَ ھَذَا بَیان لِّلنَّاسِ وَھُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِینَ (سورۀ آل‌عمران، آیات138- 137). (قطعاً پیش از شما سنّت‌هایی [بوده و] سپرى شده است. پس در زمین بگردید و بنگرید كه فرجام تكذیب‌كنندگان چگونه بوده است. این[قرآن] براى مردم بیانى و براى پرھیزگاران رھنمود و اندرزى است.) شش آیه‌ بعد آمده است: مَا محمّد إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ. (سورۀ آل‌عمران، آیۀ144) (و محمّد جز فرستاده‌اى كه پیش از او [ھم] پیامبرانى آمده‌اند، نیست.) آیۀفوق به ما چه می‌آموزد؟ این‌که حضرت محمّد نیز مانند ھمۀ پیامبرانی است که قبل از او آمدند. به عبارت دیگر ظھور او نمونه‌ای از سنّت خداوندی است و بنابراین ما نباید انتظار خارق‌العاده‌ای از او داشته باشیم. اگر قرار بود سلسلۀ طولانی توالی پیامبران با ظھور رسول اکرم به پایان برسد، اگر منظور قرآن این بود که با ظھور حضرت محمّد، سنّت مقرّر و پایدار الھی در ارسال پیامبران جدید باید به پایان برسد، آیا لازم نبود در آخر این آیه‌ چند کلمه‌ای راجع به مقام و موقعیت بی‌نظیر آن حضرت ذکر شود؟ آیا نمی‌بایستی در آیه‌ گفته می‌شد که رسول اکرم پیامبری است مثل ھمۀ پیامبران، باستثنای این‌که او آخرین پیامبر است؟ در حالیکه برعکس، آیۀبه روشنی نشان می‌دھد که ظھور حضرت محمّد ھیچ ویژگی خاصّی ندارد، بلکه او صرفاً پیامبر دیگری است مثل بسیاری پیامبران دیگر که قبل از آن حضرت آمدند. این آیه‌ اشارات دیگری دارد بر این‌که ظھور رسول اکرم آخرین فصل کتاب وحی علم و حکمت الھی نیست. ھمچنین به آیۀ زیر نظر کنید: قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنْ الرُّسُلِ. ..مَا اَنَا إِلَّا نَذِیرٌ مُّبِینٌ. (سورۀ احقاف، آیۀ46) (بگو:"من پیامبر نوظھورى نیستم...جز بیم دھندۀ آشكارى نیستم.) آنچه که آیۀفوق بیان می‌کند این است : رسول اکرم یک پیامبر غیرعادی با مأموریتی منحصر به فرد نیست. پیامبران بسیاری مانند آن حضرت آمده‌اند. آیۀبعد نیز ھمین معنا را تأیید می‌نماید: شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّینِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...وَمَا وَصَّینَا بِهِ إِبْرَاھِیمَ وَمُوسَى وَعِیسَىی. (سورۀ شورا، آیۀ13) (آیینى را براى شما تشریع كرد كه به نوح توصیه كرده بودو آنچه را بر تو وحى فرستادیم و به ابراھیم و موسى و عیسى سفارش كردیم.) اگر اسلام مثل سایر ادیان است و سایر ادیان مانند یکدیگر ھستند، چرا این ھمه پیامبر آمده‌اند؟ چون مردم فراموشکارند و ھر چند قرن یکبار نیاز به یادآوری و ھشدار دھنده تازه‌ای (نذیر) دارند که اطمینان و امید به آنھا ببخشد و از نتایج دنیا پرستی و دوربودن از خدا آنان را آگاه سازد. چون ھر دینی مانند دیگر ادیان است، بنابراین ھر دینی می‌تواند اوّلین یا آخرین دین باشد! ھمچنین به این آیۀشگرف توجّه کنید: سَمَّاكُمُ الْمسلمین مِن قَبْلُ وَفِی ھَذَا. (سورۀ حج، آیۀ78) (قبلا شما را مسلمان نامید و در این زمان.) این آیه به مسلمانانی که در زمان رسول اکرم می‌زیستند خطاب شده است. به آنھا گفته می‌شود که آنھا مسلمان بودند وقتی که نه اسلام ظاھر شده بود و نه آنھا متوّلد شده بودند! آشکار است این آیه‌ مفھومی نمادین دارد و این پیام را می‌رساند که مؤمنین حقیقی که ممکن است در ھر زمانی از تاریخ زندگی کنند، حتّی اگر ھرگز کلمۀ"اسلام"را نشنیده‌اند، مسلمان محسوب می‌شوند. از دیدگاه خداوند، اسلام از عالم زمان و عالم اسم فراتر می‌رود. به این ترتیب ھر دینی که تاکنون ظاھر شده و یا خواھد شد می‌تواند اسلام خوانده شود. اگر این امر در مورد دین الھی صادق است، آیا در مورد پیامبران نیز که دین خدا را تأسیس می‌کنند صادق نیست؟ به این ترتیب، از نظر خداوند ھر پیامبری که تا کنون ظاھر شده یا (از این پس) ظاھر خواھد شد، می‌تواند محمّد (ص) خوانده شود. آیا ھرگز خداوند به رسول اکرم فرموده‌اند که"بعد از تو پیامبری نخواھیم فرستاد"؟ آیا ھیچ آیه‌ای در قرآن وجود دارد که حتّی به نحو غیر مستقیم اشاره کند بر این‌که خداوند ناگھان سنّت گذشته خود را متوقف می‌سازد؟ به ھیچ وجه، ھیچ آیه‌ای وجود ندارد که حتّی به نحو بعیدی به این مفھوم اشاره کند. بطوری که خواھیم دید، خداوند به طور مکرّر وعده داده است که سنّت خود یا رسم خود را در ارسال پیامبران جدید و کتاب جدید ادامه خواھد داد: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِّن قَبْلِكَ...لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ‌یمْحُو للهُّ مَا یشَاء وَیثْبِتُ (سورۀ رعد، آیات 39- 38) (و قطعا پیش از تو [نیز] رسولانى فرستادیمبراى ھر زمانى كتابى است. خدا آنچه را بخواھد محو یا اثبات مى كند.) در این عبارت مھّم دقّت کنید"لکّل اجل کتاب..."قرنھا پیش خداوند آثار مقدّس یھود را نازل فرمود. وقتی حضرت مسیح ظاھر شد، بعضی از قوانین یھود را تغییر داد (مانند حکم طلاق) و بقیه را تأیید نمود. حضرت محمّد ھمان سنّت را پیروی فرمود. آن حضرت احکام جدیدی آورد، ولی بعضی از تعالیم پیامبران قبل را تأیید نمود. این نظامی است که از ابتدای تاریخ عمل شده و بر طبق آیات قرآن برای ھمیشه ادامه خواھد یافت. این بیان که"لکّل اجل کتاب"(برای ھر زمانی کتابی است) مانند اینست که گفته شود"برای کودکان نه ساله کتابی وجود دارد، وقتی ده ساله شدند کتاب دیگری ھست...." ظھور تکاملی و تدریجی علم و آگاھی ھرگز متوقف نمی‌شود. به آیات زیر نیز توجّه کنید: وان مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خلَا فِیھَا نَذِیرٌ.(سورۀ فاطر، آیۀ24) (ھر امتى در گذشته انذاركننده‌اى داشته است!) وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولا. (در میان ھر امتى فرستاده اى برانگیختیم.) (سورۀ نحل، آیۀ36)، همچنین (سورۀ رعد آیۀ7). برای روشن شدن مفھومِ سنّت، عالم روحانی را با عالم مادی مقایسه کنید. ھنگامی که خدا جھان را آفرید نظام و ترتیبی در امور جھان ایجاد نمود. قوانین کلّی و عمومی بخصوصی را)قوانین طبیعت) که ھرگز تغییر نکرده‌اند ارائه داد. این معنا در مورد نظام و روش روحانی او- یعنی نظامی که رابطۀ او را با بشر تعیین می‌کند - نیز صادق است. آیا خداوند ھرگز قوانین طبیعت را تغییر داده است؟ نه تنھا"سنّت" خدا تغییرناپذیر است، بلکه ماھیّت انسان نیز تغییر نمی‌کند: فِطْرَةَ للهِّ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیهَا لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ (سورۀ روم، آیۀ30).(فطرت اصلی ھمان است که بر اساس آن خداوند مردمان را آفرید. آفرینش یزدان تغییرپذیر نیست(. اگر ماھیّت و طبیعت ما تغییرناپذیر است و اگر روش الھی در انجام امور نیز تغییرناپذیر است، چرا باید پیوندی که خدا را با ما مرتبط می‌سازد تغییر کند؟ این ادعا که خداوند ناگھان ارتباطش را با ما قطع کند بھمان اندازه غیر منطقی است که بگوئیم افراد بشر ناگھان صحبت کردن با یکدیگر را متوقف خواھند ساخت! سنّت تغییرناپذیر و ھمیشگی خداوند آن قدر با اھمیت است که در سراسر قرآن بر آن تأکید شده است. ملاحظه فرمائید که در آیۀبعد، این سنّت ھمیشگی سه بار در سه جمله با تقریباً کلمات یکسان تکرار شده و کلمۀ"ھرگز" دو بار تکرار گردیده. ھیچ موضوع دیگری در قرآن تا این حدّ و با چنین لحن بی‌نظیری مورد تأکید قرار نگرفته است: فَھَلْ ینظُرُونَ إِلَّا سنّة الْاوّلین فَلَن تَجِدَ لِسنّة للهِّ تَبْدِیلًا وَلَن تَجِدَ لِسنّة للهِّ تَحْوِیلًا. (سورۀ فاطر، آیۀ43).(آیا آنھا چیزى جز سنّت پیشینیان را انتظار دارند؟ ھرگز در سنّت خدا تبدیل نخواھى یافت، ھرگز در سنّت الھى تغییرى نخواھی یافت!) (همچنین سورۀ احزاب آیات 38 و 62 و سورۀ غافر، آیۀ85) توجّه نمائید که چگونه خداوند خود را در این آیه توصیف فرموده: اِنّا كُنَّا مُنذِرِینَ...انا كُنَّا مُرْسِلِینَ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ (سورۀ دخان، آیات 6- 3).(ما ھمواره انذاركننده بوده ایم!...ما پیوسته پیامبر فرستادیم!) این به خاطر رحمتى است از سوى پروردگارت(. آیات فوق درس مھمّی به ما می‌آموزند و آن این است که فرستادن پیامبران و ھشداردھندگان دلیل فیض و رحمت الھی است. آیا خداوند فیاض فیض خود را متوقف خواھد ساخت؟ آیا تغییری در سنّت الھی که با ارسال پیامبران، عشق خود را به موجودات متفّکر خود نشان می‌دھد، به وجود خواھد آمد؟ می‌توان نتیجه گیری نمود که ھنگامی که خداوند جھان را طرح ریزی کرد و بشر را آفرید، این خلقت طبق یک نقشۀ کامل بود. ھمانطور که قوانینی که بر جھان حکومت می‌کنند تغییر نمی‌کنند، بھمان نحو نیز قوانینی که ما را با خالق خود ارتباط می‌دھند تغییرناپذیر باقی می‌مانند.»(دکتر محمّد ابراهیم خان،"محمّد: خاتم انبیاء"، صص29- 25)**
2. **«بھتر است"اصل خاتَمیّت"را از دیدگاه تاریخی، اجتماعی و عملی مورد بررسی قرار دھیم. قافلۀ تمّدن تا زمان رسول اکرم به کندی پیشرفت می‌نمود، ولی در طی آن زمان خداوند پیامبرانی تقریباً به فاصله ھر ٦٠٠ سال فرستاد. ھر یک از آنھا دستورات جدیدی برای بشر آورد. میزان پیشرفت تمدن در طی قرن ھا در ھمان سطح باقی ماند. سپس در اواخر قرن ھیجدھم جھان شاھد تغییر و تحوّلات به میزانی بود که تا آن زمان سابقه نداشت. از آن زمان به بعد تغییرات سرعت پیدا کرد؛ به طوری که نمی‌توان پیش بینی نمود که در آینده چه خواھد شد. تصّور کنید که جھان از زمان حضرت محمّد تا کنون چقدر تغییر کرده؛ زمانی که داشتن کنیز یعنی زنان برده در بین اعراب بدوی عربستان آن چنان معمول و مرسوم بود که قرآن آن را نسخ ننمود. در قرآن اشاراتی به این زنان شده است، ولی از مردانی که مالک این بردگان ھستند خواسته نشده که آنھا را آزاد سازند (قرآن آیات 33:55؛ 2:221؛ 23:6؛ 24:33،58؛ 70:30) در واقع برده داری تا نیمۀ قرن نوزدھم در سراسر جھان قانونی بود. در زمان ما برده داری حتّی در کشورھای اسلامی که سعی دارند از قرآن کاملاً پیروی کنند، غیر قانونی است. ھمچنین به مجازاتی که برای دزد تعیین شده توجّه کنید (5:38). آیا کشورھای اسلامی این حکم قرآن را اجراء می‌کنند؟ مجازاتی که برای زنا تعیین شده (قرآن آیۀ24:2) آیا اجراء می‌شود؟ بھتر است چند تعلیم اجتماعی دیگر قرآن را که منسوخ شده، مورد بررسی قرار دھیم. یکی از ستون ھای تمّدن و اقتصاد امروز جھان بانکداری است. بانکداری در کشورھای اسلامی به ھمان اندازه است که در کشورھای مسیحی. ولی قرآن بھره گرفتن و بھره دادن برای قرض یا سرمایه‌گذاری را ممنوع کرده است (2:275). چند ھمسری که در قرآن مجاز است نیز در بسیاری از کشورھای اسلامی ترک شده یا در حال )ترک شدن) است. اگر بعضی از احکام قرآن در زمان ما منسوخ شده، چگونه این کتاب می‌تواند نیازھای اجتماعی نسل ھای آینده را برای ھزاران سال برآورده سازد؟ تغییر و تبدیل یکی از ویژگی ھای اصلی کمال است. در قرآن احکام در مورد مسکرات از ستودن به ممنوعیت تغییر پیدا می‌کند، اوّلین اشاره (به آن) مربوط به سال ھای اوّلیۀ اسلام در مکه می‌باشد:"به تو میوه و خرما و انگور داده ایم که از آن می‌توانی خوراکی خوب و مسکر به دست آوری". بعد از آنکه رسول اکرم در مدینه اقامت گزید، این دستور به این صورت تغییر داده شد:"از تو راجع به مسکرات و قمار سئوال می‌کنند، بگو که این ھر دو زیان آورند و فوائدی نیز دارند ولی زیان آنھا زیادتر است". در آخرین آیه در بارۀ این موضوع، تغییرات بیشتری ملاحظه می‌شود: "مسکراتدست آورد شیطان و نجس است، بکّلی از آن دوری کنید". فضل الّرحمن، پژوھشگر معروف پاکستانی، در بارۀ این نقض احکام چنین توضیح می‌دھد: "مصرف الکل ظاھراً در سال ھای اوّلیه به طور آشکار جایز شمرده می‌شد. بعد نماز خواندن در ھنگام مستی ممنوع شدنھایتاً ممنوعیت کامل اعلام گردید."آیات قرآن در بارۀ تغییر قانون مرتبط به مشروبات الکلی: وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِیلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إنّ فِی ذَلِكَ لآیةً لِّقَوْمٍ یعْقِلُونَ. [سورۀ نحل، آیۀ٦٧] [و از میوه درختان خرما و انگور، مشروبات الکلی و خوراكى نیكو براى خود مى گیرید. قطعا در این(ھا) براى مردمى كه تعقل مى كنند نشانه اى است.] یسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ قُلْ فِیھِمَا إِثْمٌ كَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُھُمَآ أَكْبَرُ مِن نَّفْ عِھِمَا. (سورۀ بقره، آیۀ219) [در باره شراب و قمار از تو سؤال می‌كنند، بگو:"در آنھا گناه و زیان بزرگى است؛ و منافعى براى مردم در بردارد؛ )ولى) گناه آنھا از نفعشان بیشتر است."یا أَیھَا الَّذِینَ آمَنُواْ اِنَّما الْخَمْرُ وَالْمَیسِرُ...رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّیطان فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (سورۀ مائده، آیۀ90). (اى كسانى كه ایمان آورد‌ه اید شراب و قمار...از عمل شیطانند پس از آنھا دورى گزینید. باشد كه رستگار شوید.) قرآن خود شھادت می‌دھد که انطباق با شرایط جدید جزئی از نقشۀ کلی الھی است. وَإِذَا بَدَّلْنَا آیةً مَّكَان آیةٍ وَللهُّ أَعْلَمُ بِمَا ینَزِّلُ (سورۀ نحل، آیۀ101) .(و چون حكمى را به جاى حكم دیگر بیاوریم. خدا به آنچه به تدریج نازل مى كند داناتر است(. مَا نَنسَخْ مِنْ آیةٍ أَوْ نُنسِھَا نَأْتِ بِخَیرٍ مِّنْھَا أَوْ مِثْلِھَا أَلَمْ تَعْلَمْ إن اللهَّ عَلَى كُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ(سورۀ بقره، آیۀ106).(ھر حكمى را نسخ كنیم، و یا نسخ آن را به تأخیر اندازیم، بھتر از آن، یا ھمانند آن را مى آوریم. آیا نمى دانستى كه خداوند بر ھر چیز توانا است؟) چرا خداوند بعضی از احکام خود را لغو می‌کند؟ چرا بعضی از آیاتش منسوخ شده؟ عبدلله یوسف علی، پژوھشگر معروف مسلمان، به این پرسش ھا چنین پاسخ می‌گوید:"منظور از این تغییر و تحوّل چیست؟ اگر با دیدی کلّی بنگریم، به این معنا است که پیام خداوند در زمان‌ھای مختلف ھمواره یکسان است ولی شکل و ظاھر آن ممکن است بر طبق نیازھا و مقتضیات زمان فرق کند. این پیام به حضرت موسی و سپس به حضرت مسیح و بعد به حضرت محمّد داده شده و در ھر بار شکل و ظاھری متفاوت داشت..." تغییر و تحوّل جھان را تا ھزار سال دیگر نمی‌توان تصوّر نمود، چه رسد به میلیون ھا سال دیگر. ارتباط روحانی ما افراد بشر با خدا را در نظر بگیرید. کسانی که یکدیگر را دوست دارند با ھم صحبت می‌کنند. اگر خداوند جوھر و منشأ مَحبَّت است، چگونه می‌توان تصوّر نمود که دیگر ھرگز پیامبری برای مخلوقات خود که به آنھا عشق می‌ورزد نفرستد، مخلوقاتی که بیاندازه به او نیاز دارند و شدیداً به او متکیاند. تعداد انسان ھائی که در آینده طی قرون و اعصار متمادی در کرۀ زمین زندگی خواھند کرد را تصوّر کنید. آیا آنھا نیاز ندارند که پیامی از خالق خود بگیرند؟ بعد از گذشت یک میلیون یا یک میلیارد سال، آیا خداوند سخنی برای آنھا ندارد؟ چه ھدف یا حکمتی در این سکوت نھفته است؟ چقدر با اشتیاق ما (که) منتظر وصول نامه‌ای از عزیزان خود ھستیم (سنخیت دارد)؟ ارتباط با خدا یکی از عالی‌ترین مواھب الھی برای ما است. چرا باید او ما را از این موھبت محروم سازد؟ به این ترتیب از نظر عملی، اجتماعی، و منطقی ملاحظه می‌شود که"عقیده خاتَمیّت"به معنای پایان یافتن ظھور پیامبران ابداً معقول نیست زیرا:**

* **دلالت بر این دارد که نقشه یا نظام اصلی خداوند کامل نبوده، چه که سنّت خود را در قرن ھفتم میلادی تغییر داده است.**
* **ھمانطور که جھان تغییر می‌کند، قوانین و تعالیم اجتماعی که بر زندگی مردم حاکم است نیز باید تغییر کند.**
* **از خداوند مھربان بعید است که رابطۀ خود را با مخلوقات متفّکر خود که از روی عشق و مَحبَّت آنھا را آفریده است، متوقف سازد.**

**فصل بعد نشان می‌دھد که چطور علمای دینی بدون استدلال و توجیه، معنای"پایان بخشیدن"(را) از لقب"خاتَمُ‌النَّبیین"استنباط نموده‌اند.»(دکتر محمّد ابراهیم خان، محمّد: خاتم انبیاء، صص34- 32)**

**\*\*\***

1. **«"خاتَمُ‌النَّبیین،"معنی واقعی این عنوان چیست؟ برخلاف آنچه که بیشتر مسلمانان معتقدند، قرآن به ھیچ وجه باب علم و ظھور جدید الھی را به روی بشر نمی‌بندد و مھر نمی‌کند. در واقع قرآن درست عکس آن عمل می‌کند. قبل از بررسی آیاتی که آمدن پیامبران جدیدی از طرف خداوند را پیش گوئی می‌کند، بھتر است ابتدا معنی واقعی کلمۀ"خاتم"را در این فصل روشن سازیم؛ بھتر است اوّل ببینیم چگونه و چرا این کلمه از طرف بسیاری از مؤمنین و برای قرن ھا اشتباه درک شده و سوء تعبیر گردیده است. در مطالعۀ این موضوع، قدم اوّل اینست که تدابیری را که مفسّرین اسلامی به کار گرفته‌اند تا از کلمۀ"خاتم"معنی مورد نظر خود یعنی"پایان"را استنتاج نمایند، روشن سازیم. قدرت اقتدار آمیزی که علمای دین از میان ھزاران کلمۀ دیگر قرآن، به این یک کلمه بخشیده‌اند در پرتو نور دانش و معرفت تقلیل می‌یابد. کلمۀ"خاتَم" ھم در عربی و ھم در انگلیسی (Seal ) به سه صورت به کار برده می‌شود: اسم، صفت، و فعل؛ که ھر یک را در اینجا مورد مطالعه قرار می‌دھیم.**

**"خاتَم"به عنوان فعل: ھنگامی که مفھوم"بستن"برای جمله مناسب باشد، کلمۀ"خا تَم"(مھر کردن) می‌تواند معنی بستن را برساند مانند مُھر کردن پاکت، بطری، لوله، حتی دھان کسی را، مثلا می‌توان گفت"من دھان خواھرم را مُھر کردم"، ولی نمی‌توان گفت"من خواھرم را مُھر کردم." ھمین طور مصطلح است که بگوئیم"خداوند ذھن و قلب کسانی که لیاقت مشاھدۀ عظمت او را ندارند مُھر می‌کند"، ولی مصطلح نیست که گفته شود"خداوند یک پیامبر را مھر می‌کند." قرآن غالبا کلمۀ"خاتم"را به حالت فعل به کار می‌برد، ولی استعمال آن ھمیشه با مفھوم"بستن"سازگاری دارد و اکثراً به مردمی اشاره می‌کند که لیاقت دریافت موھبت ھدایت الھی را ندارند: الْیوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاھِھِمْ.(سورۀ س، آیۀ65) (امروز بر دھانشان مھر مى نھیم.) خَتَمَ للهُّ عَلَى قُلُوبِھمْ وَعَلَى سَمْعِھِمْ وَعَلَى أَبْصَارِھِمْ غِشَاوَة.(سورۀ بقره، آیۀ7) (خدا بر دلھا و گوشھاى آنان مُھر نھاده، و بر چشمھایشان پرده‌هایی افكنده( به کار بردن کلمه خاتم در مقام فعل برای رساندن مفھوم بستن و محرمانه بودن در کتاب مقدّس نیز دیده می‌شود:**

**"اما تو‌ای دانیال كلام را مخفی دار و كتاب را تا زمان آخر مُھر كن". (دانیال، فصل ١٢، آیۀ٤)، ھمچنین (مکاشفات یوحنّا، فصل ٢٢، آیۀ١٠)**

**"خاتم"به عنوان صفت: کلمۀ"خاتم"به عنوان صفت نیز به کار برده می‌شود، مانند"شراب مختوم"(شراب مھر و موم شده) (قرآن 28:83) یا"بطر شراب مختوم" باز کلمۀ"خاتم"در مقام صفت ممکن است معنی بستن را برساند، به شرط آنکه با مفھوم جمله سازگاری داشته باشد. می‌توانیم بگوئیم"پاکت مختوم" (پاکت مھر شده)،"بطری مختوم"(بطر مھر شده) یا"دھان مھر شده"، اما نمی‌توان گفت "کودک مھر شده"یا"پدر مھر شده"، این نوع استعمال مصطلح نیست. اغلب کلمۀ"مختوم"به عنوان صفت، به مالکیت، اختیارات و حفاظت اشاره دارد."یک مدرک مختوم"(مهر شده) به معنی یک مدرک تمام شده نیست، بلکه مدرکی است حاوی اختیارات شخصی که مھر تأییدش را بر آن نھاده است. در این مورد"خاتم"یا مھر تقریباً با امضاء برابر است. به دلائل ذیل یک شرکت"مھر"یا"علامت رسمی"خود را بر بطر شراب می‌گذارد؛ که نشان دھد شراب ساخت کدام شرکت است؛ که انحصاری و ممتاز بودن شراب را نشان دھد؛ که شراب را نگاھداری و حفظ کند و ثابت نماید که بطر باز نشده و شراب اصیل است. دو بطر شراب را در نظر بگیرید که ھر دو در بسته است، یکی با مھر و دیگری بدون مھر. شرابی که مھر شده است ارزش بیشتری دارد، چون"علامت رسمی"شرکت مربوطه را دارد. بعلاوه مھر نشانۀ آن است که ھیچکس این بطر را باز نکرده است. ما نمی‌توانیم یک بطر شراب را با مھر ببندیم، می‌توانیم با چوب پنبه ببندیم و مھر را روی چوب پنبه بگذاریم که حفاظت محتویات آن را ضمانت نمائیم. در آمریکا سازمانی وجود دارد که محصولات مختلف را آزمایش می‌کند. اگر محصولی با موازین خاصّ تطبیق داشته باشد، برچسب معروف مھر تأیید مرغوبیت بر آن زده می‌شود. امّا چون مفھوم بستن با بطر سازگاری دارد، صفت"مھرشده"می تواند مفھوم بستن را نیز برساند.**

**"خاتم"به عنوان اسم: حال به سوّمین موردِ استفادۀ کلمۀ خاتم یعنی به عنوان اسم، آن طور که در مورد حضرت محمّد به عنوان خاتم انبیاء به کار برده شده، می‌پردازیم. آیا کلمۀ خاتم در مقام اسم به معنی"پایان دادن"است؟ به ھیچوجه، مگر آنکه ما با تصورات خود چنین معنائی استنتاج کنیم. به کار بردن کلمۀ"خاتم" در مورد انسان نه مرسوم و مصطلح است و نه معنا دارد. مثلاً اگر شما بگوئید"من خاتم برادرم ھستم"این جمله چه معنائی می‌دھد؟ شنوگان از این جمله چه استنباط می‌کنند؟ آیا می‌توان بیان شما را چنین تفسیر نمود که شما آخرین برادر ھستید و بعد از شما برادری متّولد نخواھد شد. اگر بگوئید که"من خاتم ھمسایگان خود ھستم"به چه معنا خواھد بود؟ آیا به این معنا است که شما آخرین ھمسایه‌ ھستید؟ بنابراین، کلمۀ"خاتم"به عنوان اسم چه مفھومی را می‌رساند؟ مفاھیم مالکیت، پذیرش، حفاظت و اختیارات را می‌رساند."خاتم"به عنوان اسم به معنی یک"علامت رسمی"است که برای مشّخص ساختن شخص یا نھاد خاصّی به کار برده می‌شود. در واقع معادل امضاء است."خاتم"به عنوان اسم آنطور که در مقام فعل عمل می‌کند، به عملی دلالت ندارد؛ بلکه بیشتر مفھوم موافقت و تأیید را می‌رساند. آیۀذیل از کتاب مقدّس را در نظر بگیرید، جائی که"خاتم"به عنوان اسم به کار برده شده است:"زیرا خدای پدر بر او (عیسی)( مُھر ) تصویب زده است."(یوحنّا، فصل ٦، آیۀ٢٧) تعاریف ذیل از دو کتاب لغت تفاوت بین معنی"خاتم"به عنوان اسم، (آن طور که در ارتباط با رسول اکرم به کار برده شده است) و به عنوان فعل را نشان می‌دھد.**

**"خاتم"به عنوان فعل؛ که در مورد رسول اکرم به کار برده نشده است.**

**کتاب لغت معانی ذیل را ارئه می‌دھد:**

**١. بستن یک مدخل، بستن یک پاکت.**

**٢. علامت زدن به یک سند با مھر، مثلاً : معاھده توسّط دو دولت امضاء و مھر شد.**

**٣. محکم بستن، کاملاً بستن.**

**"خاتم"به عنوان اسم؛ که در مورد رسول اکرم به کار برده شده است.**

**معانی ذیل در کتاب لغت آمده است:**

**١. علامت رسمی، علامتی که طرحی مخصوص دارد و اختیارات یک شخص یا یک مؤسسه را می‌رساند. مثال: یک کتاب به مھر ریاست جمھوری ممھور شد.**

**٢. طرحی نقش شده روی قطعۀ موم یا مادۀ نرم دیگری که مالکیت و اختیارات را نشان دھد. مھر**

**ایالات متحّده بر روی مدارک مھّم دولتی دیده می‌شود.**

**در قرآن کلمۀ"خاتم"فقط به صورت اسم در مورد رسول اکرم به کار برده است؟ صرفاً بیان می‌دارد که**

**ان حضرت"خاتم انبیاء ھستند:"رَّسُولَ للهِّ وَخاتَمَ‌النَّبیین.(سورۀ احزاب، آیۀ40) (رسول خدا و ختم كننده و آخرین پیامبران است.) این اظھار که حضرت محمّد"خاتم انبیاء"است، مانند آنست که گفته شود آن حضرت"امضاء رسمی" پیامبران الھی است. این گونه به کار بردن کلمه"خاتم"به ھیچ نوع عملی اشاره ندارد. به ھیچوجه بیان نمی‌دارد که ظھور آن حضرت عملکردی داشته و فرایند مستّمری را تغییر داده است. قرآن به ھیچوجه اشاره ندارد به این‌که ظھور حضرت محمّد ظھور پی در پی پیامبران الھی را در آینده خاتمه داده (فعل) یا پایان بخشیده است، بلکه فقط عنوانی به آن حضرت داده است. به کار بردن کلمۀ"خاتم"به عنوان اسم در ارتباط با افراد بشر مصطلح نیست. امّا ھمانطور که می‌دانیم کلام خداوند گاھی به صورت نمادین یا با زبان استعاره می‌باشد و به این حالت است که این عنوان در مورد رسول اکرم به کار رفته است. از آنجائی که"خاتم"(به معنی مھر) و "امضاء رسمی"برای یک منظور به کار برده می‌شود، بھتر است سعی کنیم آنھا را جایگزین ھم سازیم. این جایگزینی به ما کمک می‌کند تا در مورد چگونگی کاربرد این عنوان برای آن حضرت واقع بین‌تر باشیم: محمّد...رسول خدا و"امضاء رسمی"پیامبران است. [با توجّه به معنی آیۀفوق ( ٣٣:٤٠)] اگر"خاتم"در مقام اسم معنی"پایان"را نمی‌رساند، چگونه علمای اسلامی چنین معنائی از آن استنباط کرده‌اند؟ آنھا برای رسیدن به ھدف خود به دو روش مشخّص که بر اساس"اصل تداعی معانی"تکیه دارد، متوسّل شده‌اند. حال بھتر است این دو روش را بررسی کنیم. اوّلین روشی که مفسرّین اسلامی به کار می‌برند جایگزین کردن معنای"خاتم"به عنوان اسم (یعنی امضاء) با معنای فعل (یعنی بستن و پایان دادن) می‌باشد. یوسف علی، مفسّر و مترجم معروف قرآن، از این روش استفاده کرده است. وی می‌نویسد:"ھنگامی که یک سند مھر می‌شود، آن سند کامل است و نمی‌توان چیزی بر آن افزود حضرت محمّد سلسلۀ طولانی پیامبران را پایان داد." به طوریکه ملاحظه می‌گردد یوسف علی معنای کلمۀ"خاتم"را به عنوان اسم (امضاء) با معنای آن به عنوان فعل (پایان دادن) عوض کرده است. او می‌گوید"ھنگامی که یک سند مھر می‌شود"[یک فعل]. قرآن نمی‌گوید که حضرت محمّد ظھور پیامبران را ختم کرد یا پایان داد، فقط آن حضرت را یک خاتم (مھر) می‌خواند و لقب افتخار آمیزی به ایشان می‌دھد. به طوریکه ملاحظه می‌شود یوسف علی با بھره گرفتن از"اصل تداعی معانی"معنائی که می‌خواسته استنباط نموده است. ما در ذھن خود معنای"خاتم"را به عنوان فعل با معنای این کلمه به عنوان اسم عوض می‌کنیم، ھرچند که کاملاً دو معنای جداگانه دارند. از آنجائی که بسیاری از مؤمنین این نوع استدلال را پذیرفته‌اند، بنابراین نشان می‌دھد که این روش کاملاً مؤّثر بوده است.**

**روش دوّم که علمای دینی اسلامی برای استنباط معنای"پایان"از کلمۀ"خاتم"به کار برده‌اند، اینست که به محّل آن در یک سند اشاره می‌کنند. این روش نیز مبتنی است بر اصل"تداعی معانی". علمای دینی می‌گویند که چون محّل مھر (یا امضاء) در پایان سند است، بنابراین رسول اکرم توالی طولانی پیامبران را خاتمه داده است. محمّد اسد، یکی دیگر از علمای اسلامی و مفسرّین قرآن این روش را ترجیح می‌دھد، وی می‌نویسد: حضرت محمّد آخرین پیامبران بود، ھمان‌گونه که یک مھر علامت پایان یک سند است اینجا نیز مفسّر با مرتبط ساختن کلمۀ"خاتم"با محّل مربوطۀ آن، معنائی که می‌خواسته اراده نموده است.**

**استدلال فوق از چند نظر ناقص است:**

* **ھدف اصلی از گذاشتن یک مھر در زیر یک سند این نیست که سند تمام شده است، بلکه ھدف تأیید اصالت آن است.**
* **مھر ھمیشه در پایان سند گذاشته نمی‌شود، گاھی کنار یا بالای سند مھر می‌شود! اگر به چند نامۀ قدیمی مھر شده دقّت نمائید، ملاحظه می‌کنید که مھر در جاھای مختلف نامه دیده می‌شود.**
* **یک نویسنده ممکن است نامه‌ای را تمام کند و مھر نماید، ولی ھمیشه می‌تواند نامۀ جدیدی بنویسد.**

**آنچه که باعث می‌شود این دو روش یا استدلال موفّق شود اینست که : نتیجۀ استنباط شده آن چیزی است که مردم دوست دارند بشنوند. مؤمنین ھر دینی مایلند که به آنھا گفته شود امّتی مخصوص ھستند و دینشان استثنائی است. متأسفانه ھمۀ ما تا حدّی به این ضعف بشری مبتلا ھستیم. پیش گوئی ذیل در مورد پیروان ھمۀ ادیان صادق است:**

**زمانی خواھد آمد که آدمیان به تعلیم درست گوش نخواھند داد، بلکه از امیال خودشان پیروی می‌کنند و برای خود معلمین بیشتری جمع خواھند کرد تا نصایحی را که خود دوست دارند از زبان آنھا بشنوند. (رساله دوّم پولس به تیموتاؤس، فصل ٤، آیۀ٣)**

**حال بھتر است آیۀ قرآن که عنوان"خاتم انبیاء"به رسول اکرم اعطاء می‌کند را با دقّت بیشتری مورد**

**مطالعه قرار دھیم: مَّا كَان محمّد أَبا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ للهِّ وَخاتَمَ النَّبیین. (سورۀ احزاب، آیۀ40) [محمّد (ص) پدر ھیچ یك از مردان شما نبوده و نیست؛ ولى رسول خدا و خاتَم پیامبران است.] آیۀفوق دو مفھوم را در بارۀ رسول اکرم به ما می‌آموزد:**

* **اوّل نقشی را که از آن حضرت سلب گردیده مشخّص می‌سازد.**
* **دوّم آنکه دو نقشی را که آن حضرت دارا ھستند بیان می‌دارد.**

**این آیه‌ ابتدا روشن می‌سازد که حضرت محمّد پدر ھیچیک از افراد بشر نیست. این مفھوم با بسیاری از**

**آیات دیگر قرآن ھماھنگی و سازگاری دارد که در آنھا خداوند به حضرت محمّد اعلام می‌دارد که مسئولیت مشخصّی دارد و این‌که تنھا وظیفه‌اش رساندن پیام الھی است. آیۀفوق اعلام می‌دارد که رابطۀ حضرت محمّد با ما رابطۀ پدر و فرزندی نیست. یک پدر مسئولیت ھای بسیاری در قبال فرزندان خود دارد. این مسئولیتھا آن چیزی نیست که خداوند از پیامبران خود انتظار دارد. آیات ذیل این نکته را تأیید می‌نماید: قُلْ یا أَیھَا النَّاسُ قَدْ جاءكُمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنِ اھْتَدَى فانمَا یھْتَدِی لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فانمَا یضِلُّ عَلَیھَا وَمَا اِنّا عَلَیكُم بِوَكِیلٍ.(سورۀ یونس، آیۀ108) (بگو اى مردم حق از جانب پروردگارتان براى شما آمده است، پس ھر كه ھدایت یابد به سود خویش ھدایت مى یابد و ھر كه گمراه گردد به زیان خود گمراه مى شود و من بر شما نگھبان نیستم.) وَمَا انت عَلَیھِم بِوَكِیلٍ.(سورۀ زمر، آیۀ41) (و تو مامور اجبار آنھا به ھدایت نیستى.) فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَیھِمْ حَفِیظًا. (سورۀ شورا، آیۀ48) [ما تو را (محمّد) حافظ آنان (و مامور اجبارشان) قرار نداده ایم.] مَا عَلَیكَ مِنْ حِسَابِھِم مِّن شَیءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَیھِم مِّن شَیءٍ.(سورۀ انعام، آیۀ52) [از حساب آنان چیزى بر عھده تو نیست و از حساب تو (نیز) چیزى بر عھده آنان نیست.] لَّسْتَ عَلَیھِم بِمُصَیطِرٍ.(سورۀ غاشیه، آیۀ22) [تو سلطه گر بر آنان نیستى كه (بر ایمان) مجبورشان كنى.] ھمچنین) سورۀ مائده، آیۀ٩٤ (؛ (سورۀ انعام، آیات١٠٤ و ١٠٧ (؛ (سورۀ نساء، آیۀ٧٩ (؛ (سورۀ انعام، آیۀ۵٢ (؛ (سورۀ ھود، آیۀ٨٦). بعد از بیان این‌که حضرت محمّد نقش پدری ندارند، خداوند دو نقش دیگر برای ایشان مشخّص ساخته می‌فرمایند اوّلین نقش آن حضرت نقش پیامبر است، پیامبری که پیام الھی را به بشر ابلاغ می‌کند. آیات بسیار دیگری این نکته را تأیید می‌نمایند: مَّا عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاَغُ.(سورۀ مائده، آیۀ99) [بر پیامبر (خدا وظیفه اى) جز ابلاغ (رسالت) نیست.] إن عَلَیكَ إِلَّا الْبَلَاغُ.(سورۀ شورا، آیۀ48) (وظیفۀ تو تنھا ابلاغ رسالت است!) فانمَا عَلَیكَ الْبَلاَغُ وَعَلَینَا الْحِسَابُ.(سورۀ رعد، آیۀ40) [جز این نیست كه بر تو رساندن (پیام) است و بر ما حساب (آنان). فَإن تَوَلَّوْاْ فانَّمَا عَلَیكَ الْبَلاَغُ الْمُبِینُ.(سورۀ نحل، آیۀ82) [پس اگر رویگردان شوند بر تو فقط ابلاغ آشكار است.) فَھَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِینُ.(سورۀ نحل، آیۀ35) [آیا جز ابلاغ آشكار بر پیامبران (وظیفه اى) است؟] ھمچنین (سورۀ مائده، ایۀ ٩٢) و (سورۀ بقره، ایۀ ٧٢) دوّمین نقشی که خداوند به رسول اکرم اعطاء فرمود‌ه‌اند نقش تصدیق کننده (مصّدق) است—یعنی کسی که مھر تأیید بر پیامبرانی که قبل از او آمد‌ه‌اند می‌گذارد تا نشان دھد ھمۀ آنھا از طرف خداوند بوده‌اند. آیاتی که این مأموریت را بر عھدۀ رسول اکرم و قرآن گذاشته است متعدد است و در سراسر این کتاب مجید دیده می‌شود: وَالَّذِی أَوْحَینَا إِلَیكَ مِنَ الْكِتَابِ ھُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَینَ یدَیهِ. (سورۀ فاطر، آیۀ31) (و آنچه از كتاب به تو وحى كردیم حق است و تصدیق كننده و ھماھنگ با كتب پیش از آن)....تَصْدِیقَ الَّذِی بَینَ یدَیهِ.(سورۀ وسف، آیۀ111) [تصدیق آنچه) از كتابھایى( است كه پیش از آن بوده] یا أَیھَا الَّذِینَ أُوتُواْ الْكِتَابَ آمِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبْلِ. (سورۀ نساء، آیۀ47) (اى كسانى كه به شما كتاب داده شده است به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق كننده ھمان چیزى است كه با شماست.) نَزَّلَ عَلَیكَ الْكِتَابَ بالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِّمَا بَینَ یدَیهِ وانزَلَ التَّوْرَاةَ وَالانجیل. (سورۀ آل‌عمران، آیۀ3) [این كتاب را در حالى كه مؤیّد آنچه (از كتابھاى آسمانى) پیش از خود می‌باشد به حق) و به تدریج) بر تو نازل كرد و تورات و انجیل را.] ھمچنین (سورۀ انعام، آیۀ٩٢)؛ (سورۀ بقره، آیۀ٤١)؛) سورۀ فاطر، آیۀ٣١)؛ (سورۀ مائده، آیات ٤٨ و ۵٩(؛ (سورۀ بقره، آیۀ٢٩) خداوند در ابتدای قرآن مسلمان را چنین تعریف می‌فرمایند: الَّذِینَ یؤْمِنُونَ بالْغَیبِ وَیقِیمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاھُمْ ینفِقُونَ والَّذِینَ یؤْمِنُونَ بِمَا انزلَ إِلَیكَ وَمَا انزلَ مِن قَبْلِكَ وَبالآخِرَةِ ھُمْ یوقِنُونَ.(سورۀ بقره، آیات3و4) [(پرھیزكاران) كسانى ھستند كه به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنھان است) ایمان مى آورند، و نماز را برپا مى دارند، و از تمام نعمت ھا و مواھبى كه به آنان روزى داده ایم، انفاق مى كنند. و آنان كه به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان مى آورند، و به رستاخیز یقین دارند.] یا أَیھَا الَّذِینَ آمَنُواْ آمِنُو ا بِالله وَرَسُولِهِوَالْكِتَابِ الَّذِی انزلَ مِن قَبْلُ..(سورۀ نساء، آیۀ136) (اى كسانى كه ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر او...و كتابھایى كه قبلا نازل كرده بگروید.) قرآن بیان می‌دارد که پیامبران دیگر نیز ھمین نقش را ایفاء کرده‌اند: وَإِذْ قَالَ عِیسَى ابْنُ مَرْیمَ یا بَنِی إِسْرَائِیلَ انّی رَسُولُ للهِّ إِلَیكُم مُّصَدِّقًا لِّمَا بَینَ یدَی مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یأْتِی مِن بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جاءھُم بالْبَینَاتِ قَالُوا ھَذَا سِحْرٌ مُّبِینٌ.(سورۀ صف، آیۀ6) [و (به یاد آورید) ھنگامى را كه عیسى بن مریم گفت:"اى بنى اسرائیل! من فرستاده خدا به سوى شما ھستم در حالى كه تصدیق كننده كتابى كه قبل از من فرستاده شده ) تورات) مى باشم، و بشارت دھنده به رسولى كه بعد از من مى‌اید و نام او احمد است!"ھنگامى كه او (احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند:"این سحرى است آشكار".] الرَّسُولَ النَّبِی الأُمِّی الَّذِی یجِدُونَهُ مَكْتُوبا عِندَھُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَالانجیل.(سورۀ اعراف، آیۀ157) [...فرستاده پیامبر درس نخوانده كه (نام) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته مى یابند.] وَقَفَّینَا عَلَى آثَارِھِم بِعَیسَى ابْنِ مَرْیمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَینَ یدَیهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَینَاهُ الانجِیلَ فِیهِ ھُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَینَ یدَیهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَھُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِینَ.(سورۀ مائده، آیۀ46) [و عیسى پسر مریم را به دنبال آنان) پیامبران دیگر) درآوردیم در حالى كه تورات را كه پیش از او بود تصدیق داشت و به او انجیل را عطا كردیم كه در آن ھدایت و نورى است و تصدیق كننده تورات قبل از آن است و براى پرھیزگاران رھنمود و اندرزى است.] وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَھَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّق. (سورۀ احقاف، آیۀ12) [و پیش از آن، كتاب موسى كه پیشوا و رحمت بود) نشانه ھاى آن را بیان كرده)، و این كتاب ھماھنگ با نشانه ھاى تورات است.] كِتَابا انزلَ مِن بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِّمَا بَینَ یدَیهِ.(سورۀ احقاف، آیۀ30) (كتابى كه بعد از موسى نازل شده، ھماھنگ با نشانه ھاى كتابھاى پیش از آن.) ھمچنین به آیۀذیل توجّه کنید: لَقَدْ كَان فِی قَصَصِھِمْ عِبْرَةٌ لِّاوّلی الأَلْبابِ مَا كَان حَدِیثًا یفْتَرَى وَلَكِن تَصْدِیقَ الَّذِی بَینَ یدَیهِ وَتَفْصِیلَ كُلَّ شَیءٍ وَھُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ یؤْمِنُونَ.(سورۀ وسف، آیۀ111) [به راستى در سرگذشت آنان براى خردمندان عبرتى است. سخنى نیست كه به دروغ ساخته شده باشد بلكه تصدیق آنچه) از كتابھایى) است كه پیش از آن بوده و روشنگر ھر چیز است و براى مردمى كه ایمان مى آورند رھنمود و رحمتى است.] از داستان ھای پیامبران گذشته چه درسی می‌آموزیم؟ مھّم‌ترین درس این است: ھر پیامبری که آمد مورد انکار مردم قرار گرفت، چون مردم کلمه‌ای از کتاب مقدّس دین خود را برگرفته آن را سوء تعبیر نموده در تفسیر آن غلو نمودند و آن را به عنوان سلاح انکار در مقابل پیامبر جدید به کار بردند. أَفَكُلَّمَا جاءكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَھْوَى انفسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِیقاً كَذَّبْتُمْ وَفَرِیقاً تَقْتُلُونَ.(سورۀ بقره، آیۀ87) [آیا چنین نیست كه ھر زمان، پیامبرى چیزى بر خلاف ھواى نفس شما آورد، در برابر او تكبر كردید) و از ایمان آوردن به او خوددارى نمودید). پس عده اى را تكذیب كرده، و جمعى را به قتل رساندید؟ همچنین (سورۀ حج، آیات3و8) و (سورۀ انبیاء، آیۀ2) ادامۀ ظھورات متناوب پیامبران- یعنی ظھور تدریجی حقایق روحانی- بر پیمان و میثاقی استوار است که شاید بزرگ‌ترین میثاق خداوند است. آیۀذیل از قرآن کریم) سورۀ آل‌عمران آیۀ٨١) این میثاق را به صورت مکالمه‌ای بین خداوند و پیامبرانش توصیف می‌کند: وَإِذْ أَخَذَ للهّ مِیثَاقَ النَّبِیینَ لَمَا آتَیتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِی قَالُواْ أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْھَدُواْ وَ اِنّا مَعَكُم مِّنَ الشَّاھِدِینَ.[و (یاد كن) ھنگامى را كه خداوند از پیامبران پیمان گرفت كه ھر گاه به شما كتاب و حكمتى دادم سپس شما را فرستاده اى آمد كه آنچه را با شماست تصدیق كرد البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش كنید آن‌گاه فرمود آیا اقرار كردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید گفتند آرى اقرار كردیم فرمود پس گواه باشید و من با شما از گواھانم. ترجمۀ این آیه به صورت مکالمه چنین است: و ھنگامی که خداوند میثاقی با پیامبران بست(فرمود): وعدۀ خداوند و انتظارات او: من به شما کتاب و حکمت می‌دھم، سپس پیامبری (حضرت محمّد) ظاھر می‌شود که آنچه را از قبل آمده تأیید کند. شما باید به او ایمان آورید و از او حمایت نمایید. آیا پیمان مرا در این موضوع تأیید و تصدیق می‌نمایید؟ جواب پیامبران: ما این پیمان را تصدیق می‌نمائیم. خداوند: شھادت دھید که من با شما ھستم و به عنوان یکی از شھادت دھندگان با شما خواھم بود. سپس در سه آیۀبعد، خداوند یگانگی ھمۀ پیامبرانی را که فرستاده یا ملھم شدند اعلام می‌دارد: قُلْ آمَنَّا بالله وَمَا انزلَ عَلَینَا وَمَا انزلَ عَلَى إِبْرَاھِیمَ وَإِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَقَ وَیعْقُوبَ وَالأَسْباطِ وَمَا أُوتِی مُوسَى وَعِیسَى وَالنَّبِیونَ مِن رَّبِّھِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِّنْھُمْ وَنَحْنُ لَهُ مسلمونَ.(سورۀ آل‌عمران، آیۀ84) [بگو به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراھیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسى و عیسى و انبیاى (دیگر) از جانب پروردگارشان داده شده گرویدیم و میان ھیچ یك از آنان فرق نمى گذاریم و ما او را فرمانبرداریم.] به طوریکه پیمان فوق نشان می‌دھد خداوند"خاتم یا مھر تأیید"خود را بر انبیاء خود می‌نھد و در پاسخ، انبیاء نیز"خاتم یا مھر تأیید"خود را بر یکدیگر می‌نھند. این است معنای"خاتَم انبیاء"."اصل خاتَمیّت"یک اعتقاد محوری در اسلام شده است. این اصل شاید پراھمیت‌ترین و عمیق‌ترین مفھومی است که در این راستا ذھن بشر قادر به تصوّر آن می‌باشد. اگر این اعتقاد دروغ است، که ھست، باعث می‌شود که مؤمنین ھر پیامبری را که خدا بفرستد انکار کنند و مورد ظلم و ستم قرار دھند! چگونه یک چنین استراتژی مشکوکی، یک چنین روش استدلالی متزلزلی - مانند"محلّ مھر نامه"- یک چنین اعتقاد عمیقی را با یک چنین پیامد عظیمی موجب می‌گردد؟ چگونه می‌توان چنین ادعای باور نکردنی را حمایت نمود؟ آیا قرار دادن سرنوشت ابدی روحانی انسان بر روی چنین شالودۀ سستی عاقلانه است؟ آیا این اصل حقیقت است یا خیال پردازی و تصوّر؟ إن یتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ.(سورۀ یونس، آیۀ66) (اینان جز از گمان پیروى نمى كنند.) شواھدی قرآنی این تصوّر بی‌اساس را بی‌اعتبار می‌سازد. این سوء تعبیر جدّی از کلام الھی بسیار قوّی و تأثیرگذار است. در اینجا به خاطر مطرح نمودن مطالب دیگر، ادامۀ بحث در مورد معنای کلماتی که در این آیه به کار برده شده است را به قسمت ضمائم آخر کتاب موکول می‌نمائیم.»(دکتر محمّد ابراهیم خان،"محمّد: خاتم انبیاء"، صص44- 35)**

1. **«در قرآن کریم، ذکر خاتَمَ‌النَّبیین، فقط و فقط در آیۀ40 سورۀ احزاب می‌باشد، که عموم مسلمین در این مقطع زمانی بر آنند که، عبارت خاتَمَ‌النَّبیین به معنای آخرین فرستاده خداست، و رابطه خدا با بشر منقطع و باب وحی الهی مسدود می‌باشد. خیلی عجیب به نظر می‌رسد که یک چنین مسئله مهمی، مربوط به تغییر سنّت الهی و قطع سلسله رسالت و وحی الهی، بعد از ارسال 124000 پیغمبر توسّط خداوند رحمن و رحیم، برای هدایت و تربیت بشر همیشه محتاج، فقط و فقط با ذکر یک عبارت (خاتَمَ‌النَّبیین) در کل قرآن شریف که حجت باقیه و‌ام الکتاب شریعت مقدّس حضرت رسول (ص) می‌باشد، در سورۀ و آیه‌ای که شان نزولشان هیچ ربطی به مسئله مسدود شدن فیض الهی ندارد و کاملا متفاوت است، به این طریق اعلام شود. اگر چنین بود می‌بایست چنین مسئله مهمی با تصریح مکرر در کلام الله مجید و به تفسیر در بحثی کاملا مستقل بیان می‌شد! همچنین، درنگاه نخست به آیۀ مزبور این سؤال در ذهن مطرح می‌گردد که اگر برداشت رایج ازخاتَمَ‌النَّبیین (پایان دهنده پیامبران) صحیح باشد، ربط عبارت خاتَمَ‌النَّبیین با قسمت اوّل جمله که مربوط به زندگی خصوصی پیامبر است در چیست و چرا نکته‌ای به این اهمّیت که سرنوشت آتی یک امت را رقم می‌زند در قرآن تنها یکبار و آنهم در عبارتی چنین بی‌ربط و چند پهلو گنجانده شده. این واقعیت که محمّد هیچ فرزند پسری نداشته چه ربطی به این‌که دیگر پیامبری نخواهد آمد دارد؟ و چرا این دو قسمت با"ولکن"به یکدیگر ربط داده شده اند؟به هر حال، هیچ ربط منطقی نیز بین نفی ابوّت حضرت محمّد و خاتَمَ‌النَّبیین بودن آن حضرت وجود ندارد آیۀ40 سورۀ احزاب چنین می‌باشد: "ما کان محمّد أَبا أَحد مّن رِّجالکُم ولَکن رسول‌الله وخاتَم‌النَّبیین وکان اللَّه بِکُلِّ شَیء علیماً، یعنی محمّد (ص) پدر هیچیک از مردان شما نیست ( پس زن زید زن فرزندش نبود و پس از طلاق می‌توانست او را بگیرد) لیکن او رسول خدا و خاتم انبیاءست و خدا همیشه بر امور عالم آگاهست". همانطور که خوانندگان گرامی مستحضرند، سورۀ احزاب هنگامی نازل شد که حضرت رسول (ص) با زینب همسر پیشین زید [پسر خوانده حضرت محمّد )ص( ازدواج کرد، چنانچه آیات 40-20این سوره عبارت از شرح و وصف زندگی زید و ازدواج او با زینب می‌باشد. شان نزول این سوره، به دلیل کنایه‌ و گفتار‌های زشت و ناپسند دشمنان و کفار بود، که چگونه پیامبر خدا با زن پسر خود ازدواج کرده است) زیرا که طبق عادات و رسوم اعراب در آن زمان، پسر خوانده مثل پسر اصلی بود) و علت نزول آیۀفوق، اعلام نسخ یک سنّت کهن می‌باشد که من بعد پسر خوانده مثل پسر خونی نیست و زید بجای آنکه زید بن محمّد خوانده شود، زید بن حارثه خوانده شد. باری، شواهد مستدل و قاطعی وجود دارد که کلمه خاتم برای مسلمین اوّلیه به معنای آخرین و نهایی نبوده است و خاتَمیّت رسالت حضرت محمّد (ص) در ایام اوّلیه اسلام پذیرفته نشده بود، و از جمله معانی که مسلمین صدر اسلام برای خاتَمَ‌النَّبیین ذکر کرده‌اند می‌توان به بهترین انبیاء، زینت یا انگشتر انبیاء، و مؤیّد یا مصدق انبیاء اشاره کرد. سه تن از بزرگان اسلام به نام‌های، علامه شوکانی، از جمله محدثین و حافظین قرآن مجید در تفسیر خود به نام فتح القدیر و همچنین عالم نحوی مشهور کوفی، الثعلب (ابو العباس احمد بن یحیی شیبانی، کتاب فصیح اللغة)، و ابوریاش القیسی در تفسیر خود در خصوص‌هاشمیه الکمیت، در تفاسیر خود بیان کرده‌اند که خاتم الانبیاء(به کسر تاء) به معنای کسی است که انبیاء را ختم نموده و خاتم الانبیاء(به فتح تاء)به معنای "جمال انبیاء"یا "بهترین آن‌ها"و یا به معنای زینت و یا انگشتری می‌باشد که سلسلۀ نُبُوَّت به وجود حضرت محمّد (ص) زینت یافته است؛ به عبارتی، حضرت رسول (ص) در سلسلۀ انبیاء، به واسطه فضیلتی که دارد، مانند انگشتری به منزلۀ زینت انبیاء است. در تفسیر کشاف، زمخشری، دربارۀ وجه تسمیه حضرت رسول (ص) به خاتَمَ‌النَّبیین بیانی به این مضمون فرموده است:"حضرت رسول از آن جهت به لقب خاتَمَ‌النَّبیین تخصیص یافت که فرزند ذکور نداشت و اگر همانا فرزند ذکوری می‌داشت حتماً میراث نُبُوَّت بعد از آن حضرت به فرزندش می‌رسید و خداوند برای آنکه ثابت کند که حضرت رسول فرزند ذکوری نداشته است که جانشین و وارث او در نُبُوَّت بشود، او را به خاتَمَ‌النَّبیین ملقب ساخت" انتهی. و علامه ابوالبقاء در کتاب مفید و معروف خود بنام کلیات در ذیل کلمه ختم تعبیری دیگر می‌فرماید:"بهترین معانی خاتَمَ‌النَّبیین در نظر ما آنست که بگوئیم حضرت رسول‌الله شمس نُبُوَّت و آفتاب تابان رسالت بود و سایر نبیین با آنکه از نور او استفاده کرده‌اند، در مقابل تابش و درخشش انوار نُبُوَّت و رسالتش تاب ظهور و بروز نداشتند و مکتوم و مستور شدند؛ همچنان‌که ستارگان از آفتاب کسب نور می‌کنند و هنگامی که خورشید درخشان طالع می‌شود، همۀ ستارگان در پرتو آفتاب پنهان و مکتوم و مستور می‌مانند" انتهی. از سوی دیگر، در مواهب علیه کمال الدین حسین کاشفی در تفسیر خاتَمَ‌النَّبیین از کتاب عیون الاجوبه نقل می‌نماید که امام سطوعی در کتاب مزبور نوشت"که صحت هر کتابی به مهر اوست، حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا دانند که تصحیح دعوی مَحبَّت الهی جز به متابعت حضرت رسالت پناهی نتوان کرد" همچنین،"عبارت خاتَمَ‌النَّبیین در موارد متعدد از اشعار کلاسیک عرب مشاهده می‌شود. شعری از دیوان امیه بن أبی السالت از حضرت محمّد به عنوان نفسی"الذی به ختم الله النبیین من قبله و من بعده"یاد می‌کند. این بیت تلویحا به ظهور انبیاء بعد از حضرت محمّد اشاره دارد، به نحوی که از فعل ختم در اینجا معنای پایان چیزی مستفاد نمی‌شود. فردمان (Friedmann) این احتمال را مطرح می‌سازد که این کلمه به معنای"او مهر (تأیید) خود را بر آن‌ها کوبید"باشد. این نظریه که حضرت محمّد برای تأیید انبیاء سلف ظهور فرمود، مؤیّد به آیۀ37 از سورۀ صافّات است که می‌فرماید،" بلْ جاء بالْحقِّ وصدّقَ الْمرْسلینَ." در معنای خاتم، در المنجد، ذیل ختم آمده است:"الخاتَم و الخاتِم بالکسر و الفتح ما یختَم بِه"، یعنی خاتِم و خاتَم به کسر و فتح تاء چیزیست که به آن اشیاء را مهر می‌کنند. و مقصود از مهر، امضاء و تصدیق است و نظر به (این)، معنی لغوی خاتَمَ‌النَّبیین چنین می‌شود که حضرت محمّد تصدیق کنندۀ انبیای سلف بوده است. در شرحی مذکور در صفحه 439 نقائد، که به توصیف عبارت خیر الخواتیم (بهترین مهرها) می‌پردازد، ابو عبیده مفسر، متوفی به سال 209 هجری، می‌گوید،"مقصود او (شاعر) این است که نبی اکرم خاتم انبیاء، یعنی او بهترین انبیاء می‌باشد." علامه سیوطی در تفسیر خود، درالمنثور، در این باب می‌نویسد: "ابن انباری در مصاحف از ابن عبد الرحمن السلمی حکایت کرده که گفت من به حضرت حسین(ع) و حضرت حسن(ع) قرآن را می‌آموختم و آیۀرسول‌الله و خاتَمَ‌النَّبیین را به کسر تاء تلفظ و قرائت می‌کردم. در آن میان حضرت علی بن ابیطالب(ع) بر من گذر فرمود و قرائت مرا شنیده به من فرمود خاتَمَ‌النَّبیین به فتح تاء قرائت کن(خاتَم به فتح تاء به معنای زینت انبیاء) و به آن‌ها بیاموز که خاتَم به فتح تاء تلاوت کنند و بدیهی است که فرمایش حضرت علی(ع) حجت است؛ زیرا آن حضرت را در قرائت و تفسیر قرآن مجید معرفتی کامل حاصل است". و نیز جلال الدین سیوطی در همان مأخذ از ابن ابی شبیه روایت کرده که گفت عایشه رضی الله عنها زوجه حضرت رسول فرمود: "قولوا خاتَمَ‌النَّبیین و لا تقولوا لانبیَّ بعدَه"، یعنی بگویید خاتَمَ‌النَّبیین و نگویید که نبی دیگری بعد از آن حضرت نمی‌باشد [بنابراین باید حضرت رسول (ص)را خاتَمَ‌النَّبیین به فتح تاء) زینت انبیاء) بنامیم نه به کسر تاء که به معنی آخر باشد، تا بر این معنا باشد که نبی دیگری بعد از حضرتش نمی‌آید.] همچنین، علامه مجلسی در جلد نهم بحارالانوار حدیثی را که "ابن شهر آشوب" در کتاب"مناقب"خود نقل کرده از حضرت امیرالمومنین علیه السّلام نقل می‌کند که خلاصه مضمون آن چنین است :"هیچ نبی به مقام نُبُوَّت نرسید مگر آنکه از حضرت رسول، صخاتم (به فتح تاء) نُبُوَّت را دریافت کرد و خاتم (به فتح تاء) به معنی انگشتری است و پس از دریافت خاتم نُبُوَّت به مقام نُبُوَّت رسید و از این جهت است که حضرت رسول (ص)را خداوند در قرآن کریم خاتَمَ‌النَّبیین (به فتح تاء) نامیده؛ یعنی کسی که به انبیای قبل از خود خاتم و انگشتری نُبُوَّت را بخشید تا توانستند پس از دریافت خاتم نُبُوَّت از آن حضرت به مقام نُبُوَّت برسند ". از طرفی، روایتی از حضرت محمّد (ص) نقل شده است که کمک بیشتری در درك و فهم معنی خاتَمَ‌النَّبیین می‌نماید، چنانچه از ایشان روایت شده است: "انا آخر الانبیاء و مسجدی هذا آخر المساجد"، یعنی من آخرین پیامبر هستم و مسجدی که بنا می‌کنم آخرین مسجد است، که اگر اصطلاح"آخرین مسجد"به این مفهوم باشد که در دور اسلام مسجد دیگری ساخته نخواهد شد، این تناقض نا معقولی است مگر آنکه در مدح و ثنا و بی‌مثیل بودن مسجد پیامبر بیان شده باشد. از سوی دیگر، در احادیث شیعه اثنی عشریّه از حضرت علی علیه السّلام روایت شده که آن حضرت خود را خاتم الوصیین می‌خوانند و حضرتشان به تلویح و تصریح حقیقت معنای خاتم را بیان میفرمایند که معنای خاتم را کاملا روشن می‌سازد و بنابراین، کلمۀ خاتم به معنای آخرین نمی‌تواند تلقی گردد. از جمله، مجلسی در صفحه 323 جلد سیزدهم بحارالانوار نقل فرموده که حضرت امیرالمومنین علیه السّلام در آن خطبه می‌فرمایند: "انا امیرالمومنین و یعسوب المتّقین و آیة السابقین و لسان الناطقین و خاتم الوصیین و وارث النبیین وخلیفة رب العالمین"، یعنی منم امیرالمومنین و منم سلطان متقیان و رَجعَت گذشتگان و زبان ناطقین و منم خاتم وصیین و وارث نبیین و نماینده پروردگار عالمیان. همچنین، مرحوم فیض کاشانی در کتاب تفسیر صافی از کتاب مناقب از حضرت رسول (ص) این طور نقل می‌فرمایند: عن النبی صلی الله علیه و آله أنَا خاتم الانبیاء و انت یا علی خاتم الاوصیاء) من خاتم انبیاء هستم و تو‌‌ای علی، خاتم اوصیاء هستی.) و در صفحه 17 جلد 29بحارالانوار آمده است: "و انّی و انت سواء الا النبوة، فانی خاتَمَ‌النَّبیین و انت خاتم الوصیین، یعنی من و تو تنها در نُبُوَّت با هم فرق داریم، پس من خاتم نبیین هستم و تو خاتم وصیین". همچنین، در ترجمۀ جلد سیزدهم بحار الانوار توسّط مرحوم حسن بن محمّد ولی ارومیه رحمة الله علیه، در صفحه 752 آمده است: برادرم رسول خدا (ص) به من خبر داد که من خاتم هزار پیغمبرم و تو خاتم هزار وصی(قال اخی رسول‌الله یا علی، أنا خاتم الف نبی و انت خاتم الف وصی). و ایضا از همان مأخذ در صفحه 726 در خطبه‌ای از قول حضرت علی(ع) آمده است:منم زبان متقیان و خاتم اوصیا و وارث انبیا و خلیفه پروردگار عالمیانانتهی. در هر صورت،"اگر لفظ خاتم به معنی آخر باشد که پس از حضرت رسول (ص) دیگر پیغمبری نباید بیاید، این معنی منجر به انکار وصایت حضرات ائمۀ اطهار پس از حضرت امیرُالمؤمنین می‌گردد. نعوذ بالله من هذا القول، در این مقام هر معنائی که برای خاتم الوصیین خطبه مزبوره قائل شویم همان معنی نیز برای خاتَمَ‌النَّبیین مجری خواهد بود" با این تفاسیر، عبارت خاتَمَ‌النَّبیین مذکور در قرآن کریم، به هیچ وجه من الوجوه دالّ بر اتمام ارسال پیامبران از جانب خداوند نمی‌تواند باشد و چنانچه در مبحث بعد ذکر خواهد شد ظهور پیامبری جدید و آمدن دیانتی بدیع در سلسله ادیان الهی حتمی الوقوع و از واجبات است. بنابراین، جز این نمی‌تواند باشد که، عبارت خاتَمَ‌النَّبیین به معنای کسی که مؤیّد انبیاء سابق بوده و به نحوی احترام آمیز به معنای بهترین انبیاء، یا زینت و انگشتر انبیاء می‌باشد. تا اینجای مبحث استناد به آیات و روایات اسلامی و قول علمای مسلمان شد؛ لیکن، چنانچه از پیش ذکر شد، کلام الهی قابل حمل بر معانی بسیار است و برای آن‌ها وجوه مختلف و متعدد می‌باشد، و با توجّه به روایات موجود که تأویل آیات و متون کتب مقدّسه در آخر الزمان می‌آید، در آثار دیانت بهایی مبحث خاتَمیّت از وجوه مختلف بررسی و بیان‌گردیده و در خصوص حقیقت این مسئله تعابیر بدیعی، از سماء مشیّت الهی نازل گردیده است. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان، در خصوص مقام پیامبران آسمانی، که بر دو جنبه است، می‌فرمایند: یکی مقام توحید و رتبه تجریدو مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه استاگر گفته شود که کل (مظاهر الهیه) یک شیئ‌اند صحیح و صادق است و اگر گفته شود به حدود اسمی و رسمی غیر هماند آن هم صادق است. بنابراین، به مناسبت هر مقامی، معنایی در تبیین خاتَمیّت در آثار دیانت بهایی ارائه گردیده است، که مطالب ارائه شده در این باب بسیاری از اختلافات ظاهری موجود در روایات اسلامی و آیات قرآن مجید را، مبنی بر استمرار ظهور پیامبران، با مبحث خاتَمیّت توجیه می‌نماید. باری، از جمله معانی که در خصوص خاتَمیّت آمده، تعبیری با توجّه به وحدت انبیای الهی می‌باشد. مظاهر امر (پیامبران)، در مقام وحدت محض، از آن حیث که مشیّت اوّلیه و کلمۀ الله و اوّل صادر از حق می‌باشند، حکم یک ذات دارند و همه یک وحدت حقیقی را جلوه می‌دهند، لاَ نُفَرِّقُ بینَ أَحد مّنْهم، زیرا که خدا یکی است، دین یکی است (همان یک دین اسلام است که در تمامی دوران تجدید می‌شود)و حقیقت واحد – به عبارتی، پیامبران صادر اوّل از مبدأ واحدند و از واحد جز واحد صادر نمی‌شود. بنابراین، مظاهر الهیه حقیقت واحده‌اند و روح الهی که از عالم امر در هیاکل آن‌ها القا شده روحی واحد است، و ما أَمرُنا إِلاَّ واحِدَة؛ پس، کلمة الله اختلاف نمی‌پذیرد؛ مشیّت اوّلیه کثرت نمی‌یابد و امر حق تعدد ندارد. به عبارتی، ذات نور یکی بیش نیست، اگر چه در چندین چراغ که هر یک را شدتی در حد خویش است، ظاهر شود؛ و ماهیت حرارت یکی بیش نیست، هر چند در هر آتشدانی به نسبت ظرفیت آن‌ها به درجات متعدد پدید آید. در نتیجه، می‌توان گفت که، همانا اوّلیت و آخریتِ حقیقی و معنوی است، نه اوّلیت و آخریت زمانییعنی نظر به شئون جسمانی و حدود بشری آنان نیست، بلکه نظر به حقیقت واحده متجلّیه در آن نفوس قدسیه است؛ چرا که همه مظهر یک حقیقتند. با عنایت به این حقیقت است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند: اگر جمیع، ندای أنَا خاتَمَ‌النَّبیین برآرند آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه؛ زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیّت و خَتمیّت و اوّلیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السواذج ازلیاند. و با توجّه به این حقیقت است که حضرت مسیح، در مکاشفات، به عنوان آلفا و امگا، یعنی اوّل و آخر، یاد شده و یا حضرت رسول اکرم (ص) فرموده‌اند: کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین،(یعنی من پیامبر بودم وقتی حضرت آدم بین آب و خاك بود) و همچنین در جلد هفتم بحار الانوار از حضرتشان آمده است: اما النبیون فانا (یعنی امّا مقصود از نبییون من هستم.) حضرت بهاءالله با عنایت به این حقیقت، در لوح نصیر می‌فرمایند: "تالله لهو الذی قد ظهر مرة باسم روح، ثم باسم الحبیب، ثم باسم علیّ، ثم بهذالاسم المبارك المتعالی المهیمن العلیّ المحبوب"، مفاد آیۀ مبارکه به فارسی: سوگند به خدا که این همان کسی است که گاهی به نام عیسی روح الله، گاهی به نام محمّد رسول‌الله، گاهی به نام نقطه اولی)حضرت باب) و گاهی به این اسم مبارك (حضرت بهاءالله) ظاهر شده است. وحدت انبیاء و ادیان الهی، به صور مختلف، در قرآن شریف تصریح شده است؛ چنانچه در آیات 136- 135سورۀ بقره مذکور است: "و قالُوا کُونُوا هوداً أَو نصَارى تَهتَدوا قُلْ بلْ ملَّة إِبراهیم حنیفاً و ما کان منَ الْمشْرِکین. قُلْ آمنَّا باللّه وما انزلَ علَینَا وما انزلَ علَى إِبرَاهیم وإِسماعیلَ وإِسحاقَ ویعقُوب والأَسباط وما أُوتی موسى وعیسى والنَّبِیّونَ من رّبِّهِم لاَ نُفَرِّقُ بینَ أَحد مّنْهم ونَحنُ لَه مسلمونَ، یعنی یهود و نصاری گفتند که به آیین ما در آیید تا راه راست یافته و طریق حق پویید، بگو : بلکه ما آیین ابراهیم را پیروی می‌کنیم که به راه راست توحید بود و از مشرکان نبود. بگو ما به خدای عالم و شریعت و کتابی که به خود ما نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و پیغمبران دیگر از جانب پروردگارشان داده شده(به همه ایمان آورده ایم) فرقی میان هیچ یک از پیغمبران نگذاریم و ما مطیع فرمان خداییم". و در آیۀ177 سورۀ بقره می‌فرماید : لَیسَ الْبِرَّ أن تُولُّوا وجوهَکُم قِبلَ الْمشْرِقِ و الْمغْرِبِ و لکنَّ الْبِرَّ منْ آمنَ بِاللَّه و الْیومِ الْآخرِ و الْملائکَة و الْکتابِ و النَّبِیِّین، یعنی نیکوکاری این نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید (منظور جهت قبله می‌باشد که اصل و حقیقت دین نبوده و در هر دینی می‌تواند رو به جهتی باشد و معمولا این ظواهر دین تغییر پذیر می‌باشند)، لیکن نیکوکاری آن است که کسی به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آرد (یعنی به روح و حقیقت ادیان و رسولان الهی باید توجّه نمود.) همچنین، در آیۀ4 سورۀ بقره می‌فرماید: "و الَّذینَ یؤْمنُونَ بِما انزلَ إِلَیک و ما انزلَ منْ قَبلک و بالْآخرَةِ هم یوقنُون، یعنی و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان مى آورند؛ و به رستاخیز یقین دارند ". بنابراین، عهد و میثاق این کتاب آسمانی با مؤمنین اینست که به روح و حقیقت ادیان باید توجّه نمود که وحدت محض بوده و یکی بیش نیست، نه به قالب‌ها و ظواهر شرایع که از بین رفتنی است و در هر زمانی در هیکلی ظهور می‌یابد. همچنین، در حدیثی مربوط به ظهور قائم، به اصل وحدت انبیای الهی اشاره شده است که قبول دعوت آن حضرت به مثابه قبول و تأیید تمام انبیای ما قبل می‌باشد (این یکی از احادیثی می‌باشد که بیانگر این حقیقت است که قائم از مرسلین می‌باشد)؛ چنانچه مذکور است که حضرتشان پس از ظهور می‌فرمایند: "ایُّهَاالنّاس هر که در خصوص آدم(ع) با من گفتگو نماید هر آینه از همه نزدیکترم به آدم و ایُّهَاالنّاس هر که در خصوص نوح(ع) با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترم به نوح(ع)، ایُّهَاالنّاس هر که در خصوص ابراهیم(ع) با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترم به ابراهیم(ع)، ایُّهَاالنّاس هر که در خصوص موسی(ع) با من گفتگو نماید هر آینه از همه نزدیکترم به موسی(ع)، ایُّهَاالنّاس هر که در خصوص عیسی(ع) با من گفتگو نماید هر آینه از همه نزدیکترم به عیسی(ع)، ایُّهَاالنّاس هر که در خصوص محمّد (ص)با من گفتگو نماید هر آینه از همه نزدیکترم به محمّد (ص(، ایُّهَاالنّاس هر که در خصوص کتاب خدا با من گفتگو نماید هر آینه از همه نزدیکترم به کتاب خدا. انتهی. حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه به حکم جدید و امر بدیع ظاهر می‌شوند، چون این اطیار عرش باقی از سماء مشیّت الهی نازل می‌گردند و جمیع امر مبرم ربانی قیام می‌فرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند، چه، جمیع از کأس مَحبَّت الهی شاربند و از اثمار شجره توحید مرزوق"‌**

**ای برادر به چشم جسمانی/ منگر در کلام روحانی**

**هست یک شمس و یک شعاع و سطوع/ گر کند صد هزار بار طلوع**

**در همه انبیاء همین نور است/ کفر بر نور غیر مغفور است**

**این همه گفته‌ها نه از جسد است/ بلکه از روح واحد احد است**

**امّا در مقام کثرت، تجلّیات این روح در هیاکل مختلفه به اقتضای استعداد و نیاز خلق تفاوت دارد و این تفاوت به شکل اسماء و صفات خاصّ و هیاکل خاصّ ظهور پیدا می‌کند، و قید زمان و حد مکان به خود می‌گیرد. این مقام در قرآن کریم در آیۀ253 سورۀ بقره تصریح گردیده است: "تلْک الرُّسلُ فَضَّلْنَا بعضَهم علَى بعضٍ مّنْهم مّن کَلَّم اللّه ورفَع بعضَهم درجات، یعنی این پیغمبران را برخی بر بعضی برتری و فضیلت دادیم، بعضی را خدا با او سخن گفته و بعضی را رفعت مقام داده است". بنابراین،"اگر چه حقیقت کلمۀ الهیه یکی بیشتر نیست، در هر زمانی به درجه‌ای از کمال که متناسب با کمال نسبی نوع انسان در هر زمان است، پدید می‌آید. شرعی که کامل‌تر از شرع ماضی است تشریح می‌شود؛ امری که برتر از امر سابق است اظهار می‌گردد و بدین سان است که بعضی از مظاهر الهیه بر بعضی دیگر تفضیل می‌یابند و آیۀمبارکۀ "تلْک الرُّسلُ فَضَّلْنَا بعضَهم علَى بعضٍ)بقره/ 253"مفهوم می‌شود. در واقع این رجحان از لحاظ ظهور آن حقیقت در عالم امکان و به سبب کمال نسبی این عالم در این زمان است، نه این‌که نفس کلمة الله را تفاوت مراتب باشد یا روح قدسی الهی تعدّد پذیرد و آیۀ مبارکه "لاَ نُفَرِّقُ بینَ أَحد مّن رّسله ( بقره/ 285 " نقض شود. پس،"اگر محمّد بن عبدالله سرور همه فرستادگان خداست (به اصطلاح متداول در بین اهل اسلام"سید المرسلین") و یا اگر در مقامی است که همۀ آسمان‌ها را خدا برای او آفریده است (لولاك لما خلقت الافلاك( و خلاصه اگر در مقامی است که مظاهر الهیه سابقه در مقامی فروتر از او واقعند، این تفاوت رتبه ناشی از شدت جلوۀ روح قدسی و قوت ظهور کلمۀ الهیه از نفس اوست و این قوت و شدت و یا خود این علو مرتبت به سبب وقوع او، و دورۀ اعتبار امر او، در زمانی است که نوع انسان در حد بالاتری از کمال نسبت به ادوار سابقه بوده است و بدین سبب نور شدیدتری برای روشن ساختن جمع خود و تعلیم عالی‌تری برای رشد بنیۀ مادی و حفظ وجود معنوی خود می‌خواسته است. یعنی این تفاوت مرتبه نسبت به عالم خلق و به سبب ظهور مشیّت اوّلیه در این عالم است". باری،"امثله‌ای را که پیش از این گفتیم باز گوئیم: اگر چه حقیقت نور یکی بیشتر نیست، در هر چراغی به درجه‌ای از شدت که متناسب با مقرّ آن چراغ است به ظهور می‌رسد، یعنی درجات شدت ظهور نور با وجود وحدت حقیقت آن اختلاف می‌پذیرد. اگر چه حقیقت آتش یکی بیشتر نیست، هر آتشدانی را چنان می‌سازند که متناسب با مکانی که در آن تعبیه می‌شود و به درجه‌ای از قوت که متناسب با این مکان و احتیاج و اقتضای آن باشد این حرارت را ظاهر سازد" بنابراین، از دیگر تعابیر خاتَمَ‌النَّبیین، نظر به مقام کثرت انبیاء و بنا به عظمت ظهور مبارك الهی در این قرن می‌باشد، که از آن به نبا عظیم، یوم الله، یوم الدّین، یوم التَّلاق ودر آثار اسلامی یاد شده است؛ با توجّه به این حقیقت، عظمت این ظهور است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند:"و لکن این یوم غیر ایّام است. از خَتمیّت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود. قد انتهی الکور النبوة و ظهرت حقیقَة الازلیة"؛ همچنین، می‌فرمایند: الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم الّذی به انتهت الرّسالة و النّبوة و علی آله و اصحابه؛ و در مقامی دیگر می‌فرمایند:"لان اللّه تبارك و تعالى بعد الّذى خَتَم مقام النبوةِ فى شان حبیبهوعد العباد بلقائه یوم القیمة لِعظمة ظهورِ الْبَعد "در نتیجه، همانطور که فرستادگان الهی به اسماء مختلف نامیده شده‌اند، مانند نبی، رسول، امام، که در مقامات و رتبه‌های مختلفی می‌باشند؛ ظهور بعد از حضرت رسول اکرم (ص)، به سبب آنکه "ظهور اسماء و صفات الهیه به اشد مراتب و اکمل درجات آن می‌رسد"، به ظهورُالله تسمیه شده است، که البته این در مقام تحدید می‌باشد! قابل توجّه است که، در احادیث مربوط به قائم، افضلیت مقام ایشان نسبت به پیامبران قبل صراحتاً ذکر گردیده است:"علم 27 حرف است. آنچه پیغمبران آورده‌اند دو حرف استپس موقعی که قائم قیام می‌کند بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد ؟..." همچنین آمده است :"نازل خواهد شد بر قائم چیزی که نازل نشده است بر صدیقین و مرسلین و مهتدین"؛ و در جایی دیگر آمده است: "خداى تعالى آنچه به پیامبران داده، به قائم نیز با اضافات بیشترى خواهد داد" باری، حضرت بهاءالله اعلام فرموده‌اند، که ظهورشان اکمال و تحقق نبوّات ادیان قبل و ظهور کلی الهی بوده، و دور بهایی نه دور نُبُوَّت و بشارت بلکه دور تحقّق و اکمال است. در آثار دیانت بهایی به اتمام کور آدم و آغاز دوره جدیدی اشاره رفته است :"کور آدم که 6000 سال قبل، توسّط مظهر الهی حضرت آدم تأسیس یافت، فقط یکی از اکوار متعددۀ ماضیه است. حضرت بهاءالله پایان بخش کور آدم و آغاز کنندۀ کور بهایی هستند ". همچنین، یکی از نویسندگان بهایی می‌نویسد :"ظهور حضرت بهاءالله که رسالت اعلایش تحقق اتحاد صوری و معنوی جمیع ملل عالم است، اگر مقصد آن به درستی درك شود، از فرا رسیدن دورۀ بلوغ نوع بشر حکایت می‌کند؛ یعنی بشریّت در جهت پشت سر گذاردن دوران طفولیت و ورود به مرحلۀ رشد و بلوغ و عقل و درایت می‌باشد". حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "حیات اجتماعی نوع بشر را نیز ادوار و مراحلی است. زمانی دورۀ طفولیت بود. زمان دیگر دورۀ جوانی بود، ولی حال در مرحلۀ بلوغ وارد شده است که از دیر زمانی بدان بشارت داده‌اند و آثارش در همه جا نمودار گشته (ترجمه). تعبیر بسته شدن دورۀ آدم و آغاز دورۀ جدید را نیز می‌توان در زیارتنامه‌ای از حضرت علی(ع) استنباط کرد، که در آن تلویحاً، به ظهور پیامبرانی در آینده اشاره می‌نمایند؛ چنانچه از حضرت امیر(ع) در مفاتیح الجنان آمده است :"قُل السّلاَم علَى محمّد رسول‌الله خاتَمِ‌النَّبیین و سیِّدِ الْمرْسلینَ و صفْوةِ ربِّ الْعالَمین أَمین اللَّه علَى وحیِه و عزَائمِ أَمرِه و الْخاتِمِ لِما سبقَ و الْفَاتِحِ لِمَا استُقْبِلَ، یعنی بگو سلام برمحمّد فرستادۀ خدا، خاتَم انبیا و سرور رسولان و امین خداوند در وحی و ارادۀ او و خاتِم برگذشتگان و راه‌گشای آیندگان" با توجّه به تعابیر فوق می‌توان (به معنی) حدیثی که از آن تعبیر خاتمۀ نُبُوَّت گردیده و حضرت محمّد خود را به آخرین سنگ در بنای یک ساختمان تشبیه نموده پی برد :"قال اِنَّما مَثلی فی الانبیا کمثل رجل بنی داراً فاکملها و حسنها الا موضع لبناء‌ فکان من دخل فیها فنظر الیها قال ما احسنها الا موضع هذه البناء قال فانا موضع البناء ختم بی‌الانبیاء"؛ بنابراین، آیا پایان بنای یک ساختمان به معنای اینست که بنای دیگری هم ساخته نخواهد شد؟ اما از دیگر تعابیری که در خصوص خاتَمَ‌النَّبیین شده است، نسبی بودن این عبارت است؛ بدین ترتیب که حضرت رسول خاتم هستند تا ظهور پیامبر بعدی چنانچه حضرت بهاءالله می‌فرمایند: قل یا ملاء الفرقان تفکروا فی کتاب الذی نزل علی محمّد با لحق بحیث فیه ختم النبوة بحبیبه الی یوم القیمة التی فیها قام الله بمظهر نفسه و انتم احتجبتم عنها. (سورة الصبر).**

**گر ببینی انبیای بیشمار/ از برون هر یک به رنگی آشکار**

**صد رسل را بنگری در یک نبی/ چون به الله احد واقف شوی**

**هر فرستاده دلیل آخری/ جملگی قائم به روح آخری (**

**(بخشی از مبحث"خاتَمَ‌النَّبیین و حدیث لانبی بعدی"مندرج در مقالۀ"بحثی پیرامون اسلام و خاتَمیّت" اثر پرهام)**

1. **«کتاب ایقان بر فراز گسل ختمیت تجلّی، پلی قیامت‌نشان را فراهم نمود برای ورود به یک دنیای دینی جدید و بدیع.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمَ‌النَّبیّین"، ص2)**
2. **«اگر از منظر کلاسیکِ مذهب تسنّن، و نیز تشیّع به مسئله بنگریم، معلوم می‌شود که حضرت بهاءالله بر ناممکن فائق آمدند؛ یعنی نشان دادند که خداوند بعد از حضرت محمّد پیام‌آور دیگری مبعوث خواهد کرد. قطعیّت و جذّابیتِ استدلالِ حضرت بهاءالله در این زمینه محتاج بعضی توضیحات است.** آن **حضرت ابتـدا از مفهوم قرآنیِ وحدت رسل استفاده می‌نمایند و مفهوم "خاتَمَ‌النَّبیّین" را به عنوان حقیقتی کـه در مورد تمـامی رسـل الهـی، و نـه فقـط حضرت محمّد، صـادق اسـت، نسبیّت می‌بخشند. به عبارت دیگر آن حضرت، داعیّۀ سنّتیِ خاتَمیَّت حضرت محمّد را نسبیّت می‌دهند تا بتوانند آن را از سر راه بردارند.»(کریستفر باک، مقالۀ "در ورای خاتَمَ‌النَّبیّین"، ص8)**
3. **«یکی از مسایل مهمی که همیشه در میان پیروان ادیان گذشته مورد بحث و گفتگو و علّت عدم پذیرش و قبول پیامبران در هنگام ظهور هر یک از آنان بوده است، موضوع خاتَمیَّت است. بدین معنی که پیروان هر دینی دین خود را آخرین دین و پیامبر خویش را آخرین پیامبر و قوانینش را پسندیده‌ترین قوانین و سرانجام کتابش را آخرین کتاب و نزول وحی الهی می‌پندارند.»(علاءالدین قدس جورابچی، بهاءالله موعود کتاب‌های آسمانی، صص71)**
4. **«مسلمانان بر پایۀ آیاتی از قرآن و روایاتی چند از رسول اکرم آئین اسلام را آخرین آئین و پیامبر اسلام را آخرین پیامبر الهی بر می‌شمرند. و آن عبارت است از: "ما کان محمّد ابا احدٍ من رجالکم و لکن رسول‌الله و خاتَمَ‌النَّبیّین. و کان اللّه بکلّ شیءٍ علیما."یعنی: محمّد پدر هیچیک از مردان شما نبوده بلکه فرستاده خدا و خاتم انبیا است و خداوند از همه چیز آگاه است." نیز: "یا علی! انت منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انّهُ لانبی بعدی." یعنی:‌ای علی تو و من مانند‌ها‌رون (برادر موسی) و موسی هستیم، جز این‌که پس از من نبی نخواهد بود. همچنین: "لا کتاب بعد کتابی و لا شریعة بعد شریعتی الی یوم القیامة." یعنی: کتابی پس از کتاب من و آئینی بعد از آئین من تا روز رستاخیز نخواهد بود. نیز: "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا" یعنی: امروز دین را برایتان کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دینی برای شما برگزیدم."همچنین: "و من یَبتَغ غیر الاسلام دیناً فلن یُقبَلَ منه و هو فی الآخرة من الخاسرین." یعنی: و کسی که جز اسلام دینی را خواهد، هرگز از وی پذیرفته نشود و در روز پسین از زیانکاران شمرده گردد."اکنون برای پاسخ به برداشت و استنتاجی که اهل اسلام از آیات و روایات بالا نموده و بر این پایه‌ سلسله ادیان را پایان یافته و نزول وحی الهی را انقطاع پذیرفته می‌دانند، بشرح زیر می‌پردازیم: ابوالفضائل در این باره می‌گوید: "عجب نیست اگر فقهای ملّت اسلام نیز به کلمۀ مبارکه خاتَمَ‌النَّبیّین و حدیث لانبیَّ بعدی که ابداً دلالت بر عدم تجدید دیانت ندارد ممتحَن گردند و به امم ماضیه ملحق شوند. و حال آنکه مقصود آن حضرت از این کلمه این بود که ترقّی امّت اسلامیه را مکشوف دارد و افضلیت ائمّه هدی را از انبیای بنی‌اسرائیل معلوم و واضح فرماید. زیرا که بر مطلّعین بر کتب مقدّسه و حالات امم ماضیه واضح است که انبیای بنی‌اسرائیل از قبیل اشعیا و یرمیا و دانیال و حزقیل و زکریا و امثالهم کلّ به توسّط رؤیا از امور آتیه اخبار می‌فرمودند و رؤیای صادقه خود را الهام تعبیر می‌نمودند. چندانکه لفظ نبی بر بینندۀ رؤیا در میان قوم دایر و مصطلح گشت و در لغت عبریه حقیقت ثانویه یافت و در کتب عهد عتیق و عهد جدید در مواضع کثیره مذکور و شایع گشت. پس چون فجر سعادت از افق بطحا طالع شدظلمت لیل زایل شد و هنگام رؤیا انقضاء یافت و میعاد رؤیت و مشاهدت فرارسید. لذا به وجود اقدس خاتم الانبیاء باب نُبُوَّت یعنی نزول الهام به رؤیا مختوم و مسدود گشت و روح فؤاد در صدور ارباب سداد سمت احاطه و کلّیت گرفت و حقایق روحانیّه که بر انبیای بنی‌اسرائیل به رؤیا افاضه می‌شد بر ائمّه اسلام علیهم السّلام به رؤیت و مشاهدت مبذول گشت و معنی حدیث"لانبی بعدی"و حدیث صحیح "علماء امّتی افضل من انبیاء بنی‌اسرائیل"واضح و مکشوف شد و به جای"کذا رأیت فی‌الرّؤیا" که در کلمات اوّلین مذکور بود "کانی أری و کانی أشاهد" در بیانات آخرین ثابت و مسطور گشت." "رسول"و"نبی" به طور اخص و در عالم ظاهر و کثرت دارای یک معنی نیستند. زیرا رسول فرستادۀ خدا و دارندۀ آئین و کتاب است در حالیکه نبی برگزیده یزدان و ترویج دهنده آئین و تعالیم ایزد مهربان و گویندۀ رویدادهای آینده به وسیلۀ الهام خدا در عالم رؤیا است. از این رو است که در قرآن برخی از برگزیدگان خدا رسول و برخی دیگر نبی نامیده شده‌اند. و این نیز ناگفته نماند که هر رسولی می‌تواند نبی باشد ولیکن هر نبی دارای مقام رسالت نیست و آیات زیر از قرآن مجید گواه راستی این گفتار است: "فلمّا اعتزلهم و مایعبدون من دون اللّه وهبنا له اسحق و یعقوب و کلّاً جعلنا نبیاو اذکر فی الکتاب موسی انّهُ کان مخلصا و کان رسولاً نبیا.. و وهبنا له من رحمتنا اخاه هرون نبیا. و اذکر فی الکتاب اسمعیل. انّهُ کان صادق الوعد و کان رسولاً نبیاو اذکر فی الکتاب ادریس، انّهُ کان صدّیقا نبیا." یعنی: پس از آنکه از ایشان و آنچه پرستش می‌کردند غیر از یزدان، دوری گرفت (مقصود ابراهیم خلیل است) اسحاق و یعقوب را به او عنایت کردیم و آنان را از انبیا گردانیدیمو یاد کن موسی را در کتاب، او پاک نهاد و رسول نبیی بودو از بخشش خویش برادرش‌ ها‌رون نبی را به وی دادیم. و یاد کن اسماعیل را در کتاب، او راست وعده دهنده و رسول نبیی بودو یاد کن ادریس را در کتاب، او نبی راست‌گویی بود."همچنین: "و ما اَرسلنا من قبلک من رسولٍ و لا نبِیٍّ الّا اذا تمنَّی اَلقَی الشّیطان فی اُمنیَّتِه. فیَنسخُ اللّهُ ما یُلقِی الشَّیطان ثمّ یُحکِمُ اللّهُ آیاتِه و اللّهُ علیم حکیم." یعنی: و هیچ رسول و نبیی پیش از تو نفرستادیم مگر این‌که هر هنگام آرزویی کرد، شیطان در آرزویش القای شبهه نمود. خداوند نابود می‌سازد آنچه را شیطان القا می‌کند و پس از آن آیاتش را استوار می‌گرداند و اوست دانا و آگاه."اما"رسول"و"نبی"به طور اعمّ و در عالم باطن و وحدت از یک معنی و مفهوم برخوردارند و از آنجائیکه خداوند به صریح آیۀسوّم از سورۀ حدید در قرآن مجید"هو الاوّل و الآخر و الظّاهر و الباطن"است، فرستادگان او نیز به هر اسم و رسم مظاهر و مرایای صفات و کمالات و مصادیق اوّلیت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت اویند. از اینرو هر یک از پیامبران از جمله پیامبر اسلام، در دور و زمان رسالت ویژۀ خود، اول رسولان و آخر رسولان و اول انبیا و آخر انبیا به شمار آمده است. بر این پایه است که حضرت بهاءالله نه تنها رسول اکرم را خاتم انبیا نامیده، بلکه آن حضرت را خاتم رسولان نیز بر شمرده است آنجا که می‌فرماید: "الصّلوة و السّلام علی سید العالم و مربّی الامم الّذی به انتهت الرّسالة و النّبوّة..." بنا بر این کلمه"خاتَمَ‌النَّبیّین"نباید به هیچ‌ وجه سبب پیدایش این فکر و اندیشه گردد که هدایت و راه‌نمایی حضرت یزدان و تحوّل و تجدّد ادیان با ظهور حضرت محمّد پیامبر اسلام، به انجام گرائیده است. امّا در باره روایت"کتابی پس از کتاب من و...": از این حدیث چنین بر می‌آید که حضرت محمّد برای کتاب و شریعت خویش زمانی تعیین نموده که انجام آن روز رستاخیز است.»(حضرت بهاءالله، علاءالدین قدس جورابچی، بهاءالله موعود کتاب‌های آسمانی، ص94- 90)**
5. **«"هَل یَنظُرونَ إلّا أن یَأتِیَهُمُ اللهُ فی ظُلَلٍ مِنَ الغَمامِ": آیا جز این را منتظرند که خدا در سایه‌هایی از ابر به سوی آن‌ها بیاید؟ و ادامه آیه چنین است: "وَ المَلائکةُ وَ قُضِیَ الأمرُ وَ إلَی اللهِ تُرجَعُ الاُمورُ" یعنی و ملائکه هم بیایند. این که انجام شد و کارها و امور به سوی خدا بر می‌گردد. از جمله علامت‌هایی که مسیحیان برای آمدن دوبارۀ مسیح منتظرند این است که در سایه‌هایی از ابر، همراه ملائکه بیاید. در این آیه قرآن، خدا می‌فرماید آنچه منتظر آن هستند انجام شدپس هم بشارت انجیل صحیح است و هم در ظهور حضرت محمد این اتفاق افتاد و ائمۀ أطهار این آیه را به ظهور قائم تفسیر فرموده‌اند که در ظهور قائم هم مجدد این اتفاق می‌افتد. این حالت سؤالی داشتن آیۀ مبارکه، یعنی جز این نمی‌شود. در سورۀ أنعام آیه 158 هم همین موضوع تکرار شده و به آمدن ملائکه و ربّ و یا بعضی آیات ربّ اشاره و تاکید گشته.»(کتاب راهنمای مطالعۀ ایقان، پریوش طالبی، ص67)**
6. **«"به ذکر خاتَمُ‌النَّبیین مُحتَجَب شده" : کلمۀ خاتَمُ‌النَّبیین در بارۀ رسول گرامی اسلام در سورۀ أحزاب آیۀ40 نازل گردیده است و به همین یک کلمه مسلمین امتحان شدند و از آیات بسیار زیاد دیگر قرآن در بارۀ لقاءالله و قیامت و قیام قائم و غیره چشم پوشیدند. شان نزول این آیه را چنین نوشته‌اند که وقتی حضرت محمد، زینب زن پسر خواندۀ خود زید را پس از آنکه زید او را طلاق داد به زنی گرفتند، منافقین از راه تحقیر، حضرت را ابوزید یا پدر زید می‌خواندند و طعنه می‌زدند که چرا حضرت، زن پسر خود را به زنی گرفته زیرا آن‌ها پسر خوانده را کاملا مانند پسر می‌دانستند ولی رسول الله مانند هر پیغمبری پدر امّت خود است و در این آیه می‌فرماید او را ابوزید نخوانید بلکه خاتَمُ‌النَّبیین یا رسول الله بگویید و نیز نبوت به او ختم شد و بعد از او به دیگری تعلق نخواهد گرفت. بنابر این پسران آن حضرت همگی قبل از ایشان فوت شدند. در تاریخ ادیان می‌خوانیم که خصوصاً در ادیان سامی، مقام نُبُوت اغلب از پدر به پسر می‌رسید مثلا جانشین حضرت آدم، پسرش شیث بود و سامِ نبی جانشین نوح و اسحاق جانشین ابراهیم و به همین ترتیب یعقوب و یوسف. حضرت عبدالبهاء در بیانی اشاره می‌فرمایند که پسر ارشد در قبل هم دارای امتیاز خاص بوده و حتی مقام نبوت پدر به او به ارث می‌رسید. یک مفهوم کلمۀ خاتَمُ‌النَّبیین، بنا بر این سابقۀ تاریخی که ذکر شد این است که زید جانشین و پسر حضرت محمد نیست که کسانی بعدا او را دارای مقام نبوت بدانند. موارد بسیاری در مورد کلمه خاتَمُ‌النَّبیین در کتب تفسیر اسلامی ذکر شده. اکثر علمای شیعه به این معنی گرفته‌اند که بعد از حضرت رسول، دیگر صاحب کتاب و شریعت جدید نخواهد آمد. بعضی هم مانند شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین گفته که به جانشینه‌ای رسولان قبل، نبی گفته می‌شد ولی جانشینان حضرت رسول را نبی نمی‌گوییم چون همان طور که حضرت رسول بر انبیای قبل افضلیت داشت، جانشینه‌ای او هم برترند و آن‌ها را امام یا وصیّ می‌گوییم. علامه مجلسی در جلد نهم بحارالانوار حدیثی از حضرت علی نقل کرده که فرمودند هیچ نبی به مقام نبوت نرسید مگر آنکه از حضرت رسول، خاتم نبوت را دریافت کرد و پس از دریافت این خاتم (انگشتری) نبوت، به این مقام رسید و از این جهت در قرآن خاتَمُ‌النَّبیین نامیده شده‌اند. محمّد (ص) سید و آقای نبیین است و من سیّد و آقای وصیین.(قاموس ایقان) حضرت بهاءالله در مناجاتی می‌فرمایند: "پاک و مقدسی تو‌ای پروردگار من، از تو می‌طلبم به حق اصفیائت و به حق حاملان امانتت و به حق کسی که او را خاتم انبیاء و رُسُلِ خود مقرر فرمودی..." که اشاره به حضرت محمد است که هم خاتم انبیا و هم خاتم رسل هستند.**

**در مورد حدیث "حلالُ محمدٍ حلالٌ إلی یومِ القیامةِ و حرامُهُ حرامٌ إلی یومِ القیامةِ" و امثال آن، در حدیثی که هم اهل سنت و هم شیعه آن را قبول دارند حضرت محمد فرمودند: " إن صَلُحَت اُمَّتی فَلَها یَومٌ " یعنی اگر امت من صالح باشند دورۀ آن‌ها یک روز است که در شان نزول آیۀ"لِکُلِّ اُمَّةٍ أجَلٌ" یعنی هر امتی اجل و مهلتی دارد، از آن حضرت نقل شده است. در احادیث روایت شده از أئمۀ اطهار، کلمه قیامت و ساعت و غیره که در قرآن نازل شده، به ظهور قائم تفسیر شده و این که قائم با کتاب و شریعت جدید می‌آید.**

**مجلسی در جلد نهم بحار الانوار روایتی از حضرت علی نقل کرده که فرمودند: حضرت محمد خاتم 124هزار نبی بودند و من خاتم 124هزار وصی هستم. آیا این حدیث به چه معنی است؟ مطمئناً به این معنی نیست که بعد از حضرت علی وصیّ بر حق دیگری نیامده بلکه مثلا می‌تواند به این معنی باشد که برابر همه انبیا و اوصیای قبل مصائب و زحمات تحمل فرمودند و نیز احادیث بسیار دیگری در این زمینه هست.**

**کلمه خاتَمُ‌النَّبیین و کلمات مشابه آن در تورات و انجیل، از جمله سُبُحات جلال است زیرا هم مانع ایمان به ظهور بعد شده و هم از اعتقاد راسخ پیروان هر دین به عظمت پیامبر خودشان حکایت دارد. کلمۀ نبی اصطلاحاً به پیامبرانی اطلاق می‌شده که در رؤیا از امور آتیه مطّلع می‌شدند یعنی از یک حقیقت غیبی و آن چه پنهان بود، برای خلق خبر می‌آوردند. این لغت به معنی عام پیامبران مصطلح شده. در قرآن صحبت از نَبأ عظیم یا خبر بزرگ است. وقتی آن خبر بزرگ خودش بیاید دیگر نیازی نیست کسانی به صورت واسطه از او خبر بیاورند و دورۀ نبوت تمام می‌شود که نشانۀ گذر عالم بشریت از یک مرحلۀ رشد و کمالِ روحانی به مرحلۀ بالاتری است.»(کتاب راهنمای مطالعۀ ایقان، پریوش طالبی، ص74- 73)**

1. **«"مقصود از هر ظهور، ظهور تغییر و تبدیل است در أرکان عالم سِرّاً و جَهراً، ظاهراً و باطناً": بیت‌العدل اعظم در کتاب قرن أنوار می‌فرمایند: هر زمان که موعود الهی ظاهر شد، جامعۀ اهل ایمان گِرد این نقطۀ مرکزی که صاحبِ امر و حیاتِ روحانی آنان بود جمع آمدند و نظامِ ارزش‌های جدیدی به وجود آمد و وجدان و رفتار افراد انسانی تربیتی تازه یافت. علم و صنعت و هنر نیز جواب مساعد داد. بالاخره قوانین و تشکیلاتِ اموری اجتماعی از نو ساخته شد. تمدنی نوین ظاهر شد و کم کم به پیش رفت و کسی بر مقاومتش قادر نیامد.(ص115)**

**جناب ابوالقاسم افنان فرمود: از متقدّمین احبای شیراز که به حضور حضرت عبدالبهاء مشرَّف شده بودند شنیدم که تفسیر این حدیث "إن صَلُحَت اُمّتی فَلَها یَومٍ وَ إن فَسَدَت فَلَها نِصفُ یَومٍ وَ إنَّ یَوماً عِندَ رَبِّکَ کَألفِ سَنَةٍ مِمّا تُعَدُّونَ" (یعنی اگر امّت من صالح باشند مهلت آن‌ها یک روز و اگر فاسد باشند نصف روز است. و بعد هم آیۀ قرآن است که می‌فرماید به درستی که روز نزد پروردگار مانند هزار سال است از آنچه شما حساب می‌کنید.) را رَجا کرده بودند که بیان فرمایند. در جواب فرمودند: مقصود دورۀ دیانت اسلام است. احباء عرض کرده بودند : هنوز عرش رسول الله مدفون نشده بود که بین کِبارِ صَحابه اختلاف افتاد و اساس فساد در آیین محمدی گسترده گردید. پس چرا در سال ششصدم هجری ظهور قائم موعود اتفاق نیفتاد؟ فرمودند: ظهور مولوی و کتاب مثنوی مثلِ شمعی (ستونی) بود که به زیر آن دیوار نصب شده بود و دورۀ دیانت اسلام به هزار و دویست سال بالغ گردید.**

**"در عوالم که از کتبِ مشهورۀ معتبره است" : نام کتاب، عَوالِمُ العلوم و المعارف است که تألیف عبد الله بن شیخ نورالله بحرینی است. شاگرد مجلسی بود. این کتاب حدود صد جلد است که جلد 54 آن در احوال حضرت حجةِ بن الحسن است.**

**"یَظهَرُ مِن بَنی‌هاشِمِ صَبیٌّ ذو کتابٍ وَ أحکامٍ جَدیدٍ (إلی أن قالَ) وَ أکثرُ أعدائِهِ العُلماءُ": از بنی‌هاشم جوانی ظاهر خواهد شد که صاحب کتاب و احکام جدیدی است (تا این که می‌فرماید) و بیشتر دشمنانش علماء هستند. همان طور که قبلاً مذکور شد در حدیث دیگری از امام جعفر صادق نقل شده که وقتی قائم ما ظاهر شود،سختی‌هایی خواهد دید که پیامبر ندیده. پرسیدند: چطور؟ فرمودند : زیرا وقتی که رسول الله ظاهر شد مردم سنگ و چوب را می‌پرستیدند ولی در زمان قائم، مردم با قرآن با او مجادله می‌کنند.**

**" وَلَقَد یَظهَرُ صَبیٌّ مِن بَنی‌هاشِمِ وَ یَأمُرُ النّاسَ بِبَیعَتِهِ وَ هُوَ ذو کتابٍ جدیدٍ یُبایِعُ النّاسَ بِکتابٍ جدیدٍ عَلَی العَرَبِ شَدیدٌ فَإن سَمِعتُم مِنهُ فَاسرُعوا إلَیهِ": حتماً جوانی از نسل بنی‌هاشم ظاهر خواهد شد و مردم را به بیعت نمودن ( اطاعت) با خودش امر می‌کند و او صاحب کتابِ جدید و تازه‌ای است. به کتاب جدید با مردم پیمان وفاداری می‌بندد که برای عرب پذیرفتن آن دشوار است. پس اگر در بارۀ ظهور او چیزی شنیدید به سوی او بشتابید. (کتاب راهنمای مطالعۀ ایقان، پریوش طالبی، ص103- 102)**

1. **در این مورد جناب نعیم نیز چنین می‌فرماید:**

**«آن علائم که در کتاب خدا است/ نصِّ قرآن فتوی علما است**

**که دمد در دو نفخه اسرافیل/ نفخ اولی و نفخةُ الاُخری است**

**صور اوّل قیامت صغری/ صور ثانی قیامت کبری است**

**یوم الآخر همان و یوم‌الدین/ باز یوم القیام و یوم لقا است**

**موقعش انخساف شمس و قمر/ موعدش انشقاق ارض و سما است**

**چون به حکم خدا و نص کتاب/ نفخۀ اوّل و دوّم برخاست**

**قوم قرآن به قائم و قیوم/ همه گفتند این خلاف و خطا است**

**ابتدا آدم و انتها خاتم/ ختم آن ختم دستگاه خدا است»**

**دین اسلام آخرین دین است/ مصطفی خاتَمُ‌النِّبیّین است»**

**\*\*\***

**بخش چهارم: خاتَمَ‌النَّبیّین در کتاب ایقان از منظر کتاب رمزوراز**

1. **«حضرت بهاءالله در عین پیش‌بینی مرجعیّت خود از اعتقادي حائز نوعي بيان غيرمستقيم مطلب است. عيت بخشيد. ودانة حضرت بهاءالله (63- 1852طریق دفاع از حقانیّت حضرت باب، می‌كوشند مردمان عادی و هم زمان، تأمّلات طبقات روحانی را از سحر غفلت نسبت به حقیقت و حقانیّت قیامت، بیرون آورند. چنین رویكردی به متن، در درك استدلالات حضرت بهاءالله و فهم اینـكه آن حضرت چگـونـه بـر مـوانـع نظـری موجود بر سر راه قیامتی محقّق(منظور ظهور حضرت باب است- م) غلبه یافتند، حائز ارزشی اكتشافی می‌باشد؛ موانعی كه مهیب‌ترین آن، اعتقاد اسلامی به خَتمیّت تجلّی است.»(رمزوراز، ص93)**
2. **«دیانت اسلام مبتنی بر این اعتقاد است كه حضرت محمّد آخرین پیامبر الهی و معرّف نقطۀ اوج طیف تكاملی تاریخ رسالت می‌باشند. آن حضرت در میان همگنان اوّلین، و در زنجیرۀ تاریخ نیز آخرین هستند؛ یعنی حضرتشان كامل‌ترین تجلّی الهی را كه خداوند به تاریخ افاضه فرموده، به عالم انسانی ارزانی داشته‌اند؛ همان تجلّی كه تتمه‌اش، قرآن بوده، منطقاً مؤثّرترین كتاب در تاریخ بشریّت است. عبارت «خاتَمَ‌النَّبیّین» منبعث از متن قرآن است و لهذا از دید مسلمانان، اصل خاتَمیَّت رسول‌الله هیچ سازشی را تحمّل نمی‌كند.»(رمزوراز، ص94)**
3. **«حضرت بهاءالله با بُن‌بستی اصولی و اعتقادی مواجه بودند كه جنبۀ انتزاعی صرف نداشت، بلكه اصلی محوری و مركزی محسوب می‌گشت؛ اصلی كه در طول تاریخ اسلام، به طور مؤثّر برای رفع و دفع هر تلاشی در راستای نوآوری به كار گرفته شده بود.»(رمزوراز، ص94)**
4. **«رویكرد یگانه انگارانه با سایر پیامبران به زودی اهمّیت خـود را از دست داد و عقیـدۀ تفاوت مقامات پیامبران بهانه‌ای برای توجیه تفوّق حضرت محمّد قرار گرفت. نتیجه اینكه هیچ اصل اعتقادی در اسلام قاطع‌تر از این عقیده نیست كه حضرت محمّد "خاتَمَ‌النَّبیّین" است.»(رمزوراز، ص95)**
5. **«این لقبِ متمایز از قرآن مجید سورۀ 33 (الاحزاب) آیۀ40 گرفته شده كه می‌فرماید: "ما كان محمّد ابا احدٍ من رجالكم ولكن رسول‌الله و خاتَمَ‌النّبیین" امّا در جریانه‌ای نخستین آگاهی اسلامی، به هیچ عنوان از این رتبۀ ممتاز درك یكسانی وجود نداشت. به علاوه، هیچ ربط منطقی نیز بین نفی ابوّتِ حضرت محمّد و خاتَمَ‌النَّبیّین بودن آن حضرت وجـود نـدارد با این وصف، مطابق نظر بعضی محدّثین، اگر نفسی رسالت حضرت محمّد را بپذیرد، امّا ایشان را آخرین پیامبر نداند، چنین شخصی مؤمن محسوب نمی‌شود.»(رمزوراز، ص95)**
6. **«اصولاً عقیدۀ خَتمیّت تجلّی بدون توجّه به مسائل مربوط به تطابق قانون اسلام (با شرایط زمان- م)، هرگونه داعیّۀ جدیدی بر ظهور الهی را مردود می‌شمارد. ادراك منتج از آیۀ40 سورۀ 33 و اولویّتی كه به آن داده می‌شود، بر هر نوع ملاحظه‌ای نسبت به اَعمال تجلّی‌گونۀ خداوند در آینده، غلبه می‌یابد. این آیه به تنهایی مهیب‌ترین مانعِ عقیدتی بود در مقابل حضرت بهاءالله كـه نـه فقـط از این حقیقت آگاه بودند، بلكه می‌بایست ضربات سخت ناشی از عملكرد نهادگرایانۀ آن را نیز در طول چهل سال سرگونی و مسجونیت، تحمّل فرمایند.»(رمزوراز، ص95)**
7. **«اهمّیت استدلال حضرت بهاءالله علیه خَتمیّت تجلّی (اساسی كه حضرت باب نیز در جهت آن اقامه براهین فرمودند)، در ملاحظات امانت نیز مشهود است: "همان‌گونه كه قرآن خود اشاره می‌نماید، اسلام آخرین قرآن خود اشاره مي‌نمايد، سلام (اساسي كه حضرت باب نيز در جهت آن اقامه براهين فرمودند)، در ملاحظات امانت نيز مشهود است : دین و محمّد نیز "خاتَمَ‌النَّبیّین" است. این داعیّه كه جناح تندروِ اسلامی پیوسته آن را ملحوظ داشته، نه تنها با عقیدۀ استمرار رسالت در ستیز است، بلكه هر كوششی در جهت تجدّد مكتبی را نیز خنثی می‌سازد. هیچ جریانی عقلانی در خلال تاریخ اسلامی- نه حتی ادّعاهای صوفیانه به الهام شهودی یا شرح و بسط منطقی فلاسفه از شریعت اسلامی- هرگز از این تنگنا گریزی نداشته است."»(رمزوراز، ص96)**
8. **«امّا حضرت بهاءالله از چندین جناح بر مانع "خاتَمیَّت" فائق می‌آیند. آن حضرت در این راه، این خطاب را بـه عنوان صفتی مشترك برای تمامی رسولان الهی تعریف می‌نمایند. مفهوم "خاتَمیَّت" به عنوان "آخِـریّت"، دست نخـورده می‌ماند، امّا گوشزد می‌شود كه «"آخِریّت" شاخص اهمّیت است تا دنیویّت (یا مُلكیّت). آن حضرت این استدلال را با ذكر حدیثی آغاز می‌فرمایند كه در آن، حضرت محمّد می‌فرمایند: "منم عیسی" و سپس با تمركز بر مضمون قرآنی وحدت رُسُل، می‌نگارند: "خود آن حضرت (محمّد) فرمود، امَّا النَبییونَ فانا، و همچنین فرمودند منم آدم و نوح و موسی و عیسی، چنانچه ذكر شد. مع ذلك تفكّر نمی‌نمایند بعد از آن كه بر آن جمال ازلی صادق می‌آید با اینكه فرمودند منم آدمِ اوّل، همین قسم صادق می‌آید كه بفرمایند منم آدمِ آخِر و همچنانكه بَدء انبیاء را كه آدم باشد به خود نسبت دادند همین قسم خَتم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می‌شود و این بسی واضح است كه بعد از آنكه بَدء‌النَّبیین بر آن حضرت صادق است، همان قسم خَتمُ‌النَّبیین صادق آید." با نظاره در پرتو این بیان، آنان (كُلِّ رُسُل) همه، رسولان آن سلطان حقیقی و ذات ازلی هستند و اگر هر كدام بگوید "من خاتَمَ‌النَّبیّین هستم"، بدون ادنی شائبۀ تردید، صرف حقیقت را می‌گوید؛ زیرا آنان تمامیشان شخص واحد، نفس واحد، روح واحد، وجود واحد و ظهور واحدند. آنان همه مظهرِ "بَدئیّت" و «"خَتمیّت" و "اوّلیّت" و "آخِریّت" و "ظاهریّت»" و "باطنیّت" می‌باشند؛ همه مرتبط و متعلّق به حقیقتی هستند كه روح‌الارواح ذاتی و جوهرالجواهر سرمدی است.»(رمزوراز، صص97- 96)**
9. **«جمال ابهی، پس از ربط دادن مفهوم قرآنی وحدت رُسُل به امتیاز قرآنی خَتمیّت رسول(قرآن 40/33)، با یك جهش اثبات‌پذیر در منطق خود، مطرح می‌فرمایند همانسان كه رسولان الهی حائز ذات واحدند، باید دارای صفات واحد هم باشند؛ از جمله، صفتی كه با لقب "خاتَمَ‌النَّبیّین" بیان گشته است(لازم به ذكر است كه آن حضرت تفاوت در مقام و شدت تجلّی را به رسمیّت می‌شناسند.) براسـاس قدرت این استدلال، حضرت مسیح كاملاً معادل محمّد رسول‌الله بوده، می‌توان ایشان را نیز "خاتَمَ‌النَّبیّین" محسوب داشت. همین وضعیت صادق است در مورد حضرت آدم و انبیای عهد عتیق (19) و این چنین است كه جمال رحمن اعلام می‌دارند: "اذاً یا ملاءَالارض فی ظهوراتِ البَدء تجلّیاتِ الخَتم تَشهَدون."»(رمزوراز، ص97)**
10. **«حضرت بهاءالله مفهوم قرآنی وحدت رُسُل را برای نسبیت بخشیدن به ایدۀ "خاتَمَ‌النَّبیّین"، مورد استفاده قرار می‌دهند. در این راستا عقیدۀ رایجِ "خاتِم" به معنای "آخِرین" محفوظ می‌ماند؛ امّا آخِریّتی كه به مرجعیّت اشاره دارد تا به وصایت؛ یعنی به واسطۀ یك همسانی مشترك كه ریشه در پیام قرآنی یگانگی انبیاء دارد، «خاتَمَ‌النَّبیّین» وجه مشخّصۀ همۀ پیامبران الهی می‌گردد.»(رمزوراز، ص97)**
11. **«حضرت بهاءالله در كتاب ایقان نشان می‌دهند كه مُدّعیات افراطی نسبت به خاتَمیَّت حضرت محمّد در واقع نوعی معامله‌گری بوده است به نفع عقیدۀ ظفرگرایی و در جهت دفعِ مفهوم قرآنی وحدت رُسُل. در واقع آن حضرت از یك اصلِ قرآنی به عنوان الزامی در مورد پذیرش اصلی دیگر استفاده فرموده‌اند.»(رمزوراز، ص98)**
12. **«زمانی که مانع خَتمیّت ظهور كنار گذاشته شود (کاری که این تفسیر کرده است- م)، بهاءالله مفسّر در جامۀ بهاءالله مُنزِل ظاهر می‌گردد.»(رمزوراز، ص13)**
13. **«حضرت بهاءالله، به نحو رازآمیزی، مظهر الهی را "موجد خَتم و بَدء" معرفی می‌فرمایند. اگر این عبارت را نوعی بیان غیرمستقیم در نظر بگیریم، به طور پوشیده، به صلاحیّت آن حضرت برای تفسیر قطعی لقب قرآنی "خاتَمَ‌النَّبیّین»" اشاره دارد. كلمۀ موجد مشتقّ از وَجَدَ بوده، به معنای "مُبدء، مؤلّف و خالق" می‌باشد.»(رمزوراز، ص144، یادداشت 8)**
14. **«استدلال حضرت بهاءالله علیه خَتمیّت ظهـور، ایشان را كاملاً خارج از جهانبینی اسلامی قرار می‌دهد. مسلمین اگر نه چیزی دیگر، امّا قطعاً اشارات و استنتاجات ناشی از تفسیـر نمـادیـن آن حضـرت از قرآن را نمی‌پذیرند؛ بعلاوه، این سؤال هم مطرح است كه چگونه ممکن است قرآن خود را جای‌گزین سازد؟»(رمزوراز، ص157)**
15. **«ایـن تشبیه (تشبیه مظاهر الهی به شمس- م)، به تحكیم این فرضیه كه پیام‌آوران الهی نه تنها یکسان هستند، بلكه بدون توجّه به اسم و رسم، از هویتِ ذاتیِ واحدی نیز برخوردار می‌باشند، كمك می‌کند. هدف چنین رویكردی تضعیف مقام و منزلت حضرت محمّد نیست، بلكه زدودن این جزم اندیشی اسلامی است كه بعد از آن حضرت پیام‌آور دیگری ظاهر نخواهد شد. بدینسان مشاهده می‌شود که استدلال علیه خَتمیّت ظهور، تمامیّت كتاب مستطاب ایقان را دربرمی‌گیرد.»(رمزوراز، ص163)**
16. **«یـك مطالعۀ اخیر توسّط لاوسن (Lawson)، به درك غربی از اصول تفسیری شیعی، كمك می‌کند. مطابق این مطالعه، نحوۀ استدلال حضرت بهاءالله علیه خاتَمیَّت ظهور، در مكتب تشیّع هیچ‌گونه سابقه‌ای ندارد.»(رمزوراز، ص172)**
17. **«حضرت بهاءالله، صرفاً با ذكر این آیۀ["لَنْ یبعَثَ اللهُ من بعدِه (یوسف) رسولاً"(قرآن 34/40) ]، نوعی همسانی (بین گذشته و حال- م) برقرار می‌فرمایند؛ امّا در تفسیر آن، مستقیماً ذكری از یهودیان به عمل نمی‌آورند: "پس، از این آیه‌ ادراك فرمایید و یقین كنید كه در هر عصر، امم آن عهد به آیه‌ای از كتاب تمسّك جسته از این‌گونه حرف‌های مزخرف می‌گفتند، كه دیگر نبی نباید در ابداع بیاید؛ مثل آنكه آیۀانجیل را كه مذكور شده، علمای آن استدلال به آن نمودند كه هرگز حكم انجیل مرتفع نمی‌شود و پیغمبری مستقل مبعوث نگردد، الاّ برای اثبات شریعت انجیل، و اكثری از ملل مبتلا به این مرض روحی شده‌اند، چنانچه اهل فرقان را می‌بینی كه چگونه به مثل امم قبل به ذكر خاتَم‌النَّبیین محتجب گشته‌اند؛ با اینكه خود مقرّند به اینكه: "و ما یعلَمُ تاویلَهُ الاّ اللهُ و الرّاسخونَ فی العلم"(قرآن 7/3) بعد كه راسخ در علوم و اُمّها و نفسها و ذاتها و جوهرها، بیان می‌فرماید كه قدری مخالف هوای ایشان واقع می‌شود، این است كه می‌شنوی كه چه می‌گویند و چه می‌كنند و نیست این‌ها مگر از رؤسای ناس در دین؛ انه‌ایی كه الهی به جز هوی اخذ نكرده‌اند و به غیر ذهب مذهبی نیافته‌اند و به حجبات علم محتجب گشته‌اند و به ضَلالت آن گمراه شده‌اند." این، آشكارا حمله‌ای دیگر است بر جزم اندیشی. ضربه فقط تا آن حدّ تخفیف می‌یابد كه یهود و نصاری نیز به همان اندازه نسبت به انكار حضرت محمّد، مقصّر قلمداد می‌شوند. دیگر بار گذشته همچون محملی برای آینده، مورد استفاده قرار می‌گیرد. جالب توجّه این است كه در این‌جا، هستۀ مركزی اعتقاد اسلامی، مُشعر بر خَتمیّت تجلّی، زیر سؤال می‌رود. حضرت بهاءالله اشاره می‌فرمایند كه سنّت اسلامی در تعبیر خود از «خاتَمَ‌النَّبیّین»، به نوعی اِشباع اعتقادی گرفتار گشته است.»(رمزوراز، صص213- 212)**
18. **«اصل اسلامی خَتمیّت تجلّی اساساً مبتنی است بر همین آیۀ40/33 كه نیز خطیرترین آیۀ قرآنی را كـه حضرت بهاءالله باید به آن بپردازند، تشكیل می‌دهد. در واقع، می‌توان گفت كه تمامیّت كتاب ایقان تفسیـری است بر این آیه.»(رمزوراز، ص223)**
19. **«آخریّت اسلام و دوام آن تا روز قیامت تضمین شده است و هر تلاشی برای آغاز مرحلۀ جدیدی از رسالت الهی باید غیرقانونی تلقی گردد. همان‌گونه كه قرآن خود اشاره می‌نماید، اسلام آخرین دین و حضرت محمّد "خاتَمَ‌النَّبیّین" است. این ادّعا كه قشریّون اسلامی از آن حمایت می‌كنند، نه فقط با عقیدۀ استمرار ظهور در ستیز است؛ بلكه هر كوششی را نیز برای نوآوری اعتقادی خنثی می‌سازد.»(رمزوراز، ص224)**
20. **«ذكر این نكته نیز كه آن حضرت، چگونه این یكسان انگاری (یکسان انگاری لِقاءُالله با مظهرامرالله- م) را وارد ساختار استدلالی خود علیه خَتمیّت تجلّی یا ظهوری فراقرآنی، می‌فرمایند؛ بسیار مفید است؛ زیرا به راستی، كاری بس درخشان و تأثیرگذار است.»(رمزوراز، ص235)**
21. **«ایـن آیۀیگانه (40/33)، به منزله قلب خداشناسی اسلامی است. مفهوم آخِریتی كه مبتنی بر عبارت "خاتَمَ‌النَّبیّین" است، آن‌چنان بـر صخـرۀ تفسیر اسلامی حك شده كه زدودن آن غیر ممکن به نظر می‌رسد. در این راستا تنها کاری که ممکن بود انجام شود عرضۀ تفسیری جدید در مورد آن بود و این دقیقاً همان اقدامی است که حضرت بهاءالله انجام دادند. تفسیر آن حضرت چشمگیر است: ایشان انگشت اشاره را، فقط چهار آیۀجلوتر، به آیۀ44/33، كه نسبتاً نادیده نیز انگاشته شده، متوجّه می‌سازند. نتیجه اینكه خواننده ناگهان از پیامبرِ آخِر، به روزِ آخِر؛ و از پایان پیامبری به پایان زمان، انتقال می‌یابد. در خلال چند سطر عربی منزول (اشاره به آیات مربوطۀ قرآنی است- م)، سیمای زیبای محمّدی به جلوۀ جمال الهی مبدّل می‌شود؛ امّا از آنجا كه خدانادیدنی است، وعدۀ لِقاءُالله محتاج تفسیر می‌گردد.»(رمزوراز، ص237)**
22. **«حائز اهمّیت است كه توجّه شود حضرت بهاءالله مقام حضرت محمّد به عنوان خاتَمَ‌النَّبیّین را به معنای سنّتی‌ آن، آنكار نمی‌كنند؛ بلكه این لقب را در مورد تمامی طول تاریخ نجات (یعنی در مورد همۀ مظاهر مقدّسه- م)، صـادق می‌داننـد؛ تـاریخ نجاتی كه نه تنها هرگز با حضرت محمّد منتهی نمی‌شود، بلکه در یوم قیامت تغییری مثل‌واره نیز خواهد یافت.»(رمزوراز، ص240)**
23. **«حضـرت بهاءالله در خلال استدلال خود(برای رفع سدّ خاتَمَ‌النَّبیّین- م)، بعضی تطابقات و تشابهات را از اشارات موجود در عبارتِ "منم عیسی" (یعنی اصل وحدت ذاتی رُسُل الهی) استخراج می‌فرمایند كه می‌توان آن‌ها را به صورت زیر خلاصه و مرتّب نمود:**

* **حضرت محمّد همان حضرت مسیح است.**
* **لهذا، حضرت مسیح نیز حضرت محمّد است.**
* **حضرت محمّد "خاتَمَ‌النَّبیّین" است.**
* **بنابر این حضرت مسیح نیز "خاتَمَ‌النَّبیّین" است.**
* **اما حضرت مسیح در عین «"خاتَمَ‌النَّبیّین" بودن، آخرین نبی نیست.**
* **لهذا، حضرت محمّد نیز گرچه "خاتَمَ‌النَّبیّین" است؛ امّا آخرین نبی نمی‌باشد. (رمزوراز، ص252)**

1. **«همانسان كه اشاراتی در كتاب ایقان، به اقتدار و اختیار حضرت بهاءالله برای انزال آیات گواهی می‌دهد؛ لازم می‌نمود كه فرض خَتمیّت تجلّی نیز به چالش كشیده شود تا بابیان، مسلمانان، مسیحیان، یهودیان و (اصولاً و عملاً نیز) زرتشتیان مستعد و منتظر را برای قیام هیكلی بدیع و الوهی بر فراز افق‌های تجلّی، مهیّا سازد.»(رمزوراز، ص261)**
2. **«اضافه نمودن واژۀ "رُسُل" به "انبیاء"، نسبت به آیۀ40/33، توسّط جمال ابهی، این نظریّۀ عادی بهایی را بی‌اعتبار می‌سازد که قرآن، در بیان خاتَمَ‌النَّبیّین بودن حضرت محمّد، احتمال ظهور رُسُل را در آینده، باز می‌گذارد؛ به این دلیل که به معنای دقیـق کلمـه، حضـرت محمّد آخرین نبی است و نه آخرین رسول(در آثـار بهایی- م). امّا در این فقرۀ مبارکه، فرق بین رسول و نبی از میان می‌رود.»(رمزوراز، ص282، یادداشت192)**
3. **«کتاب مستطاب ایقان بر فراز گُسل خَتمیّت اسلامی، پلی رستاخیزی مستقر می‌نماید. سالکِ معنوی در حالی که از این پل می‌گذرد می‌تواند به پشت سر بنگرد و به مبداء حرکت بیندیشد؛ به موطن مألوف؛ یعنی اسلام، دیانت مادر. ارتباط حیاتیِ مستمر با اسلام هرگز کُلاً و کاملاً گسسته نگشته. از این نقطۀ گذار، چشم انداز مقصد سالک که جمال اقدس ابهی آن را مدینۀ ایقان نامیده‌اند، نمایان می‌شود. در کرانۀ دور دست (این گسل- م)، دو هیکل اسرارآمیز ایستاده‌اند که در کتاب ایقان به آن‌ها، بر حسب مشخّصه‌های رسولیشان، با اسامی قائم(به معنی بپاخیزنده، خیزش‌گر) و مُستغاث (به معنی فریادرس، به یاری خوانده شده) اشاره گشته است.»(رمزوراز، ص289)**
4. **«مفاهیم بابیِ قائم و مُستغاث چالش مستقیمی را علیه اصلِ خَتمیّت اسلامی مطرح می‌نمایند. قشریّون اسلامی (چه سُنّی و چه شیعی)، سخت بر این باورند که حضرت محمّد آخرین پیامبر است. حضرت بهاءالله چالش حاصل از عمل‌کرد این دو هیکل موعود را، مفصّلاً به بحث و بررسی می‌گذارند و راه عبـور از مانع سترگ خاتَمیَّت را با جهشی در ایمان عنوان می‌فرمایند. آن حضرت اعلان می‌کنند که اسلام، نه در نام و نشان، بلکه در اصل و بنیان، با ظهور جدیدی از جانب خداوند رحمن، جایگزین گشته است: "دینی که سال‌ها مرتفع شده باشد و جمیع در ظلّ آن نشو و نما نموده باشند و به احکام مشرقۀ آن مدت‌ها تربیت یافته و از آباء و اجداد جز ذکر آن را نشنیده؛ به قسمی که چشم‌ها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوش‌ها جز احکامش را استماع ننموده، بعد نفسی ظاهر شود و جمیع این‌ها را به قوّت و قدرت الهی تفریق نماید و فصل کند، بلکه همه را نفی فرماید. حال فکر نما که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان نموده‌اند از تفطّر سماء؟"»(رمزوراز، ص290)**
5. **«بابیان مبهوت نبوغ تفسیریِ حضرت بهاءالله شدند، کـه تـا به این حدّ، مستقل از قدرت و نفوذ مِنبر و مسجد، تجلّی می‌یافت. جمال رحمن، به سان هیکلی مقتدر و بدیع بر فراز افق گستردۀ ادیان ظاهر شدند. همۀ آنچه که در آرایۀ مُنجیِ موعودِ یوم آخِر گفته شده بود، در شخص حضرت بهاءالله "تحقّق" یافت. جریان و فوران قیامت‌نشان، قاطع و قدرتمند بود.»(رمزوراز، صص333- 332)**
6. **«موضوع مهم ظهورِ متکامل که حضرت بهاءالله در کتاب ایقان بنیان نهادند، به طور مؤثّر، این عقیدۀ جزمی را که حضرت محمّد آخرین مظهر الهی است، از اذهان پیروانش زدود و هنگامی که این مهم محقّق شد، آن حضرت به بارزترین شکل ممکن، در جهت اعلان امر جدید، اقدام فرمودند؛ که همانا ابلاغ خطابات سر گشاده به پادشاهان و پیشوایان شرق و غرب عالم بود.»(رمزوراز، ص335)**
7. **«برای فتح میادین جدید تبلیغی لازم بود تمامی اصولِ دینیِ دالّ بر خَتمیّت ظهور به چالش کشیده شود تا نفوس مستعدّ را، از بابی و مسلمان و مسیحی و یهودی گرفته تا زرتشتی، برای ظهور هیکلی بدیع و روحانی بر فراز افق پر انوار تجلّی، مهیّا سازد.»(رمزوراز، ص343)**
8. **«با کاربرد این نوع تفسیر (تفسیر بین‌الکتبی)، بـرای آن حضرت (جمال مبارک) میسّر شد، تدریجاً مانع "خاتَمَ‌النَّبیّین" را که بر سر راه ظهوری بدیع قرار داشت کنار بگذارنـد.»(رمزوراز، ص368، نقد جونا وینترز)**

**پایان**

1. **در چاپ تجدید‌نظرشدۀ کتاب اصلی رمزوراز که جناب باک اخیراً برایم فرستاد، دیدم دو نقد مذکور حذف شده است.**
2. **به بیانی صحیح‌تر، گفتۀ کول باید به این شکل در آید: *رمزوراز* اوّلین مطالعۀ آکادمیکی است که به صورت کتاب منتشر شده است. مقدّم بر آن، پایان‌نامۀ 289 صفحه‌ای خانم دیانا مؤلوف (Diana Malouf)، با عنوان: «قواعدی که حضرت شوقی افندی در ترجمۀ کلمات مکنونه، اثر حضرت بهاءالله، به کار برده‌اند» [دانشگاه ایالتی نیویورک در (Binghamton)، 1988 میلادی]، قرار دارد.**
3. **راهنمای آنان باش به جایگاه عزّت و عظمت.**
4. **روح و ذات و حقیقت وجودم فدای دیاری باد که احبّایش بر آن قدم نهادند.**
5. **متاسفانه نسخه‌ای از کتاب که من در اختیار داشتم، فاقد شمارۀ صفحات بود.**
6. **سرنوشت رو به ظهور جامعۀ به‌اییان بریتانیا: مجموعۀ توقیعات حضرت ولیّ امرالله خطاب به به‌اییان جزایر بریتانیا، (انگلیسی)، ص430.**
7. **متأسّفانه، در منقولات از این کتاب، به دلیل عدم صفحه‌بندی، ذکر شمارۀ صفحات میسّر نشد. مؤلف**
8. **سخن را به پایان می‌برم؛ و قوه و قدرتی جز از راه توکّل به خداوند نیست.**
9. **ترجمه یا توضیح بخشی از کتاب عهـد قـدیم (تورات) به زبان آرامیِ (دیکشنری مریام وبستر، ص1206- م)**
10. **حضرت بهاءالله، «كتاب مستطاب ایقان»،(1900)، ص21.**
11. **هر دو نقل قول مأخوذ از توقیع منیع مورّخ 28 جون 1930 كه از جانب حضرت شوقی افندی خطاب به یكی از محافل روحانیّه ملیّه نوشته شده است.**
12. **روان بودن سخن، روانی کلام و نداشتن پیچیدگی و غرابتِ لفظ و تکرار، خالی بودن کلام از ضعفِ تألیف و تنافر و تعقید لفظی و معنوی. (نوزده هزار لغت)- م**
13. **ترجمه- نقل از مکتوبی که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به جرج تاوزند نوشته شده و در صفحه 73 کتاب "Townshend" اثر هوفمان نقل گردیده است.**
14. **تمام زمین و کسانی که بر آن هستند.**
15. **سورۀ آل‌عمران، آیۀ7؛ یعنی تأویل (معنای اصلی و حقیقی) آن را کسی جز خدا نمی‌داند.**
16. **کتاب دانیال نبی، ٩: ١٢.**
17. **ترجمه- نقل از مکتوب مورخ 14 ژانویۀ 1933 که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به جوانان به‌ایی در لندن نوشته شده است.**
18. **ترجمه- نقل از مکتوب مورخ اول اکتبر 1933 که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از آحاد احبا نوشته شده است.**
19. **ترجمه- نقل از مکتوب مورخ دوّم دسامبر 1933 که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از آحاد احبا نوشته شده است.**
20. **ترجمه- نقل از مکتوب مورخ 9 فوریۀ 1832 که از قبل حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از آحاد احبا نوشته شده است.**
21. **کتاب دور به‌ایی، ص67.**
22. **نظم جهانی به‌ایی، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم، ص86.**
23. **همان.**
24. **اوّلشان، آخِرشان؛ و آخِرشان، اوّلشان است.**
25. **حضرت بهاءالله، «كتاب مستطاب ایقان»،(1900)، ص170.**
26. **حضرت بهاءالله، «كتاب مستطاب ایقان»،(1900)، ص171.**
27. **همان، ص168.**
28. **همان، ص50.**
29. **همان، ص171.**
30. **همان، ص171.**
31. **همان، صص168- 167.**
32. **کلام مجازین (یا مجازی)، کلامی است که صحنه‌ای غیرواقعی یا غیرطبیعی را تجسّم بخشد و کلام نمادین (یا نمادی) کلامی است که اولاً زیربنایی مجازین داشته باشد و ثانیاً حاوی نماد یا نمادهایی باشد که از درون فضای مجازین سر برمی‌آورند. به همین دلیل تفسیر نمادین، همواره مبتنی بر و محتاج به یک فضای مجازین است؛ چون نمادها معمولا در فحوای یک کلام مجازین، به صورت آشکار یا پنهان، حضور دارند.**
33. **یعنی قرائتی که از نظر خِرَد انسانی یا علم پدیدارشناسی قابل قبول نباشد.**
34. **سراسر زمین در روز قیامت در قبضۀ قدرت اوست؛ و آسمان‌ها به دست او در هم نوردیده می‌گردد. (ترجمۀ بهاءُالدّین خُرَّمشاهی)- م**
35. **ایقان، فقرۀ51، ص31.**
36. **رجوع كنید به ((Anawati، «دائرة‌المعارف اسلام»(انگلیسی) (چاپ دوّم)، جلد4، ص83. جایی كه متأسّفانه در املای عبارت یونانی مورد بحث، دو اشتباه موجود است كه عبارتند از: (irapagkiycoq) (sic) و(nccptgxocoq) (sic)،(توجّه: كلمۀ لاتین sic جلوی یك كلمۀ تایپی گذاشته می‌شود تا نشان دهد كه واژه به همان صورت غلط نقل شده است- م). مقایسه كنید با (McAuliffe)، «مسیحیان در قران»(انگلیسی)، ص183، زیر نویس 10 و نیز مطالب ضمیمه.**
37. **رجوع كنید به (Guthrie and Bishop)، فارقلیط، Almunhamanna (شاید انگلیسی شدۀ المحمّد است- م) و احمد، در مجلۀ «جهان اسلام»، جلد41،(1951)، صص252- 251.**
38. **حضرت بهاءالله، «كتاب مستطاب ایقان»(1900)، ص17. جایی كه عبارتِ «می‌آید دیگری»، به وضوح به آیه 16 از باب 14 یوحنّا اشاره دارد كه حاوی وعدۀ «تسلی بخش دیگر»(یا فارقلیط)، می‌باشد.**
39. **به صفحات 53 تا 55 مراجعه شود.**
40. **درود (خاصّ) آنان در روزی که به لقای او نائل می‌شوند، سلام است؛ و او برای ایشان پاداشی ارجمند آماده ساخته است. (ترجمه از بهاءُالدّین خُرَّمشاهی)- م**
41. **یعنی تصوّر و تجسّم خداوند به شکل انسان**
42. **او کسی است که کتاب را بر تو نازل نمود؛ از آن، آیاتی محکمات است؛ این‌ها‌ امُّ‌الکتاب هستند و بقیه متشابهات... و کسی تأویل آن را نمی‌داند، مگر راسخان در علم- م**
43. **حضرت بهاءالله، «کتاب مستطاب ایقان»(1900)، ص200.**
44. **در میان بررسی‌های مختلف از فَصاحت اسلامی، مطالعۀ (W. Heinrichs) در «دست باد شمالی: نظریّاتی راجع به استعاره و معانی اوّلیۀ آن در اشعار عرب»(En)، از اهمّیت ویژه برخوردار است.**
45. **حضرت بهاءالله، «كتاب مستطاب ایقان»(1900)، صص17- 2.**
46. **نقل از «دیاتسرونِ» جدید، طبع مؤسّسۀ MIMEP (انجیل مسیح كه ادغامی از آناجیل اربعه است)، ص391.**
47. **حضرت بهاءالله، «كتاب مستطاب ایقان»(1900)، ص32.**
48. **همان، ص36.**
49. **رجوع کنید به براون، «متونی از بیان فارسی راجع به نظر باب در مورد رابطه‌اش با مَن یُظهِرُهُ‌الله، یادداشت پنجم»(En)، در«مقالۀ شخصی سیاح»(En)، جلد2، صص349- 347.**
50. **این‌گونه حمامۀ بقا بر شاخساران سدرۀ بها برای تو آواز می‌خواند شاید در راه‌های علم و حکمت، به اذن الهی، سالک گردی.م**
51. **همه به امر او نطق می‌کنند و از اسرار روح سخن می‌گویند.- م**
52. **نازل شد توسط باء و‌‌ها‌ء و درود بر کسی که شنید نغمۀ ورقا را (نشسته بر) سدرۀ منتهی. – م**
53. **کتاب بیان ‌اُمُّ‌الکتاب آئین باب به سال ٤-١٢٦٣ هـ. ق. در قلعۀ ماکو از قلم آن حضرت نازل گردید. چنان‌که در همان کتاب (باب ٨- از واحد٦) می‌فرماید: "و تا آنکه امروز محلّ مقصود خود را در جبل قرار داده اید. و حال آنکه بر آن حجّتی که دین کلّ مسلمین بر او برپاست، ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که اتیان به آیه‌ای نماید."و همچنین در باب ٧ از واحد٢ می‌فرماید: "و اخذ ثمرۀ اسلام نیست الّا ایمان به او و تصدیق به او و حال که ثمرۀ بر عکس بخشیده... و او را به غیر حقّ در جبل ماکو ساکن می‌کنند."**
54. **کتاب بیان- باب ١٣- از واحد٢.**
55. **از زمان شهادت حضرت باب تا ظهور مَن یظهِرُهُ‌اللّه.**
56. **کتاب بیان- باب ٧- از واحد٢.**
57. **کتاب بیان- باب ٣- از واحد٣.**
58. **کتاب بیان- باب ١٥- از واحد٣.**
59. **کتاب بیان- باب ١٦- از واحد٣.**
60. **کتاب بیان- باب ١- از واحد٩.**
61. **کتاب بیان- باب ٨- از واحد٥.**
62. **کتاب بیان عربی- باب ٧- از واحد٨.**
63. **کتاب بیان عربی- باب ١٥- از واحد٦.**
64. **میرزا محمّد سدهی اصفهانی متخلّص به نعیم، ادیب و شاعر به‌ایی ١٢٧٢- ١٣٤٤ هـ. ق.**
65. **کتاب بیان- باب ٣- از واحد٣-"... ملخّصاین باب آنکه مدّ نظر بیان نیست الّا بسوی مَن یظهِرُهُ‌اللّه. زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست. چنانچه مُنزل او غیر او نبوده و نیست..."**
66. **کتاب بیان عربی- باب ٧- از واحد٨-"... قل إنما القبلة من نظهره. متی ینقلب تنقلب الی أن یستقرّ..."**
67. **توقیع ملّا باقر تبریزی حرف حی-"... اگر در این حین ظاهر شود من اوّل عابدین و اوّل ساجدینم..."**
68. **کتاب بیان- باب ١- از واحد٩-"... و هر مجلس عزّی که منعقد گردد بلا عدل سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارده که اگر آن ساعت مَن یظهِرُهُ‌اللّه با حروف حی ظاهر گردند کسی مقترن نگردد بجواهری که از بیان اخذ می‌شود در آن ظهور و اگر مجلسی وسیع نباشد محل یک نفس اذن زیاده داده نشده و همچنین هر مقعدی محل یک نفس سزاوار است که خالی گذارند..."**
69. **کتاب بیان عربی- باب ٣- از واحد٧-"... و انتم فی کلّ واحدٍ کتاب اثبات لمن نظهره بعضکم الی بعضٍ تکتبون لعلّکم یوم ظهوره بما تکتبون لتعملون..."**
70. **کتاب بیان- باب ١٣- از واحد٣-"... ملخّص این باب آنکه سؤال عمَّن یظهِرُهُ‌اللّه جایز نیست الّا از آنچه لایق به او است. زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتّی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر..."**
71. **کتاب بیان- باب ٤- از واحد٨-"... ثمره آن این‌که لعلّ در یوم قیامت هیچ نفسی از اوامر مَن یظهِرُهُ‌اللّه محتجب نماند که اگر بر کلّ وجود امر کند امر او امر اللّه بوده و هست و هر که لِمَ و بِمَ گوید در امر خدا گفته..."**
72. **کتاب بیان- باب ١٥- از واحد٨-"... ملخّص این باب آنکه در این عالم اعظم ثمراتی که خداوند بعد از ایمان به او و حروف واحد و آنچه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمره‌ای است از وجود خود... لعلّ ورقی شود از اوراق جنّت اگر ایمان آورد بمَن یظهِرُهُ‌اللّه و الّا ورقی می‌گردد از اوراق نار و اگر موجود نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر است..."**
73. **کتاب بیان- باب ٥- از واحد٢-"... ملخّص این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد مَن یظهِرُهُ‌اللّه است به حقیقت اوّلیه."**
74. **گلزار نعیم- چاپ هند، ص٧٠.**
75. **در سال نه، شما به دیدار خداوند رزق داده شده‌اید (مفتخر خواهید شد).**
76. **لوح کلّ‌الطعام اندکى قبل از عزیمت حضرت بهاء‌الله به کردستان از قلم مبارک خطاب به حاجى میرزا کمال‌الدّین نراقى نازل شده‌است. (ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، جلد1، ص33)**
77. **مضمون بیان مبارك با توجه به ترجمۀ انگلیسی آن، به صورت زیر است: «ای اهل ارض، بنگرید؛ این جوانی است ناری كه در عرصۀ ژرفای بیانتهای روح می‌تازد و شما را بشارت می‌دهد كه "بنگرید چراغ خداوند روشن است" و شما را فرامی‌خواند كه به امرش التفات كنید؛ امری كه گرچه تحت حجبات عظمت مستور است، اما در شطر عراق، از ورای افق قدس مشعشع و مشهود است.»- م**
78. **حضرت شوقی افندی، «گاد پاسز بای»(انگلیسی)، ص127. (مرور معبود، ص197)**
79. **«... همچنین ادراك نما مقصود آیۀمباركه را كه می‌فرماید: "الّذی جعل لكم من الشجر الاخضر ناراً" (قران 80/36)‌ای كاش مستمع یافت می‌شد تا رشحی از قمقام بحر نار و این طمطام ذاخر شرّار ذكر می‌شد؛ ولیكن همان به كه این لؤلؤ در صدف بحر هویّه مكنون باشد و در اوعیۀ سرّ، مخزون ماند تا هر نامَحرمی محروم گردد و هر مَحرمی مُحرِم كعبۀ جلال شود.» [مك ایون، «قصیدۀ ورقائیۀ بهاءالله: ترجمه به انگلیسی»، مجلۀ «مطالعات به‌ایی»(انگلیسی) جلد2، یادداشت2،(سپتامبر 1983)، ص15.]**
80. **خـوان كـول، «بهاءالله و دراویش نقشبنـدی در عـراق، 1854 تا 1856»(انگلیسی) منـدرج در «از ایـران، شرق تا غرب»(انگلیسی)، ص15.**
81. **شاید در سایه‌ای که در ایّام الهی گسترده است، آرامش یابید.- م**
82. **اگر کشته شوید بهتر از آن است که بکشید.**
83. **سرها در برابرش فرود آمد و گردهن‌ها در مقابلش خوار شد و صداها در حضورش کوتاه گشت.**
84. **کتاب قرن بدیع، جلد دوّم،، ص١٤٤و ١٤٥**
85. **بیان شاهزاده زین العابدین خان به نقل از کتاب قرن بدیع، جلد دوّم، ص١٣٧.**
86. **لسان عظمت در مقام رفیع خود این چنین شهادت می‌دهد.**
87. **همانا او مؤیّدی حکیم و مشفقی کریم است.**
88. **شما را به خدمت امم و اصلاح عالم سفارش می‌نماییم.**
89. **آن برای شما بهتر از هر چیزی است که بر روی زمین است؛ کتاب عزیز و بدیعم به این امر گواهی می‌دهد.**
90. **دوران آنان گذشت و دورۀ تو نیز به زودی تمام خواهد شد و خود را در زیان عظیم خواهی دید.**
91. **این لوح مبارک خطاب به صدر اعظم عثمانی نازل شده و به لوح رئیس معروف است.**
92. **گاهی صریح و گاهی هم به اشاره .**
93. **اگر می‌فهمند و درک می‌کنند.**
94. **او را نه فربه می‌نماید و نه بی‌نیاز.**
95. **مگر به مقدار لازم برای حفظ بلادشان.**
96. **این برای خداوند کار سختی نیست.**
97. **خوشا به حال کسی که انصاف داد.**
98. **به آنچه که به آن، شان دولت و ملّت افزون می‌گردد.**
99. **فخر و مباهات برای کسی نیست که وطنش را دوست می‌دارد؛ بلکه برای کسی است که جهان را دوست می‌دارد.**
100. **ولی اکثر مردم نمی‌فهمند.**
101. **آنچه مردمان را دلگیر می‌نماید.**
102. **نه، سوگند به کسی که جهان را به کلمه‌ای از نزد خود خلق فرمود.**
103. **او هرکه را بخواهد به راه راست خود هدایت می‌نماید.**
104. **و به آنچه سبب ارتفاع مقام انسان در عالم امکان است.**
105. **به امید کسب رضای الهی**
106. **ترجمۀ جدیدی از کتاب مهیمن حضرت ولیّ محبوب امرالله "God Passes by"، که توسّط مؤلّف صورت گرفته است.**
107. **ارواح ما فِدای مظلومیّتش باد.**
108. **امّا به گفتۀ جناب بالیوزی در کتاب "محمّد و دور اسلام" (ص106) (ترجمۀ مهندس خسرو دهقانی)، «کشتار مردان بنی‌قَرَیظَه نه به فرمان آن حضرت که به قضاوت سَعْد ابن مُعاذ واقع شد؛ کسی که در همان اوان در حال موت بوده است.»**
109. **رجوع کنید به باک، «بهاءالله به عنوان مُصلح جهانی»(En)، «مجلۀ مطالعات به‌ایی»(En)، جلد3، شمارۀ 4 (1991)، صص70- 23.**
110. **کتاب "ایقان"، صص ١٤٨-١٥٣.**
111. **نقل از توقیع منیع مورّخ 7 آگوست 1943 كه از جانب حضرت ولیّ امرالله خطاب به یكی از مؤمنین صادر گشته.**
112. **ترجمه- دستخط مبارک که در حاشیۀ مکتوب مورخ 9 ژوئن 1932 که از طرف هیکل مبارک نوشته شده بود، مرقوم فرمودند.**
113. **ترجمه- بیان مبارک مندرج در صفحۀ 37 The Light of Divine Guidance**
114. **ترجمه- مقدمۀ ترجمۀ انگلیسی کتاب ایقان**
115. **ترجمه- نقل از مکتوبی که به تاریخ 2 دسامبر 1936 از طرف هیکل مبارک مرقوم شده است.**
116. **ترجمه- نقل از مکتوب مورخ 14 ژانویۀ 1933 که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به جوانان به‌ایی در لندن نوشته شده است.**
117. **حضرت بهاءالله، «لوح ابن ذئب»(مؤسّسه ملی مطبوعات امری، 131 بدیع)، ص87.**
118. **در «ادوارد براون و دیانت به‌ایی»(En)، ص67.**
119. **این نظر اشتباه است، چون حضرت بهاءالله خود کتاب ایقان را تحریر نفرمودند، بلکه آن را به کاتب دیکته نمودند. مؤلّف**
120. **اشتباه است، ملاحسین از شخصیت‌های برجستۀ دیانت بابی بوده است. مؤلّف**
121. **اگر او نبود، خداوند بر عرش رحمانیت خود مستوی نمی‌شد. (ایقان مبارک، فقرۀ248)**
122. **در جمهوری اسلامی معاندان بی‌بی سی، این رسانۀ بین المللی را با این اصطلاح می‌خوانند.**
123. **به زیر نویس صفحۀ 92 مراجعه شود.**
124. **سورةالانعام، آیۀ91؛ (ترجمه از المبین: بگذار تا در ژرفای [باطل] خود به بازی [سرگرم] شوند.)**
125. **اعدادی که در داخل [...] نوشته شده‌اند، شمارۀ ارجاع هستند و مرجع آن‌ها در پایان مقاله آورده شده است. خوانندۀ گرامی برای توضیح بیشتر در مورد هر کدام از آن‌ها می‌تواند به مرجع مربوطه مراجعه نماید.**
126. **ترجمۀ صحیح: "دو تا یا سه تا یا چهار تا" است.**
127. **بعضی از سوره‎های قران نام‎های مختلفی دارند؛ از جمله سوره‎های فلق و ناس است كه یكی از نام‎های آن‌ها «معوذه» است و به هر دو سوره اطلاق «معوذتین»(دو معوذه) شده است، لذا به دو سوره، «معوذتین» ‌می‎گویند و در روایات هم به این دو سورۀ مباركه اطلاق «معوذتین» ‌شده است. كلمۀ معوذه از «عَوْذ» گرفته شده به معنای پناه‌بردن و حفظ‌كردن خویش و پرهیز دادن از شر، از راه پناه بردن به كسی كه می‎تواند آن شر را دفع كند. (** (
128. **امّا در آیۀ مذکور چنین موضوعی موجود نیست؛ بلکه صحبت از این است که نام پیامبر امّی، یعنی حضرت محمّد، در تورات و انجیل آمده است.**
129. **سورۀ بقره، آیۀ285** **(میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی‏گذاریم‏)**
130. **سورۀ بقره، آیۀ29 (آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت، و هفت آسمان را استوار کرد.)**
131. **سورۀ اعراف، آیۀ11 (در حقیقت‏شما را خلق کردیم سپس به صورتگری شما پرداختیم آنگاه به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید.)**
132. **سورۀ غافر، آیۀ3 (گناه‏بخش و توبه‏پذیر [و] سخت‏کیفر)**
133. **سورۀ‌ی یوسف، آیۀی29 (و [ای زن] برای گناه خود آمرزش بخواه که تو از خطاکاران بوده‏ای)**
134. **سورۀ آل‌عمران، آیۀ45 (به کلمه‏ای از جانب خود که نامش مسیح است)**
135. **علم آن نزد ما است، بپرس تا بشناسی نقطه‌ای را که از آن علم آنچه بود و آنچه هست، سرچشمه گرفت.**
136. **اینان بندگانی هستند که گفتد خدا پروردگار ما است و از عالمیان گسستند.**
137. **منظور آیۀ"هل ینظرون الا أن یأتیهم الله فی ظلل من الغمام" است.(سورۀ بقره، آیۀ210)**
138. **به صورت "یوم یأتیهم فی ظلل من الغمام"**
139. **قَالَ عِیسَى ابْنُ مَرْیمَ یا بَنِی إِسْرَائِیلَ انّی رسول‌الله إِلَیكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَینَ یدَی مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ. (سورۀ الصَّف، آیۀ6) (ترجمۀ خُرَّمشاهی: عیس بن مریم گفت‌ای بنی اسرائیل، من پیامبر خداوند به سوی شما هستم، [و] استوار دارندۀ توراتی که پیش روی من است و بشارتگر به پیامبری که پس از من می‌آید و نامش احمد است.)**
140. **فرائد جمع فریده در لغت به معنی دُرّ منظّم و در اصطلاح اهل ادب به معنای کلام فصیح است. (اتی بالفرائد،‌ای بالفاظٍ تَدُلُّ علی عظم فصاحة و جزالة منطقة و احالة عربیّتة- المنجد) (به فرائد نوشت، یعنی با الفاظی که دلالت دارد بر عظمت فَصاحت و متانت منطق و رسانایی زبان عربیش.)**
141. **مأخذ، دارالتَّبلیغ بیت‌العدل اعظم**
142. **متن مزبور که عیناً در موضع پیاپی از مقاله درج شده، طوری بود که مستقیماً قابل انتقال به این فایل نبود، لذا آنچه را که در گیومۀ فوق ملاحظه می‌شود از روی آن تایپ نمودم. مؤلف**
143. **سورۀ بقره/ آیۀ٦٢.**
144. **سورۀ مائده/ آیۀ٦٩.**
145. **مع به معنی "همراه با" است؛ یعنی این کسان در کنارِ آن نفوس مقدسه و همراه با ایشان هستند (و نه مانند ایشان و در جایگاه ایشان) (نظر از خانم پریوش طالبی، مُصحِّح مجموعه)**
146. **نجفی، به‌اییان، صص465- 464.**
147. **ایقان، ص211.**
148. **نجفی، به‌اییان، صص464 و 313- 311.**
149. **نجفی، به‌اییان، ص465.**
150. **نجفی، به‌اییان، ص311، زیرنویس شماره 23.**
151. **منقول از فاضل مازندر آنی، اسرارالاثار جلد1، ص278، مؤسّسه مطبوعات امری، سال 124 بدیع**
152. **منظور این آیۀآنجیلی است:"اَلسَّماءُ وَالارضُ تَزولان وَلکِنْ کَلامی لا یزُولُ" (مضمون: آسمان و زمین زایل می‌شوند؛ امّا کلام من زایل نمی‌شود.) (انجیل متّی، فصل ٢٤، آیۀ٣٥ و آنجیل لوقا، فصل ٢١، آیۀ٣٣)**
153. **ترجمه- مکتوب مورخ اوّل اکبتر 1933 که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به جوانان به‌ایی در لندن نوشته شده است.**
154. **ترجمه- مکتوب مورخ دوّم دسامبر 1933 که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از آحاد احبا نوشته شده است.**
155. **ترجمه- نقل از مکتوب مورخ اول اکتبر 1933 که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از احبا نوشته شده است.**
156. **ترجمه- نقل از مکتوب مورخ 27 مارس 1931 که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به یک محفل روحانی محلی نوشته شده و در Deepening تحت شمارۀ 97 درج شده است.**
157. **زُبُر (مفرد آن زَبور) در لغت یعنی کتاب‌ها، رساله‌ها، و در اصطلاح "به مزامیر حضرت داود که جزء 39 کتاب عهد عتیق (مجموعۀ تورات) است، اطلاق می‌گردد. در قران هم به کتاب حضرت داود اطلاق شده است." (نوزده هزار لغت)**
158. **بـه نحوی دقیق، حضرت بهاءالله هر نـوع نیـازی را به مشروعیّتی از این دست، مردود انگاشته‌اند و در بسیـاری از الـواح، نوعی بی‌میلی را برای ذکر این‌گونه دلایل و شواهد ابراز نموده‌اند. در اصول اعتقادات به‌ایی یک مظهـر الهی نیـازی بـه «حجّت» نـدارد، چـون ظهور اوست که کتب آسمانی پیشین را تأیید می‌نماید و نه بالعکس. به‌اییان امروزی کتاب ایقان را به عنوان شرح و بسطی بر اصول اعتقادات به‌ایی در نظر می‌گیرند و نه متنی دالّ بر مشروعیّت بخشیِ (داعیّۀ حضرت بهاءالله- م). (رمز و راز، ص347؛ یاد داشت شماره17)**
159. **حضرت بهاءالله، «كتاب مستطاب ایقان»(1900)، ص36.**
160. **همان، ص76.**
161. **همان، ص77.**
162. **همان، ص78 ( بشنوید‌ای اهل بیان.- م)**
163. **در ترجمۀ کتاب ایقان حضرت ولی امرالله، عبارت «یا معشرَ الرّوح» را «O concourse of Spirit» ترجمه فرموده‌اند، ولی جناب باک در ص14 از کتاب ") "Symbol and Secreرمزوراز، ص48-47) این عبارت را خطابی به "Christians"، مسیحیان، تعبیر نموده‌اند.**
164. **همان، ص139. (ای مسیحیان، خداوند ما و شما را موفّق بدارد؛ شاید به این سبب در زمان مُستغاث موفّق شوید و از دیدار او در ایّامش محتجب نمانید.- م)**
165. **همان، ص2. (پاک کنید نفس‌هایتان را‌‌ای اهل زمین.- م)**
166. **‌همان، ص141. (ای مردم زمین، در ظهورات آغاز، تجلّیات پایان را مشاهده کنید.– م)**
167. **‌ ای اهـل ارض بنگریـد؛ این جوانی است ناری (آتش‌گون) که در عرصۀ ژرفای بی‌انتهای روح می‌تـازد و شمـا را بشـارت می‌دهـد کـه «بنگریـد، چـراغ خـداونـد روشن است.» و شما را فرا می‌خواند که به امرش التفات کنید؛ امری که اگر چه تحت حجبات عظمت مستور است، اما در شطر عراق، از وَرای افق قدس، مشعشع و مشهود است.**
168. **عبارت "صَلَّ اللهُ علیه" درست است؛ به معنای‌ای خدا بر او درود بفرست.**
169. **معنی کلمۀ عُرَفاء، "حکّام و استانداران و فرمانداران" نیست، بلکه کسانی است که ادّعای عرفان الهی دارند.**
170. **مضمون حدیث به فارسی: شما به زودی پروردگارتان را همانند قرص قمر، مشاهده خواهید کرد؛ آنگاه نسبت به دیدارش اختلاف نکنید؛ و مراقب باشید که حتی نماز فجر و عصر هم (که منزلت خاصی دارند) شما را از این فیض محروم نسازد، همین کار را بکنید.**
171. **احزاب33، آیۀ40.**
172. **المتقى الهندى، كنزالعمال، ج 11،، ص607.**
173. **«تفسیر علیّ بن ابراهیم » طبع سنگی، از، ص627 تا، ص629؛ و در تفسیر «المیزان » ج 5، از، ص432 تا، ص435 در ذیل آیة 54 از سورة 5: مائدة از «تفسیر علیّ بن ابراهیم » نقل کرده اند.**
174. **این دو اسم در توراة، مکاشفات یوحنّا و در سورۀ کهف و آنبیاء در قران آمده است- می‌نویسند که طائفه‌ای از مغول (تاتار) بوده‌اند که در حدود مغولستان تا سواحل دریای سیاه به قتل و غارت مشغول بوده اند- بعضی آن‌ها را موجودات افسانه‌ای کوتاه قد تصوّر نموداند- جناب فاضل مازندارنی می‌نویسد: "یأجوج و مأجوج عبری کردۀ نام کلدانی بعضی شریران مهاجم آن کشور است"- در بعضی ترجمه‌های قران به Gog و Magog ترجمه شده‌اند که اشاره به اعداءالله است- در آثار مبارکۀ این امر، مظاهر شرارت و عداوت و خیانت و عوامل گمراهی و ضلالت به یأجوج و مأجوج تشبیه گردیده‌اند. (نوزده هزار لغت)**
175. **در نُبُوّات مسیحی و اسلامی خصوصاً در شیعۀ اثنی عشری، دجّال شخصی است پُرفریب و مکّار که از خراسان یا کوفه یا اصفهان، در زمان ظهور موعود ظاهر می‌شود و بر خری سوار است که آذوقه بسیار دارد و جمعی به او می‌گروند، ولی آخرالامر کشته می‌شود. در این ظهور اعظم، دجّال لقب سیّد محمّد اصفهانی است که در مدرسۀ صدر اصفهان درس می‌خواند و بابی شد و بعد متزلزل گردید و چون بسیار حسود و مبغض و بدطینت بود، از همان ابتدا بر عظمت حضرت بهاءالله رشک بُرد و به اغوای یحیی ازل پرداخت و در بغداد و ادرنه و عکّا فتنه‌ای نماند که ایجاد ننمود و خیانت و خباثت و تحریک و دسیسه‌ای نماند که انجام نداد؛ ولی در عکّا مقتول شد. (نوزده هرار لغت)**
176. **مقاهیم دقیق تمامی جملات چهار مبحث آتی و حتی کلمات اصلی آن‌ها، عیناً از متون مربوطۀ مندرج در فصل دوّم مجموعه نقل شده است.**
177. **به مجموعۀ "آینۀ آینده" که غالب وعود الهیه راجع به آیندۀ امر الهی و عالم انسانی را در بر دارد، مراجعه فرمایید.**
178. **از این بیان مبارک استنباط می‌شود که ظهور فرایند استقرار ملکوت ابهی بر بسیط غبرا، بعد از اعلان "وحدت اصلیّه" یا "وحدت روحانی عالم انسانی"، البته با حصول تعدادی مراحل واسطه، خواهد بود. به مبحث 131 از آینۀ آینده مراجعه شود.**
179. **از آنجا که بلوغ روحانی بشریّت در عصر ذهبی محقّق خواهد شد (از جمله: به فقرات 38 و 48 از مبحث 129- و فقرات 8 و 9 و 10 و 14 از مبحث 136 آینۀ آینده مراجعه شود)، بلوغی که طلوع این عصر را بشارت می‌دهد، همان بلوغ اجتماعی عالم انسانی است. به مبحث 103 همان منبع رجوع شود.**
180. **آینۀ آینده، مبحث 130.**
181. **همان، مبحث 100.**
182. **هر هفت عبارت، منقول از سورۀ ابراهیم، آیۀ25.**
183. **هر سه عبارت، منقول از سورۀ ابراهیم، آیۀ26.**
184. **أَذَلِكَ خَیرٌ نُزُلًا‌ام شَجَرَةُ الزَّقُّومِ«62» إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِینَ«63» آن‌ها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِیمِ«64» طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّیاطِینِ«65» فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ«66»(آیا از نظر پذیرایی این بهتر است ‏یا درخت زقّوم. در حقیقت ما آن را برای ستمگران [مایۀ آزمایش و] عذابی گردانیدیم. آن درختی است که از قعر آتش سوزان می‏روید. میوه‏اش گویی چون کَلِّه‏های شیاطین است. پس [دوزخیان] حتماً از آن می‏خورند و شکم‌ها را از آن پر می‏کنند.)**
185. **سورۀ صافات، آیۀ36.**
186. **سورۀ حِجر، آیۀ9.**
187. **به صفحۀ 191 از کتاب "حضرت محمّد و دور اسلام"، ترجمه‌ای توسط مؤلّف، از اثر برجستۀ جناب اچ.‌‌ام. بالیوزی "Muḥammad and the Course of Islam"، مراجعه شود. قصد بر این است که انشاءالله به زودی، در جهت چاپ و انتشار احتمالی این کتاب مستند و مفید، با بعضی ناشرین در شهر طهران تماس گرفته شود.**
188. **به بخش هفتم مراجعه شود.**
189. **هر سه عبارت، منقول از سورۀ توبه، آیۀ125.**
190. **در مورد این ادّعا، خوانندگان گرامی می‌توانند به مجموعه‌ای از پیام‌های بیت‌العدل اعظم الهی که توسّط مؤلّف، تحت نام "پیروزی در بحران" سازمان‌دهی و طبقه‌بندی شده‌اند، مراجعه فرمایند.**
191. **به صفحۀ 66 از کتاب "مرور معبود"، ترجمۀ جدیدی توسّط مؤلّف از کتاب مهیمن حضرت ولیّ محبوب امرالله، "God Passes by"، مراجعه فرمایید.**
192. **البقره/258- آل‌عمران/86- المائده/51- الانعام/144- التُّوبه19و109- القصص/50- الاحقاف/100- الصَّف/7- الجمعه/5.**
193. **البقره/264- التُّوبه/37.**
194. **المائده/108- التُّوبه24و80- المنافقون6.**
195. **یوسف/52.**
196. **النّحل/37.**
197. **الزُّمر/3.**
198. **غافر/28.**
199. **البته این سؤال هم مطرح می‌شود که اگر خداوند این گونه نفوس را هدایت نمی‌کند، پس برای هدایت چه کسی آمده است؟ و قران مجید خود به این سؤال پاسخ می‌گوید: "ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَیبَ فِیهِ هُدًى لِلْمُتَّقِینَ«2» الَّذِینَ یؤْمِنُونَ بِالْغَیبِ وَیقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ ینْفِقُونَ«3» وَالَّذِینَ یؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ یوقِنُونَ«4» أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ«5»(سورۀ بقره) (این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایۀ هدایت تقواپیشگان است. آنان که به غیب ایمان می‏آورند و نماز را بر پا می‏دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‏ایم انفاق می‏کنند. و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند و آنانند که به آخرت یقین دارند. آنان برخوردار از هدایتی از سوی پروردگار خویشند و آنان همان رستگارانند.)**
200. **نمونۀ برجستۀ چنین اثری لوح غرّا و بلندبالای خطاب به شیخ محمّدتقی نجفی است که در سال 1981 میلادی (یک سال قبل از صعود حضرت بهاءالله به عالم بالا) در قصر بهجی نازل شد. در این لوح مبارک، فقرات و آیات مفصّل و متسلسلی از قران مجید، بیان فارسی، بیان عربی و نیز کتب عهد جدید و قدیم نقل شده است. آن حضرت در ص123 همین لوح مبارک، از یک سو، قسم یاد می‌کنند که "از کثرت مراوده با ناس... از آثار نقطه (حضرت باب) به بصر ظاهر مشاهده ننموده‌(اند)" و از سوی دیگر ، قریب 50 فقره از متن آثار آن حضرت را بعینه و سلسله‌وار ذکر می‌نمایند.**
201. **سورۀ عنکبوت، آیۀ2. (آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‏شوند و مورد آزمایش قرار نمی‏گیرند؟)**
202. **سورۀ عنکبوت آیۀ3. (به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم.)**
203. **همان سوره و آیه. (تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.)**
204. **کما این که یکی دیگر از اصول اساسی اجتماعی امرالله گزینش یا آفرینش یک زبان بین‌المللی است.**
205. **برای آگاهی از شکل و محتوای فرایند خلق بدیع، از جمله به مضامین سورۀ مبارکۀ هیکل، صادر از قلم اعلی و مندرج در آثار قلم اعلی، جلد4 و یا به کتاب "نداء رب الجنود" و یا به مباحث 120 و 127 از کتاب "آینۀ آینده" مراجعه فرمایید.**
206. **به معنی یکدیگر را فریب دادن و به ضرر و زیان افکندن. اصطلاح قرانی- روز قیامت که برای کفار روز ضرر و زیان و غَبن است. (نوزده هرار لغت)**
207. **در قران کنایه از قیامت است، زیرا در قیامت خواب وجود ندارد- (نوزده هزار لغت)**
208. **نام دیگری برای قیامت، کنایه از صدای سختی است که گوش را کر کند. (فرهنگ نوبن، ترجمۀ المنجد)**
209. **اشاره به حضرت موسی است که در کوه طور با خداوند، متجلّی در شجرۀ مشتعله، سخن گفت. به سورۀ طه، آیات 9 تا 13 مراجعه شود.**
210. **اشاره به مَجِئْ (آمدن) ثانی حضرت مسیح است، هنگامی که در جلال اب سمـاوی، سوار بر ابرها فرود می‌آید. (آیات31- 29 از باب 24 آنجیل یوحنّا.**)
211. **سورۀ بقره، آیۀ210.‌ (ترجمه از المبین: مگر انتظار آنان غیر از این است که خدا و فرشتگان در [زیر] سایبآنه‌ایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند.)**
212. **قران، سورۀ أَحزاب، آیۀ٤٠.**
213. **قران، سورۀ مُطَفّفین، آیۀ٦. (حادثۀ خجسته‌ای که از اشراط قیامت است.)**
214. **دمیدن در ناقور (بوق)- در قران (آیۀ 8 سورۀ مدَّثر) به تعبیر قیامت و علائم آن، یعنی قیام حضرت موعود آمده است و اصطلاحی در ردیف نَفْخ فِی الصُّور می‌باشد که آن هم اصطلاح قرانی و به همین معنا است. (نوزده هزار لغت)**
215. **اشاره به آیۀ78 از سورۀ یس (خوانده شود یاسین) است.**
216. **سورۀ حجّ، آیۀ2 (هر آبستنی بار خود را فرو می‏نهد.)**
217. **همان آیه، (هر شیردهنده‏ای آن را که شیر می‌دهد [از ترس] فرو می‏گذارد.)**
218. **همان آیه، (مردم را مست می‌بینی و حال آنکه مست نیستند؛ ولی عذاب خدا شدید است.)**
219. **سورۀ انفطار، آیۀ13 (قطعاً نیکان به بهشت اندرند.)**
220. **همان سورۀ، آیۀ14 (بی‏شک بدکاران در دوزخند.)**
221. **سورۀ انعام، آیۀ91. (بگذار که در غفلت خود باشند و با اوهام خود بازی کنند.)(نوزده هزار لغت)**
222. **اشاره به مضمون آیاتی از سورۀ رحمن است. اما ترجمۀ صریح آیۀ اخیر (آیۀ 74) چنین است (دست هیچ إنس و جنّی پیش از ایشان به آن‌ها نرسیده است.)**
223. **واقع شد امری که از آن پرس و جو می‌کنید.**
224. **نیست قوّه و قدرتی مگر از خداوند، پس پند گیرید‌ای صاحبان بینش، متنبّه شوید‌ای صاحبان اندیشه، و انصاف دهید‌ای صاحبان نظر.**
225. **سورۀ انعام، آیۀ25 وسورۀ اعراف آیۀ146 (اگر هر معجزه‏ای را ببینند، به آن ایمان نمی‏آورند.)**
226. **لاوسن«Lawson»، «ساختار»، 8.**
227. **یوئیل، ٢/٣٠-٣١.**
228. **یوئیل، ٣/١و ٢ و ١٤ تا ١٦.**
229. **آنجیل متّی، ٢٤/٢٩-٣٠.**
230. **سورۀ تکویر، آیات1، 2،3، 10، 11و 12 (آنگاه که خورشید تاریک شود، و آنگاه که ستارگان رو به خاموشی نهند، و آنگاه که کوه‌ها روان کرده شوند... و چون کارنامه‌ها گشوده شود، و چون آسمان برکنده شود، و چون دورخ فروزنده گردد.) (ترجمه: بهاءُالدّین خُرَّمشاهی)**
231. **انجیل یوحنّا، ٣/٥-٨ (مضمون: به ناچار یک بار دیگر تولد خواهید یافت.)**
232. **انجیل یوحنّا، ٣/٥-٨ (مضمون: کسی که از آب و روح تولّد نیافته باشد، نمی‌تواند وارد ملکوت گردد. مولود از جسد، جسد است و مولود از روح، روح.)**
233. **مؤمن در دنیا و آخرت زنده است.**
234. **کتاب ایقان صفحۀ ٨٦-١٠٠.**
235. **انجیل یوحنّا، ١٤/١-٤**
236. **اعمال رسولان، ١/١١.**
237. **انجیل متّی، ٢٤/٣٠.**
238. **انجیل لوقا، ١/١٧.**
239. **انجیل متّی، ١١/١٤- ١٦.**
240. **کتاب ایقان، صفحۀ١٧.**
241. **لوح مبارک بافتخار مستر بنج. ر. تیلر (مضمون: بدان که مقصود از بازگشت دیگربارۀ مسیح آنچه قوم ادراک می‌کنند نیست؛ بلکه مُراد، موعودی است که بعداً می‌آید، و به ملکوت الهی و سلطنتی که بر عالمیان احاطه دارد می‌آید. و این سلطنتی است در عالم قلوب و ارواح و نه در عالم اجسام؛ که عالم اجسام نزد پروردگارت به قدر بال پشه‌ای ارزش ندارد، بلکه کم‌تر از آن، اگر از عارفان هستی. مسیح از آغازی که آغازی برایش نیست، به ملکوت خود آمده و از این پس نیز ، تا پایانی که پایانی ندارد، به ملکوتش خواهد آمد. زیرا در این مقام، مسیح عبارت از حقیقت رحمانیّه و جوهر فردانیّه و کینونت ربانیّه‌ای است که نه آغازی دارد و نه پایانی؛ و برای او است ظهور و طلوع و اشراق و غروب در هر دوری از ادوار.)**
242. **انجیل لوقا، ٢١/٢٠-٢٥.**
243. **انجیل متّی، ٢٤/٤-١٤.**
244. **قران، سورۀ آل‌عمران، ٣/٥٥ (چنین بود که خداوند فرمود‌ای عیسی من فراگیرندۀ [روح] تو و برکِشنده‌ات به سوی خویش و رهایی دهنده‌ات از [شرّ] کافرانم، و پیروان تو را تاروز قیامت از کافران برتر می‌دارم؛ سپس بازگشت شما به سوی من است، آنگاه در آنچه اختلاف دارید، در میانتان داوری خواهم کرد.) (ترجمه: بهاءُالدّین خُرَّمشاهی)**
245. **سورۀ مائده، ٥/٦٤ (و یهودیان مدّعی شدند که دست خداوند [از آفرینش یا بخشش] بسته است؛ دستان خودشان بسته باد؛ و به خاطر این سخن که گفتند لعنت بر آنان باد؛ آری دستان او گشاده است، هرگونه که خواهد ببخشد و آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است [قران]، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید؛ و تا روز قیامت دشمنی و کینه در میانشان انداخته‌ایم؛ هر بار که آتش جنگ افروختند خداوند آن را خاموش گرداند؛ و در این سرزمین به فتنه و فساد می‌کوشند و خداوند مفسدان را دوست ندارد.) (ترجمه: بهاءُالدّین خُرَّمشاهی) (سخن یهودیان راجع به مغلول بودن دست خدا، در این مورد بوده که خدا بعد از موسی، پیامبر دیگری نخواهد فرستاد؛ بنا بر این، تعبیر آن به "آفرینش یا بخشش"، غلط است؛ مگر این که این آفرینش و بخشش را در مورد بعث پیامبری جدید تعبیر کنیم. این عقیدۀ یهودیان، شبیه عقیدۀ مسلمانان به خَتم نبوّت و رسالت است، لهذا به نظر می‌رسد که مترجم محترم، مضمون آیه را طوری پیچانیده است که اهل بهاء نتوانند بر اساس مشابهتی مردود، مسئلۀ خَتم نبوت را نیز مردود اعلان کنند)- مؤلف**
246. **سورۀ مائده، ٥/١٤(و از کسانی که گفتند ما مسیحی هستیم پیمان گرفتیم، آنگاه بخشی از آنچه به آن ایشان را پند داده بودند، فراموش کردند، پس بین ایشان، تا روز قیامت دشمنی و کینه انداختیم؛ و خداوند به زودی آنان را [از نتیجۀ] آنچه می‌کردند، آگاه می‌سازد.) (ترجمه: بهاءُالدّین خُرَّمشاهی)**
247. **انجیل متّی، ٢٤/٣٠-٣١ و ٢٥/٣١-٣٢.**
248. **قران سورۀ بقره ٢/٨٧ (پس چرا هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف دلخواه شما برایتان آورد، سرکشی کردید، آنگاه گروهی را دروغ‌گو انگاشتید و گروهی را کشتید؟) (ترجمه: بهاءُالدّین خُرَّمشاهی)**
249. **سورۀ فرقان، ٢٥/٢٥(روزی که آسمان با ابرها بشکافد.) (ترجمه: بهاءُالدّین خُرَّمشاهی)**
250. **سورۀ فرقان، ٢٥/٧ (و گفتند این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود، چرا فرشته‌ای به سوی او فرستاده نشده است که همراه او هشدار دهنده باشد؟) (ترجمه: بهاءُالدّین خُرَّمشاهی)**
251. **اگر تو نبودی آسمان‌ها را خلق نمی‌کردم.**
252. **کتاب ایقان، صفحات ٥٦ تا ٦١ و ٦٤، ٦٦، ٦٧، ٦٨.**
253. **مادۀ پردازندۀ فلزات**
254. **ملاکی- ٣/١-٢ و ٤/١-٢.**
255. **المنجد.**
256. **تورات- سفر پیدایش- باب٢- آیۀ١٧.**
257. **تورات- سفر لاویان- باب١٨- آیۀ٥.**
258. **حِزقیال نبی- باب١٨- آیۀ٤ تا پایان.**
259. **انجیل متّی- باب٨- آیات٢١ و ٢٢.**
260. **انجیل یوحنّا- باب٥- آیۀ٢٣.**
261. **انجیل متّی- باب١٠- آیات٧ و ٨.**
262. **انجیل یوحنّا- باب١٠- آیات٢٦ تا ٢٨.**
263. **رسالۀ پولس رسول به اَفَسُسیان- باب ٢- آیات١ و ٥.**
264. **رسالۀ اوّل یوحنّای رسول- باب ٣- آیۀ١٤.**
265. **قران- سورۀ فاطر- آیات١٩ تا 23.**
266. **در این آیه‌ اشاره به حمزه عموی پیغمبر است که پیش از ایمان از مردگان و پس از آن از زندگان شمرده شد و از تاریکی گمراهی رهایی یافت و به نور ایمان فائز گشت. اما عکس این امر در باره ابوالحکم ملقّب به ابوجهل صادق آمد که تا پایان زندگانی در ظلمت جهل و بی‌ایمانی باقی ماند.**
267. **قران- سورۀ انعام- آیۀ١٢٢.**
268. **قران- سورۀ آل‌عمران- آیۀ١٦٩.**
269. **قران- سورۀ بقره- آیۀ١٥٤.**
270. **کتاب ایقان- چاپ مصر ص٨٦ و ٩٠ و ٩٢.**
271. **مجموعه الواح حضرت بهاءاللّه- خط زین المقرّبین- چاپ هند ص٢٥٣.**
272. **انجیل یوحنّا- باب٥- آیۀ٢٤ تا ٢٩.**
273. **انجیل یوحنّا- باب١١- آیۀ٢١ تا ٢٦.**
274. **قران- سورۀ إِسراء (بنی اسرائیل)- آیۀ١٥.**
275. **ظهور پیامبر الهی.**
276. **کتاب بیان- باب٧- از واحد٢.**
277. **مولانا جلال الدّین محمّد بلخی مشهور به مولوی، و مولانا و ملّای رومی عارف و شاعر قرن هفتم هجری.**
278. **مثنوی- دفتر اوّل- ابیات ١٩٧٨ تا ١٩٨٤ و ٢٠٠٢ تا 2004. عنوان شعر، "داستان پیر چنگی" است.**
279. **قران- سورۀ مائده- آیۀ٦٤.**
280. **قران- سورۀ أَعراف- آیۀ٣٥.**
281. **مزامیر داود- باب١٩- آیات٧ و ٨.**
282. **رساله اوّل یوحنّای رسول- باب٢- آیۀ٢٧.**
283. **قران- سورۀ انعام- آیۀ١٥٤.**
284. **قران- سورۀ مائده- آیۀ٤٦.**
285. **قران- سورۀ أَعراف- آیۀ٣٤ و سورۀ یونس- آیۀ٤٩.**
286. **قران- سورۀ یونس- آیۀ٤٧.**
287. **قران- سورۀ رَعْد- آیات٣٨ و ٣٩.**
288. **قران- سورۀ بقره- آیۀ١٠٦.**
289. **کتاب ایقان- چاپ مصر، ص١١.**
290. **دیوان اشعار، فقرۀ 26**
291. **قران7/15**
292. **قران99/1تا4**
293. **قران27/90و نیز قران82/1تا5**
294. **قران23/103 و نیز قران80/33تا37.**
295. **قران50/30و نیز قران42/16.**
296. **قران82/2و3 و نیز قران81/1تا3.**
297. **قران86/9.**
298. **قران101/5.**
299. **قران57/16.**
300. **در ترجمۀ قران به انگلیسی (کار A.J.Arberry)، shall be thrown down"" (یعنی فروخواهند افتاد) ترجمه شده و در "Symbol & Secret" (رمزوراز) به "hurled to earth" برگردان گشته؛ امّا در ترجمۀ قران به فارسی کار بهاءُالدّین خُرَّمشاهی "رو به خاموشی نهند" ترجمه شده و نیز در فرهنگ عربی- فارسی مبین (اثر هوشنگ استادی) فعل "کَدَرَ"، ریشۀ "انکدرت"، به "تیره شد" معنا گشته است.**
301. **حضرت بهاءالله، «كتاب مستطاب ایقان»(1900)، ص176.**
302. \*\*نقل از «دیاتسرونِ» جدید، طبع مؤسّسۀ MIMEP (انجیل مسیح كه ادغامی از اناجیل اربعه است)، ص391. [(دیاتسارون یا دیاتسرون، در لغت یونانی به معنی از میان چهار است و در اصطلاح، به انجیل دیاتسارون اطلاق می‌شود و آن انجیلی است به روایت \*\*\*\* سُریانی، که به \*\*\*\* و حدوداً در سال ۱۵۰ میلادی نگاشته شده است. در زبان سُریانی آن را *(اونجلیون د محلطا*) می‌گویند به معنی انجیل آمیخته، در مقابل (اونجلیون *د مفرشا)*) به معنی انجیل جداشده) (اشاره به \*\***) خوانده می‌شود. این انجیل تا سدۀ پنجم میلادی تنها انجیل مورد استفادۀ‌ \*\*\*\* بود. و در قرن پنجم به کوشش ربولا (Rabulla) نُسَخ این انجیل حذف و با انجیل‌های چهارگانه جایگزین شد. نُسَخ اصلی سریانی این انجیل از میان رفته است و تنها نقل قول‌هایی از آن در میان تفاسیر چند قرن بعدی یافت شده است. از دیاتسرون ترجمه‌هایی عربی (متعلق به قرن ۱۱ میلادی) و فارسی (متعلق به قرن ۱۳ میلادی) موجود است. ترجمۀ فارسی آن اخیراً در ایران منتشر شده است. دهخدا، نویسنده (یا مترجم) آن را ایرانی دانسته است.(سایت ویکی‌پدیا]**
303. **اشاره به آیۀ44 از سورۀ احزاب است که به لقاءالله در روز قیامت دلالت دارد و به فاصلۀ سه آیه از آیۀ40 قرار دارد که دال بر خاتَمیت حضرت محمّد است.**
304. **(الرَّعد/2) (اَلمُبین: خدا [همان] کسی است که آسمان‌ها را بدون ستونهایی که آن‌ها را ببینید برافراشت آنگاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می‌دهند [خداوند] در کار [آفرینش] تدبیر می‌کند و آیات [خود] را به روشنی بیان می‏نماید امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید.)**
305. **(العنکبوت/5) (اَلمُبین: کسی که به دیدار خدا امید دارد [بداند که] اجل [او از سوی] خدا آمدنی است و اوست ‏شنوای دانا.)**
306. **(العنکبوت/23) (و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند، آنانند که از رحمت من نومیدند و ایشان را عذابی پردرد خواهد بود.)**
307. **(السَّجده/10) (اَلمُبین: و گفتند آیا وقتی در [دل] زمین گم شدیم، آیا [باز] ما در خلقت جدیدی خواهیم بود؟ [نه] بلکه آن‌ها به لقای پروردگارشان [و حضور او] کافرند.)**
308. **(فُصلت/54) (اَلمُبین: آری آنان در لقای پروردگارشان تردید دارند؛ آگاه باش که مسلّما او به هر چیزی احاطه دارد.)**
309. **(یونس/15) (اَلمُبین: و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، آنانکه به دیدار ما امید ندارند می‌گویند قران دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن. بگو مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم؛ جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.)**
310. **(الانعام/154) (اَلمُبین: آنگاه به موسی کتاب دادیم برای این‌که [نعمت را] بر کسی که نیکی کرده است تمام کنیم و برای این‌که هر چیزی را بیان نماییم و هدایت و رحمتی باشد، امید که به لقای پروردگارشان ایمان بیاورند.)**
311. **(الکهف/آایات 105 و 106) (خُرَّمشاهی: اینان کسانی هستند که آیات پروردگارشان و لقای او را آنکار کرده‌اند، و اعمالشان تباه شده، لذا روز قیامت وزنی برای آنان قائل نیستیم\* این چنین است که به خاطر کفری که ورزیده‌اند و آیات پیامبران مرا به ریشخند گرفته‌اند، جزای آنان جهنّم است.)**
312. **(طه/ آیات 11 تا 13 و بخشی از آیۀ14) (خُرَّمشاهی: و چون به نزدیک آن رسید، ندا در داده شد که‌ای موسی\* همانا من پروردگار تو هستم، کفش‌هایت را [به احترام] از پا بیرون کن و [بدان که] تو در وادی مقدّس طُوی هستی\* و من تو را برگزیده‌ام، پس به آنچه وحی می‌شود، گوش دل بسپار\* همانا من خداوندم که جز من خدایی نیست، پس مرا بپرست.)**
313. **(الرّوم/8) (اَلمُبین: آیا در خودشان به تفکّر نپرداخته‌اند؟ خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حقّ و تا هنگامی معین نیافریده است و [با این همه] بسیاری از مردم لقای پروردگارشان را سخت منکرند.)**
314. **(المطفّفین/آیات 4 و 5 و 6) (خُرَّمشاهی: آیا اینان نمی‌دانند که برانگیخته خواهند شد\* در روزی بزرگ\* روزی که مردم در پیشگاه پرورددگار جهانیان بایستند.)**
315. **(السَّجده/23) (اَلمُبین: و به راستی [ما] به موسی کتاب دادیم پس در لقای او [با خدا] تردید مکن و آن [کتاب] را برای فرزندان اسرائیل [مایۀ] هدایت قرار دادیم.)**
316. **(الفجر/ آیات 21 و 22) (خُرَّمشاهی: چنین نیست، آنگاه که زمین پخش و پراکنده شود\* و امر پروردگارت فرارسد و فرشتگان صف در صف آیند.)**
317. **(الصَّف/8) (اَلمُبین: می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا گر چه کافران را ناخوش افتد، نور خود را کامل خواهد گردانید.)**
318. **(القصص/آیات 29 و 30) (خُرَّمشاهی: و چون موسی مدت [مقرّر] را به سر بُرد و خانواده‌اش را [همراه خود] بُرد، از جانب طور آتشی دید، به خانواده‌اش گفت صبر کنید، من [از دور] آتشی می‌بینم، شاید از آنجا برای شما خبری یا پارۀ آتشی بیاورم، باشد که گرم شوید\* و چون به نزدیک آن [آتش] آمد، از کرانۀ وادی ایمن، در جایگاه متبرّک، از درخت ندا داده شد که‌ای موسی من خداوندم، پروردگار جهانیان.)**
319. **به زیر نویس صفحۀ190 مراجعه شود.**
320. **به واسطۀ اوست که عَلَم عِلم در عالم نصب شد و پرچم توحید میانۀ امم برافراشته گشت.**
321. **پروردگارا خودت را به من نشان بده.**
322. **نگاه کن، مرا می‌ببینی.**
323. **اشاره به آیات 10 و 11 و 12 از سورۀ طه است که در آن‌ها، پس از نزدیک شدن موسی به شجرۀ مشتعله، ناگهان ندایی فرمود: « إنی أنا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَیكَ، إنكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»(این منم پروردگار تو پای‏پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدّس طوی هستی.)**
324. **این‌گونه خداوند به سبب گناهشان، آنان را اخذ کرد، و روح ایمان را از آنان گرفت، و به آتشی که در عمق دوزخ برافروخته است، عذابشان داد.**
325. **سورۀ رعد، آیۀ2.**
326. **سورۀ مدثِّر، آیۀ50.**
327. **سورۀ احزاب، آیۀ40 (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِیینَ.) (محمّد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستادۀ خدا و خاتَم پیامبران است.)**
328. **سورۀ احزاب، آیۀ44 (تَحِیتُهُمْ یوْمَ یلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِیمًا) (درودشان روزی که دیدارش کنند سلام خواهد بود و برای آنان پاداشی نیکو آماده کرده است.)**
329. **ترجمه از برنامۀ المبین**
330. **ترجمه از برنامۀ المبین**
331. **در قدیم سرزمین فلسطین هم بخشی از ولایت بزرگ شام (یا شامات) بوده است. به ظنّ قویّ، عبارت "نخستین بار" اشاره به ایّام مظهریّت حضرت مسیح در آن دیار است، زمانی که یهودیان دعوت حضرتش را نپذیرفتند و حتی به فرمان روحانیانشان، به صلیبش کشیدند. ندایی که آن سرزمین به نحو نمادین بر می‌آورد، نشان از همین حقیقت دارد- مؤلّف**
332. **"ارض سِرّ" و "سجن بعید" از القاب شهر ادرنه است که اکنون در بخش اروپایی کشور ترکیه قرار دارد. و در این جا، لقب سوّمی هم برای آن مدینۀ شهیره (از لحاظ امر الهی) مشاهده می‌کنیم، "جزیرۀ خضراء".**
333. **سورۀ بقره، آیۀ223.**
334. **سورۀ یونس، آیۀ45.**
335. **سورۀ رعد، آیۀ2.**
336. **مجموعۀ اشراقات، ص١٣٣- ١٣٤.**
337. **لوح خطاب به شیخ محمّد تقى اصفهانى معروف به آقا نجفى، ص١٠.**
338. **کتاب ایقان، فقرات182- 181.**
339. **(٨) ن ک به"لقاء‌الله" در مقالۀ"الوهیت و توحید" در همین کتاب، ص٩٩- ١٠٥.**
340. **آیۀ٢٢ از سورۀ فجر.**
341. **ن ک به کتاب"ایقان"، ص١٠٧- ١١٤.**
342. **اشاره است به آیۀ٣ در سورۀ حدید.**
343. **هرگز مرا نخواهی دید.**
344. **"آنگونه که حق شناختن است ترا نشناخیتم". کلام حضرت رسول است که در کتب معتبرۀ اسلامى از جمله در کتاب"اربعین" شیخ بهائى نقل گشته‌است. ن ک به کتاب"امر و خلق"، ج١، ص٣٥**.
345. **کتاب ایقان، ص٣.**
346. **سورۀ رعد، آیۀ٢.**
347. **سورۀ عنکبوت، آیۀ٥.**
348. **سورۀ عنکبوت، آیۀ٢٣.**
349. **کتاب ایقان، فقرۀ151.**
350. **همان، فقرۀ 170.**
351. **لوح حمد مقدّس از عرفان ممکنات، مجموعه الواح چاپ مصر، ص٣١٥.**
352. **لوح خطاب به شیخ محمّد تقى اصفهانى، معروف به آقانجفى، ص٨٧.**
353. **کتاب ایقان، ص٣.**
354. **کتاب ایقان، فقرات151- 148.**
355. **سورۀ عنکبوت، آیۀ23.**
356. **ن ک به"مکاتیب عبدالبهاء"، ج١، ص١٠٣- ١٠٧.**
357. **چشم‌ها او را نمی‌بیند؛ اما او چشم‌ها را می‌بیند.**
358. **سورة‌الصّبر، منقول از رسالۀ ایام تسعه، صص٢٧٣- ٢٧٤.**
359. **خطابات عبدالبهاء ج١، صص٥٩- ٦٠.**
360. **مفاوضات عبدالبهاء، فقره"کز‌"صص٨٦- ٨٧.**
361. **خطابات عبدالبهاء ج١، صص٥٩- ٦٠.**
362. **خطابات عبدالبهاء، ج١، صص٢٨- ٢٩.**
363. **خطابات عبدالبهاء، ج٢، صص٥٠- ٥١.**
364. **خطابات عبدالبهاء، ج٢، صص١٣١- ١٣٢.**
365. **خطابات عبدالبهاء، ج٢، صص٢٨٢- ٢٨٣.**
366. **مکاتیب عبدالبهاء، ج٣، صص٣٧٩- ٣٨٠.**
367. **اشاره است به آیات ٣١ از سورۀ انعام و ٢٣ از سورۀ عنکبوت و ١٦ از سورۀ روم.**
368. **کتاب ایقان، صص132- 131.**
369. **سورۀ بقره، آیۀ٢١٠.**
370. **کتاب ایقان، ص١١٢.**
371. **شرح قصیدۀ عزّ ورقائیه، آثار قلم اعلی، ج٣، ص١٩٢.**
372. **فخرالدّین‌محمّد ‌الرّازى‌"مفاتیح‌الغیب"مشهور به تفسیر کبیر (اسلامبول:‌مطبعۀ ‌علی‌بک،١٢٩٤ه.‌ق. ‌در٨ ج)،‌ج‌٢،‌ صص٢٩٠-٢٩٢.**
373. **سورۀ نحل، آیۀ٣٣.**
374. **سورۀ انعام، آیۀ٤٣ و سورۀ اعراف، آیۀ٥.**
375. **الزمخشرى الخوارزمى،"الکشاف"، ج١، ص٣٥٣.**
376. **ابى البرکات عبدالله بن احمد بن محمود النّسفى،"مدارک التنزیل و حقائق التأویل"، ج١ (دو جلد در یک مجلّد)، ص٧٩.**
377. **علاء‌الدّین علی بن محمّد بن ابه راهیم البغدادى الصّوفى المعروف بالخازن،"تفسیر الخازن المسمّى لباب التأویل فى معانى التّنزیل"، ج١، صص١٦٦- ١٦٧.**
378. **کمال‌الدّین حسین کاشفى،"مواهب علیه یا تفسیر حسینى"، ج١، ص٧٣.**
379. **‌محسن ‌فیض‌ کاشانى،‌"تفسیرالصّافى"، ج١، صص٢٢٢- ٢٢٣.**
380. **سورۀ انعام، آیۀ١٥٨.**
381. **ابوالفتوح رازى،"تفسیر ابوالفتوح رازى"(ط: علمى، ١٣٦١ ه ق)، ج٤، چاپ دوّم، صص٣١٨- ٣١٩.**
382. **سورۀ فجر، آیۀ٢٢.**
383. **قران- سورۀ فَجْر- آیات٢١ و ٢٢.**
384. **قران- سورۀ نَبَأ- آیات١ تا ٥.**
385. **قران- سورۀء عنکبوت آیۀ٥- حضرت بهاءاللّه در باره لقاء اللّه چنین می‌فرماید: "در جمیع کتب الهی وعده لقاء صریح بوده و هست و مقصود از این لقاء لقاء مشرق آیات و مطلع بینات و مظهر اسماء حسنی و مصدر صفات علیای حقّ جلّ جلاله است. حقّ بذاته و بنفسه غیب منیع لایدرک بوده پس مقصود از لقاء لقاء نفسی است که قائم مقام اوست مابین عباد."(رساله ابن ذئب- چاپ مصر٨٧)**
386. **قران- سورۀ نبأ- آیات٣٨ و 39.**
387. **قاموس کتاب مقدّس، ص1349.**
388. **دیوان اشعار، فقرۀ86.**
389. **قران69/17 و نیز قران18/110و54**
390. **قران29/4 و نیز بیان زج\*\***
391. **قران39/69**
392. **خواندنده شود(طا‌ها)**
393. **خوانده شود(یاسین)**
394. **قران83/6.**
395. **قران11/9.**
396. **دعای سحر**
397. **حضرت بهاءالله، «كتـاب مستطـاب ایقان»،(مـوسوعات، 1900)، ص142 .**
398. **بلکه پیامبر خدا و خاتم پیامبران است(ترجمۀ بهاءُالدّین خُرَّمشاهی)- م**
399. **ترجمه از روی برگردان رُدوِل: تحیتِ آن‌ها در روزی كه او (خدا) را ملاقات خواهند كرد، «سلام» خواهد بود و او برای آن‌ها اجری كریم آماده فرموده.- م**
400. **قران 44/33، 45/10، 31/6، 249/2، 46/2، 29/11، 132 و 20/69، 154/6، 111/18 و 23/29.**
401. **بلکه پیامبر خدا و خاتم پیامبران است(ترجمۀ بهاءُالدّین خُرَّمشاهی)- م**
402. **دیدگان، او را در نیابد و او دیدگان را دریابد؛ و اوست باریک‌بین آگاه (ترجمۀ بهاءُالدّین خُرَّمشاهی)- م**
403. **ترجمه از روی برگردان رُدوِل: تحیتِ آن‌ها در روزی كه او (خدا) را ملاقات خواهند كرد، «سلام» خواهد بود و او برای آن‌ها اجری كریم آماده فرموده.- م**
404. **مقصود سَنان ابن اَنَس نخعى از سران سپاه عمر سعد در كربلا است.**
405. **قسم به خداوند این كسی است كه در یك زمان به نام روح (عیسی مسیح) و سپس به اسم حبیب (محمّد) و به نام علی (حضرت باب) و بعد از آن به این اسم مبارك منیع مهیمنِ متعالی محبوب، ظاهر شد. این، به راستی حسین است كه به فضل الهی در ملكوت عدل ظاهر شده، و مشركان با آنچه از بغی و فحشاء كه در توان دارند، علیه او قیام نموده‌اند. آنگاه به سیف حقد و كین رأس او را بریدند و در میان آسمان و زمین بر نیزه افراشتند و اكنون آن رأس از فراز نیزه سخن می‌گوید كه: «‌ای سایه‌های نابود، از جمالم و قدرتم و عظمتم و جلالم شرم كنید.»- م**
406. **سورۀ بقره، آیۀ٨٩.**
407. **بلند‌پایۀ شما را دون‌پایه قرار می‌دهد و دون‌پایه را بلند‌پایه.**
408. **عقیدۀ حلول روح یک شخص، بعد از مرگ، به جسمی دیگر. (نوزده هزار لغت)**
409. **در سال‌های ١٨٥٠ دو رهبر دینی آلمانی به نام کریستف‌ها‌فمن Christoph Hoffmann و گئورگ داوید‌ها‌ردگ Georg David Hardegg با همدیگر "انجمن هیکلیّون ( Society of Templers) " را به وجود آوردند که با تأسیس جوامعی در اراضی مقدّسه راه را برای رجوع ثانی مسیح آماده سازند. گروه بنیان‌گذاران این انجمن، آلمان را در ٦ اوت ١٨٦٨ ترک گفته و در تاریخ ٣٠ اکتبر ١٨٦٨ یعنی دو ماه بعد از ورود حضرت بهاءاللّه، به بندر حیفا رسیدند.**
410. **اعمال رسولان، ١/١١.**
411. **انجیل متّی، ٢٤/٣٠.**
412. **انجیل لوقا، ١/١٧.**
413. **انجیل متّی، ١١/١٤-١٦.**
414. **ایقان، فقرۀ169.**
415. **نمونۀ حیات به‌ایی، ص25.**
416. \*\*عبدالعزیز عبدالحسین ساچادینا (یا ساشادینا) (زاده ۱۹۴۲م) اسلام شناس \*\***، استاد مطالعات مذهبی دانشگاه ویرجینیا \*\*\*\* و نویسندۀ مدخل‌هایی مربوط به \*\*\*\* در برخی دایرة‌المعارف‌ها. (سایت ویکی شیعۀ فارسی)**
417. **حضـرت بهاءالله، مذکور در حضرت شوقی افندی، «دور به‌ایی»، ص21.**
418. **روح آنچه غیر او است فدای او باد.**
419. **همۀ آن‌ها بر حقّ و از نزد خداوند آمده اند.**
420. **منظور مظاهر مقدسۀ ادوار گذشته است.**
421. **اشاره به خطابات هیکل مبارک است در کنایس یهودیان آمریکا در سال 1912 میلادی و اثبات حقانیت حضرت محمّد در آنها. به صفحات 245 و 307 خطابات مبارک جلد2 مراجعه شود.**
422. **و صدایی از آنان نمی‌شنوی.**
423. **انگونه که شایسته بود تو را نشناختیم.**
424. **‌ای پروردگار من، حیرتم را در خود بیفزا.**
425. **نقل از مقاله خاتَمیّت، سایت آئین به‌ایی.**
426. **رمز و راز، تفسیر قران در کتاب ایقان، تألیف دکتر کریستوفر باك، ترجمه خسرو دهقانی،، ص114.**
427. **قاموس ایقان، تألیف جناب عبد الحمید اشراق خاوری، جلد اول، صفحه 285.**
428. **نگرش به‌ایی نسبت به ادعای خاتَمیّت، سینا فاضل و خاضع فناناپذیر، صفحه 13.**
429. **نگرش به‌ایی نسبت به ادعای خاتَمیّت، سینا فاضل و خاضع فناناپذیر، صفحه 12.**
430. **کتاب تبیان و برهان، تألیف احمد حمدی: نقل از تفسیر فتح القدیر محدث شوکانی.**
431. **قاموس ایقان، تألیف جناب عبد الحمید اشراق خاوری، جلد اول، صفحه 286.**
432. **همان، ص290.**
433. **استمرار ظهورات الهیه، تألیف: کمال الدین بخت آور، صفحه 89.**
434. **کسی که به واسطۀ او خداوند أنبیاء را چه قبل از او و چه بعد از او ختم کرد.**
435. **نگرش به‌ایی نسبت به ادعای خاتَمیّت، سینا فاضل و خاضع فناناپذیر، صفحه 12.**
436. **اشراق خاوری، درج لئالی هدایت، جلد اوّل، صفحه 131.**
437. **نگرش به‌ایی نسبت به ادعای خاتَمیّت، سینا فاضل و خاضع فناناپذیر، صفحه 12.**
438. **خاتَمیّت، روحی روشنی، صفحه 23.**
439. **نگرش به‌ایی نسبت به ادعای خاتَمیّت، سینا فاضل و خاضع فناناپذیر، صفحات 13- 12.**
440. **قاموس ایقان، تألیف جناب عبد الحمید اشراق خاوری، جلد اول، صفحه 284.**
441. **خاتَمیّت، روحی روشنی، صفحه 25.**
442. **همان، ص26.**
443. **حضرت بهاءالله، کتاب مستطاب ایقان،، ص101.**
444. **همان، ص14.**
445. **الوهیّت و مظهریّت، دکتر علیمراد داودی، صفحه 182.**
446. **همان، ص183.**
447. **همان، صص183- 182.**
448. **قاموس ایقان، تألیف جناب عبد الحمید اشراق خاوری، جلد اول، صفحه 299.**
449. **حضرت بهاءالله، کتاب مستطاب ایقان،، ص118.**
450. **قاموس ایقان، تألیف جناب عبد الحمید اشراق خاوری، جلد اول، صفحه 135.**
451. **الوهیّت و مظهریّت، دکتر علیمراد داودی، صفحه 185.**
452. **ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی، ترجمه مرحوم محمد حسن بن محمد ولی ارومیه رحمةالله علیه، چاپ اسلامیه، ص577.**
453. **منتخباتی از آثار حضرت بهاالله، صفحه 41.**
454. **شعر از نعیم سدهی اصفهانی**
455. **الوهیّت و مظهریّت، دکتر علیمراد داودی، صفحات 193- 192.**
456. **همان، صص196- 195.**
457. **الوهیّت و مظهریّت، دکتر علیمراد داودی، صفحه 192.**
458. **نگرش به‌ایی نسبت به ادعای خاتَمیّت، سینا فاضل و خاضع فناناپذیر، صفحه 15. (مضمون بخش عربی: کور نُبُوّت به انتها رسید و حقیقت ازلیّه ظاهر شد.)**
459. **حضرت بهاءالله، اشراقات،، ص29.**
460. **حضرت بهاءالله، لوح جواهر الاسرار، آثار قلم اعلی، جلد سوّم،، ص12. (برای مضمون بیان مبارک، به فقرۀ 17 از بخش اوّل مبخث ب مراجعه شود.)**
461. **الوهیّت و مظهریّت، دکتر علیمراد داودی، صفحه 197.**
462. **مهدی موعود، ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی، مترجم علی دوانی، ناشر: دار الکتاب اسلامیه، ص1119.**
463. **علامه مجلسی، جلد سیزدهم بحارالانوار،، ص92.**
464. **همان، ص226.**
465. **مظهریّت، دکتر نادر سعیدی،، ص5.**
466. **انوار هدایت، شماره 1683، صفحه 628.**
467. **بهروز ظریف زاده، قرن انوار- عصر ذهبی، صفحات100- 99.**
468. **همان، ص100.**
469. **شیخ عباس محدث قمی، مفاتیح الجنان،، ص363 و بحارالانوار، جلد 97،، ص36.**
470. **مضمون حدیث: "گفت مَثَل من میان انبیاء مانند مردی است که خانه‌ای را بنا کرد و کامل و زیباش نمود، مگر طاقچۀ آن را که وا نهاد. هرکس که داخل می‌شد و نگاه می کرد می‌گفت همه جایش زیبا است ولی طاقچه ندارد. بعد فرمود من طاقچۀ بنا هستم و انبیاد به من ختم شد."**
471. **نقل از مقاله خاتَمیّت، سایت آئین به‌ایی**
472. **شعر از نعیم سدهی**
473. **قران- سورۀ أَحزاب- آیۀ٤٠.**
474. **حدیث نبوی.**
475. **حدیث نبوی.**
476. **قران- سورۀ مائده- آیۀ٣.**
477. **قران- سورۀ آل‌عمران- آیۀ٨٥.**
478. **کتاب فرائد- چاپ مصر- ص٣١١.**
479. **قران- سورۀ مریم- آیات٤٩ تا ٥٦.**
480. **قران- سورۀ حجّ- آیۀ٥٢.**
481. **مجموعهء اشراقات- خط مشکین قلم- چاپ هند، ص٢٩٣.**
482. **سورۀ بقره، آیۀ210.**
483. **ایقان مبارک، بند172.**
484. **نقل از کتاب مِنهاج الصادقین از ملا فتح الله کاشانی که در قاموس ایقان، ص268 ذکر شده است.**
485. **کتاب رمز و راز، ص293.**
486. **سورۀ أعراف، آیۀ34.**
487. **قاموس ایقان، صص291 تا 298.**
488. **قاموس ایقان، ص309.**
489. **ایقان مبارک، بند270.**
490. **خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج13، ص171.**
491. **قاموس ایقان، ص135.**
492. **جنّاب نعیم، جلد1، فقرۀ25.**
493. **قران39/68 (یعنی سورۀ شمارۀ ‌39 آیۀ‌68)**
494. **قران2/3.**
495. **قران70/26 و نیز83/6 و نیز75/23.**
496. **قران33/40.**
497. **قران 136/2 و 285/2 و 84/3 و 152/ 4.**
498. **قران 253/2 و 55/17.**
499. **محمّد پدر هیچیک از مردان شما نیست؛ ولیکن رسول خدا و خاتَم انبیاء است.- م**
500. **فردمن ((Friedmann، «ختم رسالت در مذهب تسنّن»(انگلیسی)، مجلـۀ «مطالعـات اورشلیم در عـربی و اسـلام، (انگلـیسی) جلد7 (1986)، ص212.**
501. **مذكـور توسّط حضرت بهاءالله، «كتـاب مستطـاب ایقان»،(چاپ موسوعات، 1900 میلادی)، ص18. اشراق خاوری می‌گوید این حدیث كه مكرّراً نقل می‌گردد، گاهی به حضرت محمّد و گاهی به حضرت علی نسبت داده می‌شود. یك اثر كه آن را به حضرت محمّد نسبت داده است از آن شیخ رجب بُرسی (Bursi) است، تحت عنوان «الالفَین». رجوع كنید به اشراق خاوری، «قاموس ایقان»، جلد4، صص1540- 1539. نیز رجوع كنید به ((B. Todd Lawson، «مطالع انوارِ اطمینان در اسرار الهی، مرتبط با امیرالمؤمنین، اثر رجب بُرسی (1411 میلادی)، موجود در میراث صوفیان قرون وسطای ایران»، ویرایشِ (L. Lewisohn)، [لنـدن: انتشارات خانقاه نعمت اللهی (SOAS)، مركز مطالعات خاورمیانۀ نزدیك، دانشگاه لندن (1992)، صص76- 261].**
502. **من همۀ انبیاء هستم.- م**
503. **‌ ای اهل ارض، در ظهورات آغاز تجلّیات پایان را بنگرید.- م**
504. **کتاب ایقان "1900"، ص143.**
505. **خداوند هرگز بعد از او (یوسف)، رسولی برنخواهد انگیخت.- م**
506. **و تأویل آن را کسی نمی‌داند جز خداوند و راسخان در علم.- م**
507. **حضرت بهاءالله، "ادعیۀ بهایی"(انگلیسی)، ص74. ترجمۀ این مناجات مبارک چنین است: «پاك و مقدّسی تو‌ای پروردگار من؛ از تو می‌طلبم به حق اصفیایت و به حق حاملان امانتت و به حق كسی كه او را خاتِم انبیاء و رُسُل خود مقرّر فرمودی..»(در این مورد که حضرت بهاءالله خاتِم رُسُل هستند به بخش اوّل از قسمت (د) در همین فصل مراجعه نمایید. مؤلّف)**
508. **کتاب ایقان، چاپ آلمان، فقرۀ 47.**